



تاریخ اجتماعی ایران  
تألیف مرتضی راوندی  
جلد پنجم

# تاریخ اجتماعی ایران

جلد پنجم

حیات اقتصادی مردم ایران از آغاز تا امروز

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

تالیف

مرتضی راوندی

تیراژ: ۵۵۰۰ نسخه

چاپ: چاپخانه کتیبه

لیتوگرافی: تصویر

چاپ دوم: پاییز ۱۳۶۴

ناشر: مؤلف

با مطالعه تاریخ اقتصادی ایران، خوانندگان با زندگی روزمره ایرانیان و تلاش نیاکان ما، درراه بهبود زندگی خود از کهن‌ترین ایام تا عصر حاضر آشنا می‌شوند.  
در فصل اول، زندگی اقتصادی مردم ایران و ملل تابع، در عهد شاهنشاهی هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان مورد مطالعه قرار گرفته است.

در فصل بعد زندگی اقتصادی و تجاری ایران و بعضی از ملل اسلامی بعد از ظهور اسلام، سیاست اقتصادی اعراب، وضع طبقات مختلف، شکفتگی و پیشرفت صنعت و کشاورزی ایران از عهد ساسانیان تا حمله مغول، وضع عمومی و مختصات شهرها، ارزش اقتصادی و صنعتی هریک از بلاد و مناطق ایران، وضع خیابانها، کوچه‌ها و کاروانسراها، حوادث و ویلیات ناگوار اقتصادی و اجتماعی در طول تاریخ، نظیر: خشکسالی، قحطی، وبا، طاعون و دیگر امراض همه‌گیر. — معامله و داد و ستد و سیر تکاملی آن، مظاهری از تمدن قرون وسطایی ایران، طرز مسافرت، راهها و وسایل نقلیه، مشکلات تجارت، بازرگانی و مسافرت در خشکی و دریا. — آراء و نظریات اقتصادی متفکران ایرانی از عهد زرتشت تا روزگار ما. — افکار و اندیشه‌های اقتصادی در غرب از یونان باستان تا عصر حاضر، علل پیشی گرفتن غرب بر شرق و آثار انقلاب صنعتی و رشد ماشینیسیم، پدیده استعمار و عوارض آن، علل و عوامل توسعه و انحطاط اقتصادی و دیگر مطالب متنوع، از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

برای توصیف و بیان زندگی اقتصادی نیاکان ما، مولف کتاب پس از تحقیق و ممارست بسیار و مطالعه دستون کهن و تتبعات محققین و نویسندگان عصر حاضر، موفق شده است مطالبی جامع برای پژوهندگان و دانشجویان رشته اقتصاد فراهم آورد.

چنانکه در این کتاب می‌بینیم، با آنکه ایران در تمام مظاهر زندگی اجتماعی و اقتصادی تا قرن هفدهم دارای تاریخی درخشان و قدرتی انکارناپذیر بوده، و از جهت ارزشهای فرهنگی و اجتماعی سرآمد کشورهای تمدن جهان در قرون وسطی و قرون جدید بشمار می‌رفته است از اواخر قرن هفدهم میلادی در اثر رشد ماشینیسیم و انقلاب صنعتی و نفوذ سیاستهای استعماری بتدریج از وسعت خاک ایران کاسته شد و اکثر صنایع دستی و موسسات اقتصادی و کارگاههای پارچه بافی و دیگر صنایع ظریف یدی که مجموعاً احتیاجات ایران را تأمین می‌کرد، رو به تعطیل نهاد و سیل کالاهای خارجی از انگلستان و فرانسه و دیگر کشورهای صنعتی به ایران روان گردید و این سیاست شوم، یعنی مداخله اجانب در وضع عمومی کشور از اواخر عهد صفوی یعنی از زمان پادشاهی شاه سلیمان آغاز گردید و از دوره فتحعلیشاه به بعد در اثر غفلت زمامداران و رواج جهل و فساد و خیانت رو به فزونی نهاد و تلاش مردان شرافتمندی چون قائم مقام قراقرانی و میرزا تقی‌خان امیرکبیر و سید جمال‌الدین اسدآبادی در راه احیای استقلال و تجدید موقعیت اجتماعی و اقتصادی ایران، در اثر کارشکنی علنی اجانب و خیانت پادشاهان قاجاریه و بعضی رجال مزدور آن دوره به ثمر نرسید و ایران کمابیش به صورت یک کشور نیمه مستعمره و وابسته

به قدرتهای بزرگ درآمد و اینحال یعنی مداخله بیگانگان تا استقرار جمهوری اسلامی که به مداخله شرق و غرب در ایران پایان بخشید، ادامه یافت.

نکته بی که ذکر آن در این مقدمه ضروریست، اینکه در این کتاب نه تنها از عقاید و افکار اقتصادی دانشمندان و صاحب نظران ایران سخن به میان آمده است، بلکه برای مقایسه بین آراء شرق و غرب و حفظ بی طرفی به طور اجمال به نظریات اقتصادی اروپائیان و افکار مادی طبیعیون، فیزیوکراتها، کلاسیکها و طرفداران اصالت فرد، ماتریالیستها (مادیون) سوسیالیستها و سایر مکاتب اشاره‌هایی شده است و ذکر این عقاید و افکار برای رعایت مبانی علمی و اخلاقی و حفظ اصول امانت و طرح مسائل اقتصادی بوده است و چه برخی از عقاید و افکار مطروحه در این کتاب مورد تأیید مؤلف و ناشر این کتاب نمی باشد.

صفحه ۱

**فصل اول- زندگی اقتصادی مردم از آغاز تا ظهور اسلام**

۴ »

تلاش اقتصادی انسان ابتدائی

۳۸ »

وضع اقتصادی ملل تابع شاهنشاهی از عهد هخامنشیان تا سقوط حکومت ساسانیان

**فصل دوم- زندگی اقتصادی و تجاری ایرانیان و ملل اسلامی بعد از ظهور اسلام**

۵۳ »

وضع اقتصادی و تجاری ایران و ملل اسلامی بعد از ظهور اسلام

۵۵ »

وضع اقتصادی طبقات مختلف بعد از اسلام

۸۱ »

مختصات اقتصادی کشورهای اسلامی

۱۰۵ »

وضع اجتماعی و اقتصادی ایران پس از حمله مغول

۱۲۷ »

۲۴۷ »

**فصل سوم- وضع عمومی شهرها در قرون وسطی**

۲۴۸ »

وضع شهرها بعد از ظهور اسلام

۳۷۵ »

**فصل چهارم- ارزش اقتصادی و صنعتی شهرهای ایران در قرون وسطی**

۳۷۷ »

اوضاع اقتصادی شهرهای ایران در قرون وسطی

۴۱۳ »

**فصل پنجم- حوادث ناگوار تاریخی**

۴۱۵ »

خشکسالی، قحطی، اسراف و بلیات اجتماعی در ایران قرون وسطی

۴۴۵ »

**فصل ششم- داد و ستد و معاملات**

۴۴۷ »

سیر تکاملی داد و ستد و معاملات

۴۹۱ »

**فصل هفتم- مظاهر تمدن**

۴۹۳ »

مظاهری چند از تمدن قرون وسطایی در شهرهای ایران

## فصل هشتم- راهها و وسایل نقلیه

۵۲۷\*

طرز مسافرت، راهها و وسایل نقلیه در قرون وسطی

۵۲۹\*

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

۶۲۹\*

## فصل نهم- نظریات اقتصادی در شرق

۶۳۱\*

سابقه نظریات اقتصادی در ایران

۶۳۸\*

نقش مالکیت و خون در نظام اقتصادی و اجتماعی عهدساسانی

۶۴۵\*

آراء و نظریات اقتصادی در ایران بعد از اسلام

۷۲۱\*

## فصل دهم- افکار و اندیشه‌های اقتصادی در غرب

۷۳۳\*

نگاهی به غرب

۷۴۰\*

تأثیر رنسانس در رشد نهضت سرمایه‌داری

۷۶۱\*

پیشی گرفتن غرب بر شرق

# فصل اول

زندگی اقتصادی مردم از آغاز تا ظهور اسلام



# فصل اول



انسان ابتدایی یا انسان میمون‌نما در ایران، مانند دیگر کشورهای کهن، لخت‌وعور، در دامان طبیعت زندگی می‌کرد، و برای ادامه زندگی ناچار بود با درندگان و عوامل ناساعد طبیعت مبارزه کند و حیوانات ضعیفتر از خود را شکار، و گوشت‌خام آنها را تناول کند و یا از میوه درختان و برگ و ریشه گیاهان سدجوع نماید. زندگی انسان، در این مرحله تاریخی، توأم با وحشت و لگرنی دائمی بود؛ زیرا بشر ابتدایی در عین حال که با سنگ و چوب شکار می‌کرد، خود در معرض خطر بود و ممکن بود، هر آن، شکار و طعمه حیوانات درنده قرار گیرد. در روزگارسا، شکار پک وسیله تفریح و وقت‌گذرانی است، ولی در دنیای قدیم، این عمل برای شکارچی و حیوان شکار شده، هر دو، مسأله حیات و ممات بشمار می‌رفته است. «سوزه‌ها، پر است از آثار و افزارهای جنگی، مانند کارد و تیرو کمان و نیزه و دام و فلاخن و جز اینها، که بوسیله آنها، انسان توانسته است آقایی و سیادت خود را بر قبای زمینی خود استوار سازد، و راه را برای اخلاف حق-ناشناس خود، هموار کند تا بتوانند بدون ترس از حمله هر جانوری جز انسان بیاسایند.»<sup>۱</sup>

ویل دورانت، ضمن بحث در پیرامون عوامل اقتصادی تمدن، می‌نویسد: «در آخرین تحلیل مدنیت، به این نکته می‌رسیم که مسأله خودکام انسان و تهیه آن، بنیان تمدن را تشکیل می‌دهد. کلیسا و موزه هنر و تالار موسیقی و کتابخانه و دانشگاه، همه، روکار بنای تمدن هستند و باید چشم داشت و در پشت این ظاهر، کشتارگاه را دید. زندگی با شکار هیچ جنبه ابتکاری نمی‌تواند داشته باشد؛ اگر آدمی در همین مرحله می‌ماند، چیزی جز یکی از هزاران گوشت‌خوار دیگر نبود. هنکامی بشر توانست گوهر انسانی خود را آشکار سازد که زندگی او از مرحله متزلزل شکار خارج شد.

### مختصات زندگی

به نظر جامعه‌شناسان، از زمانی که انسانهای میمون‌نما پیدا شدند تا زمانی که اجتماع طبقاتی بوجود آمد، انسان‌نماها بطور اشتراکی با هم زندگی می‌کردند. این دوره را دوره «کمونها» یا «جماعات اولیه» می‌گویند که طولانیترین ادوار تاریخی حیات بشر است و از بیش از دو میلیون سال قبل شروع شده و با پیدایش طبقات و تکامل افزارهای تولیدی، این دوره بسیار طولانی سپری گردیده است.

۱. ویل دورانت، مشرق زمین؛ گاهواره تمدن (تاریخ تمدن). بخش اول، کتاب اول، ترجمه احمد آرام،

بهترین صفت مشخصه این دوره، فقدان مالکیت خصوصی و نبودن طبقات است. این سالها بصورت گروههای کوچک و مستقل زندگی می کردند، تمام اعضای هر جماعت (کمون) مساوی حقوق بودند و بدون استثنا، در تولید و تحصیل وسایل زندگی شرکت و معاونت می کردند و هنگام بروز حوادث، بهیاری هم می پرداختند. در برابر بیماریهای طبیعت، و در مبارزه با عوامل ناساعد، همین گروهها و جماعتهای کوچک و مستقل (کمونها) همبستگی و اتحاد بیشتری نشان می دادند. این نظام اجتماعی، چنانکه گفتیم، طولانیترین دوران، در تاریخ بشری است، و به دو دوره تقسیم می شود: دوره اول، دوران شکل گرفتن یا پیدایش انسان و اجتماع است؛ دوره دوم، زمانی است که انسان بصورت کنونی نزدیک شد، ابزارهای تولیدی تکامل یافت و طبقات بوجود آمدند. صاحب نظران معتقدند که انسانها شکل و قیافه کنونی را از هفتاد تا پنجاه هزار سال قبل، پیدا کرده اند. اولین اسکلتهای انسانها از نوع کنونی، در غار «کرومانیون» در فرانسه پیدا شد. بهمین مناسبت، این انسانها را انسانهای کرومانیون می گویند، که یادگار نخستین دوره دیرین سنگی یا «پالئولیتیک»<sup>۱</sup> می باشند.

از مشخصات این دوره، سلاحهای سنگی، از نوع چاقوست و از آلتی که از آن دوران بدست آمده پیداست که آنها شکارچیان حیوانات بزرگ، از نوع گوزن، ماسوت، گاو شاخدار، خرس و بز کوهی بودند.<sup>۲</sup>

لاگفته نگذاریم که ولز در کلیات قادیخ خود، در پیرامون انسانهای نئاندرتال، که در حدود دوستانه پنجاه هزار سال پیش می زیستند، می نویسد: «این مردان نئاندرتال، چه شکار می کردند؟ تنها حربه کشتار ایشان، برای از پا درآوردن جانوران هیولایی مانند ماسوت یا شرمهای غارنشین و حتی گوزن، همانا نیزه چوبین، چماق چوبین و سنگ پرتاب و تکه های بزرگ سنگ چخماق بود که تا کنون بازمانده، و بنام ابزار «موستری» شناخته شده است.»

ولز، در این که آدمیان وحشی توانسته باشند جانورانی بسیار بزرگتر از خمرگوش و سوس حیرانی را شکار کنند، اظهار تردید می کند و می نویسد: آدسی شاید بیشتر شکار دیگران بود تا دیگران شکار او. انسان وحشی نخستین، هم علفخوار بود و هم گوشتخوار؛ فندق و جوز و شاه - بلوط و بادام زمینی و بلوط می خورد. سیب و حتی توت فرنگی، انواع ساقه های زمینی خوراکی، و گیاهانی مانند آن... تخم مرغان و جوجگان و عسل و سوم زنبوران و سوسمار و حلزون و قورباغه را می خورد. ماهی، چه زنده چه مرده و جانوران دریایی و پرندگان و پستانداران را شکار می کرد و تناول می نمود.<sup>۳</sup>

## 1. Paléolithique

۲. دائرة المعارف نوجوانان و جوانان (از انتشارات آکادمی علوم تعلیم و تربیت، مسکو ۱۹۷۵) ترجمه

علی اصغر جادلاقی، ص ۱۲ به بعد.

۳. دلا، ص ۵، ج. ۱، از کلیات قادیخ ترجمه مسعود رحب باب، ص ۲۰.

## مراحل ماقبل تاریخ

نوع صنایع	نوع آدم	نام دوران	فاصله زمانی از دوران ما
ضربت مشت و آتش	آدم آتلانید و آدم میمون شکل	پالئولیتیک سفلی	هائصد هزار سال قبل
کارد و درفش و غیره از سنگ تراش داده شده	آدم نئاندرتال، آدم فون تشواد Fontéchevade آدم اسوانسکومب Swantcombe	پالئولیتیک وسطی	۲۵۰ هزار سال قبل
انواع اسباب و ابزار از چماق تراش داده شده و از استخوان، نقوش متفاوت بر روی صخره‌ها	آدم کرومانیون (انسان عاقل)	پالئولیتیک علیا	۱۵۰ هزار سال قبل

«از انسان کرومانیون، که قبلاً از او یاد کردیم، نقاشیهای جالبی در غار اسپانیا و دیگر نقاط به یادگار مانده است. از روی آثاری که توسط باستان‌شناسان بدست آمده، می‌توان دریافت که انسانهای دوره پالئولیتیک (علیا که در حدود ۱۰ هزار سال قبل زندگی می‌کردند) قادر بودند باوای زبستانی محکمی برای خود آماده کنند. برای پوشش این مساکن، نه تنها از سنگ بلکه از چوب و استخوان مسوتها و گوزنها استفاده می‌کردند و بالای آن را بوسیله شاخه‌ها و پوست درختان می‌پوشانیدند. با مطالعه وضع مسکن انسانهای عهد دیرین سنگی، می‌توان گفت، زندگی مردم آن روزگار از بسیاری جهات شبیه به زندگی جماعات (کمونها) و جمعیتهای ایلاتی و عشیرتی عصر حاضر است که اکنون نمونه آنها را در استرالیا و افریقای جنوبی و قبایل شکارچی سرخپوست آمریکای شمالی می‌توان دید. سرگان، محقق و پژوهشگر آمریکایی، نخستین کسی است که در این راه به مطالعه و تحقیق پرداخت. وی در نتیجه مطالعاتی که در سال ۱۸۴۷ در قبیله «ابروکس» در آمریکا انجام داده به این نتیجه رسیده است که هر قبیله اسم مخصوص بخود داشته و قبایل گوناگون سرخپوست آمریکای شمالی، از جهت سازمان اجتماعی و قبیله‌ای به هم شبیهند. او علاقه‌مند شد که سیر تکاملی جوامع بشری را در دیگر نقاط مورد مطالعه قرار دهد. برای تحصیل اطلاعات، نامه‌هایی به نقاط مختلف جهان فرستاد و از افراد ذیصلاحیت خواست که راجع به قبایل ابتدایی در استرالیا، آسیا و دیگر نقاط به مطالعه و تحقیق پردازند و حاصل بررسیهای خود را برای او بنویسند. پس از وصول پاسخها، سرگان با شگفتی و تعجب فراوان دریافت که تقریباً تمام قبایل ابتدایی و دور از فرهنگ، در شرایط واحدی زندگی می‌کنند: تمام این قبایل کوچ‌نشین متفقاً به کار جمع‌آوری غذا می‌روند؛

سازمان جماعات بدوی، و مناسبات خانوادگی این قبایل، کم و بیش یکسان، و کاد دسته جمعی قانون اساسی این قبایل است. سرگان، پس از مشاهده این خصوصیات در قبایل گوناگون، از خود پرسید آیا ممکن است این نظام اجتماعی یک مرحله حتمی در تاریخ تکامل اجتماعات بشری باشد؟ اگر این قانون کلی تکامل اجتماع باشد، باید تمام ملل جهان از جمله ملل متمدن آسیا و اروپا از این مرحله گذشته باشند.

سرگان با شور و شوق و علاقه فراوان، به مطالعه گذشته تاریخی یونانیها، روسیها و آلمانیها پرداخت؛ در نتیجه پژوهشها و تحقیقاتی که بعمل آورد، موفق گردید که در سال ۱۸۷۷ در اثر معروف خود به نام اجتماعات کهن، تصویر جالبی از نخستین گروههای بشری نشان دهد. به نظر او، تمام اجتماعات در طول تاریخ پرماجرایی خود، از مرحله نظام عشیره‌ای و قبیله‌ای که مبتنی بر مناسبات خویشاوندی بوده گذشته‌اند.

بعدها، دو تن از دانشمندان آلمانی، به نام مارکس و انگلس، کار علمی و پژوهشی این دانشمند آمریکایی را دقیقاً بررسی و ارزشیابی کردند. انگلس نوشت که سرگان با تحقیقات گراقدر خود، خطوط اصلی تاریخ غیر مستند ما را که هیچ مدرکی درباره آنها وجود نداشت، روشن کرد. او ضمن مطالعه در وضع اجتماعی و خانوادگی سرخپوستان آمریکای شمالی، کلید معمای تاریخ باستانی یونان و روم و آلمان را، که تا آن تاریخ مکتوم بود، کشف و آشکار کرد. مارکس و انگلس، با استفاده از مطالعات سرگان، به درک مادی تاریخ توفیق یافتند. تا پیش از این مطالعات، دانشمندان تصور می‌کردند که تاریخ، برخلاف طبیعت، تابع هیچگونه قوانینی نیست، و سرنوشت ملل به تمایلات و نبوغ افراد برجسته بستگی دارد، یا به عبارت دیگر، سپهسالاران و شهریاران، تاریخ بشر را می‌سازند؛ غافل از آنکه سیر و روند تاریخ تابع شرایط مادی و محیطی است که انسانها در آن زندگی می‌کنند، زحمت می‌کشند و تربیت می‌شوند.

به نظر دانشمندان مکاتب جدید طرز زندگی انسانها، در درجه اول، منوط به این است که آنها به چه طریقی وسایل معیشتی خود را فراهم می‌کنند؛ یعنی تابع سطح تولید اجتماعی است. به دیگر سخن، نحوه زندگی اقتصادی آنها با زندگی اجتماعیشان پیوستگی و تشابه بسیار دارد. در مناطقی که شرایط طبیعی مساعد بوده، مردم در راه توسعه و تکامل اقتصادی گامهای سریعتری برداشته‌اند، و در آنجا که شرایط اقلیمی نامساعد بوده، انسانها کمتر زندگی کرده‌اند و ترقی و تکامل وسایل تولیدی کندتر بوده است. به همین علت، قبایل و اقوام کنونی که در حال توحش زندگی می‌کنند، می‌توانند بعنوان یک الگو و منبع بررسی، برای دانش عمومی ما، مورد پژوهش قرار بگیرند و روشنگر و نشان‌دهنده تاریخ گذشته دور انسانها باشند.

در سال ۱۸۸۴ «انگلس» در کتاب «حناً خانواده و دولت و مالکیت خصوصی» - سیر تکاملی نخستین اجتماعات بشری را تا تشکیل خانواده، و ایجاد دولت با بیانی علمی توصیف کرده است. هر روز مدارک و اسناد جدیدی درباره کیفیت زندگی اقوام ابتدایی بدست می‌آید و از برکت این مدارک، دانش ما درباره نخستین اجتماعات بشری، بطور قابل ملاحظه‌ای، غنی‌تر و مشخص‌تر شده است.»<sup>۱</sup>

سرگان، پس از مطالعات و تحقیقات در مورد خانواده، به این نتیجه می‌رسد که در روزگار قدیم، روابط جنسی بشر، در داخل قبیله، مقید به هیچ قاعده‌ی نبوده، بطوری که هر زن به هر مرد و هر مرد به هر زن تعلق داشته است. مقصود از این که «روابط جنسی بشر مقید نبوده» این است که حدودی که امروز یا در دوره‌های قبل از دورهٔ ما، برای روابط جنسی بشر دیده می‌شود وجود نداشته است؛ مثلاً حسد وجود نداشت، و مسلماً حسد از احساساتی است که بعداً پیدا شد؛ فکر زنای با محارم هم وجود نداشت، زیرا که نه فقط در ادوار اولیه، برادر و خواهر با یکدیگر زن و شوهر بودند بلکه حتی امروز هم، روابط جنسی میان والدین و فرزندان، در میان عده‌ای از قبایل در آلاسکا و آمریکا و شیلی و هندوستان مجاز است. به این ترتیب، تضییقاتی که بعداً در اثر عادت بر جامعه تحمیل شد، در آن روزگار نبود.



بدلفر محققان جدید، با گذشت زمان، مناسبات جنسی رو به تغییر نهاد. «جماعات اولیهٔ همگون حق نداشتند زنان را از داخل اجتماع خود انتخاب کنند. در نتیجه، هر گروه و جماعتی

سعی داشت مناسبات دوستانه‌ای با سایر جماعات داشته باشد تا از جهت استقرار مناسبات جنسی مشکلی ظهور نکند. ازدواج با گروه‌های بیگانه به سلامت انسانها و ازدیاد جمعیت کمک کرد و با لزومی جمعیت، پراکندگی در نقاط مختلف کره زمین بیشتر شد. سردم آن دوران قبل از هر چیز، شکارچیان ماهری بودند و از برکت بنیۀ قوی، شجاعت و بردباری، می‌توانستند حیوانات عظیم‌الجثه را شکار کنند، و به مسافرت‌های دورودراز بپردازند و سرزمین‌هایی را که تا آنوقت پای انسان به آنجا نرسیده بود به‌حیطه تصرف خود درآوردند و در راه‌عمران آن مناطق تلاش کنند. با گذشت زمان، بسیاری از گروه‌های شکارچی و آنهایی که به کارگردآوری مواد غذایی اشتغال داشتند، در سواحل دریاها و کرانه‌های رودها اقامت‌گزیدند.<sup>۱</sup>

دکتر گیشمن، ضمن توصیف زندگی «انسان غار»، می‌گوید: «انسان پیش از تاریخ که بیشتر در نجد ایران می‌زیست، در سوراخ‌هایی که در جوانب پردرخت کوه‌ها حفر می‌شد و بوسیله شاخه‌های درختان سقف می‌گردید، زندگی می‌کرد... در بهار سال ۱۹۴۹، ما نخستین بار در ایران، آثار و بقایای انسان عهد مزبور را در حفاری غاری در «تنک پیده»<sup>۲</sup> در کوه‌های بختیاری واقع در شمال شرقی شوشتر، تشخیص دادیم. در اینجا انسان برای تهیه خوراک خود به شکار می‌پرداخت، و برای این منظور، حیلۀ را پیش از اعمال قدرت به کار می‌برد. وی به طرز استعمال چکش سنگی، تبر دستی، تبری که به چوبدستی شکافدار متصل بود، آشنایی داشت. همه اینها ابزارهای بدوی است که بوسیله صیقل، اندکی از ناهنجاری آنها کاسته می‌شد. آلات استخوانی از قبیل درفش که از استخوان حیوانات می‌ساختند به مراتب کمتر از مصنوعات سنگی متداول بود.»<sup>۳</sup> انسان‌هایی که به کرانه‌های رودها و دریاها روی آوردند «فن ماهیگیری را یاد گرفتند و به شکار انواع خرچنگها، حلزونها و ماهیها توفیق یافتند. ما می‌توانیم در این سواحل، انواع گوش‌ماهیها و مازاد مواد غذایی آنان را بدست آوریم. در حدود ۱۰ تا ۱۵ هزار سال قبل، انسان توانست تیروکمان را اختراع کند، سگ را اهلی کند. در نتیجه این موفقیتها و کشفیات، محصول و نتیجه شکار فوق‌العاده زیاد شد، و عدۀ کثیری توانستند از این راه تغذیه کنند. در ابتدا، انسانها می‌کوشیدند در مجاورت بیشه‌ها و جنگلهایی که میوه خوراکی زیاد است بسکن‌گزینند، بعد به مسافت‌های نگاهداری این جنگلها، از خطر و ضرر حیوانات درنده، و پرندگان و حشرات موذی بپرتابندی توفیق یافتند. آدمیان آن دوران، ضمن اینکه ریشه درختها را مورد مطالعه قرار می‌دادند، به کاشتن درختهای مفید همت گماشتند. از همین دوران، نخستین قدم در راه کشاورزی برداشته شد، و کم‌کم بکمک چوب و افزارهای سنگی و استخوانی خاک را پوک و آماده کشت می‌کردند. زندگی ثابت و اسکان یافته، شرایط لازم را برای اهلی کردن حیوانات نیز فراهم کرد. بچه‌خو‌نهایی که بزور شکاری کردند، در یکجا نگاهداری می‌شدند، توله‌سگها، بره‌ها و بزها را تربیت می‌کردند، و این حیوانات با انسان آشنا و مانوس گردیدند و نزد انسان باقی ماندند و بتدریج به تولیدمثل پرداختند. هر کس به کشاورزی می‌پرداخت، می‌توانست قسمتی از محصول خود را برای تغذیه حیوانات، صرف کند. به این ترتیب، داسپرووری پایه‌گذاری شد. کشاورزی



و به همراه آن داسپروری بکنندی پیش می‌رفت، در عین حال باید به مخاطر داشت که توجه انسان به کشاورزی، و داسپروری یک انقلاب واقعی بود، که از ده‌هزار سال پیش در کوهپایه‌های آسیای مقدم و شرق نزدیک آغاز گردید.<sup>۱</sup>

به نظر ویل دورانت، موقعی انسان توانست گوهر انسانی خود را آشکار سازد که زندگی او از مرحله ستیز شکار خارج شد و به مرحله ستمن‌تر و ثابت‌تر حیاتیات چوپانی درآمد. در این شکل جدید زندگی، سزایای گرانبهایی نصیب او شد که عبارت است از اهلی کردن جانوران و تربیت دامها و استعمال شیر. به‌مرور زمان، انسان معجزه تولید مثل حیوانات اهلی را تحت سرپرستی خود قرارداد و از یک جفت حیوان نر و ماده، گله‌ای فراهم آورد. شیر حیوانات، این فرصت را برای زنان ایجاد کرد که دوره شیردادن کودک خود را کوتاه‌تر کنند؛ بعلاوه با پیدا شدن این ماده، سرگد و سیر اطفال کمتر شد و غذای جدیدی در اختیار انسان قرار گرفت. همه اینها سبب شد که نفوس فزونی پذیرد و زندگی ثابت‌تر و منظم‌تر گردد و فرمانروایی این موجود ترسوی تازه به‌دوران رسیده، یعنی انسان، بر روی کره زمین استوار شود.

در عین حال که این حوادث اتفاق می‌افتاد، زن به‌بزرگترین اکتشافات راه یافت، و سر حاصلخیزی زمین را پیدا کرد. تا آن هنگام کار زن تنها این بود که چون سرد، به شکار می‌رفت، با چنگال خود پیرامون خود را می‌کاوید، تا مگر چیزی قابل خوردن بیچنگ آورد. هیچ ما نمی‌دانیم چه موقع انسان برای نخستین بار به عمل و نقشی که دانه نباتی دارد، پی برده و از درویدن به کاشتن پرداخته است. تا پنجاه سال پیش از این، در ماداگاسکار، زنان برای کشت دانه، مانند سربازانی، صف می‌بستند، و با یک اشاره، چوبهای نوک‌تیز خود را در زمین فرو می‌کردند و دانه‌ای در آن می‌انداختند و پس از پوشانیدن آن با خاک، با اشاره دیگری، پیش رفته این کار را از نو شروع می‌کردند و به این ترتیب، عمل بذرافشانی را انجام می‌دادند. مرحله پیشرفته‌تر، در بذرافشانی، آن بوده است که به یک قطعه چوب، نوکی تیز یا قطعه استخوانی متصل کرده، روی آن، چوب دیگری به شکل چلیپا قرار می‌دادند و کشاورز، با پا، آن را می‌فشرد و در زمین فرو می‌کرد.

چون اهلی کردن حیوانات و استخراج فلزات برای انسان میسر شد، توانست ادوات سنگین‌تری بسازد و به این ترتیب بود که گاوآهن جانشین اسباب سابق گردید، و توانستند زمین را بهتر زیر و رو کنند.<sup>۲</sup> به نظر گوردن چایلد: «اقتصاد دوران نئولیتیک عصر بربریت یا عهد حجر جدید (حجر صیقلی)، ایجاب می‌کرد که محصول فراوانی فراهم آید تا ذخیره کافی برای بدست آوردن محصول جدید، در اختیار باشد، و به همین منظور بود که ابزارها در تمام دهکده‌های بربرها، حتی در قدیمترین آنها اهمیتی بسزا داشت. برای جدا کردن دانه‌های گندم و جو از پوست، خرمن‌کوبی و بوجاری، و برای تبدیل دانه‌ها به آرد، آسیا کردن معمول بود. غلات را گاهی در هاون می‌کوبیدند ولی بیشتر اوقات، برای تهیه آرد، غلات را روی سنگی به شکل نعلبکی ریخته، بکمک سنگ دیگری، آن را آرد می‌کردند. تهیه نالهای شیرینی با آتش و آب‌گوشت اشکالی نداشت ولی

۱. دائرةالمعارف نوجوانان و جوانان، هشتمین، ص ۱۵.

۲. مشرق زمین: گاهواره تمدن. (تاریخ تمدن). بخش اول، کتاب اول، هشتمین، ص ۱۳.

عمل آوردن نان، گذشته از تنور مخصوص، مستلزم اطلاعاتی در بیوشیمی بود تا بتوان خمیر مایه لازم را نیز تهیه کرد. این اطلاعات مقدماتی در بیوشیمی، راه کشف تازه‌ای یعنی مشروبات تخمیر شده را بر مردم گشود. در آغاز دوره تاریخی، مصریها و اهالی بین‌النهرین طرز تهیه آجورا می‌دانستند و سوریها برای جلب محبت خدایان، مقداری از این مشروبات به آنها تقدیم می‌کردند. این مشروبات، در سه هزار سال پیش از مسیح، در عداد ضروریات زندگی اغلب مجامع اروپایی و آسیایی بود و برای استعمال آنها در ضمن جشنهای مذهبی، سبوها و کوزه‌ها و گیلانهای مختلفی ساختند. از روی مدارک مربوط به علم آثار مادی بشر (اتنوگرافی)، می‌توان حدس زد که این اختراعات کار زنان بود. آنها با ساختن سفال، به علم شیمی؛ هنگام رشتن و نختانی، به فیزیک؛ و از راه نساجی، به مکانیک آشنا شدند و کشت کتان و پنبه، راه‌گیا‌هشناسی را به‌رو می‌آورد.

در دوره بربریت، مردان هم، نقش مؤثری انجام می‌دادند. نقش عمده مردان در این راه پرورش حیوانات بود، و این مطلب را با توجه به زندگی مجامع ابتدایی معاصر نیز می‌توان دریافت.<sup>۱</sup>

در روستاهای پراکنده این دوران، تمدنهای بیشماری بوجود آمد که وجه امتیاز آنها، کشت گیاهها، پرورش حیوانات مختلف، ایجاد موازنه میان کشاورزی و گله‌داری، انتخاب محل‌های گوناگون برای ایجاد روستا، بکار بردن نقشه‌ها و روشهای متفاوت در خانه‌سازی، شکل و زینت ظروف و بالاخره اختلاف بارزی میان مراسم مذهبی بعد از مرگ، اختلاف میان طلسمها و سبکهای هنری می‌باشد.<sup>۲</sup>

به این ترتیب، می‌بینیم کشف کشاورزی و بدست آوردن غذا از زمین، تغییر عظیمی در حیات بشر بوجود آورد. برای انسان خیلی آسانتر بود که بوسیله کشاورزی غذای خود را از زمین بدست آورد تا اینکه تمام وقت با اضطراب و نگرانی به دنبال شکار حیوانات باشد. «طبق اکتشافات نبات‌شناس شوروی، ن. ای واولوف، اول بار، زراعت گندم در حدود پنج تا شش هزار سال قبل از میلاد در شمال ترکیه و در جنوب غربی قفقاز آغاز شد و سپس، از طرفی در مصر و از سوی دیگر در بین‌النهرین معمول گردید و بوسیله مردم این دو سرزمین، در اروپا و آسیا رایج گردید. مدت‌ها بعد در ایران یا در افغانستان، بوسیله پیوندگندم وحشی مزبور با بعضی انواع دیگر، گندم نرم بوجود آمد و این همان است که تا امروز زراعت و مصرف می‌کنیم.»<sup>۳</sup>

«در همان ایامی که در بعضی از روستاها، از گاو بعنوان وسیله حمل و نقل یا حیوان بارکش استفاده می‌کردند، عده‌ای به فکر افتادند که بجای کشیدن کج پیل و تسطیح زمین بکمک زن، از این حیوان نیرومند استفاده کنند. به این ترتیب، یک جفت گاو جای زنان را گرفت و گاوآهن بکار افتاد. برای بهره‌برداری بیشتر از نیروی کشش حیوانات، یوغ و مالبنده نیز اختراع شد. شانه‌های پهن حیوان، نقطه اتکای مناسبی جهت تحمل ساز و برگ جدید بود. گاو آهن کار روستاییان را تغییر داد؛ بجای قطعات کوچک زمین، سزارع وسیع، زیر کشت رفت و

۱. کوردن چاپل، میر قادیخ. ترجمه احمد بهمنش، ص ۳-۵۲ (به اختصار).

۲. همان، ص ۵۶.

۳. قادیخ صنایع و اختراعات، پیش، ص ۳۲.

کله‌داری از اسور وابسته به کشاورزی به‌شمار آمد. اختراع جدید، زنان را از کار سختی که بعهده داشتند نجات داد، لیکن آنها را از کار انحصار تولید غلات و بالتبعیه از مقامی که در جامعه به‌دست آورده بودند محروم ساخت، و بیل زدن مزارع نیز به‌سردان محول شد.

اما درباره‌ی گاوها، باید گفت که در وضع جدید، غذایی مقوی‌تر از آنچه از مراتع نصیب آنها می‌شد ضرورت داشت؛ بنابراین، آنها را در اصطبل نگاه داشتند و یونجه و جورا که برای همین کار کشت می‌شد، به آنها می‌دادند و فضولات آنها را بعنوان بهترین کود طبیعی به کار می‌بردند. با بستن گاو به گاوآهن، انسان به مهمترین اکتشافات نایل شد و نیروی محرك دیگری غیر از عضلات خرویش به اختیار درآورد و راه برای استفاده از ماشین بخار و موتورهای انفجاری باز شد.<sup>۱</sup>

بطوریکه دیاکونوف، در تاریخ ماد نوشته است «در سرزمین ایران: مادیها از خیش و بستن گاو به آن... در هزاره‌ی دوم و حتی پایان هزاره‌ی سوم قبل از میلاد اطلاع داشتند.»<sup>۲</sup> به نظر بی‌یروسو، با استفاده از گاوآهن، ازدیاد محصول سی تا چهل برابر شد و روش جدید چنان تولیدی یافت که بزودی در مصر و در چین نیز متداول شد.<sup>۳</sup>

بی‌یروسو، با استناد به حفاریات باستانشناسان «در عور و تپه‌گورا، اختراع چرخ را که محور تمام صنایع جدید است، مولود مساعی مردم جنوب غربی آسیا می‌داند و می‌نویسد: طبق نظر ژنرال فروژییه<sup>۴</sup> از عهد حجر، هر وقت آدمی مجبور بود بار سنگینی را حمل کند، آن را روی شاخ و برگ درختان می‌انداخت. و شاخه را مانند ارابه‌ای می‌کشید. بعدها، در نتیجه‌ی تجارب عدیده، دریافت که تنه‌های بزرگ درختان را می‌توان بوسیله‌ی غلتانیدن به‌سولت حرکت داد. به این ترتیب، از آن پس، بار خود را روی دو تنه‌ی درخت قرار داد و فکر اختراع چرخ را از این غلتکها الهام گرفت.»<sup>۵</sup>

به نظر بی‌یروسو، «وقتی که چرخ اختراع شد، پیدایش ارابه نتیجه‌ی طبیعی آن بود. می‌بایست دو چرخ را بوسیله‌ی محوری به هم متصل سازند و بر آن نشیمنی مستقر کنند و بر این مجموعه سالبندی بیفزایند... با این حال، ارابه‌ی مقدساتی مزبور، بزودی، اصلاح شد و تبدیل به وسیله‌ی نقلیه‌ی کامل، که چهارچرخ داشت، گردید.»<sup>۶</sup>

با گذشت زمان، کشف و استفاده از فلزات در فعالیتهای اقتصادی و جنگی و به کار گماشتن چرخ ارابه و گاوآهن و استفاده از خر، و چهارپایان دیگر در کار بازرگی سبب گردید که محصول روستاها بیش از پیش فزونی گیرد. علاوه بر این، ایجاد ترعه‌ها و جلوگیری از طغیان رودها و زهکشی باتلاقها و آبیاری مناطق خشک و به کار بردن کود در کارهای کشاورزی نه تنها از خطر قحطی و گرسنگی تا حد زیادی کاست بلکه سبب گردید که کشاورزان، علاوه بر

۱. میو تاریخ. پیشین. ص ۴-۷۳ (به اختصار).

۲. دیاکونوف. تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۵۰ (به اختصار).

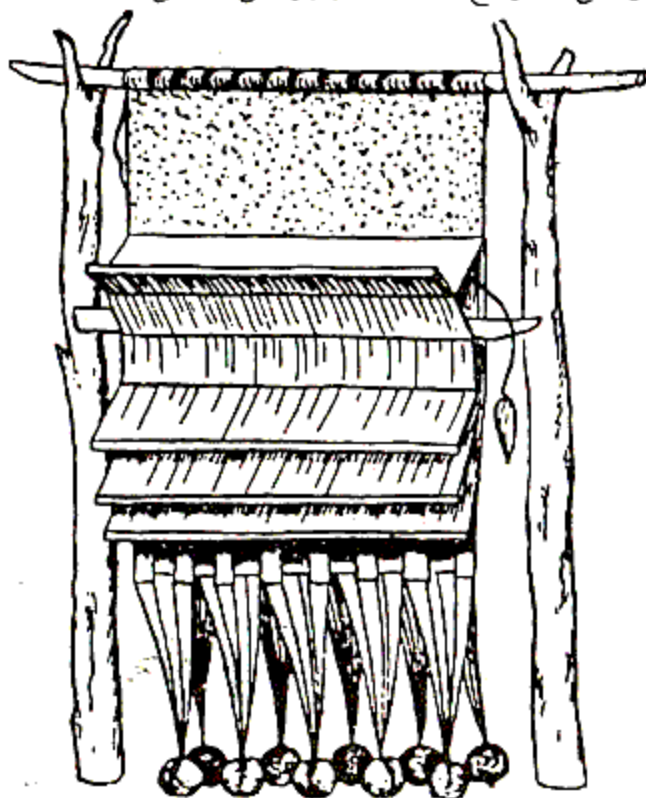
۳. دك: تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین. ص ۴۴.

#### 4. Frugier

۴. دك: تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین. ص ۴۵.

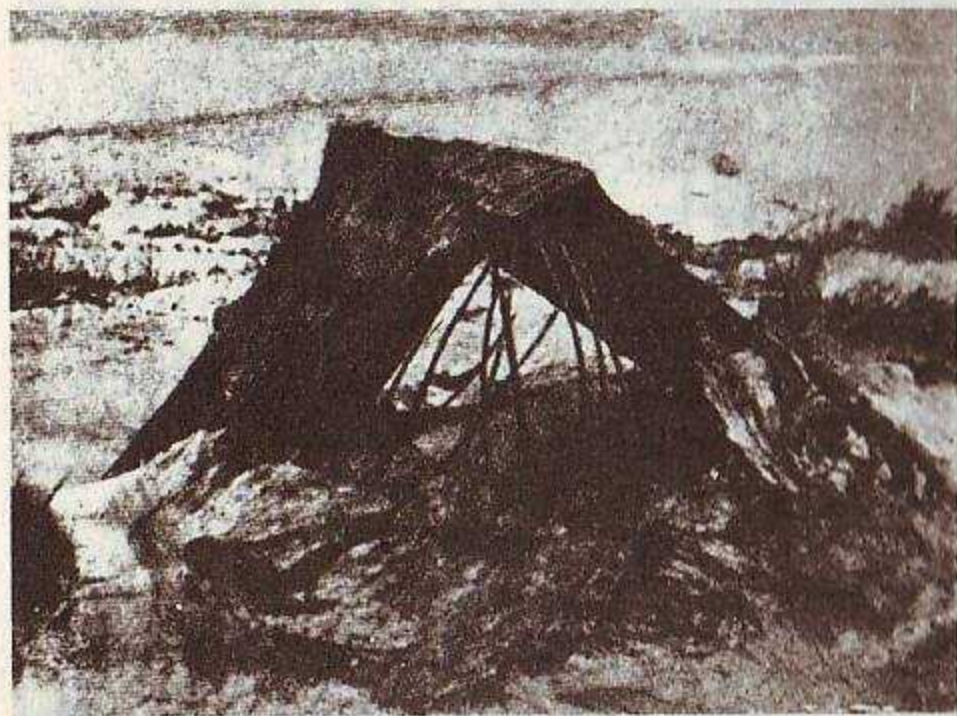
۵. همان. ص ۴۶ (به اختصار).

مصرف عادی خود، مقدار زیادی محصول ذخیره کنند. «بعد از غذا، موضوع پوشاک اهمیت داشت. از مدت‌ها قبل، دیگر پوشاک آدسی پوست حیوانات، چنانکه معمول پیشینیان بود، نبوده است. مردم متوجه شده بودند که با الیاف بعضی نباتات که در سراتع طبیعی می‌رویدند، ممکن است نخ‌های قوی و از این نخ پارچه بافت. بنابراین، زراعت این نوع نباتات را معمول کردند. بدین‌طریق، کتان بوجود آمد، و آنگاه آسوخند که چگونه می‌توان بوسیله دوک، این الیاف را بهم بافت و نخ بوجود آورد. سپس، نوعی دستگاه نساجی اختراع شد... این دستگاه نساجی ساده عبارت بود از چهارچوبی که بطور قائم در زمین می‌نشانند و نخ‌های قائم را به آن می‌آویختند. و بوسیله وزنه‌هایی آنها را بوضع کشیده، نگاه می‌داشتند... به این طریق، غیر از توریهای ماهیگیری، پارچه‌هایی نیز می‌بافتند... به احتمال قوی، اکثریت مردم لخت‌و عور یا تقریباً لخت بودند... اما مسلماً این موضوع مانع از آن نمی‌شد که بانوان خود را با گردنبندها و دستبندها و گوشواره‌هایی که از عاج یا صدف یا سرس رنگینی تهیه می‌شد، زینت دهند.»<sup>۱</sup>



در کتاب تاریخ جهان باستان درباره این دو نیاز دیرین بشر چنین آمده است: «زاغده‌های زیرزمینی که در عهد کهن سنگی، مورد استفاده انسان بود، در عهد نوسنگی نیز، بعنوان شکل اصلی مسکن، در مناطق معتدل همچنان

باقی مانده. علاوه بر آن خمیده‌هایی وجود داشت که با تیر و شاخه برپا می‌کردند و روی آن‌را با پوست حیوانات و پوست و برگ درختان می‌پوشانیدند. بعدها خانه‌هایی به شکل چهارگوشه یا بیضی که دارای دیوار و سقف است پدیدار گردید. سقفها را با کاه، جگن و پوست درخت غان و توده علف می‌پوشانیدند، بام را شیبدار می‌ساختند تا آب باران از آن جریان یابد. بمنظور این-ماندن از گزند جانوران درنده و دشمنان، خانه‌ها را بر روی چوب بست و غالباً در اراضی باتلاقی یا در نواحی کم عمق دریاچه‌ها بنا می‌کردند. نخستین کلبه‌ها دروینجره نداشت، و بایوریای



ساده‌ای در ورودی را می‌بستند. از عهد نوسنگی، قبایل خاورمیانه از درهای چوبی که روی

پاشنه سنگی می‌چرخید استفاده می‌کردند. مردم به‌روزی زمین در بستری از شاخ و برگ، پوست، بویا و یا در نفوس می‌خوابیدند، بجای بالش قطعه چوبی زیر سر می‌گذاشتند. در این دوران، معمولاً بر حصیر یا پوست حیوانات می‌نشستند. باید دانست که نيمکت نیز سابقه‌ای بسیار قدیمی دارد. ظروف را از چرم، چوب و شاخه‌های بهم بافته و یا پوست درخت می‌ساختند. با اختراع سفال‌سازی، امکان طبخ غذا برای انسان فراهم شد. ظروف گلی را در آتش می‌پختند. ابداع هنر سفالگری کار زنان است. نخستین پوشاک انسان، کمر بند، شل، پیشبند و پاچین بوده است، و در مناطق سرد، اندک اندک، استفاده از تن‌پوش، شلوار، پوست حیوانات، ریسندگی، بافندگی، استفاده از پشم و الیاف گیاهان معمول گردید. کفش، که استعمال آن پس از لباس متداول گردید، محدود به برخی سرزمینها بود و از چرم و پوست حیوانات و گاه از چوب یا پوست درخت ساخته می‌شد.<sup>۱</sup>

بطوریکه گوردن چایلد، ضمن بحث در پیرامون تکامل فن کشاورزی، نوشته است: «بموجب مدارکی که از دوهزاروپانصد سال پیش از میلاد در دست است با ایجاد ترعه‌ها، جلوگیری از طغیانها، زهکشی باتلاق‌ها و آبیاری مناطق خشک، یک زمین جوکاری هشتاد و شش مرتبه پیش از آنچه در آن کشت شده بود حاصل می‌داد، و کشاورزان، به این ترتیب، می‌توانستند علاوه بر مصرف خویش، مقدار زیادی محصول ذخیره داشته باشند.»<sup>۲</sup>

به نظر ویل دورانت: «انسان هنر پیش‌بینی و خصلت در اندیشی را از طبیعت آموخت، و مفهوم زمان را دریافت. انسان که مکرر می‌دید پرندگان چون داکوب، قندق و سایر دانه‌ها را در شکاف درخت پنهان می‌سازند، و زنبور، عسل را در کندوی خود ذخیره می‌کند، فکر ذخیره کردن برای آینده را دریافت، و شاید برای آنکه به این مرحله از فهم برسد، هزاران سال، در حالت بی‌توجهی نسبت به آینده بسر می‌برده است.

با گذشت زمان، وسیله نگاهداری گوشت از راه خشکاندن یا دود دادن یا در یخ نگاه داشتن آن، به دست انسان افتاد؛ کار مهمتر، آنکه انبارهایی برای حفظ دانه بار، از باران و رطوبت و حشرات و دزدان ساخت و در آنها خوراک خود را برای فصول بیحاصل سال، ذخیره کرد. به این ترتیب، با سرور زمان، بروی معلوم شد که کشاورزی ممکن است وسیله‌ی باشد که بهتر و بسامانتر از شکار، خوراک او را تأمین کند. هنگامی که چنین شد، انسان یکی از سه‌گاسی را که برای گذشتن از زندگی جانوری و در آمدن به عالم تمدن ضرور است برداشته بود، و این سه مرحله عبارت است از: سخن گفتن، کشاورزی، خط نویسی.»<sup>۳</sup>

«هنگامی که انسان آتش را پیدا کرد، این حرص کور کورانه که به خوردن همه چیز داشت، تخفیف یافت، و آتش بدستیاری کشاورزی، نیازمندی انسان را به شکار، تا حد زیادی، کمتر ساخت. با پخته شدن غذا جذب سلولوز و سواد نشاسته‌ی که در گیاهان موجود است آسان

۱. هیات محققان شوروی، تاریخ جهان باستان، ترجمه‌ی انصاری، همدانی و مؤمنی، ج ۱، ص ۷۴ به بعد (با اختصار).

۲. میر تاریخ. پیشین، ص ۸۲.

۳. مشرق زمین: گاهواره تمدن، (تاریخ تمدن) بخش اول، کتاب اول، پیشین، ص ۱۶-۱۵.

گشت و به این ترتیب، انسان توانست شالوده غذای خود را بر روی غلات و بقولات قرار دهد. از طرف دیگر، با پخته شدن غذا، مواد سخت آن نرم شد و احتیاج به جویدن نقصان پذیرفت و از همین جا خراب شدن دندانها که یکی از معایب مدنیت است بتدریج آغاز شد... اگر انسانیت انسان با سخن گفتن، و مدنیت با کشاورزی آشکار شده، صنعت نیز با پیدا شدن آتش امکان پذیر شده است. انسان هرگز آتش را اختراع نکرده بلکه این معجزه به دست طبیعت انجام پذیرفته است؛ خواه از مالش برگها و شاخه‌های درختان بوده باشد یا از جهیدن برق یا از ترکیب پاره‌ای مواد شیمیایی. هنگامی که انسان بر معجزه آتش دست یافت، آن را به هزاران خدمت گماشت که نخستین آنها، به گمان ما، مقهور کردن بزرگترین دشمن او، یعنی قادیکی شب بود. پس از آن، از آتش استفاده حرارت کرد و، به این ترتیب، توانست از مناطق استوایی به جاهای دیگر برود و، خرده خرده، تمام سطح زمین را آباد و قابل سکونت سازد. سپس با آتش، مواد معدنی را نرم و چکش خوار ساخت و از مخلوط کردن آنها با یکدیگر چیزهایی به دست آورد که از حیث سختی و فرمانبرداری، بهیچوجه، با آنچه از طبیعت بدست می‌آمد، قابل قیاس نبود.

آتش، باندازه‌ی، در نظر مردم ابتدائی شگفت‌انگیز و پر سود بود که آن را یکی از معجزات می‌پنداشتند و چون خدایی ستایش می‌کردند. انسان ابتدایی، در عین حال که به شکار می‌رفت و گلک‌های خود را می‌چراند، و به زیرورو کردن زمین مشغول بود، پیوسته در فکر یافتن وسایلی سکائیکی بود که بتواند در حل هزاران مسأله زندگی دستیار وی باشد. در آغاز کار، به این قانع بود که از مواهب طبیعت استفاده کند و، بهمین جهت، سیوه‌های زمین را برای خوراک، و پوست و پشم حیوانات را برای پوشاک، و غارها را بعنوان مسکن خود بکار می‌برد... بعدها، با تقلید از میمونها و دیگر حیوانات، درصدد تهیه وسایل دفاعی برای خود برآمد. به قول فرانکلن؛ انسان جانوری است که افزار می‌سازد و بکار می‌برد.

انسان با چوب خیزران، نیزه و کارد و سوزن و بطری می‌ساخت و از شاخهای درخت، گاز و گیره تهیه می‌کرد، و با پوست درخت، طناب و پارچه‌های متنوع می‌یافت. چوبدستی و عصا برای انسان ابتدائی وسیله بذرافشانی و دفاع بود، و بجای نیزه، بیگان و شمشیر بکار می‌رفت. همچنین انسان از معادن و سنگها، اسلحه و ادواتی ساخت؛ مانند چکش و سندان و دیگ و کارد و سر بیگان واره ورنده و اهرم و داس و مته و جز آنها که امروزه در موزه‌ها همه آنها را می‌توان دید.

پس از طی این مراحل، برای انسان ابتدائی، سه‌گام دیگر مانده بود که باید بردارد و به‌عوامل اساسی تمدن اقتصادی برسد، و آنها عبارتند از: وسایل حمل و نقل و عملیات بازرگانی و ایجاد وسیله مشترکی برای مبادلات.<sup>۱</sup>

از آنچه گذشت، کم‌وبیش، به مراحل مختلفی که انسان ابتدایی طی کرده است آشنا شدیم. اکنون سیر تکاملی تمدن و وضع زندگی اقتصادی را در ایران مورد مطالعه قرار می‌دهیم: دکتر گبرشمن معتقد است که در سرزمین ایران، انسان، در پایان دوره سکونت در غار، موفق به ساختن ظروف سفالین ناهموار شده بود. «این ظروف از فرط دودخوردگی به‌رنگ سیاه

سیر درآمده بود. این نوع ظروف نیز با قدیمیترین بقایای انسان، در دشت پیدا شده و بنابراین نشانه مهمی برای ارتباط میان این دو مرحله سکونت است.

در این جاسعه بدوی، وظیفه مخصوصی به عهده زن گذاشته شده بود: وی گذشته از آنکه نگهدارنده آتش و شاید اختراع کننده و سازنده ظروف سفالین بود، می‌بایست چویدستی به دست گرفته، در کوهها به جستجوی ریشه‌های خوردنی نباتات یا جمع‌آوری میوه‌های وحشی بپردازد. شناسایی گیاهان و فصل رویدن آنها و دانه‌هایی که می‌آوردند، مولود مشاهدات طولانی و مداوم بود و او را به آزمایش کشاورزی هدایت می‌کرد. نخستین مساعی وی در باب کشاورزی، در زمینهای رسوبی انجام گرفت، و در همان حال که مرد اندک پیشرفتی کرده بود، زن با کشاورزی ابتدایی خود، در دوره حجر متأخر<sup>۱</sup> (دوران اقامت در غار) ابداعات بسیاری نمود. در نتیجه، می‌بایست عدم تعادلی بین وظایف مرد و زن ایجاد شود، و شاید همین امر، اساس بعضی جوامع اولیه که زن در آنها بر مرد تفوق یافته (مادر سالاری)<sup>۲</sup> بوده است. در چنین جوامعی (و همچنین در جوامعی که تعدد شوهران برای زن معمول است) زن کارهای قبیله را اداره می‌کند، به مقام روحانیت می‌رسد، و در عین حال زنجیر اتصال خانواده، بوسیله زنان صورت می‌گیرد؛ چه زن ناقل خون قبیله به‌خالصترین شکل خود به‌شمار می‌رود، خواهیم دید که این طرز اولویت زن، یکی از امور سختی ساکنان اصلی نجد ایران بوده و بعدها در آداب آریاییان فاتح وارد شده است.<sup>۳</sup>

بسیاری از صاحب‌نظران، چنانکه قبلاً گفتیم، آشنایی انسان را با کشاورزی یک مرحله انقلابی در تاریخ بشر می‌دانند. «در این دوره، انسان از حالت ساده تحصیل وسایل معیشتی به تولید وسایل زندگی پرداخت. با رسیدن به مرحله کشاورزی و دامپروری، بشر از مرحله دیرینه سنگی وارد مرحله نوسنگی شد. در این دوره نیز مانند سابق، از ابزارهای سنگی استفاده می‌کردند منتها هنرمندان آن دوران سنگها و دیگر وسایل چوبی و استخوانی را با استادی بیشتری آماده کاری کردند. از برکت کشاورزی و دامپروری، زندگی انسانها از بیخ و بن تغییر کرد، وسایل معیشتی بیش از پیش فراهم گردید، و مردم آن روزگار از برکت امنیت و آرامش نسبی، فرصت بیشتری برای امور اجتماعی پیدا کردند. امکانات بشر برای پرداختن به نقاشی، حکاکی، موسیقی و سایر امور ذوقی و هنری بیشتر شد و زندگی روزبروز غنیتر و متنوعتر و پیچیده‌تر گردید. در عهد نوسنگی، انسانها مانند گذشته، بصورت جماعات (کمونها) به حیات خود ادامه می‌دادند، ولی جماعات کشاورز و دامپرور تازه به‌دوران رسیده، بر جماعات کهن که از راه شکار و گردآوری مواد غذایی زندگی می‌کردند، از جهات سختف، برتری و سزیت داشتند. چه اینان می‌توانستند وسایل زندگی و مواد غذایی بیشتری تهیه کنند و از برکت این امکانات، روزبروز بر تعداد نفوس بشری افزوده می‌شد — کار کشاورزان و دامپروران به یک کار دقیق و سازمان یافته احتیاج داشت. مردم این دوران برای اولین بار، به مسأله فصل و زمان توجه کردند. مردم کشاورز ناگزیر بودند هنگام کشت، وقت دو، و فصل شخم را سراعاً کنند. به این

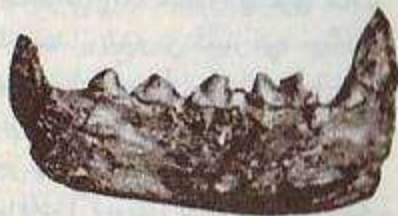
۱. Néolithique 2. Matriarcat

۳. تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص ۱۰-۹.





[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)





ترتیب، فعالیت جماعات بشری در این دوران، بطور قابل ملاحظه‌ای دقیقتر و بفرنجتر شد. اقتصاد بشری در این عصر، احتیاج به ابزارهایی برای حفظ محصولات و جمع‌آوری و حفظ علوفه برای اغنام و احشام داشت. در همین دوره، انسان به وسایل یا چهارپایانی نیازمند بود که بتوانند محصولات جمع‌آوری شده را از اراضی تحت کشت به محل اقامت برسانند.<sup>۱</sup>

به نظر ویل دورانت، هزاران سال، بشر، خود بارکش خویش بوده است «پس از آنکه طناب و اهرم و قرقره را اختراع کرد، بر چهارپایان مسلط شد و آنها را به بارکشی واداشت، آنگاه نخستین سوارتمه را به این ترتیب ساخت که شاخه بلند درختان را بر پشت چهارپایان می‌گذاشت و کالای خود را بر روی آن حمل می‌کرد، و کمی بعدتر، تنه درختان را همچون چرخ بر زیر این سوارتمه قرار داد. پس از آن، وسط تنه درختان را به شکل شمعهای چرخ‌دار در آورد و به این ترتیب، بزرگترین اختراع مکانیکی که عبارت از «چرخ» باشد پیدا شد و با قرار دادن آن زیر سوارتمه، ازابه صورت عملی به خود گرفت. با بستن تنه درختان به یکدیگر، وسیله حمل و نقل مناسبی بر روی آب بوجود آورد؛ و با خالی کردن تنه درخت، نخستین زورق را ایجاد کرد. به کمک پارو و بادبان، انسان توانست از این جزیره به جزیره دیگر آمد و شد کند و بالاخره روزی با کمالتر کردن این وسایل، توانست از قاره‌ی به قاره دیگر سفر کند. با مشاهده ستارگان، انسان راه خود را در بیابان می‌یافت و قافله‌ها به هدایت روشن فلکی طی طریق می‌کردند.»<sup>۲</sup>

انسان غیر از وسایل نقلیه برای حمل محصولات زراعتی، به انواع ظروف نیز نیازمند بود؛ و این ظروف را از گل و چوب تهیه می‌کرد. انواع ظروف گلی پخته، و ظرفهای چوبی میان تهی از عهد کهن، در سوزه‌ها به یادگار مانده است. علاوه بر این، انسان برای گرم کردن محل سکونت، به همیزم، و برای پختن غذا به اجاق نیازمند بود.

با گذشت زمان، در داخل جماعات بدوی، رهبران و ریش‌سفیدان و شیوخی پیدا شدند که کارشان، سازمان دادن به امور اقتصادی و اجتماعی، تقسیم کار بین افراد، رهبری جماعت در جریانات دشوار و بحرانی، و انتقال دادن اسرار کشاورزی و مهارت‌های فنی و دانش‌های دیگر به نسل‌های جدید، و اسوری دیگر از این قبیل بود. با سرور زمان، موقعیت اجتماعی شیوخ بالا رفت تا جایی که می‌توانستند اسوال عمومی را به خود اختصاص دهند.

در نتیجه ترقی وسایل تولیدی، وضع نخستین اجتماعات بشری (کمونها) متزلزل گردید. وسایل تولیدی جدید و ترقی تکنیک به خانواده‌ها اجازه داد بدون کمک سایر افراد به‌شکار بپردازند. با گذشت زمان، در داخل این اجتماعات (کمونها) خانواده‌هایی پیدا شدند که نسل اندر نسل به تهیه یک رشته از وسایل زندگی می‌پرداختند؛ عده‌ی در قایق‌سازی، جمعی در خانه‌سازی، و بعضی دیگر در کشاورزی متخصص شدند. به این ترتیب، حرفه و فن و تخصص بوجود آمد. رشد تولید و توسعه فنون، منجر به این شد که ابتدا بین جماعات (کمونها) و بعد در داخل جمعیتها و گروه‌های دیگر، یک نوع مبادله منظم بین فرآورده‌های مختلف تولیدی

۱. دایرةالمعارف نوجوانان و جوانان، پیشین، ص ۱۴.

۲. مشرق زمین: گاهواره تمدن (ناربع تمدن)، کتاب اول، بخش اول، پیشین، ص ۲۴-۲۲.

بوجود آید. در عین حال، تکنیک تکامل یافته اسکان می‌داد، که خانواده‌های مختلف بتوانند مستقل از کمون و عشیره خود، به زندگی ادامه دهند. بتدریج، افراد غنی و فقیر بوجود آمدند. طبیعی است که در درجه اول، خانواده‌های غنی از خانواده‌های رهبران و شیوخ سر برآمدند. زیرا اینها برای غنی شدن، امکانات بیشتری در اختیار داشتند. افراد غنی مایل بودند که در «صرف» کاملاً مختار باشند. به این ترتیب، مالکیت خصوصی شکل گرفت، و این پایه برای اجتماع ماقبل طبقاتی ناشناخته بود و با آن سازش و هم‌آهنگی نداشت.

پول‌های خویشاوندی، که در دوره پیشین، بعنوان وسیله ارتباط اصلی، در درون کمون به کار می‌رفت. اغنیا و افراد متمکن و برجسته می‌کوشیدند نیروهای خود را برای دفاع از اسوا (محل زندگی) هر چند که آنها با سایر افراد اجتماع خویشاوند بودند ولی در نتیجه تغییر شرایط اقتصادی، موقعیت انسان در داخل جماعت (کمون) دیگر به مناسبات خانوادگی و «خون» بستگی نداشت بلکه منصب و وضع مالی و اقتصادی، موقعیت اجتماعی انسانها مشخص می‌کرد. برای مثال، «ثروت و قدرت» بود — به این ترتیب، به دوران مساوات و کاد دسته‌جمعی که در جماعات قبل از پیدایش طبقات وجود داشت پایان داده شد.<sup>۱</sup>

به نظر ویل دورانت، پس از گذشت قرن‌ها «بواسطه پیدایش کشاورزی و بردگی و در نتیجه تقسیم کار و اختلاف فطری و جیلی اشخاص، تساوی نسبی که در جامعه‌های ابتدایی وجود بود، رفته رفته از بین رفت و جای آن را عدم برابری و تقسیمات طبقاتی گرفت. در اجتماع ابتدایی، بطور کلی، وجه امتیازی میان بنده و آزاد دیده نمی‌شود، و بندگی و اختلاف طبقات وجود ندارد، و اختلاف میان رئیس و پیروانش یا هیچ است یا اگر هست چیز قابل ملاحظه‌ای نیست. بتدریج که زندگی مکانیکی و صنعتی پیچیده‌تر و مفصلتر می‌شود، اشخاص غیر ماهر در کار، یا ناتوان، فرمانبردار نیرومندان می‌شوند، و هرگاه که اختراع تازه‌ای پیش می‌آید، همچون سلاح جدیدی در دست اقویا قرار می‌گرفت، و تسلط آنان را برضعفا و بهره‌برداری آنها را از این طبقه فزونی می‌بخشید. سازمان توارث، برای کسانی که سال بیشتر داشتند فرصت تازه‌ای برای حفظ تفوق فراهم می‌آورد و به این ترتیب، از جامعه‌هایی که آنوقت، حالت ستجانی و یکنواختی داشتند، طبقات و تقسیمات اجتماعی متعدد بیرون می‌آمد. اغنیا و فقرا روز بروز به ثروت یا فقر خود بیشتر پی می‌بردند، و گودالی را که میان آنان وجود داشت، بهتر احساس می‌کردند. جنگ طبقات، مانند رشته سرخ رنگی، در طول تاریخ کشیده شد، و همین اختلاف، پیدایش داور را به نام دولت و حکومت ضرورت بخشید تا در جنگ میان طبقات، حکمیت کند و مالکیت را محفوظ دارد و آتش جنگ را برافروزد و سازمان صلح را انتظام بخشد.»<sup>۲</sup>

انسان با دست‌یابی به آتش و کشف ذوب فلزات، ابتدا مس و روی، و سپس آهن را وارد میدان زندگی خود کرد. «احتمالاً این اسر، یعنی دسترسی به فلزات برای اولین بار، در

۱. دایرةالمعارف نوجوانان و جوانان، پیشین، ص ۱۳ به بعد (به اختصار).

۲. مشرق‌زمین: گاهواره تمدن، کتاب اول، بخش اول، پیشین، ص ۳۳.

آسیای غربی، قریب پنجاه سال قبل، اتفاق افتاده است. افزارهای فلزی، بسیار ثمریختر و مؤثرتر از افزارهای سنگی، استخوانی و چوبی بودند؛ در نتیجه کشاورزان و دامپروران با استفاده از افزارهای محکم جدید، میزان تولیدشان بیشتر شد، زندگی اجتماعی پیچیده‌تر گردید و چنانکه گفتیم اختلاف طبقاتی پدید آمد و قشر ممتازی در داخل جامعه مشخص گردید. این گروه تمام امور اداری و حکومتی را در کف گرفت، و برای حفظ و حراست و تأمین مخارج زمامداران مالیات، بوجود آمد تا در موقع ضرورت بکار آید. اگر مردم از پرداخت مالیات سرباز می‌زدند، بزور می‌گرفتند، اما اعمال زور نه‌فقط در داخل اجتماع و برای دفاع اجتماع در برابر دشمنان بکار می‌رفت بلکه جنگ در این دوره بصورت صنعتی سودآور بوجود آمد و بعنوان یک حرفه و شغل، شناخته شد. چه جنگ منشأ درآمد و سود بود و اسرای جنگی را که سابقاً می‌کشتند، اکنون به‌غلام و برده تبدیل می‌کردند. حاصل و ثمره کار بیشتر شده بود، کار برده سودبخش بود. به این ترتیب بتدریج و بطوریکه برای مردم مشهود نبود، طبقه بردگان پدید آمد و تقسیم جامعه به طبقه آزاد و برده صورت گرفت و استثمارگران و استثمارشدگان در برابر هم قرار گرفتند و عصر جدید یعنی دوران اجتماع طبقاتی آغاز گردید.<sup>۱</sup>

اکنون بار دیگر، سیر تکاملی انسان را در سرزمین ایران مورد مطالعه قرار می‌دهیم: دکتر گیشمن، ضمن مطالعه در حیات ماقبل تاریخی ساکنان دشت ایران، می‌نویسد: از این عهد که تاریخ آن را می‌توان در حدود هزاره پنجم ق.م. قرار داده می‌توانیم پیشرفتی را که در تمدن مادی، ساکنان نجد ایران رخ داده تقریباً بدون انقطاع تعقیب کنیم. این تمدن، تابع تأثیرات مختلف بر حسب محیط، وضع طبیعی زمین، آب و هوا، تماس با ملل همسایه و همچنین هجوم و مهاجرت بوده است. اما تغییرات ناشی شده را نمی‌توان اینجا مورد مطالعه قرار داد؛ در حقیقت، هنوز غالب این امور بر ما مجهول است، چه حتی امروز سراسر محوطه ایران، از نظر تحقیقات باستانشناسی، بکر و دست‌نخورده باقی مانده است. قدیمیترین محل سکونت بشری که در دشت شناخته شده «سیلک»<sup>۲</sup>، نزدیک کاشان، در جنوب تهران است.

انسان هنوز طرز ساختن خانه را نمی‌دانست و در زیر آلودگی‌هایی که از شاخسار درختان درست شده بود خود را حفاظت می‌نمود. بعدها چینه‌های محقری بر سر بقایای مسکن پیشین ساخته شد. وی همچنان که به‌شکار ادامه می‌داد، فعالیت‌های فلاحی را توسعه می‌بخشید، و بدین دو نوع مشغولیت نوع سومی هم افزود، و آن ذخیره کردن آذوقه بود؛ چه استخوان گاو و گوسفند اهلی، در میان بقایای عهد اول پیدا شده است. علاوه بر ظروف سفالین و سیاه و دودزده که در غارها با دست و بدون چرخ ساخته می‌شد، یک‌نوع ظروف تازه قمرزی هم پیدا شده که در کوره‌های بسیار ابتدایی می‌پخته‌اند. در این زمان، نخستین پیشرفت در فن کوزه‌گری صورت گرفت، و آن پیدایش ظروف منقوش بود. تعداد قابل ملاحظه‌ای حلقه‌های دوک، که از گل رس پخته یا از سنگ ساخته شده، نشان آن است که انسان قدیم در ایران مبادی صنعت نساجی

۱. دایرةالمعارف نوجوانان و جوانان، پیشین. ص ۱۶ به بعد.

را می‌شناخته است. ابزار کار همه از سنگ بود، از قبیل تیغه کادکه از سنگ چخماق می‌ساختند. در اواخر این عهد نخستین اشیاء کوچک مسین که هنوز چکش کاری می‌شد ظهور کرد. انسان غار دریافته بود که مس نرم و قابل تورق است، اما هنوز طرز ذوب کردن آن را نمی‌دانست. سرد و زن هردو علاقه داشتند که خود را آرایش کنند، گردنبندهایی از صدف ترتیب می‌دادند و حلقه انگشتری و دستبند را، از صدفهای بزرگ یا سنگهای نرم می‌ساختند. محتملاً خالکوبی و یا لاقط بزک هم معمول بود. ذوق هنری در کفده کاری روی استخوان جلوه‌گر است.

سرد را بطرز درهم پیچیده‌ای در کف اتاقها دفن می‌کردند. خوردنیهای جامد و به احتمال، مایع، نیز با میت در قبر او گذاشته می‌شد. اهلی کردن نخستین حیوان، که سبب آن شاید احتیاج بشر به داشتن چارپایان قابل قربانی بوده، دارای اهمیت عمده در پیشرفت تمدن است. حیوان بی‌آنکه به انسان در تغذیه خود نیازمند باشد، خوراک و پوشاک او را تهیه می‌کرد و منبع قدرتی بود که می‌توانست در کار یا حمل و نقل، مورد استفاده قرار گیرد. گله‌داری و تربیت اغنام و احشام مستلزم وجود خانواده‌ای بزرگ بود که شامل زنان، فرزندان و حتی غلامان باشد.

بدین وجه، در این عصر، عناصر اولیه اقتصاد انسانی به وجود آمده که عبارت بود از شکار، صیدماهی، باغداری و کشت و زرع و پس از آن تربیت حیوانات و بهره‌برداری از منابع زیر زمینی—بشر از آن وضع که برای خوراک روزانه خود، ملزم به شکار کردن بود بدر آمد، بدین نحو که بکار تولید پرداخت و وارد نخستین مرحله، در راه توسعه تجارت یعنی ایجاد مواد اضافی شد، که می‌توانست آن را با مواد دیگر مبادله کند. گیرشمن، ضمن مطالعه تمدن ماقبل تاریخی

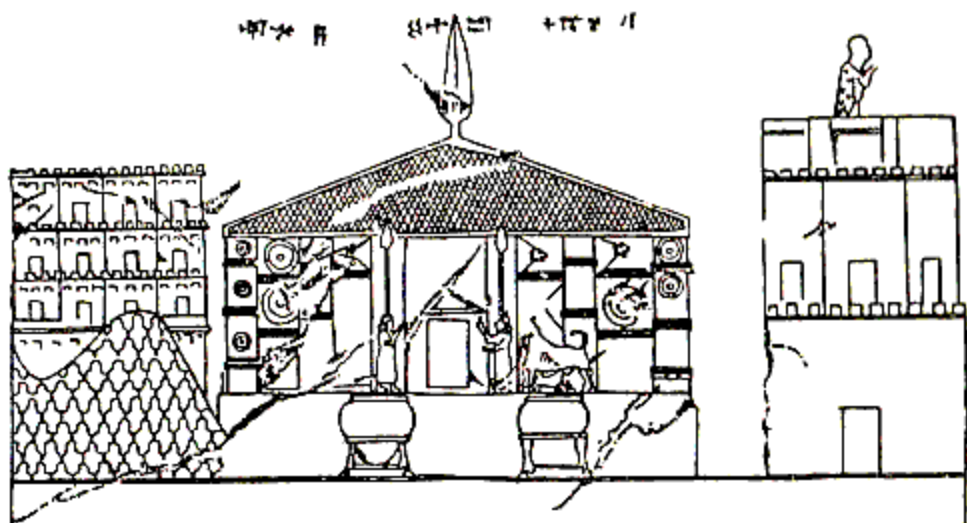


ایران در هزاره چهارم قبل از میلاد، می‌نویسد: چون بشر غالباً در صدد تکمیل لوازم خود بود، از تزیین و تکمیل خانه‌ها و مساکن خویش غفلت نمی‌ورزید. خانه وسیعتر گردید و دارای درهایی شد. چینه جای خود را به خشت‌گلی ناسوزون داد، دیوارهای اتاق را با رنگ قرمز می‌اندودند، ظروف گلی جدید را با دقت بیشتری می‌ساختند و در کوزه اصلاح شده‌ای پخته می‌شد. پیدایش این ظروف، نشانه اختراع چرخ است که عبارت از یک تخته ساده باریک بود که روی زمین قرار می‌گرفت و شخصی آن را می‌چرخانید. گیرشمن، تازگی این ظروف مربوط به تزیین آن

است. حیواناتی از قبیل پرندهگان، گرازها روی این ظروف نقش می کردند. فلز بندریج، برای ساختن اب-زار مسورد استفاده قرار می گرفت، مس را هنوز چکش کاری می کردند ولی ذوب نمی نمودند.

دهکده بسرعت ترقی کرد، انسان که خیش را از سابق استعمال می کرد، از ابداعات همسایگان خود، در ساختن خانه، هموار کردن زمین و آبیاری استفاده نمود. در این زمان، تجارت توسعه یافت و مبادلات متداول گردید. سواد تولید شده در این تجارت بدوی بمنزله وجه رایج به کار می رفت. نه تنها پوست و پیکان بلکه سواد غذایی مانند گندم، جو، سیوه، گله و ربه وسیله مبادله بود.

در هزاره چهارم ق. م، در رشته معماری و خانه سازی پیشرفتهایی حاصل شد؛ آجر پیشروی شکل و ناهموار سابق تبدیل به آجر صاف و مستطیلی گردید که با خاک نرم ساخته می شد و هنوز هم مسورد استعمال است. محله های دهکده ها که کوچه های تنگ و پیچاپیچ آنها را قطع می کرد، بوسیله سرزها از یکدیگر جدا می شد. درها همچنان پست و تنگ بود و ارتفاع آنها از ۸۰ و ۹۰ سانتیمتر تجاوز نمی کرد. پنجره بطرف کوچه باز می شد. در این دوره، و در نتیجه



اختراع چرخ و کوره آجرپزی با ضمایم آن، در ساختن کوزه ها، کاسه ها، جامها و خمره ها دقت و ظرافت بیشتری بکار بردند. و نقشها و تصاویر و رنگهای زنده تری استعمال می کردند. هنرمندان این دوره هرگز خود را در شیوه ای که در آن مهارت یافته بودند محدود نمی کردند بلکه دائماً به تغییر آن اقدام می کردند.

صنعت فلزکاری نیز به ترقی خود ادامه می داد. مس را ذوب و ریخته گری می کردند. دشنه ها و چاقوهای مسین در خانه های متعلق به این دوره بدست آمده است. همانطور که تجارت توسعه می یافت، ناچار بودند محتویات یک خمره یا یک عدل بار را با بکار بردن «سهر» تضمین

و مراقبت کنند تا سال التجاره دست نخورده تسلیم خریدار شود.

با تمام پیشرفت نسبی که در نجد ایران حاصل شده بود، نمی توان تمدن ایران را در این دوره با دشت پر ثروت بین النهرین مقایسه نمود. در ایران، بعلاوه عدم مساعدت طبیعت و پراکندگی جمعیت، شهرنشینی مدتها به تأخیر افتاد، فقط در منطقه جنوب غربی ایران، در شوش، مرکزیتی در زندگی مدنی پدید آمد و نخستین دولت متمدن عیلام بوجود آمد. 'گیرشمن در صفحات بعد، به موقعیت اقتصادی و اجتماعی ایران در قرون بعد اشاره می کند: «ایران در زندگی ملل آسیای شرقی، در طی سومین هزاره ق. م. اهمیت یافت. پادشاهیهای بزرگ بین النهرین که سبب بر اقتصاد مدنی بودند، در توسعه حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود ترقی عظیم حاصل کردند. احتیاج آنها به سواد اولیه برای اینبه، امور عام المنفعه، اسلحه و اشیاء هنری افزوده گردید. با توسعه قدرت سلطنتی، مقادیر بسیار، از اشیاء مصنوع، در مراکز مختلف بین النهرین ساخته شد. سیاست اقتصادی سلاطین، آنان را وادار کرد که بیش از پیش در جستجوی بازارها برآیند.

ایران در اثر نزدیکی با دول نیرومند، توجه همگان را جلب می کرد و موقعیت ترانزیتی ممتازی داشت. سرب ارمنستان و لاجورد بدخشان و ذخایر معدنی و طلای ماد و سس و قلع و انواع سنگ از ایران به بابل حمل می شد. یکی از انگیزه های اساسی سلاطین بابل، در لشکرکشی به ایران، دستیابی به منابع زیرزمینی و استفاده از موقعیت ترانزیتی ایران بود ولی در این راه توفیق نیافتند.»<sup>۲</sup>

ظهور عهد مفرغ، در ایران در حدود دوهزار سال ق. م. وقوع یافت و بموجب تغییرات سهمی در اقتصاد این ناحیه شد؛ مراکز روستایی توسعه یافت ولی به پای دهات و شهرهای مغرب نرسید. در حقیقت، کمی آب از دیرباز مانع توسعه کشاورزی می گردید و زندگی بدوی و نیمه بدوی را به سکنة این نواحی تحصیل می کرد. با این حال، ایران از برکت منابع زیرزمینی خویش به حد وسیع در اقتصاد مدنی سمالک غربی شرکت جست، تجارت تحت شرایط دشواری انجام می گرفت، بازرگانان ثروتمند، برای رهبری تجارت خود، غالباً مجبور بودند در نواحی آشفته و ناامن سفر کنند و در نتیجه برای احتراز از مخاطرات می بایست سرمایه خود را به دست سلاطین، نجبا و روحانیان به کار اندازند. آنان منافع سرشاری از آن سرمایه بدست می آوردند و بازرگانان را ریزه خوار خوان خویش می کردند. در این عهد، بازرگانان دوره گردی بودند که فلزات کهنه و مستعمل را می خریدند و بعنوان گدازگر و آهنگر بکار می پرداختند. ایران بواسطه سواد خاصی که داشت مورد توجه قرار گرفت و بعنوان یکی از مهمترین تهیه کنندگان مس، قلع، سرب، چوب و سنگ، لایق دخول در جمع ملل باستانی گردید. همچنان که روابط بازرگانی توسعه می یافت، کاروانها زیادتر می شد، و سردم بیش از پیش به نقاط دور دست مسافرت می کردند.<sup>۳</sup>

۱. دکه: ایران از آغاز تا اسلام، پیشین. ص ۲۴-۱۵.

۲. همان. ص ۳۵-۳۹ (ب اختصار).

۳. دکه: همان. ص ۵۵-۵۴.



نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

## نخستین فعالیتهای اقتصادی در ایران

به نظر دیاکونوف، از دورانهای بسیار کهن، یعنی از عهد نوسنگی (تئولیت)، در بسیاری از نواحی آذربایجان، از برکت رودها و جویبارهایی که از کوهها سرازیر می‌شد، فعالیتهای کشاورزی صورت می‌گرفت، ولی دستگاههای عظیم و متمرکز آبیاری، نظیر آنچه در بابل و مصر پدید آمده بود، در ایران ضرورت پیدا نکرد؛ چه ایران از لحاظ تکامل اجتماعی و طرز تولید و وسایل کار با کشورهای نامبرده قابل قیاس نبود و در مرحله ابتداییتری قرار داشت.<sup>۱</sup>

در پرسپولیس، «استخر» در نتیجه تحقیقات، هر تسفند، معلوم شده است که مردم در ساختمانهای گلی بطور دسته‌جمعی و در شرایط سادشاهی زندگی می‌کردند؛ نکاح دسته‌جمعی بود و هنوز سرد قدرت مطلق را بدست نیاورده بود. تصویر خوک و بز و گوسفند بر ظروف که با چرخ کوزه‌گری بدوی ساخته شده و مجسمه‌های کوچک گاو نر و ماده که محتملاً مربوط به مراسم دینی بوده، از وجود داسداری و، بظن غالب، از داسداری در شرایط اسکان حکایت می‌کند. در باره جامعه ماده، در عصر حجر و مس، می‌توان از روی نتایج حفاریهای تپه حصار، نزدیک دامغان و تپه‌گیان نزدیک نهاوند، و تپه سیلک نزدیک کاشان و گوی تپه نزدیک (طالیه) داوری کرد.

قدیمترین قشرهای تپه‌های مزبور را می‌توان به دوره پایان هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم قبل از میلاد مربوط دانست. در آن عصر، سرزمین ماده در مرحله تمدن سفالین ملون زیست می‌کرد و علائم نخستین تقسیم مهم اجتماعی کار، تقسیم کارمیان قبایل شبان پیشه و ذاعت پیشه پدید آمده بود.

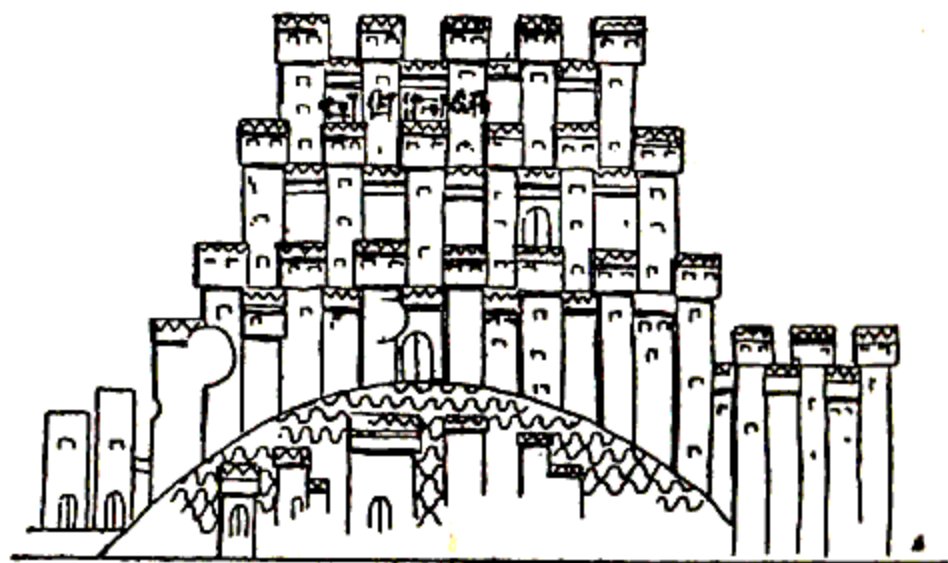
در دامنه کوهها از جویها برای آبیاری استفاده می‌شد و برای نخستین بار، غلات اهلی شده، محتملاً جو و گندم وحشی و گندم کشت می‌شد. از خیش و بستن گاو به آن، در هزاره دوم و اهلی پایان هزاره سوم ق. م. اطلاع داشتند. فراوانی تصاویر دامهای بزرگ شاکدار و گوسفندان که بر ظروف آن دوران دیده می‌شود، از اهمیت خاص داسداری حکایت می‌کند.

در این دوران، بتدریج، نقاط مسکونی دائمی (دهکده‌ها) که هنوز مستحکم نبودند، ایجاد گشت. برخی مصنوعات و آلات مسین پدید آمد. مجموع این پیشرفتها اجازه داد که پیشه نساجی و کوزه‌گری ترقی بسیار کنند. بتدریج، شرایط برای انتقال به دوسمین دوره مهم تقسیم اجتماعی کار، یعنی تقسیم به پیشه و زراعت، فراهم آمد. تزئینات پیچ در پیچ هندسی ظروف (و محتملاً نسوجات) از خصوصیات این دوره بشمار می‌رود که در طی آن، مصنوعات کوزه‌گران و نساجان زمینه اصلی هنرنامه‌ی و آفرینش هنری بود.<sup>۲</sup>

به نظر گیرشمن، در آغاز هزاره اول قبل از میلاد، دو واقعه بسیار مهم و غیر مرتبط در تاریخ ملل آسیای غربی مؤثر بوده است: یکی مهاجمه هند و اروپاییان، و دیگری استعمال روزافزون آهن. مهاجمان یعنی سواران ایرانی با زن و بچه و گله، وارد می‌شدند و در خدمت امرای محل قرار می‌گرفتند، و همینها سرانجام بصورت امرای محلی قدرت را، دست‌گرفتند، ورود

سهاجمن، در ایران موجب تغییراتی در حیات مدنی و اجتماعی مردم گردید. بطوریکه از تبعات گیرشمن برسی آید، جامعه طبقاتی ایران در این موقع کاملاً شکل گرفته بود «امیر با بزرگان تابع و ملتزم رکاب زندگی می کرد و بر روستاییان حکومت می نمود. وی درآمد خود را از اسلاک خویش تأمین می کرد و برای شکار کردن، صید ماهی و تربیت اغنام، از رعایا، عوارض می گرفت. در زمینهای اختصاصی او کارگران برده، کار می کردند، و روستاییان می بایست برای او بدهمه نوع بیگاری تن دهند، و نیز بجهت امور عام المنفعه مانند ایجاد جاده ها، قنوت و پلها و استحکامات کار کنند؛ چون هزینه دربار، دائم التزاید بود و از راه مالیات تأمین نمی شد، گاه اسرا دست به جنگ می زدند و از این راه کسری مالیات را جبران می نمودند.

جامعه به چندین طبقه تقسیم می شد: امیر، نجباء، آزادسردان مالک زمین، و کسانی که چیزی نداشتند، و در آخر بردگان. در این دوران (هزاره اول قبل از میلاد) وضع کشاورزان در ایران بهتر از مصر و بین النهرین بود. خرده مالکان با کشاورزان خودبطریزی ابتدایی کار می کردند. استخراج معادن آهن، مس و لاجورد منبج درآمد خوبی برای امیر بود.



بود از اشیاء تجملی زرین و سیمین، احجار کریمه، پارچه های قلاب دوزی شده. در این اقتصاد همزوج، تفوق اساسی با اقتصاد فلاحتی بود، یعنی مملکت از راه کشاورزی و گلهداری زندگی می کرد، و این اقتصاد در سراسر قرون تا عهد هخامنشی ادامه داشت.<sup>۱</sup>

به نظر استند، شرق شناس امریکایی، «انسان حقیقی، نخست، در شرق نزدیک، پیدا شده است. پیش از نخستین دوره باران و یخبندان سخت، او به خرد کردن و تراشیدن سنگ به همحاق دست زده بود. با این ابزارهای چخماقی، می توانیم جا پای پیشرفت او را از میان دوین، سومین و آخرین دگرگونیهای آب و هوا، که هر کدام از آنها به شمار سالهای ما، بیرون از اندازه دراز بود، دنبال کنیم؛ در پایان، او، هنوز در سطح فرهنگ دوره کهن سنگ بود. در این سالهای دراز او نه تنها در فن ساختن ابزارهای سنگی و استخوانی پیشرفت کرده بود، بلکه خانواده را پدید آورده بود که از راه شکار نگاهداری می کرد؛ با کندن غار، خانه ساخته بود؛ «لیروهای خطرناک» را با جادو رام می کرد و خشنود می ساخت، یا از خود دور می راند و به زندگی آنسوی قبر امیدوار شده بود.

نزدیک به پایان دوره سنگ کهن. (عهد حجر قدیم)، مردمانی از نوع خود ما، در شرق نزدیک زندگی می کردند. گاو و گوسفند و بز و خوک خانگی شده بود؛ جو و گندم و کتان کشت می شد. از آن دوره، مردمان شرق نزدیک به دو دسته جدا شدند، برخی صحراگرد و بعضی روستایی ماندگار. در حالی که صحراگردان اصولاً به همان صورت باز ماندند، شهرنشینی و فرهنگ در روستاها رشد می کرد. برای نگهداری و حفظ خود از دست صحراگردان دیوار می ساختند و پادشاهی برمی گزیدند که مردان روستا را در جنگ رهبری کند.<sup>۲</sup>

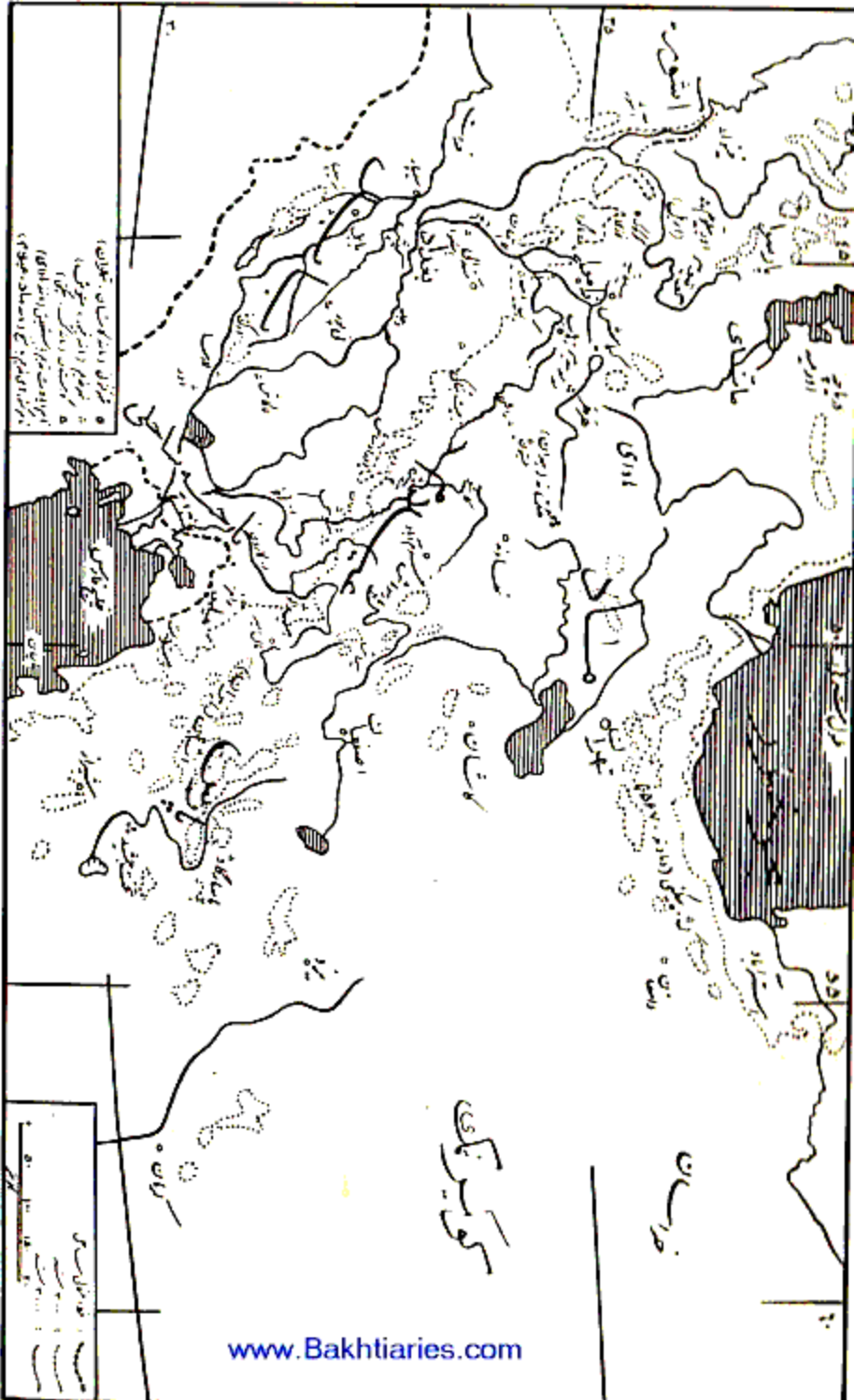
گبرشن، ضمن توصیف پادشاهی ساد و حکومت هخامنشیان، در توصیف وضع طبیعی ایران، می نویسد: «ایران توسط رودهایی مانند نیل، دجله و فرات — که با طغیانهای سالیانه خود، موجب حاصلخیزی ناحیه می شوند مشروب نمی گردد. ایران همچنین، از فصل بارانهای سودمند منظم که باعث حاصلخیزی زمین است برخوردار نمی باشد. از قدیمترین روزگاران، مسأله آب در ایران، امری حیاتی به شمار می رفت؛ زیرا بشر فقط در جایی می تواند استقرار یابد که آبیاری امکان داشته باشد. بنابراین، سکنه ایران اجباراً متفرق گردیدند، و قوم ایرانی بسیار کمتر از اقوام مصر و بین النهرین متراکم شدند. این امر با مشاهده تفرق تله یا لپه های مصنوعی، بقایای اجتماعات قدیم، که مسافر اسروزی آنها را در نواصل چندین ده کیلومتر می یابد، بخوبی مجسم می گردد. اوضاع طبیعی، موجب توسعه نوعی استقلال در هر ناحیه و حتی در هر دره گردید، بطوریکه آثار آن هنوز از بین نرفته است.»<sup>۳</sup>

پس از آنکه در دوره هخامنشیان، آسیای غربی به محیطه قدرت هخامنشیان درآمد، امنیت و آرامشی کم نظیر در این منطقه سایه افکند. رابطه اقتصادی در خشکی و دریا بین پادشاهی مختلف شاهنشاهی برقرار شد. دولت در آغاز کار با اخذ مالیاتی منصفانه از مالک

۱. ایران از آغاز تا اسلام، پیشین. ص ۷۲-۷۰ (به اختصار).

۲. لادریخ شاهنشاهی هخامنشی. ترجمه دکتر محمد مقدم، ص ۴. (به اختصار).

۳. همان، ص ۱۰۳ (به اختصار).



● تهران (پایتخت) - خلیج فارس  
 ○ مشهد (پایتخت) - خلیج فارس  
 ○ شیراز (پایتخت) - خلیج فارس  
 ○ اصفهان (پایتخت) - خلیج فارس  
 ○ تبریز (پایتخت) - خلیج فارس  
 ○ مازندران (پایتخت) - خلیج فارس

۰-۱۰ کیلومتر  
 ۰-۱۰ کیلومتر  
 ۰-۱۰ کیلومتر  
 ۰-۱۰ کیلومتر

نقشه باستان‌شناسی آسیای غربی

تابع خود، موفق گردید چشم و گوشها و باسورین دیوانی و نظامی را برای اداره و نظارت در وضع عمومی شاهنشاهی، به اطراف و اقطار کشور گسیل دارد و مانع ستمگری و تجاوز زورمندان و باسورین محلی گردد. همین عامل، یعنی امنیت و عدالت نسبی، به شکفتگی اقتصادیات و رشد کشاورزی و صنایع دستی کمک کرد. دخول وزنه‌ها و مقیاسها و رواج سکه در سراسر شاهنشاهی هخامنشی، موجب تشویق تجارت خارجی گردید.

گیرشمن می‌نویسد: سکه کوچک سیمین قبلا در قرن هفتم پدید آمده بود. اما دستگاه حقیقی مسکوکات، مرکب از دو فلز طلا و نقره، توسط کرزوس<sup>۱</sup> درلودیا (لیدی) رواج یافته بود، و آن بسرعت در آسیای صغیر رایج گردید، و توسط داریوش در شاهنشاهی وی پذیرفته شد. الواح تخت جمشید - که بخشی از آنها اسناد تأدیة حقوق کارگرانی است که در ساختمان قصر کار می‌کردند - نشان می‌دهد که سابقاً مزد بصورت اجناس از قبیل گوشت، جو، گندم، شراب و غیره پرداخته می‌شد. در زمان خشایارشا، هنوز دوسوم مزد را جنس، و یکسوم را پول می‌دادند. بعدها، در زمان همین پادشاه، مزد جنسی فقط به یکسوم تقلیل یافت. بنابراین، تقریباً نیم قرن لازم بود بگذرد تا سکه جانشین محصول گردد و طرز جدید غلبه کند؛ هر چند از اوایل بعضی معاملات تماماً با پول صورت می‌گرفته است.

در همه ممالک، به کارهای عام‌المنفعه - که استعداد تولیدی را افزون می‌کرد - اقدام نمودند. حفر قنوات زیرزمینی، که در نجد ایران و بعضی نواحی کم‌آب دارای اهمیت اساسی است، کاری است که در زمان شاهان هخامنشی تحقق یافت. باید قبول کرد که در آن زمان، در شاهنشاهی به خشک کردن باتلاقها می‌پرداختند، زیرا یونانیان این کار را در همان عصر انجام می‌دادند. فلاحات توسعه یافت و بر اثر جنگها، خارجیان نباتات سودمند ایران را شناختند و در کشور خود کاشتند؛ از جمله اسپست (خوراک اسب) را شناختند و در چین و دیگر کشورها کاشتند. در نتیجه همین آمدورفت‌ها، خروس، کبوتر سفید و طاوس - که بومی آسیا بود - به اروپا راه یافت.

داریوش شخصاً به کاشت درختان و غرس انواع جدید علاقه‌مند بود. نامه‌ای قابل توجه از او در دست است که به حاکم گداتس<sup>۲</sup> فرستاده شده است. وی، در این نامه، دستور می‌دهد که در آسیای صغیر و روسیه، گیاهان و درختان شرقی را بکارند. شاه می‌نویسد: «من اینت شما را در بهبود بخشیدن کشورم بوسیله انتقال و کاشت درختان سیوه‌دار در آن سوی فرات، در بخش علیای آسیا، تقدیر می‌کنم...» این نامه سیاست اقتصادی دولت «د سومسۀ هخامنشیهای کشاورزی نشان می‌دهد. در نتیجه ادامه این سیاست در دمشق، سو و در حلب، بسته کاشته شد؛ و کنجد را به مصر و برنج را به بین‌النهرین بردند. ایرانیان که چنین علاقه‌ای به کشت و زرع نشان می‌دادند، نمی‌توانستند از مسأله مهم استفاده از جنگلها غافل بمانند؛ از انواع چوب در ساختمان منازل، ساختن کشتیها، گردونه‌های جنگی، ارابه‌های حمل و نقل و جز اینها استفاده می‌کردند.

در قلمرو شاهنشاهی، عده زیادی به استخراج فلزاتی از نوع سس، آهن، قلع، نقره و طلا،

فیروزه و عقیق مشغول بودند. ساختن کاخهای رفیع توسط شهریاران هخامنشی به رشد فعالیت‌های صنعتی و استخراج معادن و سنگهای عالی ساختمانی از کوههای عیلام و دیگر نقاط کمک کرد. به نظر دکتر گیشمن، شکار و مخصوصاً صید ماهی در عهد باستان، نقشی مهمتر از ایام ما داشته است. بخشی بزرگ از جمعیت دنیای قدیم، و غنی و فقیر، از نان، ماهی، اندکی روغن و شراب تغذیه می‌کردند. نقاط ماهیگیری خلیج فارس، دجله و فرات، انواع ماهی شور، خشک یا در آب‌نمک خیسانده را در خمره‌ها، به نقاط بعید صادرات می‌کردند و ما از قول هرودوت، می‌دانیم که قسمتی از خراج شاهنشاهی، که کشور مصر، می‌پرداخت، بصورت محصولات صیادی بود.

در عهد هخامنشی، املاک بزرگ بوسیله کشاورزان وابسته به زمین (که با خود زمین خرید و فروش می‌شدند) و همچنین بوسیله غلامانی که پس از فتوحات همراه می‌آوردند، کاشت می‌شد؛ فلاحت کلید صنعت کشاورز ایران بود و بمنزله مشغولیت طبیعی مرد آزاد تلقی می‌شد. علاوه بر املاک بزرگ، ملک کوچک کم‌اهمیت نیز وجود داشت مخصوصاً در فارس که از مالیات و عوارض معاف بود و دهقانان، آزاد و مالک زمین بودند. گندم، جو، مو و زیتون کاشته می‌شد؛ گاو، گوسفند، بز و حیوانات مرکوب: خر و استر و اسب راتریت می‌کردند. ترییت زنبور عسل بسیار معمول بود و عسل در این عهد بجای شکر بکار می‌رفت.



کشاورز ایرانی قرن پنجم قبل از میلاد غیر از صنوعات ابتدایی، که توسط رعایای کارگر در حوزه قدرت فتودلهای بزرگ ساخته می‌شد، در داخل شهرها نیز عده‌ای به فعالیت‌های گوناگون صنعتی اشتغال داشتند. «صنوعات عبارت بود از لباس: نیمتنه، شلوار، کفش؛ همچنین اثاثه خانه، که گاهی آنها را بسیار مجلل می‌ساختند و برای استفاده ثروتمندانی بکار می‌رفت که لوازم سفره آنان از طلا و نقره و مفرغ بود. این لوازم که با فلزات گرانبها ساخته می‌شد، برای ایشان ثروت و ذخیره‌ای محسوب می‌گردید.

زنان خود را با جواهر زینت می‌دادند و همه قسم سواد تزیینی را بکار می‌بردند. در خانواده‌های کم‌اهمیت، بعضی صنوعات سفالین، بجای ظروف فلزی، بکار می‌رفت. همچنین باید یادآوری کنیم که با توسعه تجارت جهانی، سطح زندگی، بطور محسوسی، در ایران عهد هخامنشی بالا می‌رفت، و مخصوصاً در بابل، بقول اقتصادپون، سطح زندگی بالاتر از یونان بود.

از زمان ایجاد شاهنشاهی، جهان در عصر اقتصادی مساعدی قدم گذاشته بود. روابط

تجاری بین نواحی که سابقاً وجود نداشته - مثلاً بین بابل و یونان - ایجاد شد و توسعه یافت. بر اثر احتیاج به محصول، نرخ منافع سرمایه، مانند بهای جنس افزوده شد، به استثنای اجناسی که حمل آنها مشکل بود (مانند گاو). بهکس، بهای زمین در ایران و یونان پایین آمد.

اروپای جنوبی داخل روابط اقتصادی پیش از پیش محکم، با آسیای غربی گردید و با استفاده از مسکوکات، هم تجارت بری و هم تجارت بحری، به نواحی بسیار بعید کشیده شد. این عصر از جهت یک سلسله مسافرتها و اکتشافات بزرگ، شایان توجه است. ملاحان یونانی، فنیقی و عرب، ارتباط بین هند، خلیج فارس، بابل، مصر و بقادر بحر الروم را تأمین می کردند. تجارت جهانی، پیش از پیش، به نقاط دورتر کشانده می شد و تا نواحی دانوب ورن رسیده بود، و سکه های مکشوف در گنجینه ها وسعت آن را نشان می دهد. حتی از هندوستان و سرانندیب در این عهد، ادویه، مانند پوستهای نباتات معطر و فلفل، صادر می گردید. خمره هایی که در آنها شراب، روغن، دارو و عسل حمل می شد - و دلیل روابط تجاری با غرب است - در خود ایران بدست آمده است. اشیاء مغربی، ظروف لوازم سفره، وسایل آرایش، شعبه دیگر مبادلات آن عهد را تشکیل می دادند. اجناس تجملی متعدد و فراوان بود: مهره های شیشه ای، انگشتریهای شیشه ای و عنبر و انواع نسوجات و شمشیرهای مختلف، بسیاری از هنرمندان و پیشه وران را مشغول می داشت.

حجم تجارت در قرنهای ششم و پنجم قبل از میلاد، پیش از پیش رونق گرفت. نه تنها اشیاء تجملی بلکه محصولاتی که مورد نیاز یومیه بود، مانند لوازم خانه و البسه ارزان در دسترس همه طبقات قرار گرفت.

ورود مسکوکات در فعالیتهای مختلف اقتصادی و تجاری، موجب توسعه کسب و - تجارت گردید، و فعالیت بانکها وسعت یافت. کارهای بانکی، توسط اسرا و روحانیان انجام می گرفت و کمتر افراد عادی به چنین کارهایی اقدام می کردند. در زمان هخامنشیان، بانکهای حقیقی خصوصی تأسیس شد که اسناد و مدارک آنها، مانند مدارک بانک اخلاف اژیبی<sup>۱</sup> از سردم بابل به دست آمده است. تأسیس این بانک به قرن هفتم قبل از میلاد می رسد، و امور رهنی، اعتبار متحرک و اسانات را انجام می داده است. سرمایه آن، در مورد منازل، مزارع، غلامان، چهارپایان، کشتیهای مختص حمل مال التجاره به کار می رفت. این بانک از عملیات مربوط به حساب جاری و استعمال چک اطلاع داشت... مؤسسات مشابهی به تقلید بانکهای شرقی در یونان نیز ایجاد شد.<sup>۲</sup>

ساختمان جاده ها، به همان نسبت که بر امنیت می افزود، سرعت حمل و نقل را نیز تأمین می کرد. در این عصر، یک قسم جاده سازی توسعه یافت، و آن عبارت بود از سنگفرش کردن قسمت های نرم تر جاده ها؛ و حتی ساختن رد چرخ در جاده ها برای وسایل نقلیه چرخ دار. از قرن چهارم، کفشکی برای چهارپایان بارکش بمنظور حمایت سم آنها صورت گرفت. نعل حقیقی



فلزی، از قرن دوم قبل از میلاد اختراع گردید. سفینه‌سازان، کشتیهایی به سبکهای تازه بیرون دادند که می‌توانست از ۶۰ تا ۸۰ میل دریایی، در روز، حرکت کند. در آن زمان کشتیهایی وجود داشت که از ۲۰۰ تا سیصد تن ظرفیت داشتند و معمولاً ۱۰۰ تا ۳۰۰ تن ظرفیت کشتیهایی بود که در شطوط بزرگ مانند نیل، دجله و فرات رفت‌وآمد می‌کردند. هم در آن عهد، ساختن بناداد آغاز شد، و علائم بحری مورد مطالعه قرار گرفت، و عده‌ایی در خدمات بحری تخصص یافتند.

در عهد هخامنشی، نخستین قدمها در راه تنظیم اقتصاد ملی برداشته شد. دولت مالیاتی وضع کرد که از اسلاک، مزارع، باغها و احشام و معادن گرفته می‌شد. نوعی مالیات متعلق به زمین وجود داشت، که کاملاً شبیه به مالیات بر مصنوعات بود. از بنادر و تجار نیز مالیاتهایی می‌گرفتند. مالیاتهای جمع‌آوری شده در ایالات، به‌خزانه مرکزی ارسال می‌شد و به‌صرف مخارج دربار، ادارات و نیروی لشکری می‌رسید و بقیه ذخیره می‌شد. احتیاجات اقتصادی ملل، در سطح کشور، مورد توجه نبود. دولت مازاد طلاها و عوارض جمع‌آوری شده را در گنجینه‌ها ذخیره می‌کرد و در راه عمران‌کشود و دفع نیازمندیهای عمومی بکاد نمی‌پرد؛ فقط جاده‌ها و قنواتی که مربوط به مقاصد نظامی و اداری بود مورد مراقبت و تعمیر قرار می‌گرفت.<sup>۱</sup>

استند نیز، با دقت و استادی، وضع عمومی مردم را در آن دوران، مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ بدین نظر او «تاریخ هخامنشی یک صحنه افسون‌آمیزی از تمدنها و شهریه‌ریهای گوناگون، در پایگاههای مختلف پیش چشم پژوهنده قرار می‌دهد... کشفیات و منابع جدید، آنچه را که هرودوت درباره کارگزاران پارسی گفته‌است تأیید می‌کند. اکنون می‌دانیم که چه باجهای سنگینی بسته شده بود، و چگونه این باجهای سنگین، فروافتادن شاهنشاهی را تندتر ساخت. ما داستانهایی داریم خنده‌آور و غم‌انگیز، که رشوه‌خواری مأسورین و پایوران دولت، و کوشش زمامداران و زیردستان آنها را برای جلوگیری از این رشوه‌خواری نشان می‌دهد. ما می‌توانیم زندگی ستمکشان و ستمگران را در این منابع دنبال کنیم.

ما می‌دانیم که مردم عادی چگونه در شهرستانهای گوناگون شاهنشاهی زندگی می‌کردند. می‌توانیم بگوییم که چه می‌خوردند و برای خوراک چه می‌پرداختند. آشامیدنی، پوشاک، دارو، اجاره‌بها و خانه آنها چگونه بود. در سراسر این دوره، می‌بینیم که به هزینه زندگی او، بدون بالا رفتن کافی درآمدش، افزوده می‌شد، و بدبختی روزافزون او را احساس می‌کنیم، تا آنکه با آمدن سرگ از آن رهایی می‌یابد. با او در زناشویش شادی می‌کنیم، از طلاقش افسوس می‌خوریم، بر سر جنازه‌اش حاضر می‌شویم. ما شاهد پیمان بستن او هستیم، و دو دادرسیهایی او با فواین نوین شاهنشاهی گواهی می‌دهیم. برای هر جنبه زندگی روزانه‌اش سندی، که به آن گواه است، در دست داریم.

زندگی مردم عادی، زیر سلطه پرستشگاه بود. آنجا او می‌توانست مغان خود را پرستش کند؛ ولی برای بیشتر مردم شاهنشاهی، پرستشگاه یک دستگاه نادان‌نشین بود. مردم عادی، رعیت و برده آن یا اجاره‌کننده ملک آن بودند. و بیشتر درآمدی را که از دسترنج خود بدست می‌آوردند

به پرسشگاه می‌دادند. دین در واقع کمتر سبب شادمانی در شرق نزدیک باستان بود.<sup>۱</sup>

به عقیده دیاکونوف، پس از استقرار حکومت هخامنشی، نه تنها سازمان دولتی بلکه ساختمان اجتماعی پارس نیز تحت نفوذ و تأثیر شدید نظامات مادها قرار داشت.

قربان نظامات دوران ماد و نظاماتی که بعدها در پارس برقرار شد، از مشابهت اسناد اقتصادی که مربوط به قرن ششم قبل از میلاد بوده، آشکار می‌شود. با اینکه اسناد خزانه ایشتر، به زبان عیلامی است و درک کامل مندرجات آن هنوز میسر نشده است، هم اکنون می‌توان یک سلسله استنتاجات مهم از اسناد مزبور بعمل آورد.

و. ا. تیورین<sup>۲</sup> که به تجزیه و تحلیل جزئیات منتشر شده توسط کاسرون پرداخته، به نتایج زیر رسیده است: اسناد مزبور مربوط به پرداخت وجه یا سواجب دسته‌های گوناگون کارکنان می‌باشد که به نام مشترک «کورتش Kurrtash» خوانده شده‌اند. حرفه و تخصص بعضی از آنها مشخص گردیده است (مثل سنگتراشان، دروگران، سسگران و غیره). اینان به کارهای ساختمانی پایتخت هخامنشیان مشغول بودند و به دسته‌های بزرگ، از صد تا هزار نفر تقسیم می‌شدند و گاه از یک کارگاه به کارگاه دیگر منتقل می‌شدند. در میان ایشان، شبانان و پیشه‌وران گوناگون وجود داشتند. فعالیت‌های مختلف بوسیله سردان، زنان و کودکان (دختر یا پسر) انجام می‌گرفت. در پرداخت سواجب، پول قره به کار می‌رفت؛ ولی بیشتر، جنس (شراب و گوسفند) تحویل ایشان می‌شد. ولی این مواجب جنسی صورت جیره غذایی نداشت بلکه شکلی از پرداخت پولی و نقدی بود. ظاهراً گیرنده می‌بایستی اجناس دریافتی را بعد بفروشد.

سبزان سواجب ماهانه از ۴ تا ۶ دانگ یا از نیم تا ۸ سیکل (شکل به عقیده استند) قره بابلی (یا بیشتر) بوده است. تیورین پس از مطالعات کافی به این نتیجه رسیده است که کارگران (کورتشها) برده نبودند بلکه افراد آزادی از پارسیان بودند که در دستگاه اقتصادی سلطنتی از ایشان بهره‌برداری می‌شده است.

چون در برابر هر مرد کارگر (کورتش) دوزن وجود داشت، تیورین چنین نتیجه می‌گیرد که نیمی از سردان پارس رفته بودند و سبب غیبت ایشان جز خدمت نظام چیز دیگری نمی‌توانست باشد. ولی با این حال، شاه از ایشان در سراسر سال، بعنوان مزدور یا برده بهره می‌کشیده است. دیاکونوف با استنتاج تیورین به این که تعداد زنان دو برابر سردان بوده است موافق نیست.

در شرایط و اوضاع جامعه برده‌داری، چنین استثمار بسیط و عمیقی، فقط از طریق اعمال جبر و زور و اجبار ممکن الحصول بود و گمان نمی‌رود چنین بهره‌کشی در مورد خانواده‌های کسانی که نیروی مسلح پارس را تشکیل می‌دادند، ممکن بوده است.<sup>۳</sup>

غیر از پیشه‌ورانی که در شرایط بردگی زندگی می‌کردند، پیشه‌وران آزاد نیز در پارس بودند؛ با این حال، بیشتر فعالیت‌های سهم اقتصادی در دست دولت و معابد بود، و دولت در

۱. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، پیشین. ص هفده و هجده [مقدمه] (به اختصار).

زبان قدرت داریوش به کارهای یدی و صنفی توجه مخصوص داشت.»<sup>۱</sup>

دکتر گیشمن می‌نویسد: «دولت به طبقه کارگر علاقه‌مند بود و، تا آنجا که اصول آن عهد اجازه می‌داد، کار و مزد افراد طبقه سزبور را تنظیم کرد. محققاً نباید توقع داشت که قوانینی در مورد کارگران اجرا شده باشد، اما نشانه‌ها از اقدامات مربوط به امور اجتماعی، در الواح گنجینه تخت جمشید منعکس است. در آنجا، مزد هر طبقه از کارگران دقیقاً تعیین شده و مزد یک کودک، یک زن، یک مرد یا پیشه‌ور متخصص، مشخص شده است. از این حد هم بیشتر رفته‌اند: به‌منظور احترام از ثقلب، معادل پولی همه محصولات را که بمنزله مزد جنسی تأدیه می‌شده، ذکر کرده‌اند و ما، بدین وجه، می‌دانیم که یک خمره شراب یک «شکل» (تقریباً یک دلار)، و یک گوسفند سه «شکل» ارزش داشته است. حتی مزد یک مغ مأمور تهیه هوم و مشروبات، بالغ بر ۱۲ خمره شراب در سال بود.

در آن عهد، می‌بایست سراسری برای جمع‌آوری عمه وجود داشته باشد، زیرا در الواح تخت جمشید ذکر شده که کارگران از همه اقطار شاهنشاهی می‌آمدند. ساختمان شهرها، کارهای مربوط به دربار، و مخصوصاً اداره تجارت شاهنشاهی و جهانی موجب رفت و آمد بسیار افراد خارجی در قسمتهای مختلف ایران می‌شد.»<sup>۲</sup>

ادامه و اجرای این نقشه‌ها، بدون وجود تشکیلات منظمی، در هر یک از مراکز شاهنشاهی، امکان‌پذیر نبود، وجود و رواج سسکوکات در فعالیتهای تولیدی و اقتصادی، پیدایش بانک و وجود راههای اسن و آرام، و تشویق دولت، به پیشرفت فعالیتهای اقتصادی و صنعتی، کمک شایان کرد. با مطالعه گزارشهای پامتانشناسی، مجلد اول، شهریور ۱۳۲۹ هجری شمسی، صفحه پنجم به بعد، می‌توان ملل گوناگونی را که در ساختن کاخ شاهنشاه شرکت جسته‌اند شناخت، و به تخصص و مهارت و مزد آنان پی برد.

استند پس از ذکر سزدهای مختلف کارگران، می‌نویسد: «پیدااست که نسبت به پرداختهای بابل، کارگران در پارس مزدشان کمتر است، بویژه اگر به‌یاد بیاوریم که در پی کشورگشاییهای پارس قیمت خوراک افزایش یافته و هنوز تعدیلی در آن راه نیافته بود. ظاهراً اسرای جنگی بیشتر در دستگاههای دولتی به کار اشتغال داشته‌اند و مدارکی وجود ندارد که در مقابل کار، به آنها مزد داده شده باشد. کارگران آزاد، عموماً ایرانی بودند و معمولاً به آنها دستمزد می‌دادند، و این دستمزد ابتدا جنسی و سپس جنسی و نقدی و بعداً بطور نقدی پرداخت می‌شده است. اطلاعات زیادی درباره مبارزه طبقه کارگر برای افزایش دستمزد، در دست نیست؛ فقط دکتر گیشمن می‌نویسد: در اواخر دوره اردشیر دوم، «وضع شاهنشاهی موجب بدبینی و یأس بود. مالیات، بومیان را خرد می‌کرد، و آنان را وادار به عصیان می‌نمود. جنگ طبقاتی توسط سز دوران گرسنه در گرفت و آن را با خشونت خفه کردند.»<sup>۳</sup>

طبق نظر استند و گیشمن، در دوره خشایارشا، در ایران، سطح سزدها پایین آمد و قیمتها بالا رفت، و در نتیجه، قدرت خرید کارگران کاهش یافت. بطور کلی سز کارگران سرد،

۱. ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص ۱۸۰-۱۷۹ (به اختصار).

۲. همان، ص ۱۹۲-۱۹۳ (به اختصار).

بیشتر از کارگران زن، و مزد پسران بیشتر از مزد دختران بوده است... در بعضی موارد، دستمزد بعضی زنان بیشتر از مزد مردان بوده، و از این معلوم می‌شود که تخصص هم تأثیری در میزان مزد داشته است... در بین صاحبان تخصص، یعنی کارکنان فنی کارگاهها، بزرگترین مردها به زرمساز، زرگر و مسکار، داده می‌شد. دستمزد کارگران ساختمانی کمتر از سایرین بوده است. دستمزد شرابسازان و آبجوسازان نیز زیاد بود. همچنین دستمزد کسانی که به کارهای غیر صنعتی اشتغال داشته‌اند، مثل چوپان و خرکچی، از دیگران زیادتر بود. معلوم نیست این افزایش دستمزد بعلت زیادی ساعت کار بود یا این که چون متصدیان کار، اهل پارس بودند، مزد بیشتری گرفته‌اند.

آقای مهندس زاوش، ضمن یک مقاله تحقیقی دربارهٔ موقعیت اقتصادی کارگران در آن دوره، می‌نویسد: در الواح قرائت شده، حداکثر مزد کارکنان تولیدی (غیر از کارمندان) ۷/۰ «شکل»، و حداقل یک چهارم شکل بوده یعنی بالاترین مزد ۳۰ برابر پایینترین مزد است.<sup>۱</sup>

مورخان دربارهٔ ارزش «شکل» بر حسب لیبره و دلار، نظریات مختلفی داده‌اند. ارزش شکل به پول امروز تقریباً ۳۶ ریال است. البته باید توجه داشت که قدرت خرید یک شکل در آن دوره، خیلی بیشتر از قدرت خرید ۳۶ ریال امروز بوده است. در دورهٔ هخامنشیان، بین درآمد و مخارج طبقات مختلف اختلاف فراوان وجود داشت. استند می‌نویسد: «توانگران ۱۰ شکل را که پیش از دو آمد یکساله یک دستایی بود، برای خرید یک پوند پشم که رنگ ارغوانی داشت می‌پرداختند. کارمندان دولتی از خزانهٔ شاهی حقوق نمی‌گرفتند بلکه حقوق و هزینهٔ زندگی برتجمل آنان به اهالی محل تحمیل می‌شد. حقوق سربازان بیش از کارگران بود. حقوق ماهانهٔ سربازان در دورهٔ خشایارشا، در حدود بیست شکل بوده است. با توجه به هزینهٔ زندگی، ثوبهٔ خرید کارگران بسیار ناچیز بود. یک گوسفند، طبق الواح تخت‌جمشید، ۳ شکل (۱۰۸ ریال) و قیمت یک کوزهٔ شراب، یک شکل بود. به نظر استند، «مزد یک کارگر، در ماه، کالی برای خرید دو «بوشل» جو، و سه بوشل خرما بود. با این قیمت‌ها فقط کسانی که وضع اقتصادی بهتری داشتند، می‌توانستند برای خوراک، از روغن استفاده کنند. شراب مخصوص توانگران بود، و کارگران شرابی را که درازای دستمزد می‌گرفتند برای تحصیل ضروریات زندگی مبادله می‌کردند. به این ترتیب، طبقات پایین، کمتر گوشت می‌خوردند. کرایهٔ خانه در زمان کوروش ۱۰ شکل در دورهٔ داریوش، ۲ شکل بود، و در زمان اسکندر به ۴ شکل در سال می‌رسید.

نویسنده، در پایان مقاله، در مقام مقایسهٔ قدرت خرید و درآمد کارگران ایرانی و کارگران یونانی در حدود قرن پنجم و ششم قبل از میلاد برآمده، و پس از تبدیل و تسعیر حقوق کارگران دو کشور به تیره و طلا، به این نتیجه می‌رسد که قدرت خرید کارگران یونانی در آن دوران بیش از کارگران ایرانی بود. و اختلاف درآمد طبقات مختلف در یونان خیلی کمتر از

۱. در سال ۱۳۴۳ هجری شمسی طبق نشریهٔ اندازهٔ کل نیروی انسانی وزارت کار، حداقل مزد در کارگاههای کوره، ساعتی چهار ریال و حداکثر ساعتی ۱۴۱ ریال پرداخت شده، یعنی حداکثر مزد ۳۵ برابر حداقل مزد بوده است.

ایران بوده است.<sup>۱</sup>

از دقت و مطالعه در الواح بدست آمده، می‌توان به تنوع حرفه‌ها در آن دوران پی برد. بطور کلی، کسانی که در مقابل خدمت به آنان مزد داده شده است، عبارتند از: کارگران ساختمان، شبانان، زنان ساسور نگهبانی اسب، کشتکاران، یک نفر پیشوای مذهبی، ساسور تنظیم محاسبات، منبت کاران، آهنگرانی که مشغول ساختن در کاخ هستند، کارسندان سخن، کارگرانی که نقوش برجسته سنگ و منبت کاریهای چوبی را به عهده داشته‌اند، درودگران و پیکرسازان، کارگران حجار و سنگتراش، کارگران کارگاههای تزیین کاخ، کارگرانی که به گرفتن شراب و آبجو مشغولند، زرگران، خرکچیها، زره‌سان، مسکاران و پیشه‌وران دیگر.

جنبش اقتصادی و عمرانی که از عهد کورش و داریوش آغاز شده بود، بتدریج، تحرك و شکوفایی خود را از کف داد. آخرین شهریاران هخامنشی، مطلقاً، در فکر عمران و آبادی و تخفیف آلام و مشکلات ملل تابع نبودند بلکه روزبروز بر میزان مالیات می‌افزودند، و طلا و عوارض گردآوری شده را، در راه تجمل و فساد و جنگهای خانگی و رقابتهای زینابخش سیاسی مصرف می‌کردند. و چنانکه ضمن تاریخ سیاسی آن دوران (در جلد اول) دیدیم، همین سیاست دور از حزم و عقل به شکست شاهنشاهی و پیروزی اسکندر منتهی گردید.

قبل از آن که وضع اقتصادی ایران را در عهد اسکندر و جانشینانش مورد مطالعه قرار دهیم، بی‌مناسبت نیست اگر وضع اقتصادی ملل تابع هخامنشیان را از نظر بگذرانیم.

### وضع اقتصادی ملل تابع شاهنشاهی هخامنشی

چنانکه در تاریخ سیاسی عهد هخامنشی گفتیم، کورش در دوران زمامداری، نسبت به ملل فرودست، روشی ارفاق‌آمیز داشت، و از جهات اجتماعی، اقتصادی و مذهبی با ملل تابع مدارا می‌نمود. دربار و سازمان اداری مفصلی نداشت؛ به همین علت، تنها از سلتهای زیردست خود هدایایی دریافت می‌کرد. در نتیجه همین سیاست توأم با رفق و مدارا، مردم او را به نام «پدر» می‌خواندند، ولی از دوره فرمانروایی داریوش به بعد، روزبروز، سازمان دیوانی شاهنشاهی، و تشکیلات حکومتی و درباری وسعت بیشتری کسب کرد، و به همین تناسب، بتدریج بر میزان عوارض و مالیاتهای تحمیلی بر ملل تابع افزوده شد؛ در حالی که میزان دستمزد کارگران و پیشه‌وران تقریباً ثابت بود. سطح قیمتها از دوره داریوش به بعد، بسرعت رو به فزونی نهاد؛ در نتیجه، از قدرت خرید مردم عادی، به میزان زیادی، کاسته شد.

پس از آنکه حکومت هخامنشیان قوام و استحکام یافت، پارس از پرداخت باج معاف گردید؛ در حالی که شهرستان پهناور ماد ناگزیر بود . . . ۵۰ قنطار و صد هزار گوسفند، شوش و سرزمین کاشیها . . . ۳۰ قنطار، ارمنستان و سرزمینهای کنار دریای سیاه . . . ۴ قنطار و بیست هزار کره‌اسب، ماتیئنها و شهرستانهای مجاور . . . ۲ قنطار، سرسخیها و چند منطقه دیگر . . . ۳ قنطار،

و کولخیها، هر پنج سال یکبار، پیشکشی از صد پسر و صد دختر می‌فرستادند.

همچنین، کاسپیان، سکاها، پارتیها، خوارزمیها، سغدیها، هریویها، باکتریه (بلخ) و مناطق شمالی خلیج فارس، جملگی در شمار کشورهای خراجگزار بودند، و از دویست تا چهارصد قنطار مالیات می‌دادند. در میان ملل تابع شاهنشاهی، هندیها سنگین‌ترین خراج را می‌پرداختند (۳۶۰ قنطارگرد طلا). بابل، پیش از آنکه سر به شورش بردارد، هزار قنطار مالیات و پانصد پسر، به نام خواجه‌سرا، به دربار شاهنشاهی می‌فرستاد. علاوه بر این، چون بابل منطقه حاصلخیزی بود، تأمین قسمتی از خواربار دربار و علوفه چهارپایان بر دوش مردم بابل سنگینی می‌کرد.

باج منطقه مصر و ورارود و چند شهرستان دیگر، جمعاً به ۷۰۰ قنطار برآورد شده بود. از عربستان خشک، سالیانه هزار قنطار کندر می‌آوردند. از آسیای صغیر و شهرستانهای مجاور، حدود ۵۰۰ قنطارگردآوری می‌شد. استبداد محقق اسریکایی، پس از برشمردن مالیاتهایی که از ملل تابع شاهنشاهی گرفته می‌شد، می‌نویسد: «از شهرستانها، نهری از سیم، پیوسته، به مرکز دوان بود که هرودوت آن را ۹۸۸۰ قنطار اوبوئی به‌شمار آورده... اگر نسبت زر را به سیم، چنان که هرودوت گفته، سیزده به یک بگیریم... با توجه به تغییراتی که در ارزش طلا پیش می‌آید، حساب کردن آن مبلغ به پول امروزی ناممکن است. ولی اگر آن را پیرامون بیست میلیون دلار، بگیریم، و ارزش خرید آن را چند برابر بیشتر، می‌توانیم تصویری از ثروت پادشاه پارسی به دست آوریم.

فقط اندکی از این مبلغ گزاف را به شهرستانها باز می‌گردانیدند. رسم چنین بود که این زروسیم را می‌گذاختند و پس از تبدیل آنها به شمش، انبار می‌کردند. فقط یک قسمت کوچک از آن را سکه می‌زدند و آن را هم معمولاً برای خریدن و اجیر کردن سیاستمداران و سربازان بیگانه به کار می‌بردند. بدین سان، کانه‌های فلزات گرانبها و زروسیم شاهنشاهی رو به خشک شدن می‌رفت.»<sup>۱</sup>

استبداد سیاست خانمان برانداز شهریاران هخامنشی را که از ملل تابع بجای کالا و جنس زروسیم مطالبه می‌کردند به باد انتقاد می‌گیرد، و می‌نویسد: «عده زیادی از مللکداران در نتیجه این سیاست، در چنگال وام‌دهندگان نابکار می‌افتادند، و چون قادر به پرداخت قرض نبودند، اسلاک آنان نصیب وام‌دهندگان خون‌آشام می‌شد. به این ترتیب، پول در صندوق وام‌دهندگان انباشته می‌شد، تورم فزونی می‌گرفت و در حالی که از قوه خرید اکثریت کاسته می‌شد، قیمتها بالا می‌رفت. اگر شهریاران هخامنشی طلاهای دریافتی را بار دیگر در راه عمران و آبادی و فعالیتهای تولیدی در کشورهای تابع به جریان می‌انداختند، و به وام‌دهندگان زالوصفت، اجازه نمی‌دادند که صدی چهل، در سال، سود مطالبه کنند، چنین بحران وحشتناکی در سراسر امپراتوری ظاهر نمی‌شد. ولی متأسفانه، اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد که مأمورین و پایوران رشوه‌خوار دولت با بانکداران پول‌پرست همکاری می‌کردند، و به زمامداران وقت اعلام خطر نمی‌کردند و چشم و گوشهای شاه، برخلاف عهد کورش و داریوش، وضع

۱. دیک، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، پیشین. ۲۰۲-۲۹۶.

۲. همان. ص ۴۰۶-۴۰۵ (به اختصار).

بحرالی کشور را به زمامداران گزارش نمی‌دادند. در نتیجه این سیاست نابخردانه، سراسر شاهنشاهی دستخوش بحران و ناامنی گردید. ناگفته نماند که در این دوره، ملکرداران پارس هم وضعتشان بهتر از دیگر ملل نبود و از این باجهای خانه ویران کن معاف نبودند.<sup>۱</sup>

به این ترتیب، با عدم رضایتی که از دوره خشایارشا به بعد، روز بروز عمیقتر می‌شد، دولت ناگزیر بود بوسیله سازمانهای وسیع جاسوسی و کارآگاهان از جنبشهای مخالف دولت و از دسته‌بندیهای استقلال‌طلبان و آزادیخواهان جلوگیری کند. سرعت عمل پیکان شاهنشاهی در سراسر دنیای کهن بی‌نظیر بود. هرپیکمی یک روز با اسب بسرعت می‌رفت و چون شاسگاهان به ایستگاه خود می‌رسید، مدارک و اسناد را بیدرتک به جانشین خود می‌داد، و او با اسبی تازه نفس راه ایستگاه بعدی را پیش می‌گرفت، و این کار روز و شب بدون کمترین توقف و بدون توجه به خوبی یا بدی هوا منظمآ دنبال می‌شد. با این تدبیر، بریده‌ها پایتخت و مرکز سیاست شاهنشاهی را با اقطار و استانهای گوناگون کشور مربوط می‌ساختند و زمامداران، از وضع عمومی هر یک از کشورها باخبر می‌شدند — از کیفیت جاده‌ها و نحوه سراقبت دولت از آنها اطلاع دقیقی نداشتیم. برآورد هرودوت از یک روز سفر، بطور متوسط، ۱۰۰ میدان یا اندکی کمتر از ۱۰۰ میل بود.

تأمین امنیت جاده‌ها تنها از نظر سیاسی قابل توجه نبود بلکه از لحاظ اقتصادی و آمد و رفت کاروانهای تجاری نیز، وضع راهها شایان دقت بود. به گفته هرودوت، راه شاهی از گزند دزدان و راهزنان در امان بود؛ و بازرگانان در پناه حمایت دولت، قادر بودند کالاهای مورد نظر را از منطقه‌ای به منطقه دیگر منتقل سازند.<sup>۲</sup>

به نظر دکتروگرشمن، «پس از حمله سوفیت آمیز اسکندر و الحاق غرب به شرق، و تحقق وحدتی که هخامنشیان آرزومند آن بودند، جهشی بزرگ در حیات اقتصادی جهان، که از تقسیمات گوناگون آزاد شده بود پدید آمد. کمتر احتمال می‌رود که در این منطقه، در مدت عمر بسیار کوتاهی که اسکندر داشته، خطبشی مخصوصی مورد مطالعه قرار گرفته و به مرحله اجرا درآمده باشد. ولی به احتمال قوی، او با تقلید از پیشینیان در حفظ امنیت راههای ارتباطی در خشکی و دریا، تلاشهایی کرده و با اعزام نثارخوس<sup>۳</sup> به اکتشافات جغرافیایی کمک کرده است. اسکندر، مانند آخرین شاهان هخامنشی، به گردآوری و ذخیره کردن گنجینه‌ها نمی‌پرداخت. وی خزینه‌هایی را که در پایتختهای شاهنشاهی یافت، تبدیل به پول کرد و پول را متحدالشکل ساخت، و بدینوسیله بر مسکوکات شاهنشاهی و مسکوکات ایالتی خاتمه داد، و چون تنها یک نوع پول در منطقه وسیع شاهنشاهی او، واسطه دادوستد بود، روابط اقتصادی قسمتهای مختلف کشور را تأمین می‌کرد. اسکندر با سعه صدری که داشت، هدایا و پاداشها را توزیع می‌نمود، و سپاهیان خود را ثروتمند می‌ساخت، و در نتیجه، همه سالک خویش — از جمله یونان — را غنی کرد.»<sup>۴</sup>

سکنه یونان، در سالک تابع اسکندر متفرق شدند، و بازرگانان یونانی و ایرانی با استفاده

۱. د. ک. همان، ص ۴۰۶-۴۰۵.

۲. د. ک. همان، ص

از امنیت موجود، فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی را تا نقاط دوردست ادامه دادند. ولی سرگه ناکهانی اسکندر، سبب گردید که مدت چهل سال، جنگ‌های خونین بین سرداران اسکندر درگیرد، و رشد اقتصادی که بکندی آغاز شده بود، بار دیگر متوقف گردد. در عهد سلوکوس و جانشینان او، بار دیگر، در سایه امنیت نسبی، فعالیت‌های اقتصادی آغاز شد. در این دوره، شهرها دارای زمینها و املاکی بود که روستاییان در آنها سکونت داشتند و به کار کشاورزی مشغول، و بدان املاک وابسته بودند. آگاه در جوار دهکده‌هایی که بومیان در آن سکنی داشتند، بستمراتی از یونانیان مهاجر و دیگر ملل تشکیل می‌دادند، و به هر کس مقداری زمین، یک خانه، بذر و چهارپا داده می‌شد. این اقوام مهاجر که از یونانیان، مقدونیان و سزوریان دیگر مناطق بودند، تکه‌تکه عیالت‌ها که بودند در موقع لزوم لباس رزم می‌پوشیدند. زمینها متعلق به شاه بود، و ظاهراً معاهد نیز دارای زمینهایی بودند که عده‌ای رعیت و برده در آن کار می‌کردند و احتیاجات مادی روستاییان را تأمین می‌کردند. زمینهای دیگر به افراد خانواده شاهی و درباریان تعلق داشت. صاحب‌منصبان، فئودالهای بزرگ ایرانی و یونانی دارای زمینهایی بودند. «رعایا، که جزو لایف‌لند اراضی بودند، از نوعی آزادی برخوردار داشتند. از میان همه روستاییان، آنان که در املاک متعلق به شهرها کار می‌کردند، محققاً از سزایای بزرگی بهره‌مند می‌شدند.»<sup>۲</sup>

در شهرها، وابستگان به شاه سلوکی، در فوق ایرانیان قرار داشتند. «جامعه سزوری، شامل تعدادی از عمال عالی‌رتبه، اطرافیان شاه و دربار و دوستان و ندای وی بود. در درجه پایین‌تر، عمال ادارات و سپس تجار قرار داشتند.»<sup>۳</sup>

غیر از قشون، مهاجران یونانی که از گروه‌های مختلف بودند، در منطقه نفوذ سلوکیان، از سزایایی برخوردار بودند.

به نظر دکتر گریگور شمن: ایجاد شاهنشاهی اسکندر و تبدیل آن به سه سلطنت هلنی از نظر اقتصادی، انقلابی حقیقی در دنیای آن عصر محسوب می‌شد. نخستین بار بود که دورترین بخشهای جهان، کاملاً به یکدیگر مربوط می‌شدند. سکه واحد که در این صحنه وسیع رایج بود، بسیار اهمیت داشت. ثروت‌هایی که بر اثر فتوحات به بازار جهان آمده بود، بعدی قابل توجه بود که از قبل ملاحظه نمی‌شد. پنجاه در صد کاسته گردید. در عهد سلوکوس و نخستین جانشینان او، تعدادی به سابقه بین مزد دقیمتها ایجاد شد، و این خود، موجب بهبود وضع زندگی گردید. افزایش نرخ منافع، معرف وضع نیکوی تجارت بود. طلایی که بر اثر فتح ایران به اروپا رفته بود، در اثر مبادلات تجاری، قسمتی از آن به ایران بازگشت.

فعالیت اقتصادی بین شرق و غرب، در اثر مداخلات خشونت‌آمیز روم، گاه مدت‌ها متوقف می‌شد. سلوکیان نظمی جدید در جاده‌های بزرگ بین قاره‌ها برقرار کردند. راههای سزوری از ایران عبور می‌کرد و به سمت چین و هند می‌رفت. آنان این جاده‌ها را وسیع کردند و از آنها توسط ایستگاههای نظامی مراقبت می‌کردند. آب انبارهایی در بیابانها ساخته شد و کاروانسرا - هایی پدید آمد. قنوات را غالباً با سرمایه‌های شخصی، بمنظور تجارت، حفر می‌کردند. سرعت

۱. همان، ص ۲۲۲.

۲. همان، ص ۲۲۵.

۳. همان، ص ۲۲۶.



ارتباطات و حمل و نقل، به‌عالیترین درجه خود رسید و جز عهد اختراع ماشین بخار، هیچ عهدی از این جهت نمی‌توانست با آن دوره رقابت کند. آنان جهازات مهمی در خلیج فارس ترتیب دادند که موجب تأمین ارتباط با هند در مشرق و بحر اجمرد در مغرب می‌گردید.

وضع تجارت در این دوره، بار دیگر تغییر یافت. از حجم محصولات ارزان‌قیمت که در طی عهد پیشین بخش اعظم مبادلات را تشکیل می‌داد، کاسته شد و در عوض، اشیاء تجملی و لطیف و ظریف جای آنها را گرفت. در این دوره، روم عامل مهمی در تجارت جهانی بود. غیر از چوب و فلزات که بسیار مورد تقاضا بود، اشیاء دیگری چون آجگار کریمه و جواهر، که روی آنها بطور برجسته کار کرده بودند، داروهای هند، نباتات، سرهمها، روغن‌ها، عطریات، ارغوان، کلاب، ظروف سفالین، شیشه، منسوجات، اشیاء هنری، پاپیروس و غلامان وارد ایران می‌شد، و در مقابل، ایران، البسه و زینت‌آلات، داروها، آجگار کریمه، فرشها، بذرگندم، سرب و سگهای اصیل‌النسب صادر می‌کرد. فراوانی مواد اولیه، موجب توسعه صنعت در ایران گردید، مخصوصاً صنایع نساجی، قالی‌بافی، و قلمزنی فلزات که در آن هنرمندان و پیشه‌وران ایرانی شهرتی بسزا دارند، رونق گرفت. ایران در صدد برآمد که بازار را از بعضی محصولات وارداتی نجات بخشد، مثل پاپیروس که بصر انحصار آن را در دست داشت، و کوشید با نباتات محلی آن را بسازد، یا پوست (پارشمن) را بجای آن بکار برد. فعالیت حیوان در آسیا جانشین انسان گردید. صنعتگر محصول خود را افزایش داد. انواع ظروف سفالین، پیکرسازی، حکاکی روی استخوان، کنده - کاری، مورد توجه قرار گرفت. کاشت انواع نباتات وسعت یافت، و مقداری از نباتات و حیوانات تازه‌وارد را، پرورش دادند و حیوانات و نباتات مختلفی به اروپا و ایتالیا راه یافت. پنبه، لیمو، خربزه، حب کنجد، جوز شرقی، زیتون، خرما، انجیر، اردک و گاو آسیایی، موجب انقلاب حقیقی در فلاح و گلهداری ایتالیا گردید.

سلوکیان، با آماده کردن زمینهای فلاحی و زهکشی نواحی جدید، اراضی بایر را قابل کشت کردند. فنون فلاحی توسعه یافت. گاوآهن جدیدی معمول گردید. سه‌دوره برداشت محصول از زمینهای زراعتی عملی شد و طرق جدیدی در آبیاری، احداث جنگل و پرورش میوه‌ها و باغها مجری گردید.

در دوره سلوکیان، وضع رعایا تابع انتظاماتی بود که تا حدی سرنوشت آنها را بهتر می‌کرد. روستاییان وابسته به شهر، تقریباً آزاد گردیدند. سلوکیان، با تحولات فلاحی، مقامی مهم به‌دست آوردند و آزاد کردن طبقه روستاییان در ایران از جهت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کاری بزرگ بشمار می‌رفت. با این حال، نباید تصور کرد که طبقه زحمتکش در شرایط مساعدی زندگی می‌کردند، زیرا عوارض، کمر ملت را خرد می‌کرد و شاه سلوکی و طبقات ممتاز از تمام مزایای اجتماعی و اقتصادی برخوردار بودند. مالیات برافراد، منازل، چهارپایان، مزرعه، باغ، تولد، ازدواج و حتی سرگ تعلق می‌گرفت.<sup>۱</sup>

میراث اسکندر، که بین سه سلطنت مقدونی تقسیم شده بود، سرانجام از سوی مغرب مورد تعرض رومیان و از جانب مشرق، مورد مهاجمه پارتیان قرار گرفت. در نتیجه انقلابات و

زدوخوردهای طولانی، بنیان اقتصادی قدیم درهم ریخت. «محصول کم گردید، باکثرت راهزنان درجاده‌ها و دزدان دریایی در دریاها، اشکالات مبادلات و حمل و نقل شدیدتر شد. این عصر را، از لحاظ مجاریات و غارتها، با تاریکترین اعصار سابق نمی‌توان مقایسه کرد. پس از آنکه رومیان در مغرب استقرار یافتند، در راه بهبود شرایط اقتصادی و امنیت راهها، قدمهای مؤثری برداشتند. ایتالیا عامل مهم اقتصادی در حوزه بحرالروم گردید. فتوحات روم، سبب گردید که طلاها بجانب روم روان گردد. در نتیجه، تقاضای آن کشور برای انواع مصنوعات افزایش یافت. کالاهای متنوعی، از چین و هند، از طریق ایران، بجانب غرب روان شد. ابریشم، ادویه، عاج، عطریات احجار کریمه به ایتالیا صادر می‌شد؛ در عوض، مصنوعات صنعتی آن کشور، نظیر مفرغ آلات، شیشه، اشیاء هنری، شراب و روغن و مخصوصاً طلا از راه ترانزیتی ایران، بسوی دنیای قدیم صادر می‌گردید. در ایران سرازری، برای فعالیتهای تجاری و تجمع دلان و عمال، همه نوع وسایل حمل و نقل و رهبری کاروانها بوجود آمد. اعزام سفارتها از چین به دربار اشکانی، موجب شد که روابط مستقیمی بین دو شاهنشاهی ایجاد شود. جاده‌ها بهتر و مبادلات منظم گردید، و دو کشور واسطه، یعنی ایران و شاهنشاهی کوشان، در تأمین امنیت راهها بین هندوستان و چین کوشا بودند.

به نظر گیرشمن، هرگز دول شرق و غرب بدینسان باهم ارتباط حاصل نکرده بودند، و هرگز پیش از عهد اغسطس (اگوست)، سوج سال التجاره‌هایی که در دو طرف جریان داشت بدین وجه نیرومند نگریده بود. ایران فلزات صادر می‌کرد... فولاد چین و هند در بازارهای جهانی آن عهد شهرت داشت. بین سال التجاره‌های دیگر پوست، پوستین، منسوجات، اشیاء چوبی، چارپایان، پرندگان، برنج، زعفران، ادویه، احجار کریمه، قیر معدنی و روغن معدنی را باید نام برد. اجناس زیر را به کشور وارد می‌کردند: پاپیروس، اشیاء مفرغی، شیشه، ظروف سفالین رنگ، ارغوانی، و اشیاء فلزی که در تجارتخانه‌های بزرگ و کوچک بفروش می‌رسید.

هرگز جاده‌ها، مانند زمان پارتیان، خوب نگهداری نمی‌شد؛ زیرا شاهان پارت از مالیاتی که از کالاهای مختلف می‌گرفتند، عایدی کلانی کسب می‌کردند. خطسیرهایی که از بیابان می‌گذشت، با چاههای آب و کاروانسراها مجهز بود. اسناد مکشوفه از وجود دستگاه پلیس سوادد بیا با آنها خبر می‌دهد. پارتیان منازل کاروانها، و ایستگاههای دارای اسبان یدکی را که برای حمل و نقل سریع بکار می‌رفت، سراقبت می‌کردند.

در ایران، گرایش بسوی فنودالیسم قوت گرفت. دهگانان و خرده مالکان استقلال خود را از کف دادند. جامعه به دو قسمت روستاییان و شهرنشینان، که هر کدام به شعبه‌ای مخصوص از اقتصاد کشور تعلق داشتند و از لحاظ شهرنشینی و دهنشینی طرز زندگی خاصی دارا بودند، تقسیم شد. فن کشاورزی، که از عهد یونانیان رو به بهبود نهاده بود، راه انحطاط سپرد و در مقابل، پرورش حیوانات اهلی و پرندگان ترقی کرد. در نتیجه آمدورفت بین ایران و چین و اعزام سفرا، اسپست، سو، و سپس خیار، پیاز، زعفران، و یاسمن به چین وارد شد. در عوض، ایران از چین، زردآلو و هلو و سپس کرم ابریشم وارد کرد و نیشکر از هند وارد ایران گردید.

به نظر مالکوم کالج، «پایه اقتصاد پارت بر کشاورزی و بازرگانی استوار بود و صنعت اهمیت چندانی نداشت. بیشتر ساکنان شاهنشاهی روزی خود را، همچون خرده‌سالکان یا شبانان، از زمین می‌جستند. گوسفند و بز و گاو و خوک و اسب و خر و شتر عربی پرورش داده می‌شد و حبوبات و گندم و میوه و سبزی بعمل می‌آمد. بیشتر زمینهای قابل کشت، نیازمند فراهم کردن آب بودند. آب را غالباً بوسیله قنات یا کهریز می‌آوردند. یک بررسی دقیق، در بخش دیاله عراق، نمودار منتهای هوشمندی مردم است در توزیع آب به روزگار کهن. در دوران سلوکی و پارتی، در کار آبیاری این منطقه، ابتکارهای بسیاری بعمل آمد. بی‌گمان، در این هنگام، از چهارپایان برای جاری ساختن آب بهره می‌گرفتند و با کندن جویها و آبراهه‌ها آب رود را تا دوردست می‌رسانیدند. کارهای آبرسانی و تنقیه و مرست تعمیر راههای آب، بی‌گمان، بسیار رایج بوده است. باغهای پر از خرما، گویا در آن هنگام، کرانه‌های بابل را پوشانیده بوده است.

چون به وضع دادوستد میان مدیترانه و شرق نزدیک و دور، پس از برافتادن سلوکیان، بنگریم، می‌بینیم که پارتیان از گرمی و رونق بازار، بیشتر، همچون دلال، و نه تولیدکننده، بهره‌مند می‌شدند. در آغاز دوران پارتیان، بی‌گمان، با بازرگانان سلوکی دادوستد می‌کردند. روابط بازرگانی با چین، تا سده دوم پیش از میلاد، سخت استوار شد. چنانکه چین و دیگران، از دلبستگی و شور پارتیان به تجارت سخن گفته‌اند. گاریها و کاروانها و کشتیهای پرکالای ایشان به سرزمینهای همسایه می‌رفت و برای ترغیب امپراتور چین به ادامه تجارت، پیشکشهای گران و چشمگیری، همچون شترمرغ و شعبده‌باز و مانند آنها، می‌فرستادند. راه ابریشم میان چین و مدیترانه برقرار شد و هیئت‌های دوستی و حسن روابط و پیشکشها، چنانکه در منابع چین آمده است، میان دو طرف، در سده اول و دوم میلادی، در رفت‌وآمد بودند. چینیان با سکه‌های پارتی آشنا بودند. اما روابط بازرگانی پارت و هند چندان آشکار نیست و اسناد زیادی به دست نیامده است.»<sup>۱</sup>

پارتیان، دو مشتری بزرگ خود، یعنی چین و روم، را از هم جدا نگاه می‌داشتند. تا از بهای واقعی اجناس یکدیگر خبر نداشته باشند. اسناد چینی و پالمیری وجود آمدورفت پیوسته، و بر امنیت از قلمرو پارت را چنان با استواری نشان می‌دهد که گویا این امر شیوه‌ها و مشی سیاسی و وجود مرزها را نادیده می‌گرفت. دلبستگی اقتصادی بر سیاست چیره می‌گشت.

از منابع آن روزگار و کشفیات باستان‌شناسی، می‌توان اندکی از کالای آنان آگاه شد. کتیبه بلندبالای مشهور به تعرفه پالمیر، مورخ ۱۳۷ میلادی، نرخ مالیات شهرداری را بر کالای وارداتی به دست می‌دهد. واحد عمده مقیاس، پاد شتر است، و گاری مشتمل است بر چهار بارشتر؛ و بار خر برابر است با نصف پاد شتر. اقلام تجارتنی عبارت است از بندۀ ذخرید و خشکه‌بار و رنگ ارغوان و عطریات و روغن زیتون و دنبه و حیوانات و پوست و نمک و خوراکی و میوه کاج و مجسمه‌های مفرغی. در نوشته‌های چینی، حیوانات شگفت و زروسیم و سنگهای گرانبها و فرش و همه‌گونه عطریات و پارچه قیمتی و البسه ابریشمی چین درج شده است.

پارتیان، از چین، آهن و زردآلو و هلو می‌بردند، و در برابر، شراب و انار و شترمرغ و دیگر اقلام شکفت می‌آوردند. از راه دریایی بین مصر و هند، کالاهایی چون پارچه‌های پربها و چوبها و رنگها و ادویه مبادله می‌شده است.

این دادوستد اجناس لوکس، نمودار وضع اقتصادی روزگار پارتیان و رومیان است. ثروت نزد طبقه بالای اجتماع متمرکز شده بود، و آنان خریدار عمده این کالاها بودند. کارهای ساده و سکرورا بندگان انجام می‌دادند. مهارت فنی در پایه‌ای بسیار نازل بود. کارگاههای بزرگی برای تولید ضروریات روزمره مانند سفالینه‌ها، البته وجود داشته است؛ ولی در این کارها، از شیوه‌های ابتدایی و ساده بهره می‌گرفتند. حمل و نقل گران و کند بود و متضمن خطرات جنگ و راهزن و درندگان. با آنکه اقلام کم‌بها، مانند سفالینه‌ها و روغن و شراب‌گاهی تا مناطق دور دست برده شده است، (چنانکه شکسته‌هایی از کوزه‌های مهر جزایر یونانی رودس و تاسوس در نمود و شوش و سلوکیه پیدا شده) تنها کالاهایی که سود فراوان می‌دادند، شایان تجارت بودند. کاستن از سکه‌های سیمین و خرابی عیار سکه‌ها نمودار فقر عمومی است؛ با اینهمه، کشتیها و کاروانها همواره در راه بودند و اگر راهی، بجهاتی، بسته می‌شد، راهی تازه می‌گشودند.<sup>۱</sup>

مالکوم کالج در مورد معابر و جاده‌های ایران، می‌گوید: «به روزگار باستان، کوهستانهای خوش منظر و بیابانهای ایران آنچنان سد و مانع شگرفی بر سر راه حرکت کاروانیان و مواصلات پدید می‌آوردند که، ناچار، همه آمدورفت از راهها و نواحی خاصی جریان می‌یافت. فلات مرکزی مرتفع و پسر سنگلاخ ایران مشتمل است بر دو بیابان پهناور نمکین دشت کوپر و دشت لوت و کوههایی برگرد آنها، که در بسیاری نقاط بلندی آنها از ده هزار پا می‌گذرد.

در سوی مشرق، کوه هندوکش سر به فلک کشیده و در شمال، البرز و در شمال غربی، کوههای آذربایجان و قفقاز و در مغرب، زاگرس که مشرف است بر دشت بین‌النهرین. در سرزهای شمال شرقی و جنوب غربی، سرزمینهای کم‌ارتفاع تر و ملایم‌تری قرار دارد. بازرگانانی که می‌خواستند از ایران بگذرند و از مدیترانه به چین کالا حمل کنند، ناچار بودند که راهی کهن، که بعدها به راه ابریشم شناخته شد، در پیش گیرند که از شمال بیابانهای ایران می‌گذرد و به باختر می‌رسد و سپس راه شمال شرقی را می‌پیماید و با برخورداری از واحه‌ها از آسیای میانه می‌گذرد.»<sup>۲</sup>

در دوره حکومت پانصدساله پارتیان، وضع اجتماعی و اقتصادی طبقات و گروههای مختلف جامعه بخوبی روشن نیست؛ ظاهراً به علت عدم تمرکز و استقرار نظام سلوک الطوائفی، شهرواران هر منطقه، قادر نبودند برای خود دربار و تصور و کاخهای رفیع بنیان گذارند و سازمان دیوانی منظمی برای اخذ مالیات و تحمیل عوارض گوناگون بوجود آورند؛ و شاید به همین علت می‌توان گفت که وضع اکثریت مردم، یعنی کشاورزان، پیشه‌وران، در این دوره، چندان دشوار و غیرقابل تحمل نبود. ولی پس از استقرار حکومت سامانیان، و سپری شدن قدرت سلوک الطوائفی، جامعه طبقاتی در ایران شکل گرفت. و با گذشت زمان، در جامعه ایران،

۱. همان، ص ۷۵-۷۱ (به اختصار).

۲. همان، ص ۱۳-۱۲ (به اختصار).

از نظر امکانات اقتصادی، اختلاف عظیمی پدید آمد؛ مالکان عمده، درباریان، صاحب‌منصبان، طبقه متوسط و مردم آزادشهرها و روستاییان، در شرایط اقتصادی و اجتماعی کاملاً متفاوتی زندگی می‌کردند.

این طبقه‌بندی در سازمان جامعه ساسانی، بدینصورت، منعکس گردید: ۱) نجبا و جنگجویان (۲) روحانیان (۳) دبیران و کارگزاران (۴) مردم کشاورز و کارگر.

بدنظر گیرشمن، اقتصاد شاهنشاهی ساسانی، کماکان، بیشتر بر کشاورزی مبتنی بود تا بازرگانی، و با کدیمین و عرق جبین ملتهای تابع شاهنشاهی، زندگی اقتصادی طبقات ممتاز، اداره می‌شد.

مسکوکات ساسانی، سیمین، بسین و بندرت زرین بود، و در مبادلات تجاری در منطقه‌ای وسیع جریان داشت. این عهد، دوره پدایش حقیقی برات است، و بانکداران یهودی بابل و مؤسسات مشابه ایرانی، در جریان دادن برات، نفوذ عمده داشتند. از این دوره، برات بصورت سندتملک درآمد و رسماً آن را می‌شناختند. در شهرها استعمال سکه وسعت یافت و تعداد فراوانی از دره‌های سیمین ساسانی، در ایران یا در مالک مجاور، یافته شده است. در مناطق روستایی، غالباً سزد زارعان، سربازان، کارگزاران و حتی مالیات هم جنسی پرداخت می‌شده، اما تجارت خارجی کاملاً بر پایه اقتصاد مبتنی بر مسکوکات مستقر بوده است. تجارت خارجی، بطور محسوس، نسبت به قرون گذشته، افزایش یافته و مخصوصاً شامل امتعه‌گرانبها و مصنوعات تجملی، که مورد استعمال دربار شاهنشاهی و طبقه ثروتمند اشراف ایرانی بود، می‌شده است.

اخذ مالیات و عوارض جنسی موجب آن گردید که حکام، ذخیره‌هایی سهم از محصولات که در درجه اول لزوم بودند، فراهم آورند و عمال آنان، آنها را در بازارها پخش می‌کردند. فایده دیگر اینها آن بود که هنگام قطع، احتیاجات ملت را بوسیله توزیع ذخایر، مرتفع سازند؛ و شاهان ملزم بودند بجهت تسکین بدبختیهای ملت، با آن موافقت نمایند.

هرگز در ادوار سابق، تجارت مانند این دوره، تحت نظارت جدی قرار نگرفته بود؛ و این امر دولت را مجبور می‌کرد، برای وسایل متزاید حمل و نقل در جاده‌ها، شطوط و وانهار، ایستگاهها و کاروانسراها و آب‌انبارها بسازد. عمال مخصوص برای این خدمت معین شده بودند و ایستگاههای سرحدی و بنادر دریایی را مراقبت و نظارت می‌کردند. همچنین، دولت انحصارهایی تحت اختیار خود داشت که مهمترین آنها ابریشم خام بود که از چین وارد می‌شد و مخصوصاً در کارگاههای سوری و فنیقی آن را بکار می‌بردند. علاوه بر این، کارگاههای شوش، گندی‌شاپور و شوشتر، از جهت مصنوعات خود، شهرت فراوان کسب کردند. ظروف سفالین تجملی، مصنوعات شیشه‌ای سوری - فلسطینی و اسکندرانی به ایران وارد می‌شد. مبادله منسوجات و تجارت‌البسه بسیار قابل توجه بود. عنبر را از بحر اسود وارد می‌کردند. پاپیروس که بیش از پیش جانشین پارشمن (پوست) شده بود، همواره خریدار داشت. ادویه معطر را از چین و عربستان می‌آوردند و ناردین و فلفل را از ماد صادر می‌کردند. تجارت بین‌المللی موجب ایجاد مستعمرات بازرگانی گردید. تجارتخانه‌های صادراتی که سابقاً همه چیز می -

فروختند، در این دوره، تخصص یافتند و خود را به فروش گندم، چارپایان و مصنوعات کارخانه‌ها محدود کردند. به این ترتیب، تمایزی بین تاجر صادراتی و بازرگانانی که در بازارهای داخلی تجارت می‌کردند آشکار شد، و نتیجه این شد که تعداد دلان افزایش یابد، فعالیت بانکها چندان وسعت نداشت.

تولید محصول بهتر شد، و توسعه یافت و آن هم شامل منسوجات ابریشمی و هم صنعت شیشه‌سازی بود. دولت با انحصارات خویش، تولیدکننده بشمار می‌آمد و دارای کارخانه‌هایی بود. دولت قیمت سواد اولیه و دستمزد کارگران را تعدیل کرد و نظمی نسبی پدید آورد و حرف و پیشه‌هایی بوجود آمد.

املاک بزرگ عموماً دارای زارع، نجار، آهنگر، نساج، نانوا، آسیابان، روغنگیر و آسیاب بود. آسیاب اختراعی تازه بشمار نمی‌رفت بلکه از قرن چهارم میلادی مورد استعمال بود. محصولات کشاورزی حفظ می‌شد و توسعه می‌یافت. کشت توت و تربیت کرم ابریشم، برای ایران که منسوجات ابریشمی در آن بسیار مصرف می‌شد، سهم بود. آزادی اقتصادی در امور کشاورزی محدود بود. دهگانان و کشاورزان بیش از پیش مورد تعدی قرار می‌گرفتند، استقلال نداشتند و هرگز از تعلیم و تربیت برخوردار نمی‌شدند و غالباً به دولت، یا آتشگاه و یا یکی از بزرگان وابسته بودند. و مالکان کوچک ناگزیر بودند، برای حفظ خود از تعدیات دولت، خود را تحت حمایت مالکان بزرگ قرار دهند. و اینان مالیات دولت را گردآوری می‌کردند و می‌پرداختند، و در واقع، شاه، از نظر مالی و نظامی، وابسته به فئودالهای بزرگ بود. در مناطق فئودال‌نشین، کشاورزان، گندم، روغن، شراب، انواع میوه و گوشت مورد نیاز را فراهم می‌کردند و دستمزدی جنسی می‌گرفتند. جریان سسکوکات در مناطق روستایی، به حداقل تقلیل یافته بود. فئودالها در شهر نبودند بلکه در املاک مستقر بودند و به وضع کشاورزان محل رسیدگی و نظارت می‌کردند.

دولت در امور مالی فاقد عاطفه بود، و برای پرداخت عوارض زمین و افراد، نرخی معین کرده بود که از قدرت افراد خارج بود و برای اخذ آن به قوه قهریه متوسل می‌شد. مالیات غیرسستقیم که برگمرک، نواقل و راهداری وضع شده بود موجب تحمیلات بیشتری بر مردم گردید. فساد عمال، با وجود مقابله جدی پادشاهان، وحشتناک بود.

دولت به پول احتیاج داشت. متصرفات و کارخانه‌های وی برای دربار و قشون کار می‌کردند، و مازاد فروخته می‌شد. آزادی انفرادی بسته به اراده دولت بود و در حدود هزار سال در ایران اثری از آن نبود. خزانه اشباع نمی‌شد. ادارات و قشون مبالغی بسیار درخواست می‌کردند. استحکاماتی که در سرحدات احداث می‌کردند گران تمام می‌شد. باید مخارج جهازات و همچنین سفرایی را که به دربارهای خارجه با هدایای سلطنتی می‌فرستادند، بر این ارقام اضافه کرد. به هنگام بدبختی و قحطی، دولت موظف بود احتیاجات آسیب‌دیدگان را مرتفع سازد.

وجوه هنگفتی برای امور فرهنگی، ساختمان مدارس و دارالعلمها تخصیص داده شده بود. برای زیبا ساختن شهرها، ایجاد قنوات و انتقال آب، کوشش می‌شد. شهرها کم‌وبیش توسعه می‌یافتند و شهرها و شهرک‌هایی بوجود می‌آمدند.

تحول مالی خسرو اول، بیشتر، به نفع دولت بود. مظلالم طبقات متنعم به جنبش مزدک و پاران او منتهی شد که ریشه اقتصادی و اجتماعی داشت. دولت ساسانی، با آنکه ظاهری آراسته داشت، سازمان اجتماعی پوسیده و خراب بود.

خاندان شاهی، نجبا، روحانیان یعنی طبقات ممتاز، شیره مردم را می‌مکیدند. کار آنها جنگ، شکار، ضیافت و استفاده از تمتعات و حرمسرا بود، و بین آنان و طبقات متمکش و فعال، دیواری غیر قابل عبور کشیده بودند. طبقات ممتاز باگویی و چوگان‌بازی، موسیقی، تصنیف و علوم مختلف کمابیش مأنوس بودند، و از انواع جواهر و غذاهای گوناگون بهره‌مند می‌شدند، در حالی که اکثریت در شرایط اقتصادی دشواری زندگی می‌کردند، و بطرزی وحشیانه و دور از عواطف بشری مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفتند.<sup>۱</sup>

در دوره پیشرفت و شکفتگی حکومت ساسانیان، «رونق بازرگانی میان شرق و غرب سبب تمرکز امور اقتصادی شد. و تمرکز امور اقتصادی خود بستنزم پدید آمدن مراکز بازرگانی بود. پیدایش مراکز بازرگانی نیز سبب رشد و تمرکز حرفه‌های گوناگون شد، و از این رهگذر، شهرهای تازه پدید آمد. این شهرها توانستند پاسخگوی دگرگونی‌هایی که در زمینه بازرگانی و صنعت در ایران پدید آمده بود بشوند. از این شهرها اردشیر خره، گندی‌شاپور، و یه اردشیر، یشاپور، هرمزد اردشیر، رام هرمزد، فیروزآباد، رام فیروز و بسیاری دیگر را می‌توان نام برد. خوزستان بازار که تازیان آن را «سوق الاهواز» می‌نامیدند، یکی از مراکز عمده بازرگانی در گوشه شمال غربی خلیج فارس بشمار می‌رفت.

افزایش و توسعه شهرها، خواست بازارهای داخلی و مراکز ترانزیت را از نظر بازرگانی تأمین می‌کرد. راه بازرگانی چین و هندوستان، که به سوریه و میان رودان (بین‌النهرین) و روم شرقی منتهی می‌شد، از شهرهای ایران به تیسفون می‌گذشت. در منابع چینی، جسته جسته، مطالبی در پیرامون اوضاع اقتصادی ایران در عهد ساسانی، به چشم می‌خورد. در یکی از منابع چینی، در پیرامون ایران چنین می‌خوانیم: «خاک مملکت بسطح و در آن طلا، تقره، توتیا، مرجان، کهربا، عقیق و سرواریدهای بزرگ وجود دارد. شیشه‌های شفاف و تیره و بلور و زرد و الماس و منجوق قرمز و فولاد و سس و شنگرف و جیوه و چندین نوع منسوجات ابریشمی و پنبه‌ای، و قالی و قالیچه و نافته و چرم‌گوزن قرمز، و کندر و زعفران و سایر سواد خوشبو و فلفل و شکر و خرما و هلیله و ما زو، و نمک و زرنیخ زرد و سواد نظیر آنها زیاد تولید می‌کنند. حیوانات پنجگانه و پرندگان و حیوانات این مملکت عموماً شبیه است به کشور چین، ولیکن آنجا برنج و ارزن نیست. در ایران، پرورش اسبهای عالی و قاطر و شترهایی که بعضی از آنها قادرند روزی ۷۰۰ «لی» راه بروند معمول است. خانواده‌های ثروتمند چندین هزار رأس از این حیوانات دارند.»<sup>۲</sup>

در پیرامون هیات ظاهری سردان و زنان آن دوران، چنین می‌خوانیم: سردها سوی خود

۱. دک: همان. ص ۲۵۰-۲۴۴.

۲. مأخوذ از «منابع چینی» به نقل از شیرین‌بیانی، هشت مقاله در زمینه تاریخ. ص ۷۳. دک: مجله

پرسه‌های تاریخی. سال ششم، شماره چهارم، ص ۲۳۷ به بعد.

را کوتاه می‌کنند و کلاه‌های سفید پوستی بر سر می‌گذارند، پیراهن‌های یقه‌باز می‌پوشند... پارچه‌های زری درست می‌کنند. از قماش‌های بافته شده زنها پیراهن‌های گشاد و بالاپوش‌های بزرگ می‌پوشند. گیسوان آنها از جلوسر بافته می‌شود و پشت سر رها می‌گردد. گیسوان خود را با گل‌های طلایی و تقره‌ای و انواع سروارید آرایش می‌دهند...»<sup>۱</sup>

شرحی که در منابع چینی آمده از رواج بازار تجارت و فعالیت‌های متنوع اقتصادی در آن ایام حکایت می‌کند. به‌منظر آقای دکتر عنایت‌الله رضاء، سبب تجدیدنمای شهرهای قدیمی و پیدایش شهرهای تازه را باید در جریان عمومی تقسیم کار اجتماعی جستجو کرد. وجود شهرها سوجب عمیق‌تر شدن تقسیم کار اجتماعی و جدا شدن تولید پیشه‌وران از تولید کشاورزان شد اما، نه‌بطور کامل. پیشه‌وران ایران را باید به‌دو بخش تقسیم کرد: پیشه‌وران شهرها و پیشه‌وران روستا. گردانندگان اقتصاد شهرها، صنعتگران، پیشه‌وران و دیگر تولیدکنندگان آزاد شهر بودند، و در واقع، وجود همین صنعتگران و پیشه‌وران و دیگر تولیدکنندگان آزاد شهرهاست که تفاوت بزرگ میان شهرهای نویناد را با شهرهای روزگار برده‌داری محسوس می‌سازد. پیشه‌وران روستا، نیاز روستائیان، و پیشه‌وران شهرها، نیاز بزرگان و طبقات سرفه و شهرنشینان را برآورده می‌کردند. شهرها که مرکز کار و فعالیت بازرگانان و صنعتگران بودند از این پس، به‌سراکز زندگی بزرگان و فعالیت سیاسی نیز بدل شدند. بسبب رواج فراوان مناسبات پولی بر پایه صنعت و بازرگانی، نقش اقتصادی شهرها همواره اهمیت بیشتری می‌یافت. برای فعالیت‌های صنعتی همواره از اسیران، بخصوص از اسرای رومی، استفاده فراوان می‌کردند. کارگاه‌های کثیر و گوناگون پیشه‌وران، بطور عمده، در شهرهای بزرگ مستقر بود. آنها از کتان و پنبه و پشم و ابریشم، پارچه‌ها و ماهوتهای زیبا می‌بافتند که به‌دست رنگرزان چیره‌دست، با رنگهای طبیعی، به‌شيوه‌ای زیبا رنگ‌آمیزی می‌شد. چرم در ایران ساسانی، به‌شيوه‌ای کامل دباغی می‌شد. کار سراجان و زین‌سازان رونقی تمام داشت. ساختن اسلحه‌های گوناگون معمول بود. آمیانونس بارسلینونس به جوشن پولادین سوارکاران و مهارت ایرانیان در کار اسلحه‌سازی اشاره کرده‌است.

پیشه‌وران اغلب تولیدکنندگان آزادی بودند، که در کارگاه‌های خود و در بازارهای شهر، کار می‌کردند و از نیرو و هنر فرزندان و خویشاوندان و گاه از نیرو و کار آزاد استفاده می‌کردند. در بازارها، پیشه‌وران راسته‌های ویژه‌ای برپایه حرفه و پیشه خود داشتند، و چه بسا که کار پیشه‌وران از بازرگانی جدا نبود و در محل کار خود، کالاهای خود را به‌خریداران عرضه می‌کردند.

توسعه شهرها سبب‌گردید که طبقات ممتاز در شهرها مسکن‌گزینند، و شهر، مرکز فعالیت صنعتی و بازرگانی و فرهنگی گردید. در سده پنجم میلادی، کشتیها از دریای سرخ، هندوستان و چین، به‌سیراف و حیره و دیگر بنادر می‌آمدند و دریانوردان ایرانی اغلب به کرانه‌های شرقی و زنگبار می‌رفتند و از آنجا عاج، چوبهای گرانبها، طلا و گوهرهای گوناگون را در کشتیهای خود جای می‌دادند. برخی از پژوهندگان خارجی منکر پیشرفت کار دریانوردی شده‌اند، ولی لغات و اصطلاحات دریانوردی و داستان سنباد بحری، قرآنی بر وجود نیروی دریایی در آن روزگار



است. تمرکز نسبی امور اقتصادی در شهرها و رشد فعالیتهای بازرگانی و پیشه‌وری، سبب گردید که این طبقه جوان و نوظهور خواستار دگرگونی در مناسبات اجتماعی آن زمان گردد؛ چه آنان با وجود داشتن مال و ثروت، هنوز در زمره پست‌ترین طبقات اجتماعی بشمار می‌آمدند و تغییر موقعیت طبقاتی آنان با سنن و مقرراتی که وجود داشت، تقریباً محال می‌نمود.<sup>۱</sup>

جنبش مزدکی مبنای طبقاتی را متزلزل کرد ولی تلاش روحانیان و خسرو اول بار دیگر نظم کهن و پوسیده دیرین را برای مدتی کوتاه استوار کرد؛ اما با تکامل سازمان اقتصادی و اجتماعی، دوام نظامات ظالمانه طبقاتی عهد ساسانی امکان پذیر نبود. اکثریت مردم از وضع تحمیلی و فرمانروایی اقلیت صاحب امتیاز، ناراضی بودند. به همین علت، در برابر اعراب و نهضت جدید که از برابری مؤمنین سخن می‌گفتند، مقاومتی نکردند و به این ترتیب، بسیاری از مقررات و نظامات اجتماعی عهد ساسانی با حمله اعراب محکوم به شکست و فراموشی گردید.

### نگاهی به وضع اجتماعی و اقتصادی مردم قبل از اسلام

در ایران قبل از اسلام، چنانکه دیدیم، حدود و مقررات طبقاتی بشدت حکومت می‌کرد. انتقال طبقات و تغییر موقعیت اجتماعی و اقتصادی افراد جاسعه تقریباً محال بود. اردشیر بابکان در وصیت‌نامه خود تأکید کرده بود که مقام و موقعیت هر یک از طبقات را ثابت و با برجا نگاه دارید، و می‌گفت: «بترسید از سری که دم‌گشته و یا از دمی که سرگشته...» این حدود و قیود، با نهضت مزدکی و قیام مردم در عصر قباد، اندکی سستی گرفت؛ ولی با روی کار آمدن نوشیروان و کشتار بیرحمانه وی از مزدکیان، بار دیگر، وضع سابق تجدید گردید. مالیاتهای سنگین و جنگهای ۲۴ ساله خسرو پرویز با رومیان و تجملات دربار و حرس‌سرای او (بطوریکه نوشته‌اند عده زنان، کنیزان، خوانندگان و نوازندگان این پادشاه به چند هزار تن بالغ می‌شد) بیش از پیش توده مردم را به بدبختی و فلاکت سوق داد. این پادشاه سبک‌مغز و خودخواه، در دوران حبس، در جریان بازپرسی افتخار می‌کند که موجودی خزانه مملکت را چهار برابر کرده است؛ و این خود بهترین دلیل مظالم و بیدادگریهای اوست.

از قتل خسرو پرویز، در سال ۶۲۸ تا روی کار آمدن یزدگرد سوم در سال ۶۳۲ میلادی، یعنی در مدت ۴ سال، دوازده تن براریکه سلطنت نشستند. طبیعی است که در این دوران بینظمی و اغتشاش، اجرای هیچ برنامه اقتصادی و سیاسی به سود ملت امکان پذیر نبود. تحمیلات دربار و طبقات ممتاز، براکثریت زحمتکش، تحمل‌ناپذیر بود. کشاورزان و پیشه‌وران، که ارکان اساسی اقتصاد مملکت را تشکیل می‌دادند، جز شرکت در جنگهای بیحاصل سلاطین و پرداخت مالیاتهای سنگین حق و وظیفه‌ای نداشتند. دکتر گیرشمن، چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم، وضع طبقات محروم را، در عهد ساسانیان، چنین توصیف می‌کند: «در آن عهد، یک روش اقتصادی ثابت - ولی دور از عواطف انسانی - مبتنی بر فلاح در جهان ایجاد شد، و در طی قرون برقرار ماند. کلیه کسانی که به طبقه ممتاز متعلق نبودند، مجبور بودند به هر قسم کار تن در دهند؛ در ساختمان کاخ شاهی شرکت کنند، در تهیه مواد بکوشند، و کار صنعتگران را انجام دهند، ایستگاههای چاهار را حفظ کنند، از سپاهیان پذیرایی نمایند، اغنام و احشام شاه

۱. نقل به اختصار از: تنبغات دکتر منوچهر الله رضا، مجله پرده‌های تاریخی، سال پنجم، شماره پنجم، ۱۳۰۳.

را بچرانند. روستایی موظف بود، اسبان خود را برای چپار حاضر کند، کاروان سالار، ارا بهران، و لایقران می‌بایست ستوران، گردونه و قایق خویش را برای حمل و نقل آماده سازند. آزادی انفرادی بسته به اراده دولت بود، و در حدود دو هزار سال در ایران اثری از آن نبود. بدبختی که ملت در آن غوطه‌ور بود، مانع از آن می‌شد که به تفکر پردازد و عدم عدالت اجتماعی را احساس کند.<sup>۱</sup>

روحانیان زردشتی، یعنی هیربدان و سوبدان، در چپاول ملت با دیگر زمامداران همدستان بودند؛ و در اثر تشمت عقیدتی و اختلافی که بین آنان در اصول و فروع مذهبی وجود داشت، در برابر آیین مسیح، که بتازگی در ایران نفوذ کرده بود، مقاومت مؤثری نکردند. از عهد سلطنت فیروز، پس از اخراج دؤمای مددسه ایرانیان ازدها، گسترش مسیحیت در نقاط مختلف ایران فزونی گرفت. بدین ترتیب، اختلافات مذهبی و اختلافات عظیم طبقاتی و عدم رشایت شدید مردم از گردانندگان امور کشور، و ناتوانی زمامداران، زمینه را برای سقوط حکومت ساسانیان فراهم می‌ساخت.

در حالی که دو امپراتوری ایران و روم شرقی، در نتیجه جنگهای مداوم و بی‌تدبیری زمامداران در سرایشی سقوط افتاده بود، قوم عرب، به حکم احتیاج، در پناه وحدت کلمه و اتحادی که در سایه اسلام پست آورده بود، می‌کوشید که به دوران سختی و محرومیت دیرین پایان دهد. این عوامل، به کمک انضباط و روحیه قوی و عادت به سختی و شقت، که از خصوصیات قوم عرب بود، سبب گردید که اعراب در مدتی بالنسبه کوتاه، در کشورهای مجاور نفوذ کنند. غیر از آنچه گفتیم، طبقه سوم، یعنی اکثریت ملت ایران که شیفته شعارهای تبلیغاتی اسلام شده بودند، به امید مساوات و برابری و برادری اسلامی، در مقابل حمله نازیان، پایداری مؤثری نکردند؛ و لیکن پس از استقرار حکومت اعراب، اندک اندک، مردم باختلاف علی (ع) و عثمان پی‌بردند. سختگیرها و مظالم عمال بنی‌امیه در ایران، تحمیل مالیاتهای گران بر مردم، و ادعای اعراب بر تفوق نژادی بر دیگر ملل عالم، ایرانیان را به ماهیت خلفای بنی‌امیه آشنا ساخت. مردم بر آن شدند که، به هر ترتیب هست، دست عمال بنی‌امیه را از کارها کوتاه کنند. در این موقع، ایرانیان— به شرحی که در جلد دوم دیدیم— از اختلاف دیرین بنی‌هاشم و بنی‌امیه استفاده کردند و برای رهایی از مظالم عمال بنی‌امیه، بانی‌هاشم همدستان شدند و در سایه تلاش و کوشش، و به قیمت جنگهای خونین، بنی‌عباس را به حکومت رسانیدند. ولی روی کار آمدن عباسیان نیز در بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی اکثریت مردم ایران، چنانکه انتظار می‌رفت، مؤثر نیفتاد.

برای آنکه خوانندگان به تحمیلات گوناگون خلفای تحمیلی واقف شوند، جمله‌ای چند از تاریخ بخارای نرشخی نقل می‌کنیم. وی از خاتم الفقیه روایت می‌کند که «... چون قتیبه بار چهارم به بخارا آمد، و بخارا بگرفت، صلح کرد، بدانکه هر سال دوست هزارا دم خلیفه را دهند، و ده هزار دم اسپرخراسان را، و از خانها و ضیاعها یکد نیمه به مسلمانان دهند، و علف ستوران عرب و هیزم و آنچه خرج گردد کسانی که از بیرون شهر هستند (هم دهند).»<sup>۲</sup>

۱. ایران از آغاز تا اسلام، پیشین. ص ۳۳۹-۳۴۷ (به اختصار).

۲. ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی، تاریخ بخارا. ترجمه ابوسر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تفسیر مدرس رضوی ص ۷۳.

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

## فصل دوم

زندگی اقتصادی و تجاری ایرانیان و ملل اسلامی بعد از ظهور اسلام

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

## زندگی اقتصادی و تجاری ایرانیان و ملل اسلامی بعد از ظهور اسلام

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

نظری به گذشته

قبل از حملهٔ اعراب و استقرار حکومت مسلمین، در خاورمیانه، بین ایران و روم و سکنهٔ حدود بحر احمرو دریای مدیترانه با سمالک شرق نزدیک و کشور هندوستان و چین، مناسبات اقتصادی برقرار بود؛ و ایران موقعیت بازرگانی و ترانزیتی سهمی داشت و قسمت اعظم رفت و آمدهای تجاری ملل غرب با آسیای مرکزی از این راه صورت می‌گرفت؛ چنانکه فنیقیها، که از ملل تاجرپیشهٔ دنیای قدیم بودند، از راه خلیج فارس و آسیای مرکزی، بقصد تجارت، حرکت می‌کردند و از همان راه، به صور و صیدا مراجعت می‌نمودند.

از زمان اسکندر به بعد، یعنی در تمام دوران قرون وسطا، چندین بار اوضاع دگرگون شد، و بعلل اقتصادی و سیاسی، بازرگانان و سیاستمداران راه سوئز را بر راه ایران ترجیح دادند؛ و این حال قرنها ادامه داشت تا بار دیگر روسیها راه ایران را برگزیدند و آمودرقتهای اقتصادی از این راه تجدیدگردید.

پس از انحطاط سیاسی و اقتصادی روم، مجدداً، رفت و آمدهای تجاری از این راه دچار وقفه شد، و تجارت اروپا با شرق لطمه‌ای بزرگ دید تا آنکه در اواخر دورهٔ قرون وسطا، در بعضی از بلاد ایتالیا، از برکت رشد بورژوازی، جنبش اقتصادی نوینی آغاز شد. و شهرهای «ژن» و «ونیز» اهمیت و موقعیت بازرگانی سهمی کسب کردند؛ و بار دیگر، از راه ایران، با سمالک شرق نزدیک و خاورمیانه، مناسبات اقتصادی و تجاری برقرار شد.

به این ترتیب، مناسبات اقتصادی شرق و غرب، در دوران قبل از اسلام و قرون بعد، وضع ثابتی نداشت و گاه در اثر ضعف حکومتها یا مداخلات دو کشور نیرومند ایران و روم و یا در نتیجهٔ حملهٔ قبایل وحشی و چادر نشین و وقوع جنگهای فتوادی و تعرض دزدان و راهزنان، کالاهای تجاری مورد نهب و غارت قرار می‌گرفت، و تا استقرار مجدد امن و آراش، روابط اقتصادی بین دو قاره رو به مستی یا رکود می‌نهاد.

پس از شکست حکومت ساسانیان از اعراب، کارهای اقتصادی و فعالیتهای تجاری، که پیش از هر چیز به امنیت و آراش نیازمند است، با دشواریها و موانع تازه‌ای مواجه گردید، و اعراب سالها از فعالیت بازرگانی بین شرق و غرب از طریق خشکی و دریا جلوگیری می‌کردند. با روی کار آمدن حکومت بنی امیه و استقرار امنیت نسبی در شرق نزدیک، جنبش

اقتصادی از نو آغاز شد، و از راه خشکی و دریا، آمدورفت کاروانها و کشتیهای شرعی شروع گردید.<sup>۱</sup>

راه ابریشم: از دوره اشکانیان، راه کاروان رو، بین ایران و چین، از طریق ترکستان برقرار بود. این راه بزرگ تجارتنی که از ترکستان می‌گذشت، نخست «از ولایت توان هوانگ در چین به ولایت کان سو می‌آمد و از آنجا داخل ترکستان شرقی حالیه می‌شد و از طریق پیش بالینغ والمالینغ و اترار، به سمرقند و بخارا می‌رسید. در بخارا، قسمت اصلی آن، از راه سرو و گرگان به ری می‌آمد و از ری به قزوین و زنجان و تبریز و ایروان می‌رفت، و از ایروان یا به طرابوزان و یا به یکی از بنادر شام منتهی می‌گردید. قسمت فرعی این راه، از سمرقند به خوارزم و از خوارزم به سرای و هشرخان، و از آنجا به کنار شطدن و بنادر دریای آزن آنها می‌یافت.»<sup>۲</sup> غیر از راه سابق الذکر راه هندوسند نیز، از طریق پیشاور و کابل و بلخ و خوارزم، به سرای و هشرخان و بنادر و دارالتجاره‌های بازرگانان ژنی و ونیزی منتهی می‌شد. پس از آنکه تجار ونیزی در نیمه اول قرن سیزدهم میلادی، به شهر قسطنطنیه استیلا یافتند، کلیه تجارت اروپای شرقی و مدیترانه و آسیای غربی را بدست آوردند. کالای سهمی که در این تاریخ به اروپا حمل می‌شد عبارت بود از: «چوب و کتان و زفت (برای کشتیها) و نمک و عسل و سوم و پوست و ماهی و گوشت قدید و غلات روسیه جنوبی»<sup>۳</sup> بود، علاوه بر این، تجار از برده‌فروشی نیز سود کلانی می‌بردند.

قبل از آغاز نهضت اسلامی، شهر مکه موقعیت اقتصادی و ترانزیتی مهمی داشت. این شهر مذهبی بر سر راه تجارت یمن با شام و نزدیک بندر جدّه قرارداد و از دیرباز، با بازارهای صنعاء و عمان داد و ستد

### وضع اقتصادی عربستان مقارن ظهور اسلام

داشت. همین موقعیت خاص، آمد و رفت مردمی از مدنیتهای مختلف، و برخورد عقاید و ایدئولوژیهای گوناگون، چنانکه قبلاً یادآور شدیم، در رشد و تکامل فکری جوانان عرب و بازرگانان این قوم، اثری فراوان باقی گذاشت.

مقارن ظهور اسلام، سازمان پدرشاهی و عشیره‌ای در عربستان شمالی در حال انقراض و فرو ریختن بود؛ ولی این جریان در منطقه حجاز، که از جهت رشد اقتصادی و اجتماعی ضعیف بود، بکندی صورت می‌گرفت؛ در حالی که در جنوب و شمال عربستان، از برکت وضع طبیعی و اقتصادی مناسبی که داشت، تزلزل و از هم پاشیدگی جامعه پدرشاهی و گرایش به سوی فنودالیسم با سرعت بیشتری عملی گردید، و جامعه طبقاتی بصورت زنده و فعالتری تجلی و تظاهر نمود. در این موقع، در سراسر عربستان، شیوه زندگی برده‌داری هنوز باقی و برقرار بود. پس از ظهور اسلام بهبود محسوسی در وضع عمومی بردگان پدید آمد بطوریکه زندگی بردگان را در جهان اسلامی با یونان و روم قدیم و جهان غرب نمیتوان مقایسه کرد.

«طوایف عرب، از لحاظ اصل و تبار، به دو گروه جنوبی یا یمنی، و شمالی تقسیم می‌شدند. در آغاز قرن هفتم میلادی (مقارن ظهور اسلام)، بخش اعظم اعراب شمالی صحرائشین بودند و،

۱. برای کسب اطلاع بیشتر، رک: محمدعلی جمال‌زاده، گنج شایگان (مقدمه).

۲. عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مفلو، ص ۵۶۹.

۳. همان، ص ۵۶۸-۵۶۷.

بطور کلی، به شترپروری و شترداری (برای حمل و نقل و جنگ) اهمیت فراوان می دادند و به پرورش بز، گوسفند، و اسب نیز می پرداختند. در عربستان شمالی، در بعضی از واحه های مناسب، کشت جو، نخل، سو و درختان سیوه معمول بود. مراتع در تصرف عشیره ها بود، ولی داسها و بردگان و قطعات زمین، ملک افراد محسوب می شد. در داخل عشایر، وضع اقتصادی و مالی افراد یکسان نبود. راهی کاروان رو، ناحیه ثروتمند یمن را به سوریه مرتبط می ساخت. ایالات ییزانس، سوریه، فلسطین و مصر از طریق حبشه و هندوستان، بواسطه یمن، به بازرگانی ترانزیتی می پرداختند. پس از تصرف یمن از طرف ایران ساسانی (پس از سال ۵۷۲ م)، شاهان آن دودمان کوشیدند تا کالاهای هندوستان از طریق ایران به ییزانس حمل شود، و ترانزیت از راه یمن را ممنوع کردند.

این جریان موجب بروز بحران اجتماعی در عربستان گردید. مکه دارای موقعیت اقتصادی و مذهبی خاصی بود. در بازار مکه، عربهای صحرائین محصولات دامپروری خود (چرم و پشم و دام) را با غلات، خرما و مصنوعات شهری سپادله می کردند. در میان خاندانهای عرب، بنی - اسبه توانگر بودند در حالی که بنی هاشم، که حضرت محمد (ص) از میان آنان برخاست، وضع اقتصادی مناسبی نداشتند. مقارن ظهور اسلام، شیوه زندگی برده داری در مکه رایج بود. بردگان در خانه، بعنوان خدمه، در فعالیتهای تولیدی، بعنوان چوپان و ذراع به نفع صاحبان برده، فعالیت می کردند. رفتار برده داران با آنها بیرحمانه بود. بازرگانان مکه در فعالیتهای تجاری شرکت می جستند و، سالی دو بار، کاروانی به سوریه گسیل می داشتند. درآمد بازرگانان هرگز کمتر از پنجاه درصد نبود و گاه به صد درصد بهای متاع ارسالی می رسید. اجناس صادراتی مکه به سوریه عبارت بود از چرم خام و دباغی شده، شمش نقره از معادن عربستان، بهترین کشمش طائف و خرما. اما آنچه بطور ترانزیت از مکه عبور می کرد، از یمن، عبارت بود از: کندر و عود و چوب سندل و فسوس و چرمهای دباغی شده؛ از آفریقا؛ خالک طلا، غلامان و کنیزان سیاه پوست؛ از هندوستان؛ دارچین، فلفل و دیگر چاشنیها و سواد معطر و عاج و منسوجات قیمتی. بازرگانان این کالاها را در سوریه می فروختند و از آنجا منسوجات ابریشمی و پشمی ییزانسی و پارچه های ارغوانی از پشم گوسفند و ماهوت و ظروف آبگینه و مصنوعات فلزی و دیگر کالاهای را صادر می کردند. کاروانی که در زمستان سال ۶۲۴ میلادی، توسط بازرگانان مکه، برای حرکت به سوریه مجهز شده بود، معادل پنجاه هزار مثقال طلا کالا بار داشت که چهل هزار آن تعلق به اعضای خاندان اموی، و باقی، از آن دیگر ثروتمندان قریش بود. صدها مرد، غرق در سلاح، همراه کاروانها حرکت می کردند و گذشته از بازرگانان، عده ای راهنما و ساربان و دسته های نگهبان با کاروانها حرکت می کردند. بازرگانان مکه به رباخواری نیز اشتغال داشتند و از پنجاه تا صد درصد ربح می گرفتند (یعنی یک دینار ربح در مقابل یک دینار وام).<sup>۱</sup>

اسلام اصولاً با تجارت و بازرگانی مخالفت نداشت. چنانکه در شرح حال محمد (ص)

۱. ایلیا باولویچ پلردنفسکی، اسلام در ایران. ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۷-۱۵ (به اختصار).

۲. دیکر همان. ص ۱۶.



دیدیم، وی مدتها از طرف خدیجه، که زلی تاجرپیشه بود، به فعالیت‌های بازرگانی اشتغال داشت، و همین فعالیت‌های تجارتنی و پرخورد با ملل مختلف و مطالعه در اندیشه‌ها و عقاید گوناگون، سالها قبل از بعثت، علاقه او را به مستضعفین برانگیخت اسلام با احتکار و رباخواری و کم‌فروشی مخالف بود و دل بستگی به مال و منال دنیا و فکر مال اندوزی و «تکاثر» را تقبیح می‌کرد و چون با بت پرستی بسختی مبارزه می‌کرد و مکه مرکز اصنام و بتها بود، بازرگانان برای اینکه «مکه» یعنی مرکز فعالیت‌های اقتصادی آنها، سقوط نکند، به سرپرستی تاجرنامدار که ابوسفیان (رئیس خاندان امویان)، به مبارزه با حضرت برخاستند؛ غافل از اینکه وحدت طلبی اسلام و مخالفت محمد (ص) با نزاع‌های قبیله‌ای و تلاش او در راه وحدت و یگانگی اعراب، مالا به نفع عموم افراد جامعه عرب خواهد بود. اسلام مطلقاً طرفدار... و سیالیسم (به معنی اقتصادی کلمه) نبود بلکه اسلام مایل بود که تمام ملل و نعل مسلمان را از حقوق اجتماعی و سیاسی یکسانی برخوردار سازد. تا بین عرب و عجم و سیاه و سفید اختلافی نباشد مقارن ظهور اسلام بردگان در بدترین شرایط زندگی می‌کردند اسلام بردگان را مورد تفقد قرار داد و به صاحبان قدرت تأکید کرد که از ستمگری به بردگان و زنان خودداری کنند. اسلام بین زن و مرد، از لحاظ ارزش اقتصادی و اجتماعی، اختلاف فراوان قایل بود، الرجال قوامون علی النساء با اینحال حضرت هنگام حجة الوداع به مردان تأکید فرمودند از رعایت حال زنان غفلت نوزند.

طبقه تجار و بازرگانان و به اصطلاح بورژوازی اسلام از دوره بنی امیه به بعد، با مسائل و مشکلات جدیدی در زمینه‌های مختلف مواجه گردید.

در نتیجه اسلام آوردن ایرانیان، عراقیها، مصریها و سردم شام و استقرار مناسبات اقتصادی بین این کشورها، تلاشهای اقتصادی در خاور میانه رشد و توسعه پیدا کرد. تخصصی و تقسیم‌کار، کمابیش، در بین ملل اسلامی پدیدار شد و در نتیجه بسط روابط اقتصادی، در معاملات و دادوستدها، اختلافات و تعارضاتی پدید آمد که لازم بود هر چه زودتر مقننین و قضات و حقوقدانهای اسلام به حل و فصل آن پردازند.

واضح است که کشورگشایان اسلام که ملل بی‌شمار و زمینه‌های فکری مختلف و تمدنها و فرهنگهای گوناگون را در زیر پرچم واحدی گرد آورده بود ند نمی‌توانستند از این مجموعه ناها هنگ، دولت متحد و منظمی پدید آورند. با این حال، حکومت اسلام که بازرگانان ایرانی و مصری نیز در آن شرکت داشتند، موفق شد که کمبودهای قضایی و قانونی را با حفظ اصول و تعالیم مذهبی و با استفاده از سوابق حقوقی ایران و روم، جبران و تنظیم و تدوین نماید.

یکی از دانشمندان اقتصاد، به نام S.D.G. Goitein (استاد دانشگاه) رشد بورژوازی از قرن طی مقاله مشروحي، در مجله تاریخ جهان، در سال ۱۹۵۷، دوم هجری بعد. وضع بورژوازی اسلام را از دوره بنی امیه به بعد، با وضع انگلستان در آغاز نهضت سرمایه‌داری مقایسه می‌کند و می‌نویسد: از قرن دوم هجری به بعد، تجار و بازرگانان اسلامی، مقام و موقعیت ممتازی کسب کردند. به نظر این محقق، بسیار جالب و

آموزنده است اگر یک اثر مربوط به دوره‌های اول سرمایه‌داری انگلستان را، که توسط ریچارد استیل<sup>۱</sup> نوشته شده و عنوان آن صدای بازرگانان است، با یک کتاب شبیه آن، که توسط یکی از نمایندگان برجسته بورژوازی اسلام (در حدود صدوپنجاه سال پس از سرگ پیشوای اسلام) نوشته شده است، مقایسه کنیم. این کتاب موسوم به کتاب الکسب است که به همت [امام محمدبن الحسن] شیبانی، یکی از بنیانگذاران فرقه حنفی، نوشته شده است. مسأله‌ای که شیبانی با آن مواجه بوده است شبیه به مسأله‌ای است که ریچارد استیل با آن سروکار داشت. وی می‌بایستی ثابت کند که تمایل شدید تجار جدید مسلمان برای تأمین زندگی بهتر، نه تنها مخالف اسلام نیست بلکه بعنوان یک وظیفه مذهبی باید پذیرفته شود.

شیبانی هم، مانند فرریچارد، می‌خواست بر سابقه‌های مذهبی و ذهنی عمیقی که علیه مال‌اندوزی وجود داشت فائق آید. در این دوره بود که کلمات قصار و اسثله‌ای از پیغمبر یا یکی از یارانش بعنوان حدیث در کتاب کنز العمال، تألیف سیوطی، در فصل مربوط به «تجارت» آمده است که شاید روا و شایسته باشد که تمام آن به السنه زنده جهان ترجمه شود.

شیبانی کتاب خود را با این بیان شروع می‌کند که «کسب روزی و تلاش معاش عیناً مانند کسب علم و وظیفه هر مسلم است.» و از قول عمر بن خطاب، می‌گوید: «من توجیح می‌دهم بر زمین شتر خود، هنگامی که برای تجارت سفر می‌کنم، بمیرم تا اینکه در جهاد به شهادت برسم. آیا خداوند آنهایی را که برای تجارت سفر می‌کنند مقدم بر کسانی که در راه خدا پیکار می‌کنند ذکر نکرده است؟» (قرآن، سوره ۷۳، آیه ۲).

سپس شیبانی به توضیح نظریات خود ادامه می‌دهد و می‌گوید که آدم ابوالبشر و دیگر پیغمبران رزق خود را با پیش گرفتن شغل و حرفه‌ای بدست می‌آوردند؛ آدم کشاورز بود، نوح تاجر بود، و ابراهیم تاجر پارچه بود. و چون اعراب خود را از اعقاب ابراهیم می‌دانستند، به آنها توصیه می‌شد که، مانند جد خودشان، تاجر پارچه شوند (به نظر نویسنده مقاله، ذکر این احادیث و اخبار در حقیقت نتیجه‌امیتی است که فعالیت‌های اقتصادی عموماً و کار نساجی خصوصاً در آیین اسلام کسب کرده بود) تا جایی که از قول پیشوای اسلام گفته بودند که «نه دهم منافع این جهان از نساجی است.» اگر تجارت در بهشت آزاد بود، من در آنجا تاجر پارچه می‌شدم.» بی‌مناسبت نیست یادآور شویم که ابوحنیفه، مؤسس فرقه حنفی، یک نفر ایرانی بوده که به کار بازرگانی پارچه اشتغال داشت.

درست است که داود در ابتدا با درآمدی که بعنوان پادشاه بدست می‌آورد، زندگی می‌کرد، ولی بعداً به او وحی رسید که زندگی کردن از راه شغل و حرفه بر دریافت حقوق دولتی ترجیح دارد؛ و سپس وی به اسلحه‌سازی پرداخت (قرآن، سوره ۳۴، آیه ۱۰ و ۱۱).

بدین ترتیب، شیبانی یک نکته جالب را که بعداً در ادبیات اسلامی شایع شد یادآور می‌شود، و آن این است که شغل یک بازرگان شرافتمند و یا هر کسب دیگری برای خداوند خوش‌آیندتر از خدمت دولت است. ابن‌سعد (متوفی به سال ۸۴ میلادی) از قول یک قهرمان جنگ قادسیه، که در جریان آن اعراب قشون ساسانیان را درهم شکستند، نقل می‌کند که: «من

ترجیح می‌دهم یک درهم با تجارت کسب کنم تا اینکه ده برابر آن حقوق سرپایزی دریافت نمایم.»

شیبانی یادآور می‌شود که اکثر مؤمنین صدر اسلام یا تاجر بودند یا منبع درآمد منظم دیگری داشتند. مثلاً ابوبکر، خلیفه اول، تاجر پارچه بود، عثمان، خلیفه سوم، واردکننده غله بود و کاروبارش خیلی خوب بود. شیبانی نقل می‌کند که روزی، خلیفه اسلام، عمر، جمعی از مؤمنین را دید که سر به‌زیر افکنده بودند؛ اینها متوکلین بودند (یعنی به‌خدا متوکل بودند و از دست زدن به هر کاری خودداری می‌نمودند). عمر به آنها اشاره کرد و گفت: «نه، اینها متوکلین نیستند بلکه اینها متاکلین هستند؛ یعنی اینها کسانی هستند که از دسترنج دیگران می‌خورند... بهتر است سر خود را بلند کنید و بروید رزق خود را با کار و کسب بپست آورید.»

نویسنده مقاله، سپس، شواهدی درباره تشویق مردم به زندگی خوب، از منابع مذهبی ذکر می‌کند و با استناد به آیه «لا تنس نصیبک من الدنیا» (یعنی حظ و نصیب خود را از زندگی در دنیا فراموش نکن) می‌گوید که اسلام مشوق کار و کسب است، و با زندگی مقرون به آسایش مخالفتی ندارد.

می‌گویند: روزی یکی از صحابه، چون دید جوانی سحرگهان با عجله بسوی دکان می‌رود، گفت: «ای کاش این سحرخیزی در راه دین بود؛ حضرت فرمود: چنین مگویید که اگر از برای بی‌نیازی از خلق و تأمین معاش، پدر و مادر و فرزند بپا خاسته، عمل نیکو انجام داده است.» در جای دیگر، از قول محمد (ص) نقل شده است که: بازرگانان راستگوی، روز قیامت با صدیقان و شهیدان برخیزند.<sup>۱</sup>

عمر نیز می‌گفت: «دست از کسب باز مدارید و مگویید خدای تعالی روزی دهد که خدای تعالی از آسمان زروسیم نفرستد.» یکی را از بزرگان پرسیدند: «عابد، فاضلتر یا بازرگان با امانت؟» گفت: «بازرگانان با امانت؛ که وی در جهاد است که شیطان از راه ترازو و دادن و ستدن، تصدوی کند، و [او] وی را خلاف می‌کند. احمد بن حنبل را پرسیدند که: «چه گویی در سردی که در مسجد بنشینند به عبادت، و گوید خدای تعالی روزی پدید آرد؟» گفت: «آن سردی جاهل باشد و شرع نمی‌داند که رسول می‌گوید — علیه السلام — خدای عزوجل روزی من در سایه نیزه مقرر کرده است، یعنی غزا (جنگ) کردن.»<sup>۲</sup>

در اسلام، تنها معامله با بندگان، دیوانگان، کودکان و نابینایان منع نشده بلکه معامله با ظالمان، دزدان، رباخواران، خمر فروشان، غارتگران، مطربان، و رشوه‌گیران و کسانی که گواهی به دروغ دهند نیز منع شده است. با اینکه در ایران و ممالک اسلامی، دروغ گفتن و تعریف کالا کردن در بین بعضی کسبه و پیشه‌وران معمول بود. گاه، در بین آنها مردان بسیار پاک و صدیق نیز دیده می‌شدند. غزالی در کیمیای سعادت می‌نویسد: محمد بن المکندر بازرگان و دکان‌دار بود؛ وی جامه‌ها داشت، بعضی به بهای پنج دینار و بعضی به ده دینار. شاگرد وی در غیبت وی، جامه‌ای بدهد دینار به اعرابی فروخت. چون باز آمد، بدانست. در طلب اعرابی، همه روز بگردید؛ وی را باز یافت، گفت: آن جامه پنج دینار بهتر نه‌ارزد. گفت: شاید که من رضا

۱. Journal of World History، ۱۹۷۵، بهار.

۲. ابو حامد محمد غزالی طوسی، کیمیای سعادت ص ۲۵۷ (۱-احمد).

دارم. محمد بن المنکدر گفت: آری، ولیکن چیزی که به خود نپسندم هیچکس (ا نپسندم) یا بیع  
 مسخ کن یا جامه نیکوتر بستان یا پنج دینار از من بگیر. اعرابی پنج دینار بازستد.<sup>۱</sup>  
 غزالی در جای دیگر، از قول عبدالله بن عمر، سی نویسد: اگر چندان نماز کنید که پشتها  
 کور شود، و چندان روزه دارید که چون سوی شوید بیاریکی، سود ندارد و نپذیرند الا به پرهیز از  
 حرام، و سفیان ثوری سی گوید: هر که از حرام صدقه دهد یا خیر کند، چون کسی باشد که جامه  
 به پول بشوید تا پلیدتر شود.<sup>۲</sup>

Goitein، محققى که پیشتر یادش کردیم، در ادامه مقاله خود می نویسد: «در  
 اجتماعی که شدیداً تحت تأثیر تعالیم مذهبی قرار گرفته، مانند جامعه صندز اسلام، یک طبقه جدید،  
 برای آنکه بتواند زندگی کند، باید نخست از نقطه نظر مذهبی موقعیت خود (ا توجیه کند).»  
 توضیحات بالا نشان داد که جامعه پیشرو اسلامی چگونه بدین کار توفیق یافت.

اکثریت اشراف و شخصیت‌های اسلامی در آغاز نهضت نوین، ترجیح می دادند که پستی  
 در دولت یا ارتش بدست آورند و یا حقوقی از دولت بگیرند. با وجود این، کسانی بودند که شغل  
 آباء و اجدادی خود را از کف ندادند و باز دارای موقعیت اجتماعی مهمی بودند. حکام ایالات نیز  
 گاهی به کسب می پرداختند، مثلاً ابوهریره، یکی از اصحاب معروف پیغمبر، موقعی که حاکم  
 هرستان شرقی بود، علاوه بر درآمدی که از حقوق دولتی و از سهم خود در غزوات و غنائم  
 جنگی کسب می کرد، ثروت هنگفتی هم از راه تجارت و پرورش اسبان بدست می آورد.

وقتی در سال ۷۲۱ میلادی، حاکم جدیدی برای خراسان تعیین گردید، از مقامات  
 بالاتر دستور صریح به او دادند که به شغل تجارت مبادرت نورزد؛ زیرا این کار، در جامعه ایران  
 هوای آلوده نبود. اعراب، برخلاف ترکهای عثمانی، (در دوران امپراتوری خود)، کار تجارت را  
 به غیر مسلمانان واگذار نکردند بلکه حقوق و امتیازات مخصوصی برای خودشان قایل شدند.  
 فی الحال، هنگامی که کالا از محل گمرک می گذشت، تبعه دول خارجه می پایستی ده درصد  
 از آن کالای حمل شده را بپردازد و تبعه غیر مسلمان دولت عرب باید ۵ درصد بدهد، و تاجر  
 مسلمان فقط باید دوونیم درصد بپردازد. این حقیقت، بوضوح، نشان می دهد که طبقه حاکم  
 تسلط و حقوق خود را بر جمعیت وسیع اتباع خود، نه تنها با بستن مالیاتهای سنگین به آنها  
 بلکه با حمایت از تجارت مسلمین به زیان تجارت غیر مسلمانان، تأمین می کرد.

در امپراتوری اسلامی، عرب بدوی زندگی در بازار و تجارت را، که گاه با دروغگویی و  
 سوگند همراه بود، نمی پسندید.

با اینکه در صدر اسلام تجار و بازرگانان ایرانی به زرنگی و کاربری شهرت داشتند نباید  
 فراموش کنیم که اشراف کهن (اریستوکراسی قدیم ایران) هنوز این سابقه ذهنی را داشتند که  
 شغل تجارت با موقعیت اجتماعی نجبا سازگار نیست. سی گویند: یحیی برمکی، وزیر اعظم هرون الرشید،  
 در «وران شباب» فقیر بود و سی خواست به تجارت بپردازد. اما جالب است که یکی از تجار به او  
 گفت: برای یک فرد «شریف» چون شما این شغل زینده نیست.

در طول قرن اول هجری، جنگها و پیروزیها، وقایع اصلی و اساسی و سیاست حکومت

اسلامی بود. در این دوره، تجار بعنوان یک طبقه جوان، در سایه سی‌زیستند. اما در قرن دوم، جریان کلی سیاست، تغییر کرد؛ زیرا هدف اصلی دولت اسلامی، دیگر توسعه بیشتر نبود بلکه می‌خواست نظارت و تسلط خود را بر بسیاری نواحی و همچنین به‌عناصر ناراضی و مخالفین حکومت (اهوژیسیون) داخلی حفظ کند. در اینجا، هر دو طرف، یعنی هم مقامات حاکمه و هم جبهه مخالف (عباسیان)، ناچار بودند مخارج خود را تأمین کنند و برای خویش تبلیغات نمایند. برای هر دو جبهه، کار بازرگانان که هم دارای وسایل مادی بودند و هم در کار تبلیغ مهارت داشتند، ضروری بشمار می‌آمد.

این طبقه تجار و بورژوازی، در جنبشی که منجر به سرنگون شدن بنی‌اسید گردید، شرکت مؤثر داشتند.

رهبر تبلیغات عباسیان، که لقب وزیر یافت (اولین فرد در تاریخ ایران که وزیر شد)، کسی جز ابومسلم که به تجارت سرکه اشتغال داشت نبود. در قرن اول حکومت عباسیان، اشراف قدیم ایران، بیش از همه، در اسور دولتی دست داشتند. ولی در اوایل قرن سوم اسلامی، طبقه تجار موفق شدند که مواضع حساس دولتی را به کف آورند. در دربار مأسون، فضل‌بن سهل، بزرگترین وزیر خلیفه، یک تاجر غله بود. این وزیر ایرانی مصاحب و همسفر خلیفه بود. در عهد جانشین او، المستعصم، نمایندگان طبقه بازرگانان بالاترین مقامهای اجرایی را در دولت داشتند. اولین وزیری که از طرف وی تعیین شد، یک تاجر فوق‌العاده ثروتمند بود بنام ابن - عمار طحان (یعنی آسیابان). پس از او، برجسته‌ترین شخصیت سیاسی سردی بود بنام زیات (از زیت، یعنی تاجر روغن) که پدرش کارپرداز و مأمور خرید دربار عباسیان بود. وقتی که زیات هنوز به‌شغل پدر اشتغال داشت، روزی، با لباس سشکی و شمشیر، به‌دربار خلیفه آمد ولی دبیر اول خلیفه او را متوقف کرد و گفت: «تو فقط تاجر هستی، چرا با لباس درباری ظاهر می‌شوی؟» ولی چیزی نگذشت که زیات وزیر و کتیب شد؛ و او بود که شهر زیبا و تاریخی سامره را بنیان نهاد. در قرون بعد نیز، بسیاری از اعضای طبقه بازرگان و کاسب‌کار، مقامات برجسته را در دولتهای خاور نزدیک اشغال کردند.

در قرن دهم، حکمرانان عراق به‌بانکداران و تجار وابستگی داشتند. در حکومت فاطمی مصر، تجار و سرمایه‌داران نقش فوق‌العاده مؤثری ایفا می‌کردند. در قرن دهم، یکی از نویسندگان، آشکارا، می‌گوید که برات تجار بمراتب معتبرتر از براتهای است که به‌نام عمال دیوانی و مأمورین مالیاتی صادر می‌شود، و نتیجه می‌گیرد که در آن روزگار، تجار از وزرا محترمتر بودند.<sup>۱</sup> و از آن موقع، مالیات، سرشماری و خراج (مالیات زمین) مقرر گردید؛ و مسلمانان، مانند ایرانیان و رومیان، دفاتر مخصوص جمع و خرج پیدا کردند. ابتدا، اعراب، به‌دستیاری ایرانیان، مالیات‌ها را جمع‌آوری می‌کردند ولی از سال ۸۱ هجری، به‌فرمان عبدالملک، دفاتر را بتدریج به‌عربی برگردانیدند و زمام امور مالی، اندک اندک، به‌دست اعراب افتاد.

۱. نقل و تلخیص از مقاله مشروح آقای S. D. Goitein استاد دانشگاه که در مجله معروف

تاریخ جهان (چاپ لندن، ۱۹۵۷) منتشر گردیده است. چون این مقاله بسیار محققانه و پرآزش بود، دوست فاضل و ارجمندم، آقای دکتر محمد حسین محمدن، استاد فنی دانشکده اقتصاد برای استفاده هموطنان، تمام مقاله را ترجمه فرموده و در اختیار اینجانب قرار داد.

مسلمین اسوال سرشار خود را در سه راه بکار انداختند:

وضع اقتصادی مسلمین و سران عالم اسلام  
راه اول: خریدن بردگان و بکار بردنشان در تجارت و کارهای یدی و تعیین مبلغی که همه روزه باید آن را بپردازند.

راه دوم: دادن سرمایه به بازرگانان که آن را بکار برند، و سود بدست آمده را به نسبت معینی، بین خود تقسیم کنند.

راه سوم: فرودختن به مدت، به این ترتیب که کالایی را به مردم، با قیمت بیشتری، می فروختند و پس از مدتی، قیمت را دریافت می کردند (نسیه فروشی).

به این ترتیب، و از این راهها، بعضی از مومنین سست ایمان ثروتی بدست آوردند که ثروتمندان مشرک آن را بخواب ندیده بودند!

بهره کشی و استثمار دیگران، از صدر اسلام، معمول بود و ظاهراً علت قتل عمر، استثمار بیرحمانه‌ای بود که مغیره بن شعبه، یکی از زعمای بزرگان عرب، از غلام ایرانی خود فیروز می کرد. بطوری که از ترجمه بلعمی (صفحه ۷۱) برمی آید: «مغیره بن شعبه را غلامی بود سیاه، نام او فیروز، وی غلامی بود ترسا و درودگر بود. مغیره هر روز از وی دو درم بخواستی از مزد کار کرد وی. پس، این فیروز بسوی عمر آمد و گفت: مغیره بر من غله نهاده است گران، همی نتوانم دادن؛ بفرمای تا کم کند. گفتا: چند است؟ گفت: دو درم. عمر گفت: چی کاردانی کردن؟ گفتا: درودگری و نقاشی و کندگری و آهنگری. عمر گفتا: چندین کارکی تو دانی، به دو درم چی گران باشد؟ و نیز شنیدم کی آسیادانی نهادن، گفت: دانم. گفت، مرا آسیا کن. فیروز گفت: اگر بزیم، ترا یکی آسیا کنم. این سخن گفت و بیرون شد.» در منابع دیگر، پاسخ فیروز چنین است: آسیای برای تو بسازم که شهرتشی از مغرب و مشرق بگذرد. و خلیفه گفت: این عجم مرا به کشتن تهدید کرد.

می گویند، پس از آنکه فیروز به اسارت اعراب درآمد، مغیره بن شعبه او را خرید و به غلامی خود درآورد و به او لقب ابولؤلؤ داد. فیروز، سردی هنر مند بود که هم کنده گری می کرد، هم نجاری و در ساختمان آسیای بادی دست داشت. علاوه بر آن، ظاهراً سردی بسیار رقیق القلب و رحیم و آزاده بود. چون خود عمری را در اسارت روم و عرب گذرانیده بود، خصوصاً نسبت به اسیران رأفت داشت. در این ایام، جرقه‌ای لازم بود که آتش درون او را روشن سازد؛ این آتش را فتح نهاوند روشن کرد.

اعراب به دستور عمر، در سال ۲۱ هجری (بعد از فتح مدائن و سایر نواحی عراق)، متوجه داخله ایران شدند و جنگ عظیم نهاوند (فتح الفتوح) دست داد، و در این جنگ بود که به روایت ابن اثیر، هشتاد هزار یا صد هزار تن ایرانی کشته شد، و جمعی کثیر به اسارت افتادند که بیشتر آنان اطفال و کودکان خردسال بودند. بر طبق سنت معمول، خمس غنائم و اسیران را به مدینه فرستادند (از فتح نهاوند تا قتل عمر بیش از دو سال فاصله نبود).

طبری گوید: وقتی فیروز اطفال خردسال نهاوندی را در مدینه می دید، دست عطفوت بر سر آنان می کشید و گریه می کرد و گاهی خشمگین می گفت: «این عمر جگر مرا خورده است.» و

راست می‌گفت؛ زیرا فیروز، از سال ۷ تا ۲۳ هجری (۶ سال از بهترین ایام عمر خود) را در اسارت رومیان خونخوار و اعراب بدخیم گذراند. و برایشان خدمت کرده و نخل آب داده و نجاری کرده بود؛ و سرنوشت این اطفال معصوم را بهتر می‌دانست. به این ترتیب، البته تعجب نباید کرد که چطور شد آسیای نساخته فیروز شهرتش عالم را گرفت.<sup>۱</sup>

پس از عمر، عثمان به زمامداری رسید. در عهد او، فتوحات زیادی نصیب مسلمانان شد، و اسواال کلائی بسوی دارالخلافه روان گردید. عثمان از روش ابوبکر و عمر منحرف شد، و کسان و بستگان خود را بر دیگران مقدم شمرد، و سهم آنان را بیش از یاران قدیم حضرت معین کرد. جرجی زیدان می‌نویسد: «در سال ۲۷ هجری، مسلمانان بسرکردگی عبدالله بن سعد، افریقا را فتح کردند و دو میلیون ونیم دینار غنیمت آوردند، عثمان خمس آن غنیمت را به سروان حکم داد و دختر خود را برای او عقد کرد؛ در صورتی که خمس مزبور متعلق به بیت‌المال بود. علاوه بر این، عثمان رسیدگی به حساب والیان را ساقط ساخت؛ زیرا آنان اقوام وی بودند. آنها هم پیش از پیش، بر حرص خود افزودند؛ بخصوص معاویه والی شام که از دیگران باهوشتر و طمع کارتر بود.»<sup>۲</sup>

از دوره عثمان به بعد، معتقدات مذهبی بعضی از مردم سستی گرفت و فکرمال اندوزی و تعدی و تجاوز در بین جامعه مسلمانان رسوخ کرد. البته در آن دوره، اقلیت شرافتمندی چون اباذر غفاری در بین مسلمین بودند که در کوجه و بازار شام علیه عثمان و معاویه و دیگر ستمگران داد سخن می‌دادند. اباذر می‌گفت: «ای توانگران، با ستمندان بطور مساوات رفتار کنید. کسانی که زروسیم می‌اندوزند و در راه خدا مصرف نمی‌کنند، در روز باز پسین، با نهمان زروسیم گداخته، پیشانی و پشت و پهلوئی توانگران را داغ می‌زنند.»<sup>۳</sup> این سخنان شورانگیز، سردم را به اعتراض علیه ستمگران بر می‌انگیخت. هنگامی که معاویه کاخ سبز (الخضراء) را در دمشق ساخت، از اباذر پرسید: این کاخ را چگونه می‌بینی؟ اباذر گفت: اگر از دارایی دیگران ساختی، خیانت کردی، و اگر از دارایی خود ساختی، امراف کردی. معاویه، برای آنکه اباذر را به حبس سال گرفتار کند، شبانه هزار دینار برای او فرستاد. اباذر همان شب، تمام این مبلغ را میان بینوایان بخش کرد. باسدادان، فرستاده معاویه نزد اباذر آمده گفت: دیشب آن پول را اشتباهاً برای تو آوردم پس بده. اباذر گفت: همان شب میان بینوایان بخش کردم. معاویه ناچار از رفتار اباذر به عثمان شکایت کرد. عثمان گفت: او را روی شتر بی‌جهاز بنشان و برگردان. همینکه اباذر به مدینه رسید، عثمان او را محاکمه کرد. وی در جریان دادرسی، بار دیگر، از مظالم سویان سخن گفت. عثمان نیز او را به ربه که سرزمینی بی‌آب و علف بود، تبعید کرد.<sup>۴</sup>

چنانکه دیدیم، تا عمر زنده بود تا حدی رعایت عدل و انصاف می‌شد. از دوره عثمان به بعد، ظلم و تبعیض در تقسیم بیت‌المال آغاز شد؛ و کسانی که راستگو و حقگو بودند، به سرنوشت اباذر غفاری مبتلا می‌شدند در نتیجه بسیاری از مسلمانان، که به کار و کوشش عادت

۱. محمد ابراهیم باستانی هادزی، آسیای هفت سنگ. ص ۲۵۷-۲۵۲ (به اختصار).

۲. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام. ۲۳، ص ۱۶ (به اختصار).

۳. همان، ص ۱۸.

۴. همان، همان صفحه.

نکرده بودند و زراعت و صنعت و علم اندوزی را دون‌شان خود می‌شمردند، ناچار بودند که از حکومت ستمگران برای تحصیل معیشت پشتیبانی کنند.

پس از سرگ عثمان، چنانکه دیدیم، معاویه، چون پول و زور داشت و سرد سیاست بود، برحریف شرافتمند خود، علی (ع)، پیروز شد. حضرت زین العابدین می‌گوید: «معاویه با طلا به جنگ جدم علی (ع) آمد و پیش برد.» به احتمال قوی اگر مسلمانان عرب به کار و کسب خود متکی بودند و در نتیجه سیاست غلط عمر، جیره‌خوار حکومت نبودند، بهتر و بیشتر می‌توانستند از حق و حقیقت دفاع و از مردانی چون علی (ع) حمایت کنند ولی سیاست اقتصادی عمر در تقسیم بیت‌المال بین مسلمین و جلوگیری از فعالیت‌های کشاورزی، و صنعتی، به استقلال فکری و اقتصادی مسلمانان لطمه زد، و خلفا را بجانب فساد و تنبلی سوق داد؛ و چون به تجاوز و تحمیل عقیده خو گرفتند، اندک اندک، فکرتفوق ملی و نژادی در مغز آنان قوت گرفت تا جایی که خود را، در عهد بنی‌امیه برتر از دیگر ملل عالم شمردند. جرجی زیدان می‌نویسد: «دیگر از تعصب آن‌ها نسبت به عربها و پست و زبون داشتن سایر ملت‌ها این که هر کجا گشوده می‌شد، آن سرزمین و مردم آن و هر چه داشتند، روزی پاك و پاکیزه فرمانروایان عرب بشمار می‌آمد. و دلیل بر آن، گفته سعید بن عاص، والی عراق، است که سراسر عراق را بوستان مردم قریش می‌داند. و دیگر گفته عمرو عاص به فرماندارا خناست که چون از وی (از عمرو عاص) مقدار جزیه را پرسید، در پاسخ گفت: شما انبار ما هستید. اگر هزینه ما فزونی یافت، از شما بیشتر و گرنه کمتر می‌ستانیم.»<sup>۱</sup>

به قول استاد هائی: «عربها عموماً مباشرت صنعت را از کارهای پست و شایسته موالی، و برای خود عار می‌دانستند. عرب در این دوره فقط خود را برای سیادت و ریاست مخصوص می‌دیده و سایر اشغال را عموماً کار موالی می‌دانسته است، و از اشغال جاریه آنها بوده که «ان‌الحق فی‌الحاکة والمعلمین والغزالیین.» [حماقت در میان بافندگان و معلمین و لخ تابان است.]

«صاحب عقد الفرید می‌نویسد: تخاصم عربی و مولی بین یدی عبدالله بن عامر صاحب العراق. فقال المولی: لا کثر الله فینا مثلک، فقال العربی: بل کثر الله فینا مثلک. قلیل له: ایدعو علیک و تدعوله؟ قال: نعم یکسحون طرقتا و یخزرون خفافنا و یحوکون ثیابنا»<sup>۲</sup> چون اعراب تدریجاً اهل تمدن و حضارت شدند خود را محتاج کسب علوم و صنایع دانسته دست به دامن همان موالی زدند، و از اینجا صنایع ایران سابقین عرب رواج گرفت و در عهد تمدن اسلام، همان صنایعی که در نظر عرب عصر خلفای اموی غیر قابل اعتنا شمرده می‌شد، موضوع تجارت و ثروت مسلمین گشت.»<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۲۲. (به اختصار).

۲. عربی با مولائی (غیر عربی)، نزد عبدالله بن عامر، حاکم عراق، مجادله می‌کردند. مولی گفت: خداوند امثال تو را در میان ما کم کند؛ عرب گفت: «اما خداوند امثال تو را در جمع ما بیفزاید (افزون کند)» عرب بداند، گفت: او ترا نفرین می‌کند، در حالی که تو دعایش می‌کنی؛ گفت: بلی، برای این که آسان، دانه‌های ما را می‌رویند، پاپوشهای ما را پاك می‌کنند و برای ما جامعه می‌یابند.

۳. جلال‌الدین هائی، تالیخ ادبیات ایران. (از ازمینه‌فهم تاریخ تأسیس نمودن) ج ۱، ص ۲۰۶. (مترجم حاشیه) ص ۳۳۹.



اعراب برای آنکه بتوانند به کشور گشایبهای خود ادامه دهند، به فکر توالد و تناسل افتادند و بر آن شدند که «علاوه بر زنان سابق خود، با زنان رومی، قبطی و ایرانی که به دست آنان می افتاد، همبستر شوند. در نتیجه، فرزندان زیادی پیدا کردند؛ و این طبیعی است که فراخی در زندگی موجب کثرت نسل می شود. عربها تا توانستند همبستر گرفتند تا آنجا که مغیره بن شعبه (سیاستمدار بی ایمان عرب) علاوه بر چهار زن عقدی، هفتادوشش کنیز (اسیر) داشت. و از آبرو، در مدت کوتاهی، یک مرد، عرب صد یا بیشتر فرزند پیدا می کرد. از آن جمله، مهلب دارای سیصد فرزند بود، و عبدالرحمن بن حکم اموی صد و پنجاه پسر و پنجاه دختر داشت، و تمیم بن معز فاطمی بیش از صد پسر و شصت دختر داشت، و عمر بن ولید نود پسر داشت که شصت تایی آن چابک سوار بودند. و همین قسم سایرین. و شکی نیست که زیادی قوم و قبیله در پیشرفت کار و استیلای بر دیگران مؤثر است؛ چنانکه امویان و عباسیان به همان جهت پیشرفت داشتند.»<sup>۱</sup>

پس از حمله اعراب به ایران و دیگر ممالک شرق نزدیک، وضع اقتصاد این ممالک با مشکلات و آشفتگیهای گوناگون مواجه گردید. زیرا این قوم بیابانگرد، مطلقاً با مسائل و فعالیتهای گوناگون سیاسی و اقتصادی در یک کشور متمدن، آشنایی نداشتند. هدف اصلی آنان، تبلیغ اسلام و بدست آوردن غنیمت از کشورهای مغلوب بود. سادام که پیشوای اسلام حیات داشت، بیت المال یا دارایی مسلمین عبارت بود از زکوة و غنائمی که در طی غزوات به چنگ مسلمین می افتاد. حضرت آنها را تقسیم می کرد، و اگر چیزی باقی می ماند، برای روزگار سختی نگهداری می کرد. بیشتر دارایی مسلمانان، در این دوره، چهارپایان بود که در زمان پیغمبر، به چهل هزار شتر و گاو و اسب و غیره می رسید.

ولی از دوره خلافت عمر به بعد، بتدریج، اوضاع دگرگون گردید. پس از آنکه شام و ایران و مصر به حیطه نفوذ مسلمین افزوده شد، سیلی از طلا و نقره و کالاهای گوناگون دیگر بسوی پایتخت اسلام روان گردید که موجب حیرت عمر و تمام مسلمانان شد.

«می گویند، اباهریزه، که از بحرین آمد، پول زیادی برای عمر آورد. عمر پرسید: چقدر پول آوردی؟ اباهریزه گفت: پانصد هزار درهم. عمر که نام پانصد هزار درهم را شنید، با تعجب گفت: آیا می فهمی چه می گویی؟ اباهریزه پاسخ داد: آری، آری، می گویم صدقا هزاراً قا پنج دفعه. آنگاه عمر منبر رفت و گفت: ای مردم، مال زیادی برای ما رسیده، اگر می خواهید بشمریم و اگر می خواهید با پیمانانه تقسیم کنیم. همین پیش آمد سبب شد که عمر ناچار گردید «دیوان» یعنی سازمانی بوجود آورد تا بتواند به وضع آشفته مالی مسلمین سروصورتی بدهد، و برای نیل به این مقصود، از ایرانیان استمداد جست. آنقدر اعراب و حتی زعمای این قوم و سردانی چون عمر نسبت به مسائل اقتصادی بیگانه بودند، که وقتی یکی از مسلمانان از سرخیرخواهی به عمر گفت: مالی برای روزمبادا و پیش آمدها ذخیره کن. او فریادش بلند شد و گفت: این سخن را شیطان در دهان تو انداخت و خدا مرا از گزند آن رهائی بخشود.»<sup>۲</sup>

۱. تاریخ تمدن اسلام پیشین. ج ۴، ص ۴۸-۴۷ (به اختصار).

۲. همان. ج ۲، ص ۱۱ (با تصرف).

با این حال، گذشت زمان و اندرز ایرانیان تازه مسلمان، عمر را بر آن داشت که با تشکیل دیوان، اندک اندک، سنن و عادات زندگی عشیرتی را بدست فراموشی بسپارد.

ناگفته نماند که بعضی از سران عالم اسلام، به سال و منال دنیا سخت بی اعتنا بودند؛ چنانکه ابوبکر و عمر چون سردند، ماترکی از خود باقی نگذاشتند؛ ولی عثمان از این اصل عدول کرد. چون وی را مورد بازخواست قرار دادند، گفت: روش و اجتهاد آنان چنان بود و نظر و عقیده من این است. هر وقت برای علی (ع) غنیمتی می آوردند، آن را فوراً بین نیازمندان و فقرا و سایر مردم تقسیم می کرد، و این می رساند که در صدر اسلام، با وجود پولهای کلانی که می رسید، زعمای عرب در مقام تنظیم سازمانهای دیوانی و رتق فتق مشکلات مسلمین نبودند، ابوذر غفاری نیز بیشتر مقرری خود را بین فقرا قسمت می کرد. عمر برای ابوذر، که از سبقت یافتگان اسلام بود مقرری سالیانه هنگفتی برقرار کرده بود. و اگر ابوذر می خواست، می توانست از آن مقرری ثروت هنگفتی برای خود ذخیره کند. ولی وی ترجیح می داد که هر چه دارد، به محتاجان بدهد؛ بطوریکه هنگام مرگ، کفن نداشت، معاویه خواست او را با رشوه فریب بدهد، لذا یکبار یکهزار دینار برایش فرستاد. اما ابوذر فوراً آن پول را بر فقرا قسمت کرد، و چون روز بعد، معاویه آن پول را از او مطالبه کرد، ابوذر پاسخ داد: بخدا آنچه دادی یک دینار هم نزد من باقی نمانده، ولی سه روز مهلت بده تا آنها را جمع کنم.

درباره سلمان فارسی نیز، همین را گفته اند. وقتی مقرری خود را از بیت المال می گرفت، بر فقیران و نیازمندان تقسیم می کرد، و از دسترنج خود زندگی می کرد؛ یعنی سبب می یافت و از فروش آن زندگی می کرد. سلمان یک مسلمان واقعی بود. او فقر شدید را مانند ثروت بی اندازه، زیان بخش می شمرد. او خواربار سالیانه اش را ذخیره می کرد تا نیازمندی، او را کفر نکشاند. علی بن ابیطالب می گفت تا چهار هزار درهم نفقه محسوب می شود، و زیاده بر آن، لدوختن و انباشتن است. به نظر علی: «خداوند بندگان خود را به هیچ تازوانه ای نزنه که ددد - ناگتر از فقر باشد». ابوذر گفته بود: «اگر فقر رهسپار شهری شود، کفر به او می گوید مرا با خود ببر. پس ما نباید از فقیر نیازمند، انتظار ایمان صحیحی داشته باشیم.» ابوحنیفه گفته است: «شهادت کسی (که آرد دد خانه ندادد نپذیرد زیرا محتاج، ناچار است از راه دروغ و فریبکاری، خود را از گرسنگی برهاند.»

در جریان نهضت اسلامی گذشت زمان و وقایع و حوادث تاریخی، نشان داد که اشخاص اصولی و با ایمان و معتقدان به اصالت حق و عدل، بسیار کم و انگشت شمار بودند. غیر از علی (ع) و مردانی چون سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار یاسر و چند تن دیگر، اکثر صحابه و یاران نزدیک پیغمبر منحرف شدند و قدرت و پول چشم حقیقت بین آنان را کور کرد. سعد بن ابی وقاص از بزرگترین صحابه، که جزو «عشره مبشره» بود که پیشوای اسلام او را فارس و فاتح اسلام می خوانند، چون در کاخ خود موسوم به «عقیق» در گذشت، در حدود سیصد هزار درهم ماترک او بود. و فرزند همین صحابی بزرگ، برای بدست آوردن حکومت فارس (ف)، مسوربت یافت که حسین بن علی را به بیعت با یزید مجبور کند و در صورتی که آن مرد مجاهد به این پستی تن نداد با او بجنگند. بالاخره ابن سعد، چون از مذاکره نتیجه نگرفت، با

حسین بن علی به جنگ برخاست.

همچنین، عبدالرحمن بن عوف، طلحه و زبیر بن عوام جزو عشره مبشره و اصحاب کبار پیغمبر بودند، ولی چون ایمان و اعتقاد راسخی به اسلام نداشتند، با گذشت زمان، منحرف شدند. طلحه نامزد مقام خلافت بود و چون شورا بدون حضور او تشکیل شد، پس از مراجعت به مدینه، به خلافت عثمان اعتراض کرد. عثمان ریاکارانه به خانه او رفت و گفت: «اگر تو داوطلب این مقامی، من حاضرم به نفع تو کنار بروم.» طلحه چون چنین دید دم فرو بست و با وی بیعت کرد. دو حریف با هم دست دوستی دادند و عثمان به پاس این خدمت، پنجاه هزار درهم از بیت‌المال مسلمین را، بعنوان قرض، به وی داد، ولی بعدها این مبلغ را از او مطالبه نکرد. اما دوستی این دو تن راشی و سرشی، چندان نپایید؛ طلحه چون دید کفّه مخالفان عثمان سنگین تر است، به جبهه مخالفان پیوست. به این ترتیب، می بینیم که اکثر سران و خلفا هدف اقتصادی و «این جهانی» داشتند و در پشت سنگر اسلام، دنبال «مقام» و ثروت می رفتند و به آیه ۳۴ سوره توبه که می فرماید: «الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم» اکثرین توجهی نمی کردند.

اساساً، وقتی که نهضت اسلامی را با دقت مورد مطالعه قرار می دهیم، می بینیم که ایمان به خدای واحد، اعراب را متحد و متشکل کرد. ضمناً توجه به مادیات و غنیمت جنگی نیز از عواملی بود که بعضی اعراب دنیاپرست را متوجه نهضت جدید کرد. نتیجه تبلیغ و تعالیم اخلاقی و تعالیم الهی محمد (ص) این شد که عده زیادی اسلام آوردند؛ اما از آن زمان که نهضت اسلامی صبغه اقتصادی پیدا کرد و از جهاد و نتایج مادی یعنی غنیمت و دست یافتن به مال و منال دنیوی سخن گفته شد بر شماره پیروان نهضت جدید افزوده شد.

چنانکه قبلاً یادآور شدیم، سران و زعمای عرب از اطلاعات اقتصادی و راهبردی و راهبردی و مملکتداری بی نصیب بودند. چیزی که به خاطر عمر و همفکرانش خطور نمی کرد این بود که این پولها و غنایم سرشار را در راه فعالیت‌های عمرانی بکار اندازند و جامعه عرب را به کارهای کشاورزی و دیگر پیشه‌ها در عربستان و سمالک مفتوحه تبلیغ و تشویق نمایند. برعکس، سیاست او در جهت گسترش اسلام و توسعه طلبی سیر می کرد. عمر بجای آنکه مسلمانان را به کار تولیدی تشویق کند، برای هر یک از آنان از بیت‌المال سهمی تعیین کرده و تأکید نمود که کسی دنبال «داعت و فلاح» و صنعت نرود. جرجی زیدان می نویسد: عمر مسلمانان را از اشتغال به کشاورزی منع نمود و شخصاً معتقد بود که اگر خیش درسرای بیاید خواری نیز بدنبال خیش خواهد آمد. علاوه بر این، او معتقد بود که اشتغال به کشاورزی و گرایش به تمدن و شهرنشینی، اعراب را از جنگ باز می دارد. و نظر عمر، این بود که مسلمانان، مخصوصاً اعراب، پیوسته، به حال آماده‌باش در کشورهای زبردست بمانند و مالیات و جزیه جمع کنند، و حکومت عرب را مستقر سازند.<sup>۱</sup>

۱. کسانی که هر طلا و نقره را که می‌دارند و در راه خدا خرج نمی‌کنند، به عذاب دردناکی خواهند دانند. همان، ج ۴، ص ۴۶.

سیاست تبلیغ و گسترش اسلام در عهد عثمان نیز دنبال شد؛ منتها در عهد خلافت او برخلاف تعالیم علی (ع) ظلم و تبعیض پایه گذاری شد و سنتها و روشهای غلط عثمان، چنانکه گفتیم، در عهد جانشینان او دنبال گردید؛ بطوری که در عهد بنی امیه هر کجا که گشوده می شد؛ «آن سرزمین و مردم آن و هر چه داشتند روزی پاك و پاکیزه فرمانروایان عرب بشمار می آمد. و دلیل بر آن، گفته سعید بن عاص، والی عراق، و اظهارات عمرو عاص، به فرماندار اخفاس است که ممالک مفتوحه و مردم و سکنه آنها را از آن خود می دانستند و به خود اجازه می دادند که مردم را بیرحمانه مورد استثمار قرار دهند.»<sup>۱</sup>

جالب توجه است که در صدر اسلام، نظر فاتحان و کشورگشایان عرب این بود که اراضی متصرفی را، مانند سایر اسوا، میان خودشان تقسیم کنند؛ ولی عمر، با این فکر مخالفت کرد و پس از فتح ایران، به سعد و قاص دستور داد: «غنائیم جنگی و اسوا منقول را میان مسلمانان تقسیم کن، ولی زمین و رودخانه ها را به دست کشاورزان بپرداز؛ زیرا اگر آن را نیز میان حاضران تقسیم کنی برای آیندگان چیزی باقی نمی ماند»

عمر به خوبی می دانست که اگر زمین را هم از مردم شکست خورده و مغلوب خاورمیانه بگیرند، دیگر کسی و چیزی باقی نمی ماند که مورد استفاده و بهره کشی اعراب قرار گیرد. بر اساس این فکرات اقتصادی، عمر گفت: «ما از زمین و مردم مالیات می گیریم؛ و به شما می دهیم، اما خود زمین باید به دست مردم باقی ماند.»<sup>۲</sup>

«در زمان پیغمبر و ابوبکر، عواید مالی دولت اسلامی منحصر به این **وضع مالی مسلمین** سه درآمد بود:

- ۱) زکوة که از دولتمندان می گرفتند و به فقیران می دادند.
- ۲) غنیمتهایی که در جنگ به دست می آمد و میان سپاهیان تقسیم می شد.
- ۳) جزیه که از یهود و نصاری عربستان دریافت می داشتند.

پیغمبر یا خلیفه پیغمبر، این درآمدها را می گرفت و بدون رعایت سابقه و نسب، بطور مساوی، میان سرد و زن و کوچک و بزرگ و بنده و آزاد تقسیم می کرد و اگر چیزی از خارج به مدینه می رسید، در مسجد، به دست پیغمبر یا خلیفه پیغمبر، بدون قید و شرط، تقسیم می شد و چیزی از آن باقی نمی ماند.

همینکه در زمان عمر، ممالک روم و ایران گشوده شد، درآمد اسلام زیاد شد و ناچار، برای ثبت و ضبط آن و تعیین دخل و خرج، محتاج به دفتر شدند. عمر برای تنظیم امور مالی، دفاتری تعیین کرد که در آن، واردات ثبت می شد و میزان حقوق مستحقان قید می گشت. به روایتی در سال هشتم و هجرتی در سال پانزدهم هجری، این دفاتر تأسیس گشت؛ و این همان است که ابراهیان آن را دیوان می خوانند.

عمر پس از مطالعه در اوضاع اطرافیان خود، آنها را از نظر سابقه و تأثیر در تأسیس دولت اسلام، به درجات تقسیم بندی کرد و بر خلاف سنت و روش دیرین پیغمبر، برای پرداخت حقوق، تبعیض قائل شد و خدمات و سابقه اشخاص و نزدیکی آنها را با پیغمبر (ص) مورد توجه قرار داد.

به این ترتیب، نخستین خلیفه‌ای که بیت‌المال را تأسیس کرد عمر بود. «و درحقیقت، او برای عده‌ای از سران عالم اسلامی حقوق و مقرری سالانه معین کرد.

«در دیوان عمر، مقرری سالانه هر یک از مسلمانان چنین تعیین شده است:

- ۱) هر یک از مهاجرین و انصار که در واقعه بدر کبری شرکت داشتند؛ سالی ۵۰۰۰ درهم
- ۲) هر یک که شرکت نداشتند « ۴۰۰۰ »
- ۳) هر یک از زنان پیغمبر « ۱۲۰۰۰ »
- ۴) عباس عموی پیغمبر « ۵۰۰۰ »
- ۵) حسن و حسین « ۳۰۰۰ »
- ۶) عبدالله پسر عمر « ۲۰۰۰ »
- ۷) هر یک از فرزندان (پسر) مهاجرین و انصار « ۸۰۰ »
- ۸) هر یک از اهالی مکه « ۸۰۰ »
- ۹) سایر مسلمانان سالی ۳۰۰ الی ۵۰۰
- ۱۰) زنان مهاجرین و انصار « ۲۰۰ الی ۶۰۰ »

علاوه بر این، عمر جیره و حقوقی هم برای خانواده نفرات می‌پرداخت. در زمان معاویه، این مقرری دو برابر شد؛ چه معاویه سپاهیان را با پولی زیاد به خود جلب می‌کرد و از آنرو، به‌شخصت هزار سپاهی سالی شصت‌میلیون درهم حقوق می‌پرداخت؛ یعنی هر کدام هزار درهم می‌گرفتند. و چون قبایل یمن بیش از سایر قبایل با معاویه همراهی می‌کردند، معاویه یک‌هنگ هزار نفری از آنان ترتیب داد و حقوق بالنسبه‌گزافی برای آنها مقرر داشت، چه که بعد از خلفای راشدین، شور جهاد و عقاید دینی، بتدریج، خاشوش شده بود و بیشتر برای پول و غنیمت جنگ می‌کردند. معاویه که این را درک کرده بود بر میزان حقوق می‌افزود تا مردم به‌دور او جمع آیندند. معاویه سپاهیان را تنها با پول و مزایای مادی به‌خود جلب نمی‌کرد بلکه دشمنان و مخالفین خود را نیز بدین وسیله رام می‌ساخت؛ مخصوصاً دوستان علی را بیشتر با پول می‌فریفت. مثلاً معاویه به‌نعمان بن بشیر، والی کوفه، دستور داد که ده دینار بر حقوق مردم کوفه بیفزاید؛ چه، می‌دانست مردم کوفه از دوستان علی (ع) هستند اما نعمان منظور اصلی معاویه را درک کرده از اجرای دستور سر باز زد.

بنا بر آنچه گذشت، حقوق سپاهیان در زمان خلفای راشدین کمتر از زمان بنی‌امیه بود و در زمان عباسیان هم نسبت به‌زمان اسویان نقصان یافت. زیرا بنی‌امیه برای مبارزه با مخالفین خود، سپاهیان را بوسیله پول جلب می‌کردند ولی عباسیان چنان منظوری نداشتند. با این‌حال، به‌گفته این‌خردادبه، کمترین حقوقی که خلفای عباسی به سپاهیان می‌دادند از مقرری عادی سپاهیان رومی بیشتر می‌شد، چه سپاهی رومی بیش از ۱۲ تا ۱۸ دینار حقوق (سالانه) نداشت و برعکس سپاهیان اسلام که بطور سالانه یا ماهانه یا سالی دو بار و سه بار، بطور مرتب، حقوق می‌گرفتند، آنان سه یا چهار سال یک‌مرتبه به‌حقوق خود می‌رسیدند.

در اواخر دوره عباسیان، که دستگاه خلافت رو به انقراض و انحطاط می‌رفت، حقوق سپاهیان عقب می‌افتاد و هر خلیفه‌ای که می‌توانست حقوق آنان را بپردازد بیشتر بر مسند خلافت

می نشست.

تا زمان سلجوقیان حقوق سپاهیان نقداً پرداخت می شد، ولی نظام الملک طوسی (متوفی به سال ۴۸۹ هجری) حقوق نقدی را به تیول تبدیل کرد و پاره ای اسلک را بجای حقوق برای سپاهیان معین نمود.<sup>۱</sup>

بیت المال: عایدات و درآمدهای گوناگون دولت اسلامی را بیت المال می گفتند، که از طریق صدقه (ده یک)، خمس (پنج یک)، غنائم جنگی و خراج و جزیه و غیره بدست می آمد. صدقه یا زکوة را از مسلمانان متمول می گرفتند و به فقراى اسلام می دادند و برای انجام این منظور، دیوان و دفتر مخصوصی در دارالخلافه و شهرها و دهات ترتیب داده بودند. آنچه زکوة به آن تعلق می گرفت، عبارت بود از چارپایان، زر و سیم، سیوه و محصول کشت، زکوة چارپایان به شتر، گاو و گوسفند تعلق می گیرد؛ به این ترتیب که هر کس چهار شتر دارد زکوة نمی دهد، و همینکه ۵ شتر پیدا کرد باید یک گوسفند زکوة بدهد. از ۶ تا ۲۴ شتر، برای هر پنج شتر، یک گوسفند؛ از ۲۵ تا ۳۵ شتر، یک شتر ماده دوساله؛ از ۳۶ تا ۴۵ شتر، یک شتر سه ساله ساده. به این ترتیب، هر چه سیزان شتر بیشتر باشد، زکوة آن اندکی بیشتر می شود.

در مورد گوسفند، اگر در صحرا می چرد و آب صحرا می خورد، از ۶ تا ۱۲ گوسفند، یک گوسفند، از ۱۲ تا ۲۰ گوسفند، دو گوسفند؛ از ۲۰ تا ۳۰، سه گوسفند. همینطور، بتدریج، زکوة افزوده می شود. از چهل گوسفند به پایین مالیات ندارد و اگر گوسفند آب دستی و علوفه می خورد، از هر دوست گوسفند، یک گوسفند زکوة می گرفتند؛ یعنی ۱۹۰ گوسفند زکوة ندارد. اسب و استر و الاغ زکوة ندارد. زکوة نقره از دوست درهم به پایین زکوة ندارد؛ و زکوة طلا در هر ۲۰ مثقال، نیم مثقال در سال؛ و از بیست مثقال به پایین، زکوة ندارد. زکوة سیوه، گندم، جو و برنج، نخود و لوبیا، برحسب طرز آبیاری فرق می کند، یعنی اگر بدون زحمت آبیاری شده باشد، زکوتش ده یک است؛ و در غیر اینصورت، ده نیم. و در هر حال، سیزان محصول باید به وسق برسد تا زکوة واجب شود.

زکوة، پس از جمع آوری، بین فقیران، مسکینان و مأمورین جمع آوری و دل بدست آوردگان (والمؤلفة قلوبهم)، و بندگان و بدهکاران و آوارگان و در راه خدا، تقسیم می شد. مللور از فقیر کسی است که هیچ ندارد، و مسکین به کسانی اطلاق می شود که خرج آنها بر دخلشان می چرد، و سهم بندگان به مصرف آزاد کردن آنها میرسد.<sup>۲</sup>

ثنیمت: یکی از درآمدهای سهم مسلمانان، در دوران کشورگشایی، غنائم جنگی بود؛ و آن از چهار راه به دست می آمد:

- ۱) سردانی که در میدان جنگ اسیر می شدند با پرداخت فدیة آزاد می شدند.
- ۲) زنان و کودکان اسیر نیز، مانند سردان، ممکن بود با دادن فدیة آزاد شوند.
- ۳) زمینی که به دست مسلمانان می افتاد و آن سه نوع بود:
- الف) زمینی که با جنگ به تصرف مسلمانان درآمده و سردانش اخراج شده بودند.

۱. همان، ص ۱۶۳-۱۶۵.

۲. همان، ص ۲۵۷-۲۵۴.

ب) زمینی که اهالی آن از ترس گریخته بودند.

ج) زمینی که، بموجب پیمان، در تصرف مسلمانان درآمده بود.

۴) اموال منقول و چهارپایان را تا قبل از نزول سوره «انفال»، پیغمبر بطور تساوی بین یاران تقسیم می کرد و خود مانند یک فرد عادی سهم می گرفت؛ ولی بعداً غنائم طبق سوره انفال تقسیم می شد.

چنانکه پیشتر گفتیم، در صدر اسلام، نظر فاتحین بر آن بود که اراضی متصرفی را نیز مانند سایر اسواول میان خودشان تقسیم کنند، ولی عمر با این فکر مخالفت نمود و پس از فتح عراق، به سعد و قاص دستور داد: «غنائم جنگی و اسواول منقول را میان مسلمانان تقسیم کن ولی زمین و رودخانه ها را به دست کشاورزان بپسار؛ زیرا اگر آن را میان حاضران تقسیم کنی برای آیندگان چیزی باقی نماند.» از آن موقع، مالیات سرشماری و خراج (مالیات زمین) مقرر گردید و مسلمانان مانند ایرانیان و رومیان دفاتر مخصوص جمع و خرج پیدا کردند.<sup>۱</sup>

جزیه و خراج: جزیره را از مسلمانان می گرفتند، ولی همینکه اسلام می آوردند، از جزیه معاف می شدند. ولی خراج که عبارت از مالیات ارضی بود، با قبول اسلام، از بین نمی رفت. مقدار جزیه، بر حسب شرایط زمان و مکان، فرق می کرد. حضرت رسول، پس از صلح

با نصاری نجران، سالی سه هزار حله برای آنان جزیه معین کرد که دو هزار آن را در راه صفر و هزار آن را در ماه رجب بدهند. بهای هر حله چهل درهم بود. با گذشت زمان، در مقررات اخذ جزیه، تغییراتی پدید آمد، و از دوره عمر به بعد، پرداخت آن منظم گردید و مقرر شد «مردم ثروتمند، سالی ۴۸ درهم، مردم متوسط، سالی ۲۴ و مردم فقیر، سالی ۱۲ درهم جزیه بدهند.»<sup>۲</sup>

خراج: مسلمانان پس از کشورگشایی، مانند دیگر دولت‌های جهان گشا در اخذ مالیات تردیدی به خود راه ندادند بلکه کلیه دخترها و دیوانها و سوابقی را که به دست مسیحیان و زرتشتیان، در روم و ایران، تنظیم شده بود، باقی گذاشتند و مورد استفاده قرار دادند. پس از آنکه عربها، اندک اندک، به تمدن سانس شدند و در رشته نویسنده گی و حسابداری اطلاعاتی کسب کردند، زمام امور را به دست خود گرفتند و سرانجام در سال ۸۱ هجری به فرمان عبدالملک، دفاتر را بتدریج، به عربی برگردانیدند.

تا زمان بلی عباس، امور مالی تحت نظر مستقیم خلیفه بود ولی از دوره عباسیان، دیوان کل تحت نظر وزراء قرار گرفت و سفاح اداره این دیوان را به خالد بن برمک سپرد، و برمکیان مالیات استانها و ممالک تابع را بطور مقاطعه به اشخاص واگذار می کردند. بطوری که مقریزی (از علما و مورخان قرن نهم) می نویسد، میزان مالیات ارضی بستگی به خرابی و آبادی ده و مزرعه داشته و این قسم مالیات را مقاصم می گفتند. در بعضی نقاط، مالیات تابع محصول بود؛ مثلاً در زمان عمر، پس از سساحی زمینها، مقرر شد از هر جریب تا کستان و درختان میوه دار ده درهم، از هر جریب نخلستان هشت درهم، از هر جریب نیشکر شش درهم، از هر جریب یونجه پنج درهم، از هر جریب گندم چهار درهم، و از هر جریب جو دو درهم مالیات

۱. ر.ک. همان. ص ۲۵۸-۲۵۷.

۲. ر.ک. همان. ص ۲۱۲-۲۱۱.

بگیرند.

با آنکه، در اثر مظالم بنی امیه و بنی عباس، بسیاری از مزارع رو به ویرانی رفت، مالیات را بطور مفاصمه دریافت می کردند و حداکثر آن، نصف و حداقل آن، خمس محصول بود.

مقدار و مبلغ مالیات، بر حسب زمان و مکان و حسن نیت و سوء نیت زمامداران، کم و زیاد می شد - مثلاً: عراق در زمان عمر (۲۰ هجری) ۱۲۰ میلیون درهم مالیات می داد؛ در زمان عبیدالله بن زیاد (۶۲ هجری) ۱۳۵ میلیون درهم؛ در عصر حجاج، ستمگر معروف (۸۵ هجری)، ۱۸۸ میلیون درهم؛ در زمان خلیفه عادل، عمر بن عبدالعزیز (۱۰۰ هجری)، ۱۲ میلیون درهم؛ و بالاخره در زمان عمر بن یوسف سالی صد میلیون درهم از عراق مالیات می گرفتند.

از دوره بنی امیه به بعد، مقاطعه دادن مالیات مناطق مختلف معمول گردید؛ یعنی یک نفر استاندار مالیات قلمرو خود را به سرکمز خلافت می پرداخت و خود هر چه می خواست، بزور از مردم می گرفت. گاه سازمانهای قضایی، حسبی و انتظامی را به اشخاص مقاطعه می دادند.<sup>۱</sup> مالیاتهای دیگر: غیر از جزیه و خراج و زکوة، دولت درآمدهای دیگری داشت؛ از آنجمله ده یک از کشتیها، پنج یک از معدنها و چراگاهها و ضرابخانهها و راهها و جز اینها - مثلاً هر کشتی که از سرحدات دریایی اسلام می گذشت بمقدار ده یک از کالای آن یا معادل پولی آن را، بعنوان عوارض می گرفتند.

مالیات املاک تیول و خالصه جزو درآمد دولتی بود. بطوری که ابویوسف در کتاب خراج می نویسد: «زمینهای بیصاحب (مانند اراضی مفتوحه یا اراضی متعلق به مخالفینی که در جنگ کشته شده اند و یا اراضی که از زیر آب بیرون آمده است) اختیارش با خلیفه بود و خلفای راشدین این زمینها را بطور خالصه، به اشخاص می دادند و از محصول آن، ده یک یا کمتر یا بیشتر برای بیت المال برداشت می کردند؛ چنانکه در زمان عمر هفت میلیون درهم از این بابت، از اراضی عراق، عاید بیت المال می شد.

در وضع اراضی و نحوه اخذ مالیات و درآمد حکومتها، در طول تاریخ، تحولات زیادی روی داده است. مقریزی، که در مصر می زیسته، اراضی آن کشور را به هفت نوع تقسیم می کند:

۱. تیول سپاهیان و اسیران
۲. وقف مساجد و مدارس و خانقاه به اولاد واقف
۳. حبس سؤید به تصدی خدام مساجد و غیره
۴. ملکی که از بیت المال خریده بودند و قابل هر نوع انتقال بود
۵. زمینهای بایر بعلت ناتوانی مالک در آباد ساختن آنها
۶. بایر بعلت سوار نشدن آب نیل بر آنها
۷. املاک اختصاصی سلطان<sup>۲</sup>

۱. رک. همان، ص ۲۱۹-۲۱۵.

۲. رک. همان، ص ۲۲۵-۲۲۱.



## وضع اقتصادی در عهد عباسیان

اولین خلیفه عباسی ابوالعباس سفاح (۱۳۶-۱۳۲) زندگی خود را در میدان جنگ سپری کرد، و ثروتی نیندوخت، ولی منصور مدت ۲۲ سال خلافت کرد و به گردآوری مالیات پرداخت، بطوریکه - پس از سرک او، در خزانه ۶۰۰ میلیون درهم و چهارده میلیون دینار بدست آمد. منصور هنگام مردن، به فرزند خود، مهدی، گفت: بقدری برای تو مال ذخیره کرده‌ام که اگر ده سال تمام، مالیات وصول نشود، هزینه لشکری و کشوری و مقرری اولاد پیغمبر و مصارف سرزی از این اسوال پرداخت خواهد شد. این اسوال را بخوبی نگاه دار، چه تا خزانه معمور و پر پول باشد، تو محترم و گرامی خواهی بود.<sup>۱</sup>

بطوری که می‌بینیم، با اینکه عباسیان به کمک ایرانیان بروی کارآمده و تعهد کرده و قول داده بودند که برخلاف بنی امیه با مردم برقی و مدارا رفتار کنند، به عهد خود وفا نکردند. و همینکه بنیان فرمانرواییشان استوار شد، اندک اندک، روش بنی امیه را پیش گرفتند. چنانکه قبلاً گفتیم، عمال بنی امیه برای وصول مالیات ارضی، ظلم و ستم بسیار نسبت به کشاورزان روا داشتند تا جایی که مردم دست از کار کشیدند و زمین و مزرعه رارها کرده به شهرها روی آوردند و در نتیجه، اسور کشاورزی مختل شد. منصور در دوره ۲۲ ساله خلافت خود تا حدی از ستمگری مأمورین جلوگیری می‌کرد و، چون عاقل بود، بزودی دریافت که برای ادامه بهره‌کشی از مردم، باید حداقل وسایل زندگی را به آنها داد و، چون می‌دانست حکومت عباسیان سولود مبارزات پیگیر ایرانیان است، به فرزند خود مهدی گفت: «با موالی خود، به نیکویی رفتار کن، سوانطب حال آنان باش، آنها را مقرب درگاه‌ها و اگر وضع دشواری روی نمود، از آنان یاری بخواه؛ مخصوصاً، به مردم خراسان توجه کن؛ چه آنان یاران و شیعیان تو هستند و در راه استقرار دولت تو، مال و جان فدا کرده‌اند.»<sup>۲</sup>

در دوره مهدی نیز، کمابیش، به احوال کشاورزان و عامه مردم توجه می‌شد. ولی از دوره هارون، وضع دگرگون گردید و روز بروز، میزان مالیاتها و ولخرجی خلیفه و وزرای او افزوده گردید.

منصور، در دوران حکومت خود، مالیات بطریق مقاسمه را معمول داشت؛ یعنی میزان معینی را بعنوان مالیات می‌گرفتند و اگر زمین ذذاعت نمی‌شد، از پرداخت مالیات معاف بود. فقط مالیات حبوبات، خرما، و میوه با ساسی زمین تعیین می‌شد. «مهدی، پسر منصور، برای دریافت مالیات مقاسمه، درجات زیر را تعیین کرد:

۱) زمینهای دیمی، نصف محصول (۲) زمینهایی که بادلو آبیاری می‌شوند، یک سوم، و با چرخ یک چهارم محصول را مالیات می‌دادند. و اما مالیات خرما و انگور و سایر میوه‌ها از روی نزدیکی باغ به بازار، و بهای آن میوه، کم یا زیاد می‌شد، و این ترتیب به اشاره معاویه بن یسار، وزیر مهدی، انجام یافت و در نتیجه، نصف محصولات عراق بابت مالیات، عاید دولت شد، چه بیشتر محصول عراق جو و گندم بود و آن هم بطریق دیمی بدست می‌آمد. با اینکه چنین مالیاتی بسیار سنگین بنظر می‌رسید، اما در آن زمان، مردم عراق با شادی فراوان، آن را

۱. رکاب همان ج ۲، ص ۲۳-۲۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۹۶-۹۵ (به اختصار).

استقبال کردند؛ زیرا از سویان جور زیاد تحمل کرده بودند.<sup>۱</sup>

بطور کلی، خلفای عباسی، مخصوصاً از عهد هارون به بعد، به هیچ وجه، سراعات عدل و انصاف را نمی کردند؛ مثلاً در اواسط قرن چهارم، مالیات فارس چنین بود: «جو و گندم هر جریبی ۱۹۰ درهم؛ یوسنان کاری ۲۳۷/۵ درهم؛ پنبه ۲۵۶ درهم و چهار دانگ؛ و تاک ۱۴۲ درهم.»<sup>۲</sup>

بطور کلی، مالیات در زمان عباسیان بسیار سنگین بود. مالیات را بزور شمشیر، از سلب تابع می گرفتند و بدون داشتن نقشه صحیح اقتصادی و عمرانی، پولها را حیفو میل می کردند. غیر از مالیاتهایی که ذکر کردیم، خلفای عباسی مالیاتهای متنوعه دیگر نیز از طبقات مختلف می گرفتند:

۱. ده یک کشتی: سیزان این مالیات مشخص نشده، ولی همینقدر معلوم است که بازرگانان آن دوره با کشتیهای بسیار و کالاهای گرانبها بین ممالک هندوچین و کشورهای اسلامی آیدو- شد می کردند.

۲. پنج یک معدنها: در آن دوره معدنها را دو قسمت می کردند: روی زمینی و زیرزمینی. از معدنهای روی زمینی، مانند معدن نمک، سرب، نفت و غیره، مالیاتی نمی گرفتند ولی از معدنهای زیرزمینی که بهره برداری مستلزم فعالیت بود، پنج یک محصول را می گرفتند.

۳. جزیه و زکوة: که مبلغ آن در صدر اسلام زیاد بود ولی بعداً کم شد.

۴. حقوق گمرکی داخلی و خارجی: که از محصولات و مصنوعات و حتی بردگان نیز دریافت می شد و عایدی آن زیاد بود.

۵. مستغلات و عایدات ضرابخانه: مقصود از مستغلات، کرایه اماکنی است که زمین آنها متعلق به دولت بود؛ مانند: خانه، بازار، آسیاب و غیره. این خرداد به می گوید: تنها درآمد شهر بغداد، از این بابت، سالی یک میلیون و نیم درهم می شد، و مستغلات و عایدی ضرابخانه ساسرا، به سالی ده میلیون درهم رسیده بود.<sup>۳</sup>

به نظر جرجی زیدان، در دوره خلفای راشدین، هدف مسلمانان ترویج اسلام و بالا بردن مقام عرب بود، و چندان در فکر مال- اندوزی نبودند. «در اوایل هجرت، منابع درآمد منحصر به زکوة بود. سپس، در واقعه بدر کبری، موضوع غنائم نیز بر آن افزوده شد. پیغمبر اکرم، با عده ای از یهود و نصاری مقیم عربستان، صلح کرده از آنان جزیه می گرفت. از آنرو، هنگام وفات حضرت رسول، منابع درآمد مسلمانان زکوة و غنائم و جزیه بود.

بعد از فتح شام و مصر و عراق، خراج و ده یک زمین و گمرک تجارت نیز اضافه گشت و تا پایان دوره خلفای راشدین، به همین قرار رفتار می شد. در زمان بنی اسید، علاوه بر درآمدهای قانونی فوق، پاره ای مالیاتهای غیر قانونی نیز از مردم می گرفتند؛ از جمله مالیات ماهی، ده یک کشتیرانی، پنج یک از معدنها. به این ترتیب، عایدات متنوع و متعدد گشت و تا زمان عباسیان

### شکست اقتصادی بنی عباس

۱. همان، ص ۱۰۶-۱۰۵ (به اختصار).

۲. همان، ص ۱۰۹.

۳. همان، ص ۱۱۴-۱۱۵.

به یازده فقره رسید:

۱) صدقه و زکوه (۲) جزیه (۳) خراج (۴) گمرک داخلی (۵) باج ماهیگیری (۶) ده یک کشتیرانی (۷) پنج یک معدن (۸) گمرک خارجی (۹) عایدات ضرابخانه (۱۰) مستغلات (۱۱) مالیات صنعتگران و غیره.<sup>۱</sup>

اما عباسیان، برخلاف بنی امیه که سایر ملل را تحقیر می کردند و به ترویج دین اهمیت نمی دادند، «از هواخواهی اعراب چشم پوشیده، ترویج اسلام را بطور مطلق هدف قرار دادند و در پیشرفت فرهنگ و بازرگانی و کشاورزی و غیره که از عوامل توسعه تمدن است کوشش بسیار کردند؛ و از ایرانیان برای اجرای این نقشه های سودمند، یاری جستند و آنان نیز بهترین کمک آنها بودند؛ چه ایرانیان پیش از اسلام دارای تمدن درخشان و طبعاً مستعد هرگونه تعلیم و تربیت می بودند. از آن گذشته، چون مرکز خلافت عباسی در ایران (عراق) بود، ایرانیان از جان و دل در تقویت دستگاه خلافت می کوشیدند؛ چه تقویت خلافت را موجب آبادی میهن خویش می دانستند و در اثر خدمتگزاری ایرانیان، شهرها آباد شد، ثروت فزونی یافت، خلیفه و اطرافیان به تجمل و خوشگذرانی پرداختند؛ و در زمان هارون و ماسون، دولت عباسی ظاهراً به منتها درجه عظمت رسید. اما همینکه معتصم ترکان را مقرب نمود، و کارها را به آنان واگذار کرد، کشور رو به خرابی نهاد. اسرای ترک جز گردآوردن مال برای خودشان، فکر دیگری نداشتند. رفته رفته، خلفا زبردست ترکان قرار گرفتند و از جلوگیری آنها عاجز شدند. در اثر ضعف دستگاه خلافت، عمال دولتی به غارت و یغما دست زده از توجه به مصالح عمومی چشم پوشیدند و در نتیجه، ثروت و بیت المال به خانه وزیران و امیران و سرداران و بزرگان دولتی منتقل شد.

خلفا، برای حفظ مقام خویش، به سپاهیان پناه بردند و سپاهیان از آنان پول می خواستند و آنان که پولی نداشتند، اموال بزرگان را مصادره می کردند و مصادره و ضبط اموال دیگران محتاج به نیرو بود و نیرو جز با پول فراهم نمی گشت و در اثر این وضع، محور نیرومندی خلفا، مال بود؛ تا حدی که خلفا تنها برای بیعت گرفتن از بزرگان و مبارزه با دشمنان، احتیاج به پول داشتند بلکه در داخل کاخهای سلطنتی، جان خود را با پول می خریدند و آن مردانگی و جوانمردی معروف قریش از خاندان خلفا رخت بر بست. از زمان معتصم به بعد، درآمد دولت بسرعت رو به کاهش نهاد. درآمد نقدی دولت بدون مالیاتهای جنسی، در آغاز قرن سوم هجری، قریب چهارصد میلیون بود و در ربع اول قرن مزبور، مالیات دولت منحصر به پول نقد شد و مالیات جنسی نداشت. معذک، مبلغ نقدی آن به ۳۸۸ میلیون کاهش یافت، و در اواسط آن قرن، از آن مبلغ هم کمتر شد و در حدود سیصد میلیون نقد، تنزل کرد و بهمین میزان، تا پایان دوره عباسیان، سال بسال، کسر شده.<sup>۲</sup> جرجی زیدان، پس از ذکر درآمدها و هزینه های دولت عباسی، در ادوار مختلف، می نویسد: «در دوران خلافت. المطیع لله (۳۶۱ هجری) کار بدبختی و بیبولی خلیفه به آنجا رسید که برای پرداخت چهار صد هزار درهم حقوق ارتش در موقع شورش بغداد، لباس خلیفه و دروینجره خانه او را حراج کردند. رفته

۱. همان، ص ۹۳-۹۱ (به اختصار).

۲. همان، ص ۱۳۳-۱۳۱ (به اختصار).

رفته بقدری اوضاع خلفا بد شد که در زمان الرازی بالله جز خطبه و سکه اثری از نفوذ و قدرت خلفا باقی نماند (۳۲۲ هجری)»<sup>۱</sup>

به نظر جرجی زیدان، عصر هارون و مأمون، یکی از درخشانترین ایام **هلال شکست اقتصادی عباسیان** حکومت عباسیان، و هارون یکی از بهترین خلفای عباسی است. ولی اگر به دیدۀ تحقیق بنگریم، حرص و ولع هارون در غارت و چپاول

مملکت تابع و ولخرجیهای او و برمکیان، مقدمات افول قدرت عباسیان را فراهم کرده است. فرق هارون با برمکیان در این است که برامکه با آنکه در ولخرجی و حیف و میل بیت المال دست کمی از هارون نداشتند، به مسائل اقتصادی و راه ورسم مملکتداری بیش از خلیفۀ عباسی، توجه می کردند و بخوبی می دانستند که استثمار و بهره کشی از کشاورزان و پیشه وران و دیگر طبقات، مشرومفید جاسعه، باید تحت ضابطه و اصول صحیحی صورت بگیرد، والا بنیان اقتصاد کشور درهم می ریزد، و در اثر طغیان و شورش مردم، کاخ قدرت ستمگران فرو خواهد ریخت.

پس از پایان حکومت فضل، در خراسان، هارون الرشید تصمیم گرفت علی بن عیسی بن - ماهان را به اسارت خراسان منصوب کند، و در این باب، با یحیی برمکی مشورت کرد. وی که پسر کارآزوده ای بود؛ به خلیفۀ گفت: «علی سردی جبار و ستمکار است و شایسته این مأموریت نیست. ولی هارون علی رغم اندرز یحیی، علی بن عیسی را به خراسان فرستاد، و او به غارت و ستمگری مشغول شد و هر چه جاسوسان خلیفۀ از بیدادگریهای او نوشتند، در سزاج وی مؤثر نبودند.» ابوالفضل بیهقی، در وصف سظالم او، می نویسد: «علی خراسان و ماوراءالنهر و ری و خراسان و کرگان و طبرستان و کرمان و سپاهان و خوارزم و نیم روز و سیستان بکند و بسوخت و آن ستمگر از حد و شمار بگذشت. پس، از آن مال، هدیه ای ساخت رشید را که پیش از وی کس نساخته بود، و نه پس از وی بساختند؛ و آن هدیه نزدیک بغداد رسید و نسخت آن بر رشید عرضه کردند. سخت شاد شد و بتعجب بماند که فضل بن یحیی هدیه آن مقدار آورد، از خراسان که حاصلی از یک شهر بیش از آن آرد و علی چندین فرستد. دیگر روز بر خضراء میدان آمد و با فضل و یحیی و دو پسرانش را بنشانند، و فضل و ربیع و قوم دیگر گروهی بایستادند و آن هدیه ها را به میدان آوردند؛ هزار غلام ترك بود به دست هر یکی دو جاسه ملون از ششتری و سپاهانی و غلامان و سلیم دیباجی و دیبای ترکی و دیداری و دیگر اجناس. غلامان بایستادند با این جاسه ها و برابر ایشان هزار کنیزك ترك آمدند به دست هر یکی جامی زرین یا سیمین پر از مشک و نافع و عطر و اصناف عطرو طرایف شهرها؛ و صد غلام هندو و صد کنیزك هندو بغایت نیکو رو و شاربهای قیمتی پوشیده، و غلامان تیغهای هندوی داشتند. و با ایشان پنج پیل نر آوردند و دو ماده، و اسبان گیلی و دویست اسب خراسانی با جلهای دیبا و بیست عقاب و بیست شاهین؛ و هزارا شتر آوردند، دویست با پالان و افسارهای ابریشمین، دیباها در کشیده در پالان و جوال؛ و صد جفت گاو؛ و بیست عقدگوه رسخت قیمتی و سیصد هزار سروارید و دویست عدد چینی قفقوری. هیچ یک از آن در سرکار هیچ پادشاهی ندیده بودند و دو هزار چینی دیگر از لنگری و کاسه - های کلان و خمره های چینی کلان و خرد و انواع دیگر؛ و سیصد شادروان و دویست خانه

قالی و دوپست خانه محفوری. چون این اصناف نعمت به مجلس خلافت و میدان رسید، تکبیری از لشکر برآمد و دهل و بوق بزدند آنچنانکه کسی مانند آن یاد نداشت و نخوانده بود و نشنوده.

هارون الرشید روی سوی یحیی برسی کرد و گفت: این چیزها کجا بود در روزگار پست، فضل؟ یحیی گفت: زندگی امیرالمؤمنین درازبادا این چیزها در روزگار اسارت پسر در خانه‌های خداوندان این چیزها بود، به شهرهای عراق و خراسان. هارون الرشید از این جواب سخت طیره شد، چنانکه آن هدیه بروی منغص شد. چون بار بگسست، هارون الرشید با یحیی خالی (خلوت) کرد و گفت: ای پدر، چنان سخن درشت، دی، در روی من بگفتی؛ چه جای چنان حدیث بود؟ یحیی گفت: زندگی خداوند درازبادا! سخن راست و حق دشت باشد. تا در میان کارم، البته، نصیحت باز نگیرم و کفران نعمت نودم. و منهیان را زهره نیست که آنچه رود باز نمایند. رعایای خراسان را ناچیز کرد واقویا و محتشمان را برکنند و ضیاع داملاک بستد و لشکر خداوند را در پیش کرد. بدین همه که فرستاد، نباید نگریست که از ده درم که بسته است، دو یا سه فرستاده است و بدان باید نگریست که ساعت تا ساعت، خللی افتد که آن را در نتوان یافت؛ که مردم خراسان چون از خداوند نومید شوند از ترکان مددخواهند.»<sup>۱</sup>

با این اندرزهای خیرخواهانه، نباید تصور کرد که برسیکیان مردمی ستی و بشردوست و حافظ منافع اکثریت مردم بودند. معمولاً در تواریخ، از برسیکیان به نیکی یاد می‌کنند؛ در حالی که افراد این خانواده با تمام نفوذ و قدرتی که داشتند برای بهبود وضع اقتصادی اکثریت مردم ایران و دیگر ملل اسلامی قدم مؤثری برنداشتند. در دوره‌ای که یحیی بن خالد برسیکی و برادرش موسی، در طبرستان، حکومت داشتند، از تجاوز به سال‌وجان و ناموس مردم خودداری نمی‌کردند و چنانکه در تادریخ طبرستان نوشته شده است: «از خوف فضل و جعفر، کسی را زهره آن نبود که ظلم ایشان بر هارون عرضه دارد.»<sup>۲</sup>

با این حال، نباید فراموش کرد که در بین افراد این خاندان، کسانی بودند که کمابیش به علم و دانش و حفظ حقوق مردم توجه داشتند.

به این ترتیب، سی‌ینیم در عصر حکومت هارون و اسون، با تمام شکوه ظاهری، مقدمات تجزیه و انحطاط خلافت عباسی فراهم می‌شود. «المرفقا در زمان هارون، خود مختارگشت. سپس در زمان مأمون، خراسان مستقل شد. آنگاه، در اواسط قرن سوم هجری، در زمان معتضد، مصر از دست رفت. سپس، فارس و ساوراء النهر و سایر سالک مجزی شدند، بقسمی که در ربع اول قرن چهارم هجری، سالک وسیع عباسی به هفده، هجده تکه تقسیم شد و در هر یک از آن نواحی، یک دولت اسلامی پدید آمد. با این حال، غالب این حکومت‌های اسلامی، خلیفه را رئیس مذهبی خود می‌دانستند و به نام هدیه یا اجاره یا صلح یا اسال آن چیزی به بغداد می‌فرستادند. ولی این اسوال، هر چند سال یکمرتبه، به بغداد می‌رسید. پرواضح است که با چنین جریاناتی، اوضاع مالی مملکت خراب می‌شود.»<sup>۳</sup> بطور کلی، خرابی وضع مالی حکومت

۱. تادریخ بیهقی. به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، ص ۴۱۸ - ۴۱۶ (به اختصار).

۲. بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، تادریخ طبرستان. به تصحیح عباس اقبال، ص ۱۹۰.

۳. تادریخ تمدن اسلام. پیشین، ج ۱۲، ص ۱۲۴ (با تصرف).

عباسی را باید معلول عوامل زیر شمرد:

۱) ستمگری فرمانروایان و نادرستی مأمورین در وصول و ایصال مالیات که غالباً خلفا بعلت بی‌اطلاعی و بی‌لیاقتی، مالیات منطقه‌ای را مثلاً به یک میلیون درهم مقاطعه می‌دادند؛ در حالی که استانداران ناحیه چند برابر این مبلغ را بزور از مردم می‌گرفت.

۲) در نتیجه مسلمان شدن مردم، روز بروز از میزان جزیه کاسته می‌شد و مردم، اغلب، حاضر به پرداخت زکوة نیز نبودند.

۳) در نتیجه رشد روز افزون جنبشهای ملی علیه عمال عرب، و وجود اختلاف بین سران سپاه و عمال خلیفه، غالباً در حوزه نفوذ خلفا جنگ و جدال بود؛ چنانکه می‌دانیم امنیت و آرامش، شرط اساسی پیشرفت زراعت و صنعت و تجارت است ولی از عصر هارون به بعد، فقدان امنیت، موجب آشفتگی اوضاع اقتصادی گردید. علاوه بر این، سدها و پلها و نهرها و ترعه‌هایی که در آغاز خلافت عباسیان، مخصوصاً در عصر منصور، ایجاد شده بود، در نتیجه عدم مراقبت و یا بعلم سوق العجشی، یکی بعد از دیگری، رو به خرابی می‌رفت و فعالیتهای کشاورزی را متوقف می‌ساخت.

۴) تعدی متنفذین و زورندان به کشاورزان کوچک و متوسط، یکی از عوامل انحطاط کشاورزی بود. در کتاب اغانی چنین می‌خوانیم: «.. وزیر معتمصم، روزی، به مظالم نشسته بود. وقتی مجلس تمام شد، سردی را دید که همچنان نشسته است. پرسید که: آیا حاجتی داری؟ گفت: آری. وزیر پرسید: که بر تو ستم کرده است؟ گفت: تو داکنون فتوا هستی ام بر تو راه یابم. گفت: در چه باب بر تو ستم کرده‌ام؟ پاسخ داد: فلان ضیعه (یعنی ملک) سرا و کیل تو بغصب بستد و چون هنگام خراج فراز آمد، خراج آن را من خود برداشتم، تا آن ملک به نام تو در دیوان ثبت نشود و مالکیت من از میان نرود. دکیل تو هر سال غله آن می‌برد و من همه ساله خراج آن را می‌پردازم، و کس از اینگونه ستم به یاد ندارد.» پولهایی که از سمالک اسلامی به بغداد می‌رسید، بدون توجه به مصالح مردم و منافع ملل اسلامی، حیف و میل می‌شد. و هیچ نقشه و برنامه‌ای برای سدبندی، رامسازی، مبارزه با آفات نباتی و کمک به کشاورزان زیان دیده و جز اینها وجود نداشت.

یک نمونه از ولخرجیها: موقعی که مأمون با دختر حسن بن سهل ازدواج کرد، پدر هروس بسیاری از اسلاک و مزارع خود را در تکه‌های کوچک کاغذ نوشت و آن کاغذها را میان بزرگان تار کرد با هر یک از آن رقعها که بدست کسی می‌افتاد ملک یا سزرعه‌ای که در آن نوشته شده بود نصیبش می‌شد. البته اینهمه ملک و مزرعه که خاندان براسکه داشتند، از طریق حلال و بدون تعدی و تجاوز، نصیب ایشان نشده بود - و اساساً اگر حسن بن سهل و براسکه عناصر شریف و پاکدامنی بودند نمی‌توانستند مدت درازی با دستگاه فاسد خلافت همکاری و همقدمی نمایند.

غالباً اسلاک وسیع متجاوزین، از طرف خلفا، مصادره می‌شد. ولی اسلاک و اسوال مصادره شده به صاحبان اصلی آنها سسترد نمی‌گردید بلکه کلیه اسوال منقول و غیرمنقول به تصرف خلیفه درمی‌آمد. «پس از آنکه هارون دارایی محمد بن سلیمان، عامل بصره، را مصادره کرد، پنجاه میلیون درهم نقد و کلیه خانه‌ها، دکانها و اسلاک زیادی که اجاره آن، روزی صد هزار

درهم بود، به تصرف خلیفه درآمد.<sup>۱</sup> این املاک غالباً به دست اطرافیان خلیفه، که عناصری مهمل و مفتخور و بیهنر بودند، می افتاد و، چنانکه باید، از آنها استفاده اقتصادی نمی شد. ستمگری زورمندان به مالکین، بعدی بود که غالباً آنها برای نجات از تعدی مأمورین وصول خراج، املاک، باغها و مزارع خود را از روی ناچاری، به مردم قدرتمند واگذار می کردند و چیزی در عوض از آنها می گرفتند. پس از آنکه ملک در دفاتر رسمی به نام مالک جدید ثبت می شد، رفته رفته، مالک قدیم از حق خود بی نصیب می ماند. «مالکین زنجان، برای دفع شر راهزنان، املاک خود را به نام پسرهارون ثبت کردند و خود کشاورزی گشتند. پس از چندی آن املاک تیول سلطان شد.»<sup>۲</sup> عده زیادی از مالکان آذربایجان و فارس نیز برای نجات از مظالم زورمندان به این تدبیر متوسل می شدند.

پولهایی که خلفا از راههای ظالمانه و غیر مشروع گردآوری می کردند، در راه عیش و نوش و تجمل مصرف می شد. «کنیزان و غلامان ماهرو را به قیمتهای گزاف می خریدند. قروش و اثاث از خز و دیبا و حریر تهیه می کردند؛ حتی میخهای دیوارها را از نقره می ساختند. باغها، کاخها و گردشگاههای مخصوص به خود بنا می نمودند. بدتر از همه آنکه دست زنان و مادران و کنیزان و نزدیکان خود را در چپاول اسوال عمومی باز می گذاردند.» «ساختمان کاخ معز، در بغداد، سیزده میلیون درهم تمام شد؛ و اسین در خیزرانیه، عمارتی بنا کرد که بیست میلیون درهم خرج برداشت و پنج کرجی (زورق)، به شکل شیرویل و عقاب و مار و اسب، برای اسین ساختند که مبالغ هنگفتی مصرف آن شد و همینکه آن زورقها را در دجله به آب انداختند، ابولواس شاعر مشهور درباره آنها شعاری سرود.»<sup>۳</sup>

بیشتر و لخرجیها و بذل و بخششها از بیت المال مسلمین بود نه از خزینه شخصی خلیفه. چیزی که این حقیقت را تأیید می کند این که هارون نامه ای به سفیان ثوری (صوفی معروف مقیم کوفه) می نویسد، و به او خبر می دهد که به خاص و عام، از بیت المال، هدایا و عطایا می بخشد. سفیان، که سردی واقع بین و پاکدامن بود، زبان به ملامت خلیفه می گشاید و در پاسخ او می نویسد:

«این نامه را به تو می نویسم و یادآور می شوم که از این پس، رشته دوستی تو را بریدم. چه که خودت در نامه ای که به من نوشته ای، اقرار کرده ای که بر بیت المال مسلمانان هجوم آوردی و آنچه خواستی بدون رعایت حق و عدالت داده ای و بخشیده ای... ای هارون، چرا به خزانه مسلمانان حمله ور شدی، کی به تو این اجازه را داده است؟

آیا آوارگان اجازه داده اند؟ آیا مردانی که در راه خدا شمشیر می زنند، اجازه داده اند؟ آیا بیوه زنان و یتیمان اجازه داده اند؟ آیا کسانی که باید از این اسوال دلشان به دست آورده شود، به تو چنین اجازه داده اند؟ آیا مردمی که رعیت تو هستند اجازه داده اند؟»

گفته های سفیان ثوری به هارون مانند گفته های اباذر غفاری به عثمان است.<sup>۴</sup> جانشینان عثمان، چون در مقابل قدرت فردی خود، نیرو و قدرت متحد و متشکلی

۱. همان، س ۱۵۰. ۲. همان، س ۱۵۱.

۳. همان، س ۱۵۸.

۴. همان، س ۱۶۴.

لمی دیدند، به خود اجازه تعدی و تجاوز می دادند. چه، متعدی و متجاوز را فقط به نیروی جمعی می توان از تعدی و تجاوز بازداشت. در عهد عباسیان، هیچ حزب و جمعیتی که خلیفه و عامل او را مورد بازخواست قرار دهد وجود نداشت. مداخله خلفا در بیت المال تا اوایل قرن چهارم هجری، دوام یافت. در زمان ابن رائق، امیرالاسرای بغداد، دست خلفا از بیت المال کوتاه شد و نخستین خلیفه ای که با چنین وضعی روبرو شد الرضا بالله بود که در سال ۳۲۹ درگذشت. از این دوره به بعد، سران سپاه و رجال کشوری، امور مالی را در دست گرفته حقوق لاجبزی برای خلفا معین کردند، و خود به حیث و میل بیت المال پرداختند.

راجع به وضع اقتصادی و روش سیاسی اعراب، و احوال اجتماعی و اقتصادی مللی که طوما یا از طریق جنگ، به قبول حکومت خلفا تن داده اند، غیر از محققان و دانشمندان اسلامی نظیر طبری، ماوردی، مقریزی، بلاذری، ابویوسف (نویسنده کتاب الخراج)، حسن بن محمد بن حسن قمی (نویسنده تادیخ قم) و جز اینها، عده ای از محققان خارجی، ضمن مطالعه در حکومت اعراب، به اوضاع اقتصادی و اجتماعی آن دوران، توجه کرده، با استفاده از منابع موجود و آراء تفه های اسلامی، مطالب گرانقدری گردآوری کرده و در کتب و آثار خود به یادگار گذاشته اند؛ که با بررسی و مطالعه آنها می توان کمابیش به مختصات نهضت جهان اسلام پی برد. در میان محققان خارجی، ولهاوزن<sup>۱</sup>، بکر<sup>۲</sup>، گروهمان<sup>۳</sup>، دنت<sup>۴</sup>، بل<sup>۵</sup>، تولدکه<sup>۶</sup>، بار تولد، پطروشفسکی، گلدزبهر و عده ای دیگر، مطالعاتی، در زمینه عرب شناسی و مختصات تمدن اسلامی کرده اند ولی هرگز مطالعات آنان، به پای تنبغات مردانی نظیر: طبری، ماوردی، مقریزی و دیگران نمی رسد.

## وضع اقتصادی طبقات مختلف بعد از اسلام

چنانکه، در جلد سوم ضمن مطالعه در احوال طبقات مختلف، یاد آور شدیم، پس از حمله اعراب، وضع طبقات محروم و زحمتکش جامعه ایران، یعنی زندگی کشاورزان و پیشه وران، بهبودیافت. سران عرب، با آنکه ندای انما المؤمنون اخوة سر داده بودند و از برابری و برادری مسلمانان دم می زدند، همینکه به قدرت رسیدند، سواعید سابق را از یاد بردند؛ یعنی نه تنها بر اهل ذمه و کفار ستمگری می کردند بلکه به ایرانیانی که اسلام آورده بودند نیز بیدادگری می کردند. زمامداران عرب، در دوره بنی امیه، بدون آنکه به عاقبت کار بیندیشند، منظمآ بر میزان خراج می افزودند؛ فی المثل در عهد انوشیروان، از هر جریب گندم زار یا جوزار، فقط یک درهم مالیات گرفته می شد؛ اعراب از هر جریب گندم زار ۴ درهم، و از هر جریب جوزار ۲ درهم مالیات می گرفتند.

چنانکه دیدیم، در عهد حجاج، بیش از پیش، به مردم ستم می کردند. به همین علت، مردم ناراضی دست به شورش و قیام مسلحانه زدند. در میان خلفای بنی امیه، تنها عمرین عبدالعزیز طرفدار حق و حقیقت بود و به روش ظالمانه مأمورین خود اعتراض می کرد. او

1. Wellhausen
2. Becker
3. Grohmem.
4. Dennette
5. Bell
6. Noeldeke



به‌عمل خود، دستور داد که از اخذ جزیه از تازه مسلمانان خودداری کنند و در گرفتن مالیات، از حدود عدل و انصاف قدم فراتر نگذارند. چون سیاست عادلانه این مرد سه راه تجاوز بود، و طبقه حاکمه که گرداننده واقعی حکومت بودند، او را مؤمن و مصمم دیدند، برای حفظ منافع طبقاتی خویش، وی را مسموم کردند. جانشینان او، بار دیگر، به‌ستمری به‌سبب غیر عرب ادامه دادند. در نتیجه، ایرانیان و دیگر ستم‌مغلوب از تحمیلات آنان بیزار شدند و به قول نرشخی، عده‌ای کفر آوردند و بر سران عرب شوریدند، و مخصوصاً ایرانیان برای کسب استقلال سیاسی و اقتصادی، به مبارزه‌ای وسیع و دامنه‌دار دست زدند.

در همین ایام، داعیان و مبلغین محمد بن علی، رهبر عباسیان، به خراسان و دیگر نقاط روی آوردند و مردم را به قیام علیه بنی‌امیه تبلیغ کردند. مبلغین و داعیان وعده می‌دادند که اگر بر بنی‌امیه پیروز گردند، ایرانیان را در اداره کشور شریک خودخواهند کرد و از میزان خراج به نفع طبقات محروم، خواهند کاست. ولی چنانکه ضمن مطالعه در تاریخ این دوران دیدیم، عباسیان پس از آنکه به یاری ایرانیان و به‌رهبری ابومسلم به قدرت رسیدند؛ به‌مواعید خود، عمل نکردند و در راه تخفیف مالیاتها و تقلیل بیگاریها و تأمین آسایش خلق، قدمی برنداشتند. تنها در این جریان، اشراف و مالکین بزرگ ایرانی و کسانی که عملاً با سران عرب در راه سرنگون کردن خلافت بنی‌امیه همکاری و همقدمی کرده بودند، سود جستند و به حکومت و فرمانروایی رسیدند.

سفاح و منصور، نخستین خلفای عباسی، دریافتند که برای تثبیت موقعیت خود، بهتر است که اشراف ایرانی را در کار حکومت مداخله دهند و از تجارب مردانی چون خالد بن برمک، به نفع خود، استفاده کنند. به نظر محققان شوروی، یکی از موارد اختلاف بین ابومسلم و عباسیان این بود که «وی، علی‌رغم خلفا و اطرافیان نزدیک ایشان، معتقد بود به مواعیدی که مبلغین عباسی ضمن دعوت مردم به قیام علیه امویان داده بودند، باید وفا شود. بیشتر گفتگو بر سر تقلیل خراج و بیگاری بود.» ولی عباسیان که به قدرت رسیده بودند، چندان علاقه‌ای به انجام تعهدات خویش نشان نمی‌دادند. پس از قتل ابومسلم، توده مردم دریافتند که عباسیان، مانند بنی‌امیه، به نفع اکثریت قدمی بر نمی‌دارند.

از این دوره به بعد، چنانکه بتفصیل ضمن تاریخ سیاسی این دوران دیدیم، قیامهای متعددی از طرف مردم، علیه عباسیان صورت گرفت. غیر از متقی، سنباد، استاد سیس، و بابک خرم‌دین و چند تن دیگر، که افکار سزدکی داشتند، اکثر سردارانی که به‌زمانداری رسیدند، به فکر آسایش خلق نبودند. چنانکه مازیار پس از آنکه به حکومت کوهستان مأمور شد، بر آن شد که از زیر یوغ خلیفه خود را خلاص کند. ولی بجای آنکه به مردم تکیه کند، برای ساختن استحكامات، مردم را از کشاورزی بازداشت. «تعدی و ظلم را به‌جائی رسانید که پیش از او و بعد از او مثل آن کس نکرد. (اولیاء الله آملی، ص ۵۰). همچنین گفته‌اند که یعقوب لیث هنگام لشکرکشی به رویان، درختان مردم را برید و خانه‌هایشان را سوخت (همان

۱. ای. ب. پطروفسکی و دیگران. تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم میلادی. ترجمه

کتاب، ص ۷۰).<sup>۱</sup> همو پس از حمله به طبرستان و جنگ با «داعی»، خراج دو ساله از مردم - رویان مطالبه کرد، بطوریکه مردم برای خوردن چیزی نداشتند (اولیاء الله آملی، ص ۷).<sup>۲</sup> به نظر دکنر لتون، خراج بیش از اندازه گرفتن و انخاذی کردن و ناامنی ده همه جا قاعده کلی بود ولی استثنائی هم داشته است و گروهی از حکام برای آباد کردن قلمرو خود کوششهایی می کرده‌اند. مثلاً گردیزی ادعا می‌کند که عبدالله بن طاهر در دوران حکومتش (۲۳۰-۲۱۳) به همه مأموران خود نوشت و به آنان سفارش کرد که با کشاورزان ولایت بخوبی رفتار کنند، و بزرگرانی را که ضعیف شده بودند تقویت کنند و در جای خود مستقر دارند «که خدای عزوجل ما را از دستهای ایشان طعام کرده است... و بیداد کردن برایشان حرام است».<sup>۳</sup> در نامه مشروعی که طاهر به پسرش نوشت، به او تأکید کرد که «... آزمندی را از خود دور کن، چه باید گنجینه‌ها و اندوخته‌های تونیکمی و پرهیزکاری و اصلاح حال و آبادان ساختن شهرها و رسیدگی به امور مردم و حفظ جان خلق و دادرسی ستمدیدگان باشد. و بدان که هرگاه ثروت را در گنجینه‌ها بیندوزند، بهره و سود نمی‌بخشد، ولی اگر آن را در راه اصلاح حال رعیت و اعطای حقوق آنان بکار برند و بوسیله آن، بار رنج را از دوش خلق بردارند، فزونی می‌یابد... باید خراج را از آن قسمت از ثروت ایشان بگیری که ژاندر بر مخارج آنان باشد... و باید آن خراج در راه بهبود زندگی و اصلاح نابسامانیهای امور مردم صرف کنی...»<sup>۴</sup> روش نخستین سلاطین ساسانی، نسبت به کشاورزان، چندان ناساعد نبود ولی بطور کلی باید گفت، پس از تجزیه خلافت عباسی و استقرار حکومت‌های ایرانی، زمامداران وقت در فکر اصلاح امور اقتصادی و اجتماعی مردم نبودند. غالب حکومت‌هایی که از قرن سوم هجری به بعد در ایران روی کار آمدند، به سپاهیان متکی بودند نه به اکثریت مردم. و سلاطین برای جلب حمایت و راضی کردن آنها ناچار بودند، اسلاکی را به نام اقطاع در اختیار آنها بگذارند. گاه گردآوری مال الاجاره زمین، به سپاهیان واگذار می‌شد و از این راه، خللهایی در امر کشاورزی روی می‌داد.

«سزالدوله، در دوران سلطنتش (۳۰۶-۳۲) سپاهیان خود را در خانه‌های مردم مسکن داد و این رسمی بود که او آورد و حاصل این کار اختلالی عظیم بود که در کار کشاورزی پدید آمد. بنابه گفته مقدسی، آنان خانه و زمین مردم را، از چنگشان بدر آوردند و بسیاری از مردم برخلاف میل خود ناگزیر به مهاجرت شدند. در میان آل بویه، عضدالدوله (متوفی ۳۷۲) از این قاعده مستثنی بود. وی به ترویج کشاورزی و عمران و تنقیه قنوات و ساختن آسیابها و سدها کوشید و تازیان بادیه‌نشین را در زمینهای موات فارس و کرمان مستقر کرد.»<sup>۵</sup>

۱. س. ک. لتون، مالک و ذراع در ایران، ص ۱۱۲ (حاشیه).

۲. رک: همان، ص ۱۱۲ (حاشیه).

۳. زمین‌الخبار گردیزی، چاپ محمد ناظم (برلین، ابراهیم، ۱۹۲۸)، ص ۱۸ به نقل از مالک و ذراع در ایران، پیشین، ص ۱۱۴.

۴. عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد برده‌ن کتابی، ج ۱، ص ۵۹۷ و ۶۰۲.

۵. رک: مالک و ذراع در ایران، پیشین، ص ۱۱۸-۱۱۷ (متن و حاشیه).

نرشخی می‌نویسد که در زمان ساسانیان قیمت «یک جفت» زمین در حوالی بخارا چهار هزار درهم بود در حالی که در قرن ششم، ارزش آن از میان رفته بود، و بعلت غلبهٔ هرج و مرج و یا به قول صاحب تاریخ بخارا، بسبب ظلم و بی‌شفقتی بر رعیت، کسی زمین را برایگان نمی‌خرید. به نظر لمتون، در قرن پنجم، اخذ مالیات به دست سپاهیان افتاده بود، و آنان به نام «مقطع» مالیاتی را که باید عاید خزانهٔ مملکت شود، می‌خوردند و علاقهٔ دائمی به زمین نداشتند. آنچه بیشتر مورد توجه آنان بود این بود که در کوتاهترین مدت، از زمینی که موقتاً در تصرف داشتند حداکثر فایده را بگیری، و این وضع سبب ایجاد مسائل بالنسبه مهم سیاسی و اقتصادی شده بود.<sup>۲</sup>

ای برتلس، وضع عمومی کشاورزان را از قرن چهارم هجری به بعد، چنین تصویر می‌کند: «با وجود گروه انبوه بردگان کوچ‌نشین ترک، که از دشتهای آسیای میانه آمده بودند، و همچنین بردگانی که در نتیجه لشکرکشیها به کشورهای همسایه (بویژه هندوستان) بر روی کار آمده بودند، در روزگاری که مورد بحث است، برده دارای نقش اساسی در رشته‌های تولید، یعنی در اقتصاد روستایی نداشت، و کشاورزان، طبقهٔ عمده‌ای بودند که از آنها بهره‌برداری می‌شد.

سیستم خراج، چون بار سنگینی بر دوش مردم افتاده بود. در طول قرن هشتم تا یازدهم [میلادی] روستاییان زمینهای خود را از دست داده و به اقسام مختلف بردگی، گردن نهاده بودند. تسلیم سند تعهد از طرف کشاورزان به ماسور جمع‌آوری خراج، سپردن زمین خود به حمایت اقویا (تلجینات) و بالاخره از دست دادن حق مالکیت بر زمین و تبدیل شدن آنها به سهم‌دارانی که فقط صاحب بذر واحشام و ابزار کشاورزی و گاهی استثنائاً نیروی کارگری بودند، اینهمه سوجباتی بود که در عهدی که مورد مطالعه است، مالکیت اشراف را بر وسایل تولید و وابستگی کشاورز را به ارباب پدید آورد.»

آ. یو. یا کوبوفسکی، ضمن بحث از وضع اجتماعی خراسان و ساوراءالنهر در قرن یازدهم، اجارهٔ سهام کشاورزان و خراج را سهمترین وسیلهٔ درآوردن محصول اضافی از دست روستاییان در اراضی سلطانی و زمینهای اشراف بزرگ می‌داند. کشاورزان علاوه بر پرداخت اقسام مالیات و عوارض طاقت‌فرسا، بایستی در احداث قنوات، ایجاد راهها و غیره نیز شرکت نمایند. این نوع کار یا بیگاری برای اشراف، در مآخذ قدیمه «حشر» نامیده می‌شود. اگر چه این قبیل کارها رواج داشت، با اینهمه در قرن یازدهم، بیگاری عمده در خراسان بوجود نیامده و مالکیت عمدهٔ اشرافی با برزگری و کشاورزی جزء روستایی، توأم بود.

قسمتی از روستاییان خراسان، در قرن یازدهم میلادی [پنجم هجری] بویژه در نواحی شرقی آن، هنوز رعیت بودند و اسیر صرف اشراف نشده بودند، و اگر چه یارگران مالیات و سوارض گوناگون بر دوش آنها افتاده بود، هنوز آزادی شخصی خود را حفظ کرده بودند. اشارات فراوان مآخذ قرن دهم و یازدهم [میلادی] بر اینکه روستاییان این نواحی

۱. رک: تاریخ بخارا، هشتم، ص ۲۲-۲۳.

۲. رک: مالک و ذراع در ایران، هشتم، ص ۱۲۵.

اسلحه با خود داشتند، بطور غیر مستقیم این مطلب را می‌رساند. مؤلف قاریخ سیستان، در اواسط قرن یازدهم میلادی، می‌گوید: «و مردمان مرد حرلی باشند و شوریدن سلاح عادت کرده باشند که آن ایشان را از خردی تا بزرگی پیشه باشد، و به تعلیم، جنگ و مقاتله آموخته باشند [ص ۱۲-۱۱].»

همان مؤلف، در جای دیگر، ملاقات رسمی رسول چغری بیگ سلجوقی را در پایتخت سیستان، چنین شرح می‌دهد: «بر راه سه هزار مرد نشسته بودند با خود و جوشن و زره و ساقه و سپر و ناخج و نیزه قنه (قنه؟) ... از سرتاپای آراسته و هنوز هیچ در سلاح خانه باز نکرده بودند، و این آن بود که اندر دست مردان بود [ص ۳۷۹].»

البته در نواحی کوهستانی مردان مسلح بیشتر بودند. به عبارت دیگر، وضع روستاییان در دشتها و مناطق کوهستانی یکسان نبوده است.

هنگامی که ترکهای سلجوقی به خراسان آمدند، این ایالت در زیر فشار چهلساله حکومت غزنوی که شیوه جان روستاییان را مکیده و مهالنی هنگفت به مصرف لشکرکشیها رسانده بود، بکلی خراب و ویران شده بود. مؤلف قاریخ سیستان گوید که ابتدا سلجوقیان «اندر همه سیستان از هیچکس یک من گاه نستانند و هیچکس را به یکک دانگ زیان نکردند [ص ۳۷۴].» اما همان مؤلف، از غارت و کشتاری که سلجوقیان بعدی براه انداختند سخن می‌گوید و طغرل بیگ را طغرل ملعون نامبارک می‌نامد [ص ۳۷۱].

از سال ۱۰۲۵ به بعد [یعنی از قرن پنجم هجری]، در سرزمین خراسان، سپاهیان غزنوی پیوسته با ترکمانان که مردم شهرنشین را غارت می‌کردند، در زدوخورد بودند. روستاییان که در نتیجه مالیاتها و عوارض سنگین و جابرانه دولت غزنوی و غارت و چپاول آنها و توقف مستد لشکریان، مفلس و مستأصل شده بودند، از محل اقامت خود رو به فرار می‌نهادند.

فخرالدین گرگانی در آغاز داستان ویسی و داهین، احوال ده‌نشینان حومه اصفهان را چنین بیان می‌کند:

همه دیدند دههای صفاهان	که یکسر جو بیاران بود ویران
ز دهها، مردها آواره گشته	همه بی‌توشه و بی‌باره گشته
چونام او شنیدند آمدند باز	ز کوهستان و خوزستان و شیراز
یکایک را به دیوان خواند و بتواخت	بدادش گاو و قخم و کار او ساخت

از این ابیات، می‌توان دانست که در سرزمینهایی که سلجوقیان می‌گشودند، بر مردم محل چه می‌گشسته است، پس از سقوط غزنویان، فرمانروایان سلجوقی در ابتدا ناتوانتر از آن بودند که بتوانند خراج کشور را همچون غزنویان از جیب و کیسه مردم بیرون بکشند و در زمان آنها روستاییان اندکی احساس آسایش کردند. اما با دادن اقطاع، وضع روستاییان دگرگون گشت، تا حدی که نظام‌الملک ناچار شد مخصوصاً به اقطاع داران اخطار نماید که «ایشان را بر رعایا جز آن نیست از فرمان که مال حق، که بدیشان حواله کرده‌اند، از ایشان بستانند اوچی نیکو.» اگر سابقاً عمال سلطان از مردم مالیات می‌گرفتند، اکنون یک مرد اشرافی

بیگانه، که چندان به استقرار وضع اقتصادی علاقه نداشت، بر جان و مال رعایا حاکم بود.<sup>۱</sup> در طی قرن چهارم و پنجم هجری، در ایران و دیگر ممالک اسلامی، طبقات و گروههای مختلف المنافع زندگی می کردند. به نظر برتلس، دانشمند شوروی، آنچه را که انگلس درباره آلمان در آغاز قرن شانزدهم بیان کرده، درباره جامعه قرون وسطای شرق نیز صادق است که در آن اصناف و طبقات گوناگون، چون روستاییان آزاد، سهم کاران، دهقانان، امرا، اعیان شهرنشین، مأمورین وصول مالیات، بندگان، پیشه‌وران، کوچ‌نشینان، قزاق شهری، عیاران، غلامان خاصه، ملایان، فقها، شاعران درباری و دانشمندان زندگی می کردند.<sup>۲</sup> در منابع تاریخی غالباً زمامداران وقت به مأمورین و استادان تأکید می کردند که در حفظ موقعیت طبقات مختلف کوشا باشند؛ چنانکه در کتاب — التوصل الی التوصل، در منشور ولایت جند، می بینیم که پادشاه وقت به حکمران تأکید می کند که: «الطاف خویش را بر اصناف آدیبان شامل دارد؛ ائمه و علما را که ورثه انبیاء و حفظه بیضه دین خدایند، به چشم اعزاز ملحوظ دارد... قضات و حکام را... که امراء شرع و اماناء خدایند... دست قوی دارد... وجوه شایخ را... در جوار رحمت خویش دارد... مزارعان و دهاقین را که سبب آبادی عالم و محصل ارزاق بنی آدمند از تصرف ظلم متجنده و سپاه و از بیگار متغلبه مصون دارد... و محترفه و اهل اسواق را از تحمل مشقات محفوظ گرداند تا کارهای خلاق فرو نماند... اصحاب دیوان را بگوید تا مواجب بر ایشان موفر دارند و از ظلم بر دعیت مستغنی گردانند.»<sup>۳</sup> از منشور سابق الذکر بخوبی پیداست که در میان طبقات مختلف جامعه ایران تنها طبقه وسیع کشاورزان و پیشه‌وران کار می کردند و مالیات می دادند و همواره مورد تعدی و تجاوز قرار می گرفتند.<sup>۴</sup>

چنانکه دیدیم، از دوره سامانیان، از برکت استقلال سیاسی و اقتصادی و استقرار امنیت و آرامش نسبی، کشاورزی و صنعت در ایران رو به وسعت نهاد. سقوط حکومت خلفای عرب و احیای دولتهای محلی ایرانی، سبب گردید که دیگر عوارض و مالیاتهایی که از روستاییان و شهریان می گرفتند، مانند زمان قدرت خلفا، از کشور خارج نشود و در داخل ایران در راه فعالیتهای عمرانی مصرف گردد. به نظر محققان شوروی، پس از استقرار حکومتهای مستقل محلی، بخشی از عوارض و مالیاتها صرف احداث قنوات و مجاری آبیاری می گردید. باضافه، مدتی بود که ایران دستخوش هجوم و تاخت و تاز بیگانگان نگشته بود و جنگهای داخلی، در دوران مورد بررسی، به سقیاس وسیعی که موجب ویرانیهای بزرگ گردد، وقوع نیافته بود.

جغرافیون قرن دهم میلادی (حدود قرن چهارم هجری) بویژه اصطخری، سعودی،

### ترقی نسبی در کشاورزی و فعالیتهای صنعتی

۱. آ. ی. برتلس، ناجر خسرو و اسماعیلیان. ترجمه. آدین پور، ص ۳۷-۴۲ (به اختصار).

۲. دکت. همان، ص ۲۵.

۳. بهاء الدین محمد بن مؤید بنادای، التوصل الی التوصل. به اهتمام حسن بهمنیار، ص ۲۹-۱۳.

۴. برای کسب اطلاع بیشتر، دکت. مرتضی داوودی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۲۶ به بعد.

ابن حوقل و مقدسی و یک جغرافیدان مجهول پایان قرن دهم، اطلاعات مشروحی درباره جغرافیای اقتصادی ایران به ما می‌دهند. از اطلاعات مزبور چنین برمی‌آید که در ایران آن دوران، نیروهای تولیدی کشور، چنان ترقی و پیشرفت کرده بود که ایران در هیچ دوره‌ای به چنان درجه اعتدالی اقتصادی نرسیده بود؛ و بعدها هم حتی تا قرن بیستم نرسید.

در دوران یاد شده، در تمام نقاط ایران کارهای بزرگی در زمینه آبیاری انجام می‌گرفت، و بالنتیجه مساحت اراضی مزروع افزایش می‌یافت. در احداث کاریزها چنان پیشرفت و ترقی حاصل شده بود که مثلاً در کرمان، آب را بتوسط کاریز (قنات) به فاصله پنج روز راه (قریب ۱۲۰ کیلومتر) می‌رساندند. عمق کاریزها در بعضی نقاط، بخصوص در مناطق کوهستانی، به ۹ متر بالغ می‌گردید. بکار بستن هر چهار نوع آبیاری، یعنی بوسیله جوی و نهرهای متفرع از رود و کاریز (قنات) و چاهها، توسعه یافت. از رودهای کارون و هیرمند و هلیل رود و زنده رود و غیره، نهرهای تازه بسیار منشعب شد. سدها و بندها و بندهای متحرک «اکلوز» و مجاری مخصوص برای جریان آب در موقع طغیان، احداث گشت. در آن عهد، چندین نوع چرخ چاه معمول بود. عده کثیری کارشناس مجرب برای تفحص محل آبهای تحت‌الارضی و حفر قنات (کاریزها) و دیگر کارهای آبیاری وجود داشت.

امیر عضدالدوله دیلمی، از آل بویه، در فارس بر رود «کر» میان شیراز و استخر، در نیمه دوم قرن دهم، بند معروف عضدی یا بند اسیر را احداث و دیواره‌ای محکم از تخته سنگهایی که با بستهای سرپی متصل شده بود در مقابل جریان رود پدید آورد. دو سوار آزادانه می‌توانستند بر دیواره این سد حرکت کنند. در نتیجه احداث این سد، سطح آب بالا آمده برکه‌ای مصنوعی ایجاد شده در کرانه آن، ده چرخ عظیم برای بالا آمدن آب احداث کردند و در کنار هر چرخ آسیابی آبی برپا نمودند. از مخزن آب، نهرهایی برای آبیاری منشعب ساختند. در خوزستان، بر رود کارون چرخهای عظیم برای بالا آوردن آب برپا بود. بوسیله این چرخها، آب را سوار سواحل مرتفع آن رود کرده سپس به سزارع می‌رساندند.

همه جا، بجای دست‌آس‌ها، آسیابهایی بود که به یاری نیروی حیوانی گاو و خر (خرآس و گاوآس) کار می‌کرد. آسیابهای آبی یا ندرتاً بادی بکار افتاد. آسیابهای اخیرالذکر، بیشتر در سیستان معمول بود. برای مبارزه با ریگ روان، درخت گز غرس می‌کردند (مثلاً در واحه یزد). در سیستان، برای حفظ واحه‌ها از هجوم ریگ روان، دیواره‌های مخصوص می‌ساختند.

کشت سزروعات قدیم توسعه یافت، و زرع انواع جدید معمول شد؛ بخصوص برنجکاری که در زمان ساسانیان تقریباً کان لم یکن بود توسعه یافت. در آن دوره، برنج در خوزستان و نقاط پست فارس و خراسان و سیستان و نواحی کرانه خزر کشت می‌شد. کشتهای جدید از قبیل مرکبات، در نقاط پست، در جنوب ایران و نواحی مجاور کرانه خزر و واحه بلخ و غیره، متداول گشت. جو و گندم همه جا در فلات ایران (تا ارتفاع ۲۰۰۰ متر و بعضی جاها بالاتر) کشت می‌شد. شاعران ایرانی و مصنفین دیگر جو را «گندم فقیران» می‌نامند. باباطاهر عریان، لره، شاعر مردم، (در آغاز قرن یازدهم) چنین می‌نوشت:

اگر دستم رسد بسر چرخ گردون  
از آن پرسم که این چو نوست و آن چون  
یکی را داده‌ای صد ناز و نعمت  
یکی را قرص جو، آلوده در خون

کشت ارزن هم، که «نان فقیران» خوانده می‌شود، بسیار توسعه یافت. در بسیاری نقاط بولجه کشت می‌شود، که برای علیق اسبان بکار می‌رود. در منابع ما از توسعه کشت پنبه، در خراسان و شمال ایران و فارس و آذربایجان ایران نیز سخن رفته است. کتان در فارس زراعت می‌شد، و از آن در نساجی و روغن‌کشی استفاده می‌کردند ولی پنبه در نساجی جای آن را گرفت. کف نیز کاشته می‌شد. نباتات رنگی در نقاط زیر کشت می‌شد:

زعفران که رنگ زرد نارنجی می‌دهد، در عراق عجم و قم و لرستان، و رناس که رنگ سرخ می‌دهد، در خراسان؛ زعفران وحشی که رنگ زرد می‌دهد، در خراسان؛ و نیل که رنگ آبی می‌دهد، در کرمان کشت می‌شد.

بقولات بمقدار زیاد، در همه جا کشت می‌شد. صیفی‌کاری، نباتات چاشنی از قبیل بادلجان، ترب و شلغم و هویج و کلم و کلم‌گل و انواع پیاز و چغندر و کاهو و تریتیک و اسفناج و مارچوبه و لفل سبز و گشنیز و ریحان و زیره (در کرمان) و خردل و غیره بیشتر در نزدیکی شهرها زراعت می‌شد. کشت خیار بسیار معمول بود. به گفته استخری، در نزدیکی شیراز، اراضی وسیعی را کشتهای خیار اشغال کرده بود. قریب ۵۰ نوع خربزه در ایران معروف و کشت آن معمول بود، و خربزه‌های اصقهان بهترین نوع آن شمرده می‌شد. کشت کدو نیز توسعه داشت ولی هندوانه کمتر کاشته می‌شد.

درختان میوه به دو دسته گرمسیری که در نقاط پست (در ارتفاع کمتر از ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ متر) کاشته می‌شد از قبیل پسته و خرنوب و انجیر و زیتون و لیمو و پرتقال و نارنج و نخل خرما، و درختان سردسیری که در نقاط مرتفع‌تر ممکن بود بروید، مثل درخت سیب و گلابی و به و گوجه و آلبالو و گیلاس و آلو و هلو و زردآلو و عناب و زیتون وحشی و توت و انار و بادام و گردو و فندق و ذغال‌اخته و غیره، تقسیم می‌شد.

کشت نخل خرما که از عهد باستان در جنوب ایران متداول بود، در این دوران، در نقاط دوردست شمالی تا کرگان بسط یافت. بهترین خرماها از کرمان صادر می‌شد، و به گفته استخری، در بعضی نقاط، صد تن خرما یک درهم نقره قیمت داشت. بهترین لیموها در خوزستان و بهترین پرتقالها در کرمان و بهترین زیتون در خوزستان تولید می‌شد. تاک انگور همه جا تا ارتفاع ۲۰۰۰ تا ۲۳۰۰ متر بعمل می‌آمد. در بعضی نقاط و نواحی خراسان و غیره، بیش از صد جور انگور بعمل می‌آمد. نیشکر در کرمان و نقاط پست فارس و بخصوص در خوزستان کشت می‌شد.

در فارس و کرگان، گل‌های فراوان معطر و گیاهان دارویی کشته می‌شد. شراب انگور و نیبذ یا شراب خرما علی‌رغم منع اسلام، همه جا تهیه و آشکارا فروخته می‌شد. شراب شیراز و ری مشهور بود. از انگور و توت و خرما دو شراب و سرکه ترشی تهیه می‌شد.

خشکبار (کشمش، برگه زردآلو و خرما و غیره) نیز بمقدار زیاد تهیه می‌شد. فارس سالانه سی هزار شیشه گلاب و بیست هزار رطل کشمش، و خوزستان سی هزار رطل نیشکر، و کرمان بیست هزار رطل خرمای خشک و هزار رطل زیره، بعنوان خراج، به خزانه تحویل می‌داد.

منابع ما از ترقی دامداری سخن می‌گویند. قسمتی از داسها مربوط به مردم اسکان یافته ولی بیشتر، از آن چادرنشینان بود. لران و دیگر قبایل چادرنشین ایران کارشان دامداری بود.

جغرافیون از فعالیت داسداری قبایل در کوههای فارس و بیلاق و قشلاق آنها سخن می‌گویند. دربارهٔ کردان (لران) فارس، استخری، چنین می‌نویسد: «خانواده‌های کرد چندان زیادند که شمار نمی‌آیند. اینان در سراسر فارس، پراکنده‌اند و می‌گویند که بیش از پانصد هزار سیاه چادر دارند. ارباب و سپاهیان و چوپانان باهم بیتوته می‌کنند.» به گفتهٔ استخری، این چادرنشینان دارای گله‌های گوسفند بوده ولی شتر کمتر داشتند. اسبانشان از نژاد پست بود. شتران و اسبان خراسانی مشهور بودند. در تمام نقاط، گوسفندداری متداول بود.<sup>۱</sup>

**فعالتهای صنعتی** جغرافیون قرن دهم [میلادی] از رونق و پیشرفت فراوان تولیدات پیشه‌وری و ترقی فنی پیشه‌وران صحبت می‌دارند. در شهرهای ایران، زریخت بمقدار زیاد برای صدور (در نیشابور، و اصفهان و شوشتر و غیره) و منسوجات ابریشمی با نقوش زر و سیم (در شیراز و ری و اصفهان و نسا و بسیاری از شهرهای خوزستان و فارس و خراسان) و انواع پارچه‌های ابریشمی از قبیل اطلس و کسحا و دمشقینه و غیره (در بسیاری از شهرهای خوزستان و فارس و خراسان و سیستان و گرگان و طبرستان و بویژه یزد و شیراز و اصفهان و ری و نیشابور) تهیه می‌شده. پارچه‌های کتانی شهرهای فارس و بویژه کازرون مشهور بوده. در آن دوران، عدلهای کازرونی را که دارای علامت و «رقم» کازرون بود، در بسته، در تمام بازارهای آسیای مقدم و میانه و افریقای شمالی می‌خریدند «بی آنک بگشادندی». بالا - پوشهای راه‌راه و پارچه‌های پشمی شیراز مشهور بود. بهترین قالیه‌های پشمی و ابریشمی در شیراز و دیگر شهرهای فارس و خوزستان و خراسان بافته می‌شد.

هرگونه پارچه‌های پنبه‌ای از منسوجات خشن یا کرباس برای فقرا تا منسوجات ظریف، در تمام نقاط ایران (در اصفهان و شیراز و ری و نیشابور) تولید می‌شد. بدین قرار، صنعت نساجی از صنایع دیگر بیشتر ترقی کرده بود. اما از میان صنایع دیگر، کاشی‌سازی و تولید ظروف سفالی (در کاشان و ری و دیگر نقاط) ترقی وافر کرده بود.

مصنوعات زیبای مسی و برنجی و نقره‌ای و طلایی و اسلحه در تمام شهرها ساخته می‌شد. مصنوعات آهنی شیراز و دیگر شهرهای فارس مشهور بود. در شیراز و شاپور و دیگر شهرهای فارس، روغن‌گلهای گوناگون برای صدور تهیه می‌شد (روغن گل‌سرخ، و بنگشه و یاس و نرگس و باسن و گل‌سورد و بهار لیمو و نارنج و غیره و همچنین اسانس‌گلهای و عطریات و ترکیبات دارویی گیاهی).

شهرهای خوزستان و کرمان، مقدار زیادی، شکر نیشکر و شیرینیهای مختلف تولید می‌کردند. صابون و مرکب در شهرهای فارس ساخته می‌شد.

در قرن دهم، کار استخراج معادن نیز بالا گرفت. معادن به دولت تعلق داشت و بتوسط دستجات جویندگان و کاشفین و کسانی که از دولت معدنی را به اجاره می‌گرفتند و مالیاتی تا حدود ثلث مقدار محصول بدست آمده، می‌پرداختند استخراج می‌شد. در خراسان و کومش (قوس) و طبرستان و فارس و کرمان، نقره و در خراسان و فارس و کرمان، آهن و در خراسان و عراق عجم - نزدیک یزد - و آذربایجان و نواحی مجاور کرانه خزر، سس و در خراسان، طلا و

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هجدهم میلادی، پیشین، ص ۲۳۹-۲۳۶ (به اختصار).



در فارس، نفت و در ناحیه کوه دساوند، قلع و سرب و گوگرد و در بدخشان و آذربایجان، سنگ لاجورد و در بدخشان، لعل و نزدیک نیشابور، فیروزه و در خراسان و آذربایجان و نقاط دیگر، سنگ مرمر و در فارس و دیگر جاها، سومیایی استخراج می‌شد.<sup>۱</sup>

به نظر محققان شوروی: «در نقاط مجاور شهرهای بزرگ یا جاده‌های کاروان‌رو، محصولات کشاورزی، بیشتر در بازارها فروش می‌رفت. تجارت از راه دریا و همچنین بوسیله کاروانها در قرن دهم (میلادی) رونق بسزایی داشت.

سراکز اصلی جاده‌های کاروان‌رو عبارت بود از: همدان، ری، نیشابور، هرات، اصفهان، شیراز، اهواز، بلخ و کابل. دو مرکز اصلی تجارت با هند بود که بوسیله تشکیل و اعزام کاروان، صورت می‌گرفت.

آسل و ساری در دوره سورد نظر، بندرگاههای مهم ایران در کرانه بحر خزر بشمار می‌رفت که با خوارزم و کشورهای قفقاز و ایتیل خزر و نواحی ولگا و روس تجارت می‌کردند. «جهازات روسیان» با بارویننه و چرسینه و سوم و بردگان، در آسل و ساری پهلو گرفته کالاهای خویش را با مصنوعات ایرانی مبادله می‌کردند.

شهر سیراف مهمترین بندرگاه خلیج فارس بود. بازرگانان سیرافی، تجارت از راه دریا را در دست داشتند. بندرگاههای جنبه (گناوه) و کیش (قیس) و هرمز کم‌اهمیت بودند. کالاهای ایرانی از این بندرها به بصره و بنادر عربستان و مصر و هندوستان و چین صادر می‌شد.

داستان زیر را که استخری درباره بازرگانان نقل می‌کند، شایان توجه است.

بازرگانان گرایش نمایانی به یک کاسه کردن سرمایه‌های خود و تشکیل شرکت دادند. مردم سیراف و کرانه به سفرهای دریایی مبادرت می‌ورزید. گاهی اتفاق می‌افتد که برخی از آنها زندگی خود را در دریا می‌گذرانند. به‌من گفتند که یکی از ساکنان سیراف چنان با دریا خو گرفت که چهل سال تمام از کشتی پیاده نشد و هر بار که به خشکی نزدیک می‌شد، شرکای خود را وادار می‌کرد پیاده شوند و کارهای او را در شهر انجام دهند. اگر در کشتی شکاف و شکستگی پیدا می‌شد و نیازمند به‌سرمت می‌گشت، از آن کشتی به کشتی دیگر نقل‌سکان می‌نمودند، بدین سبب، تجار اسوال فراوان بدست می‌آوردند، بطوریکه تمول بعضی از آنان به ۵ میلیون دینار بالغ می‌گردید. مبالغ بیشتری را نیز به‌من گفته‌اند. ولی چنین بازرگانی از لحاظ لباس و وضع ظاهری هیچ تفاوتی با کارکنان روزمزد اجیر خویش (یعنی حمالان و سلاخان) ندارد.

در این داستان، خصایص ویژه بازرگانان ایرانی که در قرن دهم به‌سفر و سیاحت دریایی می‌پرداختند، نشان داده شده که عبارت است از: جدوجهد و پشتکار و میل وافر به‌سفر و خست و حرص در جمع‌آوری پول و خرج نکردن آن؛ برای اینکه بدانیم در آن دوران چهار میلیون دینار یا چهل میلیون درهم چه ثروت هنگفتی را تشکیل می‌داده. کافی است بیاد آوریم که این رقم تقریباً معادل خراج یک‌سال ونیم ایالت فارس بوده. مطلب شایان توجه دیگر، این است که اگر در زمان ساسانیان، سلوان ایرانی تقریباً وجود نداشت. در عوض، در قرن دهم، بنا به گفته استخری، حتی در کرانه غربی خلیج فارس نیز بقریب، تمام سلوانان و بازرگانی که به کار تجارت و سفر دریا اشتغال داشتند، ایرانی بودند.

از ایران به کشورهای کرانه دریای متوسط (مدیترانه) و عربستان و هندوستان و چین و از طریق خشکی و جاده‌های کاروان‌رو و راه دریا، غلات و پنبه و روغن کتان و کنجد و رنگهای گیاهی و کشمش و خرما و انواع میوه‌جات (چه خشک و چه بشکل ترشی و مربا) و شراب و عسل و شکر خوزستان و ابریشم خام و عطریات و داروها و شتر و اسب صادر می‌شد (اسب بیشتر به هندوستان صادر می‌شد).

صنوعات ایرانی و بویژه زری و نسوجات ابریشمی و نیمه ابریشمی و کتان و پنبه‌ای و پشمی و قالی پشمی و ابریشمی و اشیاء برنجی و نقره‌ای ساخته شده از دیگر فلزات و ظروف سفالی و غیره، به عربستان و کشورهای کرانه دریای متوسط حمل می‌شد.

به گفته استخری، سیراف بندر ترانزیتی کالاهایی که از هندوستان و چین می‌رسید بود. از هندوستان، صبر زرد و عنبر و کافور و سنگهای قیمتی و خیزران و عاج و چوب آبنوس و صندل و فلفل و گیاههای معطر و داروها و ادویه به این بندر وارد می‌شد و سپس از سیراف نه تنها به ایران بلکه به تمام کشورهای مجاور، صادر می‌گردید.

در میان امتعه‌ای که بوسیله بازرگانان وارد و صادر می‌شد، بیشتر اشیاء تجملی دیده می‌شد و دادوستد این کالاها توسعه فراوان نداشت و بیشتر برای رفع حوائج فتوالها و بازرگانان بود.

یکی از رشته‌های سهم تجارت در ایران، خرید و فروش بردگان (از زن و سرد) بود. بردگان را از کشورهای اروپای شرقی و دشتهای ترک نشین و هندوستان، بخصوص از کرانه غربی آفریقا، وارد می‌کردند. به گفته جغرافیدان گنمات ایرانی پایان قرن دهم، از کشورهای قفقاز، بردگان رومی (یونانی) و ارمنی و بجناکمی (بجنگی) و خزری و صقلایی (اسلاو) بایران وارد می‌کردند. در ایران، بردگان غوری و هندی نیز وجود داشتند.

قابوسنامه که یک نوع دستور زندگی برای اعیان و بزرگان است (قرن یازدهم میلادی پنجم هجری) بردگانی از اقوام زیر را که در ایران معروف بودند، نام می‌برد: نوبیان، حبشیان، یونانیان، ارمنیان، هندوان، ترکان و روسیان.

این که برده‌فروشی تا چه حد رواج داشته، از مثال زیر پیداست. به گفته استخری، یک بازرگان ایرانی از مردم کرانه خلیج فارس در یک سفر دریایی تابستان، بسال ۹۳۶ میلادی (۳۲ هجری قمری). در ضمن دیگر کالاهایی که با چهارصد جهاز حمل می‌کرد. دوازده هزار برده سیاهپوست بود. اگر تنها یک بازرگان - آن هم در یک فصل سال - اینهمه برده حمل می‌کرده، می‌توان حدس زد که در ظرف یک قرن، چندین صدهزار بنده از آفریقا به ایران حمل شده است. بنا به گفته نظامی عروضی سمرقندی، در شهر بلخ، در قرن یازدهم، یک محله یا «کوی برده‌فروشان» وجود داشته است.

علی‌الظاهر، اکثر این بردگان بطور ترانزیت از ایران عبور می‌کردند، و از دشتهای ترک نشین و اروپای شرقی به کشورهای عربی، و از هندوستان و آفریقا به آسیای میانه و غیره حمل می‌شدند، و بخش قبلی در ایران باقی می‌ماندند. بکار بستن کار بردگان در کشاورزی و پدیده‌ها، نسبت به قرنهای هفتم تا دهم، به مراتب، تقلیل یافته ولی هنوز بالکل از میان نرفته بود. در آن نوع خاص تجارت برده، همانا خرید و فروش پسر بچه‌ها و جوانان ترک بود که برای خدمت

در دستجات سوار اقبال می شدند.

برده فروشان آسیای میانه و ایران، اینان را از چادر نشینان ترک می خریدند. به گفته میرخواند، رسمی وجود داشت که چنان که بازرگانی اقلام غلام ترک یکباره می خرید، یک غلام را برای یکان به وی می دادند. دولت در خرید و فروش غلام نظارت داشت. تجار مجبور بودند، نخست غلامان را برای فروش به دولت عرضه کنند و فقط آنها را که برای سلطان (سامانی یا بویه) اقبال نشده بودند، می توانستند به دیگر فتودالها فروخته یا به بازار برند.<sup>۱</sup>

در دوره سلاجقه و خوارزمشاهیان، با وجود اختلاف شدید طبقاتی و دوام جنگهای فتودالی و جنگهای مذهبی و حملات مداوم چادر نشینان، در زمینه شهرسازی، ساختن مصنوعات فلزی، قالی بافی، پارچه بافی و بخصوص در ساختن ظروف سفالی پیشرفتهایی وجود داشت. به نظر محققان شوروی «... در قرون یازدهم و دوازدهم میلادی (پنجم و ششم هجری قمری) ترقی و پیشرفت بازرگانی بین المللی همچنان ادامه داشت. پیدایش شرکت های نیرومند بازرگانان، که در مقیاس بین المللی به تجارت می پرداختند، شاهد این مدعاست. تقریباً تمام کشورهای دنیای قدیم، در قرون یاد شده، به صحنه بازرگانی بین المللی کشانده شدند. در عین حال، بسبب جنگهای صلیبی، اهمیت بعضی از کشورهای اروپایی و بویژه ایتالیا در بازرگانی مذکور افزایش یافت. راههای اصلی کاروانرو و بازرگانی، کماکان، از ایران می گذشت، و این خود در رشد و ترقی شهرهای ایران تأثیر و انعکاسی مساعد داشت.

مردم پیشه ور در شهرها، و ارباب حرف در چنگ فتودالها و شرکت های بازرگانان و سرمایه داران رباخوار بودند. پیشه وران شهری، عوارض و مالیات های فراوان فتودالی را می بایست بپردازند.

منابع تاریخی بارها از مالیات های ظالمانه ای که از پیشه وران یک رشته و یا ارباب حرفه یک شهر، بانعام، خودسرانه دریافت شده بود، سخن می گویند. ولی شیوه وضع مالیات پیشه وران، بتفصیل، مورد مطالعه قرار نگرفته است.

در این دوران، در ایران نیز مانند دیگر کشورهای خاور نزدیک، اتحادیه های اصناف وجود داشت. اصناف سزبور اغلب در زیر نفوذ جرگه های اخوت و دویشان بودند. بویژه، «اهل الفتوه» (جوانمردان) در میان پیشه وران نفوذ فراوان داشت. و در زیر لفاظه دین، با سیاست سران فتودال مخالفت می کرد. «آهیان» قتل ظلمه را سجاز می دانستند. اینان به دستگیری از یکدیگر و تعاون توجه فراوان می کردند و سفره اخوت می گسترند.

در قرون یازدهم و دوازدهم میلادی، تضادهای اجتماعی شدت بیشتری پیدا کرد. منابع تاریخی از شورشهای بزرگ روستایی، مانند قیامهای قرن هشتم تا دهم میلادی، سخن نمی گویند ولی از تیز شدن آتش مبارزه اصناف مردم، در شهرها، میان فتودالها و تجار از یکطرف، و پیشه وران و روستائیان از طرف دیگر، اطلاعاتی بسست می دهند.

مبارزه در شهرها بصورت تصادمات مذهبی تجلی می کرد. میان سنیان (که غالباً اعیان و تجار بودند) و شیعیان (روستائیان و پیشه وران) یا میان شعب مختلف مذهب سنی که قشرهای معینی از مردم را متحد می ساختند، مبارزه درگرمی شد. مناظرات دستجات مذهبی، عموماً مبدل

به تصادمات مسلحانه و قتلها و ایجاد حریق در کویهای مختلف می‌گشت و بارها منجر به ویرانی یک شهر می‌شد (همچنان که در ری اتفاق افتاد). روستاییان اطراف بلاد نیز به این تصادمات، که معمولاً در شهرها آغاز می‌گشت، کشانده می‌شدند.<sup>۱</sup>

به نظر ریچارد ن. فرای در دوران قدرت نخستین شهریان سامانی، مادام که ترکها هنوز قدرت و نفوذ زیادی کسب نکرده بودند و مالیاتها زیاد نشده بود، وضع کشاورزان و پیشه‌وران تا حدی رضایت‌بخش بود. ولی در اواخر دولت سامانیان، سلاطین یا اسرای سامانی با اختلافات داخلی، استقلال‌خواهی فئودالها و عدم تمرکز نسبی مواجه گردیدند. سازمان اداری روز بروز افزایش یافت، حقوقها فزونی گرفت، سپاهیان، بخصوص اسرای ترک، قدرت و نفوذ بیشتر کسب کردند، و از دولت حقوق و سزایای بیشتر می‌خواستند. دولت برای مقابله با این مشکلات، بر میزان مالیاتها می‌افزود، و سعی می‌کرد، بکمک پول، نیروهای مخالف را راضی یا مغلوب کند. در نتیجه این احوال و نیامدن برف و باران، ذخایر آب در قنوات و چاهها نقصان پذیرفت، نظم دیرین شبکه‌های آبیاری از بین رفت و وضع کشاورزان به تنهایی گرایید. طبقه پیشه‌وران نیز در اثر تحمیلات ماسورین مالیاتی و رواج سکه‌های کم‌عیار، و کم شدن قوه خرید طبقه عظیم کشاورزان، با بحران اقتصادی مواجه گردیدند. مجموع این احوال به ورشکستگی و ضعف حکومت منتهی گرایید.

اکثریت قریب به اتفاق مردم در خانه‌های خشت و گلی زندگی می‌کردند. کوچه‌ها غالباً تنگ و پراعوجاج و پیچ در پیچ بود. مردم به مسائل بهداشتی توجه نمی‌کردند. گوشه و کنار کوچه‌ها و معابر تنگ انباشته از انواع زباله‌ها بود. مردم به حقوق و وظایف فردی و اجتماعی خود توجه نداشتند. ظلم زمامداران، تجاوزات پی‌در پی فئودالها و ترکان غز، زورگویی غازیان و عیاران و راهزنان، به اکثریت مردم مجال تفکر و چاره‌جویی نمی‌داد. آلودگی محیط، و کم‌توجهی مردم به اسور صحنی، گاه و بیگاه سبب ظهور وبا، طاعون و دیگر بیماریهای واگیردار می‌شد، و خرسن هشتی هزاران آدمی را بر باد می‌داد.<sup>۲</sup>

«بندر سیراف که در مقابل جزیره کیش و بین بصره و بندر عباس واقع است، در حدود قرن ششم میلادی، از لحاظ فعالیت‌های اقتصادی و آمدورفت کشتیهای تجاری اهمیت و شهرت فراوان داشت. در این بندر، جمعیتی سرکب از اقوام و سبب گوناگون با عجله و شتاب بسیار، شب و روز در کوچه‌ها، دکانها و انبارهای آن که پر از کالا بود، با زحمت آمدورفت می‌کردند؛ بازرگانان و تجار، مانند ناخدایان، کشتیهای متعدد در اختیار خود داشتند و به مسافرت‌های طولانی که گاه ماهها و سالها ادامه داشت، مبادرت می‌کردند. خانه‌ها که گاه به شش هفت طبقه می‌رسید، و در نزدیکی هم قرار گرفته بود؛ طبقات پایین این عمارتها را از سنگ و آجر و طبقات بالا را از چوبهایی که از افریقا و هند وارد شده بود، می‌ساختند. تجار وارد کننده و صادر کننده و صاحبان کشتیها در ساختمانهای مجهز و آماده مسکن می‌گزیدند. در قرن دهم، سکنه سیراف سرمایه‌های بین پنجاه تا صد میلیون فرانک طلا داشتند، و در دفاتر تجاری این بندر، مهمترین معاملات بازرگانی آن عصر صورت می‌گرفت (اصطخری).

۱. همان، ص ۲۸۵-۲۸۴.

۲. همان، ص ۱۸۷-۲۲۲، ترجمه محمود محمودی، ص ۱۸۷-۲۲۲.

تمام سیوه‌ها و سواد غذایی از داخله ایران یا بین‌النهرین بوسیله راه‌های دریایی به بندر سیراف می‌رسید و نیز کالاهای متنوع خارجی نظیر عنبر، صبر زرد، آبنوس، عاج، صندل، نخست در سیراف انبار و متمرکز می‌شد و سپس از آنجا به بغداد و دیگر نقاط عالم فرستاده می‌شد. علاوه بر این، مقدار زیادی برنج و صمغ و لاک برای بستن و مهر و موم کردن نامه‌ها و پاکت‌ها وارد بندر سیراف می‌شد. اهالی این بندر در نجابت و پاکداسی معروف بودند و بسته‌های کالاهای چرم‌پلنگ بربری (شترگا و پلنگ) که پارسیان از آن سوزمی‌ساختند از زنگبار به سیراف می‌رسید، چندان که پلنگ بربری، معروف شد به «سیرافی» و لفظ زرافه معرب آن است و Girafe شکل فرنگی زرافه است.

مال‌التجاره‌هایی که مهر و امضای بازرگانان سیراف را داشت بهسولت در شهرهای دور - دست دادوستد می‌شد. در آثار زردشتی قرن نهم میلادی، سیراف مرکز عالم دانسته شده، درست مانند شهر بابل (تیسفون) که در اسناد زردشتی قدیمتر مرکز عالم دانسته آمده است. از اواخر قرن دهم، ارزش اقتصادی بندر سیراف رو به نقصان نهاد، و جزیره کیش جانشین آن گردید و این وضع تا قرن یازدهم دوام یافت. از اواخر این قرن، مردم این ناحیه که بر اثر زلزله‌های پی‌درپی در سالهای ۹۷۸-۹۷۶ میلادی خرابی و خسران فراوان دیده بودند، بندر سیراف را تخلیه کردند و در جزیره کیش سکناگزیدند. این جزیره روی تخته سنگ بزرگی در مقابل سیراف قرار گرفته بود. این شهر بندری مهم بود.

سوداگران عدن که ایرانیان مهاجر و فراری از ستم حکمداران ایران بودند، از رهبران خود که رؤسای اسماعیلیان یمن (۱۱۷۳-۱۱۲۵) بودند، و سپس از رسولیان (۱۴۵۴-۱۲۲۸) فرمانبرداری کردند و مناسبات خود را با ایوبیها و مالیک مصر و هند و کشورهای شرق دور حفظ کردند. سوداگران کیش و عدن، مانند قراسطه، تمایلات دسوکراتیک و پیشرفته‌ای داشتند و در تمام دنیای آن روز، از برکت ثروت و قدرت دریایی فراوانی که در اختیار داشتند، مورد احترام بودند. این دو جمهوری غالباً در اقیانوسها و دریاهایی که بین عربستان، هند و حتی چین قرار داشت، با یکدیگر مبارزه و زدو خورد می‌کردند.

از قرن دهم میلادی که عالم اسلام بین دو خلیفه تقسیم گردید، و بین دو منطقه دجله و لیل جدایی افتاد، قدرت و نیروی دریایی نیز بین دو قطب متخاصم که در خلیج فارس و بحر احمر متمرکز بودند تقسیم گردید. از جمله کتابهای مربوط به کشتیرانی که وضع آمدورفت نیروی دریایی این دوره را شرح می‌دهد «رهنامه بحری» است که احمد بن ماجد در حدود سال ۱۴۹۷ نوشته، و دیگر «رهنامه بحری» که سلیمان مهری نگاشته و قسمتی از آن مأخوذ از رهنامه‌های دریانوردان سیرافی است که در طی قرن ده، یازده و دوازده به رشته تحریر درآمده است.

قهرمانان دریایی عصر درخشان آل‌بویه، ابن‌کهلان در حدود ۸۶۴، و ابن‌ابان در حدود سال ۹۰۰، و ابن‌شادان در حدود سال ۹۵۰ که از ناخدایان معروف سیراف بودند، گرگ دریا یا «اسدالبحر» لقب داشتند، و مقام آنها در علم دریانگاری و تجارت، نظیر مقام بولصر فارابی و بوعلی سینا در حکمت بود. ناخدایان قرون وسطی آثار آنها را از برمی‌دانستند.

بعضی از محققین که از جنبشهای اقتصادی و فعالیت دریانوردان این منطقه از اواخر قرن هشتم تا پایان قرن سیزدهم اطلاعی نداشتند، بکلی منکر جنب و جوش و فعالیت‌هایی که در طی

این چند قرن در خلیج فارس جریان داشته گردیده‌اند؛ غافل از این که دریانوردان سیراف که وارث اطلاعات دریانوردان اقیانوس هند بودند، دارای قبله‌نمایی بودند که ۳۲ خانه یا مهیب باد داشت، و به کمک این صفحه و علامتهای آن، از مهیب ریاح موسمی و موقعیت ستارگان و طلوع و غروب آنها ۱۶ نقطه را مطلع و ۱۶ خانه مقابل را مسقط ۱۶ ستاره ثابت معروف می‌نمایند. روی کشتیها نیز عده‌ای منجم با وسایل دقیق و آلات و اوراقی که فاصله اجرام سماوی و نقاط ساحلی را از یکدیگر نشان می‌دادند، مشغول مراقبت و هدایت ناخدای کشتی بودند. از جمله وسایل دقیقی که در اواخر قرن ۱۲ مورد استفاده قرار می‌گرفت، چوبی بود موسوم به عصای طوسی که برای اندازه‌گیری فاصله‌های ستارگان و تعیین خط سیر آنها به کار می‌رفت.

دریانوردان جنوبی (ویزی) که در قرن ۱۳ به دربار مغول آمدند، علم و اطلاع دریاگذاران خلیج فارس را کسب کرده آن را در مدیترانه منتشر ساختند. علاوه بر قطب‌نما نقشه‌های کشتیرانی موسوم به رهنماچ را که بنادر مختلف هند را نشان می‌دادند، مورد مطالعه قرار دادند، و سرانجام طرز ساختن آن را آموختند. درین نقشه‌ها (رهنماچ) به طول و عرض جغرافیایی، مانند بطلمیوس، توجه نداشتند بلکه طبق سیستم ایرانی و چینی، قطب مغناطیسی (الجه) را مرکز گرفته، موضع بندرها را به حسب قطب‌نما تعیین می‌نمودند.

از اصبع و انگشت‌وگره برای تعیین فاصله‌های جغرافیایی استفاده می‌کردند. از قرن دوازدهم، قطب‌نما که از دیر زمانی بطور سری و مخفی مورد استفاده چینیها و هندیه‌ها و ایرانیها بود، در بحریماییها مورد توجه عموم ملاحان قرار گرفت.<sup>۱</sup>

«تقریباً تمام کشتیهای بزرگ، که در این دوره در بنادر خلیج فارس مورد استفاده قرار می‌گرفت، در بندرهای هندوستان ساخته می‌شد.

### کشتیرانی و بادهای موسمی

این کشتیها دو نوع بود: بعضی از آنها را منحصراً برای حمل مسافران می‌ساختند که بسیار سبک و سریع‌السیر بود و مسافران را پس از عبور از رود دجله به بصره می‌رسانید؛ بعضی دیگر کشتیهای بارکشی بود که برای بردن کالا به کار می‌رفت و شبیه به کشتیهای بادی چینی بود.

این کشتیهای بادی و سنگین کمابیش مرتفع و برای سوار شدن روی آنها از یک نردبان ده پله‌ای استفاده می‌کردند و می‌توانستند با آنها . . . مسافر و کارگر دریایی حمل نمایند. داخل کشتی اتاقهای متعدد و دکانهای گوناگونی نظیر سقزفروش و میوه‌فروش و غیره وجود داشت. علاوه بر این، در این کشتیها محلهای مخصوصی برای رختشویی و سلمانی بود. در سکان کشتی محلی برای نگهداری گوشتهای نمک‌زده می‌ساختند. آماده کردن کشتی و حرکت دادن آن مستلزم انجام مقدماتی بود. قبل از حمل کالا، نخست قطب‌نما و عصای طوسی که اسطرلابی بود مستطیل شکل، و شاغول عمق‌گیری و فانوس روی کشتی و رهناسه یا نقشه بندرها و دیگر ضروریات را در محل خود قرار می‌دادند. کارگران کشتی عبارت بودند از: غواصان و ملاحانی که بدون استفاده از ماسک زیر آب می‌رفتند.

۱. علی مظفری، زندگی مسلمانان در قرون وسطی. ترجمه مرتضی‌الدینی، ص ۴۵۶-۴۵۷ (به اختصار).

اگر شکافی در طی راه در بدنه کشتی پدید می‌آمد با چشمان باز به درون آب می‌رفتند و با معجولی از روغن کنگجد و سوم و قیرسوراخ را می‌گرفتند. علاوه بر این، در کشتی‌ها چرخ اندازه‌ها و نفت اندازه‌ها و رعد اندازه‌ها مجهز به وسایل دفاعی و همواره مترصد و مراقب بودند؛ زیرا لازم بود از مسافران و کالاها هنگام بروز خطر و هجوم دزدان دریایی خلیج فارس و گجرات، دفاع و پایداری نمود. دزدان دریایی به بهانه‌ها و عنوانهای مختلف با کشتیهای کوچک خود در سواحل گردش می‌کردند و هدف اساسی آنها تجاوز و غارتگری بود. جزیره سقطره (واقع در جنوب عربستان و اقیانوس هند) در قرن دهم، یکی از مراکز تجمع غارتگران دریایی بود. آنان سواحل شرقی هندوستان را به باد غارت می‌دادند و چنان در کار خود مهارت داشتند که صاحب تاریخ و صاف آنها را به اسم «جن» می‌خواند، یک نویسنده چینی نوشته است: که در بالای کشتیها کبوترخان و لانه‌هایی بود که پرندگان در آن زندگی می‌کردند. این پرندگان گاه دهها کیلومتر به اطراف خود پیش می‌رفتند تا جزیره‌ها و خشکیهای مجاور را تشخیص دهند. در فاصله‌های معینی از ساحل، روزها از سوزن مغناطیسی که وسط یک قوطی، و آن قوطی در یک جعبه پر از آب قرار داشت (تا همواره به‌وضع افقی بماند) استفاده می‌کردند. برای دانستن موقعیت کشتی، به‌حسب زمان و مکان، از عصای شرف‌الدین طوسی که آن را «بلستی» یعنی قوس بندق و کمان‌گروه لقب داده بودند، استفاده می‌کردند.

ناخداپایان خلیج در مدت یکماه خود را از قلعه‌های نزدیک مسقط کنونی به کولم، در ساحل معبر میلیبار، می‌رسانیدند و از آنجا در عرض چند روز به سرندیب می‌رسیدند و از سرندیب خود را پس از یک ماه به «کرایاکلا» واقع در شبه جزیره سلاک می‌رسانیدند. از این ناحیه به سوی پالمباتک و سوماترا و جاوه و جزیره تاهیتی، واقع در مجمع‌الجزایر مسبار (شاغول)، رهسپاری شدند، و از آنجا پس از ۱ روز دریانوردی، به چمبا (الصنف واقع در ویتنام فعلی) وارد می‌شدند. در آنجا مسلمانان کوچ‌نشین اقامت داشتند که در حدود قرن دهم روزهای جمعه خطبه نماز را به نام سلطان محمود غزنوی (۱۰۳۰-۹۹۷) می‌خواندند. این دریانوردان سواحل چین را دو ماهه طی می‌کردند. دریانوردان این حدود از گردباهای عظیم «طای فونگ» سخت بیمناک بودند. باد موسمی فقط دو بار در سال می‌وزید برای مراجعت از قحوآن‌چو، بندر چین به آنژ، واقع در شمال غربی سوماترا، چهل روز وقت لازم بود. همینکه باد موسمی بار دیگر می‌وزید، عزیمت بجانب سیراف اسکان‌پذیر بود.»<sup>۱</sup>

### ارزش اقتصادی خلیج فارس

خلیج فارس، چه در دوران قبل از اسلام و چه در دوره بعد از اسلام، مرکز فعالیت‌های اقتصادی بوده است. سفرنامه‌های جهانگردان و دریانوردان ایرانی و عرب، بخوبی این معنی را ثابت می‌کند. سلیمان که در اواسط قرن نهم میلادی در بصره اقامت داشته و چندین سفر از طریق خلیج فارس به چین رفته است، درباره ارزش اقتصادی سیراف و خلیج فارس چنین می‌نویسد:

«... کشتیهای چین اغلب در سیراف بارگیری می‌کنند و مال‌التجاره‌هایی را هم که از بصره و عمان و سایر نقاط می‌آورند، در اینجا به کشتی می‌گذارند. زیرا در نقاط دیگر غالباً طوفان و کولاک برپاست. از آنجا کشتیها به مسقط می‌روند که تا سیراف دو بیست فرسخ فاصله دارد، ابو زید صیرفی که

سفرنامه سلیمان را تدوین کرده است، می‌گوید سکه‌های سسی چینی در سیراف رواج داشت. سمودی که معاصر ابوزید بوده است، گفته‌های سلیمان را تأیید می‌کند و می‌نویسد از سواحل چین تا بصره اقوام و ملل مختلفی زندگی می‌کنند که غیر از تجارت در دریا به صید مروارید این اشتغال می‌ورزند. در مناطق ساحلی انواع مرجان یا قوت، لعل و الماس، فیروزه یافت می‌شد و معدن مس در خاک کرمان وجود دارد. در این دوره، در خلیج فارس از چراغهای بحری و علائم چوبی برای هدایت ملاحان استفاده می‌کردند و غالباً برفراز علائم، آتش روشن می‌کردند تا کشتیها به صخره تصادم پیدا نکنند. ادیسی می‌نویسد: مستحفظین با قایقهای خود در سواحل آندورفت می‌کنند تا از حوادث ناگوار جلوگیری نمایند.

ناصر خسرو در سنه ۱۰۵۱ میلادی، در سفرنامه خود، از ارزش اقتصادی بصره و بازارها، مساجد، قصور و کاروانسراهای آن سخن می‌گوید.

بطور کلی، سیراف، کیش و هرمز از ابتدای قرن نهم میلادی تا مدت ۷ قرن، متوالیاً در تاریخ خلیج فارس اهمیت و اعتبار داشته‌اند حتی اصطخری در قرن دهم میلادی، می‌نویسد بعد از شیراز مهم‌ترین شهر فارس سیراف است، و این وضع کامبیش تا حمله استعماری پرتغالیان، ادامه داشته است.<sup>۱</sup>

«در دوره قرون وسطی، بعثت سوقیت جهانی خاص ممالک اسلامی، تجارت و سوداگری، یکی از شاخه‌های بسیار سهم فعالیت اقتصادی بشمار می‌رفت. دو جاده عظیمی که در این دوره، دو انتهای جهان قدیم را بهم متصل می‌کرد، از ممالک اسلامی می‌گذشت. نخستین، راه ابریشم، چین را به ترکستان غربی وصل می‌کرد، و خانبالیغ و خمدان و کنجالفو را از طریق سوگو به یار کند و ختن و کاشغر و سمرقند و بخارا و نیشابور و ری و همدان و بغداد متصل می‌ساخته و سرانجام به اسلامبول و ولیز و سایر کشورهای غربی می‌رسید.

این جاده که در قرن هجدهم میلادی، بر اثر احداث راه سرتاسری دشت‌سیبر، ارزش اقتصادی خود را از دست داد، در دوره قرون وسطی، اهمیت فراوان داشت و شهرهایی که در مسیر این مسیر تاریخی قرار داشتند، چه در ترکستان شرقی و چه در ترکستان غربی، از برکت کاروانهای تجاری که به همت بازرگانان سغدی و اویغوری اداره و رهبری می‌شد، مرشار از موفقیت و آبادانی بود. بوسیله همین جاده‌ها مبادلات اقتصادی بین شرق و غرب عملی می‌شد.

بازرگانان این خط به زبانهای فارسی و ترکی و چینی و عربی آشنایی داشتند. محصولاتی که از سرزمین چین صادر می‌شد، عبارت بود از سواد ابریشمی، مشک و ظرفهای چینی، کاغذ، پشم، کافور، دارچین، توتیا، ریوند، دارپرئیان، آینه، دگمه، زرورق، فندک، چخماق، سوهان، سوزن، فیچی، فولاد و آلات چدنی، انواع و اقسام داروهای طبی، جنسهای فلزی که همه ساله بر هزاران شتر دو کوهانه و بیسراک بار کرده به سمرقند می‌آوردند. در مقابل آن، هزاران رأس اسبان قوی هیکل از ایران به چین برده می‌شد و تمام این تجارت در دست چهارصد یا پانصد نفر بازرگان متخصص بود.



کالاهای ناحیه تبت از جمله مواد عطری که ایرانیان غربی و عربان به آن علاقه فراوان داشتند، از این راه تجاری صادر می‌شد و بازرگانان از این کالا بهره فراوان می‌بردند. این مواد عطری نخست در شهر ختن انبار می‌شد. موئینه‌های دشت جته و دشت سیبری، مانند پوست سمور و قاقم و غیره، در ایران و روم سخت‌گرانبها بود؛ متمولان از آن پوستین می‌کردند. این کالاها نخست در سمرقند ذخیره می‌شد، در حالی که پوست بره پامیر، که امروز به نام پوست بخارا معروف است، در انبارهای بخارا متمرکز می‌شد. کالایی که از هندوستان گردآوری می‌شد، مانند مواد پنبه‌ای و گیاههای طبیبی بلورینه معدنی و طلا و سنگهای گرانبها و جواهرات و آهن و فولاد خام تغییر شکل یافته، نظیر خنجر و شمشیر و زره و کلاهخود و جوشن و غیره از طریق دره کابل و غزنه به نیشابور می‌رسید.

دیگر از راههای قابل ذکر، راه بحر خزر و رود اتیل (ولگا) است، که اقصی نقاط شمالی خزر و آس و پرتاس و بلغار قدیم و روس را به مسالک اسلامی متصل می‌کرد، و از ایالت‌های مجاور خزر می‌گذشت. تجارت اسب برای فارسیانی که کشتی داشتند بسیار سودمند بود، و این تجارت تقریباً در انحصار پارسیان بود و رقم عمده مداخل آل بویه و اتابکان فارس را تشکیل می‌داد. وقتی که بازرگانان عدن در مقام رقابت با آنان برآمدند، دریاگذاران جزیره کیش، با شدت و سختی هر چه تمامتر، در مقابل آنان پایداری و مقاومت کردند و مدعی بودند که در این مسابقه پر سود، بر حریف تازه کار غالب خواهند شد. پس از حمله مغول، سوداگران به هرمز پناه بردند.<sup>۱</sup>

در دوره قرون وسطی، عربان از شتر سهری، و اهالی ترکستان و **جاده‌های کاروانرو** ایران از بیسراک و بختی و قاطر و اسب، برای حمل و نقل و مسافری استفاده می‌کردند.

جاده‌های عدیده، شهرها را به یکدیگر متصل می‌کرد و کاروانها بطور منظم، بین شهرها در حرکت بودند. ولسی بدون شک، کاروانهایی که بین بلاد سهم در حرکت بودند، به مراتب بیشتر از کاروانهایی بودند که میان شهرهای کوچک آندورفت می‌کردند. مسافری این دوران، شب و روز، به حرکت خود ادامه می‌دادند و گاه ناگزیر بودند از جاده‌های نامساعد و تنگ و سراشیب و لغزنده برای رسیدن به مقصد عبور نمایند. برای عبور از راهها غیر از صبر و شکیبایی مسافری، کاردانی و سهارت بهاری و چارپایان نیز ضرورت داشت تا بتوانند مسافران و مال‌التجاره را بدون برخورد به‌ساعی به مقصد برسانند. مقاطعه کارانی که از این راه زندگی می‌کردند، هزاران چهارپا در اختیار داشتند و بهترین آنها را برای این قبیل مقاصد برمی‌گزیدند. معمولاً از شتر برای عبور از دشتهای خشک و بی‌آب و علف، و از قاطر برای عبور از جاده‌های کوهستانی و سرطوب، نظیر مناطق اطراف بحر خزر، استفاده می‌کردند.

کالاهای متنوع و گوناگونی با بارگیری و عدل‌بندی مخصوص به این ترتیب حمل و نقل می‌شد. بار حیوانات را به دو قسمت مساوی تقسیم می‌کردند و به دو طرف حیوان می‌بستند. مواد مایع نظیر عسل، زفت، قیر، نفت، روغن و کره را در مشکهایی که از پوست تهیه شده بود،

می‌ریختند. چوب و سواد پشمی و پنبه‌ای که مال التجاره‌های سهم آن دوره بود، بخوبی با ریسمان و طناب بسته‌بندی می‌شد. علوفه و گاه را در لنگه‌های جداگانه محکم و با فشار می‌بستند. نمک و سواد دانه‌ای را در خرجین می‌ریختند و پارچه و اشیاء گرانبها را در کیسه‌ها و گونی‌هایی که مخصوص کاروان بود می‌نهادند و با روپوشی رنگارنگ دور آنها را می‌گرفتند. در مورد میوه‌هایی چون هندوانه و خربزه و انگور آنها را در لنگه‌های سبزی جادار می‌ریختند و بوسیله چهارپایان به مقصد می‌رسانیدند. در مسیر جاده‌های کاروانرو، در فاصله‌های معینی، کاروانسراهای بزرگ قرار داشت و در طول جاده‌های مملکت، صدها و هزاران کاروانسرا ساخته شده بود. این کاروانسراها که از جهاتی شبیه به مهمانسراها وسیع بود، محل مناسبی برای پناه دادن مسافران در موقع توقف بود. بعضی از این کاروانسراها دولتی و برخی دیگر متعلق به اشخاص بود. در بعضی از این کاروانسراها، مسافران حق توقف ثابتی به صاحب آن می‌پرداختند. در حالی که بعضی دیگر که به مقصد خیرات و مبرات ساخته شده بود، نه تنها از مسافران چیزی نمی‌گرفتند بلکه بابت چهارپایان و خوراک نیز از مردم وجهی مطالبه نمی‌شد. در بعضی از این مهمانسراها شیر سجانی به مسافران می‌دادند.

در برخی از شهرهای ایران، کارگری به نام «گذار» یعنی گذراننده، موظف بود از مسافران تازه وارد پذیرایی و برای استقرار در اتاق کاروانسرا به آنها سدویاری نماید. در هر کاروانسرای، دیوار و برج و باروی مخصوصی برای محافظت و دفاع از مسافران و کالاها تعبیه شده بود. کاروانسرا دارای یک یا چندین در بود، و همه آنها را هنگام شب می‌بستند، ولی مراقبان همینکه کاروانی می‌رسید در را می‌گشودند. در داخل کاروانسرا حیاط وسیع و مشجری بود و معمولا حوض یا چاه آبی داشت که برای آب دادن به چهارپایان از آنها استفاده می‌کردند. در گردآگرد صحن کاروانسرا، ساختمان‌هایی بود که برای نگهداری چهارپایان و حفظ و حراست مال التجاره‌ها و سکونت مسافران مورد استفاده قرار می‌گرفت. عمارت‌هایی که برای زندگی مسافران ساخته بودند معمولا دو یا سه طبقه و دارای اتاق‌های کوچکی بود که در آنها به طرف ایوان یا مهتابی باز می‌شد، و از ایوان و مهتابی نیز فضای حیاط دیده می‌شد. در این اتاق‌ها هیچگونه اثاث و وسایلی برای زندگی مسافران وجود نداشت، و مسافران ناگزیر بودند کلیه مایحتاج خود را از قبیل لحاف و پتو و لوازم مطبخ همراه بیاورند، و در صورتی که آنها از این جهات غیر مجهز بودند، می‌توانستند مایحتاج خود را کرایه یا خریداری نمایند؛ زیرا مغازه‌های گوناگولی در اطراف کاروانسرا وجود داشت و لوازم زندگی نظیر خورجین، کیسه، چراغ و غیره در دسترس مشتریان قرار می‌گرفت. در ولایات ترسا نشین، مسافران در دالانهای سقف‌داری که در حکم مهمانسرا بود زندگی می‌کردند؛ مثلا در دیر «ساریوحنا» واقع در تکریت، در کنار دجله، ساختمان‌های مخصوصی جهت پذیرایی از مسافران وجود داشت. در ایران در کلیه شهرهای بزرگ و کوچک، مهمانخانه‌هایی بود که به نام «شبستان» خوانده می‌شد. از جاده‌های مهم تجاری با دقت و مراقبت بسیار نگهداری می‌کردند. حکومت مصر سالانه ۱۰ هزار سکه طلا برای حفظ و حراست جاده‌هایی که در امتداد نیل وجود داشت خرج می‌کرد. مثلا در قرن نهم، امیر مصر، خسارویه طولونی، عقبه، یعنی گردنه کوه میان ایله و بیابان تپه را معمور فرمود، و سلطان محمود غزنوی برای تسطیح جاده‌های افغانستان و خراسان، مبالغ بسیار صرف کرد. کویر نمک و

بیابانهای مرکزی ایران دارای معابر و رد پاهایی بود و در هر ۱۰ کیلومتر از این جاده یک آب انبار ساخته بودند. در افریقای شمالی و در منطقه ارمنستان، در طول جاده‌ها در فاصله‌های معینی، تیرهای آهنی و سفارهایی وجود داشت که خطسیر مسافران را در این بیابان مشخص می‌کرد. پادشاهان ساسانی و رومیها برای بهبود بخشیدن به وضع جاده‌ها پلهایی روی رودها و رودخانه‌ها احداث کرده بودند که بعضی از آنها قرن‌ها محکم و پابرجا بود.

در دوره بعد از اسلام نیز پلها و جاده‌هایی ساخته شد که آثار آنها باقی است. غالب پلها بصورت خرپشته یعنی هلالی شکل بود. عرض طاقهای پلها یکسان نبود و از ۱ تا ۱۱ متر تغییر می‌کرد. نزدیک شوش در دزفول روی رود کارون، پل طویلی بود که طول آن به یک هزار متر می‌رسید. این پل مربوط به دوره ساسانیان بود و اسیران و زندانیان رومی در احداث آن رنج برده بودند. در نزدیکی همین پل، پل دیگری است که به دست معماران هندی ساخته شده و تمام آن آجری است و در وسط آن نمازخانه‌ای است که در آن مشرف به رودخانه است. بالای دجله اهواز پل ایدج قرار دارد که آن نیز یادگار عهد ساسانی است. تمام این پل از سنگ خارا ساخته شده که سنگ پاره‌ها را به آهن دوخته و آجیله‌اند و دهانه آن ۷۰ متر است. پل دیگری از سنگ روی فرات ساخته‌اند که بسیار جالب و شگفت‌انگیز است. هر یک از قطعات سنگی که در ساختمان این پل به کار رفته است، پنج متر در پنج متر است، و این از عجایب فن معماری در آن روزگار است.

این راهها در دوره جنگهای صلیبی، وسعت و اهمیت یافت و راههای مدیترانه اهمیت اقتصادی خود را مدتی از دست داد. از همین راه، کهربای دریای ورنک (بالتیک) و عسل فراوان مناطق حاصلخیز شمالی (که به جای شکر به کار می‌بردند)، موسمی که برای ساختن شمع به کار می‌رفت، به اطراف جهان اسلامی حمل می‌شد. شمع در آن روزگار اشرافیترین وسایل روشنی بود. در ایران، مردم معمولی برای روشن کردن چراغ خانه‌ها از نفت باکو، و مردم بین‌النهرین و مصر از روغن کرچک و عودسوز استفاده می‌کردند.

دیگر از جاده‌هایی که اهمیت جهانی داشت جاده هندوستان بود. این جاده در قرن اول بعد از میلاد مسیح، بوسیله پادشاه سجزی هندوستان (سنبار) یا سنباد مرد تاریخی سنباد بخری، ملاح هزارو یک شب، افتتاح گردید. این جاده از بندر «وروکش» یا براچ، در شمال بمبئی کنونی، آغاز می‌شد و بازرگانان با استفاده از بادهای موسمی هند، از کوچ‌نشین‌ها و مستعمراتی که در سواحل فارس و عربستان و زنگبار و سلیمان وجود داشت، تجارت مهم و قابل توجهی بین اسکندریه و ماچین انجام می‌دادند. در این معبر، کشتیهای عربان بصره و اهواز و سامالیها که از قرن پنجم میلادی فرمانروای مطلق این جاده بودند آمدورفت می‌کردند. در جزیره پمبه، در افریقا، و در ناحیه «کولم» از ساحل هند و «کوا» واقع در شبه جزیره «سلاک» مالزی و در خالفوی ماچین، مراکز مهم تجاری تأسیس کرده بودند.

از برکت این تجارت پرسود، پول فراوانی از کشورهای ساحلی مدیترانه و فلزات گرانبهایی از چین به سوی شرق میانه روان می‌شد.

اما چینیان از سال ۹۸۰ به بعد، تجارت خارجی چین را در انحصار خود گرفتند. چندین سفرنامه چین که در این عصر به زبان عربی نوشته شده، در دست است. از طرفی، از منابع چینی

روشن می‌شود. که کوچ‌لشین و دارالتجار مسلمانان در خالفو بحدی جمعیت داشت که امنیت چین را به‌خطر می‌انداخت. بعلاوه، شه بندر مسلمانان خانفو، در خطبه نماز خود، نام فغفور چین را که امام شمنان آن دیار باشد، ذکر می‌کرده است.

عده کثیری تجار مسلمان نیز در بندر زیتون یعنی «تسوان‌چو» اقامت داشتند. فغفوران ماچین می‌دهند حقوق گمرکی، از کالاهایی که بازرگانان به‌ماچین وارد می‌کردند، دریافت می‌نمودند. عمده این کالاها عبارت بود از: عاج، کاسه سنگ پشت، شاخ کرگدن که از هند و افریقا می‌آوردند، سس و کافور که هر سه کیلوی آن به پنجاه هزار پشین ختایی فروخته می‌شد. بازرگانان خلیج فارس که نیمی زردشتی و نیمی مسلمان بودند، در تمام مناطق تجاری سرازیم مستقلی داشتند که اداره آن با نماینده اقتصادی یا شه‌بندر بود. در هر یک از این سرازیم یک مسجد جامع دارای منبر بود که قاضی (کنسول) اسلامی آن روز جمعه بالای آن می‌رفت و بطرز اهل سنت خطبه می‌خواند.

محصولاتی که تاجران خلیج فارس در این دوره از بلاد مختلف به ایران و عراق عرب وارد می‌کردند، بسیار متنوع بود. جزایر هند شرقی بیشتر از جهت تهیه کالاهای گیاهی طبی و «گرم دارو» یعنی ادویه و ابازیر و سواد رنگی و عطری شهرت و اهمیت داشتند. افریقا غلام سیاه، عاج، و پوست زرافه را که در صنایع کفش‌دوزی مورد استعمال داشت و کانهای زرو عنبر که در صنعت عطرسازی و در داروسازی و ساختن شمعه‌های قدی و صابون از آن استفاده می‌شد، صادر می‌کرد. عنبر را از ساهی بال یا وال که در این مناطق صید می‌کردند استخراج می‌نمودند. هندوستان انواع جواهرات و سواد و جوهرهای طبیعی و مصنوعی و نیشکر و آهن و فولاد و چوبهای قیمتی و چوبهای ساختمانی که در کشورهای اسلامی بسیار کم و گران‌بها بود صادر می‌کرد. تقریباً تمام خانه‌های بنادر خلیج فارس و بین‌النهرین و عربستان از چوبهای هندوستان برای چوب بست و تهیه اثاثه منزل استفاده می‌کردند. مملکت قمار نیز چوبهای اعلای آبنوس، عود قماری و شبه جزیره ملایو یا کرا، سس و شمشهای قلعی صادر می‌کردند.

در مقابل، سالک اسلامی برای آنها در قرن ۱۲ و ۱۳ [میلادی] آیین، شیشه‌های کرافتیمت، گوگرد و بعضی مصنوعات دستی دیگر می‌فرستادند؛ مثلاً همه ساله بیست هزار اسب از بندر سیراف بجانب معبر و شولمندل (چولی بندر) می‌فرستادند. این اسبها که در فارس متولد شده بودند، برای جنگهای بزرگ آماده می‌شدند. معبریان و سندلیان برای آنها ارزش فراوان قائل بودند.

به‌این ترتیب، دادوستد اسب بطور مداوم جریان داشت بخصوص که هندیها بعلت علوفه غریبی که به‌این حیوان می‌دادند، به‌کوتاهی عمر آنها کمک می‌کردند. به‌این ترتیب، از برکت شبکه منظم راههای ارتباطی، کالاهای تجاری، بدون تأخیر به‌مقصد می‌رسید و مسافرین می‌توانستند از شهری به‌شهر دیگر سفر کنند. ارائه گذرنامه (پاسپورت) یعنی جواز عبور در مسافرتها عادی ضرورت نداشت، ولی در دوره جنگ و بحران، نشان دادن گذرنامه لازم می‌نمود. در آن دوره، غلامان و کنیزکان بدون ارائه مدرک مهر قاضی، حق مسافرت نداشتند.<sup>۱</sup>

رسم اقطاع «اگر بتوان به حکایتی که مؤلف سیاستنامه آورده است اعتماد نمود، سامانیان و غزنویان بطور کلی، در خراسان اقطاع به کسی نمی داده اند، بنا به گفته این مؤلف، «ترتیب سلوک قدیم آنچنان بوده است که اقطاع ندادندی و هرکسی را بر اندازه در سال چهار بار سواجب از خزینۀ نقد بدادندی... و عمال، سال جمع همی کردند و به خزانه همی آوردندی و از خزینۀ برین مثال هر سه ماهی یکبار دادندی... و این رسم و ترتیب هنوز در خانه محمود باقی مانده است.» حقیقت این است که گاهی در زمان سامانیان هم، در خراسان، زمین به اقطاع داده می شده است؛ چنانکه به قول سمعانی؛ خاندان سیمجوری که اخلاف غلامی ترک بودند، در قهستان، اقطاع وسیع داشتند. قول سمعانی را روایت قادیخ بیهق تأیید می کند. اما این مطلب که در زمان پادشاهی محمود و پسرش، مسعود غزنوی و حتی جانشینان آنان، سپاهیان، کارداران و مأموران وصول مالیات، مطابق معمول، حقوق معینی از خزانه می گرفتند و اقطاع نداشتند با اطلاعات زیادی که سیاستنامه داده، تأیید می شود. واگذاری اقطاع در دوران بعد از فتوحات سلجوقیان، با آنچه در عهد خلفای عباسی و سامانیان و غزنویان معمول بوده فرق فاحش داشت. در این عهد روزگار، دادن اقطاع بصورت «نان پاره» موقتی به سپاهیان در می آید و در نتیجه، نوع جدیدی از مالکیت و رتب و مناصب اشرافی ایجاد می گردد. و بسرعت زیاد پیشرفت می کند.

«متقبل»، در زمان هارون الرشید، روستاییان را می چایید، مازاد هنگفتی، علاوه بر میزان خراج برای خود دریافت می داشت. همچنین عمال عباسیان و سامانیان و غزنویان، کشاورزان، را لخت می کردند، زمین را از دست آنان می گرفتند و عملاً تبدیل به اشراف می شدند. اما اینهمه از نظر خلیفه یا سلطان، تخلف از قانون شمرده می شد. عامل اصولکاری جز وصول مالیات نداشت. حتی اسیر یک ولایت در عهد غزنویان، ملزم بود کلیه خراجی را که جمع کرده است به خزانه بدهد و سپس، حقوق خود را از خزانه دریافت دارد. با برقراری سیستم اقطاع، آنچه قبلاً نام سوءاستفاده داشت، صورت مشروع و مجاز به خود گرفت. نظام الملک، بیهوده خاطر نشان می کند که اقطاع دار جز یک کارمند دولت نیست که مکلف است «مالیات قانولی را جمع آوری کند و نباید از قدرت خود بر روستاییان سوءاستفاده نماید.» اقطاع دار برخلاف مأمور پیشین وصول مالیات، نه تنها حق دریافت سهمی از خراج را داشت بلکه مجاز بود که به شرط انجام خدمت، بهره اضافی را، به نفع خود، برداشت نماید.»<sup>۱</sup>

به نظر آ. ی. برتلس، «قرن نهم تا یازدهم میلادی (قرن سوم تا پنجم هجری) برای آسیای میانه و ایران، دوران پیشرفت سریع صنعت و تجارت و به عبارت دیگر، دوران رشد و ترقی شهرها بود. بسط و توسعه معاملات نقدی و جنسی و جدا شدن کامل صنعت از اقتصاد روستایی، بتدریج، کار را بدانجا رسانید که عده ای از اشراف صاحب زمین که در شهر می زیستند، بنحوی از انحاء، به صنعت و تجارت دل بستگی پیدا کردند و بازرگانان و رباخواران و کارگزاران شهرنشین اکثرأ صاحب زمین شدند. چنانکه ای. پ. پتروففسکی نشان داده است، قشر طبقه فئودالها که با

### شهرنشینان یا

### بورژواها و بازرگانان

تجارت سروکار پیدا کرده بودند، بتدریج، در طول قرنهای هشتم تا نهم میلادی، از عناصر مختلفه پدید آمد. از چهل و یک خانواده اشرفی بیهق، بیست و چهار خانواده نژاد تازی داشتند (فرزندان فاتحان عرب که آداب و رسوم ایرانی پذیرفته بودند)، سه خانواده از دهانان پیش از اسلام، نه خانواده از کارداران ساسانی، و یک خانواده از بازرگانان بود (سیزده خانواده اخیرالذکر نژاد ایرانی داشتند).

این خانواده‌ها در آن واحد، سکنه شهر سبزوار و کشاورزان ناحیه بیهق بودند... آنان سلسله بعد نسل، خدستگزاران کشوری و افراد روحانی بودند. فقدان اقتصاد روستایی موجب شده بود که اشرف دائماً در شهرها می‌زیستند و درآمد خود را از روستاییان بوسیله مباشران دریافت می‌داشتند. آنان در اجاره کردن مالیاتها و براه انداختن کاروانهای بازرگانی نیز دست داشتند. بعضی از اعیان شهر نشین که صاحب شغل درباری بودند، داعیه آن را داشتند که دولت متمرکز دوران خلفا و شاهان غزنوی را از سر نو زنده کنند، اما میل سلطان محمود بر اینکه فنودالها را به کارداران کشوری عادی مبدل سازد، با منافع آنان نیز سازگار نبود؛ مخصوصاً خشم و سخط و مصادره دائمی اسوا و نقض حقوق وراثت که سلطان محمود، در سرتاسر قلمرو سلطنت خود، به موقع عمل گذاشته بود، در میان آنان تولید نفرت کرده بود. بافرمانی اعیان غزنه و نیشابور بر سلطان مسعود، پس از سرگ پدرش و تقاضای گذشته‌ها و امتیازات گوناگون بهنگام جلوس وی، که خیانت مستقیم به غزنویان و به سود ترکان سلجوقی بود، مسلماً از همین جا ناشی بوده است.

کارداران کشوری که غالباً در شهرها بسر می‌بردند؛ به دو گروه عمده تقسیم می‌شدند و عبارت بودند از: قتیهان (مأموران روحانی و قضائی) و دبیران (مأموران اداری). کارداران بزرگ (وزیران و عاملان ولایات) غالباً مشاغل و مناصب را به ارث می‌بردند و بسرعت زیاد، عملاً تبدیل به اشرف می‌شدند؛ اما وضع مأموران جزء چندان استوار نبود؛ همینکه وزیر یا رئیس دیوان مورد سخط پادشاه واقع می‌شد، معمولاً تمام دستگاه دیوان، بهم می‌خورد و در نتیجه، گروهی از مأموران بیکار و به قول بارتولد «پرولتاریای روشنفکر» — که البته تعبیر مناسبی نیست — در شهرها بوجود می‌آمد.

قتیهان که مأموران روحانی بودند، وضع ممتازی داشتند. قاضیان که جزو همین طبقه بودند، مورد احترام فراوان بودند. اهمیت قاضی در اداره ولایات بسیار زیاد بود. نظارت بر وفا داری مردم به سلطان، «غیرت دین و سنت» و جدال با ملحدان جزو وظایف قاضی بود. روحانیان رسمی و سادات ثروتمند در شهرها قدرت و نفوذ داشتند. بیهقی، در حکایت از گفتگوی مسعود با اعیان شهر ری، و جوه اعیان آنجا را چنین می‌شمارد: علویان، قضات، ائمه، قتها و بزرگان. این اعیان و حشمان قوم اختیار تام داشتند که در غیاب مسعود، در باره اطاعت به سحندهای که او به جانشینی خود در ری گماشت، اظهار نظر کنند.

بموازات روحانیان رسمی، شیوخ صوفیه و پیرهای طریقت که در سایه سال اوقاف و نذور و صدقات، ثروت و ساسانی بهم زده بودند، غالباً ترجمان منافع اعیان شهری بودند.

تکنیک نشدن کامل صنعت از اقتصاد روستایی، قدرت و نفوذ اشرف در شهرها، فقدان اختیارات محلی در ولایات، اینهمه سرنوشت ارباب صنایع را در عصری که مورد مطالعه

است تعیین می کردند و «مردم پیشه‌ور و بازرگانان شهری قادر نبودند از زیر قیمومت کامل اشراف صاحب زمین بیرون بروند.»

در عهد عباسیان، قسمتی از پیشه‌وران در کارگاههایی که «بیت‌الطراز» نامیده می‌شد، و متعلق به خلیفه بود، کار می‌کردند و در آن کارگاهها، جامه‌های فاخری که به رسم خلعت مأموران اعطا می‌شد، و نیز پارچه‌های گوناگون دیگر تهیه می‌کردند. کارگاهها در تحت نظر مأموری که «صاحب‌الطراز» نام داشت، اداره می‌شد و این شخص محصول کارگاه را بر دربار عرضه می‌کرد، و اگر اضافه داشت بفروش می‌رسانید. به هر یک از پیشه‌وران، نیم درهم دستمزد می‌دادند، و این اجرتی بود که زندگی بخور و نمیر آنان را کفاف می‌کرد. این بلخی، سورخ عهد سلجوقی، نوع دیگری از استثمار پیشه‌وران، تصویر می‌کند. به گفته او، در کازرون، تنها آب کاریز راهبان، خاصیت سبید کردن کتان را داشته و این کاریز متعلق به دولت بود و جولاهان که از آب کاریز استفاده می‌کردند، ملزم بودند که تمام بافته‌های خود را به یک مأمور معتمد دیوان که بهای خاصی برای آن مقرر می‌داشت، بفروشند و آن مأمور بعداً قماش را که از پیشه‌وران ضبط کرده بود، می‌فروخت و منافع آن را به اسیر می‌پرداخت.

ساخت قدیمه به وجود افراد پیشه‌ور آزاد در آن روزگار اشاراتی می‌کنند، اما تا جایی که می‌دانیم، در عهدی که مورد بحث است، استادان مستقل و دارای شاگردان زیاد و کارفرمایان کارگاههای بزرگ وجود نداشتند.

در عهد خلافت، و در پادشاهی غزنویان و سلجوقیان، عیاران قشر مخصوصی از مردم شهرنشین را تشکیل می‌دادند. کشاورزانی که زمینهای خود را از دست داده بودند، رو به شهرها می‌نهادند و اکثر آنان در جزء عوام شهر و یا به اصطلاح ساخت شرقی، «اویاش» درسی آمدند. از این گروه مردم، دسته‌های مسلحی برای جهاد با کفار بوجود می‌آمدند که آنان را عیار می‌گفتند. تشکیل این دسته‌ها بایستی اصولاً از خطر عناصر ناراضی شهرها و دیده‌ها بر اشراف بکاهد و حال آنکه این خطر غالباً روزافزون بود.

در عهدی که مورد تحقیق است، پیشه‌وران باهم متحد شده سازمانهای صنفی بوجود آوردند که چگونگی آنها بقدر کافی روشن نشده است.

نظر به وضع خاص تولید صنعتی که ذکرش رفت و اشراف بر آن تسلط داشتند، باطمینان خاطر، می‌توان گفت که در آن زمان چیزی شبیه به اصناف اروپایی، یعنی اتحادیه تیرومند استاد کاران که در برابر اشراف قد علم کنند، ممکن نبود؛ اما به هر حال، سازمان پیشه‌وران وجود داشته است. بقدریجی که شهر به محلات یا راسته‌های خاص پیشه‌وری بازرگانی (راسته گوهریان، عطر فروشان و مانند آنها) تقسیم می‌شد، مجموع سکنه یک محله و راسته که در دفاتر مالیاتی ثبت شده بود، بصورت یک صنف بخصوص درمی‌آمد. با اینهمه، هم در رأس شهر و هم در رأس محلات آن، معمولاً نمایندگان اشراف قرار داشتند.

بیهقی در انتصاب امیر حسنک، از خاندان «دیواستیج» شاهزاده سعیدی به ریاست نیشابور گوید: «و چون لازم بود برای این پایتخت و این شهر معظم، رئیس دانایی از خاندان قدیمی کمارده شود، این بود که وی به این کار منصوب گشت.» هنگامی که مسعود، به سال ۴۲۳ هجری (۱۰۳۰ میلادی) با شکوه و جلال وارد نیشابور شد، آیین بندی شهر به عهده معتمدان محلات

و بازار واگذار کردید.

سازمانهای پیشه‌وری، از همان روز پیدایش، با فرق و مذاهب مختلفه تصوف و الحاد تماس بسیار نزدیک داشت. ل. ماسینیون پیدایش این سازمانها را مستقیماً با نهضت قمرطیان مربوط می‌داند و به قرن نهم و دهم میلادی منسوب می‌دارد.

از اسرارالتوحید چنین برمی‌آید که بزرگترین خانقاه درویشی ابوسعید، در کوی عدنی کوهان (ماهوت باغان) واقع بوده است. القاب مشایخ بزرگ دراویش که در این مأخذ یاد شده نشان می‌دهد که آنان از میان طبقه پیشه‌ور و بازرگانان برخاسته بودند. درست است که کنیه و لقب، خودبخود و بنتهایی، چیزی را اثبات نمی‌کند (چنانکه خاندان صفاری که ترجمه تحت اللفظی آن رویگر باشد، از امرا بودند)، اما بدرستی معلوم است که حلاج معروف واقعاً سردی پلینه‌زن بوده و در همان شرح احوال ابوسعید، از درویشی به نام حمزه سکاک (کاردرگر) یاد می‌شود که پیشه‌ور و از سریدان شیخ بوده است. همچنین جنبه مذهبی روابط فرقه‌های «اخی» در سالهای آخر دولت سلجوقی با محافل پیشه‌وری، محتاج به ذکر نیست. بالاخره، قنوت‌نامه‌های قرن پانزدهم [میلادی] که بر اساس مدارک اواخر قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم تنظیم شده‌اند، شباهت بعضی سازمانهای درویشی را با سازمانهای پیشه‌وری بخوبی می‌رسانند.

پیشه‌وران با وجود قدرت و تسلط اشراف، وارد اتحادیه‌های مستقل مذهبی می‌شدند، و خانقاه‌های دراویش، غالباً باشگاه و کرسی سیاسی شهر در قرن دهم و یازدهم [میلادی] بود. بیهوده نیست که دولتها در این روزگار، علی‌الدوام، با بسط و توسعه صوفیگری در جدال هستند. اما سازمانهای اهل تصوف از جهت طبیعت و ماهیت باهم فرق داشتند. در آغاز قرن یازدهم در نیشابور، مقدم طریقت کرامیان زاهد خرقره‌پوشی بود که جز آلت بی‌اراده‌ای در دست سلطان محمود نبود. ابوسعید که بهنگام پیری همچون «سلطانی» می‌زیست، با اشراف سلجوقی روابط دوستانه داشت. پیران تصوف از میان طبقه پیشه‌وران برخاسته بودند و غالباً سوی طبقات حاکم روسی آوردند و وضعی شبیه به‌وضع روحانیان رسمی احرار کرده بودند.<sup>۱</sup>

## وضع اقتصادی کشورهای اسلامی

ویل دورانت، محقق امریکایی، وضع اقتصادی کشورهای اسلامی را چنین توصیف می‌کند: «تمدن از دو عامل اساسی بوجود می‌آید: زمین و انسان. از منابع طبیعی زمین، علاقه و کار و نظم انسانی چیزهای سودمند بدست می‌آورد. انسان نیز یکی از عوامل اساسی تمدن است. انسان شکارچی از جنک شکار می‌آورد، هیزم‌شکن درخت می‌برد، چوپان گله می‌چراند و تربیت می‌کند، کشاورز زمین را آماده می‌کند، خیش می‌زند، می‌کارد و دروس می‌کند، باغ و تاکستان را مراقبت می‌کند، زنبور و حیوان اهلی و طیور می‌پرورد؛ زن به‌صنایع گوناگون دستی و کارهای خانه می‌پردازد؛ کارگر به‌جستجوی فلزات، دل زمین را سوراخ می‌کند؛ بنا، منزل می‌سازد؛ نجار عرابه و کشتی می‌سازد؛ صنعتگر کالا و ابزار آماده می‌کند؛ فروشنده دوره‌گرد یا دکاندار یا تاجر، میان سازنده و مصرف‌کننده، واسطه می‌شود؛ سرمایه‌گذار با اندوخته خود، از صناعت پشتیبانی می‌کند. اینها



کارورزان سبوزند که درعین خونسردی آشفته‌اند، و تمدن لرزان دنیا، بر پشته‌های خمیده آنها سواراست.

همه این گروه‌ها در قلمرو اسلام، به کوشش و کار بودند: سردان، چهارپا، اسب، شتر، بز، فیل و سگ می‌پروردند؛ عسل زنبور و شیر شتر و بز و گاورا آماده می‌کردند، و صدجور حبوبات و شیرینی و میوه و جوزهای مختلف و گل، عمل می‌آوردند مسلمانان در اثنای قرن یازدهم میلادی، نهال پرتقال و زراعت نیشکر و صنعت تصفیة شکر را از هند گرفتند و در همه نواحی شرق نزدیک رواج دادند، و صلیبیان از آنها گرفته به دیار خویش بردند. در زمان خلفا، دولت در کارهای اقتصادی و ایجاد کانالها، رسانیدن آب فرات به زمینهای بین النهرین، شرکت می‌کرد. همچنین خشک کردن باتلاقها و آباد کردن دهات و مزارع متروک مورد توجه بود. طلا و نقره و آهن و سرب و جیوه و انتیمون و گوگرد و نپنه نسوز و سزر و سنگهای گرانقدر از دل زمین استخراج می‌شد. غواصان از خلیج فارس لؤلؤ بیرون می‌آوردند. عربان نفت و قیر را در بعضی سواد بکار می‌بردند. ضمن اوراق مربوط به عهد هارون الرشید، ورقه‌ای بدست آمد که قیمت نفت ولی برای سوزاندن پیکر جعفر برسمی در آن ثبت شده بود.

صناعت مرحله کار دستی را می‌گذرانید، و سردم در خانه‌ها و دکانها، به دسته‌های منظم بدان اشتغال داشتند. در کشورهای اسلامی کارخانه، به معنی امروز، بندرت یافت می‌شد. دلیلی برای پیشرفت فنون و صنایع بالاتر از مرحله کوششهای عضلانی بدست نیست. البته باید آسیاهای بادی را استثنا کنیم. مسعودی، سوره قرن دهم میلادی، در ایران و دیار شرق نزدیک، آسیای بادی دیده است، در صورتی که پیش از قرن دوازدهم، در اروپا نشانی از آن نبود. شاید این، هدیه دیگری است که شرق اسلامی به دشمنان صلیبی خود داده است. مسلمین از سهارت سکائیکی بهره کافی داشتند؛ شاهد گفتار، آن که ساعت آبی هدیه هارون الرشید به شارلمانی از پوست و برنج سفش ساخته شده بود. وقت را بوسیله سواران فلزی نشان می‌داد که هر ساعت دری را می‌گشودند و از آنجا تعداد معینی کره به طرفی می‌افتاد؛ آنگاه می‌رفتند و در را می‌بستند.

تولید کالا بکندی انجام می‌گرفت ولی صنعتگر می‌توانست سهارت خود را در ابزار و کالایی که می‌ساختند جلوه دهد و صنعت را به مرحله هنر بالا ببرد. منسوجات ایرانی و شامی و مصری به رونق و زیبایی، که سستلزم سهارت و صبر بافنده بود، اشتهار داشت. پارچه ظریف پنبه‌ای موصل (موصیلین) و پارچه کتان دمشقی (دسکک) و پارچه پشمی عدن معروف بود. شمشیر دمشقی که از فولاد آبدیده ساخته می‌شد و آیینة صیدا و صور که به پاکی و ظرافت مانند نداشت، و شیشه و سفال بغداد و سفال و سوزن و شانه ری و روغن زیتون و صابون رقه و عطر و قالی ایران، شهرت جهانگیر داشت. بازرگانی و صنعت آسیای غربی، در حکومت مسلمانان، رونقی گرفته بود که اروپای غربی، زودتر از قرن شانزدهم، بدان دست نیافت.

مهمترین وسایل حمل و نقل خشکی، عبارت از پشت شتر و اسب و استر و انسان بود، ولی اسب بطور کلی، ارجمندتر از آن بود که برای حمل بار بکار برود. یک بدوی در باره اسب می‌گوید «نگو اسب من، بگو پسر من که از باد و چشم بهم زدن سریعتر می‌دود.» شتر کشتی صحرا بود و بیشتر کالاهای تجارتی عرب را حمل می‌کرد و قافله‌هایی که احياناً ۷۰۰ شتر داشت، دیار اسلام را می‌نوردیدند. راههای عمده، از بغداد، ری و نیشابور و سرو و بخارا و سمرقند تا

کاشغر و حدود چین می‌رفت یا از بصره تا شیراز و یا از کوفه تا مدینه و مکه و عدن و یا از موصل و دمشق تا سواحل شام می‌رسید.

همه جا منزلگاه‌ها و کاروانسراها و مهمانخانه‌ها ساخته بودند و آبدانها بود که مسافر و دواب آب پيشابند. بازرگانی داخلی توسعه داشت و بر رودها و کانالها حمل می‌شد. آسیای غربی که پیش از آن میان چهار دولت تقسیم شده بود، قلمرو یک دولت شده بود، و این وضع سزایای سهم اقتصادی داشت که در نتیجه آن، در داخله این ناحیه، مقررات گمرکی و سوانع تجارتی از میان رفته بود. حمل و نقل و دادوستد در شهرها فراوان شد. سراها و بازارها پر از کالا و بازرگان و فروشنده و خریدار بود. قافله‌ها، چین و هند را به ایران و شام و مصر مربوط می‌کرد. بازرگانان دریانورد از بنادر بغداد و بصره و عدن و قاهره و اسکندریه به دریاها می‌شدند. تا دوران جنگهای صلیبی، بازرگانی اسلام، بر مدیترانه تسلط داشت و از یکسوی دریا یعنی از شام و مصر به یکسوی دیگر یعنی تونس و سیسیل و مراکش و اسپانیا می‌رسید، و در راه از یونان و ایتالیا و دیار گل می‌گذشت. در رود ولگا، از هشتراخان تا نوگرود می‌رسید و به فنلاند و اسکاندیناوی و آلمان راه یافته بود، که هزارها قطعه سکه‌های اسلامی در آنجا باقی مانده است.

وقتی کشتی‌های چینی به بازدید بندر بصره آمد مسلمانان بعضی، کشتیهای خود را از خلیج فارس تا هند و سرندیب فرستادند که از تنگه سیلان گذشته در امتداد سواحل چین تا کانتون رفتند. در قرن هشتم میلادی، یک کلنی بازرگانی مسلمان و یهودی در این بندر استقرار یافت. این فعالیت بازرگانی که نیروی زندگی را در همه اطراف کشور برانگیخته بود، در قرن دهم، یعنی سوقمی که اروپا به نهایت سقوط و فلاکت رسیده بود، به اوج رسید و همچنین که به ضعف افتاد، آثار آن، بوضوح، در بسیاری از زبانهای اروپا بجا ماند و کلماتی چون «تعرفه» و «سخن» عربی و «کاروان» و «بازار» فارسی به لغتنامه‌های اروپایی راه یافت.

صناعت و بازرگانی آزاد بود و دولت بوسیله ایجاد پولی که نسبتاً قیمت ثابت داشت بروج آن کمک می‌کرد. خلفا سالیان دراز پول روم شرقی و ایران را بکار می‌بردند تا عبدالملک سروان به خلافت رسید، و بسال ۷۶ هجری (۶۹۵ میلادی) دینار طلا و درهم نقره عربی را سکه زد. این حوقل، حدود سال ۳۶۵ هجری، از براتی که به مبلغ چهل و دو هزار دینار، عهده تاجری در سراکش صادر شده بود، سخن دارد. کلمه انگلیسی چک Check به معنی حواله مخصوص بانک در حساب جزی، از کلمه «صک» عربی، به معنی ورقه مالی و برات تجارتی گرفته شده است. مالداران سرمایه خود را در سفرهای خشکی و دریا بکار انداخته بودند. با آنکه «ریا» در اسلام حرام بود، کسانی که به کارهای مالی اشتغال داشتند، مانند اروپاییان دوران بعد راه‌حلی یافتند تا بتوانند در مقابل استفاده از سرمایه و خطری که متوجه آن می‌شد، قسمتی از سود را به صاحب سرمایه بپردازند. با اینکه «احتکار» حرام بود، در عمل وجود داشت.

اشراف عرب ثروت کلانی اندوخته بودند. در املاک آنها صدها برده کار می‌کردند. می‌گویند، یحیی برمکی هفت میلیون درم به‌بهای یک جعبه مخصوص جواهر می‌داد ولی صاحب آن به این قیمت نفروخت. مقام بردگان در طبقه پایین سازمان اقتصادی بود. شاید

شمارهٔ بردگان در قلمرو اسلام بیش از قلمرو مسیحیان بود. اسلام که برای محدود کردن بردگی و اصلاح حال بندگان کوشش داشت، بردگی را به ناسلمانان که در جنگ اسپر می‌شدند یا فرزندان که از بندگان بوجود می‌آمدند، منحصر کرد. مسلمان را نمی‌شد برده گرفت؛ چنانکه در دین مسیح برده گرفتن مسیحی روا نبود. مالک مسلمان حق حیات و مرگ برده خود را داشت، ولی معمولاً با او خوشرفتاری می‌کرد، تا جایی که وضع برده بدتر از کارگر کارخانهٔ اروپایی در قرن نوزدهم نبود بلکه احتمالاً بهتر بود. غالب کارهای پست، نزارع و کارهای دستی شهرها که محتاج مهارت نبود، به عهدهٔ بندگان بود که در خانه‌ها بعنوان خدمه کار می‌کردند. مردان نشان خواجگان و زنان نشان کنیزان حر سراسر بودند. غالب رقاصگان و آوازخوانها و بازیگران از کنیزان بودند. اگر کنیزی از آقای خود فرزند می‌آورد یا زن آزاد از غلام خود بچه دار می‌شد، فرزندانشان از ساعت تولد آزاد بودند. کثرت غلام و کنیززادگانی که در زندگی معنوی و سیاسی جهان اسلام اعتباری یافته یا چون محمود غزنوی و سمالیک مصر به سلطنت و امارت رسیده‌اند، حیرت‌انگیز است.

استعمار کارگران، در آسیای اسلامی، از لحاظ تساوت، به پایهٔ مسالک پت‌پرست و مسیحی و مصر اسلامی نمی‌رسید، که در آنجا کشاورز تمام روز تلاش می‌کرد و جز کهنه - پاره‌ای که تنش را بپوشد و کوحی که در آن بخزد، و غذایی که ریشش را حفظ کند، بدست نمی‌آورد.

گدایان در کشورهای اسلامی فراوان بودند و هنوز هم هستند. صدقات گوناگون و فراوان بود. شخص فقیر اگر از همه جا نوبید می‌شد، می‌توانست در بهترین بنای شهر یعنی مسجد مقیم شود.<sup>۱</sup>

راجع به وضع اقتصادی ایران بعد از اسلام، مخصوصاً از دورهٔ ساسانیان به بعد، غیر از دانشمندان سابق الذکر، استاد بار تولد، غفوراف (در تاریخ تاجیکستان) و استاد فقید سعید نفیسی (در کتاب احوال و آثار دودکی) تتبعات سودمندی کرده‌اند، و ما با رعایت اختصار، به شمه‌ای از تحقیقات آنان اشاره می‌کنیم.

در دوران حکومت ساسانیان، چون ساوراء النهر تقریباً صد سال از هجوم خارجیان در اسان بود، اقتصادیات مملکت در مجرای طبیعی خود رشد و تکامل یافت و خرابیهایی که در اثر جنگها و حکومتهای تحمیلی عرب ایجاد شده بود، تا حدی برطرف گردید.

### توسعه فعالیت‌های اقتصادی در دورهٔ ساسانیان

در باغهای سرو، سوکاری، پنبه کاری و تهیهٔ نوغان ابریشم معمول شد و بتدریج توسعه یافت و این جریان به رشد صنایع کمک کرد، و تولید پارچه‌های نخی و ابریشمی بطور قابل ملاحظه‌ای فزونی گرفت، بطوریکه صنوعات این دوره نسبت به ادوار قبل بیشتر تهیه می‌شد. گله‌داری نیز اهمیت بسیار حاصل نمود، مخصوصاً پرورش گوسفندان، اسب و شترهای دوکوهانه معمول شد. در منطقهٔ زرافشان دکاشف ددیا، گندم و جو، ذرت و برنج و سایر محصولات زراعتی

۱. دهل در ذات، عصر اچمان؛ تمدن اسلامی (تاریخ تمدن)، کتاب چهارم، بخش دوم. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، ص ۸۸-۹۰ (به اختصار).

کاشته می‌شد. در سمرقند و بخارا و شهر سبر و سایر نقاط، نه فقط منسوجات ظریف و نازک تهیه می‌شد بلکه پارچه‌های ضخیم نیز می‌بافتند که مورد احتیاج اهالی کوچ نشین بود.

منسوجات فخی در ناحیهٔ وزار نزدیک سمرقند تهیه می‌شد و نیز پارچه‌هایی که در نزدیکی بخارا می‌بافتند شهرت زیادی داشت. مصنوعات کاغذی کارخانجات کوچک سمرقند نه فقط در ساوراءالنهر بلکه در سراسر جهان اسلامی شهرت داشت و بازار کاغذهای پاپيروس و روغنی را شکست داده بود. شهرهایی که در نزدیکی اراضی ایلات کوچ نشین واقع شده بودند، مانند اورکنج و چاچ، چرمهای خشن و ضخیم، پارچه‌های کتانی کلفت و سایر کالاها را می‌ساختند. کوچ نشینان را تولید می‌کردند. در قران، آهن و قلع، نقره، جیوه، سس، سرب، خاک نسوز، نوشادر، و در ناحیهٔ خجند، استخراج نقره به مقدار زیاد صورت می‌گرفت. در شهرهای فرغانه، اسلحه و وسایل کشاورزی و ظروف مسی ساخته می‌شد. جغرافی نویسی عرب، ابن حوقل، می‌نویسد: در حوالی استرغشان دو محل وجود داشت که از آنجا آهن استخراج می‌شد. ذخایر این معادن بقدری زیاد بود که نه فقط نیازمندیهای قران را تأمین می‌کرد بلکه مصنوعات فلزی این حدود به خراسان و عراق هم حمل می‌شد. مؤلف مجهول کتاب حدود العالم حکایت می‌کند که در سارسند بازار مکاره‌ای تشکیل می‌شد و از آنجا کالاهای گوناگون به اطراف حمل می‌گردید، از آنجمله آهن را به نقاط مختلف می‌بردند. استخری، مؤلف عرب، می‌گوید که در ناحیهٔ اسپره، معادن ذغال سنگ فراوان است و می‌نویسد «کوه سیاهی وجود دارد که مانند ذغال درخت می‌سوزد».

همان مؤلف خاطر نشان می‌کند که در زمان بنی عباس، در آسیای میانه، در امور نظامی، از لغت بطور وسیعی استفاده می‌شد و هنگام محاصرهٔ شهرها از بمبهای آتشزایی که از نفت پر می‌شد استفاده می‌کردند. در مناطق کوهستانی زرافشان، کوهی بود که از آنجا طلا، نقره، آهن، کات کبود استخراج می‌کردند. در نواحی دروازهٔ روشن و بدخشان، معادن نقره و طلا و غیره استخراج می‌شد.

نوع کالاهای تجاری: رشد و توسعهٔ کشت و زرع، وسعت یافتن شهرها و ترقی صناعت باعث شکفتگی تجارت داخلی و خارجی گردید. کوچ نشینان به بازارهای ساوراءالنهرگله می‌آوردند، چرم خام و پشم و غیره را، با نان، پارچه و اسلحه مبادله می‌کردند. در آن دوره، تجارت غلام نیز رونق داشت. برده‌ها را ایلات کوچ نشین به بازار بردگان می‌آوردند. خصوصیات صنعتی نواحی مختلف آسیای میانه، در قرن دهم توسط مؤلف عرب، المقدسی، توضیح و بیان شده است:

از ترمذ، صابون و اتقوزه، از بخارا، منسوجات نازک، سجاده، قالی، منسوجات برای پوشانیدن سطح اتاق، چراغهای مسی، پارچه‌های طبرستانی، تنگ اسب و منسوجات مصری، مواد چربی، پشم گوسفند، روغن برای سالیدن پسر و غیره صادر می‌شد. از ناحیه کریمینه دستارچه‌ها، از دیوسی منسوجات قواره‌یی — که گویی نوعی پارچه است — صادر می‌شده است. سپس مقدسی می‌نویسد: «در بغداد شنیدم که این پارچه‌ها ساخت خراسان است.» از شهر ربنجن پارچه‌های پشمی و سجاده، ظروف قلعی، چرم، کف محکم و گوگرد، و از خوارزم، خز، پوست سمور، و قاقم و سایر حیوانات کوچک نظیر خزگوش و بز صادر می‌شد، و نیز شمع و تیر و کمان و کلاههای بلند و

سریشم ماهی، روغن کرچک، چرم اسب، عسل، گردو، سرخ شاهین، شمشیر، نیزه، گوسفند، قالیچه، انگور، کشمش، بادام و پارچه‌های پشمی، روالداز، قفل، گاوآهن، پنیر، ماهی، و قایق صادر می‌شد.

از سمرقند، منسوجات سیمگون، ادوات نقره‌ای، دیگهای مسی، اقسام روسری، رکا،ب، دهنه، کمر بند، و افزارهای مختلف و البسهٔ پشمی صادر می‌شد. از بناکت منسوجات ترکمنستانی؛ از چاچ، زینهای بلند از چرم اسب، روسری، دستمال و چرم (که ترکها می‌آوردند و آنجا دباغی می‌شد)، عبا، سجاده، گندم، سوزن، کمانهای بسیار اعلا، قیچی، و پارچه‌های خوب و منسوجات قوسز رنگ، پنبه؛ از سمرقند، پارچه ابریشمی؛ و از منطقهٔ قرغانه و اسفیجاب، غلامان ترک، پارچه‌های سفید و وسایل جنگی و مس و آهن؛ و از طراز پشم‌باز و از ترکستان اسب و قاطر؛ از ختلان، اسب و قاطر صادر می‌شده است. ضمناً در این دوره، گوشت، و خربزه بخارا شهرت داشته است و کمانهای خوارزم و ظروف چاچ و کاغذ سمرقند مورد توجه مشتریان بوده است.<sup>۱</sup>

در این عصر، تجارت ماوراءالنهر، با شرق و غرب توسعهٔ فراوان یافت؛ مخصوصاً روابط بازرگانی با آسیای نزدیک رونق گرفت.

در نوع کالاهای تجاری ماوراءالنهر، تغییراتی پیدا شد به این معنی که اگر در آغاز دورهٔ خلافت بنی‌عباس، کالاهایی که به ماوراءالنهر می‌آمد عبارت بود از اشیاء تجملی، پارچه‌های گرانقیمت، ظروف برنزی و نقره، شیشه و سنگهای قیمتی و اسلحه‌های گرانها و از این قبیل، در دورهٔ سامانیان، برخلاف کالاهایی دیده می‌شود که مورد احتیاج عمومی است. راه کاروانرو بین خاور نزدیک و چین از ماوراءالنهر می‌گذشت، و این راه از سواحل کشورهای کنار دریای مدیترانه شروع می‌شد و از بغداد و همدان و نیشابور، سرو، و آمل می‌گذشت و به بخارا می‌آمد و از آنجا از سمرقند و چاچ و طراز و ساحل جنوبی عیسی کلا، عبور کرده به مغولستان چین می‌رسید. مهم‌ترین کالایی که از چین می‌آمد، «ابریشم» بود. تجارت ماوراءالنهر و خراسان با کشور پادشاهی بلغارستان رونق داشت. مورخ عرب، ابن فضلان، که در سال ۹۲۰ میلادی، بعنوان مثنی سفارت خلیفه مقتدر (۹۳۲-۹۰۸ م) به کشور پادشاهی بلغار قسمت ولگا فرستاده شده بود، بطور مفصل، راه تجاری را که به آسیای سیاه و اروپای جنوب شرقی مربوط می‌شد، شرح داده است.

قبلاً راه تجاری از بغداد و ایران به پادشاهی بلغار، از راه قفقاز و خزر عبور می‌کرد، اما در اوایل قرن دهم، یعنی در زمان خلافت مقتدر، روابط خلیفه با پادشاه خزر تیره شد و راههای تجاری از ماوراءالنهر عبور می‌کرد. ابن فضلان، سپس، می‌نویسد که راههای تجاری از بخارا تا جیحون و آسودریا کشیده شده و از آنجا با عبور از آب، به ناحیهٔ خیه می‌رفتند، که مرکز خوارزم جنوبی بود، سپس به ناحیهٔ اورگنج و از آنجا از راه زمردجان و غیره به کشور پادشاهی بلغار می‌رسیدند. به این ترتیب، راه تجاری از ناحیهٔ خوارزم می‌گذشت، و در ساحل چپ ولگا امتداد می‌یافت. در بین راه، کاروانسراهایی برای استراحت شبانه پیش‌بینی شده بود که در آنجا بازرگانان استراحت می‌کردند. از سکه‌هایی که در نواحی روسیه تا ساحل دریای بالتیک، ضمن

حفریات، بدست آمده معلوم می‌شود که در دوره سامانیان، تجارت با روسیه هم جریان داشته است.

این نکته جالب توجه است که در ناحیهٔ سسکو، در اوایل قرن نوزده، در سحلی که اکنون کاخ شوراها بنا شده، سسکوکی مربوط به دورهٔ طاهریان بدست آمده است. کاروانها گاهی اوقات بسیار بزرگ بود. بطوری که این فضلان می‌نویسد، او بعنوان سفیر خلیفه مقتدر، در کاروانی بود که پنجهزار نفر مسافر داشت. ولی این قبیل کاروانها، استثنائی بود و بطور معمول، هر کاروان از صد و پنجاه تا دویست شتر و اسب داشته است. با کاروانها، نه فقط تجارت بلکه صنعتگران، سفراء، استادکاران، دانشمندان، نقاشان، سیاحان و غیره مسافرت می‌کرده‌اند. در این موارد، کاروانها عظمت خاصی داشتند و بوسیلهٔ قوای مسلح حفاظت می‌شدند.<sup>۱</sup>

بطور کلی، تمام مدارک تاریخی از رشد صنعت و تجارت ماوراءالنهر در دورهٔ سامانیان حکایت می‌کند «ستاع سمرقند و بخارا از یک طرف به داخلهٔ ایران و شهرهای بزرگ آن پراکنده می‌گشت و از آنجا به عراق و آسیای صغیر می‌رفت، و از سوی دیگر، در چین و هندوستان رواج داشت؛ و حتی قراینی در دست است که از راه غرب دریای خزر، به سمالک شمالی اروپا نیز می‌رفته است؛ چه مقدار کثیری درم سسکوک ایران را در روسیه و سوئد یافته‌اند که بیشتر آنها از درسهای سکهٔ سامانیان است که در بخارا، سمرقند و چاچ، بلخ و اندراب و نیشابور سکه زده‌اند؛ و این خود دلیلی است که در میان شهرهای ساوراءالنهر و سمالک شمال شرقی اروپا روابط اقتصادی برقرار بود.»<sup>۲</sup>

کسایب مروزی نیز از نظام اجتماعی و اقتصادی عهد سامانی به نیکوی یاد می‌کند و می‌گوید:

بوقت دولت سامانیان و بلعیمیان چنین نبود جهان با نهاد و اساسان بود آقای جمال‌زاده، طی مقالاتی که تحت عنوان «قدیمترین روابط ایران و روس» در مجلهٔ کاوه نوشته‌اند، در پیرامون روابط تجاری بین ایران و روس، در عهد سامانیان، چنین می‌گویند: ایران با روسیه دارای روابط تجارتی عمده‌ای بوده است چنانکه در قرون اخیر از سسکوکات نقره‌ای که در آن عهد از ایران به روسیه رفته، مقدار هنگفتی در دانمارک و سوئد و نورژ و سواحل شمالی آلمان از زیرزمین درآمده است که تمام آنها بخط کوفی است و تاریخ آنها پیش از سنه ۷۰۰ ع است. سسکوکات مزبور، ابتدا برای خرید جنس و مال التجاره از ایران به روسیه و بلغار و دشت قباچاق و سمالک دیگر مجاور با روسیه رفته... سسکوکات مزبور تماماً نقره و درهم است؛ چونکه سسکوکات طلا را خودروسها نگاه می‌داشتند و به اسکاندیناویها نمی‌دادند... مال - التجاره‌ای که در آن عهد از ایران به روسیه می‌رفته، غالباً عبارت بوده است از: پارچه‌های گرانبها و ابریشمی و زری و زینتهای مروارید و سنگها و جواهرات قیمتی و اسلحه و غیره؛ ولی معلوم است که غیر از اینها مال التجاره‌های دیگر هم، کم‌وبیش، از ایران به روسیه می‌رفته و

۱. فنوداف، تاریخ قاجیکستان. ترجمه علم‌اسفندچادلاق (قبل از چاپ و انتشار).

۲. سمیدنسکی، محیط زندگی و احوال و اشعار دودکی. ص ۲۳۹.

مال التجاره‌ای که از روسیه به ایران می‌آمده عموماً عبارت بوده است از: خز و سنجاب و پوست روباه و غیره و همچنین کهربا که از محصولات مخصوص سواحل جنوبی دریای بالتیک است. و نیز معلوم می‌شود که از خاک روسیه غلام هم به ایران می‌آمده است.<sup>۱</sup>

بطوری که از گفته‌های زکریای قزوینی در عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات و آثار ابن حوقل و ابن خردادبه در کتاب المسالک و الممالک برسی‌آید، بازار کهربا و انواع پوستها، بخصوص فنک و سمور و روباه و خز، رواجی تمام داشته و کاروانهای تجاری روسیه در روم و کشورهای جنوبی اروپا و اسپانی و فرانسه و طنجه و شمال آفریقا و مصر و دمشق و کوفه و بغداد و بصره و اهواز و فارس و کرمان و سند و هند و چین در رفت‌وآمد بوده است.

پارتولد می‌نویسد: «استخری که می‌گوید، ساکنان ساوراءالنهر همه چیز را به حد وفور در سرزمین خویش داشتند و به هیچ محصول دیگر مسالک، محتاج نبودند، حقی داشته. شکی نیست که صنایع در تحت تأثیر و نفوذ صنایع چینی رشد می‌کرده، و ابن‌الفقیه ازین رهگذر، چین را با خراسان برابر می‌نهد. فاتحان غرب مقدار زیادی از محصولات چینی را در ساوراءالنهر یافتند که البته فروش اجناس سزبور، با ترقی صنایع محلی، می‌بایست تقلیل یابد. تأثیری که چیره‌دستی صنعتگران چینی در سلیمانان باقی گذاشته بوده از اینجا پیداست که بعدها اعراب هر ظرف زیبایی را که ساوراء ساخته شده بود چینی خواندند. از میان مصنوعات ساوراءالنهر، آنچه بیشتر در قلمرو اسلام مشهور بوده، عبارت بود از نسوجات ابریشمی و پنبه‌ای دره زرافشان و مصنوعات فلزی فرغانه، بویژه اسلحه که حتی در بغداد هم بازار فروش داشته. بیشک، وجود کانه‌های ذغال سنگ فرغانه، که پیشتر از آن سخن گفته شد، باعث ترقی و پیشرفت صنایع فلزی در ناحیه سزبور بوده است. اما در پیشرفت هنر نساجی، گذشته از صنعت چین، تا حدی صنعت مصری تأثیر داشته است. گذشته از مصنوعات اشمونینی، که مقدسی ذکر کرده، کلمه «دبیقی» (دبیق نام شهری است در مصر) که در خوارزم رایج بوده، نیز به سود نظر اخیرالذکر است.

کاغذ سمرقندی، در تاریخ فرهنگ، اهمیت فراوان دارد. بنا به اخبار اسلامی، عده‌ای از صنعتگران چین، که در سال ۱۳۴ هجری به اسارت زیادین صالح درآمدند، کاغذسازی را به سمرقندیان آموختند. تا ایام اخیر، گمان می‌کردند که ساختن کاغذ از پارچه‌های کهنه از اختراعات سمرقندیان است؛ ولی تحقیقات سر. م. ا. آستین در آسیای سرکزی، ثابت کرد که کاغذ ساخته شده از پارچه کهنه، حتی در قرن دوم میلادی، در چین تولید می‌شده و بعدها در پایان قرن چهارم هجری، کاغذ سمرقندی در کشورهای اسلامی، پاپیروس و کاغذ پوستی را از بازار بیرون رانده بود.

نه تنها «تان باداسی» بلکه هندوانه‌های خوارزمی را در ظروف سربی محاط از برف، به دربار ماسون و واثق صادر می‌کردند. قیمت هر هندوانه سالم به ۷۰ درهم می‌رسید. خوارزمیان از بازرگانی با صحرائشینان سود فراوان می‌بردند، و از آنان مقدار زیادی

چهارپایان باری و کشتاری و چرم و پوستینه و برده دریافت می کردند. از گرگانج، کاروانها بسوی جنوب، یعنی خراسان و به مغرب به سرزمین خزران رهسپار می شدند. گردیزی از راه دیگری که در امتداد دریای آرال (خوارزم) سمت بود، سخن می گوید. خوارزمیان نماینده عمده طبقه بازرگانان خراسان بودند.

در مورد مزد کار در آن زمان، فقط می توانیم خبری را که گردیزی نقل کرده و بموجب آن، بمقوب بن لیث به مزدوری نزد رویگری کار می کرده و ماهی ۱۰ درهم می گرفته، ذکر کنیم. سرانجام، باید گفت که فقدان باج و خراج سنگین و خردکننده نیز به پیشرفت صنعت و بازرگانی کمک می کرده، درآمد سامانیان تقریباً معادل ۴ میلیون درهم بوده و بالاتمام، در اختیار ایشان قرار می گرفته است.

در آن دوران، خراج و مال نواحی شرقی قلمرو خلافت از بودجه خلیفه حذف شده بوده. بزرگترین قلم خرج، پرداخت مواجب لشکریان و شاعلان سشاغل بوده که به ۲ میلیون درهم سر می رده (هر سه ماه ۶ میلیون). به گفته نظام الملک، پادشاهان پیشین (سامانیان و غزنویان) به پرداخت مواجب اکتفا می کردند و اقطاع به کسی نمی دادند؛ ولی این امر استثناپذیر بود، همانکه «الپ تکین صاحب ... قریه در خراسان و ماوراءالنهر بوده و در هر شهری کاخ و باغ و کاروانسرا و گرمابه داشته. بیشک، ترتیبی که در زمان سامانیان و غزنویان وجود داشته بیش از شیوه اقطاع لشکری، از تحمیلات جابرانه جاوگیری می کرده است، ولی البته سماعت کامل از تحمیلات مزبوره محال بود، بخصوص که دولت بمحض اینکه در وضع دشواری قرار می گرفت، خراج فوق العاده دریافت می داشت و مالیاتهای جدید وضع می کرد و پرداخت مواجب عمال و کارمندان را بتأخیر می افکند. مجموع این اوضاع، سبب بروز نارضایی می شد. صرفنظر از محافظان شاهی و مدافعان دین، که واجد سازمان بودند، در آن زمان، رسمی رایج بود که همه اسلحه داشتند و این خود از لحاظ دولت، به نارضایی مردم جنبه خطرناکی می داد. نظام الملک آنجا که می گوید به یک نفر چند شغل ندهند، شاید برای این است که سطح اشتغال بالا رود، و از عدم رضایت عمومی تا حدی کاسته شود.

اما راجع به حقوق گمرکی؛ این عوارض بیشتر در گذرگاههای آسودریا مأخوذ می گردیده. از هر شتر دو درهم، و از بابت قماش که سوار حمل می کرده یک درهم می گرفتند. شمش تفره فقط می بایست به بخارا حمل شود، و بدین منظور، معاینه گمرکی صورت می گرفته. در توقفگاهها از نیم تا یک درهم مأخوذ می گردیده. وارد کردن غلامان ترك فقط با اجازه ویژه دولت ممکن بود و ضمناً برای صدور چنین پروانه ای از هفتاد تا صد درهم می گرفتند. برای اجازه وارد کردن دخترکان (کنیز ترك) نیز همین مبلغ گرفته می شد ولی اجازه مخصوص ضرورتی نداشت. برای عبور زنان (کنیزکان) فقط ۲۰ تا ۳۰ درهم اخذ می کردند.<sup>۱</sup>

«در تعالیتهای تجاری و بازرگانی، «بارنامه» به اشیاء و مال التجاره ای اطلاق می شده که بازرگانان برای فروختن یا کاروان یا کشتی حمل می کردند. ظاهراً بعضی از تجار، به قصد فریبکاری، بارنامه ای غیر واقعی درست می کردند و ادعا می کردند که فلان کالاها را در راه



داریم و در نتیجه، بتدریج، بارنامه به معنی لاف و کرافگویی و ادعای بیمورد بکار رفته است. چنانکه ابوالفضل بیهقی گوید: این لافی نیست که می‌زنم و بارنامه‌ای نیست که می‌کنم. و در دیوان «مختاری غزنوی می‌خوانیم:

وانهمه بارنامه‌های دروغ از سر تیغ ما، هبنا شده‌گیر<sup>۱</sup>

«در زمان عضدالدوله، درآمد و ثروت مملکت، به نسبت زیادی فزونی یافت. علت عمده این مطلب، گذشته از اسساک فوق‌العاده‌ای که وی در خرجهای غیر لازم داشت، امنیت بیسابقه‌ای بود که در راهها ایجاد کرده و باعث رونق تجارت و دادوستد شده بود؛ و نیز سد بندیها و دیگر اقدامات او در بالا بردن درآمد مردم و آبادانی کشور اثر بسزایی داشت.

### سیاست اقتصادی عضدالدوله

رقم خراج و دیگر عایدات حکومت، بطرز عجیبی، بالا رفت بطوریکه درآمد فارس در اواسط قرن چهارم، نسبت به اوایل این قرن، نزدیک به شش برابر شد و درآمد سالانه عضدالدوله به سی و دو میلیون و دویست هزار دینار یا سیصد و بیست و پنج میلیون درهم که در آن زمان مبلغ بسیار گزافی بود، بالغ گردید (منتظم، ج ۷، ص ۱۱۶: قیمت هر دینار در حدود یک مثقال طلا و هر درهم، یک مثقال نقره بود. هر دینار ده درهم و گاهی ۱۲ درهم بیشتر قیمت داشته است).

عضدالدوله دستور داده بود مقرری عمال را قبل از سوعد مقرر، یعنی قبل از سپری شدن ماه (ماه قمری) پرداخت کنند. اگر یکی از عمال از کار بیکار می‌شد، به قدر احتیاج، به اومی پرداخت و چون مجدداً بکار مشغول می‌شد، از مقرری وی کسر می‌کرد (ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۱۴) عضدالدوله برای آسیاها و نیز برای خرید و فروش چهارپایان، مالیات وضع کرد و از کالاهای صادراتی و وارداتی، علاوه بر آنچه سابق می‌گرفتند، مبلغ دیگری مطالبه کرد. بیخچالداری و عمل آوردن ابریشم را برخلاف گذشته، به خود منحصر نمود. عضدالدوله مطالبه خراج را بطور سنت، پیش از برداشت محصول، ممنوع نمود و به نفع کشاورزان مقررات جدیدی وضع کرد.<sup>۲</sup>

### فئودالها و خرده مالکین

پس از حمله اعراب، چنانکه دیدیم، نه تنها در عهد امویین بلکه در عهد عباسیان نیز، مظالم بیشماری به طبقه وسیع کشاورزان و خرده مالکان می‌شد. ابویوسف در کتاب معروف الخراج خود، که برای هارون به رشته تحریر کشیده است، از اختیارات نامحدود و ستمهای مأسورین وصول مالیات (مقبول) اظهار تأسف می‌کند و می‌نویسد، این گروه نفع پرست دلشان برای کشاورزان نمی‌سوزد؛ زیرا فقط می‌خواهند خیلی بیش از آنچه مقرر است استفاده ببرند. «و این کار میسر نخواهد شد مگر این که [مقبول] بر رعیت سخت بگیرد، و آنان را بشدت کتک بزند و زیر آفتاب سوزان نگاه دارد و سنگ پاره برگردنشان بیندازد. و از این فساد که خدا نهی کرده است، عذاب عظیمی بر مالیات دهندگان می‌رسد که سزاوار آن نیستند.»<sup>۳</sup>

۱. سرالله منفی، کلیله و دمنه (حواشی) به رقم مجتبی منوی. ص ۲۴۱ (به اختصار).

۲. شاهنشاهی عضدالدوله، پیشین، ص ۱۱۱-۱۰۶ (به تناوب و اختصار).

۳. به نقل از، ناهر خسرو و اسماعیلیان، پیشین، ص ۲۱

«در عصر قدرت تازیان، دو نوع مالیات بر اراضی فتح شده بسته می‌شد که عبارت بود از عشر و خراج. عشر، مالیات سبکتری بود و از مالکین جزء می‌گرفتند؛ و چون این جماعت به هیأت حاکم و زمامداران وقت بستگی نداشتند، پس از چندی از هستی ساقط می‌شدند. ظاهراً برای جلوگیری از این وضع، در عهد عباسیان، به‌نام حمایت از املاک خرد، خرده مالکان برای آنکه بتوانند سهام خود را نگاه دارند، زمین را به‌نام مالکان عمده قلمداد می‌کردند، و به‌این ترتیب، عشر به‌خزانه و مبلغی به‌حسابان خود می‌پرداختند و با از دست دادن استقلال کامل خود، از ورشکستگی قطعی نجات می‌یافتند. خوارزمی در وصف یکی از دفاتر دیوانی قرن چهارم هجری، در خراسان می‌نویسد: «دفتر تلجیئات، مخصوص مواردی است که ضعیفی اراضی خود را در اختیار قوی می‌گذارد که از آن نگهداری کند...» استخری (اصطخری) نیز می‌گوید که در فارس، بعضی از مالکان اراضی، زمینهای خود را به‌نام اشخاص متنفذی که وابسته به‌دستگاه سلطنت بودند، ثبت می‌کردند و مالیات آنها به‌یک چهارم تقلیل می‌یافت؛ و این زمینها در دست اهالی به‌نام کسانی که نسبت به‌آنها قرارداد بسته بودند و بعد به‌نام اولاد آنها باقی می‌ماند (رک: ص ۱۵۸). گاه، متنفذین خاندانی را از پرداخت مالیات معاف می‌کردند؛ چنانکه حسنک خاندان معروفی را در بیهق بکلی، از پرداخت مالیات معاف کرد (تاریخ اصفهانی، ص ۱۰۹). و حتی بن قتیبه، عامل طوس، به‌پاس ارادتی که به‌فردوسی داشت، مختصر اراضی او را از خراج معاف کرد:»<sup>۱</sup>

نیم آگه از اصل و فرع خراج همی غلظم اندر میان دواج

۱. ر. روزن، در نقد معروف خود بر مقاله آ. کرمر، درباره‌ی نقش سیستم خراج در دوران خلفای قرن چهارم هجری (دهم میلادی)، می‌نویسد: «خرده مالک، از هر حیث، در دست دستگاه اداری محل بود که بیرحمانه او را تاراج می‌کرد و بی‌آنکه بازخواست شود، به‌حساب او صاحب ثروت می‌شد. اما عمده مالک، با رابطه‌ای که کمایش با دربار ساسوران متنفذ لشکری و کشوری داشت، همیشه می‌توانست با آنان کنار بیاید. هرچه از قدرت حکومت مرکزی کاسته می‌شد، بر میزان اینگونه سودجوییها می‌افزود و در نتیجه همین حرص و آاز زمینخواری بود که املاک کلان پشماری که «ضیعه» (و بصورت جمع «ضیاع») نامیده می‌شد بوجود می‌آمد. روز بروز عده خرده مالکان کمتر شد، و آنان به کشاورز صاحب مزرعه یا کارگر ساده روستایی مزدور بی‌زمین بدل می‌شدند و یا به شهرهای بزرگ روی آورده طبقه کارگر شهری را تقویت می‌کردند. قزو استیصال خرده مالکان به‌جایی رسید که گاهی زمینهای خود را با شرایطی به‌نام یکی از بزرگان ثبت می‌کردند، و در نتیجه مالیاتها و تعهدات به‌میزان زیادی تقلیل می‌یافت؛ زیرا طبقات بالانشین، کوشش می‌کردند که از املاک عمده آنان نه تنها مالیات بدون معیضی و تشخیص بلکه کمتر از مأخذ مقرر دریافت گردد.»<sup>۲</sup>

این طرز مالکیت اراضی، بخصوص در زمان تمرکز قدرت، در دست غزنویان رواج زیاد یافت. سلطان محمود املاک اشراف عمده و فرمانروایان نواحی تسخیر شده را مصادره می‌کرد،

۱. ناهر خسرد و اسماعیلیان، هجرت، ص ۲۳-۲۲

۲. نل از همان، ص ۲۳-۲۲.

و روز بروز با جدیت هر چه تمامتر بر املاک شخصی خود می‌افزود و زمینهای او یکجا و یکپارچه نبود بلکه در نواحی مختلف کشور پراکنده بود، و در هر ناحیه دیوان مخصوصی آنها را اداره می‌کرد؛ مثلاً بیهقی گوید که محمود مباشرت ضیاع خاصهٔ سلطانی را در ولایت غزنه به یکی از خاصان خود سپرده بود، و عنوان آن مأمور، صاحب دیوان غزنین بود.<sup>۱</sup>

«در طول قرن‌ها، در سرزمینهای خلافت و کشورهای که بعدها از آن مجزا شدند، دست نشاندگان خلفا و پس از آن، کارداران سامانیان و غزنویان و سلجوقیان، هم سهام جزء روستاییان آزاد و هم املاک وسیعهٔ اشراف قدیم محلی (دهقانان) را بازروستم می‌گرفتند و به مالک شخصی سلطان و یا به سود خود ضبط می‌کردند. این بلخی درگنگو، از اوضاع پارس در زمان عباسیان، چنین آورده. «مالکان املاک، از سرملکها برفته بودند؛ بیشترین از جوروستمها که برایشان می‌رفت، و از آن عهد باز، اقطاع پدید آمد که مالکان، املاک بازگذاشتند و اگر نه (یعنی اگر مالکان از سرملکها نمی‌رفتند) پیش از آن همه ملک بود.»

یک عبارت راوندی روابط میان مأموران سلطان و مالکان ملک را بیشتر و بهتر روشن می‌کند. او در ضمن صحبت از اعدام وزیر ظالم و بی‌انصاف یکی از فرمانروایان سلجوقی، می‌گوید: «سرگ وی راحت و آسایش مسلمانان بود که اهل عراق از قوانین ظلم، که در خوزستان منتشر کرده بود، می‌اندیشیدند و دهقانان بر املاک ایمن نبودند که قباله‌ها همی خواست و می‌گفت: زمین از آن اسیرالمؤمنین است، کسی که باشد، که ملک دارد؟» [راحة الصدور، ص ۳۸۲-۳۸۱]

پیدا است که بعضی از کارداران بسیار جدی دولت سلطان، بر آن اندازه خرسند نبودند که املاک دهقانان را بتدریج، در اراضی سلطانی مستحیل کنند بلکه می‌کوشیدند که این املاک را بزوروستم از آنان بگیرند، و مالک بالارث آن ملک را، بیک مأمور سادهٔ وصول مالیات، از نوع «مقبیل» های هارون الرشید مبدل نمایند.

چنانکه دیدیم، راوندی صاحبان املاک را «دهقانان» می‌نامد. اصطلاح دهقانان تاریخچهٔ پیچیده‌ای دارد و در مآخذ روزگاری که مورد مطالعهٔ ماست، به معانی مختلف اطلاق شده است.

دانشمند معروف ایران، ملک الشعراى بهار، در پیدایش این کلمه، چنین توضیح می‌دهد: «دهقان در اصل رئیس طبقهٔ سوم مردم ایران (واستریوشان) و بزرگ بزرگان بوده، ولی در اسلام، به بزرگان ایران دهقان می‌گفته‌اند و احياناً پادشاه و سرزبان یک شهر را هم دهقان می‌خوانده‌اند و در حقیقت، این دهقانان بعد از محو شدن طبقهٔ سواران که صنف عالی ایرانیان بودند، سمت ریاست و کلاتری بر مردمان ایران داشته‌اند.»<sup>۲</sup> [تاریخ سیستان، ص ۳۱، حاشیهٔ ۵]. ناگفته نگذاریم، همانطور که و. بار تولد یادآوری کرده است، گاه در منابع تاریخی، کلمهٔ دهقان به معنی کشاورز ساده‌ای که با دست خود کشت می‌کند، نیز آمده است.<sup>۳</sup>

چون شکفتگی و بهبود اوضاع اقتصادی، رابطهٔ مستقیم با وضع سیاسی **علل انحطاط اقتصادی** و امنیت و آرامش عمومی دارد، برای آنکه خوانندگان به علل

۱. نقل از همان، ص ۲۵.

۲. همان، ص ۲۸-۲۶ (به اختصار).

الحفاظ اقتصادی ایران از قرن ششم هجری به بعد آشنا شوند، وضع عمومی مردم و سیاست ظالمانه زمامداران را در آن دوران مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

وضع اجتماعی و اقتصادی مردم ایران در قرن یازدهم و دوازدهم میلادی (پنجم و ششم هجری) یعنی در همان دورانی که اروپاییان اندک اندک بسوی تمدن جدید پیش می‌رفتند، چندان رضایت‌بخش نیست، استاد ذبیح‌الله صفا با استناد به مدارک و اسناد فراوان عمل سیر قهرانی ایران را چنین توصیف می‌کنند: «در قرن پنجم و ششم هجری با آنکه حکومت‌های نسبتاً قوی در ایران ایجاد شده بود، با آنحال، باید آن را دوره قتل و غارت و آزار و ناامنی دانست. در تمام این دوره ستم، کمتر وقتی بود که ایرانیان روی آرایش ببینند. قتل و غارت‌های پیایی و آزارها و تخطی به مال و جان مردم، اسری عادی بود، و این وضع آرایش باطلی ایرانیان و اعتمادی را که میان آنان بود، بتدریج، از بین برد و به هر سرکش خودخواهی اجازه داد که، هرگاه بخواهد، دست به آزار مردمان بگشاید. در کتب فارسی و عربی، حکایات و سرگذشت‌ها و اشارات بسیاری حاکی از این آزارهای پیایی دیده می‌شود. ملک‌شاه، روزی، منتظلی را گریان دهد؛ از او سبب شکایت و گریه را پرسید. گفت: خربزه‌ای به چند درهم خریدم تا از ریج آن چیزی برای عیال خود برم و اصل سرمایه را هم بدست باز آرم. ترکی آن را از من گرفت و راند. او از بدبختی من می‌خندید و من از جور او گریان بودم. این هنگام هنوز آغاز رسیدن خربزه بود و چیزی از آن به شهر نیاورده بودند. سلطان به یکی از خواص خود گفت: هوس خربزه دارم. آن مرد به طلب خربزه برخاست تا یکی از امرا بدو گفت نزد من خربزه‌ای هست که غلام من آورده است. چون ملک‌شاه از این حال آگاهی یافت، شاکی را بخواند و گفت دست این امیر را بگیر. او مملوک من است و من او را به تو بخشیدم. آن امیر خود را بسیصد دینار خرید تا از چنگ آن مرد رها شد [تاریخ دولة آل سلجوق، ص ۶۵-۶۴].

این، نمونه کوچکی از جور و تصرف بزرگان در اسواول مردم بی‌پناه بود. در عهد سنجر، کار این دراز دستیها به جنگها و کشتارهای بزرگ می‌انجامید. مثلاً در همین دوره، که طوایف قزلباش در نواحی سمرقند صاحب مواشی و مال و مکتت بسیار شده بودند، اسراء سنجر برای آنکه از آن اسواول و مواشی بهره‌ای برگیرند، سنجر را وادار به قلع و قمع آنان کردند و به سرقت دارایی و زنا و فرزندان آنان دست یازیدند. قزلباشان ناگزیر شدند پنج هزار شتر و پنج هزار اسب و پنج هزار گوسفند تقبل کنند تا از شر لشکریان سنجر در اسان بمانند؛ لیکن سنجر این پیشنهاد را نپذیرفت و قزلباشان ناگزیر از سمرقند کوچ کردند و به خدمت گورخان خنایی، صاحب خنآ و ختن، پیوستند و او را در تجاوز به ساوراءالنهر یاری دادند و بر اثر همین حمله است که چندین هزار تن از لشکریان اسلام در جنگ قطوان طعمه شمشیر کفار شدند [تاریخ دولة آل سلجوق، ص ۲۰۳].

راوندی گوید: چون جمله جهان سنجر را مسلم شد «اسرای دولت و حشم او در مهلت اهام دولت و فسحت اسباب نعمت طاعی و یاغی شدند و چون دستی بالای دست خود ندیدند، دست تظاول از آستین بیرون کشیدند و بر رعایا ستم آغاز نهادند بی‌رسمیها در ساوراءالنهر آغاز کردند.» [دائرةالمعارف، ص ۱۷۱].

همین جور و اعتساف عمال دولت سلجوقی، یک بار دیگر، بالای سهمناکتری را، بر سر ایرانیان گماشت و آن، مصیبت هائله غزان است که پیش از حمله مغولان از بزرگترین مصیبت‌ها

بوده است. حمله غزان زبانهای بزرگ اقتصادی و اجتماعی برای خراسان و کرمان در بر داشت و قتلها و غارتها و ویرانیها و نابسامانیهای بسیار ببار آورد و بسی از بلاد معروف را با خاک یکسان نمود و علما و فضیلابی آنها را از دم شمشیر گذراند و کتابخانه‌های آن بلاد را طعمه حریق کرد.

بعد از زوال دولت سنجر، تمام خراسان و کرمان و گرگان سالها دستخوش نهب و غارت غلامان اسارت‌جوی، و غزان و طوایف زردپوست و سپاهیان سفاک و خون‌آشام خوارزم بود که، چنانکه دیده‌ایم، غالباً از میان قبایل زردپوست جمع‌آوری می‌شدند. در تمام این مدت، شهرها، هر چندگاه یک بار، از دست اسیری سفاک بیرون می‌آمد و در کف اسارت جوی خونخوار دیگری می‌افتاد. خلق خدا، در این‌گیر و دار، بعنوان غنائمی حلال و مباح، مورد استفاده عده‌ای غارتگر سبک‌منز و آدمی‌کش قرار می‌گرفتند. تاراج و آزار و اذواء و هتک نوامیس و قتل رجال اسیری عادی بود، و این وضع دشوار، روز بروز، از شماره ساکنان خراسان می‌کاست و بر ویرانیهایی می‌افزود. نموداری از اینهمه مصیبت در باره ناحیه بیهقی که اتفاقاً از نواحی دیگر بمراتب کمتر دستخوش قتل و غارت و ویرانی و آزار گردیده است ذکر می‌شود. در این ناحیه، بعد از زوال دولت سنجر و ضمن لشکرکشیهای اسرای خوارزم، قتلها و غارت‌های پیاپی اتفاق افتاد و در بعضی از قصبات، شماره ساکنان از هزادتن به هفده تن تنزل کرد. علی‌بن زید بیهقی می‌گوید: «واقعۀ آمدن خوارزمشاه ینال‌تکین بن محمد (از برادران آتسز) و حصار دادن و جنگ پیوستن و تخریب نواحی و ازساج مردم از راستیق، سن غره شوال سنه ثمان و اربعین الی منتصف صفر سنه تسع و اربعین و خمسمائه، و درین مدت، قتال ستواتر بود و قحط متقاطر و بلا متراکم. دویهر، درین سال، از مردم سرناحیت بیهقی هلاک شدند. در دیه راز، هزار شخص بود، هفده مرد پیش نمائند؛ و در دیه باغن همچنان؛ و در دیه ششتمد و ربع زبج، همچنان، و بعد ازین در سنه تسع و اربعین و سنه خمسین و خمسمائه قحط و وبا افتاد و طعام عزیز شد. چنین حکایت کردند... که روز بود که زبادت از پنجاه جنازه بهسقا بر نقل می‌کردند و آثار خرابی و قلت مردم بر شهر و نواحی ظاهر است. [تاریخ بیهقی، ص ۲۷۱] و هم این مؤلف می‌گوید که خوارزمشاه ینال‌تکین بن محمد بهقریه فریوبد بیهقی تاختن برد و آنجا را غارت کرد و آن درخت که زردشت کشته بود بسوخت در سال ۵۳۹، و در دیه داورزن پانزده تن را بهلاکت رسانید و از آنجا بهدیه دیوره آمد و سه‌روز آنجا بود و از غارت و دست‌درازی استناعت نفرمود [تاریخ بیهقی، ص ۲۷۲] و بروایت ابن‌اثیر، ناحیه بیهقی در سال ۵۳۶ نیز، که آتسز بر اثر شکست سنجر از کفار و ختا بهخراسان تاخته بود، دچار نهب و غارت و قتل و آزار خوارزمزیان قرار گرفت و خوارزمزیان در آن سال با بیشتر از نواحی خراسان همین معامله را کردند.» [کامل‌الموادج. حوادث سال ۵۳۶].

در سایر نواحی خراسان نیز همین وضع، یعنی قتل و غارت و آزار مردم و خالی شدن قراء و قصبات از مردم، اسیری معتاد شده بود. محمد بن سنورگوید در آن وقت «کی حادثه غزیفیفتاد، بیشتر از فرزندان شیخ (ابوسعید ابوالخیر) در آن حادثه شهید گشتند، چنانکه در میهنه، از صلب شیخ ما — قدس الله روحه‌المزیز — حدود پانزده کسی از شکنجه و زخم تیغ کشته شدند. بیرون آذک، بعد از این حادثه، بهساهی دوسه، در بیماری و وبای و قحط، کی سبب این حوادث بیشتر ایشان بودند، وفات یافتند و اهل میهنه همچنین، و فساد آن بود که در جلاء کلی بودند و میهنه خالی مانده و آنچه از مردمان میهنه بودند، متفرق بودند تا بعد از آن بهسالی دوسه، درویشی چند

باز آمدند و حصار کی خراب کی در سینه بود عمارت کرده بودند و در آنجا متوطن گشتند و از آن حصار تا به شهید شیخ مسافتی باشد نیک دوروزه» [امیرالمنصور، ص ۳۸۶].

وضع عراق نیز در این دوره، خاصه در دوره هرج و مرج بعد از ملکشاه تا حمله مغول، پهلوان با خراسان فرق نداشت. تنها تفاوت در آن بود که به حمله غزان وحشی و خونخوار دچار نشده بود و گرنه ترکمانان سلجوقی و بعد از آنان، غلامان ترک و خوارزمیان در طول یک قرن و نیم، دمار از روزگار عراقیان بر آورده و مردم این قسمت ثروتمند را بخاک سیاه نشاندند.

با آنکه طغرل بیک، هنگام تسلط به نیشابور (رمضان ۴۲۹)، ترکمانان را که اصرار به هارت آن شهر پر ثروت داشته و با طغرل بیک در این باره مناقشه سخت می کرده اند، بلطایف اعیان، از هارت آن شهر باز داشته بود. لیکن هنگام تسلط بر بلاد عراق، او و سپاهیان از هیچ بدکاری و ظلم ابا نکردند.

طغرل در عراق، بر خزائن و دقائن دیلمان دست یافت و آن را به باد تاراج داد. [تاریخ دولت آل سلجوق، ص ۸] و او و ابراهیم ینال در تمام بلاد عراق تا حدود قریسین (کرمانشاه) پناهنده و تاز و برالدختن اسرای ایرانی که در این سرزمین وسیع حکومت می کرده اند سرگرم شدند.

برای آنکه میزان ستم و جور و فساد ترکمانان را در عراق در یابیم، کافی است که به نقل قول عمادالدین محمد بن حامد الاصفهانی، صاحب تاریخ دولت آل سلجوق، در این باره بپردازیم که گفته است: «ولم یتربک التترک و ردأ الا شفهوه ولا حسناً الا شوهوه، ولا تاراً الا ارضوهها ولا داراً الا شعثوهها، ولا عصمة الارفعوهها ولا وصمة الا وضعوها. واجفل الملوک من خوف اقتداسهم، و تلحوا من طریق ضرامهم، فما جاؤا الی بلدة الا ملکوا سالکها، ملاؤا سالکها، و اربعوا ساکنها، و اسکنوها العرب، و غلبوا ولاتها...» [تاریخ دولت آل سلجوق، ص ۹].

بدبختی عراق، مخصوصاً در آن بود که بیشتر مردم آن را، ترکمانان و خراسانیان، مردم بددین و «بدسذهب» می دانستند و به همین سبب هم از قبول آنان برای همکاری با خود استناعت داشتند و پیداست که با چنین مردمی بغیر از آن رفتاری پیش می گرفتند که در خراسان پیش گرفته بودند.

بعد از دوره سلاجقه بزرگ، که به هر حال دوره آراشی و نظم بوده و سطوت نظام الملکی آل اردن مردم آن سامان تا حدی جلوگیری می کرده است، یعنی از دوره جانشینان ملکشاه، عراقیان به صائب گونه‌گونی را تحمل کردند. اختلافات و کشاکشهای شدید بر کبارق با محمود و معاویه اصفهان و مبارزات محمد و برکیارق با یکدیگر و این هردو برادر با سرکشان سلجوقی دیگر، باعث شد که شهرهای عراق تا استقرار مجدد وضع سلطنت سلاجقه، هر چند یکبار، پی سپهر نوای سلجوقی شود.

بعد از ضعف سلاجقه عراق، چنانکه می دانیم، اسرای مختلف آنان هریک دستگاهی

۱. از جمله فارسی «ترکان کلی نماد که بر لب برده باشند، و زبانی نماد که زشتش نکرده باشند و آتشی نماد که دامن نزنند، و خانهای نماد که از هم پناهند و ناموسی نماد که از تجاوز آسان معصوم باشند، و عیبی نماد که پنهان نگذارند. پادشاهان از بوم پوشری ایشان فرادکردند و از روی آتشی که برمی افروختند مرکز پنهانند. به هر شهری رسیدند صاحب آن را به غلامی گرفتند، راهها را غیر قابل عبور ساختند و بر دلهای مردم عراق افکندند و بر دالان شهرها چیره شدند...»

ترتیب داده بودند و غالباً میان آنان از یک طرف، و میان شاهان و شاهزادگان سلجوقی و بین سلاطین سلجوقی و اسرای طاعی از جانب دیگر، کشاکش و نزاع دائر بود و در این جنگها و مبارزات، بر مردم بیدادها می‌رفت و غارتها و فسادها صورت می‌گرفت.

برای ذکر نمونه‌ای از این محنتها و مصائب خلق، و ظللها و ناجوانمردیها، اینک فجاجی را که بدست بندگان اتابک محمد بن ایلدگز در پارس و عراق صورت گرفت، نقل می‌کنیم: راوندی گوید که اتابک پهلوان محمد بن ایلدگز در پارس، همه اسرای عراق و پارس و آذربایجان را از میان برد و شصت هفتاد تن از بندگان در مملکت نصب فرمود «و این بندگان را از لُهب و غارت پارس و اموال آن نواحی ممکن و محتمل و محترم کرد و چند بار، به نفس نفیس خود، بدان صوب حرکت فرمود. و دوسه بار رکاب همایون خداوند عالم سلطان اعظم برنجانید... و آن شوم حرکتی بود که استیصال خانهای مسلمانان در آن نواحی بی‌بود و بتراجح با عراق گردید. و بهانه خوارزمیان، همین بندگان با عراق همان کردند و سرهای خویش و خان و مان بدست خود بر باد دادند، و شنیدم در میان نهبها و آنچه از غارت پارس آورده بودند جامه‌خوایی به اصنهان از بار برگرفتند، کودکی دوسه ماهه مرده از میان جامه‌خواب بدر افتاد و همچنین دیدم که مصاحف و کتب وقفی که از مدارس و دارالکتبها غارت کرده بودند، در همدان به تقاشان می‌فرستادند و ذکر وقف محومی کردند و نام و القاب آن ظالمان بر آن نقش می‌زدند و به یکدیگر تحفه می‌ساختند! و فساد آشکارا بر عراق از آن شد که از ترکان هروشاقی که بر ولایتی استیلا می‌یافت قانونی از سیرابا و اسلاف نمی‌دانست در پادشاهی، که بر آن برود؛ هرچه می‌خواست و می‌رفت می‌کرد تا کار بدان رسید و آن اتابک سعید ملکی معمور از سزاحم دور می‌دید، نمی‌اندیشید که کار بدین رسد، آرامش مملکت در حال می‌جست و می‌گفت در مال همچنین بمالند.» [داحة الصدود، ص ۳۳۶ - ۳۳۵].

خوارزمیان هم در دوره تسلط خود بر عراق و همچنین در مدتی که با سلاجقه عراق در زدو خورد بودند، بر مردم خراسان و عراق بیدادگریهای وحشیانه کردند و نمونه‌ای از آن را پیش از این، در باره ناحیه بیهق دیده‌ایم. سربازان سلاطین خوارزم، که بیشتر آنان از قبایل خولخوار زردپوست فراهم می‌آمدند، در کشتار و آزار و نهب و غارت بلاد اسلامی عراق همان عمل را انجام می‌دادند که ممکن بود از قبایل وحشی غیرمسلمان سرزند؛ خانه‌ها را تفتیش می‌کردند، دیوارها را در جستجوی گنج می‌شکافتند، آشیانه‌های مردم بدبخت را ویران می‌نمودند، زر و سیم و گوهر حتی اثاث‌البیت و اغنام و احشام را بغارت می‌بردند، و از همه اینها بدتر آنکه با نهایت تعجب می‌بینیم در بعضی از بلاد، زنان و فرزندان مردم ستمدیده عراق را هم به اسارت می‌بردند. و این فجاج را نه تنها در شهرهایی که سر راه لشکر کشی آنان بود انجام می‌دادند بلکه به بعضی از بلاد هم، فقط به قصد غارت، روی می‌آوردند و بعد از قتل و غارت از آنجا باز می‌گشتند. مثلاً یکی از سرداران ایل ارسلان خوارزمشاه، یعنی اینانچ، که طبرک را در محاصره داشت ناگهان «روی به ابهر و زنگان نهادند که لشکر خوارزم می‌خواستند تا غارتی کنند و بازگردند... لشکر خوارزم در ولایت ابهر و قزوین بیرسی بسیار کردند و فرزندان مسلمانان» به غارت و بردگی بردند و قرب دوهزار شتر رنگ (یعنی شتری که برای نتاج نگاه دارند) از در قزوین برآوردند و بخوارزم بازگشتند. [داحة الصدود، ص ۲۹۴] و همین سردار میان ری و ساوه و مزدقان نیز بهمین

روش، بسیار خرابی کرد [داحة المصدود، ۲۹۶].

بعد از ایل ارسلان، سلطان علاءالدین تکش هم در لشکرکشی خود به عراق، سنت خوارزمیان را دنبال کرد و از هیچگونه قتل و آزار و ظلم و فساد خودداری ننمود. راوندی گوید که چون سلطان تکش طغرل بن ارسلان را برانداخت و بر عراق مستولی شد، عراقیان را خوار و غارت کرد و مالهای عراق یکلی برداشت و اثرآبادانی نگذاشت و کسان او ظلمهای عجیب و اولمهور به روستاییان و مردم ضعیف روا می‌داشتند و در ری چنان بیداد و ظلمی از آنان دیده شد که «آن پیرحمی در بلاد اسلام کس نکرده بود که بر خون و مال مسلمانان هیچ ابقا نکند.» یکی از بدبختیهای مردم عراق، در این گیرودار، آن بود که غلامان ترک نژادی که در دستگاه نظامی و ادبکان بسر می‌برده و پیش از این وقایع، مردم بی‌سامان را، بعنوان سحتاف، مورد تعارض و آزار قرار می‌داده‌اند، چون خوارزمیان را مستولی دیدند با آنان در غارت و یغما همدستان شدند. این «قرا غلامان عراق یک سواره و دو سواره با خوارزمیان ایستادند و راه ظلم و خرابی کردن بذهشان نمودند و هر جا که دیهی مانده بوذ چهارپاشی می‌راندند و روستایی گلیم در دوش از پس می‌شد تا پیش او گاو می‌کشتند و کباب می‌کردند و روستایی جگر می‌خورد.» (یعنی خون دل می‌خورد) [داحة المصدود، ص ۳۷۷] بدتر و عجیب‌تر از کار این غلامان آشناکش، خیانت بعضی از ائمه دین و عمال شرع بود که آنان نیز با خوارزمیان دیو-سرتت پاورها می‌کرده و در کار آنان راهنماییها و گرهنگشاییها می‌نموده‌اند و کار عراق از دست «ائمه بددین و ظالمان ترکان بدین رسید که بیرون از آنک اعمال دیوانی را رعایت نمی‌کردند، امور شرعی از قضا، و تدریس و تولیت و نظر و اوقاف هم به اقطاع کردند، و در هر شهری چنین بی‌دیانتان را مستولی کردند.» مثلاً نورالدین ککجه، از عمال تکش در همدان، با آنکه تعهد عدل و نصفت کرده بود، از مردم، بعنوان سحتاف، سال می‌ستاند و «اینهمه ظلم به اهلشاه قاضی ذنجانی بوذ؛ آن رویه سیاه دین، تباه پرگناه، ابلیس در صورت ادريس، سر تا پا لیلیس، که بسبب قضا بر املاك و اسوال مردم اطلاع داشت، خاطر برگناشت و هر کسی را بر رشته به دست عوانان می‌داد تا عصمت از اسوال و املاك مسلمانان برخاست.» [داحة المصدود، ص ۳۹۲]

از امثال همین ظلمها پیشمارست بیدادگری «سیاجق» درکاشان که او هم از سران سپاه خوارزم بودم است، وی کار ظلم را به جایی کشانیده بود که «چون بر روی زمین چیزی نماند، آنها می‌شکافتند و ذیر زمین می‌کنند و خبایای زمین و کنوز دین برمی‌آوردند چنانکه مردم به عجب بالند، که ایشان در سرایی می‌رفتند و چاهی می‌کنند و بر سرگنجی راه می‌بردند و در او طلا، ... بزرگی یگانه و پیشوایی درین زمانه بود، بهاءالدین ابوالعلا، که حسب و نسب و اسوال و ورث و سکتسب داشت؛ از خانه او بخوارها زونقره بیرون بردند و جایی بشکافتند، اسوال عادی ظاهر شد، نردبانی تفره‌گین و امثال این، او سردی لطیف بوذ و ظریف، یکی را گفت ای جوان، سؤالی دارم جواب ده تا این سالها بر شما حلال کنم. از هفده پدد این سرا بمیراث به من رسیده و ده بار عمارت فرسودم و به بدست (وجب) پیمودم، ازین نشانی ندیدم و بدین نهانی نرسیدم. تو این می‌چه دانی و چون می‌توانی؟ خوارزمی گفت: ای دانشمند، باتو راست بگویم، این سالها مرداد است و سگ بوی به مرداد نیکو بود. این سخن شفای آن بزرگ شد، و دل خوش کرد و



خوارزمیان چهارهای آن ولایت و مالها به خوارزم فرستادند و غزان در خراسان آن بیرسمی نکردند و آن بیرحمی نمودند که خوارزمیان با عراقیان از خون بناحق و ظلم و نهب و خرابی، و اگر بشرح نوشته آید ده کتاب چنین باشد.» [داحة الصدود، ص ۳۹۴-۳۹۳]

سلاطین، با همه اسرافها و تبذیرهایی که داشتند غالباً خزانه‌های آنان معمور و مفسور به اصفاف اسوال بوده است. مثلاً سلطان محمد بن ملک‌شاه با همه جنگها و جدالهای خود، غیر از انواع جواهر و اسوال و ظرائف، هجده میلیون دینار نقد در خزانه داشت. [اخبارالدوله - السلجوقیه، ص ۹۸]

اتابکان و اسراء هم هر یک برای خود دستگاه و خزانه خاص داشتند و از راه جور و غصب، اسوال فراوان گرد می‌آوردند، و از آن اسوال حرام، هرگاه می‌خواستند، بخششها و تکلفها می‌کردند؛ مثلاً امیر عزالدین ستم‌ازین الحرامی در یک سهمانی ۱۰۰،۰۰۰ دینار اصفهانی خرج کرد. [اخبارالدوله السلجوقیه، ص ۱۰۶]

متغلبان ترک، مدت‌ها هنگام فتح بلاد یا شکستن دسته مخالف خود، بهانه تازه‌ای برای غارت می‌یافتند بلکه هر وقت حاجتی به مال و مکتف و افزایش ثروت احساس می‌کردند، بی‌مقدمه و بی‌گناه، بر سر عده‌ای می‌تاختند و آنان را طعمه شمشیر می‌کردند و اسوالشان را بیاد غارت می‌دادند و اگر چه همجنسان آنان هم از این معاملات بی‌نصیب نمی‌ماندند لیکن بدبختی بیشتر بهره «تاجیکان» ستم‌رسیده بود. یک داستان از اینگونه اعمال ترکان این است: «در کرمان مجال سردم تنگ شده بود و وجوه دواوین اندک و ترکان گرسنه و بینوا، چون تاجیکان را دیدند در خیش خانه عیش خزیده و دراعه و قار بر کشیده، و صدره طیش برگزیده، پنداشتند که مالی و - منالی دارند و به ترکان نمی‌دهند. روزی در خدمت اتابک گفتند که در جیرفت مالش ترکان دادیم، اینجا نوبت تاجیکانست. اتابک درین سخن انکاری نمود و ترکان سکوت او را از غایت رضا پنداشتند و روز سه‌شنبه سیزدهم تیرماه سنه ثمان و ستین و خمسائه، تورانشاه به صحرای دشت خام بیرون رفت و اکثر تاجیکان در خدمت ترکان حمله کردند و در پیش اتابک و ملک، وزیر ظهیرالدین و نصیرالدین ابوالقاسم و شهاب‌الدین کیا محمد و خواجه علی خطیب و سابق‌الدین زواره [ای] و فخرالاسلام و شرف‌کوبانی را که ازارکان مملکت و اسناء ملت و انصار دولت بودند در تیغ کشیدند و پاره پاره کردند... از این حرکت، شهر بهم برآمد و باقی تاجیکان بگریختند و ترکان در منازل مقتولان افتادند و غارت کردند.» [بدایع‌الآزمان فی دقایع کرمان، ص ۸۶]

برای این احوال، نظایر بی‌شمار می‌توان یافت و ذکر همه آن اشارات، که در کتب مختلف قرن ششم فراوان است، سایه ملال خواننده می‌شود و عجب در آن است که بعضی از ظلمه این عهد، برای غارت و چپاول مردم، بهانه‌های دینی می‌تراشیدند؛ مثلاً مؤیدالدین ابن‌القتصاب وزیر خلیفه بغداد که خوزستان را در حکم داشت، قوانینی ظالمانه گذاشت و بر دهقانان بیدادگریها روا داشت و از آنان «قباله‌ها می‌بخواست و می‌گفت زمین از آن امیرالمؤمنین است، کسی که باشد که ملک دارد... و مال مصالح بدو روا، و قانونی شد. و چه دون هست، پادشاهی بود.» که به مال ایتمام و سیم بیوه رغبت نماید...» [داحة الصدود، ص ۳۸۲-۳۸۱]

بسیاری دیگر از اسراء هم هر روز، در اندیشه آن بودند که به چه عنوان و راه نوی،

مال و سکنت خلق را برپایند؛ مانند راههایی که غزان و بعد از ایشان عمال اتابکان سلغری و شهبانکارگان، در کرمان اندیشیده و رسوم تازه و بدعت‌هایی گذاشته بودند.

با این ظلمها و عداوت‌های بی‌حساب و ناسنیها و بی‌سامانی‌روزگار، هیچکس را بر مال و ثروت خود اعتماد و اطمینان نمی‌ماند و اگر کسی می‌خواست دسترنج خود را از شر اعدای مصون دارد جز دل خاک ملجائی نمی‌شناخت.

با این جورها و عداوت‌ها که غلامان و قبایل ترك به ایرانیان می‌کردند، نام ترك برای جور و اعتساف و آزار و قتل و غارت علم شد و از این راه، ترکیبانی در زبان فارسی پدید آمد؛ مانند «ترکتاز» که به معنی حمله و هجوم مقرر و بقتل و غارت و ویرانی استعمال شده است؛ و «توکی» با یاء مصدری به معنی ظلم و عدوان بی‌حساب؛ و از همین معنی صادر سرکبی مآلند «ترکی رفتن» به معنی جریان ظلم و عدوان، و «ترکی کردن» به معنی ظلم کردن و همچنین به معنی سفاهت کردن و امثال اینها؛ چنانکه در ابیات ذیل می‌بینیم:

کس نداند تا چه ترکی می‌رود	با جهان از طره هندوی تو
عافیت وقتی از بقاعده بود	ترکتاز غم تو آن برداشت
همچو ترکان تنگ چشم آمد فلک	— سحیرالدین بیلقانی
ترکی صفتی وفای من نیست	ز آن بود بر جان من یغمای او
	— جمال‌الدین اصفهانی
	ترکانه سخن، سزای من نیست
	— نظامی

با چنین وضع نابسامانی که تسلط ترکان و ترکتازی آنان در ایران پیش آورده بود، جای شگفتی نیست که در آثار نویسندگان و شاعران آن عهد، حتی شاعرانی که سمت مداحی بسیاری از همین اسیران زردپوست را داشته‌اند، به شکایت‌های گوناگون از نابسامانی اوضاعی که پدید آورده‌اند باز خوریم:

خاقانی در ابیات ذیل، وضع «مملکت عجم» را که طعمه ترکان و دستخوش ترکتاز آنان بوده است، با بیان فصیح خود، چه خوب وصف کرده است:

ملک عجم چو طعمه ترکان اعجمی است	عاقل کجا بساط تنفا برافکنند
تن گرچه سو و اکمک از ایشان طلب کند	کی مهر شه به آتسز و بغرا برافکنند
زاغ ارچه موی چون پر زال آرزو کند	بر زاغ کسی محبت عتقا برافکنند
یعقوب هم به دیده معنی بود ضریر	گر مهر یوسفی به یهودا برافکنند

و ناصر شمس، معروف به «کافک غزنین»، در دو بیت، وضع مملکتی را که در دست ترکان بود نیکو بیان کرده است. اینک بیت نخستین آن و برای بیت دوم، به لباب الالباب مراجعه شود.

تا ولایت به دست ترکان است	سرد آزاده بی‌زرونان است
---------------------------	-------------------------

و این سنائی است که با تأثر از غلبه‌های پیاپی اسیران ترك، که هر یک با القاب امیدانگیز، چند روز بر خلق غارت زده، حکومت می‌کرده و بزودی جای خود را به دیگران می‌سپرده‌اند، سخن می‌گوید و کسانی را که به دولت‌های ناپایدار آنان دلگرم شده‌اند، با فصاحت سحباتی خود،

سرزنی می کند:

می نیبید آن سفیهانی که ترکی کرده اند

همچو چشم تنگ ترکان گور ایشان تنگ و تار

بنگرید آن جعدشان از خاک چون پشت کشف

بنگرید آن رویشان از چین چو پشت سوسار

سر به خاک آورد امروز آنکه افسر بسوددی

تن به دوزخ برد اسمال آنکه گردن بود بار

لذک لاید مر شما را زین سگان پر فساد

دل نگیرد مر شما را زین خیران بی فسار؟

این یکی که زین دین و کفر را زورنگ و یوی

و آندگر که فخر ملک و ملک را زورنگ و عار

... پاسبالان تواند این سگ پرستان همچو سگ

هست سرداران ایشان هم بدیشان واگذار

آندرین زندان بر این دندان زنان سگ صفت

روزکی چندای ستمکش صبرکن، دندان فشار

تا ببینی روی آن مردمکشان چون زعفران

تا ببینی روی این محنت کشان چون گل انار

گرچه آدم صورتان سگ صفت مستولینند

هم کنون بیندکز میدان دل عیاروار

... باش تا از صدمت صور سرافیلی شود

صورت خویت نهان و سیرت زشت آشکار

تاببینی سوری، آن خس را که می دانی امیر

تا ببینی گرگی آن سگ را که می خوانی عیار

باش تا بر باد بینی خان رای و رای خان

باش تا در خاک بینی شر سور و شور شار

ناصر خسرو، شاعر پاک اعتقاد، با اینهمه مصائبی که بر خراسانیان و ایرانیان روی آورده بود، از

عاقبت کار نومید نبود و همزمان خود را بدینگونه تسلی می داد و می گفت:

هر چند مهار خلق بگرفتند      امروز تکین و ایلک و بیغو

نومید مشو ز رحمت یزدان      سبحانک لاله الا هو

اثیرالدین اخیسکتی، درد و بیت ذیل، خوب وصف کرده است:

چون تیغ چوین در عهد ما امیرانند      که نانشان نتوان زد بهیچوجه به تیر

درازگوشی بر چارپایسی افتاده      درازگوش امیر و چهارپای سریر

ناصر خسرو در یکی از قصائد غرای خود، خراسانیانی را که بر دور غزان سلجوقی گرد آمده و به -

دعا و ثنای آنان روزگار می‌گذرانیده و با تحمل جورها و آزارهای بیشمار، به حکومت و امارت آنان و مناصبی که ازیشان یافته بودند دل خوش می‌داشتند، به دولت محمود غزنوی و غوغایی که او با سپاه ترك؛ در مشرق ایران ایجاد کرده بود متذکر می‌سازد و می‌گوید:

لگه کنید که در دست این و آن چو خراس  
به سلک ترك چرا غره‌اید، یاد کنید  
کجاست آنکه فریغونیان زهیت او  
چو هند را به سم اسب ترك ویران کرد  
شما فریغنگان پیش او همی‌گفتید  
کجاست اکنون آن مردو آن جلالت و جاه  
در این دوران آشفته تنها مناطقی که در معرض دستبرد و تجاوز قرار نداشتند، می‌توانستند کمابیش به حیات اقتصادی خود ادامه دهند.

اسفندیار کاتب در نیمه اول قرن هفتم، در پیرامون ارزش اقتصادی و مصنوعات طبرستان، چنین می‌نویسد: «و اجماع اهل عالم است که برای مقام متجمل، مثل طبرستان، طریقی در همه دنیا نیست. سیاحت از هیزم و میوه‌ها و نیا و حشایش و ادویه دشت و کوه و انبوهای گوگرد و زاج و سنگ سرمه و به بسیار جایگاه، معادن زروسیم که درویش را سبب منفعت است و نمیش، و توانگر را تجارت و منال، و انواع طرایف کتانی و پنبه [ای] و قزو صوف و کوردنیها (اومی کلیم) بر اصناف مختلف زرین و پشمین که شرق و غرب عالم از آنجا برند.

ویز دادی، آورده است که در عهد اول برای اطلس و نسبیج و عتایی بیش بها و انواع دیباج بهایی (یعنی قیمتی) و سقلاطون مرتفع و شراب گران قیمت و کافوری که ورای آن نباشد بلبلکوبی و خوبی و بردهای ابریشمین و پشمین و باریک و انماط ستر از جهرمی و قالیهای محفوری و آپکینه‌های بغدادی و حصیرهای عبادانی به طبرستان آمدند و از آنجا به اقصی بلاد دنیا جلب کرده که در همه آفاق مثل آنکه آنجا یافتند نبود و بازار ستاع سقسین و بلغار، تا به عهد نیا، آبل بود، و مردم از عراق و شام و خراسان و حدود هندوستان، به طلب متاع ایشان، به آبل آبلندی و بازوگانی مردم طبرستان به بلغار و سقسین بود. بحکم آنکه سقسین از آن لب دریا در مقابل آبل نهاده.

و زلمان باشند در طبرستان که پردزی؛ به حسن صنعت دست؛ پنجاه درهم کسب کنند و هرگز درو درویشی مدق، چنانکه در سایر بلاد باشند، یافت نشود.<sup>۲۰</sup>

یکی از مناطقی که مکرر در معرض تعدی و تجاوز سهاجمان قرار گرفته، سرزمین خراسان است؛ و انوری خراسان غارت زده را که بعد از بلاهای گوناگون دچار غزان بد کردار شده بود، در قصیده ذیل، خوب وصف کرده است. این قصیده را انوری به خواهش خراسانیان، به خاقان صفار فرستاده بود تا به فریاد آنان که در چنگال غزان اسیر سانه بودند، برسد و بعضی از مناصب اهل آن سامان را برای خاقان شرح داده است:

۱: دانش‌پنج‌گانه، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، س ۱۱۵-۱۰۰ (به اختصار).

۲: تاریخ طبرستان، پیشین، س ۸۱-۸۰ (به اختصار).

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر

نامه اهل خراسان، پسر خاقان پسر

نامه‌ای مطلع آن، رنج تن و آفت جان

نامه‌ای مقطع او، درد دل و سوز جگر

نامه‌ای بر رقص، آه غریبان پیسدا

نامه‌ای در شکنش، خون شهیدان مضمیر

نقش تحریرش از سینهٔ مظلومان، خشک

سطر عنوانش، از دیده محرومان، تر...

تاکنون، حال خراسان و رعایا بودست

بر خداوند جهان، خاقان، پوشیده مگر؟

نی، نبودست که پوشیده نباشد بر وی

ذره‌ای نیک و بد نه فلک و هفت اختر

کارها بسته بود پیشک در وقت و کنون

وقت آن است که راند سوی ایران، لشکر

باز خواهد زغزان کینه، که واجب باشد

خواستن کین پدر، بر پسر خوب سیسر

ای کیوسرت لقا، پادشه کسری عدل

وی منوچهر وفا، خسرو افسریدون‌فر

قصهٔ اهل خراسان بشنو، از سر لطف

چون شنیدی، ز سر رحم، در ایشان بنگر

این دل افکار جگر سوختگان سی گویند:

کای دل و دولت و دین، از تو، به شادی و ظفر

خبرت هست کازین زیرو زیر شوم غزان

نیست یک تن ز خراسان که نشد زیروزبر؟

بر بزرگان زمانه شده دونان، سالار

بر کریمان جهان، گشته لثیمان مهتر

بر در دو نان، احرار حزین و حیران

در کف رندان، ابرار اسیر و مضطر

شاد، الابه در مرگ، نبینی مسردم

بگر، جز در شکم مام، نبینی دختر

مسجد جامع هر شهر ستورانشان را

پایگاهی شده، نی نقشش پیدا و نه در

خطبه نکنند به هر خطه غزان از پی آنک

در خراسان نه خطیب است کنون نه منبر

کشته فرزند گرامیشی اگر ناگهان  
 بیند، از بیم خروشید نیارد صادر  
 بر مسلمانان زان شکل کنند استخفاف  
 که مسلمان نکند صد یک از آن برکافر  
 خلق را زین غم فریادرس، ای شاه نژاد  
 ملک را زین ستم آزادکن، ای پاک‌گهر  
 به‌خدایی که بیاراست به نامت دینار  
 به‌خدایی که بیفراخت به فرقت افسر  
 کنه‌کلی فارغ و آسوده دل خلق خدای  
 زین فرومایه غز شوم پی‌غارتگر  
 زان و فرزند و زرجمه، به یک حمله، به‌باد  
 بیروهم منشین، جمله بیک حمله، بی‌ر  
 رحم کن، رحم بر آن قوم که جویند جوین  
 از پس آنکه بخوردند ز انبان شکر  
 رحم کن، رحم بر آن قوم که نبود شب و روز  
 در مصیبت‌شان، جز نوحه‌گری، کا ردگر  
 رحم کن، رحم بر آنها که نیابند نمود  
 از پس آنکه زاطلس‌شان بودی بستر'

## وضع اجتماعی و اقتصادی ایران پس از حمله مغول

در همان ایامی که سلطان محمد خوارزمشاه و عمال و همفکران او، بدون توجه به منافع مردم و مصالح سیاسی خود، در داخل ایران به انواع مظالم و بیدادگریها دست می‌زدند، سردی آهنین به‌نام چنگیز، با تحمل مشقات بسیار، قبایل مغول و تاتار را تحت قیادت و فرمانروایی خود در آورد، و از سال ۶۰۰ تا ۶۱۵، با از میان برداشتن مخالفانی چون کوچک‌خان و شکست دادن انبیرانوری چین شمالی و تصرف پکن، با دولت خوارزمشاهی همسایه شد. محمد خوارزمشاه، چنانکه ضمن مطالعه تاریخ دوران او دیدیم، به مسائل اقتصادی و مصالح اکثریت مردم کمترین توجهی نداشت. او و همکارانش همواره در صدد بودند، بنحوی، مردم ستمدیده را غارت و چپاول نمایند؛ در حالی که چنگیز پس از سرکوبی مخالفان و تأمین آراش و مرکزیت، در منطقه نفوذ خود، بر آن بود که با حکومت خوارزمشاهیان روابط اقتصادی و سیاسی برقرار کند. همین جهت، هنگامی که فرستادگان خوارزمشاه تصمیم به سراجعت گرفتند، به سلطان محمد پیام فرستاد، که خود را سلطان مشرق و وی را پادشاه مغرب می‌داند، و علاقه خود را به استقرار روابط اقتصادی بین دو کشور اعلام کرد و گفت: «میان ما عهد سودت و محبت و صلح مستحکم باشد

و از طرفین، تجار و کاروانها بیایند و برونند و ظرایف و بضاعت که در ولایت سن باشد بر تو آرند، و آن بلاد تو همین حکم دارد.»<sup>۱</sup> از جمله قرائن و دلایلی که صدق گفتار چنگیز را بثبوت می‌رساند، این که چنگیز، قبل از تیره شدن مناسباتش با دولت خوارزمشاهی، کلیه راههای ارتباطی حوزه فرسانروایی خود را از دزدان و راهزنان پاک کرد و با گماشتن عده‌ای سراقب (قرق‌چی)، راهها را برای فعالیت‌های بازرگانی مساعد نمود. بازرگانان مسلمان را به کشور خود پذیرفت و کالای آنان را به قیمت عادلانه خریداری کرد، و با اعزام هیأتی، با دولت خوارزمشاهی معاهده دوستی برقرار نمود و برای اثبات حسن نیت خود، عده‌ای از بازرگانان را با کالاهای گوناگون و مقدار زیادی تحف و هدایا برای سلطان محمد فرستاد. «یک قطعه زر صامت چندانچه (به اندازه) گردن شتری... و پانصد شتر بار از زرو نقره و حریر و قز (ابریشم) خطائی و ترغو (جامه ابریشمی) و قندز و سمور و ابریشم و ظرایف چین و طمغاج، با بازرگانان خود، روان کرد و بر بیشتر آن شتران زرو نقره بار بود. چون به اترار وصول شد، قدر، خان اترار، غدر کرد؛ از محمد خوارزمشاه اجازت فرمود، و جمله تجار و آیندگان و رسل را به طمع آن زرو نقره، بقتل رسانید؛ چنانکه هیچیک از آنان خلاص نیافتند الا یک شتربان که در حمام بود؛ در آن واقعه از راه گلخن خود را برون انداخت و در محافظت خود، حیل انگیخت و از راه بیابان، به بلاد چین و طمغاج باز رفت، و چنگیزخان را از کیفیت آن غدر، اعلام داد.»<sup>۲</sup>

بعد از این عمل بسیار وحشیانه، باز چنگیزخان عنان عقل و اختیار از کف نداد و برای ادامه مناسبات، تلاش کرد و با اعزام هیأتی، از دولت خوارزمشاه، خواست که غایرخان را به او تحویل دهند و خسارات وارده را جبران نمایند؛ لیکن پادشاه جاهل و مغرور خوارزم، بدون این که از عاقبت کار بیندیشد، بار دیگر، فرستادگان چنگیز را جملگی کشت و راه را برای هجوم وحشیانه مغول هموار نمود.

شرح فجایع و غارتگریها و کشتارهای دسته جمعی مغولان را، در یکایک بلاد ایران، در کتاب جهانگشای جوینی و دیگر منابع تاریخی آن دوران، بتفصیل می‌توان دید. و جالب توجه است که سلطان محمد خوارزمشاه و نزدیکان دزد و طمعکار او پس از این خبط بزرگ سیاسی که زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ملل شرق نزدیک را به باد فنا داد، در برابر قوم خونخوار مغول، به جنگ برخاستند بلکه هر یک به گوشه‌ای پناه بردند و بیچاره مردم غیرمجهز و بی‌پناه را در برابر سیل خانمان برانداز مغول، قرار دادند. سپاهیان مغول، بعد از محاصره اترار، به تسخیر دیگر بلاد سجاور جیحون همت گماشتند و بر هر شهر و دیاری که دست یافتند، اهالی را قتل عام و شهر را با خاک یکسان کردند. پس از آنکه یکی از فراریان بخارا به خراسان رسید، مردم وحشتزده از کیفیت واقعه پرسیدند، او در جمله‌ای کوتاه گفت: «آمدند و کُندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند.» این سیاست قتل عام و تخریب را مغولها تقریباً در تمام بلاد اسلامی عملی و اجرا کردند، و ما نمونه‌هایی از فجایع این قوم وحشی را در بخارا و سمرقند، جرجان، سرو، نیشابور و در دیگر بلاد خراسان در جلد دوم ذکر کردیم. مقاومت‌هایی که در گوشه و کنار سلطنت به همت جلال‌الدین منکبرلی، تیمور سلک، تارابی و دیگران صورت می‌گرفت چون روی نقشه و حساب

۱. ابومر مناج‌الدین عثمان بن سراج‌الدین محمد، طبقات ناهری. به تصحیح عبدالصاحبی، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲. همان، ص ۱۵۲-۱۵۳.

نبود، و سران سپاه به اکثریت مردم متکی نبودند و به مصالح و منافع مردم نمی‌اندیشیدند، نه تنها به نتیجه نمی‌رسید بلکه این قوم وحشی را به کشتارهای فجیعی برمی‌انگیخت. مغولها معمولاً در طی حملات غارتگرانه خود، تا آنجا که می‌توانستند طلا و نقره و اطلس و دیبا و دیگر چیزهای گرانبها را همراه خود می‌بردند و گاه، از میان مردم بلاد مختلف، محترقه و پیشه‌وران و هنرمندان را برای استفاده از نیروی کار آنان، از عاصه سردم جدا می‌کردند. در سوادری که با سردم شهر و ناحیه‌ای سر عناد و دشمنی شدید نداشتند، به آنان تکلیف می‌کردند که از مایحتاج بقدر ضرورت بردارند و به صحرا روند و مساکن خود را در اختیار لشکر بگذارند تا لشکر مشغول غارت شود. این قوم خونخوار برای دست یافتن به دقاین و گنجها، به کندن زمینها مبادرت می‌کردند و گاه به اسید پیدا کردن جواهر و نقود گرانبها، به پاره کردن شکم مردم می‌پرداختند.

اینهمه بدبختی و فلاکت را که نتیجه مستقیم سوء سیاست زمامداران بود، جمعی از سردم به‌طور معمول سعد و نحس کواکب یا قران عاشرو یا غضب الهی می‌شمردند.

در چنین شرایط اسفناکی که هر کس در مقام حفظ جان خود بود، خواه و ناخواه، سلکات فاضله اخلاقی رو به فراسوشی رفته بود. سعایت، نماسی، دروغ‌گویی اسری عادی شده بود. مردم بجای آنکه صف واحدی در مقابل دشمن مشترک تشکیل دهند، غالباً به‌جان یکدیگر می‌افتادند و به اسید نفع آبی، برادران و هموطنان و رجال کشور را با ایراد اتهامات بی‌اساس، به‌چنگ دشمن خونخوار می‌سپردند.

با تمام این تضادها و مشکلات اقتصادی که وجود داشت، در عهد سلاجقه و خوارزمشاهیان یعنی تا قبل از حمله مغول، وضع کشاورزان و پیشه‌وران ایران قابل تحمل بود. بدین‌طور محقق شوروی، پطروشفسکی، «در آغاز قرن سیزدهم میلادی (قرن هفتم هجری)، جامعه فتودالی ایران، بر روی هم، طریق اعتلا را می‌پیموده و جریان پیدایش مالکیت فتودالی زمین بسیار پیشرفت کرده بوده ولی بعد، موقتاً بر اثر هجوم لشکریان چندگیزخان و شکست و ادبار حاصل از آن، متوقف‌گشت. در آغاز قرن سیزدهم، انشعابات وسیع شبکه آبیاری روی زمینی و زیرزمینی، پهنه‌دستی و آرمودگی زارعان، که برغم آلات و ادوات کوچک زراعی قادر بودند حاصل فراوان بدست آورند، و وجود شهرهای بزرگ فتودالی پررونق، که جمعیت آن فشرده بوده و صنعتها و پیشه‌ها در آن شکوفان بوده، جملگی گواه بر وجود گرایش ترقیخواهانه در جامعه فتودالی ایران، در آغاز قرن سیزدهم میلادی است. در این دوره، عده‌ای با بکار انداختن سرمایه بازرگانی کلان، به فعالیت‌های تجاری مشغول بودند.

افزایش تضادهای طبقاتی، در قرن ششم و هفتم هجری (دوازدهم و سیزدهم میلادی)، خود نموداری از جنبه ترقیخواهانه جامعه بود. در این دوره، دوگرایش وجود داشت: یکی گرایش به طرف تفرقه و پاشیدگی فتودالی و سازمان نظامی اقطاعی، و دیگر تمایل به تمرکز دولت فتودالی و بسط شعب دستگاه بوروکراسی مرکزی.»<sup>۱</sup>

با اینکه در این جریان، ظاهراً، شاه و عمال او، مخصوصاً خواجه نظام‌الملک، حتی الامکان قدرت فتودالها را محدود می‌کردند ولی بعلت نبودن وسایل ارتباطی سریع، نظارت در کار

۱. آملیا هادلویچ پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ادبی ایران در عهد مغول. ترجمه کریم‌کناروند، ج ۱، ص ۴۸-۴۷ (به اختصار).



فتودالها و مقطعان چنانکه باید ممکن نبود. در اواخر عهد خوارزمشاهیان، بعلت فساد و عدم شایستگی زمامداران، حکومت مرکزی بیش از پیش، به ضعف گرایید و قدرت و استقلال فتودالها بیشتر شد و به شرحی که یاد کردیم، با حمله چنگیز، بساط حکومت نیمه جان خوارزمشاهیان برچیده شد.

با حمله مغول، وضع اقتصادی ایران بکلی درهم ریخت و دچار عواقب شومی گردید. قرائن بسیاری در دست است که چنگیزخان در آغاز کار، مایل بود که مناسبات اقتصادی خود را با ایران وسعت بخشد. «بدویان مغولستان، بمناسبت احتیاجی که بمحصولات و امتعه بلاد آباد اطراف ساکن خود داشتند، به تجارت و دایر نگاه داشتن طرق معاملات، اهمیت بسیار می دادند و قبل از عهد چنگیز بین طوایف مغول و مردم چین، تجارت معتبری دایر بود و مسکنه مسلمان ترکستان شرقی و اویغورها واسطه این تجارت محسوب می شدند.

تجار مسلمان رعایای خوارزمشاه از یک طرف، و چنگیزخان از طرفی دیگر، مایل به افتتاح راههای تجارتی قدیم و دایر ماندن آنها بودند. ولی خوارزمشاه شخصاً به این مسائل اعتنائی نداشت و سیاست جهانگیری چشم خرد او را پوشیده بود، چنانکه نمایندگانی را که به چین فرستاد فقط برای کسب اطلاع و تحقیق اخبار و دانستن قدرت و قوت مغول بود و بهیچوجه به منافع رعایای خود و مصالح حال مملکت توجهی ظاهر نمی کرد. برخلاف او، چنگیز، تجار مسلمان را به ممالک خود جلب می نمود و بیش از همه چیز میل داشت که روابط بین او و خوارزمشاه بر اساس صلح و سلالت استوار بماند و کاروانهای دوطرف دائماً در رفت و آمد باشند. تجار مسلمان رعیت خوارزمشاه که در ممالک اطراف، مثل چین و روسیه، معاملات بسیار می کردند و غالباً با مردم این ممالک حساب داشتند، از بروز جنگ در این نواحی، همه وقت، ضرر بسیار می دیدند و هر وقت که صلح برقرار می گردید و راه تجارت باز می شد، بدون فوت وقت، باب معاملات را مفتوح می نمودند.

پس از آنکه متصرفات مغولان و خوارزمشاهیان بسط یافت، تجار مسلمان در صدد برآمدند که با مغولستان و چین تجارت کنند. چنگیزخان، چنانکه اشاره کردیم، با این فکر موافق بود. وی راههای تجارتی را امن کرد و محافظینی (قرقچی) برای حمایت کاروانیان و مساعدت با ایشان، در منازل کاروانی گماشته بود. سه نفر از تجار مسلمان، با تعدادی پارچه های زربفت قیمتی، به خدمت چنگیزخان رفتند. چنگیز امتعه ایشان را به قیمت خوب خرید و فوق العاده در اکرام ایشان کوشید، و جماعتی از تجار رعیت خود را، با فرستادگانی همراه تجار مسلمان، به ممالک خوارزمشاهی فرستاد.

چنگیز همراه این هیأت، هدایایی نیز فرستاد و ایشان در سال ۶۱۰ در ماوراءالنهر به خدمت سلطان محمد رسیدند و پیام حسن نیت چنگیز را ابلاغ کردند؛ ولی سلطان از این که چنگیز او را پسر خود خوانده بود برآشفته بود، اما با وساطت و حسن تدبیر یکی از فرستادگان چنگیز، آتش خشم خوارزمشاه فرو نشست و معاهده ای بین آنان منعقد شد و مقرر گردید که دوستان یکدیگر را دوست و دشمنان هم را دشمن مشترک خود بدانند. از طرف چنگیز، محمود یلواج این عهدنامه سودت را امضا کرد.

پس از عقد این معاهده، عده زیادی از تجار مغول (بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر) به عزم

ماوراءالنهر، حرکت کردند و اجناس و امتعه گرانبهایی از قبیل طلا و نقره و ابریشم و پارچه های قیمتی و مشک و احجار کریمه با خود آوردند. ولی در شهر اترار، غایرخان، از منسوبان ترکان خاتون، به اسواول تجار طمع کرد و ایشان را نزد خوارزمشاه، جاسوس معرفی نمود. آنگاه، جملگی را کشت بجز یک نفر که جان سالم به در برد و ماوقع را به چنگیز گزارش داد. چنگیز در عین قدرت در مقام جنگ بر نیامد. دو فرستاده تاتار را با یک نفر از مطلعین نزد خوارزمشاه فرستاد و به این عمل زشت اعتراض کرد و تسلیم غایرخان را خواست ولی سلطان نپذیرفت. زیرا غایرخان با سران نظامی منسوب و مربوط بود و ترکان خاتون که خود در سیاست خوارزمشاهیان نفوذ فراوان داشت با این کار موافقت نمی کرد. در نتیجه، سلطان محمد که مردی سبک مغز و جاهل بود، نعت تأثیر اطرافیان، نه تنها با تسلیم غایرخان آتش خشم چنگیز را تسکین نداد بلکه دو نفر فرستادگان او را نیز بقتل رسانید.<sup>۱</sup> و مقدمات حمله خانان سوز مغول را به دست خود فراهم کرد. در جریان این حمله خونین، به کشاورزی و صنایع دستی ایران لطمات سنگین وارد شد و آبادیها و آثار تاریخی و هنری بسیاری دستخوش نهب و غارت گردید. علت اساسی شکستهای متوالی محمد خوارزمشاه این بود که سیاست اقتصادی و اجتماعی و مالیاتی این مرد و اطرافیان ستم - پیشه اش مورد تأیید مردم نبود. نه تنها فئودالها و سران نظامی با یکدیگر و با سلطان همصدا و همفکر نبودند بلکه بین خود آنان، در چپاول و استثمار مردم اختلاف بود. به نظر محققان شوروی، «محمد خوارزمشاه با اینکه نیرویش بمراتب بیش از مغولان بود، نتوانست در مقابل مهاجمان ایستادگی کند. او نه به سرداران خود اعتماد داشت نه به فئودالهای دست نشانده و نه به سپاهیان ایشان و از این که آنان را برای یک نبرد قاطع در یک نقطه متمرکز سازد بیمناک بود؛ بدین سبب، به دستجات کوچک تقسیمشان می کرد و لشکریان چنگیز این دستجات را یک یک نابود می کردند.

هجوم چادر نشینان، اعم از تازیان بدوی و یا ترکان غز و غیره به سرزمینهای زراعتی و کشاورزی اسکان یافته، بطور کلی، همیشه موجب ویرانی و فقر بود ولی در این موارد یاد شده، این ویرانیها بدون نقشه صورت می گرفت.

اما چنگیزخان و سرداران او، تخریب سرزمینهای حاصلخیز و شهرها و کشتار دسته جمعی مردم را به طور متشکل عملی می ساختند. مبتکران شیوه، چنگیزخان بود و سبب آن این بود که عده لشکریان مغول قلیل بود، و به حساب آکادمیسین، بارتولد، از دوست هزار تجاوز نمی نمود، و این عده برای انقیاد اراضی وسیعی که چنگیزخان تسخیر نموده بود، کفایت نمی کرد.

چنگیزخان می خواست بوسیله کشتار دسته جمعی کسانی که قادر به مقاومت بودند و استقرار شیوه قتال و ارعاب، اقوام مغلوب را سرعوب و ضعیف کند و از عصیان و شورش آنان علیه آنها امان جلوگیری بعمل آورد. عده ای از اطرافیان و نزدیکان چنگیزخان این شیوه را تأیید نمی کردند. بطوری که از منابع موجود بر می آید، حتی دو تن از فرزندان چنگیزخان - جوچی و اوگدی (اوکتای) - مخالف این روش بودند. ولی اکثر فئودالهای چادر نشین مغول روش چنگیزی را می پسندیدند، زیرا چنگیز دزدی و غارت را به مقیاسی که تا آن زمان سابقه نداشت مجاز

می‌دالست و دست ایشان را باز گذاشته بود.<sup>۱</sup>

شک نیست که حمله چنگیز و بازماندگان او، اقتصاد نیمه‌جان ایران را به ورشکستگی سوق داد؛ زیرا در جریان این جنگهای خونین، کشاورزان و زمینهای زراعتی و باغهای آسان، دستخوش نهب و غارت می‌شدند، و محترفه و پیشه‌وران و صنعتگران را نیز از زادبوم خویش به نقاط مورد نظر اجباراً کوچ می‌دادند. به این ترتیب، با حمله مغول، صنعت و کشاورزی ایران بکلی فلج گردید.

با این حال، «علی‌رغم ویرانیهای عظیمی که فتوحات مغولان در کشورهای آسیا و اروپا به بار آورده بود، مناسبات بازرگانی میان ممالک سزبور قطع نشد. فاتحان، از لحاظ نظاسی و سوق-الجیشی، راههای مناسب ساخته شبکه وسیعی از مراکز پستی (پام) احداث کردند: کاروانها نیز از این راهها استفاده کرده، بخصوص از ایران به چین و بالعکس، آمدوشد می‌نمودند. خانان بزرگ مغول نفع خویش را در حمایت از تجارت کلی کاروان که در دست شرکتها بزرگ تجاری مسلمان ایرانی و خاورمیانه‌ای بود می‌دانستند و اعضای این شرکتها را «شریک» می‌نامیدند. خانهای بزرگ، بویژه اوکتای، با کمال میل، در شرکتها سزبور سرمایه‌گذاری کرده و از ایشان حمایت می‌کردند. کار این شرکتها تجارت کلان بین‌المللی بود. منسوجات گرانبها و اشیاء تجملی را که بیشتر مورد نیاز اعیان و بزرگان بود، خریدوفروش می‌کردند.»<sup>۲</sup>

به این ترتیب، پس از حمله مغول، آن دسته از بازرگانان ایرانی که با سران مغول در فعالیتهای تجاری هماهنگی و همقدمی می‌کردند، کمابیش، منتفع و بهره‌مند می‌شدند ولی کشاورزان یعنی اکثریت مردم، از لحاظ اقتصادی، وضع دلخراشی داشتند و سنگینی بار مالیات و مظالم مستمر فتودالها و سران مغول، کمر آنها را خرد کرده بود. خراسان در نیمه اول قرن هفتم، وضع خاصی داشت.

«جنتمور، نخستین حاکم مغول، وظیفه‌دار بود تا بتواند از مردم محل، پول و اسوا و پربها و محصولات بیشتری اخذ کند و وصول منظم مالیات و خراج را تأمین نماید. جنتمور مردم را بیرحمانه شکنجه و مجبور می‌کرد محل اسوا خویش را نشان دهند. وی بمنظور ایجاد دستگاه اداری و بخصوص مالیاتی، مأسوران محلی و ایرانی را به خدمت خود جلب کرد.

جنتمور و جانشینان وی، در مقابل خسان مغول، مسؤول وصول سرتب مالیاتها و خراج و ارسال آن به خزانه خان بودند. این امر فقط در صورتی امکان‌پذیر بود که مالیات‌گزافی بر اهالی وضع شود ولی نه بنحوی که مالیات دهنده را بکلی از هستی ساقط و فقیر کند یا بدیگر سخن، میزان مالیات طوری باشد که لااقل زارع قادر باشد، پس از پرداخت آن، مجدداً به زراعت پردازد.

حکام خراسان اقداماتی بعمل آوردند تا شهرها و دهکده‌هایی که در دوران هجوم مغولان ویران شده بود احیاء گردد؛ مثلاً گرگوز، جانشین جنتمور، طوس را احیاء و مقرر حکومت خویش ساخت. هرات نیز احیاء شد. حکام خراسان و فتودالهای مغول که در زمره اطرافیان وی بودند، با فتودالهای اسکان‌یافته محلی که از قتل و غارت مغولان جان بدر برده بودند، نزدیک

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم، پیشین، ص ۳۲۷-۳۲۵ (به اختصار).

۲. همان، ص ۳۲۲.

شدند و اندک اندک، فرهنگ و تمدن ایران را پذیرفتند. این خط مشی سیاسی، یعنی نزدیکی فاتحان با سران مغلوبان، با روش دیگری که اکثر اعیان مغلوب تعقیب می‌کردند تصادم می‌کرد. اینان پیروان سنن چادرنشینان بودند و با سردم اسکان یاقته دشمنی می‌ورزیدند و بالکل حاضر نبودند حتی سخنی هم از نزدیکی با آنان بشنوند.

سران نظامی مغول، گذشته از اجحاف و تجاوز و زورگویی و برده کردن ساکنان بلاد و قصبات، به تصرف اراضی آغاز کردند. وادان، سورخ ارسنی، نقل می‌کنند که «مغولان وارد کشور گرجستان شدند و تمام محال و نواحی و قلاع غیر قابل وصول معروف را، به قرعه، میان سران خود تقسیم کردند، و اینان بلادرنک، نقاطی را که به حکم قرعه نصیب ایشان گشته بود تصرف می‌کردند.» در ایران نیز وضع به همین قرار بود.

فئودالهای مغول، در متصرفاتی که بطریق بالا بدست آورده بودند، مانند اسیران مستقل، رفتار می‌کردند و مالیاتی را که از مردم اخذ می‌کردند صرف احتیاجات شخصی خود می‌کردند و می‌کوشیدند که از مردم زحمتکش محلی، بطور غیر محدود، بهره‌کشی کنند و خودسرانه بر آنها مالیات وضع نمایند و بهیچوجه، در اندیشه احیای کشاورزی و پیشه‌ها و بازرگانی نبودند. اینان هیچگونه رابطه‌ای با مردم و حتی فئودالهای محلی برقرار نمی‌ساختند و خط مشی سیاسی یاد شده، که در محیط فئودالهای مغول در فاصله سالهای ۱۲۳۰ تا ۱۲۴۰ - میلادی (۶۲۸ تا ۶۳۸ هجری) پدید آمد، در سراسر تاریخ حکومت مغولان در ایران، مشهود می‌باشد. در میان نمایندگان و مدافعان این دو روش، مبارزه شدیدی جریان داشت.

گرگوز و جانشین او ارغون آقا (سال ۱۲۴۴ میلادی/۶۴۲ هجری) بارها کوشیدند تا میزان مالیات را تثبیت و مشخص نمایند و خودکامی فئودالهای مغول را محدود سازند و آنان را مجبور کنند که وجوه مالیات وصولی را به‌خزانه تسلیم کنند.<sup>۱</sup>

سران نظامی مغول، پیش از اردو کشی هلاکوخان، در سرزمینهای نوگشوده شروع به غصب و تصاحب اراضی فئودالهای محلی کردند. سران زمامدار مغول پس از تأسیس دولت هلاکوتیان، همان سیاست تصاحب اراضی فئودالهای محلی را تعقیب نمودند. سیاست ایلخانان بطور کلی متوجه آن بود که حد اعلای درآمد را از مردم محلی اخذ کنند. بدین سبب، در دوره تسلط مغولان، بهره‌کشی فئودالی از روستاییان بمراتب، شدیدتر از پیش شد. روستاییان (چنانکه ضمن توصیف احوال طبقه وسیع کشاورزان (در جلد سوم) بتفصیل گفتیم) ناچار بودند قریب سی‌گانه مالیات و بیقرار بپردازند و انجام دهند.

پس از حمله مغول به ایران، شبکه‌های آبیاری بکلی خراب شد، عده نفوس سخت تقلیل یافت، دامهای کاری نظیر گاو و قاطر و اسب از میان رفتند، قحطی و امراض ساریه بروز کرد، و این عوامل در وضع کشاورزی ایران منعکس گردید. خراسان بیشتر و زودتر از دیگر نواحی، آسیب دید. به گفته نسوی، پس از نخستین هجوم (۶۲۰-۶۱۷ هجری)، همه شهرها و قلاع خراسان بجز دژ خرنندز که متعلق به نسوی بود؛ ویران شد، ولی تقریباً همه فراریانی که به آن قلعه پناه برده بودند، بر اثر ابتلا به بیماری ساری، جان سپردند. فاتحان یا روستاییان را به قتل می‌رسانیدند، پایه اسیری می‌بردند و از آنان در کار محاصره بلاد، کندن خندق و آوردن سنگ برای دستگاههای

سنگ انداز، استفاده می کردند.

بسیاری از ساکنان که برای نجات به کاریزها پناه برده بودند، در آن مجاری درگذشتند. چون سیاست کلی چنگیز قتل و غارت و از بین بردن انبارها و منابع آذوقه بود، قحطی و بیماری شیوع یافته بود. لسوی می نویسد از حدود بلخ تا حدود دامغان، یک سال، بیوسته خلق گوشت آدمی و سگ و گربه می خوردند؛ چه عمال چنگیزخان جمله انبارها را سوخته بودند.<sup>۱</sup> «چون بعد از ۱۴ سال یعنی در سنه ۶۳۴ هجری، خان بزرگ، اوکنای قآن، فرسود تا هرات را احیا کنند و عده‌ای از اسیران (هزار نفر پیشه‌ور و نساج را که بعد از تسخیر هرات از آن شهر کوچانده بودند بازگردانیدند، دیدند که در پیرامون ویرانه‌های شهر، تقریباً نه دوستانی باقی مانده و نه دام کادی، و جویها انباشته است و بدین سبب، مردم ناچار خود بجای گاو، گاوآهن می کشیدند. قرار بر این بود که هر مرد ساکن هرات ۳ سن گندم در ۰ کونک (واحد طول) بکارد و از برکه آبش دهد. «هنگام زرع از ضعیف و شریف دو دجوج (بوغ) می کشیدند و دیگری میعاد راست می داشت و بدین نوع زمین را شیار می کردند و تخم می پاشیدند و پنبه می کاشتند.» پس از برداشت محصول پنبه، بیست مرد هر یک بیست سن پنبه به افغانستان بردند و از آنجا «ادوات دهفت آوردند.» [رک: سیفی، ص ۱۱۱]<sup>۲</sup> از این جملات پیداست که اسب و خر وجود نداشته است.

به گفته نویسنده ذیل تاریخ سیستان، در سال ۶۳۲ هجری، هنگامی که مغولان برای بار سوم به سیستان هجوم کردند، ویرانی و قحطی چندان عظیم بود که آذوقه به مبلغ باور نکردنی فروخته می شد؛ بدین قرار: شکر منی ۱۰ دینار، فالید (حلوا و قند سفید)، ۱ دینار، عسل ۱۲ دینار، روغن حیوانی ۵ دینار، گوشت گوسفند ۴ دینار، گوشت گاو ۲ دینار.<sup>۳</sup> یکی از عواملی که به عدم ثبات و آشفتگی وضع اقتصادی ایران کمک می کرد، اختلاف بزرگی بود که بین سران نظامی و چادرنشین مغول و ترك از طرفی، و فنودالهای اسکان یافته ایرانی از طرف دیگر وجود داشت. این اختلاف در تمام زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی تجلی می کرد. فنودالها و مأمورین متنفذ ایرانی که در رأس دستگاه اداری قرار داشتند، می کوشیدند تا دولتی نیرومند و متمرکز تأسیس کنند و حکومتی شبیه حکومت غزنویان و سلاجقه پدید آورند و در پناه قدرت خان مغول، به وضع آشفته مالیاتی و میزان مال الاجاره اراضی مزروعی نظم و قراری بدهند، خزانه و مالیه دولت را تقویت کنند و اعیان چادرنشین ترك و مغول را که با اسراف و تبذیر و غارت کشاورزان با سیاست «تمرکزطلبی» مخالفت می کردند، بر سر جای خود بنشانند.

در عهد هلاکوئیان کمابیش فنودالهای ایرانی نظیر افراد خاندان جوینی که مال و منال فراوان داشتند موفق شدند که حکومت مرکزی را تقویت کنند.

در اواخر قرن هفتم هجری، وضع اقتصادی زمامداران مغول آشفته و درهم بود. در عهد

۱. به نقل از: کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، بهمن، ص ۱۲۷.

۲. همان، ص ۱۳۰-۱۲۹.

۳. تاریخ سیستان، ص ۲۹۶، به نقل از: کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، بهمن، ص

کیخاتو، وضع مالیاتهای سنگین و مطالبه آن از مردم بینوا، امر محال بود؛ بهمین علت، تصمیم گرفتند با صدور پول کاغذی یا «چاو» طلاها را در خزانه جمع کنند و پول کاغذی را در جریان بگذارند. بالاخره در سال ۹۹۴ هجری (۱۲۹۴ میلادی) در «تبریز» پول کاغذی به جریان گذاشته شد. مردم مکلف بودند یا آن را قبول کنند و یا به دست مأمورین خان کشته شوند. ولی یک هفته پس از صدور چاو، مردم زبان به اعتراض گشودند، بازارها بسته شد، آذوقه نایاب گردید، تجارت داخلی و خارجی مختل گشت و از شهرها مالیات وصول نمی شد. مجبور شدند چاو را لغو کنند. مردم وزیر ایلخان را که «صدر جهان» نام داشت، «صدر کاغذی» خواندند. رسم چاو برفاقتاد و کیخاتوخان کشته شد. زمامداران بعدی نیز قادر نبودند که به وضع آشفته اقتصادی سلطت سروسامانی بدهند.

استثمار فنودالی و سنگینی بار مالیات، روزبروز بیشتر می شد. مأموران یا کسانی که وصول خراج را بمقاطع گرفته بودند، بدون اینکه هیچگونه نظارتی در اعمال ایشان بعمل آید، اقدام بوصول مالیاتها می کردند و مبالغ وصولی را تصاحب یا تَبذیر می نمودند، و وقتی خزانه پرداخت آن مبالغ را از آنها مطالبه می کرد، ایشان برای بار دوم و حتی سوم از رعایا مالیات می گرفتند، وصول مالیات، غالباً با شکنجه و آزار روستاییان توأم بود. روستاییان همیشه مبالغ روزافزونی بابت مالیاتهای عقب افتاده مقروض بودند. در فاصله بین سالهای ۶۴۸ تا ۶۵۹ هجری، کسانی که مالیاتها را نپرداخته اند و نیز اعضای خانواده ایشان به بردگی فروخته می شدند تا قرض ایشان به طلبکار پرداخته شود.

در طی قرنهای تاریخ ایران، هرگز وضع روستاییان بسختی و وخامت روزگار سلطه مغولان نبود. موضوع مقید ساختن روستاییان به زمین، مربوط به دوره مغول می باشد. فقه و حقوق اسلامی مجبور کردن روستاییان را به اقامت در یک محل و اطاعت ناگزیر او را از صاحب قلعه و زمین برسمیت نمی شناخت. پیش از سلطه مغولان، تابعیت و وابستگی فنودالی روستاییان صورت اقامت ناگزیر (سرواژ) در یک نقطه را پیدا نمی کرد. موازین جدید را مغولان با خود آوردند.

بطور کلی، هلاکوتیان، با بهره کشی فنودالی شدید، موجبات سقوط و انحطاط اقتصادی کشور را فراهم کردند. غازان خان در دوران کوتاه زمامداری خود (۶۹۵ تا ۷۰۴ هجری) سعی کرد که به وضع آشفته اقتصادی سلطت سروسامانی ببخشد.

رشیدالدین فضل الله، ضمن بیان انواع ظلم و تطاولی که به رعایا می رفت، می نویسد: «کلوخ و خاشاک را در نظر حکام و غیرهم اعتبار بود و رعایاران؛ و خاشاک شوارع آن کوفتگی نمی یافت که رعیت.»<sup>۱</sup> غازان خان بموجب فرمائی، میزان ثابت خراج و مالیات سرانه (قپچور) را برای هر ناحیه به نقد یا جنس، معین و اعلام نمود. دستور دادخاتونان و شاهزادگان و سران قوم برای انجام مأموریتهای خصوصی، ایلچی یا مأموری به نقاط مختلف کشور گسیل ندادند. رسم نزوله «یعنی سهام رعایا شدن، بکلی برفاقتاد. صدور پروات لغو گردید، بجای مقاطعه کاران، مأمورین معین و مسؤولی وظیفه اخذ خراج را بعهده داشتند و مبلغ وصولی را مستقیماً به خزانه تسلیم می کردند. علاوه بر این، غازان برای تشویق مردم به فعالیتهای کشاورزی، تسهیلات

مالیاتی قایل شد. فکر اصلاحی غازان را کمابیش الجایتوخان دنبال کرد ولی با سرک او، ابوسعید بهادرخان در سن ۱۲ سالگی، به حکومت رسید. وی بعزت صغر سن، قادر به اداره امور کشور نبود؛ بهمین علت، امیر چوپان و سایر اعیان چادر نشین بار دیگر، جان گرفتند و علیه تمرکز و انضباطی که از عهد غازان به یادگار مانده بود، به مبارزه برخاستند و به انقراض و از هم پاشیدگی حکومت ایلخانان کمک کردند.

در فاصله بین سقوط حکومت ایلخانان و استقرار حکومت صفویه، تغییر مهمی در وضع کشاورزان روی نداد. در دوران حکومت سر بداران، کمابیش، کشاورزان منطقه قدرت آنان، از ظلم و ستم در امان بودند. پس از آنکه تیمور بر آل مظفر و سر بداران دست یافت، اراضی فراوان را بر سر سیورغال، میان سران نظامی خود و فئودالهای بزرگ ایرانی، که جانب وی را گرفته بودند، تقسیم کرد. وی به نفع کشاورزان قدسی بر نداشت. فرزند او شاهرخ، بطوری که دولت شاه نوشته، برای جلوگیری از عصیان کشاورزان، به پیروی از روش غازان خان، میزان بهره کشی فئودالها را تثبیت کرد ولی این اصلاحات از مظالم عملداران و مأمورین مالیاتی نکاست. در زمان سلطان حسین بایقرا، مظالم مأمورین دیوانی نسبت به کشاورزان و پیشه‌وران سبب عصیان خلق گردید. سلطان حسین بایقرا، وزیر کاربان خود، علیشیر نوایی را به هرات فرستاد، او بمحض ورود، از فراز سنبر مسجد جامع، لغو مالیاتهای غیرقانونی را اعلام کرد و کشاورزان و پیشه‌وران را برای مدت دو سال از مالیاتها و عوارض فوق‌العاده معاف نمود.

بطور کلی، در دوران بعد از اسلام، وضع زندگی اقتصادی مردم بر حسب اوضاع و احوال طبیعی و نوسانات سیاسی، فرق می‌کرد. در مناطقی که کشاورزان از آب‌وهوای مناسب و خاک حاصلخیز و امنیت و ثبات سیاسی برخوردار بودند، زندگی کمابیش رضایتبخش بود؛ چنانکه زندگی مردم ایران در دوره طاهریان، سامانیان (مخصوصاً در دوره نخستین شهریاران این سلسله) و تا حدی در عهد غزنویان و سلجوقیان، در نتیجه امنیت و ثبات نسبی، قابل تحمل بود و کشاورزان با ابزارهای ابتدایی آن دوران کار می‌کردند، و اگر سواحه یا خطر بی‌آبی، میل، تگرگ و آفت‌های نباتی، ویا وطاعون نمی‌شدند و از مظالم مأمورین دیوانی سلامت می‌رستند، نان بخور و نمیری بست می‌آوردند و در کلبه‌های گلی با زن و فرزند خود می‌خوردند.

بطور کلی، سطح توقعات و انتظارات اکثریت مردم بسیار پایین بود. مردم با ظلم و ستمگری و تبعیض، از عهد باستان آشنا و مأنوس بودند. اختلاف طبقاتی در نظر آنها اسری ازلی وابدی بود. قسمتی از معاملات و مبادلات مردم بطور تهاتری و پایاپای، صورت می‌گرفت؛ فی‌المثل گندم می‌دادند و پارچه می‌گرفتند و قسمت دیگر از نیازمندیهای خود را با پول تهیه می‌کردند. وضع پیشه‌وران و دیوانیان یا کارمندان دولت و روحانیان طبقه دوم و دیگر قشرهای میانه‌حال بر مراتب بهتر از کشاورزان بود.

پس از حمله مغول، ظلم و زور، جای مقررات و نظامات فئودالی قدیم را گرفت. فرمانروایان مغول به هیچ اصل قانونی پایبند نبودند. وقتی مالیاتهای ظالمانه مخارج آنان را تأمین نمی‌کرد، بیدرنک، مالیات جدیدی وضع می‌کردند و هرگاه با این مالیات نیز نظر آنها تأمین نمی‌شد، پیش هرکس پول یا متاعی سراغ می‌کردند، درصدد مطالبه آن برمی‌آمدند؛ و اگر صاحب مال

#### فعالیت‌های اقتصادی

#### پس از حمله مغول

مقاومت می‌کرد، با جبر و عنف و گاه با کشتن صاحب‌سال، به‌مطلوب خود می‌رسیدند. در نتیجه این سیاست جا برانه و دور از عواطف انسانی، همه کوشش می‌کردند که خود را بینوا و ظنیر جلوه دهند؛ لباس فاخر نپوشند و اشیاء نفیس و گرانبهای اگر دارند در معرض نمایش مهمالان نگذارند. بسیاری از سردم این‌وقت، برای حفظ خود از شرمغولان، لباس سربازی برتن می‌کردند؛ در زمرهٔ زورگویان و عمال حکومت جابر مغول در می‌آمدند. بسیاری از فعالیت‌های شمر اقتصادی نظیر کشاورزی، نجاری، آهنگری، کفاشی و غیره روی به کساد نهاد.

**بازرگانی در عهد مغول:** از دیرباز، مغولان به اهمیت بازرگانی برای برطرف کردن نیازمندیهایشان و برای فروش فرآورده‌های عشیره‌ای خود و از جمله پوستی که از راه شکار بدست می‌آوردند، پی برده بودند. چنگیزخان برای بازرگانان شرایط بسیار مناسبی تعیین کرد و به آنان امنیت کامل برای کارشان داد؛ و منگو حتی بمنظور جلوگیری از تصادم میان بازرگانان و مراقبان بازار، دستور داد جواز پیشه به نام بازرگانان صادر گردد. جنگ با خوارزمشاه نیز ظاهراً در نتیجه کوششهایی که چنگیز برای برقراری روابط بازرگانی بعمل می‌آورد، و در اثر سوء سیاست سلطان محمد خوارزمشاه درگرفت.

چون محصولات کشاورزی مغولستان نمی‌توانست نیازمندی مردم آن سامان را برطرف کند، ورود مواد غذایی به آن سرزمین اهمیت بسیار یافت. سیاست حمایت از بازرگانان در دوران سلطنت ایلخانان نیز ادامه یافت. «ادریش فن پرته‌نو» تیریز ۱۱ از نظر مقدار جنس، غنی‌ترین شهر «نهای آن» دژ می‌نامد. میان ایران و بسیاری از سالک دیگر روابط بازرگانی موجود بود» ولی این روابط گاه در اثر جنگها و سوء سیاست زمامداران رو به‌سستی می‌نهاد.

وضع جاده‌ها خوب نبود و بطور کلی مغولان در بهبود راهها و ایجاد خطوط ارتباطی جدید، قدم مؤثری برنداشتند. «تصور نمی‌رود که غازان، صرفنظر از برقراری امنیت در جاده‌ها، برای گسترش و رونق بازرگانی، کوشش فراوان کرده باشد. او رباخواری را ممنوع و در تعیین قیمت‌ها دخالت کرد. غازان از اجحاف دسته‌های چپاولگر و اطرافیان شاهزادگان که در بازار برای خود عوارضی وضع می‌کردند، جلوگیری کرد.»

حمدالله مستوفی می‌نویسد که کازرون در فارس و ترشیز در قهستان و سرو در ساوراء النهر مراکز بازرگانی شرق بوده‌اند. ماهرویان در فارس، پارچه‌های کتانی صادر می‌کرد، و کوتم در کنار بحر خزر، مرکز معاملهٔ گوسفند بود. در کرخ، شمال بغداد، معاملهٔ کاغذ، لباس و ابریشم رواج داشت. مواد غذایی ایران تا چین و هندوستان می‌رسید؛ مخصوصاً بازار صیفی و گوجه خشک خوارزم رواجی تمام داشت. سیوهٔ اصفهان به آسیای صغیر فرستاده می‌شد. از ترکستان شکر، پوست سنجاب و سمور و غیره وارد می‌شد. دادوستد با مغرب، دارای اهمیت خاص بود، اما فرمانروایان مغول برای توسعهٔ آن کوششی نکردند. مراکز سهم ایتالیا، بخصوص بنادر ژن و ولیز، در این دادوستد، واسطه بودند.»<sup>۲</sup>

گزارش مارکوپولو در پیرامون وضع تجارت و بازرگانی: بطور کلی، پس از

۱. برنولد اشپلر، تاریخ مغول در ایران. ترجمهٔ محمود میرآفتاب، ص ۴۳۲-۴۲۹ (به اختصار).

۲. همان، ص ۴۳۳-۴۳۲ (به اختصار).



حمله مغول، مدت‌ها در کشورهای مغلوب و بلادیده، اثری از فعالیتهای اقتصادی بچشم نمی‌خورد. از عهد قویلیای، از برکت امنیت و آرامش نسبی که در منطقه وسیع اسپراتوری مغولان پدید آمده بود جنبشهای اقتصادی و تجاری در زمینه‌های مختلف پدیدار شد. مارکوپولو در سفرنامه خود، از فعالیتهای مختلف اقتصادی در سرزمین چین و دیگر کشورهای آسیا و خاورمیانه سخن می‌گوید، مخصوصاً خاطر نشان می‌کند که «برای اداره کردن این تجارت عظیم، در داخل کشور، و برای ترتیب امور بازرگانی با هند و جزایر «انسولند» (اندونزی و فیلیپین) مؤسسات بسیار مهم و مقتدر راهنمایی تأسیس شده بود که با مؤسسات مشابه آن در ایالات فلاندر و فلورانس، رقابت می‌نمود.» مارکوپولو از وضع مساعد بازرگانان یاد می‌کند: «بازرگانان و زنان و وابستگان آنها در نهایت تنعم زندگی می‌کنند. پول کاغذی باعث تسهیل معاملات است، و مردم در خرید و فروش بین «زرسره» یا پول کاغذی (اسکناس) استیازی قائل نیستند. کشتیهای تجاری از هند، انواع ادویه، مانند فلفل و زنجبیل و دارچین وارد می‌کنند. مغازه‌های پکن سملو از انواع منسوجات و ابریشمهای رشته و نرشته و پارچه‌های ابریشمی و زربفت بسیار مجلل است. روزی نیست که هزارگردونه ابریشم وارد این شهر نشود، و با آن ابریشمها مقادیر بسیاری منسوجات زرین و پارچه‌های ابریشمی تهیه نگردد. منسوجات ابریشمی، نه تنها برای جزایر اندونزی و فیلیپین بلکه به‌سالمک اسلامی نیز صادر می‌شود.» و بهمین جهت بود که جمعیت زیادی سرکب از تجار عرب و ایرانی و مسیحی در آنجا زندگی می‌کردند.

در دوره هلاکو، روابط تجاری بین چین و ایران وسعت گرفت. از چین، منسوجات ابریشمی و ظروف چینی وارد ایران می‌گردید و در مقابل از ایران، قالی و زین و برگ و آلات و ابزار سواری و اسلحه و اشیاء مفرغی و مینا کاری را به‌چنین صادرمی کردند.<sup>۱</sup>

در پایان قرن سیزدهم، دو راه بسیار طولانی مغرب زمین را به‌شرق دور متصل می‌کرد: اول راه قبحاق تا شهر «توتن هوانک»؛ تجار ژن و ونیز پس از عبور از شبه‌جزیره کریمه، از طریق شط ولگا و اتزار، واقع در ساحل سیحون، بطرف مغولستان و قراقوروم رهسپار، و از آنجا بسوی پکن سرانجام می‌شدند. راه دیگری نیز بود که از طرابوزان و سواحل دریای سیاه شروع می‌شد و از سوریه و آسیای صغیر می‌گذشت و پس از عبور از تبریز، قزوین، ری، سوسمرقند، تاشکند، کاشغر به «توتن هوانک» می‌رسید. از این راهها، شرق دور با اروپا مرتبط می‌شد. می‌توان گفت حمله مغول با تمام خرابیها و زیانهایی که ببار آورد، موجب گردید که چین و ترکستان و ایران و روسیه در زیرلوی یک اسپراتوری عظیم قرار گیرد، و از یک «یاسا» و مقررات سخت و خشنی که بوسیله پادشاهان تحمیل شده بود تبعیت کنند، و مأمورین، سراقب امنیت راهها و ایمنی کاروانها و مسافرین باشند. به‌این ترتیب، باراههای زمینی و دریایی امن و آرام، روابط بازرگانی بین اروپا و شرق دور برقرار می‌شود. در این اسپراتوری وسیع، تمام ادیان و مذاهب، کمابیش از آزادی برخوردار بودند.<sup>۲</sup> در حوزه قدرت مغولان، وضع پست و چاهار نیز رضایتبخش بود «اودوریک» از حسن اداره و ترتیب پست در اسپراتوری مغول صحبت می‌کند. چاهارها با نهایت سرعت بر روی اسبها یا اشتران سریع‌السیر سوارند، و چون به‌نزدیک منزل (یام) می‌رسند، در نغیری که همراه دارند

۱. دک، ده‌گروه، امپراتوری صحرائودان، ترجمه عبدالحسن میکده، ص ۵۱۲-۵۱۱.

۲. دک، همان، ص ۵۱۶-۵۱۴.

می‌دیند و محافظین آن «پام» از نزدیک شدن پیک، بدین ترتیب، آگاه می‌شوند و فوراً اسب یا شتر دیگری را حاضر می‌کنند. چاپار، نامه‌ها یا چیزهایی را که هست می‌گیرد و بر زمین می‌نشیند و «ربما بسوی «پام» بعدی می‌رود. و همین ترتیب همواره ادامه می‌یابد. خان بزرگ، در مدت ۷ ساعت، از وقایع جاهایی که با اقامتگاه او سه روز فاصله اسب مسافت دارد آگاه می‌شود.»<sup>۱</sup>

### وضع اقتصادی طبقات اجتماعی

«روحانیان مسلمان - سادات و علما و شیوخ و مسالک درویشی - در عهد مغولان، وضع و اقتدار اقتصادی خود را حفظ کردند. مغولان شهنشاهان، که بر روی هم با پیروان ادیان دیگر مدارا می‌کردند، بزودی از نفوذ کلمه و اعتبار معنوی و مذهبی روحانیان مسلمان در میان عامه مردم باخبر شدند و بخشی از املاک موقوفه را در اختیار آنان گذاشتند.

املاک موقوفه کماکان شامل اراضی وسیع نبود بلکه کارگاههای صنعتی و دکاکین و راسه‌بازارها و کاروانسراها نیز جزو آن بود؛ و روحانیان فتودال اختیار عواید آن را در دست خود داشتند.

اعیان روحانی و مأموران به تجارت محلی و ترانزیتی و کاروانی علاقه و بستگی نزدیک داشتند. اعضای شرکت‌های بزرگ بازرگانی یا «اورتاها» غالباً نماینده خانها و شاهزادگان و شاهزاده‌خانها و امیران بزرگ فتودال بودند. البسه ابریشمی و زربفت و اسلحه و ماهوت و ظروف چینی و سنگهای قیمتی و مصنوعات طلا و نقره در دربار فتودالها قدر و قیمت عالی داشت.

مغولان به مأموران اعیان‌نشین و خدمتگزار ایرانی نیازمند بودند، زیرا اینان در امر بهره‌کشی از مردم مغلوب و مطیع شهر و روستا، دستیاران اصلی ایشان به‌شمار می‌رفتند. بدین طریق در دولت هلاکوئیان گروه حاکمه فتودال به‌چهار گروه اجتماعی که از لحاظ سلیت و زبان و مذهب و شیوه زندگی با یکدیگر تفاوت داشتند، تقسیم می‌شد:

۱. اعیان نظامی چادرنشین مغول، ترک یا کرد.
۲. مأموران کشوری که بیشتر ایرانی بودند.
۳. روحانیان عالی‌مقام مسلمان، و در کشورهای قفقاز و آسیای صغیر و عراق عرب، روحانیان مسلمان و مسیحی.

۴. اعیان محلی شهرستانهای ایران که با دستگاه دولت مرکزی ارتباطی نداشتند.

از لحاظ سیاسی وظیفه رهبری با اعیان چادرنشین مغول و ترک بود. اعیان مغول به‌شیوه قدیم هنوز زندگی می‌کردند و سعی آنها این بود که از روستاییان محلی بحد اعلائی ممکن بهره‌کشی کنند. برای این کار از ادارات دولتی که در رأس آنها صاحب‌دیوان قرار داشت، استفاده می‌کردند. وی تمام امور خزانه و وصول مالیات و درآمد و خرج دولت و امور دفتری و اداری و عزل و نصب کارمندان جزء اداری را به‌عهده داشت.

رسیدگی به امور کارخانه‌های صنعتی، که معمولاً متعلق به‌خان یا کسان او بود، نیز جزو وظایف صاحب‌دیوان بود. در کارخانه‌های سزبور پیشه‌ورانی که هنگام تصرف کشور به‌بردگی درآمده بودند، و یا اخلاف ایشان، کاری کردند.

در بعضی از ایالات و شهرهای بزرگ، مأموران مالیاتی اقامت داشتند که در برابر حکومت مرکزی مسؤول وصول منظم مالیاتها و تحویل وجوه به خزانه بودند. معمولاً وصول مالیات به مقاطعه واگذار می‌شد و مقاطعه کاری توانست، بلا مانع و بدون اینکه نظارتی در اعمال او به عمل آید، مردم را غارت کند.<sup>۱</sup>

گردآوری مالیات: «جمع‌آوری مالیات در ایالات و بلاد، با اقدامات بیرحمانه و فوق‌العاده توأم بود، و در واقع به یک لشکرکشی جنگی کوچک مشابهت داشت. مبلغی که از مردم مأخوذ می‌گردید به ارقام سرسام‌آوری سر می‌زد. بنا به گفته حمدالله مستوفی قزوینی، در آمد دولت که در سال ۱۲۹۵ میلادی (۶۹۵ هجری) برابر ۱۷۰۰ تومان بود (هر تومان ده هزار دینار) به اضافه مبلغی هنگفت به جیب مأموران و مقاطعه‌کساران و اسیران فتودال می‌رفت، زیرا که مالیات نواحی که جزو اقطاع فتودالها بود، گرچه توسط مأموران دولت وصول می‌شد ولی وارد خزانه دولت نمی‌گشت بلکه در اختیار فتودالها گذاشته می‌شد.

اداره مرکزی گذشته از دیوان عالی، دیوانهای دیگری داشت و از آنجمله دیوان اینجو بود، که اداره اسوار اسلاک منقول و غیر منقول شخصی خان و کسان او را عهده‌دار بود. مبالغ هنگفتی که وارد خزانه خان می‌شد، صرف نگهداری خدمتگزاران اقامتگاه وی و کسان او و مخارج شاهزادگان و بزسهای باشکوه و نگهداری لشکریان می‌گشت.

سران نظامی زندگی چادرنشین داشتند و به اقتضای فصل، به ییلاق و قشلاق می‌رفتند و سخت به یاسای چنگیزی و سنن زندگی چادرنشینی علاقه‌مند بودند. با این حال، نمایندگان ادیان گوناگون و گروههای مختلف سعی می‌کردند خان مغول را به معتقدات مذهبی و راه و رسم خود متمایل سازند.

مأموران کشوری ایران که در رأس دستگاه اداری قرار داشتند، می‌کوشیدند تا دولتی نیرومند و متمرکز تأسیس کنند و دستگاه خلعت و دولت غزنویان را که خود نمونه‌ای از دولت ساسانیان بود، سرمشق خویش قرار دهند و قدرت خان را محکم و استوار سازند و او را به قبول اسلام تبلیغ کنند و شیوه مالیاتی و میزان مال الاجاره و مالیاتها را تحت نظم و حساب معینی در آورند و در عین حال، علیه تنوق و نفوذ اعیان چادرنشین مغول و تمایلات گریز از مرکز آنان و تپذیر و ریخت‌وپاش کسان خان مبارزه می‌کردند.

روش مأموران کشوری ایران در برابر رعایا و شهریان از دیرباز بهره‌کشی شدید بود، ولی هرگز کار را به فقر و ورشکستگی کامل روستاییان و تباهی نیروهای تولیدی نمی‌کشاندند.<sup>۲</sup> در حالی که اعیان چادرنشین در راه دیگری سیر می‌کردند و برای ازهم پاشیدگی و عدم تمرکز دولت تلاش می‌نمودند، از اواخر عهد هلاکو آثار انحطاط در قدرت مغولان بچشم می‌خورد. مغولان که به نیروی جنگی خود سخت می‌بالیدند، در رمضان ۶۵۸ در محل «عین جالوت» (در فلسطین) شکست سختی از مسلمانان خوردند و برای همیشه از تسخیر مصر و شام چشم پوشیدند.

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، بیسن. س ۲۴۷-۲۴۶ (به اختصار).

۲. همان. س ۲۴۹-۲۴۷ (به اختصار).

«پس از مرگ هلاکو و تشکیل شورای مشورتی (قورولتا) اباقاخان به زمامداری رسید. از این دوره، بیش از پیش آثار انحطاط و شکست در ناصیه دولت ایلخانی دیده می‌شد. مغولان در حمله به سوریه طرفی نبستند و دو بار، یکی در سال ۶۵۹ و دیگر در سال ۶۷۶ هجری، از صربیان شکست خوردند.

در عهد اباقاخان روابطی بین پاپ روم و دول اروپای غربی با ایلخانان برقرار شد ولی نتایج مهمی از این روابط و آمد و رفتها نصیب طرفین نشد.

پس از مرگ اباقاخان، تکودار به زمامداری رسید. وی نخستین ایلخانی است که به دین اسلام درآمد و احمد نامیده شد. او در صدد بود که دولت مغولی را به یک دولت اسلامی تبدیل کند. وی به سلوکان مصر و مردم بغداد اعلام کرد که اسلام پذیرفته و از مسلمانان حمایت خواهد کرد، ولی سیاست احمد، با منافع و مصالح فتودالهای چادر نشین که هواخواه سنن دیرین بودند، به هیچوجه هم‌آهنگی نداشت؛ لذا لشکریان و فتودالهای مغول به ارغون روی آوردند. احمد در جنگ خانگی شکست خورد و متواری شد. پس از دستگیری (بدون اینکه خودش ریخته شود) به قتل رسید. در عهد ارغون، سران نظامی و فتودالها از اطاعت حکومت مرکزی سر باز می‌زدند و چنانکه یادآور شدیم، رجال ایرانی همواره هواخواه تمرکز بودند. خانواده جویی از عهد هلاکو از این سیاست جانبداری می‌کرد. شمس‌الدین محمد رئیس این خاندان مقام صاحب‌بوالی داشت و فرزند او، بهاء‌الدین حاکم اصفهان، و برادر او عطا‌سلک جویی، مورخ معروف، حاکم بغداد بود، و دیگر افراد این خاندان هر یک در گوشه‌ای، حکومت و فرمانروایی داشتند و هرگز از سال‌اندوزی و کسب ثروت، غافل نبودند. شمس‌الدین صاحب‌دیوان در طی بیست سال که امور مالی دولت را اداره می‌کرد، چهل میلیون دینار املاک خرید و بهای اموال منقول و گله‌ها و ربه‌های اسب وی به بیست میلیون دینار بالغ می‌شد.

حیات عموم رجال ایرانی در دوره ایلخانان، در اثر تضادهای اقتصادی و سیاسی، همواره در معرض خطر بود؛ چنانکه در عهد ارغون شمس‌الدین جویی را کشتند و اسلاکش را ضبط کردند.

ارغون که از نفوذ ایرانیان در دستگاه حکومت راضی نبود، یکچند از کارشناسان یهودی و مسیحی استمداد جست و سعدالدوله یهودی را به وزارت برگزید. همینکه سعدالدوله خواست از تجاوز و زورگویی اعیان نظامی مغول جلوگیری کند، علیه او به تبلیغات شدیدی دست زدند و گفتند که این مرد یهودی می‌خواهد که کعبه مسلمانان را به بتخانه بت‌پرستان تبدیل کند. ارغون در حال بیماری، تحت تأثیر این تحریکات، دستور اعدام او را داد. مرگ او موجب غارت اموال او و خویشاوندانش شد. کشتار یهودیان آغاز شد و مأموران مسلمان، از این وقایع خرسند شدند.

در سال ۶۸۸ هجری، امیر نوروز، فرزند «ارغون آقا» که در خراسان حکومت می‌کرد، اسلام پذیرفت و با فتودالهای متنفذ ایرانی دست دوستی داد و علیه سیاست ضداسلامی ارغون به پا خاست.

در عهد ارغون، روابط ایلخانان با اروپای غربی جان تازه گرفت، ولی اتحاد نظامی بین دول اروپای غربی و دولت ایلخانی هیچگاه از حدود حرف و مکاتبه تجاوز نکرد.

در این ایام، ژن و ونیز موقعیت اقتصادی ستازی داشتند، تجارت بین هندوستان و کشورهای کرانه مدیترانه از راه هند، هرمز، اصفهان، سلطانیه، ارز روم و قسطنطنیه یعنی از راه ایران، صورت می‌گرفت و عواید کلانی نصیب دولت ایلیخانی و بازرگانان ژن می‌شد.

پس از سرک ارغون، کیخاتو، فرزند اباقاخان به حکومت رسید؛ وزارت او با همدالدین بود. در این دوره، حکومت ایلیخانان با بحران اقتصادی شدیدی مواجه گردید.

از آنجایی که وضع مالیاتهای فوق‌العاده و اخذ آن از سردمی که به کلی بینوا و از هستی ساقط شده بودند محال بود، تصمیم گرفتند به‌صورت پول کاغذی یا چاد دست بزنند. نمونه و سرمشق آنان پولی بود که خان بزرگ قوییلای قآن در سراسر چین رایج کرده بود.

همدالدین، با اتخاذ این سیاست می‌خواست طلاها در خزانه جمع شود و معاملات و کارهای بازرگانی با پول کاغذی صورت گیرد ولی مردم چنانکه گفتیم با این کار موافق نبودند. چنانکه دیدیم، سران نظامی مغول از آغاز نفوذ در شرق نزدیک،

### آشفته‌گی وضع اقتصادی

سیاست تصاحب اراضی فئودالهای محلی را تعقیب می‌کردند و مطلقاً از یک سیاست اقتصادی قابل دوام و مبتنی بر مصالح عمومی

تبعیت نمی‌کردند. در عهد ایلیخانان زمینهایی که بیشتر به خوارزمشاهیان و خویشاوندان ایشان تعلق داشت و بخشی از اراضی موقوفه، به‌ملکیت دولت مغول و خانواده ایلیخانان درآمد. در دولت هلاکوخان، اراضی رسماً به‌گروه‌های زیر تقسیم می‌شد:

۱) زمینهای دولتی، یا دیوانی، ۲) اراضی اینجویا خاص اینجو که به‌خان و خویشاوندان وی تعلق داشت، ۳) اراضی مالکان خصوصی (ملک) که به‌فئودالهای مغول و محلی تعلق داشت، ۴) اراضی موقوفه.

درآمد اراضی دیوانی برای تأمین مخارج دولتی صرف می‌شد. درآمد اراضی اینجو به‌مصرف دستگاه شخص خان و خویشاوندان وی و شاید لشکریانش می‌رسید. روحانیان مسلمان درآمد اراضی موقوفه را در اختیار داشتند. جمع‌آوری مالیات از رعایایی که در اراضی دیوانی و اینجو مسکن داشتند، مستقیماً توسط دستگاه مالی دیوان عالی یا دیوان اینجوبه‌عمل می‌آمد و یا به‌فئودالها و تجار بزرگ به «مقاطعه» داده می‌شد.

این شیوه اخیر برای مردم مالیات‌دهنده بسیار سنگین و دشوار بود؛ بخصوص که در دوره سلطه مغولان، بهره‌کشی فئودالی از روستاییان به‌سراتب شدیدتر از پیش بود؛ روستاییان می‌بایست قریب‌می‌گونه مالیات و بیغدار را بپردازند و انجام دهند.

یکی از مالیاتهای اصلی، مال یا خراج یا مالیات ارضی بود که به‌جنس یعنی به‌صورت سهمی از حاصل زمین و یا در نواحی مجاور شهرها تقدماً اخذ می‌گردید. میزان خراج در نواحی مختلف یکسان نبود، و گاهی اضافه‌ای به‌نام فرع به‌میزان ده درصد مبلغ خراج به‌آن افزوده می‌گردید.

فاتحان، مالیاتی به‌نام قچچود وضع کردند که نخست فقط از چادر نشینان به‌میزان یک در صد از تعداد داسها مأخوذ می‌شد و بعدها، به‌شکل مالیات نقدی و سرانه از روستاییان و

شهریان گرفته می‌شد.

مالیات سرانه یا جزیه که علی‌رغم شریعت اسلامی نه تنها از مسیحیان و زرتشتیان و یهودیان بلکه از مسلمانان نیز گرفته می‌شد، برای پیروان اسلام بی‌اندازه توهین‌آمیز بود. گذشته از مالیاتهای یادشده، عوارض گوناگون دیگری جنساً و نفاذاً از روستاییان گرفته می‌شد که انحرافات ناپسندیده می‌شد و صرف نگاهداری دستگاه امیران و لشکریان و ماسوران عالی‌مقام و ایلچیان و غیره می‌گشت.

روستاییان می‌بایست برای اسبان، جو و غله و برای لشکریان آذوقه تهیه و تسلیم کنند (که غله و غلوفه ناپسندیده می‌شد) و غله و مشروب (به اصطلاح تغار) جمع کنند و الخ. سنگینی بار استثمار فئودالی که در دوران این فاتحان شدت یافت، بر اثر شیوه خاصی که در وصول مالیاتها به کار می‌رفت سخت و تحمل‌ناپذیرتر گشته بود. در عهد مغولان، گذشته از عوارض و مالیاتهای گوناگون و فراوان که به نفع خزانه گرفته می‌شد، تسلیم پروات به شاهزادگان و خاتونان و امیران و ماسوران، بسیار ستداول بود. براساس همانکه از نام آن نیز معلوم است، به دارنده آن حق می‌داد که مواجب یا مستمری خویش را از محل مالیاتهای فلان یا بهمان ولایت یا ده وصول کند. رشیدالدین فضل‌الله، دربارهٔ اینکه مبالغ مذکور در برات به چه نحوی از روستاییان مأخوذ می‌گردید، داستانی نقل می‌کند:

مردی وارد دهکده‌ای شد تا مبلغ براتی را وصول کند، ولی ده را بکلی خالی از سکنه یافت؛ تمام اهل ده گریخته بودند. در میدان ده گروهی از سپاهیان را دید که با کمال بیرحمی به نفر روستایی را سرفگون آویخته با چوب می‌زدند و می‌کوشیدند از ایشان اعتراف بگیرند که اهل ده که می‌بایست مبلغ براتهای ایشان را بپردازند، به کجا رفته‌اند.

سنگینی بار بیغارها و سخره‌های متعددی که به نفع دولت معمول بود، نیز کمتر از مالیات و برات و مانند آن نبود؛ مثلاً سخره پستی (یا الاغ) که روستاییان موظف بودند برای توفنگاههای پستی، یاسها یا چاپارخانه‌ها و ایلچیان و سران نظامی اسب و سخره بدهند. بیغار، به معنی اخص نیز، که عبارت بود از کار اجباری برای احیاء و تنقیهٔ قنوات و ساختمان قلاع و کاخها و احداث جاده‌ها، بار سنگینی بود. در ضمن انجام این کارها هزاران نفر از روستاییان جان می‌سپردند و چارپایان بیشمار سقط می‌شدند و این بیغار، کاری بی‌حاصل بود.

بدین سبب، تمام کوششها و تشبثاتی که شش ایلخان نخستین بخاطر ساختن شهرها و کاخها به عمل آوردند، به نتیجه نرسید و ساختمانها نیمه‌تمام ماند.

نژده یا نژول اجلال از لحاظ روستاییان صیبتی واقعی به‌شمار می‌رفت؛ هر شخصیت مغربی به‌شهر یا دهکده‌ای قدم می‌گذاشت برای خود و خادمان و همراهان خویش صدها نژول را اشغال می‌کرد. نوکران اسیر یا فرمانروا هر چه از اسواول میزبان خود می‌یافتند می‌بردند، به‌ناموس زنان دست‌درازی می‌کردند و صاحبان خانه‌ها را مورد استهزاء و مسخره قرار می‌دادند. روستاییان و مردم شهری از بیم این میهمانان ناخوانده عمداً خانه‌های خود را به حال نیمه ویران نگاه می‌داشتند تا اسیر و اطرافیان وی در آن نژول اجلال نکنند. معمولاً پس از

رفتن سپه‌مانی «سپه‌مانان» دیگری جایگزین وی می‌شدند. در طی قرون، هرگز وضع روستاییان به‌سختی و وخامت روزگار سلطه مغولان نبود و موضوع وابستگی و مقید ساختن روستاییان به‌زمین، یادگار سلطه مغولان است. فقه و حقوق اسلامی اجبار روستاییان را به‌اقامت در یک محل، اطاعت ناگزیر او را از صاحب قلعه و زمین به‌رسمیت نمی‌شناخت. خراجگزاران یعنی روستاییان و شهریان از لحاظ حقوق واجد آزادی فردی شمرده می‌شدند. وابستگی کشاورزان به‌زمین فئودال، شامل حال مردم اسکان یافته‌دهات نیز می‌شد، و این تقید و وابستگی نتیجه طبیعی و منطقی جریان تکامل عمومی جامعه فئودالی به‌شمار می‌رفت.

وضع کشاورزان، در اراضی و اسلاک خصوصی فئودالها، اندکی بهتر بود زیرا آنها در حفظ نیروی رعایای خود، لاقلاً از لحاظ تجدید تولید، ذینفع بودند در حالی که مقاطعه‌کاران وصول خراج، فقط می‌خواستند با غارت روستاییان ثروتمند شوند و پوست از تن آنان بکنند. در پایان قرن سیزدهم میلادی، بر اثر استثمار وحشیانه‌ای که از جانب مغولان اعمال می‌شد، نواحی بسیار، بالکل ویران و خالی از سکنه شد و مردم آن فرار کردند. به‌گفته رشیدالدین فضل‌الله، در بسیاری از نواحی فقط در یک دهه اراضی مردم زراعت می‌شد و باقی بایر مانده بود.

در اثر شکست اقتصادی، شهرهایی که هنگام هجوم مغول ویران شده بود، با تانی و کندی فوق‌العاده، احیاء می‌گشت. در اثر فقر عمومی و نبودن قوه خرید، وضع بازارها نیز رضایتبخش نبود. با این حال، مقاسات مغول از مردم شهرنشین مالیاتی به‌نام جمغا می‌گرفتند. مالیاتی نیز به‌عنوان جمغا، از کارگاه صنعتی و مؤسسات بازرگانی، اعم از تجارت عمده یا خرده‌فروشی و حتی خرید و فروش آذوقه و هیزم که روستاییان اطراف به‌بازارهای شهر وارد می‌کردند، و همچنین از انواع مصنوعات شهری اخذ می‌شد. میزان مالیات تمغا‌گزار بود و در پیشه‌وری و بازرگانی انعکاس سرگباری داشت.<sup>۱</sup>

طرح: «رسی که به‌طرح معروف بود، و طبق آن روستاییان و ارباب حرف می‌بایست کالاها و محصولات را به‌قیمتی نازلتر از بهای بازار به‌خزانه دولت تسلیم کنند، بسیار سنگین و تحمل‌ناپذیر بود. از جانب دیگر، تجار و صنعتگران مجبور بودند خوارباری را که دولت به رسم خراج از رعایا گرفته بود چهار تا پنج بارگوانتو از قیمت بازار خریداری کنند، و این معامله هم طرح نامیده می‌شد.

برای انتقال کالا از نقطه‌ای به‌نقطه دیگر، حقوق گمرکی یا باج پرداخت می‌شد. تمام سنگینی بار مالیاتها بر دوش صنعتکاران بود. تجار بزرگ کلی فروش، که در کف حمایت ایلخان قرار داشتند، از تسهیلات بزرگ مالیاتی برخوردار بودند. گذشته از این، صنعتکاران بخشی از مصنوعات خویش را به‌خزانه یا فئودالها می‌دادند و کارهای اجباری گوناگونی را نیز انجام می‌دادند و در ساختمان و ابنیه عمومی و تزئین شهر در سواق ورود ایلخان و شاهزادگان و غیره شرکت می‌جستند.

وضع صنعتکارانی که برده شده و در کارخانه‌های دولتی، اسلحه و البسه و لوازم

لشکریان را تهیه می کردند، بسیار سخت تر بود. کارخانه های دولتی در حدود سال ۶۲۸ هجری در ایران پدید آمد. این کارخانه ها ملک ایلخان یا شاهزادگان بودند و صنعتگرانی که در این مؤسسات کار می کردند پشت در پشت برده شمرده می شدند.

فتوحات مغولان موقتاً شیوه برده داری را احیاء کرد. مجدداً از کار بردگان به میزان وسیعی در دامداری چادر نشینان و پیشه و حرف و کشاورزی استفاده می شد. مثلاً در دو باغ رشیدالدین فضل الله، نزدیک تبریز، ۱۲۰۰ برده زن و مرد کار می کردند. میان ایشان علمای یونانی، گروهی حبشی و زنگی دیده می شد.<sup>۱</sup>

**بردگان:** «صفوف بردگان را بیشتر اسیران جنگی پر می کردند ولی عده ای بنده زر خرید نیز از برده فروشان خریداری می شد. و اینان بردگان را از کریمه و خاک روس و دشت قبیچاق و هندوستان و مصر و روم می آوردند. مقروضی که قادر به ادای قرض خویش نبود و کسی که بدهی مالیات عقب افتاده داشت نیز ممکن بود برده شود.

تجار (اورتاق) از حمایت اعیان مغول برخوردار می شدند و هنگامی که برای امور بازرگانی خویش سفر می کردند مانند ایلچیان از مردم آذوقه و علیق و وسایل تقلیه مطالبه می کردند.

به این ترتیب، فاتحان مغول با شیوه بهره کشی وحشیانه خود، نیروهای تولیدی را تباہ و نابود کردند. روستاییان بینوا که همه چیز خود را از دست داده بودند، گروه گروه زراعتهای خویش را ترک گفته بهر سو فرار می کردند. قسمت اعظم اراضی، غیر مزروع باقی ماند، و زارعان آن را رها کردند، خزانه دولت خالی شد زیرا تقریباً دیگر کسی که قادر باشد خراج و مالیات بپردازد، باقی نمانده بود و مبالغی که بدشواری گرد می آمد و وصول می شد به خزانه نمی رسید و در محل، به دست مقله کارها و فتودالها و ماسوران، حیف و میل می شد.<sup>۲</sup>

**اصلاحات اقتصادی و اجتماعی غازان خان**  
وضع دشوار مالی و اقتصادی حکومت و تمایلات گریز از مرکز و عصبانیهای اعیان چادر نشین مغول و ترك و موقوف شدن فتوحات خارجی، که غنایم جنگی فراوان نصیب فاتحان می کرد، مجموع این عوامل، حکومت مرکزی را بر آن داشت تا چاره ای بیندیشد. غازان، که مردی زیرک و کارداران بود، صلاح چنان دید که اسلام اختیار کند و از این راه به ماسوران عالیهقام و روحانیان اعیان-منش ایرانی و مسلمان نزدیک شود.

در طرح اصلاحات داخلی که غازان خان به عمل آورد، رشیدالدین فضل الله همدانی، پزشک و ماسور مجرب مالی و دانشمندی که به علوم عصر خویش احاطه داشت، وظیفه سهمی ایفا می نمود. افکار اصلاحی او که پایه و اساس اصلاحات غازان خان را تشکیل می داد، عبارت بود از این که:

ایلخان و سران مغول، باید با اعیان فتودال ایرانی نزدیک شوند و سنن کشورداری را فراگیرند، حکومت مرکزی را استوار سازند، با تمایلات گریز از مرکز اعیان چادر نشین مغول مبارزه کنند و از عصبیان و خود کامگی ایشان ممانعت به عمل آورند، میزان ثابت خراج (بهره



مالکانه، مالیات) معین و مشخص گردد و دستگاه وصول مالیات به سلاست‌گراید تا از دشواری وضع روستاییان و شهریان کاسته شود، و استعداد و نیروی پرداخت مالیات مردم افزوده گردد. قنوات و نهرهای آبیاری مخروب و ویران، ترمیم گردد و کشاورزی و صنعت و بازرگانی و زندگی شهری احیاء شود.

در عهد غازان‌خان، رهبری سیاسی از اعیان نظامی و چادرنشین مغول و ترك منتزع و به مأموران عالی‌مقام و روحانیان متشخص ایرانی، که رشیدالدین در واقع مجری مشی سیاسی آنان بود، منتقل گشت. غازان‌خان به اعیان چادرنشین اعتماد نداشت و بسیاری از ایشان را معدوم ساخت ولی با این حال، ناچار گذشت‌های سهمی به ایشان می‌کرد؛ مانند تفویض اراضی وسیع برسبیل اقطاع و غیره.

چون یکی از علل اصلی خالی شدن خزانه حیف و بیل اموال از طرف مأموران بود، فرمان ویژه‌ای صادر شد و میزان ثابت خراج و مالیات سرانه (قپچور) برای هر ناحیه به تقد و یا میزان سهمی که از حاصل باید اخذ گردد، معین گردید. این فهرست‌های مالیاتی، سهر و در تبریز نگاهداری می‌شد. در هر دهکده و هر ناحیه فهرست مالیاتی را بر صفحات آهنین یا سنگ و یا بر دیوار مساجد می‌نوشتند و در سجل نمایانی قرار می‌دادند تا عموم از آن اطلاع حاصل نمایند. مطالبه مبلغ و یا مقداری بیش از آنچه در فهرست‌ها، نوشته شده، اکیداً ممنوع بود.

خاتونان و شاهزادگان و افراد عادی حق نداشتند برای انجام مأموریت‌های خصوصی، ایلچی و مأمور به این سو و آن سو گسیل دارند و ایلچیان فقط برای مأموریت‌های دولتی اعزام می‌شدند و برای خرج راه، وجه لازم در اختیار ایشان گذاشته می‌شد.

نزوله فسخ شد و مقرر گردید که دیگر مهمانان ناخوانده به منزل مردم نزول اجلال نکنند. صدور و توزیع بروات نیز لغو گردید. مأمور دولت، که در برابر خزانه مسئول بود، مالیات‌ها را از مردم، طبق فهرست ثابت و مشخص و معین وصول می‌کرد و دیگر مقاطعه دادن مالیات در میان نبود.

عوارض گوناگون و فراوانی که بیشتر به نفع خان و شاهزادگان و لشکریان و اسیران و غیره از مردم مأخوذ می‌شد، لغو گردید. وجوه و اسوالی که به خزانه می‌رسید، با کمال دقت ثبت و سهر و سوم می‌شد و هر مبلغ، ولو جزئی، فقط طبق فرمان کتبی خان از خزانه پرداخت می‌گردید. با اینکه غازان‌خان اراضی وسیعی را، برسبیل اقطاع، در اختیار سران نظامی گذاشته بود، ولی حیف و بیل سالی نمی‌گذاشت که چیزی به دست سپاهیان برسد. بدون شک بینوایی افراد عادی لشکر مغول یکی از علل شکست سپاه غازان در سال ۶۰۳ هجری با سلطان سلوک در سوریه بوده است.

غازان‌خان، برای پایان دادن به این وضع، مقرر کرد اراضی وسیعی را که در اختیار سران نظامی قرار می‌دهد، آنان به حکم قرعه بین یوزباشی یا اسیر صده و دسته‌های کوچکتر تقسیم کنند تا هیچیک از افراد سپاه بی نصیب نمانند.

بموجب فرمانی، اراضی اقطاع قابل فروش نبود و اگر دارنده اقطاع در خدمت تصور می‌کرد، زمین اقطاع او ممکن بود پس گرفته شود. اقطاع پدر به پسر و یا اقوام دیگر منتقل می‌شد، و بدین طریق از لحاظ حقوقی مبدل به تیول موروثی شده بود.

غازان خان رسم وابستگی و تقید روستایی زارع را به زمین، که در عهد نخستین ایلیخانان نیز وجود داشت، تأیید نمود تا جایی که مالکین حق نداشتند به روستاییان فراری پناه دهند و اگر کشاورزی فرار می کرد، مالک حق داشت در ظرف سی سال از تاریخ فرار، او را جستجو کند و به زمین متروک بازگرداند. شیوه استفاده از کار بردگان به حال سابق باقی بود و رشیدالدین خود از این سنت ارتجاعی بهره برداری می کرد.

غازان خان، برای احیاء کشاورزی و تشویق مردم به زراعت، تسهیلات مالیاتی در نظر گرفت. غازان خان در زندگی شهرنشینان نیز تغییراتی به نفع اکثریت پدید آورد و از سوء استفاده های تجار و بازرگانان که غیر از تجارت به رباخواری و وصول مالیاتهای دولتی و عوارض شهری (تمغا) و مقاطعه کاری می پرداختند، تا حد زیادی جلوگیری کرد.

در حالی که وضع بازرگانان کوچک و متوسط بسبب اخذ ظالمانه مالیات تمغا دشوار بود، تجار عمده که با کاخهای شاهزادگان و زنان خوانین رفت و آمد داشتند، در نتیجه رباخواری زورگویی، بینوایان شهری را از پا در می آوردند. غازان با توجه به این وضع، از رباخواری جلوگیری نمود و بموجب «یرلیگی» یکچند، مردم را از پرداخت قروض و بهره آن معاف کرد، ولی بعدها در اثر فشار محافل ذینفع، برای بهره پول حدود و میزان مشخصی در نظر گرفت تا رباخواران از آن تجاوز نکنند؛ و صنعتگران و بازرگانان کوچک را در کف حمایت خود گرفت و در بسیاری از شهرها آنان را از پرداخت تمغا معاف کرد و در برخی بلاد، میزان مالیات را تا نصف تقلیل داد.

غازان خان به وضع آشفته مسکوکات پایان داد و در سراسر کشور، پول واحد نقره را رایج ساخت؛ واحد پول دهم بود که ۲/۱۰ گرم نقره داشت، و شش درهم یک دینار نقره بود و ده هزار دینار واحد محاسبه یا تومان محسوب می شد.

غازان خان صنعتگران برده را آزاد گذاشت و آنان را مسخیر کرد که برای خود کار کنند و مقداری معین محصول یا پول به صاحب کارخانه بپردازند.

غازان خان در راه اصلاحات شهری و عمران و آبادی نیز قدمهایی برداشت و مدارس و بیمارستانها و کاروانسراهایی ساخت، و چنانکه خواهیم دید، رشیدالدین، وزیر او نیز در دفع دشیدی کوی بزرگی پدید آورد که دارای سازسازانه های اقتصادی و فرهنگی گوناگون بود.

باید توجه داشت که اصلاحات مزبور به نفع مردم مالیات دهنده صورت نگرفته است بلکه بیشتر به نفع دولت فتودالی بود؛ چه برای ادامه حیات دولت، لازم بود ترتیبی داده شود که تولیدات کشاورزی تجدید شود و یکباره قطع نگردد و فتودالها و دولت فتودالی سرتبأ خراج مال الاجاره را دریافت دارند.<sup>۱</sup>

ولی در هر حال، نظم جدید نسبت به رژیم ارباب پیشین اخذ مالیات و عوارض، و غارت رعایا بهتر بود و بار روستاییان و شهرنشینان را سبکتر کرد.

تیمور پس از آنکه آخرین ایلیخانان سغول و حکومت کم و بیش ملی سر بداران را از پای درآورد، در راه عمران و آبادی سراسر منطقه نفوذ خود قدمی برنداشت. «تیمور می کوشید با

غارت کشورهای مفتوح، نیروهای مولدهٔ ساوراءالنهر را ترقی دهد، و وجوه و وسایلی را که در جنگ، از طریق غارت و چپاول، بدست می‌آورد برای احداث قنوت و ابنیه و تزیین شهرهای آن دیار مورد استفاده قرار می‌داد و از مسالک مسخره، پیشه‌وران را به ساوراءالنهر می‌آورد. بدیهی است که این اقدامات را به نفع طبقهٔ فئودال بعمل می‌آورد.

تیمور می‌خواست نظارت خود را بر جاده‌های کاروانرو و بازرگانی میان اروپا و آسیا برقرار سازد و بدین سبب، کوشید تا ایران و عراق عرب و کشورهای قفقاز و آسیای مقدم را که اکثر جاده‌های یادشده از آن می‌گذشت تسخیر کند.

و اما جاده‌های کاروانرو شمالی را که از نواحی مجاور کرانهٔ دریای سیاه و صحراهای کرانهٔ بحر خزر می‌گذشتند، و تیمور نمی‌توانست قدرت خود را در آن نواحی مستقر و استوار سازد، سایل بود بروی تجار و بازرگانان سدودن نماید. بدین منظور، تمام شهرهایی که بر سر جاده‌های اخیرالذکر وجود داشت ویران ساخت (گرکانج، سرای برکه، حاجی طرخان، آروف و غیره). پس از آن، در ظرف مدت سی سال، تجارت میان اروپا و آسیا از طریق جاده‌های کاروانی که از ایران می‌گذشت صورت می‌گرفت.<sup>۱</sup>

بطور کلی، پس از حملهٔ مغول و تیمور، وضع اقتصادی کشورهای خاورمیانه رو به انحطاط رفت. تلاش غازان‌خان و خواجه رشیدالدین فضل‌الله و تنی چند از ایلخانان، در راه احیای حیات اقتصادی این منطقه، چون بر اساس برنامهٔ ثابت و پایداری نبود، با سرگرمی زمامداران رویفراسوی رفت و وضع اقتصادی ایران و دیگر کشورهای این منطقه هرگز به سطح قبل از ایلغار مغول برنگشت. تیمور نیز در دوران قدرت، چنانکه گفتیم، فقط در راه عمران ساوراءالنهر قدسهایی برداشت و با تخریب و غارت دیگر نقاط، تیشه بدریشهٔ اقتصادیات دیگر نواحی زد و هرگز در مقام اصلاح وضع اقتصادی و اجتماعی ملل تابع خود، برنیامد. جانشین او، شاهرخ، چون ناظر ورشکستگی اقتصادی کشور بود، بر آن شد که از سیاست اقتصادی غازان‌خان پیروی کند و از شدت فشار دیرین بر کشاورزان و پیشه‌وران بکاهد ولی در این راه، توفیق شایانی کسب نکرد. پس از آنکه اوزون حسن در صحنهٔ سیاست توفیق یافت و با زمامداران تیمور و جهانشاه دشمن خود را از پای درآورد، بر آن شد که به وضع نابسامان اقتصادی پایان دهد.

در دورهٔ پادشاهی اوزون حسن و فرزندش، یعقوب، از برکت امنیت و آراستش نسبی و روش منصفانهٔ ابن دو پادشاه در اخذ عوارض و مالیاتها، وضع اقتصادی کشور تا حدی رو به بهبود نهاد. شیراز، پس از تبریز، سهمترین مینعادهگاه سوداگران شده بود. مسافران و نیز، مکرر در سفرهای خود، به همه‌گونه جواهر و پرنده و پرنیان و ادویه و سایر کالاهایی که در بازارهای شیراز دیده‌اند اشاره می‌کنند و خوبی کالاها و رونق بازار دادوستد را می‌ستایند. همه‌گونه پارچه، بویژه قماش پشمی کاشان و چندین‌گونه تافتهٔ یزد و حریر استراباد، شهرت بسزایی داشته است. معمولا در خود استراباد که به گفتهٔ «باربارو» مرکز تهیهٔ ابریشم خام بود،

پارچه‌های حریر کلفتی می‌بافتند؛ اما کاشان و یزد دو مرکز سهم حریربافی ایران بشمار می‌رفت. جوزافا باربارو، ضمن گذشتن از شهر کاشان، بقدری قماش در بازارهای آن شهر انباشته دیده است که می‌گوید اگر بازرگانی در عرض یک روز می‌توانست با ده سیلیون دوکاتو، وارد کاشان شود، و خواستار خرید پارچه باشد، بازارهای شهر توانایی تهیه آن مقدار قماش را داشت. [از سفرنامه باربارو]<sup>۱</sup>

در این دوره نیز، گاهی حکومتها در مقام تعدیل نرخ اجناس برمی‌آمدند و به‌سأورین و مال خود در این زمینه‌ها فراسینی صادر می‌کردند.

جهانشاه قره قویونلو و بیگم همسرا، درباره تعدیل نرخ اجناس، فرمانی صادر کرده‌اند که بمخط ثلث روی سنگ نقر شده که خلاصه آن این است: «بتأیید سبحانی... اجناس منال خالصه و... که

### تعدیل نرخ اجناس خوراکی

داخل جمع ابواب‌المال کاشانند، از گندم و جو و کلوزه و پنبه و باقلا و ذرت و زیره و گاورس و کلج و نخود و بادام و سوز و دوشاب و خضرویات و غیر ذلک، برعایا [ی] کاشان بطرح ندهند. هر چه فروشند از نرخ روز زیاده نروشنند و به‌تسعیر وقت دهند و آنچه حاصل شود، سود داخل جمع نمایند و بدین علت، معارض و مزاحم رعایا و ستوطنان و سکان آنجا نشوند. فرزندان دولتیار و امراء کاسکار... از فرسوده تجاوز ننمایند... فی ۸۶۹»<sup>۲</sup>

کنتارینی<sup>۳</sup>، در اواخر قرن ۱۵ میلادی، «تبریز را شهری پرجمعیت می‌داند و می‌نویسد که در بازارهای تبریز، همه‌گونه کالا وجود داشته است. کاروانهای زیادی که ابریشم خام و پارچه‌های حریر به‌حلب می‌بردند، همه از شهر تبریز می‌گذشته‌اند و در دکانهای آن

### وضع اقتصادی تبریز، در سال ۱۴۷۴ میلادی

شهر پرنیان ساخت یزد فراوان بفروش می‌رفته است.»<sup>۴</sup> به‌منظر محققان شوروی، «علائم انحطاط اقتصادی حتی در عهد سلطنت اوزون حسن نیز مشهود بود. کونتارینی، سفیر ونیز، از قلت جمعیت و بایر بودن اراضی دهات آذربایجان کنونی و عراق عجم و همچنین گرانی لوازم زندگی با شگفتی یاد می‌کند. از آنجایی که علت اصلی انحطاط کشاورزی افزایش مالیاتها در ده سال قبل از حکومت اوزون حسن بود، وی اصلاحی در اسر مالیات بعمل آورد و قانون نامه مالیاتی جدیدی صادر شد که متن آن به‌ما نرسیده است؛ فقط معلوم است که میزان ثابت مالیات ارضی بموجب آن مشخص شده بود.

علی‌الظاهر، مالیات تا یک ششم محصول تقلیل داده شد و میزان تمغا پنج در صد بهای کالا معین شده بود (یک دینار از هر بیست دینار). ولی پس از مرگ اوزون حسن، سأسوران وصول مالیات و عملداران سوازینی را که وی معین کرده بود چندان مورد توجه قرار نمی‌دادند. در عهد سلطان یعقوب، فرزند اوزون حسن، مرپی و مشاور او، قاضی سیف‌الدین عیسی،

۱. ابوالفاسط‌طاهری، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۱۰۶.

۲. حسن رائفی، آلماد تاریخی شهرستانهای کاشان و نظنز، ص ۲۲۰.

3. Contarini

۴. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، پیشین، ص ۷۴.

کوشید تا اصلاحات مالی جدیدی بعمل آورد. از آنجایی که تقلیل درآمد خزانه‌تنها نتیجه انحطاط کشاورزی نبود بلکه اثر افزایش سیورغالها و معافیت‌های مالیاتی نیز بود، قاضی عیسی نقشه‌ای طرح کرد که سیورغالهای سابق بزرگان نظامی و روحانی لغو شود، و در عین حال دستور داد ثبت اراضی و ترتیب و تنظیم دفترهای جزو جمع مجدداً بعمل آید تا از روی آن میزان مالیاتها از نو مشخص گردد.

فتودالهای روحانی و نظامی، سخت، با این اقدامات مخالفت کردند و در این میان، سلطان یعقوب ناگهان مسموم شد و درگذشت و اصلاحات قاضی عیسی نیز متوقف گردید. یکی دیگر از سلاطین آق قویونلو، به نام احمد، برای احیای اقتصادی کشور به اصلاحات مالیاتی دست زد ولی او نیز با عصیان فتودالها مواجه و در نبرد با عاصیان در نزدیکی اصفهان کشته شد.<sup>۱</sup>

به نظر محققان شوروی، رواج معافیت‌های مالیاتی در دولتهای تیموریان و آق قویونلو، در قرن پانزدهم میلادی، موجب ضعف شدید حکومت مرکزی شد، و حکومت و خزانه را از وجود خراج و مالیات محروم کرد و در محاکمات قضایی و امور نظامی، سزیت و تفوق بارزی به امیران فتودال محلی داد.

تقسیم سیورغالها و تفویض معافیتها، فقط اسماً و ظاهراً از حکومت مرکزی (سلاطین) ناشی می‌شد. ولی در واقع امر، سلطان ناچار بود خواسته‌های طبقه فتودال را برآورد. ترخان نیز رواج داشت به این معنی که بعضی از فتودالهای بزرگ و کوچک، گذشته از معافیت‌های مالیاتی، از امتیازات گوناگون شخصی نیز برخوردار بودند؛ از قبیل سزایی در موقع تقسیم غنائم جنگی و معافیت از محاکمه و مصونیت در برابر عدالت تانه قهره خلاف و غیره.

در آغاز قرن شانزدهم، ظهیرالدین بابر، شاهزاده تیموری، خواست یکی از چغانیانی را که از حق ترخان برخوردار ولی سوجب ناراضی بابر شده بود، از خدمت اخراج کند. وی جواب داد: «تا وقتی که منمخلاف نکنم، نباید مورد تعرض قرار گیرم.» آنگاه بابر یازده خلاف او را برشمرد و با خانواده و نوکران و اسوار اخراجش کرد و اجازه داد به هندوستان برود. در این دوره نیز، مانند گذشته، طبقه فتودال از چهار گروه اصلی سرکب بود:

۱. بزرگان نظامی قبایل چادرنشین مغول و ترک و کرد یا «اهل شمشیر».
۲. بزرگان محلی اسکان یا فته که در خدمت دولت نبودند.
۳. روحانیان عالی‌بقام مسلمان.
۴. ماسوران کشوری یا «اهل قلم» — فتودالهای سه دسته اخیر بیشتر از ایرانیان بوده‌اند.

در نیمه قرن پانزدهم، پس از فرو نشاندن شورشهای روستایی، مجدداً بهره‌کشی فتودالی از روستاییان شدیدتر شد. در فراسین آن دوران، از انواع و اقسام مالیات و عوارضی که گذشته از بهره‌سالکانه فتودالی بر عهده روستاییان بوده سخن به میان آمده است.<sup>۲</sup> در این دوران ضعف و

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، بهمن [چاپ اول]، ص ۲۷۲.

۲. همان، ص ۳۵۰-۳۴۹ (به اختصار).

انحطاط، فتودالها بودند که با اختیارات تام، انواع مختلف سالیانها و عوارض را مطالبه می کردند و به تمام معنی کلمه، خون کشاورزان را می مکیدند.

پس از آنکه دولت صفوی قبایل و اقوام گوناگونی را زیر سلطه خود آورد، در نظام اقتصادی آن دوران، تغییری نداد. طبقه فتودال، در عهد صفویه نیز، از چهارگروه عمده یعنی بزرگان نظامی قبایل چادرنشین، رؤسای سلاطه های قدیم ایرانی، روحانیان عالیمقام مسلمان (شیعه) و ماسورین بلندپایه کشوری تشکیل می شد.<sup>۱</sup>

بطور کلی، سیاست سلاطین صفویه ایجاد تمرکز نسبی در سراسر ایران بود. «سلاطین صفوی به بخشی از سیورغالیهای پیش، دست نزدند ولی از این که سیورغالیهای جدیدی تقسیم کنند پرهیز می نمودند، زیرا صاحب سیورغال حقوق فوق العاده و سیعی کسب می کرد و این به ضرر حکومت مرکزی بود.

صفویان ترجیح می دادند به بزرگان و خدستگزاران، مواجب یا هدیه ای به نام تیول بدهند. تیول عبارت بود از اهدای تمام یا سهمی از بهره فتودالی اراضی معین.

بعضی از تیولها، مربوط به مشاغل معین بود، و شخص تا وقتی که آن شغل را داشت از آن تیول نیز بهره مند می گشت. بعضی تیولهای دیگر در برابر خدستهای شخصی، به شخص مورد نظر و برای تمام مدت حیات وی، داده می شد؛ ولی تیول دائمی نبود و شخص ذی نفع مصونیت و معافیت اداری کسب نمی کرد.

در این دوره، وضع کشاورزان، یعنی اکثریت مردم ایران، بسیار دشوار بود زیرا مباحثان حکومت از سالکان خصوصی نیز بیرحمانه تر، از روستاییان بهره کشی می کردند.

در عهد شاه اسمعیل اول، که می خواست روستاییان را بسوی خود جلب کند، خراج یا پک ششم محصول تقلیل یافت ولی گذشته از خراج، عوارض دیگر نیز به نفع سالک یا دولت پرداخته می شد. بیغار و سخره یا کار در احداث قلاع و جاده ها و مجاری آب و غیره، مقام مهسی داشت. علوفه و علنه یعنی دادن آذوقه و علیق برای لشکر و، «فتق لق» یعنی عوارض نزول و اقامت (نزوله) و شکار یا شرکت در راندن نخجیر هنگام شکار اسپران که از قبل از دوران صفویه متداول بود، نیز به همان حال باقی ماند.

راجع به این که بیغار اخیر تا چه اندازه پرداخته بود، کافی است تذکر دهیم که هنگام شکار بزرگ گران، که شاه عباس در جنگلهای انبوه گیلان تشکیل داده بود، نه هزار نفر روستایی را از منزل و مکان خود آواره کرده بودند.<sup>۲</sup>

دوران طولانی حکومت شاه طهماسب، برای مردم ایران، جز نکبت و انحطاط اقتصادی حاصلی نداشت. شاه و اطرافیان او، بدون این که در جهت ترقی نیروهای تولیدی قدسی بردارند، برای افزایش درآمد دولت راهی جز افزودن مالیات نمی دیدند و بر خراج و دیگر سالیانها، اضافات عظیمی (به نام توفیر و تفاوت) وضع کردند. ششصد شمش طلا و نقره و ۳۸۰ هزار توسان سکه طلا و نقره که پس از مرگ شاه، در دژ قهقهه، بست آوردند، بهترین معرف سیاست غلط

۱. همان. ص ۴۷۸.

۲. همان. ص ۴۸۱-۴۸۰ (به اختصار).

اقتصادی این سرد آژند است. در نتیجه ستم فراوانی که ماسورین دولت به کشاورزان و پیشه‌وران روا داشتند، عصیانهایی در نقاط مختلف وقوع پیوست. شورشیان تبریز پس از دو سال مبارزه موفق شدند که از عوارض دیوانی معاف شوند.

با این حال، از برکت اسنیت نسبی که از عهد صفویه در ایران پدید آمد، «از آغاز قرن پانزدهم تا حدود سال ۱۶۹۰ میلادی (۱۱۰۲ هجری) در اقتصاد ایران، چه از لحاظ کشاورزی و چه زندگی شهری، پیشرفت و اعتدالی مشخصی مشهود بوده است. تولیدات کالایی، به‌میزان قابل ملاحظه‌ای، افزایش یافت و روابط کالا - پولی و بازرگانی و بخصوص بازرگانی خارجی، توسعه پیدا کرد و شهرها که سرکز تجارت و تولیدات صنعتی بود، اهمیتی بیش از پیش کسب کرد و بازار داخلی بسط یافت.»<sup>۱</sup>

در این دوره، بیش از پیش پول، نقش واسطه را ایفا می‌کند یعنی تولیدکنندگان، محصول کار خود را با کالای دیگر مبادله نمی‌کنند بلکه آن را در مقابل پول می‌فروشند و با آن پول، کالایی دیگر، یا ضروریات زندگی خود را تأمین و خریداری می‌کنند. تبریز، در آغاز قرن شانزدهم میلادی، سیصد هزار نفر جمعیت داشت و مرکز و ملتقای راههای ترانزیتی اروپا و آسیا و طریق کاروانرو تجاری و محل تحویل و انتقال کالاها و مرکز صنایع ابریشم‌بافی و پشم‌بافی و ریسمان‌بافی و تیماج‌سازی و اسلحه‌سازی و غیره بود و بعد از انتقال پایتخت سلطان به قزوین، تبریز همچنان موقعیت اقتصادی خود را حفظ کرد.

با این حال، بموازات افزایش تولیدات کالایی و رشد روابط پولی، در دوران حاکمیت فتودالیزم، وضع کشاورزان در نتیجه افزایش میزان بهره‌فتودالی و مالیاتها و توسعه رباخواری و فقر و تنگسستی آنها بوخاست می‌گرایید و علائم عقب‌ماندگی که از قرن سیزدهم در کشاورزی ایران مشهود بود، موجبات این جریان را فراهم کرد. مجموع این عوامل منجر بدان گشت که در پایان قرن هفدهم، تمایلات ارتجاعی پیروز شد و جامعه فتودالی ایران، از پایان قرن هفدهم میلادی به بعد، وارد دوره انحطاط و انقراض گشت.

از قرن هفدهم میلادی، تاریخ کشورهای شرق را تنها عوامل داخلی معین نکرده بلکه تا اندازه‌ای نفوذ کشورهای اروپایی، بخصوص آنهایی که انقلاب بورژوازی، در آنجا وقوع یافته بود مانند انگلستان و هلند و یا آنهایی که سرمایه‌داری در جامعه فتودالی آنها نفوذ کرده بود (فرانسه و غیره) نیز در تعیین جریان تاریخ آنها دخیل بوده است.<sup>۲</sup>

### سیاست اقتصادی سلاطین صفوی

به‌نظر سینورسکی: «برای حفظ استقلالی که پس از مبارزات بسیار حاصل آمده بود، پادشاهان، کوشش خویش را صرف انباشتن خزانه خصوصی کردند، و اگرچه اصولاً اراضی به‌شاه تعلق داشت، اما در عمل، اختلاف بین دیوان و خاصه رو به‌فزونی داشت. شاهان، خواهان جمع سال و تیول بودند و بدین سبب اسلاک ایشان در نواحی مختلف کشور افزایش گرفت. حکومت خانخانی و عشیرتی و سلسله‌های محلی رخت از میان بریست و حکومت مرکزی با قدرت روزافزون، جایگزین همه آنان گشت و خردسالکی جای به‌اندیشه وراثت و خالصه فردی داد. سلاطین آن زمان بزرگترین

سرمایه‌داران بشمار می‌آمدند، و جنس و کالا در بیوتات خویش گرد می‌آوردند و به‌جلب بازرگانان اروپایی و معاشرت با آنان می‌پرداختند، و از رعایای ارمنی خویش چون راهنما و نماینده فروش کالای عمده صادراتی خود، یعنی ابریشم استفاده می‌بردند. جزئیات این جریان هنوز مجهول است ولی مقاومت عظیم آغاز و انجام کار سلطنت صفوی چشم را می‌زند. شاه عباس اول نقطه آغاز این تحول حکومت خانی و عشیرتی به سلطنت مودرنی و مطلقه بشمارد است. اما با اینکه آن سلسله جنبانی که اتحاد و همبستگی حکومت صفوی را در آغاز کار موجب بود دیگر اعتبار و رونق نداشت، عامل جدید نیز که از خود خواهی سرچشمه می‌گرفت، به برانگیختن اطمینان و احساسات کسی قادر نبود. بدین علت، هنگامی که کشور با هجوم یاعیان روبرو گردید، بر اثر فقدان همبستگی و اتحاد اجتماعی، حکومت خودبخود از هم پاشیده شد.<sup>۱</sup>

طبقات میانه در عهد صفویه: در سازمان اداری حکومت صفوی، در مورد طبقات میانه، چنین می‌خوانیم: «سایع موجود از وضع و تعداد خرده‌مالکین اطلاعاتی بدست نمی‌دهد. توسعه املاک خاصه و تعداد پیشمارسوقفات و تیول از توسعه املاک شخصی بشدت جلوگیری می‌کرد.

### بازرگانی در عهد صفویه

راجع به طبقه متوسط مقیم شهرها نیز اطلاعاتی در دست نیست. چنانکه گفته شد، شاه بزرگترین سرمایه‌دار بشمار می‌آمد. بازرگانان فقط در مقابل پول نقد، دادوستد می‌کردند. با این حال، پول نیز کمیاب بود و بیشتر به خزانه می‌رفت و آنجایی ماند و بیرون آمدن نداشت [به گفته شاردن]. بسیاری از هندیان رباخوار و صراف (که تنها در اصفهان بده هزارتن می‌رسیدند) برای اعتبارات و بازار پول، وضع بحرانی خاص ایجاد می‌کردند. شاه‌عباس اول از سکونت آنان در ایران جلوگیری کرد، ولی شاه‌صفی تطمیع هدایای آنان گشت.

شاردن (ج ۴، ص ۶۴) کار این گروه را چنین توصیف می‌کند: «این هندیان چون زالو که خون می‌مکد، زروسیم کشور را از هر جا گرد می‌آورند و به‌دیار خویش می‌فرستند آنچنانکه در سال ۱۶۷۷، که سن از ایران بازگشتم، آنجا تقریباً «سکه سره» یافت نمی‌شد، و صرافان مذکور همه را برچیده بودند.» هندیان در سنت ۱۸ تا ۲۰ ماه دادوستد در ایران، سرمایه خویش را دو برابر می‌ساختند در صورتی که سود عامه بازرگانان ایرانی در سال، ۳۰ تا ۴۰ درصد بود — بازرگانان، طبقه ثروتمند و منفعت‌بر بشمار می‌رفتند. بعضی از آنان در عین حال، دو سوند و چین نماینده داشتند (شاردن: ج ۴، ص ۱۶۷).

با مطالعه داستانی از ذبده التوادریخ، می‌توان از سرمایه و پول اندوزی بازرگانان مطلع گردید. در محاصره اصفهان دست افغانان، مؤلف ذبده التوادریخ، محمد محسن، ماسور شد تا همه جا را برای یافتن خوداکی و خواربار تفحص و جستجو کند در میدان شاه، در خانه تاجری نقشینه فروش که بمقصود کسی است که اشیاء گرانبها خرد و فروشد، چهارده کیسه یافت که هر یک صد من تبریز و یا بیشتر وزن داشت، و معلوم گردید که محتوی کیسه‌ها «زد عباسی تازه مکه» است. همراهان محمد محسن که از غایت گرسنگی نیمه‌جان بودند، از مشاهده این ستاع بیحاصل از حمل آن کیسه‌ها خودداری کردند.



۱۴۰۰ من نقره مساوی است با ۸۹۶۰۰ مثقال که بهای آن معادل ۱۷۹۲ تومان (یک عباسی برابر یک مثقال نقره دارد، و هر تومان معادل ۵۰ عباسی) می‌باشد. با وجود این، بطور کلی، نمی‌توان گفت که تجارت ایران توسعه و رواجی داشته است. استخراج معادن هنوز توسعه نیافته بود و کالای صادراتی ثابت و دائم عبارت بود از ابریشم و پارچه‌های زربفت و قالی، و برخی اجبار کریمه (فیروزه) و پشم شتر و توتون و خشکبار و غیره (شاردن، صفحات ۱۶۲ تا ۱۶۶).

مهمترین رقم صادرات ایران عبارت بود از ابریشم. طبق نوشته شاردن، مقدار صادرات سالیانه ابریشم به ۲۲'۰۰۰ عدل می‌رسید (هر عدل برابر تقریباً ۱۱۰ کیلوگرم). از این مقدار، هلندیها، در حدود دوهزار عدل، خریدار بودند. لوپرن هلندی در (صفحه ۳۱۳ کتاب خود) اظهار می‌کند که شاه طبق قراردادی، تعهد کرده است که سالیانه، به شرکت هلندی هند شرقی، مقدار ۱۰۰ عدل ابریشم (که هر عدل به وزن ۰.۸ پاوند هلندی است) تحویل بدهد.

در این مورد، ابریشم در عدلهای کم‌وزن تری تهیه می‌شد، و از طریق گمبرون به باتاویا ارسال می‌گردید. در مقابل، شرکت سزبور، متعهد بود تا ۱۲۰۰ صندوق شکر که هر صندوق آن ۱۵۰ پاوند وزن داشت و همه آن به‌صرف اهالی اصفهان می‌رسید، تحویل دهد. شاه ثلث محصول نوغان را بعنوان خراج می‌گرفت و بعد سعی می‌کرد تا توسط عاملین خود، که اغلب آنها ارمنی بودند (به‌گفته دوسان، ص ۱۸۳) به‌فروش رساند. اراسته تجارت قماش را نیز در انحصار خود داشتند (شاردن، ج ۷، ص ۳۶۷). در اینگونه موارد، سودی که عاید ارمنیان می‌شد، معمولاً در ایران باقی می‌ماند اما در مورد تجار و شرکت‌های خارجی که شاه از آنها حمایت می‌کرد، چنین نبود. بدون تردید، آنان برای ایران در اروپا بازار فروش ایجاد می‌کردند ولی در عین حال، حاصل سود معاملات را نیز از ایران بیرون می‌بردند.<sup>۱</sup>

شاه‌عباس برای تحصیل پیروزیهای سیاسی علیه دولت متجاوز عثمانی و تشکیل اتحادیه‌ای از دول اروپایی علیه ترکه‌ها با بازرگانان اروپایی برفق و مدارا عمل می‌کرد و گاه بیش از حد لزوم، دست آنها را در سودجویی باز می‌گذاشت. در فرمان شاه‌عباس چنین آمده است: «... بیاس دوستی که من با شاهزادگانی که پیر و مسیح هستند دارم به‌تمام تجارت‌سیاهی اجازه می‌دهم که برای تجارت و دادوستد در تمام قلمرو کشورم، آزاد باشند. تمام سال‌التجاره‌هایی که آنها وارد می‌کنند از پرداخت مالیات معاف خواهد بود، هر کس در هر مقامی که باشد حق ندارد مزاحم آنها باشد. سران مذهبی ما از هر طبقه‌ای که باشند، جرأت نخواهند کرد که باعث نگرانی آنها شده و درباره عقاید مذهبی آنها صحبتی بکنند. هیچکس از مأمورین دادگستری... حق اعمال قدرت نسبت به آنها و مال‌التجاره آنها را ندارد... تمام آنهایی که در ایالات و ولایات قلمرو ما سور گمرک و مالیات را اداره می‌کنند، از آنها چیزی دریافت نخواهند کرد... هیچ حاکم و مأمور دادگستری، از هر درجه‌ای که باشد، هیچ حق‌الزحمه‌ای، از آنهایی که پیش او می‌آیند، نخواهد گرفت؛ زیرا ما ایلم که در قلمرو ما، رضایت آنان از هر جهت فراهم گردد.»<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۲۹-۳۱ (به اختصار)

۲. تاریخ مالک، ج ۲، ص ۳۶۸

بطور کلی، بازرگانان ایران در دوره صفویه (تا قبل از دوران ضعف و انحطاط)، وضع بالنسبه خوبی داشتند و بعلت امنیت و تمرکزی که در کشور حکمفرما بود، از راه بازرگانی و دادوستد، سود کلانی تحصیل می کردند. شاردن از توسعه مناسبات بازرگانی در عهد صفویه، با تحسین فراوان، یاد می کند و می نویسد: «... بازرگانان ایرانی در تمام نقاط دنیا، از سوئد گرفته تا چین، نماینده دارند و بکار بازرگانی مشغولند.»<sup>۱</sup>

**صادرات ایران**  
غیر از ابریشم، که از دیرباز از گیلان صادر می شد، در عهد صفویه، پسته ملایر و قزوین به هندوستان و ساغری و تیماج به هلند، لهستان و روسیه، و ریش روناس که برای رنگ کردن بکار می رفت، مخصوصاً به هندوستان صادر می شد. پشم و کرک ایران، چه در داخل و چه در خارج، خریدار داشت. بادام و کشمش و آلو و انواع ترشی و سربا و عطریات ایران به هندوستان و عراق حمل می شد. شتر به ارمنستان و آناتولی فروخته می شد. گوسفند ایران تا اسلابول و ادرنه نیز می رفت. تاورنیه می نویسد در ماه مارس و آوریل (اوایل بهار) روزی نبود که ما چندین گله نبینیم که هر کدام اقلاً هزار رأس گوسفند داشت.<sup>۲</sup>

کشت خشخاش و به دست آوردن تریاک رایج، و از محصولات عمده بود و به قول شاردن، تریاک لنجان از همه جا بیشتر معروفیت داشت.<sup>۳</sup> افیون کازرون نیز معروف بود. تنباکو و توتون در بیشتر نقاط بدست می آمد و باز بقول شاردن مهمترین نوع و قسمت اعظم توتون مصر می هند از ایران صادر می شود. اقنوزه را به هندوستان صادر می کردند و به قول شاردن، هندوها این گیاه را که بوی تند دارد، به تمام خورشها و اغذیه می زنند. موسیایی نیز کالای قابل صدوری بود و — آن، صمغ گرانبهایی است که از صخره سنگ ترشح می شود — و مصرف طبیبی داشت. گندم و برنج مخصوصاً در مناطق شمالی بحمل می آمد. خاک و سنگهای مرمر هرگز به خارج صادر می شد. فولاد ایران و مس و سرب که از کوههای سازندران و کرمان بدست می آمد، سنگ مرمر تبریز، فیروزه نیشابور و مروارید بحرین، کمابیش عوایدی داشت.<sup>۴</sup>

در مورد واردات باید گفته شود، علاوه بر شکر که رقم عمده و مورد استفاده عموم بود، و پارچه های مخملی و انواع دیگر منسوجات و بلورآلات و کالاهای خاص «و نیز»، بعضی اشیاء ساخته شده و مصنوعات نیز مورد توجه اعیان و اشراف بوده است. از ارقام سهم واردات، یکی مشک بود که جنبه تجملی داشت. از روسیه، پوستین و اسبهای گرجی وارد می شد. بلورآلات و اجار قیمتی و شمشیرها و نیزه های هندی و تفنگهای قتیله ای اسپانیایی و ساعت، کم و بیش وارد می شد.

هر چه دولت صفویه به پایان خود نزدیک می گردید، وضع عمومی مردم بدتر می شد. شاه

۱. سیاحتنامه شاردن. ج ۴، ص ۱۱۶۷ به نقل از: سازمان اداری حکومت صفوی، پیشین، ص ۳۰.

۲. سفرنامه تاورنیه. ص ۱۸۹۵، به نقل از محمد ابراهیم باستانی پاریزی، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۱۲۸.

۳. سیاحتنامه شاردن. ج ۴، ص ۱۴۹ به نقل از همان. ص ۱۲۸.

۴. سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۱۲۸-۱۳۰.

فاسد و تن آسان و درباریان و خواجه‌سرایان او نه تنها در فکر مردم نبودند بلکه بعاقبت کار خود نیز نمی‌اندیشیدند. فساد شاه سلطان حسین و زبانداران دولت او سبب گردید که دولت صفویه، بسهولت، به دست متجاوزین افغانی سقوط کند.

**بازارها:** در دوره صفویه، از برکت امنیت و آرامش نسبی، بازارهای مختلف رونق و شکفتگی شایانی کسب کرد. اهم بازارهای آن دوره که تاکنون بعضی از آنها دایر است، عبارتند از: «بازار یوریا باغها (تعمیر در زمان شاه اسمعیل)، بازارچه آقا، بازار در تالار یا نیم‌آور، بازار گلشن، بازار دروازه اشرف، بازار منجم باشی، قیصریه (شاه عباس کبیر) بازار دارالشفاء، بازار قنادها، بازار کلاه‌دوزها، بازار سقال‌فروشها، بازار چیت‌سازها، بازار زرگرها، بازار تفنگ - سازها و چخماق‌سازها (شمشیرگرها)، بازار ترکش‌دوزها، بازار زین‌سازها، بازار قلم‌زنها و قندیل‌سازها و قنادها، بازار آهنگران، بازار لوفها (در این بازار وسایل کاروانیان تهیه می‌شد)، بازار کفشدوزها، بازار رنگرزه‌ها، بازار ریخته‌گرها (این بازار اختصاصاً زنگهای مختلف شتران کاروانها را می‌ساخت و استادان زبردست، فلزات را از جهت تشخیص الحان موسیقی، مورد توجه قرار می‌دادند)، بازار شاهی (بازارچه بلند)، بازار علیقلی آقا، بازار مقصود بیگ، بازار ریسمان و بازار حبیب‌الله‌خان و غیره و غیره [از گنجینه آثار ملی، بهستان ص ۴۶]. شاردن از بازار صندوق‌سازها، بازار سراجان، بازار نختابان، رسته خراطان، بازار ارسی‌دوزان، بازار قلاب‌دوزان، بازار نقده‌دوزان (که زر و سیم را روی لباس می‌دوزند)، بازار چبق‌سازان، بازار تیروکمان‌فروشان، بازار کلاه‌دوزان، بازار لندنی‌فروشان (مقصود ماهوت‌فروشان است)، بازار شمشیرسازان، بازار ساغری‌فروشان، زرگران و جواهر‌فروشان، آیینه‌سازان، خرازی‌فروشان و بالاخره از ۲۴ بازار در اصفهان نام می‌برد [سفرنامه شاردن، ج ۷، ص ۱۸۲ و ۱۱۴].»<sup>۱</sup>

### سیاست اقتصادی شاه عباس اول و جانشینان او

«از لحاظ سیاست داخلی، شاه عباس می‌کوشید نیروهای تولیدی نواحی مرکزی ایران را افزایش دهد و آنها را بوسیله بهره‌کشی و استثمار شدید کشورهای مسخر شده، ثروتمند سازد. مثلاً شاه پس از فتح شیروان، بزحمت، از منطقه ویران‌شده شیروان، ۳ هزار تومان گرد آورد. شاه در عین حال پس از این که در سال ۱۰۲۱ هجری به اصفهان بازگشت، مردم آن شهر را برای مدت سه سال، از پرداخت عوارض بمبلغ ۱۵ هزار تومان معاف نمود. در عراق عجم یعنی ناحیه مرکزی ایران، مالیات بر داسها (چوپان‌بگی) که بار سنگینی بر دوش رعایا بود لغو شد.

میزان مالیات که در فاصله سالهای ۹۷۸ و ۹۸۸ هجری افزایش یافته بود، تا حد سابق، تقلیل یافت. در عین حال که خزانه مرکزی از اکناف کشور پولها را بصورت مالیات جذب می‌کرد، اقتصاد آن نقاط رو به انحطاط می‌رفت.

جنگها و بهره‌کشی از ممالک مسخره نه تنها خزانه شاهی بلکه بزرگان قنودال را نیز ثروتمند می‌ساخت. الله قلی بیگ قاجار، قورچی باشی، از سجل غنائیم ۲۰ هزار تومان بکف آورد.

دولت شاه عباس از ترقی تجارت و صنایع و حرف پشتیبانی می‌کرد و با راهزنان بیرحمانه مبارزه می‌نمود، و بدینوسیله امنیت طرق تجارتي را تأمین کرده بود و کاروانسراها می‌ساخت و جاده‌های جدید احداث می‌کرد. در بعضی از شهرها، تمام مردم را از جمیع مالیاتها معاف ساخته بود.

سیاست تقویت موقع اقتصادی نواحی مرکزی ایران، که شاه تعقیب می‌کرد، نتیجه انتقال زمام امور سیاست از دست فئودالهای چادرنشین ترك به دست مأموران عالیمقام کشوری ایرانی بود که با کشاورزی دیوانی و بازرگانی خارجی و سران تجار ایرانی ارتباط نزدیک داشتند. شاه‌عباس با انتقال اجباری اراسته جلفا از کنار ارس به کنار زاینده‌رود، مرکز تجارت ابریشم را از طریق اصفهان و بندرعباس به خلیج فارس آسان کرد. هنگام انتقال اراسته، از پانزده هزار خانواده فقط سه هزار خانواده سالم به اصفهان رسیدند و بقیه از گرسنگی و بیماری جان دادند. بازرگانان ارمنی که در تجارت صادراتی ابریشم و روابط با کشورهای خارجی دلال شاه بودند، امتیازات فراوانی از وی دریافت کردند. ابریشم خام و منسوجات ابریشمی بزرگترین منابع صادراتی بود.

چنانکه اشاره شد، در سال ۱۰۱۴ هجری، شاه‌عباس بیش از هفتاد هزار نفر ارمنی و آذربایجالی و گرجستانی را به ایران تبعید کرد که اکثر آنان در راه جان سپردند.<sup>۱</sup>

شاه‌عباس در یکی از نامه‌های خود که به پادشاه اسپانی و پرتغال نوشته، به یک اصل وقاعده خللی ناپذیر، درباره حسن مناسبات و روابط دوستانه کشورش با مردم اروپا، اشاره کرده و توجه داده است که وی آرزومند ترفیه حال کافه اسم و رفاهیت خلق الله است.

### روابط اقتصادی شاه عباس با ملل غرب

این پادشاه مدبر و هوشمند، با اجرای همین سیاست استوار، و ترویج و تعمیم این اصل سودمند اجتماعی، توانسته است توجه ملل مختلف را به کشور ایران جلب کند و بر حل و فصل قسمت عمده‌ای از مسائل و مشکلات گوناگون سیاسی و اجتماعی و اقتصادی این کشور توفیق یابد. شاه‌عباس در این نامه، پس از مقدمه‌ای کوتاه چنین می‌نویسد: «... چون همواره در خاطر محفلت آیین، ترفیه حال کافه اسم و رفاهیت خلق الله مطمح نظر حق‌گزین است، و طبقات خلایق که از هر طرف بدین دیار آمدند می‌نمایند، در سالک محروسه تعرض به سال احدی نمی‌شود... معهذا جمعی از تجار و سوداگران فرنگیه را... در دارالسلطنه صفهان که مقر دولت همایون است، مسکن و مأوی داده شده، مقرر نمودیم که بعد نیز هر کس از آن طایفه اراده آمدن این دیار داشته باشد، بفرای خاطر... آمده به دادوستد و خرید و فروخت مشغول بوده باشند و در سالک محروسه... دست تعرض بیدولتان و اشرار از گریبان حال آن طبقه کوتاه و کشیده باشد...»<sup>۲</sup>

در نامه دیگری که شاه‌عباس اول به پادشاه هلند نوشته است، پس از تعارفات بسیار، می‌نویسد: «درین اوقات که... فرستاده آن سلطنت... از اوضاع و اطوار این دیار استحضار

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، پیشین (ج۱، اول). ص ۵۵۲-۵۵۱ (با اختصار).

۲. نقل از د. تابان، اسناد و نامه‌های تاریخی و اجتماعی دوره صفویه (حاشیه). ص ۳۳۹.

یافته، مراجعت نموده وظیفهٔ محبت و دوستی آن است که بعد از این برخلاف سابق... ابواب الفت و آشنایی مفتوح دارند... و مردم مملکت خود را مقرر دارند که بفراغ خاطر و اطمینان قلب، بدین ولایت آمده به هر طریق که خواهند، خرید و فروخت و دادوستد نمایند و به هر نوع، رضا و اراده داشته باشند، سلوک کنند... و نوعی فرمایند که روز بروز، فیما بین، قواعد محبت و آشنایی مستحکم گشته و شیوهٔ صداقت و دوستی ازدیاد پذیرد.»<sup>۱</sup>

در عهد شاه عباس، فعالیت‌های ساختمانی، هنری و معماری در اصفهان صورت گرفت. اصفهان، پایتخت کشور، را شاه عباس، در واقع، تجدید بنا نمود و در اواسط قرن پانزدهم، به شهر بزرگی که ۳۸ کیلومتر محیط آن بود و ۶۰ هزار جمعیت داشت، مبدل کرد. (اصفهان در پایان قرن شانزدهم فقط ۸۰ هزار نفوس داشت).

مجموعه‌ای از ابنیه که نمونهٔ هنر و معماری عالی بود، و گرداگرد میدان شاه اصفهان که بیش از پانصد متر طول و زمینی برای چوگان داشت، احداث شده بود. در قسمت جنوب، مسجد شاه با طاقهای قوسی و سردرهای آن، و گنبدی که با کاشیکاری رنگی زیبا مزین شده بود قرار داشت که یکی از درخشانترین نمونه‌های معماری ایران است. در سمت جنوب غربی آن میدان، کاخ شاهی با عالی‌قابوی پرشکوه و عمارت چهلستون و نقاشیهایی که بر دیوارهای آن شده، و پارکهای چهارباغ و هشت بهشت قرار داشت.

برزنده رود، پل زیبای الله‌وردی‌خان احداث شده بود که شهر را به حومهٔ جلفای نوسربوط می‌ساخت. شاه برای خود، کاخهایی در فرح‌آباد و اشرف سازندران و نقاط دیگر ساخته بود. قنوات و مجاری آبیاری بسیار نیز احداث شده بود.

در عهد شاه عباس، کوششی بمنظور پدید آوردن اساس واحد پول نیز در سراسر کشور بعمل آمد. واحد جدید پول «عباسی» نامیده می‌شد و می‌بایست یک مثقال (۶/۴ گرم) نقره داشته باشد، و معادل دویست دینار بود. یک تومان مساوی بود با ده هزار دینار یا پنجاه عباسی. اگر به‌یاد آوریم که در عهد غازان‌خان، یعنی آغاز قرن چهاردهم میلادی، یک دینار قریب سه مثقال نقره و در قرن هفدهم، سه عباسی یعنی ششصد دینار هم سه مثقال نقره داشت، واضح می‌شود که در ظرف مدت سیصد و اندی سال، دینار ششصد بار تقلیل یافته بود.

باری، دولت شاه‌عباس موفق نشد پول واحدی در سراسر کشور رایج سازد. در قرن هفدهم، سکه‌های مختلف که ارزش متفاوت داشت و از آنجمله پول عثمانی و کشورهای اروپایی، بموازات عباسی، در ایران رایج، و نرخ آنها در نواحی مختلف متغیر بود.

در قرن یازدهم نیز، در ایران، انواع پیشین سالکیت فنودالی زمین و آب وجود داشت، ولی بعد از اصلاحاتی که در عهد شاه‌عباس اول بعمل آمد، تناسب مقدار انواع اراضی مزبور تغییر کرد، و مقدار اراضی دولتی یا دیوانی، نسبت به انواع دیگر، فوق‌العاده افزایش یافت. اساس قدرت مأمورین کشوری، در واقع، این بود که ایشان مدیر اسلک مزبور بودند. مساحت اسلک خاصهٔ شاهی، فوق‌العاده، فزونی یافت (اراضی خاصه، در عهد خواتین مغول، «اینجو» نامیده می‌شد) ولی هرگز مساحت اراضی خاصه، بقدر قرن یازدهم وسیع نبود. را فائل

دیومان (۱۶۶۰ میلادی ۱۰۷۱ هجری) می‌گوید که در قلمرو دولت صفوی، زمین دیوانی فراوان و اراضی ملکی افراد اندک بود. ولی باید در نظر داشت که در قرن هفدهم، اراضی که بر سیبل تیول و غیره به بزرگان لشکری و کشوری بعنوان سواجب و خرج معیشت داده می‌شد نیز جزو زمینهای دیوانی شمرده می‌شد. مقدار اراضی بورت که برای اعاشه به ایلات چادر نشین واگذار شده بود، بسیار توسعه یافت. در قرن هفدهم، مقدار اراضی مؤسسات مذهبی با سقوفات نیز افزایش یافت؛ مثلاً در آغاز قرن هفدهم، ۶۵۰ جفت عواسل «که بوسیله روستاییان زراعت می‌شد، و آنان سهمی از محصول را می‌بردند» (۵-۴ هزار هکتار زمین آبی و دیم) وقف مسجد بزرگ شیخ صفی، در اردبیل، بود.

دولت شاه از میان انواع مالکیت مشروط فئودالی (که شرط استفاده از آن خدمت دولت بود) یعنی سیورغال و تیول، تیول را ترجیح می‌داد؛ زیرا موروثی نبود و کمتر از سیورغال موجب تضعیف حکومت مرکزی می‌شد.

به گفته صاحب تذکره الملوک درآمد کل سالیانه صاحبان سیورغال در قلمرو صفویه بمبلغ ۸۰۰، ۷۷۸، ۳۶۷ دینار و درآمد کل سالیانه تیولداران به ۳۷۵، ۳۶۹، ۳۰۰ دینار یعنی ده برابر سیورغال بالغ می‌گشت. در قرن هفدهم، ۳۵ رقم عوارض و مالیات از رعایا گرفته می‌شد ولی این عوارض از تمام نواحی کشور گرفته نمی‌شد.<sup>۱</sup>

به نظر سحقتان شوروی، «انتقال زمام امور سیاست دولت از دست فئودالهای چادر نشین ترک به دست فئودالهای سقیم و اسکان یافته ایرانی (بمؤران عالی مقام کشوری) در آغاز قرن هفدهم و اصلاحاتی که در عهد شاه عباس اول بعمل آمد و بخصوص سبک شدن بار مالیاتها در عصر آن پادشاه و ترقی و تکامل روابط کالا بولی و سرانجام پایان جنگهای ویران کننده با ترکیه و خان نشینهای ازبک و استقرار یک صلح طولانی (۱۷۲۳-۱۶۴۰ میلادی / ۱۱۳۵-۱۰۵۰ هجری) موجب و محرک اعتدالی نسبی نیروهای تولیدی ایران و بخصوص کشاورزی گردید. جهانگردان قرن هفدهم از کارهای بزرگی که در ایران در زمینه آبیاری بعمل آمده بود، سخن می‌گویند، و از احداث کاریزهای جدید و تعمیر قنوات و مجاری قدیم یاد می‌کنند. به گفته سیاحان سزوره، در قرن هفدهم نیز، چهار نوع آبیاری که در آغاز قرون وسطی در ایران وجود داشت، باقی بوده یعنی نهرهای کوهستانی، نهرهای منقح از رودخانه‌ها، کاریزها و چاهها.

شاردن می‌گوید: «در واقع، هیچ قومی در جهان وجود ندارد که مانند ایرانیان، با چنین مهارتی نقب بزند و مجاری آبیاری تحت الارضی احداث کند.» شاردن کاریزهایی به طول ۳۲ و ۴ کیلومتر و حتی طولتر دیده بود. به گفته شاردن، از چاهها بوسیله دولهای چرسی که ۲۰۰ تا ۲۵۰ فوت (هر فوت ۳۰۴ گرم) ظرفیت داشت آب را بکمک نیروی گاونر، بالا می‌کشیدند. آب به کسکه قرقرهای از دول چرسی به محوضی ریخته می‌شد و از آنجا از طریق مجاری به سزارع و بیستانها می‌رفت. آبیاری بوسیله کاریز و چاه مجالی بود و درازای آبیاری سزارع و بیستانها بوسیله جویها و ترعه‌های منقح از رودخانه‌ها، از هر جریب ۲۰ سو (اندکی بیش از یک عباسی) در سال اخذ می‌شد. به گفته شاردن، سیراب کل واحه اصفهان، سالیانه، چهار هزار تومان (چهل

۱. رش، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هفدهم، پیمین، چاپ اول، ص ۵۵۲ به بعد.

میلیون دینار) از این محل بدست می‌آورد.

سیاحان قرن هفدهم، از رشد اقتصادی بعضی از نواحی کشاورزی، سخن می‌گویند. گندم و جو در همه جای ایران کاشته می‌شد و به گفته شاردن، در ایران، نان‌گندم فراوان بود و همه جا بقیمت ارزان یافت می‌شد. کشت برنج و پنبه کاری در قرن شانزدهم و هفدهم، سخت رایج بود. کشت گیاههای رنگی (روناس، حنا و زعفران) و دارویی، و ادویه غذایی و همچنین سبزیکاری که در آغاز قرون وسطی چندان متداول نبود، بسیار وسعت گرفت. کشت خشخاش تریاک و توتون، از قرن شانزدهم به بعد، بسط و توسعه یافت. کشت درختان میوه و احداث تاکستانها رو به فزونی بود. به‌آزادت‌ی‌ش‌رفت‌فعالیت‌های‌کشاورزی، در شهرها نیز پیشه‌وران و بازرگانان به کار و کوشش مشغول بودند.

در منابع تاریخی قرن یازدهم هجری، بیش از پیش، از صنوف پیشه‌وران سخن به‌یاد آمده است. صنف صلاحیت فنی استادکار را گواهی می‌داد و تصویب می‌نمود. در هر صنفی، درجات مختلف «شاگرد» و «خلیفه» و «استاد» وجود داشت و مراسمی برای اعلام استادی برگزار می‌شد. هر صنفی

یک رئیس انتخابی داشت که مقامات شهری او را برسمیت می‌شناختند.

کتاب تذکره الملوک می‌نویسد که مردم هر کوی و دهکده و هر صنف، از میان خود، شخصی را که معتمد و شایسته اطمینان باشد، برمی‌گزینند و گواهی (تعلیق) و خلعت برای منتخب خود دریافت می‌دارند؛ و او پس از آن به امور ایشان رسیدگی می‌کند. هیچکس نمی‌توانست بدون اجازه رئیس صنف، کارگاه صنعتی بگشاید.

استادان صنف، مجامعی داشتند. در سه ماه اول هر سال، کلاتر شهر جلسه‌ای از تمام رؤسای اصناف در خانه خود تشکیل می‌داد و طرز تقسیم کل مالیات پیشه‌وران (بنیچه) را میان اصناف مختلف معین می‌کرد. طبق اطلاعات مندرج در منابع تاریخی زمان سلجوقیان و ایلخانان مغول، در آن روزگاران، مأموران مالی و عملداران، به‌نظر خود، به پیشه‌وران مالیات می‌بستند و با اصناف مشورت نمی‌کردند و آنها را بحساب نمی‌آوردند. در قرن هفدهم میلادی (یازدهم هجری) بعضی از اصناف، مقدار معینی از محصول حرفه خویش را برسم مالیات جنسی، تحویل خزانه می‌کردند و برخی دیگر، بجای آن، مالیات نقدی می‌پرداختند که بنا به گفته شاردن، از هر دکان (کارگاه پیشه‌وران) سالیانه ده تا بیست «سو» یعنی قدری بیش از نیم یا یک عباسی بود. اصناف رابطه نزدیکی با فرق درویشان حیدری و نعمت الهی، که از قرن



شانزدهم تا هجدهم در بلاد ایران بسیار ذی نفوذ بودند، داشتند.

استادان کارگاههای درباری، در میان پیشه‌وران، واجد مزایایی بودند. در این کارگاهها، دیگر بردگان صنعتگر کار نمی‌کردند بلکه پیشه‌وران آزادی که اجرت می‌گرفتند در مؤسسات مزبور مشغول کار بودند. کارگران کارگاههای درباری، گاه به‌امر صدراعظم یا مستوفی‌المالک تعیین می‌شدند، و استادان کارگاههای درباری سواجب و هدایایی در آخر هر سال، دریافت می‌داشتند.

در رأس اسور هر شهری، کلانتر قرار داشت. کلانتر موظف بود از حقوق و منافع شهریان در دادگاه دفاع کند، و سراقب باشد که حاکم (داروغه) به‌سردم فشار نیاورد و اجحاف نکند، و مالیاتها از مزدم برخلاف قاعده اخذ نشود و مبلغ مالیاتها و عوارض دیگر دولتی را میان کویها و اصناف تقسیم و سرشکن کند. بدین طریق، اسما کلانتر مدافع منافع شهرنشینان بود ولی در واقع اسر، نماینده منافع بزرگان شهر — مالکان محلی و روحانیان و تجار بزرگ — بود. اراسله جلقا نیز کلانتر خود را از میان تجار بزرگ انتخاب می‌کردند.

صنف تجار و روحانیان و اصناف و پیشه‌وران در محلات شهر، از حق اداره اسور داخلی خویش برخوردار بودند و رؤسای خود را انتخاب می‌کردند و بعد، به تصویب کلانتر می‌رسانیدند.

صنعت نساجی از عهد شاه‌عباس اول، بطور محسوس، رو به ترقی رفت و در غالب شهرها، کارگاههای بزرگ نساجی بوجود آمد. به‌گفته اولناریوس، اکثریت پیشه‌وران ایرانی را نساجان و رنگرزان تشکیل می‌دادند. در صنعت ابریشم‌بافی، پارچه‌های ابریشمی یک‌رنگ به‌نام «کمخا» و چندرنگ به‌نام «قصب» و پارچه‌های ابریشمی ساده و یا زردوزی و نقره‌دوزی و زربفت و انواع مختلف مخمل مورد توجه بود. به‌گفته شاردن، صدجور زربفت‌دوزی وجود داشت. برای بافتن زربفت‌های گرانبها، ۲۴ تا ۳۰ ساسوره لازم بود در حالی که برای تهیه پارچه‌های معمولی بیش از دو ساسوره لازم نبود. مزد کارگران ناچیز بود و کسانی که زربفت‌های گرانبها را تهیه می‌کردند روزی کمتر از یک‌عباسی مزد می‌گرفتند. بهترین مخمل ایران در اصفهان، تولید می‌شد.

در ایران، نسوجاتی از پشم شتر و پشم گوسفند می‌بافتند. نمد بسیار نازک و سبک نیز تولید می‌کردند. پارچه‌های پنبه‌ای خشن (کرباسی) برای مصرف عامه مردم بسیار بافته می‌شد. حصیرهای ایران هم مشهور بود. به‌قول شاردن، نازکترین و بهترین حصیرهای جهان را در سیستان از نی می‌بافتند.

قالیپافی در ایران قرن هفدهم، از لحاظ نقش و چیده‌دستی در بافت به حد کمال رسید. قالیپهای ایران بمقدار زیاد، از طریق بغداد و ترکیه، به اروپای غربی صادر می‌شد و بدین سبب در اروپا به‌قالی ترکی معروف شده بود.

در قرن هفدهم، در قالیپهای ایران، بیشتر نقش گل و گیاه معمول بود. غالباً نقش گلستانی با حوضهای پر آب و جویها در قالیپها دیده می‌شد، و صحنه‌های زندگی فتودالها و شکار سواره و تملیب نخجیر که در قالیپهای قرون پیشین بسیار دیده می‌شد، در قرن هفدهم، اندک اندک،



متروک می‌کردید.

در قالیهای قرن هفدهم، استادان در تلفیق و ترکیب نقوش، آزادی بیشتری داشتند و آثار هنری خلق بیشتر مشهود بود. در میان قالیهای ایرانی، فرشهای عالی و زیبای کرمان که از پشم گوسفند و بز با نقش ظریف گل و گیاه و نفوق رنگهای سبز و نارنجی بافته می‌شد، مقام اول را داشتند.

چینی و بدل چینی و ظروف سفالی ایران شهرتی داشت که شایسته آن بود. تولید کاشی و سفالینه ایران نیز، پس از آنکه مدت مدیدی تقلیل یافت، در قرن یازدهم، مجدداً رونق گرفت.

صنوعات سفالین شهر کرمان، که بالتامام بالعاب براق فیروزه‌فام پوشیده شده بود، در سراسر جهان شهرت داشت. در کاشیهای ظریف و زیبای ایران، در قرن هفدهم، بطور مشهود، از نمونه‌های چینی تقلید بعمل می‌آمد ولی در ظروف کرامانی کمتر از ظروف دیگر لمعی تقلید از چین دیده می‌شد. بهترین صنوعات سفالی در کرمان، شهد، یزد، کاشان، نایین و اصفهان تهیه می‌شد. شاردن صنوعات لعابی شیراز را ترجیح می‌داد.

صنوعات چرمی قزوین و تیماجهای تبریزی معروف بود. سلاحهای فولادی ایران شهرت داشت. به‌گفته اولناریوس، بهترین فولاد در اطراف دریاچه «نیریز» تولید می‌شد و بهترین تیغها در قم و نزدیک قزوین، ساخته می‌شد.

تولید رنگهای گوناگون نیز بسیار ترقی کرده بود و از مواد مختلف، رنگهای کبود، قرمز و زرد تهیه می‌کردند. تولید شیشه نیز در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی، بسیار متداول بود ولی جنس شیشه‌ها اعلا نبود. در تمام ایران، کاغذسازی هم معمول بود ولی هرگز به پای کاغذهای اروپایی نمی‌رسید. صابون سازی هم رونق داشت.

با این که در دوره قرون وسطی، مبادلات کلان تجاری بصورت تهاتری یا جنس با جنس صورت می‌گرفت، در قرن یازدهم هجری، بازرگانی فقط با پول و سکه قره صفوی یا خارجی انجام می‌شد و واریز حساب بوسیله کیسه‌های پول که هریک حاوی ۲۰۰۰ عباسی (۵۰ تومان بود، بعمل می‌آمد. به‌گفته شاردن، بعضی از تجار، حتی در سوئد و چین، نماینده تجارتهی داشتند. تجارت خارجی در دست بازرگانان مسیحی بود و آرامنه نقش مهمی داشتند و ارسنیان جلفای نو، سالیانه، ۵۸۰ تومان سالیات به‌مخزنه می‌پرداختند.<sup>۱</sup>

یکی از ماسوران سیاسی انگلستان، که در اواخر پادشاهی شاه‌عباس به ایران آمده است، درباره توجه او به مسائل بازرگانی، چنین می‌نویسد:

**توجه شاه‌عباس به مسائل اقتصادی**

«شاه‌عباس را ملامت می‌کنند که به کار تجارت مشغول است، ولی به‌گمان من توجه مخصوص و شرکت وی در امور بازرگانی کشورگفاهی نیست؛ زیرا در ایران تجارتهای بزرگ و گرانبها، از همه کس ساخته نیست. پادشاه ایران، اجناس فراوانی را که بازرگانان بیگانه از کشور شرق و غرب وارد می‌کنند، به‌بهای ارزان می‌خرد و در مقابل آن،

اجناس مرغوب ایران را بوسیله ایشان صادر می‌کند و آنچه را که خریده است برای فروش، به بازرگانان ایرانی می‌سپارد... در ایران، هیچکس جز وزیر مخصوص که از جانب شاه تعیین شده است، اجازه معامله با تجار بزرگ خارجی را ندارد. هرگاه که اجناس تازه، وارد ایران شود، نخست انواع آن را از نظر شاه می‌گذرانند تا اگر پسندید خریداری کند، وگرنه در اختیار دیگران گذارد...»<sup>۱</sup>

سیاست کلی شاه عباس این بود که حتی الامکان بر صادرات بیفزاید و از واردات بکاهد. بازرگانان ترکستان و هندوستان و چین و انگلستان و اسپانی و هلند و تجار ونیزی و ارسنی در فعالیت‌های تجاری ایران به‌سوالک شرق و غرب نقش سهمی داشتند.

اجناس واستعه شرقی بیشتر عبارت بود از پارچه‌های ابریشمی و چای که از چین می‌آوردند، ادویه‌گونگون و انواع جواهر و نفایس دیگر، از هندوستان و کشورهای شرقی آسیا.

«شاه عباس چون می‌شنید که کاروانی از بازرگانان بیگانه به‌سرحدات کشور رسیده است، بیدرتنگ، رعایای خود را از معامله با ایشان منع می‌کرد تا ناگزیر، استعه خویش را به‌بهای نازل تسلیم اوکنند یا به‌دروغ، شهرت می‌داد که راهها، بسبب لشکرکشیهای تازه، خراب و دور از امنیت است؛ بطوری که بازرگانان بیگانه، ناچار برای احتراز از خطرهای احتمالی، آنچه داشتند به‌بهای ارزان می‌فروختند یا با استعه ایرانی بقیستی که اومی‌خواست مبادله می‌کردند. تاورنیه، جهانگرد فرانسوی، می‌نویسد، شاه‌عباس با تجار و باخواران هندی که طلا و ثروت کشور را به‌خارج منتقل می‌کردند، رابطه خوبی نداشت و آنان را از یهودیها بدتر می‌شمرد؛ چه آنان پول را از سرمایه‌داران و بزرگان ایرانی با صدی هشت یا صدی نه بهره می‌گرفتند و بدنیازسندان از قرار صدی بی یا بیشتر، در مقابل وثیقه یا گروگان کلان، وام می‌دادند.

ابریشم در دوره صفویه، یکی از اقلام مهم صادرات ایران بود. بنا به‌گفته یکی از سفرای بیگانه در عهد شاه صفی، گیلان در حدود ۸۰۰۰، شروان در حدود ۳۰۰۰، خراسان ۳۰۰۰، سازندران ۲۰۰۰، و قزلباغ ۲۰۰۰ عدل ابریشم صادر می‌کرده است.

مجموع حاصل ابریشم ایران در سال، نزدیک ۲۰ هزار عدل بود و هر عدل ابریشم، ایران در آن زمان، در حدود ۳۶ سن وزن داشته است. ولی باید دانست که یک سن وزن معمولی در زمان شاه‌عباس، در سراسر کشور، یکسان نبوده و از آن جمله یک سن در تبریز معادل ۳ کیلو، در گیلان برابر با ۶ کیلو، و در شماخی و قزلباغ مساوی با هشت کیلو بوده است. مصرف سالانه ابریشم را در سراسر ایران، در آن دوره، در حدود یک‌هزار عدل نوشته‌اند. ظاهراً شاه‌عباس چون دید واردات ایران بر صادرات فزونی دارد و هر سال مقداری از سرمایه‌های لغدی ایران به‌خارج صادر می‌شود، تجارت خارجی ایران را در کف خود گرفت. در عین حال، شاه به‌حکم آزمندی، از قدرت سیاسی خویش سوءاستفاده فراوانی می‌کرد، بطوری که در تمام دوران سلطنتش، تولیدکنندگان ابریشم ناگزیر بودند محصول سالانه را به‌نصف قیمت به‌بیشترین و

۱. سفرنامه سرقامس هرپوت؛ به‌منزل از زندگانی شاه عباس اول. ج ۵، ص ۲۲۷.

سامورین او بفروشدند. سپس او، ابریشمهای خریداری شده را به بازرگانان ایرانی یا خارجه به بهایی که خود معین می‌کرد، می‌فروخت و همه سال از این راه حلال! سودی در حدود ۸ میلیون تومان به‌خزانه خویش می‌ریخت.

به‌گفته پی‌یترو دل‌واله، «پادشاه ایران بزرگترین و یگانه تاجر کشور خویش است و هر معامله را که سود بسیار داشته باشد، به‌شخص خود اختصاص می‌دهد. هیچ‌گونه محصول و ستاع سودآوری در ایران نیست که، اختیار خرید و فروشش در اختیار وی نباشد؛ چنانکه من خود در اصفهان به‌چشم خویش دیدم که عمال او پیازهای مخصوص شاه را به‌سردم می‌فروختند.»

پی‌یترو دل‌واله در جای دیگر می‌گوید: «پارچه‌های ابریشمین و زربفت در ایران، به‌زنان اختصاص دارد و لباس سردان همیشه از پارچه‌های نخی و یکرنگ ولی بسیار چشمگیر و روشن دوخته می‌شود که اعیان کشور، به‌سبب دوختن لباسهای گوناگون، آن را همه‌روزه عوض می‌کنند و پس از سه یا چهار بار پوشیدن، به‌یک‌ی از خدمتگزاران خویش می‌بخشند. این لباس را شاه عباس مرسوم کرده است تا ابریشم در ایران کمتر بکار رود، و بیشتر به کشورهای بیگانه صادر گردد و از این طریق بر ثروت کشور بیفزاید.»<sup>۱</sup>

در عهد شاه عباس: پی‌یترو دل‌واله که در عهد شاه‌عباس به ایران آمده و سفرنامه گرانقدری از او در دست داریم، می‌نویسد: چون مدت اقامت شاه در سازندران بطول انجامید، دستور داد بر آذوقه و سایر محتاج سیهانان پی‌یترو بیفزایند.

«همراهان پی‌یترو دل‌واله، از زن و مرد، ۱۳ تن بودند و پنج یا شش اسب و هشت شتر نیز در اصطبل داشت. برای این جمله، از طرف شاه‌عباس، آذوقه و سایر محتاج زیر، دو بار برای مدت یک ماه یا اندکی بیشتر، فرستاده شد:

آرد: ۲۵۰ من تبریز	پنیر: ۱۰ من
برنج: ۱۵۰ من تبریز	ماست: ۲۰ من
کره: ۳۶ من تبریز	شکر سفید: یک ظرف بزرگ
مرغ: ۸۰ عدد	ناردان: ۱۰ من
خروس اخته: ۱۹ عدد	شمع گچی بزرگ و بلند که هر یک یک کیلوگرم و نیم وزن داشت
پیاز: ۲۷ من	و دو تا سه شب می‌سوخت و نیم سوخته آن را بیشتر در
شراب: ۲۰ من	راه‌روها و اتاقهای خصوصی به‌کار می‌بردند. ۵۰ عدد
بره: ۱۷ عدد	پیه مخصوص پیه‌دانه‌های نقره که روشن می‌کردند و روی
تخم مرغ: ۶۰۰ عدد	قالی برابر حاضران، یا روی سفره پیش روی سیهانان
نخود: ۱۵۰ من	می‌نهادند: ۱۲ من
نمک: ۱۲ من	گلاب: ۵ قرابه
ادویه گوناگون: ۳ من	عسل: ۵ من
کشش برای پلو: ۵ من	نارنج: هزار عدد
برگه زردآلو: ۵ من	جو برای چهارپایان: یک خروار

علاوه بر این جمله، سزرعه بزرگی را هم که در آن جو کاشته شده بود، در اختیار وی نهادند تا چارپایان خود را در آنجا بچرانند. چهل و پنج بار هیزم نیز برای طبخ و گرم کردن خانه اش فرستاده شد.<sup>۱</sup>

دولت صفویه نه پیش و نه پس از دوران شاه عباس، به آن درجه قدرت سیاسی که در عهد وی بدان نایل آمده بود، نرسید. معذکک نباید در باره شخصیت شاه عباس غلو کرد و جهات ضعف او را نادیده گرفت.

«چنانکه گفته شد، در عهد شاه عباس اول، میزان بسیاری از عوارض و مالیاتها تقلیل یافت و اضافاتی که در فاصله بین سالهای ۱۵۷۰ و ۱۵۸۰ میلادی (۹۷۸ - ۹۸۸ هجری) بر مالیاتها وضع شده بود، لغو گشت و بعضی از مالیاتها، بالکل سلیغ گشت؛ بویژه در نواحی مرکزی ایران. ولی در عهد جانشینان شاه عباس اول، میزان مالیاتها و عوارض مجدداً بتدریج بالا رفت و در پایان قرن هفدهم میلادی (۱۱۱۰ هجری) میزان عوارض و مالیاتها بشدت ترقی کرد و مالیاتهای تازه وضع شد. این وضع چند سبب دارد: اولاً بعلت ترقی روابط کالا - پولی، دولت و فنودالها به پول محتاج بودند و می کوشیدند بر میزان درآمد خود بیفزایند؛ از جانب دیگر، در حدود سال ۱۰۰۰ هجری، جنگ با ترکیه عثمانی و خان نشینهای ازبک (که غنایم جنگی دایم و مستمر نصیب دولت و فنودالها می کرد) قطع شده بود.

کماکان مالیات اصلی همان مالیات ارضی یا خراج بود که در آن زمان، «سال» و جوهرات یا مالیات ناسیده می شد و بیشتر به جنس دریافت می شد (۱۵ تا ۲۰ درصد محصول)؛ و در بعضی نقاط، بخشی از محصول مالیات نقدی دائمی از هر جفت گاو مأخوذ می گردید.

مالیات باغها و بستانها، عشر و توستانها ۵ درصد محصول بود. داسداران (به استثنای آنان که در عراق عجم زندگی می کردند) مالیاتی به نام «چوپان بگی»، به میزان یک هفتم پشمی که از دام حاصل می شد، همچنین یک هفتم زاد و ولد داسها گرفته می شد و از اسب و خر یک سوم بهای آنها اخذ می شد.

در ازای آبیاری مزارع و بستانها، مالیات خاصی اخذ می گردید. علاوه بر اینها، از کشاورزان مالیات فوق العاده ای به نام «عوارض» می گرفتند. آماده کردن علفه و علوفه برای قشون و سخره و چاپار و بیگار و نزوله و کار اجباری در ساختمانها و قنوت، به نفع دولت و فنودالها پارسکنینی به دوش روستاییان بود.

شیوه ای که در میان اشکال گوناگون بهره کشی فنودالی تفوق داشت، کماکان حال - الاجاره یا بهره جنسی بود. روستایی در مقابل زمینی که در اختیار داشت (که معمولاً ارثی بود) به مالک زمین بهره سالکانه می پرداخت. در اراضی دیوانی و املاک خاصه شاه و موقوفه و سیورغال، بطور کلی، تمام مالیاتها جزو این بهره سالکانه بود. سهم مالک بابت استفاده از زمین و آب در بیشتر موارد از یک پنجم تا یک سوم محصول اراضی شخم زده، و از درختان میوه دار یک دوم تا دو سوم محصول بود. اگر روستایی از مالک، گذشته از زمین و آب، دام (گاو و بز) و بذر نیز دریافت می داشت، سهم مالک از میزان فوق نیز افزون می گشت و ممکن بود تا ۸۰ درصد و

حتی نود درصد میزان محصول برسد (مالیات هم جزو آن بود). بنا به گفته کمپفر، در واحه اصفهان، که در آنجا روابط کالا - پولی بر اشکال دیگر تفوق داشت، سال الاجاره از رعایا در بیشتر موارد نقداً مأخوذ می‌گردید (از قرار . . . ۶۶ دینار «۳۳ عباسی» از هر جریب شخم خورده).

اگر شاه مالک اراضی بود، زمین و آب می‌داد و بذر و دام متعلق به روستایی بود. وی دوسوم محصول را به شاه می‌داد. پرداخت مالیات و کار اجباری نیز به عهده او بود. اگر شاه به روستایی مستاجر، گاو کاری و گاو آهن هم می‌داد و وی را از مالیات معاف می‌کرد، سهم روستایی به یک چهارم محصول تقلیل می‌یافت و شاه که مالک زمین بود سه چهارم محصول را دریافت می‌داشت. اگر شاه روستایی را از کار اجباری معاف می‌کرد، سهم زارع فقط یک هشتم محصول بود. شاردن می‌گوید که در واحه ثروتمند اصفهان، روستاییان ایرانی مرفه‌تر از روستاییان فرانسه بوده‌اند. ولی وضع سراسر ایران چنین نبود. با اینحال، شاردن می‌نویسد: روستاییان ایران، بالکل، بی‌حق بودند و تحت یک رژیم استبداد و خودکامی زندگی می‌کردند. ماسورین دولتی، گاه به ضرب و شتم آنان می‌پرداختند، وسایل ثقیله ایشان را می‌گرفتند و به میل خویش، مدتی در خانه روستاییان می‌ماندند و از کیسه آنان تغذیه می‌کردند و گاهی وجوهی نیز مطالبه می‌کردند. علاوه بر این، از تمام رعایا پیشکشی، سلامانه و عیدی به جنس یا نقداً می‌گرفتند. به این ترتیب، وضع روستایی اسکان یافته که در زیر بار فشار بهره‌سالکانه و مالیاتها و مظالم ماسوران و مالک، رنج می‌بردند، بمراتب بدتر و سخت‌تر از وضع چادر نشین ایلاتی بود. چادر نشینان ایلاتی که در قشون فتوادی خدمت می‌کردند سهمی از غنایم می‌بردند و مسلح بودند، در حالی که رعایا اسلحه نداشتند و کوچکترین ماسور دولت و سپاهی و حتی مستخدمین فتوادهای بزرگ می‌توانست به آنها زور بگوید و تجاوز کند.

در دوره صفویه «در ایران بودگی دبره فردشی همچنان وجود داشت ولی از بردگان چون مستخدم خانه و اعضای حرم استفاده می‌کردند. بردگان بر سه قسم بودند: «اسیران»، «زرخریدان» و آنان که در خانه صاحب خود متولد شده بودند که به آنان «خانه‌زاد» می‌گفتند.»<sup>۱</sup> در سال ۹۳۷ هجری، در کارگاههای ابریشم‌بافی شاهی، کنیزان کار می‌کردند. با این که در عهد شاه عباس، نیروهای تولیدی و کشاورزی قوس صعودی می‌پیمود ولی به نظر محققان شوروی، اقتصاد ایران در این دوران، هرگز به آن سطح رفیعی که در آغاز قرن سیزدهم یعنی پیش از حمله مغول رسیده بود، نایل نگشت.

سیاحان خارجی از ارزانی خواربار در ایران سخن می‌گویند. در حدود سال ۱۰۸۱ هجری، در خوزستان ۴۵ فونت (هر فونت ۴۵۳ گرم) نان گندم و یا ۱۸ گوسفند را به یک عباسی می‌خریدند. در قرن یازدهم (قرن ۱۷ میلادی) پرورش کرم ابریشم در ایران چنان ترقی کرد که نه قبل و نه بعد به آن درجه اوج و ارتقا نرسید. به گفته اولتاریوس، در قلمرو دولت صفوی، سالیانه بیست هزار عدل ابریشم خام تولید می‌شد و به گفته شاردن، ۲۲ هزار عدل که هر یک ۲۷۶ فونت وزن داشت. طبق اظهار شاردن، گیلان ده هزار عدل ابریشم خام، و سازندگان دوهزار و خراسان سه هزار، و باد (آذربایجان) سه هزار و قره‌باغ دوهزار، و گرجستان دوهزار عدل تولید می‌کرد.

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، پیشین، ص ۵۲۱-۵۲۱ (به اختصار).

از این مقدار، فقط در حدود یکهزار عدل در ایران باقی می‌ماند و مصرف می‌شد و باقی، بالتام، به هندوستان و اروپا صادر می‌گردید. تنها عوارض گمرکی از صدور ابریشم خام، سالیانه، به ۴ میلیون دینار) بالغ می‌گردید.

داسداری در ایران، رونق داشت و نوع گوسفندان ایران از اروپا بهتر بود. همراهان اولتاریوس چندگوسفند نژاد ایرانی را به‌شهر خود، «هولشتین»، بردند. شاه و فئودالها نه‌تنها ربه‌های فراوان داشتند بلکه سیاحان از کثرت شتران و اسبان و قاطران و خرنای که در فعالیت‌های حمل‌ونقل و کاروان‌های تجارتنی شرکت می‌کردند سخن می‌گویند. با این حال، هرگاه وضع اقتصادی این دوره را با مطالب و مدارکی که سورخان قرن سوم تا هفتم هجری گفته‌اند مقایسه کنیم، می‌بینیم که حتی در قرن یازدهم نیز کشاورزی (جز در مورد کرم ابریشم) به‌سطح رفیعی که در دوران پیش از هجوم مغول واجد بوده، نرسیده است.

با رشد و ترقی روابط کالا - پولی در قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری) میزان بهره‌سالکانه و استثمارفئودالی فزونی می‌یافت. رباخواری بیش از پیش معمول شد و به‌انحطاط اقتصادی کشاورزان منتهی گردید. در اواخر عهد صفویه، مظالم مأسورین دولت و رفتارظالمانه فئودالها، سبب فرار و مهاجرت کشاورزان گردید و شاردن به این وضع اشاره می‌کند و می‌نویسد حتی یک‌دوازدهم اراضی کشور مزدوع و مسکون نبود.

«در قرن یازدهم هجری، از ایران به کشورهای اروپای غربی، گذشته از ابریشم خام و منسوجات ابریشمی، تیماج و چرم ساغری و پشم شتر و گوسفند و قالی و ظروف بدل چینی و مصنوعات طلا و نقره و سنگهای قیمتی و بخصوص فیروزه صادر می‌شد. از ایران به روسیه، بیش از همه چیز، انواع و اقسام منسوجات ابریشمی صادر می‌گردید. در شرح لوازم روسی قرن یازدهم هجری (هفدهم میلادی)، از این نوع اجناس یاد شده است: اطلس قزلباشی، منخلمهای قزلباشی، منسوج ابریشمی زردوزی یا نقره‌دوزی شده، منسوج پشمی، زریفت، کمخای یزدی، کمخای قزلباشی، قطنی (پارچه نیمه ابریشمی) منسوجات ابریشمی... گذشته از اینها ابریشم خام، منقال و پوستین و اسلحه، شمشیر قزلباش و تیروکمان قزلباشی - میزان معاملات با روسیه افزایش فوق‌العاده یافته بود.

در قرن یازدهم هجری، از ایران به ترکیه از راه بغداد، توتون و سازو و منسوجات ابریشمی خشن از پشم گوسفند و منسوجات مختلف ابریشمی و قالی و انواع تیماج و حصیر و انواع ظروف و فولاد... و مصنوعات از چوب شمشاد صادر می‌شد. از روسیه نیز، از طریق ولگا، انواع خزوچرم خام و چیت و ساهوت و پارچه کتانی و آهن و سس و مصنوعات فلزی و شیشه و کاغذ و شکر و عسل و سوم و اسلحه آتشی وارد می‌شد و از کشورهای اروپای غربی، ساهوت و منسوجات آهنی، آیینه و شیشه و مصنوعات فلزی و اشیاء تجملی و شراب و شکر و چراغ و کاغذ و جز اینها وارد ایران می‌شد.

از پایان قرن یازدهم، در نتیجه اقدامات نابخردانه زمامداران در زمینه کشاورزی، صنعت و بازرگانی ایران قوس نزولی را سیر می‌کرد. افزایش مالیاتها، و عوارض بازرگانی و یوغ گران

نشار دولت برای پیشه‌وران و صنعتگران و تجار متوسط و کوچک که از مزایایی برخوردار نبودند، سرگبار و غیرقابل تحمل بود.<sup>۱</sup>

«در عهد شاه صفی اول و شاه عباس دوم، اهمیت نقش تجار اروپایی در ایران افزایش یافت. شاه صفی اول با کمپانی انگلیسی «است ایندیا» قراردادی منعقد کرد و کمپانی مزبور متعهد شد سالیانه ۱۰۰۰ لیره استرلینگ به‌شاه، بر سبیل «پیشکش»، تقدیم کند و هر ساله معادل مبلغ شصت هزار لیره استرلینگ ابریشم خریداری کند. ولی از حدود سال ۱۰۰۰، رقیبان انگلیسیها یعنی هلندیان نیز حق صدور ابریشم را بدون پرداخت عوارض گمرکی، بدست آوردند و در تجارت ایران مقام اول را احراز کردند. در عهد شاه عباس دوم، امتیازاتی به تجار فرانسوی نیز داده شد و تجارتخانه‌های آنان در اصفهان و بندرعباس ایجاد گشت.»<sup>۲</sup> تجار روسی در اصفهان و قزوین و دیگر شهرها مسکن گزیده بودند.

آخرین سلاطین صفوی نه‌تنها به‌آسایش ملل تابع توجهی نداشتند بلکه حکام و فرمانروایان آنها به‌رنحومی خواستند، از مردم حوزه فرمانروایی، بهره‌کشی می‌کردند. در فرمانی که شاه صفی در سال ۱۰۴۷ برای رفع «تکلیفات شاقه» صادر کرده است، پس از مقدمه‌ای، چنین می‌خوانیم: «... ظاهر شد که اجناس ماکولات، آنچه به کاشان می‌آمده و در میدان عربان خرید و فروخت می‌شده، [از طرف] حکام سابق، از هر خرواری مقداری، تصرف می‌شده. اسمی مبدع در آن مخترع، مثل یوزباشی و بارانداز، بر خاطر عربان می‌گذاشته‌اند... اگر حاکمی از این تاریخ به‌بعد، به کاشان آمده در این امر متابعت ننماید خاک بیشرمی در دیده خود ریخته خواهد بود.

هر که او نیک می‌کند یا بد نیک وید هر چه می‌کند یابد»<sup>۳</sup>  
 کم‌فروشی و مگرانفروشی: تاورنیه می‌نویسد: اگر کسی قیراطی از وزن کم بدهد یا دیناری زیادتر بگیرد، فوراً به‌سجازات می‌رسد؛ به این ترتیب که تخته کلاهی به‌سرش می‌گذارند که عبارت از کلاسیلندری است به اندازه کفدوی عسل و یک زنگوله به‌گردنش می‌بندند و در کوجه‌ها می‌گردانند. بعد مقداری چوب به کف پایش می‌زنند و یک مبلغی هم جریمه دریافت می‌دارند. ولی یک بار، شاه‌عباس کبیر برای عبرت دیگران، دو نفر کم‌فروش را بسیخ کشید و کباب کرد.<sup>۴</sup>

در عهد شاه سلیمان (یا صفی دوم) که آلت ناچیزی در دست عمال و خواجهگان درباری بود، نخستین نشانه‌های انحطاط اقتصادی و سیاسی ایران شهودگشت. خوانین از نیک مجدداً به‌خراسان حمله کردند، و هلندیان جزیره قشم را در خلیج فارس متصرف شدند.<sup>۵</sup> علت مستقیم انحطاط اقتصاد ایران، افزایش فوق‌العاده بهره‌نوردالی و مالیاتها بود که روستا را ورشکست و

۱. همان، ص ۵۴۲-۵۴۳ (به‌اختصار).

۲. همان (چاپ اول). ص ۵۷۲.

۳. آثار تاریخی شهرستانهای فطنز و کاشان، بهشین، ص ۲۲۳.

۴. سفرنامه تاوردنیه، بهشین، ص ۶۱۳-۶۱۲.

۵. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، بهشین، ص ۵۵۹.

عرصه بازار داخلی را تنگ و محدود نمود و تولیدات کالایی و تجارت را تقلیل داد، و تضادهای طبقاتی را بمراتب شدیدتر و حادثتر ساخت. «سراسر تاریخ این دوره پر است از شرح قیامهای روستاییان علیه بهره‌کشی فئودالی و نهضت ارمنیان و گرجیان و آذربایجانیان و کردان و افغانان و ترکمنان بخاطر آزادی، علیه دولت صفوی که شیرهٔ اقوام سزبور را می‌کشیده است. انحطاط و عقب‌سازندگی روزافزون اقتصاد ایران از اقتصاد کشورهای اروپایی و ضعف سیاسی آن در پایان قرن دوازدهم، زمینه را برای نفوذ شدید سرمایه‌صنعتی بیگانه، از آغاز قرن نوزدهم میلادی، و تبدیل ایران در سالهای بعد به یک کشور وابسته و سرانجام نیمه‌مستعمره، آماده کرد.»<sup>۱</sup>

در این دوره، «انحطاط اقتصادی، فقر روستاییان و بالتبجه تقلیل درآمد دولت فئودال و افسراد فئودال را موجب گشت. ضمناً مصارف دستگاه اداری دولت و بزرگان فئودال نه تنها تقلیل نیافت بلکه بر اثر رشد روابط کالا-پولی در دورهٔ ماقبل افزوده شد. دولت شاه برای رفع حواجی سزبور، فقط یک راه در نظر داشت و آن را بکار بست و آن راه افزودن بارسالیاتها بود. هر قدر نیازمندیهای خزانه شاه بیشتر می‌شد، می‌کوشیدند که از روستاییان و شهرنشینان ایرانی بیشتر پول در بیاورند. سنگینی بار سالیاتها در سرزمینهای اطراف قلمرو دولت صفوی، که مردم آن ایرانی نبودند، محسوس‌تر بود.

سیاست سالیاتی در عهد شاه سلطان حسین (۱۱۰۶ تا ۱۱۳۵ هجری) برای روستاییان و شهریان غیر قابل تحمل شد. مالیات بر روستاییان و پیشه‌وران و تجار، که در طی قرن یازدهم هجری بتدریج افزایش یافته بود، در فاصلهٔ سالهای ۱۱۱۰ و ۱۱۱۳ هجری، بیکبارگی دو سه برابر شد. به نظر معاصران (مثلاً عیسی‌خاسان جلالیان)، میزان مالیات به‌افسانه شبیه بود. گذشته از سالیاتهای سابق، سه نوع مالیات جدید وضع گشت. میزان سالیات چادرنشینان نیز افزایش یافت. برای وصول مالیات، به‌سرشماری پرداختند. وزیر آذربایجان در سال ۱۱۱۰ هجری (۱۶۹۸ میلادی)، به‌اتفاق ۱۱۰۰ کارمند و نوکر، وارد گنجه شد، و اینان در روستاها پراکنده شدند و به‌سرشماری پرداختند. در هر دهکده، چند نفر از کدخدایان و روحانیان و محترمین را گرفته در منازلی جدا جدا می‌نشانند و هر یک از آنها را وادار می‌کردند اطلاعاتی دربارهٔ اشخاص و اسوالات ایشان و موضوعهای وصول مالیات (سزارع، باغها، تاکستانها، روغن کشیها، پادنگها و آبدنگها، تعداد داسها، و غیره) بدهند.

بعد، اطلاعات این اشخاص را که ساسوران ثبت کرده بودند با یکدیگر تطبیق می‌نمودند. اگر اختلافی پیدا می‌شد، روستاییان را که به‌عقیدهٔ ساسورین، اطلاعات نادرست داده بودند شلاق می‌زدند. ساسورین اشخاص سزبور را مجبور می‌کردند درآمد روستاییان را زیاده بر میزان حقیقی قلمداد کنند تا بتوانند از دهکدهٔ منظور حتی المقدور بیشتر مالیات وصول کنند.

سبک‌مغزی ساسورین وصول، بجدی بود که حاضر نبودند بخشی از محصول را به روستاییان بدهند تا بتوانند به‌زندگی خود ادامه دهند. معمولاً از دهقانان بیش از آنچه تولید می‌کردند،



مطالبه می‌شد. باسورین شاهی با شلاق و شکنجه، روستاییان را مجبور می‌کردند آخرین باقیماندهٔ ائانه و سایرزم زندگی خود را هم تسلیم کنند. در بسیاری از نواحی، کشاورزان بدرجه‌ای از فقر و تنگدستی می‌رسیدند که مزیدی بر آن متصور نیست.

سیاست مالیاتی دولت شاه صفوی نه تنها بدریشه و اساس کشاورزی لطمه می‌زد بلکه به حرف و بازرگانی نیز زیان وارد می‌آورد. در نتیجه کم شدن قوه خرید، اکثریت پیشه‌وران و ارباب حرف نیز از کار خود بهره‌کافی نمی‌بردند و عواید فنودالها نیز تا حد زیادی کاهش یافت.

گذشته از شکستی که در زمینه کشاورزی و فعالیتهای کوچک صنعتی نصیب مردم شده بود، در نتیجهٔ تقلیل حمل کالاهای ترانزیتی از جاده‌های کاروانی و بری، عواید گمرکی نیز بسیار کم شده بود و بیشتر حمل کالاهای از طریق دماغهٔ امد و دور افریقا که در سال ۱۴۹۸ میلادی (۹۰۴ هجری) کشف شده بود صورت می‌گرفت. قراردادهای بازرگانی که در عهد شاه سلطان حسین با فرانسه منعقد گردید، بمراتب از قراردادی که قبلاً با هلند منعقد شده بود زیانبخشتر بود، ولی قبل از آنکه دولت فرانسه از این قرارداد سود جوید، حکومت صفویه سقوط کرد.

در چنان شرایطی، شاه و درباریان، علی‌رغم تقلیل درآمد خزانه، حتی اندیشه استناع از زندگی پرتجمل را هم بمخاطر راه نمی‌دادند. مخارج دربار روز بروز فزونی می‌گرفت، کالاهای نو برای شاه ساخته می‌شد، به اروپا جاسهای آینه و ظروف بارتقن و دیگر اشیاء تجملی سفارش می‌شد. شاه، بیش از همه چیز، سرگرم اسور حرمسرای خود بود و اسیران و حکام ایالات برقاوت با یکدیگر برخاسته بمنظور ارضای حسن‌زن دوستی شاه، زیباترین دختران اتباع قلمرو خود را بزورگرد آورده بمحرمسرای شاه و حرم بستگان او می‌فرستادند.<sup>۱</sup>

در دوران حکومت شاه سلطان حسین و پس از تسلط افغانها شیرازهٔ اسور اقتصادی و معیشتی مردم درهم ریخت. در این جریان، بیش از همه، کشاورزان رنج بردند. «تنها در اصفهان، قریب هزار قریه (یعنی دوثلث قراه) بدون کشت و بی‌سکنه ماند. سدها و بندها و کاریزها و دیگر مؤسسات آبیاری خراب شد. بسیاری از روستاییان به‌دست لشکریان دشمن، از پا درآمدند یا توسط ترکان عثمانی به‌اسیری و بردگی برده شدند و یا از گرسنگی و بیماری (دوروقی جدا نشدنی) جان دادند. شهرها، بطور عموم و بویژه در مغرب و داخل ایران، خراب شده بود. اصفهان و شیراز و قزوین و یزد و تبریز دستخوش غارت شده بود و بیش از دوثلث جمعیت خود را از دست داده بودند. شیخ محمدعلی حزین که شاهد عینی وقایع بود، می‌گوید که چون وارد تبریز شد، دید شهر ویران و تقریباً خالی از سکنه است. بنا به گفتهٔ او، وضع سراسر آذربایجان (ایران) که زمانی ثروتمند بود و نفوس فراوان داشت، چنین بود و فقر و تنگدستی مردم و ویرانی خاک عراق هم بحدی بود که به‌وصف نمی‌آید.

تقلیل شدید قدرت خرید روستاییان و شهریان منجر به انحطاط بازرگانی و پیشه‌هاگشت. پرورش ابریشم و نوغانداری، درگیلان، به‌گفتهٔ هانوی، تا یک ششم تقلیل یافته بود.

علی‌رغم تمام این بدبختیها، نهب‌سورین داخلی نه‌افغانها و بعداً نهدادشاه، هیچیک در مقام ترمیم بدبختیها و تقلیل بار مالیات برنیامدند بلکه می‌کوشیدند با اعمال زور و فشار، مالیات و عوارض و بهره‌ فئودالی را به‌همان میزان سابق، وصول کنند. به‌همین مناسبت، حزین می‌نویسد، «سردم از بیرون راندن افغانها طرفی‌نبستند و گشایشی در سعیش خلق پیدا نشد.» کم شدن عیار سکه‌ها، سبب تقلیل شدید بهای واقعی پول گردید. قیمت‌ها هم، به‌نسبت تقلیل بهای پول، افزایش یافت.<sup>۱</sup>

در وقایع نامۀ پطروس، به‌منظری از اوضاع اقتصادی سردم در عهد شاه سلطان حسین، اشاره شده است «یکجا قیمت ارزاق را در طول محاصرهٔ اصفهان، بدینگونه، بدست می‌دهد:

گندم: یک من ۸ تومان؛ برنج: یک من، ۱ تومان؛ روغن: یک من ۱۲ تومان؛ قند: یک من ۱۲ تومان؛ تخم‌مرغ: هر دانه، ۲۰۰ دینار (یک تومان ده‌هزار دینار بوده است).

و می‌افزاید که در آن ایام، گوسفند و گاو و اسب و شتری در شهر پیدا نمی‌شد که گوشت آن را بتوان مصرف کرد؛ از این جهت، اهل شهر ناچار بودند گوشت الاغ مصرف کنند که آن نیز از ارار یک من دو تومان فروخته می‌شد. سایر مأكولات نیز زیاده نایاب و گران شده بود. به‌این جهت، سردم از گرسنگی ناچار شدند گوشت سگ و گربه و پوست و چرم و پشک حیوانات و کنش کهنه و خلاصه هر جانوری که بدست افتد بخورند. گرسنگی به‌مرحله‌ای رسید که پسر جوانی که خواهرش سرده بود پستان او را بریده و خورده بود و بسیاری اشخاص بچه‌های خود را پختند یا کباب کردند و خوردند (بند ۲۸ ص ۱۷ و ۱۶). بعدها که افغانه بر اصفهان مسلط شدند و قحط و غلا رفع شد، مسافری که از آنجا بیرون آمد، بهای ارزاق را به‌قرار زیروصف می‌کند:

نان: یک من، ۶۰۰ دینار؛ برنج: یک من، ۱۲۰۰ دینار؛ روغن: یک من، ۴۰۰۰ دینار؛ مرغ: هر یک، ۷۰۰ دینار؛ قند: یک من، ۶۰۰۰ دینار.<sup>۲</sup>

لشکر کشیهای نادر به هندوستان و دیگر نقاط با اینکه با غارتگری و ستگیری توأم بود سردم ایران را ثروتمند نکرد، نادر قسمت اعظم گنج‌هایی را که از هند بدست آورد، در کلات نگهداری کرد و برای احیاء نیروهای تولیدی و تشویق کشاورزان و صنعتگران به فعالیت اقتصادی بکار نبرد. تسهیلاتی که در سال ۱۱۰۶ هجری برای رعایا قایل شده بود و مالیات سه سال را بخشیده بود، لغو کرد و مالیاتهای معوقه را یکباره مطالبه کرد و وصول مالیات با شکنجه و آزار و غارت رعایا توأم بود.

به‌گفتهٔ محمد کاظم، چشم و زبان کسانی را که مالیات نمی‌پرداختند درمی‌آوردند.<sup>۳</sup>

«سیاست شاهان صفوی که متوجه تحکیم حکومت مرکزی و مبارزه علیه نقایه‌های فئودالی بود، در زمان شاه‌عباس اول، موفقیت فوق‌العاده بزرگی بدست آورد. فشار بیرحمانهٔ شاه بر اشراف مقتدر فئودال - نظامی

نظری کلی به وضع اقتصادی این دوره

۱. همان، ص ۵۹۹-۵۹۵ (به اختصار).

۲. عبدالحسین زرین‌کوب، یادداشتها و اندیشه‌ها، ص ۲۰۳-۲۰۲.

۳. رک: تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هجدهم، پیشین، ص ۶۰۶.

قبایل قزلباش و غیره و خاتمه دادن به بلوآهای مکرر فنودالها، شرایط نسبتاً مساعدی برای توسعه اقتصادی فراهم نمود.

در زمان شاه عباس اول، چنانکه گفتیم، وضع کشاورزی و صنایع دستی «دستورزی» بخصوص در ایالات مرکزی (عراق عجم، شهر اصفهان و ایالت آن) که مردم آن مناطق اتفاقاً از تمام یا قسمتی از مالیاتها رهیده بودند، بهبود یافت.

ترقی بعدی نیروهای تولید در کشاورزی، رشد شهرها، توسعه بازرگانی داخلی و خارجی، تا حدود قابل ملاحظه‌ای، شرایط صلح طولانی مابین دولتهای صفوی و ترکیه را فراهم نمودند (۱۷۲۲-۱۶۳۹ میلادی / ۱۱۳۰-۱۰۴۹ هجری).

در ایالاتی از دولت صفوی که از نظر اقتصادی پیشرفته‌تر بودند، و در محلهایی که سر راه جاده‌های بزرگ کاروانرو قرار داشت یا در جوار شهرها بود، انزوای طبیعی اقتصاد طبیعی (خود مصرفی) هر چه بیشتر درهم شکسته شد. برخی پیشرفتهایی که در قدرت کالاسازی واحدهای اقتصادی کوچک کشاورزان حاصل آمده بود و اعتلای سطح بهره دهی این واحدها، از پدیده‌های مهم این دوره‌اند... این اعتلای اقتصادی کوتاه مدت بود.

در ربع آخر قرن هفدهم میلادی، علائم رکود اقتصادی در دولت صفوی ظاهر شد. چنانکه پتروشفسکی می‌گوید، علت اساسی این رکود، افلاس واحدهای اقتصادی کوچک کشاورزان بود که پایه اقتصاد دولت فنودالی را تشکیل می‌داد.

در پایان قرن شانزدهم و ثلث اول قرن هفدهم، به دنبال خاتمه جنگ داخلی، و رهایی از برخی مالیاتها (در واقع فقط در بعضی محلهای عملی شد) واحد اقتصادی کشاورزی در شرایط مساعدتری قرار گرفت، و اسکان یافت که در مدتی کوتاه، بهره دهی خود را تا مقداری افزایش دهد. اما برای نمایندگان شاه و مأموران خزانه، این فقط انگیزه‌ای بود بمنظور تشدید بهره‌کشی فنودالی. علت دیگر رکود که در نوشته‌های تاریخی مورد بحث قرار گرفته، جریان تغییر راههای مهم بازرگانی اروپا-آسیا بود که در قرن هفدهم، در نتیجه استفاده از راه آبی اطراف افریقا انجام پذیرفت؛ راهی که بوسیله واسکودوگاسا کشف شد. راههای خشکی کاروانرو که از کشورهای آسیای مقدم، بخصوص از سرزمینهای پشت قفقاز، می‌گذشتند دیگر اهمیت گذشته خود را نداشتند. شهرهای قفقاز دیگر تجارت «دلالگونه» خود را از دست دادند.

در نتیجه رکود بازرگانی خارجی و قطع غنایم جنگی (چون شاهان صفوی از پایان دهه چهارم قرن هفدهم به بعد، جنگ کشورگشایانه‌ای راه نینداختند) سهم مالیاتی بقدر زیادی، تشدید گردید.

بر اثر توسعه بازرگانی خارجی و داخلی، در دوره اعتلای اقتصادی قرن هفدهم، فنودالها که با تجارت پیوستگی داشتند سعی کردند مالیاتهایی را که فعلاً به صورت جنسی گرفته می‌شد، به شکل پول دریافت کنند. با وجود این، در دولت صفوی و در شرایط حاکمیت اقتصاد طبیعی، تبدیل قسمتی از مالیاتهای جنسی به پولی بطور کلی، باعث تشویق فنودالها به تجمل گردید. این امر میدان عمل سرمایه سراجهای را وسعت داد. رباخواری که شکلهای موجود تولید و بهره‌برداری را تحلیل برده بود، طریقه جدیدی را در تولید ارائه نداد ولی بر شدت بهره‌کشی فنودالی افزود و باعث تخریب اقتصاد کشاورزی گردید.

چنانکه پتروفسکی گوئزرد می کند، «در کشورهای آسیای مقدم، اقتصاد بزرگ زمینداران و جریان توسعه سرمایه‌گذاری در کشاورزی مثل اروپای غربی و روسیه به اندازه قابل ملاحظه وجود نداشته است. بدینجهت، ورشکستگی کشاورزان توانسته آن عواقب اجتماعی و اقتصادی را که مثلا در دوره انباشتگی اولیه در انگلستان بار آورده، در این کشورها به بار آورد.

کاهش شدید درآمد فنودالها در پایان قرن هفدهم تا ربع اول قرن هجدهم، خودگواه رکود اقتصاد کشاورزی در این دوره است. چنانکه محمدعلی حزین می‌نویسد، در نتیجه وخیم شدن پی‌درپی اوضاع دولت و اغتشاشات نقاط مختلف گیلان که محل اسلاک پدری او بوده، سال بسال، درآمد این اسواال موروثی کاهش یافته. بالاخره، درآمد سالانه اسلاک یادشده به حدی رسیده که کفاف مخارج ساهاانه را نمی‌داده.

ورشکستگی اقتصاد کشاورزی باعث زوال شهرها، رکود بازرگانی و فقر نوده‌ها گردید. آنان غالباً علیه بهره‌کشی توانفرسا پیا می‌خاستند. تشدید تضادها و مبارزات طبقاتی، خود از علل اساسی تلاشی و سقوط دولت صفویه بود. کاهش درآمدهای دولت در پایان قرن ۱۷ و ابتدای قرن ۱۸ میلادی شاه را مجبور کرد که فشار اقتصادی را نه تنها به انبوه زمینتکشان بلکه بر برخی از اقشار طبقه حاکمه، بخصوص بر روحانیت مسیحی نیز تشدید کند. سیستم مالیات‌بندی جدیدی که در ابتدای قرن ۱۸ میلادی اعمال شد، صومعه را از تمام حق مصونیت‌هایش محروم نمود. در عین حال، بر اثر تقلیل بهره دهی اقتصاد کشاورزی و کاهش تجارت، درآمدهای صومعه از زمین و بازرگانی تنزل یافت. همه اینها به‌اضافه محروم شدن مسیحیان از حقوق قانونی که بوسیله شاه‌عباس اول اعمال شد و تحمل‌ناپذیری سذهبی، که خط مشی اساسی دولت شده بود، باعث شد که بالانشینان روحانیت مسیحی به مخالفان صفویان تبدیل شوند. تعقیب و پیگردستیان نارضایی عیقی را سبب شد؛ مثلا وقتی که در شیروان سلاهای سنی را اعدام کردند و به مساجد اهانت نمودند، شورشهای بزرگی در آنجا به‌راه افتاد. مردم از سلطان عثمانی درخواست پناهندگی می‌کردند؛ خیلیها به ترکیه (عثمانی) گریختند.»

پس از سقوط حکومت صفویه و استقرار حکومت نادری، در سایر نقاط ایران نیز، در اثر مظالم عمال نادر، وضع مردم آشفته بود. محمدکاظم می‌نویسد که در سال ۱۱۴۶ هجری (۱۷۳۶ میلادی) قسمت قابل ملاحظه‌ای از مردم، حویزه را ترک کردند و خود را در غارهای کوهستانی و زوایای اختفا، پنهان کردند (تاریخ عالم آرای نادری، ج ۱، برگ ۲۵۹). همو می‌گوید که در سال ۱۱۵۰ هجری، ایالت سرو چون دل زندانیان ویران و خالی از سکنه بود، نه‌خانه‌ای در آنجا باقی مانده بود و نه آدمی — به‌شهادت نماینده سیاسی روس، در پایان دهه چهارم قرن ۱۸، بسیاری از دهات ایالت اصفهان بدون سکنه بود.

برای جلوگیری از فرار مردم شهر و روستا، نادر دستورها و فراسینی صادر کرد ولی این تدابیر مؤثر نیفتاد. عدم رضایت مردم از نادر و دستگاه ظلم و جور او بعدی بود که هرکس به دروغ، ادعایی می‌کرد، خلق به‌امید رهایی از مظالم نادر، دور او جمع می‌شدند.»<sup>۱</sup>

۱. م. د. آدووا/ک. ز. اشرفیان، دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمید مؤمنی، ص ۵۴-۴۸ (به‌تأویب و اختصار).

۲. رک همان، ص ۱۶۲-۱۶۶.

ریشه اصلی نارضایتیها و قیامها، و خامت وضع اقتصادی بود. مردم بار تمام مشقات هجوم افغانها را بدوش خود کشیده بودند به این امید که حکومت جدید به نفع آنان، قسسهایی بردارد ولی در عمل، دیدند که نادر باز هم از مردم مغلّس ایران تقاضای مالیاتهای گرانی می‌کند. نادر که به مرض «زراندوزی» مبتلا شده بود، تمام غنایمی که از هندوستان بچنگ آورده بود و هر چه از مردم بینوای ایران بزور می‌گرفت، به خزاین کلات منتقل می‌کرد. او که از عقل سلیم و درک اقتصادی درست، بی‌نصیب بود بجای آنکه ذخایر کلات را در راه فعالیتهای تولیدی و بالابردن سطح زندگی مردم بکار اندازد، تمام هم خود را صرف دوشیدن و آزار و اذیت مردم می‌کرد. هان‌وی، بحق می‌نویسد: «حتی وحشت یک جنگ مغلوب یا هجوم بربرها هم نمی‌توانست خلق را به چنین بدبختی بزدگی که از پیروزیهای حکمران مستبد آنها نصیبشان شده گرفتار سازد. به نظر می‌رسد که این حکمران بیشتر از دشمنان برای حقیر کردن اقباع خود تلاش می‌کند.»<sup>۱</sup>

سابع تاریخی فرار مردم را نتیجه ستم مالیاتی می‌دانند؛ مثلاً براتیشف به پترزبورگ گزارش می‌دهد که در سال ۱۷۴۲ میلادی، «آقندر آذوقه از مردم دریند خواسته شد که زمینها در عرض پنج سال نمی‌توانستند آن را تأمین کنند. بدینجهت است که بسیاری از ساکنان اینجاگریخته‌اند.»

در سال ۱۷۴۵ باکونین، کنسول روس در رشت، گزارش می‌دهد که: «... در نتیجه جرمه‌ها و مالیاتهای پولی ظالمانه و بینظیری که اسسال در تمام ایران گرفته می‌شود، بجز شهر دریند، حتی یک ولایت هم وجود ندارد که در آنجا کشاورزان فقیر زن و فرزند خود را رها نکنند و به کوهها و جنگلها نگریند.»

یوهان لرخ، که در نیمه اول قرن ۱۸ به ایران آمده است، می‌گوید: «کشاورزان بخاطر بستن مالیاتهای خارج از اندازه به آنها، به کوه و جنگل می‌گریختند.»<sup>۲</sup>

«در اواخر عهد صفوی، بعلت بی‌کفایتی زمامداران، آذربایجان، ارسنستان، گرجستان، لرستان و کردستان بوسیله ترکان ویران گردید. در اثر حکومت هفت ساله افغانها، سرکز و جنوب ایران خسارات بسیار دید. مردم ایالات شرقی، هجوم خانمانسوز چادرنشینان آسیای میانه را تحمل کردند، و آن قسمت از سرزمینهایی هم که مطیع بیگانگان نشده بود، به میدان نزاع و قتل و کشتار ویرانگر فنودالها تبدیل گردید. به گفته شیخ حزین، مردم کشور پس از اخراج استیلگران اجنبی نیز در وضع بی‌اندازه فلاکتباری قرار داشتند. نادر به هر کجا که وارد می‌شد تمام ساکنان شهر و روستا پس از ورود او، دورهم جمع می‌شدند، اشک می‌ریختند، نوحه سرایی می‌کردند، و آه و ناله سر می‌دادند.»

بر سر در مسجدی در روستای «ونند»، در حوالی نخجوان، سنگنبشته‌ای قرار دارد که به زبان فارسی است و از زندگی مشقت بار مردم آن زمان حکایت می‌کند: «فقرو قحطی سختی بود بطوری که قیمت هر من گندم ۴۰۰ دینار.. و روغن ۲۸۰۰ دینار بود. گرسنگی و فشار احتیاجات گوناگون، آن روزگار فلاکتبار را به جهنمی واقعی تبدیل کرده بود بطوری که در عرض

یک سال، روستای و نند و همسایگان نزدیکش سه بار دچار هجوم و غارت شدند، و بسیاری از مؤمنین مرد و زن به قتل رسیدند و یا اسیر گردیدند، و سایر بندگان خدا پراکنده شدند... در آن روزگار، از گردش ناساعد افلاک، بازرگانی متوقف شده بود» (این نوشته مربوط به سالهای ۱۷۳۳-۱۷۳۲ میلادی ۱۱۴۶-۱۱۴۵ هجری است).

بازرگانی نیز دچار کساد شده بود. در راهها، کاروانها را غارت می کردند، و راهزنی به حد اعلای خود رسیده بود. بهره کشی شدید مالیاتی سبب قیاسهای بی در پی کشاورزان و شهرنشینان می شد. کاهش زراعت در همه جا باعث نارسایی شدید در کالای کشاورزی و اقتصاد روستایی گردید. در حوالی تبریز، گنجه، لار، نخجوان و ایروان نیز نارسایی شدیدی در غله بچشم می خورد. گندم و جو بیشدت گران شده بود. قیمت هر من غله نهصد دینار بود.<sup>۱</sup>

نادرشاه برای آنکه پولها را به مخزانه دولت جذب کند، تلاش می کرد بازرگانی دولت خود را با کشورهای دیگر احیاء کند. برای این کار، او انحصارات بازرگانی رابه بازرگانان خارجی و شرکتهای بازرگانی بویژه انگلیسی واگذار کرد.

«در سال ۱۷۳۹، جان التون تقاضایی پیش رضاقلی میرزا، پسر نادر که قائم مقام شاه بود، به شهید فرستاد و در آن، پیشنهاد کرد که با شرکت انگلیسی او دادوستد نماید، و طبق شرایط زیر، با آنان قرارداد ببندد: عمال شرکت حق داشته باشند که آزادانه در تمام ایران به تجارت پردازند، به بنادر دریای خزر وارد شوند. آنها اجازه داشته باشند که ابریشم خام صادر کنند و جز مالیاتی که بر اتباع شاه بسته شود، مالیات دیگری بر آنها تحمیل نگردد. عمال شرکت بتوانند در هر جایی که می خواهند، برای خود، خانه و انبار بسازند. حکومت شاه متعهد شود که مصونیت اشخاص و اسوا آنها و محیره را تأمین کند. بعداً شرکت تجارتي روسیه، همین امتیازات را برای خود کسب کرد. شرکتهای تجاری عثمانی و هندی نیز امتیازات بازرگانی زیادی بدست آورده بودند. خود رضاقلی نیز بوسیله عمالش، تجارت پرسودی می کرد. هانوی می گوید که رضاقلی میرزا در زمان قائم مقامی خود، در تجارت ابریشم، حق انحصار داشته. او ابریشم خام را با قیمتی که خودش تعیین می کرده، از تولید کنندگان مستقیم می خریده و در عین حال تولید کنندگان پارچه های ابریشمی را مجبور می کرده که ابریشم خام را با قیمت های جدید و زیاد شده از عمال او بخرند.

در سایه این اقدامات، او در عرض مدتی کوتاه، ثروت قابل توجهی به هم زد. او در نامه ای که برای پدر خود نادر نوشت ادعا کرد که ۱/۵ میلیون تومان پول دارد. پدرش از او پرسید، چگونه چنین پولی را بدست آورده؟ رضاقلی پاسخ داد که «تاجر شده و این ثروت را از راه تجارت کسب کرده.» او به این نامه، اسنادی نیز ضمیمه کرد که به اصطلاح پاکدامنیش را تأیید می کرد. عمال نادرشاه، برنج و کالاهای دیگر کشاورزی را در جاهایی که قیمت نسبتاً پایین بود می خریدند و سپس در بازارهای تشون می فروختند و یا به ایالات دیگر کشور صادر می کردند و سود سرشاری بدست می آوردند. احتکاک تجارتي به گواهی هانوی، حق انحصاری عمال شاه بود، و هر کس که سعی می کرد به این تجارت دست بزند سخت مجازات می شد. با وجود این، نادر

به بازرگانان خارجی نیز توجه داشت و غالباً از منافع آنان دفاع می کرد؛ چنانکه دستور داد کالاهای تلف شده هانوی، بازرگان انگلیسی، را در استرآباد، کاملاً جبران کنند.

نادرشاه برای تشویق بازرگانی، بارها از ترورو اعمال زور، یاری جست؛ مثلاً محمد حسین، حاکم استرآباد، به تمام کسانی که دکان داشتند دستور داد که با جدیت بکار خویش پردازند و تهدید کرد که در غیر این صورت، «خان» آنها را از زندگی محروم خواهد کرد و از کله هایشان مناره خواهد ساخت (آزادی کسب ۱).

نادر برای رسیدن به هدفهای نظامی - استراتژیک، و همچنین برای احیای بازرگانی تلاش می کرد که در خلیج فارس و در دریای خزر ناوگان بسازد اما این تلاش به پیروزی نینجامید.

مسئلاً در شرایط پاشیدگی نیروهای تولیدی کشور، ویرانی روستاها و شهرها، جنگهای بی دربی و قیاسها و شورشهای گوناگون، تدابیر حکومت شاه برای تحکیم روابط بازرگانی پادولتهای دیگر، ممکن نبود به نتایج مثبتی منجر شود.

می دانیم که یکی از عمده ترین اقلام اصلی صادرات ایران، در زمان صفویان، ابریشم خام بود. تولیدکنندگان اصلی این ماده، ایالات کرانه دریای خزر، گیلان، استرآباد، سازندران، و همچنین آذربایجان و ارمنستان بود. در دوره مورد پژوهش ما، بویژه از سال ۱۷۴۴، تولید و تجارت ابریشم در این ایالات بشدت کاهش یافت. اطلاعاتی که درباره مالیاتهای گیلان در دست است نیز این موضوع را تأیید می کند. در ارمنستان و بویژه در شیروان، تجارت ابریشم تقریباً بطور کلی متوقف شد؛ زیرا جمعیت این ایالت بوسیله سربازان، مأسوران کيفری، و مالیاتهای کلان، کاملاً خراب شده بودند.

لرخ، که در سال ۱۷۴۶ از گیلان دیدن کرده، خبر می دهد که در رشت، ۱۵ کاروانسرا ویژه بازرگانانی بوده که یا برای تجارت به این شهر می آمده اند و یا هنگام عبور در آنجا توقف می کرده اند؛ اما تمام این کاروانسراها تقریباً خالی بوده اند. بخاطر خطری که در راه متوجه کاروانها می شده، بازرگانان اصفهان، و سایر جاها در عرض سال، وارد رشت نمی شده اند. لرخ فقط یک کاروان را دیده که از تبریز به آنجا وارد شده - تنها مشهد، پایتخت نادر، وضع مناسبی داشته.

وان سیروپ، که در سال ۱۷۴۰ با سفارشهای تجارتی وارد این شهر شده، می گوید، روزانه کاروانهایی از بخارا، بلخ، بدخشان، قندهار، هندوستان و همچنین از تمام اکناف ایران به مشهد می آمده اند. بازارهای شهر پروتی و از کالای گوناگون انباشته بود. مردم بسیاری از سلیقه های مختلف، به این بازارها می آمده اند. با این حال، فقر و فلاکت عمومی موجب رکود بازار بود. قوه خرید مردم بقدری کم بود که وان سیروپ، برای فروش کالاهایش، دو سال و سه ماه معطل شد و سرانجام استعفه خود را بعد از هزار تومان فروخت.

عبدالکریم، بازرگان قزوینی نیز گواه خوبی است. او در گفتگویی که با هانوی داشته، توضیح می دهد که بازرگانی در مشهد برای اروپاییها بیفایده است. «چون بازرگانان ایرانی بسیار فقیر هستند» و هیچکس هم نمی تواند کالای زیاد بخرد.

بازرگانان خارجی هم تأمین کافی نداشتند، چنانکه از بازرگانان روس در سماخی، تبریز، ارومیل و اصفهان به فرمان شاه، جریمه های پولی کلانی گرفته شد و کالاهای آنها نیز ضبط و غارت گردید. هنگام حضور لرخ در رشت، مالیات بگیران شاه نیز در آنجا بودند و بوسیله کتکهای وحشیانه، از مردم مالیات می گرفتند.

وضع بازرگانان چنان خراب شد که آنها مجبور بودند تمام کالاهای خود را فقط به بازرگانانی که از طرف پسر شاه معین شده بودند بفروشند و ابریشم و چیزهای دیگر را نیز از همانها بخرند. این بازرگانان واسطه های رضاقلی سیرزا بشمار می رفتند که سرمایه های کلانی نیز بهم زده بودند. گذشته از این، سرکرده های نظامی شاه برای بازرگانان در دسرهای بی درپی تولید می کردند، و از آنها ماهوت، کتان، و کالاهای دیگر می خواستند. کالوشکین، در سال ۱۷۴۰، می نویسد که در نتیجه این باج و خراجها، «چنان هرج و مرج عظیمی در کسب و کار بوجود آمد که در بسیاری از روزها تقریباً تمام دکانها بسته بود.»

در سالهای بعد، وضع آنچنان وخیم شد که نمایندگان سیاسی روس آشکارا گفتند: «... اکنون در نتیجه ورشکستگی بازرگانان، دادوستد متوقف شده.» در نتیجه، بسیاری از بازرگانان از ایران رفتند و بقیه نیز ورشکست شدند. راهزنان اسبیت راههای تجاری را بهم زده بودند. این امر، گذشته از بازرگانی داخلی، بازرگانی خارجی را نیز دچار رکود ساخت.

معاصران سال ۱۷۴۷، حکایت می کنند که «در شرایط کنونی ایران، این خطر بچشم می خورد که بازرگانان نه تنها کالاهای خود را از دست بدهند بلکه خود را هم بسختی بتوانند اداره کنند.»

تضعیف شدید بازرگانی ناشی از رکود عمومی اقتصادی کشور بود. این رکود، اساس بحران سیاسی دولت نادرشاه را تشکیل می داد. در نتیجه خانه خرابی و عدم قدرت پرداخت کشاورزان که در زیر فشار مالیاتهای سنگین له شده بودند و همچنین در نتیجه انحطاط زندگی شهری، درآمد برخی از قشرهای طبقه حاکم، بویژه اشراف نظامی - فئودال قبایل، بمقدار قابل ملاحظه ای، کاهش یافت. با این حال، این اشراف که تلاش می کردند وضعیت خود را بهبود بخشند، بهره کشی از مالیات دهندگان را هر چه بیشتر افزایش می دادند.

لشکر کشیهای غارتگرانه نادرشاه، که می خواست کاهش درآمد قشرهای بالای طبقه فئودال را که ناشی از پاشیدگی واحدهای تولید کشاورزان بود جبران کند، فقط منجر به ژرف شدن پاشیدگی اقتصادی کشور گردید. در نتیجه گرانی و گرسنگی روزافزون، که سرتاسر کشور را در بر گرفته بود، قشون به بدی گذران می کرد، و نارسایی شدیدی را در آذوقه، که قیمتش مرتب و دائم در حال افزایش بود، تحمل می کرد.

مثلاً در سال ۱۷۴۳، قیمت هر من تبریز جو یک هزار دینار و هر من آرد ۳ هزار دینار بود و با وجود این، در هیچ جا پیدا نمی شد. در سال ۱۷۴۳، قیمت هر من آرد به ۳ تا ۴ هزار دینار رسید. سربازان، بعلت نبودن پول، از بزرگ و کوچک به دیگری بدهی داشتند و همه بیچاره شده بودند. نه تنها سربازان عادی بلکه سرکرده های نظامی هم گرسنگی می کشیدند. بسیاری از آنها اشیاء زینتی طلا و نقره خود را به قیمتی بسیار ارزان می فروختند. با وجود این برای آن خریداری پیدا نمی شد. هیچکدام آنها در هوای سود نبودند بلکه فقط بخاطر حفظ زندگی خود،



چنین می کردند.

در نتیجه بیماریهای پی در پی و همه گیر، صدها هزار نفر نابود شدند. طاعون، تب، زخم پا و بیماریهای شدید معده تعداد کمی از بیماریهایی است که سربازان به آنها دچار می شدند. در نوامبر سال ۱۷۶۲، براتیشف از دربندگزارش داد که از میان دو هزار سپاهی، حتی نتوانسته یک نفر را هم سالم پیدا کند، و نشانه های سلامت را در او ببیند.<sup>۱</sup>

بطور کلی، در دوره نادرشاه، «در نتیجه ویرانی واحدهای تولید کشاورزان، صنایع دستی از مواد اولیه، و بازرگانان از تجارت بسیاری از کالاها محروم گردیدند. به پیشه وران و بازرگانان نیز جریمه های پولی زیادی بسته شد. آنها موظف شدند که گذشته از پرداخت این جریمه ها، برای قشون شاه نیز، بقیمت ارزان کالا تهیه کنند. شورشها و قیامهای درون دولت نادر و همچنین جنگهای پی در پی با کشورهای همسایه، اسکانات بازرگانی داخلی و خارجی را کاهش می داد. آثار زندگی در بسیاری از شهرها از بین رفت و قیمت آذوقه چند برابر افزایش یافت.»<sup>۲</sup>

ژان گورف فرانسوی در کتاب خواجۀ قاجدار، سیاست اقتصادی نادر را چنین تصویر می کند: «نادرشاه در سنوات آخر عمر خود، در صدد برآمد که باب تجارت را بین ایران و انگلستان مفتوح کند و دو نفر بازرگان انگلیسی [یوحنایلتون (جان التون)، یونس، هنوی (جان هانوی)] به ایران آمدند و در اصفهان سکونت گزیدند. این دو بازرگان انگلیسی، با مساعدت و تشویق نادرشاه، دایره تجارت خود را وسعت دادند و مقدار زیادی از کالاهای انگلیسی را وارد ایران نمودند و در عوض، کالاهای ایران بخصوص فرش و پارچه های زربفت و شیرینیهای مخصوص، بالاخص «گز» را به انگلستان صادر کردند. بازرگانان مزبور، خشکبار ایران را هم به انگلستان فرستادند و از جمله طعم نخودچی را به مذاق انگلیسیها رسانیدند. از جمله کالاهایی که ایلتون وارد ایران کرد، ماهوت سرخ و کلاه پاپاخ انگلیسی بود. نادر ماهوت سرخ رنگ را پسندید.»<sup>۳</sup>

### سیاست اقتصادی نادرشاه

ژان گورف فرانسوی، درباره سیاست اقتصادی نادرشاه، چنین داوری می کند: «نادرشاه، پادشاه ایران، بعد از این که مقداری زیاد زر و سیم و جواهر بدست آورد، چون نمی دانست که با آن پول چه کند و رسم سرمایه گذاری در ایران برای کارهای بزرگ انتفاعی متداول نبود، در صدد برآمد که آن را در مکانی قرار دهد که کسی نتواند بسرقت ببرد. طلا و نقره و جواهر، بعنوان مالیات، از مردم گرفته می شد و به خزانه نادر منتقل می گردید و بعد از انتقال، برای فعالیتهای اقتصادی و عمرانی بین مردم پراکنش داده نمی شد مگر برای پرداخت جیره و مستقری سربازان و کارکنان دیوان و آن مقدار پول، بقدری نبود که سبب رواج کسب و تجارت گردد. به همین جهت، مردم که موجودی خود را بابت مالیات می پرداختند و آن وجوه به دست مردم بر نمی گشت، سال بسال، فقیرتر می شدند و در عوض، خزانه نادر معمورتر می گردید و در آن خزانه، زر و سیم و جواهر بیشتر انباشته می شد بدون این که نادرشاه از پول و جواهر مزبور استفاده می بکند. چون پول در

۱. همان، ص ۲۹۵ - ۲۸۵ (به تناوب و اختصار). ۲. همان، ص ۳۰۲.

۳. خواجۀ قاجدار ترجمۀ ذبیح الله منصوری، ج ۱، ص ۱۳۵.

ایران بتدریج کم می‌شد، طبق قانون اقتصادی، ارزش کالا پایین می‌آمد و قوه خرید عمال نادری افزایش می‌یافت.

نادرشاه می‌توانست با پولی که بدون استفاده در کلات نادری گرد آورده بود کشور خود را طوری آباد کند که معمولترین کشور جهان گردد. ولی آن کاد را نکرد و فشار محصلین مالیات بر مردم سبب شد که هزارها قصبه و قریه از بین رفت و اراضی زراعتی مبدل به بیابان لم‌پرز شد و در بعضی از قسمتهای ایران، حتی پول مس که پیشین بود بدست نمی‌آمد؛ زیرا مردم هرچه پیشین داشتند بابت مالیات داده بودند.»<sup>۱</sup>

در همان سالهایی که مردم ایران در اثر مظالم زمامداران (آخرین پادشاهان سلسله صفوی و نادرشاه و جانشینان او) با فقر و فلاکت و ورشکستگی اقتصادی روبرو بودند، در اروپا از برکت امنیت و آرامش، فعالیتهای گوناگون اقتصادی توسعه می‌یافت. جنبش بورژوازی و رشد سرمایه‌داری، آخرین آثار نفوذالیسم را از میان بر می‌داشت. در چنین شرایطی، بازرگانان اروپا برای تهیه مواد خام و بازاری فروش، به تکاپو افتادند. تجار و بازرگانان انگلیسی که از قرن شانزدهم و هفدهم، در راه بسط نفوذ اقتصادی خود در ایران و دیگر کشورهای آسیای سعی و تلاش می‌کردند، در عهد پراشوب نادری نیز، از پای نشستند. جان التون بازرگان انگلیسی با مقداری کالا عازم بخارا و خیوه گردید، ولی چون در آنجا آتش جنگ را شعله‌ور دید، کالاهای خود را به‌رشت آورد، و با رضای سیرزا، فرزند نادرشاه، به‌سزا کرده پرداخت و بموجب فرمائی که از او دریافت کرد، تسهیلاتی در کار بازرگانان انگلیسی فراهم شد. التون، پس از مراجعت به انگلستان، از موقعیت مناسب اقتصادی مشهد و دیگر بلاد خراسان با هموطنان خود سخن گفت و مشهد را چون انبار مناسبی برای ذخیره کالا و تجارت با بخارا و خیوه معرفی کرد. التون در فعالیتهای بازرگانی خود، با رقابت روسها در خارج و با مخالفت بازرگانان ارمنی در داخل کشور مواجه گردید؛ زیرا بموجب امتیازاتی که التون کسب کرده بود، می‌توانست بدون پرداخت مالیات، کالاهای خود را حمل و نقل یا بفروش برساند در حالی که ارمنه ناچار بودند مالیاتهای سنگین به‌ساورین دولت بپردازند.<sup>۲</sup>

«در نتیجه رقابت روسها با تجار انگلیسی و اشکالاتی که آنها در راه حمل کالاهای انگلیسی از طریق روسیه فراهم کرده بودند، بازرگان دیگر انگلیسی به‌نام هانوی برای حل مشکلات راه ایران پیش گرفت. پس از ورود به استرآباد، وی با ترکمنهای غارتگر روبرو شد. آنها به ضبط کالاهای بازرگانان انگلیسی پرداختند و تصمیم داشتند که تجار انگلیسی را مجبور کنند که بعنوان کله‌بانی، به‌خدمت آنان درآیند ولی اقدامات محمدحسین‌خان قاجار، آنان را از این سهاکه‌رهایی بخشید. هانوی، پس از آن که به‌خدمت نادر رسید، موفق گردید از او فرمائی برای دریافت کالاهای غارت شده دریافت کند. در فرمان قید شده بود در صورتی که کالاها از بین رفته باشد، قیمت آن را بپردازند. هانوی ناچار برای بدست آوردن امتعه خود، بار دیگر راه استرآباد پیش گرفت. وی در آنجا ناظر مجازات وحشتناکی شد که نسبت به یاغیان بعمل آمده

۱. همان، ص ۶۹-۶۸.

۲. دك. سربرسی ساپس، تاریخ ایران، ترجمه سیدمحمدتقی فردوسی‌کیلانی، ج ۲، ص ۳۲۰.

بود، و شخصاً دو کله منار از سرهای بریده شده، دید.

تجار انگلیسی در این ایام، در اثر مخالفت حکومت روسیه با حمل کالاهای انگلیسی از خاک آن دولت، با مشکلات زیادی روبرو گردیدند؛ ولی در هر حال، این شکستها آنان را از ادامه دادن به فعالیت‌های بازرگانی باز نداشت. در همین ایام، نادر به اهمیت و ارزش نیروی دریایی پی برد و التون را به ریاست کل سازمان کشتی‌سازی ایران تعیین کرد. هان‌وی در باره این مأسوریت، می‌گوید: «محرک نادر در قسمت تأسیس نیروی دریایی، عشق و علاقه او در بست گرفتن تجارت و سلطه دریایی خزر بوده است.» التون سرکز فعالیت‌های خود را در لنگرود و لاهیجان تأسیس کرد و برای از بین بردن مشکلات، به تکاپو پرداخت. الوارها را از جنگل بریده به ساحل رسانید؛ پارچه‌های بادبان را از پنبه بافته طنابها را از لیف کتان درست کرد. اهالی محل، که بدون دریافت سزده به این بیگاری مجبور بودند، با این اقدام مخالف بودند اما التون که فقط یک تاجر انگلیسی و چند روسی و چند هندی در اختیار داشت، یک کشتی که ۳۳ توپ داشت به آب انداخت. حکومت روسیه فعالیت‌های دریایی ایران و نادرشاه را با نظر خصمانه می‌نگریست اما التون، پس از قتل نادر، در آنجا باقی ماند تا این که در شورش سال ۱۷۵۱ کشته شد، و با سرگ او، نقشه ایجاد نیروی دریایی از بین رفت.<sup>۱</sup>

بطور کلی، حمله افغانها به ایران و دوران آشفتگی و اغتشاشی که متعاقب آن رخ نمود، سبب گردید که زندگی اقتصادی کشاورزان، پیشه‌وران و بازرگانان بیش از پیش آشفته گردد. تجارتخانه‌ها و نمایندگان بازرگانی کشورهای خارجی نیز در این دوران، زیان فراوان دیدند. از جمله بارون نیفونز<sup>۲</sup> نماینده دولت هلند، را در بصره زندانی کردند. دولت هلند به تلافی این اقدام، جزیره خارک را تصرف کرد و فرماندار بصره را مجبور نمود که از روش خصمانه خود دست بردارد. نمایندگی بازرگانی بریتانیا در بندرعباس، در سال ۱۷۶۱، بواسطه اخاذی و تعدیات فرماندار لار بسته شد، و در سال ۱۷۶۳، بندر بوشهر مرکز جدید فعالیت‌های بازرگانی گردید.<sup>۳</sup>

به نظر محققان شوروی، «نمی‌توان گفت که دولت نادرشاه، بالکل، در اندیشه احیای نیروهای تولیدی ایران نبود. در بعضی نواحی ایران و بخصوص در بخش‌های خاوری آن، کارهای ساختمانی جریان داشت و مؤسسات آبیاری احیاء می‌شد (از آنجمله بند سلطان بر رود مرغاب ترمیم و احیاء گردید) و برخی شهرها و تقاطعی که از سکنه خالی گشته بود، مجدداً مسکون گشت. به این معنی که مردم شهر و روستا و افراد چادر نشین را، با جبار، از محل ایشان کوچانیده به مسکونت در آن شهرها مجبور می‌کردند. ولی کارهای ساختمانی بی‌نظم و نامستمر و غالباً از لحاظ فنی ناقص بود، دقت کافی نمی‌شد و در بسیاری از موارد، بمنظور تظاهر و شهرت نام نادر، انجام می‌گرفت. گذشته از همه اینها، این ساختمانها با استفاده از کار اجباری و بدون سزد و بدست رعایایی که فقیر و ناتوان گشته، دیگر طاقت این کوشش اضافی بیمزد را نداشتند بعمل می‌آمد.

۱. همان، ص ۴۲۵-۴۲۲ (به اختصار).

بعضی از این ساختمانها برای جنگهای نادرشاه ضرورت داشت و از لحاظ احیای اقتصاد ایران، کمترین فایده‌ای بدان متصور نبود. مثلاً در بوشهر، کارخانه توپ‌ریزی ساخته شده بود و کارکرد یک اسل سازندگان، کارخانه آهن‌ریزی که گلوله توپ تهیه می‌کرد. چوب و الوار ساختمانی از سازندگان، بوسیله رعایایی که سزدی در برابر کار خود دریافت نمی‌داشتند و از نقاط مختلف ایران گرد آمده بودند، به کرانه خلیج فارس حمل می‌شد. نادرشاه به کمک همین رعایای بی‌سزد و سواجب، بر یکی از قلعه‌های غیرقابل وصول خراسان، قلعه کلات، کاخ و خزانه‌های برای خویش بنا کرد.

صفحات سراسر را، که هریک ه خروار وزن داشت، روستاییان آذربایجانی، برسپیل بیگار، به آنجا حمل کردند. کار اجباری و مهاجرت‌های زورکی، بیش از پیش، رعایا و چادرنشینان را فقیر ساخت. بدین سبب، اقداماتی که نادرشاه برای ترمیم خرابیها و احیای اقتصادی کشور بعمل می‌آورد، نتایج مثبت نمی‌داد.

با قتل نادر، هرج و مرج در سراسر ایران شدید‌گردید و این حال تا روی کار آمدن کریم‌خان زند دوام یافت. کریم‌خان که یک ایرانی اصیل، و از بزرگان چادرنشین بود، پس از آن که مدعیان را بر جای خود نشاند، برخلاف نادر، به ملت ایران تکیه کرد و در راه سعادت طبقات مختلف سعی و تلاش نمود. «وی به‌تجار و از آنجمله به‌بازرگانان ارمنی امتیازات فراوان داد. دولت کریم‌خان زند کوشید صنایع و حرف را احیاء کند و کارگاههای بزرگ چینی‌سازی و شیشه‌سازی و غیره ایجاد کرد. وی صنعتگرانی را که نادرشاه از هندوستان آورده بود، به‌شیراز منتقل کرد. در عهد وی، میزان مالیات بر رعایا تقلیل یافت. وی فرامینی صادر کرد و دایره خودکامی و تجاوز سالکین را نسبت به روستاییان محدود ساخت. بخشی از شبکه آبیاری فارس و جنوب ایران احیاء شد. این اقدامات، بمنظور اعتلای نیروهای تولیدی، به‌عمل می‌آمد.

کریم‌خان در پایتخت خویش، شیراز، ابنیه تازه، بازارها، مساجد جامع و کاخها احداث کرد. وی چادرنشینی فاقد تحصیلات و حتی بیسواد بود، ولی به‌اهمیت تحصیل و تربیت وقوف داشت، و مردم دانشمند را بدور خود گرد آورد. کریم‌خان تسهیلاتی چند برای شرکت انگلیسی «ایست ایندیا» قایل شد؛ از آنجمله بود حق انحصاری وارد کردن پارچه‌های پشمی به ایران و معافیت از حقوق گمرکی واردات و صادرات و حق تأسیس تجارتخانه در بوشهر. ضمناً با تجار انگلیسی شرط شده بود که طلا و نقره از ایران خارج نکنند و در مقابل استعفاء انگلیسی، که بیشتر منسوجات بود، کالاهای ایرانی خریداری کنند. واردات استعفاء اروپایی به ایران، تا پایان قرن دوازدهم اندک بود، و در آن عهد هنوز ایران به کشور وابسته یا نیمه‌مستعمره هیچیک از دول اروپایی مبدل نشده بود. کریم‌خان، بمنظور ارتقای سطح تجارت خارجی ایران، بصره را که در آن زمان بندرگاه عمده خلیج فارس بود. از عثمانی (ترکیه) منتزع کرد (۱۷۷۵ میلادی - ۱۱۸۹ هجری).

انگلیسیها شروطی را که کریم‌خان زند تکلیف کرده بود، به‌حال خویش سودمند نیافتند و در سال ۱۷۷۰ میلادی، تجارتخانه خود را از بوشهر به بصره که در دست ترکیه بود

منتقل کردند.»<sup>۱</sup>

سایکس در تاریخ خود، می‌نویسد: «تجارت انگلیسها در اوایل خیلی کم بود و فقط سالی یک کشتی از بمبئی به ایران روانه می‌شد، و تا سال ۱۷۹۰ میلادی، شرکت باضروسالیانه، بکار خود ادامه می‌داد؛ ولی از آن سال به بعد، روز بروز، بر رونق تجارت بریتانیا افزوده شد.»<sup>۲</sup> وی در کتاب خود، به سواد قرارداد تجاری ایران و انگلیس در عهد کریم‌خان نیز اشاره می‌کند:

«ساده ۱. شرکت انگلیسی می‌تواند از هر نقطه بوشهر یا هر بندر دیگر آتقدر زمینی که برای ساختمان یک نمایندگی بازرگانی لازم داشته باشد، تصرف کند. آنها می‌توانند آتقدری که سایلند، توپ در این مرکز بکار بگذارند... علاوه بر این، آنها می‌توانند در هر نقطه‌ای از کشور ایران که سایل باشند، نمایندگی بازرگانی تأسیس نمایند.

۲. برمال‌التجاره‌هایی که در بوشهر یا جاهای دیگر صادر یا وارد می‌شود، نباید حقوق گمرکی بسته شود.

۳. هیچ ملت اروپایی، دیگر اجازه وارد کردن امتعه پشمی را ندارد.

۴. قروض بازرگانان انگلیسی و دیگران بایستی پرداخت شود.

۵. انگلیسها حق خرید و فروش کالاها را دارند.

۶. هیچگونه بازرگانی مخفیانه نباید انجام گیرد.

۷. اجناس آب افتاده نباید به ایران وارد شود.

۸. آزادی مذهبی به انگلیسها اعطا می‌شود.

۹. سربازان یا سلاخان فراری تسلیم شوند.

۱۰. معافیت دلالتها، مستخدمین و دیگران که در نمایندگی کار می‌کنند از پرداخت

مالیات یا عوارض گمرکی. ۱۱ و ۱۲. بموجب این دو ماده به انگلیسها اجازه داشتن قبرستان، خانه و باغ داده شده است.»<sup>۳</sup>

از برگ نادر، تا روی کار آمدن کریم‌خان زند، هیچگونه بهبودی در اوضاع اقتصادی کشور پدیدار نشد. جنگهایی که بر سر احراز مقام، بین بازرگانان نادر و مدعیان در می‌گرفت، پیش از پیش، وضع اقتصادی کشور را درهم می‌ریخت. کریم‌خان پس از تثبیت موقعیت سیاسی خود، به فکر ترمیم خرابیها افتاد. بر خود لقب شاهی نهاد بلکه به عنوان وکیل‌الرعا یا قناعت کرد. این مرد که خود از بزرگان چادر نشین بود، «کوشید نه تنها به فنودالهای چادر نشین تکیه کند بلکه به اسیران اسکان یافته و حتی تجار نیز مستظفر باشد. به بازرگانان و از آنجمله تجار ارمنی، امتیازات فراوان اعطا کرد. دولت کریم‌خان زند کوشید صنایع و حرف را احیاء کند و کارگاههای بزرگ چینی سازی و شیشه سازی و غیره ایجاد کرد. وی صنعتگرانی را که نادرشاه از هندوستان آورده بود، به شیراز منتقل کرد. در عهد وی، میزان مالیات بر رعایا تقلیل یافت. وی فرامینی صادر کرد، و دایره خودکامی و تجاوز سالکین را نسبت به روستاییان

۱. همان، ص ۶۱۶-۶۱۵.

۲. تاریخ ایران، (سایکس) پیشین، ج ۲، ص ۴۳۸.

۳. همان، ص ۴۳۹ [حاشیه] (۴ اختصار).

محدود ساخت. بخشی از شبکه آبیاری فارس و جنوب ایران احیاء شد. این اقدامات بمنظور اعتدای نیروهای تولیدی بعمل می آمد. کریم خان در پایتخت خویش، شیراز، ابقیه تازه، بازارها و مساجد جامع و کاخها احداث کرد. وی، برخلاف نادر، می کوشید توجه عامه مردم را به خود جلب کند و هر روز، دوسه ساعت به شکایات و تقاضاهای مردم شخصاً رسیدگی می کرد.

چنانکه گفتیم کریم خان تسهیلاتی چند، برای شرکت انگلیسی «ایست ایندیا» قایل شد؛ از آنجمله بود حق انحصاری وارد کردن پارچه های پشمی به ایران، و معافیت از حقوق گمرکی واردات و صادرات و حق تأسیس تجارتخانه در بوشهر. ضمناً با تجار انگلیسی شرط شده بود که طلا و نقره از ایران خارج نکنند و در مقابل استعانه انگلیسی که بیشتر منسوجات بود، کالاهای ایرانی خریداری کنند.

واردات امتعه اروپایی به ایران تا پایان قرن دوازدهم اندک بود، و در آن عهد هنوز ایران به کشور وابسته یا نیمه مستعمره هیچیک از دول اروپایی مبدل نشده بود.

کریم خان بمنظور ارتقای سطح تجارت خارجی ایران، بصره را که در آن زمان بندرگاه عمده خلیج فارس بود، از ترکیه منتزع کرد (۱۱۸۹ هجری).

انگلیسیها شروطی را که کریم خان زند تعیین کرده بود، به حال خود سوسند نیاقتند و در

سال ۱۱۸۴ هجری، تجارتخانه خود را از بوشهر به بصره، که در آن زمان در دست ترکیه بود،

منتقل کردند. بازرگانان هلندی، با کمال موفقیت، با تجار انگلیسی رقابت می کردند، و با

تصرف جزیره خارک، راه دریایی بصره - بوشهر - هندوستان را تحت نظارت خویش درآوردند.<sup>۱</sup>

بطوریکه مؤلف «دستم الثواریخ» می نویسد قبل از جلوس کریم خان،

اهمیت ما یحتاج زندگی

در عهد کریم خان زند

قیمت ساکولات و ملبوسات ارزان بود ولی چون ۷ سال پی در پی در

فارس «سلخ خوارگی» و در عراق «سن خوارگی» روی داد، قیمت کالاها

فزولی گرفت - اینک فهرستی از قیمت اجناس مختلف در اصفهان<sup>۲</sup>:

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم. بیفین، ص ۶۱۶-۶۱۵ (به اختصار).

۲. محمد هاشم آصف (دستم الحکما)، دستم الثواریخ. به اهتمام محمد مشیری، ص ۳۱۷-۳۱۱.

قیمت به دینار	یک من به وزن شاه	کالا	قیمت به دینار	یک من به وزن شاه	کالا
۱۲۰	«	گللابی شاه پسند	۵۰	«	کندم
۸۰	«	« اردلانی	۲۵	«	جو
۴۰	«	« وسط	۶۰	«	عدس
۵۰	«	کنجانی خوب	۱۵۰	«	ماش
۲۵	«	« متوسط	۶۰	«	نخود
۱۵	«	کفتر بچه	۸۰	«	لوبیا
۸۰	«	آلوی زرد	۱۵	«	باقلا
۵۰	«	آلوی سیاه	۱۵	«	ارزن
۲۵	«	آلوی قیسی	۱۵۰	«	ارنج
۸۰	«	شلیل	۲۰	«	ذرت نانی
۱۰۰	«	گیلاس	۱۰	«	ذرت بریانی
۵۰	«	آلبالو	۱۶۰	«	گوشت گوسفند
۵۰	«	شفتالو	۸۰	«	« کاو
۵۰	«	توت سفید	۸۰۰	«	روغن
صد دینار	«	توت سیاه	۲۰	«	همبزم
۱۰۰	«	کویچ زرد	۵۰	«	زغال
۵۰	«	کویچ سرخ	۴۰۰	«	پیه
۵۰	«	آلوجه گوجه خوب	۲۰۰	«	روغن چراغ
۲۵	«	آلوجه گوجه متوسط	۳۰۰	«	جوزق
۶۰	«	سنجد	۲ تومان	«	ابریشم خام
۳۰۰	«	بادام	۵۰ دینار	«	انگور خوب
۲۰۰	هزار دانه	گرد کان	۲۵	«	انگور وسط
۱۵۰	یک من شاه	خرمای سیاه	۵۰	«	خر بزه خوب
۳۰۰	«	خرمای کدو	۲۵	«	خر بزه متوسط
۲۰۰	«	انجیر خشک	۴۰	«	هندوانه خوب
۵۰	«	اقسام سبزی	۲۰	«	هندوانه متوسط

قیمت به دینار	یک من به وزن شاه	کالا	قیمت به دینار	یک من به وزن شاه	کالا
۱۰	«	شلغم	۲۰	«	زرد آلوی خوب
۱۰	«	زردک	۱۰	«	زرد آلوی متوسط
۱۰	«	ترب	۸۰	«	هاوی خوب
۱۰	«	چغندر	۴۰	«	هاوی متوسط
۶۰۰	«	زردچوبه	۳۰	«	کام پیچیده
۵ دینار	مثقالی	هل	۱۰	«	کاهو
۲۰	«	زعفران	۶۰۰	«	عسل
۲/۵	«	قرنفل	۲۰۰	«	شیرۀ انگوری
۲	«	دارچین	۷۰۰	«	شکر لاهوری
۳۰۰	یک من شاه	زیره سبز	۴۰۰	«	شکرماز ندرانی
۱۵۰۰	ابره	قدک ۱۸ چله	۷۰۰	«	قهوه
۵۰۰	«	قدک ۱۶ چله	۷۰۰	«	تنباکو
۷۰۰	«	قدک ۱۴ چله	۱۵۰	«	انار خوب
۵۰۰	«	قدک ۱۲ چله	۷۵	«	انار وسط
۴۰ دینار	زرعی	کرباس	۵۰	«	سیب خوب
۱۰۰۰	ابره	نفتی اعلا ی اصلا	۲۵	«	سیب وسط
۱۵۰۰	«	الیجه یزدی اعلا	۲۰	«	کدو
۸۰۰	زرعی	قصب یزدی اعلا	۲۰	«	بادانجان
۲۵۰۰۰	طاقه	شال گوش بیچ	۱۵	«	پالاز
۱۵۰۰۰	«	شال رضائی	۴۰۰	«	سیر
۵۰۰۰	زرعی	بکرس	۲۰	«	خیار بالنک
۲۰۰۰	«	ماهوت اعلا	۱۵	«	خیار چایر
۱۵۰۰۰	یک جامه وار	خز	۱۰۰	«	زبباس
۳۰ تومان	«	سمور	۱۰۰	«	مویز
۲۰	یک رأس	اسب خوب	۲۰۰	«	رب اناری
۱۰	«	استر خوب	۲۰۰	«	کشمش سبز



کالا	یک من به وزن شاه	قیمت به دینار	کالا	یک من به وزن شاه	قیمت به دینار
خر مصری	یک رأس	۱ تومان	خر بارکش	یک رأس	۳۰۰۰ دینار
ماست میش	یک من	۸۰ دینار	گاو آبکش	«	۱ تومان
ماست گاو	«	۴۰	کاه	یک من شاه	۱۰ دینار
پنیر قالبی	«	۱۵۰	گچ	«	۵
پنیر خیکی	«	۲۰۰	آهک	«	۱۰
کنجد	«	۲۰۰	زرنیخ	«	۵۰۰
کشک	«	۳۰۰	جاروب	دانه	۱۰
زرشک تهرانی	«	۶۰۰	خانه خوب	یک باب	۱۰ تومان
زرشک تبریزی	«	۳۰۰	املاک	یک جریب	۲۵۰۰ دینار
نمک	«	۱۰	املاک مشجر	«	۱ تومان
صابون	«	۴۰۰	سرکه خوب	یک من شاه	۱۰۰ دینار
مرغ عالی	یک دانه	۵۰	سرکه وسط	«	۷۵
تخم مرغ	عدد	۵	موم	«	۸۰۰
سرکه	یک من	۷۵	گوسفندتر	یک رأس	۵۰۰
آب شور	«	۱۰۰	آلات آهنی	یک من شاه	۶۰۰
آب لیمو	«	۶۰۰	آلات مسی	«	۲۰۰۰
حنا	«	۶۰۰	قالی خوب	زرعی	۱۳۰۰
رنگریش	«	۸۰۰	گلیم خوب	«	۷۰۰
زیره کرمانی	«	۵۰۰	توشک نم	یک عدد	۲۰۰۰
فلذل	«	۶۰۰	نمد سرکش اسب	«	۷۵۰
زنجبیل	«	۶۰۰			

از سرگ کریمخان تا استقرار حکومت آقا محمدخان قاجار، ایران میدان مبارزه بین هواخواهان تاج و تخت بود. در این دوره، در نتیجه جنگهای فنودالی و فقدان امنیت و آراشی، فعالیتهای کشاورزی و صنعتی کمابیش متوقف بود. سرجان مالکم، در مورد فعالیتهای صنعتی و هلری ایرانیان در عهد فتحعلی شاه، می نویسد: «از سکنه ایران کسانی که در شهرها و قصبات و قرا سکنی دارند و بیشتر تربیت شده اند، در صنایع مفیده و ظریفه ترقی زیادی کرده اند؛ ولی بعلمت آشفنگی اوضاع سیاسی و تعصبات مذهبی، تغییر و تحول کلی در فعالیتهای صنعتی مشاهده نمی شود؛ زیرا صنعتگران و بازرگانان هر قدم که در راه اصلاح حال خود و بهبود وضع تجارت بردارند، ممکن است محرك غرض حاکم و اعوان وی شود یا اگر شخصی مهارت و حداقلی در یکی از صنایع از خود نشان دهد، بیم آن است که پادشاه یا حاکم بزور او را بکار گیرند و بی مزد زیر کارش کشند. و اگر قاعده جدیدی در علوم و فنون پدید آورد، شخص مخترع و مخدع در معرض عداوت گروهی از مشرعه درمی آید چه بعضی از پیشوایان هرچه را که برخلاف فهم ایشان است کفر می دانند، و هر بیچاره که از این معانی دم زند، عوام را بر وی می شورانند، و با وجود این موانع، بسبب ترغیب بکلی مفقود است.»<sup>۱</sup> مالکم در صفحه بعد، می نویسد که با یک جوان مستعد ایرانی که به کار توپ ریزی اشتغال داشت، گفتگو می کردم. چون علت نقص فنی کارش را از او پرسیدم، گفت: راست می گویی «اسا قصور از من نیست. به من گفته اند که کلا یک ماه (۱۰ روز) کنم. گفتم، چرا نمی گویی که این مجال است. بیچاره، سری تکان داد و گفت: آقای من شاه ایران است. به هر چه حکم کند باید اطاعت کرد. از آنچه گفته شد، می توان دانست که چرا مردم ایران در صنایع ترقی نکرده اند... تجارت ایران تقریباً همان قسم است که در قدیم الایام بوده است... از اخباری که از سیاحان فرنگستان (که در ازنه مختلفه به این ملک آمده اند) بدست ما رسیده، پیداست که طرز کشاورزی و شخم زدن زمین، از روزگاران قدیم تا کنون، بسیار کم تغییر کرده یا هیچ تغییری پیدا نکرده است.»<sup>۲</sup>

سرجان مالکم، در مورد بازرگانان ایران در عهد فتحعلی شاه قاجار، می نویسد: «تجار ایران، همه، خواندن و نوشتن می دانند. بعضی شان صاحب فضیلتند و بسبب دبطشان با اکثر بلاد، تعصبشان کمتر و دانششان بیشتر است. در آداب معاشرت، اگر چه به پایه اسرای بزرگ نمی رسند لکن، از سایر طبقات ناس اگر بهتر نباشند کمتر نیستند. اسرا و اعیان مملکت غالباً طالب آشنایی و صحبت تجار معروفند ولی تجار، همها اسکن، از سر اوادات با اصحاب ملک و دولت احترام و اجتناب دارند. قاعده تجار ایران این است که سکا تیب تجارتی را به خط رقوم می نویسند، و هر کس رقمی مخصوص دارد. چون ایران چاپارخانه سعین و منظم ندارد، ناچارند کاغذشان را بتوسط کارگزاران دولتی بفرستند و اینان ممکن است، به اندک رشوتی، کاغذ را به دست کسانی که نباید، بسپارند. مهر قجلا بسیار مهم و معتبر است و پیشه حکاک و مهر کن مهم و خطرناک است. حکاک باید هر سهری که نقش می کند ثبت آن را بردارد، زیرا اگر سهری را که فروخته است گم شود یا بدزدند و نظیر این سهر در دست دیگری پیدا شود، جان او در

۱. تاریخ ایران. بهمن، ج ۲، ص ۱۸۷ (به اختصار).

۲. همان، ص ۱۸۸ (به اختصار).

خطر است. چون تاجری مهرش کم شد، باید بیدرنک مردم معتبر را از این جریان آگاه کند و به گماشتگان و عمال خود در شهرستانها بگوید که از تاریخ فقدان مهر، هر کاغذ و حسابی که بدان مهر باشد، از درجه اعتبار ساقط است.»<sup>۱</sup>

یکی از عواملی که موجب رکود فعالیت‌های کشاورزی و صنعتی در ایران گردیده، فقدان اسنیت فردی و اجتماعی است. هر کس قدرت نظامی و اختیاری سیاسی دارد، از تعدی و تجاوز به حقوق دیگران شرم ندارد؛ خواه سأسور و حکمران دولتی باشد، خواه ایلات و عشایر؛ سرجان سالکم، در کتاب خود، از علاقه فراوان ایلات و عشایر ایران به غارتگری یاد می‌کند و می‌نویسد: «جمیع قبایل صحرائین ایران یغماگرو را هزنفدویدین حرفت مباحی ومفتخر، و علی‌الاتصال از دزدیها و راهزنیها و قتل و غارتها که کرده‌اند حکایت می‌کنند. از سردار قبیله تا خدستکار طویله، هر کس از خود چیزها تعریف می‌کند. یاد ایاسی را می‌کنند که هر کس اسبی و شمشیری و جگری داشته است، می‌توانسته است، بخوشی، عمر خود را بگذراند. از یکی از اسرای ایلات پرسیدم، می‌دانید که این خرابه از کجاست؟ به مجرد این سؤال، چشمش درخشیدن گرفت و گفت: حال ۲ سال می‌گذرد از سوعی که من با عموی خود، شبی به این ده تاخته چاییدیم و خانه‌هایش را خراب کردیم. مردم این ده، باز صاحب مال و سکت شده‌اند. اگر خدا بخواهد، این آرامی طولی نخواهد کشید و پیش از آن که بمیرم، یک دفعه دیگر، با این حضرات دست و پنجه نرم خواهم کرد. سالکم می‌نویسد، در سفر اول که به ایران آمدم، با پیرمردی از طایفه «لک» صحبت می‌کردم، گفت: قریب بیست سال قبل، من و ده نفر دیگر از قبیله خودم، در همین دره؛ در کمین کاروان نشستیم. چون کاروان رسید، حمله بردیم و چند نفر از تاجرها و قاطرچیها و سکاری را کشتیم؛ باقی گریختند؛ خیلی سال و غنیمت بدست آوردیم.

سپس سالکم می‌نویسد که این قوم از تعلیم و تربیت صحیح بی‌نصیبند و نمی‌دانند رفاه و امنیت اجتماعی موجب معموری بلاد و آسایش عباد است. تنها سران ایلات و عشایر در اندیشه شهوات و لذات خود نیستند بلکه دجال و بزدگان ایران نیز فکر اجتماعی ندارند. چنانکه وقتی مؤلف (سالکم) با فتح‌علی‌شاه، که حال در ایران فرسائوست، از حدود اختیارات پادشاه انگلستان و حقوق و امتیازات فراوان ملت سخن می‌گفت. او گفت: «از اینقرار، پادشاه شما مثل کلانتر است این قسم سلطنت شاید دوام داشته باشد لکن لذت ندارد. سلطنت من خیلی با آنچه تو می‌گویی تفاوت دارد. من بمیل خود، می‌توانم جمیع این امرا و صاحب‌منصبان را که تو می‌بینی عزل و نصب کنم. در ایران، همیشه حق با شمشیر بوده است.» در سلطنتی که پادشاه اینگونه چیزها بگوید، هیچ عجیب نیست که جهال ایلیات حصول لذت خود را در تاخت و تاز و ایذاء و اذیت دیگران دانند و اگر امیری برخلاف این روش عمل کند، مورد تحقیر قرار گیرد.<sup>۲</sup>

ضعف نیروی سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران، و رشد روزافزون نهضت بورژوازی در غرب، سبب گردید که روزه‌روز، نفوذ کشورهای استعمارطلب در ایران فزونی گیرد.

دسایس سیاستمداران روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه نشان می‌دهد که هیچیک از این سه دولت بزرگ، صادقانه، در مقام اصلاح ارتش ایران و مبارزه با دولت متجاوز روسیه

۱. همان، ص ۲۰۶ (به اختصار).

۲. همان، ص ۱۲.

نزاری بر نیامدند.

ناپلئون در نامه‌ای که در تاریخ ذیحجه ۱۲۱۹ (مارس ۱۸۰۵) به فتحعلی شاه نوشته، چنین می‌گوید: «من از اخلاق ایرانیان آگاهم و می‌دانم که با شادی و سهولت، آنچه را که لازم است برای افتخار و اسنیت خود فرآیند می‌آوزند. امروز ممکن است سپاهی مرکب از ۲۰ هزار بیگانه ایران را قتل و غارت کنند، و شاید آن را به‌خود ستفاد سازند، ولی وقتی که راهبای تو ساختن اسلحه بدانند و سربازان تو تربیت شوند و با حرکات سریع و منظم جمع شوند و ستفرق گردند، وقتی که بتوانند از آتش توپخانه متحرکی در جنگ استفاده کنند، و بالاخره وقتی که سرحدات تو بوسیله قلاع عدیده مأسون باشد و بحر خزر در امواج خود بیرقهای بحریه ایران را ببیند، تو مسلکتی خواهی داشت که کسی حمله به آن نتواند کرد، و رعایایی خواهی داشت که کسی ایشان را مغلوب نکند.

من میل دارم همواره با تو روابط سفیدی داشته باشم. من از تو خواهش مندم، خدمتگزار با وایی را که نزد تو می‌فرستم، خوب پذیرایی کنی. کسانی را که به دربار امپراتوری من خواهی فرستاد، با ملاحظت پذیرایی خواهم کرد و دوباره یاری آسمان و سلطنت مدید و سعادت مند و حاکمیت خیر را برای تو آرزو مندم.»

این نامه توسط ژنرال رومیو<sup>۱</sup> به دست فتحعلی شاه رسید، و این درحقیقت، دوسین نامه ناپلئون به فتحعلی شاه بود. اولین نامه امپراطوری فرانسه برای پادشاه ایران، توسط ژوبر<sup>۲</sup> ارسال شده بود، ولی حاصل نامه در طول این سفر، با مشکلات فراوان روبرو گردید، و مدتی زندانی شد، ولی بالاخره در ربیع الثانی ۱۲۲۱ (ژوئن ۱۸۰۶) به تهران وارد شد. در نامه ناپلئون، جملات زیر جلب نظر می‌کند: «من میل دارم خود به‌من بگوئی که چه کرده‌ای و برای تأمین عظمت و بقای سلطنت خود چه در نظر داری؟ ... نادر شاه جنگجوی بزرگی بود. توانست قدرت بسیار بدست آورد، ولی این فرزاندگی را نداشت که هم به فکر حال دهم در اندیشه آینده باشد... من بکنه آن از خدمتگزاران خود را نزد تو می‌فرستم که در برابر من مقامی سهم و اعتباری کامل دارد... تمام سلا نیازمند یکدیگرند. مردم مشرق زمین جرأت و هوش دارند ولی نادانی از بعضی صنایع و بیخبری از نظاماتی که باعث افزونی قوت و فعالیت قشون است، نیروی ایشان را در جنگ با مردم شمال و مغرب نقصان می‌دهد.»

ناپلئون پس از سازش با روسیه، بر تعهدات خود با فتحعلی شاه خط بطلان کشید، و مالد روسیه و انگلستان درصد تأمین سناغ اقتصادی خود برآمد. دولت فرانسه در سال ۱۲۶۰ قمری، سفیری به نام کنت دوسارتیز<sup>۳</sup> به ایران فرستاد و سه ماه بعد، موفق شد تعهدنامه‌ای از دولت ایران بدست آورد که مبنای یک قرارداد بازرگانی باشد. در این نامه، پس از القاب و تعارفات، حاجی میرزا آقاسی به سفیر تجاری فرانسه، می‌نویسد: «در باب تجارت، مصدع می‌گردد که اگر تجار معتبره دولت بهیه فرانسه، بقدر حوصله ممالک دارالامن و الامان ایران، سبالحاله تعالی، با استعنا قابله که آلات لهو و لعب و اسباب تعطیل خواص و عوام نباشد، تشریف بنورند و گمرک آن را سواغ تجارت دول متحابه به کارگزاران این دولت علیه، بی‌شایسته نقص و

قصور، رسانند، دوستدار از جانب اسنای دولت علیه ایران می‌تواند تعهد نماید که همه جا حمایت آنها نموده با رفاه بال، معامله سال را کرده خالی از نقص و وبال مراجعت به اوطان اصلی خود نمایند؛ و اگر آلات حربیه به این دیار آورند، خود دوستدار سواق سوقیه عادلانه ابتیاع خواهد کرد و تشویش از عدم فروش نداشته باشند... تحریراً فی ذی‌حجه ۱۲۶۰»<sup>۱</sup>

«ابریشم و پشم و سنگهای قیمتی ایران از قبیل فیروزه و سروراید همیشه دقت تجار را بطرف این سملکت جلب نموده و از راههایی بسیار دور، گروه‌گروه، برای تجارت و خرید و فروش می‌آمده‌اند. چنانکه

### تجارت ابریشم و سنگهای قیمتی

سارکوبولو، سیاح مشهور ایتالیایی که در اواخر قرن هفتم در ایران سیاحت نموده، سخن از تاجرهای جنوایی می‌راند که در آن عهد، در دریای خزر کشتیرانی می‌نموده‌اند و دائم با ایران روابط تجارتی سهم داشته‌اند و با گیلان معامله ابریشم می‌نموده‌اند. بنا به نوشته همین سیاح، معلوم می‌شود که مردم تبریز عموماً مردمان تاجر و صنعتکار بوده‌اند و انواع زیاد از قماشهای ابریشمی و زر دوز نفیس و زیبا بعمل می‌آورده‌اند که به قیمت‌های گزاف خرید و فروش می‌شده است و هم در آن زمان، ابواسحق استخری که از راه رشت بسیاری می‌رفته، در کتاب خود که موسوم است به *مسالك البلدان*، از ابریشم گیلان سخن می‌راند و می‌گوید که بمقدارهای هنگفت، در گیلان و طبرستان بعمل می‌آمده است. در قرن نهم، جوزافا باربارو<sup>۲</sup> که در سال ۸۷۹ هجری (۱۴۷۴ میلادی) از طرف جمهوری و نیز در ایران سفیر بوده، از پارچه‌های لطیف ابریشمی یزد بسیار توصیف می‌نماید و در همان اوان نیز وینچنتیو دلساندری<sup>۳</sup> می‌گوید که منسوجات ابریشمی و مخملهای خراسان با مخملها و قماشهای جنوا برابر می‌کند.

در قرن دهم، در سال ۹۳۰ هجری، عده‌ای از تجار پرتغالی در خلیج فارس مستقر گشته و در آنجا مشغول تجارت گردیدند و مال التجاره‌های خود را از هرمز به بصره و از آنجا از راه بغداد و سوریه به اروپا می‌فرستادند.

در اوایل قرن یازدهم، جان کابرترایت<sup>۴</sup> می‌گوید: ابریشمی که سالیانه برای بافت وارد کاشان می‌شود، بیش از پنجاه ای است که وارد لندن می‌شود؛ و هم در این قرن، ایران با اغلب سالک خارجه مناسبات تجارتی زیاد پیدا نمود و به بعضی سملکتها عمال و نماینده‌ها فرستاد؛ چنانکه برای خریدن مس چند تن به سوئد و برای معاملات دیگر چند تن را به چین فرستاد.»<sup>۵</sup>

«در سال ۱۸۰۱ میلادی، سرجان سالکم، سفیر کبیر بریتانیا، وضع اقتصادی کاشان را در نامه رسمی خود چنین گزارش می‌دهد: «ابریشم کاشان و قالی آن اشتهار دارد. محصول ابریشم کاشان که بلافاصله بعد از رشت قرار دارد، از مخمل و سایر چیزهایی که در اروپا تهیه می‌شود، به بهترین طرز تقطیر شده است؛ چه مردم این شهر صنعتکار هنرمند و اهل

### وضع اقتصادی و صنعتی کاشان در عهد فتحعلی شاه

۱. یکصد و پنجاه سند تاریخی، از جلاویزبان تا پهلوی (دوره قاجار). به کوشش جهانگیر قائم‌مقامی، ص ۱۷۷.

2. Josafa Barbaro  
4. John Cartwright

3. Vincentio d' Alessandrie

۵. گنج شایگان، پیشین، ص ۵.

ذوق هستند.

ولی این که مخمل کاشان از اروپا تقلید شده، اشتباه محض نویسنده است؛ زیرا مطابق مدارکی که بعدها بدست آمده، معلوم گشته پس از آنکه مخمل کاشان را به اروپا بردند و در آنجا مشهور و مطلوب واقع شد، کارشناسان انگلیسی و ایتالیایی به ایران آمده طرحها و اصول فنی مخملبافی و رنگرزی را در کاشان آموخته و حتی چند نفر قالی باف را هم به اروپا برده از صنایع ایران تقلید نمودند. یکی از کارشناسان انگلیسی می گوید: اصول بافندگی و نقش و نگار منسوجات انگلیس، که قسمت مهم تجارت این سرزمین بشمار می آید، از ابتدا از بافته های ایران اقتباس شده است.<sup>۱</sup>

عبدالحسین سپهر در جغرافیای کاشان، در مورد پولهای رایج این شهر می نویسد: «پول سیاه نیکلی صد دینار و یک شاهی، قران چرخي نقره و قدیمی، دوقرانی نقره چرخي، پنجهزاری نقره و دهشاهی نقره، پنجهشاهی نقره، شاهی سفید نقره، دوتومانای طلا، اشرفی طلا، پنجهزاری طلا، دوهزاری طلا، لیره هلمای طلا، لیره انگلیسی طلا، منات طلای روسی، اسکناس خیلی کم استعمال می شود؛ امپریال طلا»<sup>۲</sup>

### پولهای رایج کاشان تا حدود نهم قرن پیش

از سال ۱۸۶۵ تا سال ۱۸۷۲، عده ای از متخصصین اروپایی از ملل مختلف در تهران، برای کسب امتیاز راه آهن، با دولت و دربار ایران، مذاکره می کردند. در سال ۱۸۷۳، دولت انگلیس تصمیم گرفت که یک راه آهن مخصوصی از مدیترانه به هندوستان بکشد که از عراق عبور کند و از جنوب ایران به کراچی متصل گردد. ظاهراً

### تلاشهای کشورهای سرمایه داری برای گرفتن امتیاز کشیدن راه آهن

منظور انگلیسیها در دوران صدارت میرزا حسین خان سپهسالار، عملی گردید و امتیازی جامع به بارون رویتر داده شد که نه تنها شاسل راه آهن ایران بود بلکه تمام منابع ثروت ایران بموجب این امتیاز، به انگلیسیها واگذار شده بود. چون در این امتیاز از کشیدن راه آهنی از بحر خزر به خلیج فارس سخن رفته بود، روسها به این عمل اعتراض کردند و انگلیسیها اجرا و استفاده از این، امتیازات را غیر عملی دیدند. در نتیجه، در سال ۱۸۷۳ میلادی، بعد از مراجعت شاه از سفر اروپا، امتیاز باطل شد و سپهسالار از صدارت افتاد. در سال ۱۸۷۴، یکی از صاحب منصبان قسمت مهندسی دولت روس، برای کشیدن راه آهن جلفا به تبریز، اقدام نمود و در سال ۱۸۷۸ نماینده یک کمپانی فرانسوی، برای اخذ امتیاز کشیدن راه آهنی از رشت به تهران، تلاش کرد. در سال ۱۸۸۲ سیویوانال<sup>۲</sup> امتیاز راه آهن رشت به تهران را گرفت و متعهد بود که آن را تا به بوشهر استداد دهد ولی هیچیک از این امتیازات صورت نگرفت. تنها بوئانال، چون راه آهن تهران به حضرت عبدالعظیم را سخت سودمند می دید، تصمیم بر انشاء آن گرفت. ولی بعداً این امتیاز را به یک کمپانی بلژیکی فروخت. این راه آهن

۱. مجله روزگارانو (چاپ لندن). شماره ۳، ص ۸۵.

۲. عبدالحسین سپهر، مختصر جغرافیای کاشان. به اهتمام ابرج افشار، به نقل از: فرهنگ ایران زمین.

کشیده شد، و در سال ۱۸۸۸ (۱۳۰۵ هجری قمری) این راه افتتاح شد. بعدها نیز عمده‌ای از اروپاییان برای گرفتن امتیاز راه آهن، قدمهایی برداشتند. به عقیده لرد کروزن، علت اساسی بی‌ثمر ماندن این امتیازات، یکی مداخله طبقه روحانیان ایران بود که با هر اقدامی که باب نفوذ اروپا را به ایران باز کند، مخالفت می‌کرد؛ دیگر آن که دولت ایران حاضر نمی‌شد که برای حفظ و نگهداری سرمایه‌های اروپاییان، تضمینی بدهد. آنها نیز بیم داشتند که با تغییر رژیم، با پیش آمد یک انقلاب اجتماعی، تمام سرمایه آنها از بین برود. به این ترتیب، به علل سیاسی و اقتصادی، هیچیک از این امتیازات به نتیجه مثبتی منتهی نشد.<sup>۱</sup>

هنری سویج<sup>۲</sup> لندون، مأمور سیاسی انگلستان که در سه سال اول قرن بیستم به ایران سفر کرده، می‌نویسد: «دلیل این که تجارت در ایران رونق ندارد این است که سرمایه در ایران بکار نمی‌افتد؛ فقط تجار کوچک هستند که به مختصر سود قناعت می‌کنند. اما نباید تصور کرد که ایرانی پول دوست نیست، برعکس، در هیچ جای دنیا کسی به اندازه ایرانی برای داشتن پول حریص نیست. سؤال خواهید کرد، در صورتی که تجارت نیست به چه وسیله ثروتمند می‌شوند؟ - از راه غیرمشروع. این راهی است که باز است؛ غالباً با تنزیل زیاد قرض می‌گیرند، میزان آن گاهی به پنجاه درصد، هشتاد درصد بلکه صد درصد میرسد. کمترین تنزیل ۱۵ درصد است، آنها در مقابل گرووی قابل اطمینان. این ترتیب پول قرض دادن و تنزیل گرفتن، در سلطنت اسلامی که تنزیل را حرام می‌دانند، خیلی عجیب است... ص ۱۲۴»<sup>۳</sup>

هزینه زندگی: آقای جمال‌زاده به نقل از روزنامه ایران‌شهر نمره ۳، مورخه شعبان ۱۳۳۲، از روی گزارش آقای سوگون<sup>۴</sup> مترجم سفارت فرانسه در ایران، چنین می‌نویسد: «نمایندگان تجارتی که از اروپا به ایران فرستاده می‌شوند، اقلاً باید مواجبشان صد تومان باشد. در تهران یا در سهامتخانه (ساهی ۳۰ تومان) منزل می‌نمایند و یا باید خانه کرایه نمایند (ساهی ۱۲ تا ۲۰ تومان). یک خانه ۳ تا ۵ اتاق دارد بعلاوه آشپزخانه و زیرزمین. نرخ ارزاق معمولاً بطریق زیر است:

نان، هر منی: ۲ قران؛ گوشت گوسفند، هر منی: ۸ قران؛ گوشت گاو، هر منی: ۴ قران؛ برنج، هر منی: ۴ قران؛ زغال چوبی، هر منی: ۱/۵ قران؛ نفت، هر منی: ۳/۵ قران؛ شراب، بطری: ۲ قران.

یک نفر اروپایی که بقصد اقامت در ایران سفر می‌نماید، اگر بتواند مقدار معتدلی پیراهن و لباس و کفش و پارچه همراه بیاورد نفع می‌برد، ولی نباید اسباب خانه سنگین با خود بردارد؛ چون قیمت حمل و نقل بسیار گران تمام می‌شود. وانگهی، در خود ایران، اغلب لوازم و وسایل خانه را بخوبی می‌سازند... در تهران، زبان فرانسه خیلی رواج دارد و در آذربایجان

۱. رشید محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۵، ص ۴۷-۴۲.

2. Henry Savage Landor

۳. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، پیشین، ج ۷، ص ۲۷-۲۴.

4. Saugon

زبان روسی، و در جنوب ایران مخصوصاً زبان انگلیسی، و در آذربایجان، زبان ترکی خیلی بدرد می‌خورد. مغات روسی در شمال و رویه در جنوب رواج دارد.

در ایران برای نمایندگان و ماسورین تجارتنی، هیچگونه مالیاتی وجود ندارد و نمونه‌هایی را که با خود می‌آورند از ادای حق گمرک معاف است. برای بازرگانان، بهترین راهها برای مسافرت به تهران و حوالی آن، از راه روسیه، راه انزلی - رشت - قزوین - تهران - قم - کاشان و اسفهان است.

برای مسافرینی که می‌خواهند به نواحی جنوبی ایران بروند، سارسیل یا برندیزی - ترعه سولز - بمبئی - کراچی و از آنجا به بوشهر و شیراز و بندرعباس و از آنجا به یزد و کرمان. و برای مسافرینی که می‌خواهند به آذربایجان بروند، تفریس - جلفا - تبریز مناسب است.

لرخ اجناس در سال ۱۲۷۱ هجری قمری، به نقل از شماره ۲۰۰ روزنامه  
دقایق اتفاقیه:

جنس	وزن	قیمت
گندم ساوجبلاغی	خروار	۲۳ قران
گندم شهری	«	۲۰ «
جو	«	۱۲ «
کاه	«	۶ «
زغال چوبی	«	۱۶/۲۵ «
نان	من	۱۰ پول
گوشت	«	۱۰۰۰ دینار
برنج	«	۱۰ شاهی ونیم
روغن	«	۲ ریال
هیزم	خروار	۸ قران
پنیر	من	۱ تومان و ۱۰ پول



## بهای اجناس در سالهای بعد

حد اکثر قیمت	حد اقل قیمت	وزن	جنس
« ۲۶۰	۱۵۰ قران	خروار	گندم
« ۱۸۳	« ۱۷۰	«	جو
« ۵۰	« ۲۵	«	یونجه
« ۲۴	« ۱۶	«	کاه
« ۲۳	« ۱۹	«	هیزم
« ۱۶	« ۱۵/۵	۴من	برنج زردچه
« ۱۸	« ۱۶	«	برنج سفید
« ۱۳	-	«	برنج خرده
« ۱۲	-	«	برنج گرده
« ۹۱	« ۸۵	«	روغن
« ۸۷	« ۸۴	«	کره
« ۱۸	« ۱۴	تبریزی	عسل
« ۱۰	« ۷/۵۰	۴من	نخود
« ۸	-	«	لوییا قرمز
« ۵/۵۰	« ۵	«	زغال جنگلی
« ۸۲	« ۶۰	خروار	سیب زمینی
« ۳۵۰	« ۳۰۰	«	کشمش
« ۱۳	-	۴من	کشک لار
« ۳۷	« ۲۷	«	پنیر پرچک
« ۳۱	« ۲۹	«	مغز گردو
« ۱۲	-	«	پلغور
« ۱۲	« ۱۰/۵	«	عدس
« ۱۰	« ۹	«	لپه

جنس	وزن	حداقل قیمت	حداکثر قیمت
صابون	تبریزی	۵	۱۲ قران
تخم مرغ	۱۰۰ دانه	-	۱۵
لنت	۴ من	۱۷	۱۷/۱
لنت	تبریزی	۲۵	۳۰
شکر	"	-	۲۱
چای	تبریزی	۲۸	۳۴
پنیر خیکی	۴ من	-	۲۰
ماست کوزه	"	-	۶
پیاز	"	۵	۵/۵
زغال باغی	"	۳/۵	۴

### سیاست اقتصادی امیر کبیر

امیر کبیر می‌خواست در زمینه اقتصادی، تحولی به نفع مردم، پدید آورد. «به گفته خودش، از «فراد شمشهای طلا» جلوگیری کند. امیر در نتیجه مطالعات شخصی و مسافرت به روسیه، دریافته بود که برای تحول جامعه ایران از صورت فتودالی به شکل یک جامعه بورژوازی، یگانه راه صنعتی شدن کشور است. در روزنامه وقایع اتفاقیه، که منعکس کننده تمایلات ترقیخواهان ایران بود، می‌خوانیم که: «اولیای دولت علیه اهتمام بسیار دارند که صنایع بدیعه ممالک محروسه رولق تمام یابد.»<sup>۱</sup> «نقشه امیر در بنای صنعت ملی، شامل استخراج معدن، ایجاد کارخانه‌های مختلف، استخدام استادان فنی از انگلیس یا پروس، فرستادن صنعتکاران به روسیه، خرید کارخانه از فرنگ و حمایت از محصولات داخلی بود.»

تلاش در راه استخراج معدن، از زمان فتحعلی‌شاه و عباس میرزا آغاز گردید ولی در دوران صدارت امیر، «فرمان آزادی بکار انداختن معدن» صادر گردید و به این ترتیب، از اتباع ایران «هرکس از نوکر و رعیت و اشراف و اعیان»، می‌توانست به استخراج معدنی که خود پیدا کند بپردازد؛ و تا ۱۰ سال از مالیات دیوانی معاف بود. هرکس مبتکر صنعت تازه‌ای می‌گردید، تا پنج سال، در انحصار خودش قرار می‌گرفت.

بهره‌برداری از معدن آغاز شد. میرآقاسی‌خان، معدن مس و آهن قراچه‌داغ را براه

۱. گنج شایگان. پیشین، ص ۱۸۸-۱۸۵.

۲. وقایع اتفاقیه. شماره ۱۱ به نقل از فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۲۸۷.

انداخت و در وهله اول، هشت خروار مس خالص تولید کرد. آهن' ماسوله گیلان توسط استاد فتح الله بدست آمد. از معدن نانچ مازندران آهن استخراج گردید. ماده قطران که در توپخانه مصرف داشت و از قفقاز می آوردند، در رحمت آباد گیلان «خوب و زیاده از قدر کفایت ساختند.» به تصدیق اهل فن، آهن ماسوله و نانچ در نرمی و چکش گیری، بر آهن حاجی ترخان امتیاز داشت. مقرر گردید بر میزان تولید آن بیفزایند. در شاهرود نیز معدن زغال سنگ یافته شد و حاکم استرآباد خواست به استخراج آن همت گمارد، اما جانفشین امیر، مانع آمد و اجازه بهره برداری آن را نداد.

توجه به امور معدنی، امیر را بر آن داشت که برای دارالفنون استاد معدن شناس از اتریش استخدام کند وعده ای معدنچی برای استخراج طلا و تهره و غیره به ایران دعوت نمایند. پای پای راه افتادن چند معدن، کارخانه های پارچه بافی، شکرریزی، چینی و بلورسازی، چدن ریزی و فلزکاری و دیگر صنایع کوچک تأسیس یافت. برای ایجاد کارخانه پارچه های پشمی، امیر با سفیر انگلیس، وارد مذاکره شد و می خواست کارخانه ای وارد کند که با نیروی آب یا اسب کار کند. با اینکه شیل به دولت متبوع خود نوشت از این رهگذر زبانی به ما نخواهد رسید، دولت انگلیس که از صنعتی شدن ایران بیم داشت، حاضر به فرستادن اهل فن و یا فروش کارخانه نکردید. ناچار، امیر به آلمان و اتریش روی آورد و به امسور خود، جان داود، نوشت که دو استاد ماهوت باف استخدام و یک کارخانه ماهوت سازی خریداری کند و -سواجب سالیانه آن دو نفر را تا هفت صد تومان مقرر کرد.

در تکمیل نقشه رواج صنعت در ۱۲۶۷، شش تن از صنعتکاران ایرانی را برای رشته های گوناگون، به روسیه فرستاد و دو نفر را به عثمانی. این گروه پس از فراگرفتن اطلاعات لازم، به ایران مراجعت کردند و هر یک کمابیش مصدر خدستی در نقاط مختلف ایران گردید. هفت سال پس از امیر، در ۱۲۷۵، یک گروه ۱۸ نفری از صنعت آموزان ایرانی برای آموختن فنون مختلف از جمله ماهوت بافی، چینی سازی و کاغذسازی به فرانسه روانه شدند.

کارخانه هایی که در آن زمان بنا گردید، از این قرار است: کارخانه ریسمان ریزی در تهران؛ کارخانه چلواربافی بین تهران و شمیران؛ حریربافی در کاشان، دو کارخانه شکرریزی در ساری و بارفروش که چون نمونه آن عالی بود، توسعه یافت؛ کارخانه بلورسازی و چینی سازی در قم و تهران. این کارخانه ها تا امیر بر سر کار بود، در پناه حمایت و تشویق دولت، رو به پیشرفت بود. در روزنامه «دقایق اتفاقیه» شماره ۲، می خوانیم که مکتون خاطر دولت آن است که «عموم ارباب حرفه و صنعت در شغل و کسب خود تسری داشته باشند و هر یک که صنایع بدیده که بکار آید احداث کنند، مورد نوازش و التفات می شوند.» در صدر «التوادیح خطی آمده است: «امیر در ترویج و تشویق اهل صنعت و حرفت، زیاد از اندازه، اصرار داشت. و مخصوصاً می گفت هر کس هنر بدیع و صنعت تازه ای بیاورد، به او چیز خواهیم داد و به وعده خود وفا می کرد.» از برکت تشویق و تأیید امیر، انواع و اقسام پارچه های وطنی رواج یافت. حتی ساختن سماور، کالسکه و بخاری آمریکایی آغاز گردید. سماور در اوایل سده گذشته از روسیه به ایران آمد. در نوشته های رسمی به تلفظ صحیح اصل کلمه «سماوار» آمده و عوام «حمام برنجی» می گفتند و معنی لغت «خودجوش» است.

در ۱۲۶۷ در تهران و اصفهان کالسکه‌سازی معمول شد و روز بروز رو به تکامل رفت. دولت در روزنامه و قایم‌باشگاه شماره ۳۹، اعلام کرد که استفاده از کالسکه انحصار به‌اعیان ندارد. هر کس سفارش بدهد، می‌تواند از این وسیله جدید استفاده کند. امیر برای ترویج صنعت و هر مجمع‌الصنایع را بنیان نهاد. ولی این نگاه صنعتی مثل دارالفنون، در دوران حیات خودش، گشایش نیافت.<sup>۱</sup>

### وضع اقتصاد ملی در برخورد با استعمار

امیر در راه احیای اقتصادیات ایران، قدم برمی‌داشت در حالی که سیاستهای خارجی، بخصوص منافع انگلستان، در رکود و انحطاط اقتصاد ایران بود. همانطور که آقای دکتر آدمیت نوشته‌اند بنیان اسارت اقتصادی ما را عهدنامه تجاری ترکمانچای (۱۲۴۳ هجری قمری) ایجاد کرده بود؛ زیرا بموجب این عهدنامه، مقرر شده بود که دو دولت ایران و روس، واریج خود را از جمله منافع و فوایدی که از آزادی و رخصت تجارت حاصل می‌شود، بفرستند و از مال‌التجاره اتباع دودولت «در وقت داخل شدن و بیرون رفتن هر دو، یک دفعه پنج از صد، کم‌رک گرفته می‌شود». این قانون به‌صورت الگوی قرارنامه‌های بازرگانی درآمد و انگلیس با زحمت و تکاپوی زیاد، توانست همان امتیاز را بگیرد. باید بخاطر بیابوریم که تا عالم‌بقام زنده بود، تن به این پیمان نداد و می‌گفت، این تجارت «وسیله نابودی تدریجی این مملکت فقیر ناتوان می‌شود... و ملت ایران تحت استیلای قدرت دوشیر، از پا در می‌آید و جان خواهد داد».

ارقام اصلی تجارت ما را واردات و صادرات به کشور روسیه، انگلستان و عثمانی تشکیل می‌داد اما از نظر کیفیت و کمیت، تعادل و هماهنگی وجود نداشت. میان ایران و عثمانی، که هر دو اقتصاد عقب افتاده کشاورزی داشتند، موازنه بازرگانی برقرار بود. تجارت ایران و روسیه نیز رویهمرفته، متعادل بود. ابریشم ایران به روسیه صادر می‌گشت و از ارقامی که بدست خواهیم داد، می‌بینیم که طلای مورد نیاز ما برای وارد کردن کالای فرنگی تنها از محل صدور ابریشم به روسیه تأمین می‌گردید ولی تجارت ایران و انگلیس مطلقاً موازنه‌ای نداشت. اگر میرزا تقیخان زوروش می‌رسید، قانون آزادی تجارت با روس و انگلیس و سآخذ حقوق کم‌رکی پنج درصد را یکسره بر هم می‌زد، ورود کالاهای فرنگی را بسیار محدود می‌ساخت و حقوق کم‌رکی را بالا می‌برد. چنانکه به‌امضای قرارداد بین ایران و فرانسه که طرح آن در زمان محمدشاه تنظیم گردیده (و اصل آزادی تجارت و امتیاز اتباع دولت کاملاً الوداد در آن تأیید شده بود) تن در نداد. سفیر فرانسه قهر کرد و از ایران رفت و امیر آن پیمان را نبست. اما از عهدۀ ایران و امیر بر نمی‌آمد که قرارداد با روس و انگلیس را لغو نمایند. با وجود این، سیاست خود را زیرکانه پیش برد و جلو واردات خارجی را خیلی گرفت.

اقتصاد ناسالم ایران، خاصه باز بودن دروازه‌های کشور به‌روی هر بنجل فرنگی، موجب خارج شدن طلای ایران گردیده بود، و برای خرید ستاع اروپایی فقط طلا می‌بایستی

داد. امیر صدور طلا را ممنوع نمود ولی بطور قاچاق از راه ترکیه و هند صادر می‌گردید. شیل می‌نویسد: «با وجود منع دولت، صدور طلا به هند و ترکیه ادامه دارد. کاهش میزان سکه‌های طلا و نقره محسوس است و حتی کمیاب‌گشته، و نمی‌دانم از چه ذخیره‌ای دولت می‌تواند جای آن را پر کند.» پس چاره کار را در تأسیس صنایع جدید حلی دید، و در محدود کردن واردات ایران، البته این سیاست مورد پسند روس و انگلیس نبود. شیل ضمن بحث راجع به پیشنهاد امیر برای بنای کارخانه پارچه‌بافی، می‌نویسد: «به‌امیر نظام خاطر نشان کردم که نقشه ایجاد کارخانه، آزمایش پرخرجی است، و بهتر این است که پارچه فرنگی را به‌بهای ارزاتری وارد کند.» ولی امیر، با دلایل منطقی، پیشنهاد او را رد کرد. اندرزه‌های شفقانه! سفیر انگلیس و اعتراض سفیر روس در سیاست اقتصادی امیر مؤثر نیتاد. مؤلف صدور (تفاوت) می‌نویسد: «امیر نظام برحسب معاهده تجارتی که با دول بسته شده بود، از آوردن اجناس آنها به ایران منع نمی‌کرد ولی در عمل، این مرد خیرخواه و ایران‌دوست، با پوشیدن لباسهای وطنی، هموطنان خود را به پوشیدن پارچه‌های داخلی تشویق می‌کرد که همیشه درم و دینارشان به دست خودشان، دایر و سایر باشد و به‌خارج نرود. امیر در این قفره، جد و جهد بلیغ داشت.» محمد شفیع قزوینی مؤلف کتابچه قانون، در شرح تنظیمات دولتی امیر می‌گوید: قرار بود امیر کبیر چنان بود که صد دینار پول ممالک محروسه به‌دول خارجه ترود.

«باترقی و پیشرفت صنایع داخلی، دولت ایران به دعوت حکومت انگلستان پاسخ مثبت داد، در نمایشگاه بین‌المللی لندن که در سال ۱۲۶۷ هجری قمری برپا شده بود، شرکت جست و نمونه‌هایی از کالاهای مختلف ایران گردآوری کرد و به‌اسلامبول فرستاد که از آنجا به‌لندن ارسال گردد. اهم کالاهای سربور عبارت بود از: قالی، شال کرمانی طرح کشمیر، شال باب روم، ترمه، ترمه نما، پوست قلمکار، زری، حریر، مخمل، اطلس، ابریشم، گلدوزی، کتان، چیت، قاب آئینه، خاتمکاری، قلمدان، اسباب خرازی، عبا، وزیری، کلیجه، مروارید، فیروزه، اسلحه و ادوات جنگی.

رقم صادرات ایران در ۱۲۶۷، بیش از یک میلیون لیره انگلیسی ذکر شده (هر لیره معادل دو تومان). عمده کالاهای صادراتی ابریشم بود که به‌روسیه صادر می‌گشت و قسمت اعظم واردات ایران از محل فروش آن و اسعاری که تحصیل می‌شد، تأمین می‌گردید. بیشتر محصول ابریشم از گیلان بدست می‌آمد که میزان تولید آن در ۱۲۵۷ به یک میلیون کیلوگرم رسید. نصف آن ابریشم مرغوب بود و بهای آن در محل، بالغ بر چهارصد و پنجاه هزار لیره بود. ده هزار لیره مالیات به آن تعلق می‌گرفت یعنی از قرار پنج درصد برای دولت و دو نیم درصد جهت تولید کنندگان. بهای پانصد هزار کیلوگرم ابریشم ناسرغوب ۱۰ هزار لیره بود. در زمان امیر، میزان تولید ابریشم و جنس آن خیلی ترقی کرد، بر صادرات آن نیز افزوده شد. دیگر کالاهای صادراتی ایران عبارت بود از: به‌هندوستان: خشکبار، اسب و مقدار کمی تریاک که مجموع آن به ۳۰۰ هزار لیره می‌رسید؛ به‌عثمانی: ابریشم، تنباکو، چادرشپ، پنبه، پارچه‌های پشمین و گوسفند؛ به انگلیس: مقدار خیلی کمی ابریشم؛ به‌روسیه: ابریشم، غله، پنبه و نیشکر.

اما واردات ایران: از انگلیس و فرانسه و روسیه: پارچه، اسلحه، ظرفهای چینی، کاغذ، ساعت، کاربو چنگال و شیشه؛ از هندوستان: چیت، پارچه‌های گوناگون، چای، شکر، پنبه و نیل؛ از عثمانی: مس، سمار و ماهوت.

آمار کامل واردات را در دست نداریم، ولی ارقام موجود زمینه را تا اندازه‌ای روشن می‌نماید. در زمان محمدشاه، کالای وارداتی ایران از انگلیس از راه طرابوزان، به سالی یک میلیون لیره رسید. بعد از میزان آن کاسته شد و در سال ۱۲۶۷ به نصف آن تقلیل یافت. واردات از هند در همان سال، بالغ بر ۴۰ هزار لیره بود.<sup>۱</sup>

**گمرک:** «قانون گمرک واردات از انگلیس و روس و عثمانی، و صادرات به آن کشورها اہت و مشخص بود. دربارهٔ تجارت داخلی، دو نوع عوارض بعنوان «راهداری» و «دروازه‌بانی» وجود داشت ولی برخلاف قانون بازرگانی خارجی، قرار آن ثابت نبود بلکه در ولایات مختلف فرق می‌کرد. گاه به‌ماخذ قیمت بارنامه و گاه به‌ماخذ بار قاطری اخذ می‌گردید. بطور کلی، کالاهای صادراتی از مالیات راهداری معاف بود.

اما از سال التجارة مصرف داخلی، اعم از کالاهای خارجی یا محصول داخلی، حق دروازه‌بانی گرفته می‌شد. حق دروازه‌بانی یا گمرک داخلی در ولایات مختلف تفاوت داشت. تبریز: کالای اروپایی، مانند پارچهٔ پشمی، چیت و شیشه، از قرار هر بار قاطر (دو لنگه)، دوتومان و هفت قران یا دوونیم درصد بهای اصلی؛ تنباکو و شکر و ادویه، از قرار هر باری دوتومان و ۱۲ شاهی؛ متاع ایرانی از قرار هر باری دو قران و ۱۲ شاهی. مشهد: کالای فرنگی صدی دوونیم قیمت؛ شال کشمیر و کرمان طاقه‌ای یک قران و ۲۰ شاهی؛ پوست بخارا صدی سه قیمت؛ شکر و ادویه هر ۲۱ من یک من؛ نیل منی یک قران؛ قماش ایرانی صدی پنج قیمت و تنباکو منی چهار شاهی. همچنین در سایر شهرها نرخ عوارض فرق می‌کرد.<sup>۲</sup>

دورهٔ قاجاریه عصر شکفتگی صنعتی و اقتصادی اروپاست. در این دوره، کشورهای صنعتی غرب، بخصوص انگلستان، فرانسه، و آلمان سعی می‌کردند که مواد خام مورد نیاز خود را از کشورهای عقب - ماندهٔ آسیایی به قیمتی ارزان خریداری کنند، و کالاها و مصنوعات خود را در مقابل اخذ طلا به آنان بفروشند. این سیاست عامل مهمی در شکست اقتصاد ملی و از بین رفتن صنایع داخلی قرار طلا از کشور بود. «در ایران، نخستین وزیری که بفرزانگی، آثار زیانبخش تجارت آزاد اروپایی را دریافت، و جلوگیری آن را بست، قائم مقام بود؛ و اولین وزیری که در صدد برهم زدن آیین تجارت آزاد برآمد و به تأسیس اقتصاد صنعتی ملی برخاست، امیر کبیر بود. چون انگلیس خواست اہمیت تجارت آزاد را مشابه قرارداد بازرگانی ترکمانچای بگیرد، شاجرهٔ تندی میان نمایندهٔ آن دولت و قائم مقام در گرفت. قائم مقام گفت: این «تجارت وسیلهٔ نابودی تمدنی این مملکت فقیر و آبلوان می‌گردد، و عاقبتش این است که ایران میان دو شیر قوی پنجه‌ای که چنگالشان را در فالت آن فرو برده‌اند، تقسیم گردد...» و اگر انگلیس خیرخواه حقیقی ایران است، ما را یاری دهد

## تجارت و بازرگانی

۱. همان، ص ۴۱۲ - ۴۱۳ (به اعتماد).

۲. همان، ص ۴۱۴ - ۴۱۵ (به اعتماد).

تا عهدنامه بازرگانی ترکمانچای را باطل کنیم.

وزیر مختار می‌نویسد: «در اثبات سودمندی انعقاد قرارداد تجارتنی، هر برهانی که ممکن بود آورده شد، اما احمقانه است اگر تصور کنیم که در جدل و جنگ استدلال، بتوانیم بر قائم‌مقام فایز آیم.»

می‌دانیم پس از قائم‌مقام، امتیاز آزاد را به انگلیس نیز دادند. اما امیرکبیر بر آن شد که با پشتیبانی صنعت ملی، ورود آزاد امتعه خارجی را از ایران براندازد. همچنین با حرکات و عادات خود، طوری سلوک می‌داشت که جنس خارجه را سردود می‌ساخت و کسی خریدار نمی‌شد. این معنی را نیز شناسانیده‌ایم که انگلیس با ایجاد کارخانه‌های صنعتی مخالفت ورزید، و از فرستادن خبرگان فنی دریغ داشت. وزیر مختار انگلیس، چنانکه قبلاً اشاره کردیم، به امیرگفته بود: «تأسیس کارخانه صنعتی تجربه پرخرجی است، بهتر این است که پارچه فرنگی را به بهای ارزاتر وارد کنند. از امیر پاسخ شنید: «برپا کردن کارخانه داخلی، دست کم، این فایده را دارد که هر پولی صرف آن گردد در خود مملکت می‌ماند... در صورتی که حال، باید برای خرید پارچه شمش طلا بدهیم.» حتی صنف بازرگانان تیریزی از سیرزاتی‌خان خواستند که جلو ورود متاع اروپایی را ببندد و به دولتهای فرنگ اعلام فرمایند که هرگاه پس از این، قماش مزخرف و بنجل خود را بیاورند، در سرحد ایران ضبط دیوان خواهدگشت.»<sup>۱</sup>

«در شعبان ۱۲۵۱، محمدشاه قاجار، ببهانه ترویج کالاهای داخلی، امر داد که درباریان و اعضای خاندان سلطنتی هیچیک از مال‌التجاره برجیس نخرند در صورتی که برجیس در موقع داخل کردن این کالاهای، حقوق گمرکی همه را منظمأ پرداخته بود. محمدشاه گفت که هر کس این کالاهای را که او ممنوع کرده بود بخرد، قمرساق است. عشق و علاقه مردم به خرید اجناس انگلیسی بقدری زیاد بود که، با وجود منع شاه، سه تن از شاهزادگان، شبانه، به انبار برجیس آمدند و از او مقداری اشیاء خریدند.»

برجیس را بالاخره به حضور شاه بردند، و او پیشکشی لایقی تقدیم کرد و به دستور مسترالیس، در باب معامله‌ای که با او شده بود، هیچگونه شکایتی نکرد. شاه از پیشکشی برجیس مسرور شد و وعده داد که به او از پدرش، عباس میرزا، بیشتر محبت کنند. سپس به بعضی از نوکران و درباریان دستور داد که از برجیس همان کالاهایی را که خود او چندی قبل خریدن آنها را منع کرده بود، بخرند.<sup>۲</sup>

سپهسالار شخصاً طرفدار حمایت از مصنوعات داخلی بود و در این باب، نوشت «وقتی بود ایران بابت حرفت و صنعت، محسود سکنه جمع دنیا بود... بتدریج، اهل فرنگستان میل در تحصیل و تکمیل صنایع نمودند ولی از طرف ملت ایران، بقدری که باید، سعی نشد... اگر چند سال بگذرد، بتدریج، این نمونه هم که باقی است متروک شده و در جمیع اسباب زندگی محتاج به امتعه خارجه خواهدگردید.»<sup>۳</sup>

۱. فریدون آدمیت، اندیشه توفی، ص ۲۹۸-۲۹۷.

۲. مجله یادگار، سال دوم، شماره ۲، ص ۱۲.

۳. اندیشه توفی، پیشین، ص ۳۱۷-۳۱۶.

صاحب‌نظران ایران دوست، که ناظر ورود کالاهاى خارجى به ایران بودند، به سهولت انگارى دولت اعتراض کردند: «... پولهاى دولت از مملکت خارج گردیده... قصه چلچراغها و دیوار-کوبها و اسباب زینت و میز و لباسهاى بیفایده و همچشمى کردن، رعیت... و مردم را مسکین و فقیر کرده... اسوا و نقود این دولت را بکلى از این مملکت خارج گردانیده، و عجیب است که خلاق به قبح این معانى بر نمى‌خورند.»<sup>۱</sup>

«دانشمند ناشناس دیگری نوشت: «چه باید کرد که چیت کارخانجات منچستر انگلیس، حریر لیون فرانسه... ترمه کشمیری... که تمام امتعه خارجى هستند، وجوه ما را که با مشقت تمام تحصیل کرده‌ایم، از دست ما بیرون مى‌نماید... اگر با زریهای اصفهانی و حریرهای یزدی و کاشانی و چیت بروجردی و ترمه کرمانی و برکهای خراسانی سر مى‌گردیم، سیم و زر بیعیب ما به بهای اسباب محبت دروغی نمی‌رفت.» دیگری در مقام اعتراض گفت: «لسوازم امتعه سا را به خارج مى‌فرستید و عوض آن، متاعی مى‌آوردید که بجزالتذاذ نفوس شما مصرفی ندارد... برنج را با گل‌های کاغذی مبدل مى‌کنید و بجهت یک ذرع خار... یک خردا ابریشم ما را مى‌دهید و پوست سگهای مغرب‌زمین را به وزن نقره، مى‌خرید.»<sup>۲</sup>

با وجود این مقالات انتقادی، ظاهرپرستان تجمل دوست، کالایی را که روس و انگلیس در پناه آزادی تجارت، به ایران وارد مى‌کردند بدون توجه به عاقبت کار و نتایج اقتصادی آن مى‌خریدند.

در دوره سپهسالار، چند کارخانه اسلحه‌سازی، و چدن‌ریزی از اروپا به تهران آوردند، و مصنوعات جالبی پدید آوردند.

**اصلاح مالیه**  
«اصلاح مالیه از دو جهت، اهمیت سیاسی داشت: از نظر هماهنگی نظام مالی با نقشه ترقی اقتصادی، از جهت افزایش عایدی دولت برای بکار انداختن سرمایه تولیدی. اصلاح مالیه کشور را بارها بیسمارک نیز به دولت سفارش کرده بود. و اساساً چرخ اقتصاد جدید را با اصول کهنه مالیاتی و دستگاه استیفا بکار انداختن کوششی باطل بود.

باید یادآور شویم که آغاز دوره میرزا حسین‌خان سپهسالار، اوج بحران اقتصادی بود. از فترت دصالحه، قحطیهای پیاپی، کاهش زیاد جمعیت کشور، فقر و بیکاری عمومی، مهاجرت مردم به خارج، تقلیل تولید کشاورزی، بحران پولی، بی‌اعتباری برات دولتی، عدم موازنه صادرات و واردات - که جملگی نشانه‌های بحران عمومی بودند.

در مقایله با آن احوال، دولت در سال ۱۲۸۸، برای مالیات رعیت تخفیف فراوان قایل شد. بدنبال آن، با تنظیمات جدیدی که برقرار گردید، رعیت تا اندازه‌ای از ظلم حکام رهایی پیدا کرد. از سوی دیگر، مالیات دهات بر پایه‌ای ثابت معین شد. بعلاوه، بخشی از مالیات ولایات که بیشتر به جیب حکام می‌رفت، به‌خزانه رسید. آثار تنظیمات جدید و استقرار امنیت و عدالت نسبی، در همان سال اول، محسوس افتاد. در تفسیر گزارش نخستین سال صدارت سپهسالار،

۱. محمد حسین‌خان قراقرلو، عادات الملوک (خطی)؛ به نقل از اندیشه ترقی، ص ۳۱۷.

۲. اندیشه ترقی، پیشین: ص ۳۱۸.



می‌خوانیم «عمل مالیات و موازنه دخل و خرج که از کارهای عمده است... انجام گرفت». همچنین بر میزان درآمد دولت، بتدریج، افزوده‌گشت. وضع عمومی اقتصادی رو به بهبود نهاد، و تولید کشاورزی افزایش یافت. «پیگات» درآمد دولت را در ۱۲۹۰، نزدیک به چهار میلیون تومان (تقریباً دو میلیون لیره انگلیسی) ثبت کرده. به‌سأخذ رسمی در ۱۲۹۲ به ۴۷۵۰۰۰۰۰ رسید و در ۱۲۹۳، به‌نوشته‌شیندلر که از منبع رسمی نقل کرده، به ۵۸۷۰۰۰۰۰ تومان بالا رفته است. بدون تردید، اجرای نقشه مجلس تنظیمات ولایات در این زمان، عامل عمده آن تحول بود. اما آیین مالیاتی هنوز پایه درست و عادلانه‌ای نداشت و نمودار نظام اجتماعی زمان بود. توضیح آنکه به‌گفته پیگات که در ۱۲۸۹ - ۹۰ به ایران آمده، «طبقه اعیان و بازرگانان توانگر پیش‌زی به‌خزانه دولت نمی‌پردازند، و در خرج عمومی کشور سهیم نیستند. مالیات را از رعیت کشاورز و کسبه دکاندار و پیشه‌وران می‌گیرند. طبقه رعیت بیست و پنج درصد درآمدش را بعنوان مالیات می‌دهد، و اصناف کسبه و اهل حرفه بیست درصد عایدی خود را می‌دهند.

سپهسالار بر آن بود که نظام مالی را اصلاح کند، و مالیات جدیدی وضع کند... در روزنامه نیز مقاله‌ای در اهمیت مالیات و مزیت آن بر مداخل مستتر شد.<sup>۱</sup>

سپهسالار برای اجرای نقشه خود، از کارشناسان اتریشی یاری جست. در این راه، قدمهایی برداشت او می‌خواست با استقراد مالیات بودآمد، برای نخستین بار، طبقه اشراف را نیز در پرداخت مالیات سهیم کند؛ و این کاری سهل و آسان نبود، و از دولت سپهسالار که به توده‌های هشیار و بیدار متکی نبود، چنین اقدام اصولی اسکان‌پذیر نبود.

چنانکه در مجندات پیش‌گفتم، در ایران از عهد هخامنشی تا استقرار مشروطیت و حتی در دوره‌های بعد، همیشه طبقه سوم و پیشه‌وران، بار فعالیت‌های تولیدی و اقتصادی و پرداخت مالیات را بر دوش می‌کشیدند، و طبقات ممتاز اساساً معتقد بودند که در استثمار و چپاول حاصل‌کار دیگران، ذیحق هستند. سپهسالار بدون اینکه متوجه اهمیت موضوع باشد، می‌خواست به این سنت کهن، بدون استمداد از اکثریت مردم، پایان دهد. بهمین علت، طبقات ممتاز و شخص شاه روی موافق نشان ندادند، و به‌بهانه‌های گوناگون، از اجرای این فکر تازه و انقلابی جلوگیری کردند. کار اصلاح اوزان و مقادیر که از پیشنهادات مستشاران دوله بود، صورت عمل نگرفت. در مقالاتی که در آن دوره منتشر می‌شد، در مزایا و آثار نیک این اقدام سخنها رفت؛ از جمله نوشتند که در بازار عمومی پاریس، در ۱۲۸۴، نمایندگان ۲۱ دولت، پس از بحث و مشاوره، به این نتیجه رسیدند که ذرع و وزن و سسکوکات فرانسه «بر دیگر کشورها مزیت دارد. در ایران نیز، مصلحت این است که وزنها و زرعه‌های ایران در سراسر کشور یکسان باشد.

ولی این فکر، مثل اندیشه اصلاحات مالی، عملی نشد؛ ولی اصلاح سسکوکات، یاری کارشناسان خارجی، صورت عمل گرفت. سابق بر این، چنانکه بتفصیل یاد کردیم، در هر یک از ولایات و شهرهای ایران، ضرابخانه‌ای بود و سودی به‌خزانه دولت می‌پرداخت. «پول کشور عبارت بود از: تومان طلا، قران نقره، پناه‌آباد (نیم‌قرانی)، پول سیاه یا شاهی مس. اسکناس یا «قائم» هنوز نشر نگردیده بود. عیار قران و تومان در ولایات ثابت نبود. از نقره

خالص بدون عیار تا پول قلب، سکه می‌زدند. بهمین جهت، بهای زروسیم مسکوک تفاوت داشت. بطور کلی، ارزش قران را معادل یک فرانک و قیمت تومان را معادل ده فرانک یا نه شلینگ بحساب آورده‌اند. ابزار کار چکش و کوره وسندان بود.

پول بسیار کم بود. بعلت کسب بود نسبی طلا، تومان طلا در بازار، به قیمت ۱۲ تا ۱۳ قران بفروش می‌رسید. نرخ منفعت پول بسیار بالا بود. نرخ عادی سود پول، که ۱۲ درصد بود، به پنجاه و شصت درصد بالا رفت. علت فساد دستگاه ضرابخانه، سود جویی دیوانیان بود. نویسندۀ انگلیسی، آرنولد، می‌نویسد: بیشتر پول کم ارزش، ساخت ضرابخانه پایتخت است. علتش این است که مدیر ضرابخانه، که فی‌المثل سالی یک‌هزار تومان مواجب دارد، برای حفظ شغل خویش، بایستی سالی ۲۰ هزار تومان پیشکشی بدهد.<sup>۱</sup>

سپهسالار در سال ۱۲۸۹، شروع به ایجاد ضرابخانه جدید کرد و، در سال ۱۲۹۲، پول جدید به سکه رسید، و با وجود کارشکنی اشخاص ذینفع، بکمک کارشناسان اتریشی، این کار سامان پذیرفت.

«دوره سپهسالار را می‌توان مرحله تحول اقتصادی تازه‌ای شناخت. رشد سرمایه‌داری خصوصی، رواج نسبی ماشین بخار، ایجاد کمپانی تجارتي، بکار انداختن سرمایه داخلی در فعالیت تولیدی - نمودار آن تحول عمومی است. توجه به سرمایه‌گذاری خارجی، جنبۀ دیگری از اقتصادیات این دوره می‌باشد. نتیجه‌ای که از تحلیل اقتصادیات آن زمان می‌گیریم، این است که در دوره صدارت میرزا حسین‌خان، نقشه اقتصادی جهتی مشخص داشت و به‌شرفتی منظم کرد. وجهه نظرش اقتصاد صنعتی بود. فعالیت اقتصادی دولتی و اقتصاد ارشادی را در بکار انداختن سرمایه داخلی توأم ساخت. پس از صدارت، مسیر ترقی اقتصادی کند شد. نوسانهای در جهات تضاد روی داد، گرچه طرحهای خوب ریخته شد، کمتر کاری به انجام رسید. فقدان رهبری متشکل و نبودن هماهنگی در دستگاه دولت، در اقتصادیات کشور بیشتر از سایر شؤون اجتماع، تأثیر بد کرد. و این خود، از عوارض نظام سیاسی غلطی بود که پیدایش بر تقسیم امور دولت میان سپهسالار و مستوفی‌المالک نهاده شده بود. تصادم میان آن دو، بیش از همه جا، در کار اصلاح مالیه و وضع مالیات جدید بسبک اروپایی و باسوریت مسئولان خارجی که میرزا حسین‌خان به ایران آورد بچشم می‌خورد. اما فعالیت فردی اقتصادی همچنان به‌شرفت کرد.»<sup>۲</sup>

در این دوره، در محافل مترقی، غالباً سخن از تأسیس بانک، اصلاح وضع مالیه کشور، سرمایه‌گذاری در راه صنعت جدید، اصلاح راهها و ایجاد راه‌آهن، طرح برپا کردن بانک دولتی و سرمایه‌گذاری خارجی بیان می‌آمد. طرح برپا کردن بانک دولتی به سرمایه ده کرور تومان، در صدارت سپهسالار ریخته شد، و گفتگوهای در این زمینه، بین صاحب نظران در گرفت. برای مردم، کلمه بانک تازگی داشت. حتی رجال دولت، از درک مفهوم اقتصادی بانک، عاجز بودند. بلکه برای روشن شدن ذهن رجال دولت، چندین جلسه داد سخن داد، و به‌زبانی ساده، مفهوم بانک و آثار اقتصادی آن را توصیف کرد؛ از جمله گفت: بانک بطور خلاصه، عبارت است از دکان صرافی، و همانطور که تاجر آهن و تاجر پنبه وجود دارد، کسانی هم تاجر پول

هستند. کارشان این است که به مردم پول می‌فروشند، و از مردم پول می‌خرند... هر جا پول ارزان پیدا کنند، می‌خرند و هر جا گران است، می‌فروشند - سپس شرح پول سپردن به بانک، وام گرفتن به سود پول، ترقی و تنزل «قیمت» پول را می‌دهد، می‌رسد به این که ما در ایران، ابواب تجارت را در جمیع امتعه کم‌و بیش باز کرده‌ایم، اما تجارت پول را که از همه مهمتر است، فراموش کرده‌ایم. سپس تعریف بانک انفرادی، بانک شراکتی و بانک دولتی را بدست می‌دهد. با وجود مذاکرات دامنه دار، در نتیجه کارشکنی عده‌ای و تلون شاه، این کار صورت نگرفت، در حالی که تجار بورژوازی و روشن‌بین، نظیر حاج امین‌الضرب، از این فکر پشتیبانی می‌کردند و می‌گفتند، اگر بانک دولتی ایجاد شود، مردم پول خود را به بانک خواهند سپرد. «حتی این که بیوه‌زنان ایران، هر کدام ده مثقال طلا یا قره داشته باشند، پول می‌کنند و به بانک می‌دهند.»

بانک می‌تواند پول مردم را امانت بگیرد و تومانی یک شاهی یا صد دینار فرع بدهد. پس از ۶ ماه که گردش بانک را دیدند، اگر معلوم شد که رشته صحیح و معتبری است، توجه کامل خواهند فرمود.

از قضیه بانک که بگذریم می‌رسیم به اندیشه استقراض خارجی. وام خارجی از جمله تدابیری است که در اجرای نقشه ترقی اقتصادی، گه‌گاه، مورد نظر بود. اما برخلاف طرح بانک، چندان مقبول نیفتاد و صورت عمل نگرفت.<sup>۱</sup>

در دوره سپهسالار، مسأله راه‌سازی و راه‌آهن و تأثیر آن در حیات اقتصادی مورد توجه قرار گرفت. اکثر خیرخواهان معتقد بودند که این کار را باید با استفاده از سرمایه‌گذاری خارجی انجام داد. فقط اقلیتی، چون مستشارالدوله، در کشیدن راه‌آهن بوسیله سرمایه‌گذاری داخلی اصرار می‌ورزید. در این باره، طرحها و گزارشهای مفصلی نوشته شد. مستشارالدوله برای هموار کردن این راه، حتی با علما و روحانیان مصاحبه کرد، و نظر موافق آنان را به اطلاع عموم رسانید. عده‌ای از بازرگانان روشن‌بین حاضر شدند، برای توفیق در این راه، کمپانی تشکیل بدهند، و مقداری از سهام را بخرند و برای ایجاد راههای شوسه و راه‌آهن، سرمایه‌گذاری نمایند. راه بزرگ شوسه بندر بوشهر به تهران آغاز گردید و قسمتی از آن خاتمه یافت ولی به پایان نرسید.

در همین ایام، «بارون دو نورمان بلژیکی» نقشه راه‌آهن سرتاسری را کشید، و طرح خود را در سال ۱۲۹۲ تقدیم کرد. بموجب این طرح، مرز آذربایجان به تهران و مشهد و هرات می‌پیوست، و رشته غربی راه‌آهن، عثمانی را به تبریز و تهران متصل می‌کرد.<sup>۲</sup>

محافل سیاسی انگلستان قلباً با انشاء راه‌آهن در ایران موافق نبودند. «شیل، وزیر مختار انگلیس، به استغفین سن<sup>۳</sup> نوشت: «پنای راه‌آهن در ایران دشواریهای زیاد دارد. اما در برابر علم و عمل و سرمایه، همه آن سختیها را می‌توان از میان برداشت.» در ضمن، «از دولت و ملت ایران نباید انتظار کمک مالی داشت؛ از آنکه دولت فقیر است و ملت عاری از نیروی فعال و فکر سال‌اندیش... البته، دولت از هیچ یاری به‌استثنای سدد مالی، دریغ نخواهد کرد. و

مردم بسیار خرسند خواهندگشت چنین دستگاه نیرومند جدیدی که درباره‌اش خیلی شنیده‌اند... در ایران برپاگردد. خاصه چون بدانندکار سودمندی است به‌آن روی می‌آورند.» ارزانی باعث زندگی و کارسزدارزان، موجب تسهیل اجرای نقشهٔ مزبور است (مزد عمله، روزی هفتصد دینار، نان از قرار منی یک عباسی، گوشت منی یک قران بود). امنیت هم برقرار است. بنابراین، کشیدن چنین راه‌آهنی که راه عمومی تجارت اروپا و هندوستان را تغییر خواهد داد، کار پر منفعتی است.

اما در نامهٔ خود، به‌وزیر امور خارجه، با اساس فکر کشیدن راه‌آهن مخالفت کرد — از آنکه راه‌آهن عامل ترقی اجتماعی و اقتصادی و نظامی ایران خواهدگردید و مصلحت سیاسی انگلیس غیر از اینهاست. چنین برهان می‌آورد: «صد سال دیگر باید بگذرد تا ایران ظهور ناتوان، دولت و ملت سست بی‌تهور و بی‌ابتکار آن، شایستگی شرکت در نقشهٔ راه‌آهن را پیدا کنند. ساختن راه‌آهن البته موجب افزایش قدرت ایران خواهدگشت، استعدادهای آن را که تاکنون بر اثر فقر و نیازمندی و خودمگی خفته مانده، بیدار خواهد ساخت. در جهت دیگر، منحرف شدن راه تجارت مغرب به‌هندوستان و حتی صدور قسمتی از کالای اروپا از طریق ایران به‌هند، به‌اهمیت و اعتبار ایران بسیار می‌افزاید و آن را متکی به‌انگلستان می‌کند. در همین حال سرنوشت تجارت عظیم انگلیس با شرق تا خاک چین، به‌دست هوس‌کاری این ملت متغلب و دورو سپرده خواهد شد. هیچ تناسب و تعادلی میان نفعی که ایران از کشیدن آن راه‌آهن خواهد برد و فایده‌ای که برای انگلستان خواهد داشت، وجود ندارد.»

از نظر نظامی، ایجاد راه‌آهن «ایران را به سرحد هندوستان می‌رساند؛ ایرانی که قدرت و فعالیت آن با داشتن راه‌آهن خیلی بیشتر از نیروی فعلی آن خواهد بود. این خود متصرفات انگلستان را در هند به‌خطر تجاوز نزدیکتر می‌گرداند. البته حالا از سوی ایران خطری بر نمی‌خیزد، اما از رویهٔ آن در زمان جنگ چه خبر داریم؟ فراموش نکنیم که از شرف و ایمان و حق‌شناسی در این ملک خبری نیست؛ سودپرستی و طمع‌جویی انگیزه‌های کردار و رفتار مردم آن است... اگر روزی ایران و روس متحد‌گشتند، راه‌آهنی که به‌سرز هندوستان کشیده شده باشد، بر دشواری کار ما خواهد افزود.»

جان کلامش اینجاست: «ویرانی ناتوانی و فقر و وحشیگری، خصوصیات همهٔ کشورهای هستند که در مغرب هندوستان واقع شده‌اند. و همین خصوصیات است که عامل تحکیم قدرت انگلستان در سرزمین هندگردیده. البته دولتی در این صدد نیست که آن حالت عمومی جامعه‌های شرقی را تا ابد تثبیت کند، و آنان را همیشه بهمین وضع موجود نگاه دارد. اما هیچ‌نمهد اخلاقی هم ندارد که در برانداختن آن ویرانی و ناتوانی و فقر و وحشیگری تلاشی بکند.» گزارش وزیر مختار جای چون و چرا نمی‌گذارد که انگیزه‌اش در مخالفت ایجاد راه‌آهن، همان مخالفتش هست با ترقی اجتماعی و اقتصادی و نیرومندگشتن ایران. البته پیشرفت ایران با مطلق سیاست استعمار تضاد داشت.<sup>۱</sup>

هدایت می‌نویسد: «از تدابیر امیر یکی آن بود که جنس خارجه، ملبوس و غیره، استعمال نمی‌کرد؛ استعنه داخله را رواج می‌داد. در کرمان شال کشمیری بافتند؛ در مجلس خود کوزه و سرغلیان گلی بجای بلور تداول داد، همه تأسی کردند. پیداست که یک شعر بوستان همواره در نظر او بوده است:

مقایسه افکار اقتصادی  
امیر کبیر  
با ناصرالدین‌شاه

بر آن باش تا هر چه نیت کنی  
نظر در صلاح رعیت کنی  
نیشکر از هند آورد. عبدالحمید نامی شکر سفید عمل آورد چون شکرهای خوب. اهل صنعت را تشویق فوق‌العاده می‌کرده است.»<sup>۱</sup>

اعتمادالسلطنه نیز در خاطرات خود از اندیشه‌های کودکانه اقتصادی ناصرالدین‌شاه سخن می‌گوید: «در سلطنت‌آباد بعلت خزان، برگ درختان ریخته بود. «فرمود، چه عیب دارد این برگها را حمل به‌شهر کرده بفروشید. عرض کردم، برگ درخت مشتری ندارد چنانکه یک سال چنین کردیم؛ قاطر و شتر دیوان مدتی معطلی کشید و هیچ عاید نشد... این برگها در باغچه بماند، بیوسدجزو خاک شود بمنزله کوت‌است. بعد فرمود، پس مخارج حمام چرا بدهم؟... عرض کردم، برگ را در تون حمام نمی‌توان سوزانید؛ آتش برگ قابل گرم کردن حمام نیست. خلاصه این پادشاه در اغلب مواقع از صد هزار تومان گذشت می‌کنندگاهی قناعت را بجدی می‌رساند که برگ درخت باغ را می‌فروشد.»<sup>۲</sup>

چانه‌زدن یا مکاس کردن — مکاسی یا چانه‌زدن که خوشبختانه در روزگار ما بتدریج رو بنراموشی می‌رود، در دوران قرون وسطی، سخت معمول بوده و معمولاً خریداران و فروشندگان برای فرار از غبن، گاه ساعتها از عمر عزیز را در چانه‌زدن و قسم خوردن برای اقتناع طرف معامله صرف می‌کردند و این کار را اسری مباح و حتی ضروری می‌شمردند. سنائی غزنوی گوید:

تشریفات دادوستد  
و معامله

«معن دادی خمی درم بدسی  
باز کردی مکاس در درسی  
در سخاوت چنانکه خواهی ده  
لیک اندر معامله بسته  
ستد و داد را مباح زبون  
مرده بهتر که زنده د هنبون  
حساب به‌دینار، بخشش به‌خروار.

تعاشر و کالاخوان و تعاملوا کالاجانب. (چون برادران آسزش و چون بیگانگان معامله کنید).<sup>۳</sup>

راجع به‌جمع‌آوری مال نیز، گذشتگان نظریات جالبی ابراز کرده‌اند. سعدی، مرض «مال‌اندوزی» را برنکت «دریوزگی» ترجیح می‌دهد:

درم زیر خاک اندر انباشتن  
به از دست پیش‌کسان داشتن  
— سعدی

۱. مهدوقلی هدایت (ممبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات. ص ۵۷.

۲. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه. ص ۱۳۳.

۳. علی‌اکبر دهندا، امثال و حکم. ج ۲، ص ۶۹۲.

برای نهادن چه سنگ و چه زر - سعدی

نه از بهر زیر زمین کردن است  
چو گورت کند سر برآرد ز گور  
- امیر خسرو دهلوی

درم در جهان بهر خوش خوردن است  
زری را که در گور کردی بزور

هزار سال پیش، فردوسی مردم را به صرفه جویی و اعتدال در امور معاشی، دعوت کرده است:  
بپوش و بنوش و ببخش و بنده  
بیاد آکه در دهر دیر ایستی  
در جای دیگر، فردوسی به میان روی در زندگی اقتصادی و اجتماعی، اندرز می دهد:

ز کار زمانه میانه گزین  
هزینه چنان کن که بایدت کرد  
نه تیزی نه مستی بکار اندرون

نظامی و سعدی، اسراف و تبذیر و «صرف» بیهوده را نشانه جهل و بلاهت می دانند:

روز باشد کش به شب روغن نماند در چراغ  
آبایی که روز روشن شمع کافوری نهد

- سعدی

مخور جمله، ترسم که دیر ایستی

به پیرانه سر بد بود نیستی  
- نظامی

فناخت دوم بی نیاز نیست - قابوسنامه.

مفکرین و صاحب نظران ایران، مکرر در منقبت و محاسن کار و کوشش  
مقام و ارزش کار سخن گفته اند؛ فردوسی گوید:

که چون کاهلی پیشه گیرد جوان  
بماند تنش پست و تیـره روان

درین پرده یک رشته بیکار نیست  
سر رشته برکس پدیدار نیست

- نظامی

قومی به جد و جهد گرفتند زلف یار  
قوم دیگر حواله به تقدیر می کنند

- حافظ

بسی گنج که از رنج فراز آید و از کاهلی از دست برود - قابوسنامه.

نظامی در منقبت کار تا آنجا پیش می رود که می گوید:

کارکن زانکه به بود، بسرشت  
کار و دوزخ ز کاهلی و بهشت

گر از کاهلان یار خواهی به کار  
نباشی جهانجوی و مردم شکار

- فردوسی

ای بسا تیز طبع کاهل هوش  
که شد از کاهلی سفال فروش

- نظامی

سرت پست‌گردد چو سستی کنی  
— فردوسی

نیابد سر از آرزوها بنا بلند  
— فردوسی

پای بنه در طلب هیچ کار  
— نظامی

که بر خفتگان ره زند روزگار  
— نظامی

کسی که کار نکرد اجر رایگان نبرد  
— حافظ

تو پروزی ار پیش دستی کنی

چو کوشش نباشد تن زورمند

تا نکنی جای قدم استوار

شب و روز بیدار باید به کار

بمعی کوش اگر مزد بایدت ای دل

در تأیید این سخن سعدی گوید: مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد.

بهتسر ز کلاه‌دوزی بد  
— نظامی

نخست استاد باید وانگهی کار

ور نتوانی به کاردانان بسپار  
— مسعود سعد

بر همه کاریش توانایی است  
— نظامی

که بغیر از تو در جهان کس نیست  
— ابن یمن

درختی شو از خویشتن ساز برگ  
— نظامی

گر جهد کنی بدست آید  
— نظامی

بلندی پذیرد از آن کار، نام  
— فردوسی

که سرمایه جاودانیت کار  
که پایان یککاری، افسردگیت

— نظامی  
که داند که فردا چه گردد زبان  
چرا دست یازی به کاردگر

— فردوسی  
بهانه هیچ نیارد ز بهر خردی کار

— ابوحنیفه اسکافی

پالانگری بنایت خود

بود هر کار بی‌استاد دشوار

کاری که برویت آید آسان بگزار

هر که در او جوهر دانایی است

هم ز خود جوی هر چه خواهی جوی

به‌هممانی خویش تا روز مرگ

هر چیز که دل بدان گراید

یقین دان که کاری که دارد دوام

برو کار می‌کن مگو چیست کار  
به کار اندر آ این چه پشردگیت

از امروز کاری به‌فرد اسمان  
توکاری که داری نبرده بسر

فلک به چشم بزرگی کند نگاه در آنک

کاری که صلاح دولت تست  
بزرگی سراسر به گفتار نیست  
در جستن آن عنان مکن سست  
دو صد گفته چون نیم کردار نیست  
— فردوسی —

به پایان رسد کیسه سیم و زر  
هر آنکس که دارد زهر کار ننگ  
نگردد تهی کیسه پیشه‌ور  
بود زندگانی و روزشس تنگ  
— اوحدی —  
چو کوشا بود مرد در کار خویش  
روا بیند از کار بازار خویش  
— اوحدی —

در میان اصلاح طلبان دوران مشروطیت، دولت‌آبادی می‌گوید:

برای مرد چه ننگی بتر ز بیکاری است  
زار تکاب چنین ننگ، عار باید داشت  
تشریفات یک معامله: نویسنده کتاب حاجی بابای اصفهانی، کیفیت یک معامله و  
راه و رسم چانه‌زدن را در ایران عهد قاجاریه با شیرینی و استادی تمام بیان می‌کند: «وقتی پای  
پرداخت قیمت بمیان آمد، معامله رنگ دیگری گرفت. دلال باز بنای قسم خوردن را نهاد که»  
من آدم درستی هستم و خدا ترسم و از آن کسانی نیستم که صد بگویم و به پنجاه راضی شوم؛  
خدا یکی و حرف یکی. برای کلچه ۵ تومان برای شال ۱۰ تومان و برای خنجر ۴ تومان،  
دوی هم‌رفته می‌شود ۲۴ تومان. از شنیدن کلمه ۴ و ۵ تومان آنهمه حرارت و مسرت من فروکش  
کرد. به خود گفتم، مگر دیوانه شدی... شروع کردم به کندن لباسها. دلال دستم را گرفت که  
چه می‌کنی، مگر به نظرت گران آمد؟ خیریک قارش را نبینم که این قیمت سرمایه‌اش است.  
خوب بگو ببینم چند می‌خواهی بدهی؟ گفتم با این قسم و آیه‌های تو چه بگویم که خدا را  
خوش آید؛ خوب ۵ تومان. دلال با تشدد، رد کرد و من با بی‌اعتنایی لباسها را بیرون آوردم.  
بقچه خود را، قهرکنان، بست و چنان وانمود کرد که بکلی از خیر این معامله گذشته است.  
باز روی به من آورد که رفیق من از تو خیلی خوشم آمده است، دلم می‌خواهد خدمتی به تو  
کرده باشم، خدمتی که به برادرم نکرده‌ام؛ هرچه با دادا، ده تومان بده و دیگر صحبتش را هم  
نکن. قبول نکردم. عاقبت، با چانه‌زدن بسیار، به ۶ تومان معامله سرگرفت و بنا شد یک  
تومانش را برای خود قیانی بخرد.»<sup>۱</sup>

فکر زراندوزی و پنهان کردن زرینه و سیمینه در دوره قاجاریه نیز وجود داشت. «سی -  
گویند روزی مرحوم صدر (مقصود صدر اصفهانی صدراعظم فتحعلی‌شاه است) روی سکوی  
مدرسه چهار باغ نشسته بود و از الاغهایی که سواد ساختمانی از خرابه‌ها می‌بردند دیدن  
می‌کرد. یکی از الاغدارها دست روی گلوله گچی گذاشته بود که در ضمن خرابه‌ها پیدا شده  
بود. وقتی مقابل صدر می‌رسد، برای ادای تعظیم، دست را از روی گلوله برمی‌دارد. گلوله گچی

۱. جومز موده، حاجی بابای اصفهانی. ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، به اهتمام محمدعلی جمالزاده.



در مقابل صدر به زمین می افتد و می شکند. ناگهان از میان گلوله، مقداری طلا و جواهرات مختلف بیرون می ریزد که فوراً صدر آنها را تصاحب می کند و معلوم می شود، در فتنه افغان، یکی از متعینین اصفهان برای نگاهداری طلا و جواهرات خود، آنها را برای روز سباده، در میان گلوله پنهان کرده بوده است.<sup>۱</sup>

تا قبل از نفوذ تمدن جدید، تجار و بازرگانان و عامه مردم، هنگامی که صورت استعه و کالاها را می نوشتند، برای هر نوع کالا لغت و اصطلاح خاصی بکار می بردند. در کتاب منشآت میرزا مهدی خان افشار در این باره، شرح جالبی نوشته شده که عیناً نقل می شود: «بدان که انسان و شتر و دندان را نفوس نویسند و باقی حیوانات چهارپا، اگر سب و درنده باشند، قلاوه والا داس نویسند، مگر این که فیل را تخت و سیمون را زنجیر؛ و بعضی شیر و پلنگ و فیل را ذنجیر می نویسند و ماهی و کشف و جواهر معدنی و بیضه سرغان را قطعه نویسند و طیور درنده و شکاری بعله نویسند و پیراهن و زیرجامه و ملبوسات را تماماً توپ نویسند. لباس سراپا تمام را دست نویسند. مار را تازیانه نویسند و اشجار را اصله نویسند. دستار و فوطه و امثال آن را عدد نویسند و اگر طاقه نویسند خوب است. آلات حرب را قبضه و توپ و امثال آن را عراده نویسند. زنبورک و تفنگ بی قنداق را لوله نویسند و شال ترمه حاشیه دار و قدک را ابره و اطلس و قطنی و سایر اقمشه را توپ نویسند. چارقد را طاقه... کاغذ را ورق و دسته و بند و دودیم نویسند... گلیم و نمده را فخته نویسند... اقمشه را توپ و ذوق نویسند. قرآن و کتاب و پوست ساغری و تیماج را جلد نویسند. گلاب و عرق و سایر چیزهایی که در شیشه کنند مینا و قراچه نویسند. قرص کافور و عنبر را شامجه نویسند و مشک را نافچه. طلا و نقره را دیناد و سروارید را دشته و شرابه نویسند. کشتی و غراب را سلسله نویسند. چیزهایی که در وزن و کیل درآید، مثقال و نخود نویسند و سایر چیزها را عدد نویسند و ظروف چینی را دسته و گنج نویسند. آفتابه لکن را دست نویسند. مجنوعه و منقل و امثال آنها را عدد نویسند. تنگ را قلاب نویسند. قنات را کادیز نویسند. اسلاک و زمین را جریب و فیمان نویسند. مستغلات و دکاکین را باب نویسند. خیمه و حمام و اصطبل را باب نویسند. عمده این اصطلاحات بسته به سلیقه منشی است که به فراست و ذوق طبیعی بنویسد والا غالب اینها اصطلاحات قدماست و با وضع انشای این زمان، تفاوت کلی دارد.»<sup>۲</sup>

در ایران و بطور کلی در هر کشوری، رشد فعالیت های تجاری و تجارت ایران، قبل از هر چیز، بستگی به امنیت و ثبات سیاسی دارد. چنانکه دیدیم، در ایران بعد از اسلام در عهد سامانیان، از برکت امنیت نسبی، بازار تجارت رونق یافت و همینکه در اواخر عهد سامانیان قدرت دولت مرکزی نقصان یافت و جنگ غزنویان با آخرین سلاطین سامانی آغاز گردید، فعالیت های اقتصادی و تجاری در نتیجه آشفتنی راهها و فقدان امنیت، رو به کاهش نهاد.

غیر از ثبات و امنیت، حسن موقعیت جغرافیایی و استعداد خاک و وجود معادن و

۱. مجله یادگار، سال ۲، شماره ۸، ۵۳.

۲. منشآت میرزا مهدی خان، ص ۲۴-۲۵.

فعالتهای گوناگون تولیدی در بهبود وضع اقتصادی و تجاری بعضی نقاط ایران تأثیر فراوان داشته و دارد. چنانکه می‌دانیم، مناطق شمالی و شرقی و غربی ایران از لحاظ آب‌وهوا و استعداد زمین برای فعالتهای کشاورزی، بسیار مناسب است و با اندکی کار و کوشش و استفاده صحیح از منابع طبیعی، می‌توان محصول و بهره‌ای کافی بدست آورد.

«لرد کرزن» در مکتوبات متوالیه خود، بروزنامه قیمتی، می‌گوید که فقر یک ملتی مانند ملت ایران بهیچوجه، دلیل بر فقر و ضعف خاک آن مملکت نمی‌شود. دره‌های حوالی رود کارون مانند اراضی اطراف فرات و دجله از جمله غنی‌ترین خاکهای رسوبی دنیا محسوب می‌شود. و وقتی که از استرآباد صحبت می‌دارد، می‌گوید حاصلخیزی خاک، فوق تصور است و از یک من گندم ۶۰ تا ۱۲۰ من حاصل برداشته می‌شود. استال<sup>۱</sup> که در ایران مسافرت نموده، می‌گوید که اگر وسیله آبیاری صحراهای ایران فراهم شود، در کویر نمک هم گندم خواهد رویند. مخصوصاً آب‌وهوای مملکت برای زراعت بسیار مناسب و مساعد است. چنانکه سرجان مظلم<sup>۲</sup> که در سال ۱۲۳۱ هجری در ایران مسافرت نموده، در کتاب معروف خود (قادیخ ایران) می‌نویسد که از هار و ریاحینی که در بستانهای اروپا بزرگت عمل می‌آید در صحراهای ایران به‌طور فراوانی می‌روید.<sup>۳</sup>

خلیج فارس و دریای عمان نه تنها ایران را با بنادر مهم تجاری شرق و غرب مربوط می‌سازد بلکه این دریای آزاد از لحاظ شکاف مرزها و انواع ماهی از نظر اقتصادی بسیار ثمرمند است. بهر خزن نیز غیر از ماهی و خاویار، ایران را با مهمترین بنادر و مراکز تجاری و اقتصادی دنیای شرقی مربوط می‌نماید. گسترش تدریجی خطوط آهن و راههای شوسه و قیراندود، روز بروز، به گسترش تجارت داخلی و خارجی و نفوذ تمدن و فرهنگ جدید در دهات ایران کمک می‌کند. آمار و مدارکی در دست نیست تا بتوان اعلام کرد که در ایران بعد از اسلام، در چه سالهایی صادرات بر واردات فزونی داشته یا بالعکس. آنچه مسلم است از اواخر حکومت صفویه، وضع اقتصادی ایران سرعت رو به انحطاط نهاد و بیدادگریهای نادر بیش از پیش، کشاورزی و صنعت را در ایران فلج کرد. حکومت آزاد منشانه کریم‌خان به مردم مجال تنفس داد ولی دوران فرمانروایی او سخت کوتاه بود و با سرگ او و آغاز جنگهای فتوالمالی و استقرار حکومت قاجاریه، ملت ایران با زمامدارانی مواجه گردید که جز تأمین منافع و راحت و آسایش خویش به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند و مطلقاً به منافع و مصالح ملی و اجتماعی عنایت نداشتند، به احتمال قریب به یقین، از اواخر حکومت صفویه بعد، همواره واردات ایران بر صادرات فزونی داشته. «در سال ۱۳۲۱ حقوق و عوارض راهداری که در نقاط مختلف مملکت از محصولات گوناگون گرفته می‌شد، یکباره حذف گردید و با این اقدام در راه سیر کالا در داخل و خارج مملکت مانعی باقی نماند.

در دوره قاجاریه روابط اقتصادی ما بیشتر با روسیه و انگلیس بود. آقای جمالزاده می‌نویسد: اگر تجارت ایران رابه هشت قسمت نماییم، قریب به هفت قسمتش بادو دولت

مذکور است و از این هفت قسمت نیز چهار قسمت ونیم با روسیه و دو قسمت ونیم با انگلستان و هند است و بعبارة اخری، بیش از نصف تجارت ایران با روسیه است و ربع آن با انگلستان و ربع دیگر با دول دیگر و ولی این نسبت در سالهای اخیر تغییر فراوان کرده است بهترین قلم واردات ایران به قرار زیر است:

واردات مهم ایران<sup>۱</sup>

کالا	قیمت به قران درسال ۱۹۰۹-۱۹۱۰	قیمت به قران درسال ۱۹۱۰-۱۹۱۱	تفاوت به قران
منسوجات پنبه	۱۲۴,۱۶۹,۷۰۷	۱۳۹,۰۷۵,۵۵۷	افزونی ۱۴,۹۰۵,۸۵۰
قند	۱۰۷,۲۶۷,۰۴۵	۱۲۰,۵۹۵,۹۶۹	« ۱۳,۳۲۸,۹۲۴
طلا و نقره شمش	۴۰,۶۸۱,۳۵۰	۴۲,۴۶۷,۴۱۱	« ۱,۷۸۶,۰۶۱
چای	۲۷,۶۰۲,۸۹۴	۲۴,۸۲۲,۴۲۰	کاست ۲,۷۸۰,۴۷۴
مسکوکات طلا و نقره	۱۴,۵۸۴,۳۷۶	۱۱,۹۲۷,۰۵۹	« ۲,۶۵۷,۳۱۷
نخ پنبه	۱۰,۴۳۴,۸۶۲	۱۱,۱۴۵,۴۱۲	افزونی ۷۱۰,۵۵۰
منسوجات پشمی خالص	۹,۰۱۵,۶۳۹	۹,۷۲۵,۰۳۶	« ۷۰۹,۳۹۷
نفت	۸,۰۱۶,۱۲۹	۶,۹۹۷,۴۹۴	کاست ۱,۰۱۷,۶۳۵
منسوجات ابریشم و پنبه	۳,۶۲۲,۰۰۲	۶,۰۸۹,۷۱۶	افزونی ۲,۴۶۷,۷۱۵
مس و نیکل	۲,۰۵۳,۵۱۲	۵,۵۸۶,۶۹۷	« ۳,۵۳۳,۱۸۵
اسباب آهنی و فولادی	۸,۲۰۵,۵۶۰	۵,۴۶۴,۷۵۷	کاست ۲,۷۴۰,۷۴۹
خرازی و غیره	۴,۲۷۷,۱۹۰	۵,۴۲۵,۱۹۶	افزونی ۱,۱۴۸,۰۰۶
آرد گندم	۳,۴۲۹,۳۷۵	۵,۳۲۵,۵۳۷	« ۱,۸۹۶,۱۶۲
منسوجات پشم و پنبه	۴,۵۷۱,۲۳۶	۴,۵۲۸,۸۳۳	کاست ۴۲,۴۰۳
پوست کار نشده	۲,۸۸۷,۶۵۵	۴,۰۳۱,۱۱۹	افزونی ۱,۱۴۳,۴۶۴
منسوجات متفرقه	۱,۷۲۸,۴۸۲	۳,۴۴۷,۲۴۱	« ۱,۶۹۸,۷۵۷
کبریت	۳,۳۵۳,۲۲۵	۳,۴۱۸,۲۳۳	« ۶۴,۰۰۸
آهن و فولاد (ورق و مفتول)	۲,۹۹۱,۲۸۵	۳,۰۴۸,۷۰۹	« ۵۷,۴۲۴
مخمل و پنبه	۱,۹۱۹,۳۴۴	۲,۹۹۵,۳۸۰	« ۱,۰۷۶,۰۳۶
نخ کتان و علف کتانی	۲,۱۸۷,۳۴۴	۲,۸۷۷,۵۵۵	« ۶۹۰,۲۱۱

رویه‌رفته، کالاهای پنبه و پشمی و ابریشمی یک رقم مهم واردات ایران را تشکیل می‌دهند و چنانکه اشاره کردیم، قسمت اعظم منسوجات وارده به ایران نیز از روسیه و انگلستان تأمین می‌شد و یک هشتم از سایر کشورها وارد ایران می‌گردید. نفت ایران، سالیانه، از روسیه می‌آمد ولی از سال ۱۳۳۰ که کمپانی انگلیسی شروع بکارکرد، واردات نفت رو به کاهش نهاد. در میان کشورهای اروپایی نظیر فرانسه، اتریش، هلند، بلژیک و آلمان تجارت آلمان با ایران رو به افزایش بود. استاد جمال‌زاده در سال ۱۳۳۵ [هجری قمری] ضمن توصیف وضع واردات و صادرات ایران، چنین نوشته است: «با کمال تأسف باید اقرار نمود که گفته آفانی که می‌گویند از کاغذ قرآن... تا چلو از کفن اموات خود محتاج به خارجیان هستیم، عین حقیقت است و در انجام این فصل، یک حقیقت غم‌افزا را نباید نهفت و آن این است که گرمی بازار مصنوعات اروپا را که در ظاهر مقبول و قشنگ ولی در حقیقت دشمن پول و مایهٔ تنگ ایران است، نباید فقط به‌یما یکی نسبت داد بلکه نتیجهٔ فرومایگی اولیاء و بزرگان ایران است که یوسف متاع وطن را خوار شمرده و ناسنجیده مفتون رنگ و بوی ساخته‌های بیگانه شده و بدون معروف، مرغ همسایه را غاز پنداشته و با کمال مباهات و سربندی، عمارات و پارکهای خود را به‌زیورهای کودک فریب خارجه می‌آرایند و از فرط نادانی، دامن دامن زروسیم مملکت را که دارای قیمت ذاتی و دائمی است، در عوض چیزهایی که در اندک زمانی شکسته و دریده و پوسیده و نابود می‌شود، به‌خارجه می‌فرستند و هیچوقت درصدد آن برنیامده‌اند که خودشان کارخانه‌ای برپا نموده مایحتاج خود را خود تدارک کنند.»<sup>۱</sup>

کاروان تجاری: در کتاب «مخزن الوقایع»، که مربوط به شرح مسافرت فرخ‌خان امین‌الملک به عثمانی و فرانسه و انگلستان است می‌خوانیم که در اواسط ماه محرم سال ۱۲۷۲، هیأت نمایندگی ایران ملاحظه کردند: «سه هزار بار تجارتی از ارز روم روانهٔ ایران بود. همه روزه از اول منزل تا آخر، متصل قافله بود. همان روز آقا رحیم تبریزی که آدم آقا محمد ابراهیم تاجر قزوینی بود با قافلهٔ عظیمی در راه، دچار سفارت کبری گردیدند. نزدیک به پانصد بار شتری و قاطر اقمشه و استعه همراه داشت، با همراهان خود بیشتر از قافله سبقت کرده سفارت کبری را استقبال نمود و سه رأس گوسفند قربانی نمود و یک نفر شتر هم می‌خواست نحر نماید، جناب اهلچی کبیر مانع شد و نهایت محبت و مهربانی و احوال‌پرسی از آنها نموده روانه گردیدند.»<sup>۲</sup>

تجارت و بازرگانی  
در عهد ناصرالدین‌شاه

واتسن که در عهد ناصرالدین شاه از کشور ایران دیدن کرده است، می‌نویسد: «در ظرف سه سال گذشته، دادوستد وسیع و روزافزونی بین ایران و کشورهای مختلف اروپایی پیدا شده است. پنبه، پیله ابریشم، پشم و مواد خام دیگر به انگلستان، فرانسه و روسیه صادر می‌شود، و در مقابل، ایران اجناس صنعتی و مواد لوکس از اروپا در ریافت می‌دارد. چون واردات بیش از صادرات است، بنابراین، ایران هر سال مقداری از طلا و نقره اندوختهٔ خود را صرف جبران آن می‌کند. در واقع، مقدار فلزهای قیمتی که از سابق در ایران جمع شده، برای جبران کمبودها، مصرف

۱. همان، ص ۱۲-۱۵.

۲. حسین بن عبدالله سراجی، «مخزن الوقایع»، به‌کوشش کریم اصغاریان، قدمت‌اش روشنی، ص ۲۴.

می‌شود. به نظر بعضی از تجار اروپایی، پول بزودی آفتدر در ایران کمیاب می‌شود که واردات ناچار فقط بی‌یزان صادرات تقلیل خواهد یافت. پول در ایران، تقریباً بمراتب، از هر کشور دیگری بیشتر ارزش دارد. نرخ رسمی تنزیل دوازده درصد است ولی با چنین نرخ سبکی، پولی نمی‌توان بدست آورد بلکه با ۲۴ درصد و با تضمین دائمی می‌توان وام گرفت و گاهی این نرخ تا ۶۰ درصد سالیانه، بوسیله رباخواران (ماهانه پنج درصد) بالا می‌رود. اگر خداوند قوه سال‌اندیشی را به ایرانیها ارزانی می‌داشت، ایشان می‌توانستند باسانی اجناس بسیاری مانند قند را که حالا از خارجه وارد می‌کنند، در داخله فراهم کنند و یا بوسیله ایجاد راههای ارتباطی بین نقاط داخلی و بنادر، راه را برای افزایش بی‌اندازه صادرات کشور هموار سازند. ولی اقتصاد ملی هنوز در ایران مورد توجه قرار نگرفته است و کارها، سال بسال از بد بدتر می‌شود و تجربه تلخ گذشته موجب بیداری و انتباه زمامداران ایران نشده و هیچ علامتی که نمودار بهبود آینده کشور باشد، بچشم نمی‌خورد.<sup>۱</sup>

**اقتصادیات اصفهان** هولستر ۱۱۳ سال پیش می‌نویسد: اصفهان بشکرانه موقع مناسب جغرافیایی در مرکز کشور ایران، در دوران صفوی، ترقی شایان کرده و امروز نیز یک شهر تجارته است. مهمترین اقلام صادراتی عبارتند از: تریاک، تنباکو، کشمش، زردآلو، پسته، بادام، گردو، ابریشم، پنبه، کرباس، قندک، چیت، رنگ، گلاب، غلات، فرش، شال، نخ ابریشم، انواع پوست و پوستین و زردوزی و سیم دوزی، و برواریدوزی روی ابریشم.

اجناس وارداتی عبارتند از: پارچه پیراهن، کتان، و انواع نخ از انگلستان؛ چلوار، پارچه نخی و ابریشمی و اشیاء علاقبندی از فرانسه و سوئیس؛ مس و برنج و قلع و روی و حلبی و فولاد و آهن و ابزارآهنی و شکر و کفشهای چرمی و پوست و شیشه و چینی از روسیه و چای از چین و قهوه (غالباً از نوع بدو ناسرغوش) از عربستان و شکر خام از جاوه و نیل از هندوستان. در ایران رئیس بازرگانان «تاجرباشی» و هر یک از بازرگانان «تاجر» نامیده می‌شود. قریب ۴۰۰ تا ۵۰۰ عمده‌فروش سرشناس وجود دارد و ۸۰ تائی آنها نماینده تجارتخانه‌های بزرگ هستند. تاجرهای کوچک و واسطه‌های آنها «دلال» نام دارند؛ بدون کمک آنها معامله بزرگی انجام نمی‌گیرد. یک میرزا و دفتردار هم حتماً ضروری است و قریب ۴۰۰ نفر از آنها در کار هستند. رئیس یک کاروان «جلودار» نامیده می‌شود. «چاروادار» سرپرست یک کاروان و شتردار راهنمای کاروان شتران است.

ارزاترین وسیله نقلیه شتر است. از آن ارزاتر قاطر است و اسب، و از همه ارزاتر الاغ است. مردانی که بار را حمل می‌کنند «حمال» نامیده می‌شوند. هولستر پس از ذکر راههای بازرگانی اصفهان به شهرهای مختلف داخلی و خارجی، از انواع کسب و تعداد کسبه و کالاهایی که می‌فروشند (در اصفهان ۱۱۳ سال پیش)، آماری بدست می‌دهد:

۱۷ عطار: محصولات شیمیایی و طبی (بجای دوآخانه)، ۱۰ علاف: غلات، کاه، شیدرو یونجه، ۱۰۴ بزاز: پارچه و قلمکار، ۲۴۰ بقال: اجناس مورد احتیاج عموم، ۱۷ رزاز: برنج،

۱۵۰ تنباکوفروش: توتون و قلیان، ۲۶ میوه‌فروش: انواع میوه، ۵۷ حلوافروش: شیرینی و شیر، ۱۵۰ قناد: شیرینی و نان شیرینی، ۲۰ سمسار: لباس و اشیاء سمساری، ۱۱ فرش فروش: قالی و انواع آن، ۱۱ جواهرفروش: طلاآلات و انواع آن، ۱۸۶ شکر و چای فروش: قند و شکر و چای، ۱۹ بلورفروش: شیشه و چینی، ۴۲ سبزی‌فروش: انواع سبزیها، ۲۰ زغال فروش: زغال و خاکه زغال، ۴۰ توشان‌فروش، ۱۱ کاسه‌فروش: بشقاب و پیاله و انواع آن، ۶۵ دستفروش: خرید و فروش، ۲۰۰ پیله‌ور: فروشنده دوره‌گرد.

ما این دانشمندان، منجم از همه مهمتر است. او ساعت مناسب را برای انجام کارهای مهم و آغاز حوادثی مانند عزیمت به سفر، ورود به محلی و دخول به منزلی را تشخیص می‌دهد. شماره منجمین هنوز زیاد است. منجم‌باشی حاکم فعلی در نوع خود مرد باهوشی بود. اسطرلاب که ابزاری است با چندین صفحه مدور برنجی و دایره و منحنیها و جداول متعدد بوسیله منجمین آنها طرح و ساخته می‌شود. بسیاری از مردم عادی که باهوش هستند به ستاره‌شناسی اشتغال می‌ورزند.

در شهر ۶۵ حکیم و ۳۴ جراح هست. بهترین حکیمان جدید چند سالی زیر نظر پزشکان در اروپا (اغلب در پاریس) یا در تهران کار عملی کرده و تربیت شده‌اند. بقیه به اقواب کهن سخت وفادار مانده‌اند؛ چون بیشتر مردم و بخصوص ملانماها نمی‌خواهند جور دیگر باشد. آنها هیچ در فکر پیشرفت نیستند، معذرا برخی از دواهای فرنگی مانند گنگنه و تریاک را پذیرفته‌اند.

وضع جراحان بسیار ناجور است. شماره آنها زیاد است و فقط عده کمی دارای معلومات خوب هستند و می‌توان به آنها اعتماد کرد. از این جهت بسیار هستند کسانی که آثار معالجه بد، در بیماران آنها دیده می‌شود، با وجودی که آب و هوا برای معالجه زخم و شکستگی مساعد است.

بعضی از فرق درویشان نیز جزو دانشمندان بشمار می‌روند. مردم هواخواه آنها هستند، به برخی احترام می‌گذارند و از بعضی واهمه دارند. در هر حال این درویشان، چون دائم در سفرند مردم جهان‌دیده و زرنگی هستند. رئیس آنها تقیب نامیده می‌شود. درویشان به سلسله عمده دارند: قصه‌گوها دکان مخصوص دارند و همه نوع شعر به آواز می‌خوانند؛ دوره‌گردها در بازار فریاد و گدایی می‌کنند، باکشکول سفر می‌کنند و آواز می‌خوانند؛ سلسله‌های فرعی دیگر گوشه‌نشین‌ها و مرشدها هستند که در زوایای متروک، محل سکونتی برای خود اختیار می‌کنند. چرسپها تریاک و حشیش می‌کشند و اویسیها همه دندانهای خود را می‌کشند. کاملا از مال و جیفه دنیوی بیزارند. دهریها عقیده و دینی ندارند و بی‌باانگردان در کوه و بیابان ویلان هستند. هر که بخواهد درویش شود باید قبلا از تقیب کسب اجازه کند و همینکه با تقدیم پیشکشی این حق را بدست آورد، باید سور مفصلی بدهد؛ و همچنین لفظ تقیب می‌تواند به دارندگان مشاغل زیر اجازه کسب بدهد: شاطرها، نانواها، سقاها، به تعداد ۱۰۰ نفر و به روضه‌خوانها که در مدح محمد (ص) و علی (ع) و امامان دیگر سخن می‌گویند صنایع و هنرهای زیرین در شهر دایر است:

۲. نقاش، ۲۷ نقاش عمارت، کسانی که اتاقها را زینت می کنند، ۱. معمار، ۵ حکاک، ۵ زرگر، ۳ قلمزن، ۹۱ سنگ تراش، ۱۲۲ نجار، ۸۰ خراط، ۴ آهنگر، ۴ تفنگ - ساز، ۶ ساعت ساز، ۱۰ مسگر، ۵۶ رنگر، ۲۵ قدک باف، ۶ سراج، ۱۷ لواف، ۶ حصیر باف، ۳ نمدمال، ۲ کلاه مال، ۱۴ طلا کوب و تفره کوب، ۵ چادر دوز، ۴۵ لحاف دوز، ۱۵ شیشه ساز، ۲۱ آینه ساز، ۲۵ سینی ساز، ۶ کلیجه دوز، ۷ کج باف، ۱۱ شالی باف، ۳ زری کش (زری باف)، ۱۸. چکمه ساز، ۴ خیاط، ماهوت دوز، ۵۶ علاقی بند، ۲۵ دواتگر، ۲. عبا باف، ۱۲ کرباس باف، ۲۶ خاتم ساز، ۱۱۲ سوزن دوزی (۱۲ مرد ۱۰۰ زن)، ۱۴ فرش، ترمه و ململ ساز، ۹ برنج کوب، ۳ حلبی ساز، ۱۵ دباغ، ۱۵ حناساز، ۳۵ صحافی، ۷ باروت کوب، ۲۵ کفش دوز، ۴ کلاه دوز، ۲۷ زنجیر ساز، ۵ پاره دوز، ۱۴ رفوگر، ۱۴ صندوق ساز، ۳ ترمه باف، ۱۷ پالاندوز، ۲۱ گیوه دوز، ۷ کسانی که دیگرها را بند می زنند، ۱۱ شماع، ۵ قناد، ۳ نعلبند، ۳۶ چرم ساز، ۱۲ کسانی که ظرف آب می سازند، ۱۰ سرخالی سازی یعنی کسی که سرچپق می سازد، ۱۲ شانه ساز، ۱۱ حلاج و پنبه زن، ۱۵ کپه دوز، ۴ نی پیچ ساز، ۱۲ دبه ساز، ۱۰ مجری ساز، ۳. شمع ساز:

زنها در رشته های زیر کاری کنند:

نقد سازی، یعنی کسانی که زری می بافند و می دوزند، مروارید دوزی، ملیله دوزی، قلاب دوزی، عرقچین دوزی، روئنده دوزی، خیاطی، بند زیر جامه بافی، قیطان بافی، جوراب بافی، گیوه چینی، بند ابریشمی بافی، ریشه بافی، کرباس بافی، چرخ رسی، بافته بافی، قابلگی، روغن - زنی.

برخی از صاحبان مشاغل دیگر (مردان): ۱۹۰ خیاز، ۱۲ ماهیگیر، ۲ قصاب، ۹ صیاد، ۸۰ بنا، ۲۲ کوره پز (نخار): تهیه آجر، گچ و آهک، ۲۳ تریاک مال، ۵۱ آسیابان، ۲۵ دلاک، ۱۲ نخودریز (کسانی که نخود و بادام و انواع آن را برشته می کنند)، ۲۲ شیرکش (شیر فروش)، ۵ گله دار، ۶ اسب فروش، ۳ صراف، ۱۵ سود خوار، ۶۷ انباردار، ۸۵ هیزم شکن، ۶۵ قاری، ۶ غسال (مردده شوی)، ۱۵ ماس تبند، ۱۵ کناس، ۱۴ شیر پز، ۱۷ سفیدگر، ۳۲ بوجار، ۲۰ گدا، ۸ کله پز، ۲۲ کهنه چین، ۱۰ پوست خرکن، ۱۵ جگر پز، ۶ چرخ گر، ۲۷ طبق کش (آنها که اشیاء بسیاری را روی یک طبق می گذارند و یا سرشان حمل می کنند، ۵۱ حمامچی (حماسی)، ۲۰ کنیز حبشه ای، ۲۵ غلام سیاه، ۳۶ زن خدمتکار، ۲۰۰ نوکر، ۶۵ عباس دوستی (بازرگانان مسافری که تا اسلامبول پیاده می روند).

— تعداد نامعلومی آشپز در خدمت اشخاص — ساز زنان که به پنج طبقه تقسیم می شوند:

رقاص، پهلوان، لوطی (که خود چهار فرقه دارد با معانی مختلف)

بعلاوه اصفهان دارای: ۶ زورخانه، ۱۹ قهوه خانه، ۴ روغن کشی، ۳ یخچال، ۱ کاغذگر خانه (کارخانه کاغذسازی) هست.

شهر اصفهان همچنین بخاطر محصولات طبیعی و زراعتیش حائز اهمیت است. هر کس بتواند، قطعه زمینی یا دهی و یا ملکی بخرد، دیگر در قبال هرگونه بدبختی، به تمام معنی، تأمین است. بهمین دلیل، عده زیادی از مردم به زراعت اشتغال دارند. آنها را رعیت می‌خوانند تعداد آنها هزار نفر است و اغلب در حومه شهر سکنی دارند. صبح، موقع ورود و خروج از شهر در میان راه، حفره‌هایی پر از نجاست دیده می‌شود و مردم مشغول خالی کردن آنها هستند. تا بجای کود در مزارع خود از آنها بهره‌بردارند.

در شهر، تعداد زیادی باغ هم در طول مسیر رودخانه و هم در دیه‌های متعلق به اهالی وجود دارد. باغها را با دیوارهای بلندی محصور می‌کنند و محصول عمده آنها سیوه سردرختی، انگور و هیزم است. قیمت زمین بسته به وسعت آن، به جریب و موقعیت و حق آب آن است. یک جریب اصفهان مساوی با ده قفیز یا ۰.۴ من است.

یک من مساوی است با ۰ ذرع و دوگره ونیم

یک ذرع اصفهان مساوی است با ۱۰۰ سانتیمتر

یک من اصفهان مساوی است با ۰.۴ سانتیمتر

یک جریب مساوی است با ۱۰۶۸ متر مربع

یک ذرع ۱۶ گره دارد و یک گره دو بهره دارد

در اصفهان قیمت یک باغ با انگور و درخت سیوه و حق آب پانصد تا هزار قران یا فرانک است؛ بدون اینها ۰.۴ تا ۰.۸ قران. این قیمتها در سالهای اخیر بخاطر کشت روزافزون تریاک سریعاً و بی‌انقطاع ترقی کرده است. مزارع بی‌حصار، کمی ارزان‌تر هستند، اما وقتی حق آب نداشته باشند و از چاه آب آبیاری شوند، قیمت آنها بسیار کمتر است.

مهمترین درختهای سیوه بقرار زیرند:

آلوچه. (گوجه شیرین) که بسیار باردار است.

آلوزرد که زرد و ترش و شیرین است و شبیه به گوجه دراروپا. سنتهای ارتفاع درخت برابر نصف ارتفاع درختهای اروپاست.

آلوبخارا، سیاه‌رنک، در تابستان می‌رسد.

هلو، سیوه‌های بزرگی دارد که در اوائل پاییز می‌رسد.

هلو سفید با سیوه‌های کوچک در اواخر پاییز می‌رسد.

شلول با سیوه‌های کوچک در اواخر تابستان می‌رسد.

گلایی فقط چند نوع هست، نوعی از آنها بخدی بزرگ است که ۸ تاشان ۱۴ فوند وزن دارد. اسم آن شاه سیوه است.

سیب در تابستان و زمستان می‌رسد. گیلان، آلبالو (ترش مزه)، زردآلو، سه نوع که هر سه زود می‌رسند. به، انگور، به‌انواع فراوان، و گاهی یک خوشه سه فوند وزن دارد. انار، بادام، بادام کاغذی، هسته بزرگ و نوع خوب آن، سابقاً بیشتر بود و بدبختانه حالا تدریجاً کمتر می‌شود. انجیر، چندان بزرگ و خوب نیست. گردو، بزرگ؛ فندق، توت سفید، توت سیاه، عناب، ریز است و خاردار.

سنگد سیوه‌ای است آرد مانند، زرد و قهوه‌ای با هسته بزرگ. درخت آن شبیه زیتون



است. اغلب این درختها را از هسته‌ها بوجود می‌آورند. در سال دوم و سوم جابجا می‌کنند و در سال چهارم پیوند می‌خورند. دربارهٔ محصول آن جداول زیر اضافه می‌شود:

آلوچه — در همان سالهای اول میوه می‌آورد، حداکثر محصول در عرض ده سال به طور متوسط ۱۴۰ فوند.

آلوزرد، تا سه سال میوه ندارد، تا ۱۰ سال ۴۰ فوند.

آلویخارا سی فوند تا سه سال تا ۱۰ سال ۱۰۰ فوند.

هلو، فقط ۱۰ تا ۱۰ سال میوه می‌آورد و تا ۱۰ سال ۳۰ فوند.

هلو سفید، فقط ۱۰ تا ۱۰ سال میوه می‌آورد و تا ۱۰ سال ۴۰ فوند. شلیل فقط ۱۰ تا

۱۰ سال میوه می‌آورد و تا ۱۰ سال ۲۰ فوند. گلایی تا ۵ سال میوه ندارد، تا ۱۰ سال ۴۰۰ تا

۵۰۰ فوند. سیب، تا ۴ سال میوه ندارد و تا ۱۰ سال ۲۸۰ فوند، و تا چهل سال بار می‌آورد.

گیلاس، مانند اروپا.

آلبالو، دو برابر اروپا.

زردآلو، اقسام زیر موجود است:

تبریزی تخمی، شکرپاره (بسیار شیرین)، ایواس بکی (بسیار شیرین).

بعد، نویسنده از اقسام میوه‌ها، از جمله از قیسی نجف آبادی، به، موزو، انار، بادام،

پسته، انجیر، گردو، فندق، توت سفید، توت سیاه، سنجد نام می‌برد. بعد از غلات اصفهان نظیر

کندم، جو، نخود، ارزن، عدس، ذرت سخن می‌گوید در مورد کندم می‌نویسد: «حداکثر محصول در

هر جریب ۱۰۰۰ فوند، و برای بذر ۷۰ فوند لازم است.»

سپس نویسنده از سبزیجات و حبوبات و دیگر محصولات اصفهان سخن می‌گوید.<sup>۱</sup>

خانم دیولاقوا، در حدود صد سال پیش، می‌گوید که ما به کارگران

دزفولی روزی ۱۰ شاهی مزد می‌دهیم.<sup>۲</sup> در صفحات بعد، نویسنده

به قیمت بعضی از کالاها اشاره می‌کند: «قیمت هفت کیلو آرد شش

شاهی است، دوازده عدد تخم‌مرغ دو شاهی و قیمت سوخت مساوی با زحمت‌کنندن بوته

بیابان است. با وجود این، هیچکدام از کارگرها مزدش را خرج نمی‌کنند. بعضی امیدوارند با

جمع کردن مقریشان، بتوانند در آینده از مزایای زندگی طبقهٔ متمکن بهره بگیرند. از میان

دزفولیهایی که جزو دستهٔ استاد حسن استخدام شده‌اند، فقط ده نفر مرخصی گرفته‌اند تا حاصل

زحماتشان را بشهر منتقل کنند. این ده نفر وقتی که از شهر برمی‌گردند، همه لباسشان نو بود. و

حالت یک شاهزاده را دارند. از موی سر تا ناخن پایشان را با حنا رنگ کرده‌اند و بدیهی است

که پس از استفاده از لذت حمام، برای عشقی زودگذر هم پولی خرج کرده‌اند. تقریباً همهٔ آنها در

موقع مراجعت، سه چهار عدد لیموی شیرین یا چند عدد شیرینی را در دستمال بسیار کثیفی

می‌پیچند و برای ما هدیه می‌آورند.»<sup>۳</sup>

۱. اریست هولتسر، ایران در یکصد و سیزده سال پیش (اصفهان). ترجمهٔ محمد عاصمی ص ۱۸-۱۱.

۲. دک. مادام زان دیولاقوا، سفرنامه (خاطرات کاوهای باستانشناسی شوش). ترجمهٔ ابرج فروشی، ص ۸۴.

۳. میان. ص ۱۰۸-۱۰۷ (۱۴ اگستمار).

## بازار بندرعباس

در سفرنامه خانم دیولافوای فرانسوی، بازار بندرعباس در حدود صد سال پیش، چنین توصیف شده است: «بندرعباس با شهرهای دیگر ایران، که من در سفر اول دیدم، ابتدا تفاوتی ندارد؛ خانه‌های تازمساز با بناهای مخروطی، مخلوط شده و گل و خاک‌رویه، زمین ناهموارکوچه‌ها را پوشانیده است. بازار با راه کثیفی که به آنها منتهی می‌شود، تضاد بسیار دارد.

در زیر سایبانهای خراب، خواربارفروشها، کله‌قندها را ردیف چیده یا از سر آویخته و آنها را با کاغذهای تهرای پوشانیده‌اند. ادویه سبز و آبی با سینه‌های پر از شیرینیه‌های رنگارنگ مخلوط شده است. کوزه‌های زنجبیل با لعاب فیروزه‌ای‌شان، سینه‌های مسی کهنه را که در آن زعفران، خرما و فلفل قرمز خشک ریخته‌اند، روشن می‌کند. کمی دورتر، یک کارخانه قندریزی بنا شده دیده می‌شود. وسایل این کارخانه مرکب است از چند تگارگلی. درویشها، سربازان ژنده-پوش و مهمونها که به قلابه بسته شده‌اند، اینجا و آنجا دیده می‌شوند. لنگرگاه بندرعباس و جزیره هرمز، که در سمت چپ دیده می‌شود، نقش مهمی در تاریخ ارتباط تجارتي ایران و اروپا داشته است.»<sup>۱</sup>

نویسنده، در صفحات بعد، از فعالیت غواصان در خلیج فارس یاد می‌کند و با مراجعه به کتاب مروج الذهب مسعودی، می‌نویسد: «غواصان بغیر از ماهی و خرما چیز دیگری نمی‌خورند. زیرگوشه‌هایشان شکافته می‌شود تا راهی برای تنفس باز شود، زیرا منخرین آنها پوشیده شیلی مخروطی مسدود می‌شود. غواصان پنبه‌ای آغشته به روغن را درگوشه‌هایشان قرار می‌دهند و در زیر آب مقدار کمی از این پنبه را فشار می‌دهند. خروج روغن از پنبه باعث روشن شدن اطرافشان می‌شود. پاهایشان را با ماده سیاه رنگی می‌پوشانند تا از دور حیوانات دریایی را که ممکن است آنها را ببلعند فراری دهند. در زیر آب، برای ارتباط با یکدیگر، صدایی شبیه «پارس سک» می‌کنند. این صدا در آب نفوذ می‌کند.»

سروراید از جواهرات برارنده و مناسب است و از زمانهای قدیم ارزش زیادی داشته است. بعضی از قدما سروراید را تخم صدف می‌دانستند. ولی همه صدکارها سرورایلسازان ماهری نیستند. فقط صدکارهای هنرمند سروراید‌گروی و غلتان می‌سازند.»<sup>۲</sup>

## صادرات ایران

آقای جمالزاده در سال ۱۳۳۵ [هجری قمری]، درباره صادرات ایران می‌نویسد که پنبه مهمترین محصول و خمس تمام صادرات ایران را تشکیل می‌دهد. در ظرف چهار سال جنگ داخلی آمریکا (در موقع منسوخ کردن بردگی) پنبه کاری در آن کشور رو به نقصان نهاد و پنبه ایران مورد توجه قرار گرفت. در آنوقت، صادرات پنبه ایران در سال به ۱۶ میلیون لیره انگلیسی رسید که به حساب امروز، می‌شود ۶۷ میلیون تومان یعنی تقریباً ده برابر صادرات پنبه کنونی (مقصود سال ۱۳۳۵ هجری قمری است).

در آن سالها تجارت پنبه ایران منحصراً با روسیه بود و در ایت‌ئیل (۱۳۲۹-۱۳۲۸)

۱. همان، ص ۲۵ (په‌اختصار).

۲. همان، ص ۲۲-۲۳ (په‌اختصار).

وزن صادرات پنبه ایران ۵۰۰، ۱۷۰، ۸ من بوده و قیمت متوسط هر من آن به ۸/۵ قران می‌رسیده.

از میان میوه‌های متنوع و لذیذ ایران، کشمش، بادام، پسته، گردو، و فندق بیش از دیگر میوه‌ها به‌خارج، مخصوصاً به‌روسیه، صادر می‌شود. وزن میوه‌ای که در سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۷ هجری قمری صادر شده، ۴۵۶، ۶۱۳، ۱۸ من بوده و میوه صادره در سال ۱۳۲۸-۱۳۲۹ به‌وزن ۵۷۵، ۳۰۰، ۲۳ من بوده که قیمت متوسط آن هر منی از دو قران و هفتصد دینار تا دو قران و نهصد دینار است.

کشمش، بمقدار زیاد، صادر می‌شود و تقریباً نصف تمام صادرات میوه را تشکیل می‌دهد. بنا به گفته هوگو گروتز، آلمانی، که در سال ۱۳۲۵ قمری به ایران مسافرت نموده، فقط از همدان سالیانه ۲۰،۰۰۰ صندوق کشمش به‌روسیه می‌رفته است. پسته ایران بنا به گزارش کنسولگری انگلیس در کرمان، بهترین پسته دنیاست از حیث بزرگی و لطافت، و مغزش را نمی‌توان تنها به‌خارج فرستاد و باید با همان پوست فرستاده شود و گرنه مغز از کثرت لطافت خرد می‌شود.<sup>۲</sup>

قالی و قالیچه ایران، از دیرباز شهرت جهانی داشته و اروپاییان فرشهای مرغوب ایران را «فرش مخملی» می‌خواندند. رابینو در سال ۱۳۲۸ قمری ضمن تمجید از فرشهای کرمان، می‌نویسد که در هر سانتیمتر مربع آن می‌توان از ۳۸ تا ۴۵ سوزن حساب نمود.<sup>۳</sup> در ایران چندین نوع قالی می‌بافتند: پنبه‌ای، پشمی، ابریشمی با پنبه و پشم، و ابریشم؛ ولی قالیهای پشمی اهمیت بیشتری دارد. فرشهای ایران با دست بافته می‌شود: «یک فرش خوب در هر یک‌گره و شش عشرگه مربع، ده‌هزار تکمه و فرشهای اعلی تا ۴ هزار تکمه دارد. فرشهای خوب هر کدام یک تا دو سال وقت لازم دارد تا بافته شود البته در صورتیکه سه چهار نفر هر روز کار کنند.

فرشهای ایران بسیار متنوع است بطوریکه هر فرشی در نقش و زمینه و حاشیه و ریزه - کارهای دیگر، دارای علامات متمایز و مخصوصه است بطوریکه فرش هر شهر و قصبه را می‌توان از فرشهای دیگر تمیز داد. فرشهای عهد صفویه شهرت و مرغوبیت تام دارند، و بهترین آنها قالیهای ابریشمی است و لرد کرزن انگلیسی، درباره آنها می‌نویسد که لطیفتر و ظریفتر از آنها منسوجی از دست انسانی بیرون نیامده است.

بهترین قالی و قالیچه‌های ایران، از ایالات خراسان، کرمان، آذربایجان، کردستان و فارس است.<sup>۴</sup>

برنج: «برنج تقریباً در تمام ایالات ایران بعمل می‌آید: سازندران، استرآباد، آذربایجان (در حوالی دریاچه رضائیه و میانه)، لرستان، حوالی اصفهان (لنجان) خوزستان و مخصوصاً فارس زهاب (در غرب کرمانشاه) - ولی مهمترین قسمت برنج ایران درگیلان بعمل می‌آید و

## 1. Hugo Grothe

۲. دک: گنج شایگان، پیشین، ص ۱۹-۱۷.

۳. دک: همان، ص ۲۰.

۴. همان، ص ۷۸.

در حدود پنج ششم برنج ایران ازگیلان است. مردم گیلان از برکت برنج و پیله ابریشم، از دیگر ایالات غنی ترند.

برنجکاری در ایران بسیار قدیمی است. حمدالله مستوفی، در نیمه اول قرن هشتم، از برنج و ابریشم گیلان سخن می گوید و چونس هنوی، که در سال ۱۱۵۶ هجری قمری، برای خرید ابریشم به گیلان آمده بود، می گوید که هیچ ایالتی در ایران بقدر گیلان برنج و ابریشم عمل نمی آورد. در اواسط قرن ۱۳ هجری، بلعت ویا و طاعون، دویست هزار نفر از سکنه فعال ایران به خاک ملاق افتادند و در نتیجه برنجکاری و دیگر فعالیت های اقتصادی به حال رکود افتاد و کار به جایی رسید که گیلان برنج وارد می کرد. در سال ۱۲۸۳، بار دیگر، برنجکاری رو به رشد و پیشرفت نهاد و در ۱۲۹۶ قمری، صادرات برنج گیلان به روسیه به ۱۷۰۰۰ تومان رسید و در سال ۱۳۱۴، ۸۸۶۱۰۰۰۰ تومان و در سال ۱۳۲۸ به ۲۴۹۲۱۰۰۰۰ تومان بالغ گردید.<sup>۱</sup>

ابریشم: در سال ۱۳۳۵ هجری قمری، بطوری که جمalzاده می نویسد، ابریشم نه تنها در ولایات شمالی بلکه در خراسان، آذربایجان، یزد و کاشان بعمل می آمد ولی گیلان نه یازدهم صادرات ابریشم ایران را بعمل می آورد.

به گفته شاردن، در سال ۱۰۸۱ هجری، محصول ابریشم ایران تقریباً ۶۳۳۰۰۰ من بوده و از این مقدار، ۴۳ هزار من آن محصول کرمان بوده است. بنابه روایت هنوی، از سال ۱۱۵۷، روز بروز، خریداران ابریشم بیشتر می شدند و حاصل ابریشم نیز در ایران ترقی می کرد؛ ولی ناخوشی «پبرین»، اندک اندک، به کرم های ابریشم ایران راه یافت و نتایج وخیمی به بار آورد. تخم نوعان ایران از بین رفت و تخم های خارجی جای آن را گرفت. قیمت ابریشم، بر حسب جنس و وضع بازار، از منی ۱۴۳ قران تا ۷۸ قران به فروش می رسید. صادرات پوست نیز در ایران خالی از اهمیت نبوده است. بهترین پوست های صادراتی ایران در شیراز، خراسان، اصفهان و مخصوصاً همدان بعمل می آمد.<sup>۲</sup>

تریاک: پس از سال ۱۲۸۲ قمری که ابریشم ایران را ناخوشی «پبرین» خراب کرد، کشاورزان ایران به کشت خشخاش پرداختند و اندک اندک تجارت تریاک رو به فزونی نهاد. در سال ۱۲۹۷، زراعت خشخاش بسیار زیاد شد چنانکه تریاکی که در سال ۱۳۰۲ بعمل آمد، به چهار صد هزار من تخمین شد. ولی از آنجایی که در آن زمان دو خمس تریاک ایران در خود مملکت مصرف می شد، صادرات تریاک ۲۴۰ هزار من بیشتر نبود. بهترین جنس تریاک برای ساختن سرقین به اروپا می رفت. بهترین تریاک ایران از ۱۲ تا ۱۳ درصد سرقین دارد.<sup>۳</sup>

به نوشته گنج شایگان، غیر از آنچه گفتیم، صمغها، رنگها و نباتات روغنی جزو صادرات مهم ایران است. در میان صمغها، صمغ عربی بیشتر صادر می شود. نشادر و انزروت و کتیرانیز در داخل و خارج کشور مصرف می شود. دیگر از محصولات نباتی سقز و انگوزه قابل توجه و شایان ذکر است. مواد پشمی مخصوصاً پشم گوسفند و شتر، همه ساله مقداری بمصرف قالی و پارچه بافی می رسد و قسمتی به اروپا و آمریکا صادر می شود. محصول تنباکو و توتون ایران رو به افزایش است و

۱. همان، ص ۲۲-۲۱ (به اعتماد).

۲. دك همان، ص ۲۹-۲۴.

۳. دك همان، ص ۳۰.

مصرف آن در داخل و خارج ایران بتدریج بیشتر می‌شود.

نباتات طبی ایران، نظیر ربیاس، کنگد، سنای مکی، افستین، زنجبیل، دارچین، کندر، خردل، بادیان، انجوپچک، گشنیز، زیره کرمان، بزرک، کوکنار، دستنبو، مصطکی و ثعلب، ترنجبین، گزآنکین، شیرخشت، کتیرا، کحل فارسی و غیره قسمتی در داخل ایران مصرف می‌شود و قسمتی برای مصارف طبی و دارویی، به کشورهای خارج صادر می‌شود. نمکهای معدنی ایران، نظیر نمک سنگی، گوگرد، زاج سفید، باروت، غیر از مصرف داخلی، صادر نیز می‌شود. زعفران و نباتات رنگی چون حنا، روناس، مازو، کافشه و قره‌چهره، کمابیش ارزش اقتصادی دارند.»<sup>۱</sup>

گمرک: «تا سال ۱۳۱۷ قمری، تمام گمرکات ایران به‌اجاره داده می‌شد، و در همین سال، از ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۷، وجه اجاره عبارت از سه کرویر تومان بوده است (سیصد هزار لیره انگلیسی). در ماه ذی‌القعده ۱۳۱۷، اصول اجاره در دو ولایت آذربایجان و کرمانشاه منسوخ شد، و چون دولت از نتیجه این کار راضی بود، سال دیگر اجاره دادن گمرکات در سراسر ایران منسوخ گردید و حق گمرک صادرات و واردات که بموجب فصل سوم از عهدنامه تجارتهی ترکمنجای (۶ شعبان ۱۲۴۳ قمری) صدی سه از اتباع داخله و صدی پنج از اتباع خارجه بود، مستقیماً به‌حساب دولت اداره شد.

واحد اوزان که در گمرک ایران معمول است، من تبریز معادل دو کیلوگرم و ۹۷۰ گرم فرانسه است. وزن خالص مال را اعم از وارد و صادر بمیل صاحب مال معین می‌کنند. وزن خالص ظروف چینی و بلور و آینه بدون قاب و جام پنجره را از قرار صدی چهل وزن با ظرف، معین می‌کنند. از سایر امتعه، اعم از این که در صندوق یا درپیت باشد، بیست در صد گمرک می‌گیرند.

میزان ورود و صدور بعضی از شهرها و بنادر ایران در ایت‌لیل (۱۳۲۹-۱۳۲۸ هجری)

اسم شهر	واردات به‌من	صادرات به‌من
انزلی	۳۲,۷۲۶,۵۲۵	۲۴,۱۸۱,۴۶۴
جلفا	۷,۸۱۸,۷۱۳	۵,۲۶۶,۶۸۸
محمره	۶,۵۰۷,۹۲۲	۲,۰۲۵,۵۸۶
آستارا	۵,۱۰۳,۳۱۹	۵,۲۰۹,۳۵۲
بوشهر	۵,۳۱۴,۱۳۱	۳,۱۹۱,۷۰۲
کرمانشاه	۴,۱۵۶,۴۹۶	۱,۷۰۱,۴۲۰
مشهد	۲,۵۳۷,۳۶۹	۶۰۶,۰۲۶
بندرعباس	۲,۷۱۲,۹۷۰	۱,۳۸۶,۰۷۹

بنادر و شهرهای مهم گمرکی ایران در سال ۱۳۳۰ از قرار زیر بوده است: جلفا، ساوجبلاغ، خوی، اورمیه (رضائیه)، تبریز، آستارا، انزلی، مشهد، بندرگز، قوچان، باجگیران، مشهد، بوشهر، لنگه، بندرعباس، محمره، ناصری، کرمانشاه و قصر شیرین. حقوق گمرکی بر صادرات فقط در موارد زیر تحمیل می‌شد: جواهرات و سنگهای قیمتی از روی قیمت واردات ۲۰ درصد و صادرات فقط پنج درصد؛ از مشروبات الکلی، نمک، حیوانات، سیگار و از بعضی از ماکولات در موقع صدور، مبلغ ناچیزی گرفته می‌شد. عایدات گمرک رو به ترقی بود و در عرض ۱۶ سال، از ۱۳۱۶ تا ۱۳۳۲ قمری، تقریباً چهار برابر کنیم گردید...<sup>۱</sup> ولی متأسفانه که تمام عایدات گمرکی ایران در گرو روس و انگلیس بود. آقای جمالزاده در سال ۱۳۳۰ قمری، می‌نویسد: «عایدات گمرکی سالیانه ایران پس از توزیع سهمی که به روس و انگلیس پرداخته می‌شود، معادل است تقریباً با چهار کروونیم تومان ولی این مبلغ نیز بنا به شرایطی که در موقوع استقرار ایران از روسیه میان این دو دولت برقرار شده، باید در نزد بانک روس بماند تا مدت ۶ ماه و فقط پس از اقضای مدت ۶ ماه، وجه مزبور به دولت ایران پرداخته می‌شود.»<sup>۲</sup>

### عایدات گمرکی چند شهرو بندر در اوایل (۱۳۳۱-۱۳۳۲)<sup>۳</sup>

محل	عایدات خرج در نرفته به قران	عایدات پس از مخارج اداری
تبریز	۹۲۲,۴۹۰,۷۱۵	۸۷۶,۸۲۵,۷۶۵
آستارا	۲۲۴,۵۲۲,۱۴۰	۱۹۸,۹۰۱,۴۶۵
انزلی (پهلوی)	۱,۰۱۴,۲۸۹,۹۷۰	۹۶۰,۸۴۵,۵۹۰
مشهد	۵۰۴,۷۲۷,۴۳۵	۴۳۲,۲۳۶,۵۹۵
بندرعباس	۲۱۳,۹۴۲,۳۲۵	۱۹۰,۶۵۷,۴۲۰
محمره	۲۹۲,۱۰۴,۹۸۰	۲۶۲,۷۲۷,۵۱۵

گمرک: - هائری رنه دالمانی، می‌نویسد که غیر از مالیات مستقیم، عایدی گمرک باندازهٔ خمس تمام مالیات ایران است. تجار در موقع ورود و صدور مال التجاره، باید مبلغی بعنوان حقوق گمرک، به مأمورین دولتی بپردازند. این مالیات سابقاً باندازهٔ صدی پنج بهای مال - التجاره بود که گمرکچیان در سرحدات از اجناس صادر یا وارد می‌گرفتند، ولی از وقتی که دولت ایران از دول مجاور خود، یعنی روس و انگلیس، مبالغ زیادی به عنوان وام گرفته است، عایدی

۱. همان. ص ۴۱-۴۸ (به اختصار).

۲. همان. ص ۴۱.

۳. به نقل از همان. ص ۴۳.

گمرک وثیقه این وام شده و طرز اخذ آن کاملاً تغییر یافته است و اکنون به نسبت وزن و نوع جنس، گرفته می‌شود یعنی بهمان ترتیبی که در اروپا معمول است. علاوه بر این مالیاتها حق الاستیازی هم از کمپانیهای تجاری می‌گیرند. سابقاً در موقع عید نوروز و عید مبعث نیز، مبلغ معتابهای از مردم می‌گرفتند ولی امروز بقدری به‌ناوین مختلف از مردم پول گرفته‌اند که از هستی ساقط شده‌اند و قادر به پرداخت نیستند.<sup>۱</sup>

وضع گمرکات: ناظم‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیدادی ایروانیان، می‌نویسد: «سابق بر این، در تمام یلدان و دهات ایران مرسوم بود که دم دروازه یا در محل ورود به شهر و قصبه، گمرک می‌گرفتند و این گرفتن گمرک، نه از روی عشر بود بلکه بهر اندازه که رئیس گمرک میل داشت، مثلاً از یک من روغن که ۶۴ مثقال بود، در بعضی جاها دهشاهی و در بعضی شهرها یک قران و در بعضی جاها زیاده‌تر و کمتر می‌گرفتند.

پنده، نگارنده، در بیست سال قبل، از کرمان به تهران آمدم. در فسنجان از من احترام کردند چه مرا می‌شناختند و بار مرا تفحص و جستجو نکردند، ولی در ورود به یزد، یک ساعت مرا دم اول کوچه اول اجزاء گمرک معطل نموده بار الاغ مرا تفحص کردند. وقتی که از یزد خارج شدم، بقدر نیم ساعت مرا معطل نمودند که مال التجاره‌ای شاید بیرون برده باشم. در کاشان و نایین و قم و دم دروازه تهران، کذلک از واردین گمرک می‌گرفتند و هم از کسانی که خارج می‌شدند. باندازه‌ای انسان را معطل می‌کردند و فحص اسباب خورجین انسان را می‌نمودند که انسان به‌سرگ خویش راضی بود. گاهی اوقات زیر پالان الاغ وزیر چادر و لباس زنهارا می‌گشتند. در ده سال قبل که سال اول سلطنت اعلیحضرت مظفردالدین‌شاه بود، این بدعت خلاف شرع و تمدن را موقوف کردند. گمرک را واگذار به مسیو نوز کردند که منحصر نمود به خارجه و سرحد. در سابق که در همه شهرها گمرک می‌گرفتند، در سال ششصد هزار تومان عایدی گمرک بود، لیکن مسیو نوز گمرک شهرها را موقوف و ممنوع نمود. ولی از خارجه که داخل می‌شدند و یا اگر از ایران خارج می‌شدند، از مال التجاره مأخوذ می‌داشت و عایدی این گمرک محدود رسید به شش کروڑ.

باری، حکومتهای شهرها، دم دروازه، از زغال و پنیر و بقولات و میوه‌جات به اسم حق‌العرض (؟) نه به اسم گمرک، از واردین چیزی می‌گرفتند. باز گمرک به اسمی دیگر و لباس دیگر مرسوم و معمول گردید. در این روز اول ماه شعبان، دستخط مظفردالدین شاه بر منع این گمرک صادر گردید: جناب اشرف صدراعظم، از آنجا که رأی جهان آرای سلوکانه پیوسته به رفاه عامه رعیت و بهارزانی و فراوانی قوت و غذای ناس معطوف و مصروف است... از تاریخ صدور این دستخط... کلیه بارهایی را که از خارج شهر داخل و وارد دارالخلافه می‌شود، اعم از تره بار و حبوبات و بقولات و ماکولات و زغال و هیزم و برنج و روغن و سایر اقسام ماکولات و آذوقه مردم، بالتام به استثنای «خانات محمدیه و سوق الدواب» که مالیات و معمولی خود را کما فی السابق باید به دیوان اعلی ادا و ایفا نمایند، بالمره از باری سی شاهی و هر قبیل عوارض و تحمیلات سنوات قبل، سرفوع القلم فرمودیم که هیچیک از اهالی به هیچ رسم، دیناری به

این اسم و رسم، از بارهای وارده به شهر مطالبه ننموده و احدی در خارج شهر استقبال از بارهای وارده ننموده و صاحبان بار به میل و رضای خود، بارها و امتعه خود را در کمال آزادی و اختیار به هر جا میل دارند وارد نمود به مطلقه روز بفروش رسانند... و چنانکه مکتون خاطر... ماست این معافی و آزادی بارها اسباب خصب و ارزانی و فراوانی قوت و غذای عامه مردم شده و وسایل دعاگوئی ذات ملکوتی صفات مبارک کاملاً فراهم آید... مضمون این دستخط را به عموم اهالی و الراد ناس اعلام و ابلاغ کنید که از سراحم ملوکانه متشکر باشند. فی غره شعبان المعظم، سنه ۱۳۲۴<sup>۱</sup>

توسل به آمریکا: در دوره ناصرالدین شاه، نه تنها از آلمان بلکه از آمریکانیز برای ایجاد راه آهن و استخراج معادن و سدبندی و غیره، استمداد شده است. اسپنسر رایت، وزیر مختار آمریکا، در پاسخ پیام ناصرالدین شاه، می گوید: «رای من این است که دولت ایران چند نفر مهندس قابل از آمریکا بخواهد که در ایران گردش کنند و معادن را بازدید نمایند و استطاعت آنها را تشخیص بدهند... خوب است دولت نمونه هایی به من بدهد که بفرستم در واشنگتن عرضه بدارند و لازم است نقشه استاتیسٹیک محصولات در دست باشد... بر من معلوم است که سرمایه و نفرت آمریکایی برای ترقی دادن ایران انساب است.»<sup>۲</sup> ناصرالدین شاه، پس از وقوف از مندرجات این نامه، با کلیه پیشنهادات وزیر مختار موافقت می کند و با آمدن مهندسین و گشتن و دیدن معادن و آمدن یک نفر مهندس بوتانیک، برای احیاء کشاورزی ایران و بستن سد، روی موافق نشان می دهد. و می گوید: عمده، سرمایه است و گوش سرمایه داران همه جا به دهان همسایه های ما... همه سیاست اروپایی، بردن مصالح خام از هر جاست، عمل آوردن و به اضعاف قیمت فروختن، و اهالی هم هنوز فهم و ذوق تشکیل شرکت را ندارند.<sup>۳</sup>

«محصولات صنایع دستی ایران، که حاصل کار و فعالیت و هنر و سلیقه هزاران صنعتگر چیره دست ایرانی بود، طی قرون و اعصار در سرتاسر جهان متمدن، شهرتی بسزا داشته است. طبیعتاً بر اثر بسط و توسعه و رواج صنایع ماشینی، بسیاری از این واحدهای کوچک تولیدی که غالباً در روستاها مستقر بود، دچار زوال گردیده و جمعیت شاغل در آنها به بخشهای دیگر فعالیت اقتصادی منتقل شده اند. در حال حاضر، مهمترین صنایع دستی ایران، که قسمت مهمی از صادرات کشور را نیز تشکیل می دهد و بخشی از آن نیز بوسیله کارگاههای بزرگ و مجتمع شهری تأمین می شود، فرش است که با وجود بعضی دشواریها، خواستاران روزافزونی در بازارهای جهانی دارد. مجموع ارزش تولیدات صنایع دستی و فرش ایران، در سال ۱۳۴۱، بالغ بر ۴۱۱۰۰۰۰۰ ریال بود و در سال ۱۳۴۶ به ۱۲۰۲۴۰۰۰۰۰ ریال بالغ شده است و طبق گزارش مرکز صنایع دستی، که آمار فوق را انتشار داده، ۱۰۵۰۰۰۰ نفر در ایران، بطور دائم یا فصلی در این صنایع مشغول به کارند.

### صنایع دستی در ایران امروز

۱. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ پیدای ایرانیان. ص ۳۲۹-۳۲۸ (به اختصار).

۲. خاطرات و خطرات. پیشین، ص ۷۵.

۳. رساله همان. ص ۷۶.



ديگر از صنايع مهم دستى کشور، خاتم‌سازى، قلمزنى فلزات، پارچه‌بافى، نسيب کارى و جز اينهاست. اتخاذ يک سياست صحيح در زمينه صنايع دستى، از اهم ضرورتهائى بسط و توسعه سالم اقتصاد ملي ايران بشمار مى‌آيد.

در وهله اول، چنين بنظر مى‌رسد که در عصر تمرکز روزافزون سازمان و دستگاه توليد، که منتهى به بهره‌ورى بيشتر و در نتيجه هزينه توليد و قيمت فروش کمتر مى‌شود، بخصوص با بسط و توسعه مداوم صنايع خودکار، که ماشين راء، نه تنها جايگزين کار دست مى‌کند بلکه به هدايت ماشين و يوسيله ماشين کالاهائى فراوان توليد مى‌شود و در نتيجه واحدهائى کوچک توليدى و حرف صنايع دستى محکوم به نابودى و زوال مى‌باشند.

اين حکم، بطورکلى، نادرست است. اما در موارد متعدد، بايد در قبول و شمول آن تعديل لازم قابل شد و در حفظ بسيارى از واحدهائى توليدى کوچک و يا حرف و صنايع دستى کوشيد؛ البته به شرطى که در فعاليت آنها ضرورتهائى اقتصادى و بازرگانى ناشى از نظام اجتماعى عصر جديد رعايت شود و فعاليت و سازمان اينگونه واحدها بر اساس و بنيانى صحيح و قابل قبول پى‌ريزى گردد.

نگاهدارى و حمايت بسيارى از انواع واحدهائى کوچک توليدى دستى، بدلايل مختلف، حتى در چهارچوب اقتصاد متحول و صنعتى امروز جهان، ضرورى و سودمند بنظر مى‌رسد. هر چه صنعت بيشتر پيشرفت کند و سطح زندگى و قوه خريد افزايش يابد، مصرف عمومى کالاهائى صنعتى يکنواخت و موردنياز عامه افزايش مى‌يابد و انسانها بسوى آن مرحله از تحول اجتماعى خود، که نقاط ضعف بسيار هم دارد و به نام تمدن مصرف خوانده مى‌شود، نزديک مى‌شوند.

اما بموازات آن، احتياج بشر به کالاهائى که مصرف آن خارج از معيارهائى معين و موجب لذت و امتياز زندگى باشد بيشتر مى‌شود و براى اين کالاهائى بازاری روزافزون بوجود مى‌آيد.

جلوه بارز اين وضع، اقبال روزافزون مصرف کنندگان کشورهای ثروتمند صنعتى اروپائى غربى و آمريکائى شمالى نسبت به محصولات صنايع دستى ايران مخصوصاً فرش است. در سال ۱۳۴۷ برابر ۲۷/۵٪ از صادرات کشور (بدون احتساب نفت) فرش بوده است و اين رقم در حال پيشرفت به نظر مى‌رسد.

بنالا رفتن سطح زندگى و قوه خريد، در کشورهای پيشرفته صنعتى چنانست که ديگر هدف‌آرزوى بسيارى از خانواده‌هائى کارگرى يا کارمند ساده داشتن دستگاه‌گيرنده تلوزيون يا يخچال برقى يا ماشين رختشويى و يا حتى وسيله نقليه شخصى نيست؛ اين قبيل کالاهائى جنبه عادى و عمومى و مبتذل يافته‌اند؛ آنچه باعث امتياز و برترى است داشتن کالاهائى «اختصاصى» و غير معمول است. بازار فروش اين قبيل کالاهائى در کشورهای ثروتمند صنعتى، در حال گسترش مداوم است و کشورهائى که داراى سنتهائى کهن در صنايع دستى اصيل و هنرى هستند نبايد از توجه به اين سهم غافل بمانند.

اين تجزيه و تحليل نشان مى‌دهد که در بسيارى از موارد، حفظ و حمايت و تشويق و راهنمايى واحدهائى توليدى کوچک تخصصى و بخصوص حرف و صنايع دستى، جنبه‌اى کاملاً اقتصادى و قابل دفاع و منطقى و هماهنگ با مقتضيات و نيازمنديهائى عصر ما دارد؛ بخصوص

که در مرحله انتقالی توسعه اقتصادی، نگاهداری بسیاری از این واحدها، هم به تحدید بیکاری مزمن، که یکی از دشواریهای بزرگ بیشتر کشورهای کمتر توسعه یافته است، کمک می کند و هم محصولات آنها ممکن است تا حد قابل ملاحظه ای جوابگوی تقاضای عمومی روزافزون ناشی از اجرای برنامه های بسط و توسعه و ازدیاد قوه خرید مصرف کنندگان باشد.

توجه منطقی به حمایت و حفظ صنایع کوچک دستی، در بسیاری از کشورهای توسعه نیافته چون ایران، که با شکل بیکاری پنهان مواجه هستند، جنبه و اهمیت خاص پیدا می کند؛ چرا که از طرفی نابودی این حرف و صنایع باعث تشدید بیکاری پنهان و مشکلات اجتماعی ناشی از آن خواهد شد و از طرف دیگر، فراوانی نیروی کار و تعداد کارگران، این امکان را به اقتصاد ملی می دهد که بدون توسل به سرمایه گذاریهای سنگین و استفاده از ماشینهای گرانقیمت، بسیاری از کالاهای مصرفی را با کیفیتی قابل قبول، از طریق تولیدات صنایع دستی، تأمین نماید. و یا با صدور بسیاری از محصولات این صنایع به کشورهای ثروتمند و صنعتی، بدلیل و جهاتی که بیشتر یاد شد، درآمد ارزی قابل توجهی بدست آورد.

ولی باید توجه داشت که قبول ضرورت حفظ و حراست بسیاری از حرف و صنایع کوچک و یا دستی، مستلزم رعایت اصول صحیح اقتصادی در نظام کار و بهره برداری از آن است تا محصول خود را به قیمت و کیفیتی قابل قبول به بازار عرضه دارند. چنین بنظر می رسد که تشکیل شرکتهای تعاونی تولید، جوابگوی مجموعه این مسائل و مشکلات باشد.<sup>۱</sup>

وضع درآمد ملی، در ایران بعد از اسلام، مورد مطالعه قرار نگرفته است؛ آنچه مسلم است در طی این چهارده قرن، فقط در دوره هایی که اسنیت و آرامش نسبی در مملکت برقرار بوده و از برکت آن، مردم به فعالیتهای کشاورزی و صنعتی دست می زدند، وضع درآمد ملی، کمابیش رضایت بخش بوده است. به نظر صاحب نظران اقتصادی، درآمد ملی عبارت است از مقدار تولید و کلیه منافعی که از خارج نصیب مردم یک مملکت می شود. برای ارزیابی و تعیین میزان درآمد ملی، باید به یکی از سه طریق زیر اقدام شود: ۱. جمع کل «آمد کلیه افراد»؛ ۲. جمع کل ارزش تولید کلیه افراد و ارزش خدماتی که افراد بانجام می رسانند؛ ۳. جمع کل ارزش کلیه کالاهایی که افراد خریداری می نمایند باضافه پس اندازهای آنان.

امروز در کشورهای پیشرفته جهان حساب بالنسبه دقیقی از درآمد ملی که بهترین معرف قدرت اقتصادی و سطح زندگی یک ملت است موجود می باشد. در انگلستان قبل از جنگ، حد متوسط درآمد هر فردی فقط یکمید لیره بود، ولی درآمد افرادی که دارای کسب و کار بودند، به دوپست لیره می رسید و حد متوسط درآمد هر خانواده به ۳۰ لیره می رسید.

در ایران قرون وسطی، سطح توقعات مردم بسیار پایین بود و مردم اگر از خوراک و پوشاک و مسکن متوسطی برخوردار بودند، خود را خوشبخت می شمردند. ولی امروز با پیشرفت تمدن و اکتشافات و اختراعات جدید، حدود توقعات و انتظارات مردم دائماً بیشتر می شود. گوینو که در عهد ناصرالدین شاه در ایران بود، در نامه ای که در ژوئیه ۱۸۵۵ به توکویل

۱. ژان مارسل (۱۱)، اصول علم اقتصاد، ترجمه هوشنگ بهارسی، ص ۹۶-۹۱ (به اختصار).

می‌نویسد، از وضع اسفناک اقتصادی ایلات ایران یاد می‌کند و به دولت خود می‌گوید: «ایلات مسلح از گرسنگی نزدیک به سرگ هستند و رؤسای آنها قادر به نگهداری افراد خود نیستند؛ در اندیشهٔ جنگ هستند تا بتوانند بوسیلهٔ آن، زندگی خود را تأمین کنند. قبایل مسلح و رؤسای آنها بر این عقیده استوار هستند که بالاخره، باید روزی به‌جانب هندوستان سرازیر شوند.»<sup>۱</sup>

### حیات اقتصادی و جمعیت

یکی از عوامل مهم تولید ثروت در هر کشوری جمعیت است. مورخین دربارهٔ جمعیت ایران باستان و ایران بعد از اسلام، عقاید مختلفی اظهار داشته‌اند که نمونه‌ی چند از نظریات آنان در فصول مختلف این کتاب ذکر شده است. شاردن می‌گوید که در زمان صفویه، جمعیت ایران ۴ میلیون می‌شده است. از طرف دیگر هم، مشاهدهٔ پاره‌ای آثار مانند شهرهای بزرگ، ده‌های ویران، قنات‌های خشک شده، بازارهای خالی و مزرعه‌هایی که اکنون چمنزار و ریگستان گشته، گواه صادقی برزیادی جمعیت ایران قدیم می‌باشد. حکومت مستبد ایران مانع از آن بوده است که اهالی اطمینان جانی و مالی داشته و در یک نقطه سکونت نمایند، پادشاهان و حکام ایران، بمجرد سوظن مختصر یا القاء شبهه یا طغیان و شورش اهالی، فرمان قتل عام یا چشم‌کندن یا غارت کردن یک شهر یا یک استان را صادر می‌کردند بدیهی است که در چنین محیط تیره و وحشتناک هیچگاه امید نیرومندی و حاصلخیزی پیدا نخواهد شد. پس از انقراض صفویه، کشتارها و جنگ‌های داخلی قریب یک قرن بطول انجامید و جمعیت ایران بطور عجیبی سقوط کرد، چنانکه در اوایل سلطنت فتحعلی‌شاه، شمارهٔ نفوس این کشور را به ۶ میلیون تخمین زدند. سرجان مالکوم نیز جمعیت ایران را در حدود سال ۱۸۰۰ شش میلیون برآورد کرده است.

هرینهٔ زندگی: وضع زندگی اقتصادی و اجتماعی اکثریت مردم ایران، از اواخر دورهٔ صفویه تا نیم قرن پیش، سیر نزولی و تهقرایی داشته و بعلت نااسنی و عدم ثبات و ستمگری مستمر زمامداران، فعالیت‌های گوناگون اقتصادی در حال رکود بود. کشاورزان و پیشه‌وران از بیم حمله و تجاوز فئودالها و دیگر گروه‌های انگلی و سزاحم، جرأت نمی‌کردند که دست به یک رشته فعالیت‌های اساسی تولیدی بزنند. در نتیجه، جنب و جوش و تحرک اقتصادی و اجتماعی وجود نداشت، پول بسیار کم و در نتیجه، ارزش کالاها ناچیز بود.

«روزی که آقا محمدخان، بدستور کریمخان، از ارك منتقل به‌محلّه سنگلیج گردید، بدستور کریمخان، به‌اوسه تومان پرداختند و گفتند که شهریار زند اسر کرده که با آن مبلغ کرایهٔ خانهٔ خود را پردازد و هزینهٔ دو ماه خود را تأمین کند. با اینکه بهای زندگی در آن وقت در تهران ارزان بود، آقا محمدخان با قناعت زندگی می‌کرد و در شبانه روز، بیش از یک وعده غذا نمی‌خورد. در آن موقع، آقا محمدخان، روزی یک پشیز روغن می‌خرید و به مصرف اشکنه می‌رسانید (پشیز پول مسی بود تا شصت سال قبل، در بعضی از ولایات ایران رواج داشت). آقا محمدخان در آغاز قدرت نیز هزینهٔ صبحانه و ناهار و شامش از ده پول، یعنی ده سکهٔ مس، تجاوز نمی‌کرد.»<sup>۲</sup>

کنت دوگوبینو سیاستمدار و دانشمند فرانسوی که در زمان ناصرالدین‌شاه در ایران بوده

۱. نامه‌های کنت دوگوبینو و الکسی دو توکوپیل. ترجمهٔ رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای. ص ۵۰ (۴۰ خلاصه).

۲. خواجهٔ قاجار، پیشین. ج ۱، ص ۲۷۴.

است می‌نویسد: در ایران بهای کالاهای مختلف ارزان است. در تهران، پایتخت کشور، «یک خانواده که مرکب از یک شوهر و یک زن و دو طفل باشد، با روزی ده شاهی براهتی و با روزی یک قران با کمال خوشی، زندگی می‌نماید و حال آنکه همین خانواده در پاریس با پنجاه فرانک نمی‌توانند اینطور زندگی کنند.»<sup>۱</sup>

نرخ بعضی اجناس - مخبر السلطنه هدایت می‌نویسد: «نرخ بعضی اجناس را یاد کنیم که چه بود و چه شد؛ خصوص پس از جنگ اخیر به کیلو و ریال - در سال ۱۳۲۳ قمری قبل از شروطیت: برنج هر کیلو ۱/۲، گوشت ۱/۱، روغن ۷/۳، پنیر ۱/۵، سبزی ۱/۵، هیزم ۱۰/۱۵، نان ۵/۰ - در سال ۱۳۶۷ قمری (متزلزل): برنج ۱۰، گوشت ۴، روغن ۱۳۰، پنیر ۵۰، سبزی ۶، هیزم ۸/۰، نان ۶ ریال، سابق مستبد بودیم و دور از تمدن، حال دموکراتیم وارد به تمدن.»<sup>۲</sup>

چند سند درباره گرانی سال ۱۳۱۶ قمری در تهران در این باره، «مؤلف افضل التواریخ» می‌نویسد: «گندم هر روز در میدان کم آمد و آرد به خبازخانه دیر رسید و کسر آورد و خبازان و اهل شهر محتاج به گندم خصمه و ساوه و عراق شدند... و خبازان قیمت نان را بالا بردند و در آرد، سبوس و خاک اره و بعضی چیزهای دیگر مخلوط کردند و بر نمک نانها افزودند و شاطران نانواخانه، به دستور استادان خبازخانه، در پختن نان و نان در آوردن از تنوره، اهمال می‌کردند که مردم در دکه نانواهی دوپشته و سه‌پشته جمع شوند و از نبودن نان هراسان شوند و به قیمت گران بخرند، و اگر از هر ده سیر نان فقط هفت سیر نان به ایشان دادند، از بیش و کم دم نزنند و به بردن همان هفت سیر نان بجای ده سیر قانع شوند.»

بر اثر این اوضاع: «... قیمت گندم بالا رفت و ملاکین گندهای خود را در انبار ذخیره کرده منتظر شدند که قیمت خروارگندم را به پنجاه تومان و بیشتر برسانند.» چون روز بروز، وضع ناگوارتر و غوغا بیشتر می‌شد، دولت بمنظور رفع مشکل گرانی و پایین آوردن نرخ گندم و نان، مجلسی به نام «مجلس انتظام نرخ» از معتمدین شهر تشکیل داد.

افضل الملک، در این خصوص، می‌نویسد «جناب مستطاب صدراعظم (میرزا علی اصغر خان اتابک) نهایت اهتمامات را بعمل آورد و دقتها کرد و اصناف را خواست و ضررها کشید و گماشتگان کافی و بیغرض در سر این کارگماشت که ترتیبی فراهم آمد و عمل نان منظم شد. و مردم از قحط و غلا جستند؛ و جناب صدراعظم دیدند هر کس را بر سر انتظام نرخ بگمارند، باز از ملاکین و محترکین رشوه می‌گیرد و قیمت نان را بالا می‌برد و مردم شورش می‌کنند. از برای انجام این کار، حاجی محمد حسن کمپانی، امین سابق دارالضرب را برگزید. مجلس انتظام نرخ، به ریاست حاجی محمد حسن کمپانی امین الضرب، نخستین کاری که کرد این بود که از مالکان و محترکان گندم و جو خواست تا گندم خود را که به خرواری ۲۰ تومان رسیده بود، به خبازان بدهند و بهای آن را از قرار خرواری ده تومان، دریافت کنند.

افضل الملک، در بیان این اوضاع، چنین نوشته است: «این تاجر بی طمع و مستغنی از مال، (حاجی محمد حسن) برای انجام این خدمت، منتخب شد. وی خدمتی به دولت و ملت

۱. کت کوبینو، سه سال در ایران. ص ۲۵.

۲. خاطرات و خطرات. پیشین، ص ۱۲۹.

کرد؛ از روی جرأت، به‌خانه محترکین که از علماء و صاحب ثروت بودند، رفت و به آنها گفت: باید گندم خود را به‌خیابانخانه بدهید و قیمت آن را از قرار خرواری ده تومان، از من نقداً بگیری که من بقدریج از اساتید خیابانخانه بگیرم. مردمانی که از املاک خود گندم بسیار داشتند، در تهران زیاد بودند، ولی شاخص و بزرگوار ایشان، یکی جناب ظهیرالاسلام آقای امام جمعه و یکی جناب میرزا محمدعلی خان قوام‌الدوله بود. جناب امام جمعه به درجه‌ای... بستگی به سلطنت داشت که حاکم تهران و احدی از وزرا قدرت نداشت که به‌در خانه او رود و گندم انبار او را به فلان قیمت طلب کند.

حاجی محمدحسن، اول، به‌خانه جناب امام جمعه پا گذاشت و گندم خواست که از قرار خرواری ده تومان قیمت آن را کارسازی کند. در پایین مجلس نشست و سخنها گفت. جناب امام جمعه با کمال متانت، و جمعی از اصحاب و خاصان در صدر مجلس نشست و فرمایشات کرد و گاهی، بلطایف‌الحیل، عذرها آورد، و آخر الامر، به حاجی محمدحسن گفت که شما اول از سایر ملاکین گندم بگیری و بعد به من بپردازید.

حاجی محمدحسن گفت: شما پرزورتر و قویتر از اهل این شهر هستید. اول نزد شما آمده گندم می‌گیرم تا دیگران حساب خود را کرده گندم انبار خود را بیرون آورده به قیمت ده تومان به خیابان بفروشند و قیمت از من ستانند که مسلمین آسوده شوند. حاجی محمدحسن که مستغنی از گرفتن ده هزار تومان رشوه بود و مخالفت با او مخالفت با دولت محسوب می‌شد و امتیازات دولتی در این صورت از میان می‌رفت، لهذا جناب امام جمعه از انبار گندم بیرون آورد و به خیابان داد و قیمت از حاجی محمد حسن گرفت. و قوام‌الدوله نیز گندمها داد و سایر ملاکین طهران و محترکین گندمها بیرون آوردند... نعمت فراوان گشت... منتها گرانی نان در این سال، به یک قران رسید که پیش به هفتصد دینار می‌فروختند و آنقدر توفیر قیمت چندان باهالی وارد نمی‌آورد. طولی نکشید که حاجی محمدحسن در گنشت و دولت پسر او حاجی محمدحسین (امین‌الضرب دوم) را به ریاست مجلس انتظام نرخ انتخاب نمود.

مرحوم غلامحسین خان افضل‌الملک، در کتاب خود، راجع به حاجی محمد حسین، امین‌الضرب دوم، می‌نویسد: «این جوان قابل عاقل مثل پیران سالخورده و چکیده تجارت و عصاره مهارت است. در انتظام نرخ و رسانیدن گندم به خیابان، و از خارج ولایات گندم به طهران آوردن، بسی بی‌اختیار بود و روزها سوار شده از درب دکاکین خیابان می‌گنشت که خیابان تقبلی نکنند و در فروش نان مردم را معطل نسازند... حاجی محمد حسین در سنه ۱۳۱۷ بواسطه بعضی محظورات، استعفا کرد.»<sup>۱</sup>

مسئله گوشت: اعتمادالسلطنه (ندیم ناصرالدین‌شاه)، ضمن وقایع ۲۱ رمضان ۱۳۱۱، می‌نویسد: شاه بدون مقدمه از من پرسید: «گوشت در شهر پیدا می‌شود یا نه؟ عرض کردم خیر، تعجب فرمودند که نایب‌السلطنه به من عرض کرد که دیروز هفتصد گوسفند کشته‌اند. عرض کردم چون از من می‌پرسید، جز راستی چاره ندارد. اولاً اگر روزی هفتصد گوسفند در تهران باید کشته شود و خوراک اهل شهر به این مقدار است، پس از قرار گوسفندی سه قران که حق تمغای دولتی

است باید روزی ۲۱ تومان عاید خزانه شود و این در سال قریب ۷۵ هزار تومان می‌شود و شما زیاده از ۲۰ هزار تومان نمی‌گیرید؛ پس باقی چه می‌شود؟ ممکن است به حضرت نایب‌السلطنه بخلاف عرض کرده باشند. چند روز است که گوشت ابداً وجود ندارد.<sup>۱</sup>

در صفحه بعد، می‌نویسد که در روز ۲۴ ماه جاری دیدم «انقلابی در دکان قصابی است و بخلاف هرروز، چند لش‌گوسفند چاق پروراری به قناره آویخته است. تعجب کردم؛ تحقیق کردم، معلوم شد که چون معبر همایون از اینجاست به حکم نایب‌السلطنه، چندگوسفند پروراری در دکان قصابی سر راه به قناره زده‌اند تا معلوم خاطر دریا مقاطر همایون شود که گوشت در باقیقت فراوان است. چنانچه بعد از تشریف بردن شاه، آدسهای ملک‌السلطنه و نظام‌الملک، وزیر تهران، این چندگوسفند پروراری را خودشان بردند.»<sup>۲</sup>

وضع نان در تهران: در نامه‌ای که خلیل‌خان شیبانی در جریان مشروطیت به سیرزا ابراهیم خان صدیق‌الممالک شیبانی، در دهه سوم ربیع‌الاول سال ۱۳۲۰ قمری، نوشته است، راجع به وضع تهران چنین می‌نویسد «خداوندگارا.. اوضاع حالیۀ طهران بی‌اندازه مغشوش است. دو روز است که بهیچوجه، نان صحیح پیدا نمی‌شود و آنچه هست مخلوط پهن و چیزهای دیگری است که ابداً نمی‌توان خورد. مسلم است خوردن همچو نانی جز اینکه تولید مرض بکند، نتیجه نخواهد داشت. عموم مردم بصدا درآمده و بعضی خیالات در نظر دارند که تمام اسباب خرابی و افتشاش فوق‌العاده است.»<sup>۳</sup>

اعتمادالسلطنه، ضمن وقایع ۲۶ رجب ۱۳۱۳ [هجری قمری] می‌نویسد: «از قرار مسموح، صورت نرخ ارزاق را نایب‌السلطنه حضور فرستاده بود. نان از قرار منی، سه عباسی؛ گوشت چارکی، چهار عباسی؛ برنج صدری، شش‌هزار؛ زغال، خرواری سه‌تومان و پنجهزار؛ روغن ری، سه‌تومان و قس علیهذا.»<sup>۴</sup>

در نامه‌ای که حکیم‌الممالک ظاهراً به پدر خود نوشته است، هزینه زندگی خود را در پاریس به شرح زیر می‌نویسد:

کرایه اتاق، در ماه: ۷ تومان؛ خدمتکار اتاق: ۱ تومان؛ دو نفر معلم در ماه: ۹ تومان؛ خرج ناهار دو رنگ چیز، روزی دو هزار: ماهی ۶ تومان؛ کرایه کالسکه آمدن و رفتن به سفارخانه: ۳ تومان؛ رخت‌شور: ۲ تومان.

ملاحظه می‌فرمایید در ماهی ۳۸ تومان خرج معین است. علاوه بر این، خرج لباس از همه بالاتر است. زمستان شروع می‌شود، خرج زغال، چای، و خرج حمام است که هر دفعه پنجهزار قیمت دارد. حکیم‌الملک می‌نویسد که من می‌خواهم در دو سال، کار ده سال را بکنم و

۱. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه. پیشین، ص ۹۲۷.

۲. همان، ص ۹۲۸ (به اختصار).

۳. یکصد و پنجاه سند تاریخی، پیشین، ص ۲۷۱.

۴. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه. پیشین، ص ۱۰۵۱.

۵. کتاب حسین محبوبی اردکانی، «چند نامه از حکیم‌الممالک» (مقاله) مجله پردسیهای تاریخی، سال ۶، شماره ۴، ص ۲۷۰.

جمیع عیش و راحتیهایی که در آنجا متصور می‌شود، بر خود حرام کرده‌ام. ناظم‌الاسلام کرمانی، در کتاب *تاریخ بیدادی ایرانیان*، برای آنکه ارزش وقت ناظم‌الاطباء کرمانی را بیان کند، می‌نویسد: ناظم‌الاطباء بابت عیادت مرضی و حق‌الزحمه، «هر ساعتی ۵ تومان پول می‌گرفت؛ با وجود این دخل، در ۲۴ ساعت، شبانه‌روزی ۱۶ ساعت اوقات خود را صرف مداخلات و انجمن معارف می‌نمود، یعنی حضور در مدرسه و رسیدگی به اطفال یتیم و امور انجمن معارف را مقدم می‌داشت بر حضور در مجالس پادشاه و ابناء آن.»

قیمت بعضی از کالاهای در همین کتاب که در عهد مظفرالدین‌شاه تألیف شده است، می‌خوانیم که: «تا دوشنبه، چهاردهم شوال ۱۲۸۴ هجری شمسی، قیمت قند در تهران هر منی ۵ قران بود ولی از تاریخ بالا بعد، قیمت هر منی به هفت قران رسید و موجب بلوای عمومی شد.»<sup>۱</sup> قیمت اجناس در عهد مظفرالدین‌شاه: جمعی در مسجد شاه در روز پنجشنبه ۲ ماه رمضان ۱۳۲۴، ضمن صحبت چنین می‌گفتند: «امروز روغن را فروخته‌اند سیر نه‌شاهی؛ عجب مجلس عدالتی درست کرده! امروز که روغن اینطور است، فردانان هم می‌شود یکی دو هزار؛ گوشت می‌شود چارکی دو هزار... اگر علاءالدوله را گذاشته بودند، حالا نان یک من ده شاهی بود، گوشت هم همینطور... اگر شاه مهربان باشد، قوام‌الدوله را می‌خواهد، سؤال می‌کند که تو در عراق و تهران اقلاً ده هزار خود را بگنم داری؛ چرا انبار می‌کنی؟ بگو بیاروند بفروشند؛ همینطور، کسان دیگر اسام‌جمعه و غیر ذلک... (گزارش عباسقلی، مأمور شهربانی).»<sup>۲</sup>

بطوری که از گزارش یک مأمور شهربانی، در ماه شوال ۱۳۲۴، برمی‌آید، سوخت در آن ایام باری دو تومان و هیزم خروازی چهار تومان و کاه، در موقع گرانی، یک من سیصد دینار یا هفت شاهی (خروازی سه تومان) و آجر هزاری ۱۲ تومان بود.<sup>۳</sup>

شکایت از *مراغه* فروشی: ناظم‌الاسلام می‌نویسد که چند سال قبل، یک نفر به شهاب‌الملک، حاکم کرمان گفت: «در کرمان قیمت ماست هیچوقت از یک من ۵ شاهی زیادتر نبوده، در حکومت شما قیمت یک چارک که ربع یک من است به پنج شاهی رسیده است. حاکم فوراً میرغضب را خواست و حکم داد، سر بیچاره عرض را بردند که چرا فضولی کردی و در امر تسعیر، که در شان حاکم است، چون و چرا کردی.»<sup>۴</sup>

مصرف و پس‌انداز: «مصرف عبارت است از اتلاف یک ثروت، بمنظور ارضای یک احتیاج. درآمد چیزی است که می‌تواند بدون ایجاد فقر، بمصرف برسد. پس‌انداز عبارت است از قسمتی از درآمد، که بمصرف نرسیده باشد، یعنی مشتمل بر یک نوع اجتناب از خرج است یا بطور کلی آنچه که مصرف نشده باشد.

برخی از افراد استثنائاً دارای امکاناتی هستند که به آنها اجازه می‌دهد میزان مصرفی بیشتر از درآمد خود داشته باشند. به این ترتیب که یا از سرمایه خود مراقبت بعمل نمی‌آورند و به استهلاک توجه نمی‌کنند یا حتی مقداری از آن را برداشت می‌کنند و یا برای تأمین مصرف

۱. *تاریخ بیدادی ایرانیان*، ج ۲، ص ۹۱.

۲ و ۳. *مجله یغما*، بهمن‌ماه ۲۹، ص ۵۵۸.

۴. *تاریخ بیدادی ایرانیان*، بهمن، ج ۱، ص ۲۱.

خود، اقدام به اخذ وام می‌نمایند. اینها در حقیقت، سازاد بردرآمد خود خرج می‌کنند.»<sup>۱</sup>  
 سطح زندگی و نوع زندگی: «منظور از سطح زندگی یک فرد، مصرفی است که می‌تواند داشته باشد، و بستگی به درآمد او دارد، زیرا که مصرف بیش از درآمد نمی‌تواند تا مدتی طولانی ادامه یابد. منظور از نوع زندگی، نحوه‌ای است که یک فرد برای انجام مصارف خود اختیار می‌نماید.

اندازه‌گیری سطح زندگی، از نقطه نظر محاسبات آماری، با مراجعه به درآمدها انجام می‌گیرد و نوع زندگی از طریق پرسشنامه‌هایی که نمایشگر نحوه مصرف بودجه خانواده است، شناخته می‌شود.

نسبت هزینه‌هایی که به مصرف تغذیه، پوشاک، مسکن و غیره می‌رسد، در خانواده‌های مختلف متفاوت است. در صورت تساوی درآمد، آنچه مصرف تغذیه می‌شود در مورد کارگران براساس بیشتر از کارسندان است. سهم مخارج پوشاک مردم شهری بیشتر از روستائینان و رقم مربوط به کارسندان بیشتر از کارگران است. یکی از علل و عوامل انحطاط اقتصادی در ایران، این بوده و هست که تمام افراد اجتماع خودرا مکلف به انجام یک کار مفید اقتصادی نمی‌دانند بلکه غالباً در یک خانواده، یک نفر یا دو نفر کار می‌کنند و بقیه مفتخور و دعاگو هستند. با اینکه در سالهای اخیر، از برکت توسعه نسبی اقتصادی و شرکت زنان در فعالیتهای گوناگون، تا حدی این وضع تعدیل شده است ولی باز هم، افراد انگل و بیکار در خانواده‌ها کم نیستند. زور ضمن مسافرتی در ایران، به این پدیده زبان بخش اقتصادی در طبقات بالای اجتماع توجه می‌کنند و می‌نویسد:

«... در ایران اگر مردی از راه مقام و منزلت، سرمایه، دانش و یا بخت و اقبال وجهه و اعتباری کسب کند، بلافاصله خانه‌اش از مشتی بیکار و طفیلی پر شده، همگی خود را در عداد افراد خانواده‌وی محسوب می‌دارند... سعادت و نکبت اینان با بخت و اقبال ارباب و حامی بسته است؛ اگر او ترقی کند، اینان نیز همه با وی ترقی می‌کنند و اگر او مغضوب شود، همگی فنا می‌گردند.»<sup>۲</sup>

مصارف تمام افراد یک ملت را می‌توان بطور کلی، در گروههای مختلف، طبقه‌بندی کرد.

این ارقام در کشور فرانسه به سال ۱۹۶۶، چنین بوده است:

نوع مصرف	نسبت به درصد کل مصرف
تغذیه	۳۲
پوشاک	۱۱
مسکن	۱۸
بهداشت و سراتبتهای مختلف	۱۲
حمل و نقل و ارتباطات	۹

۱. اصول علم اقتصاد. پیشین، س ۲۹۶ - ۲۹۵.

۲. زور، مسافرت به ارضستان و ایران. ترجمه محمود مصاحب. س ۲۴۴.



گرایش، مصرف و حساسیت مصرف: «هر چه میزان درآمد یک فرد بیشتر باشد، آسانتر می‌تواند قسمتی از آن را پس انداز کند. هرگاه درآمد شخصی افزایش پیدا کند، میزان مصرف او معمولاً با آهنگی کندتر افزایش می‌یابد. رابطه‌ای که مصرف را به درآمدها مربوط می‌کند، گرایش به مصرف ناسیده می‌شود؛ به عبارت دیگر، مصرف تابعی است از درآمد. گرایش متوسط بمصرف، نسبت مصرف است به درآمد؛ و گرایش نهایی به مصرف، نسبت میزان افزایش مصرف ناشی از ازدیاد معینی از درآمد است به همان درآمد.»<sup>۲</sup>

اهمیت نسبی بخشهای عمده اقتصاد ملی

«مجموع فعالیتهای اقتصادی را به سه بخش عمده تقسیم می‌کنند: کشاورزی، استخراج معادن، تولیدات صنعتی و فعالیتهای مولد خدمات. در هر اقتصاد ملی، اهمیت و درصد نسبی این سه بخش اصلی فعالیت، از اهم مشخصات بشمار می‌آید؛ چرا که هم نشان دهنده کمیت و کیفیت تولیدات است و هم مبین روحیه و طرز تفکر گروههای مختلف اجتماعی که تا حد زیادی به شغل و حرفه و کسب و کار آنان بستگی دارد.»

جدول زیر درصد تقسیمات جمعیت فعال را بفاصله نیم قرن در دو کشور فرانسه و ایالات متحده آمریکا نشان می‌دهد

ایالات متحده آمریکا		فرانسه		نوع فعالیت
۱۹۵۴	۱۹۰۱	۱۹۵۴	۱۹۰۱	
سال				
کشاورزی	۱۱	۳۵	۲۷	۲۲
صنعت	۳۲	۳۱	۳۶	۳۱
خدمات	۵۷	۳۴	۳۷	۲۷

این جدول نشان دهنده گرایش تدریجی جمعیت فعال از بخش کشاورزی و معادن بسوی صنایع و از صنایع بسوی خدمات است که یکی از مشخصات عمده تحول و، به گفته بسیاری از اقتصاد دانان، ترقی، و پیشرفت اقتصادی بشمار می‌آید.

جدول زیر، مقایسه درصد جمعیت شاغل ده ساله و بالاتر ایران را برحسب سه بخش

۱. همان. س ۲۹۶-۲۹۷.

۲. همان. س ۲۹۷.

عمده اقتصادی، در سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵، نشان می‌دهد:

خدمات	تولیدات صنعتی وساختمان		کشاورزی و استخراج معادن		نقاط	
	سال ۱۳۳۵	سال ۱۳۴۵	سال ۱۳۳۵	سال ۱۳۴۵	سال ۱۳۳۵	سال ۱۳۴۵
کل کشور	۲۳/۸	۲۵/۹	۱۹/۵	۴۶/۶	۵۶/۷	
نقاط شهری	۵۱/۳	۳۷/۹	۳۱/۱	۷/۹	۱۲/۶	
نقاط روستایی	۱۱/۷	۱۸/۵	۱۲/۲	۷۰/۴	۷۶/۱	

در این جدول نیز، مقایسه بین درصد جمعیت شاغل در خدمات کشاورزی (که نباید با روستائیشان اشتباه کرد) به نسبت کل جمعیت فعال ذکر شده است. آمار راجع به ایران، متعلق به آخرین سرشماری رسمی انجام شده یعنی سرشماری سال ۱۳۴۵ است و آمار کشورهای خارجی مربوط به سال ۱۹۶۲ میلادی.

آلمان فدرال	٪۱۵	آرژانتین	٪۲۵
بلژیک	٪۱۰	ایالات متحده	٪۹
فرانسه	٪۲۶	هندوستان	٪۷۲
ایتالیا	٪۳۰	ایران	٪۴۵/۸
بریتانیای کبیر	٪۵		

سهم و اهمیت نسبی هر یک از این بخشها در اقتصاد ملی، بستگی به درصد محصول ملی تولید بوسیله آنها دارد.

جدول زیر، درصد سهم کشاورزی، صنایع و خدمات را در محصول ملی، در چند کشور صنعتی غرب، نشان می‌دهد:

نوع فعالیت	آلمان فدرال	ایالات متحده	فرانسه	ایتالیا	بریتانیای کبیر
کشاورزی	۸	۴	۱۰	۱۹	۲
صنایع	۵۱	۳۹	۴۸	۴۲	۴۷
خدمات	۲۱	۵۷	۴۲	۳۹	۴۹

سال ۱۳۴۵، در اقتصاد ملی ایران، سهم کشاورزی و دامپروری ۳/۲۴٪، صنایع و معادن ۲/۱۴٪، ساختمان ۶/۱٪، آب و برق ۱/۱٪، نفت سهم ایران ۱/۱۳٪ و سایر بخشها ۴۱/۲٪ بوده است.

از لحاظ تحلیل اقتصادی، باید گفت که سهم نسبی کشاورزی در تولید ملی، کمتر از درصد جمعیت شاغل در این بخش است. علت آن است که ارزش تولید سرانه یک کشاورز معمولاً کمتر از ارزش تولید سرانه یک کارگر صنعتی است. ولی نباید این وضع را حیناً تعبیر به تفلی کشاورزان کرد و یا پنداشت که آنها کمتر کار می‌کنند.

دو علت اساسی این وضع را توجیه می‌کند: نخست آن که، ارزش محصول یک واحد تولیدی یا یک بخش از فعالیت، معمولاً ناشی از دو عامل است: یکی میزان سرمایه ثابت بکار رفته، دیگری نیروی انسانی. چون در کشاورزی، میزان سرمایه‌های ثابتی که بکار می‌رود کمتر از صنایع است، در نتیجه، ارزش سرانه نیز کمتر خواهد بود. دوم آن که، حتی با توجه به سرمایه و نیروی انسانی، ارزش محصولات کشاورزی، در مقام مقایسه با مصنوعات، بدایلی که بعداً تجزیه و تحلیل خواهد شد، کمتر است.

ولی بهر تقدیر، باید توجه داشت که در اقتصاد کنونی ایران، مانند بسیاری دیگر از کشورهای در حال توسعه که مرحله عقب‌ماندگی را پشت سر گذاشته اما هنوز از نظر اقتصادی در شمار جوامع صنعتی و پیشرفته درنیامده‌اند، کشاورزی مخصوصاً از نظر تعداد جمعیت شاغل، مقام خاصی دارد. با پیشرفت پدیده شهرگرایی که خود ناشی از علل و عوامل مختلف از جمله توسعه صنایع و فعالیتهای اقتصادی در قطبهای مختلف شهری است و نیز با گسترش کشاورزی ماشینی در روستاها که نیاز به نیروی انسانی کمتر و سرمایه بیشتری دارد، امید می‌رود که تعداد روستائینان و افراد شاغل در بخش کشاورزی و فعالیتهای وابسته، منظمأ و بتدریج کاهش یابد و در طی یک نسل، به درصدی مشابه کشورهای صنعتی برسد. بعلاوه، باید توجه داشت که با بسط و توسعه اقتصادیات مملکتی، کشاورزی ایران نیز بسرعت از حالت عقب‌ماندگی خارج خواهد شد و کشت و زرع عمقی، بر اساس استفاده بیشتر از ماشینها و کودهای شیمیایی و بطور کلی وسایل و ابزار نوین، جای کشت و زرع سطحی را با وسایل کم و در سطح وسیع خواهد گرفت، و این خود عاملی در انتقال جمعیت روستائین به شهرها خواهد بود. گذشته از این، چون بسیاری از صنایع مهم با بکار بردن تازه‌ترین روشهای صنعتی ایجاد می‌شوند و بطورکامل یا در بسیاری از قسمتها، ماشینهای تمام خودکار را سورد استفاده قرار می‌دهند، باید انتظار داشت که آهنگ و شکل انتقال جمعیت از بخش کشاورزی و معادن بسوی بخش صنایع و از بخش صنایع بطرف خدمات، با آنچه در سالهای پیش در شرایط نسبتاً مشابه در کشورهای صنعتی امروز دیده شده، تا حد زیادی متفاوت باشد؛ به این معنی که تعداد و درصد بیشتری از نفوس مستقیماً از بخش کشاورزی و فعالیتهای وابسته، به بخش خدمات انتقال یابند و ایران با سرعتی بیشتر، به یک ساختمان جمعیتی مشابه با کشورهای صنعتی، از نظر سهم افراد شاغل در فعالیتهای عمده، نایل شود.»<sup>۱</sup>

## تولیدات مهم بخش کشاورزی

«مهمترین محصول کشاورزی ایران گندم است. میزان تولید گندم در سال ۱۳۴۸ بالغ بر ۴،۲۰۰،۰۰۰ تن بوده است. در همین سال، میزان تولید جو ۱،۱۰۴،۰۰۰ تن و تولید برنج برابر یک میلیون تن

بوده است.

به‌مناسبت وسعت کشت دیمی، میزان بارندگی سالیانه و شرایط اقلیمی در حجم تولید گندم بسیار مؤثر است و با توجه به افزایش مصرف که هم ناشی از ارتقاء سطح زندگی و قوه خرید است و هم مولود افزایش جمعیت، در بسیاری از سالهای اخیر توسل به واردات گندم تنها راه جبران کمبود محصول به‌نسبت مقتضیات مصرف و مبارزه با گرایشهای صعودی قیمتها بوده است. اجرای طرحهای مهم سد سازی و آبیاری در شمال ایران، مخصوصاً در گیلان، ثبات بیشتری در میزان محصول برنج بوجود آورده اما هنوز قیمت‌های داخلی، با وجود کیفیت مرغوب انواع برنج ایران، به‌نسبت نرخهای بین‌المللی، بالاست و مسلماً با افزایش بازده در هکتار و تأکید بیشتر در بهبود روشهای کشت و زرع، می‌توان در این زمینه، به پیشرفتهای سریعی نایل آمد. تولید چغندر قند کشور در سال ۱۳۴۸، برابر ۴،۴۳۰،۰۰۰ تن، و تولید نیشکر در همین سال بیش از ۸۰۰،۰۰۰ تن بوده است.

در سال ۱۳۴۸، میزان تولید برگ سبز چای برابر ۷۵۰،۰۰۰ تن بوده است.

طبق آمار بانک مرکزی ایران، در سال ۱۳۴۶، ارزش کل محصولات زراعی کشور برابر ۸۴،۲۳۹،۰۰۰،۰۰۰ ریال بوده است. برای روشنتر شدن سیر تحول تولیدات کشاورزی، تغییرات شاخص آن را از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶، باستناد آمار بانک مرکزی ایران، در جدول زیر ذکر می‌کنیم:

سال	۱۳۴۱	۱۳۴۲	۱۳۴۳	۱۳۴۴	۱۳۴۵	۱۳۴۶
به‌قیمت ثابت	۱۰۰	۱۰۱/۸	۱۰۴/۴	۱۱۲/۱	۱۱۶/۳	۱۲۵/۵

معرفی قدرت تولیدی بخش کشاورزی ایران، بدون اشاره‌ای شایسته به اهمیت تولیدات دامی، غیر مکفی خواهد بود.

در سالهای ۱۳۴۱ الی ۱۳۴۶، تولید محصولات دامی برابر ۴۰٪ کل تولیدات کشاورزی ایران بود. در سال ۱۳۴۳ به‌سبب شرایط نامساعد اقلیمی، در میزان تولید محصولات دامی کاهش پدید آمد، اما در سالهای دیگر آهنگ افزایش سالیانه میزان تولید بطور متوسط برابر ۲/۲٪ بوده است.

جدول زیر شاخص تغییر تولیدات دامی کشور را طی سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶ نشان

می‌دهد:

سال	۱۳۴۱	۱۳۴۲	۱۳۴۳	۱۳۴۴	۱۳۴۵	۱۳۴۶
به قیمت جاری	۱۰۰	۹۸/۷	۱۱۶/۱	۱۱۸/۶	۱۲۳/۲	۱۳۵/۴
به قیمت ثابت	۱۰۰	۹۵/۷	۱۰۲/۰	۱۰۴/۲	۱۰۷/۵	۱۱۱/۳

با وجود این افزایش، وضع دامپروری و تولیدات دامی در حال حاضر، یکی از دشواریهای عمده بخش کشاورزی ایران بشمار می‌آید. افزایش تعداد نفوس از یک طرف و ارتقاء سطح زندگی و قوه خرید (که وضع کنونی ساختمان اجتماع ایرانی پیش از هر چیز به افزایش مصرف کلی مواد غذایی منتهی می‌شود) از طرف دیگر، باعث ازدیاد تقاضای مواد دامی شده و مرتباً بحرانهای کمبود این مواد، مخصوصاً گوشت که تا حدی ناشی از بی‌ترتیبیهای اداری و تا حدی نیز معلول فقد عرضهٔ مکفی است، پدیدار می‌شود که مقامات مسؤول اداری و برنامه‌ریزان مکرراً وعدهٔ اتخاذ تدابیر کوتاه مدت و بلند مدت لازم جهت رفع این بحرانها و بهبود وضع را داده‌اند. منابع تولید ایران از لحاظ ماهیگیری، تا امروز عملاً مورد بهره‌برداری اساسی واقع نشده؛ حال آن که تولیدات ماهی هم می‌تواند از عوامل اصلی تأمین غذای مکفی برای نفوس کشور و جواپگوی به تقاضای روزافزون در این مورد باشد و هم فعالیت‌های ماهیگیری موجب تجدید عمران و رونق و بازگشت حیات و فعالیت اقتصادی به سواحل خلیج فارس و احياناً دریای عمان خواهد بود، که تقریباً دست نخورده مانده است. در سال ۱۳۴۷، ارزش محصولات شیلات شمال ایران معادل پانصد سیلیون ریال بود که از این رقم چهار صد سیلیون ریال آن مربوط به خاویار است که خود یک مبلغ مهم درآمد ارزی برای کشور بشمار می‌آید. در همین سال، ارزش محصولات ماهی جنوب بالغ بر ۳۱۰ میلیون و ۳۰۰ هزار ریال بوده است. حتی اگر ارقام مربوط به صید غیر رسمی را، که بخودی خود قابل توجه است اما در آمار نمی‌آید، به این دو قلم بیفزاییم، به رقمی که متناسب با امکانات وسیع کشور و مقتضیات مصرف باشد، نخواهیم رسید. شیلات: استعمار در حال رشد روسیه که از دوران قدرت پتر کبیر آغاز شده بود، با عهد نامهٔ ترکمانچای تثبیت، و ایران از داشتن ناوگان نظامی در این دریا محروم گردید. با استقرار کاپیتولاسیون، فرصت مناسبی برای دولت روسیه و اتباع آن کشور فراهم گردید تا در امور داخلی

ایران مداخله کنند.

از شکست ترکمانچای (۱۸۲۸ میلادی) تا نخستین قرارداد لیانازوف (۱۸۷۶) حمله و تجاوز اقتصادی و سیاسی و نظامی روزافزون دو امپریالیسم تزاری و بریتانیا و رقابت آن دو، عناصر ملاحظه و ارتجاعی را پیوسته به دو قطب روس و انگلیس جذب می‌کرد و عناصر مترقی و آزاد به موازات را به مبارزه و چاره‌جویی برمی‌انگیخت.

الکساندر خودزکو، سرکنسول روسیه تزاری، در کتاب مرزهای گیلان، کمابیش به تجاوزات و مداخلات ناروای روسیه تزاری در امور داخلی ایران اشاره می‌کند و آشکارا می‌نویسد که پس از عهدنامه ترکمانچای، و عهدنامه‌های تحمیلی بعدی، پادشاه ایران از ایجاد بحریه نظامی در دریای خزر بی‌نصیب می‌شود. صیادان روسی در تمام فصول صید، در دهانه رودخانه‌هایی که در جنوب، به این دریا می‌ریزند، حاضر می‌شوند. اینها اطلاعاتشان درباره این سواحل پیش از اهالی محل قابل اطمینان است. سفاین جنگی و کشتیهای تجاری وابسته به روسیه، شواهد مملوور حمایت از صیادان ماهی‌خواریا، خواه به عنوان دیگر، در این دریا رفت‌وآمد دارند. وقتی منافع سرشار ناشی از صید ماهی با جاذبه منافع تجاری گیلان و مازندران و استرآباد در پی آسبیده، روسیه را بنحو مقاومت‌ناپذیری، به تسلک تعامی این منطقه ترغیب می‌کند. تمایل روسیه در دست نهادن بر این سواحل، در واقع عکس‌العمل طبیعی تسخیر پنجاب بوسیله دولت انگلستان و انضمام آن به قلمرو امپراتوری بریتانیا در سرزمین هند است.

به اعتبار چنین مال‌اندیشی است که دولت روسیه، سالیانه، میلیونها روبل صرف نگهداری نیروی دریایی خود در حاهی طرخان می‌کند. به این ترتیب، روسان با در دست گرفتن شیلات ایران، به بسیاری از آرزوهای اقتصادی و سیاسی خود می‌رسیدند. نخست با ایجاد صیدگاهها در کرانه ایرانی دریای خزر با دست ساهیکیران و سرمایه‌داران روس، نفوذ خود را بصورت شبکه مهم پیوسته‌ای مستقر می‌ساختند.<sup>۱</sup>

چون قرآن (کتاب مذهبی ما) مصرف ماهیهای بدون فلس را برای مسلمانان حرام کرده است، صید این قبیل ماهیها به صیادان روسی واگذار شده بود، که هر سال به این سواحل می‌آمدند و صیدگاههایی در دهانه رودخانه‌گرگانرود، نوارود و بویژه سفیدرود، ایجاد می‌کردند. در دهانه رودخانه اخیر، صید ماهی‌خواریا، اهمیتی معادل سواحل شمالی دریای خزر کسب کرده است. صیادان روسی پس از تهیه‌خواریا و سریش ماهی، کشتیهای خود را از فرآورده‌های صید زمستانی، انباشته می‌کردند و راهی حاجی‌طرخان می‌شدند پس از تجارت ابریشم، دادوستد ماهی سفید، سودبخش‌ترین مشاغل گیلان است و بزرگترین رقم فعالیت عملی را به خود اختصاص داده است. یک هزار و صد ماهی سفید تازه، در محل به مبلغ ۳۶ فرانک فرانسه معادل سه تومان به فروش می‌رسید این ماهی را به حالت دودی در پی آوردند و یا در خمی که در سناهای ساحلی مدفون کرده‌اند، شور می‌کنند. یک هزار ماهی سفید شور به مبلغ بیست تا سی تومان فروخته می‌شد و هرگز هم بی‌مشتري نمی‌ماند.<sup>۲</sup> به این ترتیب، روسیه تزاری، چه از نظر

۱. الکساندر خودزکو، مرزهای گیلان. ترجمه سیروس سهامی، ص ۲۴-۳۳.

۲. همان، ص ۸۸-۸۹.

اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی، دریای خزر و ولایات پیرامون آن را جولانگاه فعالیت‌های گوناگون خود می‌شمرد. دوگامل وزیر مختار روس، در زندگی نامه خود بسال ۱۸۸۵ میلادی (۱۳۰۳ هجری)، می‌گوید: هنگام عزیمت به تهران، نیکلای یکم امپراتور روس، به وی گفت: «از کوشش بریتانیا برای دایر کردن کنسولگری در بندرهای خزر که کاری «ساجراجویانه» است غافل نباشید و این یک موضوعی است که شما هرگز نباید تسلیم شوید. اما بجز این یک مسأله، من آرزو مندم که شما با سفارت انگلیس روابطی بسیار نیکو داشته باشید.»<sup>۱</sup>

توجه انگلستان به افغانستان و کوشش پیگیر آن دولت برای کوتاه کردن دست ایران از هرات، را باید سنگربندی در مقابل روسیه به‌شمار آورد.

کشمکش ایران با روسیه تزاری مخصوصاً پس از عهدنامه ترکمانچای، فزونی گرفت و مداخلات ناروای روسیه و اتباع آن کشور به‌جایی رسید که مردی چون حاجی میرزا آقاسی را به اعتراض برانگیخت. وی خطاب به سفارت روس، نوشت: «چون به‌عرض اولیای دولت جاوید مدت قاهره رسید که در سواحل بحر خزر، که متعلق به این دولت علیه است، حکام بدون اذن دولت، بعضی از شیلات ماهیگیری را به‌اجاره داده‌اند. لهذا فرمان قضا جریان، عز نفاذ یافت که هر اجاره که بی‌رخصت مخصوص دولت علیه منعقد شده باشد، باطل است... نظر به این که احتمال می‌رفت که بعضی از رعایای دولت علیه روسیه خواسته باشند بعضی از شیلات را اجاره نمایند، استحضار آن‌جناب از مدلول حکم محکم شاهنشاهی، لازم نمود که آنها را اخبار نمایند. زیاده چه تصدیع دهد. تحریراً فی شهر محرم الحرام سنه ۱۲۵۲.»<sup>۲</sup>

حتی میرزا آقاسی، برای نجات از مداخلات روسیه و اتباعش، همه شیلات ایران را، از محمدشاه اجاره کرد، و به‌دریا بیگی اجاره داد، تا طالبان شیلات از وی اجاره کنند؛ ولی این تدابیر، از تجاوزات و شلتاقها و زورگوییهای عمال روسیه تزاری نکاست. سفارت روسیه به نامه‌های مکرر «حاجی» جوابهای سفسطه‌آمیز می‌داد، و با اعمال فشار و زور، برای اتباع روسیه، امتیازات سودمندی کسب می‌کرد. به‌قول دکتور وثوق زمانی، پس از نامه‌های مکرر بی‌حاصل، «کار صدراعظم ناتوان و نادان، به‌التماس و چیزی همانندگدایی کشید. در هر نامه، پیاپی می‌نوشت: «هل جزاء الاحسان الا الاحسان؟ اما بهره‌ای نمی‌برد... سرانجام میرزا آقاسی به‌زانو درآمد و به‌آخرین سنگر عقب نشست و بعلت ضعف و بیچارگی، از آرزوی ملی کردن شیلات و کوتاه ساختن دست تزاریان چشم پوشید و نوشت: «ما کام شیرین دوست را برای سستی آب شور تلخ نمی‌کنیم.»<sup>۳</sup> و شیلات ایران را در دریای خزر یکجا، به‌عبدل ناسی از اتباع روسیه تزاری به‌سالی ۶ هزاروپانصد تومان اجاره داد.<sup>۴</sup> روسیه تزاری، این شکل استثمار متمرکز را که سود بیشتر و رنج کمتر داشت، بخوبی پذیرفت. با سرگ محمدشاه و فرار حاجی میرزا آقاسی و روی کار آمدن امیر کبیر، کار شیلات صورت دیگری گرفت.

۱. ای. اد. سیمویچ، خاطرات وزیر مختار، ص ۹.

۲. ابراهیم تیموری، عصر بیخبری یا تاریخ امتیازات در ایران، ص ۲۸۷ (به‌اختصار).

۳. وثوق زمانی، «مسأله پایان نامه دکتوری» قبل از انتشار.

۴. دکتور امیر کبیر و ایران، ص ۳۱۰-۳۰۹.

امیر که منتظر فرصت مناسبی برای تأمین منافع ایران بود، چون دید میر ابراهیم مستاجر شیلات به‌اتکاء روسیه از پرداخت اجاره‌بهای شیلات، سرباز می‌زند، اجاره را فسخ و در سال ۱۲۶۷ قمری، با میرزا اسماعیل خان و محمدولی بیگ قرارداد را از نو منعقد کرد و اجاره‌بهای شیلات را به‌سالی ۲۵ هزار تومان ترقی داد، و این جریان را بکار دار ایران در هشت‌رخان نوشت و در پایان تأکید کرد که «... امر و مقرر می‌فرمایم که من بعد، عالیجنابان مشارالیهما را مباشر شیلات دانسته، هر گونه مهمی به‌آن عالیجاه اظهار نمایند لازماً تقویت را بعمل آورده کوتاهی ننمایند و در عهده شناسند»<sup>۱</sup>.

کار شیلات با سرگ امیر کبیر و روی کار آمدن میرزا آقاخان نوری، رو به‌پیشانی نهاد. در نتیجه ضعف حکومت مرکزی، بهره‌برداری کافی از شیلات ممکن نبود. دولت نمی‌توانست از تجاوز ماهیگیران و کشتیهای روس جلوگیری کند، در نتیجه درآمد دولت نه‌تنها از زمان امیر کبیر بلکه از عهد حاجی میرزا آقاسی هم کمتر شده بود.

اگر چه از ۱۲۷۵ قمری، شیلات بظاهر، با واسطه، در دست میرزا ابراهیم خان دریاییگی بود، اما اتباع تزاری در زمان وی، قطعه قطعه، از شیلات بهره‌برداری می‌کردند و وجه ناچیزی به‌او می‌دادند. کاهش درآمد دولت، افزایش هزینه‌ها، بی‌بندوباری و نادرستی و بی‌کفایتی زمامداران، کار را به‌جایی رسانید که سرانجام، شاه و سپهسالار با اجاره دادن سراسر شیلات، به‌یک تن از اتباع روس رضایت دادند.

پس از چندی ناصرالدین‌شاه، شیلات را به‌کاسران میرزا، نایب‌السلطنه، یکی از پسران خود، واگذار کرد و وی با روسها کنار آمد و با افزودن ۶ هزار تومان به‌اجاره‌بهای سالانه، برای شش سال دیگر، امتیاز را تمدید کرد. پس از گذشتن سه سال، در زمان اتابک، میزان اجاره را ال‌ذکی افزودند و برای مدت ۲۵ سال، اجاره را با لیانازوف تمدید کردند. در عهد مظفرالدین شاه نیز بعلمت درمساندگی دولت، روسها همچنان به‌مظالم خود ادامه می‌دادند.

در دوره صفویه، بازرگانی ایران با روسیه بیش از بازرگانی ایران با کشورهای دیگر بوده است در دوره قاجاریان نیز مناسبات بازرگانی ایران با روسیه بر دیگر کشورها فزونی داشته است بطوری که هفت هشتم بازرگانی ایران با روسیه و انگلستان بود، و از این هفت قسمت، هم ۵/۴ قسمت با روس و بقیه با انگلیس بود.<sup>۲</sup>

### بازرگانی ایرانیان در عهد قاجاریه

البته روسها بیشتر فرآورده‌های ایران را می‌خریدند و بیشتر نیازهای اقتصادی ایران را برمی‌آوردند و این حسن مناسبات چند سبب داشت: نخست آنکه روسیه با ایران همسایه بود و ایران می‌توانست نیازسندهای اقتصادی خود را از این کشور زودتر، ارزانتر و آسانتر از جاهای دیگر بدست آورد؛ از طرف دیگر، چون راه عبور بسیاری از کالاهای خارجی از روسیه بود و روسها با اشکال‌تراشیهایی گوناگون مانع عبور کالای دیگر از کشور خود می‌شدند، به این ترتیب، کالاهای روسی مخصوصاً قند و قماش و بلور و جز اینها به ایران می‌رسید و در مقابل، روسها خریدار

۱. همان، ص ۲۱۱.

۲. گنج شایگان، پیشین، ص ۹.



همه نوع فرآورده و کالای ایرانی بودند بطوریکه موازنه نسبی بین واردات و صادرات دو کشور برقرار می‌شد؛ در حالی که دیگر کشورهای خارجی همواره سعی می‌کردند بر واردات خود به ایران بیفزایند؛ چنانکه واردات ایران از بریتانیا و هند، پنج برابر صادراتش به آن کشورها بود.<sup>۱</sup> راههایی که تهران را به مراکزهای بازرگانی سی‌پیوست از اینقرار بود:

۱. راه خلیج فارس - بوشهر - شیراز - اصفهان - تهران
۲. راه بغداد - کرمانشاه - تهران
۳. راه ترابوزان - تبریز - تهران
۴. راه باتوم - تفلیس - ایروان - تبریز - تهران
۵. راه دریای خزر - باکو - بندر پهلوی - رشت - تهران
۶. راه کراسنودسک - عشق‌آباد - مشهد

از این شش راه، سه راه نخستین، برخلاف راههای دیگر، طولانی، دشوار و پرهزینه بود. همین عوامل به نفع مناسبات بازرگانی ایران با روسیه سامان می‌گرفت.

از مدتها پیش، بین دو دولت متجاوز انگلستان و روسیه تزاری، بر سر چگونگی تجاوز به ممالک خاورمیانه، اختلاف بود. پس از شکست روسیه از ژاپن، روسیه تزاری برای آنکه بتواند در برابر حریف تازه نفس خویش آلمان پایداری کند، بر آن شد که به اختلافات خود با انگلستان، بر سر چین و منچوری و راه آهن آن و به تعارضی که با آن کشور درباره ایران و افغانستان و تبت داشتند، پایان دهد.

«مذاکرات در اوت ۱۹۰۷ به نتیجه رسید و بموجب این قرارداد، ایران به سه منطقه نفوذ تجزیه گشت:

۱. منطقه نفوذ روسیه در شمال ایران به خطی محدود می‌شد که از قصر شیرین و اصفهان و یزد و ذوالفقار می‌گذشت.
۲. منطقه نفوذ انگلیس در جنوب به خطی منتهی می‌شد که از بندرعباس به کرمان و بیرجند می‌پیوست.

۳. میان این دو منطقه، ناحیه‌ای بیطرف اعلام شد و هر دو طرف مجاز به تحصیل امتیاز در آن بودند.

منطقه نفوذ انگلیس، بیشتر جنبه نظامی داشت و برای حفظ راههایی بود که به افغانستان و بلوچستان می‌رسید، اما منطقه نفوذ روسیه قسمت آباد و حاصلخیز و پر جمعیت ایران را شامل می‌شد. میان این دو منطقه، میدان رقابت دو دولت باقی ماند. به این ترتیب، روسیه و انگلیس، ایران و افغانستان و تبت را میان خود تقسیم کردند تا بتوانند خود را برای جنگ با آلمان حاضر کنند.<sup>۲</sup>

در فصل چهارم همین قرارداد، به مطالبات مالی دو دولت توجه شده است: «واضح است که عایدات گمرکات ایران غیر از گمرکات فارس و خلیج فارس، که محل تأدیة اصل و فرع

۱. رک: همان، ص ۹.

۲. قرارداد ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس (جامع به ایران). ترجمه ملی وحید مازندرانی، ص ۷۶.

فروض می‌باشد که دولت ایران از بانک استقراضی و رهنی ایران تا تاریخ امضای این قرارداد نموده است، کماکان به همان مصرف خواهد رسید. عایدات گمرکات ایران در خلیج فارس و عایدات صید ماهی ایران در کناره بحر خزر، که متعلق به ایران است، و همچنین عایدات پست و تلگراف، کمافی‌السابق، به مصرف استقراضی خواهد رسید که دولت ایران از بانک شاهنشاهی تا تاریخ امضای این قرارداد نموده است.»<sup>۱</sup>

تنظیم این قرارداد، موجب خشم و ناراحتی آزادیخواهان گردید. دیگر، شروط خواهان نمی‌توانستند برای اجرای نقشه‌های خود، از تضاد و اختلاف دو دولت استعماری بهره‌برداری کنند. دولت ضعیف و فاسد ایران، نخست، خود را با مفاد قرارداد آشنا نمی‌ساخت و ولی سرانجام در ۱۹۱۳ میلادی (۱۲۹۲ هجری شمسی) آن را برسمیت شناخت.<sup>۲</sup> در حالی که دو قدرت بزرگ در مقام تجزیه کامل و بهره‌برداری از منابع ایران بودند، سرانجام انقلاب کبیرا کتبر وقوع پادشاهی و دولت شوروی به انتشار مدارک سیاسی سری، از جمله عهدنامه ۲۸ مه ۱۹۱۵، بین روس و انگلیس اقدام نمود و به جهانیان نشان داد که دو دولت متجاوز، چگونه استقلال و منافع ایران و عثمانی و دیگر کشورهای ضعیف خاورمیانه را نادیده گرفته و تصمیم گرفته بودند که روسیه تزاری، قسطنطنیه و تنگه‌ها را تصرف کند و بریتانیا در عوض، همه ناحیه بیطرف را به منطقه نفوذ خود بیفزاید و روسیه نیز در مناطق شمالی آزادی مطلق یابد.

کمیسر ملی خارجه اتحاد شوروی در ۱۴ یانوار (ژانویه) ۱۹۱۸، به سفارت ایران در پاریس گزاره نوشت: «اعلان می‌نماید که قرارداد انگلیس و روس در ۱۹۰۷، نظر به این که ناقض آزادی و استقلال ملت ایران بوده است، یکباره و الی‌الابد ملغی است. شورای کمیته‌های ملت نیز اعلان می‌نماید که تمام قراردادهای مقدم بر قرارداد مذکور که حقوق ملت ایران را نسبت به موجودیت آزاد و مستقل خود بهر مناسبتی که باشد محدود یا تقلیل دهد، ملغی و از درجه اعتبار ساقط است.»<sup>۳</sup>

ایران نیز در یادداشت ۳۱ ژانویه ۱۹۱۸، از تصمیم و نظر دولت شوروی ستایش کرد. گمرک: یعنی دریافت وجهی از کالاها و مال التجاره‌های خارجی، هنگام ورود به کشور، از دیرباز در ایران معمول بوده. در دوره صفویه، مخصوصاً از زمان شاه سلیمان (۱۰۸۵ هجری قمری) که پادشاهی نالایق بود، گمرک به اجاره داده شد و این وضع، تا ورود رازیان و کارشناسان بلژیکی به ایران ادامه یافت. در سال ۱۲۷۷ شمسی، اجاره گمرک لغو گردید... درآمد گمرک که در سال ۱۲۷۷ ده میلیون ریال بود، ده سال بعد، به ۴۷ میلیون ریال رسید.»<sup>۴</sup>

در عهدنامه تجارتنی ضمیمه عهدنامه ترکمنچای، مقرر شد که ایران و روسیه از واردات و صادرات هرگونه کالا فقط پنج درصد، حقوق گمرکی بگیرند. سپس طبق اصل تساوی ملل کاملاً الوداد، این تعرفه درباره همه کشورهای بزرگ سجزی گشت اما مستأجران گمرک از

۱. همان، ص ۲۸.

۲. دلا ابراهیم، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۶۷.

۳. مجموعه قراردادهای (جزوه شماره ۱۲ قراردادهای ایران و شوروی) ص ۹۳.

۴. علی‌اکبر دهمسای، لغت‌نامه، ماده «گمرک» (جزوه ۷۷، ص ۴۱۹).

بازرگانان ایرانی با نامهای گوناگون، مانند خانات و باج و راه، قبان‌داری و میدان‌داری و جز آنها پولهای دیگری می‌گرفتند که سبب رنجش خلق و گرانی کالاها می‌شد.

توجه جدی به وضع گمرک، در دوران صدارت امین الدوله (در عهد مظفرالدین‌شاه) آغاز شد؛ ملک‌الشعراى بهار در این بیت از نفوذ بعضی از آثار تمدن غرب در ایران یاد می‌کند:

تلگراف اندر زمان ناصرالدین شد درست پس مظفرشاه، گمرک را نمود اصلاح و پست  
در نتیجه سماعی امین‌الدوله، سه تن بلژیکی، بریاست «نوز»، به ایران آمدند که زیر نظر  
صدراعظم، به کارگمرک ایران سروسامانی بخشند. «نوز» نخست تحت عنوان «مدیرکل گمرکات»  
انجام وظیفه می‌کرد ولی «هنگامی که شاه آهنگ اروپا داشت، به دست‌آویز آن که صدراعظم  
همراه او خواهد رفت «نوز» را وزیرکل گمرکات گردانیدند و یکباره در کارهایش خودسر  
ساختند.»<sup>۱</sup>

نوز که ظاهراً از یک کشور بیطرف اروپایی برای اصلاح گمرک ایران آمده بود، چون وضع  
آشفته ایران را دید، طوق بندگی روسیه تزاری را به گردن افکند و به قول جمالزاده، «در بدحسابی  
و بیحسابی، هیچ فروگذار نمود ولی باز باید شالوده نظام و اداره گمرکات حالیه ایران را از او  
دانست.»<sup>۲</sup>

نوز بلژیکی که نماینده یک کشور بیطرف بود، بجای جانبداری از منافع ایران، به پیروی  
از سیاست امین‌السلطان، در اکتبر ۱۹۰۱ قراردادی با روسیه منعقد کرد و ۳۴ قلم از واردات که  
چند قلم آن هم از واردات عمده محسوب می‌شود، از ادای حقوق گمرکی معاف گردید. و از دیگر  
کالاها حقوق گمرکی ناچیزی می‌گرفتند، در نتیجه، به فعالیتهای تولیدی ایران لطمه بزرگی  
رسید و بسیاری از کارگاههای پارچه‌بافی و دیگر مؤسسات تولیدی در نتیجه رقابت دول خارجی  
تعطیل گردید.<sup>۳</sup>

عوارض گمرکی نفت و قند، از پنج درصد به ترتیب به ۱/۵ و ۲/۵ درصد کاهش یافت،  
اما بر عوارض گمرکی چای صد درصد افزودند. ولی انگلیسیها نیز از تأمین منافع خود غافل  
نبودند و قرارداد گمرکی همسانی به سود خود، با دولت ایران تنظیم کردند. نوز در عین حال که  
منافع ملی ایران را به نفع اجانب نادیده می‌گرفت، دزدی نابکار بود؛ بهمین علت، پس از استقرار  
مشروطیت، آزادیخواهان در ۳۱ بهمن ۱۲۸۵ وی را برکنار کردند و معاونش سرنار که در  
دزدی دست کمی از همکارش نداشت بر مسند او نشست.

«درآمد گمرکی ایران در گروه وامهای ایران از روسیه تزاری و بریتانیا بود و تحمیل‌های  
سخت دیگر، مانند هزینه قزاقخانه و مقرری محمدعلی‌شاه مخلوع، از این محل تأمین می‌شد،  
بطوری که تنها یک سوم درآمد گمرک به دولت ایران می‌رسید.»<sup>۴</sup>

۱. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران. ص ۲۹.

۲. گنج شایگان. بهمن، ص ۱۴۱.

۳. عصر بیخبری یا تاریخ امتیازات در ایران. بهمن، ص ۴۰۴.

۴. گنج شایگان. بهمن، ص ۱۴۲.

در کتاب اسناد نویافته، گردآوری آقای ابراهیم صفائی، با مطالعه گزارش میرزا حسین خان گرانمایه و گزارش حاجی میرزا جواد مجتهد روحانی نامدار شهر تبریز، می‌توان به وضع مالی و اقتصادی کشور در

عهد ناصرالدین‌شاه، پی برد.

گرانمایه یا آنکه فرستاده دربار و مأمور رسمی دولت ناصری است، در ضمن گزارش خود، صریحاً می‌گوید: «حکام نواحی حکومت مطلقه دارند، به هرگونه تاخت و تاز قادرند. در هر گوشه و کنار در قتل و غارت جسارت دارند.»<sup>۱</sup>

در همان ایام، صاحب‌دیوان پیشکار و حکمران آذربایجان، بازار قیصریه‌ای ساخت و کاسبان را با زور به آنجا منتقل کرد و دادوستدها با دخالت گماشتگان او انجام می‌گرفت، و تجاوز و اجحاف در خرید و فروش یحد و حشمتناکی بالا گرفته بود. «جمعی از قراجه‌داغیها در همان آثناء به دیوانخانه آمدند که بار زغالی که ۳۰ من است، قپانداران به ۱۸ من تصاحب نموده‌اند و ده من روغن را به هشت من برداشته‌اند. فی‌الفور، فرستادم آوردند کشیدند، مشخص شد که در یک بار زغال، هفت من و در ده من روغن، دویس‌تن تقلب کرده است. همان قپاندار متقلب گریخته متحصن شد... مردم مایوسانه، بازار را بسته، سه دفعه هجوم به سید حمزه بردند. جناب حاجی میرزا جواد مجتهد، آدم فرستاد که بعد از ورود سوکب مسعود، چاره‌جویی خواهد شد. آدم مجتهد را تعرض کرده بیرون کردند که شما علما و اعیان آذوقه خود را از هر جاکه می‌خواهید بزرگشیده می‌برید، وقتی که به‌ما می‌رسد، نوید چاره‌جویی «نسیه» می‌دهید... عموم کسبه و عجزه از این سوء معامله و سرهم‌بندی، بسته آمده، علی‌الغفله هیچانی نمودند. محققاً از علما و اعیان و معارف احدی محرك این شورش نبود ولی از بس که وضع حکومت مغشوش بود... روح تبریز مایل انقلابی بود.»<sup>۲</sup> هر سال از روی تحقیق و تخمین، یک کروور علاوه بر مالیات، از رعیت آذربایجان دریافت و در میان حکام و اجزای حکام و مأمورین مختلفه و صاحب‌منصبان نظام و مباشرین و عمال و کدخدایان معدوم‌الآثر [می‌شود]، و رعیت بیچاره آذربایجان متحمل چندین گونه تحمیلات مختلفه و معدوده فوق‌الطاقه می‌باشد که جای تألم و ترحم است.

یکی از این تحمیلات، تقلباتی است که صاحب‌منصبان در بنیچه صحیح و موافق قاعده سرباز بکار برده‌اند... هنگامی که فوج را به سفر، اخبار نموده‌اند، مانند بچه‌های شلتاقچی ایستادگی کرده‌اند تا نفری از بیست و پنج تومان الی سی‌چهل تومان وجه پادارانه گرفته سفری شده‌اند... تقلب دیگر صاحب‌منصب این است که هنگام احضار به سفر، از هر سربازی که صاحب بضاعت و بیگ‌زاده و کدخدازاده است، رشوت گرفته، از سفر معاف، و عوض آنها با اجرت جزئی از آدمیان بیکار و بیمار گرفته به سفر می‌فرستند که تفنگ به دست گرفتن را نمی‌دانند.<sup>۳</sup>

از جمله تحمیلات فوق طاق و رعیت یکی دیگر نیز مطالبه مالیات بیموقع است. «ملاحظه فرمائید در آخر سال که منتهای تنگدستی رعیت است، در حواله پانصد تومان، دو هزار پانصد

۱. اسناد نویافته. گردآوری ابراهیم صفائی، ص ۹۱.

۲. همان. ص ۱۳-۱۲ (به‌اختصار).

۳. همان. ص ۲۲-۲۱ (به‌اختصار).

تومان، علاوه تحمیل رعیت گردید. واضح است رعیت بیچاره غیر از این که احشام و اغنام و مخلفات خانواده را بفروشد دیگر چه چاره خواهد داشت، و البته حکام جزو نیز در چنین مواقع برای خود دست‌وپایی خواهند نمود، مبشر و کدخدایان نیز حصه خواهند برد.<sup>۱</sup> «برات‌داران هجوم دارند و محصلین (مأموران وصول مالیات) گداوگرسنة سبع وار مأمور، و رعیت بیچاره بقدر مالیات اصل، خدمتانه و مهلتانه و مراحه استقراض و سلم‌فروشی؛ البته متضرر می‌شود.»<sup>۲</sup>

«از جمله تحمیلات، یکی نیز تسعیر غله دیوانی است. بعد از آن که مالیات نقد، کافی برای مخارج و مواجب فوری نگردید، ناچار شروع به تسعیر غله دیوانی می‌شود و از این راه نیز بارگرانی بر دوش رعیت تحمیل می‌گردد.»<sup>۳</sup>

از جمله تحمیلات فوق طاق رعیت، یکی دیگر نیز شلتاق بافی محل است. حکام بی‌انصاف، حتی حاکم مستقل و مسلط که تا آخر سال نیز حاکم بوده است، همینکه معزول گردند، بدخواه خود، باقی در محل قلمداد می‌نمایند حاکم جدید بجهت مطالبه بقایا، محصل (مأمور) تعیین...<sup>۴</sup> و به‌دوشیدن رعیت مشغول می‌شوند. سپس تنظیم کفنده گزارش می‌گوید: «خداگواه است که در هیچ عهد و عصر، قشون دشمن به ملک طاغی اینقدر صدمه زده است که از حکومت... به رعیت ستم‌دیده (میده) است. قتل نفوس و هتک ناموس و غارت‌های بیباکانه که به تعداد نمی‌آید، بر کنفار، سالی دوسه دفعه بجهت خودچرانی، حرکت، و ده به ده می‌گردد با دویست سوار و هر ده یک شب توقف بفرماید کافی است. در عبور سوکب مسعود، قدغن مؤکد شده بود که هر کس عریضه به حضور مبارک بدهد، خانه‌اش یکجا غارت خواهد شد و الا - عارضین خاک‌پای مبارک بشمار می‌شدند.»<sup>۵</sup>

در ایام قحطی، امیر نظام، پیشکار آذربایجان، با کسب اجازه از شاه، شروع به اقدام می‌کند. ولی به او تأکید شده بود که فلانی و فلانی را ندیده بگیرد، و «اتفاقاً بزرگترین انبارها در اختیار همان فلانی و فلانی بود... معلوم شد ولیعهد نیز، مانند شاه، فلانی‌هایی دارد. امیر نظام با مشاهده هیجان مردم، تصمیم گرفت شدیداً اقدام کند. بنابراین، کسان خود را به خانه بزرگترین و طماعترین و مقتدرترین محترکین، یعنی، نظام‌العلماء مجتهد اول تبریز که قریب هفتاد هزار خروارگندم در انبارش داشت، فرستاد. آدمهای نظام‌العلماء شروع به تیراندازی نموده زد و خورد خونین در گرفت و در نتیجه ۱۶-۱۵ نفر کشته شدند.

در این وقت، امیر نظام به سرایان دستور حمله داد و سرایان خانه نظام‌العلماء را غارت کردند؛ من جمله گندها هم به غارت رفت.»<sup>۶</sup>

۱. همان، ص ۲۳. ۲. همان، ص ۲۴.

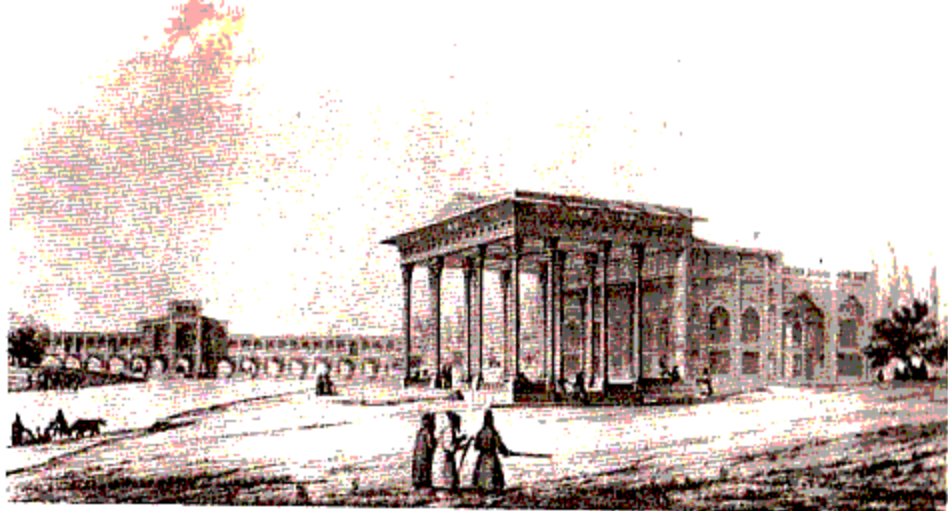
۳. ۴ و ۵. همان، ص ۲۷-۲۵.

۶. خاطرات کلنل کاساکوفسکی. ترجمه عباسقلی جلی، ص ۲۵۲.

# فصل سوم

وضع عمومی شهرها در قرون وسطی

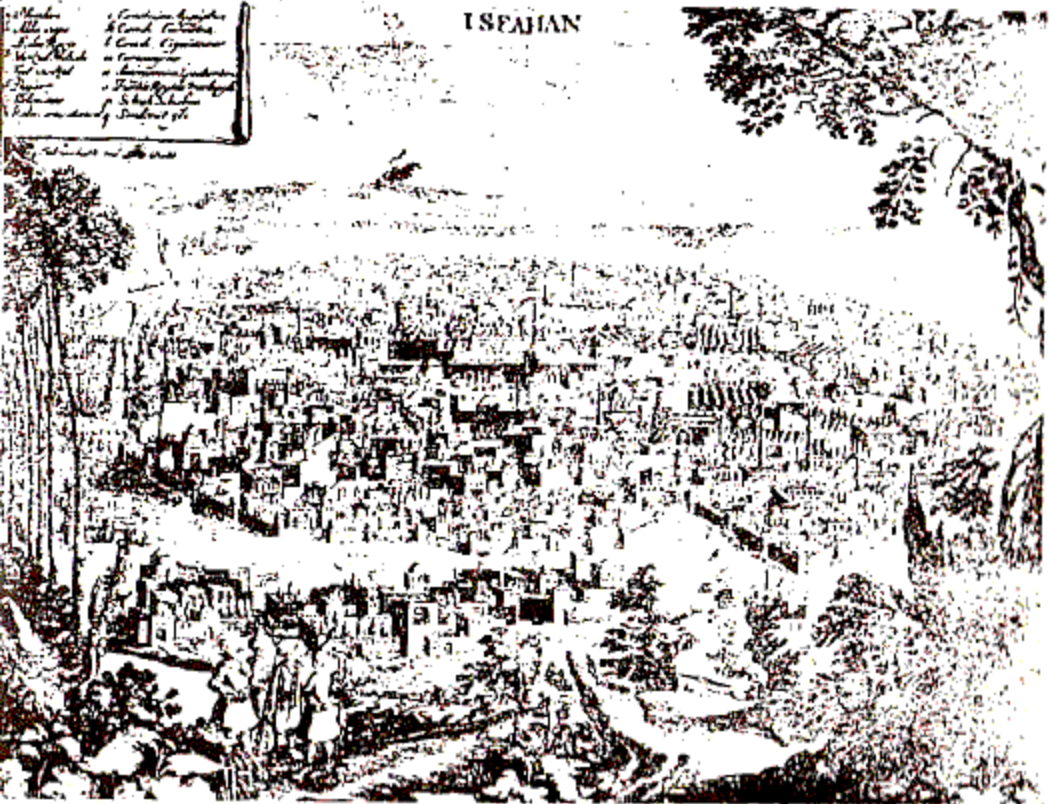
[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)



[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

1. M...  
 2. ...  
 3. ...  
 4. ...  
 5. ...  
 6. ...  
 7. ...  
 8. ...  
 9. ...  
 10. ...

ISEMIAN



حمله اعراب به ممالک شرق نزدیک، بطور موقت، به رشد طبیعی و آبادانی شهرها و فعالیتهای گوناگون اقتصادی مردم لطمه زد، ولی پس از خاموش شدن جنگ، بار دیگر بین مرکز خلافت و ممالک شرق نزدیک روابط اقتصادی و اجتماعی وسعت گرفت چون شهر یک پدیده اقتصادی و مولود توسعه و تکامل فعالیتهای کشاورزی، صنعتی و تجارست در این کتاب از خصوصیات اقتصادی و اجتماعی شهرهای ایران نیز سخن می‌گوییم.

### مشخصات شهرها

«در شهرها و بلاد بعد از اسلام، چند قسمت مشخص دیده می‌شد؛ یکی قسمت ارگ که محل قصور سلاطین و امرای وقت بود و بنام «کهندز» خوانده می‌شد و با برجها و دیوارهای قطور از سایر نقاط مشخص می‌شد. دوم، قسمتی که بسکن توده مردم و بعنوان شهرستان یا شادستان یا مدینه نامیده می‌شد. سوم، قسمتی که بازارها و عمارات نوینباد در آن قرار گرفته بود و به اسم «دبخی» معروف بود. شهرستان و ریض نیز برای حفاظت خود از حملات احتمالی غارتگران و فئودالها، بوسیله دیوارهای عظیم و برج و باروها حفاظت می‌شد. فرخی گوید:

کاخها بینم پرداخته از محتشان همه یکسر ز ریض برده به شارستان بار

دروازه‌های هر شهر، برحسب جمعیت و موقعیت اقتصادی و نظامی، کم یا زیاد بود. هر دروازه به جاده‌ای که به یکی از شهرهای آباد منتهی می‌گردید مربوط بود. همیشه در نزدیکی دروازه‌ها، عده‌ای به دیدن بانی و مواظبت شهر مشغول بودند.

ملک الشعرای بهار، ضمن بحث در پیرامون شادستان، می‌گوید: «در قادیح میستان، این لغت، مکرر و بطرز صریح و روشن، به معنی نفس شهر یعنی دکاکین و خانه‌ها که برگرد ادگ یافته‌اند ساخته باشند، آمده و می‌رساند که غالباً پیرامون شارستان برج و حصار بوده و در حقیقت، هر چه در اندرون حصار یک شهر بوده است شارستان می‌گفته‌اند و آنچه از حصار بیرون بوده است آن را دبخی (بفتجین) می‌نامیده‌اند و گاه بوده است که برگرد ریض هم باز حصار می‌کشیده‌اند، اما غالباً حومه شهر که ریض باشد، بیرون حصار و خارج شارستان بوده است و هیچوقت از شارستان در کتب و دواوینی که دیده شد، بلوک و قری یا ناحیه نخواسته‌اند؛ متجمله قادیح میستان گوید: «آمدن لشکر غزنین بیای شارستان سیستان و حصارگرفتن امیر موید شارستان را، و این نوبت آنجا بنشستند و مردمان را در شهر پشردند.» در جای دیگر گوید: آنچه در ذات



سیستان موجود است که در دیگر شهرها نیست اول آن است که شارستان بزرگ حصین دارد که خود چند شهری باشد [ص ۱۱].<sup>۱</sup>

وضع و منظره عمومی شهرهای قرون وسطایی با بلاد عصر ما فرق فراوان دارد و مقررات و نظامات آن روزگار با دوران ما قابل قیاس نیست از جمله: کلیه مسافری و کاروانهای تجارتنی قبل از بسته شدن دروازه، باید وارد شهر شوند. چه پس از بسته شدن، چاره‌ای جز اتراق و توقف در بیرون شهر نداشتند. خانه‌ها معمولاً گلی بود. اتاق بعضی خانه‌ها با در چوبی مجهز بود. آجر و گچ بیشتر در منزل طبقات مرفه بکار می‌رفت. هر کوچه و بازار و خیابان نامی مخصوص بخود داشت، نظیر بازار عطاران و کوی عاشقان... بازرگانان و تجار شهرها در کاروانسراها و بازارها به دادوستد مشغول بودند. بعضی از بازارها و سراها به دسته‌های مختلف پیشه‌وران تعلق داشت و به نام آنها خوانده می‌شد؛ مثل رسته کلاهدوزان و رسته کفشگران و رسته خزرفروشان و رسته ریسندگان و زرگرها، بزازها، و صحافها که هر یک محلی مخصوص به خود داشتند. در دمشق، غلامان و کنیزان را روی سکوها می‌نشاندند و از کنیزان فقط صورت و دستها نمایان بود. اسبها را برای فروش می‌گرداندند. در داخل شهرها یا در مجاورت آنها، معمولاً کارگاههایی برای بافتن پارچه، قالی یا سایر منسوجات وجود داشت. مصنوعات غالباً بدست غلامان یا کارگران ساخته می‌شد. از میزان حقوق و وضع اجتماعی کارگران آن ایام اطلاع دقیق در دست نیست. قوه خرید مردم عادی خیلی ضعیف بود، بهمین سبب، بازرگانان معمولاً کالاهای سبک و گرانبها و ظریف را برای مصرف ارباب قدرت و ثروت، با خود حمل و نقل می‌کردند. تعدادی از سکه‌های دوره بنی عباس در شهرهای ارزنجان و قونیه بدست آمده. سکه‌ها اکثر مسی بود، ولی درم و دینارهایی از نقره و طلا نیز وجود داشت. صرافها نقش بانک را ایفا می‌کردند و پول را با نرخ سنگین، به مردم محتاج قرض می‌دادند.<sup>۲</sup> به عقیده گردلفسکی، محقق شوروی، در شرق پس از تبدیل رژیم بردگی به فئودالیسم، در وضع عمومی شهرها تغییراتی رخ می‌دهد. شهرهای دوره بردگی مرکز صنعتگران و تجار بود و چون دستگاه سیاسی هم در شهر بود، مرکزیت بیش از دوره فئودالیته وجود داشت. ولی پس از استقرار رژیم فئودالیسم، تمام ارباب حرف و صنایع گرداگرد مراکز فئودالی متمرکز گردیده‌اند. باید در نظر داشت که این تغییر در همه جا یکسان صورت نگرفته و در دوره فئودالیسم نیز بسیاری از شهرها، مانند دوره بردگی، مرکز صنعت و فعالیتهای اقتصادی و تجاری بوده است.<sup>۳</sup>

در دوره قرون وسطی، برای حفاظت شهرها از خطر حمله دزدان، غالباً دور شهرها دیواری عظیم می‌کشیدند فی‌المثل «دیوار واحه بخارا که کنپیرک نامیده می‌شد، اغلب نواحی مسکون واحه را حفاظت می‌کرد. نرشخی می‌نویسد که برای نگاهداری این دیوار، سالیانه هزینه هنگفت و نیروی کار وسیعی لازم بود. گرچه این دیوار واحه را در مقابل تاخت و تاز اقوام ترک بیابانگرد، که پیش از آن بیخبر به روستاها حمله کرده و پس از غارت و چپاول جمعی را نیز

۱. محمدنقی بهاد (ملك الشعراء)، سبک شناسی (۳۰۰). ج ۲، ص ۸۲.

۲. رشاد کوه‌رین، حجة الحق ابوعلی سینا، ص ۱۸.

۳. گردلفسکی، تاریخ سلاجقه آسیای صغیر، ترجمه علی‌اسمر چالاقی (قبل از انتشار).

به اسارت می بردند، حفاظت می کرد، معهدا تردیدی نیست که هزینه نگهداری آن، بار سنگینی بر دوش مردم بود. بدیهی است که واحه های آسیای مرکزی در مقابل تاخت و تاز اقوام بیابانگرد نیازمند دفاع و حفاظت دائمی بودند و بهمین علت، همه جا احتیاج به بنای دیوارهای ضخیم پیدا می شد. خانه ها دیوارهای ضخیمی داشت که به دور حیاطها و باغات و مساکن کشیده شده بود و کوجه های تنگ و پر پیچ و خم، امنیت بیشتری برای ساکنین فراهم می آورد. به علاوه، خود شهر، دارای دیوارهای مستحکمی بود و حکومت نیز در ازگی مستحکم قرار داشت.

در بخارا، ادگت در محل مرتفعی جای داشت که بر سراسر شهر سلط بود و شامل زندان و مسجد و دیوانهای حکومت و نیز مقر فرمانروایی می شد. از تحقیقات باستان شناسی چنین برمی آید که مواد ساختمانی عمده عبارت بوده است از خاک رس، گچ و چوب. حقیقت اسر آن که در سراسر جهان ایرانی، از بین النهرین گرفته تا هندوستان و چین، آجر بیش از سنگ در ساختمانها به کار می رفته است. محتملا تزیینات گیلوئینها، گچبریها و نقاشیهای روی دیوار کاخ بخارا خداتها در «ورخشه» از نظر زیبایی و مهارتی که در ساختن آنها بکار رفته بود، با قصور امپراتوری ساسانیان کوس برابری می زده است. یکی از مختصات تمدن اسلامی، توجهی است که میاخان و جهانگردان در توصیف خصوصیات شهرها، راهها، کاروانسراها و دیگر مظاهر تمدن این منطقه نشان داده اند.

یکی از محققان و جغرافی دانان معروف جهان اسلامی، مقدسی، از مردم اورشلیم است. وی ده سال، جهانگردی کرد و به تمام کشورهای اسلامی بجز سند و سیستان و بخش غربی اسپانیا مسافرت نمود و در هر نقطه مدتی توقف کرد و مطالبی درباره ممالک و خلاق گرد آورد، که از بسیاری جهات بر آثار دیگر محققان و جغرافیادانان عرب ترجیح دارد. وی برای کشف حقیقت و آشنایی با اوضاع اجتماعی و اقتصادی ملل مسلمان، به انواع مشکلات تن داد و به هر کار و کسبی مشغول شد. به گفته خود او «در طی مسافرتهای خویش، جزگدایی به هر حرفه ای مشغول شد. در کشورهای مختلف، یکجا درویشی آسمان جل و دست از دنیا شسته، یکجا قاری قرآن، جای دیگر امام جماعت، جای دیگر قتیبه یا بازوگان و یا محرر یا صحاف یا پیشه ور و یا مستخدم و غیره شد و وقایع شگرف بسیار را از سرگذرانید. مقدسی درباره خود چنین می گوید: «من بارهبنانان کوهستان طرح دوستی ریختم و گاهی نیز با سلطان آشنا شدم. زمانی صاحب بردگان بودم و گاهی خود مانند آنان سبد بر سر نهاده بودم. بارها با خطر غرق و مرگ روبرو شدم یا راه کاروان ما را راهزنان قطع کردند. من خدمت قاضیان و رجال ارجمند کردم و در برابر ملوک و وزیران سخن گفتم. با اولگردان در راهها ره سپردم و در بازارها کالا فروختم. مرا بارها به زندان انداختند و همچون جاسوس بازداشتن کردند... من گاهی با پالکی و زمانی سوار بر اسب ره سپردم و هنگام وزش باد سسموم، پیاده روی می کردم و زمانی نیز پای پیاده، در میان برف حرکت می کردم. گاهی در کاخ سلطنتی میان اعیان و درباریان بودم و زمانی در کوی نساجان میان عوام الناس زندگی می کردم.»

مقسی خود می‌گوید که جغرافیای او از سه منبع اساسی اخذ مطلب کرده است: اولاً از یادداشت‌های خود او که محصول تحقیقات و مشاهدات وی در طی مسافرت‌های گوناگون است؛ ثانیاً از گفته‌های مردم معتمد؛ ثالثاً، از کتابهای جغرافیا و غیره. وی در این باره می‌گوید: «هیچ کتابخانه سلطنتی باقی نماند که من سری به آن نزده باشم...»

مقسی به آثار جغرافیون پیش از خود، با نظر انتقادی شدید می‌نگریست. وی اثر بزرگ جغرافیایی خود را تحت عنوان احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، نخست در سال ۹۸۵ میلادی (۳۷۵ هجری) به اتمام رسانید و پس از سه سال که مسافرت تازه‌ای بعمل آورد، آن را با اصلاحاتی تجدیدنظر نمود. دگویه (دخویه) برای چاپ علمی و انتقادی متن عربی اثر مقسی، این روایت ثانوی را مأخذ قرار داده است.

چنانکه گفتیم، تقسیم مطالب در کتاب مقسی، از روی شیوه و نقشه واحدی صورت گرفته است. نخست، وضع عمومی جغرافیایی هر ناحیه شرح داده شده و سپس به شرح هر بخش، و هر شهر می‌پردازد. در مورد هر شهر و بخش، اطلاعاتی درباره نقشه و آثار معماری و تاریخ و مردم و زبانهای آنان و دین و وضع زندگی و فرهنگ و معارف و آداب و رسوم و سازمان سیاسی و تولیدات پیشه‌وران و اشیائی که در محل دادوستد می‌شود و یا صادر می‌گردد و درباره آبیاری و سزروعات و کشاورزی بطور عموم و اوزان و مقادیر محلی و واحد طول و سطح و غیره و میزان خراج و غیره به دست می‌دهد. مسیر کاروانها و جاده‌های کاروانرو، بتفصیل، شرح داده می‌شود.

اطلاعات و مطالب کتاب مقسی، از لحاظ دقت و صحت، ممتاز است و در عین حال، وی از مدح و ستایش نظامات فتودالی و سلوک و شیوه زندگی فتودالی نیز خودداری می‌نماید. کتاب مقسی عالیترین اثر جغرافیایی عربی در قرون وسطی است و منبع پربهایی در تاریخ اقتصادی ایران در قرن دهم بشمار می‌رود.<sup>۱</sup>

یکی دیگر از جهانگردان، احمد بن ابی یعقوب، می‌گوید که من در عنوان جوانی... به دانستن اخبار بلاد و مسافت میان هر سرزمین تا سرزمین دیگر، علاقه‌مند بودم. چنان بودم که هرگاه به مدی برمی‌خوردم، از وطنش و شهرتش پرسش می‌نمودم، و از کشت و زرع مسکن او و ساکنان آن از عرب و عجم و همچنین آب آشامیدنی اهالی، و پوشاک آنها و کیشها و عقاید و گناترهای آنان و کسانی که بر آن سرزمین دست یافته‌اند، و کاروانها و منبع خراج و میزان درآمد دارایی آن را ذکر می‌کردم. همچنین مسافت میان شهرها و سرزمین‌ها را در کتابم یادداشت می‌کردم. یعقوبی اثر خود را در سال ۲۷۸ هجری (۸۹۱ میلادی) به رشته تحریر کشیده است و مطالعات خود را از بغداد شروع و به سوس اقصی پایان می‌دهد. به نظر او، عراق وسط دنیا و بغداد وسط عراق است و از لحاظ وسعت و عمران و آبادی و خوبی آب و هوا و تنوع ملل و نحل و فعالیت‌های اقتصادی و انواع کالا و خواربار، در جهان بینظیر است.

یعقوبی می‌نویسد، در دوران قدرت ساسانیان، بغداد دهی گمنام بود پس از آنکه قدرت به بنی عباس رسید، به ارزش این ناحیه پی بردند و ابوجعفر منصور مهندسان و معماران را فرا-

خوانند، و تصمیم گرفت که شهر را به شکل دایره بسازد. پس از آنکه در سال ۱۶۱۱، عده کثیری از دروگران، آهنگران و مقیمان را از شهرهای مختلف فرا خواند و دستور داد به پی‌ریزی شهر اقدام کنند.

باره شهر را با خشتهای بزرگ و کنگره‌ها و برجهای بزرگ را با آجر و آهک و ساروج بنیان نهاد.

یعقوبی درباره محلات می‌نویسد: «محل‌های بیرون باره را چهار بخش کرد و سرپرستی هر بخشی را در عهده مهندسی قرار داد. زمینها را بین ارباب قدرت تقسیم کرد، محل بازارها را تعیین کرد، هر محل و کوی و برزنی را به نام شخصی از ارباب نفوذ نامگذاری کرد. کوچه‌ها بن بست بود، و پهنای خیابانها را پنجاه ذراع و گذرها را شانزده ذراع تعیین کردند. و به تناسب، در هر ناحیه، مسجد و حماسی بنیان نهادند. غیر از یعقوبی، عده‌ای دیگر از پژوهندگان در زمینه مسالک و مسالک و روشن کردن جغرافیای جهان اسلامی، سعی و تلاش کرده‌اند. از آن جمله، ابن‌خردادبه مؤلف المسالک و الممالک (۲۵۰ هجری)، ابن رسته (۲۹۰)، ابن الفقیه (۲۹۰)، مسعودی (۳۳۲)، استخری (اصطخری) (۳۴۰)، ابن حوقل (۳۶۷)، مقلسی (۳۷۵) و ناصر خسرو (۴۳۸) قابل ذکرند.

### مختصات اقتصادی شهرهای فنودالی در ایران

به نظر محققان شوروی، شهرهای جدید فنودالی در ایران، پس از تجزیه کار پیشه‌وری از کشاورزی و رشد و ترقی تولید کالاهای مختلف و پیشرفت مبادله، در مجاورت شهرهای قدیم پدید آمد و روز بروز بر اهمیت و وسعت آن افزوده شد، به این ترتیب که ریش یعنی قسمت خارجی و بیرونی شهرهای قدیم، در اثر توسعه اقتصادی و رشد بازرگانی و دادوستد، اندک‌اندک، آباد و معمور گردید و بصورت شهری تازه و نو درآمد، و این دگرگونی که مولود تغییر شرایط اقتصادی و رشد تولید و مبادله بود، در وضع عمومی شهرها تغییری عظیم پدید آورد. غالب شهرهای بزرگ ایران نظیر نیشابور، ری، اصفهان در قرون وسطی، حدود صد هাজার نفوس داشتند و بمراتب، از شهرهای اروپا در قرن شانزدهم و هفدهم مهمتر و پر جمعیت‌تر بودند، و غالباً در مسیر راههای ترانزیتی و کاروانرو قرار داشتند، و از طریق دریا و خشکی، کشورهای کرانه دریای مدیترانه و اروپای شرقی را با ایران و دیگر کشورهای شرق نزدیک و هندوستان و چین مربوط می‌ساختند. در میان شهرهای کرانه خلیج فارس، بندر میبراف اهمیت و موقعیت اقتصادی ممتازی داشت. غالب شهرهای خوزستان و فارس — نظیر شیراز، اهواز، کازرون، جهرم، شوشتر، استخر و فسا — مرکز فعالیت‌های صنعتی و پارچه‌بافی بودند، و در سایر نقاط، نظیر نیشابور، هرات، آمل، بابل، طوس، گرگان و بلخ و کابل و غیره نیز فعالیت‌های گوناگون اقتصادی و بازرگانی بطور وسیع صورت می‌گرفت. در شهرهای ایران، اتحادیه اصناف وجود داشت و هر صنف در کوی و منطقه معینی فعالیت می‌کرد. مثلاً در نیشابور صنف کلاه‌دوزان و طناب‌بافان و بازرگانان ابریشم خام، و فروشندگان منسوجات ابریشمی از دیگران متنفذتر بودند. در شهرهای ایران، زمام امور در دست فنودالهای صاحب زمین اطراف بود که عموماً از دهقانان قدیمی ایرانی و بازرگانان

فاتحان عرب بودند. این فتودالها که بیشتر در قلاع خود زیست می کردند، اکنون در شهر بسر می بردند و کمتر در املاک خویش زندگی می کردند. فتودالهای مزبور در عین حال، با شرکت‌های بزرگ بازرگانی و تجار عمده فروش، که به تجارت خارجی و ترانزیتی مشغول بودند، ارتباط داشتند و بخشی از عواید حاصله از مال‌الاجاره املاک را به شرکت‌های بزرگ تجاری می سپردند و اینان سهم سود ایشان را بصورت کالا و بیشتر بصورت منسوجات می پرداختند. اینگونه نزدیکی بعضی از دستجات فتودال، با تجار بزرگ، یک پدیده خاص تاریخ ایران و بسیاری از کشورهای مجاور آن، در مشرق زمین بوده است.

بدین سبب، در اینجا برخلاف آنچه در دوران قرون وسطی در اروپای غربی جریان داشته، تجار بزرگ، قطب مخالف فتودالها نبوده با ایشان مبارزه نمی کردند و بر عکس، باتفاق فتودالها، علیه نهضت پیشه‌وران و بینوایان به یکپارگی می پرداختند.

بالتیجه چون نیروهای اجتماعی در ایران به این شکل صف‌آرایی کرده بودند، سازمانهای صنفی پیشه‌وران شهرهای ایران خیلی ضعیفتر از شهرهای اروپای غربی بودند و نتوانستند انحصار صنفی را در شهرها برقرار کنند و نمی توانستند نرخ محصولات پیشه‌وران را چنانکه در مغرب متداول بود، به میل خود، در بازار معین کنند. از منابع تاریخی چنین برمی آید که وقتی صنف ناوایان کوشید، در شهر غزنه، قیمت جدیدی برای نان وضع کند؛ سلطان محمود غزنوی اسرکرد رئیس صنف ایشان را بزیر پای پیلان بیفکنند.

مقامات شهری، از قبیل رئیس، قاضی و امام جماعت و محتسب و عسس و غیره از اعیان محل انتخاب می شدند. در ایران و دیگر کشورهای آسیای مقدم و میانه، اداره امور شهرها بطور کلی بر اثر مخالفت فتودالها، که از طرف تجار بزرگ پشتیبانی می شدند، در دست خود ساکنین شهرها نبود، و فقط کویهای شهر و اصناف و اتحادیه‌های تجار و روحانیان حق داشتند از خود رئیسی انتخاب کنند که تابع رئیس شهر بود.

پیشه‌ورانی که در اتحادیه‌های اصناف گرد آمده بودند و از استادان و خلیفه‌ها و شاگردان مرکب بودند از لحاظ حقوق آزاد شمرده می شدند، ولی در بسیاری از شهرها کماکان به دولت و یا فتودالهای محلی خراجی بصورت مصنوعات پیشه خود می پرداختند.

مرکز زندگی اجتماعی شهر بازار، و یا صحیحتر بگوییم، چندین دسته بازار بود. مرکز بازارها معمولاً نقطه تقاطع بازارهای اصلی بود که به فارسی «چهارسو» و عبری «سربه» می نامیدند.

در اطراف و نزدیک چهارسو، معاملات عمده کلی‌فروشی، در اینیه مخصوصی به نام کاردانسرایی صورت می گرفت (مترادف «فندق» یونانی). کاردانسرایی در عین حال مهمانسرای برای تجار تازه وارد بیگانه و انبارکالاها و بودی معاملات عمده بود.

به گفته ناصر خسرو، شاعر و جهانگرد بزرگ، در اصفهان در اواسط قرن یازدهم، تنها در یک خیابان پنجاه کاردانسرایی وجود داشت. معمولاً هر شرکت تجاری از خود کاروانسرایی داشت.

از آنجایی که حمل مبالغ هنگفت بسبب وجود راهزنان، خالی از خطر نبود، معاملات عمده تجارتمی بوسیله چک انجام می گرفت. حتی کلمه چک هم فارسی است. تاجری که عازم

شهر دیگر بود، پول خود را به صراف می سپرد و از وی چکی دریافت می داشت و صرافان شهری که مقصد تاجر بود، وجه چک را می پرداختند. ابوشجاع، نویسنده قرن یازدهم میلادی، می گوید که مبلغ چکهای تاجر ثروتمند مغرب، در آسیای میانه، خیلی سریعتر از آن مدتی که امیران خراج وصول می کردند، پرداخت می شده؛ و ناصر خسرو که پیشتر یادی از او کردیم، معاملات عمده تجاری را چنین توصیف می کند: «و حال بازار آنچنان بود که آن کس را چیزی بودی به صراف دادی و از صراف خط بستدی (یعنی چک) و هر چه بایستی، بخریدی و بهای آن را بر صراف حواله کردی، و چندانکه در آن شهر بودی، بیرون از خط صراف چیزی ندادی...» معاملات خرد و خرید و فروش مصنوعات پیشه‌وران محلی با پول نقد انجام می شد. خرده‌فروشی مصنوعات مزبور مستقیماً در کارگاهها که در عین حال دکه فروش بود انجام می شد. بدین مناسبت، کلمه عربی «دکان» هم به معنی محل فروش و هم به مفهوم کارگاه استعمال می شد. تمام استادان یک پیشه، اغلب در کوی واحدی زندگی می کردند و دکانهای ایشان نیز در همان کوی بود. بدین قرار، کوی ابریشم بافان و پشم بافان و رویگران و رنگرزان و اسلحه‌سازان و کوزه‌گران و گوهریان و سراجان و غیره وجود داشت. روستاییان روستاهای مجاور، محصولات غذایی و خواربار را به بازارهای شهر می آوردند؛ مثلاً روزی قریب هزار گوسفند و صد گاو را به بازار اصفهان آورده می فروختند و هر ساله در بازار مزبور قریب یکصد هزار گوسفند برای فوریه و قدید فروخته می شد. این ارقام نشان می دهد که شهر اصفهان تا چه اندازه پرجمعیت بوده است.

در قرن دهم میلادی، مدرسه یا آموزشگاه روحانی اسلامی متوسطه و عالی تشکیل شد و در شهرها صنوف قوی روحانیان و سادات مسلمان، که از خود دارای رئیسانی بودند، بوجود آمد. مساجد و مدارس صاحب موقوفات فراوان، از قبیل دکاکین و حتی بازارها بود و طلاب و مدرسین از پیشه‌وران و بازرگانان کسب عایدی می کردند.

بدین طریق، از قرن دهم تا دوازدهم میلادی، در شهرها چهار مرکز اصلی زندگی اجتماعی، وجود داشت: ۱. شهرستان با کاخها و خانه‌های اعیان ثووال؛ ۲. مدرسه و مسجد و دیگر مؤسسات اسلامی و صنوف روحانی؛ ۳. چهارسو (مربعه) با کاروانسراها، و تاجر عمده و معاملات کلان بازرگانی؛ ۴. و در آخر، کویهای پیشه‌وران و اصناف و بازارهای درجه دوم، که مرکز معاملات کوچک و خرده‌فروشی بود.

قیافه خارجی بسیاری از شهرهای ایران را جغرافیون قرن دهم و بویژه استخری و مقدسی وصف کرده‌اند. نیشابور، شهر بزرگ، یک فرسنگ مربع یعنی قریب ۴ کیلومتر مربع وسعت داشت. بنا به گفته مقدسی، نیشابور ۴۴ کوی داشت؛ بعضی از این کویها از لحاظ وسعت معادل نصف شیراز بود. نیشابور از شهر فسطاط مصر وسیعتر و از بغداد پرجمعیت‌تر بود، یعنی بهر تقدیر، جمعیت آن به چندین صد هزار نفر بالغ می گشت. به گفته مصنف مزبور، نیشابور بازار فروش و مکاره فارس و سند و کرمان، و بارخانه کالاهای خوارزم و ری و گرگان بود. این شهر از شهرستان و ریض تشکیل شده بود، و قریب پنجاه خیابان بزرگ داشت.

بازرگانی عمده در دو بازار اصلی (مربعات الکبیر یا چهارسو بزرگ) که در ریض قرار داشت، در مشرق مسجد جامع و بازار کوچک (مربعات الصغیره یا چهارسو کوچک) در مغرب

آن، متمرکز بود. در اطراف این هر دو چهارسو، کاروانسراها (فندقها) با انبارهای کالا مستقر بود.

ولی مقدسی ضمن وصف نیشابور، چنین می‌گوید: «کوچه‌ها کثیف است، درخان‌ها (یعنی کاروانسراها) بینظمی حکمفرما می‌باشد، گرمابه‌ها پاک نیست، دکانها بد است و دیوارها نامنوار. فقر همواره همنشین شهر و گرانی با آن پیوند دوستی دائم دارد.»  
مقدسی شکایت از فقدان بهداشت و ناپاکی و تنگی اسکنه و گرانی را در مورد شیراز و دیگر شهرها نیز تکرار می‌کند. در شهرها، عناصر ولگرد و روستاییان همه چیز از دست داده که در فقر و فاقه روزگزارانیده و با درآمدهای اتفاقی زندگی می‌کردند بسیار بودند. صنف‌گدایان (سایبان) نیز وجود داشت.<sup>۱</sup>

فرای در کتاب بخارا، راجع به سازمان تجاری و اقتصادی بعد از اسلام، می‌نویسد: «سازمان کاروانها، کاروانسراها، محافظین و جز اینها پیچیده بود. برای تجارت و بازرگانی، شرکت‌های بهم پیوسته‌ای تشکیل گردیده و تجارت، سازمان پیشرفته‌ای پیدا کرده بود. صرف نظر از ریشه کلمه «چک» که به قول بعضی از محققین با چینیهایی که در دوره مغول پول کاغذی را به شرق نزدیک وارد کردند ارتباط دارد، رسمی شبیه برات و اسکناس در قرن دهم (چهارم هجری) مرسوم بوده است. همراه بردن مبالغ هنگفت پول، دور از احتیاط بود و بنابراین برای انتقال پول نقد از شهری به شهر دیگر، مردم به صرافی در شهر خود، مراجعه می‌کردند، و از وی حواله‌ای به عهده صرافی که در شهر دیگر طرف او بود می‌گرفتند. مطالب بعضی از متون قدیم، حاکی از آن است که از این قبیل چکها که از قسمت غربی جهان اسلام حواله می‌شد، در قسمتهای شرقی حائز احترام و اعتبار بود. این جریان هنوز هم مرسوم است و مؤلف در سال ۱۹۴۳، هنگام مسافرت از هرات به مشهد، آن را شخصاً آزموده است.»<sup>۲</sup>

در میان صنایع مختلف دستی، که در صفحات پیش، از آن سخن گفتیم، انواع پارچه، از کهنترین روزگاران مورد نیاز مردم بوده است. یعنی منسوجات گوناگون از گهواره تا گور برای حفظ بدن از سرما و گرما مورد استفاده قرار می‌گرفته است. در صفحات بعد تاریخچه این صنعت را در ایران بعد از اسلام، مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

«درباره عده نفوس شهرها اطلاعات مورد اعتماد ما اندک است. بلخ که از شهرهای بزرگ درجه اول نبود، در آغاز قرن سیزدهم میلادی، قریب دویست هزار نفر جمعیت داشت. ربع جمعیت شهر را روحانیون و ذاکرین و فقها و اعضای خانواده و خدمتکاران ایشان و معلمین و طلاب مدارس دینی تشکیل می‌دادند.

یک شهر درجه دوم فارس، به نام ارغان، در اواسط قرن یازدهم، قریب چهل هزار جمعیت داشت و شهر یلج هیر، در سیستان که شهر کوچکی شمرده می‌شد و در مجاورت معادن نقره قرار داشت، در قرن دهم، بیست هزار جمعیت داشت.»<sup>۳</sup>

۱. رک: تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم. پیشین، ص ۲۵۲ - ۲۴۸.

۲. بخارا، پیشین، ص ۱۵۷.

۳. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم. پیشین، ص ۲۵۲.

وضع ساختمانها از خصوصیات و نقشه ساختمانها، وسعت و ارتفاع اتاقها، وضع درها و پنجرهها و دیگر خصوصیات منازل اطلاعات کافی نداریم؛ آنچه مسلم است قطر دیوارها برخلاف روزگار ما بسیار زیاد بود و گاهی از یک مترونییم تجاوز می کرد. درهای ورودی را مخصوصاً طبقات محروم کوتاه می گرفتند. تمام افراد خانواده های فقیر فقط از یک اتاق برای زندگی و استراحت استفاده می کردند، و همه روی زمین می خوابیدند و اثاث البیت مردم بینوا بسیار ساده و ابتدایی بود. بعلت فقر و پایین بودن سطح معیشت و فرهنگ عمومی، مسائل صحتی و بهداشتی مورد توجه نبود و مرگ و میر در بین طبقات فقیر فراوان بود. ولی طبقه میانه حال و طبقات ممتاز، یعنی اعیان و اشراف و روحانیان و فنودالها، در شرایط مساعدتری زیست می کردند. به حکایت تاریخ بیهقی، در حدود هزار سال پیش، ثروتمندان برای ساختن بنا و کوشک، از مهندسان و معماران و بنایان زبردست استفاده می کردند. بیهقی ضمن وقایع غره محرم ۴۲۲ هجری، سلطان مسعود را در رشته مهندسی مردی صاحب نظر و مستعد معرفی می کند و در وصف او می گوید: «... در بناها هیچ مهندس را بکس نشمردی و اینک سرای نو، که به غزنین می بینید، مرا گواه بسنده است، و به نشابور شادیاخ را درگاه و میدان نبود، هم او کشید. به خط خویش سرایی بدان نیکویی و چندین سراپچه ها و میدانها، تا هم چنان است که هست.»<sup>۱</sup>

در میان صاحب نظران عالم اسلام ابن خلدون راجع به شهرنشینی و آثار و نتایج آن، نظریاتی ابراز می کند که قسمتی از آن صحیح و قابل قبول است و قسمتی دیگر با مبانی علمی سازگار نیست. ابن خلدون در جلد دوم مقدمه، می نویسد: «هرچه عمران سرزمینها فزونی یابد و ملت های گوناگون در نواحی مختلف آنها سکونت گزینند و بر جمعیت آنها افزوده شود، به همان میزان، وضع زندگی مردم آن نواحی نیز بهبود می یابد و بر میزان ثروت و بنیانگذاری شهرهای آنان می افزاید و دولت ها و کشورهای بزرگی در سرزمینهای سزبور تشکیل می یابد، و علت همه آنها همان فزونی کارها و نتایج آنهاست. [ج ۱، ص ۷۳۹-۷۳۸].

به نظر ابن خلدون، مرحله شهرنشینی، پس از گذشت ۶ سال، به سرایشی سقوط نزدیک می شود، در حالی که واقعیات تاریخی نشان می دهد که شهرهای نیشابور، بغداد، بخارا و هرات و جز اینها در طی قرون وسطی، همواره رو به عمران و آبادی رفته اند و مادام که حمله تجاوز- کارانه فنودالها و پادشاهان و تحمیل مالیاتهای سنگین، نظام اجتماعی و اقتصادی شهرها را درهم نریخته، این سیر تکاملی ادامه داشته است. اینک نظریه ابن خلدون: شهرنشینی و حضارت نهایت عمران و پایان دوران آن است، و همین حضارت، فساد و تباهی آن را اعلام می دارد. کشورداری و دولت، بمنزله هدفی برای هر عمران یا اجتماع است؛ خواه در مرحله بادیه نشینی و خواه شهرنشینی، و هر کشور و بازاری را سرانجام دوران و عمر محسوس است، چنانکه هر یک از موجودات و موالیذ طبیعت عمر محسوسی دارند. مرحله چهل سالگی برای انسان نهایی است که تا آن سن، قوای او در افزایش و رشد و نمو می باشد و همین که به این سن می رسد، طبیعت مزاج او مدت معینی از رشد و نمو بازمی ایستد و آنگاه رو به انحطاط می رود. بنابراین، باید دانست که شهرنشینی نیز در عمران بمنزله نهایی است که در دنباله آن مرحله فزونتتری وجود ندارد. زیرا



هنگامی که تجمل و ناز و نعمت برای مردم یک اجتماع حاصل آید، طبیعتاً آنان را به شیوه‌های شهرنشینی می‌خواند، و به عادات آن متخلق می‌سازد. و شهرنشینی عبارت از تفنن‌جویی در تجملات و بهتر کردن کیفیات آن، و شیفتگی به صنایعی است که کلیه انواع و فنون گوناگون آنها ترقی می‌یابد، مانند صنایعی که برای امور آشپزی و پوشیدنیا یا ساختمانها یا گستردنیا یا ظروف و دیگر کیفیات خانه‌داری آماده می‌شود و برای زیبا کردن هر یک از آنها صنایع بسیاری است که در مرحله بادیه‌نشینی به هیچیک از آنها نیازی نیست و ضرورتی برای زیبا کردن آنها یافت نمی‌شود. و هرگاه زیبایی‌پسندی در این کیفیات امور خانه به مرحله نهایی برسد، بدنبال آن، فرمانبری از شهوات پدید می‌آید و نفس انسان از این عادات به تفننات گوناگون بسیار خو می‌گیرد که در نتیجه، هیچیک از امور دین و دنیای وی، بعلت این عادات، بهبود نمی‌پذیرد و اصلاح نمی‌شود. [مقدمه ج ۲، ص ۷۵۱-۷۵۰].

چون هدف عمران و اجتماع، حضارت و تجمل‌خواهی است، بنابراین هرگاه اجتماع به هدف خود برسد، به فساد بر می‌گردد و مانند عمر طبیعی کلیه حیوانات، در مرحله پیری داخل می‌شود. [مقدمه ج ۲، ص ۷۵۵].

بنابراین، به نظر ابن‌خلدون، دوران شکوه و جلال جامعه بیش از ۶۰ سال به طول نمی‌انجامد و پس از آن، دوران سراسیمگی و سقوط فرا می‌رسد. جای سؤال است که چگونه ابن‌خلدون قادر به تصور دوره توسعه و ترقی طولانیتر و پر دوامتری نبوده است. فراموش نکنیم که ابن‌خلدون معاصر تیمور بود، و در قرن چهاردهم میلادی، و در جامعه‌ای می‌زیست که آغاز به جمود و رکود کرده بود. از این رو، طبیعتاً وی نمی‌توانسته است دارای آنچنان مفهومی از تحول تاریخی باشد، که ما امروز داریم. امروز ما می‌دانیم که تحول بالاتر در نتیجه ترقی و پیشرفتهای متوالی و متراکم جامعه امکان‌پذیر است. ولی مفهوم مذکور زائیده توسعه اقتصادی و اجتماعی زمانه است، و از زمانی به‌خود شکل گرفته است که اصل تحریک تاریخی محسوس شده است.»<sup>۱</sup>

چون مطالعه در وضع، و خصوصیات شهرهای ایران، بسیاری از مشخصات زندگی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مردم ایران را آشکار می‌کند، با استفاده از منابع و مآخذ و سفرنامه‌های گوناگون به توصیف عمده‌ای از شهرهای بزرگ، متوسط و کوچک ایران در قرون وسطی می‌پردازیم.

استاد سعید نفیسی در کتاب خاندان طاهری، درباره وضع شهرهای ایران، چنین می‌نویسد:

«در آن زمان، بنابر اصولی که در آغاز تمدن ایران مهاجران آریایی در کشور نهاده بودند، هنوز شهرهای ایران مرکب از چند قسمت بود: قسمت درونی و هسته مرکزی را که دیوار و برج و بارو و گاهی هم خندق داشت و نخستین آبادی آن شهر از زمانهای قدیم بود، ارگ یا کهن‌دژ می‌گفتند و این کلمه را به زبان تازی، قهندز ضبط کرده‌اند. برورزمان، درگرداگرد آن، آبادی

شهرهای ایران  
بعد از اسلام

بزرگتری فراهم شده بود که آن را شارستان یا شهرستان و به زبان تازی، ریض می‌گفتند. آبادی دیگری را که گرداگرد شارستان فراهم شده بود، روستا می‌گفتند و این کلمه را به زبان تازی، برده و رستاق گفته‌اند و نیز حایط یا سواد نامیده‌اند:

در آبادیهای مهم، که بر سر راهها بود، شبها بر بلندی آتش می‌افروختند و برجی را که برای این کار ساخته بودند، آتشگاه می‌نامیدند، و همین کلمه را به زبان تازی ترجمه کرده مفاروسناره گفته‌اند، و سپس آن را در مساجد نیز بکار برده‌اند. بوسیله آتشی که بر فراز این برجها افروخته می‌شد، از دور اخبار و علائم و اشاراتی می‌دادند که مردم دور دست را از خطر و حوادث آگاه می‌کردند.

در شهرهای بزرگ، لشکریان مخصوصی برای پاسبانی کساخها و مراکز دیوانی بودند که به آنها حرس می‌گفتند و مأمورین شهربانی شهر را شرط و شهردار را صاحب‌الشرط یا والی‌الشرط می‌نامیدند.<sup>۱</sup>

در دورهٔ فتودالیته، مخصوصاً در ایامی که قدرت سلاطین و امرای محلی به‌سستی می‌گرایید، وحشت عمومی افزایش می‌یافت و مردم بیش از پیش، خود را برای مقابله با حملات مارتگرانهٔ فرصت طلبان، فتودالها، اشرار محلی و متجاوزین دیگر آماده می‌کردند و ساختن دیوارهای عظیم، حفر خندق در اطراف شهرها، ساختن برج و بارو و دروازه‌های آهنی و راههای زیرزمینی و گماشتن عده‌ای دیده‌بان برای سراقبت دایمی، حاکی از فقدان امنیت و نگرانی عمومی در آن دوران است. برای آنکه خوانندگان بیشتر به وضع عمومی شهرهای آسیای غربی واقف گردند، به توصیف خصوصیات اجتماعی و اقتصادی بعضی از آنها مبادرت می‌کنیم:

نامنی شهرها: «در زمان محمد بن عبدالله بن طلحه (۲۵۹-۲۴۸) که احمد بن خالد امیر بخارا بود، مردم بخارا از وی خواستند که شهر ایشان را ریضی بسازد تا شب دروازه‌ها بر بندند و از دزدان و رهنان در امان باشند. پس او فرمان داد تا ریضی بنا کردند بغایت نیکو و استوار و آن را برجها ساختند و دروازه‌ها نهادند و این در تاریخ ۲۳۵ بود که تمام شد و از آن پس هر زمان که سپاهی آهنگ بخارا می‌کرد، آن ریض را تازه می‌کردند.»<sup>۲</sup>

شهر سمرقند: شهر سمرقند در زمان رودکی، دوازده فرسنگ دوره داشت و در آن بستانها و کشتزارها و آسیابها بود و دوازده دروازه داشت و از هر دروازه به دروازهٔ دیگر، یک فرسنگ بود و بالای دیوار شهر، طاقها و برجها بود برای جنگ، و هر دوازده دروازه از آهن بود یا از چوب دو لنگه و در میان هر دو دروازه سرابی بود برای نواب شهر و چون کشتزارهای بیرون شهر تمام می‌شد، به ریض می‌رسید و در ریض هم بناها و بازارها بود و ده هزار جریب، زمین کشتزارهای روستای سمرقند بود. اما داخل شهر سمرقند چهار دروازه داشت و مساحت آن ۲۰۰۰ جریب بود و در آن مسجد جامع و کهنه‌تر بود و همانجا بود که سامانیان پیش از آمدن به بخارا در آن بودند و نهر سفد در آن قسمت از شهر جاری بود و سدی عالی از سنگ بر آن ساخته بودند و هیچ خانه از آب سفد تهی نبود. و هیچ سرای نبود که بوستانی نداشت چنانکه چون بر فراز

۱. سید نفیسی، خاندان طاهری، ص ۲۶۲.

۲. همان، ص ۲۹.

کهندز سمرقند می‌شدند بناهای شهر بواسطه پوشیده شدن از باغستانها پدیدار نبود. در آن زمان، می‌گفتند که از سمرقند شهری باصفا تر و تازه تر و نیکوتر درگیتی نبود.»<sup>۱</sup>

**وضع اقتصادی و اجتماعی و مهمترین شهرهای ایران در قرون وسطی**

مختصات شهر نیشابور: «بنای این شهر ظاهراً در زمان ساسانیان به دست شاپور اول یا شاپور دوم شده است. شهر مزبور در سال ۳۱ هجری (۶۵۱ میلادی) بدست اعراب افتاد و در سال ۳۲ هجری حکومت این ناحیه (منظور ناحیه خراسان است که مرو و هرات و بلخ جزو آن بوده) بدست غیث بن الحسام اداره می‌شد. ابومسلم خراسانی در ۱۳۱ هجری حاکم آن شهر گردید. عبدالله بن طاهر نیشابور را پایتخت خود قرار داد و باغ معروفی به نام شادیاخ در آنجا ساخت؛ و در زمان او بود که شهر نیشابور فوق العاده اهمیت پیدا کرد و ساختمان جدید و دهات زیاد در اطراف آن شهر بنا گردید.

بعد از عمرو لیث، خراسان به دست سامانیان افتاد و در این موقع نیشابور کماکان پایتخت بود. از شهرستان نیشابور زمان سامانیان شرح مفصلی توسط ابن حوقل و اصطخری نقل شده است؛ که شهر مزبور دارای سه میل طول و سه میل عرض بوده (هر سه میل یک فرسنگ) و به چهل پاسگاه تقسیم می‌شده است. کوچه‌های آن صاف بوده و تقریباً عده آنها به پنجاه می‌رسیده و این کوچه‌ها یکدیگر را طوری قطع می‌کردند که چهار راههای متعدد تشکیل می‌دادند (بر عکس عقیده اغلب مستشرقین که کوچه‌های قدیمی بعضی از شهرها همیشه کوتاه و دارای اعوجاج بوده) این کوچه‌ها بسیار مستقیم و مطابق اسلوب معماری، ساخته شده بود. خود شهر نیشابور به سه قسمت تقسیم می‌شده است: (۱) شهر خاص (۲) نواحی خارج شهر (۳) پاسدارخانه‌ها. شهر خاص: دارای برج و حصار و چهار دروازه بوده و در خارج شهر، پاسگاهها واقع شده بوده که آنها نیز دارای دروازه‌ها بودند و خرابه آنها به اغلب احتمال، همان تپه الب ارسلان است.

قسمت خاص شهر: عبارت بود از تمام نواحی خارج که دارای دیوارها بوده است و اینجاست که مسجد جمعه نیشابور دیده می‌شود، و عمرو لیث صفاری ستونهای چوبی آن را تبدیل به ستونهای آجری نموده و سه رواق در اطراف حیاط مسجد ساخته و آن را یکی از بهترین ساختمانهای مهم که دارای کاشیکاری مذهب می‌باشد، نموده است. این مسجد دارای یازده در با ستونهایی از سمرسپاه و سفید بوده و تمام آنها به انضمام طاق مسجد، نقاشی و مجسمه کاری شده بوده است و نزدیک آن، محوطه بازار و خانه حاکم شهر قرار داشته که بتوسط عبدالله بن طاهر بنا شده و به دست عمر و بن لیث صفار مرمت گردیده است.

نزدیک بازار بزرگ شهر، بازار کوچک دیگری بود، که محبسها در آن قرار داشته است و اهمیت این بازارها از نظر تجارت بسیار زیاد بوده؛ و این که شهر مزبور نواحی خارج آن را دیوارها احاطه کرده دلیل بر این بوده است که مردم احتیاج به امنیت و حفاظت داشته‌اند.

پس از سامانیان، حکومت خراسان به دست غزنویان افتاد و بعد از یک قرن، نیشابور در حیطه اقتدار ساجوقیان ترک درآمد. در زمان ساجوقیان، نیشابور اهمیت فوق العاده‌ای بخود

گرفت و برای بار دوم، اهمیت سابق را مجدداً احراز کرد. در زمان خواجه نظام الملک، وزیر اله اسلان و ملک شاه، نیشابور اهمیت بسیاری بدست آورد و تقریباً دادالعلم شد و مدارس متعدد در آن بنا شد و مرکز علم و نظامیه ای در آنجا ایجاد گردید.

نیشابور، در این زمان، دارای سیزده کتابخانه بود. که مهمترین آنها پنجهزاد جلد کتاب داشته است... در سال ۵۳۰ هجری، نیشابور بواسطه زلزله خراب شد و شهر مزبور در سال ۵۳۸ هجری گرفت و در همین موقع بود که طعمه غارت ترکان غز واقع شد و شهر را اهالی بکلی ترک کردند و شهر دیگری در حومه محل سابق که عبدالله بن طاهر ساخته بود بنا نمودند... این شهر بعداً به دست چنگیز و یارانش، از بین رفت و ساکنین نیشابور، شهر دیگری در شمال شرقی ساختند. عبدالله مستوفی در سال ۷۳۱ هجری و ابن بطوطه طنجبی در سال ۷۵۷ هجری، شهر نیشابور را دیده و آن را یکی از پرجمعیت ترین شهرهای ناحیه خراسان دانسته، از مسجد عالی و چهار مدرسه آن مطالبی ذکر می کنند.<sup>۱</sup>

در مقدمه تاریخ نیشابور که توسط دکتر بهمن کریمی، نوشته شده نظریات عمده ای از دانشمندان و جهانگردان درباره ارزش اقتصادی این شهر ذکر شده است. از جمله این رسته می نویسد: «جنب شهر از یک طرف، کوه بلندی سرکشیده بود. محوطه شهر طولاً و عرضاً یک فرسنگ و شهر مانند سایر بلاد بزرگ آسیای وسطی، مرکب بود از قهندز یعنی ارك، و شهرستان یعنی شهر، و روض یعنی خارج شهر. ارك جزو شهرستان نبود ولی بین آن و شهرستان فقط خندقی حایل بود. در قرن دهم میلادی، شهر بواسطه ترقی تجارت و صنعت به روض که در قسمت جنوبی شهر واقع بود منتقل گردید... مقدسی می گوید: در بازار، فزون از پنجاه مرکز بصورت میدان چهارگوشی موسوم به مربعه الکبیره بودند که از آنجا به هر چهار سمت ردیف دکا کین و کاروانسراها مستد می شد... قنواتی را که به شهر آب می دادند غالباً زیر زمین می کشیدند. عده پله هایی که برای رسیدن به آب پایین می رفتند، گاهی به صد می رسید. در خارج شهر، آب در سطح زمین جاری بود و برای شرب اراضی بکار می رفت. شهر به داشتن پارچه های ابریشمی و نخی معروف بود و بطوریکه اصطخری می گوید این پارچه ها را به ماوراء ممالک اسلامی هم حمل می کردند.

ابن حوقل گوید: دکا کین و مهمانخانه های نیشابور سملو از سازندگان صنایع مختلفه بود، در حوالی شهر، مس و آهن و نقره و فیروزه و معادن دیگر استخراج می کردند. معادن فیروزه که در کوه های واقعه در ۳۶ میلی شمال غرب نیشابور در سر راه قوچان است تا به امروز در اهمیت خود باقی و در دنیا یگانه معادن فیروزه است... مقدسی گوید: نیشابور انبارگاه مال - التجاره فارس و کرمان و هند یعنی ولایات جنوبی و همچنین ری و جرجان و خوارزم بود. یاقوت علت ترمیم سریع و تجدید عمارت شهر را همان موقعیت جغرافیایی آن می داند: «نیشابور در حکم دهلیز المشرق بود و کاروانیان نمی توانستند از کنار آن گذشته و وارد شهر نشوند.»<sup>۲</sup> در کتاب

۱. ر.ک: امام الحاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری، تاریخ نیشابور، تلخیص احمد بن محمد بن الحسن بن احمد المعروف بالخلیفه النیشابوری، به کوشش بهمن کریمی. (مقدمه) ص ۱۰۵، ص ۱۰۶، ص ۱۰۷.

۲. ر.ک: ابو عبدالله محمد بن الحسن الطهمانی، تاریخ نیشابور، به کوشش بهمن کریمی، ص ۱۰۷.

حدود العالم، نیشابور چنین توصیف شده است:

«نیشابور بزرگترین شهر است اندر خراسان و بسیار خواسته تر یک فرسنگ اندر یک فرسنگ است، و بسیار مردم است و جای بازرگانان است و مستقر سپاه سالاران است و او را قهندز است و ربض است و شهرستان است و بیشتر آب این شهر از چشمه‌هاست که اندر زمین بیابورده‌اند. و از وی جاسهای گوناگون خیزد پشم و پنبه. و او را ناحیتیست جدا و آن سیزده روستاست و چهار خان.» همچنین در کتاب عجایب المخلوقات آورده که نیشابور را (ایران شهر) خوانند و در خراسان از وی شهری بزرگتر نبوده کوه فیروزه آنجاست و این شهر در سنه خمس و خمسمائه ویران شد به دست غز که جماعت ترکان بودند و مسجد جامعی داشت عجیب و غریب و جوض مسین در وی نهاده، که چهارصد مردگرد آن درآمدی و وضو ساختی و چراغ برنجین برقبه او آویخته بود که چهارصد نوله داشت و در هر نوله یک من روغن رفتی. غزان آن را بشکستند و بر شتران بسته بردند... فیروزه که از آنجا حاصل می‌شود، بهترین فیروزه‌هاست و در کتابی دیده‌ام که در آنجا ریواجی (گیاه ریواس) هفده من، پیش یکی از خلفا بردند... و گویند که چون اسماعیل بن احمد سامانی به نیشابور رسید و مشایخ و مشاهد و قنوت و مزارات آنجا را دید، گفت: «در هیچ جا چون نیشابور شهری ندیدم اما آبهای او بر روی زمین و مشایخ او در زیر زمین مگر اندکی. و در نیشابور کاربها بسیار است.» بزرگترین لطامت، چنانکه دیدیم، در دوران قدرت چنگیز به این شهر وارد شد.

لسترنج، در جغرافیای قادیخی خود، با مراجعه به کلیه منابع، خصوصیات جغرافیایی، اقتصادی و هنری کلیه شهرهای ایران را بطریقی استادانه نوشته است.

خراسان: «سرزمین خراسان در دوران قرون وسطی، بمراتب بزرگتر از امروز بود و بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کورپولوت تا کوه‌های هند واقع بودند اطلاق می‌شد. از شهرهای بنام و تاریخی خراسان یکی نیشابور است. بطوریکه مقسی و سایر مورخان متذکر شده‌اند «در قرن چهارم، نیشابور شهر بزرگ و آبادی بود و مساحتش یک فرسخ در یک فرسخ بود، و دارای شهر و قهندز و حومه (ربض) بود و مسجد جامع بزرگی در حومه آن وجود داشت. زندان نیز تا دارالاماره فاصله زیادی نداشت. قهندز دو دروازه و شهر چهار دروازه داشت. بزرگترین بازارهای شهر یکی بازار مربعه بزرگ حوالی مسجد جامع و دیگری بازار مربعه کوچک بود. این بازارهای طولانی پر بودند از دکانها. در این بازارها تیمها و سراهایی وجود داشت که اصناف سوداگران در آنها می‌زیستند، و هر صنفی در محلی جدا از دیگران جا داشتند. کفشان و بزازها و خرازی فروشها و پیشه‌وران دیگر هر یک سرائی مخصوص به خود داشتند، و هر یک از خانه‌های شهر بوسیله قناتی که از آن خانه عبور می‌کرد مشروب می‌شد. در تمام خراسان، به نظر ابن حوقل، شهری خوش‌هواتر و آبادتر از نیشابور نبود. ثروت بازرگانانش بسیار بود و هر روز کاروانی تازه به آن شهر می‌رسید و انبارهای آنجا را از کالاهای گوناگون پر می‌کرد و پارچه‌های ابریشمی و نخی آن شهر به نواحی دیگر حمل می‌شد.

مقدسی پس از تأیید این گفته‌ها، گوید نیشابور چهل و دو محله دارد که برخی از محلات

آن هر یک بقدر نصف شیراز است. خیابانهای بزرگ آن که به دروازه‌ها منتهی می‌گردد از پنجاه خیابان کمتر نیست. مسجد جامع آن دارای چهار صحن است و چنانکه گفتیم، از آثار عمرولیث صفاری است. سقف آن بر ستونهایی از آجر متکی است و پیراسون مسجد سه رواق است و عمارت بزرگ مسجد، دیوارش با کاشیهای زر اندود آراسته است و خود مسجد یازده در دارد و دارای ستونهای مرمر و سفقا و دیوارها همه پاکیزه و آراسته است. رودخانه نیشابور هفتاد آسیاب را در سر راه خود می‌گرداند. در سال ۹۱۸ لشکریان مغول، به فرماندهی چنگیزخان، آن شهر را تسخیر و به باد غارت دادند. نیشابور پس از قتل مغول، دوباره آباد گردید و این بطوطه که در قرن هشتم آنجا را دیده، گوید: شهری معمور است و مسجدی زیبا دارد که چهار مدرسه اطراف آن است، و آن شهر از فرط حاصلخیزی و کثرت میوه‌ها دمشق کوچک خوانده می‌شود.<sup>۱</sup>

به گفته این بطوطه، در این شهر، پارچه‌های ابریشمین و نخی بافته می‌شود و سوداگران از هر طرف به آنجا آمد و شد می‌کنند. غیر از نیشابور، طوس، مشهد، سبزوار، بسطام، جوین، حاجرم، اسفراین، نسا، سرخس و غیره دارای مساجد، بازارها، حمامها و باغات و محصولات و مصنوعات مختلف بوده که ذکر خصوصیات هر یک از آن شهرها موجب طول کلام خواهد شد و «به گفته این حوقل، مشهورترین صادرات خراسان جامه‌های نخی و ابریشمی بود که در نیشابور و مرو تهیه می‌شد. در خراسان شتر و گوسفند فراوان و ارزان بود. بهترین برده‌ها نیز از نواحی ترک‌نشین بدست می‌آمدند بطوریکه بهای هر یک غلام یا کنیز ترک به پنجهزار دینار (تقریباً ۲۵۰۰ پوند) بالغ می‌شد و نیز انواع خواربار در خراسان فراوان بود.

مقدسی اقلام دیگری هم از صادرات خراسان ذکر کرده گوید: نیشابور مرکز محصولات صلبتی است. پارچه‌های سفید برای لباس و عمامه‌های شاهجانی و تاخته و راخته و همچنین مقله‌های نازک پشمی و ابریشمی و پارچه‌های زربفت و خالص و زربفت مخلوط با نخ و پارچه‌های ساخته شده از سوی بز، از صنایع معروف نیشابور است. از این شهر اسباب و افزار آهنین از قبیل سوزن و کارد نیز صادر می‌شود، و باغهای نیشابور از حیث انجیر و دنبلان (نوعی قارچ) و ریوند چینی معروف است و در کوههای روستای ریوند معدن فیروزه یافت می‌شود.

در نسا و ابیورد ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی و همچنین پارچه‌هایی که آنها را در دهات می‌بافتند بسیار بود و نیز از این دو شهر پوست رویه ساخته شده نیز صادر می‌گردید.<sup>۲</sup> از طوس ظرفهای مخصوص پختن غذا و نیز حصیر و غلات صادر می‌گردید. کمربندهای خوب و عبا‌های بسیار مرغوب نیز در آنجا می‌ساختند.

ابن حوقل ضمن گفتگو از خراسان و بلاد معروف آن، به ارزش اقتصادی و اجتماعی شهر نیشابور اشاره می‌کند و می‌نویسد که نیشابور پس از حمله اعراب، بار دیگر آباد شد و در آنجا «خانه‌ها و کاخها و بازارها و گرمابه‌ها و قهوه‌خانه‌ها و مساجد ساخته و اکنون زیباتر از سابق شده است.» در جای دیگر می‌نویسد: گرانبهارترین جامه‌های پنبه‌ای و ابریشمی از نیشابور و مرو بدست می‌آید و بهترین و لذیذترین گوشت گوسفند از بلاد غز است. توانگرترین مردم خراسان

۱. گولسترینج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان، ص ۴۱۲-۴۰۹ (به اختصار).

۲. همان، ص ۴۵۷-۴۵۵ (به اختصار).

نیشابوریان و نجیب‌ترین آنها اهل بلخ و مروند که در فقه و دین و علوم نظری و کلام برگزیده‌اند. بهترین زمینهای خراسان زمینهای کشت آبی نیشابور و نیز زمینهای واقع در میان هرات و مروالروند است.

قهبستان: این منطقه را جغرافی‌نویسان عرب از توابع خراسان شمرده‌اند. منطقه‌ای است بالنسبه سردسیر. یکی از بزرگترین شهرهای آن قاین است که آب آن از قنات و محصولاتش عبارت است از غله، سیوه و زعفران و به گفته حمدالله مستوفی، اکثر مردم این شهر سپاهی هستند و سلاح جنگی دارند. تون اندکی از قاین کوچکتر بوده و به گفته ناصر خسرو علوی چهار صد کارگاه داشت که در آن زیلومی بافتند. ترشیز که یکی از شهرهای بنام قهبستان بود، در آن روزگار، مرکز تجمع اسمعیلیان بود. در شمال خاوری تون، گناباد قرار داشت که دارای هفتاد دهکده بود و آبش از کاریز و قنات تأمین می‌شد. طبس نیز از شهرهای بنام قهبستان بود که درخت و آب فراوان داشت و غیر از خرما، لیمو، ترنج و نارنج در آن بعمل می‌آمد.<sup>۱</sup>

طبرستان یا مازندران: این منطقه در امتداد ساحل جنوبی دریای خزر قرار دارد و آخرین منطقه‌ای است که به آیین اسلام گرویده است. مرکز آن آمل بود که از نظر تجاری اهمیت داشت. برنج آن فراوان و میوه‌های آن هم گرمسیری و هم سردسیری است، به گفته مستوفی، لوز و جوز (بادام و گردو) و انگور و خرما و نارنج و ترنج و لیمو و مرکب و غیره در آن بعمل می‌آید - دومین شهر مهم آن ساری بود که در خاور آمل قرار گرفته است. به گفته مقدسی، ساری دارای چندین بازار و یک باروست و پارچه‌های فاخر در آن بافته می‌شود. پلهای آن از بستن قایقها به هم تعبیه شده است. جغرافی‌نویسان اسلامی از شالوس (چالوس) و کلار (کلار - دشت) نام برده‌اند. گرگان (جرجان) در جنوب خاوری دریای خزر قرار گرفته از دو رود گرگان و اترک سیراب می‌شود. این منطقه از برکت آب و خاک مساعد، منطقه‌ای معمور و آباد است.

به گفته مقدسی، در این منطقه، نخل و نارنج و انگور بسیار می‌روید. باغات آن بسیار است و ابریشم نیز در آنجا بعمل می‌آید.

انار و زیتون و خربزه و بادنجان و لیمو در باغات آن بعمل می‌آید. گرمای گرگان سخت و پشه و ککهای آن‌گزنده و بسیار موزی است. در قرن هفتم، مستوفی، محصولات گرگان را غله، پنبه، ابریشم، خرما، انگور، عناب و سنجد می‌داند.<sup>۲</sup>

کرمان «نرماشیر در قرن چهارم از سیرجان کوچکتر بود و چهار دروازه داشت. مسجد در وسط بازار واقع بود.»

در قرن چهارم، ابن حوقل، جیرفت را شهری بزرگ به طول دو میل وصف کرد. و بنا به تعریف او، آن شهر تجارتخانه خراسان و سیستان بوده و در سرزمین آن، محصولات گرمسیری و سردسیری، هر دو، بعمل می‌آمده و مهمترین صادراتش نیل و هل و شکر دوشاب بوده است. ابن‌ابراهیم در تاریخ سلجوقیان، در قرن ششم، از موضعی به نام قما دین مکرر اسم برده‌گوید: مکانی است نزدیک دروازه جیرفت که بازرگانان رومی (یونانی) و هندی در آنجا انبارها داشتند و مسافرین، چه آنها که از دریا می‌آمدند و چه آنها که از خشکی، می‌توانستند امتعه خود را در

۱. رک: همان. ص ۲۷۹-۲۷۷ (به اختصار).

۲. رک: همان. ص ۴۰۳-۳۹۳ (به اختصار).

آنجا بگذارند. هم او، در جای دیگر، گوید کالاهای پر قیمت از چین و ماوراءالنهر و ختا و هندوستان و خراسان و زنگبار و حبشه و مصر و یونان و ارمنیه و عراق و آذربایجان همه برای فروش در انبارهای تمادین موجود بود.

تمادین فارسی همان است که مارکوپولو آن را کامادی<sup>۱</sup> نامیده و می گوید قبلاً محلی بزرگ و مهم بود. ولی زمانی که مارکوپولو دیده در اثر لشکرکشی متوالی تاتارها وضع محقری داشته است. مقدسی می گوید، در کرمان، خوراک عمده اهالی خرما و ذرت است و از آنجا خرما به خراسان و نیل به فارس صادر می کنند. از منطقه ولاشگرد به هرموز غلات صادر می شود و از آنجا وسیله کشتی به ممالک مختلف فرستاده می شود.<sup>۲</sup>

کویر لوت و مکران: در منطقه خشک و بیابانی کویر لوت و مکران نه تنها از لحاظ صنعت و هنر اثر جالبی به یادگار نمانده بلکه از لحاظ کشاورزی نیز، بعلا ناساعد بودن وضع طبیعی، محصول قابل ذکری وجود ندارد. مقدسی در وصف کویر لوت، می نویسد: «این بیابان چون دریاست و از هر سوی آن می توانی طی طریق کنی، به شرط آنکه راه را بشناسی و حوضهای آب و گلدکهای آن حوضها را از نظر دور نداری. این حوضها را در قرن چهارم در استداد راههای کویر ساخته بودند و میان هر دو حوض یک روز راه فاصله بود — مقدسی طی هفتاد روز، از این سوی کویر به آن سوی آن راه پیموده و از گردنه های هولناک و شوره زارهای خطرناک و نقاط گرمسیری و سردسیری آنجا سخن رانده. در بعضی از دره های کوچک آن زمینهای مزروع و نخيلات دیده می شود.

کویر منطقه امنی نبود. دستجات مختلفی از بلوچ که مردمی سنگدل و بیرحم بودند، به هر کس دست می یافتند، سرش را با سنگ می کوفتند. مقدسی که علت این عمل وحشیانه را از آنها سؤال می کند، در جواب می گویند: می خواهیم شمشیر ما بیجهت نکند نشود. در زمان عهدالدوله تا حدی امنیت این مناطق تأمین شد و نگهبانانی با کاروانها حرکت می کردند. مردم این حدود غالباً پیاده می روند و قلیلی از جمازه استفاده می کنند. در تحمل گرسنگی و تشنگی، اشکبازترین مردمند. خوراک آنها چیزی است که از میوه درخت سدر تهیه می شود. این حوقل و ناسر خسرو درباره راهنمای کاروان این بیابان و وجود حوضها و آب انبارها در هر منزل، سخن می گویند. با اینکه مکران در دوره قرون وسطی از هر جهت از امروز پرجمعیت تر و حاصلخیزتر بوده ولی بر روی هم، هیچوقت از حیث ثروت، حائز اهمیت نبوده است.»<sup>۳</sup>

وصفی از شهر بخارا: شهر بخارا، مانند تمام شهرهای ایران آن زمان، مرکب از سه قسمت بود: ارك، و قصر کهنه شهر که همه جا به اسم کهنه ز نامیده می شد و بعد بتخفیف، کندز شده و اعراب آن را قهندز کرده اند؛ آبادی شهر که بفارسی شهرستان و بزبان عربی مدینه می خواندند و آبادیهای جدید شهر که عبارت از محلات بیرون شهر باشد و به اصطلاح عربی به اسم

#### 1. Camadi

۱. چهارمهای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین، ص ۴۴۳-۴۴۵ (به اختصار).

۲. همان، ص ۳۴۸-۳۴۶ (به اختصار).



رض یا به فارسی روستا خوانده می‌شد.

شهر بخارا هفت دروازه آهنین داشت: دروازه شهر، دروازه نور، دروازه حفره، دروازه آهنین، دروازه کهندز، دروازه بنی‌سعد، دروازه بنی‌اسد، دروازه مهر و که همه از آهن بودند. کهندز در پشت دروازه شهرستان واقع بود و قصر پادشاهی و خزاین و زندانهای شهر در آن بود. اما آبادیهای شهر از رض نیز تجاوز می‌کرده. در اندرون رض، ده دروازه دیگر هم بوده است. قصر پادشاهی بخارا نزدیک باب‌السهل کهندز و رو به‌قبله بود و در هیچ یک از شهرهای اسلام، بنایی باشکوه‌تر و مجلل‌تر از آن نبود. در رض بخارا بازارهایی بود، و بعضی از آن بازارها دروازه داشت... در زمان رودکی شهری را در اسلام باصفا‌تر از بخارا نمی‌دانستند و چون کسی برفراز کهندز بخارا می‌شد تا چشم کار می‌کرد، سبزه بود و در میان سبزه قصور چون گل‌های فراوان می‌درخشید، و در هیچیک از شهرهای ماوراءالنهر و خراسان، مردم، چون مردم بخارا به آبادانی نمی‌پرداختند. گرداگرد شهر پر از درخت بود و در میان آن درختان، کاخها و باغها و قرای پیوسته بهم، چنانکه دیوار دوره این آبادی دوازده فرسنگ بود و در آن میان زمین بایر دیده نمی‌شد.

محوطه شهر، دیواری محکم داشت بطول یک فرسنگ و قلعه بخارا در میان آن دیوار بود و در آن قلعه، کاخ امرای آل‌سامان بود. در خارج شهر نیز محلات بسیار بود، مسجد جامع در کهندز واقع بود. در تمام شهر نهرهایی از آب سغد جریان داشت. شهر بخارا از خانه‌های گلین ساخته شده بود و بازارهای فراخ داشت. ساختمان سواد آن مانند دمشق بود؛ از بسیاری خانه‌ها و بهم‌فشرده‌گی باسها؛ و کهندز در عقب این سواد بود و مساجد و بازارهای شهر نیکو و زیبا بود.

شهری آبادتر و پرجمعیت‌تر از آن نمی‌شناختند، و آهنگ بسوی این شهر را مبارک می‌دانستند و عقیده داشتند هر کس در بخارا زندگی کند بدو خوش‌گذرد و هر کس که بدان شهر باشد. خوراک گوارنده و گرمابه‌های پاک و کوی و برزنده‌های گشاده و آب سبک و سرایهای ظریف دارد و از خوراک و وسایل زندگی خوش باشد و میوه بسیار یابد و مجالس و جماعات بسیار، عوام شهر نیز از دانش و فرهنگ بی‌نصیب نیستند. محل اقامت پادشاهان و امرا و بزرگان بخارا و زندانها و دیوانهای پادشاهی و حرم‌سرای و خزینه در کهندز بود و دیوارها و برجهای آن را از خشت پخته ساخته بودند.<sup>۱</sup>

« کاخ پادشاهان بخارا در موضع ریگستان بود. نصرین احمد سامانی به ریگستان، سرای ساخت بسیار نیکو و مال بسیار در آن بکار برد، و هم در آن سرای، عمال مملکت را سرایها ساخت و هر عاملی را جداگانه دیوانی بود؛ بر در سرای سلطان؛ چون دیوان وزیر و دیوان مستوفی، و دیوان عمیدالملک، و دیوان صاحب شرط، و دیوان صاحب برید، و دیوان مشرف، و دیوان مملکت خاص و دیوان محتسب، و دیوان اوقاف و دیوان قضا.

پادشاهان سامانی را کاخی دیگر در بیرون شهر بخارا بود در محلی به اسم «جوی-مولیان». از دروازه ریگستان تا دشتک در میان شهر، تمام خانها و سرایهای منقش عالی سنگین و

همانخانهای مسور و چهارباغهای نیکو و سرحوضهای خوش و درختان کجم خرگاهی بود چنانکه از مشرق و مغرب ذره‌ای آفتاب به نشستنگاه سرحوض نمی افتاد و در آن چهار باغها میوه‌های نیکو فراوان بود از ناشپاتی و بادام و فندق و گیلاس و عناب و دیگر میوه‌های نغز.<sup>۱</sup> استاد فاکتورویچ، ضمن بحث در پیراسون حیات بوعلی‌سینا، وضع عمومی شهر بخارا و مختصات اجتماعی و اقتصادی آن را چنین تصویر می‌کند:

«در آن ایام، شهر بخارا تمام خصوصیات یک شهر فئودالی شرق را دارا بود. قسمت اعظم شهر را محله تجارتنی و صنعتی تشکیل می‌داد. در مغرب شهر (که آن وقت به نام شهرستان معروف بود) مقر امیران قدیم بخارایی (ارک) قرار داشت. در کنار کاخ، عمارت «ده ایوان» یعنی ادارات مرکزی دولت بنا شده بود و در جنوب، بازار بود که در دکانهای آن لباسان، کفاشان، خیاطان و آهنگران و سنگتراشان و زرگران و صحافان و نسخه‌نویسان کار می‌کردند. در قرن سوم و چهارم هجری، کشاورزی در ماوراءالنهر رونق بسزایی داشت. روستاییان در دشتهایی که مصنوعاً آبیاری می‌شد، گندم و جو و ارزن و برنج و محصولات دیگر فلاحتی را کشت و زرع می‌کردند. تولید پنبه در کشاورزی اهمیت بسیار کسب کرده بود و بعضی از انواع آن با کتانهای اعلا رقابت می‌کرد. بعلاوه، ماوراءالنهر که باغبکاری و صیفی‌کاری آن پیشرفت کرده بود، در تمام جهان، به فراوانی میوه و سبزی شهرت داشت.

صنعت در فعالیت اهالی نقش اساسی را بازی می‌کرد. پارچه‌های نخی که استادان بخارا و سمرقند، و در دهات با دستگاههای پارچه‌بافی می‌باقتند، شهرت عظیمی کسب کرده بود. صنایع استخراج معادن را نمی‌توان نادیده گرفت؛ در آنجا آهن و طلا و نقره بدست می‌آوردند. معادن اطلاق از نظر سنگ سرب و نقره شهرت داشت.

در بخارا، ضمن مبادلات گوناگون، بازار دادوستد و معامله کتب خطی علمی و فلسفی بسیار گرم بود و شماره پزشکان مجربی که در بخارا مشغول طبابت بودند از سطح عالی فرهنگ این شهر در آن عصر حکایت می‌کرد. نوح‌بن منصور در کاخ خود، کتابخانه زیبایی داشت که بلاه گفته ابن‌سینا، نظیر آن در هیچ جا دیده نشده است.»

سابقه تاریخی تهران: «شهر تهران که امروز پایتخت ایران و بزرگترین و زیباترین شهر مملکت ماست، سابقه درخشانی ندارد. در میان کتب تاریخی موجود، از اصطخری، ابن‌حوقل و مقدسی که بگذریم، سمعانی در کتاب الانساب و راوندی در «احق‌الصدور» از تهران نام برده‌اند.

قدیمترین ذکر مشروعی که از تهران شده در معجم البلدان یاقوت حموی است (۶۲۶-۵۷۵) و بعدها بعضی از محققین و نویسندگان از جمله زکریای قزوینی (۶۸۲-۶۰۰) تقریباً همان مطالب کتاب مزبور را با کم‌وبیش تغییری نقل کرده‌اند. قزوینی در آثار البلاذ خود که در سال ۶۶۱ تألیف شده، درباره تهران چنین می‌نویسد: «تهران قریه بزرگی است از قرای ری، دارای باغ و بیستان زیاد و درخت میوه فراوان. اهالی آن خانه‌هایشان در زیر زمین است (مانند لانه مورچه) و هر وقت که دشمنی بطرف آنها می‌آید، می‌روند در خانه‌های خود در

زیرزمین مخفی می‌شوند و دشمن هم چند روزی آنها را محاصره می‌نماید و می‌رود، و اهالی تهران از زیرزمین بیرون می‌آیند و بنای فساد و قتل و غارت و راهزنی را می‌گذارند، و بیشتر اوقات به سلاطین یاغی هستند و هیچ چاره‌ای برای راه یافتن با آنها نیست مگر مدارا. تهران دارای دوازده محله است و هر محله با محله دیگری مشغول دشمنی و زدوخورد است (به قول یاقوت، اهل یک محله به محل دیگر داخل نمی‌شوند). و هر وقت بنای اطاعت به سلطان را می‌گذارند، مأمور اخذ مالیات می‌رود و ریش سفیدهای آنها را جمع می‌کند و طلب خراج می‌کند و آنها هم قبول می‌کنند. ولی آنوقت یکی از اهالی یک خروس می‌آورد و می‌گوید: این یک دینار است و دیگری کاسه‌ای سی‌آورد و آن را بجای یک دینار می‌دهد؛ والا دیگر فایده‌ای از آنها نیست... مدام منتظر این هستند که بهانه‌ای برای یاغیگری بست آورند و حاکم هم همینقدر دلش خوش است که آنها می‌گویند ما مطیع هستیم و خراجی می‌دهند و کشت و کار باگاو نمی‌کنند؛ چون می‌ترسند در موقع یاغیگری از آنها گاوها را بگیرند.

و همه کار زراعت را با بیل می‌کنند و گله و چهارپایان ندارند؛ چون دشمنان زیاد دارند و می‌ترسند که از دستشان بگیرند. تهران میوه‌های اعلا زیاد دارد و مخصوصاً انارش در هیچ شهری نظیر ندارد.

«در قادیخ طبرستان، مطلب ارزنده‌ای راجع به تهران نیست؛ همینقدر می‌رساند که تهران و دولاب در آغاز قرن هفتم، نام‌ونشانی داشته است. حمدالله مستوفی نیز در *نزهة القلوب*، که در اواسط قرن هشتم نوشته شده است، از تهران به نام «تیران» نام می‌برد و آن را شهر نسبتاً مهمی می‌خواند، و آب‌وهوای آن را بر ری ترجیح می‌دهد. کلاویخو، سفیر اسپانیا در دربار تیمور، نیز از تهران سخن می‌گوید و می‌نویسد که تهران شهر بزرگی است ولی قلعه و بارو ندارد. دلگشا و خرم و پر نعمت است؛ و از قول مردم محل می‌نویسد که در تهران تب زیاد است.»<sup>۱</sup> راجع به مختصات اجتماعی و اقتصادی تهران در قرون اخیر، مخصوصاً در دوره قاجاریه، در صفحات بعد، سخن خواهیم گفت. باید یادآور شویم که در جوار تهران، شهر قدیمی ری قرار داشت که درباره‌ی ارزش اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آن، در منابع تاریخی، مطالبی آمده است.

بازارهای ری: ری در دوران بعد از اسلام، دارای بازارهای آباد و وسیع بود، چنانکه مقدسی در *احسن التقاسیم* گفته: «الری... فسیح الاسواق» [ص ۳۹۰]... بازارها جملگی در بخش سوم شهر یعنی ریض قرار داشت؛ و شهرستان و کهندژ را بازاری نبود... بازارها را گویا بیشتر مکشوف و بدون سقف می‌ساختند و بموجب تصریح منابع، پاره‌ای از این بازارها مشجر و برخی دیگر را شاعری عریض بوده است.<sup>۲</sup>

سیستان: در مراجع قدیم عرب، سیستان را *مجتان* نامیده‌اند که از کلمه فارسی سگستان مأخوذ است. نام جلگه‌ای است در اطراف دریاچه «زره» سیستان. سیستان که به فارسی نيمروز هم خوانده شده، از رودخانه‌های متعدد، از جمله هیرمند مشروب می‌شده. اصطخری گوید: «سیستان سرزمینی خرم است هر از خوردنیها؛ و انکور و خرما و انقوزه بمقدار زیاد از آنجا

۱. مجله کاوه، دوره جدید، شماره ۲ (به اختصار).

۲. *کتاب*: حسین کرمان، (ری باستان)، ج ۱، ص ۲۱۴ (به اختصار).

بست می‌آید، و اهالی آنجا آن را در خوراکیهای خود داخل می‌کنند و بمقدار فراوان، از آنجا صادر می‌شود.» مرکز این ایالت شهر ذنج بود که به دست امیر تیمور ویران شد. ابن حوقل درباره این شهر می‌گوید: دارای قلعه و پنج دروازه است و حومه‌ای پهناور دارد. دروازه‌های شهر اهلی است، مسجد جامع شهر در حومه قرار گرفته، ساختمانها اکثر خشتی و طاقدار است زیرا چوب و تیر از کثرت رطوبت، می‌پوسد و موریانه در آن رخنه می‌کند. ساختمانهای دولتی در حومه و بازار شهر حوالی مسجد جامع است. بازارهای حومه نیز معمور است از جمله بازار عمرو که به دستور عمرولیث ساخته شده و اجاره‌بهای آن روزی هزار دهم است و وقف مسجد و بیمارستان شهر و مسجد مکه است. بازارهای حومه تا نیم فرسخ به هم اتصال دارد و همه جا آب فراوان است. هر خانه سردابی دارد که اهل خانه در فصل شدت گرما به آنجا پناه می‌برند. بادام، بادهای سخت شنها را از سوی بسوی دیگر می‌راند. قزوینی، که در پایان قرن هفتم میلادی، از آتشکده‌های زردشتیان در کرکویه یاد می‌کند و معتقد است که بیشتر سکنه کرکویه خوارج هستند.<sup>۱</sup>

**مختصات سیستان:** در قادیخ سیستان (تالیف در حدود ۷۲-۷۳-۷۴) درباره «آنچه در ذات سیستان موجود است که در سایر شهرها نیست»، چنین می‌خوانیم: «اول آنست که شارسن (یعنی شهر) بزرگ حصین دارد که خود چندشهری باشد... هرگز هیچکس نتوانست آن راستدن... و نوالند تا ابدالدهر، و سردان مرد حربی باشند و حرب و شوریدن سلاح عادت کرده باشند... دیگر جای بس معتدلت اندر هوا... در قادیخ سیستان ضمن بحث در پیرامون فعالیت‌های کشاورزی، چنین آمده است: و دیگر آسیاه چرخ‌کنند تا باد بگرداند و آرد کند، و به دیگر شهرها ستور باید با آسیاه آب، یا به دست آسیا کنند؛ و هم از این چرخها بساخته‌اند تا آب کشد از چاه به باغها و به زمین که از آن کشت کنند چه اگر چه آب تنگ باشد (یعنی کم آبی باشد) و همچنین بسپاد منفعت از باد بگریزند. و دیگر، شهرست به ذات خویش قائم که به هیچ شهری محتاج نیست، که اگر کاروان گسسته‌گردد، همه چیزی از نعمتهای الوان و جامهای بزرگوار و آنچه سلوک را و اهل سروت را باید، همه اندر آن شهر یافته شود که به جای دیگر حاجت نیاید، و زیستان میوه تر باشد همچنانکه به تابستان سال تا سال، و اسپر غمها نیکو و همه ساله بره شیرست یافته شود، و ماهی تازه بهمه اوقات... دیگر، علماء بزرگ خاستند از سیستان اندر باب قفه و ادب... هرگز نبود که خالی بود از علماء و فقها... عامه سیستان علم دوست باید که باشد، و سردان آن مرد و زنان آن زن پاکیزه و با حمیت... زمین نیست بهتر از زمین سیستان و به هیچ جای، گوشت حیوان خوشتر از گوشت حیوان سیستان نباشد بطعم و لذت...»<sup>۲</sup> در کتاب حدود العالم، در وصف شهر «زرنک»، مرکز قدیم سیستان، چنین آمده است: «شهری با حصار است و پیرامن او خندق است... و اندر وی رودهاست و اندر خانهای وی آب روان است... او را پنج در است از آهن. و ریش او باره‌ای دارد، و او را سیزده در است و گرمسیر است و آنجا برف نبود.»<sup>۳</sup>

۱. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. پیشین، ص ۳۶۶-۳۵۸ (به اختصار).

۲. قادیخ سیستان. بتصحیح ملك الصمراي بهاد، ص ۱۶-۱۱.

۳. حدود العالم من المشرق الى المغرب. پیشین، ص ۱۰۲.

ابن حوقل می‌نویسد: «بزرگترین شهر سیستان، زرنج (زرنک) است که شهری است دارای حصن و رضی با بناهای بزرگ و پر جمعیت، و دارالاماره‌های دوره صفاریان و جاهای دیگر و قهوه‌خانه‌ها، حصار آن رضی را فرا گرفته و خندق استوار پیرامون آن است و این خندق آب دارد. که از خود آن برمی‌آید؛ و نیز آبهای جاری دیگر در آن می‌ریزد. زرنج پنج دروازه دارد: یکی دروازه نو، دیگری دروازه کهن؛ و از هر دو آنها به فارس بیرون شوند و مسافت بین آن دو اندک است؛ سوم دروازه کرکویه که از آن به خراسان بیرون شوند؛ چهارم دروازه نیشک که از آن به بست روند؛ و پنجم دروازه طعام که از آن به روستاها روند، و آبادترین دروازه‌هاست؛ و همه دروازه‌ها آهنین‌اند.

اما رضی شهر سیزده دروازه دارد. بناهای آن، عموماً از گل و بناهایی دراز و به هم پیوسته است، و در آنها چوب بکار نمی‌رود، زیرا کرم می‌خورد. زندان در شهر و نزدیک مسجد جامع است. بازارهای داخل شهر، در پیرامون مسجد جامع قرار دارد و بسیار آباد است. از جمله آنها بازار عمرو است که وی ساخته و به مسجد جامع و بیمارستان و مسجد حرام (کعبه) وقف کرده است. عایدی روزانه آن، هزار درهم است.<sup>۱</sup>

شهر خوارزم: «از فواید و مسائل غریب از مؤلف الکافی، ذکری است در مقدمه تألیف خوارزم: خوارزم شهری بود به نام منصوره... بیابان گرد آنرا فرا گرفته... می‌گوید از چندتن از مشایخ شنیدم و ایشان می‌گفتند، در منصوره، دوازده هزار مسجد بود و در آن دوازده هزار کوی بود و در هر کویی مسجدی بود. در آن هزار دصد گره‌ماه بود.»<sup>۲</sup>

هرات: راجع به ارزش اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هرات، بسیاری از مورخان عالم اسلام مطالبی نوشته و غالباً اتفاق نموده‌اند که «شهر ناسپرده دارای اهمیت بسزایی بوده، و جمعیت آن از تمام شهرهای خراسان بیشتر، و زمین آن فوق‌العاده معمور و حاصلخیز، مرکز تجارت و بازرگانی، محل اجتماع مردمان توانگر، و پر از فضلا و دانشمندان بوده است. این رسته می‌گوید: هرات شهر بسیار بزرگی است. دوروبر آن چهارصد ده بزرگ و کوچک، و هر دهی دارای چهل و هفت خانه بزرگ، و در هر خانه ده بیست نفر سکونت دارند.

اصطخری می‌گوید: هرات بزرگترین شهر خراسان است. در تمام خراسان، ساوراءالنهر، سرو و سیستان و جبال، شهری به این بزرگی یافت نمی‌شود. در هیچ مسجدی، باندازه مسجد هرات اجتماع نمی‌شود. انبار استعمه و کالاهای تجارتي ایران به خراسان است. المقتسی می‌نویسد: هرات بوستان این نقاط است، جمعیت آنوه دارد، عمارات آن به هم چسبیده است و ده‌های بزرگ دارد و مردمش زیرک و شوخ و شنگ دارای ذوق ادبی هستند. از اینجا انواع و اقسام شیرینیها و پارچه‌های اعلا به کشورهای مختلف فرستاده می‌شود. یاقوت می‌گوید: در ۶۰۷ هجری (برابر با ۱۲۱۰ میلادی) که در خراسان بودم، هیچ شهری را نیاقم که بزرگی و اهمیت و شرافت و احترام و زیبایی و پر جمعیتی هرات را داشته باشد. بوستانهای زیاد و چشمه‌های طبیعی فراوان دارد. مردمش دارای ثروت هنگفت می‌باشند. هرات پر از مردمان فاضل و دانشمند

۱. ابوالقاسم محمد بن حوقل (ابن حوقل) صوره‌الارض. ترجمه جعفر شامی، ص ۱۵۲-۱۵۱ (به اختصار).

۲. سید بیسی، در پیرامون تألیف بیعتی. ص ۲۳، ۶۹۷.

و اعیان و متمولین معتبر است. بسیاری از علمای بزرگ و اشخاص مهم منسوب بہ ہرات می باشند.

در سال ۶۱۸، کہ ہرات مورد حملہ مغول واقع گردید، بموجب اظہار مؤلف همین کتاب، سدوئود ہزار مرد جنگی از ہرات برای مقابلہ با مغول آساده نبرد شدند. این خود، بخوبی نشان می دہد کہ شہر ہرات و اطراف آن تا چہ اندازہ پرجمعیت بودہ است. وقتی نوبت زمامداری امور آن صفحات بہ سلسلہ امراء کرت رسید، ہرات را پایتخت خود قرار دادند و بسی سعی و کوشش نمودند کہ بر عمران و آبادی شہر بیفزایند و ویرانیہایی کہ در اثر حملات متواترہٴ مغول روی دادہ بود، ترمیم و شہر را از سر نو بہتر از پیش بسازند.<sup>۱</sup>

در کتاب «روضات الجنات فی اوصاف مدینۃ المہرات تالیف اسفزاری، در بخش دوم از صجلہ یک بہ بعد، تاریخچہٴ این شہر از آغاز ساسانیان تا حملہٴ اعراب، مورد مطالعہ قرار گرفتہ، و مؤلف با استناد بہ گفتہ ہای صاحبان مسالک الممالک نظیر ابن خردادبہ و ابن رستہ و مؤلف معہول حدود العالم و مقدسی و ابن حوقل و اصطخری و یاقوت، مختصات اجتماعی، جغرافیایی، تاریخی و هنری این شہر را توصیف می کند:

یاقوت کہ در سال ۶۰۷ ہ خود در آن شہر بودہ، ہرات را شہر بزرگی از اسہات بلاد ہراسان می داند و می گوید: هیچ شہری، سہمتر، بزرگتر، زیاتر، پاکیزہ تر و پرجمعیت تر از ہرات در ہراسان ندیدم.<sup>۲</sup>

پادشود، ضمن توصیف جغرافیای ماوراء النہر، از شہر اسفیجاب سخن می گوید و می - آویسد کہ «این شہرستان چہار دروازہ، و کاخ و زندان و مسجد جامع و بازارها داشته؛ و مقدسی بازار پارچہ فروشان آن را علیحدہ یاد می کند. اسفیجاب بیش از بنکت، محل اجتماع مجاہدان دین» بود، و رباطها (کاروانسراها) ی بسیار برای ایقان در آنجا ساختہ شدہ بود و بہ قول مقدسی، تعداد آنها بہ ۱۷۰ بالغ می گردید. رباطها، مانند ہمہ جا، بعضاً از طرف ساکنان شہرهای بزرگ برای ہمشہریان ایشان احداث گشتہ بود (مثلاً از رباط نخشبیان و رباط بخارا ایقان و رباط سمرقندیان یاد شدہ است) و برخی رباطها نیز با پول اہدایی فلان یا بہمان فرد اعیان و بزرگان ساختہ شدہ بود - من جملہ رباط قراتگین، حاکم اسفیجاب کہ در زمان لشیرین احمد فرمانروای آن شہر بود. درآمد بازار قراتگین (ساہی ہفتہزار درہم) وقف خرید نان و دیگر اشدیہ برای فقیران بودہ است. بیشتر شہر از خشت و گل ساختہ شدہ بود.<sup>۳</sup>

شہر بلخ در زمان طاہریان (نیمہٴ دوم قرن سوم) شہری آباد بود «شیخ الاسلام صفی - الدین، رحمہ اللہ» ذکر کردہ است کہ در آنوقت، آبادی شہر بہ مقامی رسیدہ بود کہ مقدار یک گز زمین را بہ ہزار درہم می خریدند. و ابوہارون کاتب می گوید کہ عدد تمام مساجد در آنوقت، ۱۸۴۸ بودہ است، و مدارس آبادان ۴۰۰ بودہ است و ۱۲۰۰ مفتی مصیب بودہ اند و ۹۰۰ دبیرستان معتبر، و ۵۲۰ ادیب ماہر و ۵۰۰ حمام آبادان و ۴۰۰ گنبد یخدان و ۳۰۰ حوض

۱. سید بن محمد یعقوب الہروی، تاریخ نامہ ہرات. تصحیح محمد زبیر الصدیقی، ص ۲۰۴ (مقدم).

۲. معین الدین محمد زبیر اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینۃ ہرات. تصحیح سید محمد کاظم امام، ص ۸.

۳. ترکستان نامہ، پیشین، ص ۳۹۲-۳۹۱. (بہ اختصار).

بیلی و ۱۲۰۰ سردابه در نفس شهر.<sup>۱</sup>

مشخصات دقیقی از شهر قم: در قادیخ قم که در قرن چهارم قمری به زبان عربی نوشته شده و در قرن هشتم قمری به همت حسن قمی، به فارسی برگردانیده شده است، مؤلف هنگامی که می‌خواهد مختصات شهر قم را توصیف کند، نخست از حدود این شهر سخن می‌گوید. بعد برج قم یعنی طول و عرض جغرافیایی آن را ذکر می‌کند. بعد از راههای قم یعنی راه خراسان، راه ساوه و آوه، راه همدان، راه جبال قم، راه قاسان (کاشان) و دیگر راههای این شهر و دروازه‌های آن سخن می‌گوید. بعد، از میدانهای قم یعنی میدان یسع بن عبدالله و میدان حسن بن علی و هفت میدان دیگر نام می‌برد. سپس از قطره‌ها و پلهای قم و بانیان آنها بحث می‌کند و بعد، از مساجد و حمامات سخن می‌گوید.<sup>۲</sup>

در صفحه ۱۰ همین کتاب، به ضیاعها و باروری کهنه ونو «سراهای خراج دارالضرب و سراهای حکام و ولات و زندانها و کاریزها و جویها و رودخانه‌ها و آسیاها و مقاسم آبها و راستیق آن و تقسیمات و آتشکده‌ها اشاره شده است. در صفحه ۲۲، ضمن بحث در پیرامون وجه تسمیه قم، از مساکن دیرین قم یعنی خانه‌ها و کومه سخن رفته؛ و چنانکه در برهان قاطع آمده است «کومه» خانه‌ای را گویند که از نی و علف سازند و گاهی پالیزبانان در آن نشسته محافظت پالیز و زراعت کنند و گاهی صیادان در کمین صید نشینند. در صفحه ۳۸ آن کتاب از دارالضرب و سراهای والیان و حاکمان و زندانهای شهر قم سخن رفته و در صفحه ۴۰ از کاریزها، جویها، رودخانه‌ها و آسیاها که منظم بوده‌اند و مقاسم آبها و شعب آن روایت کرده‌اند.

در صفحه ۳ در تعریف «مستقه» می‌نویسد: «مستقه عبارت از آهنی است مانند زراع که بر آن علامات و نشانها اند که بدان آب قسمت می‌کنند؛ هر علامتی دلیل است بر مقدار مستقه.» نظر به اهمیتی که آب در حیات اقتصادی مردم قم داشت، کلیه جویهای آب و ظرفیت آنها در دیوان موجود بود؛ از جمله در مورد جوی «از دورقان» در سال ۳۰۰ هجری قمری، می‌نویسد: از «جوی از دورقان سی و یک مستقه و دودانگ حبه و اربع سدس حبه»<sup>۳</sup> حاصل شد.

آثار و ابنیه خیریه به نفع عموم «شیخ عبدالجلیل رازی، مصنف کتاب انقض، شرحی از مساجد و مدارس بزرگ و وضع اوقاف و مدارس کاشان می‌نویسد و می‌گوید: «هر رباطی و مدرسه‌ای که رفیعتر و عالیتر و نیکوتر است، همه خواجگان شیعی کرده‌اند چون شرف‌الدین انوشیروان خالد و رباطهای معین‌الدین و مدرسه صفی‌الدین و مجدالدین و غیر آن که روشتر است از آفتاب. [ص ۴۷۳].

مجدالدین کاشانی (متوفی به سال ۳۰۰ هجری) آثار خیری از خود باقی گذاشته از جمله «مدرسه خیلی بزرگ و با شکوهی که در آن زمان بی نظیر بوده است، در آنجا ساخته و طلابی در آن جای داده و شهریه و ادراارات برای ایشان معین کرده...» علاوه بر این، در شهرهای زنجان، گنجه، اراک و غیره بناهای خیریه از مدارس و مساجد و قناطر و مشاهد و رباطات و خانات بنا

۱. تاریخ خاندان طاهری. پیشین، ص ۱۶۲. ۲. حسن بن محمد بن حسن قمی، کتاب قادیخ قم.

ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، تصحیح و تحشیه سیدجلال‌الدین طهرانی، ص ۲۷-۲۰.

۳. همان، ص ۵۱.

لهاده، قنوات احداث کرده، چاههای آب پدید آورده، رودها روان ساخته است. در شهر کاشان، سور بسیار محکم و بارهٔ بینهایت استواری بر دور شهر کاشان کشیده. بیمارستان بنام و معروفی در آن شهر دایر کرده و نهر بزرگی که برای مصرف و شرب اهالی کاشان و کشت و زرع حومهٔ آن کالی بوده، جاری نموده است.<sup>۱</sup>

مفاد یک و وقفنامه: از نکات جالب و قفنامهٔ مسجد میدان کاشان، یکی این است که پس از تعیین مسارف موقوفه از قبیل روشنائی، فرش، شهریهٔ خطیب و امام جماعت و مؤذن و فرائش، پدید می‌کند که باید مازاد آن را به مدرسه و طلبه صرف نمایند، و مخصوصاً شرط فرموده که مدرس هر شش ماه طلبه را امتحان کند؛ و عزل و نصب طلبه متعلق به رأی شریف مددس باشد.<sup>۲</sup>

سیراف: اصطخری که خود از مردم فارس بود، در کتاب المسالك والممالک خود، در حدود سال ۳۴ هجری، سیراف را چنین وصف می‌کند: «بعد از شیراز، بزرگترین بلاد کورهٔ اردشیر خره (قسمت جنوبی فارس) سیراف است. وسعت آن تقریباً با وسعت شیراز برابری می‌کند. خانه‌های آن از چوب ساج یا یک قسم چوب دیگر که از زنگبار می‌آورند ساخته شده، و منازل آن چند طبقه است. شهر بر کنار دریا واقع است و خانه‌ها یکی در داخل دیگری است. بسیاری از مردم، در مخارج این قبیل خانه‌ها راه مبالغه می‌روند؛ چنانکه یکی از تجار در ساختن خانهٔ خود، بالغ بر سی هزار دینار خرج کرد. در شهر و اطراف آن، باغ و بوستانی وجود ندارد. آب شروب و میوه‌ها را از کوه جم، که بر آنجا مشرف و سردسیر است، می‌آورند. سیراف گرمترین بلاد کورهٔ اردشیر خره است.»<sup>۳</sup>

در جای دیگر، اصطخری می‌نویسد: «از سیراف عنبر و کافور و جواهر و خیزران و عاج و اهلوس و فلنل و صندل و عطریات و دواهای طبی خیزد که از آنجا، به بلاد دیگر ایران و سایر نواحی عالم صادر می‌شود. مردم آنجا توانگرترین مردم ایرانند و ثروت بعضی از آنها از ۱۲ کرور درهم تجاوز می‌کند، و این ثروت را ایشان از راه بازرگانی بدست آورده‌اند. تجار سیرافی در تمام شهرها و دریاها بر تجار دیگر تفوق دارند، و کسی از ایشان برتر نیست و عمر غالب ایشان سراسر در دریا می‌گذرد.»<sup>۴</sup>

مقتسی نیز در کتاب احسن التقاسیم خود، که در حدود ۳۷۵ هجری نوشته است، از آبادی شهر و ظرافت مساجد و زیبایی منازل سیراف سخن می‌گوید و می‌نویسد: قیمت یک خانه در آنجاگاهی از صد هزار درهم تجاوز می‌کند. نظامی در اسکندرنامه، [ص ۴۶] به راهنامهٔ دریایی اشاره می‌کند:

چو یک چند کشتی روان شد در آب	پدید آمد آن سیل دریا شتاب
ز رهنامه چون راه جستند باز	سوی باز پس گشتن آمد نیاز
ز پیران کشتی یکی کاردان	چنین گفت با شاه بسیار دان
که این مرحله منزلی مشکست	به رهنامه‌ها آخرین منزلست

۱. آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز. پیشین، ص ۱۱۱-۱۰۸ (به اختصار و تناوب).

۲. دك. همان، ص ۲۲۷.

۳. دك. ابراهیم ابراهیم اصطخری، المسالك والممالک. به کوشش ابرج افشار، ص ۱۱۳.

۴. دك. همان، ص ۱۳۴.



در کتابهای مسالک و معالک که در قرون سوم و چهارم نوشته شده است، نام عدّه زیادی از ناخدایان زبردست را ذکر کرده‌اند.

وصفی از اصفهان: «ناصر خسرو» در سفرنامه خود می‌نویسد: «از آنجا برقتیم هشتم صفر سنهٔ اربع و اربعین و اربعمانه (۴۴۴) بود که به شهر اصفهان رسیدیم. از بصره تا اصفهان صد و هشتاد فرسنگ باشد. شهری است بر هاون نهاده، آب و هوایی خوش دارد، و هر جا که ده گز چاه فرو برند، آبی سرد خوش بیرون آید. و شهر دیواری حصین بلند دارد، و دروازه‌ها و جنگ گاهها ساخته و بر همه بارو و لنگر ساخته و در شهر جویهای آب روان و بناهای نیکو و مرتفع و در میان شهر، مسجد آدینه بزرگ نیکو. و باروی شهر را گرفتند سه فرسنگ و نیم است، و اندرون شهر همه آبادان که هیچ از وی خراب ندیدم، و بازارهای بسیار. و بازارهای دیدم از آن صرافان که اندرا و دویت مرد صراف بود. و هر بازاری را در بندی و دروازه‌ای. و همه محلها و کوچه‌ها را همچین در بندها و دروازه‌های محکم و کاروانسراهای پاکیزه بود. و کوچه‌ای بود که آن را «کوپر از» می‌گفتند و در آن کوچه پنجاه کاروانسرای نیکو، و در هر یک بیاعان و حجره داران بسیار نشسته.

و این کاروان که ما با ایشان همراه بودیم، یک هزار و سیصد خروار بار داشتند که در آن شهر رفتیم. هیچ بازدید نیامد که چگونه فرو آمدند که هیچ جا تنگی موضع نبود و نه تعذر مقام و علوفه.

و چون سلطان طغرل بیک ابوطالب محمد بن میکائیل بن سلجوق رحمة الله علیه آن شهر گرفته بود، مردی جوان آنجا گماشته بود نیشابوری... سلطان فرموده بود که سه سال از مردم هیچ چیز نخواهند و او بر آن می‌رفت و پراکنندگان همه روی به وطن نهاده بودند... پیش از رسیدن ما، قحطی عظیم افتاده بود. اما چون ما آنجا رسیدیم، جو می‌درویدند، و یک من و نیم نان گندم به یک درم عدل و سه من نان جوین هم. و مردم آنجا می‌گفتند هرگز بدین شهر هشت من نان کمتر به یک درم، کس ندیده است. و من در همه زمین پاری گویان، شهری نیکوتر و جامعتر و آبادتر از اصفهان ندیدم. و گفتند که اگر جو و دیگر حبوب بیست سال نهند، تباه نشود.»<sup>۱</sup>

وضع اقتصادی اصفهان: ما فروخی در کتاب معائن اصفهان، وضع اقتصادی این شهر را در اواخر عهد دیالمه، چنین توصیف می‌کند: «و از غلبهٔ مردم و تردد ایشان، هر چهار سویی عرصهٔ عرصات و لجهٔ عمان. از اقمشه و اتمعه و سلتهاء نادر و فاخر گرانیامه بر در هر دکان، طرائف بغداد و خزهای کوفه و دینای روم و شرب مصر (بفتح شین نام پارچه‌ای است) و جواهر طبرستان و پشمینه‌ها و گلیمهای آذربایجان و گیلان و فرشهای ارمن از زیلو و قالی هر چه بدان ماند از ظروف و اوانی و فرش و اثاث و اتمعه و عقاقیر و اخلاط و توابل که هر چیز آن از عالمی به عالمی می‌برند و از اقی به اقی می‌کشند.»<sup>۲</sup>

شهر تون: مقدسی این شهر را، که در پنجاه میلی غربی بالای قاین است، محلی پر- جمعیت می‌داند، وی گوید، مسجدی نیکو دارد و بیشتر اهل آن یافتگانند. ناصر خسرو علوی در

۱. حکیم ناصر بن خسرو - قبادیای مروزی، سفرنامهٔ ناصر خسرو. به کوشش نادرزهن پور، ص ۱۱۸-۱۱۷.

۲. ترجمهٔ معائن اصفهان ص ۷۵

تعریف آن گوید: «گفتند در این شهر چهارصد کادگاه بوده که زیلو بافتندی.»<sup>۱</sup>

خوزستان: لسترنج، در جغرافیای قادیخی سرزمینهای خلافت شرقی، ضمن توصیف خصوصیات طبیعی و جغرافیایی خوزستان، از ارزش اقتصادی بعضی نقاط نیز سخن می‌گوید: «در قرن چهارم، راهرمز از حیث گرم‌ابریشم شهرت داشت، و در آن شهر مسجدی باشکوه و بازارهایی معمور از عهد عضدالدوله باقی بود. مقدسی گوید، بازارهای آن شهر که شامل دکانهای بزاز و عطر فروشی و حصیربافی بود، درهایی داشت که هر شب بسته می‌شد، و بقول حمدالله مستوفی، راهرمز تا زمان او شهری آباد بود؛ غله و پنبه فراوان داشت، و در آن نیشکر هم می‌رویید.»<sup>۲</sup>

«مقدسی در قرن چهارم، گوید، شکر تمام ایران و بین‌النهرین و یمن محصول خوزستان است. همو گوید، در اهواز، کرسی خوزستان، یک نوع پارچه ابریشمی درست می‌کنند که زنان آن را بمصرف لباس می‌رسانند. در شوشتر، زری معروفی موسوم به «دینا» که در تمام دنیا شهرت داشت و همچنین زیلو و پارچه‌های لطیف تهیه می‌شد. از شوشتر، میوه بسیار صادر می‌گردید. ولایت شوش، مخصوصاً سرزمین نیشکر بود و شکر بمقدار زیاد، از آنجا به خارج فرستاده می‌شد. همچنین پارچه‌های ابریشمی و نخی در آنجا تهیه می‌گردید. در عسکر مکر، از ابریشم خام مقنعه و دستمال و پارچه می‌ساختند، و بالاخره، بصنای از حیث پرده‌های خوب، و قرقوب، از حیث فرشهای نمد، و نهر تیرا با تهیه نقاب صورت، معروف بود.»<sup>۳</sup>

به نظر ابن حوقل، «در سراسر خوزستان سرزمینی آبادتر از مسرقان نیست. در اینجا رطب خاصی است معروف به رطب‌الطن. محصول آن خرما و همه حبوب مانند گندم و جو و باقلا و برنج است. در اینجا برنج را آرد می‌کنند و نان می‌پزند و می‌خورند. نیشکر در مسرقان و عسکر مکر زیاد است. دبای شوشتر معروف است و به همه نواحی جهان می‌برند. در شوش، خزهای سلگین به دست می‌آید؛ و در قرقوب، جامه‌های سوزن‌گرد می‌بافتند و طرازهای سلطانی و پرده‌های معروف تهیه می‌کنند که شهرت دارد.

در راهرمز، جامه‌های ابریشمی می‌بافتند و به جاهای بسیاری می‌فرستند. جندی‌شاپور شهری فراخ نعمت و پربرکت است و در آنجا درختان خرما و کشتزارهای فراوان و آبهاست.»<sup>۴</sup>

### مناظری از شهرهای قرون وسطایی

ریچارد ن. فرای، در کتاب بخارا، خصوصیات شهر قدیمی بخارا را در عهد سامانیان، مورد مطالعه قرار داده و مطالبی نوشته که کمابیش در مورد تمام شهرهای بزرگ قرون وسطایی صادق است: «... دیوار واحد بخارا نواحی مسکونی را حفاظت می‌کرد. نرسخی می‌نویسد که برای نگاهداری این دیوار، سالیانه هزینه هنگفت و نیروی کار وسیعی لازم بود. این دیوار، بخارا را در مقابل حملات احتمالی اقوام ترک بیابانگرد، که غیر از غارت و چپاول مردم عده‌ای را به اسارت همراه خود می‌بردند، کمابیش حفاظت می‌کرد. در چنین شرایطی، احتیاج به بنای دیوارهای ضخیمی پیدا

۱. به نقل از جغرافیای قادیخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین، ص ۳۷۸ - ۲. ص ۲۶۲.

۳. همان، ص ۲۶۵.

۴. حدود الارض، پیشین، ص ۲۸-۲۵ (به تناوب واختصار).

شده بود. خانه‌های نیز دیوارهای ضخیمی داشت که به دور حیاطها و باغات و مساکن کشیده شده بود، و کوچه‌های تنگ و پرپیچ و خم، امنیت بیشتری برای ساکنین فراهم می‌آورد. بعلاوه، خود شهر نیز دارای دیوارهای مستحکمی بود و حکومت نیز در ارکی مستحکم استقرار داشت. در بخارا، ارک در محل مرتفعی جای داشت که بر سراسر شهر مسلط بود و شامل زندان و مسجد و دیوانهای حکومت، و نیز مقر فرمانروایی شهر بود. از تحقیقات باستان‌شناسی چنین برمی‌آید که مواد ساختمانی عمده عبارت بوده است از خاک رس، گچ و چوب. حقیقت اسر آن که در سراسر جهان ایرانی، ازین النهرین گرفته تا هندوستان و چین، آجر بیش از سنگ در ساختمانها بکار می‌رفته است. محتملاً تزئینات گیلوییها، گچبریها، و نقاشیهای روی دیوار کاخ بخارخداها در ورخشه، از نظر زیبایی و مهارتی که در ساختن آنها بکار می‌رفته، با تصور امپراتوری ساسانیان در همسایگی خود کوس برابری می‌زده است.<sup>۱</sup>

مواد ساختمانی: بعلت شرایط اقلیمی، شکل متداول ساختمان در آسیای مرکزی، بناهای خشتی یا گلی بود. در ساختمانهای بزرگتر و بناهای عمومی، خشت خام و آجر هر دو بکار می‌رفته است و معمولاً داخل این بناها را با گچ سفید می‌کردند. برای اینکه گنبد و دری روی بنای مکعب‌شکل گذاشته شود، رامحلهای متنوع و تکلف‌آمیزی جانشین طاقهای پله پله‌ای قدیم شده است که در دوره پیش از اسلام، در گوشه‌های بنا زده می‌شد. چنین بنظر می‌رسد که معماری در دوره سامانیان رواج و پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته است. معماری این دوره، پیشقدم بناهای استادانه‌ای بود که در قرن پانزدهم (نهم هجری) در دوره تیموریان، در بخارا و سمرقند، برپا شده است.

«از کیفیات و خصوصیات قابل توجه اواخر دوره سامانیان، رشد و تکامل سازمان شهرها بصورتی بود که می‌بایست تا قرن بیستم دوام پیدا کند. بخارا، بعنوان پایتخت، راه را برای این پیشرفت باز کرد، اما شهرهای دیگر نیز به همان طریق رو به رشد و نمو گذاشت. میدان وسیعی که در غرب ارک بخارا بود و دیگستان نامیده می‌شد، به مرکز اداری شهر بخارا و حکومت وقت تبدیل شد، و در اطراف آن، ساختمانهای دیوانهای مختلف کاخهای امیران و ساختمانهای دیگر بنا گردید. در شمال غرب ریگستان، محله‌ای بود که اختصاص به سکونت اشراف داشت، و در آنجا به قول نرشخی، قیمت زمین بسیار گران بود. قسمت مرکزی بخارا را بازارها اشغال می‌کرد. این بازارها به راسته‌های مختلفی مثل راسته رویگران، قالیبافان، کفشگران و غیره تقسیم می‌شد. مواد خام به آنجا حمل می‌شد، و صنعتگران که غالباً در پشت دکه خود زندگی می‌کردند، کالاهایی می‌ساختند که توسط بازرگانان به فروش می‌رفت. بازارها، در شهرهای مختلف کاملاً شبیه هم بود، و بازرگانانی که در مراکز متعدد صاحب تأسیساتی بودند، میان این بازارها ارتباط برقرار می‌کردند.

شعرا و نویسندگان از کثافت، بوی عفن و ازدحام شهر بخارا در دوره آخرین امرای سامانی نالیده‌اند. افزایش جمعیت با توسعه مسؤولیتهای اجتماعی یا با مقررات دولتی همراه نبود، و شرایط بهداشت در محلات پر جمعیت فقیرنشین چنان بد بود که از هر طرف صدای اعتراض

بلند می‌شد. زباله را از منازل به کوچه‌های تنگ می‌ریختند، و کوچه‌ها و معابر گاهی تقریباً شیر قابل عبور می‌شد. وجود کوچه‌های باریک و باریک و نمناک، حاکی از آن بود که مردم بخارا علاقه داشتند در مسکن شخصی عزت‌گزینند و دنیای خارج را به حال خویش گذارند.

درست همانطور که در توسعه شهرهای اروپای غربی در اواخر قرون وسطی اتفاق افتاد، در قلمرو سامانیان نیز، شهرهایی مانند بخارا، سمرقند، و نیشابور مرکز بیماریها و اشاعه ماعون بود. اشراف می‌توانستند در تابستان از شهر فرار کرده به کوشک‌هایی که در باغهای اطراف بخارا داشتند پناه ببرند، اما توده مردم ناگزیر از اقامت در اتاقکهای خود در کوچه‌های تنگ و تاریک بودند. اشعاری باقی است که در آنها بخارای این دوره را محلی کثیف و نامناسب برای زندگی انسان توصیف کرده‌اند.

وقتی شرایط اقتصادی بد بود، بیکاری افزایش می‌یافت، و توده مردم هر لحظه آماده آشوب بودند. در متون و مآخذ درباب این قبیل آشوبها که در شهرهای قلمرو سامانیان اتفاق افتاده، اشارات بسیار مختصری هست، اما باید بیاد آورد که مورخین خود معمولاً از طبقات بالای اجتماع بودند یا برای ولینعمتهایی از طبقه اشراف یا سلاطین، قلم به دست می‌گرفتند، از این رو نهضت‌های توده مردم در آثار آنها بخوبی وصف نشده است.

طبقه دیگری از مردم که باید منشأ اغتشاشات و آشوبها بوده باشند، غازیان بودند که از سراسر جهان اسلام برای جهاد با مشرکین ترك آسیای مرکزی به ماوراءالنهر می‌آمدند. در قرن دهم، با اسلام آوردن بیشتر قبایل ترك، فلسفه وجودی غازیان (جنگجویان) از بین رفته بود. بنابراین، بسیاری از آنان راهزنی پیشه کردند، یا به جمعیت شورشی شهرها پیوستند.

یکی از بلاهای بزرگی که در اروپای قرون وسطی دامنگیر شهرها می‌شد، یعنی آتش - سوژی، در بخارای دوره سامانیان نیز بکرات مردم را گرفتار می‌کرد. در مآخذ متعدد، مطالبی درباب حربهای مدهشی که در بخارا و بناهای چوبی آن اتفاق افتاده، آمده است. نرشخی جریان حریق مقر امیر منصور این نوح را در ریگستان، هنگامی که مردم بر طبق یک سنت دیرین مراسم آتش‌افروزی را برپا می‌کردند، در تاریخ خود آورده است. نرشخی می‌نویسد که جرقه‌های آتش به بام سرای اسیر افتاد و کاخ را یکسره ویران ساخت. بعضی از بناها چند اشکوبه بودند و هنگام آتش‌سوزیهای بزرگ، چون داسی بودند که ساکنینشان در آن گرفتار می‌شدند.

راجع به جمعیت بخارا می‌توان حدس زد بیش از یکصد هزار تن بوده است. برآوردهایی که جمعیت آن را به نهم یا یک میلیون می‌رساند، بیشک، مبالغه‌آمیز است.<sup>۱۰</sup>

ریچارد ن. فرای می‌نویسد: در شهر پرجمعیت بخارا با عدم توجه عمومی به مسائل بهداشتی، امراض مسری گاهی پیداد می‌کرد و عده کثیری را به کشتن می‌داد. «زباله‌ها را در کوچه‌ها می‌ریختند، و عابرین در موقع عبور، می‌بایست با داد و فریاد، ساکنین خانه‌ها را مطلع کنند تا مثلاً از یک پنجره طبقه فوقانی، چیزی بیخبر، بر سرشان ریخته نشود. زندگی شهری در این عصر، در جهان اسلامی، برای اکثریت مردم چندان بارفاه و آسایش توأم نبوده است.»<sup>۱۱</sup>

علت آتش‌سوزی در بازار بخارا: نرشخی در قادیخ بخارا می‌نویسد: بروزگار امیر سعید، نصرین احمد بن اسماعیل، در رجب ۳۲۵ «در بخارا آتش افتاد، و جمله بازارها بسوخت، و آغاز آن از دکان هریسه‌پزی بود، به‌دروازه سمرقند، که خاکستر از زیر دیگ هریسه برداشت و به‌بام برآورد. و بر بام او مفاکی بود تا آکنده شود. پاره‌ای آتش در میان خاکستر بود، وی ندانسته بود. باد برد و آن آتش بر تواره زد و آن تواره درگرفت و از آن، جمله بازارها درگرفت، و محله دروازه سمرقند جمله بسوخت، و آتش بر هوا چون ابر، همی رفت و کوی «بکار» و تیدچه‌های بازار و مدرسه فارچک و تیم کفشگران، و بازار صرافان و بزازان، و آنچه در بخارا بود بدان جانب همه بسوخت تا به‌لب رود. و پاره‌ای آتش بجست و مسجد ماخ درگرفت و تمام بسوخت، و دوشبانه روز سی‌سوخت. و زیاده از صد هزار درم، اهل بخارا را زیان شد، و هرگز عمارت‌های بخارا مثل آن نتوانستند کردن.»<sup>۱</sup> در قادیخ بخارا، در وصف مسجد جامع فرب [فرب] («بین جیعون و بخارا) آمده است: «مسجد جامع بزرگ دارد و دیوارها و سقف‌های آن از خشت پخته کرده‌اند، چنانکه در وی هیچ چوب نیست.»<sup>۲</sup>

ابن‌حوقل راجع به‌سزایای اخلاقی مردم ماوراءالنهر و نوع دوستی آنان می‌نویسد: «در عهد ما، در سایر بلاد اسلامی، توانگران و ثروتمندان و مالداران ثروت خود را صرف عیش و عشرت‌های بیجا می‌کنند، ولی ثروتمندان ماوراءالنهر مال خود را صرف ساختن کاروانسراها و داهها و دباطات و موقوفات و بستن پلها و سایر امواد خیریه می‌نمایند. هیچ شهر و گذرگاه و دهکده‌ای نمی‌توان یافت که در آن کاروانسرای برای نزول مسافرن نباشد. مطلعی به‌سن گفت که در ماوراءالنهر، بیش از دو هزار رباط است و در اغلب آنها طعام مسافرن و علف چارپایان برایگان موجود است. هیچ محله و بازار و مجمع و معبر و مرکزی نیست که در آن آب خنک مجانی نباشد.»<sup>۳</sup>

**شهرسازی در ایران** در پیدایش شهرها، غالباً دولتها مداخله نمی‌کردند، بلکه علل و عوامل مساعد طبیعی و اقتصادی به رشد و تکامل شهرها کمک می‌کرده هر منطقه‌ای که آب کافی، هوای مساعد، زمین حاصلخیز و موقعیت جغرافیایی، اقتصادی و ترانزیتی مناسبی داشت، با گذشت زمان و آمدورفت کاروانها و بازرگانان و مسافران، بصورت یک شهر درمی‌آمد. در ایران، از دیرباز تا سالهای اخیر، اصول فنی در شهرسازی هیچگاه کاملاً رعایت نشده است. با اینکه ابن‌حوقل، اصطخری و کلاویخو و دیگر جهانگردان از خیابانها و کوچه‌ها و چهار راههای مستقیم یاد کرده‌اند، با این حال بعلمت فقدان اسنیت، و ادامه جنگهای فتوادی، تجاوز مستمر به‌مال و جان مردم، تا نیم قرن پیش، در غالب شهرهای ایران، اسری عادی بود. به‌همین مناسبت، مردم دوراندیش، در مناطق ناسن برای آنکه بتوانند از خود دفاع و در مقابل دشمن متجاوز سنگر بندی کنند، منازل خود را در کوچه‌های تنگ و پر اعوجاج می‌ساختند؛ و گاه در آغاز هر کوچه، دری چوبی یا آهنی قرار می‌دادند و شب هنگام آن را می‌بستند و برای مراقبت آن یکی دو تن محافظ می‌گماشتند.

۱. قادیخ بخارا، پیشین. ص ۱۳۱. ۲. همان. ص ۲۷. ۳. حجة الحق ابوعلی سینا، پیشین.

ناصرخسرو، در سفرنامه خود، ضمن توصیف خصوصیات شهر اصفهان، در مورد بازارهای آن می‌نویسد: «... هر بازاری را در بندگی و دروازه‌ای و همه محلته‌ها و کوچه‌ها را همین در بندها و دروازه‌های محکم و کاروانسراهای پاکیزه بود...»<sup>۱</sup> از این بیان کوتاه ناصرخسرو می‌توان بطوری، به خصوصیات یک جامعه فتووالی که در آن امنیت فردی و اجتماعی وجود ندارد، پی برد. شک نیست که در دوران قدرت شهریاران و وزراء کاردان، امنیت نسبی در شهرها و دهات برقرار می‌شد. پس از ایلغار مغول تا استقرار حکومت صفویه، ایران از امنیت کامل برخوردار نبود. در اصفهان، از برکت امنیت و آرامشی که از عهد شاه عباس بیعت پیدا شده بود، خیابان چهار باغ و چندخیابان دیگر احداث کردند، و در تهران و مشهد و شیراز در دوره‌هایی که امنیت و آرامش نسبی وجود داشته است، خیابانهای مستقیم و عریض احداث شده است. ولی در مناطق کهنه و قدیمی شهرها همواره مسأله فقدان امنیت، و خطر حمله غارتگران موجب نگرانی مردم بود. حتی در تهران دوره قاجاریه، در بعضی محلات نظیر محله سنگلیج، عودلاجان، بازار و چاله میدان، از بیم حمله لوطیان و اشرار، همچنان غالب خانه‌ها را در کوچه‌های تنگ و پریز و خم می‌ساختند.

معابر عمومی: «به گفته مقتسی، کوچه‌های شیراز آنقدر تنگ بود که دو چهار پا با هم نمی‌توانستند از کوچه عبور کنند. از بسیاری از خانه‌ها پیشرفتگی‌هایی (به اصطلاح امروز بالکن) در کوچه وجود داشت که آن اندازه کوتاه بود که در موقع عبور، سر عابری مرتب به آنها می‌خورد و ناراحت می‌شدند [احسن التقاسیم. ص ۴۲۹] ولی در پاره‌ای از شهرها از جمله شهر نسا (در فارس) کوچه‌های وسیع وجود داشت و در اردشیر خره از شهرهای فارس، ساختمانها بیشتر چند طبقه بود [ابن حوقل. ص ۲۴۸] و در این شهر ثروت آن قدر فراوان بود که در بنای خانه‌ها سلیقه‌های گوناگون بکار می‌بردند، و خانه‌هایی در آنجا بود که بیش از سی هزار دینار هزینه بنای هر یک شده بود.»<sup>۲</sup>

وظایف اخلاقی شهرنشینان: نشستن در کوچه‌های تنگ، یا باز کردن دکه و دکان در معابر عمومی و نیز ریختن زباله به راه‌ها، و پراکندن پوست خربزه و هندوانه و خیار در کوچه‌ها و خیابانها، و آب پاشیدن در زمینهایی که بیم لغزیدن و افتادن عابری می‌رود، و نصب ناودان به کوچه‌ها و کارهایی از این قبیل، از دیرباز عملی زشت، و مذموم شناخته شده است و بر عهده محتسب شهر و داروغه بود که از ادامه این کارها جلوگیری کنند.<sup>۳</sup> نظیر این تعالیم را همسایگان را بکنند و مخصوصاً قید کرده است که پوست خربزه و هندوانه در خیابانها نریزند، جای نأسف و شگفتی است که پس از گذشت هشت قرن، هنوز در تهران کسانی هستند که به این مسائل ابتدایی توجه نمی‌کنند.

۱. به نقل از، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین. ص ۲۲۰.

۲. علی اسرافعی، شاهنشاهی عضدالدوله. ص ۲۳۶-۲۳۵.

۳. دکه محمد فرش (ابن اعراب)، آیین شهرداری در قرن هفتم (ترجمه معالم القربه فی احکام الحسبه)، ترجمه چهرشمار، ص ۶۰.

را بطلا مردم با شهر و دیار خود: در زبان و ادبیات فارسی و در فرهنگ عامیانه، راجع به علاقه مردم به شهر و بازار و خانه مسکونی خود، مطالب جالب و دلنشینی به چشم می‌خورد هر کس به شهر خود شهریار است: (تمثیل).

من، گر تو ببلخ شهریاری

دخانه خویش شهریدام

ناصر خسرو

ولیکن چو بینی سرانجام کار

به شهر خود است آدمی شهریار

نظامی

غم غربی و غربت چو بر نمی‌تابم

به شهر خود روم و شهریار خود باشم

حافظ

در خانه خود هیچکسی خرد نباشد

تا جغد بود ساکن ویرانه، بزرگ است

صائب

درون خانه خود هر گدا شهنشاهی است

قدم برون منه از حد خویش و سلطان باش

صائب

راجع به بازار و خصوصیات آن نیز در آثار گذشتگان، مطالبی آمده است:

بگفت این سخن پس به بازار شد

به ساز دگرگون خریدار شد

فردوسی

بیهتی گوید... پس از سه روزه مردمان به بازارها باز آمدند - [ص ۲۹۱]

دکانها و بازارهای موقت، نظیر جمعه بازار، شنبه بازار نیز از دیرباز معمول بود... و اندر مرسمند در هر سالی، یک روز بازار بود که گویند آن روز در آن بازار، افزون از صد هزار دینار بازرگانی کنند [حدود العالم]. بازار که اروپاییان نیز به همین معنی استعمال می‌کنند لغتی است فارسی.

بی‌سیم ز بازار تهی آید مرد

دارم مثلی به حال خویش اندر خورد

قاپوسنامه

شهرهای قرون وسطی، چنانکه اشاره شد غالباً بحکم ضروریات و موقعیت ترانزیتی و بازرگانی بوجود می‌آمد، و با گذشت زمان بطور طبیعی رشد و تکامل می‌یافت، این نوع شهرها معمولاً پایدار و با آسودافت سلسله‌ها تغییری در وضع آنها آشکار نمی‌شد، برخی دیگر از شهرها بر حسب امر پادشاهان بوجود می‌آمد، این نوع شهرها نیز در صورتیکه با توجه بضروریات اقتصادی و نیازمندیهای اجتماعی شکل می‌گرفتند پایدار و برقرار می‌ماندند و در صورتیکه بدون توجه به مقتضیات اقتصادی و اجتماعی و برحسب دستور بوجود می‌آمدند ممکن بود پس از چندی ارزش و اهمیت خود را از دست بدهد.

میرسید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان و دیوان (۸۱۵-۸۹۲ هجری قمری)، راه و رسم شهرسازی را در قرن نهم هجری: زیر عنوان «گفتار در بنیاد عمارت و واتاشان» و توطن در آن مقام چنین توصیف می‌کند: «چون فصل خزان رسیده بود و هوای کوهستان رو به خنکی آورده، به ولایت نازل تشریف فرمودند، و قریه واتاشان را جهت موطن و بسکن و مقام ایالت و سلطنت خود

تعیین نمودند و مردم رستمدار را خبر دادند تا جمع شوند، و نزد برادران خود جهت عمارت آن دیار بیدطلب داشتند. حسب الامر از آمل و ساری بیگادی و استادان ماهر روانه ساختند، و در روز سمید، طرح عمارت کشیدند و حفر خندق عظیم برگرداگرد آن سرا، فرمودند کردند. و بنیاد قصر و حمام و بازاد و مسجد و غیره را طرح کشیدند و مردم را به سرکار بازداشتند و بجهت هر سرکاری سردار دانا و کامل تعیین فرمودند و عدل و انصاف را شعار و دثارگردانیده از ظلم و ستم و فجور جلوگیری کردند. «به حکایت مفایع تاریخی، در احداث و بنای بعضی شهرها، از طرف سلاطین، ظلم و استبداد فراوان بکار می رفت. چنانکه در قادیخ نیشابود می خوانیم: «ملک شرق و غرب او را مسخر شد، این شابور، شهر قدیم نیشابور در حوالی قهندز بنا نهاد و معماران و هنرمند تعیین کرد و گفت بر جوانب شهر خندق حفر کنند و تکلیف شاقه فرسود. دعایا عاجز آمدند، معماران را امر کرد که هر روز پیش از آفتاب بر سرکارها روند و هر که از رعایا پیش از آفتاب حاضر نشود، زنده در میان خشت دگل دیوار گیرند، و چنان کردند و خلق بر آن رنج قرار گرفتند و بعد از سنین کثیره که شهر... منهدم شد، استخوان جسد بنی آدم از سر تا قدم، از میان گل بر خاک می افتاد.»<sup>۱</sup>

در دوره قرون وسطی، غالباً از طرف نظامیان (غازیان)، نسبت به مردم شهرنشین و کشاورزان از جهات مختلف، تعدی و تجاوز می شده است. «در شهور سنه ۶۷۸، درودگری در برای شهرکاری کرد و شاگردی با وی بود که به اولاد ترکان مشابتهی داشت. ملک [توران شاه] از درودگر پرسید که این کودک ترکزاده است؟ درودگر گفت: این مساله حق تعالی از تو پرسید. مادر این پسر، می گوید که از سن آمده است. ترکی در خانه من، بحکم نزول، ساکن آمدند، لابد، جواب این، ترا باید داد— و آنوقت، مقام لشکری در شهر بود و ربض هنوز نساخته.

ملک توران شاه را سخن درودگر بر آتش اضطراب نشاند... و حالی، فرسود تا مهنسین ولایت و استادان بنا را حاضر کردند و در ربض بیرون شهر، بنای سرای خویش فرمود و در جنب سرای، مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و بیمارستان و گرمابه و اوقاف شگرف بر آنها نهاد... و چون مکالمه درودگر و ملک روز سه شنبه بوده و همان روز عمارت شد، آن محله به محله مشابتهی معروف گردید.»<sup>۲</sup>

در سرزمین پهناور ایران، چنانکه قبلاً اشاره کردیم، احوال اقلیمی، وضع آب و هوا، کم و کیف ریزش باران و وجود رودخانه ها، چشمه ها و قنات ها، در پیدایش و گسترش شهرها از دیر باز تأثیری بسزا داشته است. مناطق مرکزی ایران، بخصوص منطقه کویر، بعلت عدم مساعدت طبیعت، قریب است که مملوک و غیر مسکون باقی مانده است در حالی که مناطق شمالی یا شرقی و غربی ایران، از برکت مساعدت طبیعت، کمابیش معمور و دارای شهرها و دهات سرسبز است. شهرها

موامل پیدایش  
شهر در ایران

۱. کوش محمدحسن تسیبی [بامقدمه محمد جواد مشکور]، ص ۲۱۱.

۲. قادیخ نیشابود، پیشین، ص ۱۱۹.

۳. محمدبن ابراهیم، قادیخ کرمان: سلجوقیان و غز. به تصحیح و تحشیه باستانی یادری، ص ۲۷-۲۶.



نخست مرکزی برای دادوستد و مبادلات تهاتری بوده، با گذشت زمان، همین بازارها وسعت و اهمیت بیشتری کسب کرده، جاده‌ها، میدانه‌ها، حصارها و برج و باروهایی برای آنها ساخته‌اند، و بتدریج، ارزش اقتصادی و تجاری آنها فزونی گرفته است.

علل و عوامل سیاسی و سوق‌الجیشی و موقعیت دینی و مذهبی و اراده و تصمیم سلاطین و اشخاص زورمند، گاه در پیدایش شهرها و وسعت و اهمیت آنها مؤثر بوده است. ولی در طول تاریخ، فقط شهرهایی دوام و ثبات یافته که ارزش اقتصادی و ترانزیتی داشته‌است. در عمران و گسترش شهرهایی نظیر مشهد و قم، غیر از علل اقتصادی، عوامل مذهبی نیز مدخلیت داشته است. شهرهایی نظیر آبادان و مسجد سلیمان بیشتر در اثر نفت کسب اهمیت کرده‌اند. و وجود کارخانه‌های پارچه‌بافی نیز به پیدایش شهرهای چالوس و بهشهر کمک کرده است.

شهر بغداد: منصوره، خلیفه عباسی، پس از مدتی مطالعه و تحقیق در ساحل غربی دجله، قریه‌ای ترسانشین به نام بغداد را که معبر کاروانهای مختلف بود، مورد توجه قرار داد، و بر آن شد که آن را پایتخت خود قرار دهد. «از سال ۱۴۱ هجری، که منصور نقشه این پایتخت جدید را ریخت، چهار سال گذشت تا شروع به بنای آن کرد. در سنه ۱۴۶، قصر خلیفه و مسجد شهر تمام شد اما همه بنای آن در سال ۱۴۹ به پایان رسید. در این مدت، نزدیک صد هزار کارگر و مزدور به کار ساختن شهر مشغول بودند، و منصور بیش از چهار میلیون درهم صرف بنای آن کرد. مبلغی که با توجه به نخست و صرفه‌جویی منصوره، اندک نیست. شهر به شکل دایره بود؛ شکلی که در بنای حران و همدان و دارابجرد نیز بکار رفته بود و برخلاف مشهور تازگی نداشت. قسمتی از سواد ساختمانی را نیز از مداین کسری که رو بخرابی رفته بود، آوردند. شهر چهار دروازه داشت. کوچه‌های شهر دروازه‌هایی داشت که به هنگام ضرورت آنها را می‌بستند.»<sup>۱</sup>

در سرزمین ایران بزرگ، کمتر شهری را سراغ داریم که استحکاماتی نداشته باشد. شاید بتوان قهندز (کهن دژ) های بلخ و بخارا و سمرقند و نیشابور و سرو را قدیمترین استحکامات شهری دانست. این قهندزها، که درست بجای ارگ ازمه بعد هستند، بر بالای بلندی داخل شهر قرار داشته‌اند، و معمولاً مقر حکمرانان یا محل سلاطین و فرزندان ایشان بوده است. ارگ و قلعه داخلی شهرها را همیشه بر سر بلندیهای موجود در آن شهرها ساخته‌اند. گاهی دامنه تپه یا کوهی را می‌تراشیدند و پرتگاهی عمیق به وجود می‌آوردند یا رودخانه‌ای را که از نزدیک محل ارگ می‌گذشته است، مانع طبیعی قرار می‌دادند.

در شهرستان یا شارستان، خانه‌های مسکونی مردم و محله‌های عمومی، نظیر بازار و حمام و مسجد، قرار داشته که معمولاً در چهار طرف ارگ بر زمین هموار بنا شده است. دور آن، بارویی دیگر با برجها در فواصل مختلف ساخته‌اند و بیرون بارو فویل و خندق شهر است. دروازه‌های اصلی شهر، در این باروست و تعداد دروازه‌ها نسبت به بزرگی و عظمت شهر یا طرز ساختن بارو مختلف است، و معمولاً اراضی شهرستان مربع شکل بود و چهار دروازه میان چهار قسمت باروی شهرستان ساخته می‌شد.

اطراف خندق شارستان، روض شهر است که شامل باغها، کشتزارها و آسیابها و خانه‌های بعضی از ده‌نشینان است. دور روض نیز حصار و بارویی دیگر می‌کشیدند. در شهرهایی که جمعیت آنها روبه‌تزايد می‌رفت، اهالی شهرستان بیرون می‌آمدند و در روض خانه‌هایی می‌ساختند. کم‌کم، روض شهر، مانند شهرستان، آباد و پر جمعیت می‌شد. کشتزارها و باغها به خارج باروی روض سابق می‌رفت. معمولاً در ارگ و بیشتر خانه‌های شهرستان، قبها و راههای زیرزمینی می‌کنند تا بتوان در مواقع حساس از آنها استفاده کرد. این راهها گاهی تا یکی دو فرسخ به خارج شهر می‌رفته است. در چنین موارد، لوازم و اسباب زندگی خود را در چاهها یا سردابهای معینی می‌ریختند و سر آنها را، بطوری که توجه دشمن را جلب نکند، می‌پوشاندند. لوازم عزیزتر و گرانبهاتر را گاهی در درگاهها می‌گذاشتند و جلو آنها را تیغه می‌کردند و گاهی در خمها و کوزه‌ها می‌ریختند و در زمین دفن می‌کردند.

استحکاماتی که برای پادگان نظامی، راهداری، زندان، انبار ذخایر و مهمات جنگی یا برای سفلا اشیاء گرانبها می‌ساختند، به نام دریا قلعه خوانده می‌شده است. دژهای سرزمین ایران نسبت به وضع طبیعی محل و مواد و مصالح موجود در آنجا به اشکال مختلف ساخته شده‌اند.

این نوع استحکامات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱) دژهای جلگه‌ای، ۲) دژهای کوهستانی. نقشه افقی اغلب دژهای جلگه‌ای سریع یا مربع مستطیل است که چهارکنج آنها، چهار برج مدور ساخته شده است. دژهای کوهستانی در بالای کوهها منفرد بنا شده، و محکمترین نوع دژ است، و طرح بنا و تعداد برجها و کوچکی و بزرگی این دژها بیشتر با وضع طبیعی کوه ارتباط دارد.

از وضع ساختمانها و مواد اولیه بناهای رفیع سلطنتی، در دوران بعد از اسلام، اطلاع دقیقی نداریم، بیهقی در تاریخ خود، از کوشک جدیدالبناى مسعودی و کوشک کهن مسعودی، سخن می‌گوید و می‌نویسد روز آدینه، ۲۱ ماه جمادی‌الاولی ۴۲۷ هجری، سلطان مسعود از کوشک جدید خود بازدید کرد و خانه‌های کارداران و کارمندان دولت و غلامان خود را تعیین نمود. و بعد، از خصوصیات و مزایای کوشک مسعودی بنقصیل یاد می‌کند. برای آنکه حوالدگان به اختلاف عظیمی که بین کلبه محقر کشاورزان با کاخ عظیم شهرباران وجود داشته، واقف‌گردند، گفتار بیهقی را در پیرسون این دو کوشک، نقل می‌کنیم: «روز آدینه... سلامت و سعادت، به‌دارالملک رسید و به کوشک کهن مسعودی به‌افغان شال، بمبارکی، فرود آمد. و کوشک مسعودی راست شده بود (آماده بود) پچاشتگاهی برنشست و آنجا رفت و همه نگاشت و باسقصا (با کمال دقت) بدید و نامزد کرد خانه‌های کارداران را و وثاقهای غلامان برای را و دیوانهای وزیر و عارض و صاحب دیوان رسالت و وکیل را. پس به کوشک کهن مسعودی باز آمد، و مردم بشتاب درکارها افتادند و هرکسی جای خویش راست می‌کرد، و فراموشان جامه‌های سلطانی می‌افکنند و پرده‌ها می‌زدند و چنین کوشک نشان ندهند هیچ جای، و هیچ پادشاه چنین بنا نفرمود و همه به‌دانش و هندسه خویش ساخت، و خطهای او کشید

به دست عالی خویش، که در چنین ادوات خصوصاً ده‌دهنده آیتی بود رضی‌الله‌عنه. و این کوشک به چهار سال برآوردند و بیرون مال که نفقات کرد، حشود مرد بیگاری به اضعاف آن آمد؛ چنانکه از عبدالملک، نقاش مهندس، شنودم که روزی پیش سرهنگ بوعلی کوتوال گفت: هفت بار هزار هزار درم نبشته دارم که نفقات شده است. بوعلی گفت: «مرا معلوم است که دو چندین، حشر و بیکاری بوده است و همه به علم من بود.» و امروز این کوشک عالمی است هر چند بسیار خلل افتاده است.<sup>۱</sup>

متأسفانه از گفتار بیهقی، نقشه و مساحت زیربنا، تعداد اتاقها و وسعت هر یک از آنها و وضع دروینچه‌ها، ارتفاع بنا، ضخامت پی‌ها، سواد ساختمانی (آجر، خشت، سنگ) و دیگر مشخصات کوشک مسعودی و محمودی روشن نمی‌شود. آنچه بیهقی با صداقت و صراحت بیان کرده، این است که قسمت اعظم این بنای رفیع، از طریق حشوربیکاری یعنی با اعمال ظلم و زور، ساخته شده و به‌عده‌ای از کارگران در مقابل کار، مزد نداده‌اند.

بیهقی در تاریخ خود، از پایان ساختمان کوشک مسعودی و چگونگی افتتاح آن نیز یاد می‌کند و ما برای اطلاع خوانندگان از وضع دربار شهریاران در حدود هزارسال پیش و رسوم و تشریفات آن ایام، قسمتی از نوشته‌های بیهقی را نقل می‌کنیم: به فرمان سلطان مسعود، «کوشک را بیاراستند، و هر کسی که آن روز آن زینت بدید پس از آن هر چه بدید، وی را به چشم هیچ نمود. تخت همه از زر سرخ بود و تمثالها و صورتها چون شاخهای نبات از وی برانگیخته و بسیار جوهر در او نشانده همه قیمتی، و دارافزینها برکشیده همه مکمل به انواع گوهر، و شادروانکی دیبای روسی بروی تخت پوشیده، و چهار بالش از شوشه زربافته و ابریشم آگنده. مصلی و بالشت پس پشت، و چهار بالش، دو بر این دست و دو بر آن دست، و زنجیری زراندود از آسمان خانه صفه آویخته تا نزدیک صفه تاج و تخت و تاج را در او بسته. و چهار صورت رویین ساخته بر مثال مردم، و ایشان را بر عمودهای انگیخته از تخت استوار کرده چنانکه دستها بیازیده و تاج را نگاه می‌داشتند. و از تاج بر سر رنجی نبود که سلسله‌ها و عمودها آن را استوار می‌داشت، و زیر کلاه، پادشاه بود. و این صفه را بقالیها و دیبای روسی، به زر و بوقلمون بزر، بیاراسته بودند و سیصد و هشتاد پاره مجلس (خوانچه) زربنه نهاده، هر پاره‌ای یک‌گزدرازی و گزی خشکتر (کستر) پهناء، و بر آن شمامه‌های کافور و نانه‌های مشک و پاره‌های عود و عنبر، و در پیش تخت اعلی پانزده پاره یاقوت ربانی و بدخشی و زمرد و مروارید و پیروزه، و در آن بهاری خانه‌خوانی ساخته بودند و بمیان خوان، کوشکی از حلوا تا به آسمان خانه...

امیر رضی‌الله‌عنه، از باغ محمودی بدین کوشک نو باز آمد، و در این صفه، بر تخت زرین بنشست روز سه شنبه ۲۱ شعبان [۴۲۹ هجری] و تاج بر زیر کلاهش بود بداشته، و قبا پوشیده دیبای لعل بزر چنانکه جامه اندکی پیدا بود. و گرد برگرد دارافزینها، غلامان خاصی بودند با جامه‌های ستلاطون و بغدادی و سپاهانی و کلاههای دو شاخ و کمرهای زر و معالین و عمودها از زر به دست. و درون صفه بر دست راست و چپ تخت، ده غلام بود کلاههای چهار پر

بر سر نهاده و کمرهای گران همه مرصع به جواهر و شمشیرها حمایل مرصع. و در میان سرای، دو رسته غلام بود؛ یک رسته نزدیک دیوار ایستاده با کلاههای چهارپر و تیر به دست و شمشیر و شقاوینیم لنگ، و یک رسته در میان سرای فرود داشته با کلاههای دو شاخ و کمرهای گران بسیم، و معالیق و عمودهای سیمین به دست؛ و این غلامان دورسته همه با قباهای دینای شستری. و اسبان، ده به ساخت مرصع به جواهر، و بیست به زرساده. و پنجاه سپر زر دیلمان داشتند؛ از آن، ده مرصع به جواهر. و مرتبه داران ایستاده، و بیرون سرای پرده، بسیار درگاهی ایستاده و حشر همه با سلاح.

و بار دادند و ارکان دولت و اولیاء حشم پیش آمدند و بی اندازه نثار کردند، و اعیان و لاینداران و بزرگان را بدان صفت بزرگ بنشانند و امیر تا چاشتگاه بنشست و بر تخت بود تا ندیمان بیامدند و خدمت و نثار کردند. پس برخاست و بر نشست و سوی باغ رفت و جانم به گردانید و سوار باز آمد و در خانه بهاری به خوان بنشست، و بزرگان و ارکان دولت را به خوان آوردند. و مساطهای دیگر کشیده بودند بیرون خانه برین جانب سرای. سرهنگان و خیلانشان و اسباب لشکر را بر آن خوان بنشانند و نان خوردن گرفتند و مطربان می زدند، و شراب روان شد چون آب جوی، چنانکه مستان از خوانها بازگشتند، و امیر بشاد کاسی از خوان برخاست و بر نشست و باغ آمد، و آنجا همچنین مجلسی با تکلف ساخته بودند، و ندیمان بیامدند و تا نزد یک نماز دیگر شراب خوردند، پس بازگشتند.<sup>۱</sup>

وصف کوتاهی از آمل: بیهقی ضمن توصیف ورود امیر مسعود در ۴۳۶ هـ به آمل می نویسد: «... من که بوالفضل، پیش از تعبیه لشکر، در شهر رفته بودم. سخت نیکو شهری دیدم. همه دکانها درگشاده و مردم شاد کام. و پس از این بگویم که حال چون شد، و بد-آموزان چه باز نمودند تا بهشت آمل در زخی شد.»<sup>۲</sup> در صفحات بعد، بیهقی از تحمیلات فراوان مسعود به مردم این شهر و خرابی و ویرانی آن سخن می گوید.

در میان اهل تحقیق، ابن خلدون به صنعت بنایی و مسأله خانه سازی و وضع ساختمانها در مناطق مختلف توجه می کند: «چگونگی ساختمانها در شهرهای گوناگون متفاوت است، و در هر شهری بر حسب عادت و رسوم که در میان مردم آن متداول است فراخور وضع هوای آن ناحیه و اختلاف زندگی ایشان از لحاظ توانگری و ناداری، خانه های گوناگون می سازند. همچنین در داخل یک شهر نیز خانه ها همه یکسان نیست، چنانکه برخی کاخها و کارگاههای عظیم می سازند که دارای فضای پهناور و اتاقها و غرفه های متعدد است، چه اینگونه کسان به علت داشتن فرزندان و خدمتگزاران و زنان و پیروان بسیار، ناچارند در منازل خود، اتاقهای متعدد داشته باشند. طبقات مزبور دیوارهای خانه های ایشان را از سنگ بنیان می نهند و فواصل میان سنگها را با آهک بند کشی می کنند، و هر چه بیشتر در تزئین و آرایش بنا می کوشند. گذشته از اینها در هر عمارتی، سردابها و زیرزمینهایی برای انبار کردن و انداختن مواد غذایی از قبیل غلات و حبوبات و غیره نیز می سازند، و اگر از سپاهیان و طبقاتی باشند که وابستگان و حاشیه نشینان و چاکران بسیار داشته باشند، مانند امیران و نظایر آنها، آنوقت

اصطبلهایی نیز برای بستن اسبهای نجیب، در آنها آماده می‌سازند؛ و گروهی هم کلبه‌های محقر و زاغه‌های تنگی برای خود و فرزندان و خانواده خویش می‌سازند و از این حد در نمی‌گذرند، زیرا تنگستی و فقر بیش از این به آنها اجازه نمی‌دهد.<sup>۱</sup>

مواد اصلی ساختمانها: این خلدون در مورد مواد اصلی بناها و ساختمانها می‌نویسد: «بعضی از ساختمانها را از سنگ تراشیده یا آجر بنا می‌کنند، و ملاط وسط دیوارها را از گل آهک تهیه می‌کنند، و این گل آهک چنان به سنگ و آجر می‌چسبد که مانند یک جسم جلوه می‌کند.»<sup>۲</sup> و در موردخانه‌های گلی می‌نویسد: چینه‌کشا در داخل تخته، چوبهایی که طول و عرض آنها چهار ذرع در دو ذرع است، شفته آهک می‌ریزند، و همینکه شفته آهک محکم شد، روی آنها بار دیگر تخته چوبها را قرار می‌دهند و آنها را با چوب و تسمه محکم می‌کنند و شفته‌ریزی را ادامه می‌دهند تا دیوار به اندازه‌ای که موردنظر است برسد. کلبه قسمتهای دیوار چنان بهم می‌پیوندند و جوش می‌خورد که گویی از یکپارچه ساخته شده است، و این شیوه را طایبه (چینه) و سازنده آن را طواب (چینه کش) می‌نامند.<sup>۳</sup>

ساختمان شهرهای جدید: این خلدون می‌نویسد: «... پایه‌گذاری و استوار ساختن شهرها در پرتو همکاری و هم‌دستی گروههای عظیم کارگران ایجاد می‌شود، و بنابراین هرگاه دولتی بزرگ باشد و بر نواحی پهناور و کشورهای گوناگون فرمانروایی کند، کارگران را از سرزمینهای مختلف بکار برمی‌انگیزد. چه بسا که برای اینگونه بنا بیشتر عملیات را بوسیله چرخ (ماشین) انجام می‌دهند که نیروها و قدرتها را در حمل بارهای سنگین بنا، دو برابر می‌کند، بحدی که توانایی بشریت از آنها عاجز است — مانند جراثقال و دیگر چرخها. و غالباً بسیاری از مردم، هنگامی که یادگارهای گذشتگان و ساختمانهای عظیم آنان را می‌بینند، مانند ایوان کسری و اهرام مصر و طاقهای معلق شرشال در مغرب، گمان می‌کنند که این بناها را به نیرو و قدرت خودشان، خواه بطور پراکنده یا دسته جمعی، ساخته‌اند و از اهمیت و کیفیت چرخها و جراثقال و تأثیر اقتصادی آنها در این صنعت هندسی غفلت می‌کنند.»<sup>۴</sup> سپس این خلدون از بناهای عظیمی نام می‌برد که ساختن آنها در دوران فرمانروایی یک دولت صورت نگرفته بلکه چندین دولت در راه پایان دادن آن بناها رنج برده‌اند، و مخصوصاً متذکر می‌شود که بعضی از این بناها چنان استوار و محکم است که خراب کردن آنها از ساختن مشکلتر است. سپس، بعنوان مثال، از ایوان کسری سخن می‌گوید و می‌نویسد: چون رشید بر آن شد آن را منهدم کند و برای مشورت در این باره کسی را بسوی یحیی بن خالد فرستاد (که در زندان بود) وی گفت: ای امیرالمؤمنین به چنین کاری اقدام مکن و آن را همچنان برای نمونه بگذار تا دلیل و گواه بر عظمت نیاکان تو باشد که چگونه بر خداوندان چنین یادگار عظیمی چیره شده و کشور آنان را بدست آورده‌اند. ولی رشید نه تنها به اندرز او گوش نکرد بلکه وی را متهم کرد و گفت زیر تأثیر شرور قومی ایرانی واقع شده است. سپس گوید رشید از سر لجاج به این کار اقدام کرد ولی توفیق

۱. مقدمه ابن خلدون. پیشین، ج ۲، ص ۸۰۷-۸۰۶ (به اختصار).

۲. همان، ص ۸۰۸. ۳. همان، همان، ص ۸۰۸.

۴. همان، ص ۶۷۹-۶۷۸ (به اختصار).

نیابت و از این کار دست کشید.<sup>۱</sup>

نکاتی که در بنای شهرها باید رعایت کرد: ابن‌خلدون در ساختن شهرهای جدید، رعایت چند نکته را ضروری می‌داند: ۱) ایجاد برج و باروها و حصارهای استوار در اطراف شهر تا از راه دیده‌بانی و مراقبت، مهاجمین را تارومار کنند و با شیبخون دشمن روبرو نشوند. ۲) برای اینکه شهر به محیط اطراف خود مسلط باشد و بهتر بتواند با خطرات احتمالی و حمله دشمنان مقابله کند، بهتر است که در مناطق مرتفع و کوهستانی ساخته شود. ۳) برای تأمین سلامت اهالی باید شهرها را در مناطق خوش آب و هوا و سالم بنیان نهاد. ۴) چون آب یکی از ضروریات زندگی است، باید حتی الامکان شهرها را در کنار دریا یا رودخانه‌ها و یا در نزدیکی چشمه‌های گوارا بوجود آورد. ۵) باید کوشید که در مجاورت هر شهر، چراگاههای خرم بوجود آورد تا هم به بهبود هوای شهر کمک کند و هم مرتع مناسبی برای حیوانات باشد. ۶) به درختکاری در شهرها و اطراف آنها باید توجه کرد؛ چه گذشته از تأثیری که در تصفیه هوای شهر دارد در سوخت و هدایت ویز و تأمین تیر برای سقف اتاقها و غیره چوب ضرورت قطعی دارد. این بود خلاصه‌ای از نظریات ابن‌خلدون راجع به راه ایجاد شهرهای نوین.<sup>۲</sup>

مواد اصلی ساختمانها در شهرهای نوینبادی که به دست اقوام دور از تمدن ساخته شده، غالباً مواد و ابزار کافی بکار نرفته است. ولی پس از آن که شهرها رو به آبادی می‌رود و جمعیت آنها فزونی می‌یابد، طبعاً پیشه‌وران، هنرمندان و ارباب حرف و صنایع نیز در آن زیاد می‌شوند، و به عمران و آبادی و ساختن بناهای محکم و استوار کمک می‌کنند. ابن‌خلدون، مواد اصلی ساختمانهای عصر خود را عبارت از سنگ، آهک، سنگهای تراشیده و صاف، مرمر و کاشی و شیشه و سدف و شیشه می‌داند، و متذکر می‌شود که اگر شهری در اثر امنیت و آرامش و رواج صنعت و تجارت وضع خوبی داشته باشد، در حیات عموم طبقات اجتماعی منعکس می‌شود و مخصوصاً می‌نویسد «زندگانی قاضی، بازرگان، صنعتگر، بازاری و امیر و شرطی (پاسبان) این شهر با زندگی همان اصناف دژ شهر عقب‌مانده تفاوت داشت.»<sup>۳</sup>

ارزاق و کالاها در شهرها: ابن‌خلدون کالاها و مواد مورد احتیاج مردم را به دو دسته تقسیم می‌کند: ۱) مواد ضروری زندگی که برای ادامه حیات ضرورت دارد؛ مانند گندم، جو، یاقوت، نخود، دانه خلر، حبوبات؛ چاشنی‌ها؛ پیاز و سیر. دوم) مواد تقنینی نظیر خورشدها، میوه‌ها، انواع پوشیدنیها و اثاث و ابزارخانه و مرکوبها و ساختمانها و بناها.<sup>۴</sup>

چگونه اخلاق شهرنشینان به فساد می‌گرایند؟ ابن‌خلدون، محقق و جامعه‌شناس معروف قرون وسطی، پس از ذکر مقدمه‌ای، می‌گوید، هر قدر بر جمعیت و آبادی و تفنن شهرها افزوده شود، بهمان نسبت، بهای نیازمندیهای مردم زیاد می‌شود و خراج و مالیات افزایش می‌یابد. نتیجه وضع باجها این است که فروشندهگان کالاها، اجناس خود را گران می‌کنند، زیرا کلیه بازاریان و بازرگانان باجها را حساب می‌کنند و آنها را روی کالاها و اجناس خود می‌افزایند و کلیه مخارجی را که برای بدست آوردن اجناس متحمل می‌شوند و حتی مخارج خودشان را بر

۱. دك. همان، ص ۶۸۲. ۲. دك. همان، ص ۶۸۷-۶۸۳. ۳. همان، ص ۷۱۴.

۴. دك. همان، ص ۷۱۷.

بهای کالاها اضافه می‌کنند و بدین سبب، باجها داخل قیمت اجناس می‌شود، و بالتیجه مخارج شهرنشینان افزایش می‌یابد و از مرحلهٔ میانه‌روی به اسراف منتهی می‌شود.<sup>۱</sup> سپس این خلدون متذکر می‌شود که چون تأمین مخارج روزافزون شهرنشینان از راه مشروع ممکن نیست، مردم غالباً به فسق و بدکاری و فریبکاری دست می‌زنند «شهر همچون دریایی می‌شود که امواج فرومایگی صاحبان اخلاق زشت و ناپسند در آن به جنبش درمی‌آید، و بسیاری از پرورش یافتگان دستگاه دولت و فرزندان ایشان که از تربیت صحیح محروم مانده‌اند نیز در این صفات با دیگر بدخویان شرکت می‌جویند.»<sup>۲</sup> وی در جای دیگر می‌گوید: «دیگر از مفاسد شهرنشینی فرو رفتن در شهوات و لگام‌گسیختگی در آن است، بعلت آنکه تجمل‌پرستی شیوع می‌یابد و در نتیجه تفنن در شهوات شکم، از قبیل خوردنیهای لذیذ و آشامیدنیهای گوارا پدید می‌آید و اینگونه اعمال به فساد نوع منتهی می‌شود. آنوقت کار به جایی می‌کشد که هر فرد فرزند خود را نمی‌شناسد، زیرا او را بر وفق رهبری خود نمی‌یابد و از اینرو، منیهای آمیخته در رحمها سبب می‌شود که مادرها، اقد مهر طبیعی به فرزندان می‌شوند، و وظایفی را که نسبت به آنان بعهده دارند انجام نمی‌دهند. در نتیجه، کودکان هلاک می‌شوند و این وضع به انقطاع نوع منجر می‌گردد.»<sup>۳</sup>

سپس این خلدون از پوشانیدن دیوارها با آب آهک سخن می‌گوید و می‌نویسد: پس از آنکه آب آهک را یکی دو هفته نگه می‌دارند، آهک آماده شده را روی دیوارها می‌مالند. در مورد سقف زدن می‌نویسد: «ستونهای استوار تراشیده یا ساده روی دو دیوار اتاق می‌کشند و بالای آنها تخته‌هایی که هم نجار آنها را تراشیده است، می‌خکوب می‌کنند. آنوقت روی آنها خاک و آهک می‌ریزند و آنها را با کوبه درهم می‌فشرند تا اجزای خاک و آهک به هم درآیزد و جوش بخورد.»<sup>۴</sup>

در مورد تزئینات بنا، می‌نویسد که گچکارها گچ را به دیوار می‌مالند، سپس با افزارهای آهنی روی آن کار می‌کنند که رونق و شادابی خاصی پیدا می‌کند، و گاهی هم روی دیوار را با تکه‌های مرمر یا آجر یا سفال یا صدف و یا شبه آن آرایش می‌دهند. پس از ساختن، دیوارها آنقدر زیبا به نظر می‌آید که گویی منظره‌ای از بوستان آراسته به گلهاست.

از جمله هنرهایی که در بنایی بکار می‌برند، ساختن چاهها و حوضها برای جریان آب در منازل است که پس از اینگونه منابع آب، حوضخانه‌هایی می‌سازند و در آنها حوضچه‌های بزرگی از مرمر در نهایت استواری می‌تراشند، و در وسط آن، فواره‌ای تعبیه می‌کنند تا آب از آن جستن کند، و از آنجا داخل حوض شود، و این آبها را از قنواتی که در داخل منازل جریان دارد به حوضچه می‌برند.

سپس این خلدون می‌نویسد بنایان باید، کمابیش، به علم هندسه و حساب واقف باشند تا در اضلاع و ابعاد بناهای بزرگ اشتباه نکنند. استفاده از جراثقال (منجنیق) جهت حمل بارها و سنگهای بزرگ ضروری است.<sup>۵</sup>

ویل دورانت در وصف بلاد اسلامی می‌نویسد: «مسافر به هر جا می‌گشت، قبه‌های

۱. همان، ص ۷۳۶. ۲. همان، ص ۷۳۷. ۳. همان، ۷۲۹ (به اختصار).

۴. همان، ص ۸۰۹. ۵. دكـ همان، ص ۸۱۱-۸۰۹.

درخشان و مناره‌های جالب نظر، و مدرسه‌ها و کتابخانه‌ها و قصرها و باغستانها و بیمارستانها و حمامها می‌دید، و هم کوچه‌های تنگ و تاریک که فقیران در آن سکونت داشتند، و عاقبت به بغداد می‌رسید که انوری شاعر درباره آن گفته است:

خوشا نواحی بغداد، جای فضل و هنر که کس نشان ندهد در جهان چنان کشوره<sup>۱</sup>

در صفحات پیش، بتفصیل از خصوصیات شهرهای بزرگ در ایران و ممالک اسلامی سخن گفتیم «خطیب در تاریخ خود (قادیخ خطیب بغدادی) نوشته است که در عهد مأمون، شهر بغداد شصت و پنج هزار گرمابه داشته و ششمین بر بیش از چهل قصبه و شهرهای کوچک و بزرگ بهم پیوسته بوده است، و بعلاوه توسعه اجتماع و آبادیهای متعدد وابسته به یکدیگر، شهر واحدی بشمار نمی‌رفته است که یک حصار و باره، آن را احاطه کرده باشد.»<sup>۲</sup> توسعه و گسترش شهرها با حمله مغول، و درهم ریختن مبانی اقتصادی و اجتماعی ملل شرق نزدیک، یکباره تعطیل شد. چنانکه قبلاً اشاره کردیم پس از استقرار حکومت ایلخانان، اندک اندک، قدمهایی در راه نوسازی ایران برداشته شد. ابن خلدون که معاصر امیر تیمور است، بطور کلی، در پیرامون خصوصیات اجتماعی و اقتصادی شهرها مطالبی در کتاب خود آورده است از جمله می‌گوید: «چه بسا که پس از اقراض نخستین بنیانگذاران یک شهر، پادشاه و دولت دیگری بجز دودمان دولت نخستین، آن را مقرر فرمانروایی و پایتخت خود قرار می‌دهد، و از بنیان نهادن شهر دیگری بی‌نیاز می‌شود و خواه ناخواه در نگهداری و آبادانی آن می‌کوشد و بموازات افزایش ثروت و پیشرفت آن دولت، در کیفیات آبادانی، بر بناها و کارگاههای آن شهر نیز افزوده می‌شود و در پرتو توسعه اجتماع و آبادانی، موجبات نوینی برای بقا و دوام آن شهر پدید می‌آید.»<sup>۳</sup>

متأسفانه ابن خلدون به علل و عوامل اصلی پیدایش و توسعه شهرها توجه نمی‌کند، و در جلد دوم کتاب خود، (از صفحه ۶۹۴ - بعد) ایجاد شهرهای بزرگی چون بغداد، قاهره، قرطبه و جز اینها را مولود علل اقتصادی و حسن موقعیت طبیعی و جغرافیایی و عوامل دیگر نمی‌داند، بلکه به نظر او پیدایش و توسعه شهرها «وابسته به دوران فرمانروایی دولت بنیانگذار آن خواهد بود، و اگر روزگار آن دولت کوتاه باشد، کیفیت توسعه و پیشرفت آن شهر هم پس از پایان یافتن فرمانروایی دولت مزبور متوقف خواهد شد.»<sup>۴</sup> غافل از این که سلاطین و حکومتها خواه و ناخواه، تحت تأثیر عوامل اقتصادی و ضروریات زمان و مکان و احتیاج و نیازمندی اکثریت، دست به ایجاد و توسعه شهرها می‌زنند و اگر پادشاه مقتدیری بدون توجه به مقتضیات محیط و علی‌رغم مصلحت عموم، به هوی و هوس شخصی، در محل نامناسبی شهری جدید بنیان نهد، بدون تردید، در دوران قدرت همان شهریار، چنین شهری متروک و خالی از سکنه خواهد ماند.

بنابراین، شک نیست که در پیدایش شهرها، علل و عوامل اقتصادی و طبیعی نقش

۱. ول دورات، عصر ایمان: تمدن اسلامی (تاریخ تمدن). ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۱۲۲.

۲. مقدمه ابن خلدون. ج ۱۲، ص ۶۷۵-۶۷۴. ۳. ص ۶۷۵-۶۷۴. ۴. ص ۶۷۵-۶۷۴.

۴. همان، ص ۶۷۴.



مهمی دارند. تا شهری آب و هوای مناسب و محصولات و مصنوعات جالب و موقعیت ترانزیتی و اقتصادی قابل توجهی نداشته باشد، در طول تاریخ دوام و بقایی نخواهد داشت: به قول شادروان کسروی: «از نیستی شهری پدید آوردن، برای پادشاهان توانا و توانگر آسان نیست؛ چه شهرها، تنها از گل و خشت نتوانند ساخت، بازار و بازرگانان می‌خواهد.»<sup>۱</sup>

چنانکه قبلاً اشاره کردیم، در دوره قرون وسطی، عده‌ای از محققین و پژوهندگان برای آشنا شدن به اوضاع اجتماعی و اقتصادی و آداب و سنن و وضع عمومی شهرها و راههای ارتباطی و دیگر خصوصیات ملل، رنج سفر را به خود هموار می‌کردند و مشهودات و سسوعات خود را در زمینه‌های مختلف، در سفرنامه‌ها، به رشته تحریر می‌کشیدند، و امروز با استفاده از آن منابع گرانقدر، می‌توانیم به اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران و دیگر ملل اسلامی آشنا شویم. مسائل فنی در ساختمان: معماران و بناهای زبردست از دیرباز، از رعایت دقیق فنی غفلت نمی‌کردند، در نزهت نامه علائی در ذکر «ایوان مدائن»، می‌خوانیم که استاد بنا، قبل از آنکه به زدن طاق یا ضربی اقدام کند، دو سه سال پنهان شد، تا او را مجبور نکنند که قبل از فرونشستن و افت بنا، ساختمان ایوان مدائن را آغاز کند. چون سالی چند بگذشت، استاد حاضر شد. چون اندازه گرفت، معلوم شد چند ارش بی بنا فرو نشسته بود، «گفت از این عیب ایمن شدم و پایه‌ها فرود گرفت، باکی نیست»<sup>۲</sup> پس به انجام بنا همت گماشت. در کتب و آثار تاریخی، مکرر از مهندسان و معماران سخن به میان آمده است. اسفندیار کاتب، ضمن گفتگو از بنیاد طبرستان، می‌نویسد: «مهندسان پیامدند و بنیاد شهر بدین موضع، که اسبانه سرای می‌گویند، فرو نهادند. چون شهر را بنیان بنهادند، باروی حصار از خشت پخته کردند، و خندقی ژرف گرداگرد شهر بزدند، و چهار در برین حصار نهادند: باب جرجان، باب گیلان، باب الجبل، باب البحر. مساحت شهر چهار صد گری (جریب) زمین بود، سالها برین قرار بماند.

اینجا که این ساعت کوچک گازران می‌گویند، رسته بزازان بود. عمارت شهر در مدت حیات فیروز، برین قرار بماند. چون او درگذشت و پسرش خسرو بنشست، در تحصین و عمارت مبالغت نمود و بیرون از خندق قصرها ساخت و دارالملک خود کرد تا از اطراف مردم رغبت وطن بدو کردند، و اکابر ملوک برای جوار پادشاه، باغ و سرای و بازار و مستقل بنیاد نهادند. حصار دیگری از گل بفرمود کردن و گرداگرد این عمارت نو کشید. مابین السورین را ریض گفتندی و هرچه بیرون سورگل بود، زهن (سرزمین بی خطر)؛ و در قباله‌های کهن این ذکر بسیار یافتیم.»<sup>۳</sup>

بطور کلی، مادام که اصول فنودالیسم و نامنی و بی‌ثباتی در ایران حکومت می‌کرد، عموم طبقات حتی رجال و شخصیت‌های ذی‌قدرت و صاحب نفوذ، برای آنکه بتوانند در برابر حمله غارتگران و متجاوزین بهتر و بیشتر مقاومت کنند، در ورودی منزل را غالباً تنگ و کوتاه می‌ساختند، و در فاصله بین در حیاط و اتاق سسکونی و حرم، دالانهای تودرتویی تعبیه می‌کردند تا از ورود مهاجم احتمالی، بتوان براحتی جلوگیری کرد. این وضع تا اواخر عهد قاجاریه دوام یافت.

۱. مقالات کسروی. گردآوری یحیی ذکا، ص ۱۰۳.

۲. شهردان بن ابوالعیر، نزهت نامه علائی، ص ۵۲.

۳. تاریخ طبرستان، پیشین، ص ۷۲-۷۱ (به اختصار).

بهار سوردجونز، ضمن توصیف آخرین روزهای لطفعلی خان زند، در وصف خصوصیات خانه بیک نفر بازرگان شیرازی، چنین می نویسد: «سر ساعت مقرر به خانه حاجی یوسف رفتم. نمای بیرونی خانه او مانند خانه همه تجار کهنه می نمود، و وسیله در کوتاه و تنگ ودالانهای تودرتو و باربک و بقواره به داخل راه داشت. پس از گذشتن از یک هشتی کوچک، که جهت استفاده پیشخدمت و چاق کردن قلیان و چیدن کفشهای میهمانان به کار می رفت، داخل سفره خانه شدیم. در آنجا با حاجی یوسف و برادرزاده و شریکش، میرزاجانی روبرو شدیم. اندازه این اتاق متوسط بود، لیکن در داخل و اطراف آن همه چیز از آسایش کامل سخن می گفت؛ نمدها به کنار، باقی هر چه بود از بهترین جنس بود. تمدتخت از بهترین و کلفت ترین نوع، فرشها همه از نفیستین قالیهای طیس، روکشهای دیوارها همه از ظریفترین گچکاریها، گوشه های سقف همه از درخشانترین نوع گچبری زینت یافته بود. منبت کاریها و شیشه های رنگین اروسپها جلوه بسیار زیبایی داشتند. درها به چوبهای گوناگون مزین بودند. پنجره ها نمای همیشگی اتاقهای ایرانی را داشت و رو به باغچه های گل و فواره های آب بازی شد.»<sup>۱</sup>

پیش از حمله مغول، مخصوصاً در دوره حکومت سامانیان و آل بویه و سلجوقیان، شهرسازی و توجه به عمران و آبادی و ایجاد خیابانهای بالنسبه وسیع رو به فزونی رفت. ولی بعد از حمله مغول و روی کار آمدن تیموریان، در نتیجه تجاوزات و قتل و غارتها، بیابانی، نهال ذوق و هنر در جامعه ایرانی پژمرده شد، و مردم در صدد برآمدند به انواع وسایل، راه ورود دشمن را به خانه و کاشانه خود دشوار سازند. معمولا معابر و دالانهای تنگ و تاریک و کوتاهی بسوی منزل خود می گشودند تا دشمنان ناچار شوند بدون اسب یکی یکی و بطور خمیده با تحمل رنج و ناراحتی، به مساکن آنان راه یابند. از طرف دیگر، این نوع معابر تنگ، به مردم امکان می داد که در مقابل دشمن مهاجم مقاومت کنند.

شیراز: شهر زیبای شیراز، بطوری که از آثار سورخان و سیاحانی نظیر ابن بطوطه و حمدالله مستوفی برمی آید دارای «کوچه های تنگ و پنجره های کوتاه بود. بوی گندی که از پلیدیها برمی خاست، همه جا به مشام می رسید. چون در ساختن آبریزها از نظر فنی اهتمام نمی شد، کوچه ها پر بود از پلیدیها، و «سردم تمیز را» به قول حمدالله مستوفی، «در آن کوچه ها تردد معتذر» بود... بازار میوه فروشان که از یکسو به مسجد عتیق پیوسته بود، زیبایی و شکوه خاصی داشت و در نظر بعضی، حتی از بازار دمشق هم زیباتر می نمود.»<sup>۲</sup>

در داخل شهرها در نتیجه اغراض و دسایس عیاران، غازیان و اجامر و اوپاش که غالباً آلت دست و وسیله اجرای مقاصد طبقات متنفذ می شدند، امنیت و آرامش کامل برقرار نبود و گه گاه جان و مال مردم در معرض تهدید قرار می گرفت. جای دور نرویم، شهر تهران تا پنجاه شصت سال پیش، که شهربانی و شهرداری تأسیس نشده بود و مردم به مسائل بهداشتی توجه چندانی نداشتند، کمابیش شهری آلوده و کثیف بود، و حتی مثل شیراز عهد حمدالله مستوفی، مردم از امنیت و آرامش واقعی بی بهره بودند.

۱. آخرین روزهای لطفعلی خان زند. ترجمه معادلوق، جان کرمی، ص ۱۹.

۲. عبدالحسن زین کوب، از کوچه دندان. ص ۱۰.

در تاریخ الفی، می‌خوانیم که در ۴۰۱ هجری، یکی از ائمه حدیث که همواره در مجلس صلوکی تردد می‌کرد، بعد از مدت مدید که غیبت داشت، حاضرگشت. صلوکی در شگفت شد، و علت غیبت او را پرسید. وی گفت: «روزی بعد از نماز شام، از کوچه‌های آن شهر (نیشابور) می‌گذشتم. ناگاه شخصی کمندی درگردن من انداخته آنچنان کشید که نزدیک بود که نفس من منقطع شود، و مرا کشان کشان بر سر کوچه‌ای رسانید. پیرزنی از خانه بیرون آمد و آنچنان هر دو زانورا بر شکم من کوفت که من از آن ضرب بیهوش شدم. بعد از زمانی، احساس بروت آبی که بر روی من می‌زدند کردم، و افاقت یافتم و جمعی را دیدم که پیرامن من نشسته‌اند و از سر لطف با من سخن می‌گویند. مرا به قراین، معلوم شد که گویا آن جماعت در حالت بیهوشی من، به‌خانه‌های خود می‌رفتند و چون آن عیار ایشان را دید، گریخت و سرا به آن حال گذاشت. قصه، چون اندک رمقی یافتم، به‌خانه رفتم و از هول آن حادثه، بیست روز صاحب فراش بودم، و چون آثار صحت در خود یافتم، سحری بقصد ادای نماز فریضه به‌مسجد رفتم... از آن زمان، بر خود لازم گردانیدم که تا روز روشن نشود، هرگز قدم از خانه بیرون نهم.»<sup>۱</sup>

در عهد اوزون حسن و فرزندش، یعقوب، در نتیجه روش عاقلانه این پادشاه در مملکتداری، و اخذ مالیات، وضع عمومی مردم در شهرها و دهات بهبود یافت، و سطح زندگی بالا آمد و قدرت خرید مردم اندکی بیشتر شد. ولی در دوران قدرت جانشینان آنها، بار دیگر، فشار به طبقات متوسط و محروم افزایش یافت.

راجع به خصوصیات خانه‌های مسکونی اکثریت مردم و وضع اتاقها وضع منازل و مسکن و امور و مسائلی که معماران و بنایان در ساختن خانه‌ها رعایت مردم شهری می‌کردند، محققان و صاحب نظران ماکثر کتابی نوشته‌اند ولی از روی سرفنامه‌های ار و پاییان مخصوصاً از دوره صفویه بعد، می‌توان به بسیاری از خصوصیات خانه‌های مسکونی طبقات متوسط و ممتاز جامعه ایرانی پی برد.

بطوری که از آثار منظوم و منثور فارسی برمی‌آید، از دیرباز سنگ، آجر، آهک، چوب و آهن جزو مواد اصلی ساختمانها بود، و معماران، بنایان، نجاران و آهنگران در فعالیتها و ساختمانی نقش اساسی داشتند. فردوسی به بعضی از مواد و کارگران ساختمانی اشاره کرد است:

گچ و سنگ و هیزم فزون از شمار  
ز دیوارگر، هم ز آهنگران  
بیارند چندانکه آید بکار  
هر آنکس که استاد بود اندران

اتاقهای اصلی هر منزل به اصطلاح قدما رو به قبله ساخته می‌شد تا از آفتاب و نور کافی برخوردار باشد، و غالباً در شرق و غرب و گاه بحکم ضرورت در جنوب زمین نیز اتاقی چند می‌ساختند غالب اتاقها در قسمت تحتانی خود، زیرزمینی داشت که اغلب مرطوب و برای سکونت رزستان و تابستان چندان مناسب نبود، و گاه از آنها بعنوان انبار استفاده می‌شد. در ساختمانها قدیم، از مساحت و فضای زمین چنانکه باید استفاده نمی‌کردند. دیوارها غالباً خشتی و سبک کلفت بود. طاق اتاقها را ثروتمندان با چوب یا آجر و ققرا با خشت (به صورت ضربی) می‌ساختند

مستراح و آشپزخانه و آب‌انبار که مورد احتیاج تمام افراد خانواده بود، هر یک در گوشه‌ای از حیاط قرار داشت، به این معنی که زیرزمینها را معمولاً به‌مطبخ یا مستراح و یا دیگر ضروریات خانه نظیر آب‌انبار و انبار هیزم و زغال و مواد غذایی مبدل می‌کردند. فاصله پله‌های زیرزمین غالباً از ۳۰ یا ۳۵ سانتیمتر تجاوز می‌کرد. مخصوصاً پله‌های آب‌انبار لغزنده و خطرناک بود. در زیستگاههای پربرف، برای افراد خانواده مخصوصاً کدبانوان، رفتن به آشپزخانه و آب‌انبار مشکل و گاهی خطرناک بود. بطور کلی، در خانه‌سازی صرفه‌جویی و استفاده کامل از زمین و فضای موجود و تأمین آسایش هر چه بیشتر افراد خانواده مورد عنایت و توجه معماران نبود.

نظر متفکر ایرانی خواجه نصیرالدین طوسی در مورد خانه‌سازی: خواجه در کتاب اخلاق لاهری ضمن گفتگو در پیرامون تدبیر منزل، مختصات یک منزل خوب را چنین توصیف می‌کند: «اگر چه اعتبار حال منزل از وضع صناعت خارج است، اما افضل احوال منزل که مسکن بود، چنان بود که بنیادهای آن استوار باشد، و سقفهای آن به ارتفاع مایل، و درها گشاده چنانکه در اختلاف به‌تکلفی احتیاج نیفتد و مسکن مردان از مسکن زنان مفروز (مجزا) و مقامگاه هر فصلی و موسمی بر حسب آن وقت معد؛ و موضع ذخایر و اموال به‌حصانت موصوف؛ و احتیاطی که به‌دفع آفات تعلق دارد، مانند حرق و غرق و تقب و دزدان و تعرض هوام، به‌تقدیم رساند. و در مسکن مردم آنچه توفی از زلال اقتضا کند، یعنی ساحت فراخ و دکانهای افراشته سرعی، و با کثرت موافق و محال شرایط تناسب اوضاع محفوظ، و از همه مهمتر، اعتبار احوال جوار (همسایه‌ها) است تا به‌سجاورت اهل شرفساد و کسانیکه موذی طبع باشند، مبتلا نشود و از آفات وحشت و انفراد ایمن ماند.» فردوسی در وصف یک خانه خوب می‌گوید:

یکی خانه فرمودش اندر سرای بلند و خوش و روشن و دلگشای

وضع خانه‌ها بر حسب شرایط اقتصادی و جغرافیایی و درجهٔ امنیت در هر نقطه، فرق می‌کرد.

وضع خانه‌ها در ری: لسترنج با استناد به گفتهٔ یاقوت حموی، می‌نویسد: «بیشتر ساختمانهای این شهر با آجرهای براق و زیبایی شبیه کاسه‌های لعابی ساخته شده بود.»<sup>۱</sup> ظاهراً عده‌ای از مردم ری، بعزت اختلاف شدید مذهبی که با هم داشتند و به‌حکم مقتضیات عصر، و جنگهای فتووالی، برای حفظ جان و اموال خویش «خانه‌های خود را در زیرزمین بنا می‌کرده‌اند، و راه ورود را دشوار و سخت و ظلمانی می‌ساخته‌اند؛ چون سپاه دشمنان بزور و گاه دوستان بغصب، خانه‌های ایشان را در تصرف می‌گرفته‌اند. مؤلف آثارالابلاذ نیز به این معنی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «لهم تحت الارض بیوت [ص ۳۴]. مولانا در دیوان شمس تبریزی، در بعضی از غزلیات، به این معنی اشاره کرده است:

همارتیست خراباتیان شهر سرا که خانهاش نهان در زمین چو «ری» باشد

هاشغان سازیده‌اند از چشم بد خانه‌ها زیر زمین چون شهر ری

مردم ری را از دیرباز در احداث راهروهای زیرزمینی و ایجاد و حفر تقب تخصصی بسزا بوده است.

۱. اخلاق لاهری. به تصحیح و تصحیف ادیب مهران، ص ۱۸۱-۱۸۰.

۲. چهارمهای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین، ص ۲۲۳.

در مرآت‌البلدان، درباب دلف‌آباد عراق (اراک) چنین آمده است: ابودلف عباسی در محال فراهان، شهری بنا کرد مشتمل بر دو مرتبه تحقانی و فوقانی، یعنی همچنانکه در روی زمین عمارات و بیوتات و مساجد و خانات و اسواق و غیره بود، در زیرزمین نیز بعینه همین قسم شهری ساخت که هرگاه دشمن رو نماید و این شهر را محاصره کند، اهل شهر در طبقه زیرین دفته از شر دشمن محفوظ باشند. این شهر موسوم به «دلف‌آباد» بود [ج ۱، ص ۵۳۸].<sup>۱</sup>

بطور کلی خانه‌های ری، اکثر از خشت خام و گاه از خشت و آجر بود. از دوره صفویه به بعد، در اثر آمد و رفت تجار و سیاستمداران خارجی به ایران، مطالعه در امور اجتماعی و اقتصادی ایرانیان وسعت گرفت؛ از جمله راجع به خانه‌سازی ایرانیان نیز مطالبی نوشته شد. ساختمانهای ایران به نظر تاورنیه: تاورنیه در مورد ساختمانهای ایران می‌گوید: چون در ایران سنگ و چوب خیلی کم است، تمام شهرها باستثنای چند خانه، از گل بنا شده‌اند؛ اما خاک اصفهان چسبناک و محکم است و چون خشک شد محکم می‌شود. دیوارها را از چینه و مهره می‌سازند و عرض مهره‌ها را به تناسب ارتفاعی که به دیوار می‌دهند، کم‌وزیاد می‌کنند و روی هر طبقه که سه پا ارتفاع دارد، چند رگ خشت بکار می‌برند. این خشتها را در یک قالب مربعی که سه انگشت قطر و هفت هشت اصبع طول و عرض دارد، می‌مالند و برای اینکه بعد از خشک شدن خرد نشود، قدری گاه میان گل می‌ریزند. تا طبقه اول چینه خشک نشود، مهره دیگر برویش نمی‌گذارند، و هر چه بالا می‌روند، عرض مهره‌ها را کم می‌کنند. بناهایی که از خشت می‌سازند، خیلی پاکیزه و تمیز می‌شود؛ زیرا روی آن را کاهگل می‌مالند و معایب و ناهمواریهای آنها را می‌پوشانند، و روی کاهگل آهک آمیخته با رنگ سبز و کتیرا کشیده آنقدر ماله می‌کشند تا مثل سرس براق شود؛ ولی فقرا به همان دیوار لخت اکتفا می‌کنند یا رنگ ارزانی روی آن می‌مالند.

وی راجع به بناهای ایران در آن دوره، می‌نویسد: در وسط خانه، یک بنای سرپوشیده ستون‌دار که ۲ الی ۳ پای مربع فضای آن است، دیده می‌شود و در میانش یک حوض پر از آب می‌سازند که یک طرفش بکلی باز و بی‌حفاظ است. از پای دیوار تا کنار حوض را فرش می‌اندازند و در هر زاویه این سرپوشیده یک اتاق کوچک برای نشستن بنا کرده‌اند، و در پشت آن، یک طاق بزرگ که از قالی و تشک و پستی مغروش است که نوع پوشش آن بسته به شان و ثروت صاحبخانه گران یا ارزان است. در دو طرف سرپوشیده، دو اتاق دیگر هست که درهای متعدد دارند و داخل یکدیگر می‌شوند. نقشه همه خانه‌ها همین است، منتها خانه بزرگان وسیعتر و دارای چهار سرپوشیده و تالار بزرگ است که در جهات اربعه بنا شده است، و هر یک از آنها دو اتاق در هر طرفی دارند که جمعاً ۸ اتاق می‌شود که تالار بزرگی را احاطه کرده‌اند.

کلیه ابنیه ایران کرسی دارند و مرتفع هستند و بندرت طبقه سوم در بنایی دیده می‌شود. تمام تالارها و اتاقها با طاق آجری مسقف شده و ایرانیها در این هنرمت پرما تفوق دادند؛ زیرا که هم زودتر و هم کم‌خرج‌تر و بهتر از ما طاق آجری را به اتمام می‌رسانند و بعضی از آن طاقها بسیار بلند و وسیع هستند، و بر کمال قدرت و هنرمندی کارگران آن دلالت دارد.

پشت با مها. سطح و مهتایی دار هستند، و روی آنها را نخست با کاهگلی که کاملاً ورزش داده‌اند می‌پوشانند، بعد روی آن را با مواد آهکی یا با آجر طوری مفروش می‌کنند که آب نفوذ نکند. برف را بیدرنک، پارو می‌کنند تا در اثر سرما یخ با آنها را خراب نکند.

نمای خانه‌ها و باسها بهیچوجه خوب نیست، اما داخل اتاقها و منازل با نقش و نگار و گل و بوته و تصویر مرغها و حیوانات رنگ آمیزی شده منظری دلنشین دارد. ایرانی در گچبری و سازه کاری روی چوب استاد است. گاه، درها را با شیشه‌های کوچک الوان می‌آرایند. مهلهای قشنگ و عالی را در عمارت بیرونی می‌گذارند ولی در اندرونی یا حرم، اغلب از فرشها و مهلهای متوسط استفاده می‌کنند. سوغات خواب، استفاده از تختخواب معمول نیست و در تابستان روی بام و زیر آسمان می‌خوابند. بهمین علت مؤذنها را از رفتن به بام مساجد منع می‌کنند؛ نهاد چشم آنها به صورت زنی افتد. بعضی از اعیان و اشراف، در جلو منزل خود، جلوخان سربعی احداث می‌کنند تا میهمانان آنها، اسب خود را در آنجا نگاه دارند و راه را بر عابرین سد نکند!

آنچه سیاحان و بازرگانان اروپایی در مورد منازل ایرانیان در عهد صفویه نوشته‌اند، کمابیش در مورد مساکن و خانه‌های ایرانیان در دوران بعد از اسلام تا قرن بیستم صادق است.

خصوصیات شهرهای کوچک و بزرگ، قلعه‌ها و استحکامات سرحدها، «در حدود سال هزار میلادی قرن چهارم هجری، در سالک اسلامی، صدها شهر متوسط و کوچک وجود داشت. برخی از آنها دارای برج و بارو و بعضی بدون بارو بود. علاوه بر این، حدود ۱۰ پایتخت مقدس و مذهبی در اسلام بود که آنها را «امصار» می‌نامیدند و بعضی از آنها جنبه جهانی داشت، یعنی در آن دسته‌هایی از عموم ملل عالم سکنا داشتند و در بازارهای آنجا کالاهایی از عموم کشورهای جهان به چشم می‌خورد. در حقیقت، این امصار، مرکز فرهنگی و هنری جداگانه از خود دارا بودند. سمرقند، بخارا، نیشابور، ری، شیراز، بصره، بغداد، دمشق، فسطاط (قاهره قدیم)، اسکندریه، قیروان و قرطبه از این جمله بودند.

طبق روش و اصولی که از صدر اسلام معمول بود، هیچ پایتختی نمی‌توانست بیش از یک مسجد جامع داشته باشد؛ نماز جمعه منحصرآ در آنجا گزارده می‌شد. ولی با مرور زمان، تغییر فاحشی روی داد، زیرا بسیاری شهرها که دارای منبر بودند، ابدأ ترقی نکردند، حال آنکه در شهرهایی که فقط یک منبر بود، عدد منابر افزایش یافت و بزودی بصورت شهرهای واقعی در آمدند. این اتفاق بخصوص در خراسان و ساوراء النهر روی داد. بعدها، مدتها دستگاه خلافت با ایجاد منبرهای نو، در این شهرها مخالفت می‌کرد؛ چنانکه شهر بسیار بزرگ بغداد که دارای ۲۷ هزار مسجد و محراب و اماکن متبرک بود، فقط دو مسجد جامع یعنی دو مسجد منبردار داشت، که یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ دجله واقع بود، و این دو

مسجد جامع برای جمعیت کثیر بغداد بهیچ وجه کافی نبود. به همین جهت، در سوه ای ادای نماز جمعه، گروه کثیری از مؤمنین که قادر به دخول در صحن مسجد نبودند ناگزیر در بیرون مسجد اجتماع می کردند.

در قاهره قدیم یا فسطاط نیز با تمام وسعت و اهمیتی که داشت بیش از دو مسجد جامع یعنی دو منبر نبود؛ یکی جامع عمروعاص و دیگری جامع احمد بن طولون و در آنجا نیز بعلت تنگی جا شرکت همه مؤمنان بمنظور نماز اسکان نداشت.

از آغاز قرن یازدهم، این روش و اصول غلط رو به فراموشی رفت و شماره مساجد جامع در شهرهای بزرگ رو به فزونی نهاد؛ چنانکه در مدتی کوتاه در قاهره قدیم ده مسجد جامع جدید بنا کردند و بغداد نیز که سالها به رعایت این سنت پابند بود، بتدریج بر تعداد مسجدهای جامع افزود، یعنی در آنجا نخست چهار مسجد جامع جدید و سپس ۶ مسجد جامع دیگر بنا کردند و بالاخره در قرن دوازدهم ابن جییر ناظر یازده مسجد جامع در این شهر بود.

در مورد سکنه بلاد اسلامی، نویسندگان «مسالک الممالک» در قرون وسطی، هیچ احصائیه و آزاری برای ما به یادگار نگذاشته اند، بلکه آنان فقط با دقت فراوان به ذکر شماره مسجدها، حمامها، مدرسه ها، دکانها و غیره قناعت کرده اند. مثلاً ابن حوقل (متوفی در ۹۷۷) می نویسد: در شهر «بلرمة» واقع در صقلیه (سیسیل) ۱۵۰ دکان قصایی وجود داشت. تنها با این مقیاس می توان سکنه تقریبی شهر را حدس زد. از طرف دیگر خطیب بغدادی (متوفی در ۱۰۷۱) می گوید که در بغداد ۶ هزار حمام موجود بوده است که با توجه به وسعت و اهمیت سازمانهای عمومی در این شهر و با در نظر گرفتن این مطلب که استحمام و غسل یکی از فرایض مذهبی است، و این که ثروتمندان هر کدام حمامی اختصاصی سرخانه داشته اند، رقمی که خطیب بغدادی ذکر کرده است چندان اغراق آمیز نیست. با مقایسه بغداد با بلاد اسلامی کنونی، می توان گفت که در این شهر در قرن یازدهم، بیش از یک میلیون و نیم نفر سکونت داشته اند. البته در هیچ یک از سرشماریها و آمار قرون وسطایی زنان به حساب نیامده اند. در همین ایام ۱۱۳ هزار خانه مسکونی و سه هزار مسجد، و نمازخانه در قرطبه وجود داشته است.

در ین خانه ها را از سنگ می ساختند و عمارتها دارای چندین طبقه بود، و نظیر آن عمارتها را هم اکنون در مکه و صنعاء نیز می توان یافت. در قاهره قدیم نیز خانه ها را از سنگ می ساختند و عمارتها معمولاً هفت، «شت، ده طبقه و گاهی بیشتر بود. در هر یک از این ساختمانهای رفیع، در حدود دویست نفر سکونت داشتند. از روزگار قدیم، سیاحان می گفتند که قاهره قدیم با عمارت های مرتفعی که دارد از دور چون کوهی جلوه گری می کند. ظاهراً همین ارتفاع خانه ها و منازل موجب تاریکی معابر و گذرگاهها و دکان کین شده بود تا جایی که ناگزیر شب و روز چراغ روشن می کردند. در خراسان، مانند ماوراءالنهر، شهرهای بورژواشین اسلامی در اطراف قهندزها (کهندژها) باقی مانده از قدیم گسترش یافته بود. شارستان و سپس یک «بانلیو» (ریض، حومه) پهناوری شارستانها را از بیرون فرا گرفته بود.

معمولاً هر شهر دارای یک یا دو دیوار ضخیم و چهار دروازه و چهار محله مشخص بود، که هر محلی از محله دیگر بوسیله دیواری جدا می شد.

از قرن دهم، روش نوینی در شهرسازی آغاز شد، به این ترتیب که یک شهر بزرگ را طبق

نقشه‌ای که از پیش آماده شده بود بنا می‌نهادند که کوچه‌ها و محلات شهر را مانند تخته شطرنج منقسم به‌خانه‌ها می‌ساخت. درین عصر، سامره و جعفریه در کنار دجله و رقاضه در حدود قیروان و مهدیه در تونس و قاهره مغربیه به‌فرمان خلفای فاطمی، و مدینه زهرا در الدلس نزدیک قرطبه قدیم، بوجود آمده توسعه یافتند. به‌هر یک از کسانی که در مدینه‌الزهرا برای بنیاد می‌کردند، از طرف دولت وقت . . . ۴ درهم جایزه داده می‌شد. همین کمک و سخاوت دولت سبب شد که جمع کثیری در آنجا آمده و خانه ساختند. در نزدیکی شیراز (قرن دهم) عضدالدوله دیلمی شهری جدید به‌وجود آورد به‌نام «گرد فنا خسرو» که از شهرکهنه شیراز به‌نایت پهناورتر بود. در این شهر جدید که در حدود قرن نهم و دهم به‌وجود آمده بود، روش نازمای پیش‌گرفته بودند، یعنی سرایها را در فاصله‌های معین از یکدیگر بنا می‌کردند؛ و بجای کوچه پس‌کوچه‌های تنگ شهرهای قرن دهم، شهرهای قرن یازدهم دارای خیابانهای فراخ و وسیع گردید. ولی این نوع بلاد که برحسب اراده اشخاص یا بجهت سیاسی بسرعت بنا می‌شد، بعلت سستی پایه‌ها و سبکی ساختمانها بیش از چند نسل پایدار نمی‌ماند و ظرف مدت صد سال بکلی از میان می‌رفت و بزرگرانی که بعنوان کارگر و نساج در آن مجتمع شده بودند پراکنده می‌شدند. علاوه بر این، از پایان قرن دهم بعلت افزایش روزافزون قیمت مواد ساختمانی و مزد کارگران، کمتر کسی به‌ساختن بناهای استوار اقدام می‌کرد؛ فقط شاهزادگان و کسانی که با جنگهای فتوالی و کودتاها ثروت کلانی گردآوری کرده بودند، می‌توانستند به ساختن بناهای رفیع دست یازند. در این شهرها کاخهای قدیم که سابقاً سرای اعیان و تصور اشراف بود، جملگی را دولتهای بعد تصرف کرده و تالارهای بزرگ آن را به‌اتاقها تقسیم می‌کردند. در هر مقصوره، دفترخانه‌ای قرار داده بودند. در قرن یازدهم و دوازدهم، «ریض» یعنی حومه شهرها بحد پهناور شده بود، و هزاران نفر از ریسندگان، بافندگان، نذافان و رنگرزان در آن سکناگزیده و این کارگران با مزد بخورونمیر، در نهایت تنگسستی می‌زیستند و حاصل دسترنج آنها به‌کیسه خواجگان و بورژواهای کلان سرازیر می‌شد.

خواص معمولاً به‌ساختن خانه‌های ییلاقی و بوستان (ویلا) قناعت می‌کردند و در ساختن این منازل از مصالح مختصر و ساده استفاده می‌کردند و در آن درختانی برای سایبانی می‌کاشتند و باغچه‌های پر از گل احداث می‌کردند. بورژواها خانه‌های ییلاقی زیادی از این قبیل، در کرانه‌های دجله و نهرهای منشعب از فرات و دجله بوجود آورده بودند. در ساحل رودخانه و نهرها صدها کیلومتر خانه‌های ییلاقی بورژواها و بوستانهاشان به‌هم متصل بود. بورژواهای آن دوران برای آمد و شد به‌شهر، بر انواع و اقسام قایقهای تندرو سوار می‌شدند که غلامان سیاه، آنها را بقوت پارو می‌زدند و قایقها را می‌رانند و احياناً بعضی قایقها با بادبان حرکت می‌کرد.

اکلون به‌وصف خصوصیات بعضی از بلاد مستحکم و نظامی، میان مناطق اسلامی و روم شرقی می‌پردازیم.

۱. اخلاط: شهری بود در ارمنستان میانین، در منطقه سردسیر و خاندانی از اسرای کرد، ملوک آنجا بودند که گاهی خراجگزار قیصر روم و زمانی خراجگزار سلجوقیان می‌شدند. اسرای اخلاط از برکت تجارت بین‌المللی ثروتمند شده بودند. در این شهر بعضی از بازرگانان



به زبانهای فارسی، عربی، ارمنی و یونانی سخن می‌گفتند.

۲. بتلیس: کمی دورتر از اخلاط، شهر بتلیس از بلاد مستحکم کردستان، دارای دو دیوار دفاعی بود که برج و باروی آن تا کرانه دجله به قلعه حصن کیفا متصل می‌شد. ملوک بتلیس و حصن کیفا نیز از خاندانهای کردستان بودند.

۳. ارزجان: ارزن یا ارزجان نیز از بلاد مستحکم نظامی آن دوره بود که ساکنان آن را مسلمانان و عده‌ای از زنهاریان تشکیل می‌دادند.

۴. میافارقین: در این شهر در قرن یازدهم مروانیان که ایشان هم از گروه کرد بودند، اسارت داشتند. دیواری سنگی و کنگره‌دار گرداگرد آن را احاطه کرده بود. هر یک از سنگهای سفیدی که برای بنای این حصار به کار رفته بود ۱۰۰ کیلو وزن داشت و در فاصله هر ۵ متر در روی این دیوار، برجی جهت دیده‌بانی برپا شده بود. درهای آهنین عظیمی برای دروازه‌های شهر ساخته بودند. با توجه به این که در آن دوره استفاده از زغال سنگ برای صنایع فلزی تعمیم نیافته بود ساختن این درهای عظیم جالب و قابل دقت است.

۵. شهر آمد: این شهر مهم که روی تخته‌سنگی بزرگ ساخته شده بود از دوره ساسانیان (قرن سوم تا ششم) شهرت و اهمیت تاریخی داشت. در این شهر دو حصار استوار و باروی محکمی بود که از قطعات بزرگ سنگ سیاهی که پهلوی هم قرار داده بودند، ساخته شده بود. فاصله میان دو باروی شهر ۱۲ متر بود، هر یک از این سنگهای نسیفه (بازالت) سیصد تاسه هزار کیلو وزن داشت، و هر یک از دو باروی شهر ۱۰ متر ارتفاع و ۵ متر ضخامت داشت. و در فاصله هر ۱۳ متر برجی ساخته بودند که در بالای آن شخصی به دیده‌بانی مشغول بود. شهر چهار دروازه بزرگ آهنی داشت. اهالی شهر را کردهای مسیحی و کردهای مسلمان تشکیل می‌دادند. مسجد جامع و کلیسای بزرگ این شهر در نهایت زیبایی و نزدیک یکدیگر بود. شهر آمد را تسخیرناپذیر می‌شمردند زیرا که استحکات آن تماماً از سنگ بازالت بود و نه تنها در برابر آتش بلکه در مقابل آهن و اسید نیز پایداری می‌کرد.»<sup>۱</sup>

مساجد: در دوره قرون وسطی، از مساجد فقط برای عبادت و اجرای مراسم مذهبی استفاده نمی‌کردند بلکه در این دوره، مسجد مرکز فعالیتهای علمی و اجتماعی نیز بود. هر مسجد دارای حیاط بزرگی بود که در وسط آن، حوض و چاه آب یا چشمه‌ای قرار داشت. در اطراف مسجد، دالان یا راهرو سرپوشیده‌ای ساخته بودند که به چندین شبستان با ابعاد و تزیینات مختلف مربوط بود. در این شبستانهای وسیع، برای نماز و اقامه مراسم مذهبی و بمنظور تعلیم و تربیت طلاب و یا برای برگزاری اعیاد مذهبی و بحث و مطالعه در پیرامون مسائل و مصالح اجتماعی مسلمانان، چندین هزار نفر مجتمع می‌شدند.

مسجد جامع بخارا: صاحب تاریخ بخارا آورده است که در سال ۴۰۹ هجرت، این مسجد در عهد حکمرانی قتیبه بن مسلم ساخته شد. وی اهل بخارا را گفت تا روزهای جمعه در آنجا جمع شوند و چون مردم نمی‌آمدند هر آدینه منادی، مردم را آواز می‌داد که «هر کس به نماز شود، او را دو درم بدهم. و مردم بخارا به اول اسلام، در نماز، قرآن به پاری خواندندی، و

عربی نتوانستندی آموختن. و چون وقت رکوع شدی، سردی بودی که در پس ایشان بانگ زدی: «بکلیتاً لکنیت» و چون سجده خواستندی کردن، بانگ کردی: نکونیا نکونی»<sup>۱</sup>. «... پس از فتوحات ترکهای عثمانی، مسجد، بصورت مرکز عبادت‌های مذهبی در آمد و هر نوع کار و فعالیت اجتماعی دیگری در آن ممنوع گردید. در حالی که در دوران قدرت تازیان، در مسجد، هرگونه اجتماع شرافتمندانه‌ای اسکان پذیر بود. یعنی شطرنج‌بازان از مسجد، بعنوان یک باشگاه و طلاب علوم از مسجد چون یک مدرسه و بازاریان از آن مانند یک «سوق» استفاده می‌کردند. بنابراین، از اینکه بعضی از مورخین می‌نویسند که برخی از شهرها، نظیر بغداد و قرطبه، ده یا بیست هزار مسجد داشته نباید در شگفتی فرو رفت.

در این دوره، عده‌ای از مردم، شب و روز در مساجد آمدورفت را داشتند، و خدام طبق اصول، مکلف بودند که غیر از نظافت مسجد، همینکه عبادت پایان می‌یافت، از ورود بچه‌ها و حیوانات به محوطه مسجد جلوگیری کنند. ولی در حقیقت، عمل آنها غیر از این امور بود. خدام مساجد از آمدن مسافری و گدایان و مردم بی‌پناه به داخل مسجد جلوگیری نمی‌کردند. همینکه بانگ اذان بگوش می‌رسید، مسامین برای ادای نماز به مسجد روی می‌آوردند. در غیر ساعات عبادت، جمعی از مردم برای دیدار دوستان و گفتگو و راجی و شطرنج‌بازی و کسب و انتشار اخبار جدید در مساجد گرد می‌آمدند. [همدانی، مقامات، ص ۱۵۷].

در همین مساجد بود که شعرا اشعار و آثار خود را برای مردم می‌خواندند، نقالان نقل می‌گفتند، شعبده‌بازان با اعمال خارق‌العاده و بلعیدن شمشیر، توجه مردم را به خود جلب می‌کردند. نامه‌نویسان و مجربین در زوایای مسجد می‌نشستند و برای مردم بیسواد نامه می‌نوشتند. علاوه بر اینها، در مسجد، در شهرهای قدیمی، نظیر بیت‌المقدس، مکه، مدینه، چارشاه‌های گرانبهای زرین بکار می‌بردند. از این چارشاه‌های گرانقیمت طلایی اکنون تعداد زیادی در بیت‌المقدس، مکه و مدینه و دیگر شهرهای مذهبی می‌توان دید. در شهرهای بزرگ، مساجد زیادی وجود داشت؛ چنانکه در اسکندریه، پایتخت صلاح‌الدین، در قرن دوازدهم میلادی، سه یا چهار مسجد در جوار یکدیگر ساخته بودند. بعضی از این مساجد، با پولهای کلانی که بوسیله اشخاص معینی پرداخت شده بود، ساخته می‌شد، ولی بیشتر مساجد از پولهای ناچیز مردم ساخته می‌شد و با کمک و همکاری مردم پایان می‌یافت. بعضی مساجد دارای هوایدی بود که برای نگهداری آن کافی بود و برخی دیگر بوسیله حکومتها نگهداری می‌شد.

در سال ۱۰۱۲ میلادی (۴۰۳ هجری) در شهر قاهره قدیم یا فسطاط واقع در مصر، ۸۳ مسجد وجود داشت که هیچ عایدی و موقوفه‌ای نداشت و اداره آن از هر جهت، به عهده دولت بود. خلیفه از وجوه مذهبی و اعانات مبلغی برای پرداخت حقوق قرآن‌خوانها و طلاب علوم و مؤذنین و سایر خدمتگزاران مسجد، معین کرده بود.

در قرن دوازدهم میلادی، برای نگهداری جامع عمروعاص، در قاهره قدیم، سه هزار دینار مغربی همه روزه می‌پرداختند. و خرج مسجد بنی‌امیه، یعنی مسجد بزرگ دمشق که

۵۰۰ قرآن خوان حقوق بگیر داشت، هشت هزار دینار در سال بود. عده‌ای می‌خواستند، و بعضی، شب‌وروز، در زیر اشعه آفتاب یا در پناه نور چراغ در صحن مسجد پرسه می‌زدند.

مقدسی در حدود سال ۹۸۵ میلادی (۳۷۵ هجری) در مسجد جامع قاهره قدیم، بیش از صد مجمع مختلف مشاهده کرده و همچنین ابن‌حوقل در حدود سال ۹۷۷ میلادی (۳۶۷ هجری)، از مشاهده اغذیه‌فروشان و دکاندارانی که بساط خود را در صحن مسجد گسترده بودند، با شگفتی یاد می‌کند [مقدسی، ص ۴۳۰-۲۹۵؛ ابن‌حوقل، ص ۳۴۱]. در شهرهای کوچک، مساجد کوچک و ساده‌ای بدون تزئین وجود داشت، ولی در شهرهای مهم، برحسب اهمیت محل، یک یا چندین مسجد جامع بود. نماز جمعه فقط در مسجد جامع، که در سمت راست آن منبری قرار داشت، برگزار می‌شد. مسجد جامع را مسجد جمعه نیز می‌نامیدند.

در مساجد کم اهمیت، کف زمین را از حصیر معمولی می‌پوشانیدند، ولی برای مساجد مجلل، حصیرهای زیبا و گرانقیمتی از مغرب یا آبادان می‌آوردند، و در ایران که سرزمین قالی است، سالن و شبستان مساجد را با گلیمهای قلابدوزی شده که روی آن متنهای مذهبی و آیات نوشته شده بود، می‌آراستند و در مناطقی که تغییر آب‌وهوا زیاد است؛ نظیر آسیای مرکزی و ایران که میزان‌ال‌هوا در زمستان به ۴ درجه زیر صفر و در تابستان تا ۱۰ درجه بالای صفر می‌رسد؛ برای تعدیل هوا در بعضی از جاها، مجمر و آتشدانهای بزرگی در سالنها قرار می‌دادند. مذهب در زندگی مسلمانان نقش مهمی داشت، و قسمت مهمی از وقت روزانه مردم را می‌گرفت. همه روزه ۵ بار (صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا) برای ادای نماز به مسجد می‌رفتند. در ساعات نماز، مؤذن از بالای مناره، مؤننین را برای ادای فرایض مذهبی فرامی‌خواند، و معمولاً مؤذنین روز را از بین کوران برمی‌گزیدند مبادا هنگام روز، چشمانشان به چهره زنان که بی‌حجاب در حیاطهای مجاور گردش می‌کنند بیافتد.

هنگام نماز شب، مؤذن چراغی بر بالای مناره می‌آویخت تا کسانی که بانگ مؤذن را نمی‌شنوند بوسیله روشنایی چراغ از وقت نماز آگاهی یابند.

برای تعیین ساعات نماز با کمک مؤذنها، و با اطلاعاتی که در ستاره‌شناسی داشتند، و با مشاهده آسمان و بکمک اصطربلاب، ساعات روز و شب را تعیین می‌کردند. ولی در مساجد مهم، بکمک ساعت‌های آبی، نه تنها ساعات بلکه نیم‌ساعت و ربع ساعت را نیز با صدای زنگ اعلام می‌داشتند و در هنگام شب، ساعات را بوسیله چراغهای رنگارنگ مشخص می‌نمودند.

علاوه بر این، آثاری در دست است که دقیقاً نشان می‌دهد که اقداماتی برای ساختمان ساعت‌های عالی و دقیق بعمل آمده است. در سالن نماز یا شبستان، محلی به نام محراب بود که ظاهراً بعد از اسلام چون بدعتی به تقلید از معبد بوداییها و آتشکده‌ها بوجود آمده است. محراب با طاق مقوس و کاشی‌کاری شده آن، جهت مکه را نشان می‌دهد، و کلیه مؤننین همه روزه، باید ۵ بار در مقابل آن بایستند و فرایض مذهبی را انجام دهند. در نماز جماعت، امام جلو محراب قرار می‌گیرد و مؤننین در عقب سر، به او اقتدا می‌کنند.

در مجاورت مسجد، از دیرباز، ساختمان جداگانه‌ای به نام سستراح عمومی می‌ساختند که صدها آفتابه در مقابل آن قرار داشت، و مؤننین برای تطهیر و نظافت به آنجا می‌رفتند. در محل دیگری، کفشدارها مستقر بودند و مردم قبل از دخول در محوطه مسجد، کفش خود را درمی‌

آوردند و کفشدارها صدها نوع کفشهای گوناگون را در جعبه‌های مخصوصی قرار می‌دادند و با علامت و نمره‌ای که به صاحب کفش می‌دادند، هنگام خروج، بیدرتنگ می‌توانستند هر کفشی را به صاحب آن مسترد دارند. اندکی دور از مسجد، دکان سلمانی قرار داشت و در جاوورت آن به‌خاژه عطر فروشی بود که گلاب و سایر عطریات را در اختیار مشتریان می‌گذاشتند.

در مساجد بزرگ، نظیر مسجد بغداد و مکه، دو تن خدمتکار در حالی که پرچی در دست داشتند، از پی واعظ راه می‌افتادند و چماقداری حرکت او را اعلام می‌کرد. واعظ و ائمه جماعت که از گردانندگان مؤثر دستگاه مذهبی بودند، و خدام و مؤذنها و قرآن‌خوانها با دقت تمام انتخاب می‌شدند. این قبیل اشخاص نباید چندان جوان و خوشگل و زیبا باشند؛ چه از این جماعت انتظار داشتند که باقیانه‌ای وزین و سنگین، وظایف خود را انجام دهند و از هر عمل زائده و بدعت‌آمیزی خودداری کنند.

در مساجد، گاه، «سخنرانیهای با ارزشی ایراد می‌شد. ابن جبیر، سیاح اسپانیولی که از مدینه نظامیه بغداد دیدن کرده‌است، احساسات خود را چنین توصیف می‌کند: قرآن‌خوانها با نظم و آهنگ تشسته و با صدای موزون و بلند، به قرائت قرآن مشغول بودند که امام رضی‌الدین از روی بالای منبر رفت و با دانش فراوان، بطرزی جالب، سخنرانی نمود بطوریکه من غرق حیرت شده و زبان به تحسین وی گشودم. پس از پایان وعظ، عده‌ای از مردم، مسائلی را روی او راقی نوشته بودند به امام تسلیم کردند و وی پس از قرائت، پاسخ آنها را با قدرت، بیان می‌کرد. سپس، چون پاسی از شب گذشته بود، امام از منبر پایین آمد و خلق عظیمی براه افتادند، و در میان کسانی که در مسجد بودند، عده‌ای در حالی که به گناهان خود اقرار می‌کردند، بشدت می‌گریستند و آرزوش می‌طلبیدند. یک بار دیگر، ابن جبیر از مسجد استاد جمال‌الدین الجوزی دیدن می‌کند و می‌گوید: در اینجا این استاد عالیقدر که شهرت او تا چین و اسپانیا نیز رسیده است، شب‌ها با قدرت اعجاب‌انگیزی سخنرانی می‌کند.»<sup>۱</sup>

بطوری که از کتاب‌الهدایان یعقوبی برمی‌آید، «شهر بغداد در عهد خلفای عباسی دارای هزار کوچه و گذرگاه، سی هزار مسجد و ده هزار حمام بود. وجود دیوانها و سازمانهای دولتی و فعالیت‌های وسیع اقتصادی و تجاری، رشد زندگی شهری (بوسرژوازی خاص شرقی) را در آن دوران نشان می‌دهد.»<sup>۲</sup>

**کاروانسراها:** در دوره قرون وسطی، «عبور و مرور در خیابانهای شهر پیاده یا بوسیله الاغ و قاطر صورت می‌گرفت، و این حیوانات را بطرزی دلنشین زین و یراق می‌کردند و به زنگوله، خرهمهره، و انواع منگوله‌های ابریشمی می‌آراستند. متهولین هر یک مستقلاً حیوانی در سرطوبله خود می‌بستند، ولی مردم عادی این حیوانات را برای انجام فعالیت‌های روزانه یا شرکت در مسابقه‌ها کرایه می‌کردند. در بغداد، در محله باب‌الکرخ، و در قاهره قدیم، در محله داولحرم، فروش چهار پایان صورت می‌گرفت. کرایه حیوانات در حدود دو قیراط (دو

**فعالتهای گوناگون اقتصادی در ایران و کشورهای اسلامی**

۱. زندگی مسلمانان در قرون وسطی، پیشین. ص ۲۱-۱۴ (به اختصار).

۲. دله، الهدایان، پیشین. ص ۲۲.

شاهي) تمام مي‌شد.

در بغداد و بصره، مردم از قايقهاي بادي براي عبور از دجله استفاده مي‌کردند و بطوري که خطيب بغدادی نوشته، در بغداد سه هزار قايق بادي از آن چند شرکت حمل و نقل موجود بود که روزانه ۹ هزار سکه نقره از اين راه عايدی داشتند.

در هر شهر، چند دارالتجاره بزرگ بود که فعاليتهاي مهم اقتصادي در آنها صورت مي‌گرفت، و آنها را «فندق» يا «خان» (به عربي «الفندق» يا «الخان») مي‌گفتند. اين کاروانسراها يا تيمچه‌ها حياطي سريع شکل و وسيع داشت و بوسيله راهروهاي مسقف به يکديگر مربوط مي‌شدند. بناي آنها مرتفع و دوسه طبقه‌اي بود و داراي انبارها، مخازن، مغازه‌ها و دقترهاي مخصوصي بود. در اين مراکز تجاري، فعاليتهاي مهم صورت مي‌گرفت. در هر يک از خان‌ها نوعي خاص از کالاهای تجاري عرضه مي‌شد، و بازرگانان درجه اول کالاهای خود را در خان‌ها و کاروانسراها در معرض فروش قرار مي‌دادند. به اين ترتيب، تجار دمشق شيشه‌های حلب و ديگر کالاهای سوريه را به مستريان عرضه مي‌کردند، و مواد غذايي هندوستان و زنگبار نظير ادويه، کهرباي خاکستري و چوبهاي گرانبها، بوسيله بازرگانان هندی و بازرگانان خوزستاني به معرض نمايش گذاشته مي‌شد. همچنين مصنوعات مصر، نظير پارچه‌ها و بلورآلات، در حجره بازرگانان مصري ديده مي‌شد. پوستهاي گرانبهاي سيبري در انبار بازرگانهاي آذربايجاني به نظر مي‌رسيد، و ظرفها و مواد ابريشمي ساخت چين و پارچه‌هاي پنبه‌اي خراسان در تجارتخانه خراسانيها در معرض فروش قرار مي‌گرفت.

در شهرها، دهها کاروانسرا يا خان و در پايتختهاي مهم، نظير بغداد و قاهره قديم، صدها مرکز مهم تجاري وجود داشت، که زيباترين و جالبترين آنها بازار جواهرفروشا و صرافها و بازار نساجها بود. در بازار نساجها، مهمترين و پرسودترين فعاليتهاي اقتصادي امپراتوري اسلامي صورت مي‌گرفت. تيمچه‌ها و خانها از ساعت ۹ شروع به کار مي‌کردند و تقريباً از همين ساعت، جنبش و حرکت فوق‌العاده‌اي در ساختمانها و معبرهاي بازار ديده مي‌شد.

عده‌اي از حاملها، دالاندارها و محافظين کالاها به حمل و نقل و توزين و علامتگذاري کالاهای مختلف سرگرم بودند و قبل از آمدن کاروان، بتدریج، کارها را منظم مي‌کردند. در تمام مدت روز، بطور مداوم، دلالها و بازرگانان در رفت و آمد و تلاش بودند. از ساعت ۴ بعد از ظهر، بار ديگر، در محيط بازار، سکوت و آرامش برقرار مي‌شد. کارگران به کار خود خاتمه مي‌دادند و بازرگانان مجدداً بر الاغ يا قاطر خود سوار مي‌شدند و بسوی منزل خود که معمولاً در بهترين نقاط شهر بود، روي مي‌آوردند. اين موقع، پاسداران و شب‌زنده‌داران با سگهاي بزرگ خوزستاني خود، در خان‌ها و کاروانسراهاي بازار تا ساعت ۹ صبح به مراقبت و پاسباني مشغول مي‌شدند. در اين هنگام، بار ديگر به گردن سگها زنجير مي‌افکندند، درهاي بازار گشوده مي‌شد و دکانها و مغازه‌ها فعاليت نوين روزانه خود را از سر مي‌گرفتند. در شهرهاي بزرگ، در مجاورت خان‌ها که پر از کالاهای گرانبها و کمياب بود، بازار فروش غله، خرما، روغن، فرش، سبويه‌های خشک، ماهيهاي نم‌کرده، صابون، انواع چوب و انواع اقسام کالاهای ديگر وجود داشت.

در بغداد و بصره، خان‌ها يا مراکز فعاليتهاي اقتصادي در امتداد ساحل دجله و در

اسکلدریه و سیراف (از مهمترین بنادر ایران در قرون وسطی؛ واقع در خلیج فارس) دارالتجاره‌ها نزدیک بندر، و در نیشابور و شیراز در مرکز شهر قرار داشت.

در ایران و ترکستان، حاملها بار را روی دوش خود حمل می‌کردند، در حالی که در سوریه و بین‌النهرین بار را روی سر می‌گذاشتند. دریابانان و کارگران کشتی، گاه بجهت سیاسی و غالباً برای کسب اضافه مزد، اعتصاب می‌کردند. تأمین آذوقه بغداد به کار آنها بستگی داشت و هر وقت دست به اعتصاب می‌زدند، آرد و خرما بسرعت رو به نقصان می‌رفت و بهای آنها فزونی می‌گرفت. در این موارد، پلیس مسلح ناچار به مداخله می‌شد تا به اعتصاب و اجتماع کارگران در بندرها و صحن مسجدها خاتمه دهد.

طبق مقررات مذهبی، حکومتها در تعیین قیمت اجناس حق مداخله نداشتند، مگر در موقع جنگ و قحطی. فقط در این موارد استثنایی بود که دولت می‌توانست قیمت مواد غذایی که مورد احتیاج عمومی است، نظیر نان و خرما و روغن را تعیین کند. در موارد عادی، عمده‌فروشان بازار با توجه به اصل عرضه و تقاضا قیمت هر کالایی را تعیین می‌کردند.

در مواردی که واردات زیاد بود، قیمتها تنزل، و هر وقت متاعی کمیاب می‌شد، قیمتش آرمی می‌کرد. در این موقع، دلالها که واسطه معامله بین بازرگانان بزرگ بودند، بیش از پیش فعالیت می‌کردند. از سال ۹۰۰ تا سال ۱۳۰۰ میلادی، در قاهره قدیم، قیمت غلات بسرعت فزونی گرفت و به همین مناسبت بهای نان بالا رفت. در قرن دوازدهم و سیزدهم، افزایش نسبی قیمتها ناراحت‌کننده بود، و به همین جهت منحنی هزینه زندگی قوس صعودی داشت.<sup>۱</sup>

بازارها: «بازار که به تازی «سوق» ولی در خراسان «کوی» می‌گفتند، کوچه طولانی و سرپوشیده‌ای بود که عرض آن بطور متوسط، ۱۰ متر و سقفش هلالی بود. در این بازار، برای استفاده از هوا و نور، در فاصله‌های معین، منفذ و پنجره‌ای در سقف ایجاد کرده بودند که قطر آن در حدود یک متر بود. طاقهای آجری فراوانی بازارها را پوشانیده بود. برای آنکه بازارهای سهم از خطر تجاوز درامان باشد، در اول و آخر آنها در آهنی می‌گذاشتند. در ترکستان، ایران، ماوراء قفقاز، ارمنستان، افغانستان و بین‌النهرین بازارها سرپوشیده و سقف آن هلالی بود، ولی در سوریه و مصر که کمتر احتمال بارندگی می‌رفت نخست روی طاق را چوب‌بست می‌زدند و سپس روی آن را با حصیری می‌پوشانیدند تا از حرارت خورشیدگزندگی به مردم نرسد، ولی در مناطق مجاور دریای سیاه و بحر خزر که باران به حد وفور می‌بارید، معمولاً بازارها در فضای آزاد دایر می‌شد منتها برای حفظ کالاها و مشتریان از ریزش باران، از چادرها و سایبانهای عریض استفاده می‌کردند. دکه‌ها و دکانهایی که عرض متوسط آنها در حدود شش متر بود، دروینجره‌ای نداشت. به همین مناسبت، شبها، بازرگانها و پیشه‌وران، محل کسب خود را با پرده یا با تخته‌های چوبی که وسط آنها حلقه آهنی داشت، از دستبرد دزدان حفظ و حراست می‌کردند، به این ترتیب که پس از تعطیل و ترک دکان، میله‌های آهنی را از وسط حلقه‌ها می‌گذرانیدند و دوطرف آن را قفل می‌کردند. این دکانها بیشتر در طبقه پایین ساخته می‌شد و از سطح زمین بیش از دوپا ارتفاع نداشت. در نزدیکی آنها پستویی بود که کارهای اداری و دفتری تجارتخانه و دکان در آن

حل و فصل می‌شد. کف و بدنهٔ دکانها را از حصیر یا فرش می‌پوشانیدند. در بعضی از مغازه‌ها، کاسبها روی بالش در انتظار مشتری می‌نشستند و در برخی دیگر از مغازه‌ها، پیشه‌وران با فعالیت فراوان به کار مشغول بودند و آمد و رفت و همه‌مردم موجب نازاحتی و اشتباهکاری آنها نمی‌شد. گاه به مشتریانی که مایل به نشستن بودند چهار پایه‌ای داده می‌شد. کمی قبل از غروب آفتاب، بازارهای مهم تعطیل می‌شد، و کاسبان و تاجران و کلیهٔ کسانی که به قصد گردش یا بمنظور خرید آمده بودند، بسوی منزل خود روان می‌شدند. در دکان بسته و قفل می‌شد. عسرها و پاسبانها با شعل و سگ، گردش شبانهٔ خود را آغاز می‌کردند. با اینکه نگهبانها و عسرها با سمر دولت بودند، تاجران و کاسبان با پرداخت مبلغی، سپاسگزاری خود را از آنها نشان می‌دادند. هر شب کلمهٔ عبور یا اسم شب خاصی برای استفادهٔ نیازمندان انتخاب می‌شد، و پاسبانها و کلیهٔ کسانی که به حکم اتفاق یا اجبار ناگزیر به عبور و سرور می‌شدند به عسرخانه رجوع می‌کردند و آنها در صورتی که تقاضا را صحیح و بمورد تشخیص می‌دادند، کلمهٔ عبور را به خواننده اعلام می‌کردند. معمولا هر بازاری به یکی از ارباب حرفه‌ها و صنایع، یا رستهٔ خاصی، اختصاص داشت، ولی نانسواها، کبابیها، آشپزها، بقالها و فروشندگان انواع نوشابه‌ها، سهامنخانه‌ها و میکده‌ها در بین کاسبان و ارباب حرفه‌های گوناگون پراکنده بودند. بازارهای مهم در مرکز شهر و در مناطق پرجمعیت بود، و اهمیت و فعالیت بازارها در هر شهر و دیار فرق می‌کرد.

در بازار رویگران با فعالیت هزاران رویگر، در تمام روز با کوبیدن چکش، صدایی ناگستنی به گوش می‌رسید، و در نتیجهٔ کار مداوم، تودهٔ عظیمی از طشت، لکن، آفتابه، تاوه در گوشه و کنار دکان انباشته بودند. سفیدگران، رویینه‌آلات را چون آینه‌براق می‌کردند، درحالی که کنده‌کاران، در صندوقها و صندوقچه‌ها با طلا و نقره نقش و نگارهای بستند. بعضی در تهیهٔ ترازو و سایر آلات و ادوات دقیق تخصص داشتند. ظرفها و اسبابهای سسی، از روی وزن خرید و فروش می‌شد. گاه رویینه‌آلات فرسوده را با اخذ مبلغی به نام سرانه با ظروف نو معاوضه می‌کردند. در بازار آهنگران، هزاران کارگر با چهره‌ای که از زغال سیاه شده بود، به جنب و جوش و فعالیت مشغول بودند. بعضی از آهنگرها کمابیش به اسور دامپزشکی آشنایی داشتند، غیر از نعل بستن چهارپایان، گاه به شکسته‌بندی و بیطاری و معالجهٔ حیوانات مبادرت می‌کردند. بعضی از چارپایان را اخته می‌کردند و بعضی از این بیطارها مدعی بودند که در ۳۲ بیماری اسب بصیر و صاحب نظرند. سایر آهنگران در میان انبوه جرقه‌ها، به ساختن آلات و ابزارهای گوناگون فلاحی و یک رشته مصنوعات دیگر نظیر لنگر کشتی سرگرم بودند. کمی دورتر، عده‌ای کاردگران و شمشیرگران به ساختن انواع کارد، شمشیر و آینه، تیغ دلاکی، قیچی، انبر و آلات فولادین دیگر مشغول بودند. ریخته‌گران پس از گداختن قلع و مس و برنج‌سازی، به ساختن بعضی اشیاء دیگر نظیر زنگ، درکوب و چراغ و غیره می‌پرداختند. هریک از این مصنوعات آلیاژ معینی داشت که روی آن حک می‌شد. در یک چراغ، جای قنبله عیار معین و بدنهٔ چراغ عیار دیگری داشت. کسانی که اصول معین را در آلیاژ رعایت نمی‌کردند و فی‌المثل در صنوع خود مقدار زیادی سرب وارد می‌کردند، مورد بازخواست قرار می‌گرفتند. چلنگران به ساختن انواع قفل و کلید مشغول بودند. بعضی قفلها بسیار بزرگ بود و برای بستن در کاروانسراها به کار می‌رفت، و

برخی دیگر یعنی قنلهای اصفهانی ظریفتر و فردار و کوچکتر بود که برای بستن در مجری و سندوق یا صندوقچه استعمال می کردند. چلنگران همواره قبل از آنکه به این کار مشغول شوند سوگند یاد می کردند که راه خیانت نروند. کسانی که در کار خود مهارت نداشتند یا کلیدی که ساخته بودند قفل گشودن را نمی شایست، از این شغل برکنار می شدند. علاوه بر آنچه گفتیم، بازار شمشیرگران و کمانگران نیز در شهر وجود داشت. ولی غیر از این بازار در داخل برج و باروها نیز فتودالها به ساختن انواع سلاح نظیر منجنیق، تیروکمان، شمشیر و خنجر مشغول بودند. یکی از صنفهای مهم، سوزنگران بودند. محل کار و فعالیت آنان نیز در بازار بود. سوزن انواع مختلف داشت و از جهت وزن و آبدادگی و استحکام و بلندی و کوتاهی و تنگ و گشادی سوراخ از یکدیگر متمایز می شد. بعضی از صنعتگران این رشته در تهیه ابزارهای ظریف نیز زبردست بودند.

بازار زرگران و جواهرفروشان، از جهت درخشندگی و تلالو جواهرات، یکی از زیباترین بازارها بود. از قرن یازدهم به بعد، ساختن جواهرات تقلبی آغاز شد و هنر تقلید از سنگهای گرانبهای هندی به حد اعلائی ممکن ترقی کرد. به همین مناسبت قیمت جواهرات اصیل تنزل یافت و استفاده از جواهرات مصنوعی تقریباً عمومیت یافت.

مردم می توانستند برای ارضای تمایلات خود، از جواهرات مختلف برای خودآرایی استفاده کنند. با اینکه در بازار جواهرفروشا همه جواهرات درخشنده و زیبا بود، ولی اغنیا به سروریدها و سنگهای گرانبها و مردم متوسط و عادی به جواهرات ارزاقیمت بسنده می کردند. جواهرسازان بعضی از آلات زینتی را از مس می ساختند، بعد روی آن آب طلا می دادند و یا بجای سنگهای گرانبها، زینت آلاتی از شیشه درست می کردند و بعد روی آن را با رنگی دلنشین می آراستند.

درزبان (خیاطان) نیز بازاری مخصوص به خود داشتند و در هزاران دکانی که هنرمندان این رشته در آن مشغول کار بودند، تویهای پارچه های پشمی، پنبه ای و ابریشمی روی هم چیده شده بود. بعضی به دوخت و دوز و جمعی به فروش مصنوعات سرگرم بودند. در همین بازار، پوستفروشا، رفوگران، گلدوزها، قلابدوزها، یراقسازان، اتوکشها و لکه گیرها، هر یک دکه ای مخصوص به خود داشتند، و عده زیادی به آنها مراجعه می کردند.

در تمام مدت روزه خوشپوشان برای به دست آوردن پیراهن یا لباس دلخواه خود، در بازارگردش می کردند. گاه، پارچه هایی را که در بازار خریداری کرده بودند، جهت دوختن به بازار خیاطها می آوردند. پارچه های ابریشمی را وزن می کردند و خیاط سکلف بود که در پایان سهلت لباسی با همان وزن به مشتری تحویل دهد.

بازار بزازان یعنی کزفروشان نیز اهمیت بسزایی داشت و همه روزه در آنجا خانه های دپا و قطعات طرغو به فروش می رسید. در همین بازار، پارچه های وطنی که شبیه محصولات ابریشمی چینی یافته شده بود، معامله می شد. و چون در این دوره، یعنی در قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی، پارچه ها را در ترازو کشیده و سپس می فروختند و هنوز ذرع و متر کردن پارچه ها معمول نشده بود، تجار به پارچه ها آهار می زدند تا به این وسیله بر وزن پارچه ها افزوده شود.



بازار خرازا نیز همواره پر از مشتری بود و غالباً زنان وابسته به طبقات مختلف برای خرید پارچه‌های پنبه‌ای و کتان خام، (برای بافتن) و نخ و یراق و ابریشم (جهت گلدوزی و قلابدوزی و میلبله‌دوزی) و خرید لوازم خرازی دیگر به این دکانها مراجعه می‌کردند.

دسته‌های مختلف بانوان با سروصدا و همه‌مه بسیار به مغازه‌ها روی می‌آوردند و برای خرید و آزمایش استحکام پارچه‌ها، ساعتها پرچانگی و گفتگو می‌کردند. غالب زنان یر اثر سمارست و تمرین، با اولین نگاه، کتان درجه اول مصری را از کتان پست، و پارچه‌های ساخت خراسان را از پارچه‌های اراکی و قیمت و جنس هر یک از آنها را بخوبی تشخیص می‌دادند.

بازار کفشدوزها در شمار مهم‌ترین بازارهای قرون وسطی بود. در طول این بازار عظیم، صنعتگران و کفاشان زبردست، در برابر چشم مردم به ساختن انواع و اقسام کفش و پوتین از پوست گوساله، بزکوهی و زرافه و غیره سرگرم بودند. تهیدستان بیشتر کفش چوبی به پا می‌کردند، ولی اکثر مردم کفشهای چرمی داشتند که بعضی از آنها بسیار عالی و گرانقیمت بود. کفشهای پست را از پوست الاغ و کفشهای عالی و درجه اول را از پوست زرافه می‌ساختند. در کف پاپوشها چند ورقه چرمهای مختلف می‌گذاشتند و سپس آنها را با نخهای محکمی که به زفت و قطران آغشته شده بود می‌دوختند. گاه، بعضی از کفشها را میخ می‌کوبیدند. استفاده از موی گراز و خوک برای لباس و دوخت و دوز در سالک سوریه، مصر و قسمتی از ایران ممنوع بود، زیرا خوردن گوشت این حیوانات شرعاً منع شده بود. ولی در ایران شرقی که مردم از مکتب ابو حنیفه تبعیت می‌کردند، استفاده از آنها بسیار شایع بود.

بعضی از خیاطها کارشان این بود که لباسهای سفارشی را پس از اندازه‌گیری می‌دوختند و بعضی دیگر فقط لباسهای دوخته شده و آماده را در معرض فروش می‌گذاشتند. بعضی از مغازه‌ها مختص ثروتمندان بود، و بهترین کفشها در آنجا به فروش می‌رسید. در قرن دوازدهم و سیزدهم، بیشتر موزه‌گران با استعمال چرمهای پست، کفشهای بیدوایی درست می‌کردند که کف آنها بیشتر کهنه و اجناس کم مقاومت و بیدوام بود. کفاشها، اغلب در قول و قرار خود ثابت و راستگو نبودند و در موعد مقرر کفشهای سفارشی را تحویل نمی‌دادند. آنها قول و وعده می‌دادند ولی مانند همکاران معاصر خود کمتر به وعده خویش وفا می‌کردند. کفاشان کفش زیبایی به نام گیوه می‌ساختند که تخت آن تماماً از تکه‌های کهنه و پارچه بود، و روی آن را با نخهای پنبه‌ای سفید یا رنگارنگ می‌بافتند. برای تهیه کف این گیوه‌ها قطعات کهنه را بصورت مربع و یا مستطیل در می‌آوردند و آنها را روی هم قرار می‌دادند و با تسمه‌های چرمی روی هم فشار می‌دادند و سپس با درفش کفشگری آنها را به هم می‌دوختند. به این ترتیب، گیوه‌ها که به اندازه‌های معینی قطع شده و پس از رنگ‌آمیزی تحت فشار قرار گرفته بود، کاملاً محکم و با دوام می‌شد. با این مقدمات، کفشهای سرپایی سفید و زیبایی ساخته می‌شد که بعضی از آنها را با نخهای طلا و نقره میلبله‌دوزی می‌کردند.

بازار عمامه و منديل فروشان نیز خالی از جنب و جوش و فعالیت نبود. عده‌ای به ساختن کلاه و شبکلاه (قلنسوه) مشغول بودند و در این کار یا از هنرمندان آسیای مرکزی پیروی می‌کردند یا از روش کلاه‌دوزهای تاشکندی یا چاچ قدیم تقلید می‌کردند. این نوع کلاهها در آسیای مرکزی و ایران شرقی فراوان بود. اعراب این کلاهها را به عمامه‌هایی که یادگار

هدایان است ترجیح می‌دادند. این کلاهها را اعم از نمدی یا پارچه‌ای، پس از آنکه کاملاً شسته و آهار زدند، به‌دور قالبی که جنس آن حصیری یا از الیاف برنج بود، می‌بستند. علاوه بر این، شکل و رنگ این کلاهها بر حسب زمان تغییر می‌کرد. کلاههای هشرخانیه که اصلاً از آسیای مرکزی آمده بود، مورد توجه و علاقه مردم بود و نظامیان و خوشپوشان آن دوران، از این کلاهها به‌سر خود می‌گذاشتند.

دیگر از بازارهای مهم، بازار قشرفروشها بود. هزاران تاجر قشرفروش، همه روزه دهها هزار قالی را برای عرضه به‌مشتریان، بازویسته می‌کردند و گاه برای آنکه درجه استحکام فرشها را به ثبوت برسانند، آنها را در بازار زیر پای عابرین و چهارپایان می‌گسترده.

مغازه صابون‌فروشها و عطرفروشها، نزدیک هم بود و بوی عطر تمام محله را فراگرفته بود. در نزدیکی این بازار، بازار رنگرزا بود، و کارگران این بازار پارچه‌هایی را که به‌رنگهای مختلف آراسته شده بود روی طنابی آویخته بودند. باید دانست که از پایان قرن ۱۲ به‌بعد، رنگهای ثابت و زیبایی نظیر رنگ نیلی، رناس، زعفرانی، شنگرفی و ارغوانی که باعث شهرت و اهمیت پارچه‌های دوره ساسانیان شده بود، بتدریج جای خود را به رنگهای مصنوعی ارزانیست داد که از جهت زیبایی و ظرافت و درخشندگی با رنگهای طبیعی سابق قابل قیاس نبود، و رنگرزا روی پارچه‌هایی که برای رنگرزی به‌آنان تسلیم می‌شد، نمره می‌گذاشتند و علامتگذاری می‌کردند تا با پارچه‌های دیگر اشتباه نشود.

علاوه بر این، در تمام شهرها بازار مخصوصی برای فروش اقسام شیرینی بود که اشخاص شکمپرست به آنجا روی می‌آوردند. در این مغازه، جعبه‌هایی از انواع حلوا، گز و شیرینی بادام سوخته و غیره بود. این شیرینی مخلوطی بود، از عسل بسیار سرغوب سفید طبیعی، با مخلوطی از پسته و بادام کوبیده. در قطعات و قالبهای حلوا مخلوطی از فندق و گردو و دانه‌های خشک‌ش می‌زدند. علاوه بر این، نان حلوائی بسیار ارزانی بود که بسبب ارزانی قیمت مورد علاقه عمومی بود. انواع و اقسام شیرینی از قبیل نان شیرینیهای کوچک عسلی، کلوچه، آرد برنج، مسقطی، شیرینی لوزی شکلی که از خمیر بادام و خطمی درست شده بود (راحة الحلقوم) چوزقند، باقلا و شیرینی مخلوطی که در سینه‌های مسی درست می‌کردند و آن را به رنگهای مختلف درمی‌آوردند و به آن مواد گوناگونی نظیر زنجبیل و حبه‌های انار، به، و رازیانه می‌افزودند، تهیه می‌کردند. یکی دیگر از شیرینیهای معمولی آن دوره کاسه نبات بود. یکی از سنتهای خوب اجتماعی آن دوران این بود که برای تازه عروس و داماد در روز عروسی، انواع و اقسام شیرینی می‌فرستادند و در پیشاپیش شیرینیها، یک بوته گل سرخ که تمام آن از قند و نبات بود قرار می‌دادند. در پایین، چگونگی ساختن این شیرینی را توضیح می‌دهیم.

دیگ را از شیرۀ نیشکر پر می‌کردند و سپس آن را با دری که از داخل دارای رشته‌های پنبه‌ای کمابیش درشت بود و در این شیرۀ فرو می‌رفت می‌پوشانیدند. پس از آن، با آتش ملایمی مدت یک شب آن را می‌پختند و بعد می‌گذاشتند تا سرد شود و از قالب بیرون می‌آوردند. بدین ترتیب کاسه نباتی گرد به‌بزرگی دیگری که به کار رفته بود به‌دست می‌آمد که از آن شاخه‌هایی بر از آویزهای بلوری به‌درشتیهای مختلف خارج می‌شد. آنگاه، آن بلورها را به رنگ صورتی و سبز درمی‌آوردند تا جاسی از گل بسیار خوشنما حاصل آید.

دکانهای شربتفروشی، با فانوسهای متعدد از دیگر مغازه‌ها و افشره‌فروشیها تمیز داده می‌شد. در این دک‌ها که بدنه آنها از پارچه یا از حصیری خوشرنگ پوشیده شده بود، از مشتریان بگرمی پذیرایی می‌کردند. آبجو و شربتهای گوناگون، نظیر سرکه‌نگین، سرکه‌شیره، و دوغی که بانعنای، آویشن و قطعات یخ درهم آسیخته بود در تنگهای بلورین رنگارنگ، میل و رغبت عابری را تحریک می‌کرد. در همین کافه‌ها انواع شربت و پالوده که مخلوطی از نشاسته و عسل و برف بود در دسترس مشتریان قرار می‌گرفت. و در ظرفهای مسی که روی یخ قرار داشت، مخلوطی از شیر و نشاسته برنج می‌ریختند که ما امروز رویخی می‌نامیم. همینکه مشتری رجوع می‌کرد، روی آن را با قاشق اندکی عسل آب کرده یا شیره می‌ریختند و نزد او می‌آوردند.

دیگر از بازارهایی که مشتری فراوان داشت، بازار سفالگران بود. صنعتگران این رشته در مقابل چرخ‌هایی که با پا به حرکت درمی‌آمد می‌نشستند و به ساختن انواع ظرفهای گلی می‌پرداختند. بعضی با به‌کار بردن گل رس به ساختن ظرفهای سفالین و کوزه‌های ارزاقیمت مشغول بودند و برخی دیگر ظرفهای زیبا و گرانبهایی با گل سفید می‌ساختند که از جهاتی نظیر کائولن بود. بعضی از ظرفها را با نوعی سنگریزه خاکستری می‌ساختند که با فعل و انفعالاتی به‌صورت خمیر درمی‌آمد. در قسمت عقب این دکانها کوره قرار داشت که در ایران باکاه و در مصر با علف حصیر، گرم می‌شد؛ چون در این دوره مواد سوختنی بسیار گرانقیمت بود. اندازه و گنجایش و ساخت کوزه‌ها و دیزیها و غیره کاملاً طبق نمونه، معین و مشخص بود. بعضی از هنرمندان این رشته، در تعمیر چینی ترک‌دار و خرد شده مهارت داشتند. این بندزنها با چنگک فلزی دو پاره را به هم نزدیک می‌کردند و سپس با مخلوطی از سفیده تخم‌مرغ و آهک ترک را کاملاً می‌پوشانیدند. از همین خمیر سریشم مانند برای متصل کردن قطعات مختلف ظرفهای شکسته استفاده می‌کردند. نقاشان زبردستی بودند که بکمک قلم و رنگهای مخصوصی که می‌ساختند روی بشقابها، ظرفها و کوزه‌ها، نقش و نگارهایی پدید می‌آوردند. غالباً این هنرمندان در زیر ظرفها نام خود و تاریخ عمل را می‌نوشتند. کارگاههای سهم علامتی مخصوص به‌خود داشتند.

یکی از بازارهای بسیار جالب بازار مرغفروشا بود. این بازار محل ملاقات و گفتگوی اهل دل و علاقه‌مندان به‌اسور ذوقی و عشقی بود. کسانی که قفسهای زیبایی برای باغ خود تهیه کرده بودند، جهت یافتن پرندۀ دلخواه خود، ساعتها در این بازار جستجو می‌کردند. در اینجا آواز مرغان گوناگون، از چه چه پرندگان تا قد قد مرغان به گوش می‌رسید. در این دکانها نه تنها کبوتران، قمریها، طاووسها، قوها و دیگر پرندگان در قفسهای بزرگ زیبا نگهداری می‌شدند، بلکه پرندگانی از جزایر و مناطق دیگر نظیر طوطیها و قناریهای سبز و زرد و قرمز ایالت بنگال که پرهایی رنگارنگ داشتند و طوطیهای ماده طلایی رنگ و پرندگان بهشتی با رنگهای آتشین و انواع و اقسام پرندگان کمیاب مناطق دوردست در این بازار دیده می‌شد. علاوه بر این، در همین جا پرندگان و حیوانات شکاری نظیر قرقاول، کبک، خرگوش، کبوتر، غزال و غیره در معرض فروش قرار می‌گرفتند.

در مقابل مسجد، بازارکنده کارها و حکاکها قرار داشت. در این بازار نیز رفت‌وآمد بسیار بود؛ چه تمام شخصیتها سکلف بودند مهربی که دارای نام و نام خانوادگی و لقب آنها

باشد و نام حکم کفنده و تاریخ آن ذکر شده باشد در دفتر کار خود داشته باشند. این مهرها به نام خاتم یا انگشتری در حکم امضای اشخاص بود. به همین مناسبت، کلیه کفنده کاران و حکماکان موظف بودند که در دفتر خود اثر تمام مهرهایی را که می ساختند نگهداری کنند. این مهرها معمولاً از برنج یا از تهره بود. ولی اشراف و زیباپسندان از سنگ یشم، عقیق، و یا از طلا مهر خود را می ساختند، و اسرا و فرمانروایان مهر خود را از یاقوت و زمرد و یا الماس تهیه می کردند.

بازارها، گاه در اواسط روز بر اثر تابش آفتاب و نفوذ آن از پنجره‌هایی که از سقف تعبیه شده بود کاملاً روشن بود، ولی اکثر اوقات بازارها نیمه تاریک و از برکت نسیمی که از این پنجره‌ها می آمد تا حدی خنک بود. به همین جهت، در قسمتی از روز با صدها فانوس که در مسیر عابرین آویخته بودند روشنایی بازار تأمین می شد. بازارهای قرون وسطی چون کانالهای طولی بود که در تمام مدت روز جمعیت در آن به فعالیت و تکاپو مشغول بود. دستار بندان بر خر یا استر می نشستند. سردان و زنان میانه حال با پای پیاده طی طریق می کردند و زنان اشراف سانس نیز روی خرسفیدی که با برگستوانی فاخر، آراسته شده بود، در بازار حرکت می کردند و خواجه و خدمتکاری از پس آنان روان می شدند. در همین بازارها صدها قاطر و شتر با کالاهای گوناگون حرکت می کردند و صدای زنگوله حیوانها در سراسر بازار شنیده می شد.

چهارراهها که معمولاً محل تلاقی دو یا چند بازار بود، عبارت از میدان سریع یا گردی بود که به گنبدی ازجی پوشیده شده بود و ارتفاع آن گاه به پنجاه متر می رسید. غیر از بازارهای اصلی و مخصوصی که در مرکز شهرها قرار داشت، در هر یک از محلات نیز بازار کوچکی بود که برای رفع نیازمندیهای محل ایجاد شده بود. نانواها، قصابها، بقالها، ادویه فروشها و عطارها، سلمانیها، کفشدوزها، خیاطها، شیرینبفروشها، فرشفروشها و بطور کلی یکی دو نماینده از هر یک از رسته‌ها و حرفه‌ها در این بازارهای درجه دوم دیده می شدند. در همین محلات چند سیخانه و حمام و کاروانسرا برای پذیرایی از تازه واردان دیده می شد. در ورودی مدرسه‌ها و مسجدها در همین بازارها بود، و در اطراف و جوانب بازارها کوچه‌های تنگی بدون نظم و حساب ساخته شده بود که شبها در ورودی آنها بسته می شد.<sup>۱</sup>

مراکز خرید و فروش روزانه: «بسیاری از معاملات، همه‌روزه در محلهای معینی صورت می گرفت، و کشاورزان اطراف محصولات محلی خود را برای فروش یا مبادله به آنجا می آوردند. در هر شهر بازار مخصوصی برای فروختن هیزم و زغال چوب وجود داشت، و نیز مکاریها برای تأمین علیق چهارپایان و خرید علف خشک گاه و علوفه سبز، به این بازارها روی می آوردند. علاوه بر این، بازارهای دیگری بود که دانه‌های خوراکی چهارپایان نظیر جو فروخته می شد. اشخاص می توانستند الاغ، قاطر، شتر، گوسفند قربانی و یا پرنده خوراکی مورد علاقه خود را از دکه‌های مخصوصی خریداری کنند. بازار سبزیفروشها نیز منظره جالبی داشت. توده‌های عظیم مورد، ریحان، ترخون، غارگیلاس و غیره و سبدهای مملو از کبر ترشی، زیتون، لیموترش و پسته را انبوه مشتریان با سروصدای بسیار احاطه کرده بودند. در همین بازار، کشاورزانی که

خیکه‌های کره، عسل و شیر و غیره را برای عرضه به مشتریان آورده بودند دیده می‌شدند. نزدیک همین بازار، میدانی بود که انواع میوه‌های تازه را به مردم می‌فروختند. ناصر خسرو در ضمن گردشی که در ۱۸ دسامبر ۱۰۴۸ میلادی (۴۴ هجری قمری) در قاهره قدیم به عمل آورده است، با شگفتی می‌نویسد: که من در یک روز ناظر میوه‌ها و گیاهان فصلهای چهارگانه سال بودم. اینک عین عبارت ناصر خسرو را از سفرنامه او نقل می‌کنیم «روز سوم دی‌ماه قدیم از سال ۴۱۶ عجم، این میوه‌ها و سپرغما به یک روز دیدم که ذکر می‌رود و می‌- هذبه گل سرخ، نیلوفر، نرگس، ترنج، نارنج، لیمو، سیب، یاسمن، شاه اسپرغم، به، انار، امرو، خربزه، دستنبویه، سوز، زیتون، هلیله‌تر، خرما، تازه، انگور، نیشکر، بادسجان، کدوی تر، ترب، شلغم، کرنب (کلم)، باقلای تازه، خیار، بالنگ، پیاز تر، سیر تر، جزر (هویج)، چغندر. هر که اندیشه کند که این انواع میوه و ریاحین که بعضی خرفی است و بعضی ربیعی و بعضی صیفی و بعضی شتوی چگونه جمع بوده باشد، همانا قبول نکند؛ فاما در آن غرضی نبود و ننوشتم الا آنچه دیدم...» همچنین علی‌الهروی، که در پایان قرن یازدهم میلادی از مصر دیدن کرده است، شگفتی و تعجب فراوان خود را از مشاهده میوه‌های گوناگون ابران می‌کند و می‌گوید من، پرتقال، نارنج، لیمو، خرما، کال و رسیده و سوز و انجیر و انگور و بادام و باقلای تازه و بادنجان، کاهو، پنیرک، اسفناج، انار، نخود و غیره را در یک فصل مشاهده کردم. کمی دورتر، بازار گل‌فروشا بود. در این بازار، انواع گیاهها و رستنبها، انواع قلمه‌ها، نهالها و درختان کوچکی که برای جابجا کردن مناسب بود، دیده می‌شد. هیچ چیز به اندازه احداث یک باغ تازه و یا تجدید درختکاری و احیای یک باغ کهنه و قدیمی جالب و لذتبخش نیست. برای نشاندن درختهای تازه در یک زمین بکر، کافی است که به یکی از باغدارانی که خزینه‌ای از نهالهای گوناگون دارند مراجعه کنیم. پس از آنکه صاحب زمین درختها و نهالهای مورد علاقه خود را برمی‌گزید، حامل، نهالها و درختان انتخاب شده را با مهارت و استادی به محل مورد نظر می‌رساند، بدون اینکه لطمه‌ای به درختان وارد آید. از همین بازارها، در چهار فصل علاقه‌مندان می‌توانستند انواع گل سرخ و گیاهان معطر و دسته‌های مختلف گل برای تزیین خانه‌های خود خریداری کنند. در آن دوران علاوه بر آنچه گفتیم بازارهای بین‌المللی، ملی و محلی نیز وجود داشت، که تاریخ تشکیل و خصوصیات هر یک از آن بازارها در تقویمها معلوم و مشخص بود. در بعضی از این بازارها، همه نوع جنس معامله می‌شد و در برخی دیگر، محصولات و کالاهای مشخصی در معرض بیع و شری قرار می‌گرفت. یکی از بازارهای بین‌المللی بازار فروش اسب در ترکستان بود و بازار الاغ در خوزستان. ولی جالبترین بازارهای این نوع، بازار گربه‌های براق بود، که همه ساله در اردبیل یکی از شهرهای سهم آذربایجان تشکیل می‌شد. در این بازار، علاقه‌مندان به گربه‌های زیبا، گربه مورد علاقه خود و زیباترین گربه‌های جهان را می‌دیدند.»<sup>۱</sup>

پیلهوران، دوره مردان، خرده‌فروشان: «غیر از دکانها و دکه‌هایی که در بازارها بود و معاملاتی که در فضای آزاد و جمعه بازارها صورت می‌گرفت، در بلاد شرق نزدیک، عده زیادی کاسب دوره‌گرد به فروش کالاهای گوناگون سرگرم بودند و با آواز خود و صدای

زنگوله الاغها بهسکوت و آرامش کوی و برزنها خاتمه می دادند. گاه در کوجه ها، بادبزنفروشهای کوری که بعلت ناینبایی مجاز بودند بهمرسها نیز وارد شوند، دیده می شدند. وضع کار و کسب آنها رضایتبخش بود. زیرا در آن دوره، همه مردم در خانه و بیرون، صبح وعصر، درگردش و در ملاقاتهای دوستانه، بادبزنی در دست داشتند. این بادبزنها زبیا از برگ خرما ساخته شده بود. هنرمندان این رشته نخست برگهای خرما را می بافتند و سپس رنگ می کردند، و بهدسته ای که از چوب خرما یا نارنج بود مجهز می ساختند. مردها بادبزین ساده ای به دست می گرفتند، ولی زبیا - روبان بادبزنی زبیا در کف داشتند. فروشندگان جاروهای زبیا و ظرفی که از برگ خرما یا الیاف پراچ ساخته شده بود و نیز کبریت، تلموش، آتشگردان و غیره را نیز به مشتریان خود عرضه می کردند. آتشگردان عبارت از زنبیل فلزی بسیار کوچکی بود که دسته ای دراز و زنجیری داشت. برای تهیه آتش سرخ، نخست چند تکه زغال را در آتشگردان قرار می دادند، سپس کهنه مشتعلی را پهلوی آن می گذاشتند، بعد با گردانیدن و حرکت سریع آتشگردان، در مدت یک دقیقه، زغال سیاه به آتش سوزانی تبدیل می شد. کاسبهای دوره گرد غالباً کالاهای خود را در سبدهایی که از شاخه درخت بافته شده بود می ریختند و بوسیله قاطر یا الاغی که زنگوله یا گردنبندی از خر مهره آبی داشت، به مشتریان عرضه می کردند. هنگام شب، در وسط دو لنگه سبد، فانوسی می گذاشتند و ضمن عبور از کوجه ها، با صدای بلند کالای خود را توصیف می کردند؛ مثلاً می گفتند: خیار سبز، بادمجان تازه چین، بادام پرمغز، انار ملس، هندوانه شیرینتر از عمل دارم. هنگام شب نیز آنان به فعالیت خود ادامه می دادند. همینکه مشتریان می آمدند، الاغ خود را در زیر روشنایی فانوس متوقف می ساختند و به مشتریان خود پرتقال، انگور، انار، و غیره می فروختند. مشتریان آنچه را که خریده بودند در دستمالهای بزرگ ابریشمی می ریختند و به خانه و کاشانه خود رهسپار می شدند.

در تابستان، یخفروشان نیز در کوی و برزنها روان می شدند، زیرا در مشرق زمین، مصرف یخ بسیار بود و کاسبان به بعضیها تکه های یخ و به بعضی دیگر یخ رنده شده بصورت برف می فروختند. مردم از یخ برای خنک کردن آب و شربتها و میوه ها استفاده می کردند. برای تهیه یخ، در شبهای زمستان، آب چشمه ها را بسوی برکه های کم عمق روان می کردند. پس از چند ساعت، این آب به ضخامت ده، بیست سانتیمتر و گاه بیشتر یخ می زد. در این موقع، عده ای کارگر با کلنگ و تبر یخها را قطعه قطعه می کردند و بوسیله معبری پر شیب بدون یخچال که محلی گود و سرپوشیده بود، روان می کردند. در مدت دو ماهی که هوا کاملاً سرد بود، هر شب، یکی دوباره به تهیه یخ مبادرت می کردند. به این ترتیب، یخچالها در دی ماه، صدها هزار تن یخ در انبارهای خود ذخیره می کردند. در تابستانهای بسیار گرم که یخچالها از یخ تهی می شد، یخفروشها به یخچالهای کوهستانهای طبیعی روی می آوردند و از این منابع که در ایران و افغانستان زیاد است یخ مورد احتیاج مردم را با چهارپایان به شهر می آوردند. مردم بین النهرین یخ مورد نیاز خود را از کوههای ایران حمل می کردند. در این سرزمین، یخ جنبه انحصاری داشت و دولت از این راه سود کلانی تحصیل می کرد. مصرف یخ در سرزمین مصر ناچیز بود زیرا تحصیل آن دشوار بود و برای به دست آوردن آن ناگزیر بودند به مناطق دوردست نظیر لبنان و آسیای صغیر بروند.

یخ را باقیان وزن می کردند و خرواری به خرکچیها می فروختند. آنها آن را با تیشه قطعه قطعه می کردند و به مردم می فروختند. سقاها، خیکها و مشکهای خود را از رودها یا نهرهای دوردست پر آب می کردند و بوسیله شتر یا قاطر به شهرها می آوردند. سحرگاهان که صدای زنگوله شترها و قاطرها به گوش می رسید، مردم برای تأمین آب موردنیاز خود به کوچها و معابر می آمدند. رختشویها نیز بدنال قاطرهای خود حرکت می کردند و پس از گرفتن پیراهن و دیگر البسه، آنها را به کنار رودخانه می بردند و پس از شستشو و مالیدن بسیار آنها را سفید و تمیز به صاحبانشان تحویل می دادند. برخلاف رختشویان باوجدان، زنهای فریبکاری بودند که لباسهای مردم را در آب آهک قلیا و تیزاب شستشو می دادند و با این عمل سزورانه از دوام پارچه ها می کاستند.<sup>۱</sup>

### خواربار و بهای کالاها

«از دکانها بطرزی خوب و رضایتبخش نگهداری می شد. سنگفرش و آجر فرش کف دکانها را غالباً می شستند و ائانه و وسایل کار مغازه ها را تمیز و پاکیزه می کردند، و خود فروشندهگان نیز لباسی تمیز به تن می کردند. علاوه بر این، عمده ای از مأمورین پلیس با دقت و مراقبت دکانهایی را که فروشنده مواد غذایی بودند تحت نظر و مراقبت می گرفتند تا از تقلبات احتمالی آنها جلوگیری کنند، و حيله و نیرنگی مکتوم نماند. به این ترتیب، آسیابانها و نانواپیهایی که از آنان آرد می گرفتند، مورد تفتیش و بازرسی قرار می گرفتند، و مأمورین مخصوص سنگ آسیا، الک، قبان، وزنه ها، کیسه ها و گونیهای آرد را از جهات مختلف بازرسی می کردند. بموجب دستور پلیس، کارکنان نانواپی موظف بودند که کیسه ها و گونیهای آرد را در فاصله های معین بخوبی شستشو دهند و آنها را در محل مخصوص بیاویزند تا مورد هجوم سوشها قرار نگیرد و کثیف و آلوده نشود. نانواها از خمیرهای و رآسده بهترین نانها را می پختند. شکل تنورها و نانها در مناطق و استانهای مختلف فرق می کرد؛ مثلاً در مناطق جنگلخیز که مواد سوختنی فراوان بود، تنورهایی از آجرنوسوز کمایش شبیه به تنوره های امروزی می ساختند و در آن نان شیرینیهای گردی که هر یک چند کیلو وزن داشت می پختند. در کشورها و مناطق جنوبی که در آنجا چوب اندک و گرانبها بود، تنورهایی گلی شبیه چلیک می ساختند که یک متر از سطح زمین گودتر و شکل آنها مورب بود. یکی از خصوصیات این نوع تنورها این بود که با سوزاندن خاربوته یا تپاله، فوراً گرم می شد و در فاصله چند دقیقه در آن پختن نان و نان شیرینی اسکان - پذیر بود. علاوه بر اینها تنوره های آجری دیگری می ساختند که کف آنها پر از ریگ بود و با قطعات چوب یا بوته که در قسمت پایین آن سشتعل می ساختند، آن را بخوبی گرم می کردند. در این دو نوع تنور، نان شیرینیهای گرد و بیضی شکلی می پختند که روی آنها دانه های زیره، رازیانه، و کنگد می پاشیدند. پس از آنکه خمیر کاملاً برآمده و نرم می شد، قطعه قطعه، با پاروی مخصوصی در تنور گسترده می شد. پس از چند دقیقه، با میله آهنی زیرورو می کردند و پس از ۱۰ دقیقه، نان سنگک آماده می شد. به این ترتیب، می توانستند مقدار زیادی نان با مصرف اندکی مواد سوختنی پخته و آماده سازند. اربابان و صاحبان نانواپیهها، دسته های مختلفی از

کارگران را بنوبت، در اطراف تغار به کار می‌گماشتند، زیرا صاحبان نانوائی مکلف بودند، همه روزه، میزان معینی نان پخته تحویل مردم بدهند تا اهالی شهر با کمی نان روبرو نشوند. در همین نانوائیها، کارگران در مقابل دریافت یکی دوشاهی، متعهد می‌شدند که دیزی آبگوشت مشتریان را پخته و تحویل دهند. معمولاً زحمتکشان صبحها قبل از عزیمت به محل کار خود، یک دیزی گلی که محتوای آن گوشت گوسفند، پیاز، نخود، لوبیا و غیره بود، به دکان نانوائی می‌دادند. یکی از کارگران نانوائی این دیزیها را، در تمام مدت روز، در کنار خاکستر گرم کوره پهلوی هم قرار می‌داد. هنگام ظهر یا شب، هر یک از مشتریان دیزی خود را که پخته و آماده شده بود دریافت می‌کرد.

قصابها نیز کاملاً تحت نظر و مراقبت مأمورین دامپزشکی بودند تا گوشت فاسد و آلوده حیوانات مریض را به مردم ن فروشند. کشتارگاهها معمولاً در خارج شهر ساخته می‌شد. به‌طوری‌که ناصر خسرو، سیاح ایرانی، سی نویسد سکنه بیوسی عربستان گوشتهای مختلفی می‌خوردند و قصابان آن سرزمین از فروختن گوشت مار، سوسمار، جوجه تیغی، موش، سگ و گربه پشمی به‌خود راه نمی‌دادند و پوست و سر هر یک از حیوانات را در نزدیکی گوشت او قرار می‌دادند تا خریدار از نوع گوشتی که خریداری کرده باخبر باشد. در کشورهای مترقی قرون وسطی، نظیر مصر و سوریه و بین‌النهرین، قصابان فقط قطعات مختلف گوشت شتر و گوسفند، و در ایران بیشتر گوشت گوسفند، گاهی گوشت گاو را در معرض فروش قرار می‌دادند. گاه بمنظور حمایت از حیوانات شیرده، ذبح گاو را قدغن می‌کردند. در ترکستان، قصابها بیشتر گوشت اسب می‌فروختند. مهمانخانه‌ها بسیار و متنوع بود. در دکانهای سیرافروشی و کله‌پزی، به کارگران و دیگر مشتریان کله و پاچه گوسفند فروخته می‌شد، و در ستورانها و دکانهای زیباتر و مجهزتر عده‌ای با لباس تمیز و با آراشی و مهارت در بشقابهای مسی پهن، گوشت کباب شده، لبلبات، سیوه یا شربت به‌مشتریان عرضه می‌کردند. در مهمانخانه‌های عمومی، افراد طبقهٔ سوم با خوردن هریسه و آبگوشت (که مخلوطی از گوشت گوسفند یا گاو با نخود و لوبیا و پیاز و شیره بود) و آش اساج و غیره سدجوع می‌کردند. به‌تمام این غذاها اندکی دارچین می‌زدند تا معطر و مطبوع شود. از آغاز قرن دوازدهم میلادی، مهمانخانه‌دارها هریسه و آبگوشت و غذاهای دیگر را با گوشتهای نامطبوع تهیه می‌کردند. پس از چندی، این روش تقلب‌آمیز تعمیم یافت تا جایی که در قرن سیزدهم، یک سازمان مبارزه با تقلب و نادرتی بوجود آمد و همه شب عدهٔ زیادی به‌نام بازرس در کسوی و بزرنها گردش می‌کردند و اغذیهٔ مهمانخانه‌ها را مورد تفتیش قرار می‌دادند، و اگر فساد می‌شاهده می‌کردند دیکهای بزرگ را مهر و موم می‌کردند و صبح فردا دیکهای مواد غذایی را می‌بردند.

کباب‌پزها مکلف بودند که دکیان خود را در نزدیکی پاسگاه پلیس برقرار و تأسیس کنند، زیرا تقلب در کباب بسیار سهل و آسان بود و مأمورین انتظامی خود را موظف می‌دانستند که مراقبت مخصوصی از این نوع کسبه معمول دارند. با این حال، کسانی که گوشت شتر را بجای گوشت گوسفند می‌فروختند، و باقیماندهٔ غذاهای روز پیش را در غذای تازه می‌ریختند. و در گوشتهایی که برای کوفته یا کباب به‌کار می‌رفت، بیش از حد لازم، ادویه و سواد معطره داخل می‌کردند. گاه دکانداران مخلوطی از ادویهٔ مختلف و تیز آب و زعفران را با



گوشت درهم می‌آمیختند و به نام کباب اعلا یا گوشت قیمه شده به خورد مردم می‌دادند. در هر دکان کباب‌پزی، چند نفر با مگس‌پرانهای بزرگ مشغول پراندن و دفع مگسها بودند. علاوه بر این، دکانهایی بود که در آن، در تمام مدت روز، ماهی سرخ کرده، بادسجان سرخ کرده، جقوربقور و کباب موجود بود. این قبیل دکانها در ساحل نیل و دجله و فرات بیشتر دیده می‌شد. شیرینی‌فروشها بعضی انواع نان شیرینی را در روغن منداب سرخ می‌کردند، و به مردم می‌فروختند. زولبیا را که مورد علاقه عموم بود با آرد گندم و بادام کوبیده و قند و گلاب و روغن زیتون درست می‌کردند. علاوه بر این، عده‌ای با قوریهای مسی در کوی و برزنها به فروش شیر می‌پرداختند. همه روز، مأمورین مبارزه با تقلب شیرها را بازرسی می‌کردند. برای کشف تقلب، روشهای مختلفی به کار می‌بردند که ساده‌ترین آنها این بود که یک قطره شیر را روی پارچه‌ای پشمی می‌انداختند، اگر قطره شیرگرد و کامل باقی می‌ماند، دلیل این بود که شیر سالم و فاقد آب است و در صورتی که شیر پخش می‌شد و روی پارچه را می‌گرفت، حاکی از این بود که شیر را با آب در آمیخته‌اند. دکان روغنگیری نیز در تمام شهرها دیده می‌شد. برای تهیه روغن، عده‌ای با پای برهنه دانه‌های کنجد و کتان را در تشتکهای سنگ خارا می‌کوبیدند. برای آنکه روغن مطبوعی به دست آید، قبلاً دانه را انتخاب و تمیز می‌کردند. روغنهایی که به این ترتیب جریان می‌یافت بوسیله مجرای وارد حوضچه‌ای می‌شد. محتوای این حوضچه‌ها و منابع را مرتباً خالی می‌کردند. در بعضی مناطق، به تقاضای مردم، کسانی که به کار روغنگیری می‌پرداختند نخست پاهای خود را کاملاً می‌شستند، و سپس دستمالی در مقابل دهان و بینی خود می‌بستند. روغن را پس از آنکه با فشار به دست آوردند، در خمره‌های گلی به اندازه‌های مختلف که گنجایش آنها ممکن بود، ۲۶ تا ۱۱۰ و یا ۱۱۵ لیتر باشد می‌ریختند، و روی آنها را با برگ خرما می‌پوشانیدند.

در قاهره قدیم و بغداد و ایران و ترکستان، مردم اکثر روغن کنجد می‌خوردند، ولی در کشورهای اسلامی حدود مدیترانه، یعنی سوریه و تونس و غیره که محصول عمده آنها زیتون بود، تنها از این روغن استفاده می‌کردند. در این ممالک، آسیاهای متعددی بود که کارشان گرفتن روغن زیتون بود. در شهرهای دیگر مخصوصاً در قاهره قدیم، استفاده از روغن کتان بسیار معمول بود. طرز به دست آوردن این روغن، مانند روغن کنجد، ولی قیمت آن بیش از روغن کنجد بود. به همین مناسبت، اشخاص لاابالی و ناپاک آن را با روغن کنجد مخلوط می‌کردند و به مردم بیخبر می‌فروختند.<sup>۱</sup>

**وزنها و کیلها**  
 «وزنها، اندازه‌ها و کیلها نه تنها در بلاد مختلف اسلامی یکسان نبود بلکه کاسبان و ارباب حرفه، هر یک، واحد وزن و کیل مخصوص داشتند. به همین مناسبت، آشنایی به وزن و مقادیرها و تشخیص هریک از آنها خود دانش و علم خاصی بود. به این ترتیب، وزن رطل در مکه ۱۲۰ درهم، در قاهره ۴۴۰، در بغداد ۱۳۰، در دمشق ۶۰۰، در سوریه ۷۲۰، در حلب ۷۹۴، در حمص (واقع در سوریه) ۷۹۴، در حران ۷۲۰، در اسلامبول ۱۲۰، در بیت المقدس و نابلس (واقع در کرانه فلسطین) ۸۰۰ درهم

وزن داشت.

ذراع یا ارش که مقیاس طول بود (در حدود ۰۵ سانتیمتر) مساوی با ۴ انگشت بود و انگشت معادل بود با عرض ۴ دانه جو که پهلوی هم قرار داده باشند و یک دانه جو عرضش مساوی با ۴ دانه سوی دم قاطر بود که در مقابل هم قرار داده باشند. ترازوهای معمولی دارای دو کفه مسی بود. از ترازوهای کوچک و ظریف برای توزین طلا و جواهرات استفاده می کردند، و از ترازوهای متوسط، خرده فروشها و از ترازوهای بزرگ، فروشندگان غلات و هیزم و غیره استفاده می کردند. شاهین ترازوها از فولاد و وزنه‌ها از چدن یا آهن بود. در روی هر یک از وزنه‌ها عده‌ای واحدها و کسور حک شده بود و مهر پلیس روی آن دیده می شد و روی کیلها و ظرفهای که برای اندازه‌گیری مایعات به کار می رفت نیز مهر و علامت پلیس مشاهده می شد. کسانی که چند تپان داشتند نیز قبلاً از پلیس اجازه تپانداری می گرفتند. ظاهراً در قرن دهم میلادی، بازرگانها و کاسبان تا حدی رعایت عدل و انصاف را می کردند. حسن عمل و با کداملی تجار سیستان و خراسان ضرب المثل بود. ولی از قرن یازدهم، وجدان حرفه‌ای رو به ضعف میسستی نهاد، و در قرن دوازدهم و سیزدهم، عده کثیری از بازرگانان از فریب دادن مشتریان بی‌بهره راه نمی دادند و در کمیت و کیفیت کالاها تقلب می کردند. این رویه نامطلوب در مصر و بین النهرین بیش از سایر کشورها به چشم می خورد؛ مثلاً زرگرها هنگام کشیدن جنس به آرامی روی کفه ترازو فوت می کردند و یا برای تقلب در وزن، یک قطعه کوچک «سوم» به کف ترازو می چسباندند و یا وزنه تقلبی و غیرقانونی به کار می بردند. روغن‌فروشها کیلهای تقلبی داشتند. صاحبان مهمانخانه‌ها و کسانی که گوشتهای سرخ کرده می فروختند، در نوع و جنس گوشت تقلب می کردند. شیرفروشها بیهچابا و بیشرمانه، آب داخل شیر می کردند. به همین جهات بود که در قرن سیزدهم، سازمان مخصوصی برای جلوگیری از تقلبات کسبه در شهرها به وجود آمد و مأمورین انتظامی از نزدیک مراقب اعمال کسبه و بازاریها شدند.<sup>۱</sup>

### قیمتها و مظنه‌ها

در صفحات زیر، می توان به مظنه و قیمت بسیاری از مواد غذایی و اشیای دیگر در پایتختها و مراکز مهم کشورهای اسلامی در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی (هفتم و هشتم هجری) وقوف یافت. در زمینه قیمتها، اهل تحقیق به یک رشته مطالعات دامنه دار و دقیق دست زده‌اند و با صبر و شکیبایی بسیار، حاصل بررسیهای خود را منتشر کرده‌اند، از جمله هانری سور<sup>۲</sup> مدت ده سال از عمر خود را در راه این تحقیق جالب و سودمند صرف کرده است. این قیمتها موجب شگفتی و تعجب مورخان نخواهد شد، زیرا در دوره قرون وسطی در حالی که جهل و عقب ماندگی بر اروپا سایه افکنده بود، ممالک اسلامی شرق، مرکز ثروت و فعالیتهای اقتصادی و معاسلات بین المللی بود.

غرض ما از ترجمه و تعبیر ارزش طلا در ممالک اسلامی با ارزش طلای فرانسه، این است که خوانندگان بطور اعشاری و تقریبی، به قیمت کالاهای گوناگون در ممالک عربی در

۱. همان، ص ۲۱۵-۲۰۹، برای کسب اطلاعات بیشتر از وضع کسبه و بازاریان و حدود مداخله و نظارت دولت در کار آنان، رجوع کنید به کتاب آیین شهرداری، پیشین، ص ۴ و ۴۶ به پند، و ۶۳ به پند، و ۷۶ تا ۱۶۸.

ادوار مختلف آگاهی یابند. به این ترتیب، ملاحظه خواهند نمود که در طی قرون مورد مطالعه ما، قیمت کالاها به حکم تکامل تمدن در ممالک اسلامی، همواره و دائماً رو به ترقی بوده است. در ممالک سوریه و لبنان، در قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی، هزینه زندگی بسیار گران شده بود، ولی در این دوره نیز مانند روزگار ما اشخاص متمول و ثروتمندی بودند که می توانستند به قیمت های سرسام آور، اشیاء مورد نظر خود را خریداری کنند.

اختلاف عظیمی که بین ارزش کارهای فکری با کارهای بدنی وجود داشت بیشتر ناشی از این بود که در آن دوره، غلامان محکوم به بیگاری بودند و در مقابل کاری که انجام می دادند پولی نمی گرفتند.

سال مسیحی	محل	کالا و چیزهای دیگر	قیمت به فرانک ژرمنیال
۸۱۳	بغداد	یک کیلو نان	۰/۱۰
۸۱۳	»	»	۰/۱۷
۹۴۵	»	»	۰/۳۱
۹۴۵	»	»	۲/۲۰
۹۹۲	»	»	۷/۵۹
۱۱۰۲	»	»	۷/۵۰
۱۳۲۶	بصره	قیمت یک سبد بزرگ خرما	۵/۷۴
۱۳۲۶	»	مزد حملی که زنبیل کالا را به منزل می رساند	۱/۸۰
۱۳۳۱	قاهره قدیم	کرایه ماهانه یک دکان چوبی	۱/۲۰
۱۳۴۱	»	لباس زنانه اعلا، یک جفت	۶۴۰۸۰/۰۰
۱۳۴۱	»	شلوار زنانه شاهانه یک دست	۱۲۸۱۶۰/۰۰
»	»	کفش زنانه شاهانه، یک جفت	۴۸۰۶۰/۰۰
۱۳۸۴	»	اجرت یک نفر گلکش، روزی	۰/۹۰
۱۳۷۸-۱۴۳۳	»	کرایه دکان ماهی فروشی، سالی	۳۲۰۴/۰۰
۱۳۸۸	»	حقوق یک نفر سرباز سوار، روزی	۶/۳۴
۱۱۹۸	دمشق	گوشت، دو رطل (کیلو)	۳/۷۵
۱۲۹۹	»	»	۴/۵۰
۹۸۵	»	یک کیلو قند	۰/۲۷
۹۸۵	»	یک کیلو روغن	۰/۱۹
۱۲۱۹	»	»	۰/۳۷
۱۲۹۹	»	»	۳/۳۵
۸۹۵	بغداد	یک کیلو تخم مرغ	۰/۱۲
۱۱۰۶	»	»	۰/۸۷
۱۱۹۷	»	»	۴/۸۰
۱۲۹۶	»	»	۳/۸۰
۱۴۰۳	»	»	۴/۹۰

سال مسیحی	محل	اشیاء	قیمت به فرانک ژرمنیال
۱۴۰۳	»	گوشت گوسفند، دورطل	۱۰/۱۲
		قیمت خرده‌فروشی	
۱۰۰۶	قاهره قدیم	روغن خوراکی، یک رطل	۱/۹۹
»	»	روغن سوخت، یک رطل	۱/۲۷
۱۴۴۰	»	صابون، دو رطل (کیلویی)	۱/۰۰
»	»	نخود، دو رطل (کیلویی)	۶/۳۴-۷/۴۴
۱۱۹۵	»	یک مستغل شهری جهت سگاز یا	
		کاروانسرا که از طریق حراج به فروش رفته	۱۰۵۵۲۰۰/۰۰
۱۱۹۸ قحطی	»	جوجه، یک عدد	۲۱/۸۷
۱۲۰۱	»	هندوانه، یک عدد	۲۷/۵۲
۱۲۰۱	»	جوجه، یک عدد	۷۰/۰۰
۱۲۰۱	قاهره قدیم	کرایه مهمانخانه در بهترین محلات، هرماه	۶۴۰/۰۰
»	»	کرایه یک آپارتمان، هرماه	۲۲۸/۶۷
۱۲۳۹/۴۹	»	سنگ تراشیده اعلا، یک تخته	۱۲/۷۵
۱۲۳۹	»	آجر مرغوب دریای کار، یک عدد	۰/۶۱
۱۲۹۲	»	کرایه یک محل در کنفر نیل برای	
		تماشای مانور دریایی	۱۵۰
۱۲۹۲	»	اجاره یک قایق برای همین منظور	۴۴۸
»	»	اجرت روزانه یک سلوان	۳/۵۰
۱۲۹۵ قحطی	»	»	۱/۸۶ تا ۱۲/۷۵
»	در اسکندریه	»	۲۴/۰۰
۱۳۰۰	در قاهره قدیم	هیزم، یک قنطار دمشق	۱/۸۶
۱۳۰۰	»	اجرت هیزم شکن یکروز	۰/۹۰
۱۳۰۸-۱۳۱۰	فارس	قیمت خانه معمولی، یک باب	۱۴۹۶۰/۰۰
۹۸۵	قاهره قدیم	یک تخم مرغ	۰/۲۵
۱۲۰۱	»	»	۰/۶۱
۱۳۱۰-۳۹	»	قند، دو رطل (۱ کیلو)	۲/۳۰
۱۳۴۴	»	»	۹/۷۵
۱۲۴۳	»	شراب، دو رطل (۱ کیلو)	۰/۱۲
۷۶۳	بغداد	مزد یک بنا، روزی	۰/۶۲۵
۷۶۳	»	مزد یک کارگر، روزی	۰/۱۲
۸۱۳	»	مزد یک بنا، روزی	۰/۶۲
۸۶۱	قاهره قدیم	حقوق یک معمار یا مهندس	۳/۵۰
۹۳۶-۷۵	قرطبه	مزد یک بنا، روزی	۰/۹۵

۹۹۷	بخارا	یک جلد کتاب در ماوراء الطبیعه از خواجه یونصر فارابی	۲/۱۰
۱۰۴۳	در قاهره قدیم	کرایه یک مغازه کوچک، ماهی	۲۸/۰۰
۱۰۴۳	»	کرایه یک مغازه عالی، ماهی	۱۵۰/۰۰
۱۰۴۷	»	آپارتمان درجه اول، یک باب	۷۰/۰۰
۱۱۶۴	»	کتاب حماسه، یک جلد متوسط	۱۳/۵۵
۱۱۷۱-۹۳	»	حقوق استاد حقوق، در ماه	۵۶/۰۰
۱۱۷۳	دمشق	کرایه یک دکان، در ماه	۸۴/۴۵
۱۱۷۶	قاهره قدیم	حقوق یک استاد حقوق، در ماه	۵۶/۰۰
۱۱۸۴	»	قرآن به خط عثمان یک جلد	۴۷۰/۰۰۰/۰۰
۱۱۸۹	دمشق	حقوق پزشک صلاح‌الدین ایوبی	۶۴۰ تا ۴۴۸ <sup>۱</sup>

### پیشه‌وران، صنعتگران و کارگران

«در ایران و ترکستان، عده زیادی با پشم نمد سالی می‌کردند، یعنی کرک و پشم بعضی از قسمت‌های بدن دام را به کار می‌بردند. چون کرکها را با صنغ و مواد دیگر عمل می‌آوردند، نمدهایی به دست می‌آمد که با گذشت زمان بدشکل و بدقواره نمی‌شد و قیمت آنها گران بود. این صنعتگران فرشهایی می‌بافتند که بعضی از آنها دارای رنگ طبیعی بود، و بعضی از آنها نقشه داشت. توی این فرشها نمدهایی می‌نشانند که کاملاً پشمهای سفید روی زمینه نمدی سیاه با زرد قرار می‌گرفت. همچنین چادرهایی از نمد می‌ساختند که بسیار کلفت بود، و در ممالک سردسیر، نظیر خراسان و ترکستان، از آن استفاده می‌کردند. کیسه‌ها و خورجینهایی برای مسافرت با کاروان، و جبه و برگستوانهایی با نمد دورو، برای رزمندگان و نیز شبکلا و قبه‌های نمدی بسیار ظریف به رنگهای سفید، قرمز، قهوه‌ای یا سیاه به دست صنعتگران این رشته ساخته می‌شد. تمام کشاورزان ایران از این کلاههای نمدی به‌سر می‌گذاشتند.

کهنه‌فروشها به تعداد کثیر در شهرهای شرق دیده می‌شدند. این جماعت همه روزه در کوچه‌ها گردش می‌کردند و با صدای بلند آمادگی خود را برای خرید لباسهای کهنه و مستعمل و پارچه‌های فرسوده اعلام می‌کردند و در مقابل گرفتن این قبیل البسه، سوزنهای مختلف به زنان خانه‌دار تسلیم می‌کردند. به این ترتیب، مقدار معتدلبهایی البسه کهنه و پارچه‌های گوناگون جمع‌آوری می‌شد که بعضی آنها را دستچین و طبقه‌بندی می‌کردند و در بازار و در انبار کهنه‌فروشان نگهداری می‌کردند تا به صنعتگرانی که به این مواد نیازمند هستند نظیر نمدسازها، کاغذسازها، لحافدوزها و مخصوصاً کفشدوزها و گیوه‌بافها با نرخ معین وزن کرده بفروشند.

نزدیک دروازه شهر، محله دباغها بود که در آنجا به آماده کردن و عمل آوردن پوست حیوانات که بسیار مورد احتیاج و مصرف عمومی بود مشغول بودند. دباغان پوست الاغ، قاطر، گاو، بز ماده و بزغاله، و هر حیوانی را با روش و مواد خاصی، برای استفاده کفاشان عمل می‌آوردند. پوستهایی که به این ترتیب آماده شده بود، مدت سه شبانروز در حوضچه‌ای

نگهداری می کردند و سپس آنها را در حوضچه دیگری می انداختند و پس از طی این مراحل آنها را دباغی می کردند. برای انجام این مقصود از بلوط، اقاچیا و مازو و گل ابریشم استفاده می کردند؛ به این ترتیب که بیست کیلو بلوط را برای رنگ آمیزی صد پوست بزغاله و سی کیلو از این ماده را برای صد پوست بز ساده به کار می بردند. دباغهاگاهی از میوه درخت بلوط نیز استفاده می کردند؛ ولی چرمهایی که به این ترتیب آماده می شد، چندان نرم نبود و در مقابل آفتاب رنگ آن سیاه می شد. حوضچه هایی که دوست پوست بزغاله داشت محتاج دو کارگر بود. بموجب فرمان داروغه، دباغها حق نداشتند از پوست حیوانات مرده برای این کار استفاده کنند. زیرا این پوستها از این حیث که همیشه چند دانه پشم در چرم حیوانات مرده از سرش باقی می ماند به آسانی از دیگر پوستها تشخیص داده می شود.

پس از آنکه پوستها بدین ترتیب در اختیار صنعتگران مختلف قرار می گرفت، مصنوعاتی نظیر کفش، دستکش، کیسه، زین و برگ اسب و الاغ در اختیار مشتریان قرار می دادند. چیزی که بیش از همه خریدار داشت، مشک آب بود که اکثر مردم از آن استفاده می کردند. این مشکها که بعضی از آنها دو یا سه پوشش داشت، برحسب ظرفیتی که داشت بادقت دوخته و آماده می شد. البته اینها را نباید با مشکهایی که با پوست بزغاله خام درست می کردند اشتباه کرد؛ چه روی مشکهای نوع اخیر اندکی مو دیده می شد که بصورتی ناشیانه توسط کشاورزان دوخته شده بود، و برای نگهداری و حمل روغن، نفت، شیر، عسل، کره و دیگر مواد غذایی به کار می رفت.

علاوه بر این، درگوشه و کنار بازار، صنعتگرانی بودند که با چوب، لاک، شاخ، عاج و شیره کار می کردند و با دست هنرمند خود، آثار هنری یا اشیای مورد مصرف عمومی را بوجود می آوردند. شانه سازها از چوب، از کاسه سنگپشت، و از صدف گوششاهی به جای عاج، شانه می ساختند. ولی شانه های صدفی بسیار گرانبها و مرغوب بود و موی سروریش را نمی کند. همین هنرمندان چمچه ها و ملاقه های چوبی را منبتکاری می کردند و روی دسته آنها تصویر گل رسم می کردند و یا با مشبک کردن دسته آن، نقش زیبایی به وجود می آوردند. این هنرمندان، گاه، نام خود را روی آثار هنری حک می کردند و یا اسم خود را با مرکب ثابتی می نوشتند و با ذکر ایاتی به این مضمون:

صنعت استاد هنرور نگر جام جمی ساخته از چوب تر

بسر شهرت خود می افزودند. در بعضی از کارگاهها از چوب درخت ابریشم، دوکهای چوبی می ساختند که نوك آن مفرغ داشت. برخی دیگر از هنرمندان به ساختن عود و قانون که پدر پیانوی امروزی است سرگرم بودند. این آلت موسیقی در جلو خود، صدقا و عاجهایی داشت و دارای سه اکتاو بود. چنگ و غیره جزو مصنوعات آنها بود. از قرن سیزدهم میلادی به بعد، ارگهای آبی نیز رواج یافت، و در بعضی از کارگاهها مشربیه، و بالکنهایی دارای نرده های چوبی، تخته های شطرنج و اثاثه کوچک خاتم کاری، جمعه هایی از چوبهای قیمتی صدف نشان از نقره یا عاج و پیاده های شطرنج از عاج منبتکاری شده و بسیاری اشیاء دیگر می ساختند.

یکی دیگر از صنعتهای پر درآمد آن دوره، صنعت تسبیح سازی بود؛ زیرا هر مسلمانی در مدت روز، ساعتها به تسبیح اندازی سرگرم بود. مردان عابد و مقدس از تسبیح برای دعا استفاده

می کردند و بعضی دیگر تسبیح را برای امور دیگر مورد مصرف قرار می دادند. مثلاً پیسوادان تسبیح را برای محاسبه، مردم بیکاره خوش لباس برای تفریح و سرگرمی بکار می بردند، و مردم حساس و عصبانی با تسبیح انگشتان خود را به کار می انداختند. اکثریت مردم از تسبیح برای استخاره، فالگیری و تغال استفاده می کردند. هنرمندانی که در این رشته تخصص داشتند تسبیحهای گوناگونی می ساختند. تسبیحهای معمولی از چوب شمشاد و لیمو بود، ولی تسبیحهای عالی را با چوب آبنوس، گل سرخ، کهربا، یشم، عاج و صدف درست می کردند.

استفاده از تسبیح چنان عمومیت داشت که با ملاحظه تسبیح هر کس، ممکن بود به سلیقه و میزان ثروت او پی برد.

کارگران ساختمان، چوب بست کاران، بناها، بامسازها و نقاشها در هر محل برای خود بورس کاری داشتند و در همین جا بود که مزد کارگران که برحسب فصل سال تغییر می کرد تعیین می شد. کارگران در محل این بورسها جمع می شدند تا شاید کاری به دست آورند. صاحبکاران و مقاطعه کاران، صبح زود، به محل بورس می آمدند تا قویترین و کارداترین کارگران را به خدمت خود بگمارند. مقاطعه کار پس از مطالعه و بررسی در کاری که به عهده گرفته بود، سواقت خود را اعلام می کرد و سپس مخارج عمومی کار را به مشتری یا صاحبکار خود می گفت. گاه، برآورد معمار صورت ریز مخارج را نیز در بر می گرفت و چون این شرایط غیر دقیق و کسدار بود غالباً بین صاحبکار و مقاطعه کار اختلافاتی در می گرفت که منجر به مداخله محتسب می شد. شغل محتسب بین امین صلح و مأمورین کلاتری قرار داشت. وی بر در مسجدها قابلهای رسمی آجر و سفال را نصب و اعلام می کرد. در کارگاهها و خانهها برای آنکه بتوانند به طبقات بالای ساختمان و به قله مناره راه یابند، دستگاه چوب بست را برای مدتی کرایه می کردند، و کارگران و ابزارکار را بوسیله زنبیلهای مخصوص و طناب و قرقره، به طبقات بالای ساختمان می رسانیدند. بناها مکلف بودند که دیوارها را بکمک شاقول صاف و مستقیم بسازند و در موقع سفید کاری، از بهترین گچ استفاده کنند و در صورتی که بنا یا مقاطعه کاری از رعایت این اصول خودداری می کرد، مشتیها می توانستند با مداخله محتسب، بنا یا مقاطعه کار را وادار کنند که کارهایی را که برخلاف تعهد انجام داده بدون دریافت مزد اضافی خراب کند، و از نو بسازد. نقاشان و زینتکاران در تزئین قسمتهای داخلی بنا استاد و زیر دست بودند، ولی بموجب قوانین اسلامی، نمی توانستند پیکر انسان یا حیوانی را در ساختمانها تصویر کنند.

در بعضی از ممالک اسلامی، نظیر ایران و ترکستان، نقاشان به ساختن صحنه های از زندگی مردم و ابداع مجسمه های مفرغی و سفالی دست می زدند. ولی در مجموع ممالک اسلامی، هنرمندان به زینتکاریهای مجلل و تذهیبکاری دیوارها که منافاتی با تعالیم شرع نداشت مبادرت می کردند و به این ترتیب، از یکنواختی دوری می جستند. هنرمندان، پس از آنکه در دیوارها و سقفها، انواع شاخ و برگ و اشکال هندسی و گل و بوته، و نسبت کاری و گچبری را جلوه گر می ساختند، روی آنها را با لاجورد و طلا می پوشانیدند تا جلوه و زیبایی بیشتر بدست آورد.

طبقات پایین بناها از سنگ ساخته می شد، ولی همینکه ساختمانی به طبقات چهارم، پنجم

و ششم می‌رسید، بناها جای خود را به نجااران و چوب‌بست کاران می‌سپردند؛ چه در آن دوره، طبقه‌های بالای ساختمانها را از چوب درست می‌کردند و سپس روی چوب را از چند پرده رنگی که با روغن بزرک درست کرده بودند، می‌آراستند. این رنگ نه تنها در حفظ و نگهداری چوبها مؤثر بود بلکه موجب زیبایی آنها نیز می‌شد. خطر حریق نیز در دوره قرون وسطی بسیار بود و چه بسا محله‌ای که در اثر آتش‌سوزی با خاک یکسان می‌شد، و امکان جلوگیری از آن نبود و گاه دامنه حریق از خانه‌ای به خانه دیگر و از کوچه‌ای به کوچه دیگر سرایت می‌کرد و با ادامه این وضع، گاه شهری یکسره ویران می‌شد؛ چنانکه دمشق در سال ۱۴۰۱ میلادی که به تصرف قوای تیموری درآمد، دستخوش حریق شد و سران سپاه تیمور موفق به جلوگیری از گسترش دامنه آن نگردیدند. چوب‌فروشیهای عمده، انواع تیر و تخته‌های رنده شده را با اندازه‌های مختلف می‌فروختند. کسانی که قصد تعمیر ساختمان خود را داشتند، ناچار به خرید تخته‌الوار می‌شدند. عمده‌فروشها، تعدادی درخت خریداری می‌کردند و آنها را یا به نجارها می‌فروختند و یا بوسیله اهر کشها، به قطعاتی چند تقسیم می‌کردند. برای قطع اشجار بزرگ، سه تن اهر کش مشغول کار می‌شدند، به این ترتیب که دو نفر دوسر اهر را می‌گرفتند و مشغول اهر کشی می‌شدند و نفر سوم به تیز کردن و روغنمالی اهر می‌پرداخت.<sup>۱</sup>

این بود تصویری از خصوصیات شهرها، خیابانها، بازارها، و وضع کسبه و پیشه‌وران در سالک اسلامی. اکنون، وضع شهرهای ایران را پس از حمله مغول، مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

**شهرسازی مغولان**  
مغولان، پس از استقرار در ممالک مفتوحه و قبول فرهنگ و تمدن ایرانی، غیر از ساختن استحکاسات و قلاع نظامی، در ساختن بناهای دینی و دنیوی کوششهایی بخرج داده‌اند. «اوکتای فرمان داد که بسیاری از شهرها را که در زمان چنگیزخان طعمه آتش شده بود، چون بخارا، هرات، گنجه، ترمذ و نیشابور، دوباره بسازند.»

در دوران فرمانروایی اباقا، شهر بغداد نیز بهمت جوینی وزیر، دوباره ساخته شد. این ایلخان به تعمیر شهرهای دیگر نیز که از جنگهای سالهای ۶۱۷ تا ۶۲۰ هجری قمری، هنوز ویران بود همت گمارد. اما هنگامی که این بطوطه به بلخ و سرورسید، این شهرها مخروبه‌ای پیش نبود. ربیع رشیدی به فرمان رشیدالدین ساخته شد، ولی پس از قتل او ویران گردید و شهر سلطانیه به فرمان الجایتو ساخته شد.<sup>۲</sup>

ساختمان ربیع رشیدی: ربیع رشیدی در حقیقت دانشگاهی بود که ما سرگذشت آن را از نامه‌ای که خواجه رشیدالدین فضل‌الله به نام خواجه سعدالدین پسرش، حاکم قنسترین، نوشته است اقتباس می‌کنیم. وی می‌گوید: «چون از مایده نعم و خوان کرم باری تعالی و تقدس، نواله شافی و بهره کافی به ما رسیده، در دل ما چنان راسخ گشت که پیش از آنکه دست روزگار بنای زندگانی... را از پای درآورد... و نوبت نیابت و زمان وزارت به آخر رسد... باید که به

۱. همان. ص ۳۲۲-۳۱۸.

۲. برنولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران. ترجمه محمود میرآفتاب، ص ۲۴۶-۲۴۵ (به اختصار).



عروه وثقی عقل و حبل متین عدل متمسک باشیم... و قصر مملکت و حصین سلطنت را شدید سازیم... و رغبت رعیت در مطاوعت و متابعت اوامر و نواهی خود، زیادت گردانیم... و به محاسن شیم، از سلوک عرب و عجم و وزرای ترك و دیلم بگذریم... و اصناف رعایت درباره رعیت مبذول داریم... و در صغیر و کبیر به نظر احترام و توقیر نگرییم... بدین جهت، به استعجال تمام، رسایل... پیش علمای زمان و فضلاء دوران... فرستادیم که عفان عزیمت بصوب ما معطوف فرمایند... و ربع رشیدی... که طرح انداخته و تهیه اسباب عمارت آن ساخته بودیم، اکنون به یمن همت فضلا به اتمام پیوست.<sup>۱</sup>

در همین نامه می‌بینیم که در ربع رشیدی، ۲۴ کاروانسرای رفیع... و هزارویانصد دکان و سی هزار خانه با حمامها و بساتین و حیوانیت طواحین (یعنی دکانها و آسیاها) و کارخانه‌های شعرافی و کاغذسازی و رنگرزخانه و دارالضرب و غیره ساخته شده بود و در دارالقرآن، دو بیست نفر حافظ با ادارات از اوقاف شیراز و روم، مشغول تلاوت و تعلیم قرآن بودند، در کوچه علماء، چهار صد نفر از عالمان و فقیهان و محدثان با ادارات و جامه و صابون و حلوا، سکونت داشتند. و در محله طلبه، هزار نفر شاگرد درس می‌خواندند، و شش هزار طالب علم دیگر از ممالک اسلام در تبریز سکونت داده شده بودند که از حاصل جزیه روم و قسطنطنیه و هند ادارات داشتند. (در واقع دانشکده الهیات آن روز را تشکیل می‌دادند). پنجاه طبیب حاذق، از هند و چین و شام و مصر در دارالشفای تردد داشتند که هر یکی ده نفر آموزنده طب زیر تربیت خود داشت و کحالان و جراحان هر یکی پنج نفر را در صنعت کحالی و جراحی و مجبری (شکسته بندی) می‌پروردند؛ و این مردم در کوچه معالجان، در عقب دارالشفای باغ رشیدآباد (که این بخش از ربع رشیدی مانند دانشکده پزشکی امروز است) سکونت داشتند<sup>۲</sup> که زبده الاطباء محمد بن النیلی سر طبیب آن بوده و به فرمایش او، از خواجه علاء الدین هندو، انواع روغن‌ها و ادویه که در تبریز نبوده، خواسته‌اند.<sup>۳</sup>

علاوه بر این، اهل صنایع و محترفه نیز، هر یکی، در کوچه‌های مخصوص این «شهرچه» ساکن بوده‌اند. در همین نامه، سپارش شده است که صوف باقان انطاکیه و طرسوس را برای این مؤسسه صنعتی، با لطف و مواسات بفرستند و از پادشاه قبرس نیز ۲ نفر پشمینه باف خواسته و به تبریز ارسال دارند.<sup>۴</sup>

در ربع رشیدی، دارالشفاء، دارالقرآن، دارالحديث، دارالضیافه و دارالحجاج و موقوفات فراوان بود. از جمله موقوفات رشیدی، پنجهزار نخیل در خیص، هزار تا در طبس بود. از سایر موقوفات، دو بیست و پنجاه هزار گوسفند، و ۲ هزار مرغ و ده هزار غاززوده هزار اردک و هزار رأس گاو و هزار رأس درازگوش بود، و هر سال از حاصل موقوفات رشیدی، ۷۴۸ هزار من نان و سیصد و بیست هزار من گوشت، به ارباب استحقاق می‌دادند.

در ربع رشیدی دو بیت‌الکتاب نیز به یمن و یسارگنبد ساخته شده بود که تنها هزار مجلد مصحف در آن وجود داشت؛ و از آن جمله... ۴ عدد با طلا و ده عدد به خط یاقوت و ۸

۱. حکایات (رشیدی). به اهتمام و تصحیح محمدتقی، ص ۳۱۷-۳۱۵.

۲. دکان همان، ص ۳۲۰-۳۱۷. ۳. دکان همان، ص ۵۳. ۴. دکان همان، ص ۳۲۱-۳۲۰.

عدد به خط ابن مقله، و ۲ عدد به خط احمد سهروردی، و ۲ عدد به خط اکابر، و ۵۴۸ عدد به خط روشن خوب نوشته شده، و ۶ هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار و حکایات و امثال، از مسالک ایران و توران و مصر و مغرب و روم و چین و هند فراهم و وقف شده بود و اثانات و قنادیل و آلات طبع و وسایل دارالشفاه هم در آن فراهم بود؛ و از آنجمله هزار خمیره شربت از چین آورده بودند.<sup>۱</sup> در ربیع رشیدی، خانقاه رشیدییه نیز کاین بود و مسجد جامع بزرگی داشت که در آن مجالس به وعظ و تبلیغ برگزار می‌شد.

رشیدالدین علاوه بر دارالسلطنه تبریز، در بلاد دیگر، نظیر همدان، شیراز و بغداد و بصره و دیگر نقاط ابنیه و سازمانهای خیریه ایجاد کرده بود.

ربیع رشیدی با تمام عمارات و آبادیهای آن، در طول تاریخ، نشیب و فراز بسیار دیده است. حافظ ابرو می‌گوید: پس از آنکه خواجه رشیدالدین در جمادی الاول سنه ۷۱۸، در حوالی تبریز کشته شد، ربیع رشیدی دستخوش نهب و غارت گردید ولی فرزند رشیدش، غیاث‌الدین، بار دیگر در راه آبادانی آن کوششها کرد و بطوری که در جامجم مذکور است، در مساجد و مدارس و خانقاههای آنجا معماران و هنرمندان آثار گرانبهایی از خود بیادگار گذاشتند. سلک مرمری که در آن عمارت بکار رفته «و شمشیرهای زرین و کاشیکاری و کفنه‌گری درها و رواق آن توجه بینندگان را جلب می‌کرد. پس از قتل غیاث‌الدین، بار دیگر، ربیع رشیدی غارت شد، و بیش از هزار خانه، که از آن اقرباء و اتباع وزیر بود، مورد حمله و تجاوز مخالفین قرار گرفت، و از ربیع رشیدی... مرصعات و نقود و اقمشه و امتعه و کتب نفیسه بسیار بیرون بردند. پس از این واقعه، بار دیگر تلاشهایی در راه آبادانی ربیع رشیدی صورت گرفت. در دوران تیمور، ظاهراً در ربیع رشیدی عمل قابل ذکری صورت نگرفته، ولی در زمان حکومت میرانشاه بن تیمور، وی جسد خواجه رشید را، که در رشیدییه تبریز است، بیرون کرد و فرمود تا به گورستان جهودان، استخوان او را دفن کردند. شاردن که در حدود سنه ۱۰۸۴ به تبریز آمده از ویرانی قلعه رشیدییه، سخن می‌گوید و می‌نویسد که شاه عباس به تعمیر این قلعه پرداخته است.

القاب شهرها: «بعضی از بلاد و شهرهای ایران، مانند اشخاص، القاب و عناوینی داشتند، چنانکه می‌گفتند دارالخلافه تهران، دارالسلطنه تبریز، دارالاسان کرمان، دارالمؤمنین کاشان و قم، دارالعلم شیراز، رشت و مازندران را دارالمرز، بروجرد را دارالسرور، و زنجان را دارالسعاده، و یزد را دارالعباد می‌گفتند... اینکه چرا استرآباد و شوشتر و کاشان را دارالمؤمنین خوانده‌اند، درست نمی‌دانم... شاعری می‌گوید:

ملک طبرستان که در او قسق و فجور  
دانا ز چه دارمؤمنینش خواند  
شامل شد به حال برنا و ذکور  
برعکس نهاد نام زنگی کافور<sup>۲</sup>

چنانکه قبلاً اشاره کردیم مغولان با تمام سبعیت و درنده‌خویی که داشتند، با گذشت زمان و آشنایی با مظاهر تمدن، بتدریج، خلق و خوی دیرین را ترک گفته به شهرسازی و آبادانی و تعمیر خرابیهای گذشته

وضع شهرها پس از  
حکومت ایلخانان

۱. رکنای همان، ص ۲۲۷-۲۳۳.

۲. مقاله یادگار، سال چهارم، شماره هفتم، ص ۷۲ به بعد (به اختصار).

کسایش علاقه نشان دادند. غیر از تأثیر محیط و شرایط، حسن نیت و کاردانی عده‌ای از رجال و وزرای ایرانی (که گردانندگان حقیقی چرخهای سیاسی و اقتصادی مملکت بودند) در گرایش و توجه مغولان به فعالیت‌های عمرانی، تأثیر فراوان داشته است. فعالیت‌های عمرانی، در عهد ایلخانان بخصوص، از دوره غازان خان بعید، دانسته و وسیع‌تری پیدا کرد و در سایه حسن تدبیر و کاردانی خواجه رشیدالدین فضل‌الله، نه تنها در زمینه شهرسازی بلکه در کلیه شؤون مدنی و اجتماعی تغییراتی بسود اکثریت مردم پدید آمد. بسیاری از قوانین و نظامات اجتماعی که مزاحم و مصلح آسایش خلق بود، تغییر کرد و در سایه این تدبیر، رغبت عمومی به خانه سازی و عمران و آبادی فزونی گرفت.

قبل از آنکه از فعالیت‌های عمرانی غازان خان سخنی بمیان آید، شرحی را که یاقوت حموی در وصف مرو و جرجانیه نوشته است، از نظر خوانندگان می‌گذرانیم.

وضع شهر جرجانیه: شهاب‌الدین یاقوت حموی که در سال ۶۱۶ چندماه قبل از حمله مغول بر جرجانیه، در آن شهر بوده، می‌گوید: هرگز شهری به این آبادی ندیده‌ام. آبادیها به یکدیگر متصل و دهات چسبیده بهم است، و از کثرت خانه و قصرهایی که در بیابان بنا شده و انبوهی درخت، کسی که از میان روستاها می‌گذرد آنها را با بازارها نمی‌تواند فرق کند. گمان نمی‌کنم در دنیا از جهت بزرگی و کثرت خیر و توانگری مردم و دینداری، شهری نظیر خوارزم موجود باشد.

همو در توصیف مرو و کتابخانه‌های آن چنین می‌گوید: مرو را در سال ۶۱۶ ترک گفتم. در این موقع، در آن شهر، ده خزانه از کتب وقفی وجود داشت که من در دنیا نظیر آنها را از جهت خوبی نسخ ندیده‌ام. از آنجمله دو کتابخانه بود در جامع شهر یکی بنام خزانه‌العزیزیه که آن را عزیزالدین ابوبکر عتیق زنجانی یا عتیق بن ابی‌بکر وقف کرده و این شخص در خدمت سلطان سنجر منصب قناعی داشته و در ابتدای امر در بازار مرو به فروش میوجات و ریحان ایام می‌گذرانده، بعد به‌باده فروشی افتاده و در دستگاه سنجر مقامی بلند یافته است. در این کتابخانه ۱۲ هزار یا نزدیک به این مقدار مجلد کتاب بود؛ و دیگر خزانه‌الکمالیه... و دیگر کتابخانه شرف‌الملک... و خزانه‌الکتب نظام‌الملک... و دو کتابخانه، متعلق به خاندان سمعانی؛ و خزانه دیگری در مدرسه عمیدیه و خزانه مجدالملک و خزانه‌های خاندان خاتونی در مدرسه متعلق به ایشان و خزانه‌الضمیریه در خانگاه ایشان. دسترسی به این کتابخانه‌ها بسیار آسان بود و کمتر اتفاق می‌افتاد در منزل من... ۲ مجلد یا بیشتر از آنها بدون هیچ نوع گروی نباشد، در صورتی که قیمت این مجلدات به‌دویست دینار بالغ می‌شد. سپس می‌گوید: چنان من شیفته این شهر و مردم آن شده بودم که اگر حمله تاتار نبود، تا دم مرگ، یادی از شهر خود و اهل و عیال نمی‌کردم.

فعالیت عمرانی در شهرها: در دوران سلطنت غازانی، در پرتو آراشی و عدالت نسبی که به‌همت او و وزیر با تدبیرش پدید آمده بود، نه تنها در زمینه کشاورزی بلکه در مورد شهرسازی و آبادانی نیز پیشرفتهایی نصیب مردم گردید و بطوری که رشیدالدین فضل‌الله نوشته، قیمت خانه و باغ در عصر غازان خان، رو به افزایش نهاد و بهای آن ده برابر شد... و هر خانه و باغ که پیش از این به‌صد دینار بود این زمان به‌هزار دینار است. عمارتی که این زمان

در ممالک می کنند، بعد از عهد آکاسره در عهد هیچ پادشاهی نکرده اند.»<sup>۱</sup> در دوره غازان خان، جنبش شهرسازی در تمام بلاد، بخصوص در شهر تبریز، رو به وسعت و اهمیت نهاد و غازان خان دستور داد باروی شهر را خود مردم طوری بسازند که تمام باغات و خانه های مردم را شامل شود. در آن روزگار، چون مردم به مسائل بهداشتی و رعایت حفظ الصحه توجه نداشتند، هر جا که جمعیت زیاد می شد، بهمان نسبت آلودگی بیشتر می شد و سلامت عمومی بخطر می افتاد. نهاراً مردم آن روزگار، کثافات و زباله های خانه خود را به خارج شهر منتقل نمی کردند و آبهای آلوده و زباله ها را به کوچه ها یا در جوی آب می ریختند و با این اقدام، به ناراحتی عمومی کمک می کردند و غالباً همین بیقیدیها و فقدان حکومت های دلسوز و بیتوجهی و عدم رشد عمومی، سبب بروز بیماریهای واگیردار نظیر وبا، حصبه و غیره می گردید و گاه، شهری در اثر همین بیدقتیها از جمعیت تهی می شد «در بعضی شهرها... بواسطه کثرت «جمعیت»، جای بر مردم تنگ می گردد و دوسه طبقه عمارت برهم می نهند و کوچها تنگ و دیوار بلند می شود و هوا مسمن. بدان سبب، وبا ظاهر می گردد و رنجوریهای متنوع بادید می آید، و دیگر بار خراب می شود؛ مانند شهر خوارزم.»<sup>۲</sup>

غازان خان شهر تبریز را وسعت بخشید و نزدیک هر دروازه کاروانسرای بزرگ و چهار بازار و حمام بنا کرد تا بازرگانانی که از خارج می آیند، در کاروانسرا منزل گزینند و کالاهای خود را به «تمغچی» سپارند و پس از استحمام به شهر روند.

«و امر نمودم که در هر شهری و بلدی، مسجدی و مدرسه و خانقاهی بنا کنند و لنگرخانه جهت فقرا و مساکین و دارالشفای بجهت مریضان مقرر دارند، و در هر شهری، دارالعماره و دارالعداله تعمیر کنند و قورچیان بجهت نگاهبانی زراعت رعیت مقرر دارند؛ و امر نمودم که در هر ملکی، سه وزیر تعیین نمایند؛ وزیر اول، برای رعیت که آنچه از رعیت تحصیل شود، و اسلات آن را سر رشته نگاه دارد که چه مبلغ و چه مقدار از رعیت، به هر اسم و رسم برآمده، جمع آن را نگاه دارد؛ و وزیر دوم، برای سپاه که به سپاهیان چه رسیده و چه مبلغ طلب دارند. وزیر سیم، از برای ضبط اموال غایب و آینده و رونده و حاصل بادی و هوایی و ضبط اموال مجانین و موارث و ایتام، و به استصواب قاضی و شیخ الاسلام، جمع سازند؛ و امر نمودم که اموال اموات را به وارث رسانند و اگر وارث نباشد، در ابواب الخیر صرف نمایند و یا به مکه معظمه فرستند.»<sup>۳</sup>

شهرسازی تیمور: تیمور، پس از قتل و غارت و کشورگشایی، در دوران قدرت خود، از یک برنامه معینی، برای احیاء اقتصادی ملل اسیر، پیروی نکرد بلکه برای قدرت نمایی، با اعمال ظلم و زور، «دستور داد که در سمرقند خیابانی بسازند که از میان سمرقند بگذرد و در دوسوی آن دکانهایی بنا کنند که در آنها انواع کالا بفروش برسد. این خیابان از یک سوی شهر به سوی دیگر می رفت و از میان شهر می گذشت. برای انجام دادن فرمان، دو تن از بزرگان دربار را برگزید و به آنها گفت که اگر در کار خود کوتاهی کنند و شب و روز نکوشند، سرآنان به گرد

۱. بحواله شهیدالدین فضل الله عینالدینی، تاریخ مبارک غزالی، داستان غازان خان (قسمتی از جامع التواریخ). به تصحیح کادلان. ص ۲۰۴.

۲. همان، ص ۲۰۶-۲۰۵ (به اختصار). ۳. همان.

آن‌کاد خواهد رفت. بنابراین، بزرگان با شتاب بکار پرداختند و سرعت، آنچه خانه در خطی که اعلیحضرت نشان داده بود وجود داشت، ویران ساختند، و هیچ توجهی به شکایت مردم که اموال آنان در خطر قرار گرفته بود، نکردند. و آنان که در آن حدود خانه داشتند، ناگزیر بودند که خانه خود را ترک‌گویند، و آنچه دارند، حتی‌المقدور، با خود ببرند.

هنوز خانه‌ها ویران نشده، استادان بنا آمدند و آن خیابان پهن را احداث کردند و دکانها در دو سوی آن ساختند، و در برابر هر دکان، نیمکتی سنگی که لوحی سفید سنگی بر آن بود ساختند. هر دکانی دو اتاق، یکی در پیش و یکی در عقب، داشت و بر بالای آن خیابان، سقّی قوسی و گنبدوار زده بودند که پنجره‌هایی برای آمدن روشنایی داشت. تا این دکانها آماده‌گشت، بیدرتک، بازرگانی برای فروش کالاهای خویش، که از همه نوع جنس بود در آنها بساط گسترده‌اند. در فواصل مختلف خیابان، فواره‌هایی ساختند. بهای همه این ساختمانها به گردن شورای شهر گذاشته شد و از لحاظ کارگر، هیچ کاستی و نقصان در کار نبود... بناپانی که روز کاری کردند، شب به‌خانه می‌رفتند و جای آنها را، به همان عده، بناهای دیگری می‌گرفتند و سراسر شب بکار می‌پرداختند. برخی خانه‌ها را خراب می‌کردند و بعضی دیگر، خیابان را تسطیح می‌کردند و گروهی دیگر به‌ساختمان مشغول بودند. غوغایی شب‌وروز، براه افتاده بود... در بیست روز، ساختمان خیابان پایان رسید. اما آنان که خانه‌هایشان خراب شده بود کاملاً حق داشتند گله و شکایت داشته باشند. با وجود این، جرأت بردن شکایت به اعلیحضرت را نداشتند. «ا

مسجدی که تیمور بنا نهاد: در آیامی که تیمور در هند بود، چشمش به مسجدی افتاد که از جهت زیبایی سقف و رواق و صحن و دیوار، کم‌نظیر بود. پس بر آن شد که نظیر آن را در سمرقند بنا کند. برای انجام این کار، یکی از یاران و مباشران خود، محمد جلد، را برگزید. او در این راه، رنج فراوان برد و امیدوار بود که مورد تحسین تیمور قرار گیرد. ولی چون ملکه کبری، همسر تیمور، به‌بنای مدرسه‌ای فرمان داده بود که در برابر این مسجد قرار داشت و استواری و بلندی و عظمت آن بیش از مسجد تیمور بود، محمد جلد که از خوی پلنگی تیمور غافل بود، به این معنی توجه نداشت. چون تیمور از سفر بازگشت و به‌مسجد نظاره نمود، مباشرکار را فراخواند و دستور داد که دو پای او را ببندند. همچنان بصورت بر زمین برکشند تا جانش برآید؛ و خود بر همه اموال و فرزندان و بستگانش دست بگشود... باید این‌گفته شاعر، طراز ایوان و نقش شبستان آن مسجد کنند:

کجا بینی نشان رستگاری تو کسز غارتگری مسجد بسازی

چو اطعام یتیم از مال نچشا نه آن هیزی نه این مسکین نوازی

وصف کلاویخو از تبریز و شهرهای مهم دیگر: «در سراسر شهر خیابانهای پهن و میدانهای وسیع هست که در پیرامون آنها ساختمانهای بزرگ دیده می‌شود، و در آنها بیدانها باز می‌شود. در کاروانسراها نیز دستگاههایی مجزا از هم و دکانها و دفاتر ساخته‌اند که از آنها استفاده‌های گوناگون می‌شود. چون از این کاروانسراها خارج شویم، به‌خیابانها و بازارهایی می‌رسیم که در آنها همه‌گونه کالاها فروخته می‌شود. در بازار پارچه‌های ابریشم و پنبه و تافته و

ابریشم خام و جواهرات و هرگونه ظروف می‌توان یافت. در واقع، گروه کثیری از بازرگانان و مقادیر بسیاری کالا در این شهر وجود دارد.

در بعضی از کاروانسراها، که در آنها وسایل و لوازم آرایش و عطریات زنان فروخته می‌شود، زنان به‌دکانها و حجره‌های آنها می‌آیند تا از آنها بخرند.

در سراسر تبریز، ساختمانهای زیبا و مساجد بسیار دیده می‌شود، که با کاشیهای آبی و ملالایی آراسته شده‌اند. در این مساجد، کاسه‌های بلورین برای چراغ، هست که نظیر آن را در ترکیه دیدم. می‌گفتند که همه این ساختمانها را در روزگار پیشین که در تبریز گروهی عظیم از مردم شهر و پولداران (که با هم بر سر برپاداشتن ساختمانهای زیبا چشم و همچشمی داشتند) با کمال میل، ثروت خود را در آن راه خرج کرده و این ابنیه را ساخته‌اند.

سپس کلاویخو از کاخی در تبریز نام می‌برد که بسیار زیبا بوده و در آن ۲ هزار اتاق مجزا و مستقل دیده می‌شده. این کاخ را سلطان اویس جلایر، با مصرف کردن همه موجودی خزانه خود، ساخته بود. کلاویخو جمعیت تبریز را در حدود دویست هزار خانوار یا بیشتر می‌گوید.

در میدانهای عمومی شهر، میوه و همچنین خوراک پخته و تمیز که به‌انحاء مختلف تهیه می‌شود بحد وفور موجود است. در بسیاری از خیابانها و میدانهای شهر سقاخانه‌هایی هست که در آنها هنگام تابستان یخ می‌اندازند و نیز لیوانهای مسی و برنجی، در آنجا گذاشته‌اند تا با آن آب بیاشامند. کلاویخو سپس از مساجد زیبا و گرمابه‌های بسیار عالی تبریز سخن می‌گوید.

اهمیت شهر سلطانیه: شهر سلطانیه در دشتی واقع است و هیچ حصاری ندارد. در میان آن دژی بزرگ از سنگ ساخته‌اند و برجهای محکم دارد که برجها و دیوارهای آن با کاشیهای آبی آرایش شده و زیباست. در هر یک از این برجها یک عراده کوچک توپ قرار دارد. سلطانیه شهری است پرجمعیت و با آنکه از لحاظ بازرگانی و دادوستد از تبریز مهمتر است، باز از آن شهر کم جمعیت‌تر است.

در تابستان، کاروانهای بزرگی یا شتران و بارهای کالا به این شهر وارد می‌شوند، و از این راه به خزانه دولت سود کلانی می‌رسد. مهمترین ادویه‌ای که در بازارهای این شهر بفروش می‌رسد عبارت است از میخک، جوزهندی و غیره. ابریشم گیلان به سلطانیه حمل می‌شود و از اینجا به دمشق و ترکیه صادر می‌شود.

همچنین ابریشمهای شماخی (واقع در شیروان) نیز به سلطانیه حمل می‌شود. اهمیت تجاری سلطانیه بحدی است که بازرگانان ژن و ونیز برای مبادلات تجاری به آنجا روی می‌آورند. از شیراز و فارس پارچه‌های ابریشمی، و پنبه‌ای و تافته و کرپ، و از خراسان پنبه پالته و خام و قماشهای رنگارنگ به آنجا می‌آورند. و از شهر هرمز سروراید و سنگهای گرانبها به سلطانیه حمل می‌کنند.

کلاویخو می‌نویسد که کشتیهای حامل سروراید و یاقوت و ادویه از دریاهاى چین

بسوی هرمز می‌آیند و در آنجا بوسیله کارگران چیره‌دست هرمز جواهرات، آماده و پرداخت می‌شود و سپس، به نقاط مختلف جهان برای فروش فرستاده می‌شود.

کاروانهایی که از سلطانیه بقصد هرمز حرکت می‌کنند، این مسافت را ۶۰ روزه طی می‌کنند. صندوقهای مروارید بزرگ است و معمولاً صلف و مرواریدها را، در شهرهای تبریز و سلطانیه، مبدل به انگشتر و گوشواره می‌کنند.

به این ترتیب، در عهد تیمور و کلاویخو، شهرهای تبریز و سلطانیه اهمیت تجاری خاصی داشته بطوریکه بازرگانان، از طرابوزان و سرزمینهای مسیحی و نیز از ترکیه، سوریه، بغداد و سایر نقاط در این شهرها گرد می‌آمدند تا به کار داد و ستد مشغول شوند.

کلاویخو می‌نویسد که از وسط شهر سلطانیه کانالهای پر از آب می‌گذرد و در خیابانها و میدانهای زیبای آن، کالاها را بسیار برای فروش عرضه می‌شود.

در همه محلات شهر مهمانخانه‌هایی برای پذیرایی و تأمین آسایش مسافران و بازرگانان وجود دارد.<sup>۱</sup>

کلاویخو ضمن بیان ارزش اقتصادی مشهد، می‌گوید: این شهر زیارتگاه مسلمین بوده و پس از آنکه من و همراهان از زیارت مشهد بازگشتیم، مردم ایران دست و دامن ما را بوسیده، زیارت قبول می‌گفتند.<sup>۲</sup>

آقای دکتر رضازاده شفق، در ضمن مقاله‌ای که در پیرامون ارزش اجتماعی سفرنامه کلاویخو نوشته‌اند، به این موضوع اخیر توجه کرده و می‌گویند: «اساساً در هر شهری اینها باسانی به زیارت بقاع و مساجد و اماکن متبرکه نایل آمده‌اند و کسی مانع نشده است. غریب است که در زمان ناصرالدین‌شاه، یعنی پانصد سال بعد از تیمور، براون معروف را از صحن قم، به قول خودش، مانند سگی بیرون کرده‌اند.»

این جریان بخوبی می‌رساند که از دوره صفویه ببعد، یعنی در همان دوره‌ای که ملل غرب در اثر پیشرفت علوم و صنایع و رشد تدریجی ماشینیسم و روی کار آمدن حکومت‌های مستقل ملی، بسرعت بسوی ترقی و کمال و آزادی و دموکراسی پیش می‌رفتند، در میهن عزیز ما ایران، در اثر تبلیغات انحرافی روحانی‌نمایان و نفوذ روزافزون سیاست‌های شوم استعماری، نه تنها مردم این مملکت از سیر طبیعی بسوی فرهنگ و تمدن جدید باز مانده‌اند بلکه در بعضی مراحل، سیر قهقراپی داشته‌اند.

برگردیم بر سر موضوع؛ کلاویخو ضمن توصیف یکی از کاخهای تیموری، خصوصیات اتاقی را بدین نحو تعریف می‌کند: این اتاق سه شاه‌نشین داشت که کف آنها اندکی از زمین بلندتر بود و دیوارها و کف آنها از کاشی رنگارنگ پوشیده شده بود. این شاه‌نشینها، جای خواب بودند. سپس از تزیینات داخل اتاق سخن می‌گوید و می‌نویسد: در اینجا پرده‌ای است از پارچه‌های زربفت و سیم‌بفت. بلندی این پرده‌ها به اندازه قامت یک نفر و پهنای آنها به اندازه بازوان گشاده‌ست‌ن است که در کنار هم ایستاده باشند. در پشت این پرده، بستری بود از تشکهای کوچک که بعضی از آنها با پارچه زربفت و برخی از پارچه‌های ابریشمین با الیاف زری

پوشیده شده بودند. این تشکها در کف آن شاه‌نشین قرار داشتند. اینجا محل نشستن تیمور بود. دیوارهای این شاه‌نشین همه با پرده‌های سرخ پوشیده شده بود. بر این پرده‌ها منجوقه‌هایی از زر و باقوت و مروارید و سنگهای گرانبها دوخته بودند و بالای این پرده‌ها نوارهای ابریشمی دیده می‌شد که بقدر کف دست پهنا داشتند و بهمان شکل سابق‌الذکر آرایش‌گشته بودند و نیز سلگوله‌های ابریشمی بسیاری بر این پرده‌ها، آویخته بودند که بر زیبایی آنها می‌افزود. دو شاه‌نشین دیگر نیز بهمین‌گونه با پرده‌ها و شرابه‌ها آرایش‌گشته، منتها با قالی و حصیر فرش شده بود.

در وسط این کاخ، برابر هشتی که به در منتهی می‌شود، دو میز زرین بود که چهار پایه داشت، و روی آنها و پایه‌ها همه از یک پارچه زرخسته شده بود. بر روی یکی از این دو میز، هفت تنگ زرین که دوتای آنها از بیرون به گوه‌های گرانبها و زمرد و فیروزه مزین شده بود، و بر دهانه آنها بدخشانی که در طلا نشانه بودند قرار داشت. علاوه بر این هفت تنگ، شش لعلجان زرین گرد، بر آن میز نهاده بودند و بر لبه یکی از آنها مرواریدی بود که درخشندگی رباینده‌ای داشت. در وسط همان فنجان، لعل بدخشانی در زر کار گذاشته بودند به بزرگی یک بند انگشت<sup>۱</sup>.

کلاویخو می‌نویسد که در یکی از مهمانیها که تیمور حضور داشت، پیشکشهایی برای او آوردند که از آنجمله قدحهای سیمین بود که بر پایه‌های بلندی قرار داشت و در آنها شیرینی و آب‌نبات و کشمش و بادام و پسته ریخته می‌شد و بر هر یک از قدحها پارچه‌ای ابریشمین همچون سرپوش گسترده بودند. این قدحها را نه‌تا نه‌تا پهلوی هم قرار داده بودند؛ زیرا در دربار تیمور رسم است که هر کس به او پیشکش می‌دهد، باید نه‌عدد باشد. تیمور معمولاً پیشکشها را میان درباریان و بزرگان حاضر در مجلس تقسیم می‌کرد؛ از جمله دو قدح به کلاویخو و همراهان بعنوان پاداش می‌دهد. کلاویخو می‌نویسد از این مجلس مهمانی وقتی که آهنگ مراجعت کردیم، بر سر و روی ما و پیرامونیان ما، بارانی از سکه‌های سیم ریختند که در میان آن سکه‌های زر نیز بود.<sup>۲</sup>

اصفهان : نظریات ناصر خسرو را، راجع به شهر اصفهان، قبلاً نوشتیم. حمدالله مستوفی نیز، در قرن هشتم هجری، راجع به اصفهان چنین می‌نویسد: «چهل و چهار محله دارد و هوای او معتدل است. در تابستان و زمستان، گرما و سرما چنان نبود که کسی را از کار بازدارد و زلزله و بارندگی و صاعقه که موجب خرابی باشد، در او کمتر اتفاق افتد. خاکش مرده را دیر ریزاند، و هر چه بدو بسپارند، از غله و غیر آن، نیکو نگاه دارد و تا چند سال تبه نکند؛ و در او بیماری مزمن و وبا کمتر بود... آب چاهش در پنج و شش گزی بود. هر تخم که از جای دیگر آنجا برند و زرع کنند، اگر بهتر از مقام اول برنده، کمتر نیز نباشد. الا انار که آنجا نیکو نیاید. نرخ میوه در غایت ارزانی باشد و غله و صیفی نیکو آید و میوه‌های او بغایت خوب و نازک بود بتخصیص سیب و به و اسرود بلخی و زردآلو سرش و ترغش نیکوی باشد و خریزه‌اش تمام شیرین است و از این میوه‌ها از شیرینی، شکمی بی‌آنکه آب خورند نتوان خورد، و کثرت خوردن آن مضر نیست و



میوه‌های آنجا با هند و روم برند؛ و علفزارهای نیکو دارد و هر چهارپایی که آنجا فریه شود، دو چندان توانایی داشته باشد که به جای دیگر فریه شود؛ و دزآن ولایت، سرغزارهاست و شکارگاههای فراوان دارد.» سپس مستوفی از دیهه‌های بزرگ اصفهان سخن می‌گوید و می‌گوید، هر دیه هزار خانه و بازار و مساجد و مدارس و خانقاهات و حمامات دارد و حقوق دیوانی آن ۵۰ تومان است.

شهر و جمعیت تبریز: کلاویخو، در آغاز قرن نهم هجری، جمعیت تبریز را در حدود دویست هزار خانوار یا بیشتر حدس می‌زند. وی از ساختمانهای خوب، بازارها و کاروانسراهای تبریز، بتفصیل، سخن می‌گوید و می‌نویسد که «در بسیاری از میدانهای عمومی، میوه و همچنین خوراک پخته و تمیز که به انحاء مختلف تهیه می‌شود، بحد وفور موجود است. در بسیاری از خیابانها و میدانهای شهر، سقاخانه‌هایی هست و در سقاخانه‌ها، بهنگام تابستان یخ می‌اندازند و نیز لیوانهای سسی و برنجی در آنجا گذاشته‌اند تا با آن آب بیاشامند.»<sup>۲</sup>

مارکوپولو، که مدتها قبل از وی تبریز را دیده‌است می‌نویسد: «شهر تبریز شهر آبادی است که در ایالت عراق عجم قرار دارد. در این ایالت، شهرها و قلاع مستحکم بسیار است، ولی این شهر از همه پر جمعیت‌تر و آبادتر است. شغل عمده ساکنان آن بازرگانی و کارخانه‌داری است. در این کارخانه‌ها پارچه‌های ابریشمی و زریهای قیمتی می‌بافند. موقعیت تجارتی این شهر بقدری خوب است که بازرگانان از همه طرف، از هندوستان، بغداد، موصل و هرمز برای خرید و فروش به آنجا می‌آیند. بهترین سنگهای قیمتی و سرورایدیهای اعلا را می‌توان در این شهر بدست آورد. بازرگانانی که با خارجه دادوستد می‌نمایند، زود متمول و متمکن می‌گردند، ولی مردم شهر بطور عموم فقیرند. جمعیت شهر از نستوری، یعقوبی، ارسنی، گرجی پارسی و مسلمان تشکیل شده است، و مسلمانان اکثریت دارند. هر یک از این دسته‌ها با زبان مخصوص خود تکلم می‌کنند. مسلمانان توانسته‌اند عده زیادی از تاتارها را به دین خود وارد کنند. دوروبر شهر، باغهای باصفا و خرمی دیده می‌شود که محصولشان از میوه‌هاست.»<sup>۳</sup>

شهر اصفهان در دوره صفویه: لاکهارت در پیرامون سرگذشت اصفهان و ارزش هنری و اقتصادی آن می‌گوید: اصفهان در دره زاینده‌رود واقع است و ۵۲۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع دارد؛ بهمین علت، دارای هوای معتدلی است. خاکی آن حاصلخیز است و بوسیله آب زاینده‌رود و چاهها آبیاری می‌شود. در سال ۱۰۹۸ هنگامی که شاه عباس کبیر اصفهان را بجای قزوین پایتختی برگزید، این شهر هشتاد هزار نفر جمعیت داشت. قبلا سلاطین سلجوقی و دیگران عمارات زیبایی، نظیر مسجد جامی، در آن ساخته بودند ولی شاه‌عباس کبیر وسعت و زیبایی اصفهان را به پایه‌ای رسانید که اصفهانها بگویند: اصفهان نصف جهان.

اصفهان بعلت دور بودن از سرحدات، بیشتر از حمله دشمن مصون بود. شاه‌عباس نقشه شهر را تغییر داد و در میدان شاه، ساختمانهای زیبا و بینظیری چون مسجد شاه، مسجد شیخ-

۱. حمدالله مستوفی قزوینی، فزعة القلوب، ص ۵۲.

۲. سفرنامه کلاویخو، پیشین، ص ۱۶۲ (به اختصار).

۳. سفرنامه مادکوپولو، ترجمه حبیب‌الله

سحبی، ص ۲۲-۳۱.

ملطف الله و عالی قاپو بوجود آورد.

شاه عباس با ساختن چهارباغ، معبر زیبایی برای پایتخت خود ایجاد کرد. بجای راههای درشکه رو در زمان حاضر، گردشگاههایی در دو طرف چهارباغ ساخت و در وسط آن، جویی که در فواصل معین دارای حوضچه بود روان کرد. در این حوضچه هافواره‌هایی قرار داشت که در گرمای تابستان سایه‌های مطلوبی می‌انداخت. «فرایر» که در سال ۱۶۷۷ در اصفهان بود، می‌نویسد: «در قسب، تمام اعیان اصفهان به چهارباغ می‌آمدند و هواخوری می‌کردند و با عده زیادی از ملتزمان خود، در اطراف می‌گشتند و با یکدیگر در شکوه و جلال و سخا و بخشندگی رقابت می‌کردند.»  
 الله وردی خان، فرمانده نظامی معروف، پل معظمی بر روی رودخانه در قسمت جنوبی چهارباغ، ساخت و به این ترتیب، این محوطه را در مسیر باغ بزرگ هزار جریب، در قسمت جنوبی زاینده رود، قرار داد.

شاه عباس برای ترقی تجارت اصفهان نه فقط بازارهای موجود را وسیع کرد بلکه بازو، شش هزار نفر ارسنی را از جلفا، واقع در شمال ایران، کوچ داد و آنها را در جنوب و جنوب غربی پایتخت ساکن کرد و به این ناحیه نام جلفای نو داده شد. به این مردم ساعی و تجارت پیشه، امتیازات زیادی چون، آزادی مذهب و ساختن کلیسا و انتخاب رئیس شهرداری اعطا کرد.  
 شاه عباس دوم نیز با ایجاد پل خواجه و قصر سعادت آباد و گردشگاه و شاید تالار اشرف، به زیبایی شهر افزود. اروپاییهایی که به اصفهان سفر می‌کردند یا در آنجا مقیم می‌شدند، بطور کلی، عمارت زیبا و طرح اصفهان را می‌ستودند ولی بعضی از آنها از کوچه‌های تنگ و باریک و پرریج و خم و ناهموار و کثیف آن سخن بیان آورده‌اند. گذشته از این کوچه‌ها، سوراخها و دست - اندازهای خطرناکی بود که در شب نمی‌شد از آنها به آسانی گذشت.

اگرچه کوچه‌های اصفهان چنانکه باید، نبود ولی از طرف دیگر، منازل بسیار تمیز و با شکوهی در آن دیده می‌شد.

درباره جمعیت اصفهان در قرن هفدهم میلادی یا ربع اول قرن هجدهم، اطلاعات دقیقی در دست نداریم. شاردن می‌نویسد که در زمان وی، بعضیها جمعیت اصفهان را در حدود ۱۰۰،۰۰۰ می‌دانستند ولی بعضیها آن را بیش از ۶۰۰ هزار نفر تخمین نمی‌زدند. شاردن با آنکه رقمی بدست نمی‌دهد ولی معتقد است که جمعیت اصفهان به اندازه لندن در آن عهد، بوده است؛ یعنی شهری که بیش از سایر شهرهای اروپا جمعیت دارد؛ و چون هر دو شهر را خوب می‌شناخت، قضاوت او درست بنظر می‌آید. از آنجا که می‌دانیم لندن در اواخر قرن هفدهم ۶۷۰ هزار نفر جمعیت داشت، شاید بتوان گفت که جمعیت اصفهان در حدود ۶۵۰ هزار نفر بود (شامل ۳۰ هزار نفر اهالی جلفا). در یک قرن، جمعیت اصفهان هشت برابر شده بود.

نظر به این که جمعیت شهر در آن وقت، سه برابر ساکنان امروزی آن بود، ساختمانهای فراوان نیز در آن وجود داشت. فرایر می‌نویسد: «اصفهان و جلفا وسیعتر از لندن و سوت و ارك و نواحی مجاور آنهاست، ولی با این فرق که در اکثر جاهای آن باغ وجود دارد.»  
 در ازمند قدیم، اصفهان دوازده دروازه داشت، ولی وقتی شاردن در آنجا زندگی می‌کرد، شماره آنها به هشت دروازه تقلیل یافته بود. دروازه‌های شهر از این قرار بودند: جوباره (یاعباس)

در شرق، حسن آباد در جنوب شرقی، سید احمد و کارون در جنوب، دولت و لوبیان در غرب. در زمان حاضر، تمام آثار دروازه‌ها از بین رفته است چنانکه در تهران نیز چنین است. زاینده‌رود در وقت طغیان، خط دفاعی مستحکمی برای شهر بود. در بهار، در اثر باران و همچنین آب شدن برف‌های زاگرس، از این رودخانه جز بوسیله پل نمی‌شد گذشت و از لحاظ نظامی بسیار اهمیت داشت.

در زمان صفویه اصفهان دارای چهار پل اصلی و دوپل فرعی بود، ولی از اینهمه فعلاً یک پل فرعی بجای مانده است.

پایین‌تر از پل الله‌وردی‌خان، پل کوچکی بنام پل چوبی قرار دارد. پل خواجو پایین‌تر از پل چوبی است و شاه‌عباس ثانی آن را بر پایه‌های پلی که اوزون حسن آق قویونلو در حدود دو قرن پیش ساخته بود، بنیان نهاد. در قسمت جنوبی رودخانه، پایین‌تر از هفت دشت و نزدیک پل خواجه، ساختمانی بود بنام آینه‌خانه که شبیه چهل ستون ولی کوچکتر از آن بود. تمام این عمارات از میان رفته است، و غالب آنها را ظل‌السلطان در یک قرن پیش خراب کرد. در محل آنها اکثر آثارخانه‌های نساجی ایجاد شده است.

قدیمترین پل اصفهان به نام پل شهرستان است که  $\frac{2}{5}$  میل پایین‌تر از پل خواجو قرار دارد. پایه‌های آن سنگین و کهنه است و نفوذ سبک ساسانی را می‌رساند ولی روسازی آن از قرون وسطی است. در زمان شاه سلطان‌حسین، سه پل دیگر بر روی زاینده‌رود در اصفهان بسته بودند. اگر چه شاه سلطان‌حسین خانه‌ساز خستگی‌ناپذیری بود ولی از عماراتی که برپا کرده است تعداد کمی باقی مانده است. این پادشاه در ساختن قصور و مساجد و مدارس مذهبی و همچنین تعمیر ابنیه قدیمی، مبالغ هنگفتی صرف کرد. بزرگترین و زیباترین عمارات اصفهان، مدرسه مادشاه امت که در قسمت شرق چهارباغ قرار دارد.

پرفسور پوپ می‌نویسد: «مدرسه مادشاه، ساختمانی است که وقار، شخصیت و فریبندگی دارد. در زیبایی کاشی‌کاری آن افراط نشده است؛ زیرا با اشکال ساختمانی آن که ساده و محکم است، هماهنگی دارد. سایر عماراتی که شاه سلطان‌حسین برپا کرده از این قرار است: ۱) مدرسه جلالیه ۲) مدرسه شمس‌آباد ۳) مدرسه میسو (مصری؟).

شاه سلطان‌حسین علاوه بر ایجاد عمارات فوق، عمده‌ای از ساختمانهای قدیمی را تعمیر کرد. مع الوصف تمام ساختمانهایی که شاه در اصفهان برپا کرد، باستثناء مدرسه چهارباغ، در برابر قصر مجلل و باغ فرح‌آباد ارزشی نداشت. ساختمان این ورسای ایرانی در حدود ۱۷۰۰ میلادی شروع شد ولی هفده سال طول کشید. معلوم نیست چرا شاه سلطان‌حسین به قصر سعادت آباد و گردشگاه آن و همچنین به باغ وسیع هزار جریب که بانصد فواره‌داشت و دارای قبه‌های زیبا و درختان بیشمار بود اکتفا نکرد. شاید بتوان گفت که وی می‌خواست مثل بسیاری از پادشاهان شرقی، چیزی بوجود آورد که تمام آثار پیشینیان را تحت الشعاع قرار دهد.

فرح‌آباد تنها محل تفریح شاه سلطان‌حسین در حوالی اصفهان نبود. این پادشاه باغ و وحش بزرگی نیز احداث کرد که در ۱۷ میلی جنوب غربی شهر قرار داشت و عبارت از محوطه چهارگوش بزرگی بود که هر ضلع آن لااقل یک میل و نیم طول داشت. در اینجا باید مختصری راجع به جلغا در آن زمان بنویسیم. این شهر، در نتیجه سیاست

افلاطون شاه عباس کبیر و فعالیت و کاردانی مردم آن، بسرعت ترقی کرد و توسعه یافت. شاه عباس ثانی با آوردن عده دیگری از ارامنه از شمال غربی مملکت، به جمعیت آن افزود. این اشخاص تازه وارد در هر قسمت شهر که ساکن می شدند آن را به اسم محلی که ترک کرده بودند می نامیدند. پیش از بیست کلیسا که از آنها سیزده کلیسا باقی است ساخته شد. بعضی از جانشینان شاه عباس با مردم جلفا بیدی رفتار می کردند و مالیاتهای سنگین بر آنها می بستند و گاهی دختران و زنان آنها را برای حرمسرای خود می ربودند. مردم این شهر نیز از قانونی که به یک عیسوی حق می داد در هودت اسلام آوردن، اموال خویشان خود را تصاحب کند، بسیار صدمه دیدند.

شهر جلفا با وجود هرج و مرجی که بخود دید، باز در زمان شاه سلطان حسین، نسبتاً آباد بود. کسانی که همراه اسقف آقچه آمدند و در سال ۱۶۹۹ در این شهر ماندند، تحت تأثیر زیبایی آن قرار گرفتند و خانه های مجلل و باغهای سرسبز و کوچه های تمیز و هوای عالی شهر را ستودند. مبلغ فرانسوی بنام گودروا که مدتها در ایران مقیم بود، می نویسد که مردم شهر وضعیت خوب بود و با تمام دنیا روابط تجاری داشتند. در آن وقت، جمعیت شهر را میان ۳۰۰۰ و ۴۰۰۰ نفر تخمین زده است. جلفا هم مثل اصفهان، بعد از صداتی که در آن روزگار آشفته به آن وارد آمد، دیگر قلعلم نکرد.<sup>۲</sup>

پس از حمله افغانه وضع اصفهان دگرگون گردید و رو به ویرانی نهاد. بعد از آزاد شدن این شهر، «حزین» به پایتخت بازگشت و از مشاهده آنهمه خرابی و ویرانی، سخت متأثر گردید. وی در کتاب پراورش خود، احوال، چنین می نویسد: «آن شهر معظم را با وجود پادشاه، بغایت خراب دیدم و از آنهمه مردم و دوستان کمتر کسی مانده بود.<sup>۳</sup> تاورنیه بیشتر، به خصوصیات اجتماعی، طرز زندگی مردم، ساختمانها، وضع کوچه ها، و معابر عمومی توجه کرده است.

تاورنیه، سیاح فرانسوی که به قول خودش در طول ۴ سال، شش مرتبه به ایران مسافرت کرده است، اطلاعات جالبی در پیرامون اصفهان و اخلاق و عادات و خصوصیات زندگی مردم آن، به ما می دهد. وی درباره وسعت اصفهان، می نویسد: محیط اصفهان بانضمام محلات خارج شهر، از پاریس کوچکتر نیست، اما جمعیتش یک دهم پایتخت فرانسه است؛ زیرا هر خانواده در یک خانه جداگانه زندگی می کنند و معمولاً خانه ها، باغ مخصوص دارند و بنابراین، فضای خالی از سکنه بسیار است. از هر سمت که بطرف اصفهان بروند، اول مناره های مساجد و بعد درختان خانه ها نمودار می شود؛ بطوریکه از دور، اصفهان به یک جنگل بیشتر شباهت دارد تا به یک شهر. حصار و باروی اصفهان، از خاک است و چند برج بسیار بد دارد بدون کنگره و مهتابی. استحکامات دفاعی ندارد و خندق آن، کم عرض و کم عمق است. ده دروازه دارد که آنها هم استحکام چندانی ندارند. کلید دروازه نزد دروازه بان است و هر وقت بخواهد، باز و بسته می کند و بطور کلی هر ساعت شب، می توان از خرابه های باروی شهر رفت

### 1. Gaudereau

۲. لاریس لاکهارت، انقراض سلسله صفویه. ترجمه اسماعیل دولنشا، ص ۵۶۷-۵۵۴ (به اختصار).

۳. حزین، احوال، ص ۲۰۵.

و آمد نمود.<sup>۱</sup>

کوچه‌های اصفهان: کوچه‌های اصفهان همه تنگ و کج و معوج و اغلب بعلت طاقهایی که روی کوچه‌ها می‌زنند تاریک است. برای رفتن از خانه‌ای به خانه دیگر، باید مثل کورها با نوک پنجه و با احتیاط قدم برداشت. اغلب این کوچه‌ها پرست از زباله و خاکریزه و حیوانات مرده که سبب عفونت هوا و بروز طاعون می‌شود. اگر هوای اصفهان خوب و سالم نبود، شاید بیماری از این شهر ریشه کن نمی‌شد. در اغلب کوچه‌ها چاههایی است برای آب، برف و باران. علاوه بر این، در جوار منازل، گودالها و مخازنی برای انواع کثافات و مدفوع وجود دارد و هر روز صبح، کشاورزان با الاغهایشان می‌آیند و این کودها را بار کرده می‌برند و بابت هر بار الاغ، از ۱۰ الی ۱۲ غازی می‌پردازند.

کوچه‌های اصفهان، مانند همه شهرهای ایران، سنگفرش ندارد بهمین جهت، در تابستان و زمستان، اسباب زحمت است یعنی با کمترین باد، گردوخاک چشم را آزار می‌دهد و در اولین بارندگی، گل‌ولای آمد و رفت را دشوار می‌سازد؛ اما در کوچه‌های تجار بزرگ و اطراف میدان که عده‌ای موظفند روزی سه چهار بار آب پاشی کنند، هوا لطیف است و از گردوخاک اثری نیست.

در اصفهان، جماعتی هستند که یک مشک آب بدوش و یک جام در دست و مقداری یخ در کیسه دارند و دائم در کوچه‌ها می‌گردند و هر کس آب یخ بجوید به او می‌دهند. پای دیوارها گودالی دیده می‌شود که ایرانیها بدون خجالت، در کنار آن نشسته ادرار می‌کنند و چون در اغلب نقاط آب جاری وجود دارد، بعد از ادرار، آب در سشت کرده آن عضو را می‌شویند. و اگر آب نیابند همان عضو را بواسطه شدت تعصب و وسواس، به دیوار یا به خاک می‌مالند و این عمل را، کمال نظافت و علامت حجب و حیا می‌شمارند.

عامل دیگری که به کثافات کوچه‌ها و معابر اصفهان کمک می‌کند این است که قصابها گوسفندها را در کوچه‌ها می‌کشند و خون وروده و اسعاء آنها در کوچه می‌ماند تا دهاتیها بیابند و ببرند. اگر یک اسب یا شتر یا الاغی بمیرد، لاشه او را در کوچه می‌اندازند و هیچ پلیسی برای منع این کارها نیست؛ ولی اشخاصی هستند که زود آمده حیوانات مرده را از صاحبانشان خریده می‌برند و از گوشت آن هریسه می‌پزند و به عمله‌های فقیر می‌فروشند. برای پختن هریسه، گوشت حیوان را با گندم می‌جوشانند و آنقدر بهم می‌زنند تا شيء واحدی بشود؛ اما هریسه خوب را از گوشت گوسفند درست نمی‌کنند و در میدان و سایر محلات به مشتریان می‌فروشند.

در اصفهان شاید بعلت کثیف بودن معابر، اکثر مردم سواره حرکت می‌کنند و یک یا دو نفر نوکر پیاده که آنها را شاطر می‌نامند، جلو اسب می‌دوند که راه را باز نمایند. اغلب در کوچه‌ها اسب می‌دوانند بدون اینکه از لگدمال کردن اطفال بیندیشند؛ زیرا که اطفال آنها عادت ندارند که مثل اطفال ما در کوچه‌ها مشغول بازی بشوند؛ همینکه از مکتب بیرون می‌آیند می‌روند پیش پدرهایشان می‌نشینند و حرفه و صنعت پدر را می‌آموزند. در تمام ایران

وضع اطفال بدین منوال است.<sup>۱</sup>

بدنظر تاورنیه، تمام شهر اصفهان، گذشته از میدان بزرگ و چند بازار سرپوشیده، حالت یک ده را دارد و به شهر شبیه نیست. خانه‌ها دور از یکدیگر و هر کدام یک باغ کثیفی دارد که اهتمام و دقتی در نگهداری آن نشده است. کوچه‌ها همه کج و مارپیچ و بدمنظره هستند. چند سالی است که شروع کرده‌اند به ساختن بناهای خوب اما این ابنیه در خارج از شهر است؛ زیرا آنها که استطاعت بنایی دارند، می‌توانند اسب هم نگاه دارند که سواره به شهر بیایند؛ و برای آنها هم که فرقی نمی‌کند چه در شهر چه در خارج شهر هرگز از خانه بیرون نمی‌روند مگر بلدرت، هیچ وقت هم پیاده حرکت نمی‌کنند. سپس تاورنیه به شرح مختصات ابنیه میدان بزرگ اصفهان می‌پردازد و می‌نویسد: در وسط میدان یک چوب بلند یا دکلی نصب کرده‌اند، مثل اینکه ما در اروپا برای تیراندازی و نشانه‌زدن نصب می‌نماییم. وقتی که شاه می‌خواهد تیراندازی کند، یک جام طلا روی آن دکلی نصب می‌نمایند؛ باید سواره، در سر تاخت بیاید از زیر آن بگذرد و بعد باقیقاج با تیروکمان جام طلا را بزند. این هم از رسومات قدیمه ایران است که درحال فرار باقیقاج، دشمن خود را می‌کشند. هرکس جام طلا را با تیر بزند، از آن او شواهد بود؛ و من خود دیدم که شاه صفی، جد پادشاه حالیه، در تاخت، سه جام را با تیر فرود آورد.<sup>۲</sup>

دالساندری، در سفرنامه خود از شهرهای ایران به بدی یاد می‌کند و می‌نویسد: «باید بگویم که هیچ شهری در ایران نیست که حصار داشته باشد و همه گشاده‌اند. بناها محقر است و خانه‌ها از کاهگل ساخته شده است، و مسجد یا چیز دیگری نیست که شهرها را زینت بخشیده باشد اگر چه محل و مکان آنها بطور کلی زیباست. راهها ناخوشایند است، زیرا پر است از گردو- خاک پاکل ولای که کارسفر را مشکل می‌کند.»<sup>۳</sup>

در دوره صفویه، در اثر رشد روزافزون سرمایه‌داری در غرب، و آمدورفت اروپاییان به ایران، کتابها و خاطرات فراوانی از آنان بیادگار مانده است. از جمله، تاورنیه در سفرنامه خود، درباره تبریز می‌نویسد: شهر بزرگ پرجمعیتی است که در میانه عثمانی و دولت روسیه و هند و ایران واقع شده است. عده کثیری تجار و مقدار وافری کالا در آنجا هست؛ خصوصاً ابریشم که از کیلان به آنجا می‌آورند. اسبهای خوب و ارزان و شراب و عرق و کلیه ارزاق فراوان است. پول در آنجا بیش از سایر نقاط در گردش و جریان است. چندین خانوار ارمنی به کار تجارت اشتغال دارند و سود کلانی برده‌اند. آرامنه بیش از ایرانیان در کار تجارت سر رشته و مهارت دارند.

غالب ابنیه تبریز از آجری است که در آفتاب پخته شده (یعنی خشت)، و خانه شخصیت‌های مهم دو طبقه است. بام و پوششهای ابنیه مسطح و به شکل مهتابی است که از اطراف داخل طاق زده و با کاهگل اندوده شده که بعد، با آهک روی آن را سفید می‌کنند. در

۱. دک. همان، ص ۳۸۱-۳۷۹.

۲. دک. همان، ص ۳۸۴-۳۸۳.

۳. سفرنامه‌های ونیزیان در ایران. ترجمه دکتر منوچهر امیری، ص ۲۴۴.

سنه ۱۶۳۸ تمام شهر به دست سلطان مراد عثمانی خراب شد، ولی برای تعمیر آن مدت کوتاهی کافی است.

در تبریز، بازارها و کاروانسراهای عالی برای مالالتجاره بنا کرده اند که اغلب دو طبقه است، و بهترین آنها کاروانسرای میرزا صادق، رئیس مالیه است که یک بازار و یک مسجد و مدرسه ساخته است و برای آنها موقوفات خوب با عایدات زیاد مقرر داشته است. تبریز یکی از معروفترین شهرهای آسیاست و بازارهای آن که تماماً سرپوشیده است، همیشه پر است از امتعه نفیسه و برای ارباب صنایع بازارهای علیحده مخصوص دارد. صنعتگران آن اغلب آهنگر هستند که بعضی اره و برخی تبر و سوهان و چخماق می سازند (برای آتش زدن)؛ عده ای هم قفل ساز هستند؛ عده ای هم دوره گردند که چرخ ریسمان رسی و گهواره و امثال آن برای طالبین می سازند. برخلاف زرگرها که مهارتی ندارند، کارگران ابریشم باف خیلی ماهر پارچه های قشنگ می بافند. بیشتر چرمهای ساغری که در ایران بمصرف می رسد، در تبریز ساخته می شود. این چرم را از پوست اسب و خر و قاطر درست می کنند. تاورنیه می نویسد که چند مسجد عالی در اطراف میدان بزرگ تبریز وجود دارد که چون بدست سنیها ساخته شده، مردم به آنها چون مسجد کفاد می نگردند (خانه جهل خراب!) از توصیفی که تاورنیه از مساجد تبریز می کند، پیداست که در آن روزگار مانند دوره تیموریان، ورود مسیحیان در مساجد اشکالی نداشته است.

کاروری که در اواخر عهد صفویه به ایران مسافرت کرده است، از حصارهای گلی و برجها و دیگر خصوصیات اصفهان سخن می گوید و می نویسد: «شهر اصفهان ده دروازه دارد که عبارتند از: در طوقچی، در دشت، در عباسی، در لنبون یا لنبان... این درها خیلی کوچک و بحدی بدریخت و بی تناسبند که هیچ شباهت به دروازه شهر بزرگ یا پایتختی چون اصفهان ندارند. در جلو هر یک از این دروازه ها هر شب، عده ای نگهبان و افسر کشیک می دهند ولی دیوارهای حصار به اندازه ای در تستهای متعدد خراب و فرو ریخته است که انسان در هر موقع شب، می تواند بدون مانع وارد شهر شود. کوچه های اصفهان همه تنگ و باریک و ناتمیز و اغلب بازارهای مستف نیز غرق در کثافت است.

اگر هوای آفتابی و سالم شهر نبود، بیشک، بیماریهای گوناگون ساری، مردم شهر را بکلی از پای درمی آورد. تابستان اصفهان بعلت وجود گردوغبار و باد دائمی، بسیار نامطبوع است. در زمستان هم گل و کثافت کوچه ها به آخرین حد می رسد و زندگی را دشوار می سازد. در تمام ایران، یک کوچه یا خیابان سنگفرش وجود ندارد، فقط عده کثیری که مأمور تمظیف و آبیاری معابر هستند، هر روز چند بار، میدانها و جلو منازل اعیان و ثروتمندان را جارو و آبیاری می کنند. در فصل تابستان، عده ای با مشکى پر از آب یخ، در کوچه ها و بازارها می گردند و هر کس را تشنه دیدند برایگان جانی به او می دهند. گویا این آب یخ مجانی به نفقه اشخاص ثروتمند متوفی، از باب احسان، تأمین می شود.

خاکروبه و کثافات شهرها نامتیزیهای بیشمار دیگر می‌آیزد و وضع غیر قابل تصویری ایجاد می‌کند. لاشه حیوانات سقط شده را بدون مانع و پروا، وسط کوچه و بازار می‌اندازند. خون حیوانات را در هر کوی و برزن می‌ریزند. باورنکردنی این که اشخاص ممیز و بالغ هر جا که دلشان بخواهد برای رفع حاجت می‌نشینند. نمیدانم به چه علت بوده که یکی از نویسندگان ایتالیایی ما شهر اصفهان را با شهر زیبای «پالرم» مقایسه نموده. همه خانه‌ها گلی است، فقط تعدادی آجر در آن بکار رفته است. دستمزد بنا، روزانه، چهل شاهی و دستمزد کارگر، روزانه، ۲ شاهی است.<sup>۱</sup>

شهر اصفهان در دوران فرمانروایی نادر نیز از نعمت امنیت و آراش برخوردار نبود. جواس هنوی می‌نویسد: نادر در سالهای آخر سلطنت از فرط کار و خستگی، به تندمزاجی مبتلا شده بود و نسبت به رنج و عذاب بشر بی‌اعتنا بود «در مدت اقامت خود در اصفهان، مرتکب وحشیگریهایی شد که سابقاً از خود، نشان نداده بود. این شهر قدیمی که مدت‌ها بعنوان بهشت ایران محسوب می‌شد، مانند سایر شهرهای ایران، از عواقب حملات بیگانگان و جنگ داخلی بی‌مصیبت نمانده بود. استبداد و ظلم نادر نیز باعث ازدیاد خرابی آن شد؛ زیرا وی بر مردم اصفهان و حوالی آن مالیاتهای سنگین بست و وعده زیادی از اهالی را بقتل رسانید؛ جزء این همه، گروهی از بازرگانان هندی و ارمنی بودند که به امر نادر، زنده زنده، در آتش افکنده شدند. علت این عمل وحشیانه آن بود که می‌گفتند این گروه زین اسبی را که متعلق به شاه سلطان حسین بود خریده و مرواریدهای آن را بدون آنکه به نادر اطلاع دهند بریده بودند. این قضیه اگر هم صحت داشته باشد، نباید دلیل آن وحشیگری شده باشد.»<sup>۲</sup>

شهر اصفهان از نظر شاردن: شاردن می‌نویسد: تصور می‌کنم، اصفهان به اندازه لندن سگله دارد که بر جمعیت‌ترین شهرهای اروپاست و همیشه در بازار یحدی جمعیت است که اشخاصی که سواره حرکت می‌کنند، برای شکافتن جمعیت و راه باز نمودن، جهت عبور یک نفر را پیشاپیش، مأسور شکافتن جمعیت می‌کنند زندهای طبقات متوسط و ممتاز غالباً در خانه‌های خود زندانی هستند در حالی که زنان وابسته به مردم فقیر، برای انجام کارهای مختلف، در کوی و برزن دیده می‌شوند.

در دوره سه سلسله از سلاطین ایران، اصفهان خیلی آباد و مهم بود: اول در دوره آل بویه، دوم در دوره سلاطین سلاجقه، سوم در زمان صفویه و از آنها یادگارهایی در این شهر باقی است.<sup>۳</sup>

شاردن، سیاح و بازرگان فرانسوی، درباره کاشان می‌نویسد: «شهرکاشان در یک دشت وسیع، واقع است که درازای آن یک فرسنگ و پهنایش ربع فرسنگ می‌باشد. با روی شهر، دارای دیوار مضاعفی است که مجهز به برجهای مدور قدیمی می‌باشد، و پنج دروازه دارد به نام

۱. جمالی نادری، سفرنامه کازری، ترجمه عباس نجوانی - عبدالملک کادک، ص ۶۴-۶۲ (به اختصار).

۲. جواس هنوی، زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، ص ۳۱۰.

۳. ابن‌الملك ابن‌الهاجی، تاریخ مختصر اصفهان، به نقل از: فرهنگ ایران زمین، ۱۲۳، ص ۱۵۷.



دروازه دولت، دروازه فین، دروازه قصر سلک، دروازه قم و دروازه اصفهان.<sup>۱</sup>

شهرکاشان: کاری می‌نویسد: «کاشان هم مثل قم بوسیله خانی اداره می‌شود. دور شهر را دو دیوار به فاصله‌ای اندک احاطه کرده. بازار شهر وسیع جالب و دیدنی است. صنعتگران زیادی دارد؛ مسگران هنرمند ماهر، روی ظروف سسی کهنه کاربهای زیبایی می‌کنند. کویچه‌ها غالباً زیبا و آبادند. کاروانسراها در همه جا دو طبقه، معمور و دایرند. بازرگان، پیشه‌ور، هنرمند هر جا بچشم می‌خورد. حیاطها همه وسیع و دارای حوض آینه. اغلب بازرگانان ساکن این کاروانسراها شب را در کنار حوض بساط شام و رختخواب بی‌گسترند و به استراحت می‌پردازند. اطراف در پنجره‌های منازل و حجرات و دکانه‌ها را با آجرهای رنگی زینت داده‌اند. محصول صنعتی شهر انواع پارچه‌های حریر است. تجارت این کالا عدهٔ بیشتری از بازرگانان را از اطراف و اکناف کشور به این شهر کشانده است. مقدار زیادی از این محصول به هند و سایر ممالک آسیایی صادر می‌شود. رفیق من، «سالشی»، تاقته‌ای به طول سه گز و نیم و به عرض دو پالم و ربع، به من نشان داد که به دو عباسی خریده بود، در صورتی که ۳۸ فولس ارزش داشت.»<sup>۲</sup>

توماس هربرت انگلیسی، که در سال ۱۶۲۸ میلادی (سال آخر سلطنت شاه‌عباس اول)، به کاشان آمده است، چنین می‌گوید: «کاشان را از حیث عظمت و ثروت و زیبایی، حقاً می‌توان دوم شهر ایران نامید. سکنهٔ آن قریب چهار هزار خانوار می‌باشند. خانه‌ها خوب ساخته شده. داخل بسیاری از آنها گچبری و نقاشی شده است. مساجد و امامزاده‌ها دارای گنبدهای زیبا و به رنگ فیروزه‌ای است. بازار کاشان خیلی بزرگ و یکنواخت و انباشته از انواع منسوجات ابریشمی و زری‌دوزی و پشمی است، که از حیث بافت و رنگ آمیزی در دنیا بینظیر است. بطور خلاصه، می‌توان گفت که کشور ایران شهری بهتر از کاشان، از حیث صنعت و مدنیت و حسن ادارهٔ امور، ندارد. این شهر از جهت تفریح و خوشگذرانی هم قصبی ندارد. باغهای فراوان و سیوه‌های گوناگون دارد.

کاروانسرای این شهر، بسیار عالی و بینظیر است، و از تمام کاروانسراهایی که ما در ایران دیدیم بهتر است. این مهمانسرای وسیع و مجلل، طوری ساخته شده که موکب بزرگترین پادشاهان آسیا می‌تواند در آن منزل نماید. این بنای دولتی را شاه‌عباس کبیر برای آسایش مسافری ساخته است.» نیم قرن بعد، شاردن فرانسوی، بناهای کاشان را بدینگونه توصیف کرده است: «ساختمانهای کاشان از آجر و خشت بنا شده است. بازارها و گرمابه‌های آن فوق‌العاده عالی و خوب و تمیز و خوش ساخت است. کاروانسراهای متعدد نیز در این شهر، دیده می‌شود. کاروانسرای شاهی که در خارج کاشان در جوار دروازه شرقی ساخته شده است، عالیترین مهمانخانهٔ شهر و بهترین کاروانسرای تمام ایران بشمار می‌رود. وی پس از شرح مفصلی که از نقشهٔ بنا و قسمتهای داخلی و تزیینات این کاروانسرای دو طبقه داده است، اضافه می‌کند که در جوار بنای مذکور، کاخ همایونی و در روبرو، عمارت مخصوص اقامت سفیران دیده می‌شود. هر دو بنا یادگار شاهنشاه بزرگ مزبور است و هر یک باغات بسیار زیبا و مصفاایی

۱ سیاحتنامهٔ شاردن، پیشین. ۳۳. ۸۲-۸۳ (به اختصار).

۲ سفرنامهٔ کاردی، پیشین. ۵۸-۵۷ (به اختصار).

در پشت سردارد. منطقه مرکزی، میدان مشق سواران است. در خود شهر و حومه آن، که زیباتر از خود شهر است، از قرار اظهارات موثق، مردم مجموعاً شش هزار و پانصد باب خانه، باغچه و چهل باب مسجد، سه باب مدرسه، و بیش از دویست باب امازاده وجود دارد [سیاحتنامه شاردن،

ج ۳، ص ۸۳].<sup>۱</sup>

بالار: بازارهای کاشان از دیر باز قابل توجه و دیدنی بوده است و مهمترین بازارهای این شهر قدیمی عبارتند از: بازار مسگری، رنگرزی، زرگری، کفشدوزی و بازار ریسمن فروشی. بازار مسگری کاشان تا نیمه اول قرن حاضر اهمیت و شهرت جهانی خود را از دست نداده بود، و به گفته پروفسور ادوارد براون، بازار مسگرهای کاشان با صدای دائمی چکش که روی مس می خورد و کوره هایی که مس در آنها قرمز می شود، از نقاط تماشایی مشرق زمین است.<sup>۲</sup>

تهران در عهد صفویه: بطوریکه پیتر در سفرنامه خود، می نویسد: شاه عباس در ضمن مسافرت خود در تهران توقف نکرد. و با طعن و لعن و نفرین از این شهر یاد کرده است. و ظاهراً علت این بیمری، این است که یک بار در اثر افراط در خوردن میوه در این شهر، بیمار شده است. ولی پیتر، علی رغم شاه، وارد تهران می شود. به نظر او: «تهران شهر بزرگی است که از قزوین وسیعتر است، ولی عده کمی در آن ساکن هستند. تمام این شهر از باغهای بسیار بزرگی پوشیده شده، و همه رقم میوه در آن یافت می شود، منتهی به علت گرمی هوا، صبح خیلی زود، باید آنها را بچینند و برای فروش به اطراف بفرستند. تهران پایتخت ایالتی است که به همین نام خوانده می شود و مقرخان است. خیابانهای آن از نهرهایی که تعداد آنها فوق العاده زیاد است سیراب می شود، و همین نهرهای پهن و باریک و کوتاه و طویل برای آبیاری باغات نیز مورد استفاده واقع می شود. خیابانها، پر از درختهای چنار است که همه پر برگ و قطور و زیباست. باید بگویم که در تمام مدت عمر خود، هیچوقت تعداد به این زیادی، چنارهای ثنومند زیبا ندیده ام. تنه این درختان به اندازه ای قطور است که اگر دو مرد دست به دست یکدیگر بدهند باز هم نمی توانند یکی از آنان را در بغل بگیرند. و من باید واقعاً تهران را شهر چنار بنامم. از این گذشته، عمارت یا چیز زیبای دیگری در این شهر نیست.»<sup>۳</sup>

شهر قزوین: پیتر، در عهد شاه عباس، درباره قزوین، چنین می نویسد: «قزوین شهر بزرگی است که مرکز قسمت بزرگی از ایالت آذربایجان محسوب می شود. شهر دارای حصار نیست و سکنه آن غالباً از بازرگانان و سوداگران هستند. خانه ها بد و وضع آنها، بخصوص از بیرون، رقت آور است، و از وقتی، دربار از اینجا منتقل شده، غالب آنها بخوابی گراییده است. خیابانها بسیار بد و باریک و کج و معوج و پرگرد و خاک و بعلا تابهش آفتاب، عبور از آنها با زحمت انجام می گیرد. ساختمانهای بازار بسیار بیقواره و زشت است. رویهمرفته رونق قزوین خیلی کمتر از آن چیزی بود که فکر می کردم؛ درست بر عکس اصفهان که خیلی بیش از حد تصور من زیبا بود.»<sup>۴</sup>

۱. آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز، پیشین، ص ۱۴۹-۱۴۸.

۲. دك همان، ص ۲۸۳.

۳. سفرنامه پیتر دلاواله، ترجمه شجاع الدین شفا، ص ۲۸۸.

۴. همان، ص ۲۹۰ (با اختصار).

وضع خیابانها و میدانها: «میدان قزوین، از میدان نقش جهان اصفهان کوچکتر و از دولتخانه یا قصر شاهی اندکی دور بود و تا بازار بزرگ شهر، فاصله‌ای نداشت. طول این میدان سه برابر عرض آن بود و مخصوصاً آن را درازتر ساخته بودند تا برای چوگان‌بازی و بازیهای دیگری، مانند گویازی و گرگ‌دوانی و غیره، مناسب باشد.

میدان را همه روز عصر، چندین سقا با مشکهای پرآب، آب می‌پاشیدند و پیش از آن که شاه به میدان آید، سرداران و بزرگان کشور، دسته دسته، در گوشه و کنار آن، با هم به صحبت مشغول می‌شدند. دیدار شاه در میدان شهر آسان بود، زیرا او هر وقت که در قزوین یا اصفهان بسر می‌برد، تقریباً همه روز عصر، به میدان می‌رفت. در صورتی که بار عام در دولتخانه، چند روز یک بار پیش از ظهر، داده می‌شد و شرکت در بار عام نیز کار آسانی نبود.

همینکه شاه سواره وارد میدان می‌شد، کسانی که پیاده به آنجا آمده بودند، پشت نرده‌های چوبی که گرد میدان کشیده شده بود یا به زیر اتاقها و طاقناهای اطراف، یا روی پام این اتاقها که ارتفاع زیادی نداشت می‌رفتند. سواران نیز گرداگرد میدان، جلو نرده‌ها صف می‌کشیدند و بدین ترتیب، میدان خالی می‌شد. شاه با ندیمان، بدرون میدان می‌آمد و همه با فرود آوردن سر، به او سلام می‌کردند. شاه چندین بار، گردش دور میدان را تکرار می‌کرد و در دفعات بعد، دیگر کسی سرفرود نمی‌آورد. شاه با کمال سادگی و مهربانی، با همه سخن می‌گفت و همه را مقنون و شیفته خود می‌ساخت. گاه شاه با کمال سادگی و بدون احساس خطر، در کوچه‌ها و میدان و بازارهای شهر می‌گشت، ولی در این گردشها کسی حق سخن گفتن و تقدیم عریضه نداشت بلکه از دور فریاد «زننه بادشاه» برمی‌آوردند.»<sup>۱</sup>

تکیه و حسینیه: از عهد صفویه به بعد، که شیعیان به اقامه مراسم مذهبی و عزاداری علاقه‌مند شدند، نه تنها از گدازگاهها و چارسوهای مستقر برای اجتماعات مذهبی استفاده می‌کردند بلکه ساختن تکیه و حسینیه نیز معمول گردید. «سهمترین تکایای آن زمان، در کاشان، از این قرار بوده است: تکیه پای نخل، در اواخر بازار بزرگ شهر؛ تکیه سرپوشیده کوی طاهر-منصور؛ تکیه قبرستان درب باغ؛ تکیه گذر سرپره... حسینیه‌ها هر یک دارای غرفه‌ها و طاقناهای بزرگ و کوچک بود و در هر کوی و برزن؛ در ایام عاشورا، آنها را سیاهپوش می‌کردند و به انواع چراغهای رنگارنگ می‌آراستند... از دوره کریمخان زند؛ تکایای مخصوص و وسیعتری فقط برای تعزیه‌خوانی ساخته شد که در وسط آنها تختگاه برجسته‌ای به ارتفاع یک متر از کف زمین، برای نمایش دادن صحنه‌های مختلف تعزیه ساخته شده بود.»<sup>۲</sup> در اینجا بی‌مناسبت نیست نگاهی به امپراتوری روم بیفکنیم و شهر معروف قسطنطنیه را با شهرهای مهم ایران مقایسه کنیم: گیبون در تاریخ انحطاط و سقوط امپراطوری (دم)، ضمن توصیف وقایع مربوط به سالهای ۳۰۰ تا ۵۰۰ میلادی، از عظمت شهر قسطنطنیه سخن می‌گوید و می‌نویسد: «در حدود یکصدسال پس از ایجاد این شهر، نوشته‌اند که قسطنطنیه صاحب یک آموزشگاه جامع، یکسیرک در تماشاخانه، یکصد و پنجاه‌وسه باب گرمابه خصوصی و هشت گرمابه عمومی، پنجاه و دو رشته رواق،

۱. زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ۲۳، ص ۸۴-۸۲ (اختصار).

۲. آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز، پیشین، ص ۳۱۰-۳۰۹ (اختصار).

پنج دستگاه سیلو، هشت آب‌انبار، چهار تالار وسیع برای کنکاش نمایندگان سنا یا محاکم داد-گستری، چهارده کلیسا، چهارده کاخ، و چهار هزار و سیصد و هشتاد و هشت باب خانه بود که هر کدام بواسطه عظمت و وسعت یا زیبایی، بر سایر خانه‌های توده مردم شهر امتیاز داشت.<sup>۱</sup>

**پیدایش شهرهای جدید:** غیر از شهرهایی که از یرکت موقعیت جغرافیایی، و یا به حکم

علل و عوامل اقتصادی بوجود آمده‌اند، بعضی از شهرها به میل و اراده سلاطین، یا کوچ دادن مردم بعقب، بوجود می‌آسند که از آنجمله جلفای اصفهان و فرح‌آباد سازندگان قابل توجه و شایان ذکر است. پیترومی نویسد: «یک ارمنی که از فرح‌آباد بازگشته بود، روز سیزدهم فوریه [۱۶۱۹ میلادی] این اخبار را به من داد و گفت، در فرح‌آباد، چهل هزار خانواده ارمنی و دوازده هزار خانواده گرجی و هفت هزار خانواده یهودی و در حدود بیست هزار خانواده مسلمان اهل شیروان، و غده‌ای از سردم گیلان و سرزمینهای دیگر زندگی می‌کنند که اهالی بومی و درباریان را نیز باید به این رقم اضافه کرد. این مطلب را می‌نویسم تا متوجه شوید که تشکیل این شهر با چه مقیاس وسیعی شروع شده است، و مرتباً وسعت و جمعیت آن رویه‌فزونی است. منتهی باید صبر کرد و دید، آیا بعد از مرگ شاه‌عباس نیز این وضع ادامه خواهد داشت یا شیرازه کار از هم خواهد گسیخت...»<sup>۲</sup>

از این گزارش پیتر و دلواله بخوبی پیداست که مردم ایران در قرون وسطی، از یکی از ابتدا اینترن حقوق مسلم بشری، یعنی «آزادی مسکن»، بی‌نصیب بودند و زورمندان زمان، بنا به مصالح اقتصادی و سیاسی و نظامی خود، می‌توانستند مردم بی‌پناه، مخصوصاً اقلیت‌های مذهبی، را، بدون مشورت و گفتگو با آنها، از خطه‌ای به خطه دیگر کوچ دهند و لوازمی که با اجرای این دستور ظالمانه، هزاران نفر از آنها به خاک هلاک افتند و جمع کثیری دارایی و منبع درآمد و کسب خود را از دست بدهند.

پیتر و، ضمن مسافرت خود در سازندگان، راجع به فرح‌آباد، می‌نویسد: «خیابانهای فرح‌آباد تماماً پهن و طویل هستند و در دو طرف آنها خانه‌های متعددی قرار دارد. در مقابل هر خانه، چاهی است که آب باران داخل آن می‌شود. خانه‌ها عموماً یک طبقه است و سقف آنها با نیهای مرداب، که یخویی جلو نفوذ باران را می‌گیرد، پوشیده شده است. دیوار خانه‌ها سنگ ندارد بلکه کاهگلی است؛ فقط خانه شاه با آجر ساخته شده است.

بطور کلی، تمام این شهر جدید، از گلی و چوب و فی و کاه ساخته شده، به این مناسبت، غالباً آتش‌سوزی سرتا سر یک خیابان را از بین می‌برد. بهمین علت، اخیراً شاه دیگر اجازه نمی‌دهد جز با مواد خوب، خانه‌ای بسازند.»<sup>۳</sup>

نقش جارچی‌باشی در شهرها: را فائل دومان، ضمن مشاغل عهد شاه‌عباس ثانی، از شغل جارچی‌باشی یعنی رئیس جارچیان نام می‌برد و در وصف او می‌گوید: «این شخص، تحت فرمان خود، افراد متعددی دارد که برای پنج یا شش درم، در کوچه و بازار راه

۱. پیشین. ص ۲۵۶.

۲. سفرنامه پیتر و دلواله، پیشین. ص ۴۲۲.

۳. همان. ص ۱۷۶-۱۷۵ (به اختصار)

می‌افتند تا برای یافتن اشیاء گمشده جار بکشند. ایشان با صدای بلند، فریاد می‌کشند که مثلاً خداوند بر هر مسلمان واقعی که مثلاً الاغ یا غلام یا چیز دیگری را یافته است، ببخشد و به هر کس که از آن گمشده خبر یا علامتی دهد، صد دینار داده می‌شود.<sup>۱</sup> رافائل اظهار نظر می‌کند که از این راه، کمتر چیز گم شده بدست می‌آید بلکه تنها وسیله، اعمال قدرت است.<sup>۲</sup>

بازار وکیل: «کریم‌خان نزدیک به مسجد خود، چهار بازار از آجر و گچ ساخته و در شالده آن سنگهای بزرگ بکار برده و در وسط چهار بازار، چهارسویی ساخته بسیار بلند، با طرزی دلپسند که شاید در سراسر ایران از لحاظ معماری و زیبایی کم‌نظیر باشد. مرحوم فرصت‌الدوله، در آثار المعجم، می‌نویسد: یکی از این بازارها به بازار بزازان شهرت داشت، و آن مشتمل بود بر چهل و یک طاق تا برسد به چهارسوی مذکور. در وسط این بازار، بازار دیگری بود با یازده طاق موسوم به بازار شمشیرگوان، بازاری دیگر با چهل و شش طاق به نام بازار کلاه دوزان؛ و بازار دیگری با نوزده طاق به نام بازار یراق باغان و بالاخره بازار دیگری با ده طاق به اسم بازار سراجان.»<sup>۳</sup>

«اسکات وارینگ، یک انگلیسی که تقریباً بیست و اند سال پس از کریم‌خان به شیراز آمده، در کتاب خود به نام مسافرت از هند به شیراز در سال ۱۸۰۲ درباره این بازار، می‌نویسد: بازار وکیل بنای عظیمی است از آجر که به سبک اکسترچنچ مسقف و پوشیده است. طول آن در حدود نیم میل است و عرض آن در حدود پنجاه پا. این بازار هنگام شب که چراغهای آن روشن است، درخشندگی و شکوه بیشتری دارد. بازارهای متعدد و زیبای دیگری نیز در شیراز وجود دارد ولی هیچکدام آنها به زیبایی و عظمت بازار وکیل نیست.»<sup>۴</sup>

حصار شیراز: ژان گوره فرانسوی، می‌نویسد: «اولین مرتبه که در پیرامون شیراز یک حصار محکم، با سنگها و خشت پخته، ساخته شد، در دوره سلطنت صمصام‌الدوله، پسر عضدالدوله دیلمی، بود و آن حصار دوازده هزار ذرع (بیش از ۱۲ کیلومتر) طول داشت. مردم در جنوب ایران می‌گفتند، دیوار گلی هشتادسال، و دیوار سنگی هشت قرن دوام می‌کند. دیواری که صمصام‌الدوله دیلمی در اطراف شیراز ساخت، با اینکه تمام از سنگ نبود و آجر هم داشت، چهار قرن دوام نمود و تا قرن هشتم، باقی بود و در نیمه قرن هشتم هجری، حصار شیراز رو به ویرانی گذاشت و محمود شاه اینجو آن را بطور کامل مرست کرد؛ و همان حصار است که هنگام حمله تیمور به فارس، در نیمه دوم قرن هشتم هجری، باقی بود. تیمور در خارج از شهر شیراز، سلسله آل مظفر را بکلی شکست داد و به این ترتیب، شهر شیراز از قتل‌عام و خرابی نجات یافت. هنگامی که تیمور وارد شیراز شد، این شهر دارای هفده محله و نه دروازه بود. اما وقتی علی مرادخان زلد، چهارصد و یک سال بعد از ورود تیمور لنگ، فارس و شیراز را محاصره کرد، آن شهر وسعت دوره آل مظفر را نداشت و دارای هفت محله و هفت دروازه بود، اما یک حصار محکم

۱. عباس آگاهی، «وضع ایران در زمان شاه عباس نانی» (مقاله)؛ مجله بردسپهای تاریخی، سال ۹، شماره ۳ ص ۱۶۱.

۲. دک: همان.

۳. عبدالحسین نوایی، کریم‌خان زند، ص ۳۰۶.

۴. همان، همان‌جا.

شهر را محافظت می کرد.

صادق خان برادر کریمخان زند تصمیم بمقاومت گرفت. در نتیجه این محاصره طولانی «از روز پانزدهم ماه ذیحجه تا اول محرم سال ۱۱۹۷ هجری قمری، ۲۰ هزار تن از شیرازیها از گرسنگی مردند. آنچه سبب شد که ۲۰ هزار تن در آن ۱۰ روز بمیرند، تحمل کمبود خواربار و گرسنگی نهمه بود و گرنه در ۱۰ روز انسان از گرسنگی بیهلاکت نمی رسد.»<sup>۱</sup>

بادگیر و خیشخان: در مناطق خشک و گرم ایران، از دیرباز، استفاده از بادگیر معمول بوده است. به قول آقای مهندس پیرنیا، «بادگیر از روزگاران دور، در ایران بکار گرفته شده و از ناهای باستانی و گوناگون آن، مانند واتغرو بادهنج و باتخان و خیشود» و خیشخان برسی آید که پدیده ای تازه نیست. بادگیر انواع گوناگون دارد و بنا بر وضع اقلیمی و جهت باد، به هیاتهای مختلف در سراسر ایران ساخته شده، و زیباتر و پرکارتر و درستتر آنها در پیرامون دشتهای خشک و سوزان و بویژه در شهرهای کاشان و یزد و بم و جهرم و طبس و کرانه های خلیج فارس و اروند رود، نهاده است.

بادگیر با توجه به جهت وزش باد، گاهی زسینه چهارگوش و هشتگوش و بیشتر زسینه مستطیل دارد، و گاهی هم در کرانه های دریا تنها بصورت هواکشی در عکس جهت وزش باد دریا، بر فراز ساختمانها، به چشم می خورد. بادگیرهای چهارگوش و هشتگوش مناسب مناطقی است که جهت وزش باد در تابستان از یکسو و معمولا از شمال شرق به جنوب غرب است، و به همین جهت، سطح نمای بزرگ بادگیر را فقط مواجه با یک جهت یعنی شمال شرق می سازند و جبهه های دیگر را می بندند.<sup>۲</sup>

خیش: ظاهراً «خیش یکنوع پارچه کتانی بود که در اتاق می آویختند و آن را نمناک می کردند تا شاید از برکت آن اندکی هوا خنک شود. در تاریخ یراسکه ص ۹۰ سطر ۸، می خوانیم: خانه ای دیدم خیش آویخته.»<sup>۳</sup>

منازل لار: کارری، طی مسافرت خود، از شهر لار می گذرد و می نویسد: «چون شهر لار بیشتر گرم می شود، لذا در پشت باسها بادگیری تعبیه گردیده که درون اتاقها را بوسیله دریچه ای تهویه و خنک می کند.»<sup>۴</sup>

تشکیلات یک خانۀ معتبر در اصفهان: «کارری» مشخصات یک خانۀ اعیان نشین را در اواخر عهد صفویه، چنین توصیف می کند: «معمولا در بزرگی به حیاطی بازمی شود و در وسط حیاط، حوض فواره داری وجود دارد. در سه طرف حیاط اتاقهایی بنا شده، زیر آنها زیرزمینهایی تعبیه گردیده. اهل خاله تابستان را در این زیرزمینها استراحت می کنند. زیرزمینها پنجره های

۱. خواجۀ تاجدار، پیشین. ۱۳، ص ۴۶۴-۴۵۸ (به تناوب و اختصار).

۲. محمد کریم پیرنیا، «بادگیر و خیشخان» (مقاله)، مجله باستان شناسی و هنر ایران، شماره چهارم، سال ۴۸، ص ۴۳ به بعد.

۳. نزل از، قابوسنامه (حواشی به قلم دکتر فلامسین یوسفی)، ص ۳۲۶.

۴. سفرنامه کازدی، پیشین. ص ۱۹۲.

مشبک کوچکی دارند که هوا و روشنایی را از آنها می‌گیرند. کف اتاقها با فرشهای متناسب با ثروت صاحب خانه مفروش است. در یکی از اتاقها تعداد زیادی تشک ولحاف پنبه‌ای روی هم چیده شده است؛ اینها به‌درد استراحت شبانهٔ اهل خانه می‌رسد. منزل ثروتمندان غالباً دو طبقه است. از در بزرگی به‌دالان سسقی وارد می‌شود؛ در طرفین دالان، اتاقهای قرار گرفته که سقف و دیوارهای آنها بطرزی بدیع، معماری و نقاشی شده. پشت پنجره‌های حرمخانه، پرده‌هایی آویزان است. در بعضی جاها بجای پنجره، قطعه‌ای چوب مشبک کارگزارانده‌اند که در آن نقشهایی به‌اشکال هندسی تعبیه و شیشه‌هایی در آن شبکه‌ها قرار داده شده است. پشت‌بامها معمولاً صاف و هموار و کاه و گل‌اندود است. شبهای تابستان، عده‌ای پشت بام می‌خوابند. در زمستان، باید همیشه مواظب پشت‌بامها بود تا برف و باران صدمهٔ زیادی به‌آنها نزند، و از این جهت است که پس از باریدن برف، بلافاصله آنها را برف‌رویی می‌کنند.

ایرانیها بهترین اثاث و نفیست‌ترین فرشهای خود را در اتاق پذیرایی جا می‌دهند و در دیگر اتاقها غالباً چیز مهمی ندارند؛ و چون کف اتاقها مفروش است، معمولاً رختخواب را بروی زمین پهن می‌کنند.

با وجود اینهمه نقص، شهر اصفهان بعلت موقع بازرگانی و طبیعی خود، خیلی پر جمعیت است و بازرگانان زیادی از نقاط مختلف دنیا بدان روی آورده‌اند. بازار اصفهان از کالاهای گرانبها پر است و هرگونه ستاعی در آن یافت می‌شود.<sup>۱</sup>

اثاث خانه‌ها: توماس هربرت، در قرن هفدهم، چنین نوشت: «ایرانیان در خانهٔ خود، اثاث زیادی جز قالی و مقداری اسباب مسی ندارند. آنان روی زمین غذا می‌خورند و مثل خیاطان چهارزانو می‌نشینند. هیچ فرد معمولی نیست که قالی خوب یا بدی نداشته باشد و سرتاسر خانه یا اتاق پوشیده از قالی است.»<sup>۲</sup>

در شرح مسافرت شرلی به‌انگلستان و آمدن هیأت سیاسی انگلستان به‌ایران، ضمن مطالعهٔ گزارشهای روزمرهٔ ماه ژوئن ۱۶۲۸، می‌خوانیم که در یکی از قصور شاه در اشرف سازندران، اتاقی در اندرون قصر با فرشهای زیبا آراسته شده بود «دیوار و بالای اتاقها طلاکاری شده، و منقوش به‌عکسهای مرد و زن است و طبق رسوم این کشور، بطور جالبی، با طلا و سایر رنگها نقاشی شده است.

در برخی از اتاقها تختخوابهایی بود که نیم دوجین از صیغه‌های وی با هم می‌توانند روی آنها بغلتند. اطراف اتاقهای دیگر، آینه‌کاری شده است، بطوریکه بتواند در موقعی که با صیغه‌ها عشق‌بازی می‌کند، تمام اندام دیده شود. برخی از اتاقها پر از چینیه‌های جالبی است که برای نوشیدن تهوه و شراب، ضمن خوشگذرانی در میان زنانش، بکار می‌رود. در یک اتاق دیگر، تیروکمان شاه را دیدم و قلابهای مخصوصی که برای چیدن سیوه از درخت بود.

در میان جهانگردانی که در عهد صفویه به ایران آمده‌اند، پیترودلاواله و کارزی سابق‌الذکر، به‌مشکل مواد سوختنی و تأمین حرارت و گرما در فصل زمستان، مخصوصاً در

۱. همان، ص ۶۵-۶۴.

۲. ویدل‌رادی، دوران، آغاز عصر خود (تاریخ تمدن). ترجمهٔ اسماعیل دولتشاهی، ص ۵۷. (به‌اختصار).

مناطق سردسیر ایران، اشاراتی کرده‌اند.

وسیله سوخت: کاروری در سفرنامه خود، می‌نویسد: در یکی از دهات آذربایجان، چوب بقدری کم است که مردم «در زمستان، از تپاله حیوانات که در تابستان آنها را جلو آفتاب خشک می‌کنند، برای گرمی استفاده می‌نمایند.»

کرسی: پیترودلاواله، در طی مسافرت خود، برای اولین بار، در کردستان با «کرسی» مواجه می‌شود و از این که در ایران بجای بخاری، از کرسی برای گرم شدن استفاده می‌کنند اظهار شگفتی می‌کند. وی در سفرنامه خود، بتفصیل، از خصوصیات کرسی یعنی «چاله» یا منقل آتش و طرز نهادن آن در وسط چهارپایه کرسی و لحاف بزرگی که در روی آن می‌افکنند و دشکهایی که در چهار طرف آن قرار می‌دهند، سخن می‌گوید و می‌نویسد: مردم «در موقع غذا خوردن و صحبت کردن و حتی برای خوابیدن، از آن استفاده می‌کنند. و اشخاص، روی زمین، در روی تشکهایی که کنار آن قرار دارد، بطوری می‌نشینند که شانه و پشت آنان به دیواری که جلو آن متکا و بالش چیده شده است تکیه می‌کنند. حرارت این دستگاه به اندازه‌ای مطبوع و لذت بخش است که من هرگز وسیله‌ای به این مفیدی برای مبارزه با سرمای زمستان ندیده‌ام؛ و قصد دارم موقع مراجعت به ایتالیا دمتور دهم نمونه‌هایی از آن بسازند.»

سرگذشت ساختمانها و مواد ساختمانی

«مواد اولیه ساختمانی غالباً در طول تاریخ بشر، یکسان مانده‌اند. در اقتصاد مردم اولیه و عقب‌مانده، گل، برگ، کاه، پوست، استخوان و سایر موادی که به آسانی تهیه می‌گردد، برای خانه سازی بکار می‌رفته، اما بیشتر بناها و راههای جهان از چوب و سنگ ساخته شده است.

در آغاز تاریخ، انسان فقط با کلفت کردن دیوار و افزودن به عرض آن، مسکنی برای خود فراهم می‌کرد. به این ترتیب، در طرح ریزی محدودیتهای فراوانی پیش می‌آمد. اما با پیدایش آهن و فولاد، در استخوانبندی بنا و بکار بردن سیمان و ماسه اکنون لازم نیست برای تأمین دوام و ارتفاع بنا مقادیر هنگفتی مواد ساختمانی را بر سر هم سوار کنند. به این ترتیب، آهن و فولاد در صنایع ساختمانی انقلابی عظیم ایجاد کردند؛ یعنی در حال حاضر غیر از شن، قلو و سنگ، آهک، خاک رس، گچ، چوب، قیر، از آهن و فولاد، کائوچو و کاشیهای پلاستیکی، آجرهای شیشه، ورقه‌های نسوز و آجرهای سیمانی در ساختمانهای جدید استفاده می‌کنند.

معمولاً معمارها سعی می‌کنند بنا را با موادی که در محل موجود است، بسازند و بارگران هزینه حمل و نقل را تحمل نکنند. در بعضی از نقاط آمریکا، استخوانبندی بنا را با الوار جنگلی بالا می‌آورند در حالی که در انگلستان و آلمان، بیشتر بنا را با سنگ و آجر می‌سازند. چوب و صنایع نجاری از دیرباز، در ساختمانها ضرورت قطعی داشته. در سراسر عالم، چوب را به شکل تیر و الوار و یا تخته حمل و نقل می‌نمایند، و خانه‌ها و سبل، بنا بخصویات محل، بوسیله لچارها و مبلسازان ساخته و پرداخته می‌شود.

از جنگ جهانی دوم به بعد، خانه‌های پیش‌ساخته متداول گردیده و مورد قبول عامه

۱. سفرنامه کاردی، بهین، ص ۴۴.

۲. سفرنامه پیترودلاواله، بهین، ص ۱۵.



مردم در جهان تمدن قرار گرفته است. حال، تمام دیوار و بدنه عمارت که از اجزاء چوب و فلز و غیره ساخته شده به محل حمل می‌گردد و بوسیله کارشناسان بر روی هم سوار می‌شود. در ساختمان جدید، تأمین گرمی (شوفاژ) تهویه لوله کشی و سیم کشی از ضروریات است. تنها خطر چوب، قابلیت آتشگیری آن است، و امروز مواد معدنی نسوز در بعضی مناطق، جای چوب را گرفته است.<sup>۱</sup>

**خانه و مسکن**  
خانه و مسکن، در صورتی که روی اصول صحیحی ساخته شود، در سلامت و آسایش عمومی تأثیر فراوان دارد. مدارک تاریخی نشان می‌دهد که در ایران، از دیرباز، اکثریت مردم بخصوص طبقه وسیع کشاورزان، از مسکن و تغذیه صحیح و کامل بی‌نصیب بودند، و همه ساله در ایران عده معتقابهی در نتیجه نداشتن خوراک و پوشاک کافی و مسکن مناسب، جان سپردند. «مطابق آمار یونسکو، در روی کره زمین، ۲۸۰ میلیون نفر بدون مسکن هستند و کولی‌وار زندگی می‌کنند؟ ۷۱۰ میلیون نفر در کلبه‌ها و ۱۳۰۰ میلیون نفر در خانه‌ها سکونت دارند.

سکنی‌گزیدن چندین نفر در یک اتاق محقر، خطرات بسیاری در بردارد. بیماری‌های سل، دیفتری و مننژیت بوسیله ترشحات دهان از یکی به دیگری، سرایت می‌کند، و نزدیک هم خوابیدن موجب سرایت بیماری‌های جلدی و مقاربتی می‌گردد. آنچه کمال مطلوب است یک منزل برای هر خانواده، یک اتاق، برای هر نفر، و یک حمام برای هر منزل است. مسکن باید خشک، هوادار، روشن، و پاکیزه باشد؛ سهولت بتوان آن را گرم کرد؛ از اطراف آن بوی بد استشمام نشود؛ بیسروصدا باشد و از خطر آتشسوزی و زمین لرزه مصون باشد. مسکن مرطوب سبب زیان‌هایی از قبیل رماتیسم و سرماخوردگی می‌گردد. اغذیه در اتاق مرطوب زود فاسد می‌شود. حشرات در هوای مرطوب بهتر زیست و نمو می‌کنند. اتاق مرطوب دیرگرم می‌شود. اطاق مسکونی باید آفتابرو باشد. موقعی که هوا ملایم است، پنجره را باید باز گذاشت و از اشعه مستقیم آفتاب استفاده کرد. اتاق خواب باید روشن، فضا دار و بیسروصدا باشد؛ به آسانی تهویه شود. فضا و هوای لازم برای هر فرد بالغ ۱۶ متر مکعب است، زیرا یک فرد بالغ در هر ساعت ۳۲ متر مکعب هوا لازم دارد و هوای هر اتاق با وجود بسته بودن درو پنجره در یک ساعت دو مرتبه تعویض می‌شود. تختخواب را باید طوری قرار داد که نور آفتاب به آن نتابد. مستراح باید بخارج پنجره داشته باشد و مدام تهویه شود. نظافت مستراح در بهداشت اهالی خانه اهمیت مخصوص دارد. حرارت اتاق مسکونی باید بین ۱۸ تا ۲۰ درجه باشد. در موقع خواب ۱۲ درجه حرارت کافی است.<sup>۲</sup>

شهرها «درقاره آسیا، سوی آسیای شوروی، فقط شش درصد از مردم در شهرهای زندگی می‌کنند که بیش از یکصد هزار نفر جمعیت دارد، و در قاره آفریقا این نسبت به پنج درصد تقلیل می‌یابد.

در ممالک عقب‌مانده، نقش عمده‌ای که بوسیله شهرها ایفا می‌شود، چندان آشکار

۱. لستر کلیم و دیگران، جغرافیای اقتصادی جهان، ترجمه فتح‌الحکیمی، ص ۲۲۷-۲۲۶ (به اختصار).

۲. رک، دانش بشر (دائرة المعارف). به اهتمام مهدی تجلی‌پور، ص ۲۲۲.

نیست، برای اینکه همه آنها دارای شهرهایی هستند که زندگی سیاسی ملت‌ها، در آن اداره می‌شود. به عبارت دیگر، شما ممکن است با هواپیما به دور دنیا حرکت کنید و در عقب افتاده ترین کشور نیز وارد یک فرودگاه عالی و تمیز شوید، ولی همان قطعه، عبارت از مرکز تجمع سیاسی و اقتصادی یک منطقه بزرگ است که از حیث صنعت و کشاورزی، عقب افتاده و در آمد فردی ناچیز دارد و اقتصاد خانوادگی در آنجا حکمفرماست.

نومویرع شهرها در قسمتهای صنعتی و تجارتی جهان، تماسها و دادوستد مردم دنیا را زیاد می‌نماید. برخلاف آن روزهایی که هر فامیل یا آبادی قسمت عمده خوراک، سوخت و البسه خود را در محیطی به شعاع پنج تا ده میل فراهم می‌ساخت، امروز حتی فقیرترین شهرها قهوه خود را از برزیل تهیه می‌نماید. گندم و گوشت گاو را از هزارها میل فاصله حمل، و پشم و کره از استرالیا و عروسک را از ژاپن خریداری می‌نمایند.

برای حمل این کالاها به محل، در وقت معین و بطرز درست و بقیمتی که مورد قبول مصرف کننده باشد، باید خدمات زیادی بوسیله دلالها، بانکها، باربندها، ملوانان، دستگاههای بیمه‌ای، عمده فروشها خرده فروشها و... انجام گیرد.»

اثر تخریبی یک لشکرکشی: غالباً شهرها و آبادیها در اثر لشکرکشی سلاطین و جنگ و سبیز فئودالها، به ویرانه تبدیل می‌شد. نویسنده عالم آرای عباسی، درباره شهر تبریز پس از زلزله قوای ترک و بازگشت حمزه میرزا به آن شهر، چنین می‌نویسد: «.. روزی که به شهر آمد، طرفه شهری بنظر درآمد. جمیع خانه‌ها که به طلا و لاجورد تزیین یافته بود، خراب شده؛ درها و پنجره‌ها نقاشی کنده شده، بجای هیبه سوخته شده بود؛ درختان باغها و باغچه‌ها قطع شده... از چندین خانه دلنشین، یک خانه که استعداد نشیمن یکی از اوسط الناس را داشته باشد، سالم نمانده بود... جمیع دکاکین و خانات کاشی کار دو طبقه و حمامات ویران شده...»

از پایان دوره صفویه تا روی کار آمدن کریم خان زند، فعالیت عمرانی جالبی در ایران صورت نگرفت. کریم خان در دوره کوتاه فرمانروایی خود، در راه آبادی شیراز و سعادت مردم ایران قدمهایی برداشت ولی با مرگ او، در نتیجه جنگهای متوالی و کشمکش مدعیان تاج و تخت جز کشتار و تخریب، کاری انجام نشد. از دوره فتحعلی شاه، از برکت امنیت نسبی، با کندی، قدمهایی در راه عمران و نوسازی بعضی از شهرها برداشته شد.

سرهنگ در وویل که در عهد فتحعلی شاه، از ایران دیدن کرده است، درباره ایران آن روز می‌نویسد: «در این عصر، صرف نظر از شهر زیبای شیراز و چند شهر دیگر فارس و عراق عجم، سراسر ایران ویرانه بزرگ و دشت بایری بیش نبود و فشار مصائب جنگ و یغما و چپاول، از ساکنین معدود آن، شوق و قدرت بکار را برای آباد کردن سرزمین خود، ربوده بود. اقدامات ظاهری و تظاهرات شاه به نیکوکاری، دردی از مردم دوا نکرد بلکه حرص و ستمگری، بخصوص خست و دناوت و پولدوستی فتحعلی شاه، بار مصائب راستگین تر ساخت. فتحعلی شاه برای عمران و آبادی شهرها

### وضع شهرها در عهد قاجاریه

۱. جغرافیای اقتصادی جهان. پیشین. ص ۱۴۸.

۲. به نقل از، زندگانی شاه عباس اول، پیشین. ص ۹۱.

و روستاها، فرمانهایی صادر کرد، اما چون هیچگونه کمک مالی برای عملی ساختن نقشه‌ها داده نشد، فرمانها اجرا نگردید.<sup>۱</sup>

اثاث‌البيت ایرانیان: دروویل راجع به وسایل زندگی و اثاث منزل ایرانیان، در یکی دو قرن پیش، اطلاعات سودمندی در اختیار ما می‌گذارد: «در ایران تهیه اثاث‌البيت و دادن سروسامان به زندگی، از هر جای دنیا آسانتر است. حوایج زندگی مردم عادی و حتی دولت‌مندان ایران، بسیار محدود است. در ایران، از میز و صندلی و کاناپه و کمد و پرده‌ها و آیینه‌های قدنما و تختخواب و غیره و غیره خبری نیست. قالی و نمد تنها زینت منازل است.

ایرانیان گنجه ندارند؛ از این‌رو، در ضخامت میان دیوارها، طاقچه‌های کوچکی می‌سازند که صندوقخانه ایرانیان محسوب می‌شود. لباس مردان معمولاً از دو یا سه قبا و یک ثوب، شلوار و پیراهن و یک شب کلاه و یک کلاه و یک بالاپوش تجاوز نمی‌کند. زنها از حیث لباس غنی‌تر از مردانند. لباس بچه‌ها بسیار نازجو و بپریخت است. اگر از فرزندان شاه و ولیعهد بگذریم، در ایران کودک کی ندیدم که لباس تمیز و مرتب بر تن داشته باشد.

رختخواب ایرانیان منحصر به چند نازبالش و لحاف ارزان قیمت است. در اتاقهای زنان جز چند جعبه که جواهرات و اشیاء گرانبها را در آن می‌نهند، قهوه جوش و چای‌جوش و فنجانها و آینه‌هایی که جزو جهیزیه و سر عقد آنان است، چیزی بچشم نمی‌خورد. قاب دور آینه‌ها غالباً با طلا و نقره قلمزده تزیین شده و نقشهای مینا کاری، زیبایی آن را دوچندان ساخته است. وسایل آشپزخانه ایرانیان بسیار ساده و محدود و از چند دیگ برای ریختن پلو و آش تشکیل می‌شود. ایرانیان ماهی‌تابه و روغن داغ کن بکار نمی‌برند. البته در کشوری که اینهمه طلا و نقره فراوان است، این میزان اثاث‌البيت ناچیز است. آشپزخانه بعضی از اشراف بسیار مفصلتر و دارای سرویس چینی و نقره‌ای یکپارچه است، اما شاه دارای سرویس طلای یکپارچه است.<sup>۲</sup>

مختصات خانه‌های ایران در سال ۱۸۱۲: مورس دوکوتزبو در کتاب خود، به نام مسافرت به ایران در سال ۱۸۱۲، درباره خانه‌های ایران، چنین می‌نویسد: «خانه‌های ایران عموماً ساده و یک شکل ساخته شده. ساختمان آن منحصر به چند اتاق رو به شمال است که یک بدنه آن به یک پنجره بزرگ اختصاص دارد که این پنجره، تمام روز باز و شب بسته می‌شود و به شیشه‌های رنگارنگ مزین شده. اتاقها عموماً طاقچه زیاد دارد که در خانه ضعیف ساده و در خانه متمولین بنقاشی و طلاکاری مزین است. بخاری عموماً روبروی پنجره ساخته می‌شود. اغنیا کف اتاق خود را سنگ فرش کرده و قالی روی آن می‌گسترانند ولی فقرا، روفرشی بیش ندارند. در هیچ خانه‌ای آینه و میز و صندلی و آنچه بدان اطلاق لفظ مبل می‌شود، وجود ندارد.

ایرانیان عموماً کفش خود را دم درکنده وارد اتاق می‌شوند و چهار زانو، روی زمین می‌نشینند. شهرهای ایران جز کوچه‌های تنگ چیزی ندارد.<sup>۳</sup>

۱. کاسپاد دروویل، سفرنامه دروویل. ترجمه جواد محیی، ص ۳۱ (به اختصار).

۲. همان، ص ۱۱۲-۱۰۹ (به اختصار).

۳. مورس دوکوتزبو، مسافرت به ایران در سال ۱۸۱۲. محمود هدایت، ص ۷۰.

وضع ساختمانها: سولتیکف که در عهد محمد شاه قاجار به ایران آمده است، ضمن عبور از زنجان، از خرابه‌های یکی از تصور قدیمی یاد می‌کند و قبل از هر چیز، از درهای کوتاه این قصر که او را مجبور می‌کردند خم بشود تا سرش به جایی نخورد بسختی شکایت می‌کند. بعد او وارد عمارتی می‌شود که جزو بیوتات سلطنتی بود. از اشکال زیبا و رنگهای گوناگون انهار شکفتی می‌کند. در شاه‌نشینها ستونهای بلوری قرار داشت. در دیوارها و سقف، هزاران آینه مخلوط با طلاکاریهای درخشان و نقاشیهای روشن که گلها و صحنه‌های شکار و جنگها و مناظر با لطف دیگری را نشان می‌داد، دیده می‌شد.

حوض بزرگی پر از آب، در مرکز این بنای زیبا قرار داشت. شکل بنا هشت‌گوش بود و در اطراف آن، مانند جایگاههای تماشاخانه، عمارات ساده‌ای بود که نوکرها در آن مسکن داشتند. در طبقه اول، تمام اتاقها که هر یک با تزئینی مخصوص مشخص می‌شد و همه در لباسی با هم رقابت می‌نمودند، از یکدیگر با درهای شیشه‌ای و پرده‌های زریفت مجزا می‌شدند.<sup>۱</sup> سولتیکف پس از ورود به تهران، مشخصات خانه خود را چنین توصیف می‌کند: «در محله‌ای که آن را دروازه قزوین می‌نامند، با شش تومان در ماه، یکی از زیباترین منازلی که می‌توان در این شهر یافت اجاره کرده بودم. آب‌وهوای تهران به اندازه‌ای سلایم و خوب بود که ابراهدی بر آن وارد نمی‌آمد. خانه از دو طبقه با چندین اتاق تشکیل می‌شد؛ هر طبقه دو ایوان داشت؛ اتاقهای بالا مسلط به شهر بود؛ به شهری که با وجود منظره ملال‌انگیزش، خالی از جنبش نیست. دو ردیف پنجره که پائینها دارای لنگه‌های چوبی و بالاینها سزین به جاسهای رنگین بود، اتاق اصلی خانه را که دیوارهای آن مانند برف سفید بود، روشن می‌کرد. از طاقچه‌های آن اتاق استفاده کرده و در آنها دو سلاح ایرانی تقریباً کامل که با زحمات غیر قابل تصویری تهیه کرده بودم قرار داده بودم.»<sup>۲</sup>

سپس سولتیکف از رواج دروغ‌گویی و فقدان تقوی در ایران، سخن می‌گوید. چنانکه دیدیم نه تنها دروویل، بلکه سولتیکف و دیگران از وضع دلخراش مساکن و شهرهای ایران در عهد قاجاریه سخن گفته‌اند.

سولتیکف در طی مسافرت خود در ایران، مکرراً از وضع ناساعد شهرها و عمارات مغربیه ایران سخن می‌گوید. وی ضمن گفتگو از قزوین، می‌گوید: «در میان خرابه‌های این شهر - زیرا تقریباً تمام شهرهای ایران خرابه‌های مکره‌ی با دیوارهای گلین است - سعادت بود که یک اتاق و یک بخاری پیدا کردم. یکی از دیوارهای اتاقی که مرا آنجا بردند شیشه‌های رنگین خیلی کوچک بود که در آلت‌های چوبی جای داده شده بود؛ زیرا شیشه در ایران نادر و گران است. با این حال، چون اغلب این شیشه‌ها خرد شده بود و باد در سوراخها و شکافها می‌پیچید، با وجود آتشی که در بخاری روشن بود، تقریباً یخ کرده و از دود تقریباً خفه شده بودم. با بستن سوراخها و میخ کردن نم‌بدر، به این رنج من پایان دادند.»<sup>۳</sup>

۱. ر. ک. الکسی سولتیکف، مسافرت به ایران. ترجمه محسن‌سیا، ص ۶۵.

۲. همان، ص ۸۲-۸۳.

۳. همان، ص ۱۰۶.

## وضع اجتماعی

سولتیکف ضمن مسافرت خود، از فقر و ینوایی مردم ارمنستان سخن می‌گوید و خانه‌ها و مساکن مردم را بسیار مخروبه و بیصفا تشخیص می‌دهد: «از این مساکن فقیر، پیرانی شکسته و زفانی با لباسهای مندرس، بچه‌هایی با چهره‌های بشاش و قرمزگون ولی بحد نفرت‌انگیزی چرک، بیرون می‌آیند.»<sup>۱</sup>

پس از ورود به خاک ایران، در وصف میانه، می‌گوید: مله (ساس)هایی که نیش آنها کشف شده است، این شهر را در نظر غمگین می‌سازند. بنا به احتیاط، چادرهای ما را بیرون شهر زده بودند. سولتیکف میانه را شهری فلاکت بار می‌بیند. و از خود می‌پرسد که آیا می‌توان «به یک توده کلبه‌های گلی که عده‌ای گدا در آن سکونت گزیده‌اند، اسم شهر داد.»<sup>۲</sup>

شهر یزد در عهد فتحعلی‌شاه: واتسن شهر یزد را، در عهد قاجاریه، چنین توصیف می‌کند: «.. اطراف شهر خندق و دو رشته حصار با برج و باروهای متعدد جداگانه در پیرامون آن قرار دارد که تمام، احتیاج به تعمیر دارند. محیط آن در حدود دو میل ونیم و محوطه درونی آن، پر از خانه و باغات است. در سمت شرقی، در درون دیوار، ارگ شهر شکل مربع نامرتبی دارد و چهار صد قدم قطر آن است. در اطراف شهر، اقامتگاههای متعدد و باغاتی است که محیط آن بالغ بر پنج میل است. بازارهای یزد در حدود هزار دکان دارد با سقفی که به سبک معمول ایران است. شهر ۳ کاروانسرا دارد که در چهارده تا از آنها تجار و کسبه مشغول کارند. در شهر، می‌مسجد (غیر از مسجد رفیع و تاریخی امیر چخماق) وجود دارد و یازده مدرسه برای طلاب علوم دینی است.

یزد در نوشته‌های رسمی، دادالعباده لقب دارد. جمعیت شهر را در حدود چهل هزار نفر تخمین می‌زنند که بیشترشان صنعتکارند و به پارچه‌بافی، ابریشمکاری و کسب و بازرگانی اشتغال دارند. در این شهر، اقلیتی از هندیان، زرتشتیان و کلیمیا زندگی می‌کنند.»<sup>۳</sup>

تقارخانه: در کتاب حاجی بابای اصفهانی، صداهایی که از غروب آفتاب به بعد در شهر بگوش می‌رسید، چنین بیان شده است: «اول، صدای تقار خانه بلند شد؛ بعد، صدای اذان شام؛ آنگاه صدای طبل اول و سپس صدای طبل برچین؛ و پس از آن، صدای طبل بگیروبند؛ و سرانجام آواز «حاذق باش» و «بیدارباش» کشیکچیان و سردساران بازار و پاسبانان برج و باروی ارگ.»<sup>۴</sup>

رشت: «جان بل\*» که در سال ۱۱۲۹ هجری (۱۷۱۷ میلادی) رشت را دیده، درباره آن، چنین می‌نویسد: شهر رشت، دشت وسیعی است که همه اطراف آن را جنگلهای انبوه فرا گرفته است و نزدیکترین راه آن به ساحل دریای خزر، یک روز راه است. خانه‌های پراکنده‌اش بر این شهر آرایشی روستاوار داده است.

بسیب جلگه‌ای بودن و رطوبت این منطقه، مردم رشت ناچارند خانه‌های خود را در

۱. رک: همان، ص ۵۳.

۲. رک: همان، ص ۵۹.

۳. تاریخ ایران در دوره قاجاریه، پیشین، ص ۱۸۰-۱۷۹ (به اختصار).

۴. پیشین، ص ۱۲۰.

نقاط خشک بنا کنند. خانه‌های رشت، در مقایسه با خانه‌های نقاط دیگر ایران، حقیرتر به نظر می‌رسد. برای این که بارانهای فراوان این منطقه سقف خانه‌ها را فرو نریزد، باسها را سفالی می‌سازند.

شالیزارها و مردابها هوای آن را ناسالم ساخته است. مخصوصاً در فصل تابستان، بیماری‌های مسری در این نقطه زیاد دیده می‌شود. با اینکه در رشت وفور نعمت است، ولی مردم به علت گرسنگی، نیمه‌مرده بنظر می‌رسند. استخرهای این شهر پر از قورباغه‌هایی است که مانند کلاغها فضا را با قیل و قال خود پر می‌کنند.

گملین<sup>۱</sup> که در سال ۱۱۸۴ هجری، رشت را دیده، اطلاعات بیشتری راجع به مختصات شهر رشت بدست می‌دهد. وی از اهمیت اقتصادی و بازرگانی رشت سخن می‌گوید و می‌نویسد که دو هزار خانه، به اسلوب شرقیها، در آن بنا شده که بیشتر آجری است. عمارت‌خان، از هر جهت، ممتاز و عالی است.

رشت در زمان شاه‌عباس دوم و کریم‌خان زند و آقا محمدخان قاجار، بسبب بازرگانی خود، شهرت فراوانی داشته است و کاروانهای متعدد، از هند و بخارا و ترکیه و سایر کشورها، به این شهر می‌آمدند و ابریشم گیلان را با خود به بنادر دریای مدیترانه و خلیج فارس می‌بردند.

علیرغم زیانهایی که از طاعون ۱۲۴۶ هجری ناشی شده بود، اکنون در سایه بازرگانی ابریشم و توسعه کشاورزی برنج و تجدید صنایع ابریشمی، رشت جان تازه‌ای گرفته است. رشت دارای شش محله و در حدود ۶۰۰۰ خانه و ۳۰۰۰ جمعیت است. شهر رشت دارای ۳۳۰۰ دکان و ۲۰۰ کاروانسرا برای تجار، ۲۵ کاروانسرا برای کاروانها، ۴ مسجد و ۱۲ بقعه و ۳۴ تکیه و ۶ مدرسه علوم دینی و ۳۵ حمام است.

بازار شامل راسته‌یی است مرکب از ۳ یا چهار کوچه تنگ موازی با هم است که با کوچه‌های دیگری که بطور عمودی آنها را قطع کرده است، مربوط می‌باشد و دارای کاروانسراهای زیادی است که همه از تعدادی دکانهای نزدیک به هم و انبار تشکیل شده است. این بازارها خوب سنگفرش شده است. از هر سمت، سایبانها و طاروبیهایی ساخته‌اند که پیاده‌روها را از آفتاب و باران حفظ می‌کنند. در کاروانسراها راه، شبها، می‌بندند.

در یک قسمت از دکانها پرده‌ای آویخته‌اند که مال التجاره را در پشت آن قرار می‌دهند. کالا را روی تخته یا میزی می‌چینند. بازرگانان روی حصیر یا قالی که در پیشخان دکان انداخته‌اند، در وسط کالاها، می‌نشینند و چپق دود می‌کنند و به بحث در امور بازرگانی و سیاسی می‌پردازند و در انتظار مشتریان خود، می‌نشینند.

خانه‌ها دارای بالکونهای سرپوشیده و باسهای برآمده‌ای است که با سفال قرمز پوشیده شده است. اطراف خانه با باغ و چپر محدود شده است. در هشت یا نه سال اخیر، اسلوب خانه‌سازی رشت از خانه‌های بادکوبه تقلید می‌شود.

خانه طبقات فقیر از گل ساخته شده (استخوان‌بندی خانه از چوب است) و دارای باسهای گالیپوشی است. دیوارهایی که خانه‌ها را احاطه کرده است، از آجر یا گل است که برای محفوظ

داشتن از باران، آنها را با سفال پوشانده‌اند. در راهروها و کوچه‌ها راه‌رفتن مشکل است و اکثر باید تا قوزک‌ها در گل فرو رفت. شهر دارای یک قبرستان قدیمی است و یک یا دو مجرای فاضل آب دارد و از هرگونه تشکیلات بهداشتی عاری است. در بیشتر خانه‌ها مستراح بصورت چاههایی است که راهی به خارج ندارد و در چند متری آنها چاههایی است که آب مشروب خود را از آن برمی‌دارند.

خاکرویه و زباله را در فضای باز می‌ریزند. در زمستان، استخرها را از آب جاری آلوده بر می‌کنند و وقتی که یخ بزند، همان یخ آلوده را در یخچالها برای استفادهٔ تابستانی انبار می‌کنند.<sup>۱</sup>

« تقریباً تمام پسرها و عده‌ای از دخترها به‌سکنبخانه می‌روند و در آنجا خواندن و نوشتن می‌آموزند و آیاتی از قرآن را حفظ می‌کنند. از چند سال قبل، مدرسه‌هایی به‌سبک مدارس اروپایی، در این شهر تأسیس شده است که در آنها فارسی، عربی، فرانسه، روسی، هندسه، جبر، حساب و جغرافیا تدریس می‌شود. م. ا. اف. چرچیل که در سال ۱۳۲۱ هجری (۱۹۰۳ میلادی) در امتحان یکی از مدارس حضور داشت، از استعداد فوق‌العادهٔ عده‌ای از دانش‌آموزان اظهار شگفتی می‌کرد.»<sup>۲</sup>

بازارهای شهر رشت: دکتر فوریه در ۱۱ ربیع‌الثانی سال ۱۳۰۹، در وصف رشت چنین می‌نویسد: «رشت شهری است که ۳ هزار نفر جمعیت دارد و در میان باغات وسیع، با باسهای سراشیب، بوضعی زیبا ساخته شده است. هم تمیز است و هم بازارهای آن از مال‌التجارهٔ مسلمو کاروانسراهای آن مرکز انبار استعده‌ای است که بین ایران و اروپا از راه دریای خزر مبادله می‌شود. در آنجا فرشهایی از ابریشم، به اشکال مختلف و نقوش زیبا با گلدوزی، درست می‌کنند که شهرتی بسزا دارد.»<sup>۳</sup>

تا قبل از استقرار صدارت اسیر، در شهرهای ایران، از لحاظ رعایت اصول بهداشت عمومی و نظافت و پاکیزگی شهر و دیگر اسورهٔ نظم و حسابی وجود نداشت. اسیر برای نخستین بار، تصمیم گرفت که از بیماریهای همه‌گیر، نظیر آبله و وبا، جلوگیری کند و برای پذیرایی از بیماران، به تأسیس بیمارستان دولتی اقدام کرد. آبله کوبی از زمان فتح‌علی‌شاه، در ایران سابقه داشت، و دکتر کرمیک<sup>۴</sup> انگلیسی رساله‌ای در این باب نوشت و ترجمه آن به دست مردم افتاد. ولی آبله کوبی عمومی از ابتکارات و اقدامات خیر امیر است. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه، مکرر، در باب لزوم آبله کوبی، مقالاتی نوشت. مردم بتدریج، به سودمندی این اقدام پی بردند. آبله کوبی کودکان همگانی و اجباری بود. مسئول آبله کوبی گیلان نوشت: «در اوایل، اهل آنجا احتراز از این معنی داشتند. بعد از آن که به وضوح پیوست که این آبله کوبی بسیار مفید است،

### اصلاحات شهری و فعالیتهای بهداشتی در عهد امیر کبیر

۱. ل. دابینو، ولایات داذلمرز ایران، گیلان. ترجمهٔ جعفر خمایی‌زاده، ص ۲۶-۲۱ (به اختصار).

۲. همان، ص ۹۳.

۳. دکتر فوریه، سه سال در دبداد ایران. ترجمهٔ عباس اقبال، ص ۳۱۲.

تمامی اهالی شهر در کمال رغبت و میل، اطفال خود را می‌آوردند و آبله می‌کوبیدند. «اعضاد السلطنه می‌نویسد: «در سفر اصفهان، روزی در چهلستون، امیر را برافروخته دیدم. گمان بردم که از سر حد خبر بدی رسیده، اما معلوم شد که فرزند آن صادق رنگ آمیز و محمد کله‌پز از بیماری آبله سرده‌اند. امیر از آنان مؤاخذه کرد چرا با وجود آنکه دولت مایه آبله کوبی را فرستاده و در معاینه هم جبار زده‌اند که اطفال را آبله بکوبید، تصور کرده‌اند؟ پس گفت «از هر یک پنج تومان گرفته مرخص کنید، و پول را در صندوق خاص خرج مریضان بگذارید.» چون توانایی پرداخت آن را نداشتند، «دستور داد که از کیسه خودش، این پول را به صندوق بدهند تا قانون اجرا شده باشد.» بعد، من به امیر گفتم: «این مطلبی نبود که اینقدر شما رامشعل کرده بود.» فرمود: «شاهزاده، تعجب دارم که شما شنیدید دو نفر... بی‌جهت، تلف شده‌اند و به شما تأثیر نکرد.» از این سخن امیر «من بسیار شرمند شدم.»<sup>۱</sup>

دیگر از بلاهای بومی ایران ویا بود که از عربستان و هندوستان به ایران می‌آمد، و هر چند سال یک بار، عده کثیری را می‌کشت. امیر برای مبارزه با این بلائی خطرناک، دفاتر و جزوه‌هایی منتشر کرد و بوسیله روحانیان و سرشناسان، بین مردم پخش کرد. در روزنامه وقایع اتفاقیه، اندرزهای کافی به مردم داد. رسم قرظینه یعنی ستوقف ساختن و معاینه کردن مردم تازه وارد را معمول کرد، و مخصوصاً به حاکم کرمانشاهان ضمن نامه مشروعی، نوشت که این عمل قرظینه اسباب زحمت مردم و سودجویی مأمورین نشود.

بیمارستان دولتی در ربیع‌الاول ۱۲۶۸ افتتاح گردید. در این بیمارستان، چهارصد بیمار را می‌توانستند درمان کنند. بموجب آمار، از ربیع‌الاول ۱۲۶۸ تا ربیع‌الثانی ۱۲۶۹، در حدود ۲۲۳۸ مریض در آنجا معالجه گردیدند. پس از تأسیس دارالفنون، دکتر پلاک شاگردان خود را برای آموختن طب تجربی به بیمارستان دولتی می‌برد، و خودش کار جراحی را انجام می‌داد. پزشکان فرنگی دیگر نیز از این بیمارستان برای تعلیم دانشجویان استفاده می‌کردند. عده‌ای طبیب فرنگی به گیلان، شیراز و تبریز اعزام شدند که حقوق سالانه آنها از ۱۵۰ تا ۲۵۰ تومان بود.

تا عهد امیر، اطبا غالباً حدائق و تبرکاتی در کار خود نداشتند. از سال ۱۲۶۷، قرار بر این شد که اطبا تا تصدیق از معلم طبابت نگیرند و وقوف و تجربه خود را نشان ندهند به این کار خطیر مشغول نشوند. در روزنامه وقایع اتفاقیه، مقاله‌هایی راجع به خطر بیماریهای مسری و راه جلوگیری از آنها نوشته شد. به مردم گوشزد کردند که خاکروبه‌های خود را در آب جاری شهر نریزند، و رخت خود را در آب نشویند؛ زیرا این کارها موجب بروز انواع بیماری می‌شود. کلانتر تهران به «ریکا»ها دستور داد که در نظافت کوی و پرزنها مراقبت نمایند؛ زباله‌ها و کثافات را از کوچه‌ها بردارند. یخچالها سابقاً محل خاکروبه و رختشویخانه اهالی بود و در زمستان در همین جایگاه آلوده، آبی کثیف رها می‌کردند و یخ حاصله را به خورد مردم می‌دادند. امیر دستور داد که دور یخچالها را دیوار بکشند و برای جلوگیری از گل‌ولای زمستان، کوچه را سنگفرش کنند. دولت دستور داد که صورتی از افراد ناقص الاعضا که در شهرگدایی می‌کنند



تنظیم کنند.

برای جلوگیری از کم‌آبی، آب رودخانه کرج را به تهران جاری کردند، و مردم را از این بدبختی عظیم رها ساختند. روزنامه وقایع اتفاقیه در شمارهٔ دهم خود چنین می‌نویسد: مردم که «هیچوقت در خانه‌های خود اینطور آب جاری ندیده بودند و یا آب چاه یا آب دستی سقاها گذران می‌کردند، حوضها و گودلیها در خانه خود ساخته... از آب جاری پر کرده و همگی سیراب گردیده‌اند.» بموجب تقسیم نامهٔ آب کرج که به‌مه‌امیر است، آب رودخانه به‌هشتاد و چهار سهم تقسیم شد و نه سهم آن را بعنوان حقايق تهران تعیین نمودند.

دیگر از اقدامات خیر امیر در زمینهٔ شهرسازی، بناهای سودمندی است که از وی در تبریز و تهران بیادگار مانده است. وقتی که وزیر نظام آذربایجان بود، بازار و تیمچهٔ بزرگی در تبریز ساخت که بعدها به‌سرای امیر نامدارگشت. در تهران نیز، در عهد صدارت، بنای تیمچه و بازاری را گذاشت که اولی به‌سرای اتابکیه و دومی بازار امیر شهرت یافت. سرای امیر دو طبقه ساخته شد و ۳۳۹ حجره داشت. علاوه بر اینها در نیاوران نیز ساختمانهایی از خود بیادگار گذاشت.<sup>۱</sup> وضع شهر تهران: اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطرات خود، جسته جسته، مطالبی در پیرامون وضع عمومی شهر تهران نوشته است، از جمله می‌گوید: «روز سه‌شنبه، ۴ جمادی‌الثانی ۱۲۹۸، صبح علی‌الرسم، بطرف سنگلج رفتم. کوچه‌ها بسیار کثیف بود. ابراهیم، نایب محله را به‌دست خود، کتک زد.»<sup>۲</sup>

وی ضمن وقایع پنجشنبه ۱۱ ذی‌قعدة ۱۲۹۸، می‌نویسد در این روز، دستور دیرین شاه راجع به ایجاد چراغ‌گاز، صورت عمل گرفت. «تشریفات زیاد از هر قبیل فراهم آوردند. میدان توپخانه را آرایش دادند، بیرقها زدند، چادرها افراشتند، سوزیکانچیان اخبار دادند شربت و شیرینی و اقسام میوه فراهم آوردند. وجه نقد و شالی هم بجهت پیشکش آستان پادشاهی حاضر کردند.»<sup>۳</sup> ولی شاه به‌نام کسالت، از شرکت در جشن امتناع ورزید. اعتمادالسلطنه چون مدتی کمابیش شهردار تهران بود، بعضی از خصوصیات شهر تهران را در آن روزگار توصیف می‌کند. از جمله می‌نویسد: «دو سال قبل «کنت» مدعی شد که باید عملاً شهری که یکصد نفر بودند و یکصد مال و عیالجات خیابانی که آنها هم یکصد نفر بودند و پنجاه مال ضمیمه شود. در سال ۱۰ هزار تومان دیوان بدهد بجهت تنظیف شهر. این بود که شاه فرمودند تو مدعی شو و شدم؛ به‌من دادند.»<sup>۴</sup> سپس می‌نویسد که چون نایب‌السلطنه از این وضع ناراضی بود، به‌کارشکنی پرداخت تا شاه این مقام را از من گرفت. اعتمادالسلطنه، ضمن وقایع صفر ۱۲۹۹، می‌نویسد: شاه، بنا به اصرار حاجی ملاعلی کنی، تصمیم گرفت جنده‌ها را از شهر بیرون کند «شاه می‌فرمود از این دروازه بیرون می‌کنند، از دروازهٔ دیگر خواهند آورد؛ چرا که کنت در سال از جنده‌های تهران ۱۴ هزار تومان مالیات می‌گیرد.»<sup>۵</sup>

«ضمن وقایع جمعه، ۲۰ جمادی‌الثانیه ۱۲۹۹ می‌نویسد که در اثر برق و طوفان شدید «متجاوز از هفت نفر در طهران، بواسطهٔ برق مرده‌اند، و دو سه خانه محترق شده است.»<sup>۶</sup>

۱. دکه، امیرکبیر و ایران، به‌شون. ص ۳۳۲-۳۳۳.

۲. به‌شون. ص ۷۴. ۳. همان. ص ۱۱۹. ۴. همان. ص ۱۳۸. ۵. همان. ص ۱۴۵.

۶. همان. ص ۱۶۴.

«اعتمادالسلطنه، ضمن وقایع سوم شوال ۱۳۰۳ می‌نویسد: «دستخطی به‌تایب‌السلطنه صادر شد که قصابهاگوشت در کوچه می‌فروشدن مختارند، اما کثافت‌گوسفند را در کوچه‌ها نریزند.»<sup>۱</sup> «همو ضمن وقایع پنجم رجب ۱۳۰۴، می‌نویسد که شاه مرا فرا خواند. «لدی الورود فرمودند، خیابانها را بده تعمیر کنند، درخت بکارند. عرض کردم، رسم دولت شما این است بنایی را باید در زیستان بکنند، درختکاری را در غیر موقع در تابستان! هزار مرتبه پول خواستم بجهت تعمیر خیابانها، ندادند؛ درخت خواستم، ندادند؛ خیلی سخت‌گفتم.»<sup>۲</sup>

وضع کوچه‌ها: غالباً کسانی که از گذشته تاریخی ایران، ناامنی شهرها و مختصات حکومت‌های فنودالی بیخبرند، از مشاهده کوچه‌های تنگ و پراعوجاج و پیچاپیچ که در شهرهای مختلف هنوز آثاری از آن باقی است، دچار شگفتی و تعجب می‌شوند؛ غافل از آنکه شهرسازان آن دوران یعنی توده مردم که کاملاً از حملات احتمالی اشرار و یاعیان و جنگهای فنودالی آن دوران با خبر بودند، برای آنکه در راه هجوم و تجاوز و غارتگری اشرار، بتوانند سدها و موانع گوناگونی ایجاد کنند، حتی‌الامکان، کوچه‌ها و معابر عمومی را تنگ و پیچاپیچ می‌ساختند تا بتوانند در روزهای بحرانی، با ساختن سدها و دریندها، در مقابل یاعیان پایداری کنند.

در قادیخ کاشان می‌خوانیم: «در آن هنگام اقدام دفاعی و احتیاطی دیگری هم که بعمل آمد، ساختن دریندهای بزرگ و محکمی در مدخل کوچه‌های بن‌بست کوی و برزن شهر بو تا در صورت رخنه کردن دشمن به‌شهر، خانه به‌خانه، از خود دفاع کنند. چنانکه در سال ۱۱۷۵، هنگام تهاجم سپاهیان زکی‌خان‌زند به کاشان، عبدالرزاق‌خان حاکم و مدافعین شهر، در برابر آنان دلیرانه مقاومت کردند. بعد از آن، عبدالرزاق‌خان خندق عمیق معتبری هم برگرد با روی شهر حفر نمود.»<sup>۳</sup>

«در عهد قاجاریه، چون بدنبال درگنشت هر یک از پادشاهان، اغتشاش و آشفستگی در سراسر کشور پدید می‌آمد، مردم کاشان در آن هنگام، دروازه‌ها را می‌بستند و پشت آن را خاکریز می‌کردند و از ورود دسته‌های مسلحی که در آن حدود آمدورفت می‌نمودند، جلوگیری می‌کردند.»<sup>۴</sup>

در سالهای اخیر نیز مظالم و ستمگریهای نایب حسین کاشی و پسرانش، در دهات و شهر کاشان، معروف است و محتاج به یادآوری نیست. پس از استقرار سلسله پهلوی و ایجاد امنیت و تمرکز در سراسر کشور، اندک‌اندک، برج و باروها، قلعه‌ها، خندقها و دروازه‌هایی که در طی قرون برای دفاع شهرها ضرورت کامل داشت، ارزش نظامی و اجتماعی خود را از کف داد و ساختن خیابانها و کوچه‌های مستقیم و عریض جزو برنامه‌های شهرداریها قرار گرفت.

وضع تهران در قرون اخیر: از دوره شاه طهماسب اول صفوی به‌بعد، اندک‌اندک، تهران بصورت یک شهر درآمده و «از موقعی که آقا محمدخان قاجار در اوایل قرن ۱۳ هجری آن را مرکز اقامت خود قرار داده، عنوان پایتخت ایران را پیدا کرده است.

۱. همان، ص ۴۴۳.

۲. همان، ص ۴۹۱-۴۹۰.

۳. آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز، پیشین، ص ۹۶.

۴. همان، ص ۹۸.

با وجود اینکه فتحعلی‌شاه و محمدشاه و رجال درباری ایشان، در آبادی تهران و بنای قصور و عمارات و مساجد و بازارهای چند، کوشیدند و روزبروز ترقی و شکوه آن را بیشتر کردند، باز مهمترین قدم در این راه در عهد سلطنت ۹۴ ساله ناصرالدین‌شاه برداشته شد. تهران قدیم از مساجد و مدارس و بازارها و خیابانها و میدانها و ابنیه سلطنتی و باغها تا قبل از دوره پهلوی، آنچه داشته بیشتر از بناهای عهد ناصری بوده است.

در دوره سلسله پهلوی، چنانکه همه می‌دانیم، تهران هم از چهار طرف وسعت پیدا کرده و هم بعلت خراب کردن بسیاری از محلات کهنه و قدیمی و انشاء خیابانهای وسیع در میان آن محلات، صورت این شهر قدیمی و تاریخی بکلی بشکل دیگری درآمده و هنوز هم تغییر صورت مزبور، بسرعت و بدون رعایت اصول شهرسازی، پیش می‌رود.

بدیختانه، ما هنوز هیچ نوشته مستند و معلومی درباب تاریخ تهران در دست نداریم و تا امروز هیچکس همت نکرده است که درباب پایتخت کشور ایران، کتاب یا رساله‌ای تألیف کند تا معاصرین و آیندگان بدانند که براین شهر بزرگ، لاقلاً از همان اوانی که پایتخت ایران شده تا امروز، چه گذشته است. ابنیه مهم چه بوده یا چه هست. بانیان آنها چه سردمی بوده و در چه تاریخی آنها را بنا کرده‌اند. محلات و کوچه‌های قدیمی و مدارس و مساجد آن به چه کسانی یا به چه حوادثی منسوب است و در طی این مدت یک قرن و نیم، که از پایتخت شدن تهران می‌گذرد، آبادی و خرابی آن به چه حالت درآمده و چه تغییراتی از این جهت در آن راه یافته است.

«تصور می‌کنم کمتر کسی بداند که مثلاً «زنبورکخانه» و چال سیلابی و بازارچه زعفران باجی و گود اخترکورو گذر لوطی صالح و بازارچه حاج سید ابراهیم، و چهارسوی شیرازیها و کوچه غربیان و کوچه هفت تن و بازارچه مهدی موش و سرپولک و هزارها مثل این اسامی، که هنوز هم معمول است، به چه علل به این عناوین خوانده شده یا اشخاصی که این مواضع را به ایشان منسوب داشته‌اند چه کسانی بوده‌اند؟

به‌گمان ما، هنوز هم وقت برای تحقیق این مجهولات دیر نشده است... اینک نگارنده این سطور... یک قسمت از یادداشتهای خود را در مجله یادگلا درج می‌کند. بحث ما در اینجا مربوط است به دو موضوع: یکی سبزه‌میدان، دیگر مجمع دارالصفای که در جوار آن میدان و در قسمت جنوب غربی آن قرار داشته است.

به‌شرحی که از بعضی از کتب عهد ناصری، مخصوصاً کتاب المآثر و الآثار که در ۱۳۰۶ قمری به چاپ رسیده و در ۱۲۷۴ قمری چاپ آن اتمام پذیرفته، برمی‌آید، سبزه‌میدان پیش از آنکه بصورت قبل از عهد پهلوی درآید، چنانکه ترکیب لغوی آن می‌فهماند و در غالب شهرهای گیلان و مازندران و غیره نظایر آن وجود داشته، در ابتدا میدالی بوده است که در آن اقسام سبزی و تره‌بار می‌کاشتند و در همان محل نیز به خرید و فروش آنها می‌پرداخته‌اند.

در کتاب المآثر و الآثار، در این خصوص، چنین نوشته شده: «مکشوف باد که این میدان را به آن جهت، سبزه‌میدان گفته‌اند که در زمان سلطنت زندیه، آنگاه قاجاریه برای تدارک ترجات و سبزی‌آلات اهالی دارالخلافه، در فصل بهار، این محوطه را که با حوالی و حواشی بمنزله

دشمنی بود عریض، انواع سبزیها می کاشتند و از عهد دولت شاه مرحوم، محمدشاه غازی، تا همین سال مزبور (یعنی ۱۲۶۹ هجری، سال ششم از سلطنت ناصرالدین شاه) قاپوق که مقصرین را پهای آن سیاست می کردند در وسط این میدان بود و کسبه بسیار پست، از قبیل جگرک بره و گاو فروش و نعلبند و امثالهم، سایبانهای کرباس میدانی در آنجا افراشته امتعه نالایق خود را می فروختند. بعلاوه، مرغ فروشها و بره دارها نیز در این موقع، به کسب می پرداختند. الغرض، این مکان که فعلاً متنزه می است نمایان، محلی بسیار کشیف و مجتمع هرگونه فضول قاذورات بود. و در تاریخ مزبور، به دست پدرم (یعنی حاجی علی خان حاجب الدوله، پدر محمد حسن خان صنایع الدوله و اعتماد السلطنه) ساخته و از هر پلیدی پرداخته شد، بعدی که امروز نزهتگاه مردم است و چند سال، اینجا در ایام رمضان، بساط اندازی می شد و امتعه متنوعه ایران و فرنگ (مشابه اکسپوزیسیون) در نهایت آراستگی عرضه می شد. افسوس که این وضع بهم خورد. [ص ۶۳]. نام قدیم دیگر سبزه میدان «تخته پل» بود که ظاهراً به معنی پل تخته ای است. اما درست معلوم نیست که چرا به آن این نام را داده بوده اند. به احتمال قوی، این نقطه محل پلی بوده است بر روی یکی از رودخانه های مغرب تهران (مثل رودخانه ونک یا کن) که از اراضی نزدیک به تهران قدیم که حالیه داخل شهر شده، عبور می کرد، و بعد از وسعت پیدا کردن شهر و خراب کردن خندق اول آن (در سال ۱۲۸۴ قمری) که حد شمالی آن خیابان برق کنونی و حد غربی آن به ضلع شرقی خیابان ناصریه، معروف به کنار خندق بوده، مجاری آنها را دورتر، یعنی بیشتر بطرف مغرب، برده اند.

رودخانه کن تا قبل از آنکه خندق دوم شهر تهران احداث شود، از محل سریشخانه دولتی (سریشخانه سینای کنونی) می گذشت و هیچ بعید نیست که همین رودخانه بوده است که از طریق سبزه میدان حالیه بطرف جنوب شرقی می رفته است.

مرحوم هدایت، در آخر «روضه المصفاى ناهری»، [ج ۱۰، ص ۸۱۴] در باب بنای سبزه میدان، چنین می نویسد: «دیگر از بناهای عهد ناصری، عمارت میدان در تخته پل مشهور به سبزه میدان است که سالهای بسیار، محل ذبح گاو و گوسفند و بخش و خاروجیقه سردار متعذر بود، و گناهکاران واجب القتل را در آن محل بردار می زدند و مقتول می کردند، و فی الواقع بس ناشایسته و ناپسند بود که مبتدای دربار ارک خاص شاهنشاهی مطرح و ملعب الواط و مذبح حیوانات باشد. حضرت شاهنشاهی مقرر فرمود که دار را به خارج شهر برپای دارند، و این مکان لایق را سرایی دولتی و تاجر نشین سازند و در اطراف آن، حجرات فوقانی و تحتانی پردازند، و دکاکین آن را بلور فروشان به بلورینه آلات رنگین نمایند، و حوضه آب صاف در سبزه میدان، چون ناف خوبان، بیارایند، و چنین کردند و اکنون محلی پاک و جایی باصفاست...» بنای میدان تخته پل، یا سبزه میدان، در سال ۱۲۶۹، یعنی قریب به یک سال بعد از عزل و قتل میرزا تقی خان امیرکبیر انجام یافته ولی ظاهر این است که شروع به این کار، مثل شروع بنای مدرسه دارالفنون و بسی ابنیه دیگر، در عهد صدارت او شده سنتهی عمر وی به اتمام آنها وفا نکرده است.

در همین «روضه المصفاى ناهری» مرحوم هدایت، یکی دیگر از ابنیه جدیده عهد ناصر - الدین شاه را که به مباشرت حاجی علی خان حاجب الدوله اتمام پذیرفته (خیابان تخته پل

جدید) می‌شمارد؛ و غرض از این خیابان، همان خیابان شرقی - غربی است بین گلوندک و انتهای خیابان ناصریه که سابقاً بمناسبت نزدیکی به ذخیره اسلحه دولتی، آن را «خیابان جبهه خانه» می‌نامیدند؛ ولی امروز جزء خیابان بوذرجمهری شده است... از جمله مؤسساتی که امیر - کبیر طرح انشاء آن را ریخته بود ولی مثل بسیاری دیگر از اقدامات خیر او پس از قتلش مفتوح شده و به ثمر رسیده، مدرسه یا مؤسسه مجمع الصنائع است برای تربیت شوق اهل هنر و ترویج صنایع داخلی در سرای بزرگی که هنوز هم به همین اسم موسوم است؛ و محل آن، در انتهای بازار توتون فروشها در جنوب غربی محل سبزه میدان قرار دارد.

در این مؤسسه بالنسبه بزرگ، عده‌ای به کارهای دستی، نظیر زردوزی، ملیله‌دوزی، تفنگ‌سازی، قدارگری، تعمیر ساعت، کلیدسازی، نقاشی، صحافی، تذهیب کاری، آهنگری، نجاری، کالسکه‌سازی و جز اینها اشتغال داشتند.<sup>۱</sup>

تهران به نظر دکتر فوریه: دکتر فوریه، در سفرنامه خود، می‌نویسد که تهران دارای صدوسی هزار نفر جمعیت است، و در دورانور خود بارویی دارد که منحصر آن را از گل ساخته‌اند. در هر طرف از چهار جهت آن، سه دروازه است که مجموعاً ۱۲ دروازه می‌شود. هر دروازه طاقهای برج مانند و بلند دارد که با کاشیهای الوان مزین ساخته‌اند. میان شهر تهران و بارو، باغهای محصور و اراضی بایر پهناور، مزارع، سوستان و قبرستان قرار گرفته است. میدان توپخانه، میدان مرکزی شهر است. خیابانهای مهم عبارتند از: خیابان امین السلطان (فردوسی حالیه)، لاله‌زار، خیابان الماسیه، ناصریه، چراغ‌گاز، خیابان مریضخانه. فوریه می‌نویسد: قسمت شمالی تهران با داشتن کوچه‌های زیبا و مستقیم و حیاطها و باغهای وسیع و عمارات زیاد ممتاز است. خیابان الماسیه که داخل ارک می‌شود، و خیابان ناصریه یا شمس‌العماره، راه وصول به محلات قدیمی شهرند. در این محلات، کوچه‌ها و محلات تنگ و پرپیچ و خم است و جمعیتی که چندان پاک و پاکیزه هم نیستند در هر قدم در رفت و آمدند. کثافات آنها ینهایت است. مخصوصاً پایین بازار و در کوچه‌هایی که راه میدان قاپوق و میدان مالفروشها و محله یهودیه‌است، ممکن نیست که انسان از آنها بگذرد و دائم با بوی عفونت لاشه مردار همراه نباشد.

سپس فوریه از مختصات بازارهای تهران و سوراخهای نورافکن سقف و کثرت آمدورفت در آنها سخن می‌گوید، و می‌نویسد آب مشروب تهران، مثل غالب شهرها، از قنات است و چون از البرز می‌آید، از شمال به جنوب جاری است. غالباً در تابستان، قناتچاری می‌شوند. به نظر فوریه، طرز توزیع آب در تهران ظالمانه و غیر صحیح است، و مجاری رو باز سبب انتشار امراض گوناگون می‌شود. سپس، فوریه از چگونگی تحصیل یخ در زمستان و انبار کردن آن در گودالهای زیرزمینی برای تابستان سخن می‌گوید.

در مورد بناهای تهران، می‌نویسد که همه از خشت و گل است. دیوارها و بناها را با کاهگل ضخیم می‌اندایند؛ به همین علت، در زمستان، بر اثر ریزش برف و یاران، خطر خراب شدن سقفها و دیوارهای پوسیده و تلف شدن انسانها و حیوانات زیاد است.<sup>۲</sup>

۱. رک: مجله یادگاد. سال چهارم، شماره ۱۵-۹، ص ۵۹ به بعد.

۲. رک: سه سال در دهاد ایران، پیشین، ص ۱۲۴-۱۲۸.

شهر رشت: الکساندر خود زکو، راجع به ارزش اقتصادی رشت می‌نویسد: «چون موقع مرکزی شهر، آن را از لحاظ بازرگانی ممتاز می‌داشته، به فرمان شاه عباس، به پایتختی ایالت گیلان انتخاب شد. تنها ۴ شبانه روز راه کاروانرو آن را از قزوین، عمده‌ترین انبار کالا در سراسر ایران، جدا می‌کند. از طرف دیگر، فاصله‌اش تا پیر بازار که خود توسط یک راه‌آبی مناسب با خلیج انزلی در ارتباط است، در حدود یک ساعت و نیم می‌باشد. از این طریق، رشت با تمامی بنادر دریای خزر مرتبط می‌گردد.

هر چند که دو سوم جمعیت این شهر بر اثر کشتار طاعون سالهای ۱۸۳۲-۱۸۳۱ میلادی (۱۲۴۸-۱۲۴۷ هجری قمری) از دست رفته است، باز در حال حاضر (نیمه اول قرن نوزدهم) شهر رشت صاحب شش هزار باب خانه است که در هفت محله پراکنده‌اند، و هفت بازار و ده مسجد و یک قصر و مدارس بسیار دارد. جمله کوچچه‌هایش را با سنگ مغروش کرده‌اند. در روزهای «نوغان»، یعنی اوایل مرداد که محصول ابریشم بلست می‌آید، بازارهای رشت تحرکی بی‌نظیر به خود می‌گیرد. در این روزها، مالکان و کشاورزان از همه نقاط گیلان به رشت می‌آیند تا محصولات خویش را بفروشند؛ مالیات‌هایشان را بپردازند و عروسی فرزندانشان را تدارک ببینند.

شهر در این روزها، میعادگاه بازرگانان و سوداگران ایرانی و روس و ارمنی و یونانی است که از هر سوی فرا می‌رسند. تحرکی که در این زمان شهر رشت را فرا می‌گیرد، در کمتر شهری از مشرق زمین نظیری برای آن می‌توان یافت. تمام معاملات بر مبنای ترقی یا تنزل قیمت ابریشم فیصله می‌یابد. نه‌گرمای خفقان‌آور روز و نه‌هوای مه‌آلوده و پر از پشه شب، هیچیک، التهاب سوداگران ابریشم را تسکین نمی‌دهد. ابریشم تهیه‌شده در قومن و لاهیجان از لحاظ زیبایی و ظرافت، بر ابریشم ولایت رشت پیشی می‌گیرد.<sup>۱</sup>

تحقیق دربارهٔ مختصات شهرها از جهات مختلف، از دوره قاجاریه (عهد ناصرالدین شاه) آغاز گردید. از جمله در «کتابچهٔ راجع به مساجد و تکایا و دکاکین و تعداد نفوس اصفهان» اطلاعات سودمندی بچشم می‌خورد: در ابتدای این رساله، که سراسر آمار سیاقی است، می‌نویسد: کتابچهٔ تعداد عمارات و ابنیه و باغات شاهی و مساجد و مدارس و دکاکین و حمامات و کاروانسراها و امامزاده‌ها و تکایا و بقاع و طواحین و یخچالها و قراولخانه‌ها و کارخانجات و بیوتات مسکونهٔ واقع در شهر و خارج شهر بلدهٔ دارالسلطنهٔ اصفهان، و تعداد نفوس ساکنین شهر و خارج شهر که جزو شهر تعداد می‌شود، و نفوس طلاب ساکنین مدارس و کاروانسراها و غیره، برحسب امر جناب صاحب دیوان، کلاتر و مختسب و کتخدایان بازدید نموده‌اند - به تاریخ محرم الحرام ۱۲۸۷.<sup>۲</sup>

شهر بروجرذ: دکتر فوریه، در طی مسافرت خود در ایران، دربارهٔ شهر بروجرذ، چنین می‌گوید: «بروجرد شهر بزرگی است که بیست هزار نفر جمعیت دارد، ولی کثافت آن از حد گذشته. بعضی آنکه از حصار آن داخل شدید، غیر از خرابه و کثافت چیز دیگری نمی‌بینید. تمام

۱. مرزمن گیلان، پیشین، ص ۱۳-۱۲ (به اختصار).

۲. فرهنگ ایران زمین، ج ۶، ص ۱۲.

کوچه‌ها کج و معوج و بازارها تنگ و تاریک، و از همه جا هر نوع رایحه کویه به مشام می‌رسد. چاله مستراح غالب خانه‌ها بطرف کوچه‌ها باز است، و در وسط شهر محلی است که تمام کثافات به آنجا می‌رود و خدا دانست که آیا تاکنون چیزی از آن برداشته شده یا نه. آفتاب هم نمی‌تواند همه جا را خشک و سالم کند. بروجرد تنها وسیله ضد عفونی که در دسترس دارد، همین آفتاب است.<sup>۱</sup>

وصفی از بازار اصفهان: یحیی دولت‌آبادی (متولد در سال ۱۲۷۹ هجری)، در وصف بازار اصفهان، چنین می‌نویسد: «موسم تابستان است. وارد بازار می‌شویم. بوی بد کثافت‌هایی که از دکانها در پای آنها ریخته شده، و هوای بازار را متعفن نموده سخت در دماغ ما اثر می‌کند. چراغهای بازار که عبارت است از چراغ موشیهای کوچک که با روغن کرچک می‌سوزد و روشنایی کمی دارد، از دور چشمک می‌زنند و در شرف خاموش شدن می‌باشند. کشیکچیان بازار که کثیفترین مردم هستند، از زحمت بیداری شب فراغت یافته روی سکوه‌های بازار چرت می‌زنند. سگهای بیصاحب بسیار در کنار بازار از گرسنگی پارس می‌کنند.»<sup>۲</sup>

کوچه‌های شیراز: حاجی پیرزاده در سفرنامه خود، می‌نویسد: «که کوچه‌های شهر شیراز تنگ، وسط کوچه‌ها بلند و بسیار کج و معوج است و بحکم جناب صاحب دیوان، بعضی از کوچه‌ها را سنگفرش کرده‌اند.»<sup>۳</sup>

امنیت در شهر تهران: اعتماد السلطنه، ضمن وقایع سوم شعبان ۱۳۱۳ قمری، می‌نویسد: «در شهر، دزدیهای غریب می‌شود. از جمله دیشب، سقف حجره تومانیاس، تاجر ارمنی را که در کاروانسرای امیر است، شکافته به معاونت زیربان و نردبان بالا رفته مبلتی نقد و جواهرات برده بودند. بعلاوه، چند نفر را در این ماه، شبها در کوچه‌ها بقتل رسانیده‌اند، و از خانه‌های فقرا زیاد سرقت کرده‌اند. از آنجا که هیچ کار در تحت قاعده نیست، با دویست نفر پلیس اسمی و صد نفر رسمی، چطور می‌توان این شهر را که چهار فرسخ دور دارد نظم داد. خود رئیس پلیس می‌گوید: من دویست نفر آدم دارم و در مقابل، هزار و پانصد دزد از سربازهای فوج مخصوص لایب - السلطنه... باز آن گزبه‌های قدیم و کدخداهای سابق هزار درجه بهتر از وضع حالا بود.»<sup>۴</sup>

شهر پاریس به نظر حاجی پیرزاده: حاجی پیرزاده که در عهد ناصرالدین‌شاه، از راه اصفهان و شیراز به اروپا رفته بود، با شگفتی تمام، از زیبایی و پاکیزگی شهر پاریس سخن می‌گوید: بعضی خیابانها که عرض آن پنجاه ذرع و شصت ذرع است و دو ردیف درخت دارد، آن را «بلوار» می‌گویند، و بعضی خیابانها، که بقدر صد ذرع و هفتاد ذرع عرض دارد و چهار ردیف درخت در آن نشانده‌اند، آن را «آولو» می‌گویند. وسط خیابانها راه کالسکه است و کنار دیوارها راه پیاده روست. درباره نظافت شهر، می‌نویسد: سطح خیابانها و کوچه‌ها را از قیرو-

۱. سه سال در دبداد ایران، پیشین، ص ۲۷۵-۲۷۴.

۲. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ص ۱۶.

۳. سفرنامه حاجی پیرزاده، به کوشش حافظ فرما فرمایان، ج ۱، ص ۶۷.

۴. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، پیشین، ص ۱۰۵۳.

ماسه و آهک جوشانیده، چنان صاف و هموار ساخته‌اند که با اندک باران، چنان تمیز و شفاف می‌شود که عکس در آن نمایان است. گاه معابر را با چوب فرش می‌کنند. در کنار کوچه‌ها، هر پنجاه ذرع فاصله، یک لوله آبی حاضر است که تلمبه را بر او وصل نموده کوچه را می‌شویند یا درختهای خیابان را آب می‌دهند. در پای درختها، شبکه آهنی نصب نموده‌اند که ملصق بر زمین است، و در میان هر درخت، یک چراغ نصب کرده‌اند. درختها را با سه چهار ذرع فاصله، در زمین نشانیده‌اند که شاخه‌ها به هم رسیده و سایه انداخته است. زمین کوچه‌ها را با سنگ تراشیده بقدر آجر، فرش نموده‌اند. سنگ تراشیده و قلموسنگ در هیچ کوچه و خیابانی دیده نمی‌شود.

همه اوقات، در وسط کوچه و اطراف کوچه، آدم و مستحفظ ایستاده و اگر کثافت و ناپاکی ببینند، فوراً پاک و تمیز می‌کنند، و کوچه و خیابانها چنان پاک و تمیز و شسته و رفته است که شخص هوس می‌کند که همه اوقات در کوچه راه برود و بنشیند، و صندلیهای فراوان و نیمکتهای بسیار در کوچه و خیابانها در هر جا، بموقع خود، گذارده‌اند.

در شبها، بقدری در کوچه‌ها و خیابانها و میدانها چراغ گاز روشن می‌نمایند که گویا هر شب در پاریس جشن دولتی و سلطنتی است؛ یا شب عیدی است که مخصوصاً اینقدر چراغ روشن نموده‌اند. چراغها از سر شب تا صبح می‌سوزد. جناب مؤیدالملک این شعر را بمناسبت چراغ گاز خواندند:

چنانچه ادب آنست که در حضرت پاریس گوئیم که ما خود شب تاریک ندیدیم  
در دوره ناصرالدین‌شاه، به همت میرزا عبدالغفار نجم‌الدوله، نقوس دارالخلافت تهران در زمستان ۱۲۸۴ قمری (۱۲۴۶ شمسی ۱۸۶۸ میلادی) سرشماری گردید. این کار مثبت و مفید، در مدت دو ماه، پایان پذیرفت:

«عدد بیوت دارالخلافت ناصره: در ارگ سلطانی ۱۹۵ باب، در عود لاجان ۲۵۰۸ باب، در چالمیدان ۲۳۴۷ باب، در سنگلج ۱۹۶۹ باب، در محله بازار ۱۴۸۸ باب، در محلات خارج شهر ۱۰۲۴ باب؛ عدد مساجد ۴۷ باب، عدد مدارس ۳۵ باب، عدد تکایا ۳۴ باب. عدد کابین خبازی صدو هفتاد باب، عدد حمامهای عام صدونود باب، عدد کاروانسراهای تجارتنی و غیرتجارتنی صدومی باب، عدد یخچالها بیست باب. عدد دستگاههای کوره‌پزی هفتاد باب، عدد اصطبلهای خاصی که مردم ساخته‌اند دویست و هفتاد و هفت باب، عدد بیوت یهود صد و شصت باب. و حال این تفصیل را به ارقام هندسه و سیاق نیز می‌نویسیم تا واضح تر شود.



## عدد کل نفوس داخل و خارج شهر به انضمام سپاه حاضر رکاب

تفصیل عدد کل قشون که در دارالخلافه متوقف می باشند	۱۴۷۲۵۶	جمعیت
	۸۴۸۰	قشون
سرباز ۵۵۰۸	۱۵۵۷۳۶	کل نفوس شهر
غلام پیشخدمت و غلام ۱۱۴۸		عدد نفوس محلات
توپچی ۷۰۰	۳۰۱۴	ارگه مبارک
سواره نصرت ۲۲۰	۳۶۴۹۵	عودلاجان
سواره نظام ۳۰۰	۳۲۵۴۷	چالمیدان
زنبورکچی ۱۵۰	۲۹۶۷۳	سنگلج
موزکانچی ۱۳۳	۲۶۶۷۴	محلّه بازار
غلام مخصوص ۱۲۱	۱۶۸۵۳	محلات خارج شهر
کل قشون ۸۴۸۰	۱۴۷۲۵۶	کل نفوس رعیت

ارک مبارک سلطانی		کل نفوس غیر سپاه	
۲۱۹۰	صاحبخانه	۱۰۱۸۹۳	صاحبخانه
۸۲۲	اجاره نشین	۲۵۳۶۳	اجاره نشین
۳۰۱۲	کل نفوس	۱۲۷۲۵۶	کل نفوس
۱۳۳۳	مردان بزرگ	۵۳۹۷۲	مردان بزرگ
۸۹۰	زنان بزرگ	۵۲۳۹۰	زنان بزرگ
۲۲۰	اطفال شیرخوار الی ۵ سال	۲۱۶۲۵	اطفال شیرخوار الی ۵ سال
	جوانان بزرگتر از ۵ سال الی		جوانان بزرگتر از ۵ سال
۳۷۱	۱۵ سال	۱۹۲۶۹	الی ۱۵ سال
۳۰۱۲	کل نفوس	۱۲۷۲۵۶	کل نفوس
۷۴۴	آقایان و کسبه	۴۲۴۶۸	آقایان و کسبه
۱۳	غلام سپاه	۷۵۶	غلام سپاه
۵۷۶	نوکر	۱۰۵۶۸	نوکر
۶۷۶	زنان محترمه	۲۶۰۶۳	زنان محترمه
۹۹	کنیز سپاه	۲۵۲۵	کنیز سپاه
۱۱۵	خدمتکار	۳۸۰۲	خدمتکار
۷۹۱	طفل و جوان	۴۰۸۹۲	جوان و طفل
۳۰۱۲	کل نفوس	۱۲۷۲۵۶	کل نفوس
۷۰	قاجار	۲۰۰۸	قاجار
۱۱۸۲	طهرانی	۳۹۲۲۵	طهرانی
۷۶	اصفهانی	۹۹۵۵	اصفهانی
۱۹۲	آذربایجانی	۸۲۰۱	آذربایجانی
۱۲۹۲	متفرقه	۸۷۸۲۷	متفرقه
۳۰۱۲	کل نفوس	۱۲۷۲۵۶	کل نفوس

محله چالمیدان		محله عودلاجان	
۱۷۹۲۵	صاحبخانه	۲۹۱۵۲	صاحبخانه
۱۶۶۲۲	اجاره نشین	۸۳۲۳	اجاره نشین
۳۴۵۴۷	کل نفوس	۳۶۴۹۵	کل نفوس
۱۱۷۴۰	مردان بزرگ	۱۳۰۱۲	مردان بزرگ
۱۱۷۶۶	زنان بزرگ	۱۳۱۰۹	زنان بزرگ
۵۸۷۱	اطفال شیرخوار الی ۵ سال	۵۲۱۴	اطفال شیرخوار الی ۵ سال
	جوانان بزرگتر از ۵ سال الی		جوانان بزرگتر از ۵ سال الی
۵۱۷۰	۱۵ سال	۵۱۶۰	۱۵ سال
۳۴۵۴۷	کل نفوس	۳۶۴۹۵	کل نفوس
۱۰۸۶۱	آقایان و کسبه	۹۵۴۹	آقایان و کسبه
۸۸	غلام سیاه	۲۷۱	غلام سیاه
۷۹۱	نوکر	۳۱۹۲	نوکر
۱۱۱۸۶	زنان محترمه	۱۰۵۳۸	زنان محترمه
۲۸۲	کنیز سیاه	۱۰۴۱	کنیز سیاه
۲۹۸	خدمتکار	۱۵۳۰	خدمتکار
۱۱۰۴۱	طفل و جوان	۱۰۳۷۴	طفل و جوان
۳۴۵۴۷	کل نفوس	۳۶۴۹۵	کل نفوس
۳۵۸	قاجار	۱۲۶۸	قاجار
۹۹۷۵	طهرانی	۱۱۴۹۸	طهرانی
۳۱۰۳	اصفهانی	۱۹۸۹	اصفهانی
۹۷۳	آذربایجانی	۱۹۶۰	آذربایجانی
۲۰۱۳۷	متفرقه	۱۹۷۸۰	متفرقه
۳۴۵۴۷	کل نفوس	۳۶۴۹۵	کل نفوس

محله بازار		محله سنگج	
۱۸۶۸۲	صاحبخانه	۲۲۷۰۷	صاحبخانه
۷۹۸۸	اجاره نشین	۶۹۶۶	اجاره نشین
۲۶۶۷۲	کل نفوس	۲۹۶۷۳	کل نفوس
۹۵۵۰	مردان بزرگ	۱۱۰۰۲	مردان بزرگ
۱۰۰۴۵	زنان بزرگ	۱۰۹۷۳	زنان بزرگ
۳۸۵۱	اطفال شیرخوار الی ۵ سال	۴۱۶۹	اطفال شیرخوار الی ۵ سال
	جوانان بزرگتر از ۵ سال		جوانان بزرگتر از ۵ سال
۳۲۲۸	الی ۱۵ سال	۳۵۲۹	الی ۱۵ سال
۲۶۶۷۲	کل نفوس	۲۹۶۷۳	کل نفوس
۷۱۸۲	آقایان و کسبه	۸۱۲۰	آقایان و کسبه
۱۸۵	غلام سیاه	۱۴۷	غلام سیاه
۲۱۹۱	نوکر	۲۷۳۵	نوکر
۸۹۲۲	زنان محترمه	۹۶۰۱	زنان محترمه
۲۳۵	کنیز سیاه	۴۸۷	کنیز سیاه
۶۸۶	خدمتکار	۸۸۵	خدمتکار
۷۰۷۹	طفل و جوان	۷۶۹۸	طفل و جوان
۲۶۶۷۲	کل نفوس	۲۹۶۷۳	کل نفوس
۹۱	قاجار	۱۰۴	قاجار
۱۰۰۱۲	طهرانی	۱۸۸۴	طهرانی
۲۳۷۲	اصفهائی	۱۲۰۵	اصفهائی
۱۴۸۵	آذربایجانی	۲۰۴۳	آذربایجانی
۱۲۷۱۲	متفرقه	۲۲۴۳۷	متفرقه
۲۶۶۷۲	کل نفوس	۲۹۶۷۳	کل نفوس

تعداد بعضی از گروه ساکن دارالخلافه	محلّات خارج شهر
۱۴۶۳ طلاب	صاحبخانه
۸۰۰۰ متحرک	۱۱۲۳۳
۱۱۵ عاجز	۵۶۲۰ اجاره نشین
۱۱۱ زردشتیان	۱۶۸۵۳ کل نفوس
۱۳۰ فرنگی	مردان بزرگ
۱۰۰۶ مسیحی	۷۳۳۵ زنان بزرگ
۱۵۷۸ یهود	۵۶۰۷ اطفال شیرخوار الی ۵ سال
عدد بیوت دارالخلافه	۲۱۰۰ جوانان بزرگتر از ۵ سال
۱۹۵ ارگ	۱۸۱۱ الی ۱۵ سال
۲۵۵۸ عودلاجان	۱۶۸۵۳ کل نفوس
۲۳۴۷ چالمیدان	آقایان و کسبه
۱۹۶۹ سنگلج	۶۱۸۶ غلام سیاه
۱۴۸۸ محله بازار	۶۲ نوکر
۱۰۲۴ محلّات خارج شهر	۱۰۸۷ زنان محترمه
۹۵۸۱ کل بیوت	۵۱۳۸ کنیز سیاه
تعداد ابواب مساجد و مدارس و غیره	۱۸۱ خدمتکار
۴۷ مساجد	۲۸۸ طفل و جوان
۳۵ مدارس	۳۹۱۱ کل نفوس
۳۴ تکایا	۱۶۸۵۳ قاجار
۱۷۰ خبازی	۱۱۷ طهرانی
۱۹۰ حمامهای عام	۲۶۹۴ اصفهانی
۱۳۰ کاروانسرا	۱۲۰۸ آذربایجانی
۲۰ یخچال	۱۵۴۶ متفرقه
۷۰ کوره پزی	۱۱۸۸۲ کل نفوس
۲۷۷ اصطبل	۱۶۸۵۳ کل نفوس
۱۶۰ بیوت یهود	

تهران در اواخر عهد قاصری: احمد امین، که در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه در ایران بوده است، می‌نویسد: تهران متجاوز از ۲۵۰ هزار نفر جمعیت دارد. قسمت خارجی ابنیه‌گلی است. کوچه‌ها تنگ و غیرمنظم می‌باشد. اخیراً جاده‌های قسمت شمالی شهر توسعه پیدا کرده و در طرفین، جاده‌ای که به سفارتخانه‌ها منتهی می‌شود، درختکاری شده است.

تهران دارای بازار سرپوشیده بزرگی است. شهر با قلعه خاکی محصور، و بیرون قلعه، خلدقی بمق ۱۵ متر دورادور شهر را احاطه نموده و در جهات مختلف قلعه، دروازه‌های متعدد موجود است که مأمورین گمرک در این دروازه‌ها، از واردات و صادرات شهر، حقوق گمرکی اخذ می‌نمایند. برای رهایی از هوای گرم تهران در تابستان، از شمیرانات که به مسافت دو ساعت از تهران در قسمت شمال قرار دارد، استفاده می‌شود. بناها را با خشت خام می‌سازند، فقط در اطراف در و پنجره‌ها آجر مصرف می‌کنند و از چوب درختان تبریزی و نیهای که از رشت می‌آورند، برای پوشش سقفها استفاده می‌کنند؛ زیرا سقف را بنگدادی نصب می‌کنند و بر روی آن، صنعتکاران ماهر گچ‌بریهای نفیس پدید می‌آورند، که بنا را بصورت زیبا و گرانبها جلوه‌گر می‌سازد. معدنک دارای استحکام زیاد نمی‌باشد. اتاقها دورادور حیاطها بنا شده و پنجره‌های آن مشرف به حیاط خانه است.

در این اواخر، اعیان و اشراف که در صدد تجدید بنا هستند، ساختمانهای خود را با چوبهای ساچ که از هندوستان می‌آورند، می‌سازند.

احمد امین از مشکل کم‌آبی تهران، در یک قرن پیش سخن می‌گوید، و از چاهها و قنواتی که با خرج زیاد احداث شده بوده است یاد می‌کند و می‌نویسد: مجرای آنها در داخل شهر، برخلاف خارج شهر، سرپوشیده نیست. هر هفته یا ۱۵ روز یک بار، آب در محلات شهر جاری می‌شود. عموم اهالی محل در اطراف جویهای آب مجتمع و به‌شستن لباس و سایر لوازم مشغول می‌شوند، و پس از آنکه آب را بدین نحو آلوده ساختند، حوض و آب‌انبار خود را از این آب مملو می‌سازند، و آب مشروب مردم تهران از آب آلوده تأمین می‌گردد.

شهرورترین مساجد تهران، مسجد شاه و سپهسالار است. این مساجد با آجر بنا شده. شاه در مناطق مختلف شهر، قصرهای متعدد دارد. اکثریت این قصرها چهار یا پنج طبقه به‌شکل مخروطی است. به‌نام دولت ایران، از طرف سرمایه‌داران انگلیس، بانکی تأسیس شده و روسها هم بانکی در ایران دارند که در مقابل رهن‌گرفتن اسوا، قرض می‌دهند.<sup>۱</sup>

هولتسر که در حدود صد و اندی سال پیش، مدت ۲۰ سال در اصفهان مقیم بوده، اطلاعات جالب و مفیدی از این شهر تاریخی در اختیار ما می‌گذارد. وی راجع به مشکل آب در این شهر، می‌نویسد: «در تابستان، آب رودخانه نزدیک شهر، تقریباً خشک می‌شود، بجز چشمه‌هایی که در خود رودخانه می‌جوشند و آب آنها نیز اغلب بسیار کم است. در اصفهان سطح آب زیرزمینی فقط چند متر از سطح زمین فاصله دارد.

در سال ۱۸۷۱ میلادی (۱۰۷۰ سال پیش) که خشکسالی و تخطی پدید آمد، سطح آب

۱. دکتا، «ایران در سال ۱۳۱۱ هجری قمری» (مقاله)، ترجمه غروی در مجله پرسشهای تاریخی، سال ۲.

زیرزمینی بسیار عمیقتر بود و اغلب مردم مجبور بودند چاههای عمیقتری بکنند. بخاطر حقوق مربوط به عبور آب، اغلب نزاع و جدال رخ می‌دهد. خوشبختانه، در اصفهان، هرکس می‌تواند با حفر چاهی آب تهیه کند، و هیچکس نمی‌تواند او را از آب آشامیدنی محروم سازد.

آب آشامیدنی از چاه و اغلب توسط اشخاص یا یک چرخ طناب و ظرف مسی کشیده می‌شود. آبیاری مزارع و باغها توسط گاوهایی انجام می‌گیرد که دلوئی را با طناب سفی متصل به چرخ روی زمینی شیب‌دار بالا می‌کشند. بمحض این‌که دلوپر آب از چاه بالا می‌آید، شخصی که ماسور این کار است، آب را خالی می‌کند، سپس گاو روی همان زمین نشیب‌دار بطرف چاه برمی‌گردد، طناب را شل می‌کند تا دلو به سطح آب زیرزمینی برسد و از نو پر شود.

شهر اصفهان بر اثر جدولبندهای فراوان و چاههایی که در آن کنده شده، باغهای فراوان دارد. مزارع عموماً با دلسوزی کشت می‌شود، و مردم هم کوشا هستند.<sup>۱</sup>

هولتسر، در سطور بعد، از این‌که شهر زیبای اصفهان پس از سپری شدن عهد صفویه، منظمآ قوس نزولی پیموده و رو به ویرانی رفته است اظهار تأسف می‌کند و با صراحت می‌نویسد: «طولی نخواهد کشید که از یادگارهای این دوره جالب، چیزی باقی نخواهد ماند. طوفان درختهای چهار باغ را از جا می‌کند، و جای آنها چیزی کاشته نمی‌شود. باد و بوران و یخبندان ساختمانهای کهن را می‌ترکاند و کسی آنها را تعمیر نمی‌کند و سنگ و آجر آنها برای ساختمان خانه‌های نوکار می‌روند. مسجدهای کهن برای اهالی کنونی، بزرگ هستند و نمی‌توانند آنها را تعمیر کنند و نگه دارند. از حصار دور شهر، اثر چندانی برجای نیست. شهر دروازه‌های زیادی دارد که البته از شهر حفاظت نمی‌کنند و فقط بازویسته می‌شوند. هر محله، بسته به رفاه و تمول مردم، دروازه و دروازه‌بان مخصوصی دارد. خانه‌ها و باغها اغلب با دیوارهای بلند محفوظ و محصورند، و از بازار بخوبی حراست می‌شود...»<sup>۲</sup> به نظر هولتسر، اصفهان در ۱۱۳ سال پیش، سی و پنج هزار نفر جمعیت داشته که قریب سه هزار نفرشان یهودی و بقیه مسلمان بودند. در صفحات بعد، از میدانها، کاروانسراها، مساجد، کاخهای مهم و تاریخی و بازارهای اصفهان یاد می‌کند و بعد از گورستانها و میدانهای پرجمعیت و راههای پرعبور و مرور که در مدخل مساجد و بازارها قرار دارد، مطالبی می‌نویسد، و در مورد حمامها می‌گوید که فقط مسلمانها می‌توانند از آنها استفاده کنند. او از حمام آقاقلیخان که روی زمین ساخته شده و مجهز به تمام وسایل است به نیکوی یاد می‌کند، و در مورد سایر حمامها می‌نویسد که زیرزمین هستند و نور فقط از سقف، به داخل آنها می‌رسد. ثروتمندان حمام سرخانه دارند. تعداد زیادی هم زورخانه در شهر هست؛ همه اینها زیرزمینی هستند و نور از سقف به آنها می‌تابد. تماشاخانه‌های عمومی، رستوران و باغهای عمومی، بطرز معمول در اروپا، اینجا وجود ندارد.

در ماه محرم، زیر چادرهای بزرگ، در قسمتهای مختلف شهر تعزیه دایر می‌شود. حاکم کنونی یک عمارت فرعی که با چادر پوشیده می‌شود، آماده کرده است که لژهای آرایش یافته‌ای دارد و شبیه تئاترهای تابستانی خود ماست.

۱. ایران در یکصد و سیزده سال پیش، پیشین. ص ۲-۳ (به اختصار).

۲. همان. ص ۴-۵.

دکانهای بسیاری در بازار وجود دارد که غذا تهیه می کنند. این دکانها بسیار ساده هستند و برای چند نفر جا دارند. بعد، نویسنده از دکان کبابیها و قهوه خانه هایی که در آنها چای، قهوه، و شربت به مشتریان می دهند، سخن می گوید و می نویسد که تعداد این قبیل دکانها ۴ تا ۵ باب است.<sup>۱</sup>

هولتسر می نویسد که اغلب کاخهای بزرگی دارند که مردم می توانند روزها در آنها گردش کنند. حاکم می تواند در باغها را بروی مردم ببندد. فقط در چهارباغ، همه می توانند شب و روز توقف کنند. هولتسر ۱۱۳ سال پیش، می نویسد که خانه ها و کاخهایی که امروز ثروتمندان می سازند، از جهت استحکام و زیبایی و آثار هنری، به پای بناهای قدیمی نمی رسد، و دیدن خانه های قدیمی کار آسانی نیست.<sup>۲</sup>

مادام دیولافوا در حدود صدسال قبل، وضع راههای ارتباطی را در خوزستان توصیف می کند: قاطرها و بارها از آب گذشتند. در آنطرف رودخانه، چهارنفر عرب بنی لام از جنگل خارج شدند، زائران رالخت کردند، و آنها را بصورت بابا آدم قبل از ارتکاب گناه، درآوردند. قربانیان بانامی فریاد می کشیدند. یک ساعت قبل از غروب آفتاب، حرکت کردیم ولی بزودی شب ما را در میان لجنزار غافلگیر کرد. پای قاطرها می لغزید و به زمین می افتادند. صاحبانشان با زحمت و معطلی زیاد، آنها را بلند می کردند ولی بلافاصله در لجنزار دیگری وای ماندند. قاطرچیها فریاد می کردند: «قاطر تریاکی پدرو سوخته مادر...» در حدود ساعت ده شب به کنار شاهور رسیدیم. این رودخانه نیز مثل کرخه، بعثت بارانهای زمستانی، طغیان کرده بود. بمحض روشن شدن هوا، بدون هیچ حادثه ای از شاهور گذشتیم، فقط در سوغ عبور از رودخانه، صندوق ابزار «ژان ماری» را آب برد. این آخرین حادثه مسافرت بود. چند لحظه بعد، روی جاده دزفول پیش رفتیم. سپس مادام دیولافوا، سرگذشت هیأت فرانسوی را، با لحنی تحسین آمیز، چنین توصیف می کند: در مدتی کمتر از یک سال، سه بار، از مدیترانه، دریای احمر، اقیانوس هند، خلیج فارس و بیابانهای ایلام بگذرید، هفته های متمادی فرصت عوض کردن لباس نداشته باشید، روی زمین بخوابید، شب و روز با دزدان و راهزنان نبرد کنید، از رودخانه های بدون پل بگذرید، گرسنگی، تشنگی و نیش پشه های گوناگون را تحمل کنید، و به خاطر افتخار مملکتتان با این وضع خطرناک زندگی کنید.<sup>۳</sup>

«مارسل»، رئیس هیأت باستان شناسی، بدون این که از وقایع دلخراش، تاریخی و سیاسی استعمارگران سخنی بمیان آورد، از این که خطه خوزستان، در طی قرون متمادی، راه ویرانی و انحطاط سپرده اظهار شگفتی می کند: «چقدر وضع عوض شده است! در اطراف رودخانه کرخه، شهری وجود ندارد، حتی دهکده مفلوکی هم پیدا نمی شود. زمین در همه جا بیابان لم-بزرع است، و زیرپای قبایل چادر نشینی که محصول خودشان یا محصول غارتشان را مصرف می کنند، کوییده می شود، و مبادلات تجارتنی در این منطقه انجام نمی شود. از قرنهای پیش، دیگر نامی از خواصپ نیست. رودخانه ای که قبلا ایقندر مشهور بوده است، به باتلاقهای تبخیز

۱. رک. همان. ص ۹۵.

۲. رک. همان. ص ۹۰-۹۱.

۳. رک. سفرنامه [خاطرات کادتهای باستان شناسی شوش]، پیشین. ص ۲۲۸-۲۲۷ (با اختصار).



فرو می‌رود و تبدیل به لجنزارهای غیر قابل عبور می‌شود.<sup>۱</sup>

«خانه‌های اعیان و اشراف دارای دو دستگاه عمارت متصل به هم سازمان خانه‌های شهری است که یکی را بیرونی و دیگری را اندرونی می‌گویند. صاحب خانه مراجعین و مهمانان را در عمارت بیرونی پذیرایی می‌کند و عمارت اندرون به زنان او اختصاص دارد. عمارت بیرونی دارای تالار پذیرایی و اتاق ناهارخوری و اتاقهای دیگری است که مهمانان شب در آنها می‌خوابند. چندی است که ایرانیان از اروپاییان تقلید کرده و عمارت بیرونی را بسبک اروپایی می‌سازند.

اروپاییان مقیم ایران، از اوضاع اندرونها اطلاعی ندارند، فقط دکترها ممکن است گاهی بر حسب لزوم، به آنهاجا بروند. غالباً پیرسرد دریالی که او را «قاوچی» می‌گویند، نزدیک در اندرون ایستاده است. قاوچی اندرون شاهزادگان و اشراف، چماق تفره‌ای هم در دست دارد و اگر صاحب خانه دکتر یا شخص دیگری را به اندرون احضار کرده باشد، دربان ورود او را خبر می‌دهد. در این موقع، درهای اتاقها بسته می‌شود و پرده‌ها را می‌کشند و بعد، خواجه با خدمتگاری می‌آید، و تازه وارد را به اندرون راهنمایی می‌کند. در حرم شاهزادگان، چند نفر خواجه در تحت امر یک نفر، که موسوم است به خواجه باشی، مشغول خدمت هستند. خواجه‌باشی در اندرون، فرمانروایی دارد و در مواقع لازم، به خدمتکاران درشتی می‌کند، ولی نسبت به بالوان حرم همیشه اظهار کوچکی و فروتنی می‌کند.<sup>۲</sup>

ساختمان خانه: هائری رنه‌دالمانی، که در اواخر عهد قاجاریه به ایران آمده است، می‌نویسد که در ایران، مانند اروپا، ساختن خانه‌ها را بمقاطع نمی‌دهند بلکه انجام این کار را از معماری خواهند. او یکمکف فروشندگان مواد ساختمانی و با گرفتن مبلغی از بناها و کارگران، بیشتر به فکر مداخل شخصی است و سعی می‌کند که حتی الاسکان کار ساختمان بطول بینجامد. پس از پی کتی، آن را با قلوه سنگهای مخلوط به گل و آهک پر می‌کنند. سنگها و آجرهای پدنه دیوار را با دقت بکار می‌برند و داخل دیوار را با پاروسنگ و پاره آجر مخلوط بگل پر می‌کنند. ضخامت دیوار ۱/۵ متر یا دو متر است. طاق زیرزمینها را با آجر می‌زنند و احتیاجی به تیر و نخته ندارد، اما دیوارهای عمارت را غالباً با خشت خام بالا می‌برند ولی نمای آنها آجری است. فقا تمام عمارت را با خشت و گل می‌سازند و برای صرفه‌جویی، از خاک سطح خانه استفاده می‌کنند. در نتیجه، خانه‌ها گود و مرطوب می‌شود.

در کاخهای اعیان، درون تالارها را با گچ‌بریها و تابلوها زینت می‌دهند. در تمام اتاقها، طاقچه‌ها و رفهایی درست می‌کنند که ارتفاع آنها یک متر و عرض کف آنها ۳۰ الی ۴۰ سانتیمتر است. کف طاقچه‌ها را با پارچه‌های ابریشمی می‌پوشانند و روی آن را با شمعدانهای بلور (جار) و ظروف زیبا می‌آریند. بهترین آرایش خانه آینه کاری است به این ترتیب که در پدنه دیوار آینه‌های کوچک و بزرگ قرار می‌دهند.<sup>۳</sup>

مسکن مردم: در قادیخ کاشان، به مختصات مسکن و منازل مردم در عهد ناصرالدین-

۱. همان، ص ۲۵۰.

۲. سفرنامه ازخراسان قابختیار، پیشین، ص ۱۴۶-۱۴۴.

۳. همان، ص ۱۵۰-۱۴۷.

شاه نیز اشاره شده است: «علما و عمال و تجار در خانه‌های بزرگ و با روح و قضای باز، با حوضها و باغچه‌های مشجر مورد به انواع گل‌های ریشه‌دار و تخی، اتاقهای بزرگ درو ارسی عاقشقه و شیشه فرنگی والوان و فرش قالی و نمد یزدی و اصفهانی و کربمانی زندگی می‌کنند. اگر زمستان است، کرسیهای بزرگ دره، و ارسی. از داخل سر به پرده قمیص یا بنارس، و از خارج تجبرهای دولابی کرباس و روفرشی پتوی کرک و احراسی پشم. و علاوه برای گرمی، در اتاقهای اندرونی، بخاری روشن می‌کنند و در اتاقهای غیراندرونی نیز منحصر است به بخاری. و اگر تابستان است، روفرشی کتان.

و اما متوسطین، بدیهی است که خانه و اسباب خانه نمودار وضع مالی صاحب خانه است. فرش اتاق آنها گلیم و لمدنراقی و کاشی است. زمستان در شبستانهای گرم با کرسی و تابستان، صبح و عصر، در ایوانهای جنوبی خانه‌ها و بین روز، در سردابها و شبها اغنیا یا در بیلاها یا در باسها، در پشه‌بندها، و غیر اغنیا در باسها با پشه‌ها محشودند تا صبح، و از قدیم الی حال بهمین منوال، معهود بوده و هست.»<sup>۱</sup>

وضع کوچه‌ها: حاج پیرزاده در سفرنامه خود، می‌نویسد: وضع کوچه‌ها و خانه‌های شام «خیلی شبیه به خانه‌ها و کوچه‌های شهرهای ایران است و کوچه‌های شهر بیشتر سنگی است. کوچه‌ها همه درینند دارد و کوچه‌ها همه دروازه و در دارد؛ گویا در زمانی که امنیت در شهر نبوده از برای هر کوچه‌ای دریند و دروازه ساخته‌اند که شبها دروازه دریندهاراسی بسته‌اند. در خانه‌های شام تماماً یک لنگه و کوتاه و تنگ است.»<sup>۲</sup> می‌توان گفت که وضع کوچه‌ها، در سراسر ایران، از دیرباز تابع نظم هندسی و مقررات شهرسازی، نبود. آقای علی آذری درباره کوچه‌های مشهد، در حدود ۶۰ سال قبل، می‌نویسد: «.. کوچه‌ها باریک و کج و معوج، که بعضی با سنگهای قلوه‌فرش شده و در ظلمت فرو رفته بودند. بعضی از کوچه‌ها که یکی از رجال در آن سکونت داشت، چراغ نفتی محتوی قانوسی در آن سوبو می‌زد. نور این چراغها آنقدر کم بود که حتی زیر و اطراف خود را روشن نمی‌کرد.»<sup>۳</sup>

وضع تهران در آذرماه ۱۲۷۵: از مذاکرات مفصلی که در دی‌ماه ۱۲۷۵ بین فرمانفرما و کلنل کاساکوفسکی در گرفت، می‌توان کمابیش، به وضع آشفته تهران در آن ایام پی برد. کلنل به فرمانفرما می‌گوید: شما از طاعون وحشت دارید؛ ولی چه تدبیری برای احتراز از آن اتخاذ نموده‌اید؟ در کوچه‌ها لاشه مرده ریخته شده است. بین منزل من و قزاقخانه، قبرستانی از لاشه‌های سگهای مسموم شده و حیوانات دیگر ایجاد نموده‌اند. بدتر از همه، کشتارگاه عمومی خارج شهر را تعطیل و حیوانات را داخل شهر، هر کس در هر جایی که بخواهد، ذبح می‌کند. هر جا نگاه کنی، خون است و اسماء و احشاء حیوانات در حال عفونت. فرمانفرما گفت: نمی‌شود مردم را از کشتارگوسفند در کوچه یا در خانه‌های خودشان، منع نمود. من فقط تبسم طعن آمیزی نمودم و گفتم: اکنون شما دست روی دست گذاشته و تماشا

۱. عبدالرحیم کلانتر ضراب (سهیل کاشانی)، تاریخ کاشان. به کوشش ابرج افشار، ص ۲۵۱.

۲. سفرنامه حاجی پیرزاده، پیشین، ص ۲۳۹.

۳. علی آذری، خودشیدی که در قادیکی تبعد ددخشید. ص ۱۶.

می‌کنید و نتایج فلاکت‌بار این یقیندی را پیش‌بینی نمی‌کنید. اما اگر طاعون بیاید، مردم شما را مقصر خواهند شناخت و کاملاً حق خواهند داشت.<sup>۱</sup>

فردریچاردز<sup>۲</sup> سیاح انگلیسی که در حدود چهل و چند سال قبل یعنی در اوایل سلطنت رضاشاه، به ایران آمد، منظر مختلفی از زندگی مردم را در کتاب خود نشان داده است. وصف نیشابور: «اساساً وجود شهر نیشابور تا به امروز، دلیل زنده‌ای حاکی از روح شکست‌ناپذیر و نیروی زندگی مردم آن است؛ چه این شهر، مکرر در مکرر، معرض محاصره و تاخت‌وتاز و زلزله واقع شده است. امروز نیشابور انعکاس غم‌انگیزی از گذشته درخشان آن می‌باشد. اکنون دیگر، اولین اشعه خورشید برکنگره قصر سلطان نمی‌تابد. مناره باریک و ظریف آنجا مدتی است که سرنگون شده و کاروانسراهای آن فروریخته و تبدیل به توده‌های خاک‌گردیده. دیگر گل سرخ بر لب رودخانه نمی‌روید و باغهای آن از بین رفته.»<sup>۳</sup> «البته نیشابور مانند دیگر شهرهای ایران، در طی سالهای اخیر رو به عمران و آبادی رفته و منظره عمومی آن عوض شده است.

وصف بازار: «بازارهای ایران هنوز مقدار زیادی از جذابیت و فریبندگی خود را حفظ کرده و هنوز زیباترین گوشه زندگی مردم این کشور را تشکیل می‌دهد. این بازارها ممکن است شلوغ باشد ولی هیچوقت کسل‌کننده نیست؛ و صرف‌نظر از انداختن اختلاط سینه و خارج ساختن صداهایی پس از نوشیدن چای، می‌توان آن را یکی از مطبوعترین باشگاههای جهان خواند. هیچ چیز ملال‌آور در این بازارها یافت نمی‌شود و اخبار در اندک مدتی، در آن پخش می‌گردد.

در بازارهای ایران، دکانداران مزاحم رهگذران نمی‌شوند. ایرانیان مؤدب، فقط به انداختن یک نگاه پنهانی به‌خارجیان اکتفا می‌کنند. هرگز مانند فروشندگان قاهره و استانبول که سیاحتان آنها را بد عادت کرده‌اند، آستین‌کت شما را نمی‌چسبند.

بازار، یک شهر مسقف بدون نقشه را تشکیل می‌دهد. باستفای گدایانی که دائماً ناله می‌کنند و می‌توان آنها را زنبورهای بازار نامید، کمتر کسی در بازار به‌نظر غمگین می‌آید. بازرگانان از چانه‌زدن لذت می‌برند. در فاصله معاملات، هنوز مانند ۲۵ سال قبل که شاردن از بازارهای ایران دیدن کرده، قلیان پراشتی بین کسبه دست به‌دست می‌گردد. در بازار، صدای سندان آهنگران، چکش مسگران، صدایی که از صیقلی کردن اشیاء برنجی برمی‌خیزد، صدای چکش نقره‌سازان، ناله گدایان، عرعرخران و غرش اعتراض‌آسبز شتران و صدای گفتگوی هزاران تن، آهنگ سوزون و مطبوعی بوجود می‌آورد. چینی‌بندزن، خیاط، کلاه‌دوز، نخ‌ریس، قناد، درودگر، جواهرساز، پشم‌ریس و سایر اصناف در بازار دیده می‌شوند.»<sup>۴</sup>

وصفی از شهرهای ایران در چهل و اندی سال پیش: فردریچاردز در سفرنامه خود

۱. رک: خاطرات کنل کاساکوفسکی. ترجمه عباسقلی جلی، ص ۱۹۵-۱۹۴.

2. Fredrick Charles Richards:

۳. فردریچاردز، سفرنامه فردریچاردز. ترجمه مهربان دخت سب.

۴. همان. ص ۴۰-۳۴ (به‌تأریب و اختصار).

می‌نویسد: «تهران، پایتخت ایران، گذشته درخشانی که بتواند به آن افتخار کند ندارد و اگر قلّه باشکوه و پر برف دماوند از عقب و شهر ری از جلو آن برداشته شود، یک‌شهر ملال‌آور مرکزی خواهد شد که فاقد مناظر زیبا و آثار تاریخی است. مشهد، شهر مقدس ایران، به‌سفر غیر مسلمان اجازه می‌دهد که فقط از منظره خارجی دیدنیهای آن لذت ببرد؛ یعنی باید در مسافتی بسیار دور، و در محلی که تا قوزک پا در خاک فرو می‌رود و یا در جایی که بوی تعفن شام را آزرده می‌سازد، بایستد و گنبدهای طلایی این زیارتگاه مقدس و مناره‌های آن را که با کاشیهای به‌رنگ زرد و فیروزه پوشیده شده، تماشا کند. این تنها منظره این زیارتگاه است که غیر مسلمانان می‌توانند آن را مشاهده نمایند. همدان نیز غیر از کوه پوشیده از برف الوند و آراسگاه «استر» پیرایه و زینتی ندارد. سوابق تاریخی آن که مربوط به داریوش و اسکندر و بخت‌النصر است، برای آن، بزرگترین افتخار محسوب می‌شود. کرمانشاه در بین راهی که به بیستون منتهی می‌شود، واقع گردیده است. خرابه‌های کرمان نیز فقط یادگاری از حمله افغانهاست حتی شیراز خندان غیر از تنگ‌الله اکبر و بازار و کیل و باغهای سرو چیز جالب دیگری ندارد. این شهر در پرتو تجلی آرامگاههای شعرای خود، بسر می‌برد، در حالی که نیشابور بدون کوچکترین اعتنایی به‌سافر، او را به بیرون شهر می‌راند تا آراسگاه بی‌نام‌ونشان و فراموش شده عمر خیام را برای خود جستجو کند و آن را کشف نماید. ولی در اصفهان چنین نیست. اصفهان دارای پلهایی است که شهرت جهانی دارد. از میدان شاه تا عالی‌قاپو و گنبدهای مساجد و مدرسه چهار باغ و بازارهای بزرگ اصفهان، باسانی، می‌توان بازدید کرد؛ و در هر یک از این محلها از میهمانان باگرمی استقبال می‌شود. تنها خارجیان نجس را در داخل مساجد آن راهی نیست.

ایرانیان راجع به اصفهان که زمانی پایتخت ایران و مرکز امپراتوری شاه‌عباس بوده است، اسثالی از این قبیل دارند: «اصفهان نصف جهان است» یا «جهان را اگر اصفهانی نبود - جهان آفرین را جهانی نبود». امروز با اینکه اصفهان، یا ملکه شهرهای ایران، رو به ویرانی می‌رود و به آن توجهی نمی‌شود، هنوز می‌تواند شواهد و مدارک کافی که حاکی از عظمت آن است نشان دهد. مسجد شاه و عالی‌قاپو و مدخل بازار بزرگ و مسجد شیخ لطف‌الله با گنبد زیبای آن، زینت بخش این میدان باشکوه می‌باشد.»<sup>۱</sup>

البته منظره عمومی شهرهای ایران، در سالهای اخیر، دگرگون گردیده و آنچه سیاح سابق - الذکر نوشته مربوط به نیم قرن پیش است.

شهر تهران: آقای دکتر باستان، در کتاب المصانعة زندگی، شهر تهران را در حدود نیم قرن قبل، چنین توصیف می‌کند: «چهل سال قبل (تاریخ نگارش در حدود ۱۳۳۰ هجری شمسی)، شهر تهران از طرف ارک دولتی (خیابان باب همایون که در آن سوق به‌خیابان در الماسیه موسوم بود)، به طرف شمال و مغرب انبساط می‌یافت، و دروازه‌های کاشیکاری تشنگی، یکی نزدیک باغ شاه و دیگری در انتهای خیابان دولت (خیابان سعدی فعلی)، و یکی در انتهای خیابان قزوین (که بعدها دروازه شهر نو موسوم گردید)، حدود شهر را تعیین می‌کرد،

و در فاصله بین دروازه‌ها، خندق‌سی شهر را احاطه کرده بود. خیابانهای بزرگ عبارت بود از: خیابان ناصریه (که همان ناصر خسرو فعلی باشد) و خیابان لاله‌زار (که از باغ لاله‌زار منشعب شده بود) و خیابان باغ‌شاه (خیابان سپه‌فعلی) و خیابان علاءالدوله (فردوسی) و چراغ برق که آن را، خیابان چراغ‌گاز نیز می‌گفتند (زیرا کارخانه چراغ برق حاج امین‌الضرب در آن بود). در اطراف این خیابانها، دکانهایی قرار داشت.

چلو هر دکان، دو ستون آجری ساخته شده بود که طاقی روی آن زده بودند، و این طاقها به‌مهاط موسوم بود. این سبابها مشتریان را از برف و باران و گل و آفتاب سوزان تابستان حفظ می‌کرد.

در دو طرف خیابانها، جویهای آب در جریان بود و درختهای کهن، از قبیل چنار و نارون و ااقیا، سر به آسمان بلند کرده بودند. چهارراه حسن‌آباد از تقاطع خیابان مریضخانه و فرمانفرما (شاهپور فعلی) بوجود آمده بود. در نزدیکی این چهارراه، در خیابان یوسف‌آباد، در ورودی قبرستان حسن‌آباد واقع بود. این قبرستان تا پشت خیابان استخر، امتداد داشت و دکانهای ردیف خیابان سپه رو به آن باز می‌شد.

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

## فصل چهارم

ارزش اقتصادی و صنعتی شهرهای ایران در قرون وسطی

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

## اوضاع اقتصادی شهرهای ایران در قرون وسطی

مدارک و اسناد فراوان تاریخی، مخصوصاً سفرنامه‌های جهانگردان ایرانی و عرب از قرن سوم هجری به بعد، بخوبی نشان می‌دهد که ایران از دیرباز تا قرن نوزدهم که حمله استعماری اروپاییان به ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه آغاز می‌شود، کشوری بود از نظر اقتصادی کاملاً مستقل و خودکفا؛ یعنی مردم این سرزمین کلیه مایحتاج اقتصادی خود را، از انواع مصنوعات فلزی و پارچه‌های گوناگون و مواد غذایی، به‌دست کارگران، پیشه‌وران و کشاورزان ایرانی تأمین می‌کردند، و مطلقاً نیازی به کالای دیگر کشورها نداشتند. چنانکه بتفصیل، در صفحات بعد خواهیم دید، انواع پارچه‌های نخی، پشمی و ابریشمی در شهرها و شهرکهای فارس، خوزستان، اصفهان، کرمان، گیلان، و مازندران و دیگر نقاط بافته می‌شد، و نه تنها نیازمندیهای محل را تأمین می‌کرد بلکه قسمتی از مصنوعات و پارچه‌های زربفت و گرانبهای ایران به دیگر کشورهای جهان صادر می‌گردید.

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

تلاش انگلستان و فرانسه و دیگر کشورهای استعماری در عهد صفویه و زندیه، برای تبدیل ایران به بازار فروش، چندان مؤثر واقع نشد، ولی از دوره فتحعلی‌شاه به بعد، فشار استعماری بیگانگان در اثر ضعف و زبونی هیأت حاکمه، رو به فزونی نهاد. مخصوصاً از دوره محمدشاه و ناصرالدین‌شاه به بعد، دو دولت متجاوز و ستمگر انگلستان و روسیه تزاری، در راه پیشبرد نقشه‌های سیاسی و اقتصادی خود، با هم رقابت می‌کردند و با تمام نیروی کوشیدند که ایران را زیر سلطه اقتصادی و سیاسی خود قرار دهند، و از نفوذ تمدن و فرهنگ و علوم و فنون جدید در ایران جلوگیری نمایند. در کتاب جغرافیای اصفهان، که در عهد ناصرالدین‌شاه به‌دست سرد مطلعی به نام میرزا حسین‌خان برشته تحریر درآمده است، شکست اقتصادی و تعطیل تدریجی کارگاهها و مؤسسات صنعتی ایران بخوبی تشریح و توصیف شده است. نویسنده با دلی بر خون، ضمن توصیف فعالیت صنف نساج، می‌نویسد: «سابق بر این که پارچه‌های فرنگی شایع نبود، از اعلی و ادنی، حتی ارکان دولت، و بعضی از شاهزادگان عظام قدک پوش بودند. بدین جهت، قدکهای بسیار خوب‌سماز از هشت چله‌الی سی چله، در اصفهان می‌بافتند، که پودونون هر دو ریسمن اصفهانی رشته بود. رنگهای پخته صباغی اصفهان را هم که بر آن می‌افزودند، از اکتی پیدا می‌کرد... مانند ماهوت کرک می‌انداخت و هر قدر رشته می‌شد، کرکش زیادتر و رنگش روشنتر می‌گردید. فترا دو سال و سه سال، به یک قبا اکتفا می‌کردند. کدام



پارچه‌های زرنگی است که به یک تشویه شقیق و رنگ آن از میان نرود؟ چندین سال است که پادشاه‌های زرد و سرخ باطن سست فرنگستان دواج گرفته... مردم ایران جسم و جان خود را رها کرده و دنبال رنگ و بوی دیگران رفتند. در واقع، در این مرحله به ضررها رسیدند. (پسندده‌های دیسمانها از کاد عادی بازماندند و به ترمیب، تلف و تمام شدند. روسیه دست از خرید کشید، در صنف نساج شکست کلی رسید. عشر اصناف این شهر نساج بود که خمس آن باقی نیست. تقریباً نیم عشر از زنان این شهر بیوه‌زن بیکس یتیم دار بودند و با ریسمان رسی صغیر کبیر می‌کردند؛ و همگی ساقط شدند. همچنین اصناف بزرگ دیگر، مانند صباغ و نداد و عمله کارخانه که بسته و پیوسته به این صنف بودند، بیشترشان از میان رفتند. سایر اصناف خلایق را هم از پرتو این شکستگی، ضررها رسید؛ بخصوص رعایای دهات را از بی‌تسعیری جوزق، به همه اجناسشان زبان آمد.

چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار

پس نویسنده با اعداد و ارقام، شکست صنف ابریشم کار را از عهد فتحعلی‌شاه تا روی کار آمدن ناصرالدین‌شاه، نشان می‌دهد: جماعت شرعیات و ابریشم کار «.. قریب صنف نساج که ریسمان کارند جمعیت و دستگاه داشتند و فوایدشان هم کمتر از نساج نبود... در عهد خاقان مغفور، ۱۲۵۰ دستگاه بود؛ در عهد شاهنشاه مبرور، ۶۰۰. اوایل آن دولت جاوید مدت، ۲۴۰ و حال رسیده است به ۱۲۰ کارخانه».

به این ترتیب، از آغاز سلطنت فتحعلی‌شاه تا اواسط حکومت ناصرالدین‌شاه، در اثر رقابت اسپریالیسم انگلستان و روسیه تزاری تنها در خطه اصفهان ۱۲۳۸ دستگاه شرعیاتی و ابریشم کاری محکوم به شکست گردیده و هزاران کارگر بیکار شده‌اند.

فرق ایران با اروپا این بود که در اروپا از قرن هیجدهم به بعد، صنایع ماشینی جانشین صنایع دستی (مانوفاکتوری) می‌شد، ولی در ایران، صنایع دستی و کارگاهها یکی بعد از دیگری تعطیل می‌گردید، بدون اینکه صنایع جدید جای آن را بگیرد.

اینک وضع صنایع دستی و محصولات و مصنوعات مختلف را در ایران و دیگر کشورهای شرق نزدیک مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

آغاز هنر ریسندگی و بافندگی در ایران، بطور دقیق، معلوم نیست. آنچه مسلم است چون پوشاک بعد از خوراک از ضروریات زندگی است، ساکنان قدیم پهنه ایران، بر حسب نیازی که به پوشاک و فرش

### ریسندگی و هنر پارچه‌بافی در ایران

زیرا داشته‌اند، به فنون ریسندگی و پارچه‌بافی و قالی‌بافی آشنا بوده‌اند. پشم و سوی گوسفند و بز، فرش و تن‌پوش درست می‌کردند که نشانه و آثار آن در اشیاء پیدا شده و از دوران پیش از تاریخ نمودار می‌باشد. ضمن اشیائی که در غار کربند، نزدیکی بهشهر، بدست آمده و سالی دیده می‌شود که تصور کرده‌اند در حدود ۶ هزار سال پیش از میلاد از پشم گوسفند و سوی بز نخهایی بطور ابتدایی تهیه کرده‌اند. پیدایش دوکهای نخ رسی سنگی و سفالی در بسیاری از تپه‌های ماقبل تاریخی نقاط مختلف ایران، نمایشگر آگاهی مردم به فن ریسندگی و پارچه‌بافی است. یک میله مسی در تپه حصار دامغان مربوط به حدود سه هزار سال ق.م پیدا شده که کاوشگران آن تپه آن را میله مخصوص ریسندگی دانسته‌اند که با آن نخهای نازک می‌تاییدند.

به نظر آقای سامی: «در عهد هخامنشی، بافت پارچه‌های پشمی نرم و لطیف و قالیه‌های زیبا معمول گردید و به اطراف دنیای آن روز، مخصوصاً به مصر که در آن زمان خود بخشی از این شاهنشاهی را تشکیل می‌داد، و به یونان صادر می‌شده است. اسکندر مقدونی هنگامی که به پاسارگاد رفت، تابوت زرین آراستگاه کوروش بزرگ با فرش ظریفی که آن را پوشانیده بود، دید.

گزنفون می‌نویسد: «پارسیها در لباس و تجمل و شکوه از مادیها پیروی کرده و قالیه‌های آنها را بکار می‌بردند.» در تورات، استر، آیه ۴، ضمن توصیف ضیافت شاهنشاه هخامنشی در کاخ شوش، چنین آمده است: «پرده‌ها از کتان سفید و لاجورد با ریسمانهای سفید، و ارغوانی در حلقه‌های سیم بر ستونهای مرمر سفید آویخته بود.» کنت کورث، تاریخ نویس عهد باستان، درباره لباسها و فرشها و پارچه‌های عالی که در آتش‌سوزی تخت جمشید طعمه آتش گردید و یا غارت شد، مطالبی جالب نوشته است. این روایات معلوم می‌دارد که هنر پارچه‌بافی و قالیبافی پیش از عهد هخامنشی، در ایران زمین، رواج داشته تا توانسته بودند در آن روزگاران، نمونه‌هایی آنجا بلکه تاریخ‌نویسان نوشته‌اند پدید آورند.<sup>۱</sup>

خوشبختانه، از میان پارچه‌ها و آثار گوناگون بافندگان آن دوران، بحکم اتفاق، چند پارچه فرش در تپه پازیریک، نزدیک مغولستان، بهمت باستانشناس شوروی، رودنکو، کشف گردید که از وسعت دامن فرش باقی در آن دوران حکایت می‌کند. علاوه بر این، قطعه پارچه‌ای به دست آمده که تعدادی شیرهای غران را نشان می‌دهد، که یال آنها به رنگ آبی و قهوه‌ای یا قرمز است. کشف این آثار نشان می‌دهد که متجاوز از چهار قرن قبل از میلاد، در این سرزمین، صنعت بافندگی وجود داشته و غیر از طبقات ممتاز، طبقه متوسط و محروم ایران نیز از پارچه‌های ساده و زیست برای تن‌پوش و حفظ بدن از سرما استفاده می‌کردند. بطوریکه از تصویر یک کشاورز عهد هخامنشی (در حال شخم زدن زمین) بر سی‌آید، وی از لنگی بعنوان تن‌پوش و لباس، استفاده می‌کرده است [نگاه کنید به: جلد اول، ص ۴۰۰].

«ضمن صادرات ایران از شاهنشاهی اشکانی به کشور روم، منسوجات گوناگون و قالی و قالینچه‌های ابریشمی را نوشته‌اند. از این دوره، تجارت ابریشم چین با رومیها از راه ایران صورت می‌گرفته است. جاده معروف به ابریشم، از زسان اشکانیان، بین چین و ایران و کشورهای باختری، احداث گردیده است.

در عهد ساسانیان، بافتن پارچه‌های ابریشمی و پشمی و صدور کالا و فرآورده‌هایی که از این راه در تمام حوزه پهنای شاهنشاهی بدست می‌آید، برای کشورهای خاور و باختر خود یک منبع مهم درآمد اقتصادی بود. از قطعات گوناگونی که از پارچه‌های آن عهد باقی مانده است، می‌توان به انواع مختلف پارچه‌های عهد ساسانی پی برد.

از صنایع عمده بعضی از نواحی ایران، بافتن پارچه‌های متنوع چهارفصل از قبیل پارچه‌های بهاره شاهگانی و دیبکی از مرو شاهجهان، پارچه‌های پاییزی دوپودی و ابریشمی مرو و پارچه‌های توزی، خز مصنوعی، و پشمی بوده است.

ثعلبی در غرالدیسیر نوشته است: «خسرو از ریدک، غلام دانای خود، پرسید: بهترین

جامه کدام است؟ گفت: اما در بهار، شاهجانی و دیبکی، و در تابستان، توزی و شطوی، و در پاییز، ملیح رازی و ملجم سروزی، و در زمستان، خزوحواصیل، و در سرمای سخت، خزآستردار که میان آن را از قرآنباشته باشند.

توز شهری بود در حدود خوزستان و بهبهان، و پارچه‌هایی را که در آنجا بافته می‌شد توزی می‌گفته‌اند. انوری گوید:

قائم و قندزسرما پنج وشش - توزی و کتان به‌گرما هفت و هشت

بعضی نوشته‌اند که شهر کوچک توج یا توز بین کازرون و گناوه، از لحاظ پارچه‌های کتانی، معروف بوده و بهمین نام اشتهار جهانی داشته است.

پس از حمله اعراب، صنعت بافندگی در ایران، چندی دچار وقفه و رکود گردید. آقای سید محمد تقی مصطفوی محقق و باستان‌شناس معاصر، در مجلد سوم گزارشهای باستان‌شناسی سال ۱۳۳۴ خورشیدی (ص ۲۸۳-۲۸۲) ضمن فصلی درباره بقعه بی‌بی شهربانو می‌نویسد: «در مسافت قریب ۵ متری جنوب شرقی قبرهایی که ابتدا در تقارنخانه ظاهر گشته بود، قبری هویدا می‌گردد که در آن، علاوه بر مقداری پارچه‌های کفن و روپوش و لباس و غیره، فرش هم از نوع گلیم وجود داشته است. فرش مزبور دارای زمینه سفید و حاشیه قرمز با کتیبه‌های کوفی بوده است. ضمناً علاوه بر مقبره اصلی، دهلیزها و سردابه‌هایی در آن ایجاد کرده اجساد دیگری در آن نهاده بودند. پارچه‌هایی که در بر سردگان بود، در اثر گذشت زمان درازی، بیش از یک هزار سال، آثار سهمی از آنها باقی نمانده بود.

در تأیید این مطالب، نوشته‌های چند تاریخ‌نویس معروف اسلامی و خاورشناس که نماینده پیشرفت و توسعه این صنعت در دوران اسلامی است، نقل می‌شود:

خاورشناس فقید روسی، استاد بارتولد، نوشته است: بهم مرکز صنعتی کرمان بوده و پارچه‌های نخی که در بیم می‌بافته‌اند به تمام عالم اسلام تا مصر می‌رفت. پارچه‌های مزبور دارای دوام فوق‌العاده بود و لباسی که از آن می‌دوختند از ۵ الی ۲۰ سال دوام داشت. در آن زمان، بافتن شالهای کرمان که تا به امروز معروف است، در بیم تمرکز یافته بود و در همان دوره بود که پناه‌گفته ابن‌حوقل، قیمت یک طاقه شال به سی دینار می‌رسید (هر دینار معادل یک مثقال طلا بها داشت).

در این زمان، علاوه بر شالهای کرمان، قالیه‌های کرمان نیز اشتهار خاصی دارد. در جای دیگر همین خاورشناس می‌نویسد: در کازرون و شهر کوچک توج یا توز، که در وسط راه بین کازرون و بندر گناوه واقع بود، پارچه‌های کتانی معروف به توجی یا توزی می‌بافتند که در تمام عالم اسلام معروف بود. در قرن چهاردهم میلادی، زمان حمدان قزوینی، شهر توج خراب بود. اشتهار پارچه‌های قریه سینج یا سینیز کمتر نبود. این قریه نزدیک سب رود تاب و در سرحد بین فارس و خوزستان واقع بود.

پارچه‌هایی را که در سمرقند می‌بافتند، سینیزی می‌گفتند و از اینجا معلوم می‌شود که صنایع فارس نفوذی در صنایع ساوراءالنهر داشت.<sup>۱</sup>

## ارزش اقتصادی فارس

بطوریکه از آثار اصطخری، مقدسی، ابن حوقل و دیگران برسی آید، یکی از مناطق صنعتی ایران فارس بود. لسترنج با استفاده از کلیه منابع، می‌نویسد: «گلیم بانی و قلابدوزی فارس، همه وقت، معروف بود و در مشرق‌زمین، که لباس نشان‌دهنده مقام و منزلت افراد بود، پارچه‌های زرینت خاصی برای مصرف شخص سلطان بافته می‌شد و روی آن پارچه‌ها نام و طغرای سلطان قلابدوزی می‌گردید. بهترین پارچه‌ها از توج صادر می‌گردید. همچنین در فسا انواع زربهایی که نام پادشاه به رنگ آبی و سبز مانند پرتاویوس در آن بافته می‌شد، تهیه می‌گردید. دستگاہهای بافندگی شیراز پارچه‌های لطیف و متنوعی می‌ساخت که به کار تهیه قبا می‌خورد. همچنین پارچه‌هایی که به آن «اروز» یا «گاری» می‌گویند و نیز زری و پارچه‌های ساخته شده از ابریشم خام (خن)، در جهرم، گلیم و جاجیم که برای پرده مصرف می‌شد و جامه‌ای که در مساجد از آنها استفاده می‌شد، می‌بافتند. در شاپور، داروغای مختلف، همچنین نیشکر و اترج و بادام و زیتون و انواع میوه و نوعی بید که از شاخه‌های آن سبب می‌سازند، و در کازرون و دریز، جامه‌های کتانی و گاریسهای لعلیف و پارچه‌های شبیه زری مصری که به آن دبیق می‌گویند، و نیز دستمالهای خوب تهیه می‌شد. در غنجدان، گلیم و پرده و انواع سبده و طرازهای قلابدوزی شده درست می‌شد. از استخر و رودان پارچه‌های چادری، کنش و از یزد و ابرقوه پارچه‌های نخی صادر می‌شد. در دارابگرد انواع پارچه‌های نخی عالی و متوسط و پست و نیز قلابدوزیها و فرشهای خوب و حصیرساخته می‌شد.»<sup>۱</sup>

ابن حوقل در کتاب صوده الادضی در ذکر کالاهای فارس، می‌نویسد که گلاب ناحیه کوار و جوز (فیروزآباد امروز) معروف است و آن را به بلاد دیگر حتی مغرب و بلاد روم و اندلس و فرنگ و مصر و هندوچین می‌برند، و نیز از عرق زعفران و عرق بید این منطقه به نیکوی یاد می‌کنند.

در سینی، جامه‌های سینی‌زی و در جنابه دستمالهای جنایی، در توج جامه‌های توجی بدست می‌آید. در هر یک از شهرهای فارس، طرازهایی مخصوص سلطان تهیه می‌کنند؛ از جمله طراز چند رنگه و زرینت است که در جهان بی‌نظیر است و نیز در فارس، جامه‌ها و پرده‌های حریر گوناگون، جامه‌های ابریشمی و پشمی فاخر و سوسن جردی (که در فسا بعمل می‌آید) و در جهرم جامه‌های منقش عالی می‌باقتند؛ اما گلیم و جاجیم دراز و سجاده نماز و زلالی جهرم که در دنیا به جهرمی معروف است نظیر ندارد. در یزد، جامه‌های نخی و در غنجدان گلیم پرده و انواع مخده. در دارابگرد، انواع پارچه‌های نخی عالی، متوسط و پست و همچنین قلابدوزی و فرشهای خوب بافته می‌شود. در قریه آیین «سومیای» بدست می‌آورند.»<sup>۲</sup>

در کتاب حدود العالم در توصیف فارس، چنین آمده است: «شهرهای بسیار دارد. ناحیتی است آبادان، توانگر با نعمتهای گوناگون و جای بازرگانان، و اندروی کوهها و رودهاست و مستقر خسروان است. سردسان این ناحیه سخندان خردمندند. اندر کوههای وی معدنهایست، و

۱. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین، ص ۲۱۶-۲۱۵ (به اختصار).

۲. صوده الادضی، پیشین، ص ۶۵.

از وی جامهای گوناگون خیزد از کتان و پشم و پنبه؛ و آب گل و آب بنفشه و آب طلع و بساطها و فرشها و زیلواها و گلیسهای باقیمت خیزد. اندروی کوهها و معدنهاست و اندروی آتشفشانهای گران است.<sup>۱</sup>

وضع پول و پیمانانه در سرزمین فارس: این حوقل در سفرنامه خود می نویسد: «اما پول و پیمانانه فارس در دادوستد، چنین است که در فروش، عموماً درهم به کار می رود، و دینار در نزدشان مانند کالا و جنس است، و وزنه‌های ایشان مانند اوزان بیشتر سرزمینهای دیگر، هر ده درهم برابر هفت مثقال است و مانند یمن و اندلس اختلاف وزن ندارد. در وزن کالا از «من» استفاده می شود و آن دو نوع است: کوچک و بزرگ؛ من بزرگ مانند رطل اردبیل به وزن ۴۱ درهم می باشد (رطل گوشت در اندلس برابر ۵/۹ رطل با فلغلی و فلغلی پانزده اوقیه به بغدادی، و رطل قیروان نیز فلغلی است جز رطل گوشت که ۱۳ اوقیه است اما من کوچک فارس، مانند من عراق، ۲۶ درهم؛ و همین من است که در فارس و عموم شهرها و کشورهای اسلامی به کار می رود و پیداست که اوزانی جز این نیز دارند. من بیضاء ۸۰۰ درهم، اصطخر ۴۰۰، جره ۲۸۰، شاپور ۳۰۰ و در برخی جاهای اردشیرخره ۲۴۰ درهم می باشد. پیمانانه شیراز، جریب ۱۰ قفیز و قفیز ۱۶ رطل در وزن کردن است، و برحسب جنس، کم و زیاد می شود چنانکه در گندم ۱۶ رطل است. رطل شیراز، مانند رطل بغداد، اوقیه و اوقیه  $\frac{۱}{۴}$  ۱۰ درهم است. برای قفیز اجزائی هم دارند که آن را نصف قفیز و ثلث و ربع قفیز نامند؛ و من آنها معروف و معلوم و معین است و درد کانهایشان موجود است. پیمانانه کوچکی نیز دارند و آن  $\frac{۱}{۳۳}$  قفیز است. جریب و قفیز اصطخر هر کدام نصف جریب و قفیز شیراز است. پیمانانه های بیضا بر پیمانانه های اصطخر در حدود ربع افزونی، و از آن شیراز کم دارد؛ و همچنین ارجان و کازرون بر اصطخر ۶ در ۱ افزونی دارند و پیمانانه های فسا از شیراز کمتر است، و این اندازه که شرح دادیم، مورد نیاز مردم و دانستن آن واجب است.<sup>۲</sup>

این حوقل در مورد اردبیل، می نویسد: «بیشتر اوقات، نان را به عدد می فروشند. پنجاه قرص نان به بهای یک درهم است و گوشت را با «من» خودشان، هر یک من و نیم، یک درهم می فروشند؛ و غسل و روغن گردو و سویز و همه خوردنیها بعد رایگان ارزان است.»<sup>۳</sup>

بازرگانان فارس: استخری (اصطخری) ضمن بحث از منطقه پارس می نویسد: «بازرگانان بر جمع مال حریص باشند. و سردمان سیراف را از بازرگانی دریا، روزی تمام هست. خداوند کتاب گوید: من آنجا کسانی دیدم که هر یک را چهار بار هزار هزار دینار بود و بیشتر. و کس باشد که بسیار بیش از این دارد، و جامه او همچو جامه مزدور باشد. و اما مردمان کازرون و فسا (فسا) بر خشک بازرگانی کنند و ایشان را از آن روزی است. و مردمانی صبور باشند بر غربت،

۱. به نقل از: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی [ضمائم] ص ۵۴۱ (به اختصار).

۲. حدود الارض، پیشین ص ۶۸-۶۷.

۳. همان، ص ۸۴-۸۳.

و بر جمع مال حریص. و مردمان پارس هر کجا باشند توانگر و متمیز باشند و بادیانت.<sup>۱</sup>  
اصطخری در پیرامون محصولات صادراتی فارس، در حدود قرن پنجم و ششم هجری، گلاب و آب طلع (طلع یعنی شکوفه خرما) و زعفران و آب یزد و روغنهای مختلف طبی و نباتی بود.  
از مصنوعات فارس جامه‌های کتان، و طرازا و جامه‌های دپا و جامه‌های زربفت و جامه‌ها و بردهای عالی است. و از مهمترین منسوجات یزد و ابرقوه، جامه‌های پنبه‌ای و حریر است. و در غنجدان، بساطها و پرده‌های نیکو و، در دیگر نقاط فارس، عود و عنبر و کافور و جواهر و خیزران و عاج و آبنوس و پلپل (فلفل) و صندل و مواد معطره و داروهای مختلف بعمل می‌آمد که قابل صدور به نقاط مختلف جهان بود، و از برکت این محصولات متنوع، کار بازرگانی رواج تمام داشت تا جایی که به قول نویسنده کتاب: عده‌ای از بازرگانان این خطه «هر یک شست بار هزار درم سرمایه داشتند.» و از معادن مهم فارس، معدن آهن، سرب، گوگرد، نفت و سیم را ذکر می‌کند.<sup>۲</sup>

ابواسحق اصطخری در کتاب المسالک و الممالک ضمن ذکر: «آنچه از دیار فارس برآید به شهرهای دیگر برند، می‌نویسد: «و از شینیز و جنابا و کازرون و توج جامه‌های کتان خیزد و سلطان را در هر شهری طرازی هست و جامه‌های بسیاری به آفاق ببرند، و در پسا (فسا) طراز دیناست سلطان را... و جامه‌های زربفت در پسا بیافند، و از قزوین، جامه‌ها و بردهای مرتفع بافند. و از یزد و ابرقوه جامه‌های پنبه خیزد و حریر. و از غنجدان - که قصبه دشت و این باشد - بساطها و بردهای نیکو خیزد، و سلطان را آنجا کارگاه است. و سوزن کرد پسا، بر سوزن کرد قرقوب قیمت زیادت دارد؛ ایرا (زیرا) که به قرقوب از فریثم (ابریثم) بافند و در پسا از ریسمان و پشم. برد شیرازی معروف است.»<sup>۳</sup>

«شیراز در قرن چهارم، قریب یک فرسخ وسعت داشت و دارای بازارهای تنگ ولی پر جمعیت بود و هشت دروازه داشت. عضدالدوله دیلمی در آن، قصری عظیم و بیمارستانی بنا نمود. در نزدیکی شهر پشیمانان، خزدوزان و دیگر پیشه‌وران سکونت داشتند. باروی شیراز بهمت مصمص‌الدوله، پسر عضدالدوله، ساخته شد. حمدالله مستوفی برای شیراز، هفده محله و نه دروازه ذکر می‌کند و ضمن توصیف هوای مطبوع آن، از کوجه‌های آلوده و چرکین این شهر شکایت دارد. در آن موقع، شیراز سه مسجد داشت. وی درباره شهر سیمکان می‌نویسد: سیمکان شهری است که از وسط آن رودی می‌گذرد و بر روی آن پلی ساخته‌اند: طرف بالای پل، سردسیر است و درختانی نظیر جوز (بادام) و چنار و امثال آن می‌روید و طرف زیر پل گرمسیر است و درختان ترنج و نارنج و مانند آن می‌روید. و شراب انگور آن چنان است که تا دوسه لیوان آب بر آن اضافه نکنند قابل نوشیدن نیست.»<sup>۴</sup>

۱. مسالک و ممالک، پیشین. ص ۱۲۱-۱۲۰ (به اختصار).

۲. همان. ص ۱۲۴-۱۲۳.

۳. همان. ص ۱۲۵-۱۲۴ (به اختصار).

۴. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین. ص ۲۷۳-۲۶۹ (به اختصار).

مقدمی دربارهٔ فیروزآباد، می‌نویسد: از هر دروازهٔ شهر که بیرون رویم، تا یک فرسخ در باغ و عمارت راه می‌رویم<sup>۱</sup>. اصطخری می‌گوید: «سیراف از حیث بزرگی و جلال با شیراز همسری می‌کند. ساختمانهای آنجا از چوب ساج است که از زنگبار می‌آورند و عمارت‌های چند طبقه دارد که مشرف بر دریا ساخته شده. همچنین گوید: مردم سیراف در مخارج عمارت اسراف می‌کنند؛ چنانکه یکی از بازرگانان برای خانهٔ خویش بیش از سی هزار دینار (۱۵ هزار پوند) خرج می‌کند. سپس گوید: اهالی آنجا از تمام اهالی فارس توانگرترند و کسانی هستند که ثروت آنان از شصت هزار هزار درم (دو میلیون پوند) بیشتر است و همه آن را از راه تجارت دریا بدست آورده‌اند.<sup>۲</sup>

یاقوت دربارهٔ خارک، می‌نویسد که خاک آن حاصلخیز و میوهٔ آن فراوان است، و نخل‌های نیکو دارد و دریای مجاور آن بهترین صیدگاه سروراید است.

لسترنج در جغرافیای تاریخی خود، ضمن بحث از خصوصیات ولایت اصطخر (استخر) و تغییراتی که در طول زمان در آن پدید آمده است، از رود «کر» و سدهایی که روی آن ساخته‌اند سخن می‌گوید و سپس می‌نویسد: عضدالدولهٔ دیلمی سد عظیمی که شالوده‌اش از سرب بود، ساخت و سخن بزرگی از آب پدید آورد و در امتداد آن سد، ده چرخاب عظیم ساخت و بوسیلهٔ آن چرخابها (دولابها) آب بالا می‌آمد و با این اقدام، سیصد دهکده سیراب می‌شد. در هر چرخابی، یک آسیاب برای آرد کردن گندم نیز ساخته شده بود. طولی نکشید که نزدیک آن بند، شهر بزرگی بوجود آمد. رود کر سرانجام به دریاچهٔ بختگان می‌ریزد. اطراف این دریاچه در قرون وسطی دهکده‌ها و شهرهای آبادی وجود داشت ولی امروز، اطراف این دریاچه را بیابان‌هایی احاطه کرده است.<sup>۳</sup>

ابن حوقل دربارهٔ یزد، می‌گوید: مکانی خوش ساخت و مستحکم است و دو دروازهٔ آهنین دارد. در یزد، نه‌ری است که از کوه سرچشمه می‌گیرد. روستاهای آن حاصلخیز است و میوه‌های فراوان آن به اصفهان صادر می‌شود. در حوالی شهر، معدن سرب وجود دارد. ابن حوقل از ازحریر و سندس یزد تعجیب می‌کند. خداالله ستوفی می‌گوید: اکثر عمارات آن از خشت خام بود. بارندگی در آن کم، حاصلش پنبه و غله و سیوه و ابریشم بود، ولی احتیاجات اهالی را تأمین نمی‌کرد و آب شهر بکنک قنات تأمین می‌شد.<sup>۴</sup>

دربارهٔ شهر فسا، می‌نویسد که این شهر دومین شهر بزرگ ولایت دارا بگرد و از حیث بزرگی با شیراز برابر بود. ساختمان‌های نیکو داشت. چوب‌ساختمان‌های آن از سرو بود و هوایش سالم و بازارهایش معمور بود. قلعه و خندق و حومه‌ای وسیع داشت. رطب و انگور و بادام و اترج و سیوه‌های دیگر آن فراوان بود.

لسترنج در جغرافیای تاریخی خود، می‌نویسد: «در موضوع تجارت و صنایع استان فارس، اصطخری و مقدمی بتفصیل گفتگو کرده‌اند. در زمان آنها چنانکه قبلاً گفتیم، بزرگترین بندر ایران در خلیج

### تجارت و صنایع استان فارس

۱. رک: همان، ص ۲۷۶. ۲. همان، ص ۲۷۸.

۳. رک: همان، ص ۲۹۹-۲۹۸.

۴. رک: همان، ص ۳۰۶.

فارس شهرسیراف بود و تمام کالاهایی که از طریق دریا وارد می‌شد، از آن بندر توزیع می‌گردید. استعمه نفیس و کمیاب هندی که در زبان عربی آنها را مجموعاً «بربهار» می‌گفتند به آنجا وارد می‌شد. اصطخری واردات سیراف را چنین ذکر می‌کند که عود و عنبر و کافور و جواهر و خیزران و عاج و آبنوس و فلفل و صندل و انواع عطرها و داروها و ادویه از هندوستان به آن بندر وارد می‌گردد، و در خود سیراف، سفره‌های بسیار خوب و پارچه‌های کتان ساخته می‌شود و بازار بسیار خوبی برای خرید و فروش مروارید است.

ایالت فارس در هر زمان، به تهیه اقسام عطرها مخصوصاً عطری که از گل سرخ در ولایت گور یا فیروزآباد بعمل می‌آمد مشهور بوده است. ابن حوقل گوید: گلاب فارس را به اکناف و اطراف جهان از جمله به هندوستان و چین و خراسان و همچنین به مغرب یعنی شمال آفریقا و شام و مصر می‌برند. از گور علاوه بر گلاب، عرق طلعمانه و عرق قیصوم و عرق زعفران و عرق سوسن و عرق پید صادر می‌گردید. در شاپور، چنانکه مقدسی گوید، ده نوع عطر بعمل می‌آمد: عطر بنفشه، عطر نیلوفر، عطر نرگس، عطر کارده، عطر سوسن، عطر زنبق، عطر مورد، عطر مرزنجوش، عطر بادرنگ و عطر بهارنارنج، به کشورهای مشرق زمین فرستاده می‌شد. گلیم بافی و قلابدوزی فارس همه وقت معروف بود.<sup>۱</sup>

معادن فارس: ابن حوقل در حدود الاذی می‌نویسد: در دارابجرد کوههایی از نمک سفید، سیاه، زرد، سرخ، سبز و همه رنگهای دیگر است. از سنگهای آنجا خوان کاسه و ظروف زیبا می‌تراشیدند و به سایر شهرها می‌بردند.

در فارس، معادن نقره و آهن و سرب و فسفر و نفت و مانند آن هست؛ و این معادن مردم را از سرآورده‌های شهرها و نواحی دیگر بی‌نیاز می‌کند. اما نقره اندک است. معدن طلا نیز دارد، و معدن روی، در سردن است که از آنجا به بصره و جاهای دیگر می‌برند. آهن در کوههای استخر است. در دارابجرد معدن جیوه است. در فارس، مرکب سیاه برای نوشتن می‌سازند که از همه مرکبهای دنیا جز مرکب چینی بهتر است.<sup>۲</sup>

ایالت جبال یا عراق عجم و نواحی چهارگانه آن، یعنی کرمانشاه کنونی، همدان، ری و اصفهان از دیرباز، اهمیت سیاسی و اقتصادی داشته است. «در زمان دیالمه، یعنی در قرن چهارم، چنانکه ابن حوقل می‌گوید دستگاه اداری دولت در ری بود. در آخر قرن بعد، همدان پایتخت سلجوقی ایران گردید ولی بهرحال، به نظر می‌رسد که اصفهان همیشه بزرگترین و آبادترین شهرهای ایالت جبال بوده است.»<sup>۳</sup> «در باره صنایع و تجارت شهرهای ایالت جبال، مقدسی مطالبی مختصر و جامع ذکر نموده گوید: از ری انواع منسوجات مخصوصاً نوعی از آن که «منیر» نام دارد صادر می‌گردد. پنبه در آنجا رشته می‌شود و با نیل رنگ می‌گردد، و قبای خطدارری معروف است، و در آنجا سوزن و شانه و نمدهای بزرگ برای صدور ساخته می‌شود. به گفته قزوینی، شانه دقدح را از چوب محکم و

۱. همان، ص ۲۱۵-۲۱۴.

۲. همان، حدود الاذی، پیشین، ص ۶۷.

۳. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین، ص ۲۰۱.



خوش تراشی که به چوب شمشاد معروف است می‌سازند. خربزه و هلوی ری معروف است و یک نوع گل در آنجاست که به کارشستن بدن می‌آید و بسیار نرم است.

از قزوین، عباهای خوش‌دوخت و همچنین خورجینهای چرمی که به کار مسافرتین می‌آید، و انواع کمان برای تیراندازی و نعنای صادر می‌گردد. تم به تهیه کرسی و لجام و رکاب و قماشهای متنوع و زعفران فراوان معروف است. از کاشان یک نوع خرمای نارس و طرخون صادر می‌شود. اصفهان از حیث عبا و گوشت امکسود و قلمهایی که در آن شهر ساخته می‌شود شهرت دارد. از همدان و نواحی آن، پنیر و زعفران فراوان و پوست رویه و سمور صادر می‌شود، و در حوالی همدان، معدن قلع وجود دارد قماش متنوع و موزه‌های خوب در آن شهر ساخته می‌شود.<sup>۱</sup>

ابن حوقل نیز از صفحه ۱۰۱ تا ۱۱۷ کتاب خود را به ذکر مختصات اجتماعی و اقتصادی ایالت جبال اختصاص داده است.<sup>۲</sup>

در کتاب حدود العالم در وصف ری، می‌خوانیم: «شهری است عظیم و آبادان و با خواسته، و مردم و بازرگانان بسیار، و مستقر پادشاه جبال. آبهای ایشان از کاریز است و از وی کرباس و برد و پنبه و عصاره و روغن و نیبذ خیزد و از نواحی او طیلسانهای پشمین نیکو خیزد؛ و محمد زکریا بیشک از آنجا بود.»<sup>۳</sup>

ابن حوقل در حدود العالم، ضمن توصیف اصفهان، می‌نویسد: «کربنه» بازاری دارد که مردم در نوروز به مدت هفت روز در آن گرد می‌آیند و به عیش و نوش و تفریح می‌پردازند، و از انواع غذاها و آرایشها بهره‌مند می‌شوند، چنانکه سبب اعجاب حاضران می‌شود. مردم شهر و گروهی که از اطراف آن یا از جاهای دور می‌آیند برای این جشن هزینه‌های گزافی می‌کنند.»<sup>۴</sup>

**گیلان و ایالات شمالی** هنگامی که مقدسی در قرن چهارم کتاب خود را می‌نوشت، یعنی وقتی که قدرت آل بویه در حدکمال بود، تمام گیلان و ولایات کوهستانی که در شرق گیلان و در امتداد سواحل دریای خزر قرار داشت، یعنی طبرستان و جرجان و قومس، جزء ایالت دیلم بود، ولی بعدها این نواحی از هم تفکیک شد.

در قرن هشتم، به قول حمدالله مستوفی، لاهیجان و فومن، دارالملک گیلانات بود. ابوالفداء نیز لاهیجان را نام برده، گوید: در خاوردهانه سفیدرود است. به قول مستوفی، حاصلش برنج، ابریشم و اندک غله می‌باشد، و نارنج و ترنج و سیوه‌های گرمسیری فراوان است. مستوفی یکی از قدیمیترین مؤلفینی است که از رشت، کرسی فعلی گیلان، اسم برد، و راجع به محصولات آن می‌نویسد که: حاصلش غله، پنبه، ابریشم و برنج است. مستوفی و ابوالفداء محصولات این منطقه را غله، پنبه، برنج و نارنج و ترنج و لیمو می‌دانند.<sup>۵</sup>

۱. همان، ص ۲۴۵.

۲. دك: حدود العالم، پیشین.

۳. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین. (شمال)، ص ۵۴۷.

۴. حدود العالم، پیشین، ص ۱۰۷.

۵. دك: همان، ص ۱۸۸-۱۸۶.

در کتاب حدودالعالم، در وصف طبرستان، چنین آمده است: «ناحیه‌یست بزرگ... حدش از جالوس است تا حد تمیشه. و این ناحیه‌یست آبادان و باکشت و برز، و بسیار خواسته و بازرگانان بسیار؛ و طعماشان بیشترین، نان برنج است و ماهی؛ و بام خانه‌هاشان همه سفال سرخ است از بسیاری باران»<sup>۱</sup> «نویسنده حدودالعالم در مورد ساری، می‌نویسد: «شهری است آبادان، با نعمت و مردم و بازرگانان بسیار؛ و از وی جامه حریر و پرنیان و خاوخیز خیزد و از وی ما زعفران و ما صندل و ما خلوق خیزد که به همه جهان از آنجا برند.»<sup>۲</sup>

ابن حوقل می‌نویسد: «بزرگترین شهر طبرستان، شهر آمل است و در گذشته، حاکم‌اشین آن ساری بود. سرزمینی است پر آب و میوه. درختان بزرگ دارد. اغلب بیشه و جنگل است. بلایهای آن از چوب و نی؛ و اقلیمی پر باران است و بسا اوقات یک سال تمام، بی‌وقفه، باران می‌آید و آفتاب ظاهر نمی‌شود. باسها از خشت پخته مفروش است.

آمل شهری قدیمی و از قزوین بزرگتر است. در میان کشورها ناحیه‌ای در کثرت ابریشم، به پایه طبرستان نمی‌رسد. مردم طبرستان پرمو، پیوسته ابرو و دارای سرعت تکلم هستند. خوراک آنها نان، برنج و ماهی و سیر است. از طبرستان جامه‌های گوناگون ابریشمی، پشمی گرانبها و گلیم سیاه بدست می‌آید. پارچه‌های پنبه‌ای و شرابی می‌بافند.»<sup>۳</sup>

لسترنج، ضمن توصیف منطقه مازندران، می‌نویسد: «آخرین قسمتی از کشور ایران که به کیش مسلمانی درآمد، طبرستان بود، و حکمرانان آنجا، اسپهبدان، بیش از یک قرن پس از فتوحات عرب، در کوهستانهای خود مستقل باقی ماندند و تا نیمه دوم قرن دوم هجری، هنوز روی سکه‌هایی که در آن منطقه ضرب می‌شد خط پهلوی نقش بود و مردم بردین زرتشت بودند. محصولات آن نواحی در قرن چهارم، به قول مقدسی، سیر، برنج، کتان و پرندگان دریایی و ماهی بود...»

بعد از قرن چهارم هجری، به گفته قزوینی، اهالی آن منطقه به تربیت کرم ابریشم می‌پرداختند و بهمین جهت، ابریشم بسیار از آنجا صادر می‌شد. پارچه‌های پشمی و فرش و الوع پوشاک و دستار نیز در آنجا می‌بافتند. تهیه ظروف چوبی از قبیل انواع کاسه و اشیاء دیگر که آنها را از چوب شمشاد می‌ساختند رواج داشت، و به قول ابن حوقل، خانه‌های آن ایالت نیز بیشتر از چوب و نی ساخته می‌شد.»<sup>۴</sup>

نویسنده گننام حدودالعالم، آمل را شهری عظیم و مستقر ملوک طبرستان و جای بازرگانان و علما می‌داند: «از وی جامه کتان و دستار خیش و فرش طبری و ترنج و نارنج خیزد و گلیم سپیدگوش و گلیم دیلمی زربافت و دستار زربافت گوناگون و کمیخته خیزد و از وی آنتهای چوبین خیزد چون کفجه و شانه و ترازو و کاسه و طبق و طنابوری و آنچه بدین ماند.»<sup>۵</sup>

۱. همان [شماره]. م ۵۵۰-۵۴۹.

۲. همان [شماره]. م ۵۴۷.

۳. حدودالعالم، پیشین. م ۱۲۳ (به اختصار).

۴. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین. م ۳۹۵-۳۹۴.

۵. همان. م ۵۳۹.

مقدسی دربارهٔ آمل، می‌گوید: یک بیمارستان و دو مسجد جامع دارد... دربارهٔ محصولات و تجارت طبرستان (علاوه بر آنچه قبلاً گفتیم) مقدسی گوید: «پارچه‌های نیکو دارد که از آن قبا می‌دوزند و پارچه‌هایی که از آن طیلسان تهیه می‌کنند، و انواع پارچه‌های نازک دیگر در آنجا بافته و صادر می‌شود. محصول طبیعی آن چوب‌خلنج (چوب‌شمشاد) است که آن را به صورت قطعاتی بریده، به خارج می‌فرستند و صنعتگران ری از آن، کاسه و ظروف دیگر می‌سازند. خلنج چوبی است خوشبو به رنگهای گوناگون که گاهی دانه‌های تسیب نیز از آن می‌سازند؛ و بهترین نوع آن در کوههای طبرستان یافت می‌شود.» ابودلف، جهانگرد عرب، ضمن مسافرت خود، از قلعه معروف پادشاه دیلم دیدن می‌کند و می‌نویسد که فرمانروای آنجا موسوم به «محمد بن مسافر» چون کالای زیبا یا صنعت دقیقی مشاهده می‌کرد سراغ سازندهٔ آن را می‌گرفت و چون از محل او آگاه می‌شد، بمقدار کافی و مطابق میل او، برایش پول می‌فرستاد و به او قول می‌داد که هرگاه نزد او برود چند برابر آنچه داده به او خواهد داد. چون آن هنرمند نزد وی می‌رفت، مجبور بود برای تمام عمر در آن قلعه بماند و از بیرون رفتن او جلوگیری می‌شد.

محمد بن مسافر، رعیت زادگان خود را به کارهای صنعتی وادار می‌کرد و از این راه با خرجی اندک سود کافی بدست می‌آورد و برای خود گنج‌هایی ذخیره می‌کرد. پس از چندی، فرزندان او از رفتن پدر خود به شکار استفاده کردند، در قلعه راگشودند و پنج هزار نفری را که بصورت اسیر در قید بندگی او بودند رها ساختند.<sup>۱</sup>

ابودلف دربارهٔ شهر سمنان، می‌نویسد که شهر کوچک و پر جمعیتی است. در این شهر، دستمالهایی با نقاشیهای زیبا تهیه می‌شود، که گرانبهاست و قیمت یک دانهٔ آنها به پنجاه دینار می‌رسد. و نیز در آنجا پارچه‌های چادری بسیار زیبا و هنرمندانه می‌بافند. هر عدد از این روپوشها ۲۰۰ دینار و بیشتر بفروش می‌رسد. می‌گویند زنهایی که این پارچه را می‌بافند در اثر دقت در ظرافت و زیبایی هنر خود و کار زیاد، چشمتان نایب می‌شود.<sup>۲</sup>

یک پل تاریخی: ابودلف همچنین از پل تاریخی عظیمی، معروف به پل خوراذ (خرزاد) بین ایذج و رباط، سخن می‌گوید که محل جغرافیایی آن مشخص نیست. این پل روی رودخانه خشکی زده شده بود تا هنگام طغیان آب عبور از آن اسکان پذیر باشد. به گفتهٔ ابودلف، ساختمان پل از قسمت پایین پی تا کف زمین، با سرب و آهن ساخته شده بود و هر قدر بالای آمد از پهنای آن کاسته می‌شد. در دو طرف پل، قطعات بزرگ آهن قرار داده و داخل آن سرب گذاخته ریخته بودند و فاصلهٔ دو طرف پل ۴ ذراع بود و پل روی این پایه‌ها قرار گرفته بود و از عجایب صنعت معماری بشمار می‌رفت. این پل به دست مسمعی خراب شد و سالها مردم از قندان آن رنج می‌بردند تا آنکه ابو عبدالله محمد بن احمد القمی معروف به «شیخ»، وزیر آل بویه، به ترمیم آن همت گماشت و پس از جمع‌آوری صنعتگران، آنها را با طناب و قرقره به پایین پل می‌فرستاد

۱. سفرنامهٔ ابودلف در ایران. با تألیقات و تحقیقات دلا میر می‌نورسکی، ترجمهٔ سید ابوالفضل طباطبایی.

ص ۴۵-۴۴.

۲. ذک، همان، ص ۸۱.

۳. ابو عبدالله مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۲۶۷.

و آنها سرب و آهن گذاخته را روی قطعات سنگ می ریختند.

هزینه ساختمان این پل برای شیخ، ۳۰ هزار دینار تمام شد؛ در حالی که کارگران و صنعتگران بیگاری می کردند و کسی در مقابل این کار پر زحمت مزدی به آنها نمی داد. ابودلف این ساختمان را از شگفتیهای صنعتی جهان می خواند.

ملک علاءالدین در نامه ای که از هندوستان بعنوان خواجه رشیدالدین فضل الله نوشته، ضمن تشکر و سپاسگزاری از خواجه، بعنوان سوغات مقداری کالاهای مختلف بوسیله تجار به بندر بصره فرستاد، که ما صورت منسوجات، جواهرات، عطریات، حیوانات و سایر چیزهایی را که فرستاده، برای وقوف اجمالی به صادرات هند به ایران و آشنایی با نوع محصولات سرزمین هند، باختصار ذکر می کنیم.

(۱) اقمشه ۳۰۰ قطعه؛ که عبارت بود از سفید بار (انواع مختلف) ابراد (کفتابتی) اطلش، صوف (منسوج پشم).

(۲) جواهر ۷۷ قطعه: الماس، یاقوت (رمانیه، ایبض، کحلی، اصغر).

(۳) عطریات: عنبر سارا، مشک تبتی، زباد، کافور، جودانه، عود قمهری، صندل مقاصری، عرق گل گیتی.

(۴) حیوانات ۳: رأس: طاووس، سار و طوطی (سفید، سیاه، سرخ، سبز) راغ هندی (سختگوی)، سنگ (سر)، نسناس، خر عتایی.

(۵) مریبات ۲۷: من: مرباء زنجبیل معطر، هلیله کابلی بعسل، خیار چنبر پرورده، انبه مربا، مجدیه (مربا)، جکی (مربا)، تمر هندی، تازه مربا.

(۶) عقاقیر و ادویه مفرده ۲۲۸۲ من: ساذج، قصب الذریره، بندق، زنجبیل، فلفل، قرنفل، کبابه، دارصینی صینی، فوفل، قاقله، هیل، جوز، خیار شنبر، شیطرح، شاه صینی، سار، سنبل، دواله، ورق طنبول، آب (جمه جاوید)، ریوند و غیره.

(۷) مفرشات: جامه خواب قطع بروجی منقش، بالش منقش بروجی، منکاه منقش، نعل یک روی بزم شاهی منقش.

(۸) ادهان: روغن چنجه، روغن قرنفل، روغن کاذی، روغن عود، روغن کافور، روغن گل هندی.

(۹) اوانی ذهب: طشت و آفتابه، قدح، طبق، پیهسوز عمل پنگاله.

(۱۰) صینییه! صحن لاجوردی، قدح لاجوردی، شاه کاسه منبت شربتیی ملون هفت رنگ، صراحی لاجوردی محرابلا، نیم صحن لاجوردی و غیره، اوانی مکعب.

(۱۱) ما کولات - محلات: زنجبیل، قرنفل، قرفه، انبه، مجدیه، تمر هندی، خیارشنبر، نارنجیل، قند نارنجیل.

اخشاب و عظام که بجهت عمارت خاصه فرموده بودند، ۶۰۱ من: اخشاب ساج، آبنوس، سفار سمندر، دندان شیرماهی، صندل سرخ، عاج.

«صنایع مهم بخارا همواره بافتن پارچه های پنبه ای و پشمین؛ مخصوصاً قالی و گلیم و هر قسم چرمینه بوده است. قالی و گلیم بخارا در زمانهای قدیم شهرت بسیار داشته؛ و قالیهای ترکمان، تقلیدی از

قالی قدیم بخارا است. پرورش کرم پبله و بافت پارچه‌های ابریشمین نیز در بخارا همواره معمول بوده است. گذشته از مخمل ابریشمین معروف بخارا قماشهای دیگر از ابریشم، در این شهر سی‌بافته‌اند که اساسی خاصی داشته است و هنوز در بخارا هست؛ مانند شاه‌ی، قصب، پراطوس، ادرس. از این قماشها، انواع مختلف جامه، مانند شال کمر و قوته و سله و کلاه سی‌دوخته‌اند.<sup>۱</sup>

استاد نفیسی در جای دیگر از کتاب خود، به نقل از تاریخ بخارا می‌نویسد: «در بخارا کارگاهی بود در میان کهندز و شورستان و نزدیک مسجد جامع معروف به «بیت الطراز» که در آن بساطها و شادروانها می‌باقتند و یزدیها و بالشها و مصلیها و بردیهای فندقی از آنجا سرخلیفه بغداد را می‌فرستادند و خراج بخارا را به بافتن یک شادروان صرف می‌کردند؛ و هر سال عامل مخصوص به بخارا می‌آمد و بجای خراج بخارا شادروان می‌برد؛ و در شهر بخارا استادان مخصوص برای بافتن آن بودند و از هر شهری بازرگانان به بخارا می‌آمدند و شادروان و زندینچی می‌بردند و تا شام و شهرهای روم، این متاع می‌رفت و به هر جای خراسان که شادروان و زندینچی می‌باقتند بخوبی آن بخارا نمی‌شد، و بزرگان خراسان همه از آن جامه سی‌پوشیدند و آن را سرخ و سفید و سبز می‌باقتند.

نیز در بخارا بازاری بود که آن را باژلا ماخ (دو می‌نامیدند و سالی، دو بار هر بار یک روز، در آنجا بازار می‌کردند و در هر بازاری، بتان می‌فروختند و هر روز بیش از پنجاه هزار درم دادوستد می‌شد؛ و چون مردم بخارا از قدیم بت‌پرست بودند، از آن زمان، این بازار معمول شد.»<sup>۲</sup>

«ناحیه بخارا از حیث معادن، یکی از نواحی زرخیز ماوراءالنهر است؛ چنانکه معادن طلا و مخصوصاً معادن نمک سنگ (نمک ترکی) در آن بسیار است و در اغلب از رودهای این ناحیه، طلاشویی متداول است.

متاع معروف بخارا در زمانهای قدیم، جامه‌های نازک و جانماز و قالی و جامه‌های فندقی و ظروف برای چراغ و جامه‌های طبری و تنگ اسب که در زندان می‌باقتند، و جامه‌های اشمونی و پیه و پوست و روغن کله و مواشی و برده و جامه‌های پنبه و جامه‌های پشمین و پلنگ بوده است.

از کوی ورکت<sup>۳</sup> که نزدیکترین کوه به شهر بخارا بود، سنگ برای فرش زمین و ساختمان و خاک برای نوره و ظروف و سنگ گچ از آنجا حمل می‌کردند. در بیرون شهر، معادن نمک واقع شده بود و هیزم شهر را از بستانه‌های اطراف و بته و خار را از صحرای بیرون شهر می‌آوردند. میوه‌های بخارا، بهترین میوه‌های ماوراءالنهر بود و به لذیذی و خوش طعمی معروف، و زمین به درجه‌ای درخور آبادانی بود که بیشتر روستاییان بخارا یک جریب زمین داشتند و از محصول همان یک جریب، زندگی آسوده می‌کردند، و هر چه برای زندگی لازم بود از اطراف بخارا فراهم

۱. محیط زندگی و احوال و اشعار (دوکی)، پیشین، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۲۷.

می‌شد، جز بعضی غلات و حبوب که از کثرت جمعیت، کفاف مردم را نمی‌داد و از سایر نقاط ماوراءالنهر می‌آوردند.

کوه ورکت در اطراف بخارا که دامنه آن به‌سروشنه و فرغانه می‌پیوندد، معادن بسیار دارد. و از آن معادن، نوشادر و زاج و آهن و زبوق و مس و سرب و زر و چراغ سنگ و لغت و قیر و زفت و فیروزه می‌آوردند، و زغال‌سنگ نیز از حدود فرغانه فراهم می‌کردند. از بخارا سیوه بسیار به‌سرو و خوارزم و سمرقند می‌بردند.

خراج بخارا در زمان رودکی، یک میلیون و ۱۶۸ هزار و ۵۶۶ درم و پنج دانگ و نیم بود.<sup>۱</sup>

**وضع اقتصادی سمرقند** سمرقند نیز از مناطق حاصلخیز آن روزگار بود، و در مناطق کوهستانی آن، زولفی و قازلیغون، و زرشک، و در تپه‌ها صنوبر و اورنگی و عصای سوسی، و در جاهای دیگر، پنبه و انگور و سیوه‌های دیگر فراوان بود.

در کوهستانهای آن، از جانوران وحشی: گوزن، غزال، آهو، عقاب و شاهین بسیار بود. سهمترین محصول آن، شالیکاری و برنج بود. علاوه بر این، گندم، یونجه، جو، شاهدانه، ماش و کنجد و گیاهان روغن‌دار و پنبه و انواع سبزی و صیفی و انواع سیوه از قبیل خربوزه، هندوانه، الگور، و کلم، پیاز و شلغم و چغندر در این ناحیه بعمل می‌آمد. تربیت کرم ابریشم و پرورش الواع چهارپایان، از قدیم، در این ناحیه معمول بود.<sup>۲</sup>

مصنوعات: صنایع دستی سمرقند، از دیرباز، جالب بود. از جمله مصنوعات مهم این ناحیه کاغذ بود که آن را به‌اظظار عالم صادر می‌کردند. جامه‌های سیمگون، و سمرقندیه و دیگهای بزرگ از مس و مرتبانهای خوب و چرم اشترورکاب و دهانه‌های ستور، و تسمه‌ها از کالاهای مهم این ناحیه است.

یکی از کارهای بازرگانی آن حدود برده‌فروشی بود؛ مخصوصاً فروش غلامان و کنیزکان ترک معمول بود.

سنگهای ساختمان را از نزدیکی سمرقند یعنی از کوههای کوچک مجاور به‌نام کوهک، می‌آوردند. از همین مرتفعات، گل مخصوصی برای ساختن ظروف و نوره و زجاج به‌شهر حمل می‌کردند. شهر سمرقند در آن روزگار در حدود پانصد هزار جمعیت داشت و یکی از سهمترین مراکز فعالیت‌های تجاری بود.<sup>۳</sup>

**وضع اقتصادی کرمان** بطوری که اصطخری درباره کرمان اظهار نظر کرده است، کرمان دارای مناطق گرمسیر و سردسیر است و بین شهرهای آن بیابانهای بزرگ فاصله است.

باقوت می‌گوید کرمان در دوره سلاجقه، از بهترین و آبادترین بلاد بود، ولی در قرن هفتم که وی کتاب جغرافیای خود را می‌نوشت، شهرهای آن خراب بود و کشتزارها بی‌حاصل و

۱. محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، پیشین. ص ۱۸-۱۷ (به اختصار).

۲. رک همان. ص ۴۲-۴۳.

۳. رک همان. ص ۴۳.

اهالی سرگردان و بیچاره بودند؛ و بالاخره در پایان قرن هشتم، جنگهای امیر تیمور ویرانی و خرابی کرمان را تکمیل کرد.

مقسی در قرن چهارم، کرمان را به پنج ولایت تقسیم کرده که عبارتند از: بردسیر، سیرجان، بم، نرماشیر، جیرفت. سیرجان در زمان اصطخری، بزرگترین شهر کرمان بود. سقف خانه‌های آن شهر را بعلت کم بودن چوب طاق زده بودند. مقسی گوید: سیرجان در زمان آل - بویه، از شیراز بزرگتر و باشکوه‌تر بود و دو بازار داشت: کهنه‌ونو، با سرمایه‌های هنگفت و پارچه‌های تماشایی که سیرجان از جهت آنها معروفیت خاص داشت. همچنین کوچه‌های وسیع و عمارت‌های خوب و باغستان و هشت دروازه داشت. آب شهر از دو قنات تأمین می‌شد. «حمدالله مستوفی، بعد از هجوم مغول، درباره آن شهر گوید: حاصلش غله و پنبه و خرما بود و در او قلعه‌ای محکم است.

این حوقل، در قرن چهارم، درباره ولایت بم، می‌گوید که هوایش سالم و نخلستانهای بسیار دارد و سه مسجد دارد به نام مسجد خوارج، بزاران و مسجد قلعه. در بم، پارچه‌های زیبا و فاخر از پنبه می‌بافتند. عمامه و دستمال و طیلسان نیز در آنجا تهیه می‌کنند و بیشتر بازارها در خارج شهر و چند تا در داخل شهر قرار دارد.»<sup>۲</sup> اصطخری درباره خورستان می‌نویسد: «از شوشتر جامه‌های دیبای گرانبه خیزد، و کسوت خانه کعبه آنجا سازند و سلطان را آنجا طراز باشد. و در این حدود، جایی است که آن را بصری می‌خوانند. پرده‌های نیکو بافتند. و به کلیوان و بردون پرده‌ها بافتند و عمل بصری بر آن نویسند. و به رامهرمز، جامه‌های ابریشم خیزد.»<sup>۳</sup>

اصطخری، ضمن توصیف کالاهای شهر ری، نوشته است: «از آنجا کرباسها و گلیمهای نرم خیزد که به آفاق برند... و از ری پنبه به بغداد آرند، و به آذربایگان برند و جامه نرم بنیر خیزد.»<sup>۴</sup>

«از همه طبرستان، ابریشم بسیار خیزد؛ خاصه به آمل و جامه‌های ابریشمین و صوف از آنجا خیزد... ابریشم و جامه‌های نیکو خیزد از گرگان.»<sup>۵</sup>

لسترنج خاورشناس شهیر در کتاب مرزمنهای خلافت شرقی، ضمن شرح محصولات و صادرات شهرهای قرون وسطایی ایران، از قول مورخان و محققان بزرگ و مشهور دوران اسلامی، مطالبی نقل کرده است که آنچه از آنها مربوط به رواج و پیشرفت صنعت پارچه‌بافی و فرش‌بافی در آن زمان است نقل می‌گردد:

«گلیم‌بافی و قلابدوزی فارس همه وقت معروف بود و در مشرق زمین که لباس، مشخص مقام و منزلت افراد بود، پارچه‌های زربفت خاصی برای مصرف شخص پادشاه در هر یک از شهرهای فارس ساخته می‌شد و روی آن پارچه‌ها نام و طغرای سلطان قلابدوزی می‌گردید. بهترین این نوع پارچه‌ها از توج صادر می‌گردید. همچنین در فسا انواع زیبایی که نام پادشاه

۱. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین، ص ۲۲۲-۳۱۹. به (اختصار).

۲. دك، همان، ص ۲۳۴.

۳. مسالك و ممالك، پیشین، ص ۹۲.

۴. همان، ص ۱۷۱.

۵. همان، ص ۱۷۳.

به رنگ آبی و سبز مانند پرتاووس در آن بافته می‌شد تهیه می‌گردید.

دستگاههای بافندگی شیراز پارچه‌های لطیف، و متنوعی می‌ساخت که به کار تهیه قبا می‌خورد؛ همچنین پارچه‌هایی که به آن امروز «گاری» می‌گویند، و نیز زری و پارچه‌های ساخته شده از ابریشم خام (خز). در جهرم، گلیم و جاجیم که برای پرده مصرف می‌شد و جامنازی که درساجد از آن استفاده می‌کردند، بافته می‌شد. در کازرون و دریزد جامه‌های کتان و گاریسهای لطیف و پارچه‌های شبیه زری مصری که به آن دبیق می‌گفتند، و نیز دستمالهای خوب تهیه می‌شد. در غنجدان، کرسی دشت، بارین، گلیم و پرده و اقسام مخده و طرازهای قلابدوزی شده با طفرای پادشاه برای مصرف سلطان درست می‌شد. در ارجان دستمال و پارچه سفره به عمل می‌آمد. از سینیز پارچه‌های شبیه قصب و کتان صادر می‌شد؛ و جنابه به‌صورت این محصول معروف بود. از اصطخر (استخر) پارچه‌های چادری، و از رودان، کرسی ولایت رودان، پارچه‌های خوب صادر می‌شد. در دارابگرد، انواع پارچه‌های نخ عالی و متوسط و پست و همچنین قلابدوزیها و فرشهای خوب و حصیر ساخته می‌شد. در فرگ، پارچه لباسی و گلیم و پرده و کتان تهیه می‌شد. فسا به‌ساختن پارچه‌هایی که از سوی بزر ساخته می‌شد، و پارچه‌های بافته شده از ابریشم خام و تهیه قالی و گلیم و سفره دستمال پرده‌های قلابدوزی، مخصوصاً به رنگهای پرتاووس آبی رنگ و سبز که در میان گلابتون بافته می‌شد، شهرت داشت. موادی که برای رنگ کردن پارچه‌ها استعمال می‌شد، و فرشهای نمد و خیمه و خرگاه نیز از فسا صادر می‌شد.<sup>۱</sup>

در قرن چهارم، در راسهرمز خوزستان، تهیه و صدور ابریشم و بافتن پارچه ابریشمی برای زنان معمول بود. «در شوشتر زری معروف به دیبا که شهرت جهانی داشت، و زیلو و پارچه‌های لطیف تهیه می‌کردند. در عسکر مکرم از ابریشم خام، مقنعه و دستمال و پارچه می‌ساختند.»<sup>۲</sup> در ری، یکی از شهرهای ایالت جبال، بنا به نوشته مقدسی، انواع منسوجات مخصوصاً «سلیر» و پارچه‌های پنبه‌ای تهیه می‌کنند. از قزوین، عباهای خوش دوخت و خورجینهای چرمی صادر می‌شود.<sup>۳</sup>

غیر از پارچه‌هایی که از سوی بزر، کتان، و ابریشم و پشم می‌یافتند، اهمیت خاص این منطقه در تربیت کرم «قرمزی» بود که از درخت بلوط تغذیه می‌کند. زنان این کرمها را جمع‌آوری می‌کردند و پس از آنکه آنها را خشک کردند، از رنگ آنها برای رنگ آسیری پارچه‌ها استفاده می‌کردند. ارسنیه به داشتن کمر بند و لحافهای عالی و فرش و جاجیم و چادر و مخده شهرت داشت.<sup>۴</sup>

در خطه خراسان «نیشابور مرکز محصولات صنعتی است. پارچه‌های سفید برای لباس و عبادهای شاهجانی و تاخته و راخته و همچنین مقنعه‌های نازک پشمی و ابریشمی و پارچه‌های زربفت و خالص، و پارچه‌هایی که از سوی بزر ساخته می‌شود از صنایع معروف نیشابور است.

۱. مرزمنهای خلافت شرقی، پیشین. ص ۳۱۶-۳۱۵ (به اختصار).

۲. همان، ص ۲۶۵ (به اختصار).

۳. دك همان، ص ۲۴۵.

۴. دك همان، ص ۱۹۸.



در نسا و ایبورد، ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی، و در طوس کمر بند، و عبا، تهیه می‌شد؛ و از هرات، اقسام پارچه‌های زریفت و نمد و گلیم و غاشیه و مخنه و جامه‌دان صادر می‌گردید. از مرو ابریشم خام، نخ، مقنعه و اقسام پارچه‌ها صادر می‌شد.<sup>۱</sup>

به گفته قزوینی، اهالی طبرستان در قرن چهارم، در تربیت کرم ابریشم و بافتن پارچه‌های پشمی و فرش و انواع پوشاک و دستار مهارت داشتند. مقدسی نیز از تهیه و صدور انواع پارچه از این ناحیه سخن می‌گوید. به گفته مقدسی، دیبا و نقاب‌گرگان معروف و جزو کالاهای صادراتی بود. منسوجات ری، چه در دوران قبل از اسلام و چه بعد از اسلام، شهرت داشت. این شهر چون در کنار راه ابریشم قرار داشت، هنرمندان و صنعتگران این ناحیه، با استفاده از ابریشم‌های وارداتی چین، در بافتن پارچه‌های نفیس استادی نشان می‌دادند.

ابن فقیه گوید: «لاهل‌الری... الثیاب المنیره...» در احسن التقاسیم آمده: «یحمل من الری البرود و المنیرات...»

اصطخری در المسالک و ابن حوقل در حدود الارض گفته‌اند: «یرتفع من الری.. الثیاب - المنیره..» ابودلف نیز از پارچه‌های ممتاز ری سخن گفته و می‌نویسد که هر دو یست و جب مربع پارچه‌های ممتاز رازی در حدود دو هزار درهم قیمت داشته. در دیگر منابع و سفرنامه‌ها نیز از ارزش اقتصادی پارچه‌های ری سخن رفته است.

در عهد سلجوقیان (قرن پنجم و ششم هجری) صنایع بافندگی ایران که از دوره آل بویه در خط پیشرفت گام نهاده بود، همچنان به مسیر تکاملی خود ادامه داد. در این دوره، هنر بافندگی از لحاظ تنوع و ابتکار و نقشه و بافت بسیار ترقی کرد. قطعاتی از پارچه‌های آن دوره بدست آمده که در نهایت زیبایی است، و با تغییر نور، رنگ آن دگرگون می‌شود.

بافت قالی و سجاده و گلیم‌های عالی در دوره حکومت ایلخانان در ایران و سایر کشورهای اسلامی تابعه، رونق یافت و مقدار زیادی از این مصنوعات به هندوستان و اروپا صادر می‌شد. مصنوعات موصل در این دوره، اهمیت خاصی پیدا کرده بود. مسجدهای که غازان - خان ساخته بود، با قالیهای عالی سبز رنگ تزئین یافته بود.

در این دوره، تبریز به اقتضای موقعیت جغرافیایی، فرهنگی و سیاسی خاصی که داشت، مرکز خرید و فروش و مبادلات اقتصادی بود. ارزش اقتصادی تبریز تا عهد صفویه، دوام یافت و اکثر قالیها و مصنوعات صادراتی در این شهر متمرکز می‌گردید.

مارکوپولو درباره ارزش اقتصادی تبریز، در حدود سال ۱۲۷۱ میلادی، می‌نویسد: «کالاهای ساخت تبریز عبارت است از: همه‌گونه حریر که بعضی سیم یفت و پاره‌ای زریفت و گرانبهاست. این شهر به اندازه‌ای برای دادوستد مناسب است که سوداگران هند و بغداد و نواحی گرسیبر و همچنین اطراف و اکناف اروپا به آنجا روی می‌آورند تا کالاهای گوناگون تبریز را بخرند و بفروشند.» مارکوهمچنین از شال ستازی که توسط رهبانان دیرنشین تهیه می‌شود و قیمتی گران دارد، سخن می‌گوید.

به این ترتیب، شواهد و روایات و مشهودات معلوم می‌دارد که در ایران بعد از اسلام

در طی قرون، هنر پارچه‌بافی و قالیبافی نه تنها اهمیت خود را از دست نداد بلکه روز بروز بر رونق و پیشرفت و شهرت آن افزوده گردید.

قالیبافی ایران در عهد نخستین شهریاران صفوی، اهمیت و اعتبار فراوانی کسب کرد؛ و نمونه‌هایی که از این دوره باقی است زینت بخش سوزه‌های بزرگ جهان است.

تعدادی از قالیه‌های قرن ۱۱ و ۱۰ هجری که دارای نقشه و رنگ آمیزی ممتاز می‌باشند، شهرت بین‌المللی دارند و بعلاوه طرح و نقش زیبای روی آنها و ظرافت و نازکی تار و پودشان، رتبه اول را در جهان بدست آورده‌اند، و با هیچ قیمتی نمی‌توان آنها را ارزیابی کرد. از فرشهای کار اصفهان نیز تعدادی در سوزه‌های اروپا و امریکا نگاهداری می‌شود که بسیار عالی و گرانبه است. شاردن، شرلی و دیگران که در عهد صفویه به ایران آمده‌اند، جملگی از کارگاههای قالیبافی ایران و قالیه‌های زیبا و نفیسی که زینت بخش کاخها و خانه‌ها بوده سخن گفته‌اند.

بابا کرو سینکی لهستانی، که از ۱۱۱۶ تا ۱۱۴۲ هجری قمری در ایران می‌زیسته است، می‌نویسد که شاه عباس کارگاههای قالیبافی بزرگی در شیروان، قرا باغ، گیلان، کاشان و استرآباد - همانند کارخانه‌های قالیبافی اصفهان - دایر کرده بود. شاردن [ج ۳، ص ۸۵] ضمن توصیف شهر کاشان، می‌نویسد: اساس ثروت و حیات مردم کاشان از صنایع نساجی و ابریشم‌بافی و تهیه قطعات زربفت و نقره‌بافت تشکیل شده است. در هیچیک از شهرهای ایران، مصنوعات و منسوجات مخمل و حریر و تافته و ابریشم و قطعات سیم‌بفت و زربفت و زربهای ساده و گلدار و ابریشمی بیشتر از کاشان و حومه تهیه نمی‌گردد. تنها در یکی از نقاط حومه شهر، هزار کارگر ابریشم‌باف وجود دارد. این آبادی که «آران» نام دارد، در فاصله دو فرسخی شهر واقع، و از دور همچون شهر زیبایی جلوه‌گر است، و دارای دو هزار باب خانه و باغچه و ششصد باغ زیبا می‌باشد.

شاردن [ج ۳، ص ۷۱] آراگاه شاه‌عباس دوم را چنین توصیف می‌کند: «مخازن و دالان و بارگاه مزار پوشیده از فرشهای نفیس و گرانبه‌الی قالیه‌های خود تالار زربفت و ابریشمی است و ظرافت و ابهت این مقبره‌ها را حد و حصری نمی‌توان شناخت، و جلال و شکوه آن در حقیقت بی‌نظیر است.»

«... خود سزار با پارچه‌های زربفت گرانبه‌ای ایرانی پوشیده شده است. یک ذراع از این منسوجات نفیس هشتصد تا نهصد لیره ارزش دارد. عالیترین زربفت مرقد، قطعه‌ای است از یک پارچه ارغوانی که روپوش مزار بشمار می‌رود با سنگوله‌هایی طلایی... [ج ۳، ص ۷۲ و ۷۳].»

شاردن [ج ۲، ص ۴۰۹] وضع صناعت و تجارت تبریز را اینطور شرح می‌دهد: «سرتاسر شهر پر از صنایع قماش و ابریشم و زرگری است. عالیترین دستارهای ایرانی در تبریز تهیه می‌شود. بازرگانان بزرگ و عمده شهر برایم تعریف کردند که همیشه سالیانه ۶ هزار عدل ابریشم در کارگاههای این بلده بافته می‌شود. تجارت تبریز در سراسر ایران، و تمام ترکیه در مسکوی (روسیه) در ترکستان، در هندوستان و سمالک ساحلی دریای سیاه گسترده شده است.»

درباره خرگاه سلطنتی می‌نویسد: «به دستور شاهنشاه ایران، خرگاهی ساختند که دو میلیون لیره برای تهیه آن خرج شده بود. چون در تار و پود خیمه طلای بسیار بکار رفته بود، آن را «کاخ زرین» خواندند. برای حمل و نقل این خرگاه، ۲۸۰ رأس شتر اختصاص یافته بود، و

از همین نکته، می‌توان به عظمت و وسعت و اهمیت و ارزش آن پی برد. دهلوی این خرگاه را از مخملی ساخته‌اند که متنش طلائی است و در گیابویی آن اشعاری باسطورری نوشته‌اند. [ج ۳، ص ۶۴].

کارگاههای قالببافی اصفهان را در این زمان، نزدیک کاخ سلطنتی و بین چهل ستون و میدان شاه نوشته‌اند، و از نظر نیازی که شاه‌عباس به مفروش ساختن کاخهایی که برای توسعه پایتخت مرتباً در دست ساختمان بوده، داشت، همچنین برای اهداء به سلاطین خارجی و همچنین فرش خانه‌های اشراف و درباریان و افسران ارشد، کارگاههای قالببافی مرتباً در کار و در حال افزایش و گسترش بود.

از میان قالبهای عهد صفوی، آنهایی که تریجی گرد یا بیضوی شکل در وسط دارند و تریج وسط را نقشها و گلهای کوچکی که به گل شاه‌عباس ناسیده شده دربر گرفته، بسیار ممتازند. قالی اردبیل که در سوزة ویکتوریا و آلبرت لندن است، بسیار عالی است و تعدادگره‌های آن را تا ۳۲ میلیون گره تخمین زده‌اند.

در این فرشهاگاهی هم تصویر حیوانات نقش شده و رنگ قالبها غالباً سبز و سفید و زرد است. هنر قالببافی در زمان صفویه از ایران به هندوستان سرایت کرد، و نصیرالدین محمد همایون، پادشاه هند که در ۹۵۱ هجری قمری به دربار شاه طهماسب صفوی پناهنده گردید، در برگشت از ایران، چند تن از استادان طراح و قالبباف را از اردبیل و جوشقان و کاشان و خراسان به هندوستان برد و مکتبی به نام قالببافی ایران و هند ترتیب داد. از جمله قالبهای این زمان، یازده قطعه قالی نفیس است که اینک در شمار نفایس آستان قدس رضوی است. این فرشها در لاهور توسط استادکاران ایرانی بافته شده است.

در میان قالبهای مختلفی که در سوزها حفاظت می‌شود، قالی مصور و پر نقش و نگاری است که در حاشیه آن اشعاری در مدح فرش آمده است:

ای خوش آن فرش که در بزم سمراد	سایه‌وش در قدم شاه افتاد
روی بنهاده به ره چون خورشید	کرد فرش ره او سوی سپید
این نه فرش است گل نسرین است	پرده دیده حورالعیسن است
بوستانی است پسر از لاله و گل	زین سبب کرده در او جا بلبل

.....»<sup>۱</sup>

قالی آزادی: «یک قالبچه زیبای کرمانی هم مربوط به یکی از سرزمینهای ایران به نام توم کولیجان به آمریکا برده شد و زیر ناقوس بزرگ آزادی فرش گردید، و به نام قالی آزادی شهرت یافت و هفت رئیس جمهوری کشورها روی آن ایستادند و نشستند. از مزایای دیگر این قالی این بوده است که نمایندگان صلح و رسای بر روی این قالی ایستادند و پیمان صلح و رسای را امضا کردند، و سپس به آمریکا برده شد و ویلسن، رئیس جمهور پیشین آمریکا، نیز بر روی این قالی ایستاد و از روی مجسمه سرباز گمنام برده برداشت. صاحب این قالی در آخر عمر با کمال

۱. علی سامی، «باختگی و بافته‌های ایرانی از دوران کهن» [مقاله]، مجله پردیسهای تاریخی، سال پنجم،

عسرت زندگی می‌کرد و به‌روزنامه‌فروشی افتاده بود، ولی این فرش نفیس را نفروخت اما پس از مرگ او فروخته شد [اطلاعات ماهانه. شماره آذرماه].<sup>۱</sup>

پارچه‌ها و قالیهای ابریشمی: «باقتن پارچه‌های ابریشمی یکی از شعبه‌های مهم پارچه‌بافی و از دیگر صنایع ظریفه بافندگی ایران است. ذوق و مهارتی که مخصوصاً در طراحی و رنگد آبیزی و ظرافت این صنعت بکار رفته و آن را بصورت یک مینیاتور عالی جلوه‌گر ساخته مورد اعجاب و تحسین است. کارگاههای پارچه‌بافی یزد و کرمان و کاشان از قدیم معروف بوده و پارچه‌های ابریشمی ممتازی در آنها می‌بافته‌اند.

در قرن سوم هجری، خراسان، گرگان، طبرستان، آذربایجان، فارس، گیلان، و کردستان محل بافتن پارچه‌های ابریشمی بود؛ و مقدسی، جغرافیدان و مورخ بعد از اسلام، از شهرهای شوشتر و یزد و فسا که پارچه بافت آنجا را مرغوبتر و ممتاز دانسته است، نام می‌برد. در فسا انواع پارچه‌های تافته و زری را می‌بافتند که با طلا و قره زینت یافته بود؛ و نظیر آنها در هیچ جای دنیا دیده نمی‌شود.

در قرن هفتم، به گفته مارکوپولو، شهر تبریز یکی از مراکز بافندگی بود. بافتن پارچه‌های ابریشمی در دوره ایلخانان، همچنان ادامه داشت.

عهد صفویه، همانطور که در فن قالیبافی عصری ممتاز بود، در منسوجات و پارچه‌بافی نیز یک دوره استثنایی بشمار می‌رفت.

شاردن [ج ۴، ص ۳۶۸] می‌نویسد: «ایران سالیانه ۲۲ هزار عدل محصول ابریشم دارد، و هر عدلی به‌وزن ۲۷۶ لیور، (هر لیور معادل نیم کیلو) است. گیلان، ده هزار؛ مازندران، دو هزار؛ ماد (آذربایجان) و باختریان (خراسان) هر یکی سه هزار؛ آن قسمت از کرمان که قراباغ نام دارد، و گرجستان هر یکی دو هزار عدل محصول می‌دهد.»

صادرات ابریشم ایران بسیار مشهور بود، و نیازی به شرح و تفصیل ندارد. پشم شتر نیز از ایران صادر می‌شود که در اروپا برای ساختن کلاه لبه‌دار از آن استفاده می‌شود.

قالیهای ابریشمی در این عصر، بدو در کاشان و سپس در یزد و اصفهان رواج و رونق بیشتری به‌خود گرفت.

کاشان یکی از مراکز مهم صنعت پارچه‌های ابریشمی و مخملی بود. نمونه پارچه‌های زربفت گرانبها در سوزها و کلیساهای قدیمی اروپا موجود است که از بقایای پارچه‌هایی است که در قرون وسطی، سیاحان از ایران تهیه و به‌ثروت‌مندان فروخته‌اند؛ و بعضی از آنها این پارچه‌ها را به کلیسا تقدیم کرده‌اند. زریهای کار یزد در قرن سیزدهم میلادی، و همچنین زریهای بافت نیشابور و مرو و شیراز و اصفهان و شوشتر، معروف بوده و به کشورهای خاوری و باختری صادر می‌شده است. مارکوپولو می‌نویسد: «در ایران عده زیادی از دسترنج خودگذران می‌کنند. بسیاری از صنعتکاران و نساجان مصنوعات خوب و پارچه‌های زری نفیسی با نقشهای خوش طرح می‌بافتند و تجار ایرانی آنها را به کشورهای دیگر می‌فروشند.»

در دوره ایلخانان، کارخانه‌های پارچه و قالیبافی در تبریز و گرجستان و مرو و طوس و

شوشتر و شیراز و نیشابور و بغداد دایر بود. عطاسلک جوینی در توسعه کارخانه پارچه بافی بغداد سعی فراوان کرد.

تبریز در زمان ایلخانان، مرکز مهم داد و ستد بین خاور و باختر بود. راههای بزرگ تجارتی به این شهر منتهی می‌شد و از لحاظ اقتصاد و تجارت، معتبرترین شهر دنیا بود. اودوریک دوپاردن که در زمان ابوسعیدخان این شهر را دیده است می‌نویسد: «تبریز از جهت استعمه، مهمترین شهر عالم است. این شهر برای ایلخانان ایران، از تمام کشور فرانسه جهت پادشاه آن بیشتر اهمیت دارد.»

بنا بر نوشته‌های سفرنامه‌ها و تواریخ، کالاها و اجناسی که در این شهر مورد معامله قرار می‌گرفته عبارت بوده است از: «ادویه مالزی، سروارید و یاقوت سیلان و مالابار، الماس و زرد هند، شال کشمیر، فرشهای ماوراءالنهر، لعل بدخشان، فیروزه نیشابور، و اطلس و پارچه - های زریفت مرو و طوس و شوشتر و موصل و یزد و کرمان، گلاب و عطریات شیراز و اصفهان و اقسام اسلحه منقوره گرجستان و شام. بعلاوه، هنرمندان تبریزی خود نیز در ساختن پارچه‌های قیمتی و فرشهای عادی و منسوجات ابریشمی مهارت داشتند و مصنوعات دست‌ساز خویش را نیز به‌تجار خارجی می‌فروخته‌اند. [عباس اقبال، قادیچ مغول، ص ۵۵۸].»

در عصر صفویه، صنعت پارچه‌بافی ایران ترقی قابل ملاحظه کرد. شاردن می‌نویسد: «پارچه‌باغان، ابریشم را با زروسیم مخلوط کرده منسوجات نفیس می‌بافند که آنها را زری می‌نامند. این پارچه‌ها را با نقشهای گوناگون می‌بافند. پاره‌ای از آنها یک رو و پاره‌ای دورو می‌باشند؛ یعنی پشت و روی آنها یکسان است. در تمام دنیا پارچه‌هایی نفیستر و گرانبهار از پارچه‌های زریفت ایرانی پیدا نمی‌شود. این پارچه‌های گرانبها را ثروتمندان برای پرده درها بکار می‌برند. مخمل زریفت از تمام اقسام پارچه‌های زری تشنگتر و فرش‌نماتر است. شاردن [ج ۴، ص ۳۵۸] درباره هنر تهیه مخمل زریاف این دوره که خود ناظر آن بوده، نوشته است: «مخمل زریافی که در ایران تهیه می‌شود بسیار عالی و کاملاً پرپیچ و شکن است و هرگز کهنه نمی‌شود. عالیترین کارخانه‌های این منسوجات زریفت و سیم بافت و مخمل زریافت در یزد و کاشان و نیز در اصفهان است.»

درباره گلدوزی و قلابدوزی، می‌نویسد: «گلدوزی و قلابدوزی یکی از صنایع فنی است که ایرانیان در آن ید طولایی دارند. در تمام انواع و اقسام این فن، بویژه در زردوزی و سیم دوزی، خواه بر روی ماهوت و خواه بر روی ابریشم و یا بر روی چرم، بسیار استادند. در صنعت قلابدوزی، ایرانیان از ما اروپاییان و حتی ترکان عثمانی، که دوخت و دوز و قلابدوزی آنها بر روی چرم در اروپا بسیار شایان توجه می‌باشد، جلوتر هستند. چنان در دوخت و دوز چرم، از جمله آرایش زین، مهارت دارند که در زیبایی و ظرافت، به گلدوزی در روی حریر می‌ماند [ج ۴، ص ۳۳۱].»

بزرگترین استاد سازنده این نوع بافتنی غیاث‌الدین علی یزدی است.<sup>۱</sup> از آنچه گذشت، چنین برمی‌آید که صنعت بافندگی و قالیبافی از دیرباز در ایران معمول بوده و برحسب شرایط سیاسی با امنیت و آرامش، قوس صعودی، و در دوره‌های ناامنی و بی‌ثباتی،

قوس نزولی طی کرده است. به قول پروفیسور کریستی، «در دوره قاجاریه هم که دوران رکود صنعت و ابتکار بوده، این هنر توانست تا حدی موقعیت عالی و رقابت‌ناپذیر خود را در دنیا نگاهداری. قالی خوب ایران مانند قطعه شعر زیبایی است که بافنده آن، مانند شاعر، جمال طبیعت را ترجمه و بصورت شیء زیبایی در آورده که هم قشنگ و هم قابل استفاده است.»<sup>۱</sup>

اکنون بار دیگر سیر صنایع ایران را در دیگر شهرها مورد مطالعه قرار می‌دهیم. در ایران، پس از پایان حمله مغول و استقرار امنیت نسبی، در نتیجه توسعه فعالیت‌های زراعی و صنعتی، وضع اقتصادی بهتر شد. شهر تبریز بیش از پیش وسعت و آبادانی یافت.

«مقدسی در قرن چهارم، گوید تبریز شهری نیکو است و مسجد جامعی دارد.

شهر تبریز  
به نظر مقدسی

از نهرهای متعدد سیراب می‌شود، و در میان باغستان شادابی قرار گرفته است. یا قوت که در سال ۶۱ هجری آنجا بوده، تبریز را

شهر عمده آذربایجان بشمار آورده. و قزوینی علاوه بر این، گوید که این شهر به تهیه پارچه‌های عتایی ابریشمی و سقلاطون و اطلس و پارچه‌های دیگر شهرت دارد. هنگامی که مغولها در سال ۶۱۸ تبریز را تصرف کردند، اهالی شهر با فدیهای که دادند شهر را از غارت و کشتار رها نیندند. این شهر در زمان سلطنت ایلخانان، بزرگترین شهر آن منطقه گردید. و بر ابنیه و مساجد و عمارات آن افزوده گردید و ربع رشیدی به همت خواجه رشیدالدین فضل‌الله ساخته شد. این بطوطه که در سال ۷۳۰ از این شهر عبور کرده است از بازار نمازان و بازار جواهریان که در آن، جواهرات بسیار به معرض فروش گذاشته شده بود و از بازار مشک و عنبرفروشان که نزدیک بازار جواهریان بوده است سخن می‌گوید.<sup>۲</sup>

«حمدالله مستوفی گوید: در سنه اربع و اربعین و سائین، به عهد متوکل خلیفه عباسی، تبریز به زلزله خراب شد، چنانکه کمابیش چهل هزار مرد در آن واقعه هلاک شدند. دور باروی تبریز ۶ هزار گام بود و ده دروازه دارد.»<sup>۳</sup>

ابن حوقل در حدود الاذخی، ضمن توصیف آذربایجان، تبریز را شهر کوچکی در ردیف میانه، خوی و سلماس بحساب می‌آورد. او شهر اردبیل، سراغه و ارومیه را بزرگترین شهرهای آذربایجان می‌داند.<sup>۴</sup>

شیراز، پس از تبریز، بزرگترین و پرجمعیت‌ترین شهرهای این دوره است. وسعت آن را در حدود بیست میل مربع نوشته‌اند و می‌گویند، در این شهر ۲۰۰ هزار خانه وجود داشته است که اگر افراد هر خانه را دست کم چهار تن حساب کنیم، طبق برآورد باربارو، جمعیت شیراز آن روزی به هشتصد هزار تن می‌رسد که باید اغراق آمیز باشد.<sup>۵</sup>

۱. کریستی و پلسن، تاریخ صنایع ایران، ترجمه عبدالله فرهاد، ص ۱۹۴.

۲. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین، ص ۱۷۳.

۳. دکه، سفرنامه ابن بطوطه. ترجمه محمدعلی موحد، ص ۲۲۶-۲۲۵.

۴. دکه، حدود الاذخی، پیشین، ص ۸۵.

۵. دکه، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، پیشین، ص ۱۰۶-۱۰۵.

مارکوپولو در سفرنامه خود، در مورد یزد، می‌نویسد: یزد شهر بزرگی است که از لحاظ تجارت و رفت و آمد، نقطه مهمی بشمار می‌رود. یک نوع پارچه ابریشمی و طلائی در آنجا بافته می‌شود که موسوم است به «پارچه یزدی» و به همه جای دنیا صادر می‌شود. ساکنین آن مسلمانند. در صورتی که بخواهید از شهر خارج شوید و به مسافرت بروید، باید هشت روز تمام، از صحرایی بگذرید که در آن فقط سه محل برای اطراق مسافر موجود است (این صحرا معروف است به صحرای کرمان). پارچه‌های ابریشمی که در یزد می‌بافند، و به ترکی و فارسی آن را قماش یزدی می‌نامند، باعث شده است که یزد تجارت با رولقی داشته باشد. قزلها بعد کاپیتن کریستی که در ۱۸۱۰ از آنجا دیدن نموده است، می‌نویسد: شهر مزبور یک شهر بزرگ و پر جمعیت است که در کنار یک صحرای بزرگ شنی و مجاوز یک سلسله کوهستان قرار دارد. تمام مسافران و بازرگانان شهر یزد را، بعلت امنیتش، دوست دارند. بعلاوه، این شهر یک مرکز بازرگانی مهم میان هندوستان، بغداد و خراسان ایران بوده و چنانکه معروف است، بزرگترین نقطه تجارتي ایران در این منطقه می‌باشد.<sup>۱</sup>

استاد دهخدا، در سطور زیر، اطلاعات سودمندی از محصولات متنوع شهرهای خاور-میانه در اختیار ما می‌گذارد. به نظر استاد، محصولات بعضی نقاط چنان شهرت دارند که بصورت تمثیل درآینداند از جمله «زیره به کرمان بردن، خرما به بصره، گوگرد به پارس، پولاد به هند، برد به یمین، فلفل به هندوستان، عقیق به یمین، لعل به بدخشان، خرما به هجره، کاسه به چین، در به دریا، آبگینه به حلب، ادیم به طایف، دیبا به قسطنطین، خرما به خبیص، شکر به خوزستان، دیبا به روم، مشک به تبت، عود به هند، نافع به خطا، خنک به ختلان، کمان به چاچ، پرتیان به روم، شکر به مصر، سرمه به صفاهان، توتیا به هند، تیر به توران، خر به بندر، چغندر به هرات، غنبد به قم، مشک به ختن، عنبر به دریای اخضر، خر به خراسان»<sup>۲</sup>

در دوران بعد از اسلام، زمامداران دولتهای بزرگ پس از آنکه موقعیت سیاسی و نظامی خود را استحکام می‌بخشیدند، گه‌گاه، برای جلب محبت و علاقه مردم، دست به احداث مدارس، مساجد، خانقاهها، پلها، حمامها، آب‌انبارها و راههای ارتباطی و جز اینها می‌زدند، و غالباً صدور، وزرا و شخصیت‌های سیاسی ایران، سلاطین و فرمانروایان را به این قبیل کارها تشویق و تبلیغ می‌کردند؛ و گاه خود در ایجاد مؤسسات عام‌المنفعه پیشقدم می‌شدند. با این حال قسمت اعظم مدارس و مکاتب و بیمارستانها و دیگر سازمانهای خیریه به همت مردم نیک‌اندیش بوجود می‌آمد. و از محل عواید موقوفات اداره می‌شد. و این سنت خیرخواهانه در غالب شهرهای خاورمیانه سخت معمول بود. ابن حوقل در سفرنامه خود، می‌نویسد: ستمولین ماوراءالنهر قسمتی از اسوال و دارایی خود را وقف امور عام‌المنفعه می‌کنند و با ایجاد پلها، رباطها، و مدارس و مکاتب، نامی نیک از خود بیادگار می‌گذارند. عبدالجلیل رازی مؤلف کتاب‌النعض نیز ضمن توصیف مساجد و مدارس و وضع اوقاف کاشان، می‌نویسد: «هر رباطی و

همکاری مردم با دولت  
در ایجاد مؤسسات  
عام‌المنفعه

۱. سفرنامه مارکوپولو، هشتین، ص ۳۷.

۲. دلائل امثال و حکم، هشتین، ج ۱۲، ص ۹۲۵-۹۲۴.

مدرسه‌ای که رفیعتر و عالیتر و نیکوتر است همه خواجگان وقف کرده‌اند: چون شرف‌الدین انوشیروان خالد و رباطهای معین‌الدین.<sup>۱</sup> برخلاف ثروتمندان و خواجگان روزگار ماکه بیشتر دارایی خود را در بانکهای خارجی می‌گذارند.

در قادیخ یزد نیز شرح مفصّلی دربارهٔ هریک از مساجد و مدارس، و تاریخ ایجاد و بانی آنها ذکر شده است. از مختصات این شهرستان قدیمی اینکه در کتیبه مدارس و مساجد آن، مطالبی که هنرمندان و شعرا به نظم یا به نثر نوشته‌اند، اکنون باقی است.

در جلد چهارم این کتاب، ضمن بحث در پیرامون دیوان اوقاف، نمونه‌ای چند از مؤسسات خیریهٔ قدیم را که از محل عواید اوقاف اداره می‌شدند، ذکر کرده‌ایم. علاقه‌مندان می‌توانند به آن مجلد مراجعه کنند.

در قادیخ جدید یزد نیز، مکرر، از مردان خیر و نیکخواهی سخن رفته است که برای آسایش خلق، به حفر چاه و قنات و ایجاد آب‌انبار و کاروانسرا و بازار و حمام و مسجد و مدرسه و آسیا و جز اینها مبادرت کرده‌اند.

کاروانسرای امیر: در این کتاب، در وصف کاروانسرای امیر جلال‌الدین، چنین آمده است: «این کاروانسرا را بغایت خوب ساخته و بیشتر تجار در آن فرود می‌آیند و حوضی وسیع در میان آن ساخته و برکنار سنگ مرمر انداخته و آب در آن جاری است، و می‌ده حجه داد و بر در کاروانسرا ساباطی و ۱۰ دکان بر اطراف نهاد.»<sup>۲</sup>

وضع بازار یزد: در قادیخ یزد در ذکر بازار صاحب اعظم، چنین می‌نویسد: «بازاری نیکو و مستقیم مشتمل بر ۶۰ دکان ساز داد نزدیک خان امیر سام، و بر سر بازار، گنبدی عالی بساخت و درهای متکلف بر آنجا آویخت، و در پهلوئی آن بازار، مسجدی کهنه بود آن را عمارت کرد و دری نیکو بر آن نصب کرد. و در میان بازار سر ریگ، دکانی بخرید و بکند و مقابل آن راه در بازار سر ریگ کرد که پاپوشدوزان و چاروق‌دوزان در آن بازار مقیم‌اند.»<sup>۳</sup> در همین تاریخ، در ذکر بازار علی‌آقا می‌نویسد: «بر دروازهٔ مهریجر، بازاری نیکو مشتمل بر پنجاه دکان دورویه، در سال خمس و عشرين و ثمانمانه — علی‌آقا که داروغهٔ یزد بود — ساز داد... و امیر زاده شمس‌الدین... می‌دکان دیگر بدان منضم کرد. و خیاطان و کجینه‌فروشان (کهنه‌فروشان) در آن بازاری نشینند و بازاری بروتی است.»<sup>۴</sup>

باغات داخل و خارج شهر: بطوریکه از سندرجات بسیاری از کتب تاریخی بعد از اسلام برمی‌آید، در این دوران، چه در داخل شهرها و چه در حومه، طبقات مرفه و مردم میانه‌حال باغاتی بقصد تفریح یا برای انتفاع درست می‌کردند و در آنها عمارات جالب و آب‌جاری و چمن و گل و درختهای شمر و غیر شمر پدید می‌آوردند؛ از جمله در قادیخ یزد در وصف باغ «ساباط» می‌نویسد: «باغی بزرگ است و معمور، و عماراتی بسیار دارد از قدیم و جدید و خانه و

۱. عبدالجلیل‌دانی، کتاب النقص بعضی مطالب التواصب فی نقض بعضی لمضامع الرافضی. به اهتمام سیدجلال‌الدین محدث، ص ۴۷۳.

۲. احمد بن حسین بن علی کتاب قادیخ جدید یزد. به اهتمام ابرج افشار، ص ۹۷.

۳. قادیخ یزد، بهمن، ص ۶۲.



طنبی بوسعیدی، و با بادگیر قدیم است و شاه یحیی در جنب آن، عمارت عالی ساخته و گنبد و بادگیر و حوضخانه، و بر کتابه آن گنبد مقرنس، توحید از افصح المتکلمین شیخ سعدی نوشته:

فضل خدای را که تواند شمار کرد / یا کیست آنکه ذکر یکی از هزار کرد؟<sup>۱</sup>

در همین کتاب، در وصف باغ مهترعلیشاه فراش، می‌نویسد: «باغی بغایت وسیع است و دو نهر آب در آن جاریست... و در طرف دیگر، حوضخانه‌ای منقش به زرز و لاجورد، و چهارطرف چمن‌گل و نسرین و سرو و شمشاد نشانیده و دارند رفیع ساخته و از هر طرف چمنی و تمام از چوب پنجره ساخته است.»<sup>۲</sup>

در عصر تیمور و جانشینان او نیز ایجاد باغ و بوستان مورد توجه طبقات ممتاز و مرفه جامعه بوده است. از عصر شاه‌رخ و جانشینان او باغات و قصوری بیادگار مانده.<sup>۳</sup> و از جمله تصور و کاخها و باغهای مشهور و تاریخی این عصر، بایستی از باغ جهان آرای، باغ زبیده، باغ دلکشا، باغ چمن آرای، باغ سفید، باغ زاغان، باغ قرنقل، باغ خیابان، باغ نظرگاه، باغ مختار، باغچه تخت‌عزیزان، باغچه گازرگاه، تخت‌بابا سوخته و غیره را نام برد.

یکی از منابع گرانبهای تاریخ اجتماعی ایران سفرنامه‌هایی است که خارجیان، در وصف شهرها و خصوصیات زندگی اجتماعی، اقتصادی، هنری، اخلاقی و مذهبی مردم هر دیار برشته تحریر درآورده‌اند. در این سفرنامه‌های پراچ و گرانبها، غالباً به مطالب سودمند و جالبی برمی‌خوریم که در هیچ‌یک از کتب معمولی تاریخی، که به دست مورخین متعلق درباری نوشته شده است ذکر از آن مسائل در میان نیست. مردانی چون ناصر خسرو، مارکوپولو و ابن-بطوطه، ابن خلدون و کلاویخو ضمن روشن کردن بسیاری از مسائل تاریک و مبهم تاریخ اجتماعی ایران، در وصف شهرهای شرق نزدیک نیز مطالب جالبی نوشته‌اند:

مارکوپولو سیاح معروف که در حدود ۶۶۹ میلادی شهر تبریز را دیده است می‌نویسد: تبریز شهر زیبا و بزرگی است. موقعیت این شهر طوری است که مرکز تجارت بغداد و هند و اقالیم حاره است.

بطوریکه از مدارک تاریخی مربوط به این دوره استنباط می‌شود در حدود سال ۷۴۲ بازرگانان ژنوا (یا ژن) جنوه در شهر تبریز به ایجاد کارخانه و تأسیس یک شرکت تجاری ۲۴ نفری مبادرت کردند.

سیاح دیگری در همین ایام، درباره شهر تبریز، چنین اظهار نظر می‌کند: باید گفت که این شهر برای تجارت بهترین شهر دنیاست. هر جنس که بخواهید فراوان است. خوبی این شهر بحدی است که اگر نینبید باور نمی‌کنید. از قراری که عیسویان محل، حکایت می‌کنند مالیاتی که تبریز به پادشاه مملکت می‌پردازد بیشتر از تمام مالیاتی است که فرانسه به شاه خودش

۱. همان، ص ۱۴۱-۱۴۰.

۲. همان، ص ۱۴۲.

۳. دیوان کامل جامی. ویراسته هاشم رشید، [مقدمه].

می دهد.<sup>۱</sup>

سیاحان دیگری که در دوره قرون وسطی، از بلاد شرق دیدن کرده‌اند نیز مطالب جالبی نوشته‌اند. از جمله، ابن بطوطه که در سال سی‌ام قرن ۱۴ پس از سقوط حکومت سلاجقه از شرق نزدیک و میانه دیدن کرده است، می‌نویسد: «قونیه شهر بزرگی است. خوب ساخته شده. فراوانی آب و باغ و چشمه بر زیبایی آن افزوده است. کوچه‌های وسیع و بازارهای زیبا دارد. هر صنف و رسته در محل معینی کار می‌کنند؛ زرگراها، بزازها، صحافها، هر یک محلی مخصوص به خود دارد.

قحطی شدید: در سال ۳۲۳، در خراسان، تنگی و غلائی سخت روی داد و گروهی بسیار از گرسنگی بمردند چندانکه مردم از سپردن ایشان به خاک ناتوان ماندند و بیگانگان و درویشان چندان می‌مردند که کس کفن و دفن ایشان نمی‌توانست.<sup>۲</sup>

در سال ۳۷۳ هجری، در خراسان و گرگان و بای سختی بروز کرد و در همان سال قحطی شدیدی در بغداد روی نمود و منتهی به مرگ عده زیادی شد.

در سال ۳۷۸، مجدداً در بصره و چند نقطه دیگر، در اثر گرمای شدید و بروز بیا، جمع کثیری جان سپردند بحدی که کوچه‌ها از مرده پر شده بود. همچنین در سال ۳۷۶، در موصل؛ زلزله سختی واقع شد و خانه‌های بسیار ویران گردید. در سال بعد، در بغداد، قحط و غلائی شدیدی اتفاق افتاد و در سال ۳۸۳ مجدداً در بغداد قحطی شدیدی روی داد، بطوریکه یک رطل نان ۴ درهم خرید و فروش می‌شد. در سال ۳۸۳ در موصل قحطی به جایی رسید که یک کر آرد را به ۲۶۰ درهم و یک کر گندم را ۶۶۰۰ درهم غیائی می‌فروختند. و در سال ۴۲۸، در اکثر کشورهای شرق نزدیک، قحطی و سختی روی داد. اینک با مراجعه به اسناد تاریخی، چند مورد از قحطیها و دیگر بلیات را نقل می‌کنیم:

«جنید بن عبدالرحمن چهار سال والی خراسان بود. در این مدت، یک قطره باران بر زمین نیامد و قحطی شد. روزی مردمان از گرسنگی فریاد برآوردند. جنید گفت: این چه افغان است؟ گفتند: مردم از گرسنگی بفریاد آمده‌اند. یک درم فرستاد یک تا نان آوردند. او را غضب شد و گفت: یک تا نان به یک درم می‌دهند و اینان از گرسنگی فریاد می‌کنند. من یک سال دیگر والی بوده‌ام «گندم را بدانه می‌فروختند». این سخن جنید بگفت و بمرد. چون فریاد و فزع از خانه او برآمد، باران باستاد؛ بحدی که آن روز، جنازه از جهت باران در خانه بماند.»

در تاریخ یزد، در وصف مسجد جمعه قدیم، می‌نویسد: «آن مسجد از استحداث گرشاسب بن فرامرزن علاءالدوله، و دو مسجد است متصل آن، کتابخانه و جماعت‌خانه و غرفه‌های نیکو دارد... طاق و گنبدی رفیع و غرفه‌ها بر آن نهاده، و در ساحت مسجد، هفت در بر آن مفتوح کرده. از موقوفات مسجد، حوانیت این مسجد عمارت کردند. بنای این مسجد در ثمان و-

۱. ذک، مجلة مهر. سال اول، دکتر رضا زاده شفق، «سفارت کلادور به دیوار تیمود» [مقاله]، ص ۳۶۵-۳۶۲ و

عشرین و سبعانه بود.»<sup>۱</sup>

در غالب شهرهای بزرگ قرون وسطی نظیر بغداد، نیشابور، موصل و دیشق و غیره در جوار مسجد حوضها، و مستراحها وجود داشت. در هر یک از این ساختمانها، چهل تا پنجاه مستراح برای رفع نیازمندیهای مردم ساخته بودند. در کف سنگفرش شده این مستراحها، جویباری برای نظافت تعبیه کرده بودند. این قبیل بناها معمولاً نزدیک مساجد، و یک نفر عهده‌دار نظافت آن بود، و وجه مختصری از مردم می‌گرفت. در بسیاری از شهرها و مراکز مذهبی ایران، نظیر شیراز و اصفهان و مشهد و قم، چنین محلهایی هنوز وجود دارد.<sup>۲</sup>

رباط: در جهان پس از اسلام، رباط به قرارگاههایی که در نزدیک ثغور اسلامی احداث کرده بودند اطلاق می‌شد، و همواره در این مواضع، عده‌ای از مسلمانان آماده دفاع از حمله احتمالی دشمن و در صورت امکان، حمله و پیشروی به منطقه قدرت کفار بودند. غالباً رباط عبارت بود از یک قلعه مختصر با یک برج نگهبانی که عده‌ای با تحمل محرومیت‌های فراوان در آن زیست می‌کردند. بعدها رباط مفهوم دیرین خود را از دست داد و سرادف زاویه و خانقاه گردید که محل تجمع صوفیان گوشه‌نشین بود. در قرون بعد، فقط رباط به کاروانسراهای میان راه که محل تعویض اسبان، مخصوصاً اسبان برید بود گفته می‌شد.<sup>۳</sup>

با مطالعه کتاب تحفة الفقراء که سفرنامه آقا میرزا علی صفاء السلطنه است از مشهد به تهران از طریق طبرس، یزد، نائین و اردستان و کاشان و قم که در سالهای ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ قمری صورت گرفته است، می‌توان به ارزش رباط و کاروانسرا در طی قرون تا اواخر دوره قاجاریه، پی برد.

در ایجاد رباط و کاروانسرا و حمام و آب‌انبار و دیگر بناهای عام‌المنفعه، نه تنها دولتها و سلاطین بلکه مردم خیرخواه نیز شرکت می‌جستند. مؤلف تحفة الفقراء در ده محمد، رباطی از آجر و سنگ و گچ با سکوه‌های سنگی دیده است که به همت میرزا حسن خان عرب ساخته شده و بر سر در رباط این اشعار نقر گردیده بود:

از فیض و فضل حضرت حق واجب الوجود	توفیق گشت شامل حال سپهر جود
میر عرب امیر حسین خان که همتشش	بنیاد ظلم و جور زلوح جهان زدود
بنیاد این رباط نمود از برای حقی	کایند با نشاط در او مرد وزن فرود <sup>۴</sup>

نویسنده در سفرنامه خود، از کاروانسراهای شاه عباسی که در اثر عدم مراقبت، در حال فروریختن است با تأسف یاد می‌کند و به ثروت‌مندی که در شهرستانهای مختلف در راه تأمین آسایش مردم قدسی بر نمی‌دارند، حمله می‌کند. وی در سفرنامه خود، از میزبان ظریف و باذوقی به نام سید محمد تاجر مشهور به قالب‌تراش یاد می‌کند که وضع رقت‌بار مردم ایران را در شبهای گرم تابستان در یک بیت توصیف می‌کند.

۱. جعفر بن محمد بن حسن جعفری، تادریخ یزد، به کوشش ایرج افشار، ص ۷۵-۷۴.

۲. دك زندگی مسلمانان در قرون وسطا، پیشین، ص ۲۵۵-۲۵۴.

۳. دك «ادوة المعارف فارسی». به سرپرستی علامه حسین مصاحب، ماده «رباط».

۴. دك مجلة فرهنگ ایران زمین، ۱۷-۱۶، ص ۱۰۵-۱۰۴.

از سر شب تا طلوع صبح در ملک بدن کبک بد رقاص و پشه‌نائی و من چنگ زن مؤلف در بعضی موارد، از سوءاستفاده‌های مکاریها، دالاندارها و سایر شیادانی که خون مسافری را می‌مکیدند یاد می‌کند.<sup>۱</sup>

در ایران غالباً بوسیله حفرقنات و کاریز، آب مصرفی شهرها را از دامنه کوهها بجانب شهر روان می‌کردند. مجاری قنات را از آجر و آهک می‌ساختند، و گاه طول این مجاری به صد کیلومتر می‌رسید، و به فاصله هریصد متر، چاهی می‌زدند تا در صورتی که قنات خراب شود، تعمیر و اصلاح آن آسانتر باشد.

در داخل شهرها، ساختن آب انبارهای بزرگ معمول بود. علاوه بر آب انبارهای عظیمی که توسط حکومتها و اشخاص خیر و نیکنهاد ساخته می‌شد، اغلب خانه‌ها نیز آب انباری داشت که در حدود صد متر مکعب آب می‌گرفت؛ و مصرف یکی دو سال آب سکنه یک خانه سه چهار نفری را تأمین می‌کرد. غیر از آب انبار، در هر خانه، یکی دو حوض بود که در حدود ۲ متر مکعب گنجایش داشت. حوضها و آب انبارها غالباً بوسیله مجاری زیرزمینی به جویها و رودخانه‌ها متصل می‌شدند.

در بعضی از شهرها، نظیر اصفهان، آب مورد نیاز مردم بکمک زاینده‌رود و چاههای کم عمق تأمین می‌شد. و در بعضی بلاد، بحکم شرایط اقلیمی، آب مورد احتیاج از رودخانه‌ها بسوی نقاط مختلف شهر روان می‌گردید. در مصر، رود نیل و در بغداد، دجله و فرات منبع اساسی آب مردم را تشکیل می‌دادند. در قاهره قدیم (فسطاط) همه روزه عده‌ای بوسیله خیکهای چرمی آب لازم را به منازل می‌بردند. علاوه بر این از پنجاه هزار شتر، برای حمل آب استفاده می‌کردند. در میان بلاد مهم شرق نزدیک، سمرقند از جهت داشتن یک مخزن آب بزرگ و مجاری مختلف و تقسیم و توزیع آب با اصول فنی، قابل توجه است.

اصطخری یادآور شده که این تأسیسات مربوط به عهد باستانی و دوران قبل از اسلام است. قیمت آب بوسیله مأمورین دولتی و شهرداری (دیوان احتساب) تعیین می‌شد ولی در خارج شهر، مناطق و محلاتی بود که در آنها اهالی از آب مجانی بهره‌مند می‌شدند.<sup>۲</sup>

ارزش آب انبار در مناطق مرکزی ایران: در مناطق مرکزی و جنوبی ایران، که کم آبی مزمن وجود دارد، از دیرباز، خیرخواهان و زمامداران مال‌اندیش به ساختن آب انبارهای بزرگ مبادرت کردند. «در شهرهای کویری، نظیر کاشان، یزد، نائین، همدان و غیره، غالباً آب انبارها توأم با مسجد یا نزدیک امامزاده، حسینیه، حمام و بازار بود. در میدان شهر، مجموعه‌ای از ضروریات زندگی وجود داشت، و همین خصوصیت اقتصادی مرکز شهر را اوج و زندگی می‌بخشید. حتی در شهرهایی مانند اصفهان که به گفته حکیم ناصر خسرو «هر جا که ده‌گز چاه فرو برند آبی سرد و خوش بیرون آید» آب انبارها در برآوردن این نیاز جمعی مردم شهر نشین مؤثر بوده است. آب انبارها متعلق به همه بود و مدعی خصوصی نداشت، یعنی ساختمان و آبش وقف

۱. دلا، همان، ص ۱۳۵-۱۳۴.

۲. دلا، زندگی مسلمانان در قرون وسطا، پیشین، ص ۲۵۴-۲۵۳.

عموم مردم بود.

مخزن آب سرپوشیده و گنبد مانند بود و توسط بادگیرها که معمولا از چهار تا ۶ عدد بود، تهویه و خنک می‌شد. سواد مصرفی ساختمان معمولا از آجر و ساروج بود. مدخل آب انبار معمولا هلالی و زیبا بود و هر کس طالب آب بود، باید از پله‌هایی که معمولا فاصله آنها از یکدیگر زیاد بود، تا پای شیر می‌رفت.<sup>۱</sup>

به این ترتیب، در ایران، بعلت خشکسالیهای مستمر و کمی بارندگی، حکومتها و مردم خیرخواه و نوعدوست در مناطق مرکزی و جنوبی ایران اقدام به احداث آب‌انبارهای بسیار بزرگ می‌کردند؛ از جمله عضدالدوله «در استخر، آب‌انباری بنا کرد که اگر مدت یک سال در هر روزه هزار مرد از آن آب برمی‌داشتند، یک پایه (یا پله) از هفده پایه آن تمام نمی‌شد. این آب - انبار دارای هفده پایه (یا پله) نردبان بود که داخل آن می‌شدند؛ و دیوارهای آن را چنان با کرباس و قیروموم و ساروج محکم کرده بودند که بهیچوجه، آب از آن نمی‌تراوید. وسط آب‌انبار ستونها ساخته و بر روی آن سقف زده بودند تا آب از تغییر هوا سالم بماند. [نزهة القلوب، ص ۱۵۸].»<sup>۲</sup>

بطور کلی، در دوران بعد از اسلام، هر وقت امنیت و آرامش نسبی پدیدار می‌شد، زمامداران، وزرا و مردم ثروتمند و انساندوست دست به فعالیتهای عام‌المنفعه می‌زدند؛ چنانکه از دوره صفویه، نمونه‌های بسیاری از کاروانسراها، آب‌انبارها، مدارس و مساجد و جز اینها پدیدار مانده است. سعدی در بوستان زبان به مدح مردم خیر و نیک‌اندیش می‌گشاید و می‌گوید:

نمرد آنکه ماند پس از وی بجای      پل و برکه و خوان و مهمانسرای  
هر آنکو نماند از پشش یادگار      درخت و جودش نیاید بسکارسار.

انتقاد تاورنیه: تاورنیه که در عهد صفویه به ایران آمده است، در سفرنامه خود، به بعضی از عادات و معتقدات سخیف ایرانیان نیز اشاره می‌کند و می‌نویسد که در ایران، در هر خانه، یک حوض دارند که اغلب آب آن فاسد و متعفن و پر از کرم و کثافت می‌شود. معدنک چون در اغلب نقاط ایران کم‌آبی است، مردم به قصد تطهیر، سر خود را در حوض فرو می‌کنند و صورت و دهانشان را با آب حوض می‌شویند. وقتی که آنها را به عفونت و کثافت آب توجه می‌دهیم، جواب می‌گویند: «کر» است.<sup>۳</sup>

«هر آبی که سه و جیب‌ونیم در سه و جیب‌ونیم حجم داشته باشد کر است؛ و تطهیر در آن از لحاظ شرعی بلاشکال است. در رساله مقادیریه، در مورد کر آب، چنین آمده است: «کر آب بنا بر اعتبار معتبرین علمای اسامیه، به حساب رطل، یک‌هزار و دویست رطل عراقی است.»<sup>۴</sup> البته این نظریات قبل از کشف میکروب به همت پاستور ابراز شده است.

۱. دك، مقس آیت‌الله‌زاده شوتری، «آب انبارهای حاشیه کویر» [مقاله]، مجله باستانشناسی و هنر ایران، شماره پنجم.
۲. شاهنشاهی عضدالدوله، پیشین، ص ۱۳۹.
۳. سفرنامه تاورنیه، پیشین، ص ۶۲۵.
۴. مجله فرهنگ ایران زمین، ج. ۱، ص ۴۲۳.

آب انبارهای کاشان: تا قبل از احداث خیابانهای جدید و لوله کشی، در شهر کاشان بالغ بر هفتاد آب انبار بزرگ و متوسط وجود داشته که سالی یک دفعه در زمستان، بهنگام بمباران زمستان، از آبهای مناطق کوهستانی ذخیره و پر می شد و در گرمای سوزان تابستان، آب آنها بسیار خنک و گوارا بود. درباره چگونگی ساختن آنها مؤلف کتاب مرآت قاسان (تاریخ کاشان) چنین می نویسد:

«باید دانست که به دو وضع، برکه ها و آب انبارهای این شهر را بنا کنند: بعضی را مدور، مثلاً بیست ذرع قطر و شصت ذرع محیط آن دایره و بیست ذرع کمتر یا زیادتر عمق آن، با آجر و آهک، استادان ماهر چنان سازند که اگر ۵ سال آب در آن ماند یک مثقال کسر نکند؛ و سرش را از کف زمین حبای ببوشند و در زیر آن شیری بمانند شیر سماور مضبوط و محکم از برای ریزش آب نصب نمایند... هر برکه پنجاه و شصت پله از سنگ خارا زیادتر یا کمتر دارد. و بعضی دیگر مربع مستطیل تقریباً سی ذرع در پانزده ذرع زمین را بیست ذرع یا کمتر عمق دهند و پایدها از طرف طول در وسطش برپا کنند و با آجر و آهک تمام کرده سقف زنند.»<sup>۱</sup>

بناهای عام المنفعه: «بیشتر اینینه عالییه این مملکت (کرمان) از قسم بازار و میدان و کاروانسرا و حمام و مسجد و مدرسه که این زمان درگوشایر معمور است، از چهارخان ذیشان می باشد: اول، گنجعلی خان زیک که در زمان سلطنت شاه عباس ماضی، متجاوز از سی سال، حکمران کرمان و مکران بود؛ دوم، طهیرالدوله ابراهیم خان قاجار قوانلو که از ۱۲۱۷ تا سنه ۱۲۴۰، به حکم خاقان غفران نشان، فتحعلی شاه، والی کرمان و بلوچستان بود؛ سیم، مرحوم محمد اسمعیل خان و وحیدالملک نوری، چهارم مرتضی قلی خان.»<sup>۲</sup>

آب انبارهای ایران تا قبل از «لوله کشی» آب و رسوخ مظاهر تمدن جدید به ایران، ارزش اقتصادی و حیاتی خود را حفظ کرده بودند. دکتر فوریه فرانسوی، پزشک ناصرالدین شاه که سه سال در ایران زندگی کرده است، شرحی در وصف آب انبارهای قزوین می نویسد؛ از جمله می گوید: «آب انبارهای قزوین، هر قدر زمین پرنشیب تر باشد، عمیقترند و آنها را از سردرهای هلالی شکل که با کاشیهای زیبای مینافام مزین می کنند، بخوبی می توان شناخت. پس از آنکه از پلکان درازی پایین بروید، به دیواری می رسید که چند شیر به آنها نصب است و در تمام فصول، از آنها آب خنکی بیرون می آید.»<sup>۳</sup>

مشکل آب: مسأله آلودگی آب، و مشکل رساندن آن به مسکنه محلات مختلف بنحوی عادلانه، از قدیمیترین ایام تا آغاز لوله کشی، دوام داشت. ناظم الاسلام می نویسد: عین الدوله «امتیاز آب را داده است به یک نفر سید؛ و او هم جمعی از اراذل و اوپاش را در اداره میاه گذاشته. در هر فصل و هر روزی، به یک بهانه از سردم و از خانه ها و حماسها و کاروانسراها، نالیاتی مطالبه می کند؛ در زمستان، به اسم مخارج خرابی نهر، در تابستان به اسم میرابی، در پاییز به اسم پول آب، در بهار به نام تنقیه قنات. بعد از آنکه پول را گرفت، آب را در خارج شهر به

۱. آملاد تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز، پیشین. [حاشیه] ص ۳۵۱.

۲. احمدعلی خان زهری، جغرافیای کرمان. به کوشش باستانی پاریزی، ص ۳۵-۳۴ (به اختصار).

۳. سه سال در دربار ایران، پیشین. ص ۸۷.

صاحبان باغ و زراعت می‌فروشد. تا کسی بتواند دو کلمه حرفی بگوید، می‌گویند: حضرت والا نایب... السلطنه، حضرت والا شعاع السلطنه، حضرت والا عین الدوله... حضرت اقدس، در این شرکت دخالت دارند... آه از ظلم... آه از استبداد.»<sup>۱</sup>

اینکه بی‌مناسبت نیست نگاهی به دیگر کشورهای جهان بیفکنیم، و بطور اجمال، وضع شهرها و چگونگی زندگی مردم را مورد مطالعه قرار دهیم.

«در طی قرون دوازدهم و سیزدهم، شهرهای بسیاری در اروپا بوجود آمد، و جمعیت آن شهرها بنحو قابل ملاحظه‌ای فزونی گرفت. در این زمان، جمعیت یک شهر متوسط به پنج هزار و سکنه شهرهای بزرگتر به

### وضع شهرهای اروپا در قرون وسطی

۲ هزار نفر می‌رسید. منظره داخلی شهرها نیز مدام در تغییر بود. در عصر جنگهای پایان‌ناپذیر فئودالی، لازم بود از شهرها دفاع شود؛ و از این رو شهر بصورت دژی درآمده بود که دیوارهای سنگی مستحکم داشت و با برجها و مزغله‌ها احاطه می‌شد، و دیوار شهر معمولا چهاردروازه داشت که اغلب بوسیله پل‌های متحرک، با خارج ارتباط می‌یافت.

دیوار شهرها مانع توسعه آن بود؛ و بهمین جهت، تنگی جا در شهرها به چشم می‌خورد. کوچه‌ها تنگ و کج و معوج به مرکز و میدان شهر منتهی می‌شد. در طول این کوچه‌ها خانه‌های سنگی و چوبی صاحبان حرف و سوداگران، متراکم و تنگ هم، قرار داشت. این خانه‌ها چند طبقه بود؛ طبقات بالا از سطح طبقات پایین جلوتر می‌آمد. کوچه‌ها بسیار تنگ بود و آفتاب در آنها کم رخنه می‌کرد. اهالی شهر از چهارپایان نگاهداری می‌کردند. خوکها در کوچه‌ها رها بودند و در همان حال، زباله‌ها و کثافات از پنجره به کوچه ریخته می‌شد. کوچه‌ها سنگفرش بود و زمین بهنگام باران، بشکل وحشتناکی گل می‌شد؛ و در اینگونه مواقع، عبور از کوچه‌ها با کفش چوبی یا چوب‌پا<sup>۲</sup> ممکن بود. ساختمانهای رفیع و برافراشته شهر و همچنین بازار در میدان مرکزی قرار داشت. اهالی شهر در باغات، مزرعه‌ها و چراگاههای پشت شهر به کشاورزی و دامپروری مشغول بودند.

کثافات و تراکم جمعیت اغلب موجب شیوع امراض واگیر می‌شد، و حریقهای پی‌درپی مصیبت دیگر شهریان بود.

از قرن دوازدهم، در سراسر شهرهای اروپا، مبارزه شهرنشینان بحد اربابان فئودال خود، آغاز گردید. شهرها در راه آزاد شدن از وابستگی به سنیورها و تحصیل خودمختاری کوشش می‌کردند. سکنه شهرها برای مبارزه با سنیورها در اتحادیه مشترکی متمرکز می‌شدند که در زبان فرانسه آن را کمون<sup>۳</sup> می‌گویند. سنیورها می‌گفتند «کمون» کلمه‌ای من درآوردی و نفرت‌انگیز است و می‌خواستند کمونهای شهری را بزور از میان بردارند و بدینسان، میان شهرها و سنیورهایشان مبارزه سهمگین و خونینی درگرفت... در نتیجه این مبارزات، شهرها به خودمختاری رسیدند. اهالی شهرها برای خود یک شورای شهر و یک رئیس انتخاب می‌کردند. قضات از جانب مردم شهر انتخاب می‌شدند و شهر برای خود قوانین خاص داشت و بان عمل

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، بهمن. بخش ۱، ج ۱، ص ۲۱-۲۰ (به احتمال).

2. Echasse 3. Commune

می کرد. هر شهر پول مخصوص سکه می زد، و آرتش ویژه ای نگاه می داشت. اهالی شهر همگی در کار حکومت شرکت نداشتند؛ قدرت در دست ثروتمندان بود، ولی اتحادیه صنعتکاران بتدریج، حقوق و مزایایی بست آوردند.<sup>۱</sup>

«در قرن دوازدهم میلادی (۶ هجری) وضع کوچه ها و معابر پاریس رضایت بخش نبود. مردم خانه های خود را جلوعتب و بدون رعایت اصول مهندسی، بنا می کردند؛ و همین ناهماهنگی و اعوجاج سبب می شد که گاریها و سایر وسایل نقلیه با یکدیگر تصادف و برخورد کنند. کف کوچه ها را غالباً با قلمونگها بطریقی ناهموار فرش می کردند. غیر از عبورگاری و درشکه، عبور چهارپایانی که حاصل میوه و شیرینی و غیره بودند بیشتر راه را برای آمدورفت عابریان دشوار می کرد. غیر از این معابر، کوچه های تنگ دیگری وجود داشت که فقط عبور و مرور مردم پیاده از آنها ممکن بود.

غالباً در سر چهارراهها، دهاتیا و دستفروشها و کسبه متفرقه به خرید و فروش اشتغال داشتند. اغلب فروشندگان با صدایی بلند، کالای خود را به مشتریان عرضه می کردند و فریاد می زدند: سبزی، میوه، ماهی، عسل، زغال، کت و شلوار، مبل و نیمکت، ظروف سسی، کفش. در این قبیل میدانها عده ای به اسامی مختلف، به گدایی و استمداد از مردم مشغول بودند. بعضی به نام تودوستی داد می زدند: «نان برای برادران، نان برای زندانیهای فقیر، نان برای نایبانیان!» و عده ای هم برای خودگدایی می کردند. در این دوره، جارچیها مسائل مهم مملکتی را به اطلاع توده مردم می رسانیدند. اوامر شاه، اعلان جنگ و تذکرات مهم دولتی، مرگ شخصیتهای بزرگ در میدانها و محافل عمومی با صدای بلند اعلام می شد.

در گوشه میدانها شعبده بازان، سازگیران و هنرمندان عصر، برای امرار معاش، خودنمایی می کردند. در همین ایام نیز پاریس ارزش بین المللی داشت و همه ساله عده کثیری از مردم انگلستان، آلمان، فلاندر، نورماندی و غیره به این شهر روی می آوردند. پاریس در این دوره، یعنی در عصر سن لویی، دوپست هزار نفر جمعیت داشت و از جهت اهمیت و آراستگی، با هیچیک از شهرهای فرانسه قابل قیاس نبود.<sup>۲</sup>

«در حدود قرن سیزدهم که جمعیت شهرهای اروپا از ده یا بیست هزار نفر تجاوز نمی کرد، در سرزمین چین جمعیت شهر هانگچو<sup>۳</sup> در حدود سال ۱۲۷۵ میلادی، از یک میلیون تجاوز می کرد. بطوریکه مارکوپولو می نویسد: تمام مردم، از هر طبقه، نام خود و نام زن و فرزندانش و غلامان و کلیه ساکنین منزل را روی در می نوشتند. اگر از افراد خانواده یکی می مرد، نام او را از صورت افراد خانواده حذف می کردند؛ و همینکه صاحب نوزادی می شدند، بیدرتنگ نام او را بصورت جمعیت می افزودند. علاوه بر این، مدیران هر خانواده تعداد حیواناتی را که در اختیار داشتند می نوشتند. این روش در سراسر چین شمالی و جنوبی معمول بود.

### شهرهای چین در قرون وسطی

۱. تادایخ قرون وسطی [زبر نظر کامینسکی]. ترجمه صادق اصادی/محمد باقر مؤمنی، ۹۲-۹۰ (به اختصار)  
 ۲. ادوارد گارال، زندگی دوازدهم در عصر سن لویی. ترجمه حسن غروی.



در بعضی از شهرهای چین، بموجب آمار، جمعیت بسرعت فزونی می‌گرفت؛ فی‌المثل در شهر هانگ‌چشو، در فاصله‌ی بین قرن ۱۲ تا ۱۳ میلادی، سه بار آمارگیری شد: بین سال ۱۱۶۰ تا سال ۱۱۷۳ در این شهر ۱۰۴۶۶۹ خانواده زندگی می‌کردند که اگر افراد هر خانواده را بین چهار یا ۵ نفر بگیریم، جمعیت شهر اندکی کمتر از نیم میلیون می‌شود. در بین سالهای ۱۲۴۱ و ۱۲۵۲، بموجب آمار ۱۱۱۲۳۶ خانواده زندگی می‌کردند؛ یعنی بنا به مقیاسی که ذکر کردیم جمعیت شهر از ۵۰۰ هزار نفر متجاوز بود. و بالاخره در سال ۱۲۷۰، بموجب آمار، ۱۸۶۳۳ خانواده در این شهر فعالیت می‌کردند؛ یعنی جمعیت تقریبی این شهر به ۹۰۰ هزار نفر می‌رسید. این افزایش جمعیت در طی ۳۰ سال بعد از سال ۱۲۷۰، در کشور چین قابل توجه و شایان دقت است. در نیمه دوم قرن سیزدهم، یکی از مشکلات اجتماعی کمبود مسکن بود. در چین، قرون وسطی، شهرهای بزرگ و وسیعی وجود داشت؛ از جمله شهر چانگ آن، پایتخت سلسله تانگ (از قرن هفتم تا قرن دهم) که کمی کوچکتر از پاریس امروزی بود. سلاطین و اسپراتوران چین در راه زیبایی شهرها کوشش می‌کردند. بطوریکه مارکوپولو متذکر شده، شاه هنگام عبور در شهر، اگر به‌خانه محقری برمی‌خورد با دادن پول، صاحبخانه را مجبور می‌کرد به زیبایی و وسعت منزل خود بیفزاید.

بناها چند طبقه بود و طبقه زیر، معمولاً سازه یا کارگاه پیشه‌وران بود و در طبقات بالا یک یا چند خانواده سکونت داشتند. خانه‌های دولتی بوسیله سازمان مخصوصی اداره می‌شد. در بعضی از بلاد چین، خطر حریق و آتش‌سوزی زیاد بود و دولت برای مبارزه با این مشکل، تدابیری بکار می‌برد؛ از جمله در شهرهای نونگ در فاصله هر ۵۰۰ متر، صد مریاز (مجهز به وسایل لازم از قبیل اره، تبر، قیچی و جز اینها) کشیک می‌دادند و همینکه حریق رخ می‌داد، بیدرتنگ، بطور دسته‌جمعی، به مبارزه می‌پرداختند. با این حال، گاه آتش‌سوزی زیانهای فراوان به بار می‌آورد؛ و از جمله در سال ۱۱۳۲ میلادی، درهای نونگ در اثر یک آتش‌سوزی ۱۳ هزار خانه و در سال ۱۱۳۷ در نتیجه حریق دیگری، ده هزار خانه ویران شد.

مردم برای جلوگیری از حریق، مؤلف بودند مراقبت‌های لازم را بعمل آورند. هرگاه خانه‌ای آتش می‌گرفت، مدیر و مالک آن در مقابل دولت مسؤول بود. در داخل شهرها بهترین وسیله نقلیه درشکه یا کاسکه‌های طویلی بود که روی آن پوشیده بود و در داخل آن بالشهای نرمی برای مسافرن قرار داده بودند. هر یک از این درشکه‌ها قادر بود شش نفر را براحتی از محلی به محل دیگر منتقل سازد. وسیله نقلیه افرادی برای ثروتمندان بود؛ و برای خانمها صندلیهای مخصوص چرخداری بود که بوسیله آدم کشیده می‌شد.

برنج، گوشت خوک و ماهی قوت غالب مردم بود. قصابها، در بلاد مسلمان نشین گاو و گوساله را ذبح می‌کردند. گوشت اسب و بز خوراک اغنیا و ثروتمندان بود.<sup>۲</sup> در قرن دهم و یازدهم، یعنی در همان دورانی که اروپا اندک اندک با زندگی شهری

آشنا و مأوس می‌شد، چینیان در مرحله تمدن و شهرنشینی گسهای بلندی برداشته بودند. در بعضی نقاط، اقتصاد تحت نظر دولت اداره و رهبری می‌شد، چنانکه «یکی از حکام به نام وانگ آن-شیه برنامه‌ای برای کمک به خلاق به امپراتور عرضه داشت. در سال ۶۹۰ ق. م، امپراتور وی را به پایتخت فرا خواند و به مقام صدارت عظمی برگماشت. وانگ آن شیه دست به یک سلسله اصلاحات اساسی زد؛ دستور داد که در تمام دهات، انبارهای دولتی بسازند و آنها را از برنجهای استواری بازرگانان انباشت؛ و از همین انبارها بود که میان گرسنگان برنج تقسیم می‌شد. او همچنین دستور داد تا برای کشت و کار، به دهقانان غله به وام بدهند. دهقانان موظف بودند پس از برداشت محصول، قرض خود را به انبار دولتی برگردانند، و به این ترتیب، غله دوباره به انبار دولتی برمی‌گشت. او با بهره‌کام، به دهقانان وام می‌داد و از این طریق، سلطه رباخواران بر ریس را درهم می‌شکست. او برای تمام کالاها قیمت‌های ثابتی معین کرد، از بار مالیاتها کاست، نظام وظیفه عمومی برقرار کرد، دستگاه دولتی را تجدید سازمان داد، مأموران فاسد و مفسدین را بیرون راند، در دهات، مدارس و در شهرها دانشگاهها برپا ساخت... ولی محنتگرین، رباخواران و مأموران زخم‌خورده، در اثر توطئه‌ای، او را از کار برکنار کردند.

در دوران امپراتوران تانگ و سونگ، مردم چین از لحاظ سطح فرهنگ، بشکل قابل-ملاحظه‌ای از مردم اروپا سبقت گرفتند، و ادبیات چین با اندازه‌ها سال از اروپا پیشی گرفت. در چین، کاغذ پیش از کشورهای دیگر جهان کشف شده و صنعت چاپ از مدتها قبل به وجود آمده بود.

چندین متنهای موردنظر را بر روی تخته می‌کنند و سپس بوسیله این تخته‌ها کتابهایی با کاغذ نازک چاپ می‌کردند.

در قرن هشتم، به فرمان امپراتور تانگ، قدیمی‌ترین روزنامه جهان بنام «پیام پایتخت» انتشار یافت. در این روزنامه، فرمانهای امپراتور و اخبار سیاسی مهم چاپ می‌شد. این روزنامه تا ازمه اخیر، با همین عنوان، انتشار یافت و بیش از هزار سال به حیات خود ادامه داد.

چندینها از قدیم، باروت و قطبنا را اختراع کرده بودند؛ با ستاره‌شناسی آشنا بودند؛ کسوف خورشید را می‌توانستند پیش بینی کنند و استخراج تقویم نمایند.

ادبیات و هنر و نقاشی و معماری نیز بر حیات معنوی چینیان سایه افکنده بود. برجها، پلها، معابد و کاخهای زیبایی از سنگ، مرمر و آهن می‌ساختند و آنها را با چینی و طلا و کنده کاریهای هنرمندانه تزیین می‌کردند. فرهنگ چین بر تمام ملل مجاور کرده، ژاپن و آنام اثری عظیم بر جای گذاشت.<sup>۲</sup>

اکنون بار دیگر به مطالعه شهرهای ایران، می‌پردازیم.

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

# فصل پنجم

حوادث ناگوار تاریخی

[www.Bakhtiaris.com](http://www.Bakhtiaris.com)

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

## خشکسالی، قحطی، امراض و بلیات اجتماعی در ایران قرون وسطی

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

در دوران قرون وسطی، غیر از مظلّم و لشکر کشیهای دائمی فتودالها و حمله و چپاول قبایل هادرلشین، بعلت عقبماندگی فرهنگی و ابتدایی بودن رژیم اقتصادی و نبودن وسایل حمل و نقل سریع و نارسایی علم طب، همه ساله عده کثیری از سکنه شهرهای مختلف آسیای میانه و شرق نزدیک، در اثر حوادث و اتفاقات ناگوار طبیعی، نظیر قحطی و خشکسالی سیل، حریق، زلزله، طاعون، وبا، حمله ملخ و سن، و دیگر بیماریهای مسری و بادهای تند و برف و بوران شدید و لظایر اینها دستخوش فنا و نیستی می شدند.

اکنون با استفاده از منابع مختلف، به ذکر شمه ای از حوادث ناگوار تاریخی آن دوران

می پردازیم:

قحطی ناشی از کم آبی، در ایران، سابقه چند هزار ساله دارد. از متون و اسناد تاریخی و سنگنبشته ها بخوبی پیداست که از دیرباز، زمامداران و مردم ایران از نیامدن برف و یاران و ظهور قحطی بیم داشتند. در قادیخ طبری، می خوانیم که کشور ایران در زمان فیروز، هفت سال متوالی، به بلای قحطی گرفتار شد. رودخانه ها و قنوات و چشمه سارها خشک گردید، و یاغها و درختان بی ثمرگشت و رستنیهای بیشه ها و دشتها و تپه ها بکلی از میان رفت و حتی پرندگان و درندگان نابود شدند و چهار پایان و دواب بعدی ناتوان شدند که قدرت باربری نداشتند. آب دجله فرو نشست... فیروز به کلید ولایتها و شهرستانها نوشت که هیچ کسی را به دادن باج و خراج مکلف نمی سازد و کسی را به سخره و بیگاری و ادار نمی کند... در نامه دیگری خطاب به عموم رعایا نوشت که هر کس ذخیره و دیننه یا گوشت و خوراکی یا غذایی که به قوت مردم سد کند، داشته باشد، باید در این موقع، بیرون بیاورد و در اختیار عموم بگذارد و با مردم مواسات کند. و حال توانگر و بینوا و بزرگ و کوچک باید یکسان باشد. و تذکر داد، هرگاه بشنوم کسی در شهر یا قریه ای از گرسنگی مرده باشد، مردم آنجا را مورد بازخواست قرار خواهیم داد. فیروز در پرتو این تدبیر، توانست مردم مملکت را در طول مدت آن هفت سال قحطی اداره کند.<sup>۱</sup>

همچنین در قادیخ طبرستان، آمده است که در عهد اردشیرین بابک، قحطسالی افتاد. رعایا از نیامدن باران شکایت کردند. وی در پاسخ نوشت: «اذا قحط امطر جادت سبحائب الملك

ففرق بینهم مافاتهم؛ یعنی:

ابر اگر زفت گشت ما را دیم      نفقات جهانیان دادیم.»<sup>۱</sup>

در این سال، در سیستان قحطی بیسابقه‌ای پدید آمد. «مردمان غنی مالکان عمده کندوهای ذخیره‌گندم و جو را می‌گشودند یا می‌فروختند و یا در راه خدا بذل می‌کردند. کند و در آن نواحی به شکافهائی گفته می‌شد که در تنه دیوارهای اطراف اتاق و خانه می‌ساختند و روی آن را تیغه و سپس اندود و همرنگ دیوار می‌کردند و در حکم خم بزرگی در شکم دیوار بود که یک سوراخ در بالا و یک سوراخ در پایین داشت، و معمولاً غلات را در آن می‌ریختند، پر می‌کردند و سوراخها را می‌بستند، و این غلات سالیانی می‌توانست در آن باقی بماند بدون آنکه فاسد شود؛ و خصوصاً در ایام خشکسالی یا حمله و قتل و غارت دشمن در حکم ذخیره خانواده بود؛ و چون در شکم دیوار بود، اغلب دشمن نیز نمی‌توانست بدان دست یابد. هنوز هم در نواحی جنوب، از این کندوها که در حکم سیلوی کوچکی است، استفاده می‌کنند. گاه، در هنگام قتل و غارت، صاحبخانه زن و دختران خود را در آن کندوها پنهان می‌کرد که از آسیب دشمن در امان باشند تا قتل و غارت و ناسنی به پایان رسد.»<sup>۲</sup>

در تاریخ طبری، جلد هشتم، صفحه ۲۱۸ چنین می‌خوانیم: «به سال ۱۱۱ در خراسان قحطی سخت و مجاعه روی داد و جنید بن عبدالرحمن هرتی را یک درم داد و چاره آن قحطی و مجاعه کرد.»

در تاریخ دی باستان، در پیرامون رویدادهای نابود کننده این شهر، **قهر طبیعت در ری:** مانند بیماریهای مهلک و زمین لرزه‌های مخرب و خشکسالیها، مطالبی ذکر شده که قسمتی از آن را نقل می‌کنیم:

«به سال ۲۳۶ هجری، زلزله‌ای شدید در ری، موجب مرگ ۵۰ هزار تن آدمی شد. در سال ۲۴۱ از هجرت، بادی سرد از سرزمین ترك برخاست و از سرخس به نیشابور و از آنجا به ری رسید. این باد از ری به همدان و از آنجا بسوی حلوان گذشت.

در سال ۲۴۱ هجری، زمین لرزه‌ای سخت، خانه‌های ری را خراب کرد، و چندان جمعیت در زیر دیوارها مدفون شدند که شماره آنها از حد احصا بیرون بود. این زلزله تا چهل روز متوالیاً تکرار می‌یافت. این اثر در وقایع این سال، گفته است: «وقیها کانت بالری زلزلة شدیدة هدمت المساکن، و مات تحتها خلق کثیر لایحسون، و بقیت متردد فیما اربعین یوما [الکامل. ج ص، ص ۲۹۶].»

در سال ۲۴۲، زمین لرزه‌ای سخت وسیع در نواحی کومس و ساتیق آن، و ری و خراسان و نیشابور و طبرستان بوقوع پیوست، و کوهها خرد شد و زمینها شکافهائی شگرف برداشت.

در سال ۲۴۹، زلزله‌ای مخرب شهر ری را تکان داد و خانه‌ها خراب شد و جمعی کثیر بهلاکت رسیدند، و باقی مردم شهر را ترك گفته به بیابانها پناه بردند. طبری این واقعه را در شرح

۱. تاریخ طبرستان، پیشین، ص ۴۳.

۲. محمد ابراهیم باستانی، «ادبوزی، یعقوب لیث، [متن و حادیه] ص ۹۰-۸۹.

حوادث سال ۲۴۹ ذکر کرده است.

در سال ۲۸۰، در ری و طبرستان، آبها پخشکید و چنان شد که هر سه رطل (هر رطل ۱/۲۷۹۵ کیلوگرم) آب را به یک درهم (هر درهم مساوی قدرت خرید ۲۵ ریال) می‌فروختند و قیمتها فزونی گرفت.

در سال ۲۸۱ نیز مانند سال قبل از آن، در ری و طبرستان خشکسالی و بی‌آبی بود. طبری و ابن اثیر از این وقایع یاد کرده‌اند.

در سال ۳۴۴، ویایی بی‌امان به ری روی آورد و از مردم آنجا چندان بکشت که بشمار نمی‌آمد.

در ذی‌حجه ۳۴۶ زلزله‌ای سخت، بسیاری از بناهای شهر ری را درهم‌ریخت و جمعی کثیر از مردم آنجا را بکشت.

در سال ۳۴۷، در شهرهای جبال (که ری نیز در آن شمار است) بیماری ویاکشتاری عظیم کرد، و بیشتر درگذشتگان زنان و کودکان بودند.

در ربیع‌الاول سال ۵۲۴، در بلاد جیل و عراق و موصل و الجزیره، زلزله‌ای عظیم روی داد که خرابی بسیاری را سبب آمد.

در سال ۵۷۱ هـ، شهرهای واقع میان عراق تا ماوراءری، دستخوش زلزله‌ای عظیم گردید و جمعی انبوه بهلاکت رسیدند، و بناهای فراوان با خاک یکسان شد، و آسیب بیشتر به ری و قزوین وارد آمد. در کمال این اثیر، از کلیه وقایع ناگواری که یاد کردیم ذکر می‌ماند آمده است.

این بود اهم مصائبی که به مردم ری از قهر طبیعت رسید، لکن همه اینها و نزاعهای تعصب‌آمیز مردم این خطه، در برابر آنچه در آغاز قرن هفتم از دست خونخواران مغول کشیده‌اند مشتاقی است از خروار، و اندکی است از بسیار. و اگر نام شهر ری در ادوار بعد، در ذکر زلازل و امراض عام سرگبار و قحط سالها در منابع کمتر بچشم می‌خورد، ظاهراً بدان سبب است که این شهر دیگر ذکر و شهرت و عظمت و اعتبار روزگار پیشین خود را از دست داده بود.<sup>۱</sup>

در تاریخ سیستان در ضمن وقایع سنه تسع عشرة واربعمائه، می‌نویسد:  
**تگرگ در سیستان:** «اندر سنه عشرين، تگرگ بسیار آمد به سیستان، چنانکه مرغان آن دیار بسیار بمردند و بگرفتند که بال ایشان شکسته بود؛ و یکی از آن تگرگ بر کشیدند ده دم سنگ بود.»<sup>۲</sup>

«این جوی در تلیح از محمد بن حبیب هاشمی نقل نموده که در ایام دولت متوکل، سیزده قریه از قرای قیروان به زمین فرو رفت چنانچه از ساکنان آن قری زیاد از چهل و دو کس نجات نیافتند. و در سنه اثنین و اربعین و سائین، در دامغان، زلزله‌ای واقع شد که نصف عمارت آن بلده، ویران گشت؛ و ثلث اینیه بسطام نیز به زلزله افتاد و در ری و جرجان و نیشابور و اصفهان نیز این حادثه دست

### حوادث ناگوار ارضی

۱. دی باستان، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۴۸-۲۴۳ (به تناوب و اختصار).

۲. تاریخ سیستان، پیشین، ص ۳۶۱.



داد. و در یکی از قرای قوس نیز زمین در جنبش آمده مردم از دیه بیرون رفتند... در ولایت یمن، از شدت زلزله، سزوعه که در جبلی بود منتقل گشته به موضعی دیگر افتاد.»<sup>۱</sup>

در عهد نصرین احمد سامانی، رجب سال ۳۲۵، «در بخارا آتش افتاد و جمله بازارها بسوخت؛ و آغاز آن از دکان هریسه پزی بود به دروازه سمرقند، که خاکستر از زیر دیگ هریسه برداشت و به بام

### آتش سوزی در بخارا:

آورد، و بر بام او مغاکی بود تا آکنده شود. پاره‌ای آتش در میان خاکستر بود؛ وی ندانسته بود. بادبرد و آن آتش برتواره زد و آن تواره درگرفت و از آنجمله بازارها درگرفت و محله دروازه سمرقند جمله بسوخت، و آتش بر هوا چون ابر همی رفت و کوی «بکار» و تیمچه‌های بازار و مدرسه فارحک و تیم کشگران و بازار صرافان و یزازان و آنچه در بخارا بود، بدین جانب، همه بسوخت تا بلب رود. و پاره‌ای آتش بجست و مسجد ماخ درگرفت و تمام بسوخت و دو شبانه روز می سوخت. و اهل بخارا در آن عاجز شدند و بسیار رنج دیدند تا روز سوم بکشتند... و زیاده از صد هزار درم اهل بخارا را زیان شد، و هرگز عمارت‌های بخارا مثل آن نتوانستند کردن.»<sup>۲</sup>

«روز شنبه، نهم ماه رجب (۴۲۳) میان دو نماز، بارانکی خرد خرد می بارید گروهی از گله داران در میان رود غزنین فرود آمده بودند و گاوان بدانجا بداشته. هر چند گفتند از آنجا برخیزید، فرمان نمی بردند.

### سیل شدید در غزنین:

تا باران قویتر شد... پاسی از شب بگنشته، سیلی در رسید (به غزنین) که اقرار دادند پیران کهن که بر آن جمله یاد ندارند، و درخت بسیار از بیخ کنده می آورد... سیل گاوان و استران در ربود و به پل رسید و گذر تنگ بود... طاقهای پل را بگرفت... در بازارها افتاد، چنانکه به صرافان رسید و بسیار زیان کرد. و بزرگترهنر آن بود که پل را بادکانها از جای بکند و آب راه یافت. اما بسیار کاروانسرا که بر رسته وی بود، ویران کرد و بازارها همه ناچیز شد. این سیل مردمان را چنان زیان کرد که در حساب نیاید. پس از آنکه سیل بنشست، مردمان زرو سیم و جامه تباہ شده می یافتند که سیل آنجا افکنده بود. و خدای عزوجل دانست که برگرستانگان چه رسید.»<sup>۳</sup>

شهر تبریز از شهرهایی است که بارها در اثر زلزله، دستخوش آسیب و ویرانی گشته. «از جمله در سال ۴۳۴، زمین لرزه سختی در آنجا رخ

### زلزله تبریز:

داد... ابن اثیر و ناصر خسرو و حمدالله مستوفی هر سه از این واقعه سخن رانده‌اند. قطران نیز قصیده شیوایی درباره آن دارد... ابن اثیر درباره سختی زلزله، می نویسد: «در وباروی شهر و بازارها و خانها و بیشتری از سرای پادشاهی را ویران ساخت و اسیر زنده ماند برای اینکه در باغی جای داشت... نابودشدگان از مردم شهر را شماره کردند؛ نزدیک به پنجاه هزار تن بودند... قطران پس از ذکر زیبایی و دل انگیزی و سعادت مردم این شهر، از ویرانیهای ناشی از زلزله سخن می گوید:

نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریسسز به ایمنی و به مال و به نیکویی و جمال

۱. خواهمیر، حبیب‌السیور، ج ۲، ص ۲۷۱.

۲. تاریخ بخارا، پیشین، ص ۱۳۱.

۳. تاریخ بیهقی، پیشین، ص ۲۶۱-۲۶۰ (به اختصار).

ز ناز و نوش همه خاق بود اوشانوش  
 درو به کام دل خویش هر کسی مشغول  
 یکی به طاعت ایزد یکی به خدمت خلق  
 یکی به خواستن جام با سماع غسزل  
 به کام خویش، همی گشت هر کسی مشغول  
 خدا به مردم تیزبیز بفرکنند فنا  
 فراز گشت نشیب و نشیب گشت فرار  
 دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات  
 بسا سرای که بامش همی بسود فلک  
 کز آن درخت نمالده کنون مگر آثار  
 کسی که رسته شد از سوبه گشته بود چوموی  
 یکی نبود که گوید به دیگری که مسوی  
 کمال دور کند ایزد از جمال جهسان

ز خاق و مال همه شهر بود مالانال  
 اسپروبنده و سالار و فاضل و مفضل  
 یکی به جستن مال و یکی به جستن حال  
 یکی به تاختن یوز در شکار غزال  
 به حال خویش، همی داشت هر کسی آسال  
 خدا به نعمت تبریز برگماشت زوال  
 رسال گشت رساد و رساد گشت رسال  
 دمنده گشت بحار و دونده گشت جبال  
 بسا درخت که شاخش همی بسود هلال  
 و زان سرای نمالده کنون مگر اطلال  
 کسی که جسته بد از ناله گشته بود چونال  
 یکی نبود که گوید به دیگری که منال  
 کجی رسد به جمالی کجا گرفت کمال<sup>۱</sup>

«خواجه ابوالفضل بیهقی گوید: در سنه اربعمانه در نیشابور، ۶۷  
 نوبت برف افتاد... آن قحط که در سنه احدی و اربعمانه افتاد در

نیشابور، از این سبب بود که غله را آفت رسید از سرما؛ و این قحط در خراسان و عراق عام بود،  
 و در نیشابور و نواحی آن سخت تر. آنچه بحساب آمد که در نیشابور هلاک شده بودند از خلیق،  
 صد و هفت هزار دگرسی خلق بود... امام ابوسعید خرگوشی در کتاب تاریخ خود، اثبات کند که  
 هر روز از محله وی زیادت از چهارده مرده به گورستان نقل افتادی و این قحط نه از آن بود که  
 طعام عزیز بود بلکه علت جوع کلبی بود که بر خلق مستولی شده بود.»<sup>۲</sup>

**طاعون:** در سنه تسع و سبعین (۷۹) مرض طاعون در بصره شیوع یافت، چنانکه  
 در مدت سه روز، زیاده از دو بیست هزار کسی سردند و اندک سردی باقی ماندند و در روز چهارم،  
 طاعون تسکین یافت.»<sup>۳</sup>

**زلزله:** به حکایت «روضه الصفا در دوران خلافت متوکل، «در سنه اثنین  
 و اربعین و سائین (۲۴۲) زلزله در دامنغان واقع شد که نصف عمارات آن مملکت سر به خرابی  
 نهاد، و ثلث بسطام نیز به زلزله افتاد؛ و در ری و جرجان و نیشابور و اصفهان همین حادثه روی  
 نمود. در دهی از دیهه های قوس زلزله آغاز شد.»<sup>۴</sup> همچنین در عهد متقی، در بلاد شام، زلزله  
 عظیمی رخ داد «چنانکه از اهل حمص، بیست هزار کس هلاک شدند و دیگر آنکه آب دجله زیاد  
 شد. بمشابه ای که بسیاری از محلات بغداد غرق شده از عمارت آن اثری نماند.»<sup>۵</sup>

مترجم تاریخ یحیی (ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی)، موضوع قحطی گرگان رادرایام اقامت

۱. احمد کسروی، شهریاران گمنام، ص ۲۵۶.

۲. در پیرامون تاریخ بیهقی، پیشین، ج ۱ ص ۸.

۳. میر محمد بن سید برهان الدین خواند شاه، (میرخواند)، «روضه الصفا»، ج ۳ ص ۲۵۱.

۴. همان، ص ۴۷۸. ۵. همان، ص ۵۲۴.

لشکریان عضدالدوله در آنجا بدین نحو توصیف می‌کند: «قطط برخاست و ماده قوت که مدد حیات بود، بریده شد؛ و کار به جایی رسید که نخاله جو را با گل خمیر می‌کردند و بدان سد رستی می‌نمودند. و عتبی آورده است که من نامه‌های آن لشکر دیدمی، از آن خمیر درمیان آنها دج کرده برای اعلام حال و تنگی معیشت خود؛ چون مداد سیاه و تپاه بودی.»

نمونه دیگر: «در زمستان سال ۴۰۱ هجری، در بلاد خراسان عموماً و در نیشابور خصوصاً، قطط و غلانی هائل و بلائی نازل حادث شد... و کس را از نایافت قوت، قوت نماند... فضلاء عصر در ذکر آن قطط و غلاء منظومات بسیار گفتند... سلطان بفرمود در این ایام که در جمله بلاد و ممالک عمال و معتمدان او در انبارها گشودند و غله‌ها بیرون ریختند و بر فقرا و مساکین صرف کردند و جان ایشان از چنگال هلاک بستند؛ و سال با آن حال بی پایان آمد تا غلات سه اثنین و اربعانه در رسید و نایره محنت قطط و غلا منطقی شد و شدت آن حال منتفی گشت، و باری تعالی باران رحمت فر فرستاد.»

در جای دیگر کتاب ترجمه قادیخ یمنی قططی وحشتناک نیشابور چنین توصیف شده است: در این سال (احدی و اربعانه) در بلاد خراسان عموماً و در نیشابور خصوصاً قططی روی نمود که مردم را از نایافت قوت، قوت نماند و قیمت گندم و جو از دانه سروراید در گذشت، و از سگ و گربه نشانی نماند، بلکه مادر از گوشت فرزند تغذی می‌ساخت و برادر به لحم برادر روز می‌گذرانید، و شوهر زن را می‌جوشانید. و در نیشابور هیچکس را مجال آن نماند که به سحلات دور دست تردد کند مگر به استظهار بعضی که سلاح همراه ایشان بودی...<sup>۱</sup>

نظامی گنجوی زلزله گنجه را چنین توصیف می‌کند:

چنان لرزه افاد بر کوه و دشت	که گرد از گریبان گردون گذشت
فلک را سلاسل زهم برگست	زمین را مفاصل بهم در شکست
دراعضای خاک، آب را بسته شد	ز بس کوفتن، کوه را خسته شد
زچندان زن و مرد و برنا و پیر	برون نامد آوازا. جز نفیر

پس از حمله غزه‌ها به کرمان، در اثر خشکسالی، قططی سختی در کرمان پدید آمد بطوریکه صاحب قادیخ سلاجقه نوشته است: «دانه‌ای در هیچ خانه‌ای نماند؛ قوت هستی و طعام خوشی در گواشیر، چندگاهی، هسته خرما بود، که آنرا آرد می‌کردند و می‌خوردند و می‌مردند. چون هسته نیز به آخر رسید، گرسنگان نطفه‌های کهنه و دلوه‌های پوسیده و دبه‌های دریده می‌ساختند و می‌خوردند، و هر روز چند کودک در شهر گم می‌شد که گرسنگان ایشان را به مدیج هلاک می‌بردند، و چند کس فرزند خویش طعمه ساخت و بخورد و در همه شهر و حومه یک‌گربه نماند، و در شوارع، روز و شب، گرسنگان و سگان در کشتی بودند. اگر سگ غالب می‌آمد، آدمی را می‌خورد و اگر آدمی غالب می‌آمد سگ را... از تراکم مردگان در محلات، زندگان را مجال گذر نماند و کس را پروای مرده و تجهیز و تکفین نبود.»

قططی شدید  
در کرمان:

۱. ذک محمد عبدالجبار عتبی. قادیخ یمنی، ترجمه ابوالشرف صاحب بن ظفر جرفادانی، به اهتمام جعفر شاد

ص ۱۲۱۲ قادیخ الفی، در پیرامون قادیخ بیهقی، بهشون. ج ۲ ص ۸۱۵.

قحطی نیشابور  
در ۴۳۱

بطوریکه بیهقی در تاریخ خود نوشته است، در حدود سال ۴۳۱ هجری، در اثر بی تدبیری سلطان مسعود و آمدورفت ترکان سلجوقی و وقوع جنگهای پیاپی، وضع نیشابور دگرگون شده بود «و نیشابور این بار نه چنان بود که دیده بودم که همه خراب گشته و اندک مایه آبادانی مانده، و منی نان به سه درم، و کدخدایان سقفهای خانها بشکافته و بفروخته و از گرسنگی با عیال و فرزندان برده» و قیمت ضیاع شده و درم به دانگی باز آمده. «قیمت اراضی بی اندازه تنزل کرد بطوریکه در محمد آباد که از بهترین دهات نیشابور بود، به گفته بیهقی، «یک جفت واری (جریبی) زمین به یک من گندم می فروختند و کس نمی خرید... آبگینهای بغدادی مجرد و مخروط دیدم که به دیفازی خریده بودند و به سه درم فروختند. و پس از بازگشتن مایه نیشابور، منی نان سیزده درم شده بود و بیشتر از مردم شهر و نواحی برمد. و حال علف چنان شد که یک روز دیدم - و مرا نوبت بود بدیوان - که امیر نشسته بود و وزیر و صاحب دیوان رسالت و تا نماز پیشین روزگار شد تا پنج روزه علف راست کردند؛ که غلامان را نان و گوشت و ایشان را کاه و جوب بود.»<sup>۱</sup>

باید دانست در همان ایامی که نیشابور در آتش قحط و غلامی سوخت، در غزنین و دیگر نقاط، به گفته بیهقی، مقدار کثیری غله و مواد غذایی موجود بود. بیهقی می نویسد: در حالی که امیر در فکر تهیه غله و کاه بود، نامه کوتوال غزنین رسید که از امیر سؤال کرده بود «بیست واند هزار قفیز غله در کندها انبار کرده شده است باید فروخت یا نگاه باید داشت؟»<sup>۲</sup> سپس می نویسد که «حال علف چنان شد که اشتر تا دامغان ببرند و از آنجا علف آوردند.»<sup>۳</sup>

بعلمت فقدان امنیت کافی و نبودن وسایل حمل و نقل، آوردن آذوقه از غزنین به نیشابور تقریباً غیر عملی بود. علاوه بر این، اساساً مسؤولین و مصادرات امور چندان احساس مسؤولیت نمی کردند و خود را مکلف به تأمین وسایل زندگی و آسایش خلق نمی دانستند.

به حکایت قادیخ میستان، «اندر سنه اربعمانه، غله تنگ شد و قحط افتاد، و خرواری گندم به دو بست و چهل درم شد و مردمان را رنج رسید... و اندر سنه احدی و اربعمانه، و بای بزرگ افتاد به میستان، و مردم بسیار مردند.» [باز در قادیخ میستان می خوانیم: «اندر آن سال (اربع و اربعمانه - ۴۰۴) برفی صعب آمد به میستان چنانکه بسیار درختان و خرمانان و کشتهای خشک گشت، و سربایها ویران شد از آن برف، و اینهمه اندر عمل خواجه بومنصور خوانی بود؛ و او مردی با سیاست بود.»<sup>۴</sup>

«اندر سنه عشرين [و اربعمانه] (۴۲۰) تگرگ بسیار آمد به میستان، چنانکه مرغان اندر زره بسیار برمدند و بگرفتند که بال ایشان شکسته بود؛ و یکی از آن تگرگ برکشیدند درم سنگ بود.»<sup>۵</sup>

«ابن جوزی گوید که در سنه ۴۲۰ در حینی که محمود به عزم تسخیر عراق آمد، در

۱. قادیخ بیهقی، بهمن، ص ۶۰۷، ۴۳۲، همان، ص ۶۰۹.

۵. قادیخ میستان، بهمن، ص ۲۵۸.

۶. همان، ص ۳۶۰.

۷. همان، ص ۳۶۱.

حوالی بغداد، چون نعمانیه و دیر عاقول، تگرگی عظیم بارید که هر یک از آنجمله، در وزن، زیاده از صد رطل بود و به صد و پنجاه من محرر می کردند؛ و در صورت، شبیه بود به گاو خفته. و چون بضر بیه زمین خورده بود، موازی یک گز، به زمین فرو رفته بود.<sup>۱</sup>

در دوره قرون وسطی، غیر از آفات و حوادث گوناگون، اسراض و بیماریهای واگیردار نیز، که گاه، تلفات سنگینی به بار می آورد.

در تاریخ الفی آمده است که در سال ۴۳ هجری «در اکثر ربیع مسکون، باران نیامد و قحط عظیم پیدا شد و متعاقب قحط، ویای عام پیدا شد؛ چنانکه در اکثر اقالیم سرایت کرد. چنانکه در اکثر تواریخ معتبره مسطور است، در کمتر از یک ماه، در اصفهان، چهل هزار کس سردند و اکثر بلاد هندوستان در این ویا آنچنان شدند که هیچ متنفسی نماند، و در حوالی بغداد و موصل و ولایت جبال، آنچنان جدری (نوعی آبله) شایع شد که هیچ خانه نبود که در آنجا بواسطه جدری، یک کس یا دو کس فوت نشده باشند.»<sup>۲</sup>

### قحطی و وبا

پس از مرگ سلطان محمود «در غزنه، سیلی عظیم آمد که بسی از عمارات رفیع آن شهر را خراب گردانید و خلائق بینهایت در این سال، هلاک شدند و بندی که عمرو بن لیث صفاری در ایام سلطنت خود بسته بود، آنچنان به این سیل خراب شد که اثری از آثار او ظاهر نشد.»<sup>۳</sup>

### سیل

در دوران حکومت «سلطان رضی ابراهیم، رحمة الله علیه، در شهر غزنین قحطی افتاد و غلای سعری پیدا آمد؛ چنانکه بیشتر اهل شهر خالها را در بر آوردند و از غزنین به هر طرفی رفتند، و شبهای آدینه، سلطان رضی بر بام کوشک رفتی و همه شب، نماز کردی و احوال شهر را مطالعه فرمودی. شب آدینه بر بالای قصر رفت، چنانکه هر شب آواز قرآن خواندن مفریان و تکرار کودکان و سماع صوفیان و آواز مسامیر شنیدی، نشنیدی، و چراغها و روشناییها، چنانکه بر حکم عادت هر شبی دیدی، ندیدی. نیک دلتگران شد. فرود آمد و از خدستگاران حال شهر باز پرسید. گفتند: یک هفته است که در شهر، از آرد و نان و خوردنی خام و پخته هیچ نمی یابند و قحطی و غلای سعری افتاده است، و در هر محلتی، پنج شش خانه بیش مردم نیست؛ الا بیشتر از شهر به هر طرفی برقتند و درهای خانه بر آوردند. سلطان نیک تنگدل شد و همه شب بدین سبب نخفت. دیگر روز، جمله اعیان و ارکان بخواند و بر ایشان عتاب کرد که: حال شهر چرا باز نفمودید؟ تا غم آن بخوردمی.»<sup>۴</sup>

### قحطی در غزنین

اعیان و اسرا و سپهسالاران پس از مشاوره، جملگی گفتند: این مهم به همت ابوالفرج فرج سامان خواهد گرفت. و در وصف ابوالفرج، می نویسد که وی «از در غزنین تاتکینا با دو بست و مستنک و قزدار و تیز و مکران و قرماشیر و نرماشیر تا حد عدن و سیوستان و بهروج و کنبایت

۱. د. پیرامون تاریخ بیهقی، بهمن، ج ۲، ص ۶۵۲.

۲. د. پیرامون تاریخ بیهقی، بهمن، ج ۲، ص ۸۶۸.

۳. همان، ص ۸۶۱.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۳۵ - ۲۳۲.

و جمله ساحل دریای محیط، در عهده تصرف او بود؛ و از دیگر طرف آرور و بکروسیواری و بهاطیه و دواو «عجزبیله و اچه و ملتان و کرور و بنوتا در غزنین، همه او داشت و شغل کدخدایی سرای حرم و خداوندزادگان و متولی اسباب خاص... و تولیت اوقاف و سرای ضرب و تراز، همه او داشت.»<sup>۱</sup> و مورد محبت خاص سلطان بود. چون جویای این مرد شدند، معلوم شد که مشغول سرکشی املاک است. «جمازگان مسرع و سواران دواسبه» در طلب او فرستادند. چون او را یافتند، «مثال توقیع برسانیدند.» در فاصله سه روز به خدمت سلطان باز آمد. شاه او را در کنار گرفت (و از این فتودال بزرگ، که به احتمال قوی، آزمندی و احتکار او سبب بروز قحطی شده بود) استمداد جست. وی به سلطان گفت: «مناد اگران بر اسب و شتر سوار شوند و در جمله شهر و بازارها و محلتها بنادا کنند که به فلان محلت که «کندوی نهنگ است، فردا جمله علافان و طبایخان حاضر آیند تا هر کس را بر اندازه او غله داده شود؛ و سلطان بفرمود تا: دویت سر اسب و اشتر به مناداگران دادند تا در شب، جمله شهر را اعلام دادند و چنین گفتند. در آنوقت، در غزنین، شش هزار طباخ و شش هزار علاف بودند. دیگر روز بفرمود تا هزار کپانکشی (قیاندار) حاضر شدند؛ هر طبایخی و علافی را دهگان دهگان، خروار غله هر روز بدادند تا دکانهای طبایخان و علافان بر کار شد و نان در شهر فراخ گشت، چنانکه بامداد، منی نان به هفتاد درم بود، نماز شام به پنجاه درم شد، و دیگر روز به هفده درم باز آمد.»<sup>۲</sup>

شاه بجای آنکه این مرد محترک و بی ایمان را سورد بازخواست و محاکمه قرار دهد، سجده شکر بجا آورد؛ ابوالفرج را سورد تقدیر و تمجید فراوان قرارداد، و گفت: «بیست و یکت بار تو خلعت فرمایم.» چون ابوالفرج پیر بود و طاقت اینهمه توقیر و تجلیل را نداشت، هفت بار او را با مهد و مرقد و طبل و علم و ویل و سپر و ناچخ و علامت، و دیگر تشریفات، به خدمت خود خواند و سپاسگزاری و تشکر نمود.<sup>۳</sup>

«چنین گویند که بتاریخ سنه اربع و خمسمائه، حضرت غزنین پریشان گشت و بسبب آمدن ملخ، غلای سعری پیدا آمد. مردمان بدان قحط درماندند و حال خود به علاءالدوله مسعودین ابراهیم نوشتند. سلطان گفت: هر زهری را با زهری و هر دردی را درمانیست. فرمودیم تا غله‌ها بیرون افکنند و بر آن نرخ که هست به ده هفت فروشد تا رعیت آسوده ماند و ولایت آبادان گردد. در حال، غله‌ها بیرون افکنند و بر آن نرخ که مثال فرموده بود، بفروختند. وسعتی پیدا آمد و در مدت چند روز، به قرار اصل بازگشت.»<sup>۴</sup>

گاه، قحطیها محصول سوء سیاست زمامداران یا جنگ و جدال قدرت طلبان بوده است: در تاریخ نامه هرات، می خوانیم که در دوران امارت ملک فخرالدین، چون کار محاصره هرات از طرف عمال دانشمند بهادر، بالاگرفت، مواد غذایی نقصان پذیرفت و «در شهر، روزیروز، تنگی غله زیادت می گشت و اثر قحط ظاهرتر می شد تا کار عسرت به جایی رسید که صد من گندم به هشتاد دینار شد... در انبارهای اهل احتکار، از غله آثار نماند. دکانین حناطان بسته شد... قریب

۱. همان، ص ۲۲۵.

۲. دك همان، ص ۲۲۶-۲۲۵.

۳. همان، ص ۲۲۷-۲۲۸.

شش هزار آدمی به فنا پیوست و کس به غسل و تکفین و تدفین آن نمی‌رسید؛ و در بیرون شهر، به یک نعره‌وار مسافت، در بازار بوجای، صد من گندم به دو دینار بود و صد من شیرینی بهفت دینار. و هر که را آن توانایی بود که بگریزد... به شب، از باره فرو می‌رفت و ترک عیال و اطفال می‌کرد... بعد از پنج روز، خلق شهر هرات، به پای حصار آمدند و فریاد و فغان به گوش فلک می‌پوش رساندند و گفتند: ای امیر جمال‌الدین، از خدایتعالی بترس. فرزندان ما همه از آتش گرسنگی بسوختند... ما را بیش، طاقت محاربت و مبارزت نماند. بفرمای تا دروازه‌ها بگشایند. و روز جمعه، در مسجد آدینه نیز طایفه بر منبر خطیب برآمدند و جاسه‌ها بر تن پاره کردند و نفیر و جوع به فلک اثر رسانیدند. جمال‌الدین محمد سام دانست که کار از دست بخواد رفت و اگر صلح نخواهد کرد، تمامت خلق از گرسنگی هلاک خواهند شد.<sup>۱</sup>

#### و با

این خلدون در مقدمه، ضمن گفتگو از روش تاریخ‌نگاری، می‌نویسد «در نیمه این قرن (یعنی قرن هشتم) در شرق و غرب، اجتماع بشر دستخوش طاعون و وبای) مرگباری شد که در بسیاری از نواحی، جمعیت‌های کثیری از ملتها را از میان برد و بسی از نژادها و طوایف را منقرض کرد و اکثر زیباییهای اجتماع و تمدن را نابود ساخت (وبای مزبور در سال ۱۳۴۸ میلادی بروز کرده و از وحشتناکترین وباهای تاریخی بوده است که سرتاسر آسیا و آفریقا و اروپا را دچار ساخته است؛ و در همین وبای مؤلف این کتاب، پدر و مادر خود را از دست داده است.)»<sup>۲</sup>

پس از لشکر کشیهای سلطان اویس و ابابکر به بم، بار دیگر، قحطی و بدبختی بر مردم این خطه چیره شد. اویس پس از موفقیت بر حریف خود، ابابکر، «چهار صد سوار تعیین کرده بود که به بم آیند و قلعه را بکنند و مردان را بکشند و زنان را به اسیری برند و مال بم را غارت کنند و خانه‌ها را ویران کنند و جو بکارند. بعد از آن، قحطی در بم دست داد چنانکه یک من نان چند تنگه شد و آخر سال بود و خلق مضطر و غارت‌زده. هر چند گندم که در دولتخانه آن حضرت، (شمس‌الدین ابراهیم)، بود بلغور و رشته سرکار می‌کرده می‌پختند و به درویشان می‌دادند و فی‌الواقع مردم شهر همه محتاج بودند مگر معدودی چند. و آن حضرت (شمس‌الدین) به دست خود، آش در کاسه‌های درویشان و کودکان می‌کردند... و جوع بر مردم بمرتب‌ه‌ای مستولی بود که بچه‌ای یک من آش گرم می‌خورد و از آتش جوع، گرمی آش نمی‌دانست؛ و دو ماه به ادراک غله مانده بود و بسیار بودند که زنان و کودکان خود را در خانه آن حضرت گذاشته بودند جهت آنکه قوت نداشتند... چهارده روز لشکر در بم بودند... در رستاقها مردم را شکنجه می‌کردند و هر چه داشتند می‌گرفتند و شب در شهر، بر همین سبیل، خانه‌ها غارت می‌کردند و هر که در شب بدست می‌افتاد شکنجه می‌کردند.»<sup>۳</sup>

در دوران قوت قبل از صفویه نیز کرمان روی آسایش نداشت. به قول نویسنده لب‌القولادین

۱. تاریخ نامه هرات، پیشین. ص ۵۲۳-۵۲۲. (به اختصار).

۲. مقدمه این خلدون، ص ۱۶، پیشین (مترجم حاشیه). ص ۶۰.

۳. رساله مقامات عرفای بم، ص ۱۹۵-۱۹۲؛ به نقل از احمد علی خان بوزجی کرمانی، تاریخ کرمان (سالادیه)، به تصحیح و تحشیه و با مقدمه محمد ابراهیم باستانی باریزی (مقدمه)، ص «۵» و «۶».

[صفحه ۱۳۱] «در زمان ایشان، یعنی پاینددیها، مملکت خراب شد و از شومی ظلم و ستم، قحط و وبا پدید آمد و خلقی بسیار از گرسنگی و علت طاعون هلاک شدند و رعیت پریشان و متفرق گشتند و مردم جلای وطن کردند.»<sup>۱</sup>

**علت قحطیها**  
 علت اصلی قحطیهای بی‌دری در مناطق مختلف ایران، غیر از کم آبی و نیامدن باران، سوءسیاست و مظالم مأسورین مالیاتی و عوارض گوناگونی بود که حکومت‌های بی‌ثبات و ستم پیشه به مردم بینوا تحمیل می‌کردند؛ و مردم را از کارهای کشاورزی باز می‌داشتند و در نتیجه، دهقانان دلسرد می‌شدند و گاه جلای وطن می‌کردند. غیر از آنچه گفتیم، گاه، سودجویی محتکرین و نان‌بایان موجب گرانی نان و قحطی می‌شد. در دورهٔ سلاجقه، به سلک قاورد در جیرفت اعلام کردند که در بردسیر گرانی و قحطی نان است. «به یک شبانروز، به بردسیر آمد و جمله نان‌بایان را بخواند و گفت: تا من بشدم، ملخ خواری در این شهر افتاد؟ گفتند: نی. گفت: آفتی دیگر از آفات سماوی رخ نمود؟ آسیاها خراب شد؟ گفتند: نی. گفت: لشکری بیگانه روی بدینجانب نهاد؟ گفتند: نی. گفت: سبحان الله، چون من با حشم از این شهر رفتم، مؤونت و خرج ولایت از دو با یکی آمد... پس چندی از معارف خبازان در تنور تافته نشاند و بسوخت و باز به جیرفت آمد.»<sup>۲</sup>

**طاعون در هرات**  
 یکی از بیماریهای همه‌گیر قرون وسطی، طاعون بود که گاه و بیگاه در شهر و ناحیه‌ای شیوع می‌یافت و هزاران نفر را به دیار نیستی می‌فرستاد.

صاحب مطلع‌السعدین در وصف این بیماری در هرات، می‌گوید: «گویند یک روز در شهر، شمرند چهارصد هزار و هفتصد تابوت از دروازه‌ها بیرون بردند غیر از آنکه حملان بی‌تابوت برداشتند و بسیاری بر الاغان بار کرده بدر بردند و در مغالک انداختند، خاک برایشان ریخته نهان ساختند.»<sup>۳</sup>

بدون شک، این عدد اغراق‌آمیز و عاری از حقیقت است؛ زیرا بعید به نظر می‌رسد که شهر هرات در آن روزگاران در حدود دو میلیون و نیم جمعیت داشته باشد تا بتوانند در یک روز چهارصد هزار و هفتصد تابوت از دروازه‌های آن خارج کنند (زیرا برای حمل هر تابوت لااقل چهار نفر ضروری است). ولی در هرات، این ارقام از شدت مرگ و میر و کثرت تلفات حکایت می‌کند. معین‌الدین اسفزاری نیز از کثرت مرگ و میر در هرات سخن می‌گوید: «آنچه از محاسبان معلوم شده، عدد آنها که گور و کفن یافته‌اند، در نفس بلدهٔ هرات، ششصد هزار نفر است بی‌آن‌که در سفاکها انداخته‌اند و یا در خانه‌ها دفن کرده‌اند.»

پدر این مؤلف (معین‌الدین اسفزاری)، در شرح این واقعهٔ جانگداز، قصیده‌ای نظم کرده که دو بیت آن نقل می‌شود:

ششصد هزار در قلم آمد که رفته‌اند زانها که یافت‌گور و کفن مردم خیار

۱. دکه قادیح کرمان (سالاریه) [مقدمه]، ص «۵۰».

۲. دکه همان [حاشیه]، ص ۸۵.

۳. کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، مطلع‌السعدین [نسخهٔ خطی کتابخانه ملی]، ص ۵۸۷.



بانی زینکسی همه در خانه ماندند خوردند چشمان همه در خانه سوروار  
 همچنین در مقدمه تاریخ کومان (سالادیه) می‌خوانیم: «این که خانه‌های کرمان،  
 اینقدر اتاقهای تو در تو دارد و داخل پی و دیوارها مرتباً کندو و انبار ذخیره‌گندم  
 داشته‌اند، برای این بود که دشمن از وجود ذخیره در پی دیوارها آگاه نشود، زیرا هر خانواده  
 می‌بایستی ذخیره دو یا سه سال یا لااقل یک سال خود را در خانه داشته باشد تا از خطر  
 قحطیهای مداوم در امان باشد. زیرا دشمن کرمان در حقیقت همیشه «ژنرال قحطی» بوده است؛  
 چه در هر دوره‌ای از لشکرکشیها فقط روزی شهر کرمان تسلیم شده و دروازه‌ها باز شده که  
 آخرین دانه‌گندم خورده شده و پوست درخت و گوشت حیوانات نایاب شده باشد.»<sup>۱</sup>

جنگ فتودالی و آمد و رفت سپاهیان به قحطی و بدبختی مردم می‌افزود. به قول نویسنده  
 تاریخ سلاجقه [ص ۱۱۲] «سفره وجود از مطعوبات چنان خالی که دانه‌ای در هیچ خانه‌ای  
 نماند. قوت هستی و طعام خوش درگواشیر، چندگاهی استه خرما بود که آن را آرد می‌کردند و  
 می‌خوردند و می‌مردند! چون استه نیز به آخر رسید، گرسنگان نطعهای کهنه و دلوهای پوسیده و  
 دبه‌های دریده می‌ساختند و می‌خوردند. و هر روز، چند کودک در شهرگم می‌شد که گرسنگان  
 ایشان را به مذبح هلاک می‌بردند؛ و چند کس فرزند خویش طعمه ساخت و بخورد. و در همه  
 شهر و حومه، یک‌گربه نماند؛ و در شوارع روزوشب سگان و گرسنگان در کشتی بودند؛ اگر  
 سگ غالب می‌آمد، آدمی را می‌خورد و اگر آدمی غالب می‌آمد، سگ را... و اگر از جانبی چند  
 ملی غله در شهر می‌آوردند، چندان زربنه و سیمینه و اثواب فاخره در بهای آن عرض می‌دادند  
 که آنرا نمی‌توانستند فروخت... اگر در شهر کسی را پس از تاراج متواتر و غارات متوالی  
 چیزی مانده بود، در بهاء غله برین نسق صرف می‌کرد و روز می‌گذاشت. و از تراکم مردگان در  
 محلات، زندگان را مجال گذر نماند و کس را پروای مرده و تجهیز و تکفین نبود.»<sup>۲</sup>

در زمان آل مظفر و تیموریان نیز، مردم کرمان رنج و مشقت بسیار تحمل کردند. «چندان  
 قحط و گرانی در ولایت کرمان دست داد که چندین کسان فرزندان خود را بفروختند و چندین  
 کس را بکشتند و گوشت آن آدمی را بفروختند و بسیاری از بیقوتی هلاک شدند.» [رساله  
 مقامات عرفای بم، ص ۲۰۵] حافظ ابرودر خصوص این قحط (ربیع الآخر ۸۱۹) گوید: قحطی چنان  
 بر مردم رسیده بود که سدرق به گیاه و چرم پاره می‌کردند، و سگ و گربه را قوت می‌ساختند، و  
 بی‌مبالغه، چند آدمی را بخوردند و اکثری خلق به زحمت جوع، هلاک شدند و بعضی از  
 فرزندان خود را بفروختند.<sup>۳</sup>

پس از مرگ تیمور، در اثر اختلاف بازماندگان تیمور و فقدان امنیت، فعالیت‌های  
 کشاورزی و اقتصادی، بیش از پیش، دستخوش زکود گردید: «چند سال زراعت نشد. در  
 مملکت کرمان و بم، طعام منقطع شد و تنگی عظیم در میان خلق پیدا شد؛ چنانکه در بم، بر در  
 دولتخانه سید [شمس‌الدین] خلق بسیار جمع می‌شدند و نان می‌گفتند و جان می‌دادند. بواسطه

۱. تاریخ کرمان (سالادیه)، پیشین. (مقدمه) ص «۲۰» «۲۱» (به اختصار).

۲. همان، ص «۱۳» و «۱۴».

۳. همان، ص «۱۳».

این حادثه‌ها چند سال در بیم زراعت نشد؛ چنانکه در بلوک بیم، یک مرد نمانده بود بجز اهل قلعه؛ و در اندرون شهر بیم، خانه‌ها مسکن جانوران صحرايي شده بود... و در بیم، نان نبود و نانخوار هم نبود. [رساله مقامات عرفای بیم، ص ۱۳۵-۱۳۴].<sup>۱</sup>

واقع بینی محمد واسع: نویسنده بهرالمفوائد، [ص ۹۷] می‌نویسد: «مرد خراسانی پیش محمد واسع آمد، گفت: قصد حج کردم و آن ده هزار درم بودیعت به تو دادم. اگر از بهر من سرایی بخری، روا باشد. تحطی در بصره افتاد؛ اینجمله مال بر مسلمانان خرج کرد، گفت: بار خدایا او سراگفته بود که سرایی از بهر من بخری، نگفته بود به دنیا یا به آخرت؛ اکنون من از توخانه‌ای در بهشت خریدم.»

در رمضان سنه ۷۷۵، هنگامی که کرمان تحت محاصره بود و تمام آذوقه و علوفه و موجودی خود را از کف داده بود، «خواجه سبیدی، را قم قادیخ آل مظفر، می‌نویسد که در این وقت، تحط و غلا آنقدر بالا گرفته بود که مردم شهر یک من زربنه به سپاهیان می‌دادند و یک من غله می‌گرفتند.»<sup>۲</sup>

جنگ و ستیز بین شاه شجاع و شاه محمود مدتها بطول انجامید و از این رهگذر، مردم رنج فراوان بردند. پس از مرگ محمود در سال ۷۷۶، شاه شجاع چنین گفت:

محمود بسرادرم شه شیبرک‌میسن می‌کرد خصوصت از بی تاج و نگین  
کردیم دو بخش تا بیاساید خلق او زیر زمین گرفت، ما روی زمین<sup>۳</sup>

مؤلف «روضه‌الصفاء» به نقل از حسن بیگ روسلو، صاحب احسن التواریخ و صاحب عالم آرا، ضمن ذکر وقایع مربوط به سنه ۹۶۵، می‌نویسد: «هنگام تحویل آفتاب به برج حمل، بارانی متواتر شد که سیلی عظیم از کوهسار قزوین روی آورد که بواسطه نعره سیلاب و خروش آب، ساکنین شهر با خبر شده از خانه‌ها بدر رفتند، ولی مجال نقل و فرصت تحویل اسباب و ضروریات خانه‌ها نکردند. آن سیل به شهر میل کرده درودییوار و سقف و جدار بیوتات را کنده بروی یکدیگر افکنده، بی اغراق، نیمه شهر خراب و ویران گردید. به حکم شاه طهماسب، در آبادانی شهر کوشیدند. هم در عهدشاه طهماسب، در ولایت قاین خراسان، زلزله شدید شد و با آنکه بیشتر خلائق، به حکم منجم آن بلاد، نقل مکان کرده بودند، سه هزار کس از پنج قریه، زیر خاک هلاک پنهان شدند.»<sup>۴</sup>

### سیل بنیان کن در قزوین

در اصفهان، بعلت خشکسالی و ملخ خواری، تحطی شدیدی بروز کرد. شاه سلیمان و علیقلی خان، وزیر او، بجای حل مشکل، به چپاول خلق برخاستند. محتسب از فروشندگان ارزاق عمومی رشوه می‌گرفت و نرخ را به دلخواه آنان تعیین می‌نمود. علیقلی مردم اصفهانک را به چوب‌بست و جریه‌ای کلان از آنان مطالبه نمود. به دستور شاه، ارامنه را مجبور کردند چهل هزار من آرد

تحطی در سال ۱۰۷۸  
هجری  
(۱۶۶۷ میلادی)

۱. همان، ص ۵۵.

۲. همان، ص ۲۲۰.

۳. همان [حاشیه]، ص ۲۰۸.

۴. رضایی خان هدایت، روضه‌الصفاء. (ناسری) ج ۱، ص ۱۱۰ (به اختصار).

به خبازان بدهند. زنان ارمنی ناچار به دربار رفتند و بست نشستند و بالاخره با پرداخت چهار هزار تومان رشوه، از این تحمیل رستند. علیقلی خان بجای درمان دردها از حکام و زمامداران رشوه می گرفت. وزیر آذربایجان در مدت شش ماه اقامت خود، نزدیک به شصت هزار تومان به شاه و وزیر اعظم و سایر مصادر امور رشوه داده بود. علیقلی خان، پس از آنهمه ظلم و جنایت، به دست شاه سلیمان کشته شد در حالی که ۶ هفته قبل، سه جقه و یک شمشیر و خنجر بعنوان خلعت از شاه گرفته بود.<sup>۱</sup>

### حوادث ناگوار

مؤلف نقایةالآثار، پس از تشریح مبارزه شدید شاه عباس اول با ققویان، از حوادث ناگوار آن ایام (حدود سال ۱۰۰۲ هجری) یاد می کند و می نویسد: در سراب آذربایجان، آنچنان زلزله شد که منازل توده خاک و کلوخ گشت. بعد از دو روز، باران تند درشت قطره، دو شبانروز بارید. سیلی عظیم از این باران برخاست. سپس از زلزله وحشتناک لاره، سخن می گوید و می نویسد: نه تنها خانه ها فرو ریخت بلکه کوه های عظیم از هم متلاشی شد. همچنین در اکثر بلاد عراق (اراک) بادی تند وزیدن گرفت که نه تنها درختان کهن بلکه بناها و دیوارها را درهم کوفت بعد، بارانی تند آمد. آب رودخانه ها بالا آمد و موجب ویرانی ساکن و مزارع گردید، و در اثر طغیان زاینده رود اصفهان، تمام مزارع و طاحونهای اطراف رود از بین رفت. رودخانه قم نیز طغیان کرد و بسیاری از باغات و عمارات ویران شد. در دارالسلطنه قزوین نیز، سیلی بنیان کن نیمه شب براه افتاد؛ و اگر تلاش قورچیان و غلامان نبود، شاید دولتخانه همایون و بعضی محلات عمده نیز از بین رفته بود. بعد می نویسد: در اصفهان، بعد از آن خرابیها، مرض طاعون پیدا شد و ابتدا روزی بیست سی نفر را می کشت. بعد، شماره بتوفیات فزونی گرفت و مردم آهنگ فرار کردند. ابتدا دولت جلوگیری می کرد ولی بعد، اختیار از دست دولت خارج شد و هرکس می توانست خانه و زندگی خود را می گذاشت و فرار را برقرار ترجیح می داد. پس از پایان تابستان، از شدت مرض کاسته شد. مردم بمرور، به مسکن خود بازگشتند. در این جریان، میزان تلفات را از سی تا پنجاه هزار نفر نوشته اند.<sup>۲</sup>

### طاعون

در اواسط قرن هشتم هجری، طاعون شدیدی حدود بخارا و سمرقند تا آناتولی و روم و قسمتی از اروپا را فراگرفت. این مرض چند بار از مغرب به مشرق و از مشرق به مغرب سرایت کرد، و عده ای کثیر از اهالی بخارا، سمرقند، آذربایجان، آسیای صغیر و مصر را به خاک هلاک افکند. چنانکه از کتاب بیان النجوم ابوالفضل حبیبی نقلیسی برسی آید، این بیماری ضایعات فراوانی ببار آورد بطوریکه در یک شهر که شش محله داشت، خانه های چهار محله از آدمیزاد تهی شد و حتی کسی نمانده بود که دارایی مردگان را بعنوان وارث تصاحب کند.<sup>۳</sup>

۱. دك محمد ابراهيم باستانی پاریزی، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۲۵۸-۲۵۶.

۲. دك محمود بن هدایت الله نوشته ای طنزی، نقایةالآثار فی ذکراالآخیار، تصحیح احسان اشراقی، ص ۵۲۳-۵۲۸.

۳. دك رحیم زاده صفوی، زندگانی شاه اسماعیل صفوی. به اهتمام یوسف بود صفوی، ص ۳۸.

## آتش سوزی در اثر برق

در احسن التواریخ حسن روسلو چنین آمده که در هشتم جمادی الاولی، ۸۲۵ هنگام شب، در اثر شعله برق، کوشک نوینباد پادشاه خطا در آتش قهر طبیعت می‌سوزد چنانکه گویی «صد هزار مشعله است که به روشن و قتیله در گرفته است. و این عمارت که اول آتش در وی افتاد، بارگاهی بود هشتاد گز طول و سی‌گز عرض و ستونهای لاجورد... چنانکه مجموع شهر از روشنائی آن آتش روشن گشت و از آنجا سرایت کرد به کوشکی که بیست‌گز از آن دورتر بود؛ و از عقب آن بارگاه، کوشک حرم بود از آن بسیار به تکلف‌تر؛ آن نیز بسوخت و برگرد آن کوشکها، خانه‌های خزانه؛ آتش در آنها نیز افتاد تا قریب دویست و پنجاه خانه بسوخت، و بسیاری زن و مرد نیز سوختند و تا روز شد همچنان می‌سوخت، و آن روز تا نماز دیگر، چنانکه سعی کردند، آن آتش تسکین نمی‌یافت.»<sup>۱</sup> در تاریخ جدید یزد، ضمن جنگهایی که در دوران قدرت امیر تیمور و شاهرخ روی داده شهر قحط واقع شد و یک من غله به ۱۲ دینار رسید و به‌حدی انجاسید که خرواسب و مسک و مسک‌وگر به خوردند و بعد از آن لحم آدمی بکار می‌داشتند، و قریب سی هزار آدمی بمردند و بر سر راهها و کویچه‌ها افتاده بودند و همه خرابه‌ها از مردگان پر کردند و گند شهر به بیرون می‌رسید، و هر هفته یک نوبت، دروازه قطریان می‌گشودند و عورات و اطفال را بیرون می‌کردند.»<sup>۲</sup> (مربوط به ماه رمضان سنه سبع و تسعین و سبعمانه).

## قحطی

مؤلف نقادۃ الآثار، ضمن توصیف جنگهای فتوالمها و مخاصات امرا در عهد صفویه، می‌نویسد در ولایت نطنز که هیچوقت پنج نفر ترک ندیده بود، زیاده از سه هزار تن از ترکان اقامت گزیدند و کار را به جایی رسانیدند که در عرض یک سال، همه به نان چاشت محتاج شدند. عده‌ای جلای وطن کردند؛ بعضی از گرسنگی و برهنگی در بیابانها مردند. «ساکولات، مانند رحم و انصاف، معدوم گردید و اگر اتفاقاً کسی با متاعی از جایی آمدی یا کسی بطلب آن بیرون رفتی، سرومال در معرض تلف بودی... یک من نان جو... به دویست دینار به دست همه کس نمی‌آمد.»<sup>۳</sup>

## زلزله فین

به حکایت «روضۃ الصفا» در سال ۹۸۲ هجری، در فین کاشان زلزله سختی روی داد و در نتیجه، بیش از سه هزار خانه سهدم، و بالغ به یک هزار و دویست نفر از مردم تلف شدند.»<sup>۴</sup>

کاتبی از ویای خانمان برانداز استرآباد سخن می‌گوید:

ز آتش قهر و با گردید ناگهان خراب استرآبادی که خاکش بود خوشبوتر ز مشک  
واندراو از پیر و برنا هیچ تن باقی نماند آتش اندر پیشه چون افتد نه ترمانده خشک  
— کاتبی ترشیزی

۱. احسن التواریخ. ص ۱۷۴.

۲. تاریخ جدید یزد، پیشین. ص ۹۰.

۳. نقادۃ الآثار، پیشین. ص ۱۲۰.

۴. روضۃ الصفا، پیشین. ج ۱۸ ص ۱۴۷.

وصفی از زلزله کاشان: صیاحی بیدگلی (متوفی ۱۲۰۶) از آثار شوم زلزله کاشان سخن می‌گوید:

چون به چشم زخم گردون از فشار زلزله  
کوپه و بازار آن شد آنچنان ویران که کس  
پای بر جانه اساسی در وی از پست ویلنسد  
کس در آن باقی نه غیر از چند کس از خاص و عام  
در ماه ژوئن ۱۷۰۷ میلادی، یعنی در همان ایامی که شاه سلطان  
حسین با شصت هزار تن، از درباریان برای زیارت مرتد اسام رضا

### قحطی

به مشهد رفته بود، ساکنان اصفهان گرفتار قحط و غلاء شدیدی شده بودند. بطوریکه کروسینسکی  
لقل می‌کند: مالکان بزرگ از بی‌سروسامانی کشور استفاده می‌کردند و از ورود غلات به شهر  
جلوگیری می‌کردند تا قیمت غلات خود را در نتیجه کمیابی بالا ببرند. در چنین وضع آشفته‌ای،  
عده کثیری در میدان شاه‌گرد آمدند و بر عمارت عالی قاپوسنگ انداختند و خواستار آزادی  
عباس میرزا، برادر شاه، شدند تا او را بر تخت بنشانند.

این اقدام، بمنظور بر تخت نشاندن برادر شاه سلطان حسین، چند بار در طی سلطنت او  
تکرار شد و شاه برای آنکه عباس میرزا جای او را نگیرد، خوشبختانه اجازه نداد او را از نعمت  
پنابیی محروم کنند.<sup>۱</sup>

«در سال ۱۶۹۰ میلادی، طاعون بسیار شدیدی در بصره شیوع  
یافته بود که در نتیجه آن، قسمت اعظم پادگان و مأموران ترک مقیم

### طاعون

این شهر نابود شدند؛ و همچنین هزاران نفر از ساکنین آن از بین رفتند (هر روز پانصد نفر در شهر  
می‌مردند).<sup>۲</sup>

قحطی در ۱۷۱۷، بار دیگر به اصفهان روی آورد. سربازی آلمانی به نام ورمز، در خاطرات  
خود، می‌نویسد: «فقر و قحط در اصفهان رواج داشت؛ نان چنان کمیاب بود که فقرا شتران و اسبان  
واستران مرده را می‌خوردند. روزی یکی از اسبهای هلندیها مرد و لاشه او را به خیابان افکندند.  
ظرف یک ساعت، مردم تمام گوشتهای آن را بردند.»<sup>۳</sup>

چنانکه ضمن شرح وقایع تاریخی یادآور شدیم، در ایامی که اصفهان در محاصره قوای  
محمود افغان بود، مردم دچار قحطی شدید شدند. بهای نان و سایر مواد غذایی، در نتیجه کمیاب  
بودن، بسرعت ترقی کرد و عده کثیری از گرسنگی جان سپردند. لاکهارت با استناد به منابع  
متعدد، می‌نویسد: حتی توانگران نیز نمی‌توانستند گوشت بخرند. در چند دکانی هم که  
باز بود، فقط گوشت اسب و خر به قیمت گزاف فروخته می‌شد. مردم سگ و گربه را وحشیانه دنبال  
می‌کردند و آنها را با حرص و ولع می‌خوردند، و حتی از خوردن موش ابا نداشتند. به قول یکی از  
مورخان ایرانی [محمد خلیل، مجمع‌التواریخ، ص ۵۸] «مردمی که جامه ابریشمین بر تن داشتند،

۱. رك، لارس لاهاارت، انقراض سلسله صفویه. ترجمه اسماعیل دولتشاهی، ۵۶-۵۵.

۲. همان، ۵۹.

مثل کرم ابریشم، به خوردن برگ درختان پرداختند.»

مردم فقیرتر، از استیصال، کفشهای کهنه و چرمهای گندیده و پوست درختان و حتی فضله چهارپایان را جمع‌آوری می‌کردند و می‌خوردند. در نتیجه، عده زیادی از آنان در اثر غذای ناسازگار و گرسنگی، بیمار شدند و مردند. الکساندر کشیش می‌نویسد که در اواخر ماه، شمشیرگرسنگی چنان تیز شد که وقتی بیماری می‌مرد، دوسه نفر بیدرنگ، گوشتهای گرم او را کلد به بدون فلفل یا چاشنی می‌خوردند؛ و اگر پسر یا دختر جوانی دیده می‌شد، آنها را برای مدجوع بداخل منازل می‌کشاندند و می‌کشتند.»

گذشته از این، گوشت انسان اغلب در دکانها به اسم دیگر فروخته می‌شد. حتی خود شاه مجبور شد گوشت شتر و اسب بخورد. عاقبت کار به جایی رسید که توانگران نیز قادر نبودند احتیاجات خود را برطرف کنند؛ زیرا غذایی برای خرید در شهر یافت نمی‌شد. در نتیجه، پول ارزش خود را از دست داد. وقتی مرد معمولی می‌مرد، کسی حاضر نمی‌شد او را دفن کند. روزی در اواخر محاصره اصفهان، محمدمحسن، نویسنده کتاب «ذیة المتواریخ» با عده‌ای، خانه‌ها را برای کشف مواد غذایی بازرسی می‌کرد؛ ناگهان در سرداب یکی از منازل بازرگانان معروف، چهارده کیسه یافت که هر کدام صدمن تبریزی وزن داشت. محمد محسن و همراهانش، با شوق و ذوق، تمام کیسه‌ها را شکافتند ولی دیدند که حاوی عباسیه‌های جدید است؛ لذا با خشم و عصبانیت، کیسه‌ها را بجا گذاشتند و به تجسس در جای دیگر پرداختند.

هر چه محاصره بیشتر طول می‌کشید، اوضاع وحشت‌انگیزتر می‌شد؛ خیابانها پر از اجساد بود که کسی نمی‌خواست آنها را دفن کند، و اگر هوای سالم و سازگار اصفهان نبود، تعداد اشخاصی که از طاعون مردند، بمراتب بیشتر می‌شد.

پس از آنکه محمود افغان با ملک محمود سیستانی در شکست صفویه موافق و همداستان شدند، یأس و نومیدی مردم شدیدتر شد. تعداد مردگان رو به افزایش گذاشت و بالذاته‌ای جسد در زاینده‌رود انداختند که تا ماهها بعد، آب آن قابل آشامیدن نبود.»

محاصره اصفهان شش ماه بطول انجامید. بدرستی نمی‌توان گفت، چند هزار نفر از گرسنگی و بیماری تلف شدند. ظاهراً بیش از ۲ هزار نفر در جنگ به‌خاک هلاک افتادند؛ ولی لااقل، چهار برابر آن عده، از گرسنگی و طاعون جان سپردند.<sup>۱</sup>

«در اواخر دوره صفویه، در سال ۱۷۲۱ میلادی، چنان زلزله سختی در تبریز روی داده بود که تقریباً تمام دیوارهای آن فرو ریخته و در حدود هشتاد هزار نفر در آن حادثه از بین رفته بودند.»<sup>۲</sup>

چون محاصره اصفهان نهمه ماه بطول انجامید، قیمت نان از یک من پنجاه دینار به یک من ده تومان رسید. مردم گرسنه اصفهان، به قول مؤلف (مستم‌التواریخ)، در هر گوشه و کناری که اطفال یا هر کسی را که تنها می‌یافتند می‌گرفتند، می‌کشتند، می‌پختند و می‌خوردند. چون کار به اینجا کشید، مردم اصفهان «باهای وهوی و گریه و زاری... بالاجماع والاجتماع، هجوم عامه

### زلزله تبریز

قیام مردم اصفهان  
علیه  
شاه سلطان حسین

۱. ذکاء همان، ص ۱۹۶-۱۹۱.

۲. همان، ص ۲۹۵.

و بعد کثرت ازدحام نمود به دور دولتخانه مبارکه پادشاهی؛ و قصر اعلی «علی قاپی» را سنگباران نمودند و غوغا و های وهوی بسیار نمودند...»<sup>۱</sup> چون کار به اینجا رسید ناچار شاه تسلیم شد.

در جریان حمله محمود افغان به ایران، گیلاننقز، ضمن گزارش وقایع دلخراش آن ایام به اسقف اعظم میناس، می نویسد که در ژوئیه ۱۷۲۳، کار قحط و غلا از بد به بدتر گرایید:

**گرانی شدید در عهد سلطان حسین**

گندم هر منی ۸ تومان بها یافت؛ برنج هر منی ۱۰ تومان بها یافت؛ روغن هر منی ۱۲ تومان بها یافت؛ تخم مرغ هر دانه ۲۰۰ دینار.

دیگر در شهر گوسفند، گاو، اسب و شتر باقی نماند که به مصرف خوراک رسد؛ از این رو آنان (مردم شهر) به خوردن گوشت خر ناگزیر شدند که هر من آن دو تومان قیمت داشت. سایر خوردنیها نیز همچنین سخت کمیاب و بغایت گران بود. در نتیجه، از شدت گرسنگی، مردم شهر به خوردن گوشت سگان، گربکان و پوست و فضولات جانوران و کفشهای کهنه و هر حیوانی که می توانستند بگیرند ناچار شدند. گرسنگی چنان بود که جوانی پستانهای خواهر مرده خویش را برید؛ و بسیاری از مردم فرزندان خود را جوشانیدند و یا کباب کردند و خوردند. چنین بود قحطی و گرانی در شهر اصفهان. ولی خداوند به ارمینان رحمت و عنایت فرموده بود؛ چه در جلغا خوراکیها چندان فراوان بود که نان هر من صد دینار و یک گوسفند به ۱۵۰ تا ۲۰۰ دینار ارزش داشت؛ و سایر خوراکیها بهمین نسبت ارزان و فراوان بود.<sup>۲</sup>

**زلزله های کاشان** کاشان یکی از مناطق زلزله خیز ایران است. «از اواخر قرن دهم هجری ببعده، سه بار در کاشان زلزله روی داده است؛ بطوریکه هر

یک از آنها علاوه بر هزاران نفر تلفات جانی که همراه داشته، ضایعات مهم و زیانهای فراوانی هم به اماکن و بناهای تاریخی وارد نموده، و برخی را بکلی نابود ساخته است.

نخست، زلزله سخت و شدید سال ۹۸۲ هجری که، چون قریه فین کانون زلزله بود، ساختمانهای آن ناحیه و مجاور آنرا بکلی ویران نموده و به گفته تادایخ (دوضه الصفا جلد هشتم، صفحه ۱۴۷)، بیش از سه هزار منزل و مأوای مردم را منهدم و بالغ بر ۱۲۰۰ تن از نفوس اهالی را هم تلف نموده است.

دومین زلزله بسیار شدید و بفیان کن کاشان، در سال ۱۱۹۲ روی داده و بر اثر آن، تمام ابنیه مهم و ساختمانهای بزرگ شهر فرو ریخته و کسانی هم که نیمه جانی از آن معرکه هولناک بدر بردند، بواسطه نداشتن محل سکونت، در خارج شهر متواری گشتند. ابوالحسن مستوفی غفاری که شرح این زلزله را در تادایخ گلشن مراد نگاشته است، می گوید: تلفات آن در شهر کاشان بیش از هشت هزار نفر بود.

گویندگان دیگر آن عصر، مانند هاتف اصفهانی، صباحی بیدگلی و آذر شاملو، هر یک

۱. (سنگ التوادایخ، بهمن. ص ۱۵۹)

۲. پطرس دی سرکیس گیلاننقز، سقوط اصفهان، (گزارشهای پطرس... درباره حمله افغانان...) ترجمه کارو- مینا-بان با مقدمه و حواشی محمد بهرام، ص ۵۵ به بعد.

قصائد مفصلی دربارهٔ ویرانیه‌ها و تلفات جانی و مالی مردم گفته‌اند تا آنکه به فرمان کریمخان زند، گروهی از کارگران فنی از ولایات دیگر کاشان آمده به سرپرستی عبدالرزاق خان کاشی، حاکم آنجا، نخست حصار و برج و باروی شهر را مرمت و سپس بازار و کوچه و ابنیهٔ عمومی و مساجدی که قابل اصلاح بوده تعمیر نموده‌اند؛ چنانکه صباحی بیدگلی پس از تجدید بنای بازار کاشان، گفته است:

کوچه و بازار آن شد آنچنان ویران که کس  
 فرق نتوانست کردن این کدام و آن کدام  
 شد در اندک روزکی بازار آن معمور و یافت  
 باز، از معموریش، معمورهٔ عالم نظام  
 بار دیگر در سال ۱۲۶۰ هجری، زلزلهٔ مخربی وقوع یافت که کانون اصلی آن کوهستانهای  
 بخشی قصر بوده و بیش از ۱۵۰۰ تن از دهقانان را به کام مرگ کشانیده، بسیاری از ابنیه و  
 ساختمانهای بزرگ و کوچک را هم منهدم ساخت. <sup>۱</sup>

در اواخر عهد کریمخان زند «هفت سال پی در پی، در فارس ملخ  
 خوارگی و در اصفهان و عراق سن خوارگی شد و در شهر شیراز نان  
 گندم به وزن تبریز به ۲۰ دینار و در اصفهان نان گندم یک من  
 به وزن شاه به ۵۰ دینار قیمت رسید. همهٔ عساکرو برابا هراسان و جملهٔ خلائق ترسان شدند.  
 و کیل الدوله فرمان داد که در اصفهان انبارهای غلهٔ دیوانی را بکشایند و در چهار گوشهٔ  
 میدان شاه، غله را خرمن نموده و بدور هر خرمنی صد ترازو بگذارند و گندم را یک من به وزن  
 شاه به دو بیست دینار و جو را یک من به وزن شاه به صد دینار بفروشدند. امتثال امرش نمودند. جمیع  
 دواب سرکار سلطانی را، از شتر و قاطر و الاغ، بجانپ ری و قزوین و آذربایجان بردند و از انبار-  
 های دیوانی غله بار نمودند و به شیراز آوردند؛ غله یک من به وزن تبریز به ۱۴۰ دینار، بسبب  
 اخراجات منازل و راه، وارد شهر شیراز شد.

### مبارزهٔ کریمخان باگرانی و قحطی

ابنای دولت عرض نمودند، مقرر بفرما غلهٔ آورده را یک من به هزار و پانصد دینار بفروشند. از  
 روی غیظ، بسیار خندید و فرمود: یک باب دکان علانی و حناطی از برای ما بکشایید. از قرار  
 تقریر شما، ما مرد علاف و غله فروش می‌باشیم. ما لشکر و رعیت خود را مانند اولاد خود دوست  
 می‌داریم. مقرر فرمود که گندم را یک من به وزن تبریز به ۲۰۰ دینار و جو را یک من به وزن  
 تبریز به صد دینار بفروشند. همهٔ خلائق از عساکرو رعایا از شرف قطع ایمن گردیدند. قانون آن  
 و الاجاه این بود که در همهٔ ممالک و بلاد قلمرو ایران، غلهٔ دیوانی را در انبارهای سلطانی  
 ذخیره نگاه می‌داشتند و هر سال آن را تجدید می‌کردند؛ و این قانون پسندیدهٔ پرفواید از  
 حضرت یوسف به یادگار مانده. <sup>۲</sup>

در سال ۱۲۶۰، زلزلهٔ شدیدی در کاشان روی داد که موجب  
 خرابی دهات و مزارع و تلف شدن عدهٔ کثیری از کشاورزان گردید.  
 ادیب شیبانی شاعر، در وصف این زلزله، می‌گوید:  
 اکنون که شد قیامت موعود آشکار  
 آن وعده‌ای که داد، وفا کرد روزگار

### زلزلهٔ قصر و قهرود به سال ۱۲۶۰ قمری

۱. آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز، بهین، ص ۲۰-۱۹.

۲. مستم‌التواریخ، بهین، ص ۲۲۲-۲۲۱ (به اختصار).



شد زلزله به خطه کاشان و حول آن  
 قهرود و قمصر آنگه کاسو و کوشیان  
 باران کشیدشان همگی را بزیر سقف  
 از زلزله دو هفته گذشته کنون هنوز  
 قمصر بهشت بود و عمارات او قصور  
 پنج و دهی که زنده بماند به هر دهی

کز شهر و ده نه بود بجای ماندی و نه تار  
 باقی نماند نام و نشانی از این چهار  
 پس رجنه سقف بر سرشان کرد استوار  
 نه دشت و نه زمین و نه که را بود قرار  
 شد قصرهای عالی او جمله خاکسار  
 از لرز کوه و ده که لرزان بودند و زار

### مبارزه

### کریم خان زند با قحطی اصفهان

در همان ایامی که کریم خان زند با حرینان زورمند خود دست و پنجه  
 نرم می کرد، در اصفهان، عراق و چند نقطه دیگر، در اثر نیامدن  
 باران و یرف، قحطی بروز کرد و هر روز عده ای از مردم، در اثر گرسنگی و  
 بی غذایی، به خاک هلاک می افتادند؛ در حالی که شاه اسماعیل  
 سوم کوچکترین قدمی برای نجات مردم بر نمی داشت و می گفت: اگر می خواهید قحطی از بین  
 برود به مسجد بروید و عبادت کنید. کریم خان زند دامن همت بر کمر زد و غیر از تهیه آذوقه  
 برای مردم، بذرفراهم آورد تا در اولین فرصت بکارتند. موقعی که در تهران بود، توانست مقداری  
 برنج از ولایات شمالی به تهران وارد کند. وی برای نجات مردم اصفهان، صدها ارابه را سأسور  
 کرد که برنج از ولایات شمالی ایران به تهران و اصفهان وارد کنند. چون زمستان در پیش بود،  
 تأکید کرد که ارابه های حامل آذوقه شب و روز، راه پیمایی کنند. مورخین شرق نوشته اند که  
 به دستور کریم خان، چهل هزار قاطر، پیوسته، از مازندران و گیلان برنج به مناطق قحطی زده حمل  
 می کردند.<sup>۲</sup>

### قحطی کرمان:

یکی از قحطیهای سخت کرمان در دوران محاصره آقا محمدخان  
 بوقوع پیوست. به قول وزیر «پس از گذشتن سه ماه، بسبب قلت  
 آذوقه در شهر، قریب دوازده هزار سردوزن از حصار بیرون نمودند. آتش قحط و غلا در شهر بالا  
 گرفت. بعضی مردم به پوست و پشگل گوسفند تغذیه می کردند و بعضی به اسه (هسته) خرما  
 و تراشیده نجاری سدجوع می کردند. کاهگل بیشتر خانه ها را تراشیده و شسته برای علیق  
 اسبان سپاه بردند. سگها و گربه ها را خوردند [تاریخ کرمان، ص ۳۶۲] محاصره چهار ماه  
 طول کشید. معمری حکایت می کرد: تخم خرما اگر پیدا می شد، یک من، ۱۸ قروش می -  
 خریدند و می خوردند [خرماندهان کرمان، ص ۵].»<sup>۳</sup>

از آنچه گذشت، خوانندگان تاحدی بانظا هرگونگون زندگی شهری، و انواع مشکلات و  
 آفات و سوانحی که حیات مردم را تهدید می کرد آشنا شدند. ناگفته نگذاریم که انواع بلیات،  
 مخصوصاً قحطی، تا پنجاه شصت سال پیش مکرر گریبانگیر مردم می شد. و بعلت نبودن راههای  
 ارتباطی امن و آرام و وسایل نقلیه موتوری، رسانیدن آذوقه به مردم تقریباً محال بود. به همین  
 علت، در این موارد، هزاران نفر از مردم شهرها و دهات از گرسنگی یا بیماری جان می دادند.

۱. تاریخ اجتماعی کاشان، پیشین (متن و حاشیه). ص ۲۵۵-۲۵۴.

۲. نک: خواجة تاجداد، پیشین. ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۳.

۳. آسپای هفت سنگ، پیشین. ص ۲۱۹.

در کتاب «ستم التواریخ»، ضمن توصیف دوران فرمانروایی محمد حسن خان قاجار، از وضع ذل و فقر مردم پس از جنگهای فتووالی، سخن به میان آمده است. «چون در اصفهان و بلوکات و ارواحیه، بسبب آمد و شد ملوک و طوایف، هلاک حرث و نسل شدید روی داده و ابواب قحط و هلاک عظیم بر روی آن شهر بهشت آسا و اهلش گشاده و مزارعش از نظم و نسق زراعت دور، و با بدراشانی و تخم کاری مانند غربال و آب، و اراضیش مانند عشاق، از دیدن روی زارع، و عاقبت آسا محروم و مهجور، و جمیع ماکولات در آن خطه فردوس مانند، چون وفای نازنینان بآب، و آرام و امنیت در آن، چون وعده ماهجینان نقش بر آب بود و حجوبان بی حساب از ایامش فوت، بی قوت برخاک راهها افتاده، با کمال اقتضاح، و سردمان قوی بازوی چست و چالاک از لطفوردن غذا سست و ناتوان و بیجان شده میل می نمودند به عالم ارواح، و گندم و جو چون گرس صورت دلبران گندم گون، کم و گران بها، و عدس و ماش و نخود و حبوبات دیگر مانند نقطه خال رخسار مشکین مویان، بسیار عزیز القدر و دلربا.

صدای الجوع ناز و نعمت پروردگان پرنیان پوش به ذروه فلک هفتم به گوش کیوان، و آواز آرزو و استغاثه نمودن برنا و پیر و کبیر و صغیر از بیقوتی به سمع کروییان می رسید، و نجیای با احترام از گرسنگی به خاک راه، بخواری و زاری، افتاده و می مردند و مشایخ عالی مقام در کوچها و بازارها جان به جان آفرین می سپردند.»<sup>۱</sup>

از جمله وقایع این سال، شیوع طاعون و نزول ملخ در گیلان و مازندران و اصفهان بود. حکمرانان این مناطق مشکلات کار خود را به اطلاع فتحعلی شاه رسانیدند و مقرر گردید از طبرستان و گیلان مالیات و عوارضی نگیرند و مبلغ چهارصد هزار تومان نیز بسبب ملخ-

**قحط و غلا و برف  
و سرما در  
سال ۱۲۴۸**

بخواری به اصفهان تخفیف دادند؛ و «هم در این سال، تراکم و تواتر برف در تهران و سایر بلاد ایران از حد و اندازه گذشت و در ری، از اول بیزان تا آخر حمل سال آینده که هفت ماه است، علی التوالی هوا کافور بیز می نمود و از انبوه برف راههای سراها و برزن سدود مانند کوهها در کوچها برافراشته گردید که از میان آن معبر کردندی و بزحمت، اسباب معیشت بساز آوردندی. طرق و شوارع بالکلیه بسته و راه آسد و رفت سدود شد. هیزم و زغال عزت گوگرد احمز یافت.

این فقیر نکارنده (رضاقلی خان هدایت) از دشت ارژنه قصد شیراز داشت؛ مدت چهل روز بواسطه تواتر برف و انسداد معبر، از ذهاب و ایاب محروم بود. بسیاری از قوافل فرو شدند و برلیامدند. کارگزاران دولت پنجاه هزار غریب را نقد و جنس دادند.»<sup>۲</sup>

سوختن شهر گیلان در عهد محمد شاه قاجار: «چون غالب بیوتات و سراها و دکاکین و عمارات آن ولایت از چوب است، از قضا آتشی در سرایی به دمیدن باد، بالا گرفت و چون در اطراف آن تغافل رفته بود، به دیگر عمارات در افتاد و کار از دست رفت. شهری بدان آبادی و جماعتی با آن چالاک بی سوختند، و سراها توده خاکستر شد. حضرت ظل الله، مال دیوانی را

۱. «ستم التواریخ»، هشتم، ص ۲۸۶-۲۸۵ (به اختصار).

۲. «روضه الصفا»، هشتم، ص ۱۰۳، ۱۰۴ (به اختصار).

به تخفیف مبذول داشت، و حکم اعلی صادر شد که شهری به از اول بنا کنند.<sup>۱</sup>

### بیماری طاعون

رضاقلی میرزا در سفرنامه خود، پس از بازگشت از اروپا، در اسلامبول، مواجه با بیماری طاعون می‌شود: «یوم سه‌شنبه شانزدهم، از قسطنطنیه اخباری آمد که طاعون شدتی کرده روزی دو هزار نفر تلف می‌شوند. در آن مقدمه، در چاره آن بلیه متعیر و بیچاره بودیم که بعد از مدت دو سال مسافرت، بدان درد بی‌درمان چه سازیم و چاره آن غایله را چه کنیم.»<sup>۲</sup>

### قحطی

دامنه قحطیهای زیانبخش و فلاکت‌بار تا پایان عهد قاجاریه ادامه یافت. چنانکه دیدیم، در هر قرن، چندین بار مردم با بلاهای خشکی و قحطی روبرو می‌شدند و میلیونها انسان به خاک هلاک می‌افتادند. در یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی نیز صحنه‌ای چند از قحطی سال ۱۳۳۶ [هجری قمری] توصیف شده است: «امشب که شب سه‌شنبه ۲۱ ماه جمادی الاول ۱۳۳۶ است، فردا صبح، انشاءالله تعالی، می‌خواهم بروم بسمت قزوین، برای سرکشی سدی که ساخته‌ام... الان چندماه است که طهران قحطی و گرانگی، گندم خرواری یکصد و ده تومان رسیده که شاه به این قیمت، پرپرو، از گندم ذخیره‌اش به مردم بیچاره فروخته است. برنج خرواری صد تومان الی یکصد و بیست تومان؛ جو خرواری هشتاد تومان، تمام دکانین نانوائی بسته است. مردم گرسنه، از دهات نان می‌آورند. دو روز است که یک من تبریز یک [تومان؟] الی ۱۲ قران می‌خرند... بنده روزی ۴۰۰ نفر فقرا را غذا می‌دهم و روزی صد نفر را یکی یک قران علیحده پول می‌دهم؛ و امسال بقدر دوست هزار تومان خدا را شاهد می‌گیرم، به مردم انفاق و اعانه دادم. گندم و جوی خودم را هم به قیمت سی تومان الی چهل تومان فروختم... علی الحساب، روزی پنجاه نفر اقلا از گرسنگی می‌میرند. بیشتر تقصیری حاکمی است؛ دولت نداریم، پادشاه طفل، آن هم آدم به‌دور؛ از شهر فرار کرده رفته است به فرج‌آباد نشسته. گندمی انبار دارد، خیالش نگران فروش است... ایران در تمام ولایات [دچار] گرانگی، قحطی، گرفتاری، بیصاحبی... در این سفر... عازم و جازم شده‌ام که خدمتی به ملت و دولت و انتظام مملکت خود امسال که ۷۳ سال است از عمرم می‌گذرد، بنمایم.»<sup>۳</sup>

### زمین لرزه و حریق در رشت

شهر رشت در طی تاریخ چندین بار دستخوش زلزله و حریق گردیده است. مهم‌ترین زلزله‌ها در سالهای ۱۱۲۱ و ۱۱۲۵ و ۱۲۲۳ و ۱۲۶۰ اتفاق افتاده است.

این شهر در سال ۱۱۶۵ هجری، بوسیله لشکریان محمد حسن خان قاجار ویران گردید و بعد هم سربازان کریمخان زند آن را به آتش کشیدند.

در حریق سال ۱۳۰۴ هجری، (۱۷۵۲ میلادی) تمام بازار و دو مسجد و تعداد زیادی از کاروانسراها ویران گردید. در سال ۱۳۱۶ هجری (۱۸۹۹ میلادی) قسمت اعظم بازار و تعداد زیادی کاروانسرا و حمام و مسجد ویران شد، و در حریق ۱۳۲۰ هجری (۱۹۰۲-)

۱. همان، ص ۲۸۶-۲۸۵ (به اختصار).

۲. سفرنامه رضاقلی میرزا نوه قحطعلی شاه، پیشین، ص ۶۵۸.

۳. مصدود نندلی، یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی، (مقاله) ۱ مجله راهنمای کتاب، سال چهارم، شماره ۶۵.

میلادی) در حدود هزار دکان و ده کاروانسرا از بین رفت.<sup>۱</sup>

در جریان قحطی و خشکسالی ۱۲۲۸ قمری، فتحعلی شاه نخست دستور می‌دهد که بوسیله شتران و قاطران، از تهران و دیگر ولایات بارگیری غلات کنند و بجانب فارس گسیل دارند. ولی چون این کار مدتی بطول می‌انجامید، دستور داده شد که در شهر شیراز و سایر ولایات فارس، هر قدر جنس در انبارها هست بیرون آورده در بازارها و کوچه‌ها به قیمت مناسب بفروشند تا رفع عسرت شود. چون آن فرمان معرف اوضاع اجتماعی و اداری آن روزگار است مطالب مهم آن را نقل می‌کنیم:

«... بمقتضای مراسم سرحدت... آقا محمد حسن، پیشخدمت سرکار اقدس، را بجهت اطلاع از اوضاع مملکت و آگاهی از احوال رعیت، از دربار خلافت، مأمور و روانه فرموده بودیم. در این وقت، مشارالیه معاودت و شرف اندوز حضور... داشت که بعلت غلاء غلات و زیادتی تسعیرات، پریشانی و اغتشاش در احوال بعضی رعایا و ضعفا روی داده، فقر و ملهوفین آنجا قرین تنگی و عسرت می‌باشند. این معنی بر رأی اشرف بقایت‌گران آمد... بجهت ترفیه حال رعایا امر شرف نفاذ یابد که شتران و قاطران از دارالخلافه تهران و دیگر ولایات عراق بارگیری غلات نموده حمل و نقل به فارس نمایند. از اینکه رفع پریشانی بطول می‌انجامید... مقرر فرمودیم... آنچه انبار در شهر شیراز و سایر ولایات فارس می‌باشد، هر قدر جنس در آنها باشد بیرون آورده در بازارها و کوچه‌ها به قیمتی مناسب بفروشند که رفع اینگونه عسرت گردیده، آسایش و رفاهی بجهت فقرا و ضعفا حاصل شود... خود، بنفس همایون، سرکشی به اهالی و رعایای آنجا فرموده شکستگیهای قاطبین آنجا را تدارکی شایسته فرمائیم... علی‌العجاله به‌خجسته فرزند نامدار، فرمانفرما، امر فرموده‌ایم که لازمه اهتمام در رفاه احوال رعایا بعمل آورده... و به هر یک از فضلا و علما و اعزه و اشراف و عموم ضعفا ابلاغ و حالی نموده آنها را مستظهر به رفع غائله غلاء مستبشر سازد، که هر یک از روی کمال اطمینان به دعاگویی ذات همایون و به اسرکاسبی و رعیتی خود مشغول باشند... تحریراً فی شهر محرم الحرام سنه ۱۲۲۸»

**امراض واگیردار**  
 رابینودر کتاب خود، می‌نویسد که در گیلان در اثر طاعون ۱۲۴۶ هجری، و وبایی که در سال ۱۲۷۲ مجدداً بروز کرد ویران گردید... بعد، طاعون ۱۲۹۴ وضع سلایمتری داشت. وبای ۱۳۱۰ همه‌گیر گردید و بسیاری سفلیس در اثر جهالت مردم در اسر و اکسیفاسیون، وضع شومی بیمار آورد.

رابینو در مورد لاهیجان می‌نویسد: لاهیجان از زمین لرزه‌ها، تاراجها، قتل و غارتها، حریقها و امراض واگیرداری که در آنجا رخنه می‌کرد، مصیبتهای فراوان دیده است. ظهیرالدین، در این مورد، می‌نویسد که زمین لرزه سال ۸۹۰ هجری (۱۴۸۵ میلادی) بیش از هر جنابیتی در او اثر گذاشته است. این شهر در سال ۹۰۸ هجری بوسیله قوای امیر حسام‌الدین فومنی غارت شد؛ و این غارت به همه چیز یعنی پول، ابریشم، اسب، قاطر، آلات مسی، کاسه‌های چینی و قرآن و سایر کتب لطمه وارد ساخت. پانصد زن جوان و دختر را دزدیدند و بعد آنها را به شوهرها و خانواده‌هایشان فروختند. لاهیجان باز هم در سال ۹۱۰ هجری، و سال ۹۱۴ هجری، غارت

شد و در این غارت، کاخی که در آن بود ویران شد. بنا بر روایتی، در آغاز استیلای حکومت صفوی، حریق بزرگی این شهر را که تا «بازکیاگوراب» گسترش یافته بود، منهدم کرد و... دکان پرودری دوزی را از میان برد.

در شوال سال ۱۰۰۰ هجری، شاه عباس به گیلان آمد و دستور داد باغی را که در مقابل جلوخان قصر بود، و انواع و اقسام گلها و میوه‌ها در آن دیده می‌شد خراب کردند و دو هزار جریب زمین را که بعدها سبزه میدان نامیده شد، به زمین چوگان بازی تبدیل نمودند و اطراف آن درخت کاشتند.

قطب‌الدین لاهیجی، مؤلف محبوب‌المقلوب، به حریق سال ۱۰۰۸ هـ اشاره می‌کند که در آن، خانه‌اش در میان شعله‌های آتش ویران گردید، و از انهدام کتابخانه‌ای که دارای ۶۰۰ جلد کتاب بود اظهار تأسف می‌کند. او در مورد زمین‌لرزه‌ای در روز چهارشنبه عید قربان سال ۱۰۸۸ هجری که هنگام نماز صبح روی داد و در حدود ده ساعت طول کشید، اشاره نموده می‌نویسد که تمام مساجد مخصوصاً مسجد جامع و مناره‌ها و مقبره‌ها و ضریح‌هایشان و حمام‌ها و پلهای بیشماری ویران شده است... لاهیجان بعد از مرگ ابراهیم میرزا در سال ۱۷۴۹ میلادی، وسیله عمارلویا غارت شد، و طاعون سال ۱۸۳۰ و حریقهای وحشتناک ۲۱ صفر ۱۲۵۸، آن را به نصیبت و اندوه و ویرانی کشاند.

لاهیجان کنونی (عهد رابینو) دارای هفت محله و ۲۲۶۰ خانه و جمعیتی در حدود ۱۱ هزار نفر، ۱۵ مسجد و ۲۵ زیارتگاه... تعداد زیادی حمام، چهار مدرسه، شش کاروانسرا و سه بازار، که شامل سیصد دکان است، می‌باشد. در این شهر، دو زورخانه وجود دارد.<sup>۱</sup>

در بیستم جمادی الثانی ۱۲۶۷ چهار ساعت به غروب مانده، در اثر نزول باران و تگرگ وحشت‌انگیز، سیلی بنیان کن از مرزودخانه خشک بجان شهر قزوین روان می‌شود. چهار محله قزوین را فرو گرفته، در دیوار و خانه و حصار متوطنین را از بنیاد برکنده قریب سه هزار خانه را ویران کرده بسیاری از خلائق را برده بود. ناصرالدین شاه پس از ورود به قزوین، دستور می‌دهد: چنانکه در ازمنه سلاطین ماضیه سدی سدید محکمر از حدید بر راه سیل بسته بودند، مجدداً در این باب اهتمامی کنند.<sup>۲</sup>

### سیل شدید در قزوین

«بر اثر خشکسالی و کمبود غله و حبوبات، در این سال، قحطی سختی پیش آمد که مهلکترین مجاعه دو بیست سال اخیر ایران بود؛ مخصوصاً در حدود کاشان که در اوقات عادی هم بیش از چهار ماه غله و آذوقه سکنه خود را ندارد و برای هشت ماه دیگر سال باید از خارج فراهم گردد. از اینجهت، تلفات زیادی به سکنه این شهرستان وارد نمود و در هر قریه و آبادی که هزار نفر سکنه داشت، بیش از دو بیست نفر زنده نماندند که آنها نیز آواره و پراکنده گشتند. فشار عمده قحطی متوجه بهدهات ییلاقی و کوهستانی بوده است. قیمت جو و گندم تا یک من به یک تومان رسید؛ یعنی

### قحطی سال ۱۲۸۸

۱. دك: ولايات دادالميرزايران، گيلان، پيشين. ۳۴۰-۳۳۹.

۲. دك: روضةالصفاء، پيشين. ج ۱۰ ص ۲۸۹.

پيش از بيست برابر قيمت عادي و آن هم ناياب بود و به دست کسی نمی رسيد [تاريخ غفادی موسوم به ائددزنامه].

یکی از منابع تاريخی درباره این قحطی، می نویسد:

زمانی که آدمخوری باب شد هزاردويست است و هشتادوهشت مردم مسلمان مردار مسلمان تا يهود را می خوردند. خانه های خود را ويران می نمودند و چوب آن را می فروختند تا خوردنی فراهم کنند. يك من تبريز نان را به نيم مثقال طلا می - خریدند و معهدا ناياب بوده است [فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، بخش سوم، ص ۱۸۹۱].<sup>۱</sup>

### حريق ساری

بطوریکه هدايت در جلد نهم «روضه الصفا آورده است: «در شب سه شنبه، دوازدهم شهر شوال ۱۰۹۸، در سرايي آتشی افروختند. پس از ساعتی، دامنه این آتش بالاگرفت؛ خانه های بسيار و مساجد و کاروانسراها طعمه آتش شد و جمعی کثير از پير و جوان جان سپردند. در آن شب، در محله موسوم به درب خانه، قریب به عمارات شاهی و دروازه هزار جریب، از پيران زنده دل و جوانان دلفریب، هفتاد و دو تن در آتش سرکش سوخته، خاکستر شدند.»<sup>۲</sup>

### گرانی و قحطی در آذربایجان

در نامه ای که به تاریخ ۲۴ جمادی الثانی ۱۲۷۳، وزیر خارجه به فرخ خان نوشته است، از جمله چنین آمده است: «البته شنیده اید، این اوقات، در آذربایجان قحطی و گرانی اتفاق افتاده و خلق آنجا این گرانی را حمل بر بی اهنمایی مقرب الخاقان قایم مقام کرده و به خانه او آمده داد و فریاد کردند و شورش نموده بودند؛ و می دانید از شورش و اجماع عوام؛ و انگهی از قحطی و گرانی که به جان آمده باشند چه طورها می شود که در این حیص و بیص، غارت می کنند خانه بیرونی او را. و اولیای دولت می خواستند او را احضار نمایند قبل از عید، و کسی دیگر را سأمور فرمایند، که این اتفاق افتاد و در حقیقت، دخلی به نظم مملکت و بی اطاعتی و بی ارادتی اهل آذربایجان ندارد بلکه غفلتاً به میان آمد.»<sup>۳</sup>

هدایت می نویسد: «در سنه ۱۲۸۸ هجری قمری، قحطی شد که یاران فراموش کردند عشق. میرزا حسین خان سپهسالار برای فقرا منازلی معین کرده سرپرستی آنها را به پدرم محول داشت و شنیدم علت گرانی هشتادوهشت، برف فوق العاده ای بود که در نتیجه، راه عراق (اراک) سدود می گردد، و مرحوم حاج ملاعلی کنی گندم را خروار خروار، می فروخت تا خروار ۶۴ تومان، که مال صغیر است.»<sup>۴</sup>

### قحطی

اعتمادالسلطنه، ضمن وقایع ذی الحجه ۱۳۰۲، می نویسد: «دیروز که شاه از شهر مراجعت به عشرت آباد می فرمودند، قریب هزار نفر

۱. تاریخ اجتماعی کاشان، پیشین، ص ۲۶۴.

۲. روضه الصفا، پیشین، ج ۹، ص ۱۷۹.

۳. مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین الدوله. قسمت اول، پیشین ص ۲۷۱.

۴. غامرات و خطرات، پیشین، ص ۳-۲ (به اختصار).

زن سر راه شاه را گرفته بودند و فریاد از نبودن نان کرده بودند. شاه به نایب السلطنه تغییر فراوان فرمودند. واقعاً جای تغییر هم داشت. فرموده بودند که شوهرزنها را بگیرند و گداها را از شهر بیرون کنند.<sup>۱</sup> شگفتا، شاه عشرت طلب بجای آنکه در مقام دربان دردهای اجتماعی برآید به دستگیری مردم و اخراج گدایان از شهر فرمان می‌دهد.

«محرم ۱۳۱۰ فرا می‌رسد. مردم بعبادت دیرین، به عزاداری می‌

### مرض وبا

پردازند. اجتماعات و مراودات فزونی می‌گیرد. اسباب انتشار مرض وبا از هر طرف مهیا می‌شود. از روز دوم محرم، وبا طغیان می‌کند. هنوز به دهم نرسیده، روزی صدها از مردم هلاک می‌گردند وبا روز بروز، بر طغیان خود می‌افزاید. اضطراب مردم به حد کمال می‌رسد. هرکس بیشتر می‌توسد زودتر می‌میرد. شمارهٔ مردگان در تهران به روزی ۱۵۰۰ نفر می‌رسد. اسوات را در تابوت قرار می‌دهند و تابوت را بر پشت الاغ به قبرستان می‌برند و هیچگونه تشریفات برای هیچ مرده‌ای از هر خانواده باشد بجا نمی‌آورند. گاه یکی دو روز، جنازه‌ها بر زمین است و وسایل کفن و دفن فراهم نمی‌شود.<sup>۲</sup>

در یکی از اعلانهای دولتی، به تاریخ پنجم شهر رجب المرجب

### قحطی و احتکار

۱۳۱۷، پس از مقدمه‌ای، چنین آمده است: «هرکس از عالی و دانی و اعیان و اشراف و طبقات اصناف، از دلال و انباردار و علاف و غیر هم، آنچه غله و گندم در انبارها و زایوها احتکار کرده باشند باید به میان میدان آورده به نرخ معمول و عادلانه روز بفروشند. و هرگاه پس از یک ماه معلوم شود احدی غلهٔ انبار خود را به معرض فروش نیاورده، بدون هیچ ملاحظه و مراعات احدی، انبارها و زایوها را شکافته و هر قدر غله یافت شود بیرون ریخته و به هر قیمتی که صلاح بدانند خواهند فروخت. سپس می‌نویسد: خانواده‌ها حق دارند تا مقدار ده خروار آرد برای مصرف خانهٔ خودشان نگاه دارند و زاید از آن هر چه داشته باشند باید بفروش برسد.<sup>۳</sup>

در سال ۱۸۳۱، مرض طاعون در آذربایجان راه یافت و در گوشه و کنار

### طاعون

این ولایت، عدهٔ کثیری را تلف کرد، و در سال ۱۸۳۱ میلادی به قول لرد کرزن، [ص ۱۲۶] طاعون و ویای شدیدی به شوشتر آمد و قریب ۲۰ هزار نفر را بظاک سپرد. علاوه بر طاعون و وبا، حکام و مأمورین دولتی ایران و ملانماها که از گرگ گرسنه خونخوارترند، مردمان بدبخت را بروز سیاه نشانده‌اند. در تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان، [ص ۱۲۰] نیز دربارهٔ طاعون خوزستان در سال ۱۲۴۷ هجری (۱۸۳۱ میلادی) می‌نویسد، گروه انبوهی از مردم آنجا از عرب و عجم را نابود ساخت، و بسیاری از آبادیها از مردم تهی شد. در شهر شوشتر، سه چهارم اهالی از بین رفتند.<sup>۴</sup> این بیماری مسری در رشت ۶ هزار نفر را به خاک هلاک افکند.

۱. «تذکرهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۲۸۷.

۲. حیات یحیی، پیشین، ص ۱۱۶ (به اختصار).

۳. دک، دکتر رشوانی، «مقاله»، مجلهٔ پژوهشهای تاریخی، سال پنجم، شمارهٔ مسلسل ۱۲۶، ص ۲۶۴ (به اختصار).

۴. دک، احمد کسروی، تاریخ پانصدسالهٔ خوزستان، ص ۱۹۹-۱۹۸.

حاج سیاح می‌نویسد: در این سال غله کم و گران بود. عمده دخل حکام و دیوانیان از ارزاق مردم بیچاره است. صد هزاران نفوس معذب می‌شوند و گرسنه می‌مانند تا کیسه چند نفر بیرحم و خونخوار پر می‌گردد؛ یعنی غله‌فروشی را منحصر به خود می‌کنند و از دکا کین نانوائی روزی یک تومان، دو تومان، ده تومان و بیشتر یا کمتر می‌گیرند. و هکذا از قصابان و سایر اصناف؛ و ایشان را مرخص می‌کنند که کم بفروشند و مخلوط کنند و گران بفروشند و باندازه‌ای که شمشیرشان ببرد کردن فقرا را بزنند. در تهران، از این دخالت حکومت، نان خرواری ده تومان به سی تومان رسید؛ نان خمیر سیاه مخلوط به همه چیز نایاب گردید. در برابر هر دکان، از رجال و نسوان هزاران روی هم ریختند. بالاخره هر قدر شکایت کردند به‌جایی نرسید. در امثال این مواقع، ملجا مردم خانه علماست. ولی حکام و ظالمان ایشان را سیر و شریک خود نموده‌اند. روزی، مردم از شدت اضطراب، به دربار هجوم بردند و به در خانه میرزا حسن آشتیانی رفتند و او را بیرون آوردند و او و حاکم را فحش دادند.

دولت، بجای حل مشکلات اقتصادی، با سرنیزه به مردم حمله‌ور می‌شد. در این موقع، را شکوفسکی که رئیس قزاقها بود از شاه اجازه ملاقات خواست. چون شاه علت آشوب و اعراض مردم را پرسید، وی گفت: «آصف‌الدوله و سپهسالار سبب آشوب بودند که در عوض نان به مردم سرنیزه نشان دادند.»

استویک، نماینده سیاسی انگلستان، در سال ۱۸۶۱ (۱۲۷۸ قمری)

### تحطی

راجع به تحطی تهران چنین می‌نویسد: «در ۲۸ ماه فوریه که شاه از عمارت ییلاقی به تهران مراجعت می‌نمود، با چشم خود، مشاهده می‌کرد که چندین هزار مرد وزن گرسنه و بینوا اطراف دکانهای نانوائی را احاطه نموده‌اند و ناله آنها بلند است. شاه از مشاهده این اوضاع وحشتزده شد و به‌مقصر خود رفته حکم داد درهای عمارت قصر را محکم بستند. روز دیگر، ازدحام مردم زیاد شد. بالاخره شاه غضبناک شده داد کلانتر شهر را به‌طنباب انداختند. روز دیگر، لباس قرمز پوشیده بر تخت سلطنت جلوس کرد. در ایران، پوشیدن لباس سرخ علامت و نشانه غضبناک شدن پادشاهان قاجاریه است. با اینکه شاه لباس غضب پوشیده بر تخت نشست، باز ازدحام مردم تخفیف پیدا نکرده بود و به‌زنها تلقین می‌شد که دو دسته شده یک دسته به‌سفارت انگلیس و یک دسته به‌سفارت روس بروند و آنها را پیش شاه واسطه‌قرار بدهند که نان تهران را فراوان کنند.»<sup>۲</sup>

دکتر فوریه که از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹، مدت سه‌سال، در ایران

### وبا

طیب ناصرالدین‌شاه بود؟ هنگام مراجعت به‌فرانسه، در دهم ربیع الثانی ۱۳۰۹، ضمن اظهار رضایت از چاپارخانه‌های حدود رشت، از قلت مسافر در این مناطق، اظهار شگفتی می‌کند و می‌نویسد: «حتی اصطبل چاپارخانه‌ها که باید چاپارها در آنجا اسب‌سواری خود را عوض کنند و از آنجا شاگرد چاپاری بعنوان بلد بگیرند، اسبی نداشت.

۱. خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، ص ۵۰۸-۵۰۷.

۲. مقدمه روابط سیاسی ایران و انگلیس، بهمن ۱۲۰۳، ص ۲۵۷.



بلای عام وبا در همه جا اوضاع را دگرگون کرده چنانکه ما، در تمام طول این راه که دایره-ترین راههای ایران بشمار می رود، یک قافله ندیدیم. فقط به دو یا سه قاطر بز خوردیم که مختصری برای پر پشت داشتند.»<sup>۱</sup>

هانری رنه، که در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه به ایران آمده است، می نویسد: «در ایران ناخوشیهای مسری مهلکی بروزی کند از قبیل وبا و طاعون و غیره؛ و گاهی هم اهالی این سرزمین گرفتار بلای قحطی و زلزله شدید می گردند. بلای قحطی غالباً از عدم نظم و ترتیب زراعتی تولید نمی شود. تنها نقصان آب رودخانه ها موجبات قحطی را فراهم نمی کند بلکه اشکال حمل و نقل ارزاق و هجوم ملخ هم در کار است. بعلاوه، زارع باید زیاد کار کند و سود کمی از دسترنج خود ببرد. تقریباً باندازه هشت دهم حاصلی که بعمل می آورد، به مالک تعلق می گیرد، و دهقان مجبور است بسختی و قناعت اسراف معاش نماید.»<sup>۲</sup>

### قحطی

ناگفته نگذاریم که: «بزرگترین قحطی دنیا موجب مرگ ۹/۵ میلیون چینی در قزوین و سپتامبر ۱۸۷۷ گردید.»<sup>۳</sup>

واتسن در قادیخ قاجاریه، ضمن گفتگو از مختصات شهر یزد، می نویسد که در سال ۱۸۴۶ میلادی (۱۲۶۳ هجری قمری)، در اثر شیوع طاعون، هفت هشت هزار نفر از سکنه شهر جان سپردند.<sup>۴</sup> واتسن در جای دیگر، می نویسد: «سال ۱۸۳۰ در ایران، بعلت وقوع زلزله های متعدد، متمایز است. در ماه آوریل شهر دماوند صدمه بسیار دید، و گفته اند که در حدود پانصدتن در زیر بناهای ویران شده از بین رفتند. به شهرهای دامغان و سمنان و دهیای اطراف آنها خسارات کلی رسید و می گفته اند که رویهمرفته هفتاد شهر و ده صدمه دیدند.»<sup>۵</sup>

### قحطی بزرگ

### حوادث ناگوار

ویل دورانت می نویسد: «اگر زادوولد انسان بیش از ذخیره غذایی اوست، طبیعت برای جبرقراری موازنه، سه عامل دارد: قحطی، بیماری و جنگ. تاسن مالتوس در اثر معروفش، (ساله در جمعیت ۱۷۹۸)، توضیح داد که اگر حسابی در کار نباشد ضریب موالید چندان برضریب متوفیات پیشی می گیرد که وفور دهانهای گرسنه، هرگونه ازدیاد تولید محصولات غذایی را بی اثر خواهد گذاشت. ترقیات در زمینه فنون کشاورزی و فنون پیشگیری از آبستنی در قرن نوزدهم، ظاهراً نظریه مالتوس را رد کرد: در انگلستان و ایالات متحده و آلمان و فرانسه، ازدیاد فراورده های غذایی با ازدیاد موالید هماهنگ بود، و بالا رفتن سطح زندگی، سن ازدواج را بالا برد. و صدور میلیونها کیسه گندم از کانادا و آمریکا به کشورهای دیگر، و این که این دو کشور خود نه به قحطی

### قحطی، بیماری و جنگ

۱. سه سال در دبیاد ایران، پیشین. ص ۴۱۰.
۲. سفرنامه از خراسان تا بختیاری، پیشین. ص ۱۶.
۳. دانش بشو، پیشین. ص ۹۵۷.
۴. دایخ ایران، دوز قاجاریه، پیشین. ص ۱۸۰.
۵. همان، ص ۲۴۲.

دچار می‌شدند به بیماری، بظاهر، پاسخی است جاندار به نظریهٔ مالتوس. اگر دانش کشاورزی جدید در همه جا به کار بسته می‌شد، سیارهٔ ما می‌توانست جمعیتی دو برابر جمعیت امروز خود را خوراک دهد. اما اگر مالتوس زنده بود، پیشک می‌گفت که این راه حل فقط می‌تواند ظهور فاجعه را به تأخیر اندازد. حاصلخیزی خاک حدی دارد؛ ترقیات فنون کشاورزی نیز دیر یا زود بر اثر فزونی موالید بر متوفیات، کم اثر می‌شود، و از سوی دیگر، دارو و بهداشت موجب ادامهٔ زندگی و بالا ازیاداد عمده «ناناسب»ها مسأله انتخاب طبیعی را خنثی می‌کند. اما هنوز امید در پاسخ این سخن، به ما می‌گوید: پیشرفتهای صنعت و شهرنشینی و تعلیم و تربیت احتمالاً در تقلیل ضریب موالید اثر خواهد کرد. تا به تحقق پیوستن این پیشرفتهای، مصلحت بشریت در این است که دانش پزشکی از آبهستی تعمیم یابد. امتیاز تولید نسل فقط برای پدران و ماداران سالم باشد نه حاصلی فرعی و ناشی از هیجانان جنسی.»<sup>۱</sup>

### تقلیل آلام بشری

ویل دورانت در مقام مقایسهٔ اوضاع اجتماعی و اقتصادی امروز بشر با دنیای قدیم، چنین می‌نویسد: «آیا توفیق کشورهای جدید را در برانداختن قحط و غلا باید اندک دانست، و این را که امروز کشوری می‌تواند با کشت فراوان نه تنها نیازمندیهای خود را برآورد بلکه هزاران تن گندم به کشورهای محتاج صادر کند، اقدامی ناچیز بحساب آورد؟ آیا حاضریم علم امروز را که خرافه‌ها و لبرنگها و تعصبات دینی را تا این حد تقلیل داده است نفی کنیم؟ آیا فنون جدید را که تا این حد به افزایش و گسترش مواد غذایی و تعمیم مالکیت و تعلیم و تربیت و آسایش و رفاه عمومی کمک کرده است نادیده بینگاریم؟ آیا زندگی در سایهٔ قوانین جمهوری، جمهوری آتن یا امپراتوری روم را با زندگی در سایهٔ قوانین اساسی جدید که برای ما، هایپاس کورپوس<sup>۲</sup>، محاکمه در حدود قوانین حقوقی و جزائی و هیأت متصفه، آزادی دینی و فکری و آزادی زنان را آورده‌اند می‌توانیم مقایسه کنیم؟»<sup>۳</sup>

هرگ و میر

ویل دورانت (۱۶۰۳) می‌نویسد: «در جامعهٔ انگلیس، عمدهٔ زیادی از اطفال در کودکی می‌مردند. سرتاسر برون که خود پزشک عالیقدری بودشش کودک خود را از دست داد. بیماریهای واگیر و طاعون شیوع داشت. حد متوسط زندگی طبق حسابی که شده، هشت سال<sup>۴</sup> در نیم بود. بتدریج با استفاده از صابون، ساختن حمامها و بستراهای جدید، وضع عمومی رو به بهبود نهاد. تا قبل از شیوع طب جدید نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان، بیماریهای واگیردار و امراض عفونی هر سال میلیونها از نفوس بشری را به باد فنا می‌داد. «امراض واگیردار، در زمان حکومت آنتونینس<sup>۵</sup>، نیم جمعیت امپراتوری روم را بر باد داد، و روم را در برابر نژاد ژرمن پر زاد و ولد، ناتوان ساخت. طاعون در انگلستان چنان کشتار کرد که فتودالیسم را از میان برد.»<sup>۶</sup>

۱. ویل / اری ویل دورانت، *دسته‌های تاریخ*، ترجمهٔ احمد بطحانی، ص ۲۱-۱۸ (به اختصار).

۲. Habeas Corpus: در قوانین انگلو ساکسونی، اصلی است که موضوع آن، تضمین آزادی فردی است در مقابل خطر توقیف و زندانی کردن خود سراه.

۳. ویل دورانت، *لذات فلسفه*، ترجمهٔ عباس زه‌دیاغ‌عویی، ص ۲۲۳.

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

# فصل ششم

## دادوستد و معاملات

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

چنانکه می‌دانیم، همینکه انسان در نتیجه تکامل ابزارهای تولیدی زائد بر احتیاج خود تولید کرد، عمل مبادله و دادوستد آغاز گردید. نخستین معاملات بصورت تهاثری یعنی مبادلهٔ جنسی با جنس دیگر صورت می‌گرفت.

تمام جوامع اولیه از «کلان»ها تشکیل می‌شدند و کلانها عبارت از مجموعه‌ای از خانواده‌ها بودند که از پدر و مادر و فرزندان آنها تشکیل می‌شد. پس در حقیقت، کلان قسمتی از افراد قبیله بشمار می‌رفت که علاوه بر علائق مادی و اقتصادی، به یک «توتم» یا جد مشترک علاقه و بستگی داشت. افراد یک کلان در نتیجه همکاری و تشریک مساعی، در شکار، ماهیگیری، کشت و زرع و دامپروری پیشرفتهایی حاصل کردند و در مقابل قبایل مهاجم و دشمنان، بطور دسته جمعی، مقاومت و پایداری می‌کردند.

به این ترتیب کلانها جمعیت‌های متحدی بودند که از کمونیسیم و برابری ابتدایی برخوردار بودند. نخستین کلانها مادری و بطنی بودند، یعنی فرزندان بجای آنکه مثل امروز بوسیلهٔ پدرانشان مشخص شوند بوسیلهٔ مادرانشان معین می‌گردیدند. در این جوامع ابتدایی، نقش زن بسیار مهم بود. بهمین جهت، سورخان و جامعه‌شناسان جدید چنین جوامعی را «مادرسالی» یا «مادرسالاری» می‌خوانند..

در این جوامع، زنها به تهیه و گردآوری مواد غذایی می‌پرداختند و مردها در راه تهیهٔ وسایل دفاعی، نظیر تیروکمان و تبر و تیر، تلاش می‌کنند. در این جامعه، هر کس مالک چیزی است که خود ساخته و پرداخته است ولی در عین حال، حاصل شکار و مواد غذایی در اختیار عموم قرار می‌گیرد. رام کردن حیوانات و کشف کشاورزی، چهرهٔ جامعهٔ بشری را دگرگون ساخت؛ انسان توانست زائد بر احتیاج شخصی، موادی را ذخیره کند. در نتیجهٔ ایجاد روابط مبادلاتی، به وجود «پول» قابل مبادله احتیاج پیدا شد. پول مسکوک در آغاز امر وجود نداشت؛ نقش پول را یک رأس «حشم» ایفا می‌کرد.

پرورش حیوانات به توسعهٔ فعالیت‌های کشاورزی کمک کرد؛ زیرا برای تغذیهٔ حیوانات علوفه لازم بود. انسان در سایهٔ تجربه و استنباط، از گاو آهن در فعالیت‌های کشاورزی استفاده کرد، و برای توسعهٔ کله‌داری و کشاورزی ناچار گردید به نقاط دیگر کوچ کند، و گاه از راه جنگ و تجاوز، زمینها و مراتع دیگران را به حیطهٔ نفوذ خود بیفزاید. جنگ و رام کردن حیوانات، اندک

اندک، از نفوذ و تفوق اقتصادی زنان کاست. از این پس، مردان که قدرت نظامی و اقتصادی بیشتری داشتند یعنی مالک ابزار شکار و وسایل جنگی بودند و حیوانات اهلی را در اختیار داشتند، بر زنان پیشی گرفتند و حقوق باستانی آنان در مورد وراثت، بئع مردان، واژگون گردید و حق فرزندی را که سابقاً ناشی از مادر بود، به حق فرزندی از راه پدر تبدیل گردید؛ به عبارت دیگر، نسبت پدری جایگزین نسبت مادری گردیده، وزن مقام والای خود را از کف داد و اسیر شهوت مرد، و اسباب ساده تولید مثل گردید.

با پرورش حیوانات و پیشرفت کشاورزی، بشر از آوارگی و عدم ثبات تا حدی رهایی یافت و توانست علاوه بر مایحتاج مورد مصرف خود، مازاد قابل توجهی غلات و اغنام و احشام ذخیره کند. رهبران جامعه دریافته اند که با کار بیشتر و استفاده از نیروی بدنی بردگان، می توانند ذخایر مادی فراوانی بدست آورند. به همین علت، سران جوامع بردگی از این پس، از کشتن بردگان خودداری کردند و به استثمار و بهره کشی از آنان پرداختند.

از مشخصات دوره بردگی، کشف فلزات و استفاده از ترکیب آنها با یکدیگر و ساختن ادوات مفرغی و استفاده از مصنوعات آهنی، نظیر تبر و گاو آهن بوده. به این ترتیب، قطع اشجار و شخم زمین بوسیله گاو آهن و بهره برداری فراوان از زمینهای مستعد امکان پذیر گردید و جمعیت فزونی گرفت. با تکامل طرز تولید، تفکر و اندیشه انسانها تغییر و تکامل کلی یافت و چنانکه در جلد اول تاریخ اجتماعی ایران یادآور شدیم، با پیدایش طبقات مختلف المنافع، وجود دولت ضرورت یافت.

«پیشرفت مبادلات، حتی در جامعه اشتراکی اولیه، به ظهور یک «معادل مشترک کالا»ها منجر شده بود و مهمترین فراورده ها از قبیل حیوانات، پوست، عاج و غیره بعنوان چنین «معادل» بکار می رفتند. در جوامع برده دار فلزات، ابتدا آهن و مس و سپس طلا و مخصوصاً نقره نقش معادل مشترک کالا را ایفا می کرد. بعدها سکه های ضرب شده جای قطعات فلزی را گرفت و «پول» بعنوان واسطه گردش مبادلات پدید آمد. در دولت برده دار آسیای غربی و چین و یونان، از قرن هفتم و هشتم پیش از میلاد، پول بصورت سکه رواج می یابد و مناسبات کالایی — پولی شکل می گیرد. بدینسان، تجارت پای بعهده می نهد و بازرگانان پدید می آیند. اینان (بازرگانان) در کار تولید اشتراک ندارند ولی قسمتی از ارزش فراورده ها را در جریان مبادله تصاحب می کنند. تولید خصلت بازرگانی می یابد، یعنی محصول بیش از آنچه باید به مصرف تولید کننده برسد بقصد مبادله تولید می شود.»<sup>۱</sup>

مبادله کالا با پول: وقتی که یک تبر در مقابل سه گوسفند مبادله می شود، بدین معنی است که یک تبر برابر سه گوسفند ارزش دارد. با این عمل، مفهوم ارزش تجلی می کند یعنی ارزش مبادله روشن می شود. شکی نیست که احتیاج یا میل خریدار و فروشنده، در بازار دخالت می کنند، و اگر مالک گوسفند احتیاج بیشتری به تبر داشته باشد، ممکن است در مقابل یک تبر بیش از سه گوسفند بدهد، و همانطور اگر مالک تبر به حشم احتیاج بیشتری داشته باشد، حاضر

است. در مقابل چهارگوسفند دو تیر به فرد شدند، بدهد. بنابراین، می توان گفت تعادل سیل یا «احتیاج» خریدار و فروشنده، مبادله را امکان پذیر می کند.

لکنه دیگری که از لحاظ اقتصادی قابل توجه است این که هر کالا دارای یک یا چندین ارزش استعمال است که مخصوص خود آن کالا می باشد؛ مثلا ازگوسفند پشم و شیر و گوشت و پوست آن مورد استفاده و استعمال قرار می گیرد. ولی در جریان معامله، فقط دو طرف ادزئش مبادله آن و بطور کلی «ارزش» آن را در نظر می گیرند.

ساده ترین نوع مبادله، چنانکه گفتیم، معاوضه کالاهایی با کالای دیگر است. ولی با گذشت زمان، فروشندگان برای سهولت کار، درصد برآمدند کالایی پیدا کنند که دارای ارزش معادل عمومی باشد؛ و سرانجام، پول این نقش را بعهده می گیرد. شاید قرنها حشم نقش پول را انجام می داد ولی چون مردم در عمل دیدند که چهارپایان سنگین، و حمل و نقل آنها برای مبادله دشوار است بنابراین، پول عهده داد ایفای نقش ادزئش معادل عمومی گردید.

بطور خلاصه، طلا و نقره دارای این خاصیت فیزیکی هستند که در حجم کوچک مقدار زیادی «کارستبلور» را نشان می دهند؛ قابل تجزیه به اجزای کوچک و فسادناپذیرند؛ حمل آنها آسان است. همین جهات و عوامل مثبت، موجب شده است که از قدیمترین ایام، طلا و نقره و ترکیبات آنها یا فلزات دیگر بعنوان پول رایج معمول گردد و مبادله کالا با کالا متروک و بجای آن مبادلاتی که پول در آنها واسطه است معمول و رایج گردد. مبادله عملی است که صاحبان دو کالای مختلف ولی هم ادزئش را با هم مربوط می کند.

چنانکه اشاره کردیم، در دوره بردگی و در جامعه طبقاتی، مهمترین فعالیت اقتصادی، کشاورزی و دامپروری بود؛ پرورش گاو، گوسفند، بز و اسب و خوک معمول بود. در این جامعه طبقاتی، ارباب هم کار می کند ولی از حاصل کار دیگران، بخصوص بردگان، نیز بهره برداری می کند. مهمترین ابزار کار، تبر، اره و گاو آهن است. در ساختمان گاو آهنهای اولیه بجای آهن از چوب استفاده می کردند و پس از چندی، داسغاله جای خود را به «داس» داد.

انسانهای این دوره، گندم را با شلاق یا بوسیله حرکت دادن حیوانات روی خوشه ها می کوبند و آن را در هاون با اسبابهای دستی دیگر آرد می کنند. زمینهای قابل کشت تحت مالکیت خصوصی درآمده ولی چراگاهها هنوز اشتراکی است، و چنین بنظر می رسد که هنوز از مالکیت دسته جمعی قدیم بقایایی موجود است.

در بعضی از کشورهای باستانی، از مس، قلع، آهن، نقره و طلا و پشم حیوانات و کتان و چوب و پوست و گل رس برای تأمین احتیاجات اقتصادی استفاده می کنند. مبادلات و دادوستد در سطحی ابتدایی انجام می گیرد. چنانکه در سطور پیش یادآور شدیم، مبادله بصورت تعویض کالایی با کالاهای دیگر صورت می گیرد؛ مثلا عاج و عنبر را با گاو و گوسفند مبادله می کنند یا مثلا در یونان، برای خرید یک «برده» چهارگاو می دادند. ثروت را با گله های بز و خوک تقویم و تخمین می زنند. در کتاب مقدس (تورات)، مکرر، از گله داران بزرگ عهد عتیق سخن به میان آمده است. در نتیجه مبادله کالاها، تجارت و در پناه تجارت، نخستین شهرها بوجود می آید. مرکز تجمع پیشه وران، بیشتر در شهرهاست. هر یک از محصولات کار پیشه وران ادزئش استعمال خاصی دارد. چنانکه می دانیم، ارزش استعمال تبر با ارزش استعمال لباس یکسان نیست.



با این حال، وقتی دو نفر دو کالای مختلف را با هم مبادله می کنند، می کوشند تا میان آنها ایجاد تعادل نمایند و مثلاً یک گوسفند را با سه تبر مبادله می نمایند. این دوشیء از نظر خریدار و فروشنده، دارای ارزش معادل هستند.

قرنها گذشت تا بشر پول را که دارای ارزش معادل عمومی است برگزید و بجای آنکه هشم نقش پول را ایفا کند، طلا و نقره بعنوان پول رایج، معمول گردید؛ چون پول با حجم کم و کار زیادی که در راه تهیه آن بکار رفته (کار متبلور) قابل حمل و نقل و فسادناپذیر است.

پس از آنکه طلا و نقره بعنوان پول رایج در بازار معمول و مورد استفاده قرار گرفت، کار معامله و مبادله بسیار آسان گردید و پول در حقیقت دارای ارزش معادل عمومی یا نماینده ارزش عمومی گردید. از روزگار قدیم، طلا و نقره و گاهی ترکیبات آنها، بعنوان پول رایج، رواج داشت. در یونان و ایران و روم قدیم، نه تنها مبادله کالا با کالا بلکه مبادله بوسیله پول معمول بود. متأسفانه حمله اسکندر به ایران و بعدها حمله اعراب، بسیاری از اسناد و مدارک فرهنگی و اقتصادی آن دوران را از بین برد.

هدف غائی تمامی سعی و کوشش اقتصادی آدمیان، تأمین مصرف است. مصرف را می توان استفاده نهایی از کالاها و خدمات اقتصادی برای ارضای احتیاجات و خواستههای افراد بشر، تعریف کرد.

از دیرباز، بشر سعی کرده است که بر کمیابی کالاها و اقتصادی غلبه یابد. بشر کوشیده است که بقصد تدارک بیشتر و بهتر کالاها و اقتصادی، نظارت خود را بر منابع و انرژی افزایش دهد. در حقیقت، توسعه تمدن، در گذشته و حال، مبتنی بوده است بر توفیق بشر در تفوق و سیطره بر محیط طبیعی. در این زمینه، ترقیبات قابل ملاحظه ای بمنصه ظهور رسیده و طی سده گذشته و چند دهه اخیر، نتایج خارق العاده ای بدست آمده است. با اینهمه، در عین حال که پیشرفتهای حاصل، اعجاب انگیز و چشمگیر بوده است در قبال میزان نامحدود احتیاجات ارضا نشده انسانی ناچیز است. با پیشرفت فرهنگ و تمدن، احتیاجات بشری هم افزایش یافته است. اصطلاح سطح زندگی در اقتصاد، مبین مقدار کالاها و خدمات اقتصادی است که احتیاجات و خواستههای بشر را ارضا می کنند.

**داد و ستد در ایران**  
نظری به عهد باستان: در هر مزدنامه می خوانیم: در بخشهای قدیمی اوستا سخنی از پول بعنوان وسیله دادوستد در میان نیست، و معمولاً برای مزد کار، و دیه گناه، از جنس سخن رفته است. در اوستا، ضمن بحث در پیرامون دستمزد پزشک، می نویسد: «آتوریان (موبد) را درمان کنند برای یک آفرین نیک؛ خاتخدای را درمان کنند به ارزش پست ترین ستور؛ دهخدای ده را درمان کنند به ارزش یک ستور میانگین؛ شهربان شهر را درمان کنند به ارزش بهترین ستور؛ شهریار کشور را درمان کنند به ارزش یک گدردونه چهارامبه.» در اوستا به نمونه های زیادی برمی خوریم که مزد کار، و دادوستد با جنس صورت

۱. در تنظیم مطالب این بحث اقتصادی، از کتابهای زیر استفاده شده است:  
«بالحسن روشین اصول علم اقتصاد؛ زان با، اصول اساسی اقتصاد. ترجمه بتاتش الودریک ا. ج. مای، شنایی با علم اقتصاد. ترجمه علی اسرهداوی.»

می گرفته؛ یعنی در ایران باستان، مانند تمام ملل باستانی قبل از اختراع سکه، جنسی که به آن نیازمند بودند، با جنس دیگر مبادله می شد. در نزد اقوامی که در مرحله شبنانی و گله داری می زیستند، چارپایان چون گاو و گوسفند وسیله مبادله بود.

در ایران زمان داریوش، با اینکه پول مسکوک موجود بود، چیزهای دیگر هم برای مبادله بکار می رفت.

در روزگار قدیم، بعضی اقوام از سس سکه می زدند، و برخی برنج؛ و عده ای پوست جانوران نظیر سوسور و سنجاب را وسیله مبادله قرار می دادند. در میان وسایل مختلف مبادله، برخی چون «دسیم» و «سی» از همان روزگار قدیم، نزد همه مردم روی زمین پذیرفته شده و مورد استفاده قرار گرفته است. در قدیمترین قسمتهای تورات، از مبادله کالاهای مختلف با یکدیگر سخن رفته، ولی در سفر پیدایش، «باب ۲۳» می خوانیم که ساره، زن ابراهیم، در ۱۲۷ سالگی، در کنعان درگذشت. ابراهیم در آنجا سرزمینی برگزید ۴۵۰ مثقال سیم با تواز منجید و آن زمین را خرید و ساره را به خاک سپرد.

چنانکه معروف است، اختراع سکه از سده هفتم پیش از میلاد، در کشور لیدیا صورت گرفته است. هرودت می نویسد: «در میان مردمان و ملت‌هایی که می شناسیم، مردمان لیدیا نخستین کسانی هستند که از برای مصرف خود از زروسیم سکه زدند.» در هر حال، پس از پیدایش خط، استقرار سکه برای مبادله کالاهای مختلف بسیار مهم و با ارزش است. داریوش بر آن شد پولی بمیان آورد که تنها ارزش محلی نداشته باشد بلکه در سراسر کشور پهناور هخامنشیان و نزد همه اقوام معتبر باشد. پس سکه زرین داریوش زده شد که شهرت جهانی، و همه جا و نزد همه اعتبار داشت. هرودت می گوید: «ارزش زر نسبت به سیم ۱۳ بار بیشتر بود؛ زروسیم برسم باژوساد پرداخته می شد. آن را گذاخته در قالبهای سفالین می ریختند. پس از پایان کار، قالبها را می شکستند و شمشها را در گنجینه‌ها انباشته نگاه می داشتند و به اندازه احتیاج، سکه می زدند.»

واحد پول زمان هخامنشیان کرشه بود که بعقیده پوردادود، بهتر بود آن را بجای «ریال» که لغتی اسپانیایی است، و از دوره صفویه بر سر زبانها افتاده و قرآن که لفظی عربی است، استعمال می کردند. در آثار باستانی، نام وزنه‌ای معادل ۸۳ گرم نیز به چشم می خورد.<sup>۱</sup> فلزات قیمتی در آغاز امر، در بسیاری از ممالک، صرف ساختن زینت آلات می شد. در امپراتوریهای بزرگ شرق از جمله در حکومت هخامنشی، چنانکه قبلا (در جلد اول) گفتیم، جانشینان داریوش بجای آنکه شمشهای طلایی را که از ملل تابع بعنوان مالیات می گرفتند، در راه فعالیت‌های گوناگون عمرانی صرف کنند در خزاین خود می انباشتند. این سیاست غلط موجب رکود و شکست اقتصادی حکومت ایران و ملل تابع آن شد. فعالیت‌های اقتصادی متوقف و طلا نایاب گردید، و صدای اعتراض ملل تابع هخامنشی بلند گردید در نتیجه عدم رضایت عمومی و بیکنایتی آخرین شهریاران این سلسله، در نخستین حملات اسکندر، کاخ حکومت هخامنشی فرو ریخت. امستد محقق آمریکایی، می نویسد: معمولا این زروسیمها را می گذاختند و آنها را بصورت

شمش درمی آوردند و قسمت ناچیزی از آن را سکه می زدند و آن سکه ها را برای خرید سربازان یا سیاستمداران بیگانه، مصرف می کردند. باین ترتیب، چون مالیاتهای سنگین را از زر و سیم می گرفتند، عده زیادی از ملکه داران که قادر به پرداخت باج نبودند، ناچار برای تهیه سیم وزر، املاک خود را نزد وام دهندگان نابکار به گروگان می دادند.

ادامه این سیاست ظالمانه از طرف سلاطین و زمامداران حکومت هخامنشی، موجب پیدا شدن تورم و بالا رفتن قیمتها و فلاکت و بیچارگی مردم زبردست گردید.<sup>۱</sup>

اسکندر پس از آنکه به آن خزاین بیکران دست یافت، ششهای طلا را که بصورت سرمایه مرده و را کد خفته بود بکار انداخت. انتشار فراوان سکه های طلا در آتن و یونان نیز عوارض ناسلطوبی ببار آورد. ولی در هر حال، یونانیان که سردمی بازارگان بودند، از طلا برای تجارتهای خود در شرق نزدیک، استفاده می کردند. امکان تحصیل و جمع آوری ثروت بشکل پول طلا و نقره، موجب تشدید اختلاف طبقاتی گردید. علاوه براین، با عمومیت یافتن و رواج پول، صرافانی پیدا شدند که پولهای یک کشور یا یک شهر را که نماینده مقادیر مختلفی از فلزات قیمتی بود، معاوضه می کردند. این صرافان که گردش کالاها را تسریع می کردند بانکدار شدند و فعالیتشان رو به فزونی گذاشت. مسلماً از تجار سپرده پولی می پذیرفتند و برای مشتریان خود حساب جاری باز می کردند، و براتها و حواله های شهرها را می پرداختند و پول به نزول می دادند.

اینها، فعالیتهای تاحدی تکامل یافته سرمایه تجارنی است، در عصری که عملاً سرمایه صنعتی هنوز وجود ندارد و جامعه سرمایه داری نیست.<sup>۲</sup>

چنانکه گفتیم، در ایران از دیرباز، مبادله کالا با کالا در دهات و شهرها معمول بود و آثار آن، هم اکنون در جمعه بازارها و دوشنبه بازارها به چشم می خورد. شاید هنوز در دهکده های دوردست ایران، خانواده هایی باشند که احتیاجات خود را با فعالیتهای محدود و مخصوص خود مرتفع می سازند؛ مثلاً نانشان از گندم یا جوی است که خودشان کاشته اند، و لباسشان از پارچه زمخت و خشنی است که خانواده در شبهای بلند زمستان، با پنبه و پشمی که خود حاصل نموده بافته است. این قبیل خانواده ها اگر بخواهند کلبه ای برای خود بنا کنند، بکمک چهارپایان، سنگ و خاک و تیر و گاهی که لازم است به محل مورد نظر، حمل می کنند، سپس با کار و کمک یکدیگر، بنا را در چند هفته به پایان می رسانند.

اما منظره زندگی در شهرهای بزرگ جدید، بکلی با آنچه گفتیم متفاوت است. در این شهرها کسی نیست که خود، بدون کمک دیگران، مایحتاج خود را آماده کند؛ خانه بسازد یا لباس تابستانی و زمستانی خود را شخصاً ببافد و بدوزد، و برای خوراک خود، کلیه مواد غذایی را تولید کند. صدها هزار نفر از مردم در شهرهای بزرگ زندگی می کنند و هرکس دارای کار و پیشه مخصوصی است، که در حقیقت همه آنها با یکدیگر مربوطند و برای هم کار

۱. رک: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، بهمن. ص ۴۰۶.

۲. رک: همان. ص ۴۰۷.

می‌کنند. مثلاً لساج فقط بدین سبب که نانوا برای او نان می‌پزد و بنا خانه بنا می‌کند، می‌تواند در دوره زندگی به یک پیشه معین بپردازد. در حال حاضر، تقسیم کار، نه فقط بین اشخاص و بین شهرهای صنعتی و دهات که تولیدکننده مواد غذایی و مواد اولیه می‌باشند، موجود است بلکه بین کشورهای مختلف نیز وجود دارد. یک کشور بیشتر فلاحی است و کشور دیگر بیشتر صنعتی، و هر یک می‌توانند احتیاجات دیگری را برآورند.

بطور کلی، بازار فروش، صحنه یک مبارزه دائمی بین خریدار و فروشنده است. اگر مثلاً بهای کفش بالا رفته، باید دانست که محصول کمتر از حد لزوم است و اگر بعکس، قیمت پارچه پایین آمده، دلیل بر این است که پارچه بیش از حد لزوم بافته شده است. بنابراین، در بازار، قیمت هر کالا غیر از مفید بودن، بستگی فراوان به عرضه و تقاضا دارد. در بازار، بطور کلی، ارزش کالاها برحسب کار و کوششی که برای تهیه آنها بکار رفته است، تعیین می‌شود؛ یعنی دو حقیقت، کار (کار مجرد) ایجادکننده ارزش است.

چون سخن از بازار میان آمد، بمناسبت نیست اگر از مختصات اجتماعی جمعه بازارها نیز مختصری بنویسیم. بازارها از دیرباز، تنها از نظر اقتصادی و دادوستد مورد توجه نبود بلکه در بازار، فعالیتهای گوناگون اجتماعی و تفریحی و عشقی نیز صورت می‌گرفته است. مقدسی که در حدود هزار سال پیش، این وضع را در بازار دیلمان، مشاهده کرده می‌نویسد: «بازارهایی در روز جمعه دارند. در این روز، پس از فراغت از بازار، مردان و زنان بهمکانی می‌روند که در آن بعضی کشتی می‌گیرند، و مردی با ریسمانی نشسته است، و هر کسی که پیروز شود گرهی برای او (به نام او) می‌زند، و هرگاه مردی زنی را دوست بدارد با او و خویشان او ملاقات می‌کند.»<sup>۱</sup> امروز نیز بازار، مانند مساجد، مجالس روضه‌خوانی، عزاداری و عروسی و حمام و کشتزارها و یا محل شستشوی لباس و ظروف در کنار رودخانه‌ها و یا چشمه‌ها، محلهایی است که مادرها عروس خود، و پسرها همسر آینده خود را انتخاب می‌کنند.

در روزهای بازار، دختران لباس محلی تازه خود را پوشیده، به بازار می‌آیند و پسران نیز برای انتخاب همسر راهی بازار می‌شوند. در آنجا برخوردهایی انجام می‌گیرد و نگاههای برهیجانی بین پسران و دختران ردوبدل می‌شود. پسران سعی می‌کنند در محل تماشای کشتی یا معرکه‌گیری در مقابل دختران قرار گیرند، و در همین جاست که تمایلات یکدیگر را احساس می‌کنند... نخستین دیدار پسر یا دختر، پس از نامزدی، در بازار صورت می‌گیرد و به آن «نامزد بازار» می‌گویند. برای بازار مکاره که سالی یک بار در مازندران در حومه شاهی، به نام حسن رضا تشکیل می‌شود این ضرب‌المثل پدید آمده است: دوشنبه دیگر حسن رضا بازار است، نامزد چشم انتظار است.<sup>۲</sup>

۱. احسن التفاسیر، پیشین، ص ۳۷۰.

۲. رک، خسرو خسروی، «بازار روستای در ایران» [مقاله] اداهنمای کتاب، سال نوزدهم، شماره ۶-۴، ص ۳۱۸.

**مقیاسات و تقود در دوران بعد از اسلام**

در دوره ساسانیان و سالها پس از استقرار حکومت اسلامی، اوزان، کیلها، مقیاسها، تقود (درهم و دینار) و دیگر وسایل سنجش در هر محل صورت خاصی داشت؛ فی‌المثل، درهم و دینار در هر جا عیار بخصوصی داشت. پس از آنکه حکومت امویان برافقاد و عباسیان زمام اسور را در دست گرفتند، مقیاسات متداول در عراق (سواد) بیشتر همان واحدهای رایج در عصر ساسانی بود که در دفاتر و دواوین دولتی رسمیت یافت، و بجهت مساحی اراضی زراعی و اخذ مالیاتها و پرداخت ارزاق به لشکریان و سایر مستمریها مأخذ محاسبه قرار گرفت. نام بسیاری از این مقیاسات، با اندک تصحیفی، و در پاره‌بی جاها بدون تصحیف، بهمانگونه که در زبان فارسی معمول بوده است، رایج ماند و مصطلح گردید.

دامنه بازرگانی در حکومت اسلامی، بخصوص در ایام عباسیان، چندان وسعت داشته است که بتصریح ناصر خسرو علوی قبادیانی که در نیمه اول قرن پنجم هجری، به سیاحت پرداخته است، در شهر بصره «برات صرافی» که در حکم یک نوع اسکناس بود رواج داشته است. وی می‌نویسد: «در آن وقت، امیر بصره ابا کالیجار دیلمی بود... و حال بازار آنجا چنان بود که آنکس را که چیزی بودی به صراف دادی و از صراف خط بستندی و هر چه بایستی بخریدی و بهای آن به صراف حواله کردی. و چندانکه در آن شهر بودی، بیرون از خط صراف چیزی ندادی...» خطی که صراف بصره می‌داد بمنزله اسکناس یا چک تضمین شده اسروزی بود. نه تنها در تقود وحدت و هماهنگی وجود نداشت بلکه در مقیاس طول، یعنی مقدار ذراع، نیز اساس ثابتی نبود. در کتاب معالم‌القبوه راجع به ذراع چنین می‌خوانیم: «ذراع مقدار شرعی، که اسم غزالی آن را توصیف کرده، برابر ۲۴ اصبع است و هر اصبع باندازه شش جوکه شکم هر کدام را به پشت دیگری تکیه داده باشند.» ذراع شرعی مطابق برآوردی که آقای امام شوشتری کرده‌اند، تقریباً برابر پنجاه سانتیمتر است. برای اندازه‌گرفتن سطح زمین جریب (یا گریب) معمول بود که در عصر ساسانیان نیز بکار می‌رفت. مقدار جریب عصر ساسانیان را کریستین سن و پیرنیا ۲۴۰۰ متر مربع قلمداد کرده‌اند.

در آغاز نهضت اسلامی، نام بسیاری از مقیاسات وزن، نخست نام پیمانهای بوده که فی‌المثل گندم، جو یا خرما را با آنها اندازه می‌گرفتند و در دادوستدها بکار می‌بردند. سپس برخی از آنها متدرجاً بصورت واحد وزن درآمده و بجهت تعیین ثقل اشیاء متداول شده است.<sup>۱</sup>

درهم و دینار: دینار و درهم در هنگام تسلط اسکندر بر ایران، در پایان سده چهارم پیش از میلاد، بوسیله یونانیان در ایران رواج یافت. اسروز نیز واحد پول ایران یعنی ریال به صد دینار تقسیم شده است.

همچنین دینار و درهم بمعنی وزنه نیز استعمال شده است، در نوشته‌های پهلوی از جمله در کادناهک اددشیر بابکان، از دینار و درهم سخن رفته است. پس از تسلط اعراب و فتح تیسفون به هر یک از اعراب، ۱۲ هزار درهم رسید. جانب توجه است که سکه‌های دینار و درهم

۱. رک: محمد علی امام شوشتری، مقیاسات و تقود در حکومت اسلامی، ص ۲۳-۱۹.

۲. رک: همان، همان صفحات.

سامانیان با تصویر پادشاهان آن و با خط پهلوی و علامت آتشکده، مدتها بین اعراب و ایرانیان رواج داشت؛ فقط در کنار آنها «بسم الله» اضافه شده بود. عبدالملک بن مروان، پنجمین خلیفه ابوی، دینار و درهم ایرانی را به دینار و درهم عربی تبدیل کرد و دیوان را نیز از لغت فارسی به لغت عربی نقل کرد. ضمناً «فلس» که جمع آن فلوس است، اصلاً یونانی است و سکه‌های سی اعراب به این نام خوانده می‌شود. در فارسی، پشین بجای فلس استعمال می‌شود:

سخن تا نگفتی به دینارمانی      ولیکن چو گفتی پشین مسینی

من و سیر: هر دو لغت نیز از سرزمین بابل به ایران رسیده. لغت من و سیر هم نام اوزان بود؛ و هم بعضی از مسکوکات را به این نام خوانده‌اند. من یعنی وزنی که امروز معادل است با ۳ کیلو، در همه جا یکسان نبود؛ بطوری که من تبریز دو برابر من تهران بود.<sup>۱</sup>

**وضع پول در ایران**  
 بطور کلی، در ایران، پول طلا را زر و پول نقره را سیم و پول مس و خرد و را پشین می‌نامیدند. از شخصیات پولی ایران در عهد هخامنشیان، اطلاع دقیقی نداریم؛ آنچه مسلم است پس از اختلاط و آمیزش ایرانیان با یونانیان، درم در ایران معمول شد که اصل لغت در اشم و یونانی است و ایرانیان آن را تبدیل به درم کردند و اعراب آن را درهم خواندند. آنچه از آثار مکشوفه استنباط می‌شود، حتی در عصر سامانیان، در ایران، پول طلا سکه نمی‌زدند. از سکه‌های مکشوفه در نهاوند پیداست که تمام نقره و طلا، رومی بوده فقط پول نقره در ایران سکه می‌زدند که آن را درم می‌نامیدند.

ارزش واحد پولی رومیانه که از طلا بود ثابت نبود و همین عدم ثبات در مناسبات اقتصادی دو کشور مشکلاتی ایجاد می‌کرد. با اینکه معاویه برای حل این مشکل، قراردادی با دولت روم امضاء کرد ولی این قرارداد نیز دواسی نیافت تا در عصر عبدالملک مروان، ضرب سکه در مسالک اسلامی معمول گشت.

مسکوکات ایران در عهد خلفای راشدین و بنی‌امیه: «از جمله صنایع ایران این دوره، مسکوکاتی است که از زمان خلفای راشدین و عصر بنی‌امیه مابین مسلمین رایج بوده است. عرب قبل از اسلام با مسکوکات رومی و فارسی معامله می‌کرد؛ در ابتدای اسلام، همینطور، مابین آنها معمول بود و چون تدریجاً دولت اسلامی به‌دایره تمدن و حضارت قدم نهاد، مجبور به ضرب سکه گشت. در بدو امر، مسلمین سکه‌های مشترکی می‌زدند مانند سکه‌ای که خالد بن ولید در سال ۱۰ هجری، مطابق دینارهای رومی، با صلیب و تاج و چوگان زده در یک طرف هم با حروف یونانی، اسم خودش را نوشته بود. معاویه نیز سکه‌ای مطابق دینارهای فارسی زد و اسم خودش را هم یک طرف سکه نوشت. به‌قول دبیری، سکه بغلی را راس البغل، مطابق سکه کسروی، برای عمر زده است و روی آن به فارسی این دو کلمه منقوش بوده است: «نوش خور».

هر چند در عهد خلفای راشدین و قسمتی از عصر بنی‌امیه، جسته جسته، سکه‌هایی زده شده است ولی معاملات رسمی با همان نقود ایرانی و رومی بوده است. عبدالملک بن مروان مسکوکات تازه‌ای را ایجاد و ترویج کرد و از آن تاریخ به بعد، سکه‌های ایرانی و رومی در دولت

۱. مطالب مربوط به داد و ستد در ایران قدیم از کتاب هرزنامه، نقل با تلخیص شده است.

اسلام از رواج و اعتبار افتاد.»<sup>۱</sup>

استاد نفیسی در پیرامون سیر پول در ایران، چنین نوشته است: «پولی که در سراسر ایران و برخی از کشورهای اسلامی دیگر رواج داشت، مطابق همان اصولی بود که از ساسانیان تقلید کرده بودند. سکه طلا را دینار می‌گفتند که معمولاً  $\frac{۵}{۲}$  گرم طلا داشت. به سکه‌های طلا که در ایران رایج بود و از ساسانیان تقلید کرده بودند دینار کسروی می‌گفتند، و سکه‌های زر رایج در آسیای غربی را که از سکه‌های بیزنتی تقلید کرده بودند دینار قیصری می‌گفتند. جعفر بن یحیی برمکی، وزیر معروف ایرانی هارون الرشید، سکه تازه‌ای زده بود که عیارش کمتر از سکه‌های طلای دیگر بود و ایرانیان آن را بیشتر می‌پسندیدند و آنرا زر جعفری و دینار جعفری می‌گفتند. این سکه‌های مختلف یک وزن و یک عیار نداشت و روی هم رفته عیار آنها بسیار کم و باندازه‌ای بود که طلا بتواند خود را نگاه دارد و نرم نباشد. در ضمن، سکه کامل عیار یعنی بی عیار هم رایج بود که ایرانیان آن را زرده‌دهی یعنی زری که هر ده جزو آن طلاست و عیار ندارد می‌گفتند و نوع دیگر را زرشش سری یعنی زری که هر شش دانگ طلا باشد می‌نامیدند بجز سکه‌های یک دیناری طلا سکه‌های یک ثلث دینار هم بود که  $\frac{۱}{۴}$  گرم وزن داشت، و نیز سکه‌های ربع دینار هم رواج داشت. دینار شرعی را همیشه  $\frac{۵}{۲}$  گرم حساب کرده‌اند. سکه‌های قره را درهم می‌گفتند و در زبان فارسی این کلمه درم هم آمده است. درم خیلی پیش از دینار تنوع داشت.

معمولاً یک درهم می‌بایست یک مثقال قره داشته باشد، اما بیشتر درهما  $\frac{۲}{۹۷}$  گرم وزن داشته است. درم را نیز از سکه‌های قره ساسانیان تقلید کرده بودند، اما سکه‌های ساسانی از زمان اردشیر بابکان تا پایان شهریاری این سلسله، همیشه  $\frac{۵}{۲}$  گرم وزن داشته است. همیشه یک دینار را بیست درهم حساب می‌کرده‌اند. اما درمی که در وزن معمول بود، معادل  $\frac{۳}{۱۴۸}$  گرم بود. درم نیز مانند دینار انواع مختلف داشت: یک قسم را درهم بغلی می‌گفتند که تقلیدی از برخی از سکه‌های آسیای صغیر بود. قسم دیگر را درهم جوزاقی می‌گفتند که در جوزقان همدان سکه می‌زدند. قسم دیگر، درهم محمدی بود که در ری سکه می‌زدند. یک قسم را درهم طبری، و یک قسم را درهم سمیری، قسم دیگر را درهم جواز می‌گفتند. درهم بغلی یک مثقال یا ده قیراط و گاهی ۱۲ و گاهی ۱۵ قیراط داشت. در همه شهرهای مهم ایران، دینار و درهم را سکه می‌زدند و اختلافی که در عیار بود بواسطه اختلافی بود که در بین شهرها معمول بود.

پول مس رواج بسیار نداشت، و در برخی از نواحی و برخی از زمانها معمول نبود و روی هم رفته بسیار کم بکار می‌رفت. معمولاً یک درهم را به شش قسمت تقسیم می‌کردند که در زبان پارسی به آن «دانگ» می‌گفتند و این کلمه را عرب کرده «دائق» و جمع آن را «دوائق» یا «دوائیق» گفته‌اند. منصور دوانیقی، دومین خلیفه عباسی، را از این جهت دوانیقی گفته‌اند که به حساب دانگها هم می‌رسید و بسیار سختگیری می‌کرد. رایجترین پول خرد، سکه نیم درهمی بود.

دانگ را از سکه‌های بیزنتی تقلید کرده بودند و اختلاف بسیار در وزن و شکل و ارزش فلسها بود و بهمین جهت، این سکه‌های خرد مانند دینار و درهم نرخ معینی نداشت و در هر جایی ارزش آن تغییر می‌کرد. معمولاً ۴۸ فلوس یک درهم می‌شد، اما همه جا این تناسب را رعایت نمی‌کردند. فلسها بیشتر از مس بود و در ایران مخصوصاً فلسهای مسین رواج داشت.»<sup>۱</sup>

«اصولی را که در سکه‌ها بکار برده بودند، در اوزان نیز رعایت می‌کردند و اوزان شرعی درست کرده بودند که بدینگونه بود: یک دینار شش دانگ، هر دانگ چهارطسوج، هر طسوج چهارشعیر، هر شعیر شش خردل، هر خردل دوازده فلس، هر فلس شش فتیل، هر فتیل شش نقیر، هر نقیر شش قطمیر، هر قطمیر دوازده ذره، هر ذره شش حبه — نسبتی که در این تقسیمات نگاه داشته شده نسبت چهار و شش و هشت و دوازده است.»<sup>۲</sup>

«در مقیاس طول نیز موازین شرعی معمول بوده است بدینگونه: ذراع شرعی دارای دو شبر، هر شبر به عرض دوازده اصبع، هر اصبع به عرض شش جوکه هر یک از آنها به شکم دیگری چسبیده باشد، و عرض هر جو هفت سوازیال یا بوو جمعی شش سوهم گفته‌اند؛ همچنانکه بعضی شش جو نیز گفته‌اند. و ذراعهای دیگر هست مثل ذراع اسود که واضع آن غلام هارون الرشید بوده است، و آن کمتر است از ذراع شرعی به دو ثلث اصبع، بر تقدیری که اصبع شش جو و جوشش سوه باشد. و ذراع ابن لیلی که کمتر از ذراع اسود به یک اصبع بوده است (و انواع ذراعهای دیگر که هر یک را یکی از سران معمول کرده‌اند). پیداست که این مقیاس طول تابع مقیاسی بود که در ایران در زمان ساسانیان رواج داشته است.»<sup>۳</sup>

بطوریکه استخری در مسالک و ممالک نوشته است، خرید و فروش در فارس با درهم انجام می‌شد و دینار نام داشته است، و سنگ پارسی دو نوع بود: سنگ بزرگ یک من آن هزار و چهل درهم بود مانند سنگ اردبیل؛ و سنگ کوچک، همان سنگ یغداد بود. و جریب شیراز ده قفیز بود و قفیز شانزده رطل. و جریب هرجایی فرق می‌کرد یعنی کم و زیاد می‌شد چنانکه کیل بیضا زاهدتر از کیل استخر بود.<sup>۴</sup>

چنانکه دیدیم، در ایران به اقتضای رژیم خان‌خانی، وضع اوزان و مقادیر و سکه‌ها مانند سایر شوون و مظاهر زندگی درهم و آشفته بود.

به نظر دکترا مظاهری قبل از ظهور و بسط بورژوازی، یعنی ظهور طبقه متوسط، معاملات در مسالک اسلامی بیشتر جنسی بود؛ گوا اینکه شفاهاً یا کتباً قیمت جنس را به درهم یا به دینار تعیین می‌کردند. مثلاً دولت‌ها به کارمندان و سربازان غله و لباس می‌دادند و آن را به حسب دینار یا درهم محسوب می‌کردند. در دوره بورژوازی، چون مردم به زرسفید یا سرخ آشنا شدند، در عمل مسکوکات رواج

۱. تاریخ خاندان طاهری، پیشین، ص ۳۳۲-۳۳۰.

۲. همان، ص ۳۳۲.

۳. همان، ص ۳۳۲-۳۳۳ (به احتمال).

۴. مسالک و ممالک، پیشین، ص ۱۲۶-۱۲۵.



یافت. فقط در میان تجار معاملات روی سند و اعتبار یعنی امضا انجام می‌گرفت که بجای اسکناس با چکهای خصوصی رواج داشت. اما به‌سرور که به‌خارج دولتهای اسلامی زیاد شد، خلفا و اسرا و ارباب دول در سیم‌وزر غش کردند، یعنی مس را داخل در سکه‌ها کردند و از عیار درهم و دینار کاستند. این امر موجب تنزل اعتبار و اقتدار رژیمهای دسوکراتیک گردید. چنانکه ضعف و سقوط سامانیان و آل‌بویه و فاطمیان مصر از لحاظی نتیجه تورم پول درهم و دینار بود؛ گویانکه علت اصلی، توسعه تمدن و شهرنشینی و گرانی ارزاق و خواربار و بهای مستغلات و تنزل قیمت زمین زراعتی و اسلاک بود؛ زیرا که هر چه و هر کجا تمدن پیشرفت کند، مردم هواخواه زندگی در شهرها می‌شوند و از زراعت فراری می‌کنند. ناچار قیمت مساکن شهری و دکانها بالا می‌رود و بهای اسلاک مزروعی تنزل می‌کند. پس از آنکه تمدن و شهرنشینی فزونی گرفت، تورم سرسام‌آور مسکوکات امر عادی شد. در نتیجه، حکومتها و دولتها دیکتاتوری (سلطنتی) شد و سلاطین اسلاک دولتی را به اسم و عنوان «نان‌پاره» یعنی اقطاع، میان نوکران نظامی و غیر نظامی خود تقسیم کردند و عملاً پس از صد و پنجاه سال دسوکراسی و حکومت بورژوازی، تمام مسانک اسلامی به حال نیمه فئودالی برگشتند (دوره سلجوقی). تا اینکه پس از آمدن و استقرار مغولان، شرایط فئودالیزم کامل ایجاد گردید؛ یعنی علاوه بر اسلاک مزروعی که از آن پس بعنوان نان پاره تقسیم می‌شد، حتی برزرگان را هم بعنوان رعیت، مانند گله‌گوسفند، میان امرای نظامی و غیرنظامی قسمت کردند. به این شکل، مشکل تورم پول که آل بویه و سامانیان را دچار اضمحلال ساخت سهولت حل گردید و اسلام به وضع دوره ساسانیان سهل است، به وضع دوره اشکانیان بازگشت.

به فرض این که اسکناس رواج یافته بود، باز هم مشکل اقتصادی حل نمی‌شد؛ زیرا زر سفید و سرخ، به خودی خود، شکم مردم را سیر نمی‌کند. پول تنها علامت معامله است، چنانکه میزان الحراهِ فقط علامت سرما و گرم است و موجود آن نیست. در جامعه‌ای که ۹۹۹ نفر کارکنند، ۹۹۹ نفر هزارم در رفاه کامل به زندگی متجملانه اداسه می‌دهد. در جامعه‌ای که ۹۹ نفر کارکنند باز هم ۹۹ نفر صدم در رفاه است. ولی هرگاه کار به جایی رسد که ۱۰۰ نفر بخواهند در رفاه باشند و پنجاه نفر کارکنند، امر صورت دیگر پیدا می‌کند. اگر قرار باشد فقط ۳۰ نفر کارکنند و ۷۰ نفر بیایند، آن جامعه سرنگون می‌شود. جامعه بورژوازی سامانیان و آل‌بویه و فاطمیان مصر به همین علت فئودان تعادل میان کارگر و کارفرما سرنگون و به جامعه نیمه فئودال سلجوقیان منجر شد، و ملاً آن جامعه نیمه فئودال هم در نتیجه سیر مکانیکی و طبیعی خود، به جامعه فئودال دوره مغول منتهی گردید.

در عصر بورژوا - فئودال سابق الذکر، همه ساله در ایام زیارت مکه، مظنه دینار ترقی می‌کرد و صرافان و بانکداران با بیصبری انتظار این ایام را می‌کشیدند. در دوران خیلی قدیم، تجارت تفره در خاور میانه، در انحصار و در اختیار خارجیها بود. در خراسان، در کشور کیان بلخ و سجستان، تجار و بانکداران جملگی هندو بودند و برخی از بتکده‌های شمنان بصورت بانک و مرکز صرافی درآمده بود. در دوره اسلامی، وضع اندکی تغییر یافت؛ عده‌ای از ایرانیان که تا آن دوره میان غلام زراعتی «سرف» و خداوند رعیت «سینیور فئودال» قرار داشتند، بر اثر تکامل تاریخی، بصورت بورژوا یعنی تاجر و شهرنشین درآمدند. و این وضع بخصوص برای ایرانیان جنوب غربی و فارسها

پیش آمد که بتدریج در مقام رقابت با اهالی سند برآمده بودند که در حقیقت بازماندگان هند و سیستانها و شامیان سواحل و یهودیهای قدیم بودند. در این دوره، آنها سرمایه‌داران بزرگی در جهان اسلامی بودند. در افریقای شمالی، آنها رقیبی نداشتند. در کشورهای حدود مدیترانه، مخصوصاً در اندلس، آنها بانکهای بزرگ را در انحصار خود داشتند، و در نتیجه همین تسلط اقتصادی، در حکومتها نیز نفوذ داشتند. بعضی از این سرمایه‌داران به مقام وزارت نیز رسیده‌اند، مانند ابن شبروط یهودی (۹۸۰) وزیر خلفای اسوی اندلس، و ابوالفرج یعقوب ابن یوسف بن کلس یهودی بغدادی، صراف ممتازی که از ۹۷۹ تا ۹۸۴ وزارت عزیز فاطمی یا عزیز مصر را داشت. در آن عهد، اینها نقش دیسراپیلی، وزیر ویکتوریا بلکه انگلیس یا روچیلد صراف الممالک ناپلئون سوم فرانسه را بازی می‌کردند و پادشاه روی کار می‌آوردند و در سیاست مداخله می‌کردند.

در اسلام، سازمانهایی نظیر صرافخانه یوسف بن بخاس یا هارون بن عمران که از بانکداران بغداد بودند، به عنوان جهیز یا متصدی بانک ملی (صراف الحضرة) شهرت داشتند و امور مالی در انحصار ایشان بود.

صرافان اهواز یا شوش نیز شهرت داشتند و شوشتر یا شوش سراکش (سوس الاقصی) یادگار آنهاست؛ زیرا که تجارت طلای افریقا در شهر سجلماسه، جنوب سراکش، تحت کنترل اهوازیان بود و فاطمیان مصر را آنها روی کار آوردند.

این صرافخانه‌ها به دولتها نیز قرض می‌دادند و، چنانکه گفتیم، دولت شیعی اسماعیلیه مصر را صرافان اهواز با دادن اعتبارهای کلان، بر سر کار آوردند؛ چنانکه ناپلئون سوم را بانک روچیلد روی کار آورد و از امپراتوری او نهایت درجه استفاده را کرد.

در همین دوره، یهودیان بعنوان مأمورین وصول مالیات و برده‌فروش درجه اول، در ایران و آسیای مرکزی، از دیگران مشخص بودند. در قرن سیزدهم، از چند تن از یهودیان بخارا نام می‌برند که پس از تسخیر چین از طرف مغولها، در آن سرزمین، مانند یک سرمایه‌دار بزرگ، به کار بانکداری و وصول مالیات مشغول بودند. در اصفهان، هیتی از بانکداران و تجار یهودی متمرکز بودند. آنها صنایع قالی‌بافی را در تستر یعنی شوشتر (استخر فارس) و خوزستان تحت نظر و انحصار خود گرفته بودند. همچنین عده‌ای از یهودیان صید ماهی و سروراید را در دریای احمر در اختیار خود داشتند. همینها با کشمیر و ملل مسیحی غرب روابط تجاری تقریباً انحصاری داشتند. برای اینکه شمنان کشمیر و ترسایان فرنگ از مسلمانان متوحش بودند، و می‌ترسیدند که اسلامیان کشورشان را تسخیر کنند و ایداً چنین وحشتی را از یهودیها نداشتند. علیهذا یهودیان میان شمنان و اسلام و فرنگیان و اسلام، گاهگاهی به شغل پرسفعت جاسوسی علی‌الخصوص جاسوسی اقتصادی و نظامی نیز، می‌پرداختند.

در مصر، قدرت یهودیان در قرن دهم قزونی گرفت. ناصر خسرو برای آنکه اشاره‌ای به ثروت و وضع زندگی آنها کرده باشد، حکایت می‌کند که در فسطاط یعنی در قاهره قدیم، یکی از آنها بالای بام صرافخانه‌اش سیصد درخت خرما را در سیصد صندوق بزرگ از نقره خام نشاندہ بود؛ و او یکی از کمترین بانکدارهایی بود که تحت تبعیت حکومت اسماعیلیان مصر، به داد و ستد اشتغال داشتند.

شروعاً وام دهندگان طلا حق نداشتند از طلبکاران خود طلا عوض بگیرند، مبادا که ربا واقع شود. این قاعده در مورد تمام فلزات، مواد غذایی و کالاهای دیگر نیز صادق بود، ولی از این اصل نباید نتیجه گرفت که قوانین مذهبی، تجارت پول و ربح آن را قدغن کرده است؛ خیر چنین چیزی نیست، آنها منفعت و بهره خود را از همان فلزی که قرض داده بودند، دریافت نمی کردند، بلکه اگر مقداری زر سرخ به کسی قرض می دادند منفعت آن را به شکل زر سفید می گرفتند و این ربح را مشروع و چنین تجارتی را شرافتمندانه می شمردند، ولو بالفرض نرخ ربح صد درصد باشد. با این مثال، می توانیم به روش خدعه آئین رباخواران آن دوران پی ببریم. ربح پول سی درصد بود و این بهره ای بود که یهودیان مطالبه می کردند ولی بانکداران و صرافان مسیحی از همکیشان خود فقط بیست درصد مطالبه می کردند و این عمل را نوعی جوانمردی می دانستند. قرضه گرفتن در آن دوران، کارسه لی بود. صرافان و بانکداران پول کافی در اختیار داشتند و بسیاری از مردم از طریق صرفه جویی ثروتی می اندوختند، و بدستبازی صرافان، مشغول تجارت می شدند. این نوع کسب و کار را «مکسب» می نامیدند.

در هر شهر بزرگ، بازاری به نام بازار صرافها یا سوق الصیراف وجود داشت که بعضی از آنها در شهرهای مختلف شعبه داشتند، و هر صرافخانه در شعبه ای از امور اقتصادی و کدخدایی تخصص داشت! یکی در تجارت شام و مصر و یکی در تجارت هند؛ یکی در تجارت ماوراءالنهر و چین و... پول این مؤسسات بانکی در رشته معینی از فعالیت های اقتصادی سورا ستانده قرار می گرفت. بانک ملی را جهیبه (گاهبندی) می گفتند. در عهد ساسانی، گاهبند درست معنی بانکدار می داد زیرا که «گاه» به معنی بانک ایتالیایی و تراپیزوس یونانی، به معنی میز است. لیکن دریغداد، جهیبه بانکدار رسمی خلیفه و به اصطلاح دوره صفویه به معنی معیرالممالک بود که به عیار مسکوکات رسیدگی می کند و حتی برمی دارد.

در سال ۱۰۵۲، بازار اصفهان دارای دویست صرافخانه معتبر بود؛ ولی بزرگترین مراکز بانکی امپراتوری خلفا، بصره بود. در آنجا بانکداران معروف سندی که از اعقاب و احفاد هند و سجستانیه با شمار می رفتند ستمرکز بودند و این صرافهای سندی اجداد صرافهایی هستند از دین «چین» که فرنگیان به آنها بانیان می گفتند، و تاکنون صرافی هند در انحصار آنهاست. آنها هستند که انگلیسها را از هند طرد و اخراج کردند. بهترین و مهمترین بانکهای این دوره، بانکهای سیراف و عدن بود. این بانکها دارای آنچنان شهرتی بودند که می توان آنها را با بانکهای امروز آمریکا و سوئیس مقایسه کرد. بانکداران ایرانی نه تنها در طرابلس و صور و صیدا فعالیت می کردند بلکه داسنه فعالیت آنها به اندلس و مراکش نیز کشیده شده بود. بانکهای فسطاط یا قاهره قدیم نیز فراوان و متعدد بود. در این بانکها عدول یا سوگند خورده ها اختلافات بازرگانان را حل و فصل می کردند.

در این دوره، ارامنه کارهای نظامی و سوق الجیشی انجام می دادند، و عده ای از آنها در نیروی جنگی استنبولیان کار می کردند. جمعی از آنها در قوای نظامی خلفای فاطمی دیده می شدند. ارامنه در کارهای صنعتی و حرفه ای نیز دست داشتند و احیاناً به کارهای تجاری کوچک نیز می پرداختند؛ چنانکه در قرن نهم، بلغارستان را زیر نفوذ خود آوردند. نیروی اقتصادی و گاهبندی و کدخدایی آنان از قرن چهاردهم به بعد تکامل یافت. پس از تصرف استعماری

قاره هندوستان در قرن یازدهم، سرمایه‌داران مسلمان به آنجا روی آوردند. در قرن سیزدهم جمع کثیری از مهاجرین شرق میانه، منجمله اسماعیلیان که از حمله مغولها فرار کرده بودند، به شهر دهلی روی آوردند. به این ترتیب، نه تنها عده‌ای از مردم بلکه سرمایه‌های آنها نیز در این خطه متمرکز گردید، و دهلی بصورت «وال استریت»، سوق الصیاف نیویورک، درآمد. علاوه بر این، چون مردم دیگر ممالک اسلامی راجع به ارزش طلای مصر و هندوستان غلومی کردند آخرین تخصصهای بازرگانی و صنعتی و کلاً ثروت ملی که در اثر حمله مغول دچار بی‌اعتباری کامل شده بود، بسوی دهلی و قاهره روان گردید. در این دوره سکه طلای هند، همطراز دینار مصر بود، که در این هنگام «اشرفی» نامیده می‌شد و این نام مأخوذ از الاشرف (۱۲۹۳-۱۲۹۰) سلطان سلوک است که نه تنها برفرانکها بلکه بر مغولها نیز قائل آمد. یک روی دینار او نوشته بود: «محمد رسول‌الله» و روی دیگر «ضرب بالاسکندریه فی‌الدولة‌الاشرفیه». وزن اشرفی یک مثقال بود و در ایران آن را «درست‌زر» می‌گفتند.

پول طلاونقره در اسلام، در حکم کالا و متاع بود و همواره ارزش آن با وزن معین می‌شد. عمل عمده صرافان خرده کار تعیین عیار آن و به اصطلاح سعر آن بود، که اکنون ارز گویند، یعنی سیم و زر را تسعیر می‌کردند. معدنک حکومتها و دولتهای شرقی به دو علت سکه می‌زدند: یکی از این جهت که روی سکه‌های رایج نام پادشاه وقت حک شده بود، دیگر آنکه نام پادشاه و حکمران هر منطقه در روی سکه اعتبار قانونی مسکوکات رایج را تأمین می‌کرد. با این حال، بعضی از کشورهای ورشکسته به عناوین و مقررات قانونی احترام نمی‌گذاشتند و مرتباً مقداری مس در مسکوکات سیم و زر خود اضافه می‌کردند. ولی بازرگانان نیز خبیر و بصیر بودند و سکه‌های تقلبی را بخوبی تشخیص می‌دادند و اصولاً علم معروف به جبر و مقابله از این فن صرافی و عیاردانی پدید آمد. صرافان نیز یکی از بهترین اشتغالاتشان این بود که با طرق علمی و ریاضی و سطنین، عیار مسکوکات را معین و مشخص نمایند.<sup>۱</sup>

در کتاب معالم القوبه (آیین شهرداری)، راجع به اوزان چنین می‌خوانیم: «قنطار مساوی ۱۲۰۰ اوقیه است، و رطل ۱۲ اوقیه، و اوقیه ۱۲ درهم. اما رطل شهرها با یکدیگر فرق دارد؛ فی‌الثل، رطل حجازی ۱۲۰ و رطل مصری ۱۴۴ درهم است. در محله‌ها نیز رطلها گوناگون است.

مثقال به اتفاق علما یک درهم و دودانگ و نیم است، و دانگ ۲۴ قیراط و قیراط

$$\frac{۳}{۷} \text{ حبه و حبه } \frac{۵}{۷} \text{ ۸۵ دانه.}^۲$$

به این ترتیب، می‌بینیم که اوزان و اندازه‌ها در ممالک اسلامی یکسان و هماهنگ نبود. محتسب مکلف بود که ترازوداران را وادار کند که از ترازوی صحیح و بیعیب استفاده کنند؛ وزنه‌ها آهنی و مسهور باشد. و محتسب باید گاه و بیگاه، مثقالها، سنگها و رطلها و حبه‌ها را مورد آزمایش قرار دهد، و گاه قبان قبطی و پیمانهارا بازرسی کند، و اگر غش و

۱. زندگی مسلمانان در قرن دهم، پیشین، ص ۴۲۶-۴۲۱ (به اختصار).

۲. آیین شهرداری، پیشین، ص ۶۵-۶۳ (به اختصار).

تقلیبی مشاهده کرد شخص گناهکار را مورد مؤاخذه و کیفر قرار دهد. همچنین بر محاسب است که عمل علافان و آسیابانان را تحت نظر بگیرد، و پیمانها و وزنها و عیارهای آنان را رسیدگی کند.<sup>۱</sup>

در قرآن، ضمن آیات گوناگون، به کمفروشان و گرانفروشان اعلام خطر شده است: در سوره هود، آیه ۸۵: «و یا قوم اوفوا المکیال و المیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین. یعنی ای قوم، در سنجش وزن و کیل عدالت کنید و به مردم کم و گران نفروشید و در زمین به خیانت و فساد برنخیزید. و در سوره شعراء، آیه ۱۸۱ و ۱۸۲، همین معنی تکرار شده است و در سوره المطففین، آیه یکم، چنین آمده است:

ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس تستوفون و اذا کالوهم اووزنوهم یخسرون. وای به حال کمفروشان، آنالکه چون به کیل یا وزن چیزی از مردم بستانند تمام بستانند، و چون چیزی بدهند، در کیل و وزن به مردم کم بدهند. با وجود این تعالیم، در دوران بعد از اسلام، کمفروشی و گرانفروشی کمابیش وجود داشته است.

ریچاردن. فرای، ضمن بحث در وضع عمومی شهر بخارا از سکه‌های آن دوران سخن می‌گوید: «از تجزیه سکه‌های موجود سامانیان، چنین برمی‌آید که جنس نقره در سکه‌های اوایل قرن دهم عالی

### سکه‌های عصر سامانیان:

است، در صورتی که در پایان همان قرن، سکه‌ها فقط دارای عیاری از نقره هستند که همچون سکه‌های بعد از دوره سامانی، از جهت عیار و مرغوبی نقره، رو به تنزل و خرابی است. کمبود عظیم نقره در جهان اسلام، از نیمه دوم قرن چهارم تا اوایل قرن هفتم هجری، در آثار بسیاری از نویسندگان نیز منعکس شده است. این نویسندگان اغلب این واقعیت را منسوب به علل سیاسی می‌دانند. شاید غیر از عدم ثبات سیاسی، عوامل اقتصادی در کمبود نقره بیشتر دخیل بوده‌اند.

در زمان سامانیان، دو نوع سکه رایج بود: سکه‌های داخلی به چند ناحیه از ماوراءالنهر محدود بود، و سکه‌های دیگر، به تجارت خارجی و معاملات بین‌المللی اختصاص داشت. سکه‌های مختلف در واحه بخارا، چاچ و نقاط دیگر رایج بود.

مردم اروپای شرقی خواهان نقره سرغوب بودند و سکه‌هایی را که فقط عیاری از نقره داشت نمی‌پذیرفتند. چون بتدریج مقدار سرب و فلزهای دیگر فزولی گرفت، نرخ تسعیر سکه‌های «بخار خداتها» نیز کاهش یافت. وقتی امرای سامانی برای پرداخت حقوق سپاهیان و نگاهداری دربار عریض و طویل احتیاج به پول بیشتری پیدا کردند، تمایل برای ضرب سکه‌های ناسرغوبتر نیز افزون شد. چندی نگذشت که نتایج اقتصادی حاصل از ضرب این قبیل سکه‌ها به منصفه زلهور رسید و ضرابخانه‌های مهم در شهر سمرقند و چاچ و اندراب، واقع در جبال هندوکش، دایر بود و از این قرار، جملگی در مجاورت معادن نقره قرار داشت. ناگفته نگذاریم که در

اواخر امارت سامانیان، محصول نقره کاهش یافته بود.

کثرت سکه‌های سامانیان در روسیه و منطقه بالتیک و سوئد، توجه بسیاری از محققین

را بخود جلب کرده است. سکه شناسان شوروی نشان داده‌اند که درهمهای مشرق زمین بعنوان پول رایج، در روسیه به کار می‌رفته است.»<sup>۱</sup>

بارتولد می‌نویسد: «در بخارا به ضرب سکه کم‌عیار، مانند خوارزم، بدان سبب مبادرت شده بود که پول از حدود آن ناحیه خارج نشود. مقصدی درباره خوارزمیان، چنین می‌گوید: ایشان بهای درهم را چهار دانگ معین کردند تا بازرگانان درهم را از سرزمین آنها خارج نکنند.

بررسی مسائل سکه‌شناسی و تحقیق در این که انواع مختلف درهمهای کم‌عیار مکشوف در آسیای میانه از روی نمونه پول نقره محلی پیش از اسلام ضرب شده بوده، جزء کدام یک از سه نوع سابق الذکر (محمدی، مسیبی و غطریفی) می‌باشند از حوصله این کتاب بیرون است. ظاهراً در دوران بعد از اسلام، برای ضرب مسکوکات از سکه‌های خوارزمی و سغدی الهام می‌گرفتند.»<sup>۲</sup>

به نظر استاد نفیسی، «در دوره سامانیان، معاملات مردم بخارا با درهم صورت می‌گرفت و دینار در خرید و فروش مردم بکار نمی‌رفت. مسکوکات طلا نیز متداول نبود، بلکه طلا را چون ثروت و دارایی حفظ می‌کردند. درهم بخارا، در خارج از این شهرستان رواج نداشت. قبل از رواج مسکوک، مبادلات بازرگانی با «کرباس» و «گندم» صورت می‌گرفت. بعداً بخارا خدایه یا پادشاه بخارا که نام او «کانا» بود، فرمان داد تا سکه زدند و سکه مسین بروزگار خلافت ابوبکر، زده شد.»<sup>۳</sup>

«یکی از اقدامات حکام عباسی که بلاشک در زندگی اقتصادی سرزمین ماوراءالنهر تأثیر مهمی داشته، رایج ساختن سکه‌های پول کم‌عیار بوده. به گفته نرشخی، نخستین کسی که در بخارا، درهم نقره ضرب کرد، «بخارا خدات کانا» بوده که سی سال حکومت کرد. درهمها از نقره خالص ضرب می‌شده، و تصویر بخارا خدات که تاجی بر سر داشت بر آن منقور بوده. در پایان قرن دوم هجری (قرن هشتم میلادی)، سکه‌های سزبور از جریان ناپدید گشتند و سکه‌های خوارزمی جای آنها را گرفتند. بخاراییان که از این حادثه ناراضی بودند از غطریف بن عطا خواستند که سکه‌های نقره‌ای مانند درهمهای بخارا خداتان برای ایشان ضرب کنند ولی این سکه‌ها فقط برای نیازمندی محل به کار رود و از حدود آن ناحیه خارج و صادر نشود. چون نقره در آن زمان گران بود، غطریف با موافقت نمایندگان شهر، سکه‌ای از ترکیب شش فلز: طلا و نقره و سرب و قلع و آهن و مس ضرب کرد. این سکه‌ها با تصاویر پیشین ولی با نام غطریف ضرب شدند و بدین سبب به نام غطریفی خوانده شدند. ساکنان بخارا نخست از قبول آن درهمهای سیاه سرباز زدند. بدین سبب، نرخی اجباری برقرار شد که شش درهم غطریفی برابر با یک درهم نقره خالص باشد. در مورد پرداخت مالیات و خراج نیز درهمهای غطریفی به نرخ سزبور پذیرفته

### سکه‌های کم‌عیار در عهد سامانیان

۱. بخارا [دست‌آورد فردن وسطی]، پیشین، ص ۲۱۴-۲۱۱ (به اختصار).

۲. ترکستان نامه، پیشین، ص ۴۵۰-۴۴۷ (به تناد و اختصار).

۳. محیط زندگی و احوال و آثار ددکی، پیشین، ص ۷۰ (به اختصار).

می‌شد.

خراج بخارا و حومه، تا آن زمان، اندکی کمتر از دویست هزار درهم بوده و بعد از آن، به مبلغ یک سیبوی و صد و شصت و هشت هزار و پانصد و شصت و هشت درهم غطریفی تعیین شد. چیزی نگذشت که نرخ غطریفی بالا رفت؛ زیرا قیمت آن با درهم نقره برابر گشته بود. ولی رقم خراج تقلیل نیافت. و بدین منوال، بخاراییان بناچار، می‌بایست شش برابر خراج پیشین را بپردازند. بعدها قیمت غطریفی بیش از پیش بالا رفت. در سال ۲۲۰ هجری (۸۳۵ میلادی) در برابر صد درهم سفید، فقط ۸۵ درهم غطریفی، و در سال ۵۲۲ هجری (۱۱۲۸ میلادی) تنها هفتاد غطریفی می‌پرداختند.

صحت و دقت این گفته‌ها مشکوک است. در بخارا به ضرب سکه کم عیار... مانند خوارزم، بدان سبب مبادرت شده بوده، که پول از حدود آن ناحیه خارج نشود. مقدسی درباره خوارزمیان، چنین می‌گوید: «ایشان بهای درهم را، چهار دانگ معین کردند تا بازرگانان دراهم را از سرزمین‌شان خارج نکنند؛ و تا حال حاضر نقره به نزد ما وارد می‌شود و از نزد ما صادر نمی‌گردد.» بدین قرار، علت ضرب سکه شش فلزی بجای نقره خالص، گرانی بهای نقره نبوده بلکه سبب وظیفه تازه‌ای بوده که پول جدید می‌بایست انجام دهد.

درهم غطریفی، در نوع خود تنها نبوده، سورخان و جغرافیون، گذشته از درهم خوارزمی، سه نوع دیگر از درمهای کم‌عیار را ذکر کرده‌اند، که در ماوراءالنهر خراج با آن پرداخته می‌شده؛ یعنی درهم محمدی و مسیبی و غطریفی. درهم محمدی، بنا به گفته گردیزی، در عهد محمد بن دهده مداول گشت. درهم مسیبی را مسیب بن زهیر ضرب کرده بود. هر یک از سه نوع سکه کم‌عیار مذکور، در خطه جغرافیایی معینی رایج بود.<sup>۱</sup>

بطوری که از تحقیقات بازتولد بر می‌آید، در ماوراءالنهر غیر از «دهقانان» که به مالکان و زمینداران عادی و شاهزادگان صاحب زمین و فرمانروا اطلاق می‌شده، «اشراف صاحب پول و سرمایه یعنی بازرگانان مقام و موقعیت خاصی داشتند. اینان، در نتیجه تجارت کاروانی با چین و دیگر کشورها ثروت‌های کلان کسب کرده بودند.

### موقعیت اجتماعی بازرگانان

طبری در داستان تبعد سغدیان، نام این بازرگانان را در ردیف «شاهان» و امیران می‌برد. از گفته‌های نرشخی درباره بازرگانان بخارا، چنین بر می‌آید که «تجار مزبور صاحب املاک غیر منقول وسیع بوده، در کوشکها می‌زیستند و از لحاظ موقع و منزلت اجتماعی، چندان تفاوتی با دهقانان نداشتند.»<sup>۲</sup>

در دوره قرون وسطی، همواره، صاحب نظران و خیراندیشان، به متعاملین یعنی خریداران و فروشندگان توصیه می‌کردند که معامله را بصورت «نقد» انجام دهند، و حتی الاسکان از معامله «نسیه» که منشأ اختلاف و کدورت می‌شود، خودداری کنند:

متد و داد مکن هرگز جز دستادست که پسادست خلاف آردوالنت ببرد

— ابوشکور

۱. ترکستان نامه، بهوشن، ۱۳، ص ۲۴۸-۲۴۵ (به اختصار).

۲. همان، ص ۴۰۴-۴۰۳.

نظیر: نسیه آخر به دعوی رسیه  
داوری باشد و زیان و شکست»<sup>۱</sup>

«معامله نقد بوی مشک می دهد  
ستد و داد جز پسه پیشادست

— لیبی

«هر که را کالا بقیمت تر، راهزن او بیشتر — بهاء الدین ولد

هر که را می خواهی بشناسی یا با او معامله کن یا سفر کن.»<sup>۲</sup>

ناگفته نگذاریم که در قادیخ بغدادی نرشخی و دیگر منابع، از بازارهایی که در بعضی از ایام هفته و یا در فصول معینی از سال، در نقاط مختلف ماوراءالنهر برپا شده است، سخن بمیان آمده است. (بازار طواویس یا دادفود) بارتولد در قادیخ ترکستان از بازار پاییزی این شهر که امام می برد می نویسد که این بازار مدت ده روز برقرار بود، و به گفته بیرونی هفت روز. کالایی که در این بازار بفروش می رسید، حتی اگر بعد از آن معلوم می گشته که از طرف فروشنده تقلب و تزویری در کار بوده، پس گرفته نمی شده:

مردم از نقاط مختلف ماوراءالنهر، حتی از فرغانه و شاش (چاچ)، به این بازار روی می آوردند. ساکنان محل کمتر به کشاورزی می پرداختند، و این بازارهای فصلی منبع ثروت و درآمد ایشان بود.<sup>۳</sup>

پس از رواج طلا و نقره، مردم دیدند که با این سکه ها می توانند به هر کالایی که احتیاج داشته باشند دست یابند، هر چه طلا و نقره در کشوری بیشتر باشد قوه خرید مردم فزولی می گیرد. کریستف کلمب می گوید: طلا چیز عجیبی است؛ صاحب آن مالک همه چیز است، حتی می توان با طلا روح را به بهشت برد.

یکی از بدبختیهای مردم قرون وسطی، این بود که اکثر زبانداران متوجه نبودند که باگردآوری شمشهای طلا و نقره و سکه های زروسیم در گنجینه ها و انبارها، سوجبات ورشکستگی اقتصادی مردم را فراهم می کنند. اکثر پادشاهان ایران سعی می کردند از راه گرفتن مالیات یا از راههای دیگر، گنجینه هایی برای خود یا بازماندگان خویش فراهم سازند، و حتی الامکان از بکار انداختن پولها، در فعالیتهای گوناگون تولیدی خودداری می کردند. همین عامل غالباً موجب بروز بحرانهای اقتصادی و کم شدن قدرت خرید مردم و تعطیل شدن مؤسسات تولیدی می شد. فی المثل، در ایران بعد از اسلام، نخستین سلاطین سامانی چون در اخذ مالیات زیاده روی نمی کردند و ذخایر پولی را در راه اصلاح شبکه های آبیاری و دیگر امور تولیدی بکار می انداختند، وضع عمومی مردم در دوران قدرت اولین شهریاران این سلسله، تا حدی رضایتبخش بود؛ ولی در عهد غزنویان، سلطان محمود پس از آنکه به نام «دین» هندوستان را بباد غارت داد و ذخایر کلانی بدست آورد، بجای آنکه گنجینه های طلا و نقره را در راه فعالیتهای اقتصادی بکار اندازد، همه آنها را در قلاع مخصوصی زندانی کرد و دیناری از

۱. امثال وحکم، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۷۱۶.

۲. همان، ص ۱۹۶۳.

۳. دك: تركستان نامه، پیشین، ج ۱۹، ص ۲۳۸.



مالیاتها و عوارض گوناگون نکاست. بهمین علت، در عهد غزنویان، وضع اکثریت مردم رضایتبخش نبود؛ مال اندوزی و انبارکردن و مخفی ساختن زروسیم، مرضی نبود که فقط سلاطین به آن مبتلا باشند بلکه بعلمت تقدان امنیت اجتماعی و اقتصادی، اکثر رجال و فئودالهای قرون وسطی، در وسط دیوارهای زیرزمین و یادرسقف اتاق، برای روز مبادا، مقداری سیم و زر حبس و ذخیره می کردند.

**قلعه خرّمه یا قلعه سعیدآباد:** یعقوب در جریان تسخیر فارس، به قلعه خرّمه دست یافت. در این قلعه، محمد بن واصل ذخائر خود را پنهان کرده بود. به دستور یعقوب، محمد بن واصل را مورد شکنجه قرار دادند تا در قلعه را بگشاید. پس از آنکه مأسورین یعقوب به قلعه راه یافتند «سی روز، هر روز، پانصد استرو پانصد اشتر از بامداد تا شبانگاه، از آنجا همی درم و دینار و فرش و دیبا و سلاح قیمتی و اوانی سیمین و زرین برگرفتند، دون آنچه بر جا ماند از خورشهای بسیار و فرش پشمینه که کسی دست فرا آن نکرد.»<sup>۱</sup>

**حقوق گمرکی:** بارتولد می نویسد: علی رغم منع شرعی، در ممالک اسلامی، از گرفتن باج یا حقوق گمرکی خودداری نمی کردند. این عوارض (در عهد سامانیان) بیشتر در گذرگاههای آسودریا گرفته می شد. از هر شتر دو درهم و از بابت قماش که سوار حمل می کرده (محملاً به - وسیله اسب یا خر) یک درهم دریافت می داشتند. شمش نقره فقط باید به بخارا حمل شود و بدین منظور، معاینه گمرکی صورت می گرفت. در توقفگاهها از نیم تا یک درهم مأخوذ می گردید. وارد کردن غلامان ترك فقط با اجازه ویژه دولت که در هر مورد می بایستی صادر شود، ممکن می بود؛ و ضمناً برای صدور چنین پروانه ای از هفتاد تا صد درهم می گرفتند. برای اجازه وارد کردن دخترکان و کنیز ترك نیز همین مبلغ گرفته می شد ولی اجازه ای مخصوص ضرورت نداشت. برای عبور زنان (کنیزکان؟) فقط بیست تا سی درهم اخذ می کردند.<sup>۲</sup>

**بهای اجناس:** بیهقی، ضمن توصیف وقایع روزشنبه چهارم ربیع الاول سال ۴۲۶ هجری، می نویسد که سلطان مسعود به حاضران گفت: «به دهستان می گویند ده من گندم به درسی است و پانزده من جو به درسی؛ آنجا رویم و آن علف رایگان خورده آید و لشکر را فراخی باشد.»<sup>۳</sup> از این عبارت بیهقی بخوبی پیداست که در عهد غزنویان در دهات چون عرضه بیش از تقاضا بود (برخلاف شهرها) قیمت مواد غذایی ارزان بود.

بطور کلی، در بعضی نقاط ایران، نه تنها مبادله، غالباً بصورت تهاثری صورت می گرفته بلکه پرداخت بهره فئودالی و مالیات نیز غالباً با جنس انجام می شده «ولی شیوه منحصر بفرد نبوده، و بموازات آن، شیوه پرداخت نقدی نیز از قدیم بصورت فرعی، در برخی نواحی مجاور شهرهای بزرگ تجارتنی و صنعتی و یا نزدیک ملتقای جاده های کاروانرو، متداول بوده است. در نواحی اخیرالذکر، بهره اراضی تماماً و یا نصفی از آن تقدماً پرداخت می شده است. گمان می رود که پیش از حمله مغول و بخصوص در قرنهای نهم و دهم، یعنی در

۱. تاریخ سیستان، پیشین. ص ۲۳۰.

۲. رك: تركستان نامه، پیشین. ص ۵۱۳.

۳. تاریخ بیهقی پیشین. ص ۲۴۴.

زمانی که روابط کالا - پولی بمراتب وسیعتر از قرنهای سیزدهم و چهاردهم بوده، پرداخت بهره نقدی نیز در ایران بیشتر متداول بوده است.

در این باره، از روی ارقام وصولی مالیات سالانه سرزمینهای خلافت که ابن خلدون و ابن خردادبه و قذافی و همچنین وصاف نقل کرده‌اند، می‌توان داوری کرد. ابن حوقل می‌گوید که در فارس، خراج اراضی تا زمان قباد، پادشاه ساسانی، جنسی بوده و سهمی از محصول مأخوذ می‌گردیده و در زمان وی، برای نخستین بار، مالیات نقدی در آن سرزمین مقرر گردیده بود. بنابه گفته اصطخری، در نواحی پیشرفته اقتصادی، بهره را نقدی و بصورت مبلغ ثابتی از هر جریب بزرگ (صرفنظر از نوسانات مقدار محصول) دریافت می‌کردند.

در اراضی متعلق به سلطان آل بویه، هر دو شیوه خراجگزاری یعنی جنسی و نقدی معمول بود؛ به این معنی که قسمتی از مالیات را به جنس و قسمت دیگر را بصورت مبلغ ثابت، می‌گرفتند.

پس از حمله مغول، در اثر انحطاط عمومی اقتصادی ایران، بخصوص تنزل فاحش تولیدات کالایی و خرابی شهرها و افزایش گرایش بسوی اقتصاد طبیعی، وصول بهره بصورت نقدی سخت‌گامی یافت ولی بکلی از میان نرفت. در دوران قدرت غازان‌خان که نیت اصلاحی داشت، بیشتر مالیات به جنس گرفته می‌شد. از یکی از نامه‌های رشیدالدین فضل‌الله این معنی بخوبی استنباط می‌شود: «هرچه تمغای ثمار است بکلی معاف کرده‌ایم و هر چه خراج است از ده، یک مقرر شده، مشروط بر آنکه به جنس بستانند تا موجب خرابی نباشد و مردم به زراعت میل کنند و سبب عمارت ولایت گردد.»<sup>۱</sup> در سطور بعد می‌گوید: «و مثال دیوانی از ده خروار شش خروار به جنس بستانند، و چهار خروار، بحق الحراثت و التعب، بر رعیت مقرر گردانند.»<sup>۲</sup>

ظاهراً مراد از خراج ثمار مالیاتی بر درختان بارور و مترادف مالیات «باغ شساره» که در دستورالکاتب آمده، بوده است. در آن دوره، فقط از مواشی مبلغ ناچیزی مالیات نقدی می‌گرفتند؛ مثلاً در تمام بلوکات خوزستان از مواشی جمعاً ۴۰۰، ۳۰۰ دینار دریافت می‌شده است. از مکاتبات رشیدی چنین برمی‌آید که این وزیر مقتدر نیز درآمد املاک خود را به جنس دریافت می‌داشته است.<sup>۳</sup>

«پرداخت مواجب کارسندی کشوری دیوان بوسیله حواله و بروات که بعهد خزانه - داربهای محلی صادر می‌گردید صورت می‌گرفته و خزانه‌داریهای مذکور بخشی از مبلغ بروات را نقداً و بخش دیگر را به جنس (غله) پرداخت می‌کردند و بدیهی است که این مبلغ را به حساب خراج و مالیات مرسوم یا عوارض فوق‌العاده از روستاییان جمع‌آوری می‌کردند، و بجای «اداره» یا مستمری نقدی مأمورین کشوری و روحانیان، گاه قریبه‌ای که معادل آن عایدی داشته به ایشان داده می‌شد.

این سیاست در قرون بعد نیز دوام داشته؛ چنانکه در سال ۸۴۲ هجری (۱۴۱۹ میلادی) بهره‌ای که سالانه از طرف ملوک فنودال مازندران به سلطان شاهرخ تیموری پرداخت

۲۰۱. مکاتبات رشیدی، ص ۱۱۲، به نقل از، کشاورزی و مناسبات ادعی، پیشین، ص ۶۵۶-۶۵۵.

۳. رشاد کشاورزی و مناسبات ادعی، پیشین، ص ۶۵۶-۶۵۵.

می‌شده عبارت بود از ۴ خروار ابریشم سرخ و سفید به وزن استرآباد... و گذشته از آن، سازندگان می‌بایست در زمان جنگ ۶۰۰ مرد لشکری و ششصد بارشتر غله برای علوفه لشکر بدهد. در سال ۸۷۸ هجری (۱۴۷۳ میلادی) خراج سالیانه سازندگان به اوزون حسن آق-تویونلو بمیزان ۱۲۰ خروار ابریشم مقرر گردیده بوده. در عین حال، در یرلیغ غازانی تصریح شده است که در بعضی نقاط، خراج و مالیات به «وجه‌العین» و در برخی نقاط دیگر به جنس نعیین شده بود؛ و مراد از وجه‌العین پول نقد بوده است. غیر از آنکه گفتیم، در اغلب نقاط، غیر از مالیات نقدی و جنسی از کشاورزان، کار هم می‌خواستند یعنی کشاورز مجبور به کار اجباری بود که به نفع مالک فئودال و دیوان انجام می‌داد.»<sup>۱</sup>

«اصلاحات غازان خان تغییراتی اساسی در زندگی شهرنشینان، پدید آورد. در عهد اسلاف غازان خان، تجار عمده، نفوذ و وزن عظیمی در کشور داشتند. اینان تنها تجارت نمی‌کردند بلکه بمیزان وسیعی، به معاملات رباخواری مشغول بودند، و در عین حال در همه جا وصول تمام مالیاتهای دولتی و از آنجمله عوارض شهری یا «تمغا» را به مقاطعه گرفته بودند. تجار عمده از حمایت خاص سران گروه حاکمه و تسهیلات مالیاتی برخوردار بودند. کماخای زنان خوانین و شاهزادگان در واقع، دکه معاملات تجاری و رباخواری گشته بود؛ ولی وضع بازرگانان خرد و متوسط، بسبب وجود، مالیات تمغا، سخت و دشوار بود. در شهر، رباخواری، صنعتکاران و بینوایان شهری را از پا در آورده بود. مالیات عقب‌مانده و پرداخت نشده که ربح کلانی بر آن تعلق می‌گرفت، کمر بدهکار را می‌شکست و او و اعقاب وی را اسیر و مقروض می‌نمود. رباخواری چنان خطرناک شد که غازان خان، علی‌رغم پایداری قشرهای متنفذ و محافل درباری، یرلیغ ویژه‌ای صادر کرد و وامهایی را که جنبه رباخواری داشت ممنوع نمود. بعدها دولت مجبور به گشتش شد و میزانی برای بهره پول تعیین کرد، و از رباخواران خواست که از آن تجاوز نکنند.

غازان خان از لحاظ تسهیل کار صنعتکاران و بازرگانان خرد و کاهش دشواری وضع ایشان، وصول تمغا را در بسیاری از شهرها لغو کرد، و در سایر بلاد نیز میزان تمغا را تا نصف تقلیل داد.

غازان خان اصلاحی در پول نیز بعمل آورد و بجای مسکوکات گوناگونی که در ایالات مختلف ضرب می‌شد، در سراسر کشور، یک پول واحد نقره، رایج ساخت. واحد پول درهم بود که ۱۰/۲ گرم نقره داشت و شش درهم یک دینار نقره بود، و ده هزار دینار واحد محاسبه یا تومان محسوب می‌شد. این اساس پولی واحد بقدری در محاسبه سهل و راحت بود، که بزودی در کشور جغتاییان نیز متداول گشت. برای سراسر کشور یک اساس واحد اوزان و مقادیر نیز برقرار شد.

غازان خان وضع صنعتکاران برده را که در کارخانه‌ها کار می‌کردند نیز تغییر داد. سوءاستفاده‌های مأمورانی که کارخانه‌ها را اداره می‌کردند و جیره صنعتکاران را حیف و میل

می کردند، سرانجام منجر به آن شد که کارخانه‌های سازنده اسلحه و زین و برگ و لباس و غیره تقریباً محصولی تولید نمی کردند. صنعتکارانی که در کارخانه‌ها کار می کردند و وضع اسیر و برده را داشتند، به کار خود علاقه نداشتند؛ بدین سبب کار بردگان نفعی نداشت. غازان خان دادن جیره را لغو و صنعتکارانی را که در کارخانه کار می کردند مخیر کرد که برای خود کار کنند و مقدار معینی محصول یا پول بپردازند.<sup>۱</sup>

اقدامات اصلاحی غازان خان پس از وی چنانکه باید، دنبال نشد. پس از پایان حکومت ایلخانان و استقرار دولت تیموری، قتل و کشتار ادامه یافت. تیمور می کوشید با تخریب سراسر خاورمیانه، ماوراءالنهر را آباد کند. وی مطلقاً از یک برنامه اصلاحی و اقتصادی مبتنی بر منافع ملل تابع اسپراتوری، پیروی نمی کرد. جانشین او شاهرخ کمابیش فکر اصلاحی داشت ولی برنامه‌های او بسبب ضعف عمومی دولت، چندان نتیجه بخش نبود. پس از شکست و زوال حکومت بازماندگان تیمور، در دولت آق قویونلو و قراقویونلو قدم مؤثری در راه بهبود وضع عمومی برداشته نشد. «علائم انحطاط اقتصادی حتی در عهد سلطنت اوزون حسن نیز مشهود بود. کوتلارینی، سفیر ونیز از قلت جمعیت و بایر بودن اراضی دهات و گرانی لوازم زندگی با شگفتی یاد می کند.

از آنجا که علت اصلی انحطاط کشاورزی، افزایش مالیاتها، در ده سال قبل از حکومت اوزون حسن بود، وی اصلاحی در اس مالیاتها بعمل آورد. علی الظاهر مالیات تا یک ششم محصول تقلیل داده شد و میزان تمغا پنج درصد بهای کالا (یک دینار از هر بیست دینار) معین شده بود؛ ولی پس از سرگ اوزون حسن، باسورین وصول مالیات و عملداران موازینی را که وی معین کرده بود چندان مورد توجه قرار ندادند.»<sup>۲</sup>

در عهد جانشینان اوزون حسن نیز تلاشهایی برای تعدیل مالیاتها و بهبود وضع اقتصادی بعمل آمد، ولی فنودالهای نظامی و روحانی که عملی شدن این نقشه‌ها را به زیان خود می دیدند، سلطان یعقوب را مسموم کردند. به این ترتیب، نبودن حکومت مرکزی مقتدر، تقسیم سیورغالها، و تفویض معاینتهای مالیاتها و نفوذ فراوان بزرگان نظامی و روحانیان فلودال، بدهیچ پادشاه ضعیفی اجازه اجرای برنامه اصلاحی را نمی داد. در دوره صفویه، از برکت امنیت و آرامش نسبی در وضع کشاورزی و فعالیتهای صنعتی بهبود نسبی پدید آمد. «در عهد شاه عباس، میزان بسیاری از عوارض و مالیاتها تقلیل یافت؛ ولی در عهدجانشینان شاه عباس اول، میزان مالیاتها و عوارض مجدداً بتدریج بالا رفت و در پایان قرن هفدهم، میزان عوارض و مالیاتها بشدت ترقی کرد و مالیاتهای تازه وضع شد. در این دوره، مالیات اصلی همان مالیات ارضی یا خراج بود که بیشتر بجنس دریافت می شد (۱۰ تا ۳ درصد محصول). در بعضی نقاط، بجای بخشی از محصول، مالیات نقدی دائمی از هر جفت گاو دریافت می شد. مالیات باغها و بستانها عشر و توتستانها ۵ درصد محصول بود.»<sup>۳</sup>

۱. قادیخ ایران از دودان باستان تا پایان سده هجدهم، پیشین. ص ۳۷۳-۳۷۲.

۲. همان. ص ۴۴۲.

۳. همان. ص ۵۲۸.

**دارالضرب و معیری** از دیرباز، در ایران، اشخاص مطلع و کارشناسی بودند که عیار فلزات و مسکوکات را تعیین می‌کردند. از کتاب دستودالکاتب محمد نخبوانی بخوبی پیداست که از شش یا هفت قرن پیش، در ایران، برای اداره دارالضرب و جلوگیری از تقلبات احتمالی، حکومت و معیری دارالضرب را به شخصی صالح و آشنا به کار مسکوکات، محول می‌کردند. در یکی از احکام آن دوران (عهد ایبکخان) خطاب به شهاب‌الدین که به حکومت و معیری دارالضرب انتخاب شده است چنین می‌خوانیم: «حکومت و متصرفی معیری دارالضربهای ممالک بدو تفویض فرمودیم تا مجموع آنچه‌های کهن را که به دارالضرب آورند؛ به سکه‌ای که به تجدید معین و مقوش گشته مضروب گرداند، و حق النار و اجور عمله وضع کرده، مال و متوجهات دیوانی بر وجهی که حجت باز داده قایم دارد، و به تخصص احوال قلابان و آنچه بران که احوال خلایق را مغشوش و قلب می‌کنند و از نص حدیث صحیح حرمة مال المسلم کحرمة دمه نمی‌اندیشند، مشغول گشته بر قانون معذات و راستی بازخواست واجب داند و آن را که به یاسا باید رسانید، عرضه داشته بعد از حکم به یاسا رساند.»<sup>۱</sup> سپس خطاب به عمله دارالضرب گفته شده است که «جماعت قابضان (یعنی محصلین مالیات دیوانی) و سباکان (یعنی ریختگران و زرگران) و طباعان و صیرفیان و قطاعان و گدازندگان و تمامت عمله دارالضرب از قبل او باشند و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد گردند، و از سخن و صوابدید او تجاوز نسایند و بی‌اذن و اجازت او درگداز طلا و نقره شروع نکنند؛ و متوجه دارالضرب، برآستی جواب گویند.»<sup>۲</sup>

### مسکوکات در عهد صفویه

«سکه‌های این عهد، برحسب تحقیق استاد نصرالله فلسفی، از طلا و نقره و مس بود. سکه بعد از شاه‌عباس که عباسی خوانده می‌شد، اول بار بر نقره ضرب شد و حدود یک مثقال (۴/۶۴ گرم) وزن داشت. نیم عباسی صد دینار و یک شاهی ۵۰ دینار ارزش داشت و یک شاهی مساوی ۲/۵ بیستی و نمازبکی عبارت از یک دهم شاهی بود. هر پنجاه عباسی را یک تومان می‌گفتند که ده هزار دینار قیمت داشت (تومان به ترکی ده هزار است).

گاهی سکه‌های کم قیمت در شهرستانها نیز ضرب می‌شد. سکه‌های طلا معمولاً کمتر در دسترس عموم بود، و خروج آن به فرمان شاه‌عباس ممنوع بشمار می‌رفت. ضرب سکه زیر نظر معیرالممالک صورت می‌گرفت. سکه‌های طلای شاه اسمعیل اول بوزن ۴/۷۴، مثقال و از زمان سلطان محمد خدابنده یک مثقال، و از شاه‌عباس بزرگ ۱/۶۷ مثقال در دست است.

ضرب سکه بصورت ابتدایی بود. شمشها را با قیچی فلزبری به قطعات مساوی‌الوزن می‌بریدند و بعد با البر و چکش آنها را گرد می‌ساختند و سرانجام با چکش بر آن نقشی می‌انداختند، کم کم استفاده از سنگنه پیچ دار برای این کار ممکن شد. ضرابی‌ناشی زیر نظر معیرالممالک کار می‌کرد. شاه ضرابخانه را به اشخاص و آگذار

۱. محمد بن هندو شاه نخبوانی، دستودالکاتب فی تعیین المواتب، به اهتمام عبدالکریم علی اوغلی علی‌زاده،

۱۲۳، ص ۱۶۱.

۲. همان، ص ۱۶۲.

می نمود و این اشخاص فواید بیشمار می بردند. چهار صد عمله موجود در نه دستگاه ضرابخانه، هر روزه کاری کرده اند.

مقایسه ارزها: از مجموع مقایسه ای که در باب پولهای رایج آن زمان می شود کرد، این ارقام بدست می آید:

۱۰ اکو مساوی یک تومان؛ یک تومان . ۵ عباسی

اکو مساوی ۳ تا ۴ لیور

سی روپیه مساوی یک تومان - دوسو، حدود نیم شاهی، و ۴۵ سو مساوی ۱۰ شاهی

عباسی مساوی . . ۲ دینار و پنجاه عباسی مساوی یک تومان<sup>۲</sup>

حقوق کارمندان در عهد صفویه: «سواجب سالیانه وزیران ۸۲۳ تومان، و حقوق «میین -

باشی» یعنی فرمانده هزار نفر . ۴ تومان بود. حاکم اصفهان سیصد تومان (یعنی ۱۳۵۰۰ لیور)

حقوق داشت. صدور (صدر خاصه و صدر عامه) هر کدام دو هزار تومان (۳۰ هزار اکو) دریافت

می داشتند ولی عواید آنها تا ۶۰ هزار اکو بالغ می شد.<sup>۴</sup> حقوق پساوان حکومت هزار لیور و

حقوق و مزایای سیراخویشی بیش از پنجاه هزار اکو بود و اعتمادالدوله . ۴۰ هزار لیور در

سال دریافت می کرد. سربازان . ۲۰۰ فرانک و درجه داران . ۴۰ فرانک حقوق می گرفتند. اما

وصول این حقوقها آسان نبود زیرا حقوق را حواله می دادند و گاه می شد که این سربازان مجبور

بودند ربع حقوق را به تحصیلدار رشوه بدهند تا حقوق ایشان وصول شود.<sup>۶</sup>

حقوق کلان رجال و شخصیتهای درباری از حاصل کار زحمتکشان و مردم خرده پا،

تأمین می شد؛ و مثلاً امیر شکار باشی مبلغ هشتصد تومان سواجب و تیول و غیره دریافت

می کرد. برای تأمین این پول، مقرر شده بود که حیادان شیروان یکصد تومان، اهالی دارالمرز

به صیغه انعام . ۱۵۰ تومان، و آرامنه جولاهی پنجاه تومان و مجوسان اصفهان . ۲۰ تومان بدهند.

علاوه بر این، مبلغی از داروغگی سلاخان، کله پزان، سرغ فروشان، کبوتر پرانان و بهله دوزان

دریافت می داشته.

رشوه و ارتشاء در تصمیمات شاه و دیگر زمامداران تأثیر فراوان داشت؛ چنانکه نماینده

تجارتی هلند با دادن یک ساعت نقره و پنجاه اکوی طلا، به خدمت شاه سلیمان راه یافت و امتیازاتی

برای تجارت کشور خود در بندر عباس بدست آورد. نماینده انگلیس نیز با تقدیم دو سست دو کای

طلا و یک قطعه جواهر، امتیازات مطلوب را کسب کرد. نماینده کمپانی فرانسه نیز از راه تقدیم

هدایا امتیازات قبلی را تجدید کرد<sup>۷</sup> به این ترتیب، اقتصاد قوم صفویه با مرگ شاه عباس کبیر،

۱. رک: زندگانی شاه عباس اول، پیشین. ج ۲، ۲۶۰-۲۵۹.

۲. رک: محمد مفید مستوفی باقی، جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار، ج ۱، ص ۲۴.

۳. رک: سیاحتنامه شاردن، پیشین. ج ۱، ص ۱۸۰.

۴. همان. ص ۴۱۷.

۵. سفرونامه سانسون. ترجمه تقی فضل، ص ۴۴.

۶. رک: سیاحتنامه شاردن، پیشین. ج ۱، ص ۱۸۵.

۷. سیاحتنامه شاردن. ج ۱، ص ۱۲۵ و ۱۲۲. نقل از: سیاست و اقتصاد عصر صفوی. پیشین. ص ۲۶۰.

بتدریج، در سرایشی سقوط افتاد و در نتیجه سول‌انگاری و نساد و رشوه خواری، آثار شکست و تنهایی آشکار گردید. فردوسی طوسی هزار سال پیش، علل و عوامل سقوط اجتماعی و اقتصادی را چنین توصیف می‌کند:

سرتخت شاهان بیبچد سه کار	نخستین ذ بیدادگر شهریار
دوم آنکه بیماریه را برکشد	ز مرد هنرمند برتر کشد
سه دیگر که با گنج خویشی کند	به دینار کوشد که پیشی کند
کجا گنج دهقان بود گنج اوست	و گرچند بر کوشش و رنج اوست.۱

«در عهد شاه‌عباس، کوششی بمنظور پدید آوردن اساس واحد پول نیز در سراسر کشور، بعمل آمد و واحد جدید پول «عباسی» نامیده می‌شد، و می‌بایست یک مثقال (۶/۴ گرم) نقره داشته باشد و معادل دویست دینار بود. یک تومان مساوی بود با ده هزار دینار یا پنجاه عباسی. اگر بیاد آوریم که در عهد غازان‌خان، یعنی آغاز قرن ۱۴ میلادی، یک دینار قریب سه مثقال نقره، و در قرن هفدهم سه‌عباسی یعنی ششصد دینار هم سه مثقال نقره داشت، واضح می‌شود، که در عرض مدت سیصد و اندی سال، بهای دینار ششصد بار تقلیل یافته بود.

باری، دولت شاه عباس موفق نشد پول واحدی در سراسر کشور رایج سازد. در قرن هفدهم، سکه‌های مختلف که ارزش متفاوت داشت و از آنجمله پول عثمانی و کشورهای اروپایی، بموازات عباسی، در ایران رایج و نرخ آنها نیز در نواحی مختلف متغیر بود.»<sup>۲</sup>

### پول رایج ایران در عهد صفویه

«پول رایج ایران، بعلت رکود تجارت و اشکال حمل مبالغ بسیار از مسکوک، رواج چندانی نداشت. ضرب سکه‌های طلا که از حیث وزن سبک و از لحاظ قیمت سنگین بود، جز در موارد پراهمیت صورت نمی‌گرفت. سکه‌های طلای خارجی که به ایران می‌آمد سکه‌های «ونیزی» بود که یحتمل، در مقابل ابریشم صادراتی، توسط تجار ارمینی، پرداخته می‌شد. پول رایج نقره، بر اثر قلب کاری، لطمه می‌خورد و از ارزش آن می‌کاست (کمپنر در صفحه ۳۳ می‌گوید. . . در سال ۱۶۸۴، از سی هزار تومان سپرده موجود در خزانه، فقط سیصد تومان آن درست و کامل بود. در نوامبر ۱۶۸۵، پول رایج ملغی گردید و از جریان افتاد و بجای آن رئیس ضرابخانه پولی قلب و کم ارز به جریان گذارد و در نتیجه، به فرمان شاه، میل در دیده وی کشیدند.) وجوهی که به خزانه سلطنتی ریخته می‌شد باقی می‌ماند و بدشواری از نو به بازار می‌آمد و بجریان گذارده می‌شد.

شاردن (درج ۵، ص ۴۹) خزانه‌را چنین توصیف می‌کند: «در طه‌ای است بی انتها زیرا همه چیز در آن فرو می‌رود و از آن بدشواری چیزی خارج می‌شود. راجع به گردآوری و الباشتن پول توسط مردم عادی، مثالی برجسته و مهم بیان کردیم و گفتیم که تاجری در خانه خود ۱۴ کیسه زر عباسی اندوخته بود. رباخواران و صرافان هندی بخصوص، مسؤول خارج شدن سکه‌های پرعیار از جریان و دادوستد بشمارند.»<sup>۳</sup>

۱. دک، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ۲۶۱-۲۶۰.

۲. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، پیشین، ص ۵۲۴.

۳. سازمان اداری حکومت صفوی، پیشین [متن وحاشیه] ص ۴۴-۴۲.

«شاردن در جای دیگر (ج ۸، ص ۲۹۴)، می گوید: «شاه بنهایی به اندازه تمام افراد کشور خود درآمد دارد و این درآمد از طریق مصادره، روزبروز، افزایش می یابد.» شاهان و شاهزادگان اولیه صفوی که نشان را بر پشت اسب می خوردند و در بیابانهای بی آب و علف در تعقیب ازبکان و ترکان می دویدند، کم کم، تبدیل به پادشاهانی شدند که در حضور آنان نوعی چینی سبز وجود داشت که هر قطعه آن پانصد اکو می ارزید. قیمت ظروف طلای غذاخوری شاه «۱ در حوالی ۱۰۷۷ هجری (۱۶۶۶ میلادی) به ۳۲ تا ۵۰ میلیون بالغ می دانستند. شاردن گوید: «من یک تکه بشقاب را با پرداخت ۱۲ هزار فرانک از خواهرشاه فقید (عمه شاه سلیمان) بدست آوردم.» در جای دیگر (ج ۳، ص ۲۹۰ و ۱۸۰) توضیح می دهد که ظروف آبدار خانه همه زرین و جواهرنشان بود؛ و آبدارباشی اظهار می داشت که چهار هزار قطعه ظروف و آلات خوان زرین جواهرنشان وجود دارد و قیمت آنها بیش از یک میلیون است.

جشن عروسی پسر بزرگ خوانسالار شاه سلیمان با دختر دیوان بیگی چهارده روز ادامه پیدا کرده و چهارصد هزار لیره خرج برداشته بوده است.

تخت شاه یک پارچه مکلل بود. جواهرات تن شاه به چند میلیون می رسید. کلاه اسرا و بزرگان آراسته به جقه و جواهرات بود که برخی از آنها دو سه میلیون فرانک ارزش داشت. رقابت امرادودود، بجای این که در پیشبرد مقاصد ملی و بهبود وضع اجتماعی خلق بوده باشد، تبدیل به همچشمی در ایجاد کماخها و باغهای بزرگ و اندوختن ثروت از راههای غیر مشروع شد. به قول شاردن (ج ۴، ص ۱۳۱)؛ زین ویراق اسبان و اشخاص متمکن، جواهرنشان و زرین و سیمین بود. در حرم، عطریات سیل وار بمصرف می رسید.»<sup>۱</sup>

معیر الممالک: معیر، در دستگاه حکومت صفوی، به ضرب مسکوکات نظارت عالییه داشت. ضرابی پاشی نیز مقام مهمی بود ولی معیر الممالک به او ریاست داشت. تثبیت پول رایج کاری بسیار فنی و دقیق بود، زیرا از یک طرف نظر این بود که حتی المقدور بیشتر سود برده شود و از طرف دیگر تنزل جنس پول، از قیمت آن در بازار می کاست و حتی موجب بروز اغتشاش می گشت. معیر پاشی، در سراسر ایران نمایندگانی داشت که بر تولید فلزات، پربها نظارت داشته باشند. زرگر پاشی نیز حقوقی مشابه این، در زرگرخانه داشت. تذکره الملوك می گوید: وی (زرگر پاشی) مبالغی بعنوان عوارض، از جهت رفت در جواهرات موجود در بازار اصفهان دریافت می داشت. (ذکر پاشی، بر کلیه اموری که در زرگرخانه جریان داشت بازرسی، و بهای جواهرات را تعیین می کرد و همه جوهریان و زرگران اصفهان را تحت نظر داشت. از جواهراتی که به دربار فروخته می شد، دو درصد حقوق می گرفت و از آنچه در شهر معامله می گشت یک درصد. منبع درآمد سرشار وی از حقوقی بود که معادل دودصد از کلیه زرو سیمی که از کشور خارج یا به کشور داخل می شد اخذ می کرد. زرگر پاشی آزادانه، حق داشت به کاخ درآید.<sup>۲</sup>

مراحل ضرب سکه: در ابتدا ضرب سکه چنین بود که از دیگ، فلز مذاب را در قالبهای بلند می ریختند تا بصورت شمش درآید. سپس این شمشها را با قیچی مخصوص فلزبری،

۱- سیاست و اقتصاد صفوی، پیشین، ص ۲۱۵-۲۰۷ (به تناوب و اختصار).

۲- دکه سازمان اداری حکومت صفوی، پیشین، ص ۱۱۱-۱۱۰.



به قطعات متساوی‌الوزن می‌بریدند بعد با انبر و چکش، آنها را گرد می‌ساختند و بلافاصله سفید می‌کردند یعنی آنها را با پاک‌کردن و جوشاندن، پرداخت می‌کردند و سرانجام، با چکش، بر آن نقش می‌انداختند و بصورت مسکوک کامل درمی‌آوردند. در مرحلهٔ اخیر، تنها شیوهٔ مقتضی عبارت بود از این که یک سکه را در یک سنگنهٔ چوبی محکم قرار دهند و یک سکهٔ دیگر را که کامل و نقش‌دار بود بر آن بگذارند و با چکش بر آن کوبند؛ آنقدر که نقش این سکه بر دیگری نقش شود.<sup>۱</sup>

عیار مسکوکات: مسکوک طلافظ در موارد خاص و مهم، همچون بر تخت نشستن شاه یا فرا رسیدن نوروز و غیره، ضرب می‌شد و مانند نشان و مدال، مورد استفاده قرار می‌گرفت. وزن اساسی اشرفی ۴ دانگ بود یعنی سه چهارم مثقال. اما دو نوع اشرفی وجود داشت: یکی به نام اشرفی و دیگری به نام مهر اشرفی... در مورد—طلایی که برای آب دادن نقره بکار می‌رفت، درجه بندی با اختلاف ۰ و ۱۰ و ۱۵ درصد وجود داشت.

پول رایج، نقره بود که عیار آن باید با عیار پول اسپانی یکی باشد، ولی در شهرهای مختلف، آن عیار را تنزل می‌دادند. کمپفر (ص ۳۵) به شهر حویزه اشاره می‌کند و ضرابخانهٔ آنجا را تنها ضرابخانهٔ قابل اعتماد می‌داند. کمپراز بیگلر بیگیان نخجوان و ایروان و تبریز نام می‌برد که امتیاز ضرب سکه داشتند. سکهٔ اصلی و اساسی نقره همانا عباسی است که در زمان سلطنت شاه عباس رایج گشت، و وزن رسمی آن، معادل یک مثقال مساوی ۶ دانگ بود.<sup>۲</sup>

واجبی: واجبی در طول زمان، نوساناتی داشته و نرخ آن برحسب دینار و هر مثقال تغییر کرده است. ارزش اشرفی ثابت‌تر از پول نقره بود. شاردن (ج ۴، ص ۱۸۷) می‌گوید «حق ضرب سکه در ایران، از دیگر نقاط جهان بیشتر است. در نتیجهٔ تنزل وزن عیار، بتدریج، ارزش پول نقصان یافت. در تذکرهٔ الملوک آمده است: «به خدمت شاه محمود افغان عرض نموده بودند که وزن عباسی از قرار شش دانگ، سکهٔ پادشاهان را ببقدر و بی‌وقوع می‌کنند.»

ظاهراً در دورهٔ محمود، بر وزن عباسی بی‌افزایند.<sup>۳</sup>

مینورسکی در کتاب خود، می‌نویسد: «ضرابی باشی که تحت امر معیر الممالک است، رئیس واقعی ضرابخانه بشمار می‌رفت. معیر الممالک اختیار داشت که شخصاً هر دو وظیفه را عهده‌دار گردد. ضرابی باشی همچنین ضابط و تحویلدار «واجبی» خوانده می‌شود. منظور از این عبارت، آن است که وی مبالغ مربوط به خزانه را تشخیص و تعیین و وصول می‌کرد. ضرابی باشی و مشرف هردو، از عمال رسمی بودند، اما معیر الممالک منشی خود را برای بازرسی مجدد مبالغ واجبی تعیین می‌کرد. مستأجر کسی بود که ضرب مسکوکات و ساختن نقدها در بعض سواق، به‌ویژه واگذار می‌گردید. شاه ضرابخانه را به اشخاص واگذار می‌کرد، و این اشخاص سهم بزرگی از منافع را خود برمی‌داشتند و در قسمتی، با صرافان شرکت می‌کردند. صراف باشی مسؤول مرغوبیت مسکوک بود.»<sup>۴</sup>

۱. دك همان، ص ۱۱۱.

۲. دك همان، ص ۱۱۲-۱۱۳.

۳. دك همان، ص ۱۱۵.

۴. همان، ص ۱۲۳ (به اختصار).

مزد ارباب حرف در کارهای عمومی: حق القدم پزشکی برای اول بار ۱۰ شاهی و برای دفعات بعد شاهی بود که معادل ۵۰ سوپول فرانسه است. در فصد، دو سو و اصلاح سلمانی، دو سو مزد پرداخته می‌شد. [شاردن، ج ۸، ص ۲۶-۲۵]. دخترانی که وارد حرم سلطنتی می‌شدند از ۲۵۰ فرانک تا سه هزار اکو مستمری داشتند و مستمری معمولی بالغ بر ۲۵۰۰ لیور بود [شاردن، ج ۸، ص ۳۷۹]. حقوق سربازان سوظف قلعه طبرک ۳۰۰ تا ۵۰۰ فرانک بود و قریب هزار تن سرباز در این قلعه همیشه وجود داشت [شاردن، ج ۷، ص ۲۲۳]. سواره نظام حدود ۴۰۰ لیور و تفنگچی آقاسی و قوللر آقاسی یک هزار تومان حقوق داشت؛ و در زمان شاه سلیمان، قریب ۸۰ هزار سرباز حقوق بگیر، در ولایات وجود داشته‌اند. [شاردن، ج ۸، ص ۲۲۳]. حقوق یک غلام هشت یا نه تومان بود و تفنگداران نصف این مبلغ حقوق می‌گرفتند. کارگرانی در کارخانه‌های سلطنتی بوده‌اند که ۸۰۰ اکو حقوق و مبلغی هم جیره داشته‌اند. شاه در حدود ۳۲ باب کارخانه داشت که هر کدام قریب ۱۵۰ کارگر داشت [شاردن، ج ۷، ص ۱۲۸].

به قول شاردن، حقوق منجم باشی، در زمان شاه عباس دوم، صد هزار لیور بود، و پسرش که جانشین منجم بود، ۵۰ هزار لیور حقوق می‌گرفت. مبلغ دوست تومان تبریزی وظیفه در وجه ملاباشی مقرر بود. صدر خاصه و عامه مسؤولیتهای مختلفی بعهده داشتند بقراری که در دستورالملوک آمده، سیرزا ابوطالب صدر خاصه ۱۳۶۰ تومان مدد معاش می‌گرفته است.<sup>۱</sup>

ارزش پول: شاردن (ج ۴، ص ۴۰) می‌نویسد: در سال ۱۶۶۹ (۱۰۸۰ هجری) برای نوکران من در سهامتخانه، یک لیور (نیم کیلو) جو را به یک دینار و نیم، نان چهار دینار، گوشت گوسفند خوب یک شاهی، جوجه دو شاهی و شش دینار و ماکیان درشت را چهار شاهی حساب کردند.<sup>۲</sup>

حدود سال ۱۰۳۸ هجری (۱۶۱۸ میلادی) در دوران شاه عباس اول، هشت هزار خروار غله در سیستان به هزار تومان خریداری شده است [احیاءالملوک، ص ۴۴۱]. البته قیمتها بر حسب عرضه و تقاضا و وضع بارندگی و شدت و ضعف آفات نباتی تغییر می‌کرد؛ چنانکه در قحطی هرات که در اوایل دوره صفوی اتفاق افتاد، «اگر نادراً خرواری گندم از ولایتی به هرات آوردندی، اغنیاء به شش هزار دینار تبریزی می‌خریدند [حبیب‌السیور، ج ۴، ص ۵۵۲]»<sup>۳</sup> منع صدور ارز؛ یکی از اقدامات شاه عباس که توجه او را به امور اقتصادی نشان می‌دهد، ممانعت او از صدور ارز بود. او مقرر داشت که شیعیان بجای زیارت حج به زیارت قبور ائمه (ع) و سایر مقابر بسنده کنند. کسانی که آرزوی کعبه داشتند، ناگزیر بودند مبلغ خطیر به شاه پیشکش کنند. شاردن [ج ۸، ص ۲۴۹] می‌گوید: بیشتر درآمد زرگرباشی مالیات طلا و نقره‌ای است که از کشور خارج می‌کنند، و او مقصدی اخذ این مالیات است.<sup>۴</sup>

۱. رک: سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۱۷۸-۱۷۷.

۲. همان، ص ۱۹۰.

۳. رک: همان، ص ۱۹۱-۱۹۰.

۴. رک: همان، ص ۱۹۱.

## مشکلات اقتصادی

یکی از عادات زیانبخش زمامداران ایران، چه در دوره قبل از اسلام و چه در دوران بعد از اسلام، گردآوری ذخایر مالیاتی در خزائن کشور و راکد نگاهداشتن آنها بود. شاردن می‌گوید: خزانه شاه یک‌گودال بی‌انتهای واقعی است؛ زیرا همه چیز در آن ناپدید می‌شود و مقدار اندکی از آن خارج می‌شود، مگر در مورد هدایایی که شاه، فی‌المجلس می‌بخشد؛ اما بسیار نادر است که برای امر دیگری چیزی از خزانه خارج شود.<sup>۱</sup>

تقسیم غیر عادلانه ثروت بین طبقات مختلف اجتماع و حرص و آز نامحدود سلاطین در گردآوری طلا و ذخایر ملی و مصرف نکردن آنها در راههای تولیدی و عمرانی و توجه زمامداران به امور تجملی و غیر ضروری، از دوره شاه سلیمان بعد، مملکت را در سراشیبی سقوط اقتصادی افکند. شاردن که سردی بازرگان و جواهر فروش بود، می‌نویسد: «در سال ۱۶۶۶ (۱۰۷۷ هجری) شاه‌عباس ثانی دستور داد ۵۰ هزار اکو، بهای جواهراتی که به او فروخته بودم به من نقد بپردازند. هر کس وجهی از خزانه دریافت می‌داشت، قاعدتاً می‌بایست ده درصد آن را بعنوان مالیات، بپردازد مگر اینکه شاه او را معاف دارد. در خزانه شاه، یاقوتی به اندازه نصف تخم مرغ بود که زیباترین و خوشرنگترین گوهر بود که من دیده بودم. در بالای آن، نام شیخ صفی را حک کرده بودند. بعضی سرواریدها ده دوازده قیراط وزن داشت. الماسهای پنجاه تا صد قیراطی فراوان بود؛ اما مقدار طلا و نقره را ممکن نبود تعیین کرد.»<sup>۲</sup>

«مخارج مطبخ و جامه‌دار خانه کوچک شاهی تا حدود سه میلیون [ظاهراً: اکو] بالغ می‌گردید و هزینه کارگاهها و تالارهای هنری به چهار میلیون، هزینه منزل و خانه ده میلیون، هزینه افراد گارد سیزده میلیون، و حرمسرای شاهی ۴ میلیون. ایرانیان می‌گویند که شاه روزی هزار تومان خرج می‌کند، و روزی ۱۲۰ تومان درآمد دارد.

شاردن پس از بازدید از یک خزانه، گوید: تنها در یک اتاق که پرده کنار رفت، کنار دیوار تا سقف پر از کیسه‌های پول بود، و من با محاسبه احتمالی حجم آنها را حدس زدم که جمعاً سه هزار کیسه می‌شد و هر کدام محتوی ۵۰ تومان بود. به من گفتند که همه جا دیوارها به همین نحو مستور است. وسعت خزانه چهل گام مربع است و آقا کافور خزانه‌دار آن است. چندین خزانه صندوق هم هست که کلیدش به دست آقا کافور نیست و لاک و مهر شده و کلید آن به گردن خود شاه است.»<sup>۳</sup>

**واحد وزن:** پیرو می‌نویسد: در ایران دو نوع واحد وزن وجود دارد: یکی واحد وزن شاه و دیگر واحد وزن تبریز. وزن شاه دو برابر وزن تبریز است، ولی وزن تبریز بیشتر رواج دارد و توزین مایحتاج ما نیز با همین واحد انجام گرفت. «باتمن» تبریز معادل قهلیور بلکه بیشتر است. هر باتمن به چهار چارک تقسیم می‌شود و هر چارک نمی‌دانم چند سیاه [سیه] است. سیاه نیز مرکب از چندین مثقال است. به هر حال، برای دوازده نفر اهل منزل و پنج یا شش اسب و

۱. سیاحتنامه شاردن، پیشین، ج ۱۸، ص ۳۰۷.

۲. همان، ص ۳۰۸-۳۰۷ (به اختصار).

۳. سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۲۰۷-۲۰۶.

هشت شتر ما آذوقه و مایحتاج زیر، دو بار برای مدت یک ماه یا اندکی بیشتر فرستاده شد: ۲۰۰ من آرد، ۱۵۰ من برنج، ۳۷ من روغن، ۸۰ من سرخ، ۱۹ گوسفند، ۱۷ بره، ۶۰۰ تخم مرغ، ۱۵ من نخود، ۱۲ من نمک (زیرا علاوه بر مصرف آشپزخانه، به مصرف خوراک اسبها و شترها نیز می‌رسید)، ۳ من ادویه گوناگون، یک چارک لفل، یک چارک دارچین، یک سیر هل، ده من ناردانه (یعنی دانه‌های انار خشک شده)، ۲۷ من پیاز، ۲۰ من شراب (برای مصرف نوکرها)، ۵۰ عدد شمع قطور و بلند که هر کدام آنها سه لیور وزن دارد (این شمعها سرشب و حداقل دو شب می‌سوزند ولی پس از یک شب سوختن نیمه دیگر را در اتاق پذیرایی نمی‌گذارند)، ۱۲ من پیه برای سوزاندن در پیه‌سوزهای نقره‌ای. پیه‌سوز واقعاً چیز خوبی است و حتی شاه آن را مصرف می‌کند، و معمولاً پیه‌سوز را با شمعهای گچی یک در میان قرار می‌دهند. علاوه بر اینها: ۵ من کشمش بی‌هسته، که از آن در طبخ پلو استفاده می‌شود، ۵ من برگه زردآلو، ۵ من سرکه، ۱۰ من پنیر، ۲۰ من ماست (که در کشور ما وجود ندارد) ۳ من شکر، ۵ تنگ بزرگ گلاب، ۵ من عسل، هزار عدد پرتقال، صدمن جو برای حیوانات. بعلاوه صد کیل مزرعه جو در اختیار ما گذاشته شد تا چهارپایان در آن به‌چرا پردازند. ۵ بار هیزم نیز برای مصرف سوخت، در اختیار ما گذاشته شد.»

**مسکوکات ایران**  
تاورنیه در سفرنامه خود، ضمن بحث در پیرامون مسکوکات ایران، می‌نویسد که در ایران مسکوک طلا ضرب نمی‌شود، مگر وقتی که پادشاهی تازه به تخت سلطنت جلوس کند که برای تجمل و انعام و بذل و بخشش پول طلا سکه می‌کنند. بهمین علت، سکه‌های طلا، گاه، در میان مردم و مبلغی در خزانه و نزد صرافها وجود دارد. مردم غالباً سکه‌های طلای خود را نزد صراف می‌برند و با پول رایج عوض می‌کنند. در ایران، هم شمش هم مسکوک و هم ظروف نقره را قبول می‌کنند. همینکه مسافری وارد ایران می‌شود، موظف است که هر قدر نقره داشته باشد اعلام کند تا اسم شاه در آن مسکوک شود و اگر کسی اعلام نکند و کشف بشود جریمه‌گزافی از او دریافت می‌دارند. رؤسای ضرابخانه هر ناحیه‌ای اصرار دارند که نقره مسافری که محل کار ایشان است سکه شود. تاورنیه می‌نویسد که در ایران چهار نوع مسکوک نقره رواج دارد که عبارتند از: عباسی، محمودی، شاهی، بیستی. اما بیستی حالا خیلی کم است. مسکوک سیاه را غازیکه می‌گویند. غازیکه ساده معادل است با پنج دینه (دینه پول قدیم فرانسه است) غازیکه مضاعف مساوی است با یازده دینه . . . تمام این مسکوکات نقره مدور هستند با استثنای بیستی که بیضی شکل است.  
در مسکوکات نقره، در یک طرف سکه، اسم پادشاه و در طرف دیگر، اسم شهر و تاریخ هجرت محمد (ص) نقر شده است.

در مسکوکات مسی، یک طرف، یک شیر نقش شده است که خورشیدی در پشت دارد و طرف دیگر، اسم شهری است که در آنجا سکه زده‌اند. طلا اسم پول معین مخصوصی نیست؛ مقصود از یک طلا پنج عباسی است. یک تومان هم پول معین نیست؛ یک تومان مساوی

است با پانزده آکو.<sup>۱</sup>

### اوزان در عهد صفویه

کارری در سفرنامه خود، می‌نویسد: «واحد وزن مال التجاره‌های معمولی و اوزان قیمت، در ایران، «سن» است که مساوی ۲۵ لیور اروپایی است؛ تقریباً ۱۲ کیلو. و واحد وزن اجناس گرانقیمت «مثقال» است که ۷۲ مثقال معادل یک لیور می‌باشد.»<sup>۲</sup>

### تقلیل ارزش پول

سانسون می‌نویسد: «وضع پول در ایران (در عهد شاه سلیمان) بقدری بد می‌باشد و از ارزش آن بقدری کاسته شده است که هیچکس حاضر نیست مال التجاره خود را به ایران بیاورد و در برابر آن، پول مس ایران را دریافت کند. این فساد و بدی وضع پول از آنجا ناشی شده است که اشخاصی (اکه سکه تقلبی تهیه می‌کنند و در سلکت رواج می‌دهند خوب تعقیب نمی‌نمایند؛ یا اگر تقلب آنها را کشف می‌کنند فقط به گرفتن رشوه و پول از آنها اکتفا می‌کنند و آنها را مجازات نمی‌نمایند. متجاوز از ده سال است که در ایران برای تجدید سکه و اصلاح پول فعالیت می‌کنند ولی بمحض اینکه این سکه‌ها از ضرابخانه بیرون می‌آید و بدست مردم می‌رسد، هندیها سکه‌های نو را از سلکت خارج می‌کنند و به هند می‌برند.»<sup>۳</sup>

انحطاط اقتصادی که از مرگ شاه‌عباس دوم آغاز شده بود، در عهد شاه سلطانه‌سین رو به‌فزونی نهاد و سرانجام در نتیجه حمله افغانها و مظالم نادرشاه، به‌پاره شدن شیرازه امور معیشتی و اقتصادی مملکت منتهی‌گردید. در این جریان بیش از همه، کشاورزان و پیشه‌وران جزء صدمه و زیان دیدند. تنها در منطقه اصفهان قریب هزار قریه (یعنی دو ثلث قراه آن بخش) ویران‌گشت و بی‌سکنه ماند. سدها و بندها و کاریزها و دیگر مؤسسات آبیاری خراب شد، و یا از حیز انتفاع افتاد. از آنجمله سد معروف «بند سلطان» نزدیک مرو ویران شد. بسیاری از روستاییان به‌دست لشکریان دشمن، کشته و یا بتوسط ترکان به‌اسیری و بردگی برده شدند و یا ازگرسنگی و بیماری — این دو رفیق جدانشدنی و همیشگی مهاجمات بیگانه و حربها و جنگهای خانگی — مردند. کشاورزی درکنار پرتگاه نابودی قرارداشت؛ زیرا اساس آن درروزگار گذشته بر اثر سیاست مالیاتی شاه سلطانه‌سین لطمه سخت دیده بود.

علی‌رغم ویرانی و انحطاط وحشتناک اقتصادی، نهمتجاوزین ترك و افغان و نهمامیران محلی فتودال و نهمبعد از آنان، نادر به‌فکر تقلیل عوارض و بهره فتودالی که بر دوش رعایا سنگینی می‌کرد افتادند بلکه می‌کوشیدند که عوارض را به‌همان نرخ و میزان سابق وصول کنند.

از زمان شاه سلطانه‌سین، پول کم‌عیار که مقدار نقره آن کمتر از میزان مقرر بود ضرب می‌شد. محمود افغان کوشید تا سکه تمام عیار ضرب کند (۱۱۳۶ هجری / ۱۷۲۳ میلادی) ولی در این راه توفیقی نیافت. در نتیجه، ضرب سکه کم‌عیار و کمبود عمومی آذوقه که مربوط

۱. در سفرنامه تاودنیه، پیشین، ص ۲۲۰ پیوسته.

۲. سفرنامه جملی‌کادری، پیشین، ص ۱۳۹.

۳. سفرنامه سانسون، پیشین، ص ۱۸۸.

به انحطاط کشاورزی بود، موجب تقلیل شدید بهای واقعی پول گشت، و این تقلیل نسبت به پاپان قرن هفدهم ده - دوازده بار و در بعضی نقاط، بیشتر بود.

قیمتها هم نسبت به تقلیل بهای پول، افزایش یافت؛ مثلاً بنابه گواهی محمد کاظم، در آغاز حکومت نادر، در ناحیه مرو یک من غله ۲۰۰ دینار ارزش داشت و به گفته آبرآم کرتاسی، در همان تاریخ، یک من غله در تبریز ۹۰۰ دینار قیمت داشته است.<sup>۱</sup>

در فاصله بین سرگ نادر و استقرار حکومت قاجاریه، تنها در دوران کوتاه زمامداری کریم خان زند، مردم نفس راحتی کشیدند و امور اقتصادی کم و بیش، سروسامانی گرفت. در دوره قاجاریه نیز هیچ برنامه‌ای برای اصلاح امور اقتصادی وجود نداشت. فقط در این دوره، جنگهای مستمر فتوادی تقلیل کلی یافت و امنیت نسبی برقرار گردید.

در دوره قاجاریه نیز قدمی در راه اصلاح وضع مسکوکات و توحید اوزان و مقادیر برداشته نشد.

### وضع مسکوکات در عهد قاجاریه

اوزان و مقادیر مسکوکات: آقای جمال زاده در سال ۱۳۳۵ هجری قمری، در کتاب گنج شایگان درباره اوزان ایران، چنین می نویسد: «اوزانی که امروز متداول است بسیار قدیمی است، و مبنای آن بر این است که گندم را مأخذ قرار داده و اوزان دیگر را از روی آن تعیین نموده اند؛ از قرار زیر:

۱. گندم مساوی است با یک نخود (۱۹۲/۰ گرم)

۲. نخود مساوی است با یک مثقال (۶۳۵/۴ گرم)

۳. مثقال مساوی است با یک سیر (۷۳۸/۷۳ گرم)

۴. سیر مساوی است با یک چارک (۲۸/۷۳۷ گرم)

۵. چارک مساوی است با یک من تبریز (۹۱۳/۹۴۴ کیلوگرم)

از این قرار، من تبریز ۹۴۰ مثقال می شود ولی علاوه بر من تبریز که بیشتر در تهران متداول است، اقسام دیگر من نیز در نقاط دیگر معمول است و از آن قبیل است:

۱. من شاه که دو برابر من تبریز است (۱۲۸۰ مثقال)

۲. من نعباسی که ۷۲۰ مثقال است و در شیراز و بوشهر رواج دارد.

۳. من بندرعباس ۸۴۰ مثقال

۴. من تبریز حقیقی هزار مثقال

۵. من سراغه ۱۲۵۰ مثقال و غیره.

ایجاد من تبریز را به خواجه رشیدالدین فضل الله نسبت می دهند. همینطور که من مختلف است خردا هم متفاوت است؛ چنانکه خروار معمولی که خروار دیوانی هم نامیده می شود، صد من تبریز و خروار استرآباد ۹۰ من تبریز است.

قیراط برای وزن کردن جواهرات بکار می رود و معادل  $\frac{1}{33}$  مثقال است.

گلاب و آب لیمو و غیره را در قرابه خرید و فروش می کنند. قرابه مساوی است با  $\frac{1}{4}$  لیتر. روغن و ماست و پنیر را در خیک می فروشند. خیک در مازندران و استرآباد، معادل ۱ من تبریز

است. در سواحل بحر خزر، برای برنج، قوطی معمول است که معادل ۹ من تبریز است.<sup>۱</sup> «مقادیر: «واحد طول ذرع است یا گز و در ایران سه نوع ذرع متداول است: ذرع شاهی، ذرع مقصر و ذرع نیشابور. ذرع شاهی معادل است با  $1/12$  متر. برای اندازه گرفتن ماهوت و منسوجات پنبه‌ای «توب» متداول است که ۶ ذرع شاه باشد؛ و ذراع از نیم ذرع کمتر است، و وجب تقریباً ۲۲ درصد ذرع است.

برای اندازه گرفتن، مسافت فرسنگ متداول است که اصولاً ۶ هزار ذرع است ( $6/72$  کیلومتر)؛ برای سطوح و اراضی، جریب بکار می‌رود که میزان آن در نقاط مختلف یکسان نیست؛ چنانکه در اصفهان هزار ذرع مربع، و در گیلان جریب ده هزار ذرع مربع است و مساوی است با ۱. قفیز و قفیز هم عبارت است از چهار چارک.<sup>۲</sup>

مسکوکات: «اساس پول کنونی ایران نقره است و واحد مقدار آن قران است. یک قران معادل است با بیست شاهی، و هر شاهی معادل است با پنجاه دینار. دو شاهی را صد دینار می‌خوانند و چهار شاهی را یک عباسی. ده قران مساوی است با یک تومان. یک قران و پنج شاهی را یک ریال و ده شاهی را که نیم قران باشد «پهن‌آباد» (پناه‌آباد) می‌گویند.

علاوه بر نقره و نیکل، بعضی مسکوکات طلائی نیز هستند ولی قیمت معینی ندارند و موسوم هستند به دو اشرفی و اشرفی و پنج هزاری و دو هزاری. دو اشرفی از همه بزرگتر است، و قیمتش چهار تا چهار تومان و نیم است.

قیمت پول ایران به پول خارج، همیشه در تغییر و تبدیل و غالباً رو به تنزل است.

یک لیره	انگلیسی	در سال	۲۴۸۰	معادل	با	۲۱	قران	بوده است.
یک لیره	انگلیسی	در سال	۱۳۰۹	معادل	با	۳۶	قران	بوده است.
یک لیره	انگلیسی	در سال	۱۳۱۸	معادل	با	۴۰	قران	بوده است.
یک لیره	انگلیسی	در سال	۱۳۲۳	معادل	با	۵۹	قران	بوده است. <sup>۳</sup>

مرحوم عباس میرزا ملک آرا (برادر پدری ناصرالدین‌شاه) در شرح حال خود، [صفحه ۱۲۱] دربارهٔ مرحوم حاج محمد حسن امین ضرب، چنین می‌نویسد: چون از معادن آمریکا نقره بسیاری برآمد، در این (سال ۱۳۰۹ قمری)، نقره در تمام عالم تنزل نمود. سکه‌های ایران

وضع ضرابخانه  
در عهد  
ناصرالدین‌شاه

هم که از اصل قلابی بود و بار بسیار داشت، بکلی تنزل کرده بود؛ پول سیاه (مس) هم از کثرت سکه، تنزل فاحش کرده. و باعث قلابی بودن و زیاد زدن پول سیاه هم، حاج محمد حسن تاجر اصفهانی است.

شرح این مطلب آنست که هر سال مبلغی از ضرابخانه به حضور اعلیحضرت شاهی پیشکش می‌دادند و حاج محمد حسن آمد و متقبل گردید که هر سال مبلغ پانزده هزار تومان به‌شاه پیشکش

۱. گنج شایگان، پیشین. ص ۱۶۸-۱۶۷.

۲. همان. ص ۱۶۹ (به اختصار).

۳. همان. ص ۱۷۰-۱۶۹ (به اختصار).

بدهد، و در ضمن آقا ابراهیم امین السلطان (پدر سیرزا علی اصغر خان اتابک) را دیده وعده بسیار داد که از او حمایت کند؛ ولی چون ابراهیم سرد پخته و عاقلی بود می دانست در چقدر بار زدن، سالی چقدر منفعت عاید حاجی می شود. از ترس او حاج محمد حسن زیاده از آنچه تعارف داده بود، نمی توانست قلاب کاری بکند و پول سیاه را هم از میزانی که باید، نمی توانست بیشتر سکه بزند.

بعد از فوت ابراهیم، کلیه امور به دست پسرش، علی اصغر خان امین السلطان، افتاد و او جوانی خودپسند، خود رأی و عیاش و دائم الخمر بود. حاجی بیدان را خالی دید و سه چهار برابر آنچه به پدرش می داد، به پسر داد و اطرافیانش را هم بخت و پز نموده، با دلی قوی، اولاً بار طلا و نقره را زیاد کرد؛ ثانیاً پول سیاه را به درجه ای سکه زد که از حد و حصر گذشت. قران که می بایست هریک از بیست عدد (شاهی) پول سیاه باشد، عددی ۴ عدد پول سیاه شد (یعنی صد درصد تنزل کرد)؛ دیگر کسی بر نمی داشت. آنچه تجار با علم و اطلاع، بدقت حساب کردند پول سیاه را حاج آقا هرن تبریز (۳ کیلو) مبلغ هفت قران تمام می کرد، و بمبلغ ۳۵ قران می فروخت. دیگر در نزد رعیت بیچاره، پولی نماند؛ زیرا مالیات را از رعیت نقره می گرفتند و هر چه به رعیت داده می شد، [پول] سیاه بود. تجار مفلس شدند. هر قدر عرض کردند به جایی نرسید. اعلیحضرت شاهی هم سست باده پانزده هزار تومان بودند.<sup>۱</sup>

### تنزل ارزش پول

در نخستین ملاقاتی که حاج سیاح با ناصرالدین شاه می کند، شاه می پرسد: در طول ۱۸ سالی که از ایران دور بودی، وضع ایران تغییری کرده است یا خیر؟ حاج سیاح می گوید: «بلی بسیار، یکی از تغییرات مهم در این چند سال که خوب بچشم می خورد، تنزل ارزش پول است. پول در مملکت مثل خون است در بدن که زندگی مملکت با حرارت و دوران آن است. به این ترتیب که سی پیغم در اندک زمان، این یک مشت پول نقد ایران شکسته و سوخته و فنا می شود و این کار عاقبت خوشی ندارد.»<sup>۲</sup> شاه بسختی این سخنان را می شنود و حاج سیاح را به نوکری خود دعوت می کند ولی او می گوید: «آماده نوکری نیستم.» در مراجعت، یکی از دوستان به حاج سیاح گفت: «این سخنان چه بود که به شاه گفته اید. ایشان بجز کشتن و بریدن و زدن و غارت کردن چیزی را طالب نیستند. نمی بینید در ایران قحط الرجال شده؟ تا دیدند که امیر کبیر مرحوم شروع کرده سی خواهد ایران را زنده کند، او را کشتند.»<sup>۳</sup>

### تقلب در عیار مسکوکات

اعتماد السلطنه نیز در خاطرات خود، به فساد دستگاه ضربخانه اشاره می کند: «دستخطی قرائت شد به این مضمون که از قراری که به عرض رسیده، نصر السلطنه در عیار و وزن پول تقلب کرده است و خود او مدعی است که تقلب ننموده. شماها رسیدگی نمائید و هیچ ملاحظه نکنید. اگر تدلیس نکرده است، ضربخانه کماکان در دست او باشد و اگر تقلبی کرده او را از این کار خلع کنید و به

۱. ذک ادوارد براون، انقلاب ایران. ترجمه احمد پزوه شیرازی [حاشیه] ۴۰۲-۴۰۳.

۲. خاطرات حاج سیاح، پیشین، ص ۷۳.

۳. همان، ص ۷۹-۷۸.



امین همایون و حاجی محمد حسن واگذار نمایید - در نتیجه، رسیدگی، و تقلب و تدلیس مسلم گردید.»<sup>۱</sup>

در ایران تا قبل از مشروطیت، دولت تمام منابع درآمد را به اشخاص ضرب سکه شیباد و ماجراجو اجاره می داد، و آنها هم بدون توجه به منافع عمومی، سعی می کردند هرچه بیشتر، از این راهها بهره برداری و سوءاستفاده نمایند. ظاهراً شاه در اردیبهشت ماه ۱۲۷۵ شمسی (۱۸۹۶ میلادی) میزان مال الاجاره را از صدوینجاه به دوپست هزار تومان افزایش داده بود. اجاره داران هم تقاضا کردند که ضرب سکه مسین بمیزان غیر محدود، به آنها اجاره داده شود. در نتیجه، پول مسی بتدریج، رو به تنزل گذاشت بطوریکه یک قران پول سفید با ۲۰ شاهی پول سیاه برابر شده بود. نقره در ایران پول سفید و مس پول سیاه نامیده می شود. دولت برای استفاده خود، مقرر کرده بود که مردم مالیات را به پول سیاه، ولی بجای پول سفید، بپردازند. از طرفی، شاه در بازار تنزل مصنوعی ایجاد می کرد و مردم را مجبور می کردند که بجای یک قران پول نقره دو قران پول سیاه بپردازند. در نتیجه، مردم مجبور می شدند بجای ده میلیون، مبلغ بیست میلیون بعنوان مالیات بپردازند، و شاه از این سر استفاده کلانی می کرد.

بالاخره، در نتیجه اعتراض مردم، معیرالممالک که از ضرایخانه سوءاستفاده کلانی کرده بود، معزول و اعتضادالسلطنه بجای او منصوب شد. در همین ایام، پشان؟ آلمانی را برای اصلاح وضع ضرایخانه استخدام کردند. او می خواست مسکوکات را اعم از طلا و نقره و مس به سیستم اعشاری سکه زند و نظم و حسابی بوجود آورد. ولی دولت زیربار ترق و پشان به کشور خود مراجعت نمود. بالاخره حکومت ایران، با استفاده از ماشینهایی که پشان دایر کرده بود، ضرایخانه را به امین السلطان اجاره داد، و سکه های جدید به نام سکه های امین السلطان مشهور گردید. پس از مرگ امین السلطان، بار دیگر معیرها شروع به سوءاستفاده کردند و مقدار زیادی پول سیاه سکه زدند.<sup>۲</sup>

کاساکوفسکی در یادداشت مورخه ۱۲۷۵/۱/۲۱ شمسی خود می نویسد: «تنزل نرخ [پول] مس در سراسر ایران، هیجان وحشتناکی ایجاد کرده است. در اصفهان، ۸۰ شاهی برابر یک قران شده؛ حتی چند روزی پول سیاه منی معامله می شد؛ یعنی دو من پول سیاه معادل ۱۶ قران بود. در نتیجه، معاملات را کد گردید و دکانها بسته شد.»<sup>۳</sup>

در جریان نهضت مشروطیت، مردم به اهمیت بانک ملی و تأثیر آن در استقلال اقتصادی کشور پی بردند و در راه ایجاد و تشکیل آن، صمیمیت فراوان نشان دادند. براون می نویسد: «صدتقر، هر یک پنج هزار تومان برابر هزار لیره

### بانک ملی

۱. دوزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، بهمن، م. ۹۵۲.

2. Pechan

۳. دک، خاطرات کلنل کاساکوفسکی، بهمن، م. ۳۰-۲۷.

۴. دک، همان، م. ۳۲.

و بعضی تا ۳ هزار تومان، نام نویسی و پرداخت نمودند. بینوایان شرکت کردند، طلاب کتب خود را فروختند؛ زنان آلات زینت و زینت خود را برای کمک به بانک از دست دادند. تنها در تهران، یک میلیون تومان تعهد شد. تبریز یک میلیون دیگر از طرف خود و ایالت آذربایجان تعهد کرد.

شاه رضایت خود را مشروط به آن نمود که فوراً دو میلیون تومان اشتراض شود و اشکال تراشیهایی دیگری از طرف بانکهای روس و انگلیس، سد راه شد.<sup>۱</sup>

هانری رنه دالمانی که در عهد مظفرالدین شاه از ایران دیدن کرده  
**مسکوکات ایران** است، مسکوکات رایج در ایران را چنین توصیف می کند:

اول، سکه های کوچک مسین که آن را یک پول می گویند.

دوم، شاهی که معادل است با دو پول.

سوم، صد دینار که معادل است با دو شاهی.

چهارم، عباسی که معادل است با چهار شاهی.

پنجم، پنج شاهی نقره که معادل است با ربع قران.

ششم، ده شاهی نقره یا نیم قران.

هفتم، قران نقره که معادل است با ده صد دیناری مس یا ۲۰ شاهی.

هشتم، دو قرانی و پنج قرانی و ده قرانی که نقره است — ده قرانی را یک تومانی هم می گویند. مسکوکات طلا را بطور کلی اشرفی می گویند.<sup>۲</sup>

«در ایران، اصولاً ربع و ام خیلی زیاد است، و من وامهایی را دیده ام که ربع آن حتی شصت درصد بود. هرگاه بدهکار قادر به

پرداخت وام خود نباشد، معمولاً متعرض او نمی شوند و اسوال او را توقیف نمی کنند؛ زیرا به حیثیت طلبکار لطمه می زند بلکه با دادن مهلت و مدارا و گذشت، کار تمام می شود.»<sup>۲</sup>

**بانک:** از کلمه ایتالیایی بانکا مأخوذ است و در اصطلاح عمومی، سازمان و دستگاهی است که محل ذخیره پول مردم است و با آن دادوستد می کنند. کار اساسی بانک، عبارت است از: «نقل و انتقال وجوه و صدور بروات و نگاهداری سرمایه اشخاص و بکار انداختن سرمایه های مذکور برای توسعه تجارت و اعتبارات تجارتي، بخصوص از نظر تسهیل عمل مبادلات، و نقل و انتقال وجوه و دادن اعتبار و قرض به مردم با ربع کمتر از میزان عادی بازار، و گاه نشر اسکناس رایج کشور. پایه اصلی بانکها را صرافیهایی قدیم تشکیل می دادند.

در ایران، شاید بتوان تاریخچه تأسیس بانک را به زمان هخامنشیان رساند. در واقع، مؤسسات پسران «موراشوازیپ پور» و بانک «اجی بی» نخستین بانکهایی هستند که در ایران وجود داشته اند.

۱. انقلاب ایران. بهمن. ۱۳۶.

۲. رک: سفرنامه از خراسان قاجاری، بهمن. ص ۱۰۹.

۳. سه سال در ایران، بهمن. ص ۲۳.

ناصر خسرو در سفرنامه، درباره صرافانی و کیفیت معامله مردم بصره، شرح جالبی نوشته: «... و حال بازار آنجا (بصره) چنان بود که آن کسی را که چیزی بودی، به صراف دادی و از صراف خط بستدی و هرچه بایستی، بخردیدی و بهای آن بر صراف حواله کردی، و چندان که در آن شهر بودی، بیرون از خط صراف چیزی ندادی.» [چاپ دبیرسیاقی، ص ۱۱۴].  
در داخل ایران، مسکوکات طلا و نقره از روزگاران قدیم ضرب شده بود و صرفاً قانون عرضه و تقاضا بر آن حکومت می کرد.

در تمام ادوار تاریخ، صرافان کار بانکداری را به سنجاس کوچکی انجام می دادند؛ تاجر با صراف معینی حساب جاری داشت، یعنی صراف برای هر تاجر دفتر مخصوصی که کلیه دادوستدها متدرجاً در آن منعکس می گردید تهیه و به وی تسلیم می نمود؛ و بجای چک، از حواله های خطی و عادی استفاده می شد. کلیه پرداختها و دریافتها در شهرهای دور و نزدیک، بوسیله صراف و با استفاده از برات انجام می گرفت. در عملیات صرافانی، اکثر بهره آن ۹ و ۱۰ درصد بود، ولی حساب و قانونی نداشت و در بعضی موارد، حتی به ۵ درصد نیز می رسید.

صرافی در ایران، از سال ۱۲۶۶ قمری، تحت تأثیر شرایط بانکداری اروپا مخصوصاً لندن، قرار گرفت اما تا سال ۱۲۶۷ قمری، مؤسسه های به نام بانک به معنای جدید، وجود نداشت. در سال مذکور، بانک جدیدی که مؤسسه های انگلیسی بود و در دیگر کشورهای آسیا شعبه هایی داشت، در تهران و مشهد و اصفهان و رشت و شیراز و بوشهر و تبریز شعبه باز کرد. بانک سزبور نرخ بهره را به ۱۲ درصد پایین آورد.

چون حواله ها را به بانک می بردند فوری در برابر آن، مسکوک نقره پرداخته می شد. دیری نگذشت که این بانک، جای خود را به بانک شاهنشاهی داد؛ توضیح آنکه در اسفند ۱۲۶۷، ناصرالدین شاه قاجار امتیاز ایجاد بانک شاهنشاهی را به مدت ۶۰ سال، به بارون جولیبوس رویتز داد و در آبان ماه ۱۲۶۸، سهام بانک در لندن به معرض فروش گذاشته شد و سرمایه بانک یک میلیون لیره تعیین گردید. در سال اول تأسیس، پس از پرداخت کلیه مخارج، ۶۸ هزار لیره سود برد و هشت درصد نفع به صاحبان سهام پرداخت. بانک شاهنشاهی به نشر اسکناس نیز مبادرت کرد، ولی در اردیبهشت ماه ۱۳۰۹ شمسی، حق صدور اسکناس از طرف دولت ملغی گردید. در این ایام، تجارتخانه طومانیانس، تجارتخانه جهانیان، تجارتخانه جمشیدیان، و... کمابیش کار بانک را انجام می دادند.

نحستین پیشنهاد تأسیس بانک ملی، توسط حاج محمد حسن امین الضرب به ناصرالدین شاه داده شد؛ ولی این پیشنهاد و سایر پیشنهادها صورت عمل نگرفت؛ تا سرانجام، در سال ۱۳۰۷ شمسی، مجلس قانون اجازه تأسیس بانک ملی را تصویب کرد و در سال بعد، تأسیس گردید. و پس از چندی، حق صدور اسکناس فقط به بانک ملی واگذار شد.<sup>۱</sup>

چک: در فرهنگهای لغات، چک بمعنی قبالة و برات، وظیفه، مراجب، بیعانه، حجت و منشور و قبالة خانه بکار رفته است «چون سال صدونود اندر آمد، هاروان الرشید حج کرد و امین و ماسون را با خود ببرد و چون حج سپری کرد... چک بنوشت: یکی ماسونرا و یکی امین را

بدانچه ایشان را ناسزد کرده بود... بفرمود تا هر دو چک بر در کعبه بیاویختند». [ترجمه طبری].

بدقیصر سپارم همه یک بیک ازین پس نوشته فرستیم و چک

— فردوسی

تا چک عافیت از حاکم جان بستانید خط بیزاری آسایش و خور باز دهند<sup>۱</sup>

— خاقانی

بشر در طول زندگی اقتصادی خود، سه مرحله را طی کرده است:

### نقش پول در اقتصاد معاصر

۱. اقتصاد مبتنی بر مبادلات پایاپای: که در طی آن، انسانها بوسیله کار و ابزار تولید محدود، محصولات مورد احتیاج خود را بطور انفرادی تولید و آنها را در مقابل محصولات دیگر، بطور پایاپای، مبادله می کردند.

۲. اقتصاد مبتنی بر پول: که طی آن، یک کالای واسطه‌ای به نام پول بوجود آمده و معاملات پایاپای را به دو نوع معامله مجزا از هم، بترتیب: خرید و فروش بوسیله پول، تبدیل کرده است.

۳. بالاخره، اقتصاد مبتنی بر اعتبار: که طی آن، یک فاصله زمانی بین معامله و پرداخت وقفه ایجاد شده است. فروشنده یا قرض دهنده، کالا یا پول مورد معامله را به خریدار تحویل می دهد و پرداخت وجه یا قرض بعد از مدتی صورت می گیرد.

در اقتصاد دوران ما، پول وسیله مبادله در بازار، قدرت خرید برای افراد، و بالاخره ابزار سیاست اقتصادی برای دولت است؛ یعنی در معاملات و مبادلات، ارزش کالاها و خدمات صرفاً با پول مقایسه می شود. فروشنده با مبلغی که از این رهگذر بستاند می آورد، بنوعی خود، کالاها و خدمات مورد نیاز خویش را تأمین می کند. به این ترتیب، پول وسیله مبادله در بازار است. پول در عین حال که وسیله مبادله است، قدرت خرید نیز می باشد بطوری که دارندگان آن می توانند در هر زمان و مکانی، بدخواه خود، مقدار معینی از کالاها و خدمات موجود در بازار را بدست آورند.

ارزش اقتصادی پول در تمام کشورها یکسان نیست؛ پول ایالات متحده (دلار) را با روپیه هندوستان نمی توان مقایسه کرد. پول کشورهای صنعتی نیرومند، مورد قبول و مطلوب همه دولتها و ملتهاست و می توان آن را در هر جا و در هر موقع، مورد استفاده قرار داد.

ضمناً باید بدانیم که پول کشورهایی که دارای سیستم پولی مبتنی بر طلا هستند، از نظر اقتصاد بین المللی، از ثبات بیشتری برخوردار است.

پس از آنکه فلزات قیمتی، یعنی طلا و نقره، بعنوان پول وسیله مبادله قرار گرفتند، نخست بصورت شمش و بعدها بصورت سکه های کوچک و متنوع در قلمرو سیاسی کشورها مورد استفاده و قبول مردم واقع شدند.

تا پیش از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) حکام و فرمانروایان کشورها هر وقت از نظر عواید خزانه عمومی در مضیقه بودند، مقدار طلای موجود در هر سکه و در نتیجه رابطه مبادله

آن را با نقره تغییر می‌دادند. پس از انقلاب، به این عدم ثبات پایان دادند و بین طلا و نقره یک رابطه ثابت قانونی برقرار شد.

می‌دانیم که نظام اقتصادی ناشی از انقلاب کبیر فرانسه یک نظام «بورژوازی» و مبتنی بر اصل اصالت و آزادی فرد بود و در چارچوب سرمایه‌داری تجاری و استعماری فرانسه و انگلستان، به همه جا صادر شد و در سطح جهانی تعمیم یافت. سیستم جدید دوفلزی بر پایه طلا و نقره، یکی از ارکان همین اقتصاد نوین بورژوایی است.

از این پس، ضرب مسکوکات به دست حکومتها عملی و مشکل آنها یکنواخت شد، و صاحبان شمشهای طلا و نقره، می‌توانستند آنها را تبدیل به مسکوکات طلا و نقره کنند. مسکوکات جدید دارای اوزان، اشکال و عبار معین و قابل تبدیل به یکدیگر بودند، و هر دو بطور یکسان، تمام وظایف و نقشهای پول را ایفا می‌کردند.<sup>۱</sup>

سیستم یک فلزی: در این سیستم، طلا بمنزله تنها پایه پول محسوب می‌شود، و بموازات مسکوکات طلا، مسکوکات دیگری از نقره و مس و آلیاژ و نیز اسکناس در گردش هستند لیکن مسکوکات یادشده در بالا و اسکناسها همگی به نسبت ۱۰۰٪ قابل تبدیل به طلا (مسکوکات یا شمش طلا) می‌باشند.

غیر از آنچه گفتیم، «سیستم پایه ارز طلا» قابل ذکر است. طبق این سیستم، بانکهای مرکزی در مقابل واگذاری از طلای موجود خود (مسکوک یا شمش) و پول ملی، مقداری ارز (لیره یا دلار) مورد احتیاج خود را تهیه می‌کنند و سپس آن را وسیله پرداخت دیون خود به کشورهای خارجی، از بابت واردات کالاها و خدمات و سایر تعهدات، قرار می‌دهند.<sup>۲</sup>

اسکناس: «در اقتصاد جدید، همه جا اسکناس جایگزین مسکوکات طلا و نقره و بطور کلی مسکوکات فلزی شده است، و دولتها در چارچوب بانک مرکزی، انتشار اسکناس را تحت اختیار و نظارت کامل خود قرار داده‌اند و انتشار و حجم اسکناس تابع مقررات پولی و بانکی خاص شده است.

از زمانهای قدیم، اسکناس به انواع مختلف وجود داشته و هر زمان دارای نقش و وظایف محدود خاصی بوده است؛ مثلاً در روم قبل از میلاد، بانکها اسناد کاغذی منتشر می‌کردند و به اشخاصی که مسکوکات خود را پیش آنها امانت می‌گذاشتند، سندی بعنوان «قبض رسید» می‌دادند. این اسناد که به همان عنوان «قبض رسید» معروف بودند، در بازار دست به دست می‌گشتند و عملاً وظایف پول مسکوک و رایج آن زمان را انجام می‌دادند. در قرون وسطی نیز بانکهای هندی و انگلیسی اسناد و نامه‌هایی نظیر آن را ابداع نموده بر اساس آن، وصول مسکوکات فلزی قیمتی را طبق سندی گواهی می‌کردند، و این گواهی انتقال اسمی و نه عملی مسکوکات فلزی را امکان پذیر می‌ساخت و در عمل، قسمتی از وظایف و نقشهای همان مسکوکات را ایفا می‌کرد.

بالاخره، در سال ۱۶۵۶ میلادی، «پالمستروخ» مؤسس «بانک سوئد»، اسکناس را ابداع کرد و آن را بویژه، برای تنزیل اسناد تجاری بوسیله بانکها رایج ساخت. این نوع اسکناس

۱. رك: محمود منتظر ظهور، اقتصاد (اقتصاد خرد، اقتصاد كلان). ص ۲۴۷-۲۴۰.

۲. رك: همان. ص ۲۴۹-۲۴۸.

درواقع، تعهدنامه‌ای بود که طبق آن، بانک تنزیل کننده یا قبول کننده سپرده، آن را منتشر می‌کرد و تعهد می‌نمود که هر وقت حامل آن به بانک رجوع کند، بدون تشریفات، معادل آن، مسکوک فلزی به وی بپردازد. پس در حقیقت، این تعهدنامه در عین حال یک اسکناس قابل تبدیل به فلزات قیمتی نیز بود. این همان اسکناس است که بعدها با طلا رابطه رسی برقرار ساخت و از نظر حجم و مؤسسات انتشار، تابع مقرراتی گردید و در چارچوب مقررات و قوانین بانکی و پولی، از قرن نوزدهم، پول رایج عمومی در اقتصاد سرمایه‌داری شد.<sup>۱</sup>

### انتشار اسکناس در ایران

«در ایران، انتشار اسکناس ابتدا در انحصار بانک شاهی بود که امتیاز آن را ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۵۰ شمسی، برای مدت ۵ سال، به یک نفر انگلیسی به نام بارون روتر<sup>۲</sup> اعطا کرد. پشتوانه اسکناسهای منتشره، در سالهای اول و دوم تأسیس بانک، به نسبت ۵۰ درصد و از سال سوم بعد، به نسبت ۳۳٪ طلا تعیین گردیده بود. در سال ۱۳۰۹ شمسی، امتیاز انتشار اسکناس از بانک شاهی خریداری شد و به بانک ملی ایران که بوسیله دولت در همان سال تأسیس شد، واگذار گردید و بلاخره سی سال بعد، وقتی در سال ۱۳۳۹ بانک ملی به دو قسمت و به صورت دو بانک مرکزی و بانک ملی تبدیل شد، انتشار اسکناس در چارچوب مقررات و قانون پولی و بانکی مصوب همان سال (خرداد ماه ۱۳۳۹) انحصاراً به عهده بانک مرکزی گذاشته شد.

در حال حاضر، سیستم پولی ایران، همانند سیستم همه کشورهای عضو «صندوق بین‌المللی پول»، یک «سیستم پایه طلا-ارز» است، و مقررات انتشار اسکناس تا این اواخر، «قانون پولی و بانکی کشور» مصوب خرداد ۱۳۳۹ بود ولی در حال حاضر، قانون پولی و بانکی کشور مصوب ۱۸ تیرماه ۱۳۵۶ است، و پشتوانه اسکناسهای منتشره در ایران، به ترتیب: طلا، ارز و اسناد و اوراق بهادار و وثیقه جواهرات سلطنتی است.<sup>۳</sup>

«سیستم پولی جهانی امروز که در چارچوب «صندوق بین‌المللی پول» سازمان یافته و بوسیله آن اداره و نظارت می‌شود، یک سیستم مبتنی بر تفوق پولهای مسلط جهان سرمایه‌داری بویژه دلار ایالات متحده است. این صندوق در واقع بانک مرکزی بانکهای مرکزی کشورهای عضو است، و سرمایه اولیه صندوق را سهمیه دولتهای عضو تشکیل می‌دهد.»<sup>۴</sup>

تورم: «وقتی در یک زمان معین، مقدار پول در گردش، نسبت به ارزش واقعی تولیدات، فزونی یابد یا تقاضا در یک یا چند بخش نسبت به عرضه، فزونی یافته یا هزینه‌های تولید بدون افزایش متناسب تولید افزایش یابند، در هر یک از این موارد، قیمت‌ها بطور متناسب، ترقی می‌کند و تورم بوجود می‌آید.»<sup>۵</sup>

**نقش پول در جامعه** ولزدر کلیات تاریخ، در پیرامون اثر عملی و هدف اجتماع در بکار بردن پول، چنین می‌نویسد: پولی که کسی برای انجام دادن کاری

۱. همان. ص ۴۵۲-۴۵۳ (به اختصار).

2. Baron Reuter

۳. اقتصاد (اقتصاد خرد، اقتصاد کلان) پیشین. ص ۴۵۷.

۴. همان. ص ۴۶۰-۴۵۹ (به اختصار).

۵. همان. ص ۵۱۲ (به اختصار).

(چه فکری و چه بدنی) یا ساده‌ای که در ساختن کالایی بمصرف رسیده می‌گیرد، باید کافی باشد برای خرید کالای مصرفی، کالاهای کافی جهت یک‌گذران آبرومند و آسوده او («کالای مصرفی» مفهومی بس وسیع دارد و حتی سفر و سخنرانی و درس و نمایش تئاتر و خانه‌داری و مشاوره طبیب و بسیاری چیزهای دیگر را در بر می‌گیرد). چون همه کس در جامعه اعتماد یافت بدان که از قدرت خرید پول کاسته نمی‌شود، آنگاه پول رایج و توزیع کالا در میان اصناف بگونه‌ای درست و نیکو روی می‌دهد. در چنین حالی است که مردم به طیب خاطر و شور تمام، کار می‌کنند. نیاز مبرم به ثبات و استواری پول رایج، فرضی است که بررسی علمی در پول رایج و نظارت بر آن، از آنجا آغاز می‌شود. با اینهمه، حتی در استوارترین حالات هم، در بهای پول رایج نوساناتی دیده می‌شود. مجموع مقدار کالای مصرفی در جهان و در کشورهای مختلف سال به سال و فصل به فصل تغییر می‌کند. پاییز شاید در مقابل بهار، زمان فراخی و گشایش باشد. با افزایش کالای موجود در جهان، نیروی خرید پول هم بالایی رود مگر آنکه بر حجم پول هم افزوده باشند. از سوی دیگر، اگر در مقدار کالای مصرفی کاهش روی نماید و یا مقدار کلی از آن تباه شود، چنانکه در جنگها پیش می‌آید، بهای کالا بالا می‌رود و دستمزدها نیز افزون می‌شود... هرگلوله‌ای که در جنگی منفجر می‌شود، از ارزش خرید هر سکه‌ای که در سراسر جهان رایج است اندکی می‌کاهد. اگر در زمان معینی که از مقدار کالای مصرفی کاسته می‌شود و مقدار کافی تولید نمی‌شود که جایگزین آن کاسته گردد (چیزی که در اوضاع انقلابی و جنگها همیشه روی می‌کند)، بر حجم پول رایج هم افزوده شود، افزایش بها و کم شدن از ارزش پول که با آن دستمزدها پرداخته شود بیشتر می‌گردد.

چه بسا که دولتهای افتاده به چنین پیچ و خمهایی وام بگیرند، یعنی اوراق قرضه با تضمین پرداخت بهره منتشر سازند که ضمانت پرداخت آن هم وابسته به میل و توانایی مالیات‌دهندگان است. نتیجه نهایی این بی‌اعتباری پول رایج، تعطیل کارها و دادوستدهایی است که پایاپای و جنس به جنس نتواند انجام شود. مردم جز برای خوراک و پوشاک و منزل و دستمزد برای چیز دیگر کار نمی‌کنند.

نتیجه فوری بی‌اعتباری نسبی پول رایج، همانا افزایش بهای کالاها و بحران در دادوستد و مخاطره‌آمیز ساختن کار بازرگانی و بدگمانی و بی‌اعتمادی کارگران است.

هر هوشمندی در چنین احوالی، می‌کوشد که پولش را هر چه زودتر مبدل به جنس کند و هر چه بتواند بیشتر جنس در برابر پولش بگیرد، و نیز بعکس، بیشتر پول در برابر جنسی که دارد بدست آورد، و خلاصه کالای تباهی‌پذیر و بی‌اعتبار یعنی پول را زودتر از خودش دور کند. همه کسانی که درآمد ثابت و یا پس‌انداز دارند، از این افزایش بهای کالا زیان می‌برند و دستمزد بگیران در می‌یابند که هر روز از ارزش مردشان کاسته می‌شود...

در دوران انقلاب فرانسه (۱۷۸۹)، مردم فهمیده که تنها برای باز آوردن پول معتبر و استوار و ایجاد وضع مرتب مالی تلاش می‌کردند، انگشت‌شمار بودند و بنابراین کوشش آنان هم بی‌ثمر بود... هدف هر مرد هوشمندی آن بود که تا آنجا که بتواند مال فراهم آورد و آنگاه در استواری اوضاع سیاسی بکوشد تا با دلی آسوده بتواند از آنچه گرد کرده بهره‌گیرد. در چنین سرزمینی، با عوامل اقتصادی بیمار و بی‌اعتبار و بحرانی و گرفتار، محیطی پراژمند و احتکار‌پدیدار

شده بود.<sup>۱</sup>

شهرهای ایران در آغاز قرن نوزدهم کمابیش یک شهر فئودالی بود و بیاری حصارها و خندقهایی که گرداگرد آنها پدید آورده بودند، از حمله احتمالی دشمن جلوگیری می کردند. «ارگ سلطنتی و دیوانخانه‌ها، مرکز حکومت بود و جبه خانه و اصطبل شاهی در نزدیک ارگ قرار داشت. بازارها، تیمچه‌ها و کاروانسراها، مرکز فعالیت‌های اقتصادی و محل مناسبی برای کسب اطلاعات سیاسی بود، درساجد و سدارس و تکایا و قهوه‌خانه‌ها و زورخانه‌ها و حجرات تجار و منازل روحانیان متنفذ، نیز در مواقع بحرانی گفتگوهای سیاسی بوسیله وعاظ و شخصیت‌های مختلف در می گرفت، در سواتیکه دولت و دیوانیان برای تأمین هزینه‌های دایم التزاید خود، مالیاتی به بازاریان تحمیل می کردند، تجار و کسبه برای جلوگیری از تعدی دولتیان به محضر روحانیان روی می آوردند و با وساطت بزرگان دین از زورگویی دولت و درباریان جلوگیری می کردند. جمعیت شهرها از دوره ناصرالدین شاه به بعد، از برکت امنیت و آرامش نسبی و توجه به امور صحتی، اندک اندک رو به فزونی نهاد، بطوریکه تهران که در آغاز حکومت آقا محمدخان جمعیتی در حدود بیست هزار نفر داشت، در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه در حدود ۳۰ هزار نفر جمعیت داشت.



فصل هفتم

مظاهر تمدن



## مظاهری چند از تمدن قرون وسطایی در شهرهای ایران

www.Bakhtiaries.com

از سرگذشت گرمابه‌ها در دوران قبل از اسلام، اطلاع زیادی در دست نیست. آنچه مسلم است در دوره بعد از اسلام، گرمابه‌های عمومی، یکی از ضروریات زندگی خلق در دهات و شهرستانها بود، و بسیاری از مردم، باسدادان قبل از طلوع آفتاب (پگاه)، بقصد تطهیر و غسل، راهی حمام می‌شدند.

وضع گرمابه‌ها  
بعد از اسلام

قبل از آنکه ساختن گرمابه‌های خصوصی در منازل معمول شود، مردم معمولاً هفته‌ای یکی دو بار برای نظافت و پاکیزگی و مشت و مال و رفع خستگی و اذاله موهای زاید و خود - آرایی و خضاب، به گرمابه‌های عمومی می‌رفتند. اوجدی مراغه‌ای در وصف معشوقی که هفت قلم آرایش کرده و از گرمابه باز می‌گردد، می‌گوید:

کرده هر هفت، سر هفته و گرمابه زده عرق و آب چکانش چو گلاب از رخ و سوی حمامهای ایران: در قرون گذشته، برخلاف امروز، غالباً بنیانگذاران حمام، بقصد سود - جویی به این کار خیر مبادرت نمی‌کردند بلکه ثروتمندان نیک‌اندیش و موفق، بقصد خیرات و مبرات، به ساختن مدرسه، حمام، آب‌انبار، رباط یا کاروانسرا و جز اینها دست می‌زدند تا از این راه خدمتی ب مردم بکنند و نامی نیک از خود بیادگار گذارند. ظاهراً قدیمترین حماسی که در تاریخ ایران از خصوصیات آن سخن رفته است حماسی است که به همت والای ناصر خسرو قبادیانی، شاعر آزاداندیش ایران، ساخته شده است.

بطوریکه از آثار البلاد قزوینی برسی‌آید، ناصر خسرو، پس از آنکه در یمکان (از بلاد بدخشان) تحصن اختیار کرد، بر آن شد که در آنجا حماسی دقیق و اسرارآسین بسازد. اسیر ابوالمؤید که خود این حمام را دیده از شهرت و محاسن آن سخن می‌گوید: «همه کس بلا مانع می‌توانسته است، بدون پرداخت حتی، به آن داخل شود و استحمام کند و عجایب آن را از نزدیک ببیند. در این حمام، آلات مخصوصی از سطل و طاس و گل و شانه و سنگ پا یعنی هر چه مورد احتیاج استحمام کفنده بود، وجود داشت، و چون از حمام بیرون می‌آمد، برای او شربت گل و خوردنی کافی می‌آوردند و از او ولو اینکه اصرار می‌ورزید، چیزی نمی‌ستاندند؛ چه آنجا اوقافی داشت که در دست نبرندگان ناصر خسرو بود.»

بطور کلی، در ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه و شرق نزدیک، حمام مورد نیاز و توجه عمومی بود. در آثار تاریخی و سفرنامه‌هایی که از قرون وسطی بیادگار مانده، جسته جسته، از شمارهٔ حمامها سخن به میان آمده است که تا حدی شگفت‌انگیز و حیرت‌آور است: از جمله «در منصوره، از شهرهای خوارزم، ۱۲ هزار کوی بود و در هر کویی مسجدی بود. در آن، هزار و صد گرمابه بود.»<sup>۱</sup>

همچنین در کتاب البلدان یعقوبی، می‌خوانیم که شهر بغداد، در عصر خلفای عباسی، دارای ۶ هزار گذر و کوی، و سی هزار مسجد و ده هزار حمام بود.<sup>۲</sup>

آداب گرمابه رفتن: عنصر المعالی در باب شانزدهم «اندر آیین گرمابه رفتن» خطاب به فرزند خود، می‌گوید: «چون به گرمابه روی، بر سیری سرو که زیان دارد، گرمابه سخت خوب چیز است، و شاید گفت که تا حکیمان بناها نهاده‌اند از گرمابه چیزی بهتر نساخته‌اند؛ لیکن با همه نیکی، هر روز یک بار نشاید رفت تا هم تن را سود دارد و هم بعیب منسوب نگردند. پس چنان باید که هر دو روزی یک بار شویی. و چون زمستان و تابستان، در گرمابه روی، اول در خانه سرد (سربینه) یک زمان توقف کن؛ چنانکه طبع از وی حظی بیابد. آنگاه در خانهٔ میانه رو (یعنی قسمتی که میان سربینه و گرمخانهٔ گرمابه است) و آنجا یک زمان بنشین تا از آن خانه نیز بهره بیابی. آنگاه در خانهٔ گرم رو، و آنجا یک زمان بنشین تا حظ خانهٔ گرم نیز بیابی. چون گرمی گرمابه در تو، اثر کرد، در خلوتخانه رو و سر آنجا بشوی. و باید که در گرمابه بسیار مقام نکنی و آب سخت گرم و سخت سرد بر خود نریزی؛ باید که معتدل باشد، و اگر گرمابه خالی باشد، غنیمتی بزرگ باشد. چون از گرمابه بیرون آبی، موی را سخت خشک باید کردن. در گرمابه از آب خوردن و فقاغ (آب جو) خوردن پرهیز کن که سخت زیان دارد و به استسقا (عطش شدید) ادا کند، مگر مخمور باشی آنگاه روا بود.»<sup>۳</sup> در کتابهای مختلف، مخصوصاً در منابع ادبی و تاریخی و در کتب طبی و داستانی، گهگاه، از گرمابه‌ها و خصوصیات و آثار و نتایج آنها سخن به میان آمده است.

به کسی که گرمابه را اداره می‌کند گرمابه‌بان، حمامی، یا گرمابه‌دار می‌گفتند. لاصرخسرو ضمن توصیف ماجرای گرمابه رفتن خود، می‌نویسد: «چون از در در رفتم، گرمابه‌بان و هر که آنجا بودند همه بر پای خاستند.» [مفوناهه].<sup>۴</sup>

گرمابه، بها: اجرت و مزدی را که به گرمابه‌بان یا حمامی می‌دادند، گرمابه بها می‌گفتند. ابوالفضل بیهقی گوید: «لزلهای بیاوردند از حد و اندازه گذشته و بیست هزار درم سیم، گرمابه بها.»<sup>۵</sup> در آثار منظوم گذشته‌نگاران نیز، مکرراً، از گرمابه یاد شده است؛ چنانکه رودکی در حدود یازده قرن پیش، در کلیله و دمنه منظوم خود از گرمابه یاد می‌کند:

۱. دپیرومون نادبخ بیهقی، پیشین، ج ۲، ص ۶۹۷.

۲. دك، البلدان، پیشین، ص ۲۲.

۳. قابوسنامه به تصحیح سمید نفیسی، پیشین، ص ۹۲.

۴. دك، فرهنگ معین، پیشین، ج ۳، ماده «گرمابه‌بان».

۵. همان، ماده «گرمابه بها».

شد به گرمابه درون استاد گوشت بود فریبی و کلان و خوب گوشت.

شنیدم که وقتی سحرگاه عید

ز «گرمابه» آمد برون پایزید

— بوستان

خالی شود از مسکلت و جاه و جلالش

میری بود آنکو چو به گرمابه در آید

— ناصر خسرو

بر در و درگه گرمابه و دیوارش

صورت خوب بسی باشد بی حاصل

— ناصر خسرو

از گرمابه برای رفع خستگی و تخفیف دردها نیز استفاده می کردند:

به گرمابه شد با تن دردمند

وز آنجای با چاکر و یار چند

— فردوسی

استفاده از گرمابه های طبی از دیرباز معمول بوده است: نظاسی گنجوی گوید:

روی در آسایش گرمابه کرد.

نیمه شب پشت به هم خوابه کرد

«اندر تقلیس. یک چشمه آب سخت گرم که گرمابه ها بر وی ساخته اند و دائم گرم است بی آتش.

— حدود العالم

در ذخیره خواص زمشاهی، می خوانیم: «و از پس استفرغ، اندر آب گوگرد نشاندن و

گرمابه خشک نافع باشد.»

ابوالفضل بیهقی می نویسد: «آواز دادم به خدمتکاران تا شمع برافروخته، به گرمابه

رفتم و روی شستم.»

تنها عروس و داماد قبل از اجرای مراسم عقد به گرمابه نمی رفتند بلکه آنان که به مقام و

ملزلی می رسیدند نیز قبل از آنکه «جامه و خلعت» در بر کنند به گرمابه می رفتند: «خواجه

بفرمود تا وی را به گرمابه بردند و جامه پوشانیدند.»

— تاریخ بیهقی

همچنین در شاهنامه فردوسی آمده:

همی باش تا «خلعت» آرند نو

بدو گفت «بابک» به گرمابه شو

چنانکه قبلاً اشاره کردیم، در دوره قرون وسطی از حمامها، تنها برای نظافت و رفع

خستگی استفاده نمی کردند بلکه کار خودآرایی، خضاب و حنا مالیدن به ناخنها و موی سر و

ریش، و یا تراشیدن موی سر و صورت نیز غالباً در حمام انجام می گرفت. رودکی گوید:

تاکی بری عذاب و کنی ریش را خضاب تاکی فضول گوینی و آری حدیث غاب

غیر از آنچه گفتیم، مذاکرات و گفتگوهای مختلف در زمینه های گوناگون، در حمامهای مردانه و

زنانه معمول بود. بهمین علت، گاه، استحمام مردان یکی دو ساعت، و گرمابه رفتن زنان ساعتها

بطول می انجامید.

فرار احمد بن سهل از حمام: در عهد ساسانیان، احمد بن سهل به چنگ نصر بن احمد

افتاد. پس از مدتی، «احمد رخصت گرمابه رفتن خواست. چون به گرمابه شد، نوره برگرفت و

سروریش خویش بسترد. روی بیفکند از گرمابه بیرون شد؛ چنانکه کس او را نشناخت و پنهان شد... وی از سیستان به سرود و خلیفه سرو را بگرفت و بر آن شهر دست یافت [ابن اثیر، وقایع ۳۰۷].<sup>۱</sup>

گذشتگان بجای حمام رفتن اصطلاح «گرمابه زدن» را نیز بکار می بردند، نظامی گنجوی کوید:

گرمابه زد و لباس پوشید آرام گرفت و باده نوشید<sup>۲</sup>

حمام رفتن زنان: این اخوه با توجه به تعالیم اسلامی، ضمن توصیف خصوصیات و مزایای معایب حمام، می نویسد: «بر زنان حرام است که به گرمابه روند مگر آنکه نفسا (دارای نفاس) یا بیمار باشند... و مکروه است که مرد هزینه حمام زن را بدهد زیرا کمک بر انجام دادن عمل مکروه است.»<sup>۳</sup>

«ایران، از دیرباز، دارای چشمه های متعدد معدنی و طبی بود که برای **وضع گرمابه ها در ممالک اسلامی** معالجه بیماریهای مختلف آماده و مهیا شده بود. علاوه بر این، از آغاز قرن ششم میلادی، پاریسیان به استحمام خوگرفتند ولی حمام آنها اختصاصی و نظافت در تشتکهای چوبی صورت می گرفت. زیرا استفاده از حمامهای عمومی به طوری که در سرزمین یونان مرسوم بود، ظاهراً در ایران باستان مورد علاقه مردم نبود. ولی پس از ظهور اسلام، استفاده از حمامهای عمومی در ایران نیز رواج یافت، و دیری نگذشت که عده ای از مسلمین به ساختن حمامهای بزرگ همت گماشتند. در شهرها، هر کوجه یک یادو حمام داشت و در قصبات و دهکده ها معمولاً حمامها در جوار مسجدها قرار داشت.

در قرن دوازدهم، بغداد در حدود ۵۰۰۰، قاهره ۱۱۷۰ حمام داشت. در همان ایامی که بسرعت بر شماره حمامها افزوده می شد، بعضی از عناصر کج فهم به این اقدام اعتراض کردند و اعلام کردند که زیاده روی در استحمام، موجب بیماری و نقیصه های خانوادگی خواهد شد. پیشوایان دین نیز گفتند مؤمنینی که زیاد استحمام می کنند باید از توقف طولانی در حمام و از خوردن و استراحت و قرائت قرآن در این مکان خودداری کنند. علاوه بر این، عوام الناس، معتقد بودند که حمامها هنگام شب، جولانگاه اجنه و ارواح است. با وجود این شایعات، مردم بزودی به نظافت و استحمام خوگرفتند و رفتن به حمامهای عمومی بیش از پیش رواج گرفت.

حمامها که بعضی از آنها مردانه و برخی دیگر فقط زنانه بود، از آجر یا سنگ یا سرس ساخته شده بود و مواد ساختمانی آن بر حسب خصوصیات اقلیم و منطقه فرق می کرد. روی حمامها طاقی گنبدی، شبک و شیشه ای قرار داشت. حمامها را معمولاً زیرزمین می ساختند تا آب سهولت به خزانها روان شود. هر حمام چندین سالن، و خزینه آب سرد و گرم و نیمگرم داشت، که مرتباً آب خزینه ها تعویض و تجدید می شد.

عده ای کارگر به نظافت محوطه و پاک کردن سنگفرش و مجاری آب حمام سرگرم بودند و

۱. محیط زندگی و احوال و اشعار (دوکی)، پیشین. ص ۲۱۶.

۲. رک علی اکبر دهمد، لغتنامه. ماده «گرمابه».

۳. آئین شهرداری، پیشین. ص ۱۶۱.

روزی دو بار گیاههای معطر نظیر کندر، دود می کردند و با هوشیاری بسیار، مراقب بودند که جذابیتها، قدم در حمام نگذارند. هر یک از مشتریان نخست روی نیمکتی سنگی یا سرسین می نشست، سپس به کندن لباسها می پرداخت و آنها را با نظم در گوشه ای می نهاد و سپس روی آن را با لنگی آبی یا قرمز می پوشانید و پس از ورود به محوطه داخلی حمام، بر حسب میل خود، داخل خزینه آب گرم یا نیمگرم می شد و مدتی در آب می ماند. بعد بدن خود را با برگهای خشک شده عناب یا لبلاب یا چوبک یا صابون یا مواد دیگری که معمولاً در نزدیکی در ورودی حمام می فروختند، مالش و شستشوی داد.

علاوه بر این، برای طرد سواهای زائد، از واجبی که ترکیبی از آهک و سواد دیگری بود، استفاده می کردند. در مدخل حمامها سلمانیهها مستقر می شدند. کار آنها اصلاح یا تراشیدن سر مشتریان با تیغی تیز بود. همینها غالباً به کار حجامت یا رگ زدن و خونگرفتن از مردم مبادرت می کردند. این کار در دوره قرون وسطی بسیار معمول بود، و برای مبارزه با بسیاری از بیماریها پزشکان فصد، یا رگ زدن را تجویز می کردند. کسانی که به این کاری پرداختند دارای گواهی و مدارک مخصوص بودند و مکلف و متعهد بودند از اطفالی که کمتر از ۱۴ سال دارند و از پیران مطلقاً خون نگیرند، مگر آنکه پزشکی این عمل را تجویز کرده باشد. آنها با استادی، اشخاص موردنظر را بیشتر می زدند و شیشه حجامت را روی موضع قرار می دادند و بوسیله سوراخی که روی شیشه تعبیه شده بود، هوای داخل شیشه را بیرون می کشیدند و عمل فصد را انجام می دادند.

پس از پایان کار، محل زخم را با دقت می بستند. عمل حجامت معمولاً صبح بین دو یا سه ساعت بعد از طلوع آفتاب، انجام می گرفت و معمولاً پشت را برای رگ زدن انتخاب می کردند، و به ندرت از ساق پا یا کتف خون می گرفتند. حجامتگران مانند کلیه کارگران حمام، جداً از خوردن سیروپیاز خودداری می کردند تا مشتریان ناراحت نشوند.

مردم معمولاً صبح خیلی زود یا شب به حمام می رفتند؛ ولی حمامهای زنانه معمولاً وسط روزها، پر از جمعیت می شد؛ زیرا خودآرایی زنان ساعتها طول می کشید. دلاکها و آرایشگران حمام، همواره در دسترس مشتریان بودند. زنان زینت آلات خود را در حمام به یکدیگر نشان می دادند. مزد کارگران حمام هنگام خروج، پرداخت می شد. میزان پول بستگی به نحوه پذیرایی و سواد مصرفی مشتریان داشت.»

ماجرای بهرما به رفتن ناصر خسرو در عهد جوانی: ناصر خسرو در سفرنامه خود، از کیفیت استحمام خود در شهری ناآشنا، سخن می گوید. چون در این حکایت، بسیاری از خصوصیات اخلاقی و اجتماعی مردم ایران روشن می شود، به ذکر آن مبادرت می کنیم: «امیر بصره پسر باکالینچار دیلمی بود، که ملک پارس بود. وزیرش مردی پارسی بود و او را ابومنصور شهردان می گفتند. چون به آنجا رسیدیم، از برهنگی و عاجزی، به دیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که سوی سرباز نکرده بودیم؛ و خواستیم که در گرمابه روم و گرم شویم که هوا سرد بود و جا به نبود؛ و من و برادرم هر یک به لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره ای در پشت بسته —

از سرما. گفتم اکنون مرا که در حمام گذارد؟ خرجینکی بود که کتاب در آن می نهادم، بفروختم و از بهای آن، درسکی چند سیاه در کاغذی کردم که به گرمابه بان دهم، تا باشد که مرا درسکی زیادت تر در گرمابه بگذارد که «شوخ» از خود باز کنیم. چون آن درسکها پیش او نهادم، در ما نگرست و پنداشت که ما دیوانه ایم. گفت: «بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می آیند.» و نگذاشت که ما به گرمابه بدر رویم. از آنجا با خجالت، بیرون آمدیم و پشتاب برقتیم. کودکان بر در گرمابه، بازی می کردند؛ پنداشتند که ما دیوانگانیم؛ در پی ما افتادند و سنگ می انداختند و بانگ می کردند.

ما به گوشه ای باز شدیم و بتعجب در کار دنیا می نگرستیم و سکاری از ما می دینار مغربی می خواست، و هیچ چاره ندانستیم جز آنکه وزیر سلک اهواز — که او را ابوالفتح علی بن احمد می گفتند، سردی اهل بود و فضل داشت از شعروادب، و هم گرمی تمام — به بصره آمده با ابناء و حاشیه و در آنجا بمقام کرده اما در شغلی نبود.

پس، مرا در آن حال، با سردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود، و او را با وزیر صحبتی بودی و به هر وقت، نزد او تردد کردی، و این پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرتی کند؛ احوال مرا نزد وزیر بازگفت.

چون وزیر بشنید، سردی را با سبی، نزدیک من فرستاد که چنانکه هستی بر نشین و نزدیک من آی. من از بدحالی و برهنگی، شرم داشتم و رفتن مناسب ندیدم رقعته ای نوشتم و عذری خواستم و گفتم که بعد از این به خدمت رسم؛ و غرض من دو چیز بود: یکی یینوایی؛ دوم، گفتم: همانا او را تصور شود که سرادر فضل مرتبه ای است زیادت... تا چون بر رقعته من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهمیت چیست؛ تا چون به خدمت او حاضر شوم، خجالت نبرم. در حال، سی دینار فرستاد که این را به بهای تن جامه بدهید. از آن، دو دست جامه نیکو ساختیم، و روز سیم به مجلس وزیر حاضر شدیم. سردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و ستدین و خوش سخن. و چهار پسر داشت... ما را نزدیک خود بازگرفت و از اول شعبان تا نیمه رمضان، آنجا بودیم و آنچه آن اعرابی کرای (کرایه) شتر بر ما داشت به سی دینار، هم این وزیر بفروشد تا بدو دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند. خدای، تبارک و تعالی، همه بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهد — بحق الحق و اهله...

بعد از آنکه حال دنیای ما نیک شده بود و هر یک لباسی پوشیدیم، روزی به در آن گرمابه شدیم که ما را در آنجا نگذاشتند. چون از در در رفتیم، گرمابه بان و هر که آنجا بودند همه بر پای خاستند و بایستادند؛ چندان که ما در حمام شدیم. و دلاک و قیم درآمدند و خدمت کردند؛ و بوقتی که بیرون آمدیم هر که در مسلخ گرمابه بود همه بر پای خاسته بودند و نمی نشستند تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم. و در آن میانه، حماسی به یاری از آن خود، می گوید: «این جوانانند که فلان روز ایشان را در حمام نگذاشتیم.» و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم. و من به زبان فارسی، گفتم که: «راست می گویی؛ ما آنیم که پلاس پارها «د پشت بسته بودیم.» آن مرد خجل شد و عذرها خواست. و این هر دو حال در مدت بیست و دو روز بود. و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید نباید نالید.»



برخلاف ناصر خسرو، برخی از شخصیت‌های روحانی و فرهنگی ایران، با تکلف و تشریفات فراوان، به حمام می‌رفتند: «در مناقب اوحدالدین کرمانی که ظاهراً در نیمه دوم قرن هفتم تحریر یافته، چنین می‌خوانیم: اوحدالدین در یکی از سفرهای خود به شهری می‌رسد که نجم‌الدین رازی در آن مقیم بود. به‌خاتمه شیخ می‌رود، و چون شیخ در گرمابه بود به‌انتظار می‌نشیند. ناگاه می‌بیند که نجم‌الدین با جلال و شکوه خود نمایانه‌ای فرا می‌آید: «خادمان می‌آیند و شست و طاسهای نقره‌کوفت، و بر سر آن سفره از جاقه منقش دوخته انداخته‌اند، می‌آوردند. و شیخ نجم‌الدین دایه، خودتما و اهل کرو و فر بودی...»<sup>۱</sup>

آیین گرمابه رفتن به نظر غزالی: غزالی در کیمیای سعادت، با توجه به سبانی مذهبی، در پیرامون حمام رفتن نیز تعلیماتی داده و تأکید کرده است که از ناف تا زانو را از چشمها نگاه دارد، و از دست خادم نیز نگاه دارد که بسودن (مالیدن) آن از دیدن فراتر است؛ از عورت دیگران چشم خویش نگاه دارد. و اگر کسی عورت برهنه کند، بروی حسبت (نهی از منکر) کند و بر زنان همین واجب بود... و سیم گرمابه بان (یعنی گرمابه‌ها) از نخست بدهد... از جهت طلب، گفته‌اند هر ماهی یک بار آهک به کار داشتن سودمند بود (مقصود واجبی کشیدن است) غزالی در پیرامون ستردن (تراشیدن) سوری سر و اصلاح سوری سیبل و سوری محاسن و سوری عانه (پشت آلت سردی و زنی) و ناخن باز کردن، با توجه به سوازی شرعی، اندرزهایی داده است.<sup>۲</sup>

شیخ ابوسعید ابوالخیر ضمن حکایاتی اخلاقی، به خصوصیات گرمابه‌ها نیز اشاره می‌کند: «شیخ ابوسعید روزی در حمام بود، و درویشی شیخ را خدمت می‌کرد و دست بر پشت شیخ می‌مالید، و شوخ (چرک) بر بازوی شیخ جمع می‌کرد چنانکه رسم قایمان (کیسه کشان) باشد؛ تا آنکس ببیند که او کاری کرده است. پس در میان این خدمت، از شیخ سؤال کرد که ای شیخ جوانمردی چیست؟

شیخ سا حالی گفت: آنکه شوخ مرد بروی مرد نیاوردی.<sup>۳</sup> شیخ فریدالدین عطار این معنی را به شعر آورده است:

بوسعید محنه در حمام بود	قائمش افتاده سردی خام بود
شوخی شیخ آورد بر بازوی او	جمع کرد آنجمله پیش روی او
بعد از آن پرسید از آن شیخ مهان	که: جوانمردی چه باشد در جهان؟
گفت: عیب خلق پنهان کردنت	شوخی کس با روی نا آوردنت
این جوابی بود بر بالای او	قائمش افتاد اندر پای او. <sup>۴</sup>

در اسرار التوحید، به آداب اصلاح سر، و خون‌گرفتن نیز اشاره شده است: «ای جوان، سه چیز از ما یاد دار: اول، آنکه چون یکی را سوری برخوای داشت، دست و استره (یعنی تیغ جناسی) نمازی (پاک) کن؛ دیگر، آنکه ابتدا سوری برگرفتن بجانب راست کن، دیگری سوری و

۱. مرصاد العباد من المبدء الی المعاد، پیشین. (مقدمه معجم) ص ۴۳.

۲. دک: کیمیای سعادت، پیشین. ص ۱۲۴-۱۲۲.

۳. محمد بن منور مهبی، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ص ۳۵۱.

۴. فریدالدین عطار، منطق الطیر.

شوخ که به‌استره از سربرداری نگاه دار تا چشم کسی بر آن نیفتد.<sup>۱</sup> در جای دیگر، نشان می‌دهد که مردم عادی هفته‌ای یک بار برای نظافت بدن و سردن موی سر به گرمابه می‌رفتند. «مردم در هفته شوخن شود و سوی بالیده... چون به گرمابه درآید، موی بردارد و شوخ پاکت کند.»<sup>۲</sup> نه تنها مردم عادی، بلکه بحکایت بدایع‌الوقایع، پادشاهان و امرا نیز اصلاح سروصورت خود را در حمام انجام می‌دادند.

واصفی می‌نویسد: «چون سلطان به حمام درآمد و بجای معهود قرارگرفت، سر تراش را فرمود که سرش را تراشد. در وقتی که سوییهای زیر محاسنش را می‌تراشید...»<sup>۳</sup> بهترین موقع برای استحمام: رشیدالدین فضل‌الله می‌گوید: موقمی به حمام بروید که غذا کاملاً هضم شده باشد؛ و باید حماسی اختیار کنید که بنائی قدیمی و آبی گوارا و هوایی مطلوب و فضایی وسیع داشته باشد. چنانکه بوعلی‌گوید: خیرالحمام ما قدم بناه و طاب هواه و عذب ماءه و اتسع فضاءه.<sup>۴</sup>

خصوصیات حمامها: این بطوطه در سفرنامه خود، از حمامهای اصفهان بخوبی یاد می‌کند و می‌نویسد: دیوارهای حمام از کاشی و مفروش به رخام است. بعضی از این حمامها وقف است و از استفاده کنندگان پول نمی‌گیرند.<sup>۵</sup> او بیش از همه از حمامهای بغداد تعریف می‌کند و می‌گوید که حمامهای این شهر از حیث کمیت و کیفیت بر سایر نقاط برتری دارد. کف این حمامها تا کمر قیر اندود است، اما نیمه بالای آن بوسیله گچ سفید شده، و جمع بین سیاهی و سفیدی زیبایی خاصی بوجود آورده است. سپس می‌گوید: حمامهای بغداد خلوتیهای متعدد دارد. هر خلوتی یک حوض سرمری دارد که دارای دوشیر آب گرم و سرد است و در هر خلوتی، بیش از یک نفر وارد نمی‌شود مگر اینکه مشتری خود بخواهد. به هر کس وارد حمام می‌شود، سه لنگ می‌دهند: یکی را موقع ورود به کمر می‌بندد و دیگری را هنگام بیرون آمدن و با سوسی تن خود را خشک می‌کند.<sup>۶</sup>

استعمال صابون در این دوره معمول بود. ابن بطوطه ضمن سفرنامه خود، می‌نویسد: از سره (موطن ابوالعلاء) به شهر سرمین رسیدم. از زیتون این شهر تعریف می‌کند و می‌گوید: از مصنوعات این شهر، آجری است که به شام و مصر می‌برند؛ و نیزها بوفهائی عطری برای دستشویی می‌سازند که به الموان مختلف مریخ دزد است.<sup>۷</sup>

ناگفته نماند که پس از حمله مغول، در عصر ایلخانان، بتدریج تعمیر خرابیهای ناشی از حمله مغول آغاز شد، و در عصر غازانخان، این جنبش عمرانی فزونی گرفت. یکی از اقدامات

۱. اسرار التوحید، ... پیشین، ص ۱۷۲.

۲. همان، ص ۲۷۲.

۳. زین‌الدین محمود و اصفی، بدایع‌الوقایع، تصحیح الکساندر بلدروف، ج ۲، ص ۱۱۹۷.

۴. دك، مكاتبات (شپیدی)، پیشین، مکتوب ۲۲، ص ۱۰۰.

۵. دك، سفرنامه ابن بطوطه، پیشین، ص ۱۹۱.

۶. دك، همان، ص ۲۱۶-۲۱۵.

۷. دك، همان، ص ۵۸.

خیر غازان خان این بود که دستور داد در کلبه دهات که از گرمابه و مسجد اثری نمانده بود، حمام و مسجد بسازند و کسانی را که از انجام این دستور سر باز می زدند بسختی کیفر می داد. در نتیجه این فرمان، در طول دو سال، در سراسر سلطنت، تعدادی حمام ساخته شد و از عواید آن، فرش و سایر لوازم مساجد آن حدود و نفقه خادم تأمین می گردید.

شوخی سعدی با خواجه همام: «روزی شیخ سعدی در تبریز به حمام درآمد. خواجه همام نیز با عظمت تمام، در حمام بود. شیخ طاسی آب آورد و بر سر خواجه همام ریخت. خواجه همام پرسید که این درویش از کجاست؟ شیخ گفت: از خاک پاک شیراز. خواجه همام گفت: عجب حالی است که شیرازی در شهر ما از سگ بیشتر است. شیخ تبسمی کرد و گفت: که در اینصورت، خلاف شهر ماست که تبریزی در شهر شیراز، از سگ کمتر است.»<sup>۱</sup>

سربازی نایبکار و مردم آزار: «سپاهی بود که بهر حمام که رفتی، چون بیرون آمدی، حماسی را گفتی که فلان رخت من گم شده و فلان چیز غائب گشته؟ آن را پیدا کن یا «قادران بده» و جنگی و غوغایی است کردی و آخر، مزد حماسی و سرتراشی را ناداده بیرون رفتی. همه حمامیان او را بشناختند و دیگر در هیچ حمام راهش نمی دادند. سپاهی بیچاره به حماسی رفت و با حماسی شرط کرد که دیگر مردم را تهمت دزدی نهند و اجرت حمام و سرتراش بدهد، و برین عهد، جمعی گواه شدند. چون فوطه (لنگ) بست و به حمام درون رفت، حماسی فوطه دار را بفرمود تا تمام جامه های سپاهی را پنهان کرد و کمر خنجر و کمر شمشیر او را بجا گذاشت. چون از حمام بر آمد، جامه ها را بتمام، غائب دید و مجال دم زدن نداشت؛ چه گواهان حاضر بودند و فوطه دار فوطه از میان او کشید و او برهنه سادرزاد بماند و بضرورت، کمر شمشیر بر میان بست و حماسی را گفت: من هیچ نمی گویم؛ اما خود انصاف بده که به این صورت به حمام آمده بودم؟ حماسی و حاضران بخندیدند و جامه ها به وی باز دادند.»<sup>۲</sup>

حمام هنیه: این بطوطه در نیمه اول قرن هشتم، پس از حرکت از مصر، به شهر منیه می رسد؛ به گرمابه این شهر می رود، می بیند که مردان لنگ نمی بندند و ستر عورت نمی کنند. این امر بر وی گران می آید و از این جریان نزد والی شکایت می کند.<sup>۳</sup>

در قاریخ یزد، مکرر از حماسهایی که در این منطقه، بهمت اسرا و حکام و اشراف محلی ساخته شده سخن رفته است؛ از جمله از حمام اسیر چقماق، چنین می نویسد: «حماسی مروح با مسلخی عالی و درگاهی رفیع با حیاض و قلتین و فرش مرمر انداخته و آب خیرآباد و هوک در مسلخ آن جاریست و باغچه مشجر در خلف آن، و درها شاه نشین حمام در آن باغچه و در وصف آن، جمع کننده این تاریخ قصیده ای انشاء کرده.

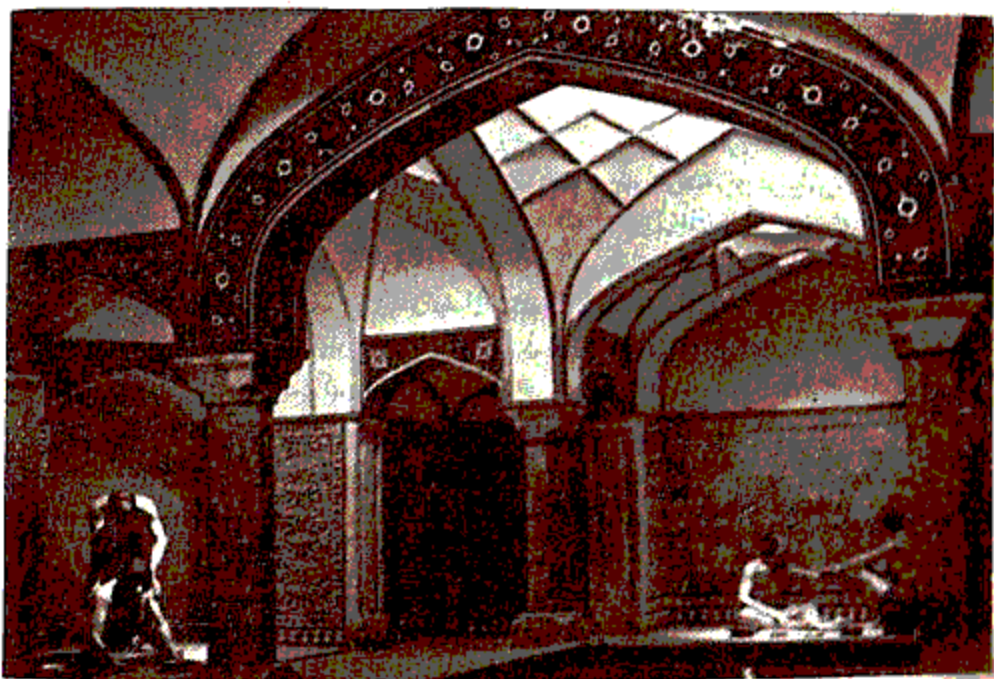
ای همایون پیکر آتش نهاد آبدار روز و شب در آب و آفتاب می گذاری روزگار  
و در اواخر قصیده، تاریخ انشای آن ذکر گردیده است:

۱. دولتنامه بن ملاء الدوله بختیاشاه غازی سمرقندی، تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۲۰۳.

۲. کمال الدین ملاحسین بن علی بهمنی سبزودی (کاشفی واعظ)، لطائف الطوائف. به تصحیح احمد کلچین ممای، ص ۱۲۹.

۳. دك سفرنامه این بطوطه، بیوشن، ص ۳۹.

یا قتی اتمام این فرخنده حمام شریف در ربیع الاول اندر هشتصد و سی و چهار<sup>۱</sup> در جای دیگر می‌نویسد: «و همچنین امیر قطب‌الدین خضرشاه حماسی نیکو در نعیم‌آباد با



نمایی از حمام گنجعلیخان کرمان

۱. قادریخ یزدی، پیشین، ص ۴۷-۴۶ (با اعتماد).

سلسخ و حیاض و قلتین و بیوتات و جامهای ملون ساخته و بر مؤمنین و مؤمنات سیل کرده و از اموال خاصه خود، اجرت و خرج حماسی برخواسته خود، مقرر فرموده و بی تکلف، در آن مقام، خیری بموقع است که در آن محلت، حماسی نبود و مردمان در زحمت بودند؛ خدای خیردهاد آنکه این عمارت کرد.»<sup>۱</sup>

در قادیخ جدید یزد، در وصف حماسی مجهز و زیبا، چنین می‌خوانیم: چون سلطان ابوسعید وفات کرد، محمد مظفر در سال سبع و اربعین و سبعمانه (۷۴۷) بعضی از محلات شهر که بیرون شهر بود داخل شهر کرد. با روی نوکشید؛ هفت دروازه مفتوح کرد و یزد دو چندان اول شد. بازاری بساخت و حماسی نیکو با سلسخ وسیع و حیاض و خلوات، برسم رجال، ساخت. خواجه کرمانی این تصیده در وصف این حمام گفته و بر کتابه سلسخ حمام ثبت کرده شد، بدین صفت: ای پیکر منور محرور خوی چکان  
 ترکبیت از طبایع و مستغنی از حسواس  
 سطح تو دلگشا و مقام تو دلپذیر  
 در تحت تست دوزخ و در صحن تست خلد  
 همواره در فضای تو هم دیو و هم پری  
 از باد و خساک و آتش و آب، زیان بباد  
 ثعبان آتشین دم روئینه استخوان  
 در موقوفت جهنم و در ساختت جان  
 صحن تو دلنشین و هوای تو دل نشان  
 در جنب تست گلخن و در جوف گلستان  
 پیوسته در هوای تو هم پیرو هم جوان  
 تا آب و یاد و آتش و خاکست در جهان<sup>۲</sup>

و در وصف حمام امیر غیاث‌الدین علی، در تاریخ جدید یزد، چنین آمده است: «در جنب خانه، حماسی عالی و سلسخ منقش به کاشی تراشیده و جامهای رنگین ساخته و فرش سرمر انداخته و حوضهای سرمر و ایزاره کاشی و قلتین و سقاخانه و حوضی وسیع، و آب تفت در او جاری است.» سپس اشعار شعرای زمان را در وصف این حمام ذکر می‌کند.<sup>۳</sup>

همچنین در قادیخ یزد، از کارهای خیر خواجه صدرالدین احمد ایبوردی چنین یاد شده است: «در خارج یزد، در کوچه باغ صوفیان، خانه‌های عالی و بادگیر و طنپی و مصنعه نیکوساز داده سبابطی عالی بر در خانه‌ها و باغچه‌های متصل به یکدیگر و مهمانخانه و کارخانه شعرانی و قنادخانه و اصطبل باهم و دو حمام، یکی برسم رجال و یکی برسم نساء، پهلوی آن ساز کرد با سلسخ عالی و حیاض و قلتین و فرش سرمر، و بر در حمام بازاری و مسجدی مروج عمارت کرد و فرشهای ملون انداخته و سقایه (سقاخانه) و پایاب نیکوساز کرد... و قنادیل نیکو بر در مسجد آویخته؛ و در وصف آن خانه و طنپی، این ابیات گفته شد:

ای چون دم مسیح هوای تو جانفزا  
 صحنظت نظیر جام‌جم از غایت صفا.  
 و در سر ریگ، کاروانسرای نیکو که مشهور است به خان قلندو دو طبقه ساخته و درهای نیکو آویخته و سفید کرده و بر در کاروانسرا گنبدی عالی ساخته و دکانهای نیکو مقابل هم ساز داده و کاروانسرای مشهور به «خان بیچه» هم در سر ریگ نیکو کرده و به کاشی تراشیده مزین کرده.»<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۶۷.

۲. دك، قادیخ جدید یزد، بهمن، ص ۸۵-۸۳.

۳. همان، ص ۱۱۰۱ نیز دك، قادیخ یزد، بهمن، ص ۵۱-۵۰.

۴. قادیخ یزد، بهمن، ص ۶۹-۶۸ (با اختصار).

به حکایت قادیخ یزد و دیگر منابع، ثروتمندان نیک‌اندیش یزد بیش از اعیان و متمولین دیگر نقاط ایران، در اندیشه احداث مؤسسات عام‌المنفعه نظیر حمام، کاروانسرا، مهمانخانه، سقاخانه، مدرسه و مسجد بوده‌اند.

در کتاب هدایح‌المواقیع مربوط به اواخر عهد تیموریان، در مورد حمامهای مشهد، می‌نویسد: «حمامهای مشهد بهترین حمامهای ربع مسکون است و حمام خلیل نیزه‌چی بهترین حمامهای مشهد است؛ و در ترجیح وی، سولانا سلطانعلی شهدی، یک قطعه و دو بیت به خط جلی نوشته و آن را در سر حمام به دیوار چسبانیده؛ و آن قطعه این است:

صحن حمام همچو فردوس است      گر چه باشد بنایش از گل و خشت  
خوبرویان درو چو حوراند      فوطه‌ها پر ز زله‌های بهشت  
و آن دو بیت این است:

تا به حمام خرامد مه من پیوسته      طاس آبیست سرا دیده و ابرودسته  
از بی خدمت آن ترک‌چو گل، دیده من      هست هندو بچه لنگ سفیدی بسته

در این کتاب، ضمن گفتگو از ملحقات حمام، از گرمخانه، فوطه‌دار (لنگ‌دار)، گلخن‌تاب (آتشکار) حمام و دیگر آب حمام سخن بیان آمده است.<sup>۱</sup>

از جمله حمامهای تاریخی که از قرن‌ها پیش تا کنون باقی است، حمامهای شاه‌عباس، شیخ بهایی، ساروتقی و شیخ علی‌خان زنگنه در اصفهان، و حمامهای معروف شاه‌عباس در مشهد و قزوین، و حمام گنجعلی‌خان در کرمان، و حمام خواجه عماد در کاشان قابل توجه و شایان ذکرند.

«حمامهای قدیم اغلب دارای خزینه و حوضهای متعدد از آب بسیار گرم تا ملایم و سرد و چندین صحن و صفت بزرگ و کوچک بود که حرارت و گرمی آنها فرق می‌کرد، و اشخاص سالم و بیمار، هر یک بفرآخور حال خود، از این اماکن استفاده می‌کردند.

چنانکه گفتیم، حمام، تنها محل تطهیر و استحمام نبود بلکه جای مناسبی برای ملاقاتها و گفتگوهای دوستانه مردان و زنان و خواستگاری دختران و تشخیص زشتی و زیبایی آنان نیز بود. حمام بردن عروس با شاطه، حمام زایمان بانوان و حمام خننه سوران بچه‌ها مخصوصاً در خانواده‌های ثروتمند، با تشریفات خاصی صورت می‌گرفت.

حمامهای ایران از دیرباز، جلب توجه صاحب نظران و بخصوص نمایندگان سیاسی کشورهای خارج را کرده است؛ چنانکه کلاویخو، که در عهد امیر تیمور به ایران آمده است، از حمامهای تبریز با تعجب و تحسین فراوان یاد می‌کند. همچنین توماس هربرت انگلیسی (معاصر شاه‌عباس اول) و شاردن فرانسوی از بازارها و حمامهای ایران بخوبی یاد می‌کنند.<sup>۲</sup>

غالباً جهانگردان اروپایی از گرمابه‌های ایران با شگفتی یاد کرده‌اند «گرمابه‌های کاشان فوق‌العاده عالی و خوب و تمیز و خوش‌ساخت است [شاردن، ج ۳، ص ۸۳]. اکنون هم آثار باقیمانده آنها این گفتار را کاملاً تأیید می‌کند. حمامها، دارای صحنهای متعدد تودرتو

۱. هدایح‌المواقیع، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۲۱، بی‌ش.

۲. حسن ترائی، «در برامون حمامها» (مقاله) ۱ مجله هنر و مردم، اسفند ۴۳.

با درجه حرارت و گرمای مختلف بوده و همچنین خزینه‌ها از آب بسیار گرم تا ملایم و حوضهای آب سرد داشته که هر فزندی از پیرو جوان و کودک و تندرست و بیمار، به اقتضای حال و دلخواه و توانایی و مصلحت خود، شستشو نماید.

سطح و جدارهای بنا با سنگ تراشیده و مرمر سفید و کاشی لعابدار تزیین یافته بود. محوطه حمام با سقفهای گنبدی شکل پوشیده شده و در میان سقف نیز طاقهای کوچکتر و برجسته با سوراخهای متعدد برای نورگیری، تعبیه نموده بودند که آنها را جامگه و گل جام می‌نامیدند. در جنب هر حمام بزرگ عمومی، یک گرمابه کوچکتر نیز لازمه آن بود تا در تمام اوقات شب و روز، مرد و زن اهالی محل به حمام دسترسی داشته باشند. تعداد اینگونه حمامهای بزرگ و عمومی از ۲۰ تا ۳۰ باب بشمار آمده است.<sup>۱</sup>

در جغرافیای مملکت کرمان، در مورد گرمابه‌ها، چنین آمده است: «حمامات این بلد پنجاه و یک درب است: دو در ارگ و دو در خارج شهر سمت شرقی، و بقیه در نفس گواشیر است. چهار حمام که دارای بنای عالی و بدیع بود، نگاشته شده: حمام گنجعلی خان زیک در سنه ۹۹۰ در جنب بازار و میدان و کاروانسرای خود ساخته شده؛ تمام احجار آن مرمر است. حمام مرحوم محمد اسماعیل خان و کیل السلکک قریب به بازار؛ خود در سنه ۱۲۸۰ بنا فرمود. دو در حمام مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله در سنه ۱۲۳۱ جنب مدرسه و بازار خود ساخته. حمام مرتضی قلیخان و کیل الملکک، حکمران کرمان، در سنه ۱۲۹۱ در شهر، نزدیک ارگ ساخته. آب جاری از قنات موسوم به ستوره از میان آن می‌گذرد.»<sup>۲</sup>

حمام ویژه شاهسلطان حسین: در کتاب «مستم التوادین»، ضمن توصیف قصور و کاخهای شاهسلطان حسین، حمامی را که برای او در قصر عالم آرا ساخته بودند چنین وصف می‌کند: «حمامی برایش ساختند که پایه‌ها و ستونهایش و فرش زمینش، بعضی از سنگ سماق پر جوهر و بعضی رخام و مرمر، و دیوار و سقف رفیع و گنبد عالیش و چهار صفت با صفا و چهار خلوت دلکشیش را به کاشی معرق سنقش به طلا و لاجورد، مزیّن نمودند. چهار جانب آن حمام فرحبخش را گلزارهای پر گل و لاله و ریحان، انتظام داده بودند و آیینه‌های دو زرع و نیم طول یک زرع و نیم عرض در قابهای کاشی بهتر از چینی یکپارچه بی‌فصل و وصل در لطف و صفا به اطراف آن گرمابه عظیم‌النظیر مرتب نمودند، و خزانه‌اش از آب گرم قریب به اعتدال و در وسط گنبد گردون، مثالی حوض شمعی بود و در چهار صنفه‌اش، چهار حوض کشکولی و در چهار خلوتش نیز چهار حوض، همه از سنگ مرمر و رخام پر از آب.»<sup>۳</sup>

بطوریکه رستم الحکما در کتاب خود نوشته است؛ در دوره‌های آشوب و ناامنی و در عهد شهریاران بیکفایت، زنان و پسران خو بروی تأمین نداشتند: «امیر محمد حسن خان خوش حکایت می‌گوید که از پدر خود، امیر شمس‌الدین محمد کارخانه آقاسی، شنیدم که حکایت نمود که من به اتفاق محمدعلی بیک بیلدارباشی خلج، که در تنومندی و قوت و دلیری و دلاوری

۱. آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز، پیشین، ص ۲۹۸-۲۹۷ (به اختصار).

۲. ذک، مجله فرهنگ ایران زمین، ج ۱۴، ص ۳۱.

۳. «مستم التوادین»، پیشین، ص ۷۹ (به اختصار).

محسود رستم دستان و سام نریمان بود، در محله چهارسوی شیرازیان اصفهان می‌گنشتیم، که ناگاه زنی از اکابر از حمام، با جادیه خود، بیرون آمد. محمدعلی بیگ مذکور دوید و آن زن را از جای روده و در آغوش خود گرفت و در کریاس خانه‌ای دوید؛ و من هر چند به‌وی گفتم دست از او بردار، فایده نبخشید و او را رها نکرد و می‌گفت مانند شیر نر، طرفه غزالی را بچنگ آورده‌ام؛ آثارها نمی‌کنم؛ و گفت ای فلانی:

یارم از حمام بیرون آمده گرم است و نرم گادن اولذتی دارد که در عالم مجو و در خانه را بر روی من بست و شلوآزری مقتول دوخته را که سراسر آن تکمه‌های طلا و مادگیهای مقتول بافته داشت، از پای آن نگار نازنین بیرون کشید و چون چشمش بر آن رانها و کفل سیمینش افتاد، فریاد برآورد و شادی کنان این مرد خبیث بدنهاد بپاخواست و دست تجاوزسوی آن بانوی گمراه و از همه جا بی‌خبر دراز کرد و به عملی حیوانی دست یازید.

بعد از فارغ شدن، از بیرون در،‌های وهوی خلایق را شنید، لجاج نمود و دوباره عمودلحمی خود را مستعجلاً فروکوفت، که ناگاه غلط، عمودش بر سر سپر مدور آن زن آمد. آن زن فریاد برآورد که ای پهلوان، راه مقصود را گم کردی. پهلوان گفت: باکی نیست اعاده می‌کنم.

بارسیم، عمود لحمی خود را بر سپر مدور طولانی شحمی آن نازنین سیم اندام فروکوفت. بعد از فارغ شدن، از کریاس خانه که مالکش حاجی مهدیخان ضرابی بود، بیرون آمد. خلایق به‌وی گفتند که ای بیشرم، ای بی‌آزرم، این چه کار زشتی است که از تو صادر شد؟ گفت: نمی‌دانم چه غلط کرده‌ام. گفتند: زن مردم را بزور کشیدی و گادی. گفت: استغفرالله و نعوذبالله که در حالت شعور چنین غلطی از من سر بزنند مگر در حالت عدم شعور. ای دوستان، ببخشید مرا معذور دارید مرا که مزاج من چنان است که اگر دو شب جماع نکنم، دیوانه و از شعور بیگانه می‌شوم؟ یک هفته بود که زخم بیمار بود و جماع نکرده بودم و چند روز هست که حرکات و سکناتم از روی عقل و شعور نبود.»<sup>۱</sup>

پس از آنکه این جنایت علنی به اطلاع شاه و ملاباشی و وزیر اعظم رسانیدند، جملگی قلم عفو بر این جنایت کشیدند؛ حتی ملاباشی گفت در حالت بیشعوری این خطا از او صادر شده و حرجی بر دیوانه نیست.

حمام و گیل: «در باره حمام معروف به وکیل، مرحوم فرصت شیرازی شرحی در آثار المعجم نوشته که «خالی از اغراق، در تمام ایران، نظیرش دیده نشده و نخواهد شد. ستونهای عظیمه غریبه در آن است که از حجاری آن عقل حیران می‌شود، و اکثر سنگهای جدارش (دیوارهایش) سرمر است و در هر صفا از جامه کن آن، حوضهای لطیف خوش طرز. امروزه، قسمت پینه این حمام تبدیل به «زورخانه» شده و قسمت صحن و خزانه نیز سلک شخصی، و از قسمت پینه جدا گردیده است و تا کسی آن بنای زیبا و عظیم را نبیند، به همت والای شهریار زند بی نمی‌تواند برد.



اما حمام باقرآباد در محل اداره دارایی شیراز قرار داشته و در هنگام ساختن عمارت فعلی، آن حمام را خراب کرده و نیمی از سنگهای مرمر آن را در آرامگاه حافظ مصرف نمودند.<sup>۱</sup>

حمام کریم خان: حاج پیرزاده که در عهد ناصرالدین شاه، از شیراز دیدن کرده است، در وصف حمام کریم خان، چنین می نویسد: «در جنب مسجد، مرحوم کریم خان حمامی ساخته که در دنیا چنان حمام بزرگی ساخته نشده است. در حیاط رختکن حمام، هشت ستون سنگی بکار برده بسیار کلفت و بلند، و در اطراف رختکن حمام، ایوانهای بزرگ ساخته اند و در میان ایوانها حوضها قرار داده اند که هزار نفر متجاوز می توانند در رختکن بنشینند، و اندرون حمام نیز بسیار بزرگ است و چهار ستون سنگی ماریچ در وسط حمام نصب نموده اند و ایوانهای بزرگ در آن حمام هست و در هر ایوانی، حوضی بزرگ قرار داده اند، و نیز خزینة حمام بسیار بزرگ است و دو خزینة دیگر در جنبین خزینة بزرگ، ساخته اند که آنها نیز آب سرد و بلول دارد و زمین و هزاره حمام و حوضها کاملاً مرمر است و چنان حمام را محکم ساخته اند که با اینهمه زلزله های شدید که در شیراز شده، ابدأ به حمام خرابی نرسانیده است، ولی قدری گچ و آهک روی کار او کهنه شده... و حالا دایر است و همه به آن حمام می روند.»<sup>۲</sup>

سرجان ملکم، ضمن بحث در پیرامون احوال اجتماعی ایرانیان در عهد فتحعلی شاه، می نویسد: اهالی ایران زیر پیراهن، چیزی نمی پوشند. و طبقه سوم و فقرا همینکه یک دفعه جامه بپوشند، غالب آن است که بیرون نمی آورند تا از کار بیفتند. با این حال، هیچ چیز سبب صحت این مردم نیست مگر غسلهایی که در شریعتشان واجب است و حمامهای فراوانی که در هر شهر و قریه یافت می شود. بعضی از حمامها بسیار عالی است و همیشه نظیف نگاه می دارند و هر چند روز آب تازه می اندازند. استحمام علاوه بر این که باعث صحت بدن است، نشاط انگیز هم هست و در رفع خستگی زیاد مؤثر است. هر نعل که یکی دو پول بدهد داخل حمام شده لذتی می برد و لایذگی کلی می یابد.<sup>۳</sup>

الکسیس سولتیکف طی مسافرت خود، از قزوین که یکی از شهرهای بنام عصر محمد شاه قاجار است، عبور می کند و در وصف حمام قزوین، می نویسد: «بزودی به بازار که چیز تازه ای نداشت، و سپس به حمام «بهرام میرزا» (که نماینده شاه در قزوین است) رفتم. این حمام وسیع است ولی مثل تمام حمامهای ایران که به آنجا رفته ام، آب آن بسیار بد است.»<sup>۴</sup>

کارهای مختلف یک دلاک: دلاکها به حکایت منابع پراکنده ای که در دست داریم، غیر از کیسه و لیف و صابون زدن، به کارهای دیگری نیز دست می زدند که در کتاب حاجی بابای اصفهانی با بیانی نیش دار و طنز آمیز، به آنها اشاره شده است. «در صحن حمام نیز در کار مشتمال و کیسه زدن و قولنج شکنی و لیف و صابون و کارهایی که در سالک مشرق زمین، هند و کشمیر و ترکیه متداول است، احدی پهای من نمی رسید. وقتی دست و پهای شتری را در حمام، شتر بند می -

۱. کریمخان زند، پیشین، ص ۳۰۷.

۲. سفرنامه حاجی پیرزاده، ۱۳، ص ۶۹.

۳. دلاک، تاریخ ایران، (ملکم)، پیشین، ۲۳، ص ۲۰۷.

۴. مسافرت به ایران، پیشین، ص ۷۵.

کردم و او را وارونه می‌انداختم و پشت و پهلویش را به باد سیلی و شپاشاپ مشت می‌گرفتم، آواز بندش شنیدنی و حرکات دست و پنجه من دیدنی بود.»<sup>۱</sup> در صفحه ۱۷ کتاب حاجی بابای اصفهانی چنین می‌خوانیم: دلاکان ایرانی نوعی جراح هم هستند و گذشته از کار حمام، خون‌گرفتن و حجامت و دلدان کشیدن، شکسته‌بندی هم از دستشان برمی‌آید. سرور اصفهانی، شاعر عهد قاجار نیز، به‌مقام شامخ (!) دلاکان اشاره می‌کند:

این صنعت شاهان که به‌دست است سرا  
تاظن نبری کزو شکست است سرا  
بر تارک سروران همی رانم تیغ  
سره‌ای ملوک زبردست است سرا  
حاجی بابای اصفهانی در جای دیگر کتاب، کارهایی را که یک دلاک ماهر در حمام کرده است، شرح می‌دهد: «دلاکی خواستم و نوره و حنا و رنگ هم آورد. دست‌ویا را حنا و زلف و ریش و سبیل را رنگ بستم، مشتمال کاملی هم کرد و کیسه مکملی هم کشید. وقتی لنگ خشک آورد و به‌سر بینه‌ام برد، نمی‌دانید با چه غرور و لذتی لباسهای خود را تماشا می‌کردم. چون دلاک آینه به‌دستم داد، یعنی که «پول بده»، پس از آنکه یک ساعت تمام خود را در آینه ورائداز کردم و به‌ریش و زلف و ررقتم، مزدش را بدک ندادم. آنگاه لباسهای کهنه‌ام را به دلاک سپردم و از حمام بیرون آمدم.

خود ز حمام آمدم بیرون بطریقی که از خم افلاطون»<sup>۲</sup>

وصفی از حمام حاکم دزفول در صد سال پیش: خانم دیولافوا در سفرنامه خود، می‌نویسد: چون حمام قصر دزفول گرم شد، ما وارد شدیم «سکوه‌های آجری اطراف سر بینه، برای گذاشتن لباسها ساخته شده است. من جلوتر می‌روم و وارد سائین بزرگی می‌شوم که سقی‌گنبدی دارد و تخته‌های نمد جای درهای آن را گرفته است. از ورای ته بطریهایی که روی گنبدگی سقف گذاشته‌اند، کورسوی غم‌انگیزی حمام را روشن می‌کند. هوا سنگین است؛ بزحمت می‌توانم کاشیهای آبی و سفیدی را که به‌دیوارها چسبانده‌اند و دو حوض آب‌گرم و سرد را تشخیص بدهم. پس از استحمام در چنین حمام ناراحتی، هنگام خروج، انسان احساس لذت می‌کند. از چشمهای اشک می‌ریزد، گلویم می‌سوزد. با رضایت کامل از سلامتی، هوای ملایم سر بینه را استنشاق و بعد، روشنائی آفتاب و نسیم ملایم کوهستان را احساس می‌کنم.»<sup>۳</sup>

سرپرستی سایکس شرح جالبی درباره حمامهای دهات ایران، نوشته است: «مرکز د د واقع کلوپ ده، حمام آن است. اغلب هزینه بنای حمام را مالک ده می‌دهد و در بعضی موارد، پول ساختن آن را مردم ده مشترکاً می‌پردازند و بابت پول حمام، مبلغ معینی از گندم سالیانه به حماسی می‌دهند. در دههای خیلی کوچک، ساکنین سه یا چهار ده، یک حمام را مشترکاً بنا می‌کنند.»<sup>۴</sup>

واجبی خانه: چنانکه اشاره شد، یکی از لواحق حماسها واجبی‌خانه بود که در آن

۱. حاجی بابای اصفهانی، پیشین، ص ۴-۵.

۲. همان، ص ۹۱-۹۰ (به اختصار).

۳. سفرنامه (خاطرات کارشهای باستانشناسی شوش)، پیشین، ص ۶۸ (به اختصار).

۴. تادپخ ایران (سرپرستی سایکس)، پیشین، ص ۲۳، ۶۰۴.

به کمک واجبی یا نوره، سوییهای زیادی را از پایین تنه می‌ستردند.

مختصات یک حمام ممتاز: دکتر فوریه، پزشک ناصرالدین شاه، می‌نویسد: «روزی آیینة اقدس، مرا به تماشای حمام خود فرستاد. این حمام دو قسمت دارد و تمام دیوارهای آن از سرس است: قسمت اول، محل رختکن و آرایش و قسمت دوم برای استحمام است. حوضی در میان سر پینه است که فواره‌ای از آن می‌جهد و با آب خود که بصورت گرد به اطراف پراکنده می‌شود، فضا را خنک می‌کند، و طاقچه‌هایی در آنجاست که در آنها هر قسم اسباب آرایش گذاشته و در دو طاقنمای قرینه، عده‌ای قالی نهاده و از آنها بستر راحتی درست کرده‌اند.

در این قسمت، خانم لباسهای خود را، پیش از آنکه به گرمخانه داخل شود، می‌کند. گرمخانه دو خزینه دارد هر از آب که درجه حرارت آنها با یکدیگر متفاوت است، و ترتیب استحمام به این شکل است که استحمام کننده ابتدا ده دقیقه در خزینه آب سرد و ده دقیقه در خزینه آب گرم و ده دقیقه بیرون از هر دو داخل حمام، که به بخار گرم شده، می‌ماند. سپس برای او حوله‌های پشمی می‌آورند و او به سر پینه، برای استراحت می‌آید. برای آرایش، ناخنهای دست و پا را با حنا رنگ و با سرمه سزگان را سیاه و بزرگتر می‌کنند و آنها را مصنوعاً تا بالای بینی می‌کشند و واجبی نیز در موقع خود بکار می‌رود. گیسوان را مثل حصیر، رشته رشته، می‌بافند. مدت آرایش نصف روز تمام است.»<sup>۱</sup>

حمام دوش: «کنئل سمینو اولین کسی است که برای نخستین بار، حمام دوش را به ایران آورده است؛ چنانکه حمام دوش سمینو واقع در خیابان لختی سابق (اکباتان حالیه) تا مدتی پیش معروف بوده است.»<sup>۲</sup>

حمام شهرستانک: اعتمادالسلطنه (صنیع الدوله) در روزنامه خاطرات خود، در روز یکشنبه سلخ جمادی الاولی ۱۲۹۲، می‌نویسد: «صبح، حمام شهرستانک رفتم. در مدت عمر و سیاحت خود، نقطه‌ای از نقاط ارض را به این کثافت ندیده بودم. حمام کوچک، مدخل بسیار تنگ، پله‌های لغزنده بواسطه گل، و آب خزانه مضاف بود؛ چرا که غلیظ و عفن شده بود. خود را با آب سرد شسته با کمال کثافت بیرون آمدم.»<sup>۳</sup>

هدایت نیز تقریباً در همان ایام، از دفع و ناداحتی اطفال در حمامهای قدیم، یاد می‌کند: «عمارت ملک الکتاب حمام هم دارد که درش از بیرون است. زنها با چادر نماز به حمام می‌روند و این به نظر غریب می‌آید. در این منزل، دو سانحه از برای من اتفاق افتاد: یکی حصیه سخت؛ و دیگر، ضعف من در حمام حبیب‌الله‌خان از دود تون. در این گرفتاری، شریک هم داشتم و کار به طبیب کشید. همینقدر می‌دانم که اضطراب کلی بود. مادرم رسم داشت سر بچه‌ها را خودش بشوید و لیف بزند. من اضطرابی داشتم و او بد قلی می‌پنداشت و سرا تشکون می‌گرفت.»<sup>۴</sup>

۱. سه سال در دهباد ایران، پیشین. ص ۱۲۷ (به اختصار).

۲. عباس اقبال، «مقاله»، مجله یادگار، سال پنجم، شماره ۴-۳، ص ۳۴.

۳. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، پیشین. ص ۳.

۴. خاطرات و خطرات، پیشین. ص ۲ (به اختصار).

دروویل ضمن بحث در پیراوسون گرمابه‌های ایران، می‌نویسد: «ایرانیان بسیار دیر بدير، پیراهن تن خود را عوض می‌کنند و از زن و مرد، با شلوار به‌رختخواب می‌روند. پیش از اذان صبح، بوق حمامها مردم را به‌غسل فرا می‌خواند. مردان تا نیمروز، می‌توانند استحمام کنند. از آن پس، گرمابه‌ها در اختیار زنان قرار می‌گیرد و استحمام آنها تا شبانگاه طول می‌کشد.

بعد، از مختصات ساختمانی حمامها و گنبد و سوراخهایی که برای نور تعبیه شده و جای لباس‌کندن و سالن و خزینه‌ها و پستویی که برای کشیدن واجبی و ازاله مو تعبیه شده است، سخن می‌گوید. سپس طرز مشتمال دادن دلاکها و کیسه کشیدن آنها را توصیف می‌کند و می‌گوید، این کار یکساعت و نیم تا دو ساعت طول می‌کشد و در این مدت، کار خضاب یعنی رنگ کردن موها نیز صورت می‌گیرد. ضمناً می‌نویسد: گرمابه‌های عمومی محل ملاقات و دیدار طبقات متوسط ایرانی است. مخصوصاً بازرگانان، گاه برای مذاکرات تجارتي، به‌حمام می‌روند. دید و بازدید زنان و مذاکرات خصوصی آنان با یکدیگر نیز در حمام صورت می‌گیرد. دروویل می‌نویسد: در هر گوشه‌ای از آن، حوزه‌ای از زنان مشغول درد دلند. صحبت از وضع خانواده‌ها بیان می‌آید. اشارات رشک‌آلود و شکوه و شکایت و صلاح‌اندیشی باگیس سفیدان و پیرزنان، صحنه حمام را بصورت ساحت دادگاه درسی آورد. زنان ایرانی، نخست، رازهای خویش را با یکدیگر در میان می‌نهند و از آنچه پس از آخرین دیدار بر سرشان آمده است، تعریف می‌کنند. از مهر یا بیماری شوهران و از توجه آنان به زنان یا کنیزان دیگر سخن می‌گویند زنان ایرانی از نظر غیبت و نکوهش و بهتان‌زدن، بهیچوجه، دست کم از زنان اروپایی ندارند. سخن کوتاه، نیکخواهی و مروت زنان مسلمان با خاله‌زنکهای مسیحی بر یک پایه است.<sup>۱</sup>

توصیفی کامل از یک حمام در حدود ۶۰ سال قبل: هانری رنه‌دالمانی، که در اوایل دوره قاجاریه به ایران سفر کرده است، ضمن مسافرت در خراسان، خصوصیات یکی از حمامهای عمومی را ذکر می‌کند: «... در فاصله کمی از میدان، یک حمام عمومی است که بسهولت می‌توان به‌وجود آن پی برد. در سر در این حمام، نقاشی نامطلوبی دیده می‌شود که در آن، جنگ رستم نامدار را با دیوسفید نمایش داده‌اند. علامت دیگری هم هست که بخوبی حمام را نشان می‌دهد، و آن لنکهای قرمز رنگی است که از بیرون حمام به‌بدنه دیوار، ردیف، به هم بسته و آویخته‌اند. حمام عمومی غالباً کثیف است و واجبی زیادی برای ستردن سوی بدن در آن بکار نمی‌رود. در روی آب خزینه، موها مانند حس و خاشاک سطح دریا موج می‌زند و اغلب به‌بدن اشخاص می‌چسبند. آب خزینه را خالی نمی‌کنند و فقط در فاصله هشت تا ده روز، آب تازه‌ای در آن وارد می‌کنند و کف صابون و مواد کثیف آن را می‌گیرند. اشخاص ثروتمند که طالب نظافت و پاکي باشند از رفتن به چنین حمامها خودداری می‌کنند.

پاره‌ای از این حمامهای عمومی، در ساعت معین، به مردان و در اوقات مشخص، به زنان اختصاص دارد ولی حمامهای دیگری هم هست که فقط مخصوص زنان یا مردان است. یکی از تفریحات عمده زنان ایرانی رفتن به حمام یا قبرستان است. در واقع، این دو جا برای آنان بمنزله باشگاه و محل تفریح و ملاقات است و قسمت زیادی از وقت خود را صرف رنگ کردن گیسوان،

ابروان، کفها و سر انگشتان خود می‌کنند. گاه با حنا اشکال غریبی مانند درختان و حیوانات و ستاره‌ها در روی بدن خود نقاشی می‌کنند. وقتی زن با شخصیتی وارد حمام می‌شود، معمولاً خدمتکاران در موقع ورود، چند دانه گردو در زیر پای او قرار می‌دهند تا با پاشنه کفش بشکند؛ و همینکه وارد حمام شد، در بالای سکوی سنگی در کنار حوض، روی قالیچه‌ای می‌نشیند تا خدمتکاران لباس او را در بیاورند.

زنان و مردان، برای ستردن مو، از نوره (واجبی) استفاده می‌کنند. مشتریان پس از کندن لباس، لنگی به کمر بسته وارد حمام می‌شوند. قبل از هر کار، به خزینه آب گرم داخل می‌شوند. بعد از مدتی، از خزینه بیرون می‌آیند و در روی کف حمام دراز می‌کشند. بلافاصله دلاک، با طاس و مقداری آب گرم، می‌آید و سر مشتری را روی زانوی خود می‌گذارد و ریش و سبیل او را حنا می‌بندد و صبر می‌کند تا حنا رنگ خود را پس بدهد. پس از چندی، دلاک نزد مشتری می‌آید و ریش و سبیل را می‌شوید و بدن او را به اصطلاح خودشان شست‌وسال می‌دهد و بعد با کیسه خشنی، بدن او را کیسه می‌کشد. سپس چند بار، بدن را لیف و صابون می‌زند. پس از شستشو، مشتری وارد خزینه می‌شود و هر وقت میل کرد، از خزینه خارج می‌شود. در این موقع، دلاک با سه لنگ خشک حاضر می‌شود. مشتری لنگ‌تر را از خود جدا می‌کند و یک لنگ خشک به کمر می‌بندد و یکی را هم روی شانه می‌اندازد و سومی را به دور سر می‌پیچد، و دوباره وارد قسمت اول حمام می‌شود. در این موقع، شاگرد حماسی او را شست‌سال می‌دهد. پس از چند لحظه استراحت، لباس می‌پوشد و پولی به استاد حماسی می‌دهد و از حمام بیرون می‌آید. نظر به این که سوخت گران است، حماسها را با خاروکاه و پهن خشک و استخوان حیوانات، گرم می‌کنند. به همین جهت، در اطراف گرمابه‌ها اغلب بوی ناخوشی به مشام می‌رسد.<sup>۱</sup>

احمد اسین، که در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه به ایران آمده است، در مورد حماسهای ایران، می‌نویسد: «حماسهای ایران دارای یک حوض آب گرم (خزینه) بوده شیر و حوض کوچک وجود ندارد و آب آن در مدت یک سال، چند بار تعویض می‌شود. شستشو در این حماسها واقعاً غیر قابل تحمل است.

از یک مأمور وزارت خارجه که هشت سال در پاریس تحصیل کرده بود، سراغ حماسی را گرفتیم؛ وی یکی از بهترین حماسهای تهران را نشانی داد. از نظافتش پرسیدم، جواب داد: آلودگیهای روی آب خزینه را با وسیله مخصوصی جمع‌آوری می‌کنند؛ و این خود شایان دقت است.<sup>۲</sup>

انتقاد شدید سید جمال‌الدین از وضع عمومی حماسها: از توجه و نظارت مستمر و مداوم دولت و شهرداریها به امور صحتی و بهداشتی حماسها، در دوران بعد از اسلام، سخنی در میان نیست. ظاهراً اکثر مدیران حماسهای معمولی، بدون توجه به مصلحت مردم و در اثر عدم مراقبت

۱. سفرنامه از خراسان تا بختیاری، پیشین. ص ۶۲۸-۶۲۳ (به اختصار).

۲. احمد امین، ایران در سال ۱۳۱۱ هجری قمری، (مقاله). ترجمه محمود غروی، مجله پر (سیهای قادیسی)،

محاسبان و ماسوران انتظامی، بجای آنکه آب خزینه را همه روز عوض کنند هر هفته و شاید هر ماه یک بار به این کار اقدام می کردند.

سید جمال الدین واعظ در جریان نهضت مشروطیت، در یکی از مساجد تهران، در مقام انتقاد از وضع عمومی کشور، در مورد آلودگی حماسها نیز مطالبی می گوید: «حماسهای صحیح مال اغنیاست. آبهای ما فقرا را می بینید؟ اگر تجزیه کنید، نصف آب کثافت است. حماسهای ما را همه می بینید؟ یک نفر نیست به این حماسی بگوید که اقلاً دو ماه یکمرتبه، آب خزانه را عوض کن. این مطلب را هم باید مجلس شورای ملی بگوید؟ این کلاه حاکم است؟» استاد جمال زاده، فرزند آن شهید صدیق راه مشروطیت، نیز طی مقاله ای، از خصوصیات حماسهای ایران در پنجاه شصت سال پیش یاد می کند:

تا پنجاه شصت سال پیش، حمام تنها محلی برای تطهیر و پاکیزه کردن بدن نبود بلکه کمابیش محلی برای ملاقات و گفتگو نیز بود. مخصوصاً در حماسهای زنانه، بحثها و پرچانگیهای چندین ساعته صورت می گرفت. زنها از مساجد داخلی یکدیگر و اخلاق و اطوار شوهران مطلع می شدند، و برای برادران و فرزندان خود، دختری شایسته بر می گزیدند.

حمام معمولاً گود بود و باید چندین پله پایین رفت. مردم بر حسب موقعیت طبقاتی، در سر پینه در محل مناسبی لخت می شدند و لنگی به کمر می بستند، پای رادر حوضچه بی می شستند و قدم به صحن حمام می نهادند، و بلافاصله به خزینه آب ملول یا آب گرم می رفتند. پس از آنکه بدن به اصطلاح خیس می خورد و آماده می گردید، دلاک کیسه کش آغاز به کار می کرد. به قول استاد جمال زاده: «برای تمدد اعصاب، آسایش خاطر و رفع خستگی، هیچ معجونتی در دنیا بهتر از یک حمام خودمانی گرم و نرم و یک مشتمال مضبوط استاد حماسی نیست. استاد، طرز کار دلاک خصوصی خود را چنین توصیف می کند: «دلاک حمام را که در کار مشتمال استاد بود، خوب می شناختم؛ از اهل مازندران و از قصبه کجور بود، و «دش فرهاد» صدایش می کردند. مدتها بود که مزه مشتمالش را چشیده بودم و هر مرتبه، از زیر مشتمال مبلغی جوانتر بیرون آمده بودم.

لنگ ترو تازه ای رادر آب داغ نشرد و روی سنگ سرسرف حمام انداخت و لنگ دیگری را چلبر ساخته زیر سرم گذاشت و گفت: بفرمایید دراز بکشید. خدانصیبتان کند که عطیه و حیدروری است که خداوند نصیب مردم مشرق زمین کرده است.

کیسه بدست، در پهلویم زانو زد و مشغول کار خود گردید. کیفی داشتم که گفتمی نیست؛ دلم می خواست یک عمر طول بکشد. نم نمک، چشمهایم بهم رفت و در زیر نوازش هموار کیسه و کف صابون از این عالم بدر شدم. وقتی بخود آمدم که داش فرهاد با دلچله آب ولرم، به روی بدنم می ریخت. گفت: عاقبت باشد؛ گفتم: «دست درد نکند که زنده ام کردی.» گفت: قربان شما نوکر و خانه زاد سرکار هستم.»

گفتگوی خود را در پیرسون گرمابه ها با ذکر شرحی که عارف قزوینی در پیرسون گرمابه

۱. دلاک مجله یغما، خرداد ۱۳۹، ص ۱۵۷.

۲. محمدعلی جمالزاده، مقاله «دلهای کتاب»، میرد شهر بود ۱۵۴، ص ۳۰۱، بی‌مد.

گرفتن خود نوشته است پایان می دهیم:

عارف قزوینی در حمام: عارف قزوینی پس از سالها محرومیت از دیدار معشوق خود، پس از مراجعت به قزوین، به پایمردی زنی فاطمه نام، موفق گردید که حماسی عمومی را برای ساعتی چند خصوصی کند و خود برای خدست دختر آماده شود. «... بالاخره با هزار زحمت و مشقت و سمرات، وارد حمامش کردم. او شروع کرد به شرح گرفتاری و بدبختی، و بیچارگی خود، من هم شروع کردم بکارهایی که بعهد گرفته بودم؛ از قبیل کیسه و لیف و صابون که قبلا تدارک شده بود. یکی یکی آنها را بکار انداختم، حالا هم از اسم کارگر، بهمین جهت، خوشم می آید.»<sup>۱</sup>

به حکایت تاریخ، از هزاران سال پیش، همینکه بشر به آسایش و خود آرای و آرایش زنان و مردان

مناجی قدیم، گه گاه، به وسایل و آلات خودآرایی اشاره شده است؛ از جمله در کتاب خنوخ، باب ۶، آیه ۲ و ۳ و باب ۸، آیه ۱، پس از مقدمه ای، چنین آمده است: «و عزرائیل به مردم فن ساختن شمشیرها و خنجرها و سپرها و جوشنها را برای سینه خودشان آموزاند؛ و بدیشان و اعقابشان، مصنوعات آنها را یعنی دستبندها و زیورها و استعمال مرصه برای آداسته کردن مژگان، و سنگی از هر قسم سنگهای گرانبهای بیش قیمت و همه صیغتهای رنگارنگ...»

همچنین درینا بیع الاسلام، صفحه ۹۴ به نقل از کتاب قصص الانبیاء، می خوانیم: «ابراهیم بر شتری نشست و به مقام اسماعیل آمد و هاجر را گفت که سر اسماعیل را شانه کنی و جامه های نیکو درپوشان...»<sup>۲</sup>

رابطه آرایش با تنعم: احمد امین، محقق مصری، می نویسد: در دوره عباسیان کفیزان وابسته به طبقات تنعم از انواع «سربندها، گیس بندها، نوارهای زلف، میان بندها، زنارها، دستمالها، بالشها، فرشها، تختخوابها، رختخوابها، پشه بندها و کفشها...» استفاده می کردند و دستها و پاها را با حنا و رنگهای دیگری می آراستند.<sup>۳</sup>

خودآرایی و توجه به سوی سروزلف در بین مردان نیز معمول بود. احمد امین (مصری) می گوید: عمر بن عبدالعزیز روزی برای نماز دیر حاضر شده بود. سربو او پرسید: سبب دیر آمدن تو چیست؟ گفت: مشاطه من مشغول شانه کردن زلفم بود. صالح، این خبر را به پدر او نوشت؛ او هم قاصدی از شام فرستاد و تا او رسید، سر او را تراشید.<sup>۴</sup>

بطوریکه نظامی عروضی در چهارمقاله، بتفصیل، نوشته است، سلطان محمود غزنوی در حال مستی، ایاز را به بریدن زلفین خویش مجبور کرد. ایاز، ناچار، اطاعت کرد. صبحگاهان پس از زوال مستی، شاه از این عمل کودکانه خود پشیمان و نادم گردید. عنصری برای رفع

۱. کلیات دیوان عارف قزوینی، (تاریخ حیات عارف به قلم خود او)، ص ۱۴۶-۱۴۵ (به اختصار).

۲. قصص الانبیاء، ص ۵۱.

۳. رشک احمد امین، پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی (اقدام)، ج ۲، ص ۱۴۴.

۴. همان ج ۱، ص ۲۱۵.

ملال سلطان، مرتجلا چنین گفت:

کسی عیب سر زلف بت از کاستن است      چه جای به غم نشستن و خاستن است  
جای طرب و نشاط و مسی خواستن است      کاراستن سرو ز پیراستن است<sup>۱</sup>  
به قول نویسنده لطایف الطوائف: «سلطان را این رباعی بغایت خوش آمد... با ایاز و سایر سقریان،  
به بزم عیش و طرب نشستند و چهل شبانه روز، سرود سازندگان و نوای نوازندگان این رباعی بود.»<sup>۲</sup>  
سلماتی حاضر جواب: «سر تراشی روزی، سرخواجه ای می تراشید؛ ناگاه دست او بلرزید  
و سر خواجه را بیرید؛ فریاد برداشت که هی سردک، سر هوا بیریدی! گفت: خاموش باش که سر  
بریده سخن نگوید.»<sup>۳</sup>

چنین و حجام: «نقل است که گفت: اخلاص از حجامی آموختم. وقتی به مکه بودم، حجاجی  
سوی خواجه راست می کرد؛ گفتم: از برای خدای، سوی من می توانی ستردن؟ گفت: تو انم، و  
چشم پر آب کرد و خواجه را رها کرد تمام ناشده و گفت: برخیز که چون حدیث خدای آمد، همه  
در باقی شد. سرابنشانند و بوسه بر سرم داد و مویم باز کرد. پس کاغذی به من داد، در آنجا قراضه ای  
چند، و گفت: این را به حاجت خود، صرف کن. با خود نیت کردم که اول فتوحی که مرا باشد، بجای  
او سروت کنم. بسی بر نیامد که از بصره صرّه زر رسید. پیش او پردم. گفت: چیست؟ گفتم: نیت  
کرده بودم که هر فتوحی را که اول [نیاید] به تو دهم؛ این آمده است. گفت: ای مرد، از خدای  
شرم نداری که مرا گفتمی از برای خدای سوی من باز کن؛ پس مرا چیزی دهی؟ که را دیدی  
که از برای خدای کاری کرد و بر آن مزدی گرفت؟»<sup>۴</sup>

در کتاب کلیله و دمنه در حکایت زاهد و دزد، از حجام و استره و طرز عمل این صنف،  
سخن به میان آمده است.

گاه پیشینیان، مردگان را با زینت آلات به خاک می سپردند. در قابوس نامه، از ابن هشام،  
نقل کرده است که هر یک باری در ولایت یمن، بسبب ورود سیل، قبری ظاهر شد. در آنجا  
عورتی بود در گردن وی، هفت گردن بند از در، و در دستها و پاها و بازوی او هفت دست ابرنجن و  
خلخال و بازویند و در هر انگشتش، انگشتری که جواهر ثمین داشت، و صندوقی مملو از اسوا  
و لوحی بر بالین او بود و بر آن، سطرلی چند مسطور.<sup>۵</sup>

عقیده صاحب نظران در پیرامون خضاب:

به خضاب از اجل، همی نر همد      خویشان را همی عذاب کنفسد  
— ابوطاهر خسروانی      —  
من سوی خویش رانه از آن می کنم سیاه      تا باز نوجوان شوم و نوکنم گنساه

۱. چهار مقاله، (طبع برلین). ص ۴۰.

۲. لطایف الطوائف، پیشین. ص ۲۴۱.

۳. همان. ص ۳۰۸.

۴. شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، به تصحیح محمد قزوینی، ج ۱، ص ۱۵-۱۴.

۵. قابوسنامه، (تصحیح سید نفیسی)، پیشین. (مقدمه) ص ۳۲.



چون جامه‌ها به وقت مصیبت، سیه‌کنند  
 سن سوی، از مصیبت پیری، کلم سیاه  
 - منسوب به خاقانی  
 ریش و سبلت همی خضاب کنسی  
 خویشتن را همی عذاب کنسی  
 - رودکی  
 لاله میان کشت درخشد همی به روز  
 چون پنجه عروس به حفا شده خضیب  
 - رودکی

در دوره قرون وسطی، یکی از کارهای سلمانیها (آرایشگران) عمل حجامت و خونگیری بود؛ به این ترتیب که حجام با تیغ مخصوصی، پوست قسمتی از پشت را در میان دو استخوان کتف برش داده با ابزار مخصوص (شاخ حجامت) قسمت بریده شده پوست را می‌کشد و بمقدار کافی، خون از بدن خارج می‌کرد. کسی که این کار را انجام می‌داد، خونگیر، حجامت چی و حجام نامیده می‌شد. تیغ حجام را استره می‌گفتند.<sup>۱</sup>

در کتاب *نزهة المجالس* جمال‌الدین خلیل شروانی، مربوط به قرن هفتم و هشتم، ضمن بیان اوصاف معشوق، از انواع زینت و خودآرایی در آن روزگار سخن می‌گوید «در سرمه کشیدن، در آرایش کردن، در انگشت نگار کردن، در دست نگار کردن، در روی شستن و گلگون کردن...»<sup>۲</sup> و ظایف سلمانی: مؤلف معالم‌القربه می‌نویسد: شایسته است که آرایشگر سبک و خوش اندام و به کار خود آشنا باشد و در روز کار، چیزهایی از قبیل پیاز و سیر و گندنا (تره) نخورد؛ زیرا مردم از بوی آنها متأذی می‌شوند؛ و سوی بچه را جز به اجازه ولی او و نیز سوی برده را جز به اجازه صاحبش نسترد؛ و سوی عذار اسرد و ریش مخنث را تتراشد.<sup>۳</sup>

آثار ریش بلند: عوفی از قول جاحظ، در *جوامع‌الحکایات* می‌نویسد که روزی مأمون با جمعی از ندما بر منظری نشسته بود، و از هر دری سخن می‌گفتند. مأمون گفت: دراز ریش هرآینه احمق بود. عده‌ای گفتند: این سخن درست نیست و ما بردان زیادی را می‌شناسیم که با ریش بلند، مردمانی زیرکند. مأمون گفت: اسکان ندارد که چیزی از حماقت در آنان نباشد. درین حدیث بودند که سردی از راه درآمد با ریشی دراز و دراعه‌ای دراز فراخ آستین پوشیده و بر استری نشسته. مأمون به احضار او مثال فرسود، و چون حاضر شد، خدمت کرد. اسیر پرسید: توجه کار کنی؟ گفت: من مردی بقیهه؛ اگر امیرالمؤمنین خواهد، از من سئاله پرسد. مأمون گفت: سردی گوسفندی به یکی فروخت و مشتری گوسفند قبض کرد و هنوز بها تسلیم نکرده ناگاه گوسفند پشکی بینداخت و بر چشم یکی آمد و مردمک چشم از حدقه بیرون افتاد. دیت چشم بر که واجب آید؟ مرد بسیار فکر کرد؛ آنگاه سر بر آورد و گفت: ضمان چشم بر بایع بوده بر مشتری. گفت: چرا؟ گفت: از بهر آنکه او مشتری را اعلام نداده بود که در کون این گوسفند منجنیق نهاده‌اند، و سنگ می‌اندازد. مأمون و حاضران بخندیدند او را انعام دادند و بازگردانیدند. مأمون گفت: دراز ریش احمق بود؛ و او را از آن احمق خوانده‌اند که ریش هرچه از دو مشت زیادت بود

۱. *دک: فرهنگ فارسی*، پیشین، ج ۱، ماده «حجام» و «حجامت».

۲. *سند نزهة المجالس* به اهتمام دائره‌المعارف، داهنمای کتاب، شماره ۹-۷، ص ۵۷۶.

۳. *دک: آیین شهرداری*، پیشین، ۱۶۲.

چون «فاخن پیرا» به دست اوست و او آن زیادتی نبرد، محض حماقت باشد — والله اعلم.<sup>۱</sup>  
 صاحب الجراحات: رافع هرثمه بادغیسی حجامی پیرداشت که بعلت ضعف چشم، هر بار که  
 سر رافع را می تراشید، چند جای سر او را زخم می کرد. ندما و یاران گفتند: اگر اسیر اجازه دهد،  
 حجامی استاد و سبکست و ماهر بیاوریم. رافع گفت: این پیر خدستکار قدیم است؛ رعایت حق او  
 بر من واجب است. یکی از مصاحبان گفت: اگر امیر بغداد و بصره فتح کنند، بر هفت اندام او  
 چندین جراحت نیفتد که از دست این حجام کژ دست نااهل ضعیف چشم.

شخص دیگری در مقام «سر» سخنها گفت، و از سر خیرخواهی به امیر یاد آوری کرد که  
 در سر مهمترین حواس آدمی، یعنی چشم و گوش و حلق و بینی قرار گرفته، و آن روز که امیر به  
 مبارکی اصلاح سر خود می کند، سر او از زحمت «استره» مجروح می شود و چند روز در زحمت  
 آن باشد و چون آن پنبه ها از سر جراحت باز کنند، زحمتی دگر باشد تا آن جراحت مبدل شود و  
 باز وقت سوی باز کردن آمده باشد و امیر پیوسته در رنج بود.

فی الجمله، هر یک از دوستان و ندیمان سعی کردند بنحوی، امیر را بر سر عقل آورند،  
 ولی کوشش و استدلال آنان به نتیجه نرسید. عاقبت چون مجادله با او مفید نبود، بساط آن سخن  
 در نوشتند و او را صاحب الجراحات خواندند و بدین اسم مشهور شد.<sup>۲</sup>

تیغ سلمانی: تیغ سرتراشی را قدما استره می گفتند. مؤلف برهان قاطع، در توصیف استره  
 می نویسد: «آلتی است که بدان سوی تراشند.»<sup>۳</sup>

«استره ای گرچه دسی تیز یافت — سوسترد مونتواند شکافت.» و هر سه روزی استره بر سر  
 راندن و آنچه برآمده باشد... [ذخیره خواندماهی]

ز آهن همی زاید این هر دو چیز یکی تیغ هندی دگر استره

— نقل از: قره العیون<sup>۴</sup>

تاریخ آئینه: در کار خود آرایی زنان و مردان، آئینه از دیرباز، نقش اساسی داشته است.  
 آب صاف بدون حرکت، نخستین آئینه ای بود که مورد استفاده بشر قرار گرفت؛ ولی انسان پیشرو،  
 به این آئینه طبیعی قناعت نکرد. کشف فلزات، بخصوص مس، سبب گردید که بشر از این فلز،  
 ضمن ساختن ابزارهای گوناگون، آینه نیز بسازد. از حفریات تپه سلیک (نزدیک کاشان) بخوبی  
 پیداست که از عهد باستانی، مردم این منطقه با هنر آئینه سازی آشنایی داشتند و نخستین آئینه ها  
 فلزی بود. برای تهیه آینه، مس را آنقدر صیقل می دادند تا قابلیت انعکاس تصویر را پیدا کند.  
 پس از آنکه انسان به کشف مفرغ توفیق یافت، آئینه مفرغی جای آئینه های سنی را گرفت. با  
 گذشت زمان، هنر آینه سازی توسعه و تکامل یافت. بعضی از هنرمندان از توره خالص، آینه های  
 شفاف می ساختند که عده ای از آنها دارای دسته های بسیار زیبا و منقوش به گل و گیاه بود و در  
 اثر قلمزدن و سوهانکاری، بصورت اثر هنری جالبی در آمده بود. آئینه فلزی، قرن ها در ایران

۱. محمد عوفی، جوامع الحکایات و لواجم الروایات. ص ۳۳ به بعد (به اختصار).

۲. دك، همان. ص ۳۲۰ به بعد.

۳. ابن خلیف، امروزی، محمد حسین منخلص به برهان. برهان قاطع، ماده «استره».

۴. لغت نامه (دهخدا)، پیشین. ماده «استره»

معمول و مورد استفاده بود تا در قرن یازدهم هجری، آینه‌های بلورین از طریق ونیز به ایران وارد شد. پشت آینه‌های بلوری، جیوه یا نقره می‌ریختند. این صنعت ابتدا سری بود و عمال کلبر در قرن هفدهم، به اسرار این صنعت دست یافتند. در قرون وسطی در شرق، جماعتی در خیابانها به کار آینه‌داری مشغول بودند — حافظ گوید:

دل سرا پرده محبت اوست      دیده آینه دار طلعت اوست

شعرا و صاحب‌دلان، در آثار خود، مکرر، از آینه و آثار آن یاد کرده‌اند.

آینه‌ام من، اگر تو زشتی، زشتم      ورنکویی، نکوست سیرت و سانم

— ناصر خسرو

عجب در آن نه که آفاق در تو حیرانند      تو هم در آینه محو جمال خویشتی

— سعدی

حسن روی تو بیک جلوه که در آینه کرد      اینهمه نقش در آینه او هام افتاد

— حافظ

زنان، چنانکه گفتیم، در عروسیها و مهمانیها خود را هفت قلم آرایش می‌کردند. در این مورد، به آنها می‌گفتند: «هفت کوه».

هفت کوه: سراد از هفت ونه، این است که زنی غیر از هفت قلم آرایش نه وسیله زینتی دیگر نیز، برای آراستن خود، بکاربرد به نام: سرآویزه، گوشواره، سلسله، حلقه بینی، گلوفند، بازوبند، دست برنجن، انگشتر، خلخال.

عروس دولت تو باد هفت کوه کرده      به‌بام قصر جلال تو تا ابد مسکون؟

— عمید لویکی

قرار برده زمن آن دو نرگس رعنا      فراغ برده زمن آن دو جادوی مکحول  
سرخاب: غازه، یزک، سرخاب، گلگونه، کلفنونه ماده سرخی است که زنان بقصد خودآرایی، برگونه‌ها و رخ خود می‌مالند.

پس برده رفتی چرا چون زنان      به‌روی پر آژنگ غازه زنان

— گرشاسب‌نامه

بی‌غازه و گلگونه، گل آن رنگ کجا یافت      کافروخته از پرده مستور بر آمد

— مولوی

آرایش ناخن: پیشینیان نه تنها ناخن را باحنا رنگ می‌کردند بلکه با مقراض یا «حلقه ناخن‌بر» به پیراستن و چیدن ناخن اقدام می‌کردند. ناصر خسرو گوید:

پیرای از طمع ناخن بخرسندی، که از دستت      چو این ناخن پیرایی، همه کارت پیراید  
طبقات ممتاز که فرصت بیشتری برای خودآرایی داشتند، پس از گرفتن ناخن، با سوهان مخصوص، ناخن خود را صاف و هموار می‌کردند.

۱. برای آگاهی بیشتر، رک: محمد حسن سمنار، «آینه و سرگشت آن» (مقاله)، مجله هنر و مردم، شماره ۱۴، ص ۲۲.

۲. رک: فرهنگ فارسی، پیشین، ج ۴، ماده «هفت و نه» و «هفت و نه کردن».

از دوره قرون وسطی تا کنون، اقلیتی از مردم بقصد خودآرایی و تظاهر خالها و نقشهایی بر تن رسم می کردند، و برای حصول این منظور، «سوزن مورد نظر را با سوزن می کوبیدند و کبودی را بدینوسیله بزیر جلد نقل می کردند.» پهلوانان و برخی از دختران و پسران به این کار سبادرت می کردند. مولوی به این سنت دیرین اشاره می کند.

خال کوبیدن: یکی دیگر از کارهای دلاکان، خال کوبیدن بر دست و بازوی بعضی از نوجوانان یل و پهلوانان بود. این کار ظاهراً قرن‌ها در ایران سابقه داشته است. مولوی در دفتر اول مثنوی، از «کبودی زن قزوینی» یاد می کند، و از آن نتیجه اجتماعی و اخلاقی می گیرد:

این حکایت بشنواز صاحب بیان  
بر تن و دست و کتفها بی گزند  
سوی دلاکسی بشد قزوینثی  
گفت: چه صورت زلف ای پهلوان؟  
در طریق و عادت قزوینیان  
از سر سوزن کبودیها زفتند  
که کبودم زن بکن شیرینی  
گفت: بر زن صورت شیر ژبان

چون دلاک یا «کبودی زن» شروع بکار کرد، جوان که قدرت تحمل زخم سوزن را نداشت، پرسید: از کجا شروع کردی؟ خال کوب گفت: از دم؛ جوان گفت: من شیر بی دم می خواهم. خال کوب ناچار، از گوش آغاز کرد. باز قزوینی نالیدن گرفت و از دلاک خواست که از گوش نیز درگذرد. این بار از شکم آغاز کرد. جوان که نیروی تحمل در خود نمی دید، گفت: شیر من شکم نیز نمی خواهد.

خیره شد دلاک و بس حیران بماند  
بر زمین زن سوزن آن دم اوستاد  
شیر بی دم و سوس و اشکم که دید؟  
این چنین شیری خدا خود نافرید!

اصلاح مو: راه ورسم مردم نقاط مختلف ایران، در وضع ریش و سبیل، و موی سر گذاشتن یا موی سر تراشیدن هماهنگ و یکسان نبود، و مردم هر شهر و استانی، از سنت و آیین خاصی پیروی می کردند. در تاریخ طبرستان و دیوان میرسید ظهیرالدین مرعشی (۸۹۲-۸۱۵ هجری قمری)، ضمن توصیف احوال سید قوام الدین حسینی، چنین آمده است: «اما حضرت سید به دست مبارک، سر او را خود پتراشید که ادب مردم اسفاهی مازندران چنان بودی که بر سر مو بگذاشتندی، و آن مو را کلالک می خواندند و خود را کلالک داد می گفتند، و بدان تفاخر می نمودندی، و کلاه درویشانه بر سر او نهاد، و او را به بریدی قبول نمود.»<sup>۱</sup>

ریش تراشیدن شاه عباس: شاه عباس برخلاف پادشاهان قدیم و نیاکان خود، ریش خود را تراشید «و به گفته ندیم و منجم مخصوصش، جلال الدین محمد یزدی: یکرنگان بلاد نیز در ریش تراشیدن موافقت نمودند؛ حتی برخی از حکام ایران برای خوش آمد شاه، تمام مردم و از آنجمله علما و سادات و «صلحا» راهم به تراشیدن ریش مجبور کردند. همین منجم در تاریخ این ریش تراشی گفته است:

۱. مثنوی معنوی. به اهتمام دهنولد بیگلر، ص ۱۸۵-۱۸۲؛ نیز در: خلاصه مثنوی. به انتخاب بهرام الزمان فردا، ص ۱۴۷.

۱. تاریخ طبرستان و دیوان و مازندران، پیشین. ص ۱۷۵-۱۷۴.

تراشیدم چوموی ریش از بیخ تراش مویم آمد سال تاریخ (۹۷۷)

نه سال بعد، در روز پنجم ذیقعدة سال ۱۰۰۶ نیز فرمان داد که همه سردان ایران ریش بتراشند و پیش تراشی عام شد.<sup>۱</sup>

شاه عباس سبیل خود را بسیار کلفت و بلند می گذاشت و برخلاف ریش، هرگز کوتاه نمی کرد و از دو سو روی گونه ها تاب می داد.<sup>۲</sup> «در کتاب داستانهای ایرانی که ظاهراً در دوره صفویه نوشته شده است، خطاب به «استاد سلمانی» چنین آمده است:

سرم را سرسری متراش ای استاد سلمانی که باهم در دیار خود، سری داریم و سامانی<sup>۳</sup> خطر تیغ سلمانی: رافائل دومان که در عهد شاه عباس ثانی کتابی راجع به اوضاع اداری و اجتماعی ایران نوشته است، هنگامی که از بیماری کچلی (که اغلب افراد به آن مبتلا بودند) سخن می گوید، اشاره می کند که شاید علت شیوع این بیماری، بکلا بردن تیغ دلاکی است که بیماری را به دیگران منتقل می کند و با تیزبینی، علت در پناه بودن کودکان فرنگیان ساکن اصفهان را از این بیماری مسری بکار نبردن تیغ دلاک و استفاده از قیچی ذکر می کند.<sup>۴</sup>

مفهوم زیبایی بین اقوام مختلف: تاورنیه در سفرنامه خود، می نویسد: «شاه (مقصود شاه صفی است) عقیده سرا در خصوص حسن و جمال زنها سؤال کرد؛ جواب گفتم: این قفره بسته به عادات هر مملکتی است: در ژاپون، زندهای صورت پهن را دوست می دارند؛ در چین پای خیلی کوچک را علامت حسن و جمال زن می دانند؛ در جزایر برنه و آرشن، هر زنی که دندانهایش سیاهتر است محبوب تر است؛ در جزیره ساکامار، برای اینکه زنی به کمال زیبایی برسد، در جوانی چهار دندان جلویش را می کشند و چهار دندان طلا بجای آن می گذارند. در مملکت اعلیحضرت، برای زنها ابروی انبوه بهم پیوسته مطلوب است و حال آنکه در فرانسه برعکس، زنها موی وسط ابرو را با منقاش می کنند و زیروری ابرو را برمی دارند و ابروی لنگه لنگه نازک را دوست دارند. خلاصه حسن و جمال زنها بسته به سلیقه و عادت مردهاست. آنچه در یک جا جزو محسنات است در جای دیگر در شمار معایب است.»<sup>۵</sup>

وسایل کار سلمانی در عهد قاجاریه: اصلاح سر و ریش ظاهراً با تیغ و قیچی صورت می گرفت. حاجی بابا در شرح احوال خود، بایبانی طنزآمیز، می نویسد که در آغاز کار «تراشیدن سر چاروادار و شتربان به تیغ من حواله می گردید. چه بسا سرتراشی من، در حقیقت، نوعی از سرخراشی بود و ارزان تمام نمی شد. همینکه پا به سن شانزده نهادم، تشخیص این که آیا در تیغ رانی استاد ترم یا در کار درس و مشق، کار دشواری بود. نه تنها در عالم تیغ رانی و موی پیرایی، گذشته از نرم تراشی و کاکل آرایشی و موزون نهادن خط و برداشتن پشت لب و یکسان زدن

۱. تاریخ عباس، مسند خطی.

۲. زندگی شاه عباس اول، پیشین ۲۳، ص ۱۱.

۳. داستانهای ایرانی، به اهتمام ابوالفضل قاضی، ص ۳۶.

۴. دلاک عباس آکامی، «وضع ایران در زمان شاه عباس ثانی» [مقاله]، مجله بردسپهای تاریخی، سال نهم [زهر نوبهار] ص ۱۶۵.

۵. سفرنامه تاورنیه، پیشین، ص ۲۲۹.

سورچه‌یی و برداشتن زیر ابرو و پاک کردن سوی گوش و بینی و آراستن زلف و سایر آرایش و تکالیف خارج از حمام، به‌چیره‌دستی شهرتی بسزا داشتیم.<sup>۱</sup>

وصفی از حمامها و سلمانیهای ایران در عهد قاجاریه: طالبوف در کتاب احمد از وضع اسفناک حمامها و سلمانیهای ایران شکایت می‌کند و می‌نویسد: «تیغهای زنگدار و لته‌های چرکین که به دست تیغه‌ها پیچیده‌اند معنی کثافت را مجسم کرده و اطفال را به انواع ناخوشیهای تحت‌المجلدی دچار می‌کند. هر کس دقت نماید، می‌بیند که هم خودش و هم اطفال خود را همیشه به این ناخوشیها با دست خود دچار نموده؛ گاهی زنگ تیغها به خون اطفال که وقت تراش می‌برند، مخلوط می‌شود و سؤدی به‌سرگ و ناخوشی متمادی می‌گردد. دکا کین و فوطه و کاسه آب و تیغ‌سرتراشان ما را، بخصوص کیسه‌بند سرتراشان بازار گرد یا سیدانها، با چرمی که تیغ را صیقل می‌دهند و آبی که با چندین قطره او سرد و نقر روستایی را تراشیده‌اند...»<sup>۲</sup> همه آلوده است. «خزانه حمامهای ما که روزی پانصد نفر آدم توی او غسل می‌کنند، و جهال و اطفال ادرار می‌نمایند. اشخاصی که برای خوردن چای چه سلیقه‌ها بخرج می‌دهند، عوض این اسراف، هرگز خیال نگه داشتن یک فوطه و تیغ مخصوص را نمی‌کنند که سنتها پنجهزار دینار قیمت دارد. همه کاداهای ما از روی تقلید است نه شعور.»<sup>۳</sup>

دلاک دندان‌کش: «دلاکی به‌سرد مسافری نزدیک شد و لنگ قرمزی بدو برگردان او پیچید و مشغول اصلاح ریش او گردید. این دلاک بر همکاران اروپایی خود امتیازی داشت، زیرا که تمام لوازم کار خود را به کمر چرمی خود آویخته بود؛ قیچی و تیغ دلاکی و سایر لوازم او در غلافهای چرمی جای داشت. ابتدا با قمقمه، آبی در دست خود ریخت و زیر چانه مشتری را خوب مالش داد و پس از مالش با تیغ، زیر چانه او را تراشید و با مقراض، ریش او را اصلاح کرد و چون کارش تمام شد، آیینه کوچکی از جیب خود درآورد و به مشتری داد تا صورت و ریش خود را ببیند. مشتری هم با فرستادن صلوات، روی خود را در آینه دید و چند شاعی به او داد.»<sup>۴</sup>

اصلاح ریش از نظر شرعی: حاج ملا محمد صادق قمی، معاصر ناصرالدین‌شاه، در پیرامون اصلاح ریش، تعصبی نداشت. این سرد روحانی از علما و فقهای بزرگ قرن سیزدهم قم بود. اعتمادالسلطنه در کتاب المآثر والآثار، درباره اومی‌نویسد: «از مشایخ بزرگ شیعه به‌شمار می‌آید. در اخبار و آثار، تبعی کامل و استقرائی شامل داشت. از متفردات او آنکه چیدن سوی ریش را از بیخ به‌حدی که شبیه تراشیدن هم باشد، منع نمی‌فرمود—عطرالله ترتبه.»<sup>۵</sup>

کسانی که پیرانه سر با خضاب و سورمه و دیگر وسایل، می‌کوشیدند جوانی رفته را با زآزند، گویا این قطعه شعر شوریده شیرازی را نخوانده بودند که می‌گوید:

فلک پیر بزم تو بر چید	بزم برچیده را چه خواهی کرد
سوی گیرم سیه کنی به خضاب	تاری دیده را چه خواهی کرد

۱. حاجی بابای اصفهانی، پیشین. ص ۴.

۲ و ۳. عبدالرحیم طالبوف، کتاب احمد. به اهتمام باقرمؤنی، ص ۱۵۹ (به اختصار).

۴. سفرنامه از خراسان تا بختیاری، پیشین. ص ۲۴۴.

۵. اعتمادالسلطنه محمدحسن بن حاج‌الدوله، المآثر والآثار. ص ۱۵۳.

قد خمیده را چه خواهی کرد  
... خوابیده را چه خواهی کسرد

تاری دیده به شود به دوا  
قد خمیده راست شد به عصا



تشریفات اصلاح سروصورت ناصرالدینشاه

چراغ: هرگاه از نظر تاریخی سرگذشت روشنایی را از آغاز زندگی بشر مورد مطالعه قرار دهیم به این نتیجه می‌رسیم که: نخستین وسایل تأمین روشنایی، آتش یا شاخه‌های افروخته و مشعل بود.

چراغ شمع و فانوس بتدریج، بعدها پیدا شد. چراغهای اولیه کاسه‌ای سنگی بود که در آن روغن می‌ریختند و با قتیله‌ای روشنش می‌کردند. شمع مومی، پس از آن پیدا شد. سپس فانوس اختراع گردید. انواع مختلف این وسایل تأمین روشنایی هنوز هم بین اقوام مختلف متداول و

### سرگذشت روشنایی در ایران

مرسوم است.<sup>۱</sup> چنانکه گفتیم، چراغهای قدیم معمولاً از دو قسمت قتیله و دوغندان تشکیل می‌شد. در روغندان، روغن کرچک می‌ریختند. بهترین چراغها قندیل بود که از سقف می‌آویختند. شمع انواع مختلف داشت؛ از شمعیهای کوچک برای روشن کردن اتاقهای معمولی و از شمعیهای بزرگ، برای روشن کردن سالنها و طنبی‌ها استفاده می‌کردند.

مشعل، عبارت از قتیله‌ای بود که در مخزن روغنی قرار می‌دادند. با اینکه از مشعل دود فراوان متصاعد می‌شد، از لحاظ روشنایی، قابل توجه بود. بطوریکه از سفرنامه ناصرخورد برمی‌آید، در مناطق بادخیز، مشعل و یا شمع را در آبگینه یا شیشه قرار می‌دادند تا خاموش نشود. بطوریکه از دایرةالمعارف فادسی برمی‌آید، در عهد حجر قدیم، روغن را در سنگ و صدف و جز اینها مشتعل می‌کردند. در مصر و شرق زمین، از ایام بسیار قدیم، چراغهای قتیله‌ای با روغندان سفالی معمول بود. در یونان در قرن ششم قبل از میلاد، مشعلهایی با روغندان فلزی یا سفالی نیز بکار می‌رفت. بعضی از انواع ابتدایی چراغ، از قرون وسطی تا قرن ۱۰ میلادی، در اروپا بکار می‌رفت، و در قسمتهایی از مشرق زمین، هنوز هم بکار می‌رود. چراغها معمولاً دود می‌کرد، زیرا قسمت مرکزی قتیله‌های گرد، از هوای کافی برای احتراق کامل استفاده نمی‌کرد. در اواخر قرن ۱۸، قتیله سطح تهیه شد که از دود چراغ کاست. در همین اوان، آرگان قتیله گرد میان تهبی را اختراع کرد و همولوئه چراغ را در کار آورد. از اواسط قرن ۱۹، چراغهای نفت‌سوز معمول شد که هنوز هم در جاهایی که دسترسی به گاز و برق نباشد و نیز در بسیاری از چراغهای اطمینان و جز آن بکار می‌رود.<sup>۲</sup> (چراغ اطمینان معمولاً در معادن مورد استفاده قرار می‌گیرد.)

در منابع تاریخی و ادبی ایران بعد از اسلام، مکرراً از چراغ و شمع و دیگر وسایل روشنایی بخش، سخن بیان آمده است.

در بوهان قاطع، در وصف چراغ، چنین می‌خوانیم: چراغ «قتیله‌ای باشد که آن را با چربی و روغن و امثال آن روشن کرده باشند.

در قدیم، چراغ عبارت از ظرفی بود دارای روغن و قتیله. اکنون عوض روغن نفت بکار می‌برند.»

در چراغ، بیه، روغن کرچک یا روغن بزرگ یا نفت یا قطران می‌ریختند و قتیله را نیز از کتان یا لباسهای کهنه ترتیب می‌دادند:

باز شمعی به جای او بنهاد	گر چراغی ز پیش ما برداشت
پس در او کرد اندکی روغن	کهنه را در چراغ کرد سبک
گشت چون روی دلبران روشن	تا همه مجلس از فروغ چراغ
— رودکی	

از چراغهایی که بدینسان فراهم می‌شد، دودی نامطلوب برمی‌خاست. با این حال، عاشقان و طالبان علم از دود چراغ خوردن باکی نداشتند. سعدی در گلستان می‌گوید: «دود چراغ

۱. دك. دایرةالمعارف فادسی، ماده «درخشازی».

۲. همان، ماده «چراغ».



بفایده خوردن، کار خردمندان نیست.» امیر خسرو دهلوی معتقد است:

کسی دارد از علم عالم، فراغ که او چون قلم، خودد دود چراغ  
 «چراغ از روغن نورگیرد، و باز از زیادتی روغن بمیرد.»<sup>۱</sup> «چراغ از بهر تاریکی نگهدار»<sup>۲</sup> سعدی در  
 تأیید این معنی، مردم را به صرفه‌جویی دعوت می‌کند و از اسراف و زیاده‌روی بر حذر می‌دارد:  
 الهی کوروز روشن شمع کافوری نهد روز بینی کش به شب روغن نباشد در چراغ



انواع چراغ

انواع چراغ: یکی از وسایل روشنایی در روزگار قدیم، پیه‌سوز بود و آن نوعی ظروف سفالین یا فلزی بود که در آن، پیه یا روغن کرچک یا روغن بزرک می‌ریختند و روشن می‌کردند و آن دارای قلیله‌ای از پنبه بود. چراغدان و پیه‌دان، در قرون وسطی معمول بود.

چو صد شمعدان چید مجلس — روز برافروخت نرگس دو صد پیه‌سوز  
 مردنگی یا مردنگ: «فانوس شیشه‌ای را می‌گفتند که بالا و پایین آن باز بود و شمع و چراغ را داخل آن می‌گذاشتند تا از باد مصون بماند.»<sup>۳</sup>

روشنایی شهرها: در دوران شکفتگی تمدن اسلامی، اکثر بازارها و کوچه‌های مهم شبها روشن بود. در ایران و بین‌النهرین، برای روشن کردن معابر، از چراغهای نفتی و درسوریه و مسر از چراغهای روغنی استفاده می‌کردند. این چراغهای سسی شبک را گاه به دیوارهای خانه‌ها و گاه به تیرهای چراغ نصب می‌کردند. «ابن جبیر، ضمن توصیف جریان مسافرت خود، می‌گوید: «جمعی از اهالی دمشق عادت داشتند که شبها با استفاده از چراغهای پر نور، در صحن مسجد، به گردش و تفریح بپردازند. مردم دمشق این قبیل اشخاص را از روی طعن و طنز: «زحمتکشان!» خطاب می‌کردند. آنان دو به‌دو، از یک طرف صحن به‌جانب دیگر می‌رفتند.» سپس ابن جبیر

۲۱. امثال حکم، پیشین، ج ۲، ص ۶۰۹.

۳. فرهنگ فارسی، پیشین، ج ۲، ماده «مردنگی».

می‌گوید: «نور این چراغها چنان زیاد و خیره‌کننده بود که خاطره‌های چراغانی لیلۃ‌القدر، یعنی شب ۲۶ ماه رمضان در اشیبیلیه و غرناطه در ذهنم تجدیدگردید.» در ری، قاهره، اسکندریه و تبلیس و بسیاری از بلاد بزرگ، بعضی از بازارهای تاریک را هنگام روز نیز با چراغ روشن می‌کردند و در شهرهای کوچک و قصبه‌هایی که از روشنایی عمومی بی‌نصیب بود، برای حرکت شبانه، مردم ناگزیر بکمک فانوس، راه خود را روشن می‌کردند.<sup>۱</sup>

**انواع چراغ:** این بطوطه ضمن سفرخود در روم، از انواع چراغ در آن سرزمین سخن می‌گوید: پس از نماز مغرب، مرا به‌خاتمه بردند. زاویه‌ای نیکو بود که در آن بساطهای رومی گسترده بودند. چراغهای عراقی متعدد بود، و پنج عدد پیه سوز در مجلس وجود داشت. پیه‌سوز چراغ مسی سه پایه‌ای است که بر سر آن چیزی جلاس مانند از مس کارگذاشته‌اند و در وسط آن، لوله‌ای قرار دارد که قتیله از میان آن می‌گذرد و ظروف پیه‌سوز، را از پیه مذاب پر می‌کنند و در ظرف مسی پر از پیهی که در کنار چراغ نهاده‌اند یک عدد مقرض برای چیدن سر قتیله می‌گذارند و شخصی به‌نام چراغچی مواظب اصلاح آن است.<sup>۲</sup>

**چراغ فانوسی:** پیترو در سفرنامه خود، اطلاعاتی در پیرامون چراغهای عهدصفویه در اختیار ما می‌گذارد. وی در مکتوب چهارم خود، می‌نویسد: «چون تاریک شده بود، چهار چراغ به‌مجلس آوردند. این چراغها به‌شکل فانوسهای آهنی گردی بود که معمولاً در کنار پنجره‌های خانه‌های قدیمی رم می‌افروزند. در وسط آنها قتیله‌ای در داخل چربی قرار گرفته بود که می‌سوخت و پیش از مشعلهای ما از خود شعله و روشنایی بیرون می‌داد. این فانوسها را در ایران بر سر چوب می‌آویزند و در جلو و عقب اشخاص چون مشعل حمل می‌کنند. البته فقط متنفذین و بزرگان دارای چنین وضعی هستند و مشعلداران در خیابان و موقع مسافرت شبانه، راه آنها را روشن می‌کنند و هر موقع سه چهار مشعلدار با هم دیده شود، علامت این است که شاه و یا حداقل حرم او در راه هستند.

چهار عدد از این فانوسها را خارج از دیوانخانه در هوای آزاد جلو نمای عمارت قرار دادند و در داخل اتاق نیز از این سر تا آن سر، شمعدانهای طلا و نقره بروی زمین گذاشتند که در آنها بتناوب، شمعیهای مومی و روغن چراغ می‌سوخت.»<sup>۳</sup>

بکار بردن نفت در چراغ بوسیله آگسز رواج یافت. با استفاده از نفت و لوله چراغ، مشکل روشنایی منازل تا حدی رفع شد. استفاده از گاز برای روشنایی نخستین بار، در اواخر قرن ۱۸، در انگلستان و پاریس، عملی گردید<sup>۴</sup> و بتدریج، استفاده از چراغ برق، سراسر اروپا و آسیا را فراگرفت. تا قبل از ظهور تمدن جدید، قرن‌ها بشر از چراغهای روغنی و نفتی بهره‌برداری می‌کرد. **شمع:** شمع ظاهراً در دوره صفویه، بهترین و مناسبترین وسیله روشنایی بود. در زمان شاه عباس، برای پذیرایی از پیترو دل‌واله، جهانگرد ایتالیایی، ضمن ۲۴ قلم مواد مختلف غذایی که

۱. زندگی مسلمانان در قرون وسطا، پیشین. ص ۲۵۴.

۲. رک، سفرنامه ابن بطوطه، پیشین. ص ۲۸۲.

۳. سفرنامه پیترو دل‌واله، پیشین. ص ۲۳۵.

۴. دایرة‌المعارف فارسی، پیشین. ماده «روشنائی».

برای او و همراهانش فرستاده‌اند پنجاه عدد شمع گچی بزرگ و دوازده تن پیه مخصوص برای تأمین روشنایی به کاربرد از آنان تسلیم کردند.

شمعهای گچی بزرگ و بلندی که در آن ایام معمول بود هر یک یک کیلوگرم و نیم وزن داشت و دوسه شب می‌سوخت و نیم‌سوخته آنرا بیشتر در راهروها و اتاقهای خصوصی بکار می‌بردند.

پیه مخصوصی را نیز در پیه دانهای نقره می‌ریختند و قتیله آن را روشن می‌کردند و روی قالی برابر حاضران یا روی سفره، پیش روی میهمانان، می‌نهادند.<sup>۱</sup>

نه تنها در شرق بلکه در اروپا نیز تا قرن هیجدهم، مردم از فقدان نور سالم و بی‌دود، رنج می‌بردند. پیروسو می‌نویسد: «همه ما در کتابهای تاریخ، شرح جشنهای با عظمت سلاطین را قبل از دوران انقلاب فرانسه خوانده‌ایم، و همه ما در ضمن مطالعه این وقایع، منظره کاخهای پادشاهان و تالارهای وسیع آن را در نظر مجسم کرده‌ایم که گروهی از اعیان و نجبا با لباسهای فاخر، در این مجالس در حرکت و تفرج می‌باشند؛ و نیز نمایشات اوپرا و مجالس رقص درباری و شبیافتها و غیره را بنظر آورده‌ایم... اما هرگز از خود پرسیده‌ایم که در این جشنها چگونه مجالس روشن می‌کردند؟ خوب است منظره تالار آیینه‌کاخ ورسای را در نظر مجسم کنیم که نور لرزان تعداد بیشماری شمع متعفن و پر دود، آن را روشن می‌سازد و هر لحظه پیشخدمتهای درباری سجبورند کثافات شمعها را جمع و قتیله آنها را مرتب سازند و در نتیجه، سایه‌های مدعوبین همچون اشباح افسانه‌ها بحرکت درمی‌آید.

تا زمان انقلاب فرانسه، وسیله عادی و معمولی روشن کردن منزل، استفاده از شمعهای پیهی بود و شمعهایی که با سوم زنبور عسل درست می‌شد، از جمله اشیاء تجملی بشمار می‌رفت. عده‌ای هم از چراغهای روغنی استفاده می‌کردند که در واقع همان پیه‌سوز عهد عتیق بود.

اما در خصوص روشنایی کوچه‌ها باید بدانیم که این کار در شهر پاریس از سال ۱۶۶۷ بوسیله شمعدانهای روپوشیده شروع شد و از سال ۱۷۴۵ فانوسهای منعکس‌کننده نور را جانشین آنها ساختند. در سال ۱۷۶۹ سه هزار و پانصد عدد از این فانوسها در شهر وجود داشت و همه مردم در مقابل این افراط بسیار در مصرف نور، از خود بیخود می‌شدند.<sup>۲</sup>

بالاخره، چند تن از پژوهندگان درصد برآمدند از چراغ روغنی بهره‌برداری کنند. برای این کار، قتیله را در داخل روغن غوطه‌ور ساختند و به آن، شکل استوانه‌ای دادند. این قتیله با استفاده از هوا نورافشانی می‌کرد. این چراغ کامل نبود و با لوله چراغ شیشه‌ای که در حقیقت عاسل جریان هوا می‌شد و نقش دودکش شفافی را انجام می‌داد، چراغ جدید کامل شد و برای اولین بار، در سال ۱۷۸۴، در تئاتر «کمدی فرانسه» از این چراغ بهره‌برداری شد.

سردم از این چراغ استقبال کردند و این نوع چراغ تا زمان پیدایش چراغ گاز، در تمام جهان متداول بود. نخستین پژوهندگان که سعی می‌کردند از چوب یا تقطیر زغال، گاز بدست

۱. دکه، زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ج ۴، ص ۴۶.

۲. تاریخ سناج و اختراعات، پیشین، ص ۲۴۸-۲۴۷ (به اختصار).

یابورند، در این راه با مشکلات و مخالفت‌های گوناگون کهنه‌پرستان مواجه شدند. «با این حال، در سال ۱۸۱۴ کوچه‌های شهر لندن، بوسیله چراغ‌گاز روشن شد و در سال ۱۸۱۷ اولین چراغ‌های گاز در آمریکا، در شهر بالتیمور و در پاریس پیدا شدند.»<sup>۱</sup>

۱. د. ک. همان م، ۲۴۹-۲۵۵ (به تناوب و اختصار).

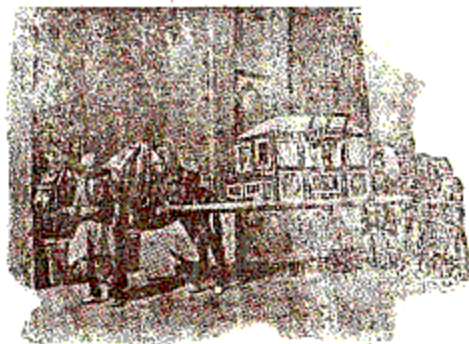
# فصل هشتم

راهها و وسایل نقلیه

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)



[www.Bakhtiarries.com](http://www.Bakhtiarries.com)



نظری به قبل  
از اسلام

ایران از قدیمترین کشورهای است که به راهسازی و امنیت راهها توجه کرده است. چنانکه در جلد اول دیدیم، ستجاوز از چهار صد سال قبل از میلاد، شوش بوسیله شبکه‌ای از راههای ارتباطی، به تمام استانها و کشورهای تابع شاهنشاهی هخامنشی مرتبط می‌شد، و چا پارها با سرعت کم نظیری، نامه‌ها و پیامها را از سرکز به استانها ابلاغ می‌کردند. در اوستا، کتاب باستانی، مکرر، به آراه اشاره شده؛ و یکجا، مزد پزشک معالج حاکم ولایت را معادل «یک اراده چهار حیوان بسته» معین می‌کند. گزنفون و پلوتارک نیز از اراده و گردونه‌های چهار اسبه سخن گفته‌اند. از راههای معروف دوره هخامنشی، راه شاهی است که از شهر افسس یونانی تا شوش ادامه داشته و کاروانها در ۱۱۱ روزه، این راه را می‌پیمودند، و مسافری در نود روزه، ولی چا پارها که با وسایل بهتری مجهز بودند، در زمانی کمتر، این راه را طی می‌کردند و در طی راه، به گفته هردوت، مسافرخانه‌های خوبی وجود داشته است. در دوره اشکانیان و ساسانیان نیز، شبکه راههای ارتباطی وجود داشته و کاروانهای تجاری، بشرحی که در جلد اول دیدیم، به فعالیتهای اقتصادی خود ادامه می‌دادند.

فردوسی در اشعار خود، از عماریهها و هودجهای روی بسته که زنان بزرگان در آن می‌نشستند، سخن می‌گوید؛ از جمله از زبان بیژن به افراسیاب، می‌گوید:

یکی نوعمدای بد اندر میان / کشیده بر او چادری پرنیان  
در جای دیگر می‌گوید:

بیاورد پس خسرو خسته دل / پرستنده سبده، عماری چهل  
هزار اشتر و اسب و آستر هزار / ز دینا و دینار کردند بار  
ژودج نروهشته دینا جلیل / سپاه ایستاده رده، خیل و فیل  
عماری به‌سماه نو آراسته / پس پشت او اندرون خواسته

در جای دیگر، فردوسی ضمن گفتگو از اسوا خسرو پرویز، می‌گوید:

ده و دو هزار اشتر بارکش / عماری کش و گامزن شصت و شش

از دوره ساسانیان، پلهای زیادی بجای مانده که اغلب آنها هلالی شکل و دهانه آنها بین ۱۱ الی ۱۴ متر است. از جمله، در نزدیک شوش، در دزفول، پلی روی کارون زده شده بود که طول

آن یک کیلومتر و دارای ۶۲ دهانه بود. از این قرائن، پیداست که در دوره ساسانیان، به خطوط ارتباطی و راهها، توجه می شده است. پس از حمله اعراب همین که آرامش نسبی برقرار گردید، بار دیگر راههای ارتباطی و مسأله «امنیت» مورد توجه قرار گرفت.

پس از آنکه حوزه قدرت مسلمین وسعت گرفت، از قرن سوم هجری بپس، فکر مطالعه و تحقیق در اوضاع اقتصادی و اجتماعی ملل تابع، در بین اعراب و ایرانیان قوت گرفت. به همین مناسبت، عده‌ای از

### جهانگردان ایرانی و عرب

سیاحان و جهانگردان عرب و عجم در این راه دشوار قدم گذاشتند و به مسافرت و مطالعه در اوضاع اقتصادی و اجتماعی دنیای آن روز همت گماشتند. دکتر «سامی الدهان» در مقدمه‌ای که بر سفرنامه ابن فضلان (فرستاده‌المقدّر خلیفه عباسی، به کشورهای ترک و خزر و روس و اسلاو در سال ۳۰۹ هجری ۹۲۱ میلادی) نوشته، منذکر شده است: که از آغاز قرن سوم هجری، تصنیفات جغرافیایی و شرح خصوصیات راهها و کشورهای مختلف رو به فزونی گذاشت، و مؤلفین اسلامی دریاب کشورهای و تقسیمات جغرافیایی آنها قلمفرسایی نمودند؛ مثلاً الکندی، و ابن خردادبه، و قداسة ابن جعفر، و یعقوبی و ابن الفقیه عمدانی و ابن رسته و ابن حوقل و اصطخری و امثال آنها به توصیف کشورهای شرقی و غربی از چین تا اندلس پرداخته و از طرز زندگی و آداب و رسوم و عقاید مردم آن نقاط و همچنین از اوضاع کشورهای و خصوصیات راهها، محصولات، چگونگی مالیاتها و جز اینها مطالبی در سفرنامه‌های خود نوشتند.<sup>۱</sup>

مندرجات و مطالب این سفرنامه‌ها، از جهت دقت و ارزش تاریخی، اجتماعی و اقتصادی یکسان نیست، و با وجود نقص وسایل نقلیه و آشنا نبودن سیاحان عرب به اصول نقشه برداری جدید، بعضی از سیاحان در راه تحقیق و کشف مطلب مورد نظر خود، کوشش فراوان بخرج داده‌اند. «ابن خردادبه در اواسط قرن سوم هجری، در حدود کوهستان جبل در ایران عامل برید و اخبار بود. و مقدسی می گوید که برای انجام مسافرتها و جهانگردیهای خود بیش از ده هزار درهم خرج کرده است. ابن حوقل می نویسد که بجز صحرای بزرگ، تمام مناطقی را که درباره آنها مطالبی نوشته بازدید کرده است. باید توجه داشت که بیشتر جغرافیدانان از ابن حوقل و مقدسی مطالبی نقل و اقتباس کرده‌اند. بطور کلی، در این کتابها در بیان احوال و عادات و لباس ملتها به اختصار برگزار شده و از جزئیات چیزی ذکر نشده است. می توان گفت که در این کتابها بیش از هر چیز از موضوع خراج و رابطه مناطق مختلف با پایتخت خلافت سخن رفته است.»

بازرگانان این دوره بمنزله سفرای اقتصادی اسروزی بودند، و در اطراف جهان به کار حمل و نقل کالاها و معاملات تجاری اشتغال داشتند، و بر نقاط دور دست دریاهای چین و کرانه‌های دریای بالتیک و اندلس و اقیانوس اطلس و جزایر اقیانوس هند دست یافتند و در همه جا از خود آثاری باقی گذاشتند.

۱. دك: سفرنامه ابن فضلان. ترجمه ابوالفضل طباطبائی (مقدمه ناشر من عربی). ص ۶۳- از «ز» به بعد.



## وضع راهها و خصوصیات شهرها و کشورهای اسلامی

از قرن سوم هجری بعد، در اثر سکون و آرامشی که در جهان اسلامی پدید آمد، فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی در سراسر منطقه نفوذ مسلمانان بسط یافت و آندورفت بازرگانان و هیأت‌های سیاسی و مذهبی و تلاش جهانگردان و اهل تحقیق، سبب گردید که کتب و آثار گوناگونی از این دوره بیادگار بماند و کمابیش ما را از وضع راههای ارتباطی و احوال اجتماعی و اقتصادی مردم در شهرها آگاه سازد. «یعقوبی از محققین و دانشمندان قرن سوم، در مقدمه کتاب البلدان می‌نویسد: از آغاز جوانی، کوشش خود را برای کسب اخبار بلاد و مسافتات میان شهرها بکار بردم. مسافرت بسیار کردم، در سفرهای پی در پی با هر کس ملاقات می‌نمودم از موطن و شهر او، وضع زراعت و ساکنین بلاد از عرب و عجم، لباس، مذهب، زبان و عادات اهالی پرسش می‌کردم و اظهارات اشخاص طرف اعتماد را ضبط می‌نمودم.

اصطخری دانشمند ایرانی، مطالب کتاب خود را بر اساس مشاهده عینی، دقت نظر و شنیدنیها با رعایت اعتبار و اختصار بیان کرده است: این حوقل در کتاب خود، صودة الادعی، راجع به اصطخری می‌نویسد: ابواسحق فارسی را ملاقات نمودم. او آن نقشه را برای سرزمین هند ترسیم کرده و آن را بهم آسپخته است و نقشه فارس را خوب ترسیم نموده است. من آذربایجان را در این صفحه کشیدم و او آن را پسندید و نقشه الجزیره را تحسین نمود. او نقشه مصر را خوب نکشیده بود، و نقشه مغرب او بیشتر دارای اشتباه است» او به من گفت: زادگاه تو را دانستم، می‌خواهم اشتباهات مرا در این کتاب اصلاح کنی. من هم آنها را اصلاح کردم و به او نسبت دادم.

اصطخری، مانند سایر جغرافیدانهای قرن چهارم، کشور اسلامی را به بیست اقلیم جغرافیایی تقسیم و توصیف نموده است؛ و سپس راجع به ربع سکون، دریاها، مساحت کشورها، اوصاف جزیره العرب و خلیج فارس و (اقیانوس هند)، مغرب (شامل اندلس و جزیره سیسیل)، مصر و شام و دریای روم (مدیترانه) الجزیره، عراق، ایران جنوبی و میانه و شمالی (به انضمام ارمنستان و دریای خزر) و هند بحث نموده است. راههای ارتباطی، مساحتها، محصولات تجاری و صنعتی نقاط مختلف، نژادها، و ادیان آنها را توضیح داده است. بیشتر اطلاعات او بر اساس شواهد و تحقیقات شخصی بوده و بسیار شایان توجه است.

سعودی نیز از محققان و جهانگردان بنام جهان اسلامی است. وی در مقدمه مروج الذهب، می‌نویسد: «این کتاب را از دهها کتاب تاریخی موجود در زمان خود، نقل نموده‌ام... مروج الذهب در موضوعات مختلف، از جمله خلقت جهان، داستان پیامبران، اوصاف دریاها، خشکیها و عجایب آنها، تاریخ سلسله قدیم، ایران، یونان، سریان، رومان و فرنگ، ادیان و مذاهب، و عادات و تقویمهای قدیم و ساختمانهای عظیم بحث می‌کند.

سعودی در کتاب الفنییه و الاشراف، در باب هیأت و نجوم و جغرافیا، فصول سال و ورزش بادها و شکل و مساحت زمین و حدود هفت اقلیم و نیز راجع به تاریخ ملت‌های گذشته، زبان ایشان و سالهای قمری و شمسی و مطالب دیگر بحث نموده است.

دیگر از جهانگردان، و جغرافیدانان معروف، مقدسی آخرین نماینده مکتب کلاسیک و

به نظر اسپرنگر؛ بزرگترین جغرافیادانی است که بشر شناخته است.

مقدسی نیز مانند اصطخری و ابن حوقل، همواره در سفر بوده و خود می‌نویسد: در کشورها و اقلیم اسلامی گردش کردم، با دانشمندان ملاقات نمودم و پادشاهان را خدمت کردم، با قضات همدم شدم و نزد فقها درس خواندم، با ادبا و قراء آمیزش داشتم، بر بالای منبرها خطابه خواندم، و بر فراز منارها اذان گفتم، در دشتها و کوهها و صحراها سرگردان شدم، در دریاها با خطر غرق رویوگر دیدم، در زندانها بسر بردم، به کار تجارت اشتغال ورزیدم، در مجالس داستان‌سرایان (قصاصین) حضور یافتم، و با همه‌گونه اشخاص معاشرت کردم، و در هر کجا، بوسایل مختلف، راجع به مذهب، زبان، نژاد، اخلاق اجتماعی مردم، و طرز مالیات‌بندی و اصول خراج، تحقیقات نمودم و صحیح آنها را ثبت کردم، و در این راه، رنج بسیار بردم و در برابر سختی و غربت و مذلت بردبار بودم... و سعی کردم خلاف آنچه را که دیده‌ام یا از اشخاص طرف اعتماد شنیده‌ام نقل نکنم.

در جای دیگر می‌نویسد: مطالب کتاب را به سه نوع تقسیم کردم: اول آنچه دیده‌ام، دوم آنچه از مردم طرف اعتماد شنیده‌ام، سوم نقل آنچه که دیگران نوشته‌اند... کتابخانه پادشاهی نبود که ندیدم و مذهب و سلتی نبود که ندانستم. با پارسیان و اهل اطلاع معاشرت کردم و اطلاعات سوردنیاز را از ایشان بست آوردم.»<sup>۲</sup>

این بود نمودار مختصری از تلاش محققان و جغرافیادانان قرون وسطی در راه کشف اوضاع شهرها، راهها و خصوصیات اقتصادی و اجتماعی بلاد اسلامی در قرون وسطی.

در دوره بعد از اسلام، تغییر مهمی در وسایل ارتباطی و جاده‌ها روی نداد؛ منتها در هر دوره‌ای که تمرکز بیشتر و قدرت حکومت مرکزی فزونیتر بود، امنیت راهها بیشتر تأمین می‌شد و کاروانیان با میل و رغبت، به مسافرت تن می‌دادند. در این دوره، مانند ادوار پیش، مردم

### وضع راههای ایران در دوره بعد از اسلام

فقیر پیاده و یا با حیوانات سواری و بارکش، فواصل بین شهرها را طی می‌کردند و طبقات مرفه و محتشم با زن و فرزند در کجاووها، عماریه‌ها و هودجها با پرده‌های آویخته، راه سفر پیش می‌گرفتند. امنیت راهها چندان تأمین نبود؛ مخصوصاً مناطق کوهستانی محل مناسبی برای استقرارزدان بود تا از آنجا با وسایلی که در دست داشتند به‌جان مسافرین بیفتند و گرانهاترین سوال آنها را بغارت برند. بهمین جهت، از قدیم، مسافرت انفرادی یا با عده‌ای محدود خطرناک بود و معمولاً افراد و خانواده‌ها برای اینکه از امنیت بیشتر برخوردار شوند با کاروانها همراه می‌شدند و هر کاروان قافله سالاری داشت که رهبری و اداره کاروان با او بود.

جمع کردن خیمه‌ها و اردو و حرکت آن و همچنین توقف و بر پا کردن اردو بوسیله کوس و جرس به اطلاع مردم می‌رسید و معمولاً قبل از حرکت، بوسیله کوس به مسافرین اخطار می‌کردند که بار و بونه را جمع کنند تا پس از نواختن کوس رحیل، همه آماده حرکت باشند، و قبل از حرکت قافله، قافله سالار ماسوری جهت دیده‌بانی در جلو می‌فرستاد تا در صورت مشاهده خطر

اطلاع دهد. حرکت کاروان، پس از آمادگی مسافرن، با صدای کوس صورت می‌گرفت.

معمولا در معیت کاروانهای مهم، عده‌ای سوار مسلح در حرکت بودند تا مردم را از دستبرد و شیخیون دزدان در امان دارند. هرکس از قافله جدا می‌ماند یا راه راگم می‌کرد، همواره در معرض خطر مرگ بود.

اغلب شعرا و گویندگان، بمناسبت، به مشکلات و خطراتی که سفرهای آن روزگار، در پیش داشته، اشاره کرده‌اند؛ چنانکه حافظ می‌گوید:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

ره چه جویی، ز که پرسی، چه کنی، چون باشی

سعدی می‌گوید:

خواب نوشین و یامداد رحیل باز دارد پیاده را ز سبیل

علاوه بر سواران مسلح نیزه‌دار که سنجهری در این بیت به آنها اشاره کرده:

زنوک نیزه‌های نیزه‌داران شده وادی چو اطراف سنابل

اغلب خود کاروانیان مسلح بودند تا در صورت بروز خطر، در مقام دفاع برآیند. در بعضی موارد، که کاروان از جهاتی اهمیت داشت، از اسرا و حکومت‌های سر راه مدد می‌خواستند؛ چنانکه در جوامع الحکایات، عوفی می‌نویسد: کاروانی از جانب بصره و اهواز بسوی سیستان روان بود. برای حمایت کاروان، از پادشاه سیستان کمک خواستند و او پنجاه سوار ماسور کرد تا کاروان را به‌سامن برساند. وگاه، با دادن رشوه و باج، خطر را دفع می‌کردند:

در بعضی از جاده‌ها، در فواصل معین، کاروانسراهایی مجهز به وسایل لازم ساخته بودند تا مسافرن یا خیال راحت در آن زندگی کنند. بعضی از این کاروانسراها را حکام و مأمورین و برخی را خیرخواهان زمان برای آسایش خلق ساخته بودند که سجانا در اختیار مردم می‌گذاشتند. کسانی که در کاروانسراهای داخل شهر اقامت می‌کردند و کالاهای خود را در آنجا پیاده می‌کردند معمولا مبلغ معینی بعنوان حق توقف یا یارانداز می‌پرداختند. در هر کاروانسرا چند اتاق بالنسبه بزرگ برای پذیرایی بزرگان ساخته بودند، ولی بطور کلی، اتاقها کوچک بود و گاه در زمستان، مسافرن در طویله‌هایی که جنب کاروانسرا ساخته بودند اقامت می‌کردند. بعضی از اتاقها پنجره‌ای بطرف آخر داشت تا صاحب اسب بتواند از وضع مرکوب خود با خیر باشد. اتاق کاروانسراهایی که موقوفه نداشت بدون ائانه بود و مسافر، خود باید فرش و سایر لوازم زندگی را همراه داشته باشد و مواد غذایی را، به اقتضای فصل، از کاروانسرادار یا دهاتیها بخرد. هر کس اول وارد کاروانسرا می‌شد حق تقدم داشت و می‌توانست از بهترین حجره‌ها استفاده کند و بین غنی و فقیر از این جهت امتیازی نبود. شبها، در کاروانسرا رامی‌بستند و معمولا یک یا چند نفر برای پاسبانی و مراقبت در داخل کاروانسرا یا روی برچها به‌دیده‌بانی مشغول بودند.

در قدیم، منازل بین راه را یک نفس، طی می‌کردند و فاصله منازل یکسان نبود و معمولا از ۶ تا ۱۲ ساعت طول می‌کشید و علت این اختلاف، وجود یا عدم آب در بین راه بود. اغلب کاروانها شبها حرکت می‌کردند تا روز به منزل برسند و فرصت برای کارهای لازم داشته باشند. از قادیخ بیهقی بر می‌آید که گاهی سلاطین بر معماری که بر ماده پیل زده بودند می‌نشستند و سفر می‌کردند.

سختترین کاروانها، آنهایی بودند که بسوی مکه می‌رفت. در این کاروانها اسیرالحاج که نماینده خلیفه بود پیشاپیش قافله حرکت می‌کرد و همراه او عده‌ای مراقب و سوار مسلح بودند که در عقب مسافرین و زائرین می‌رفتند و برحسب موقعیت اجتماعی و اقتصادی که داشتند در هودجها یا روی اسب و شتر می‌نشستند. وسایل آسایش برای طبقات سرفه از هر جهت تأمین بود و عده‌ای غلام و چهارپا، ائانه و وسایل زندگی آنها را حمل می‌کردند. چون کاروان به منزل می‌رسید، غلامان بیدرتنگ، خیمه‌های مجلل را برپا می‌کردند و فرشها را می‌گستراندند و نردبانی به عماری وصل می‌کردند تا بزرگان بر راحتی در خیمه و بارگاه نزول اجلال کنند.

مردم متوسط و محروم یا راه سفر را پیاده می‌پیمودند و یا هر چند نفر یک رأس حیوان باری داشتند که بنویت بر آن می‌نشستند.<sup>۱</sup>

حمل و نقل بارها و خصوصیات آن در قرون وسطی: کاروانسراها «در دوره قرون وسطی، مقاطعه کارانی بودند که، هزاران چهارپا در اختیار داشتند و از آنها در مناطق مختلف استفاده می‌کردند. فی‌المثل از شتر در ریابانهای خشک و از قاطر در مناطق کوهستانی یا مرطوب نظیر سواحل بحر خزر استفاده می‌شد.

سکاریها بار را معمولاً به دو قسمت می‌کردند و در پشت حیوان قرار می‌دادند. سواد مایع مانند عسل، قطران، زفت، قیر و نفت و روغن و عسل را در شکمهایی که از پوست بز و گوسفند تهیه کرده بودند، می‌ریختند. چوب پنبه، پشم و دیگر کالاهای را هر یک بنوعی بسته بندی کرده و محکم با ریسمان می‌بستند. پارچه‌ها و اشیاء گرانبه را در کیسه‌های مخصوص بسته بندی می‌کردند. انواع میوه‌ها، انگور و غیره در سبدهایی که از ترکه درختان درست شده بود قرار می‌دادند.<sup>۲</sup>

کاروانسراها: «در دوره قرون وسطی، در ممالک اسلامی، صدها هزار کاروانسرا وجود داشت. این کاروانسراها، مانند هتل‌های امروزی، پناهگاه و توقفگاهی برای مسافرین بود. بعضی از آنها دولتی بود و برخی دیگر به اشخاص تعلق داشت. بعضی از این کاروانسراها موقوفه بود و مردم برای غذا و مسکن و نگهداری چهارپایان چیزی نمی‌پرداختند. ولی در برخی دیگر، مسافرین ناگزیر بودند مبلغی بپردازند.

کاروانسراها معمولاً حصار و برج و بارو و یک یا چندین در داشت که هنگام شب می‌بستند. ولی همینکه مراقبین از ورود کاروان با خبر می‌شدند، بیدرتنگ، در کاروانسرا را می‌گشودند. معمولاً هر کاروانسرا حیاط وسیع و مشجری داشت که در آن یک حوض و چند چاه برای تأمین آب مردم و چهارپایان حفر کرده بودند. در اطراف کاروانسرا، بناهای متعددی برای حفظ و نگهداری مسافرین، کالاهای مختلف و چهارپایان پیش بینی شده بود.

ساختمانهایی که مخصوص مسافرین بود، دو یا سه طبقه بود، و در هر طبقه اتاقهای کوچکی بود که پنجره آن بطرف ایوان و حیاط کاروانسرا باز می‌شد. در این اتاقها از ائانه و ضروریات زندگی اثری نبود و هر مسافر ناگزیر بود لحاف، پتو، ظروف مطبخ و جز اینها را همراه

۱. رشید حمید تبریزی، «مقاله»، مجله دانش.

۲. زندگی مسلمانان در قرون وسطی، پیشین: ص ۳۹۸ - ۴۹۷.

بیاورد. مسافرینی که از این جهات غیر مجهز بودند، می‌توانستند لوازم زندگی را کرایه و یا خریداری نمایند؛ زیرا معمولاً در مغازه‌هایی که در استداد معبر سرپوشیده کاروانسرا وجود داشت، اثاثه منزل، کیسه و خورجین، چراغ سفر و مواد سقطفروشی برای عرضه به مسافرین یافت می‌شد.<sup>۱</sup>

فاصله کاروانسراها از هم به اندازه یک روز راه بود؛ یعنی معمولاً پس از ۹ ساعت حرکت با شتر، از کاروانسرای به کاروانسرای دیگر می‌رسیدند.

اغلب کاروانسراها به دست سلاطین یا فئودالها ساخته می‌شد و بیاری آنها از گزند دزدان و اشرار مصون می‌ماند. چه آنها بطور مستقیم و غیر مستقیم، از استقرار امنیت و وجود راه‌های بازرگانی استفاده می‌کردند.

گاه بر بالای در کاروانسرا نام بانی آن را می‌نوشتند. بطوریکه ابوالفداء نوشته، در راه بین سیواس و قیصری، ۲۴ کاروانسرا وجود داشت. کاروانسراهای مهم بوسیله برج‌هایی که در اطراف داشت دیده‌بانی و مراقبت می‌شد. در داخل کاروانسراها و همراه با کاروانها همیشه عده‌ای افراد مسلح بودند.

گاه کاروانهایی با صدها شتر با خیال راحت حرکت می‌کردند. بطوری که ابن‌فضلان می‌نویسد: کاروانی که او بعنوان سفیر خلیفه‌المقتدر همراه آن بود پنجهزار مسافر داشت. ولی این نوع کاروانها، استثنایی بود. معمولاً هر کاروان ۱۰۰ تا ۲۰۰ شتر و اسب داشت. با کاروانها نه فقط تجار بلکه صنعتگران، نمایندگان سیاسی، استادکاران، دانشمندان، نقاشان، سیاحان و مردم عادی نیز مسافرت می‌کردند.

کاروانسراهایی که در داخل شهرها می‌ساختند، نظیر مهمانخانه‌های اسروزی، کم‌ویش، مجهز به وسایل زندگی بود و گاه عده‌ای رقاصه در آنجاها می‌رقصیدند و مردم را مشغول می‌کردند. بطوریکه اشاره شد، اکثر کاروانسراها بدست اسرا و متنفذین زمان برای گرفتن عوارض و دوشیدن تجار و مسافرین ساخته می‌شد. بهمین جهت، گاه تجار برای آنکه در طی راه مجبور به دادن کرایه و عوارض گوناگون نشوند، کالای خود را در اولین بازار به‌شترین عرضه می‌کردند.<sup>۲</sup>

برای آنکه خوانندگان بیشتر بخصوصیات کاروانسراها در دوران قرون وسطی واقف گردند شرح زیر را از تاریخ یزد عیناً نقل می‌کنم.

به حکایت قادیخ یزد، در دوران حکومت امیر زاده محمد درویش، در نزدیکی دروازه سهریچرد «کاروانسرای عالی با هشتاد وثاق و چهار صغه ساز داد و آب در میان آن در پایاب جاری کرد، و مقابل درگاه شمال آن، حماسی معتبر و مسلخ سرتفع و حیاض و قلترین نیکو بساخت و قریب صد دکان پرکنار کاروانسرا عمارت کرد و در سال تسع و عشر و ثمانمانه شاه نظام‌الدین... بنامد و تمام پیش صغه مسجد جامع، به کاشی تراشیده تزیین داد و سوره «انا فتحنا» تمام به کاشی ساز کرد.» سپس می‌نویسد امیر جلال‌الدین چقماق، در محله دهوک، کاروان-

۱. همان، ص ۳۹۹-۳۹۸ (به اختصار).

۲. قادیخ سلاجقه آسیای صغیر، بهمن.

سرای عالی که در هیچ دیار مثل آن نیست بنا نهاد و قریب سی و پنج صنف و گنبد ساخته و بر در هر گنبدی، ایوانی متصل به آن، و حوض وسیع از مرمر تراشیده و آب خیرآباد و هوک در آن جاری کرده و بر درگاه، ساباطی رفیع و ده دکان ساخته و در جنب آن، خانقاهی، و قنات خانه نیکو در میان کاروانسرا و خانقاه و مصنعه عالی ساخته و مقابل، حماسی در غایت خوبی و مسجد جامع که در اوصاف مساجد ذکر آن گفته خواهد شد.<sup>۱</sup>

### وسایل نقلیه در قرون وسطی

چنانکه اشاره شد، آمدورفت در بین شهرها و در داخل بلاد اسلامی بوسیله قاطر، الاغ و یا اسب صورت می گرفت. طبقه ممتاز و متوسط - الحال آن روزگار، این حیوانات را بطرزی زیبا زین و یراق می کردند و به اندام آنها سنگوله‌هایی از مروارید و ابریشم و زنگوله‌های فلزی می آویختند. مردم فقیر و کم بضاعت اغلب بوسیله اسب و الاغ کرایه‌ای رفع احتیاج می کردند. سوزنی سمرقندی (شاعر)، آرزوی خری روان و بارکش داشت.

به شاعری و گدایی خری به چنگ آرم روان و بارکش و خوش، نه شاعر و نه گدا به کمترین صلت از مجلس عمید امیر خری به آخور بندم چو دلدل شهبان غیر از کجاوه، عماری و هودج برای مسافرت دسته جمعی بکار می رفت. سریعترین وسایل نقلیه قدیم اسب بود. چاپکسواران با اسبان مجهز و آماده‌ای که در اختیار داشتند می توانستند مسافرت‌های سیاسی و نظامی را در اسرع اوقات انجام دهند.

بطوریکه در تاریخ بی‌بغی آمده: انوشترکین، خادم مخصوص سلطان محمود، برای آنکه هر چه زودتر مسعود را از نقشه و نیت سلطان با خبر سازد «سواری از دیوسواران خویش نامزد کرد با سه اسب خیاره خویش با وی بنهاد که به شش روز و شش شب و نیم، به هرات رود نزدیک امیر مسعود، سخت پوشیده.» یعنی فاصله غزنین تا هرات را در شش شبانه روز و نیم طی نماید.

گاه، اخبار مهم و فوری را بوسیله کبوتر به مخاطب اعلام می کردند؛ چنانکه به حکایت چهار مقاله، نظامی عروضی، در دوره سامانیان، پس از آنکه تاش، سپهسالار نوح بن منصور، بر ماکان کاکوی فایق آمد و او را کشت، خبر پیروزی و مرگ حریف را در یک جمله بوسیله کبوتر به امیر نوح بن منصور اعلام کرد.

سلمان ساوجی درباره کبوتر نامه رسان می گوید:

نامه نوشته ام بسی، نیست کبوتری مرا کوبر یارسن رود، نامه به یار من برد  
این بطوطه که خط سیری بالنسبه طولانی داشته، در سفرنامه خود، می نویسد: هر ارابه دارای چهار چرخ بزرگ است که بوسیله دو یا چند اسب کشانده می شود، و گاه بر حسب سبکی یا سنگینی بار، بجای اسب، گاو یا شتر می بندند. راننده روی یکی از اسبها می نشیند و این اسب را زین می کنند. راننده شلاقی بست دارد که برای راه بردن اسبها پیوسته آنها می چرخاند و چوب بزرگی برای جلوگیری از انحراف ارابه بکار می برد. روی ارابه چیزی قبه مانند می گذارند و نم یا چادری روی آن می کشند. دو طرف قبه مزبور مشبک است، بطوریکه از داخل آن می توان

بیرون را دید، لیکن داخل ارابه از بیرون نمایان نیست. و کسی که در درون آن نشسته می‌تواند هرطور دلش بخواهد بخوابد یا به‌خواند نوشتن بپردازد. ارابه‌های باری نیز اتاقی شبیه آن دارند که در آن مقل است. من برای دیدن ارابه‌ای تهیه کردم که سقف آن نمدپوش بود و با کنیزم در آن نشستم. و بقیه همراهان، در ارابه بزرگی که بوسیله سه شتر حرکت می‌کرد، جای گرفتند. اسبان و شتران و گاو را چون بمنزل می‌رساند، از ارابه‌ها باز می‌کنند و آنها را برای چرا آزاد می‌گذارند.

این بطوطه ضمن شرح مسافرت خود، به‌شهر بلغار (در ناحیه چپ رودخانه ولگا در روسیه) از ارابه‌های کوچکی که توسط سگهای بزرگی کشانده می‌شدند، نام می‌برد و می‌گوید: در این ناحیه، بعلت یخبندان شدید، پای انسان و ستور بر زمین بند نمی‌شود؛ ولی ناخنهای سگ در یخ فرو رفته و مانع لغزیدن آن می‌شود. در این ناحیه، بازرگانان معتبر هر کدام صد ارابه باذوقه فراوان و شراب و هیزم در اختیار دارند و با تجهیزات کامل، مسافرت می‌کنند و برای شناسایی راه، فقط از سگ راهنما یا سگ پیشاهنگ استفاده می‌شود که قیمت آن در حدود هزار دینار است و ارابه را به‌گردن آن حیوان می‌بندند و سگ راهنما بکمک سه سگ دیگر، آن را می‌کشد. غذای سگ راهنما را منظم می‌دهند و اگر او را بزنند می‌گریزد.<sup>۲</sup>

در مسافرتها، مردم در زاویه، رباط یا کاروانسرا متوقف می‌شدند و این اماکن غالباً از طرف مردم معمول و خیرخواه ساخته می‌شد. غیر از ارابه از کجاوه و عمارت و تخت روان که غالباً بوسیله انسان حمل می‌شد، می‌توان نام برد.

این بطوطه ضمن شرح مسافرت خود، به هندوستان، می‌نویسد: «مردم هندوستان حمل و نقل را فقط بوسیله گاو انجام می‌دهند و در مسافرتها باروینده خود را با آن حیوان می‌برند. خر سواری، در میان هندیان عیب بزرگی است. چون بخواهند مجرمی را در نظر عموم بگردانند، او را تازیانه زده بر خر می‌نشانند و گرد شهر می‌گردانند.»<sup>۳</sup>

کلاویخونیز، مانند این بطوطه، در سفرنامه خود، از وسایل نقلیه و راه و رسم مسافرت در ایران سخن می‌گوید. در مسافرت خود از تبریز تا سمرقند که همه در قلمرو تیمور بود، آنچه بیشتر در کلاویخو و همراهان او مؤثر افتاد، ترتیب تعویض اسبهای چاپاران بود که به‌هزینه حکومت صورت می‌گرفت. این سازمان به نام «چاپارخانه» خوانده می‌شد که به‌زبان مغولی «یام» نامیده می‌شود و مرکب بود از مأموران سوار مخصوص و کاروانسراهایی با اصطبلهای پر از اسب که همه آماده خدمت بودند. مأموران حکومتی شب و روز برای انجام مأموریت خود، از این وسایل آماده استفاده می‌کردند. این مأموریتها بقدری مهم تلقی می‌شد که در صورت لزوم، اسب متعلق به اشخاص را پیکهای سوار، ضبط و مصادره می‌کردند. می‌گویند: یک شاهزاده و امیر و حتی پسر تیمور ناچار بود که اسب خود را، در مقابل درخواست پیک، تسلیم کند. تجهیزات و وسایل اصطبلها بر حسب موقعیت محل، فرق می‌کرد. در برخی نقاط، در این

۱. رک، سفرنامه این بطوطه، پیشین، ص ۲۲۲-۲۲۳.

۲. رک همان، ص ۲۲۹-۲۳۸.

۳. همان، ۵۴۸ (به اختصار).

اصطبلها، سیصد اسب وجود داشت که پس از یک دقیقه، با ساز و برگ تمام، آماده حرکت می‌گردید.

در منطقه نفوذ تیمور، در فاصله‌های معین، کاروانسراهایی ساخته بودند که در آنها اصطبلها و مهمانخانه‌هایی قرار داشت و از آبادیهای مجاور، تدارکات و مواد مورد نیاز را به این کاروانسراها می‌آوردند. این سازمانها برای آن بود که تیمور بتواند، به‌سرع اوقات، از وقایع و اتفاقاتی که در حیطه قدرت او رخ می‌دهد با خبرگردد. برای حصول این منظور، اگر در عرض ۲۴ ساعت دو اسب هم در زیر فشار بمیرد مهم نیست؛ بلکه باید سامورین ۵۰ فرسخ را در عرض ۲۴ ساعت طی کنند. تیمور به‌سرعت عمل اهمیت فراوان می‌داد.<sup>۱</sup>

«بر اثر ایجاد دولت واحد مغول و امنیت راهها و اجرای یاسای سخت جنگیزی در رعایت حال قوافل و بازرگانان و دایر نگاه داشتن طرق، راه‌برای اروپا، به‌دو سملکت پراسرار چین و هند که از قدیم به کثرت ثروت و نفاست امتعه و گرانی اجبار کریمه و غیره شهرت یافته بودند باز شد؛ راه چین از طریق روسیه و راه‌هند از طریق ایران.

### طرق تجارتی عمده در عهد مغول

تجار ژنی در آخر قرن سیزدهم میلادی، از خان دشت قبچاق یعنی روسیه جنوبی اجازه گرفتند که در بندر کافا (کفه) از بنادر ساحلی شبه‌جزیره قرم (کریمه) دارالتجاره‌ای داشته باشند و کمی بعد، تجار ونیزی به‌تحصیل این اجازه نایل آمدند و چیزی طول نکشید که اهالی ژن و ونیز در بنادر دیگر ساحل دریای سیاه، مخصوصاً در دو محل: تانا یعنی بندر آرف و بسفر<sup>۲</sup> نیز صاحب تأسیسات تجارتی شدند و از این میان، تجار ژنی اداره خاصی به‌نام اداره کریمه برای ترویج تجارت و سهولت کار دادوستد، در روسیه جنوبی، از طریق روسیه با شرق، تأسیس کردند و از همین راه، محصولات روسیه از قبیل پوست و چرم و گوشت و ماهی و غلات را بتوسط شط ولگا و ابریشم چین را از راه صحرای گبی و بیش بالینگ و المالیغ و اترار و خوارزم و سرای و هشرخان به‌بنادر دریای آرف و سیاه می‌آوردند.

راههای عمده بین چین و هند و بنادر دریای آرف و سیاه، سه بود:

۱) راه چین، یعنی قسمتی از راه بزرگی که بمناسبت تجارت ابریشم چین از این طریق آن را «راه ابریشم» می‌گفتند.

این راه از ولایت «توان‌هوانگ» در چین، به‌ولایت کان سو<sup>۳</sup> می‌آید و از آنجا داخل ترکستان شرقی حالیه شده، از طریق بیش بالینگ و المالیغ و اترار، به‌سمرقند و بخارا می‌رسید. در بخارا قسمت اصلی آن، از راه سرو و گرگان به‌ری می‌آید و از ری به‌قزوین و زنجان و تبریز و ایروان می‌رفت و از ایروان یا به‌طرابوزان یا به‌یکی از بنادر شام منتهی می‌گردید. قسمت فرعی این راه از سمرقند به‌خوارزم و از خوارزم به‌سرای و هشرخان و از آنجا به‌کنار شط دن و بنادر دریای آرف انتها می‌یافت.

۲) راه هند و سند، از طریق پیشاور و کابل و بلخ و خوارزم، به‌سرای و هشرخان و

۱. رك، سفرنامه کلاویفوف، پیشین، ص ۱۶۳.



بنادر و دارالتجاره‌های تجار ژنی و ونیزی.

۳) راه بحری هند به بندر هرمز و از طریق خشکی از هرمز به کرمان و گرگان و خوارزم که در این محل اخیر به راه فوق متصل می‌گردید.

تجار ژنی و ونیزی تا ایام استیلای امپراتوری مورگورکان بر روسیه، دریاندر شبه‌جزیره قرم (کریمه) دارای استیلای اقتصادی کامل بودند و عمده تجارت ابریشم چین و ادویه هند از این راه در دست ایشان بود؛ و در اواسط نیمه قرن چهاردهم میلادی که بین جانی بیگ، خان دشت قبیچاق و تجار ایتالیایی بهم خورد، جانی بیگ دو بندر تانا و کافا را از ایشان گرفت؛ قیمت ابریشم و ادویه در اروپا مضاعف شد و این حال تا موقعی که بار دیگر بین خان و تجار مزبور صلح برقرار گردید باقی بود. و این بار تجار ژنی و ونیزی برای تلافی مافات، جدوجهد خود را دو برابر کردند.

اما طرق تجارتی بین‌المللی ایران، بمناسبت اقامت ایلخانان در آذربایجان و مرکز قرار دادن آنجا، همه منتهی به این قسمت می‌شد؛ مخصوصاً که آذربایجان بر سر راههای عمده دشت قبیچاق و خوارزم و ایران و عراق و دریای مدیترانه قرار داشت، و در عهد مغول از موقعی که تبریز پایتخت ایلخانان شد، این شهر، بزرگترین مرکز تجارتی ایران بلکه از سهمترین دارالتجاره‌های دنیای آن زمان گردید و حکم بغداد را در عهد خلفای عباسی بهم رسانید.

در ایام ایلخانان، عموم راههای کاروانی شرق اقصی و هند و دریای مدیترانه و دشت قبیچاق و ایران و عراق به شهر تبریز منتهی می‌گردید، و اقسام سال‌التجاره‌های این نواحی به آن شهر وارد و در آنجا دادوستد می‌شد. تبریز از سه طریق، با خلیج فارس مربوط بود:

— راه بصره و بغداد که از معابر جبال کردستان گذشته به سراغه می‌آمد و از سراغه به پایتخت می‌رسید.

— راه بندر سیراف (بندر طاهری حالیه) به شهر شیراز و اصفهان و کاشان و قم و ری و قزوین.

— راه هرمز و کرمان و یزد و کاشان که در محل اخیر به راه دوم متصل می‌شد. علاوه بر این سه راه، تبریز چنانکه در فوق گذشت، بر سر جاده اصلی ابریشم قرار داشت و از طریق اردبیل و جلفا و خوی، با جمیع بلاد گشتاسفی و موغان و اران نیز مربوط بود.

تبریز با مسالک عیسوی، از دو طریق، ارتباط داشت:

— راه ارمنستان کبیر (ارمنیه الکبری)، از طریق خوی و نساگرد و ارزنة الروم به طرابوزان که در این تاریخ از دارالتجاره‌های مهم تجار ژنی بود.

— راه ارمنستان صغیر (ارمنیه الصغری)، از طریق معابر جبال کردستان یا از طریق ارزنة الروم و سیواس و یا از طریق وان و دیار بکر که بالاخره در ساحل خلیج اسکندرون به بندر لاژزو از بنادر ارمنستان صغیر و از بازارهای تجاری عمده و مرکز معامله تجار ایتالیایی و فرانسوی و اسپانیایی می‌رسید.<sup>۲</sup>

## دسته‌های دزدان و راهزنان در عصر مغول

چنانکه اشاره شد، یکی از مشکلات اساسی تجار در آن ایام، مسافرت و اقدام به فعالیتهای بازرگانی بود. خرابی راهها و فقدان امنیت، به مردم اجازه نمی‌داد که به هیچ نوع فعالیت وسیع و دلسوزی دست بزنند.

دسته‌های دزدان و راهزنان نه تنها در بیابانها، مواضع مستحکمی داشتند بلکه در داخل دیه‌ها و شهرها و در بین سران قوم، دوستان و حامیانی داشتند و به مدد آنان، با خیال راحت، به دزدی و راهزنی ادامه می‌دادند. با آنکه مردم عادی با گذشت زمان، کمابیش دزدان و حامیان آنها را می‌شناختند ولی بعلمت نبودن یک دستگاه حاکمه دلسوز و صدیق، احدی را قدرت آن نبود که دزدان و جاسوسها و حامیان ایشان را معرفی کند، و اگر کسی به چنین اقدام خطرناکی مبادرت می‌کرد، بیدرنگ، به دست یکی از عمال آنها کشته می‌شد.

رشیدالدین فضل‌الله وضع آشفته آن ایام را چنین توصیف می‌کند: «بر عالمیان پوشیده نیست که پیش از این، تطاول و استیلاء راهزنان و دزدان تا چه غایت بود و با آنکه انواع ایشان از مغول و تازی و مرتد و لور و شول و شامی هر چه تماشا بودند، غلامان گریخته نیز با ایشان می‌پیوستند و رونود و اوباش شهرها پیش ایشان می‌رفتند و بعضی روستاییان و اطراف نشینان با ایشان یکی می‌شدند و... در تمامت شهرها جاسوس داشتندی تا از عزیمت اصناف مردم ایشان را خبر کنند.»<sup>۱</sup> سپس رشیدالدین فضل‌الله می‌گوید: اگر تصادفاً یکی از این دزدان دستگیر و به حکومتهای وقت تسلیم می‌شد، فوراً حامیان پیا می‌خاستند و می‌گفتند: «چنین بهادر را چگونه توان کشت؟»<sup>۲</sup> و با این اقدامات، برچیرگی و جسارت دیگر دزدان می‌افزودند.

همینکه کاروانی حرکت می‌کرد، بیدرنگ، جاسوسان از حرکت کاروان و تعداد مسافری و کم و کیف کالا و ثروت آنان به دزدان خبر می‌دادند. پس از رسیدن کاروان، دزدان که از پیش به وضع آنها آشنا بودند، مردم بینوا و متوسط الحال را جدا کرده، دیگران را می‌زدند و می‌کشتند و هستی آنها را به بیغما می‌بردند. پس از این غارتگری، دزدان بدون کوچکترین بیم و هراسی، به مغز رؤسا و دوستان خود که اکثر کدخدایان و بزرگان شهر و ده بودند، می‌رفتند و اموال مسروقه را، اعم از قماش و جواهر، بین خود تقسیم می‌کردند.

در چنین وضع آشفته‌ای اگر کسی سودای تجارت داشت، ناگزیر بود که راههای معمولی را رها کرده از کوره راهها و جاده‌های مجهول و پرخطر، کالای خود را به مقصد برساند. ولی این وضع آشفته در عهد غازان خان رو به بهبود و اصلاح رفت و به دستور او، کلیه مسافری و کاروانیان مکلف بودند که بمجرد مشاهده دزدان، به جنگ با آنان برخیزند و اگر کسی از دفاع خودداری کند، گناهکار باشد. دیگر آنکه اهالی کلیه دهات و شهرها را مکلف نمود که تا چون از وقوع دزدی باخبر شدند، با وسایلی که در اختیار دارند، دزدان را تعقیب کنند و اگر در میان دزدان حتی مغول یا سلمانی دیدند بیدرنگ به

۱. تاریخ مبارک غازانی، پیشین، ص ۲۷۷.

۲. همان، ص ۲۷۸.

یاسا رسانند.

در نتیجه این اقدامات، دزدان و حامیان آنها بیمناک شده روش قدیم را ترک گفتند. علاوه بر این، مقرر گردید که در سراسر کشور، درگدرنه‌ها و مواضع خطرناک عده‌ای به مراقبت بنشینند و به پاس این کوشش، از «هر چهار سر، درازگوش که بار بسته کاروان باشد، نیم آچه و بهر دوسر شتر، نیم آچه به اسم باژ بستانند» و از چهار پایانی که کالایی ندارند ولی ماکولات و غله حمل می‌کنند، بهیچ عنوان، چیزی نگیرند.

ضمناً برای اطلاع عموم، مقرر گردید در هر جا که لازم است میله‌هایی با سنگ و گچ بسازند و لوحی بر آن نصب کنند، و عده راهداران و شرایط یاساق و میزان باجی که بازرگانان باید بپردازند در آن بنویسند تا هیچکس به هیچ عنوان، زائد بر میزان معین شده، مبلغی از کسی نستاند و دزدان خود را مأمور دولت معرفی نکنند.

راهداران هر ناحیه مسؤول حفظ امنیت و آسایش آن ناحیه بودند و اگر در حوزه مسؤولیت راهداری، دزدی اتفاق می‌افتاد، هر راهداری که به محل دزدی نزدیکتر بود مکلف بود پیدرتک، دزد و مال مسروقه را تحویل دهد والا شخصاً مسؤول پرداخت خسارات وارده بود.<sup>۱</sup>

شوخی جامی: ظاهراً مأمورین دیوانی از کالای مسافرین نیز عوارضی مطالبه می‌کردند؛ چنانکه مولانا فخرالدین علی کاشفی در لطایف‌الطوائف درباره جاسی می‌نویسد: «چون ایشان در سفر حجاز به سمنان رسیدند، راهداران و تمغاجیان (کسانی که اجناس را بهر کرده و باج آن می‌گیرند) قافله ایشان را بسی تشویش دادند که شما بعضی از متاعها را از تمغاجیان گریزانیده‌اید؛ چه خیال دارید؟ ما شلوارهای شما را باز خواهیم جست. ایشان فرمودند آنچه در شلوارهای ما بیابید از آن شما.»

طمغا: کلمه ترکی یا مغولی طمغا (تمغا) در اصطلاح قدیم به معنی مهر و نشان دیوانی است، و طمغاجی یا تمغاجی جزو القاب و مناصب مهم درباری است، به معنی مهرداد سلطنتی و نیز به معنی رئیس راهداری و مأمور محصل باج؛ نظیر اداره گمرک این زمان، که از طرف پادشاه و حاکم وقت از اجناس باج می‌گرفت و آن را مهر و نشان می‌کرد؛ علامت این که مبلغ باج آن پرداخته شده است. و آن مهر و نشان را تمغا می‌گفتند و احياناً این کلمه را به معنی خود باج نیز استعمال کرده‌اند.<sup>۲</sup>

ضمناً تمغاجی نام تحصیلدار و مأمور وصول مالیات است و چون نوعاً عناصری ستمگر و جورپیشه بودند، عیب زاکانی در «رساله تعریفات» خود، تمغاجی شهر را واجب‌القتل خوانده است.

یکی از اقدامات اساسی حکومتها در دوران امنیت و آرامش، تسطیح و تأمین راههای ارتباطی و ساختن پل بر روی رودها و رودخانه و ایجاد سد و بند برای جلوگیری از طغیان آب رودخانه‌ها بود.

۱. همان، ص ۲۸۱-۲۸۷.

۲. دیک: دیوان عثمانی مختاری، (حواشی به نام جلال همانی).

از جمله پلهای معروف و تاریخی ایران، پل خداآفرین است که ظاهراً در دوره کورش، بنیان آن نهاده شده و در طی هزاران سال، مکرر، مورد تخریب و تعمیر قرار گرفته است.

«رنه گروسه»، دانشمند و مورخ فرانسوی، در کتاب خود به نام آسیا می نویسد: پلی که امروز به نام خداآفرین است، در دوره هخامنشیان ساخته شده و ویران گردیده و شاپور اول، پسر اردشیر، بانی سلسله ساسانی، آن را تجدید بنا نموده.

در دوره خوارزمشاهیان، پل خداآفرین پل جلال الدین ملکشاه نامیده می شده است. در عهد غازان خان، نام این پل «خسرو» بوده، و آخرین نام این پل «خداآفرین» بوده است که حمدالله مستوفی، بصراحت، از آن در سال ۷۴۰ هجری قمری نام می برد. در دوره آقا محمدخان، یکی از یایغان، به نام ابراهیم خلیل، برای جلوگیری از عبور قوای خان قاجار، دستور ویران کردن پل را می دهد ولی بعداً محمدخان دستور می دهد آن قسمت از طاق را که ویران کرده بودند از نو با بهترین مواد ساختمانی بسازند.

رود ارس، در نزدیکی جلفا نیز، پلی داشته که بقول ناورتیه در قرن هفتم میلادی، وجود داشته ولی شاه عباس، بععل نظاسی و برای جلوگیری از تجاوز عثمانیها، دستور تخریب آن را می دهد و از آن پس، عابرین، بکمک قایق، از روی آن عبور می کردند. در سالهای اخیر، دو پل بر روی جلفا ساخته اند که یکی برای عبور مسافرین و وسایل نقلیه است و دومی پلی است که به سال ۱۹۱۳، بوسیله شرکت راه آهن تبریز- جلفا، بهمت مهندس ترسکینسکی<sup>۱</sup> ساخته شده که طول آن ۱۱۰ متر است.<sup>۲</sup>

مأمورین ارسال مراسلات: غازان ایلچیان مخصوص داشت که از آنها برای رساندن نامه و پیغامهای مهم استفاده می کرد. به دستور او، در راههای بزرگ، در هر سه فرسنگ، در موضع معینی ۱۵ اسب فربه و در سواردی که لازم نبود، تعداد کمتری اسب می بستند؛ بطوریکه در شبانروز، آن اسبها ۶ فرسنگ طی طریق می کردند؛ یعنی مسافت بین تبریز و مشهد را در عرض سه چهار روز طی می کردند، و کلیله و وسایل زندگی را در اختیار آنها می گذاشتند تا اسباب زحمت کسی نشوند. ولی مسافرتهای عادی خالی از زحمت و خطر نبود.

مدت مسافرتهای عادی: در تاریخ مطلع السعدین، غیاث الدین نقاش، شرح مسافرت خود را به چین بعنوان سفیر، نقل می کند و می گوید که در ۴ دسامبر ۱۴۱۹ از هرات حرکت کرده و بعد از یک سال و ده روز، به شهر پکن (خانبالغ) رسیده و در ۲ دسامبر ۱۴۲۲ به هرات بازگشته است. و در سفر هندوستان، مؤلف مطلع السعدین یعنی عبدالرزاق سمرقندی، همراه بوده است، و در تاریخ ۱۳ ژانویه ۱۴۴۲ از بندر هرمز حرکت کرده و در تاریخ ۲ آوریل ۱۴۴۴ میلادی در هبان بندر وارد ایران شده است.<sup>۳</sup>

۱. Treskinski.

۲. رحیم هریس، «مقاله»، مجله پردهسپهای تاریخی، سال هفتم، شماره اول.

۳. دك ادوارد برادن، از سعیدی قاجاهی (تاریخ ادبی ایران...)، ترجمه علی اسطرحدت، ص ۵۵۸-۵۵۷.

## وضع راهها و معابر عمومی

از مطالبی که غزالی در کیمیای سعادت، تحت عنوان «منکرات شاهراهما» به رشته تحریر در آورده، می توان به بسیاری از خصوصیات معابر و کوچها و خیابانهای آن روزگار پی برد. وی می نویسد که یکی از کارهای منکر و ناروا «آنست که ستون در شاهراه ینهند و دکان کنند؛ چنانکه راه تنگ شود، و درخت کارند و قابول (یعنی پیش آمدگی) بیرون آرند؛ چنانکه اگر کسی بر ستور بود، در آنجا کوید. و خروارها بار بنهند و ستور (یعنی چهار پایان) ببندند و راه تنگ گردانند؛ و بار بر ستور نهادن زیادت آزان که طاقت دارد نشاید. و کشتن گوسپند تصابی را بر راه — چنانکه مردمان را خطر بود — نشاید، بلکه باید در دکانی جای آن بسازد. و همچنین پوست خربزه بر راه افکندن یا آب زدن چنانکه در وی خطر باشد که پای مردم بلغزد، و همچنین هر که برف بر راه افکند یا آبی که از بام او آید راه را بگیرد، بر وی واجب بود که راه را پاک کند... و هر که سگی دارد بر در سزای که مردم را از آن بیم باشد، نشاید... و اگر براه بخصبد و راه تنگ کند، این نشاید، بلکه خداوند او (یعنی صاحب سگ) اگر بر راه بنشیند و بخصبد هم نشاید.»<sup>۱</sup>

جالب توجه است که پس از گذشتن ۸ قرن از عصر غزالی، در شهرها و حتی در پایتخت کشورما کسانی هستند که تعالیم غزالی را حتی در عصر تمدن جدید رعایت نمی کنند، و با آنکه خود را متمدن می شمارند از انداختن پوست خربزه، هندوانه، موز و یا اخلاط سینه بر روی زمین که احياناً ممکن است منتهی به زمین خوردن، نقص عضو و یا سرگ عابرین شود، خودداری نمی کنند — و با دها کردن آب باران و ریختن برف یا فاضل آب منزل خود در معابر عمومی، یا راندن فرزندان خود در کوی و برزن و اقداساتی از این قبیل، موجبات ناراحتی عابرین و همسایگان خود را فراهم می سازند.

## کشتیرانی و بادهای موسمی

«تقریباً بیشتر کشتیهای این دوره (قرون وسطی) در بنادر هندوستان ساخته می شد. از کشتیهای سبک و سریع، برای حمل و نقل مسافری استفاده می کردند و از این نوع کشتیها در رود دجله زیاد بود و بین بصره و بغداد آمدورفت می کرد.

از کشتیهای بزرگ، برای بارکشی و حمل مال التجاره استفاده می کردند. این نوع کشتی، که شبیه به کشتیهای باربری چین بود، بوسیله باد حرکت می کرد و بزرگی آن بحدی بود که می توانست با کارگران کشتی، ... نفر را از محلی به محل دیگر منتقل نماید. در داخل این کشتی، در حدود صد اتاق، چندین بازار و مغازه سقطفروشی، می فروشی، رختشویی، سلمانی وجود داشت. علاوه بر این، محلی برای نگهداری گوشتیهای نمکزده و حفاظت نعش مردگان تعبیه شده بود.

در این کشتیها که حامل کالاهای متنوع و عدهای مسافر بود، پیش بینیهای لازم فنی شده بود؛ از جمله، این کشتیها به قطب نما، نوعی اسطرلاب آلت تشخیص عمق آب، فانوس روی کشتی و نقشه دریاها و بنادر مجهز بود، و عدهای غواص و ملاح زبردست همراه

کشتی بودند تا اگر در جریان حرکت، کشتی شکافی برداشت و آب بداخل کشتی راه یافت، بیدرنگ، با ترکیبی از سوم و مواد دیگر، سوراخ کشتی را بگیرند و از ورود آب بداخل آن جلوگیری نمایند.

معمولاً در کشتیها، چند توپچی مجهز به وسایل نیز بود تا اگر در طول مسافرت، دزدان دریایی حمله ور شدند، آنان به دفاع از کشتی برخیزند. دزدان دریایی که در خلیج فارس و اقیانوس هند پراکنده بودند، گاه بگاه، به قتل و غارت مسافرین کشتیها دست می زدند. جزیره سقطره<sup>۱</sup> یکی از پایگاههای دزدان دریایی در قرن دهم میلادی بود. بطوریکه یکی از نویسندگان چینی متذکر شده است، ملاحان آن دوره از کبوترهایی که قادر بودند دهها کیلومتر پرواز کنند برای تشخیص بنادر و زمینهای اطراف، استفاده می کردند.

برای تسهیل در کار کشتیرانی، در طول ساحل، برجهایی می ساختند و برای نشان دادن راه، فانوسی در بالای آن قرار می دادند. این برجها دائماً بوسیله عدهای مراقبت و نگهداری می شد.

در طول سواحل، در مناطقی که استعداد داشت بنادر و سوج شکنهایی ایجاد می کردند.

تقویمهای دقیقی، چه در دوران قبل از اسلام و چه در دوره بعد از اسلام، برای تعیین فصل بادهای موسمی و خط سیر آن، وجود داشت و ملاحان با استفاده از این تابلوها از بندری به بندر دیگر سفر می کردند. همینکه بادهای موسمی وزیدن می گرفت، بادبان کشتی برافراشته می شد و کشتی از لنگرگاه خارج می شد، و بسوی بندر مقصود حرکت می کرد.

ملاحان آن دوره، در کار خود کاملاً بصیر بودند و همینکه منظره کلی محیط و پرندگان و ماهیهای دریایی را می دیدند، بفرست، حدس می زدند که به کجا رسیده اند. ملاحان، در طول راه، با وسایلی که در اختیار داشتند عمق دریا را اندازه می گرفتند. دریا نوردان مسلمان، در مدت یک ماه، از حدود مسقط، خود را تا ساحل مالاباد می رسانیدند و از آنجا پس از چند روز، به جزیره سیلان وارد می شدند. و از جزیره سیلان، پس از یک ماه، خود را به شبه جزیره مالاکا می رسانیدند، و از این منطقه با کشتیهای خود، بسوی پالمبانگ واقع در سوماترا و جاوه و جزیره مائیت<sup>۲</sup> در مجمع الجزایر سند رهسپار می شدند. و از این ناحیه، پس از سه روز، مسلمان به منطقه چمبا می رسیدند. در این ناحیه، در قرن دهم میلادی، هنگام اقامه مراسم مذهبی، به نام سلطان محمود غزنوی خطبه می خواندند.

سواحل چین را نیز مسلمان با کشتیهای خود، دو ماهه، طی می کردند. طوفانهای شدید و خطرناک این حدود سبب پیدا شدن یکی از افسانه های هزارویکشب شده است که طبق آن، یک پرنده خیالی قادر بود که هر کسی را بخواهد در مسیر خود برآید.

بادهای موسمی برای حرکت کشتی فقط سالی دو بار می وزید و ملاحان ناگزیر بودند که تاریخ حرکت خود را با این بادهای مطابقت بخشند و از حرکت همین بادهای

۱. سوکوت<sup>۱</sup> یا سقطره جزیره ای است در جنوب شبه جزیره عربستان.

منظم، دریانوردان می‌توانستند شصت روزه خود را از حدود سوماترا به‌خلیج فارس و بندر سیراف برسانند.<sup>۱</sup>

بطور کلی، در دوره قرون وسطی، مسافرت‌های زمینی و دریایی اغلب، مقرون به خطرات و مشکلات گوناگون بود. این بطوطه، ضمن مسافرت خود در روم، می‌نویسد: «سر-انجام کشتی از رویان کرایه کردیم و یازده روز انتظار کشیدیم تا باد سواقی بیاید، و بعد از اینهمه معطلی، آنگاه که حرکت کردیم، بعد از سه روز در وسط دریا دچار طوفان شدیم... وحشتی بی‌مانند ما را فراگرفت. جهت باد تغییر کرد و کشتی را از خط سیر خود منحرف ساخت. یکی از بازرگانان خواست از کشتی پیاده شود، من کشتیبان را از پیاده کردن او مانع شدم. در این هنگام، باد سواقی وزیدن گرفت و ما حرکت کردیم، ولی در وسط دریا دوباره گرفتار همان سرنوشت شدیم.»<sup>۲</sup>

این بطوطه ضمن شرح مسافرت خود، در سرزمین چین، از کشتی‌های آنجا نیز سخن می‌گوید و می‌نویسد که کشتی‌های بزرگ چینی سه تا ۱۳ بادبان دارند که از شاخه‌های خیزران بافته شده و در جهت حرکت باد، آنها را دوران می‌دهند. در هر کشتی، هزار تن کار می‌کنند که ۶۰۰ نفر جزو کارگران کشتی و چهارصد تن دیگر را جنگیان تشکیل می‌دهند و به دسته‌های تیرانداز و سپردار و چرخ‌تقسیم می‌شوند. هر یک از کشتی‌های بزرگ را سه کشتی نصفی، ثلثی و ربعی بدنبال می‌آید.

هر کشتی چهار قسمت عقبی دارد که مشتمل بر اتاقها، صحره‌ها و غرفه‌هایی از برای بازرگانان می‌باشد. فرمانده کشتی مانند امیر بزرگی رفتار می‌کند و هنگامی که در خشکی است حرکت او با تشریفات و تجلیل زیاد همراه است.<sup>۳</sup>

کلاویخو در وصف کشتی‌هایی که دیده است چنین می‌نویسد: «این کشتی‌ها سه دکل و یک عرشه مرتفع در عقب داشتند و طناب‌بندی و بادبان‌های آنها مجموعاً به شکل چهارگوش بود و یک بادبان سه گوش بسیار بزرگی هم بر نیمه دکل عقب کشتی آویزان بود. از رودس تا قسطنطنیه با کشتی کوچکتری مسافرت می‌کردند که معمولاً یک دکل و یک بادبان بزرگ داشت. هر وقت نسیم سلایمی می‌وزید، به حرکت خود ادامه می‌داد و چند ردیف جای پارو زدن داشت.»<sup>۴</sup>

«با اینکه در ممالک شرق نزدیک، رودهای قابل کشتیرانی کم است، در دوران قرون وسطی، از این قبیل رودها استفاده شایان می‌شد. در رودهای آمودریا، سند، ارس، فرات، دجله و نیل کمابیش کشتیرانی صورت می‌گرفت، ولی از رودهای نیل و دجله از برکت کانالها و شهرهایی که ایجاد کرده بودند استفاده بیشتری می‌شد. بوسیله رودخانه فرات، انواع چوب، روغن زیتون

#### کشتیرانی در رودخانه‌ها

۱. زندگی مسلمانان در قرون وسطی، پیشین. ص ۴۰۹-۴۰۷ (به اختصار).

۲. سفرنامه ابن بطوطه، پیشین. ص ۳۱۹.

۳. رك: همان. ص ۵۹۰-۵۸۹.

۴. سفرنامه کلاویخو، پیشین. ص ۱۲-۱۱.

و کالاهای دیگری حمل و نقل می‌شد. بطور کلی، شبکه کشتیرانی بین‌النهرین در این ایام، نقش اقتصادی مهمی داشت. انواع کشتیهای تجاری و مسافربری در کانالها آدورفت می‌کردند و در بصره لنگر می‌انداختند. از رود دجله نیز استفاده بازرگانی فراوان می‌شد و سبزی و میوه و سواد غذایی دیگر از ارسنستان و سایر نقاط به بغداد و شهرهای بین‌النهرین حمل می‌گردید.

اهالی بغداد از کشتیهای کوچک برای رفتن به بازارهای شهر، استفاده می‌کردند. زائرین و بازرگانان با زورق دائماً درآمد و رفت بودند. انواع کشتی، بعضی بزرگ و برای حمل کالا و برخی کوچک و زیبا، جهت حمل مسافرین در رود دجله و فرات فعالیت می‌کردند. کشتیهای کوچک مسافری به نام شیر، غزال یا فیل خوانده می‌شدند.

در قرن دهم میلادی، در حدود سی هزار سفینه مختلف در کار بودند. پلهای عدیده در فواصل معین، عبور از کانالها را امکان پذیر می‌کرد. عرض دهانه‌های پل در حدود ۱ متر بود و ارتفاع پلها به اندازه‌ای بود که بزرگترین کشتیهای آن ایام بخوبی آمد و رفت می‌کردند. روی رودهای بزرگ، بعلل نظامی، از زدن پل خودداری می‌کردند. برای عبور از این رودها معمولاً کشتیها را بوسیله زنجیرهای محکم به هم می‌پیوستند و از این سدهای مصنوعی و موقت، برای آمد و رفت و گرفتن گمرک نیز استفاده می‌کردند.

در اطراف بصره، منطقه باتلاقی وسیعی به مساحت صدها کیلومتر وجود داشت که خطر بزرگی برای اسرکشتیرانی محسوب می‌شد. در این منطقه باتلاقی، نیزارها و جنگلهای بسیاری وجود داشت که ماسن و پناهگاه غارتگران بود و آنها از این موقعیت برای غارت و تعرض به کشتیها استفاده می‌کردند و تلاش حکومتها برای قلع و قمع آنها به نتیجه نمی‌رسید.»  
محمد نخجوانی از رجال دولتی و از منشیان زیر دست عهد ایلخانیان است. این مرد که خود شاهد و ناظر مظالم زورسندان نسبت به مردم بود، مانند خواجه رشیدالدین فضل‌الله، قلم در دست گرفت و

### وضع راهها در اواخر عهد ایلخانیان

اولیای اسور را با وضع رقت بار مردم و نتایج ظلم و ستمگری آشنا ساخت. وی در نامه‌ای که خطاب به پادشاه، در «دفع دزدان و حراسیان و راهزنان» نوشته، بعد از مقدمه‌ای حکمت‌آمیز، می‌نویسد: «چون در مملکت پادشاهی، جمعی به دزدی و حراسیگری و راهزنی مشغول باشند و قوافل و تجار و صادر و وارد را بسبب تعرض و فساد و افساد ایشان، ابواب تردد مسدود گردد و رعایا بسبب ناآمدن تجار و عزت (نایابی) ملباس و مطاعم و آلات و ادوات و غیر آن مضطرب حال گردند، اگر پادشاه این حال داند و منع نکند، به ظلم دها داده باشد؛ و الرضاء بالظلم ظلم. و اگر نداند و غافل و از تدبیر صالح و اصلاح مفاسد رعایا فارغ باشد و این معانی از عادات سلاطین پسندیده نیفتند، پس بر پادشاه واجب است که به دفع آن مفسدان مشغول شود و بندگان خدای تعالی را که بدو سپرده، از تعرض ایشان صیانت کند و اسراء دولت و وزراء حضرت را نیز بدین معنی اسر فرماید تا ودیعت حق را ضایع نگذاشته باشد... در مسالک شریفه آن حضرت، از این نوع مفسدان بیایزند و کسی به دفع ایشان مشغول



نمی‌گردد و ایشان اموال مردم را بر خود مباح می‌دانند.<sup>۱</sup>  
سپس، از پادشاه می‌خواهد که سراسر کشور را از لوث وجود این گروه که از ازدل ناس بشمارند پاک کند تا «... تجار و قوافل و آینده و رونده و سایر رعایا و طوایف که ودیعت حق‌اند، در «امان و سلامت»<sup>۲</sup> باشند.

در جلد دوم این کتاب، می‌خوانیم که بدرالدین حسن، از طرف پادشاه، مأمور سرکوبی دزدان و حرامیان می‌شود: چون جمعی از مفسدان و حرامیان «... سر به‌دزدی و حرامیگری برآورده‌اند و بر تجار و قوافل می‌زنند و صاست و ناطق غارت می‌کنند، واجب آمد. به تدارک ایشان قیام نمودن. بدان سبب، این حکم نفاذ یافت و بدرالدین حسن را کی سردی دلاور و بهادر در کارزار و از دلیران روزگار است با لشکریانی کی در اهتمام او می‌باشند، بر سر ایشان فرستاده شد تا جمعیت ایشان متفرق گرداند و به هر جا، که یکی از ایشان یا جمعی را دریابد، به هر نوع که تواند، — اما بالاسر و القید و اما بالقطع و القتل — دفع واجب شناسد و به هیچ حال، بر جمعی که دما در فوج مسلمانان را بر خود مباح و حلال دانند ابقاء نکند.... اسرا و صحرا نشینان و لشکریان سمد و معاون او باشند.»<sup>۳</sup>

در دوران بعد از اسلام نیز حفظ امنیت راهها، همواره مورد توجه اسرا و سلاطین محلی بود.

#### مراقبت دولتها از راههای ارتباطی

در نامه تاریخی و مشروح طاهرین حسین به‌فرزندش، عبدالله، از

جمله چنین می‌خوانیم:

«... در امنیت راهها بکوشی و آسایش مردم را تأمین کنی.»<sup>۴</sup>  
در کتاب مروج الذهب مسعودی ضمن تعالیم سیاسی که به زبانشان داده شده است، دریند هفتم، به مراقبت راهها، بازارها و نرخها اشاره شده است.\*

در بیان اسرای ایرانی، سامانیان و آل بویه به امنیت کشور، بیش از دیگران توجه می‌کرده‌اند و در بین سلاطین آل بویه، عضدالدوله بیش از دیگر شهریاران این سلسله، در راه امنیت راهها سعی و تلاش می‌کرد. وی از راه جنگ، گرفتن گروگان، تهدید، و یا مسموم کردن دزدان و دیگر تدابیر، تا جایی که قدرت داشت، امنیت و آسایش بیسابقه‌ای در حیطه فرمانروایی خود پدید آورد. خطرناکترین دزدان آن دوران «قصص»ها بودند که مسکن و مأوی آنان کوههای کرمان بوده. این دزدان سنگدل تنها به ربودن مال قناعت نمی‌کردند بلکه سر مسافرین را آنقدر با سنگ می‌کوبیدند تا له شود. عضدالدوله با گرفتن عده‌ای گروگان از این طایفه، از دزدی و تجاوز آنان جلوگیری کرد.<sup>۵</sup>

۱. دستورالکاتب فی تعیین المراتب، پیشین. جزء اول از جلد یکم، ص ۲۲۰-۲۱۹ (به اختصار).

۲. همان، ص ۲۲۱.

۳. دستورالکاتب فی تعیین المراتب، پیشین. ص ۲۷، ص ۳۲۲.

۴. مقدمه ابن خلدون، پیشین. ص ۱۳، ص ۵۹۲.

۵. ذک: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم یاننده، ص ۱۳، ص ۲۴۲.

۶. ذک: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، پیشین. ص ۴۸۸.

عضدالدوله برای رونق بخشیدن به فعالیتهای تجاری و اقتصادی و برای آسایش مسافران و بازرگانان، کاروانسراها و آب انبارها و کاریزهایی پدید آورد. قبایل چادرنشین را که گاه، بحکم اضطرار، موجب ناامنی و فساد می شدند، در مناطقی از فارس و کرمان مستقر نمود تا، به کار کشاورزی و آبادانی مشغول شوند.

وضع راهها و وسایل نقلیه قدیم، در آثار شعرا و نویسندگان بعد از اسلام، کمابیش، منعکس شده است. اسکافی در قصیده معروف خود، بهترین وسیله نقلیه را در حدود هزار سال پیش، پیل و عمادی و بدترین و نامطلوبترین وسایل را شتر، معرفی می کند:

### مختصات راهها و وسایل نقلیه

غره نگردهد به عز پیل و عماری  
لیبیی شاعر مشهور اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم، در یکی از اشعار خود، به این مطلع:  
چو برکندم دل از دیدار دلبر  
بطور اجمال، به خطرات و مشکلاتی که در سفرهای قرون وسطایی وجود داشته است، اشاره می کند و می گوید:

رهی دور و شبی تاريسک و تیره  
به ریگ اندر همی شد باره<sup>۲</sup> زانسان  
برون رفتم ز ریگ و شکر کردم  
دمنده ازدهایی پیشم آمد  
شکم مالان به هامون بر، همی رفت  
همچنین منوچهری داسغانی در یکی از آثار منظوم خود، حرکت کاروان و بسیاری از خصوصیات مسافرتهاى آن عصر را مجسم می کند:

الا یا خیمگی خیمه فرو هل<sup>۴</sup>  
تیره<sup>۵</sup> زن بزد طبل نخستین

.....

بجای خیمه و جای رواجل<sup>۶</sup>  
نه راکب دیدم آنجا و نه راجل  
چو دیوی دستوپا اندر سلاسل<sup>۷</sup>  
چو مرغی کش گشاید از حبایل<sup>۸</sup>  
فرو هشتم هودش<sup>۹</sup> تا به گاهل<sup>۱۰</sup>  
همی گفتیم که اللهم سهل<sup>۱۱</sup>  
بپیومدم به پای او مرا حسل  
همی کردم به یک منزل دو منزل  
که بادش داشت طبع زهر قاتل

نگه کردم بگرد کاروانگاه  
نه وحشی دیدم آنجا و نه انسی  
نجیب<sup>۱۲</sup> خویش را دیدم به یک سو  
گشادم هر دو زانو بندش از پای  
بر آوردم زماش<sup>۱۳</sup> تا بنگوش  
همی راندم نجیب خویش چون باد  
چو مساحی که پیماید زمین را  
همی رفتم شتابان در بیابان  
زیادش خون همی بفسرد در تن

۱. تیره و سیاه ۲. اسب ۳. گود ۴. برچیدن خیمه ۵. دحل ۶. عمادی و هودج  
۷. ستوران پارکش ۸. شتر ۹. زبیرها ۱۰. دامها ۱۱. مهار ۱۲. جهانشتر  
۱۳. بون دو کتف ۱۴. آسان گردان

چو کشتی کو رسد نزدیک ساحل  
 چو آواز جلاجل<sup>۱۶</sup> از جلاجل<sup>۱۷</sup>  
 بسان عندیبی از عنادل<sup>۲۰</sup>  
 شده وادی چو اطراف سنا بل<sup>۱۸</sup>  
 الا یا دستگیر مرد فاضل  
 بچم<sup>۲۲</sup> کت آهنین بادا مفاصل  
 منازلها بکوب و راه بگسل

منوچهری در یکی از قصاید، از شتر بادپای خود یاد می‌کند.

بسان ساقهای عرش پای او  
 که گم شود خرد در انتهای او

رسیدم من فراز کاروان تنگ  
 به گوش من رسید آواز خلخال<sup>۱۹</sup>  
 جرس<sup>۱۸</sup> دستان<sup>۱۹</sup> گوناگون همی زد  
 ز نوک نیزه‌های نیزه‌داران  
 نجیب خویش را گفتم سبکتر<sup>۲۱</sup>  
 بچر کت عنبرین بادا چراگساره  
 بیابان در نورد و کوه بگذارد

.. الا کجاست جمل بادپای من  
 ببرم این درشتناک بسادیه

در تاریخ غزنویان، می‌خوانیم که «سلطان محمود در سنه ۴۲۰، عراق را از آل بویه گرفت و به پسرش مسعود داد و در خلال آن

### مراقبت از راهها

احوال، دزدان کوچ و بلوچ در بیابان نه در بندان، بر قافله عراق زدند؛ بعضی را کشتند، از آن جمله پسر زالی بود و زال به سلطان دادخواهی نمود. سلطان گفت: چون آن ولایت از دارالملک دور است، بواجبی حفظ نتوان کرد. پیرزن گفت: چندان ملک بگیری که حفظ توان کرد:

به ملک تو آرند مردم پناه  
 وزان لشکر گردد آراسته

چو ایمن رود کاروانسی به راه  
 شود کسورت پر زرو و خواسته

سلطان را این سخن بغایت مؤثر افتاد. زال را به مال خویش خوشحال گردانید، و سناده کرد که هر کس از بیابان نه در بندان عزیمت هندوستان نماید، سال و جان او را ضامنم. پس از آنکه کاروان به راه افتاد، به فرمان سلطان، چند خروار میوه خریدند و زهرآلود کردند و در مسیر دزدان (به بهانه خشک کردن) قرار دادند. دزدان چون آن میوه‌ها بخوردند، جملگی جان سپردند. این حکایت، راست یا دروغ، بخوبی نشان می‌دهد که مردم عادی با پرداخت سالیات و عوارض گوناگون، از دولتها و زمامداران انتظار داشتند که نه تنها در شهرها و دهات بلکه در راههای کاروانرو، با گماردن سوارین سوار و پیاده، از حمله راهزنان جلوگیری نمایند.<sup>۲</sup>

بیهقی‌گاه در تاریخ خود، به معابر، راهها و پلهای آن روزگار اشاره می‌کند: «و روز یکشنبه غره جمادی الاولی (۴۲۶ هجری) امیر از ساری برت تا به آمد رود. و این راهها که آمدیم و دیگر که رفتیم سخت تنگ بود، چنانکه دوسه سوار بیش ممکن نشد که بدان راه برقتی و از چپ و راست همه پیشه بود هموار تاکوه، و آبهای روان، چنانکه پیل را گذاره نبود. و در این راه، پلی آمد چوبین بزرگ و رودی سخت بسوالعجب و نادر چون کمانی

۱۵. طوق‌بای ۱۶. سنج و دف ۱۷. زنگاهایی که بر سینه ستود می‌بستند. ۱۸. زنگ  
 ۱۹. آهنگ ۲۰. بلبلان ۲۱. خسته‌ها ۲۲. آدامتر ۲۳. بخرام

خماخم؛ وسخت رنج رسيد لشکر را تا از آن پهل بگذشت.<sup>۱</sup>

بيهي در جای ديگر، از کارهای نيک بوالحسن عراقي ياد می کند و می نويسد که اين مرد در دوران حيات «.. کاريز مشهد را که خشک شده بود باز روان کرده و کاوانسرايي برآورده و ديهي مستعمل سبک خراج بر کاروانسرای و بر کاريز وقف کرده»<sup>۲</sup> است.

دزدان و داهزنان دعهده مسعود بطوریکه از قلايخ بيهي برمی آيد، در اواخر عهد سلطان مسعود «علی قهندزی» از ضعف حکومت استفاده می کرد، و از راه دزدی و غارتگری، به مردم بی سلاح زيانهاي می رسانيد؛ تا سرانجام بايتگين که سربازی جوان، زیرک و کاردان بود با حيله و تدبير، علی را به دام انداخت. بيهي در شرح اين ماجرا می نويسد که علی قهندزی «دزدیها و غارتها کردی و مفسدي چند مردمان جلد باوی يار شده و کاروانها می زدند و ديهها غارت می کردند؛ و اين خبر به امير رسیده بود. هر شحنة که می فرستاد، شر او دفع نمی شد... حصاری قوی در سوراخی بر سرکوهی داشت...، به هيچ حال، ممکن نبود آن را به جنگ، ستن... در اين فترات که به خراسان افتاد، بسيار فساد کردند و راه زدند و مردم کشتند.»<sup>۳</sup> پس از آنکه نوشتگين مأمور سرکوبی او شد، جوانی بايتگين نام، که در انواع ورزش استاد بود، دل به دريا زد و يکنه بسوی مقر علی روان شد. در حالی که سنگ بجانب او روان بود، فریاد زد: «سولم، مزنيدي. آنها به گفته او اعتماد کردند. علی پرسيد: برای چه کار آمده ای؟ او گفت: امير مرا فرستاده و پيغام داده است: «دريغ باشد که از چون تو سردی رعيت و ولايت بر باد شود؛ به صلح پيش آی تا ترا پيش خداوند برم و خلعت و سرهنگی ستانم. علی گفت: اسانی و دلگرمی بی می بايد. بايتگين انگشتری پشم داشت، بيرون کشيد و گفت: اين انگشتری، خداوند سلطان است... بدان سخن فريفته شد و برخاست.»<sup>۴</sup>

چون علی فرود آمد، سربازان به قله بالا رفتند و حصار و قلعه او بگرفتند و بدین رایگانی، مشکل پایان گرفت.

غزالی در برابر دزدان و عياران: در عهد سلاجقه بسا وجود امنيت نسبی، گه گاه، دزدان مزاحم مسافران می شدند.

غزالی که پس از سالها تحصيل و گردآوری اطلاعات و ذکر خلاصه ای از آنها در اوراق و حواشی کتب، از گرگان به طوس برمی گشت، ناگهان «دزدان و عياران به کاروان حمله برده اموال ایشان را غارت نمودند، و از آنجمله، کيسه یا توپه ای را هم که غزالی نتايج تحصيل خود را در آن نهاده بود، گرفتند. غزالی پيش رئيس دزدان رفت و التماس کرد که تعليقات او را پس بدهد. او گفت: تعليقات چیست؟ جواب داد: در آن هميان، کتابها و کاغذهاي است و من مطالبی را که از استادم شنیده ام، بر آنها يادداشت کرده ام. اينها برای شما فايده ای ندارد، اما من راه دوری پيموده ام و عمری بسر برده ام تا

۱. قلايخ بيهي، پيشين، ص ۲۵۵.

۲. همان، ص ۵۲۹.

۳. قلايخ بيهي، پيشين، ص ۵۶۰ (به اختصار).

۴. همان، ص ۵۶۲-۵۶۱.

این علوم را آموخته‌ام و بدون آنها زحماتم بهدر خواهد رفت. رئیس دزدان خندید و گفت: اگر بدین که ما این انبان را از تو گرفته‌ایم، زحماتت بهدر خواهد رفت، چگونه ادعا می‌کنی که این علوم را یاد گرفته‌ای! با وجود این، توپره را به‌غزالی پس دادند، اما آواز این قول رئیس دزدان درس عبرت گرفت و چون به‌طوس برگشت سه سالی از وقت خود را صرف مطالعه و تکرار و فراگرفتن دروس خود کرد تا دزد نتواند او را از علومش محروم کند.<sup>۱</sup>

ناصر خسرو علوی در دیوان اشعارش، به مسافرت‌های پرماجرایی خود و مصائب و مشکلاتی که در راه کشف حقیقت تحمل کرده است، اشاره می‌کند:

برخاستم از جای و سفر پیش‌گرفتم  
نرخانم یاد آمد و نزلگشن و منظر  
... از سنگ بسی ساخته‌ام بسترویالین  
وز ابر بسی ساخته‌ام خیمه و چادر  
گاهی به‌نشینی شده هم‌گوشه ماهی  
گاهی به‌سرکوهی برتر زدو پیکر  
گاهی به‌زمینی که زاو آب چو سرس  
گاهی به‌جهانی که در او کاخ چواخگر  
که بار به‌پشت اندر، مانند استر  
جوینده همی گشتم ازین بحر بدان بر  
پرسنده همی رفتم از این شهر بدان شهر

رشیدالدین وطواط، در بخش سوم کتاب خود، از مشکلات سفر سخن می‌گوید: «مسافرت از اوطان و مهاجرت از اقران، کاری مشکل و دائمی معضل است... پیغمبر (ص)... فرموده است کبی: السفر قطعة من النار؛ و گاه خبر داده: الحر یؤدی و البرر یقتل... و طوایف علما و طبقات حکما را در این معنی، نظماً و نثرأ، نکت فراوان و ملح بیکران است... الغریة کلها کربة و الفرقة کلها حرقة.

... مرد در شهر خویش با نیروست دیده هم در میان چشم نکوست.<sup>۲</sup>

عنصرالمعالی در قابوسنامه، مختصات مسافرت‌های قرون وسطایی و وضع طبقات ممتاز و بینوا را تا حدی روشن می‌کند: «... و در آن قافله، از او منعم‌تر کس نبود، و فزون از صد تا اشر زبیر بار او بود. و اندر عماری نشسته بود، خرامان و تازان در بادیه همی شد، با ساز و آلتی که در حضر باشد؛ و بسیار قوم از درویش و توانگر با او همراه بودند. چون نزدیک عرفات رسیدند، درویشی همی آمد، برهنه پای و آبله کرده و تشنه و گرسنه. وی را دید بدان نازوتن آسانی؛ رو بدو کرد و گفت: وقت سکافات، جزای من و تو هر دو یکی خواهد بود؟»<sup>۳</sup>

درویش با این بیان ساده به اختلاف طبقاتی، و نظام ظالمانه اقتصادی دوران خود اعتراض می‌کند.

در کتاب عتبة الکعبة، ضمن سنورها و فرامینی که به نام اشخاص صادر شده است، به مصادر اسور و زمامداران هر استان در (عهد خوارزمشاهیان) غالباً تأکید شده است که در حفظ امنیت راهها و مبارزه با دزدان و راهزنان سعی و کوشش نمایند. از جمله در این فرمان، می‌نویسد: «... و چنان سازد که مدارج و مناهج مسلمانان... در آن ولایت از دزد و راهزن

۱. مجتبی مینوی، نقد حال، ص ۲۷۶-۲۶۹.

۲. نامه‌های رشیدالدین وطواط، با مقدمه قاسم توپسرکای، ص ۱۳۷-۱۳۶.

۳. قابوسنامه، پیشین، ص ۲۱.

و اهل غیث و فساد پاک باشد، و مردمان در کف امان و سلامت می‌توانند گذشتن و با دزدان و راهزنان در اقامت حدود و تقدیم حکم سیاست مجابا و مدارا روا ندارند، و اتفاق و موافقت و مشاورت قضات اولوالالباب آنچه مفروض است دربارهٔ ایشان بجای آرد؛ کما قال - الله تعالی: انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف...»

سعدی به دلهره و نگرانی تجار و سرمایه‌داران در راههای ناسن قرون وسطی اشاره می‌کند - آنجا که می‌گوید:

سعدیا سرمایه‌داران از خلل ترسند و ما  
گر برآید بانگ دزد از کاروان آسوده‌ایم  
در کتاب التوسل الی التوسل که در دورهٔ علاءالدین تکش خوارزمشاه نوشته شده  
است، در مورد مراقبت از راههای ارتباطی، چنین تعلیم می‌دهد.

«و بفرماید تا در حراست راههای آن اقطاع و تنظیم آن، از قطاع هیچ دقیقه سهم نگذارند... و خوب ناسی آن فرزند را به اعزاز و تبجیل ابناء السبیل تسجیل کنند و در حمایت جان و مال ایشان، حسن رعایت مبذول دارند و جایز نشمردند که فتنه شایع و مال مسلمانان ضایع شود؛ چه که رهگذریان، پیکان رایگان و بی‌مزد، و ثناگویان بی‌عوض باشند. شکر و ثناء ایشان در اقطاع آفاق گیتی بدرقه نام خوب و ذکر جمیل شود. و هیچ مردم کامل عقل و صائب رأی، از پیکان رایگان اندک حمایت دریغ ندارد و با ثناگویان بی‌طمع، به لطف عنایتی مضایقتی نکند.»<sup>۱</sup>

در جای دیگر از کتاب التوسل مخصوصاً به اهمیت امنیت راهها در حسن جریان امور اقتصادی و سیاسی اشاره شده است. «... و فرمودیم تا در حفظ و حراست راهها بروفق عقل و کیاست، احتیاط و سیاست بجای آرد و تنظیم آن از دزدان و مفسدان واجب دارد و حفظ مسالک از لوازم ضبط مملکت داند و باز دگانان و ابناء و سبیل را به هیچ سبیل، ناخوشدل و مشوش خاطر نگذارد؛ چنانکه اسوا و دماء ایشان از نهب و غارت مأسون باشد؛ چه ایشان پیکان رایگان و ثناگویان بی‌طمع باشند. ذکر خوب از حکایت منتشر شود و نام بد از شکایت ایشان سایر گردد.»<sup>۲</sup>

لسترنج در جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ضمن نظری کلی به راههای  
توصیف خصوصیات اجتماعی و اقتصادی شهرهای ایران، از  
ایران بعد از اسلام  
راههای اصلی و فرعی که بلاد مختلف هر استان را به استان دیگر  
پیوند می‌داد، بتفصیل سخن می‌گوید و با استناد به نوشته‌های اصطخری، ابن حوقل، مقدسی، ناصر خسرو، ابن رسته، قداسه، حمدالله مستوفی و دیگران، وضع طبیعی، جغرافیایی و اقتصادی و معابر هر منطقه را برای علاقه‌مندان روشن می‌کند. از جمله، راجع به راههای خراسان، می‌نویسد:  
«راههایی که از خراسان و قهستان می‌گذشت یکی شاهراه بزرگ خراسان بود که از آن طرف بسطام، داخل خاک خراسان می‌شد. و از آنجا تا نیشابور دو شاخه می‌گشت؛ راه شمالی یعنی

۱. التوسل الی التوسل، پیشین، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۱۳.

راه کاروانی از بسطام به جاجرم می‌رفت و جلگه جوبین را طی کرده از «آزادوار» می‌گذشت و به نیشابور می‌رسید. تمام این راه را حمدالله مستوفی و قسمتی از آن را اصطخری و ابن حوقل وصف کرده‌اند. راه جنوبی که کوتاه‌تر از راه شمالی بود، راه چاپاری بود که به نیشابور منتهی می‌شد.

یک منزل بعد از نیشابور، در دزباد (قصرالریح) راه خراسان دو شاخه می‌شد: راه راست یعنی راه جنوب خاوری به هرات می‌رفت.. و راه سمت چپ، از دزباد، به شمال خاوری پیچیده. به مشهد و طوس می‌رفت؛ سپس از راه «مزدران» به سرخس در معبر رود تجند می‌رسید. از سرخس، شاهراه خراسان، کویر را طی کرده به سرو بزرگ و از آنجا پس از عبور مجدد از کویر در آمل به ساحل جیحون منتهی می‌شد و چون راه از خراسان خارج می‌شد، منتهای آن بخارا بود.<sup>۱</sup>

«در منطقه گرگان و طبرستان، راههای زیاد وجود نداشت زیرا کوههای طبرستان مانع از آن بود که راهی از آنجا بگذرد. اصطخری و مقدسی راهی را که از ری به سمت شمال می‌رفت و از کوهها می‌گذشت، اسم برده‌اند. این راه از اسک و بلور می‌گذشت و به آمل منتهی می‌شد. راهی که از آمل به سمت باختر در ابتداء ساحل می‌گذشت، ابن حوقل و اصطخری منزلگاههای آن را تا نائل و چالوس و از آنجا تا سرحد گیلان (دیلم) یاد کرده‌اند.»<sup>۲</sup>

راه کویر: ابن حوقل و مقدسی درباره راه کویر و مشکلات آن، مطالب جالبی نوشته‌اند: «راهزنان آن از هر بیابانی بیشترند و از هر جا راهزنی رانده شود به اینجا پناه می‌آورد، و هیچ شهر و دهکده‌ای در این خاک نیست مگر در سه جا.»<sup>۳</sup> مقدسی می‌نویسد: «این بیابان چون دریاست از هر سوی آن می‌توانی طی طریق کنی بشرط آنکه راه را بشناسی و حوضهای آب و گنبدکهای آن حوضها را. از نظر دور نداری—این حوضها را در قرن چهارم در ابتداء راههای کویر ساخته بودند و میان هر دو حوض یک روز راه فاصله بود. مقدسی طی هفتاد روز از این سوی کویر به آن سوی رفته و از گردنه‌های هولناک و شوره‌زارهای خطرناک و نقاط گرمسیری و سردسیری آن سخن رانده است.»<sup>۴</sup>

ناصر خسرو و دیگر سیاحان، کمابیش، همین مطالب را تأیید کرده‌اند. ناصر خسرو به خطر ریگ روان و اهمیت «علائم» اشاره می‌کند و می‌گوید: «هر که از نشان بگذرد، از میان آن ریگ بیرون نتواند آمدن.»<sup>۵</sup>

راههای فارس: «مهمترین راههای فارس، از شیراز به ساحل دریا می‌رفت. زیرا سیراف و جزیره کیش و هرمز که متوالیاً، در طی ارسنه، مهمترین بنادر خلیج فارس گردیدند، مقصد و منتهی‌الیه تمام راهها بودند؛ چنانکه امروز راههای کاروانی و پستی، به بوشهر که مقام

۱. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین، ص ۴۵۸-۴۵۷ (به اختصار).

۲. همان، ص ۴۰۷-۴۰۶ (به اختصار).

۳. همان، ص ۲۴۶.

۴. همان، ص ۲۴۷.

هرمز قدیم را گرفته است، منتهی می‌شود.

راه دوم راهی بود از شیراز بطرف جنوب که در زمان قدیم به سیراف منتهی می‌شد. پس از خراب شدن سیراف، کاروانها راهی دیگر که در نیمه راه از این جاده منشعب می‌گردید و بسمت جنوب خاوری می‌رفت، اختیار کردند. این راه تازه به بندر مقابل جزیره کیش منتهی می‌شد و همان است که حمدالله مستوفی بتفصیل آن را شرح داده است.<sup>۱</sup> مقدسی از یک راه فرعی مهمی گفتگو کرده که از دارابگرد در جاده هرمز، بسمت جنوب باختری می‌رفت و به سیراف می‌رسید.

راه باختری که باز به ساحل می‌رفت، در قسمت بالا، راه کنونی شیراز به یوشهر را طی می‌کرد؛ بدینقرار که از کازرون و دریز گذشته به توج می‌رسید که شهر مهم تجارتی قرن چهارم بود؛ و از آنجا به بندر جنابه می‌رفت... راهی که از شیراز بسمت شمال باختری به ارجان و خوزستان می‌رفت، بیش از همه راههای دیگر، در کتابهای جغرافیایی شرح داده شده است. این راه، پس از خروج از شیراز، اول: بسمت شمال باختری متوجه شده از جویم می‌گذشت و به نونجان می‌رسید، و از آنجا از گنبد سلیمان می‌گذشت و به ارجان می‌رسید و پس از پل بزرگی که روی رودخانه طاب بود، گذشته در سرحد فارس به پستانک می‌رسید.

در قرون وسطی، از شیراز به اصفهان، سه راه بود، از یکدیگر جدا؛ که غربیترین آنها در جویم، از طریق ارجان، بطرف راست منشعب می‌شد و به بیضا، واقع در جلگه سرو-دشت، می‌رفت و از آنجا به کورد و کلارو و سپس به سمیرم و اصفهان می‌رسید.<sup>۲</sup>

آنچه جغرافی نویسان قرن سوم و چهارم درباره راههای کرمان ثبت کرده‌اند، براتب، از شرحی که راجع به فارس داده‌اند کمتر است، و فواصل راههای کرمان را فقط برحسب منزلگاه ثبت کرده‌اند که مقیاس دقیق و منجزی نیست. بسترنج در جغرافیای تاریخی خود، با استناد به آثار اصطخری، مقدسی، حمدالله مستوفی، ابن خردادبه و قدامه، راههای اصلی و فرعی کرمان و فارس و کاروانسراها و منزلگاههای، این منطقه را مشخص کرده است.

«راههای سیستان همه در زرنج مرکزیت پیدا می‌کرد. راه کویر از نرماشیر که از سنبل عبور می‌کرد، به زرنج منتهی می‌شد. از زرنج به شمال راهی که به هرات منتهی می‌شد، از کرکویه می‌گذشت و از آنجا از روی پل هیرمند عبور نموده به جوین، در کنار رود فره، می‌رسید. سه منزل شمال فره، شهر سفزار (سبزوار هرات) اولین شهر خراسان واقع بود.»<sup>۳</sup> ناگفته نماند که راه دریایی خلیج فارس، برای بازرگانانی که با هندوستان و چین دادوستد داشتند، حائز اهمیت فراوان بود.

چنانکه اشاره کردیم، در دوره قرون وسطی، جمعیت زیادی از طرز مسافرت مسافری و سوداگران، تشکیل کاروانی بزرگ می‌دادند و تحت نظم و قواعد معینی، به راه‌پیمایی و طی طریق می‌پرداختند. در کاروانهای مهم، عده‌ای

۱. همان. ص ۳۱۷.

۲. همان. ص ۳۱۷-۳۱۸ (به اختصار).

۳. همان. ص ۳۷۶.



سوار و پیاده مسلح، برای حفظ امنیت و مبارزه با دزدان، با مسافران همراهی می کردند. می گویند استاد ابونصر فارابی غیر از مقام علمی و فلسفی، از خداوندان موسیقی دوران خود نیز بود. او در سفر شام، به کادوانسالار، از سر خیرخواهی، گفت که اگر زنگهای گردن شتران را بر حسب کوچکی و بزرگی آنها به ترتیبی که می گویم آویزان کنی، در نتیجه تغییر آهنگ، بر سرعت حرکت شتران افزوده خواهد شد. کاروان سالار چنین کرد که او گفته بود؛ و در نتیجه این تدبیر، کاروانیان ساعتها قبل از موقع مقرر به مقصد رسیدند.

فردوسی و دیگر شعراء، در وصف کاروانهای قرون وسطی سخن بسیار گفته اند:

شتر بود بر دشت، ده کاروان  
به هر کاروان بر، یکی ساروان

به دستور فرمود تا ساروان  
هیون آرد از دشت صد کاروان

— فردوسی

هر چه پرسیدند اورا همه این بود جواب  
کاروانی زده شد کار گروهی سره شد

— لیبی

سعدی، مکرر، در آثار خود به مشکلات مسافرت در عصر خود اشاره می کند:

چو پیروز شد دزد تیغ سره روان  
چه غم دارد از گریه کاروان

— گلستان

«... یاد دارم که شبی در کاروانی، همه شب، رفته بودم و سحر بر کنار ریش خفته...»

— گلستان

پیاده سروپا برهنه با کاروان حجاز از کوفه بدر آمد و همراه ما شد و معلومی

— گلستان

نداشت...

خواجه حافظ به مسافران تن آسای اعلام خطر می کند:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

و که بس بیخبر از غلغل چندین جرسی

مرا در منزل جانان چه جای عیش، چون هر دم

جرس فریاد می دارد که بریندید محملها

کادوان سالار معمولاً هدایت و رهبری کاروان را بعهده می گرفت. سعدی در هزلیات خود،

با زبانی طنزآمیز، به مسؤولیت کاروانسالار اشاره می کند:

تیز در ریش کاروانسالار  
گر بدان ره رود که خر خواهد

فانعمی راهها: سعدی در گلستان، به وضع آشفته راهها در قرون وسطی، اشاره می کند

و ضمن حکایتی، با کلک توانای خود، ناراحتیها و محرومیتهای گوناگون مسافران را در آن

ایام، با استادی تمام، تصویر می کند:

«شبی در بیابان مکه، از غایت بیخوابی، پای رفتنم نماند؛ سر بنهادم و شتران را

گفتم دست از من بردار.

پای مسکین پیاده چندرود

کز تحمل ستوده شد بختی

تا شود جسم فرهیگی لاغر

لاغری مرده باشد از سختی

گفت: ای برادر، حرم در پیش است و حرامی از پس. اگر (فتی)، جان بردی و اگر خفتی  
هردی.

خوشست زیر مغیلان به راه بادیه خفت شب رحیل، ولی ترک‌جان بیاید گفت. «  
معمولاً آسایشگاه مسافران، کاروانسراهایی بود که در طول راهها احداث کرده  
بودند. به کاروانسرا، خان دباطسرا، خان خرک، فندق، تیم، خوان، خان‌التجار، کاروانگاه  
نیز می‌گفتند.»<sup>۱</sup>

چنانکه اشاره شد، در عصر میانگین (قرون وسطی) از بیم حمله دشمنان و دزدان،  
مسافرتها دسته‌جمعی و با کاروان صورت می‌گرفت؛ یعنی بازرگانان، مسافران عادی و زائرین،  
مأموزان سیاسی، داعیان و مبلغان مذهبی و جهانگردان و محققان، جملگی با ستوران و زاد  
توشه‌ای که از پیش فراهم کرده بودند تن به قضا می‌دادند و پس از تنظیم وصیت‌نامه و  
انجام پیش‌بینیهای لازم، راه سفرهای دور و دراز را پیش می‌گرفتند. فرخی می‌گوید:

با کاروان حله برقم زسیستان  
با حله تنیده زدل بافته زجان  
سعدی به‌مسئولیت خطیر سلاطین در حفظ امنیت راهها، اشاره می‌کند و با جسارت  
بسیار می‌گوید: «اگر سلطان دفع دزدان نکند، به‌بازدی خود، کادوان می‌زند.»

در دوره طاهریان، سامانیان و غزنویان، مادام که شهریاران لایق  
زمان امور را درکف داشتند، امنیت راهها تأمین می‌شد. در دوره  
سلاجقه نیز مادام که خواجه نظام‌الملک اداره امور را در دست  
داشت، راهها امن بود سلاجقه آسیای صغیر و کرمان نیز در دوران  
قدرت، در حفظ امنیت راهها کوشا بودند. در تاریخ سلاجقه کرمان، می‌خوانیم که ملک  
قادر در دوران حکومت بیست و چهار ساله خود، غیر از فعالیتهایی که در راه بهبود نسبی  
زندگی اقتصادی مردم بعمل آورد، کوشید تا راههای ارتباطی پیش از پیش از امنیت  
برخوردار شوند. «در راه سیستان و دره قاورد، در چهار فرسنگی اسفه، در بندی ساخته دری از  
آهن درآویخت و سرد بنشانند از سر دره تا فهرج بم که ۲ فرسخ است، در هر صد گام، میلی به  
دوقامت آدمی چنانکه در شب از پای آن میل، میل دیگر می‌توان دید، بنا نهاد تا خلایق و  
عباد الله در راه، تفرقه و تشویش نکنند و در سر دره که ابتدای اسبال از آنجاست، خانی و  
حوض آب و حمام از آجر ساخته و دو مناره، مابین کرک و فهرج، بنا کرده یک مناره چهل‌گز  
ارتفاع و دیگری بیست و پنج‌گز، و در تحت هر مناره کاروانسرا و حوض، و از طرف یزد، در  
ده فرسنگی یزد، چاهی ساخت و مرد بنشانند و آن راه، الحال چاه قاورد می‌گویند.»<sup>۲</sup>

در جای دیگر، صاحب تاریخ سلاجقه درباره این میله‌ها می‌گوید: «در شهر جمادی-  
الاول سنه ۱۰۲۰، که راقم این صحیفه بسیستان رفته... آثار خیرات قاوردی را برای‌العین  
مشاهده نمود... حقا که چیزی فوق آنچه قاورد در بیابان کرک نموده مقدور بشر نیست که

۱. لغتنامه دهخدا، پیشین. ماده «کاروانسرا».

۲. تاریخ سلاجقه کرمان، پیشین. ص ۸۴ (به اختصار).

بمعل آورد - ان آثار ناتدل علینا - فانظروا بعدنالی الآثار.<sup>۱</sup>

اسفندیار کاتب، در آغاز قرن هفتم هجری، در تاریخ طبرستان، از دستبرد دزدان، بدین عبارت، شکایت می‌کند: «فوجی از احزاب غار و اصحاب نار بر ما زدند و آن اسب و غلام و ثقل و حطام با ما نگذاشته، بعد ششای بسیار، به خدمت پدر رسیدم. از تشویش و اضطراب ولایت، نه از خدمت او تمتع صورت بست و نه آنکه برآمد دسی زتم.»<sup>۲</sup>

همو، در کتاب خود، از کیفر شدیدی که در حق دزدان و راهزنان معمول می‌داشتند، سخن می‌گوید: «... راهزن و مبتدع را در پای پیل می‌فرمود انداخت، و گاو دیگری بود بر صورت گاو ساخته، ارزیر دروسی گذاختند، آدمی دروسی افکندند، و درازگوشی بود از آهن به سه پایه، بعضی را از پا بیابویخته، آنجا می‌داشتند تا هلاک شود، و درخت چهار میخ را برو راست کرده بودند. و این عقوبات جز جادو و داهزن را نکردند.»<sup>۳</sup>

چون امنیت راهها، و قلع و قمع دزدان و راهزنان، موجب رشد فعالیت‌های اقتصادی و افزایش درآمد دولت می‌شد، زمامداران سال‌اندیش، در حفظ امنیت راههای بازرگانی، سعی فراوان می‌کردند.

مسئولیت کاروانسالار: تجار و بازرگانان و زایرین و جهانگردانی که به جان و مال خویش دلبستگی داشتند، خود را در پناه حمایت کاروانسالار قرار می‌دادند و دولت بموجب حکمی، سردی شجاع و جلد راکه واجد شرایط باشد، با صد مرد مسلح کماندار همراه کاروانهای مهم می‌کرد و از او می‌خواست که با دزدان و ستمردان و حرامیان و راهزنان به مبارزه برخیزد. مردم مسافر و بازرگانان نیز مکلف بودند «... از سخن و صواب دید او بیرون نیایند و او اسر و نواهی او را در باب رکوب و نزول مطیع و منقاد باشند و جماعت سواران و سلاحداران که در کاروان باشند، به وقت دفع دزدان و حرامیان، با او و نوکران او متفق بوده. بهیچ حال، انفراد و استبداد نجوبند...»<sup>۴</sup> ضمناً کلیه مسافران مکلف بودند، بابت این فداکاری، مبلغی که معهود و مشخص است به کاروانسالار تسلیم کنند و بهیچوجه، بهانه و عذری نیاورند.

از فصل هژدهم دستورالکاتب، بخوبی پیداست که از ۶ تا ۷ قرن پیش، بازرگانان برای حل و فصل اختلافات و مشکلات خود، از شخصی به نام «ملکالتجار» استمداد می‌جستند، و او ظاهراً مکلف بود که «... به ضبط احوال تجار اشتغال نموده، مجموع مهمات و مصالح ایشان را در محاکم شریعت و دیوان بزرگ، به عرض رسانیده بر مقتضای شرع و عدل، ساخته گرداند و نگذارد از هیچ آفریده بر ایشان ظلم و زیادی رود و حقوق ایشان بر هر کس که ثابت گردد مستخلص گردانیده تسلیم کند، و عذر و دفع ناسوجه نشود.»<sup>۵</sup>

۱. همان، ص ۱۱.

۲. تاریخ طبرستان، پیشین، ص ۶.

۳. همان، ص ۲۶.

۴. دستورالکاتب فی تعیین المواقب، پیشین، ص ۱۲۵.

۵. همان، ص ۱۵۹.

در کتب تاریخی و آثار ادبی و سفرنامه‌های گوناگونی که از قرون وسطی به یادگار مانده، مکرر، به مشکلات سیروسفر در آن دوران اشاره شده است:

در کتاب سیرت جلال‌الدین هنکبرنی، به مشکلات سفر در زمستان در هفت قرن پیش، اشاره شده است: «در این زمهریره‌های سهلک و سرماهای قاتل، بنوعی که بود، روزی می‌گذشت. شعر:

در آن شیب و بالا ز نسرم و درشت      ز ماهی شکم دیدم از ماه، پشت.

راهی برسم بخیلان، از صادر و وارد روی درهم کشیده... در یک جانب، کوهی از بلندی همچنان آسمان گشته و بتندی شاخ حمل و ثور را شکسته... آب ارس ابر واری غریب و برق شکل می‌بارید و باد سرد مواجهه خنک می‌کرد... الحق، سوار را از پشت چهارپای در می‌ربود و چهارپای را از زیر بار بیرون می‌کشید... خداوند عالم، خلدالله سلطانها، از شدت سرما، اضطرابها بی‌نمود و بر کثرت این برقه‌ها نفرین می‌فرمود.»<sup>۱</sup>

در کتاب مهمان‌نامه پهلای، خواننده، ضمن مطالعه سرگذشت مؤلف و مسافرت‌های او در آغاز قرن دهم، با خطرات و مشکلات فراوانی که مسافران را تهدید می‌کرد آشنا می‌شود «بالاخره فضل‌الله هم در کشتی نشست و خود را به ساحل رسانید، ولی شتران او در سیحون غرق شدند. پس از گذشتن از آب سیحون... در خارج قلعه غوجان که از قلاع ترکستان است نزول کردند و از آنجا بیابان میان ترکستان و سمرقند را طی کردند و منازل و مراحل کنار سیحون را هشت دوزه طی کردند... و در رباطی که چاه آبی داشت نزول کردند... روز پنجشنبه، ۲۸ ذی‌حجه، از راه آب کوهک، وارد سمرقند گردیدند. سبائب و سختیهای راه، سرما و برف و بادهای سخت، دو بار عبور از سیحون که بار اول یخ زیر پای فضل‌الله شکست و او در آب افتاد و بار دوم، شترهای او غرق شدند، و ناراحتیها و رنجهای فضل‌الله بر اثر مرض و سایر اتفاقات و سوانح، روح فضل‌الله را آزرده کرد و باعث پشیمانی او شد. خود او گوید: «این سفر پرخطر، هر چند متضمن احراز ثبوبات اخروی و موجب حصول مقاصد دنیوی می‌تواند بود، فاما سزاوار آن بود که گنج عزلت و کنج وحدت را مبدل به این تشویش و غوغا نمی‌ساختم و در گوشه فراغ، به درس و تصنیف می‌پرداختم. هرات را در عین عافیت گذاشتن و روی همت بجانب ترکستان برافراشتن و در آنجا انواع زحمت و الم کشیدن و زهراب مفارقت احباب و تلخی اسراض و عذاب چشیدن، با وجود بقاء اختیار و قدرت در ترجیح هرات بر ترکستان، از شیمه خردمندی بسیار دور بود و از راه دانش و عقل بعید می‌نمود.»<sup>۲</sup>

با مطالعه این سرگذشت و آثاری از این قبیل که از قرون پیش به یادگار مانده، می‌توان به خصوصیات و جنبه‌های خوب و بد سفرهای آن دوران پی برد.

در تاریخ طبرستان و دیوان، ضمن توصیف حرکت اسیر تیمور در مازندران، از راهی

۱. شهاب‌الدین محمد سوی، سیرت جلال‌الدین هنکبرنی، به تصحیح مجتبی مینوی، ص ۱۰۶.

۲. فضل‌الله بن روزبهان خنجی، مهمان‌نامه پهلای. به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، (سرگذشت مؤلف)، ص

که به امر امیر تیمورگورکانی در جنگل احداث کرده‌اند سخن به میان آمده است: «اشارات شد که امرا به یاساقیان امرکنند تا تبر و دهره و اده برداشته، در پیش لشکر باشند. و آهنگران را جهت تیزکردن آلات قطع، همراه ایشان گردانیند، تا درختها بریده و انداخته و جویها - که در آن مواضع جاری باشد - بدان سر موضع پل بسته آن مقدار راه گشاده و آماده گردانند که عساکر ظفر پیکر، تشون به یاسال عبور توانند کرد.»<sup>۱</sup>

### وسایل حمل و نقل در قرون وسطی

در آثار منظوم و منثور شعرا و ادبای ایران، مکرر، به وسایل حمل و نقل مردم در دوران بعد از اسلام اشاره شده است. چون این وسایل طی صدها بلکه هزاران سال کارگشا و یاور آدمیان بوده، بینامیبت نیست که اندکی از خصوصیات و طرز بهره‌برداری از آنها، سخن گوئیم:

اسبان و استرانه: در دوره قرون وسطی، اسبان و استران و دیگر چهارپایان نه تنها در فعالیت‌های روزمره اقتصادی و اجتماعی بلکه در کارهای رزمی، مقام و ارزش فراوانی داشتند. چنانکه شجاع، نویسنده کتاب انیس الناس، فصل شانزدهم کتاب خود را به «آداب شناختن اسبان و شرط آن» اختصاص داده و در ۴ صفحه، از خصوصیات اسبان نیک و بد، سخن گفته است. به نظر او «جوهر اسب و آدمی یکی است، و قیمت هر یک از این دو جنس، بقدر جوهر او. بدان که جهان به مردم آبادان و قایم است، و مردم به حیوان. و بهترین حیوانات اسب است... اسب و جامه را نیک دار تا اسب و جامه ترا نیک دارند.

و معرفت نیک و بد اسب، دشوارتر است از معرفت آدمی؛ چه مردم را از طور کلمات و طریق سلوک و چهره، توان دانست و آن اسب معلوم نگردد الا بعد از آزمایش و تجربه.»<sup>۲</sup> بعد، مؤلف از انواع و اقسام اسبان و خصوصیات بدن این حیوان و طرز نگهداری و تغذیه آن و انواع بیماریهای اسب، بتفصیل، سخن می‌گوید.

در دوره قرون وسطی، عده‌ای از مردم به نام «سکاری»، از راه نگهداری اسب و قاطر و دیگر چهارپایان باربر و کرایه دادن آنها به مسافران اسرار معاش می‌کردند:

گروهی خداوندۀ چاپهای گروهی خداوند کشت و سسرای  
- فردوسی

خاقانی و دیگر شعرا به نقش اقتصادی چهارپایان اشاره کرده‌اند:

خر کسی را به عروسی خواندند خر بخندید و شد از قهقهه، سست  
گفت من رقص ندانم بسزا مطرنی نیز ندانم بدرست  
بهر همالی خوانند سرا کاب نیکو کشم و هیزم چست  
- خاقانی

بارکونگونست بر پشت خسران هین به یک چوب، خران را تو مران  
- مولوی

خری کو شصت من برگیرد آسان زشمت و پنج من نبود هراسان  
- از امثال و حکم

۱. تازیخ طبرستان (دومیان و مازندران)، پیشین، ص ۲۲۷.

۲. شجاع، انیس الناس، به کوشش ابرج افشار، ص ۳۳.

شتر را چو شور و طرب در سر است

اگر آدمی را نباشد خراسانست

— سعدی

در حدود هزار سال پیش، فردوسی، ابوالفضل بیهقی، فرخی، منوچهری و دیگر شعرا و نویسندگان از انواع مرکوب آن دوران یاد کرده‌اند:

«در وقت بیامدم و جامه در پوشیدم و خری ذین کرده بودند؛ برنشتم و براندم.»

— تاریخ بیهقی

مرکبان دارم خوشرو که به راهم بکشند

دلبران دارم خوشرو که بدیشان نگرم

— فرخی

ره بروش شکن و شاددل و تیز عنان

خوش رو سخته سم و پاک تن و جنگ آغاز

— منوچهری

به دیبا بیارسته ده شش

رکابش همه سیم و پالانش زر

— فردوسی

غره نگرود به عز پیل و عماری

هر که بدیدست ذل اشتر و پالان

— ابوحنیفه اسکافی

آن یکی خرداشت پالانش نبود

یافت پالان، گرگ خر را در ربود

— مولوی

اسب خواستن: «اصطلاحی بوده است قدیم، و در کتب نثر و نظم، از آن بسیار آمده است که هر کس را در دربار پادشاه به مقاسی یا شغلی یا لقبی سرافراز می‌کردند، هنگام بیرون آمدنش، حاجب فریاد می‌کرده است که اسب فلان را بیاورید (و آن منصب و شغل یا لقب را یاد می‌کرده است) بیهقی، در موقع عزیمت سلطان محمود با دو پسر، از نیشابور که محمد را امیر خراسان می‌کند و برمی‌گرداند و خود با مسعود، بسوی ری می‌رود، آورده است: «امیر محمد را آن روز، امیر خراسان خواند و اسب امیر خراسان خواستند، و وی سوی خراسان و نیشابور بازگشت. [ص ۱۲۶].»<sup>۱</sup>

در کتاب کلیله و دمنه (باب پادشاه و برهمنان) و در دیگر آثار منظوم و منثور فارسی، از «جمازه یختی» سخن به میان آمده است. «یختی نام جنسی است از شتر خراسانی و مادرش شتر عربی و پدرش شتر دوکوهانه (فالج) که شتری درشت و قوی هیکل است. و یسراک شتر دوکوهانه‌یی است که پدرش شتر عربی و مادرش دوکوهانه است.»<sup>۲</sup>

سیمد اشتر ز یختیان جوان

شد روانه بزیر گنج روان

— نظامی

چون شتر جمازه شتری تیز رو بود؛ برای رسانیدن اخبار و اطلاعات تازه، بکار می‌رفت و در

۱. طباطبائی، پیشین، ج ۱، ص ۴۳۵.

۲. کلیله و دمنه، پیشین، [حواشی]، ص ۳۵۲.

آثار شعرا، در وصف این حیوان قانع و راهوار، سخنهای بسیار گفته شده است:

اندک خور بسیار دو	هایل هیونی تیزرو
در پویه و در تاختن	از آهوان برده گرو
دل بر تحمل کرده خوش	هامون گذار کوهوش
نهر روز تا شب خارکن	تا روز هر شب بارکش
خیره زبس نیرنگ او	سیاره در آهنک او
از حد طایف تاختن	در تاختن فرسنگ او

— منوچهری

که بگشادند اکحلای جمازان به نشترها

فروغ برقها گویی زایسر تیره تازی

— منوچهری

بریشان گونه گونه سازشاهی

پس آنکه سی جمازه ساخت راهی

— ویس و رامین

جمازگان بیابان نورد که کوهان

به کوهسار و بیابانی اندر آوردیم

— انوری

هیون: نیز مانند جمازه بختی شتری دو کوهانه و تیزرو بود.

هیونی بر آن سو برافکند زود

بگفت آنچه اندر دل اندیشه بود

— فردوسی

بیامد بنزدیک توران خدای

هیونی فرستاد و بگذارد پای

— فردوسی

پیاده چه دانی که خون می خورد

تراکوه پیکر هیون می برد

— سعدی

فروشته دولب چولفچ زبانی

نشستم بران بیسراک سماعی

توگویی یکی محملی سولتانی'

یکی جعد سویی هیونی سبکر و

— منوچهری

ناگفته نماند که استفاده از شتر، از دیرباز، در مناطق خشک و کویری ایران معمول بود، و هم اکنون کم و بیش، از این حیوان صبور و قانع بهره برداری می کنند. سرجان مالکم، ضمن توصیف طبس، می نویسد که مردم این سرزمین «از امیر تا فقیر، تجارت گوسفند و شتر می کنند. مخصوصاً تربیت شتر در آن صفحات بسیار می شود و اهالی آنجا هم می فروشند و هم به کرایه می دهند. امیر طبس همیشه از هزار شتر بیشتر در کرایه داد.»<sup>۱</sup>

عماری: «آنچه بر پشت فیل نهند و در آن نشینند و آن منسوب است به «عمار» واضع

آن.

— غیاث اللغات.

۱. همان. [حواشی]. ص ۳۶۰.

۲. تاریخ ایران، [ملکم]. پیشون ج ۲، ص ۸۳.

محمل: صندوق ماندنی که برای نشستن سواره آن را به روی پشت شتر و فیل می‌گذارند و آن را هودج د کجاده و عمادی هم گویند.

زگوه‌ریمن‌گشته افروخته      معماری یک اندر دگر دوخته

— فردوسی

عماری به‌پشت هیونسان مست      چنان چون بود ساز و آیین بیست

— فردوسی

بندگان تو با معماری و مهد      خادمان تو با کلاه و کمر

— فرخی

پس آنکه بود چون شاهانه آیین      نسرستادش عماریهای زرین

— ویس و رامین

و فزون از صد شتر در زیرباز او و او در معماری نشسته بود.

— منتخب قابوسنامه [ص ۲۱]

و لشکر بر سلاح و برگشتوان و جامه‌های دیبای گوناگون با عماریها و سلاحها بدو رویه بایستادند.

— قادیخ بیغی [ص ۲۹۰]

وسعد را به معماری اندر، به سیستان فرستاد.

— تاریخ سیستان

لیلی چو ستاره در معماری      مجنون چو فلک به پرده‌داری

— نظامی

به آب سرشکم بشوید تن      بسازندم از برگ نسرین کفن

گل اندر معماری من گسترید      عماریم چون غنچه گل پرید

— سلمان ساوجی<sup>۱</sup>

عماری دار، معماری کش، ساریان، کجاوه کش به کسانی اطلاق می‌شد که معماری را از جایی به جای دیگر می‌بردند.

بیستند اسبان جنگی در او      هم اشتر معماری کش و راه جو

— فردوسی

ده و دو هزار اشتر بارکش

عماری کشان ششصد و شصت و شش

— فردوسی

هودج: «چیزی است چون سپیدی بزرگ و ساینی بر سر آن که بر پشت اشتر نهند و بر آن نشینند و آن مانند کجاوه و پالکی جفت نیست؛ کجاوه‌ای که در آن زنان نشینند و معماری شتر»

— غیاث‌اللغات

۱. لغت‌نامه دهخدا، پیشین. ماده «عماری».



ز ایوان شاه جهان تا بسه‌دشت  
همی اشتر و اسب و هودج گذشت  
— فردوسی  
مهار شتر در کف کساردان  
— سعدی

همانطور که شتران در مناطق خشک و کویری ایران، از هر چهارپایی پر توانترند و به قول سعدی «خار می‌خورند و بار می‌کشند»، در آسیای میانه و مغولستان نیز، در قرن هفتم هجری، اسبان قوی و مقاومی وجود داشتند که به قول سفیران پاپ در دربار خانان مغول، «مناسب راه بریدن در استپهای زمستانی بودند... با سم برف را می‌کاویدند و علف و ریشه گیاهان را می‌خوردند. در سراسر آسیای میانه و مغولستان، از اینگونه اسبان سخت جان استفاده می‌کردند.

فاصله یامها یا چاپارخانه‌ها، از هم کما بیش، بسته بوجود آب و در حدود سی میل بود. با رسیدن به هر کدام از این یامها، اسب تازه نفس بدیشان داده می‌شد. چون به یابانهای خشکتر می‌رسیدند، اسبان قویتری بدیشان می‌دادند که یک روز راه را بی‌توقف بپیمایند. بدینگونه، راهی برابرسه هزار میل را در سه‌ماه و نیم بریدند.»<sup>۱</sup>

دلجان: «نوعی وسیله تقایه عمومی برای حمل مسافر. از اوایل قرن ۱۸ میلادی، در اروپا متداول گردید. دلجانهای اولیه معمولاً با ۴ یا ۶ اسب کشیده می‌شد و در مسافتهای معینی، اسبها را عوض می‌کردند. دلجانها بین ۱۲ تا ۱۸ ساعت در روز در حرکت بودند و روزانه تقریباً بین ۴ تا ۶۰ کیلومتر راه طی می‌کردند. دلجانها بین ۸ تا ۱۴ مسافر با وسایل سفر آنها را حمل می‌کردند و اغلب بسته‌های پستی نیز با این دلجانها فرستاده می‌شد. در اوایل قرن ۱۹، دلجان متداولترین وسیله حمل و نقل مسافر بود.»<sup>۲</sup>

کجاوه یا کجابه: «جایی باشد که بجهت نشستن سازند و بر شتر بندهند و به عربی هودج خوانند.»<sup>۳</sup>

«علی بن موسی الرضا به نیشابور آمد. هر دو بهم در کجابه‌ای بودند بر یک اشتر

— تذکرة الاولیاء [ص ۳۸].»<sup>۴</sup>

چنانکه گفتیم، در دوره قرون وسطی، نه تنها در ایران بلکه در کلیه کشورهای جهان کمابیش سفرهای طولانی، توأم با خطرات و حوادث ناگوار بود (مگر در موارد استثنایی).

### مسافرت در قرون وسطی

پس از آنکه برادران پولو از طرف قویلیای عازم روم شدند، خان برای اینکه پولو و همراهانش از هر جهت تأمین داشته باشند، لوحه‌ای زرین که بمنزله جواز عبوری بود به آنان داد. «فایده این لوحه این بود که مسافران با تمام همراهانشان می‌توانستند در قلمرو

۱. درواکه دیلس، سفیران پاپ به دربار خانان مغول. ترجمه مسعود رحب‌نیا، ص ۹۵.

۲. دایرة المعارف فارسی، پیشین. ماده «دلجان».

۳. برهان قاطع، پیشین. ماده «کجاوه».

۴. محمد معین، فرهنگ فارسی، ماده «کجا».

وسیع امپراتوری سلامت سفر کنند. والیان و حکام بمحض دیدن آنها، موظف بودند، منزل به منزل آنان را با نگهبانانی چند بدرقه نمایند و به هر جا که وارد می شدند، آذوقه و علوفه و مسکن و سایر مایحتاج آنها را از هر جهت تأمین کنند. با وجود تمام این تسهیلات، پولو و همراهان با شکل‌های طبیعی بسیاری از قبیل سرما، برف و بوران، یخ و طغیان رودخانه‌ها مواجه می شدند که باعث کندی سفرشان می شد. روی هم، سه سال تمام طول کشید تا توانستند به یکی از بنادر ارمنستان که در ساحل شمالی خلیج اسکندرون می باشد، برسند.<sup>۱</sup> تا قبل از عصر ماشینیسم، طبقه اشراف و فئودالها غیر از اسب، شخصی را به نام «غاشیه کش» همراه خود داشتند. غاشیه و زین پوش را معمولاً روی زین می کشیدند تا از گرد و غبار و باران محفوظ بماند و غاشیه کش داشتن نوعی تشخص بود. چنانکه شاعر با لحنی اعتراض آمیز به دولت‌مندان تهی مغز می گوید: همه تفاخر آنها به جود و دانش بود همه تفاخر اینها به غاشیه است و جناغ — منجیک ترمذی

بیهقی گوید: ابوالقاسم رازی را دید بر اسب قیمتی برنشسته و ساختی گران افکنده زرانود و غاشیه بر نقش و نگار.

گاه سراد از غاشیه بر دوش کشیدن، امتثال امر و اطاعت کردن است.<sup>۲</sup>

انوری در دو بیت زیر، مقام و ارزش چهارپایان را در قرون وسطی، نشان می دهد:

مرا آن دوست گفت کاخر کجایی  
چرا بیشتر نزد ما نیایی

بتشویر، گفتم که از پی منودی  
به دیگرانگی می کشد آشنایی

خر، در آن ره طلب که گم کردی  
گرد هر شهر هرزه می گردی

— سنائی

عمرولیث را با معماری به بغداد بردند؛ نرشخی در تاریخ بغداد می نویسد: امیر اسمعیل، بخواش خلیفه، ناگزیر عمرولیث را به بغداد فرستاد و «از شرم روی به روی نمود؛ و کس فرستاد که اگر حاجتی داری، بخواه. عمرولیث گفت: فرزندان مرا نیکودار. و این کسانی را که مرا می برند وصیت کن تا ایشان مرا نیکو دارند. امیر اسمعیل همچنان کرد و او را در عمارت نشانده به بغداد فرستاد.»<sup>۳</sup>

وسایل نقلیه قدیم  
بطور کلی، در دوره قرون وسطی، مسافرت با اسب و قاطر و الاغ از جهاتی بهتر و راحت تر از مسافرت با گاری و دلیجان و معماری بوده؛ زیرا اگر انسان چند ساعتی به این وسایل نقلیه لرزان و غیر مجهز می نشست «در حین حرکت گاری، آنقدر به چپ و راست و پیش و پس و بالا و پایین انداخته می شد که وقتی به منزل می رسید، دیگر رمق نداشت که از جا حرکت کند... اگر کسی چندان استطاعتی نداشت، باید بالای دلیجان بنشیند که هیچ روپوشی نداشت و متصل، دستخوش باد و باران و برف باشد.

۱. سفرنامه مادکوپولو، پیشین، ص ۸.

۲. رک: لغت نامه دهخدا، پیشین، ماده «غاشیه».

۳. تاریخ بغداد، پیشین، ص ۱۲۶.

بعضی اوقات، سی‌شدگاری در وسط برف یا گل‌گیری می‌کرد. آنوقت، همه مسافرین باید پیاده شوند و هن‌وهون بکنند و زور بزنند تا گاری را دوباره راه بیندازند و خودشان هم از نفس بیفتند.<sup>۱</sup> وضع اراابه‌ها: این بطوطه که در نیمه اول قرن هشتم سفر تاریخی خود را شروع کرده است، در توصیف اراابه‌های شهر قرم (واقع در کریمه) می‌نویسد: «ارابه‌ها هر کدام چهار چرخ بزرگ دارند و بوسیله دو یا چند اسب کشانده می‌شوند، و گاهی بنابه اقتضای وضع اراابه و سبکی و سنگینی آن، بجای اسب، گاو یا شتر به آن می‌بندند. راننده روی یکی از اسبها می‌نشیند و این اسب را زین می‌گذارند. راننده شلاقی به دست دارد که برای راه بردن اسبها پیوسته می‌جنباند و چوب بزرگی، برای جلوگیری از انحراف اراابه بکار می‌رود. روی اراابه چیزی قبه مانند می‌گذارند و چادری روی آن می‌کشند. کسی که داخل آن است می‌تواند هر طور دلش بخواهد، بخوابد یا به خوردن و نوشتن بپردازد. اراابه‌های باری نیز اتاقکی شبیه آن دارند که در آن مقفل است. من برای خودم، اراابه‌ای تهیه کردم که سقف آن نمدپوش بود و با کنیزم در آن نشستم...»<sup>۲</sup>

يك اراابه مجلل: این بطوطه، در سفرنامه خود، از حرکت خاتون و اراابه زیبای او سخن می‌گوید سراپای اراابه خاتون با روپوش کبود رنگ عالی، تزیین شده و پنجره‌های آن باز بود. داخل اراابه، قبه‌ای دارد که از تفره مذهب یا از چوب مرصع ساخته شده است. اسبهای اراابه با پوششهای ابریشم زریفت تزیین گردیده و راننده که «قشی» نامیده می‌شود، بر یکی از اسبها سوار می‌شود.

یکی از خانمهای مسن که اولو خاتون (خانم بزرگ) نامیده می‌شود در طرف راست خاتون می‌نشیند، و زنی دیگر در طرف چپ او قرار می‌گیرد، و شش کنیز کوچولوی خوشکل و باکمال از پیش‌رو و دو تن دیگر از پشت سر می‌نشینند. هر کدام آنها در حدود ۵۰ کنیز دارند که سواره حرکت می‌کنند. پیشاپیش اراابه‌ها حدود ۲۰ تن از زنان مسن سوار بر اسب بین اراابه خاتون و پیشخدمتها حایل می‌شوند. و دنبال همه، در حدود صد تن غلام بچه در حرکت می‌باشند. پیشاپیش پیشخدمتها صد تن از بزرگان ممالک سوار بر اسبند و نیز در حدود صد تن پیاده چماق بر دست و شمشیر بر کمر، بین عمده سوار و پیشخدمتها حرکت می‌کنند. ترتیب هر یک از خاتونها در رفت و آمد بهمین قرار است که توصیف کردیم.<sup>۳</sup>

هدف مردم از سفرها: به نظر حجة الاسلام غزالی، سفر پنج قسم است:

اول: سفر دطلب علم که این سفر فریضه است و هر کس برای فراگرفتن علم از شام تا یمن سفر کند و کلمه‌ای بیاموزد، سفر او ضایع و باطل نباشد. سفر برای علم، بر سه وجه است: وجه اول، سفر برای آموختن علم شرع است.

وجه دوم، سفر برای خویشتن شناسی است. هر کس رنج سفر را بر خود هموار کند تا از این راه خویشتن را بشناسد و صفات مذموم خود را اصلاح کند، کاری مهم انجام داده

۱. مجتبی مینوی داستانها و قصه‌ها. ص ۱۱۰.

۲. سفرنامه ابن بطوطه، پیشین. ص ۲۲۲-۲۲۳ (۱۰۰ اختصار).

۳. دك. همان. ص ۲۳۳.

است؛ چه انسان را در سفر «احوالی پیش آید که ضعف و بدخوبی و عاجزی خویش بشناسد؛ و چون علت باز یابد، به علاج مشغول تواند شد. و هر که سفر نکرده باشد، در کارها سردانه نباشد.»

وجه سوم سفر برای سیر آفاق و انفس و دیدن عجایب پرو بحر و اقالیم و حیوانات و نباتات و اسرار کشورهاست.

دوم: سفر برای عبادت است؛ چون حج و غزو و زیارت گورانبیاء و اولیاء و اوصیاء.  
سوم: سفر برای فراد از اسبابی است که به حال دین مضر است؛ چون جاه و مال و ولایت و شغل دنیا.

چهارم: سفر برای تجلات و طلب دنیاست که شرعاً مباح است. ولی اگر مراد از سفر تفاخر و تجمل بسیار باشد، این سفر در راه شیطان است.

پنجم: سفر تماشا و تفریح است؛ این سفر مباح است.<sup>۱</sup>  
به نظر غزالی، قبل از آغاز سفر، شخص باید «مظالم بازدهد و ودیعتها باز دهد، و هر که را که نفقه بر وی واجب بود نفقه دهد، وزادی حلال بدست آرد و آنقدر برگردد که با همراهان رفیق تواند کرد؛ که طعام دادن و سخن خوش گفتن و با مکاری خلق نیکو کردن در سفر، از جمله مکارم اخلاق است.

دیگر آنکه دینی شایسته به دست آرد؛ و اگر سه تن باشند یکی را امیر کنند که به خلق، نیکوتر بود. و سفر پیش کرده بود.

ستور را بار سبک دارد و بر پشت ستور نایستد و در خواب نشود و چوب پروی ستود نزند و بامداد و شبانگاه، یک ساعت پیاده برود تا پای سبک کند و ستود سبکباد شود و دل مکاری شاد شود.

عایشه می گوید که «رسول علیه السلام، هر که که سفر کردی، شانه آینه و مویز و سرهمه دان با خود بردی؛ و در روایت دیگر، ناخن بری و شیشه [شیشه ای؟] نیز هست. و صوفیان جبل (ریسمان) و دلو را فزودند. و چون از سفر باز آمدی، از پیش به خانه کس بفرستادی. و نهی کرد از آن که ناگاه، کس در خانه در شود. هدیه و سوغات بردن بر اهل نیز سنتی مؤکد است.»<sup>۲</sup>

نقایح سیر و سفر و سیاحت غزالی در کیمیای سعادت، مردم را به مسافرت و سیر آفاق و انفس ترغیب می کند و می نویسد در سفر، علم و دانش آدمی فزونی می گیرد و هر کس در طول مسافرت، به خلق و خوی خویش و محاسن و معایب خود پی می برد و از این راه، می تواند به رفع معایب و تقایص اخلاقی خود توفیق یابد. قرنهای بعد، ویل دورانت در تأیید نظر غزالی، می نویسد: «اگر پیشداوریهای خود را به جای بگذاریم، مسافرت قسمت عمده قریبیت را تشکیل خواهد داد. به سقراط گفتند که مردی بر اثر مسافرت، به هیچ وجه، بهتر نشده است. وی در جواب، گفت: من این حرف را کاسلاً باور می کنم؛ زیرا او خود را با خود حمل کرده است.

۱. دک: کیمیای سعادت؛ پیشین. ص ۳۶۱-۳۵۸.

۲. دک: همان. ص ۳۶۵-۳۶۲.

«اگر چشم و گوش خود را خوب باز کنیم، دنیا بمنزله بهترین کتاب درسی خواهد بود؛ زیرا اینهمه اخلاق عجیب و فرقه‌های متنوع و افکار گوناگون و قوانین مختلف و رسوم شگفت - انگیز، به ما می‌آموزند.» درباره خود چگونگی داودی کنیم! و در معتقدات مذهبی و اجتماعی خود متعصب نباشیم.

عقیده شعرا و صاحب نظران:

من همه همت بر اسباب سفر دارم، مرا

اندر حضر نباشد آزاده را خطر

خاری که به من در خلد اندر سفر هندی

فخرالدین رازی مسافرت را، مخصوصاً در سواردی که اهل شهر و دیاری قدر آدمی را نمی‌دانند، لازم و ضروری می‌داند:

پایم شکسته نیست به جایی روم کزو  
ساکن چرا شوم به زمینی و خطه‌ای

قدر مردم سفر پدید کند  
تا به سنگ اندرون بود گوهر

به شهر خویش درون بی‌خطر بود مردم  
به جرم خاک و فلک در، نگاه باید کرد

هر که چون سایه گشت خانه نشین  
آنچه اندر سفر یدست آمد  
و آنکه در بحر غوطه می‌نخورد  
باز، کز آشیان برون نپرد

به شکل باد صبا در جهان مسافر باش  
کلیم وار قدم بر فراز طورگذار

از سفرها ماه کی خسرو شود  
از سفر بیدق شود فرزین راد

در سفر ساز مهیا بر نتابد بیش از این  
— خاقانی

واندر حجر نباشد یاقوت را بها  
— عبدالواسع جبلی

به، چون به حضر در کف من دست شب بوی  
— فرخی

در سواردی که اهل شهر و دیاری قدر آدمی را نمی‌دانند، لازم و ضروری می‌داند:

هر دم نسیم مشک تقاری به من رسد  
کز بودنش مذلت و خواری به من رسد

خانه خویش مرد را بند است  
کس نداند که قیمتش چند است

— ادیب صابر

به کان خویش درون، بی‌بها بود گوهر  
که این کجاست ز آرام و آن کجا سفر  
— انوری

تا بش ماه و خور کجا یابد  
مرد را در حضر کجا یابد  
سلک در و گهر کجا یابد  
بر شکاری ظفر کجا یابد

— ابن یمن

بسان خاک زمین، ساکن و مقیم شو  
ز عجز، معتکف سایه گلیم شو  
— از مقامات حمیدی

بی سفرها ماه کی خسرو شود  
وز سفر یابید یوسف صد مراد

— سولوی

برو اندر جهان تفرج کن

پیش از آن روزگز جهان بروی

— سعدی

اسدی راه و رسم مسافرت و مراقبتهایی را که مسافران در طول راه باید انجام دهند می آموزد:

بدره چون روی هیچ تنها پیوی

کجا رفت خواهی ببر بردنی

چو تنها بوی رنج برده بسی

شود در ره تنگ هرگز سوار

مکن تیره شب، آتش تابناک

به هر سو مشو تا ندانی درست

زیک روزه دو روزه ره ساختن

بهره خوب جایی گزین، بی گزند

به بیماری اندیشه را نیز کن

ز بهر گلو پارسایی مکن

«در کتاب تاج المآثر تألیف محمد بن حسن نظامی (۶۰۲ هجری) در محاسن سفر،

چنین آمده است:

قدر مهردم سفر پدید آرد

چون بسنگ اندرون بود گوهر

در جملت، چون تقدیر آسمانی با تدبیر انسانی مساعدت نمی نمود و کارها بر وفق آرزو،

تمشیت نمی یافت، گاه تصور «السفر قطعة من السقر» خار ناسردای در راه می انداخت و گاه

جاذبه «حب الوطن من الايمان» عنان عزیمت مصروف می داشت.

بندها بگسلد بر آشوبد

در پیرامون مسافرت و آثار و نتایج آن، شعرا و صاحب نظران یکسان سخن نگفته اند.

اکثر صاحبان از محاسن آن گفتگو کرده و اقلیتی از ناراحتیهای آن یاد کرده اند:

سفر مریی مرد است و آستانه جاه

درخت اگر متحرک شدی ز جای به جای

— سعدی

سفر عید باشد بر آن کدخدای

— سعدی

کودکی در سفر، تو مردشوی

— سنائی

سفر نیست آه، که والا گهر

— اسدی

۱. بعضی از اشعار و مطالب مربوط به «سفر» از امثال و حکم، پیشین، ۲۳، نقل شده است.

۲. صبهک شناسی؛ پیشین، ۳۳، ص ۱۰۸-۱۰۷ (به اختصار).

نگیرد قدر باز، اندر نشیمن  
جز آن کان اندر آن شهر است و برزن  
سر از روزن برون بایدت کردن

— ناصر خسرو

هر آن شگفت که بینی بودش گفتران  
و اگر عجایبها بایدت بجوی جهان  
هر آن خبر که بود در سفرشودت عیان

— قطران

موسی، حکیم گشت چو افتاد در سفر  
اندر سفر، کمال پذیرد همی قمر

— معزی

نگردد مرد، مردم جز به غریب  
به شهر و برزن خود در، چه یابی  
اگر سر روز را می دید خواهی

شگفتهای جهان را پدید نیست کران  
اگر شگفتیها بایدت پوی زمین  
هر آن گمان که بری در سفرشودت یقین

عیسی، سیح گشت، چو راه سفر گرفت  
اندر سفر، بلند همی گردد آفتاب

سل عن الرفیق قبل الطریق و عن الجار قبل الدار.

— منسوب به علی (ع)

گوهر به کان خویش نیارد بسی بها  
— معزی

عزیز از ماندن دائم، شود خوار  
شود طعمش بد، از آرام بسیار  
— دقیقی

مردم به شهر خویش ندارد بسی خطر

من اینجا دیر ماندم خوار گشتم  
چو آب اندر شمر بسیار ماند

چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم، در دوره قرون وسطی، برخلاف امروز، مسافران با مشکلات و محرومیتها و خطرات گوناگون روبرو می شدند. به همین علت، مردم ناآزموده و راحت طلب سفر را چون «سقر» شمرده اند؛ چنانکه انوری گوید:

خدای گفت: حضر هست بر مثال بهشت

خود سفر هم به نقطه ای سقر است  
— خاقانی

هر چند گفته اند: سفر هست چون سقر  
— معزی

که باشد سفر قطعه ای از سقر  
— ابن یمن

نقطه خون شد از سفر، دل مسن

برتو، سفر مبارک و خوش باد چون جان

بینم به چشم آنچه گوشم شنید

از قدیم، مسافر را بعثت نگرانیها و کثرت کارهایی که باید قبل از عزیمت انجام دهد، چون هجائین خوانده اند: «المسافر کالمجنون»

کسی را عزم ره چون جزم شد پیش

چو محبوسان بود در خانه خویش  
— وحشی

کس خطر بی سفر کجا یابد  
تابش ماه و خورکجا یابسد

ای دل از چند در سفر خطر است  
هر که چون سایه گشت گوشه نشین

وانکه در بحر غوطه می‌نخسورد  
آنکه پهلو تهی کند از کسان  
گر هنرمند گوشه گیر بسود

سلک درو گهر کجا یابد  
صره سیم و زر کجا یابد  
کام دل از هنر کجا یابد  
— ابن یمنین

به شهر کسان گرچه بسیار سود

دل از خانه نشکیند و زاد و بود  
— اسدی

خواریم از آنست کزین شهرم، از ایرا

در بحر و صدف، خوار بود لؤلؤ شهوار  
— سنائی

به شهر خویش هر کس شهریار است.

سخن شعرا در امنیت راهها: فردوسی و دیگر شعرا، سیاست شهریاران را در حفظ امنیت راهها ستوده و مورد تأیید قرار داده‌اند:

چنان شد که دینار بر سر به طشت  
نکردی به دینار او کس نگاه

اگر پیرمردی بپردی به دشت  
ز نیک اختر روز و از داد شاه  
— فردوسی

ز عدل توست که فرگس به تیره شب در دشت

نهاده بر سر پیوسته طشت زر دارد  
— مسعود سعد

مرد بازرگان بود ایمن زدزد راهزن

کرنهد بر سر به کوه و دشت و وادی طشت زر  
— معزی

در حریم عدل او بی رهبر و بی بدرقه

طشت زر بر سر همی تنها رود بازرگان  
— معزی

سفر طبقات متفعم همراه با تشریفات فراوان بود، و معمولاً طبقه اشراف کلیه ضروریات زندگی را با وسایل ثقلیه دوران خود حمل می‌کردند. ولی طبقات محروم، در جریان مسافرت، رنج فراوان می‌دیدند و چون غالباً پیاده بودند یا خر لنگی در اختیار داشتند، قادر نبودند وسایل و ضروریات زندگی را همراه خود ببرند.

ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی هجویری در کتاب کشف المحجوب، ضمن گفتگو از سفر درویشان، به ضروری‌ترین وسایل سفر اشاره می‌کند: «چون درویشی سفر اختیار کنند... وی را اندر آن سفر، از سرقعه و سجاده و عصائی و رکوه و حبلی و کفشی یا نعلینی چاره نباشد تا به سرقعه عورت بپوشد و بر سجاده نماز کند و به رکوه طهارت کند، و به عصا آفتها از خود دفع کند... و اگر کسی آلت بیش از این دارد، چون شانه و سوزن و ناخن پیرای و مکهله، روا باشد...»

اسباب سفر سلاطین: در سلجوقنامه ابن بی‌بی نیز از مسافرت پرتکلف سلاطین سلجوقی روم سخن به میان آمده است؛ از جمله: «... گنجینه و فراشخانه و طشتخانه و شرابخانه و مطبخ با آلت زر، چون گنج شایگان، با ادواتی که در خور پادشاهان و از لوازم آن باشد...»<sup>۱</sup> چند

۱. اخبار سلاجقه روم، [بامتن کامل مختصر سلجوقنامه ابن بی‌بی] به اهتمام محمد جواد مشکور،



سطر بعد می‌نویسد: «... چون از خوان برخاست و سوی خوابگاه آمد، اسباب سلاطین از بستر خسروانی و طشت و آفتابه‌های زرین و مجمره مرصع و حمام سفری و غلامان خورشید روی مشک سوی بدید.»<sup>۱</sup>

وضع راهها: لیبی از شعرای معروف اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری، در اشعار زیر، وضع آشفته راهها را در آن ایام تصویر می‌کند:

کاروانی همی از ری بسوی دسکره شد  
گلّه دزدان از دور بدیدند چو آن  
آنچه دزدان را رأی آمد بردند و شدند  
رهروی بود در آن راه، درم یسافت بسی  
هر چه پرسیدند او را همه این بود جواب  
نااسنی راهها که لیبی از آن یاد کرده، کمابیش مدت ۱۳ قرن یعنی تا پایان دوره ناجاربه دوام یافت. اوحدی مراغه‌ای در این بیت، تلویحاً به خطراتی که کاروانیان را تهدید می‌کرد اشاره می‌کند:

از پی کساروان تهیدستان  
گاه نویسندگان در پیرسون امنیت و آرامش  
راهها گزافه‌گویی می‌کردند:  
«... چنانک در سبالت گویند، طشت زر بر سر نهاده عورتی را تنها، بیم و ترس نبودی.»  
در جای دیگر، می‌خوانیم: «... و هر راهی که به صد سوار قطع توانستی کردن، زن آهستن، طشت زر بر سر می‌نهد و می‌گذرد.»

بعلت نااسنی راهها نه تنها ذخایر سادی بلکه گاهی کتب و یادداشتهای علما به باد یغما می‌رفت. در سالهای ۴۴۸ تا ۴۵۶ هجری، غزالی ساکن طوس بود و در این مدت، فقط بازدید از شهرگرگان بعمل می‌آورد... کاروان غزالی هنگام مراجعت از گرگان، مورد حمله دزدان قرار گرفت و همراه اسوار کاروانیان یادداشتهای غزالی بوسیله دزدان ضبط گردید. غزالی ناچار در طلب دخترچه‌های خود، به رئیس دزدان مراجعه می‌کند و او ضمن استهزاء چنین معلوماتی که سهولت می‌تواند مورد دستبرد قرار گیرد، یادداشتهای را به غزالی پس می‌دهد.

گاه طالبان علم و مردم بی‌پول، راههای طولانی را پیاده طی می‌کردند. یاقوت حموی، در معجم‌الادباء، می‌گوید: حکایت کنند که ابوزکریا یحیی بن علی بن خطیب تبریزی (۵۰۲-۴۲۱) شارح مشهور دیوان حماسه، موقعی که سنین عمرش از هفده متجاوز بود، نسخه‌ای از کتاب التهذیب ازهری در لغت بدست آورد و آن را در کیسه‌ای نهاد و بر دوش

۱. انبهار سلاجقه روم. [بامتن کامل مختصر منلجوقنامه ابن بی‌بی]. به اهتمام محمد جواد مشکور. ص ۱۶۶.  
۲. دل ۲. شهر ۴. خوب

گرفت و از تبریز به سعرة النعمان شام رفت تا آن را بر ابوالعلائی سعری بخواند. چون پولی نداشت تا برای سواری سرکوبی بگیرد، پیاده این راه دراز را پیمود. در راه عرق پشت او در کیسه راه یافت و پاره‌ای از اوراق نسخه تهذیب را که همچنان بر دوش می‌کشید، پوشاند. این نسخه هنوز در یکی از کتابخانه‌های وقتی بغداد باقی است. کسی که از سرگذشت آن بیخبر باشد، گمان می‌کند که آن در آب افتاده، در حالی که چنین نیست و عرق پشت ابن الخطیب تبریزی باعث پوسیدگی برخی از اوراق آن بوده است.<sup>۱</sup>

مسعودی در مقدمه کتاب التنبیه والاشراف، می‌گوید: «اگر در تألیف ما خطایی رخ داده یا استمرار غربت و دوری از وطن و سفرهای پیاپی موجب آن شده، عذر می‌خواهیم. بوده که گاهی به شرق و زمانی به غرب بوده‌ایم؛ چنانکه ابوتمام گوید: جانشین خضر کسی است که در وطنی و شهری اقامت دارد؛ وطن من پشت شتران است، قوم من به شام و عشقم به بغداد و خودم در رقه و برادرانم به فسطاطند (فسطاط یعنی قاهره) و هم، سخن او که گوید: چندان سوی غرب رفتم که مشرق را از یاد بردم، و چندان سوی شرق رفتم که مغربها را فراموش کردم. و حادثه‌ها بود که وقتی با آن رویو شدم، سرا زخم‌دار کردگویی با دسته‌های سپاه رویو شده‌ام.»<sup>۲</sup>

ابن سهدی که در اسور دیوانی سرآمد اقران بود، می‌گوید: وقتی پدرم در برابر تمام اهل خانه نفسی سرد برکشید، گمان کردیم که بر عمر اندوه می‌خورد؛ هر یکی تسلیه و تسکین می‌کردیم. گفت: والله العظیم که اسف من بر عمر و حال نیست اما اسف من بر آن است که در انواع علوم از کلام و فقه و ادبیات، کتب بسیار بر استادان فاضل خواندم و بیشتر آن کتب، به خط من بود؛ و استادان به خط خویش، اجازه بنوشتنند و در آن وقت که از بلاد عجم به بغداد می‌آسیدیم، حرامیان راه قطع کردند و تمام آن کتب بردند. اکنون حسرت آن می‌خوریم که کاش آن کتب در ترکه من مانده بودی و فرزندان را بکار آمدی.

از آنچه گذشت تا حدی به مشکلات سفر در راههای قرون وسطایی آشنا شدیم.

ابن حوقل ضمن توصیف خصوصیات فارس، می‌نویسد: خاندان آل سرزبان از قدیمترین خاندانهای عجم بوده و یکی از افراد این خانواده برای تأمین آسایش مردم «رباطهایی ساخته و املاکی وقف آن کرده است که گاوانی در آنها مشغول چریدند و گماشتگان او شیر آنها را می‌دوشند و بهره‌گذاران و مسافران همراه با مقداری طعام می‌دهند. در هر قریه یا رباطی که وی را در آن ملکی است، صد رأس گاو یا بیشتر برای همین منظور وجود دارد؛ و این جز گاوانی است که در مزارع خود از آنها استفاده می‌کنند. در همه خراسان و ماوراءالنهر، کسی در احسان و نیکی رسانیدن به عموم نظیر او نیست.»<sup>۳</sup>

ابن حوقل ضمن گفتگو از سرزمین خوزستان، می‌نویسد: در عسکر مکرم، پلی بزرگ به

۱. ذک: باقوت حموی، معجم الادب.

۲. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، التنبیه والاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده [مقدمه مترجم]، ص ۶.

۳. صوة الارض، پیشین، ص ۶۰.

اندازه بیست کشتی ساخته‌اند که کشتیهای بزرگ در آن رفت و آمد می‌کنند؛ و من از عسکر مکرّم تا اهواز که ده فرسخ فاصله است، سوار کشتی شدم. در مورد پل عسکر مکرّم، در حاشیه متن عربی کتاب، چنین آمده است: «در وسط عسکر مکرّم، بر روی نهر مسرتان (آب‌گرگر)، پلی زیبا و استوار با گچ و آجر ساخته‌اند؛ بسیار پهن است و دارای بازار و دکانها، و مسجدی زیبا و پاکیزه.»<sup>۱</sup>

این حوقل در پیرامون فواصل شهرها و سازمانهای گمرکی می‌نویسد: «از اردبیل تا میانج (میانسه) بیست فرسخ است. از میانه تا خونج هفت فرسخ است و «خونج شهری است دارای مرصد (یعنی گمرک خانه) برای نظارت مال‌التجاره‌هایی که از آذربایجان به نواحی ری می‌رود، از قبیل برده و ستور و همه کالاهای تجارتی از گوسفند و گاو و جز آن. مقاطعه این مرصد، سالیانه صد هزار دینار بطور دائم است و گاه یک میلیون درهم یا مقداری کمتر از آن بدان افزوده می‌شود و در سراسر دنیا چنین درآمدی نظیر ندارد.»<sup>۲</sup>

این حوقل، ضمن توصیف خراسان، از کارهای خیر سردی به نام ابوالحسن محمد بن حسن ماه، یاد می‌کند و می‌نویسد که پس از عبور از بلخ، به رباط سیله می‌رسیم که بنایی بسیار سودمند است. این رباط پناهگاه مردم در هنگام برف و باران و هجوم دشمن است. بنای آن «بس بلند و استوار و دارای خانه‌های وسیع است تا آنجا که برای اقامت بیش از یک لشکر کفایت کند، و پادشاهی با سپاه خود تواند در آن فرود آید. این سرد را در ماوراءالنهر و خراسان، رباطهایی بهتر از این است؛ از جمله رباطی که در قبادیان ساخته است؛ و نیز از بهترین آنها رباطهای ترمذ است که در آن وظیفه و مقرری برای مسافران و نفقه مستمری برای ساکنان آنها از قتیهان و طالبان دانش تعیین کرده است، و نیز بیمارستانی در ترمذ ساخته و از اسلک نفیس خود برای تأمین مخارج آن بدانجا وقف کرده است.»<sup>۳</sup>

این حوقل، ضمن توصیف ماوراءالنهر، از سهام‌نوازی و علاقه فراوان ثروتمندان آنجا در ایجاد مهمانسرا و رباط سخن می‌گوید و می‌نویسد: «غالب توانگران بلاد اسلام ثروت خود را در راه تأمین سرگرمیها و عیش و عشرت خود و رقابتهای تجملی و مذموم خرج می‌کنند؛ اما غالب توانگران ماوراءالنهر ثروت خود را در ساختن رباطها و راهها و جهاد در راه خدا و ساختن پلها خرج می‌کنند و هیچ شهر یا راهی یا دهی که جای سکونت است خالی از رباطهای متعدد نیست. شنیده‌ام که در ماوراءالنهر افزون بر ده هزار رباط است و در بسیاری از آنها علوفه چارپای مسافر و طعام خود او آماده است.»<sup>۴</sup>

پس این حوقل از سقاخانه‌های فراوان سمرقند که آب خیراتی با یخ در دسترس همگان می‌گذارند سخن می‌گوید.<sup>۵</sup>

پس از حمله مغول، امنیت و آراش و فعالیت‌های گوناگون اقتصادی در ایران و

۱. همان، ص ۲۵-۲۴ [حواشی] ۲۶۰.

۲. همان، ص ۹۹.

۳. همان، ص ۱۸۸-۱۸۷.

۴. همان، ص ۱۹۶ (به اختصار).

۵. همان، ص ۱۹۶.

دیگر کشورهای خاورمیانه رو به فراسوشی رفت. در دوره غازان خان و جانشینان او، تلاش مختصری در راه تجدید حیات اقتصادی بعمل آمد، ولی با ترکتازی تیمور، بار دیگر، امنیت و آرامش از این منطقه رخت بر بست. در دوره شاهرخ، تاحدی مردم از نعمت امنیت برخوردار بودند.

پس از پایان حکومت تیمور و شاهرخ، بار دیگر، کم‌وبیش ناامنی بر راههای ایران سایه افکند و این حال تا استقرار حکومت شاه اسماعیل صفوی، دوام یافت.

در دوران قرون وسطی، مسافرت در دریا و در خشکی هر دو مقرون به انواع خطرات بود. در کتاب منشآت شرف‌الدین علی یزدی،

### خطرات مسافرت در دریا

نامه‌ای موجود است که نویسنده آن معلوم نیست. مخاطب نامه امیر سید زین‌العابدین است که در سائهای ۸۲۹-۸۲۸ وزارت شاهرخ را بعهده داشته است. نویسنده طی نامه مشروحه به سید سابق‌الذکر شرح بدبختیها و محرومیت‌های خود را در این سفر دریایی می‌نویسد و می‌گوید از بندر وابل با کشتی مکمل که هشتاد نفر کماندار و نفت انداز (یعنی گلوله انداز) داشت بجانب حجاز روان شدیم. چون شش روز سپری شد، ناگهان «دوازده جهاز راه زنان بیدین» که چهار سردار و عده‌ای از ملاعین در آن متمکن بودند، به ما حمله ور شدند. سلاح این دزدان سنگ بود، و چون بار چندان نداشتند، اندکی از کشتی آنها در آب فرو رفته بود، در حالی که کشتی ما از مواد گوناگون انباشته بود و حرکت آن بکندی انجام می‌گرفت. دو شبانه روز، آتش جنگ شعله‌ور بود. سپس نویسنده سرگذشت خود و همسفران را چنین توصیف می‌کند: «از اطراف، سنگ باریدن گرفتند و فرصت یافته به کشتی در آمدند و فقیر را که از سنگ و تیر چهار جراحت بر سر او داشت به نیزه زخمی دیگر زدند و جامه‌ای که پوشیده بود از گریبان تا به دامن، چاک کرده بردند که از شتاب تاراج کردن صبر برکنند نداشتند و دیگر مردم را به آب انداختند و آن بیچارگان چندی غرق شدند و بعضی شنا کردند و به کشتی باز آمدند... بعد از دوازده شبانه‌روز، غارتگران از کشتن مردم منصرف شده اموال مسروقه را با خود بردند. مردم غارت شده ناچار در کشتی نشستند؛ بعد از ۱۷ روز به بندر «طقال» میان بمن و حبشه رسیدند. در طول این مدت، غذای مسافران گندم خاک آلوده‌ای بود که با آب دریا می‌جوشاندند و بهر یک از مسافران اندکی می‌دادند. حاکم این بندر برای مسافران خوردنی و پوشیدنی فرستاد، کشتی را سرت کردند و عازم جزیره هرمز (جرون) گردیدند. در این راه نیز دریا بهم برآمد و مسافران از بیم مرگ هر چه همراه داشتند به دریا ریختند تا کشتی سبک شود. این سفر پر حادثه نیز پایان یافت و مردم سالم در جزیره هرمز پیاده شدند.»

مارکوپولو ضمن سفرنامه خود، از کشتی سازی در هرمز چنین یاد می‌کند: «کشتیهایی که در هرمز ساخته می‌شود، بدترین نوع

کشتی بشمار می‌رود و برای بحریسمایی خیلی خطرناک است، و مردمی که با آن سفر می‌کنند، همیشه در معرض خطرند. علت آن این است که سازندگان در ساختن کشتی هیچ میخ بکار نمی‌برند؛ زیرا چوبی که برای ساختن کشتی بکار می‌رود چنان سخت است که در صورتی که بخواهند میخ در آن فرو کنند، مانند ظروف سفالین از هم می‌ترکد، خود میخ ه

گامی می‌شکند یا خم می‌شود. بنابراین، دو انتهای الوارها را با کمال دقت با مته سوراخ می‌کنند، بعد بیخهای چوبی محکمی در آن سوراخها فرو برده و سر بیخها را با طنابهای محکمی بهم می‌بندند. بدینصورت، دماغه کشتی با عقب کشتی به یکدیگر متصل می‌شود. برای محافظت ته کشتیها قیر یا زفت بکار نمی‌برند بلکه با یک نوع روغن ماهی، روغنمالی کرده سپس با تفالیه شاهدانه یا کتان و یا کتف، درزها را پر می‌کنند. کشتیها فقط دارای یک دکل، یک سکان و یک عرشه می‌باشد. لنگرشان آهنی نیست، در نتیجه، در هوای طوفانی کشتیها بطرف ساحل رانده شده و با برخورد به سنگهای ساحلی خرد می‌شوند.<sup>۱</sup>

کشتی‌های شرعی: کشتیهای شرعی قدیم، برخلاف کشتیهای موتورهای عصر حاضر، فقط در صورتی قادر به حرکت بودند که باد سواقی کشتی را بسوی مقصود براند. این باد سواقی را قدما «شرطه» می‌خواندند؛ چنانکه حافظ گوید.

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز  
باشد که باز بینیم دیدار آشنا را.

به نظر بار تولد «ویرانی کشور و انهدام فرهنگ و دانش مردمی که معروض حمله مغول واقع شدند بسیار جالب توجه است، ولی ضایعات غیر قابل جبرانی که از هر لحاظ بر کشور ایران وارد گردید با سایر کشورها قابل مقایسه نیست. خوشبختانه، شهرهای تجارتهای ایران با تحمل اینهمه ضایعه و تلفات مالی و جانی، باز هم اعتبار اولیه خود را از نظر تجارت و بازرگانی از دست نداد، و تجار ایرانی با منابع اقتصادی ممالک چین و هندوستان و کشورهای خاور نزدیک، از راه دریا و زمین، روابط اقتصادی و تماس بازرگانی برقرار کردند. این تماس اقتصادی در بعضی دوره‌ها به اندازه‌ای وسیع بود که نظیر آن تاکنون دیده نشده است. از این دوره، مناسبات دوستانه‌ای بین مسلمین و دیگران موجود آمد.»<sup>۲</sup> ولی این وضع دوام نیافت. در عصر مغول و تیموریان، امنیت راهها، گاه، مختل می‌گردید و آن دسته از زمامداران و خانهای مغول که به اصول ایلی و سنن چادرنشینی پایبند بودند برخلاف رجال و زمامداران ایرانی، همواره با ایجاد تمرکز و امنیت مخالفت می‌کردند و مایل بودند با حفظ آسفتگی اوضاع به قتل و غارت مردم شهرنشین و ده‌نشین ادامه دهند. ولی چنانکه ضمن تاریخ سیاسی عصر مغول یادآور شدیم، بسیاری از خانها و رهبران سیاسی مغول کاملاً متوجه بودند که ادامه آن سیاست به معجوسکاوورزی و صنعت و سقوط فعالیت‌های اقتصادی منتهی خواهد شد. به همین مناسبت، با سردانی چون جوینی و خاندانش و خواجه رشیدالدین فضل‌الله و همفکران او، در اعاده امنیت و آراش و تجدید قوانین و سنن قدیم، همصدا و همقدم بودند.

راههای ارتباطی در عهد قویلی: مارکوپولو که در نیمه دوم قرن سیزدهم، از بعضی از کشورهای آسیایی دیدن کرده است، می‌نویسد: «از شهر خانبالیغ (پکن)، چند جاده مهم جدا شده بسمت ایالات و ولایات می‌رود. در طول این جاده‌ها، بفاصله هر ۲۰ یا ۳۰ میل،

۱. سفرنامه مارکوپولو، پیشین‌س ۴۶.

۲. یادواره، المص ییگک و زمان دی. ترجمه حسین احمدی پور، ص ۱۱.

مسافرخانه‌هایی هست که برای استراحت مسافری و تعویض اسبها و وسایط نقلیه تعبیه شده‌اند. در این مسافرخانه‌ها وسایل پذیرایی از هر جهت مهیاست. در هر ایستگاه یا منزل، چهار صد اسب خوب حاضر یراق مهیاست و همینکه مسافر یا مأموری رسید، می‌تواند بلادرنگ، اسبهای خسته خود را با اسبهای تازه نفس عوض کند. این مسافرخانه‌ها حتی در نواحی کوهستانی نیز ساخته شده است. در سراسر قلمرو امپراتوری، بیش از دویست هزار اسب و ده هزار مسافرخانه با اثاثه کامل و مناسب در اختیار مسافران قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

### چاپارخانه‌های عصر تیموری

به قول کلاویخو، از تبریز تا سمرقند، همه جا چاپارخانه وجود دارد و تعداد اسبهای هر چاپارخانه بر حسب اهمیت محل، از دویست تا پنجاه یا کمتر تغییر می‌کند. از هر چاپارخانه تا دیگری یک روز یا نیم روز راه است. کلاویخو می‌نویسد: مأمورین و پیکرها بهیچوجه رعایت سلامتی اسبها را نمی‌کنند و در ۲۴ ساعت ۱۰ گاهی ۲۰ فرسخ مغولی راه پیمایی می‌کنند و چه بسا اسبها در طی راه سقط می‌شوند.<sup>۲</sup>

در تاریخ طبرستان، ضمن گفتار در توجه امیر تیمور به مازندران، از طرز رامسازی در آن دوران سخن رفته است: از طرف امیر تیمور، «اشارت شد که امراء به یاساقیان امر کنند تا تبرودهره و اره برداشته در پیش لشکر باشند. و آهنگران را جهت تیز کردن آلات قطع، همراه ایشان گردانیدند تا درختها را بریده و انداخته و جویها—که در آن موضع جاری باشد—بدان سر موضع، پل بسته، آن مقدار راه گشاده و آماده گردانند، که عساکر ظفر پیکر، و قشون، به یاسال عبور توانند کرد.»<sup>۳</sup>

مشکلات مسافرت: بطوریکه از مندرجات نامه زیرین، استنباط می‌شود، در دوران قرون وسطی، تنها خطر نامنی راهها مسافری را تهدید نمی‌کرد بلکه بیم این بود که مأمورین دیوانی از مسافر بیچاره «تمغا و باج و راهداری و سوغاتی و تخته باشی و سلامانه و غیر ذلک طلب نمایند. چنانکه در سال ۸۹۱ سید عزالدین مسعود و سید کمال الدین محمود که مورد عنایت پادشاه وقت بودند، به ایران مسافرت می‌کنند. شاه برای تأمین آسایش این دو سید، به فرزندان و برادران و امراء و وزراء و حکام و داروغگان و مأمورین دیوانی و تمغاچیان و باجداران و مستحفظان طرق در عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان و گیلان و مازندران، دستور می‌دهد که برای آنان احترام تمام قائل شوند.» و داروغگان و عمال و تمغاچیان و باجداران سالک بحر و سه از جهات ایشان، تمغا و باج و راهداری و سوغاتی و تخته باشی و سلامانه و غیر ذلک طلب ندارند و جهات ایشان را از جمیع تکالیف دیوانی معاف دارند و پیرامون بارهای ایشان نگردند. از منازل مخوفه سلامت بگذرانند و ایشان را تکلیف ملاقات امراء و سند و اسضا و نشان گرفتن نکنند، و سواد این نشان چون به مهر حاکم یا قاضی ولایت باشد، معتبر دانند. و ایلیچیان و نایامچیان و آینده و رونده چهارپایان ایشان و کسان ایشان

۱. سفرنامه مازکوپولو، پیشین. ص ۱۵۲-۱۵۱ (به اختصار).

۲. رك سفرنامه کلاویخو، پیشین. ص ۱۸۷-۱۶۳.

۳. تاریخ طبرستان و دیوان و مازندران، پیشین. ص ۲۲۷.

را الاغ نگیرند و از فرموده عدول نجویند — فی عشرين ذوالقعدة الحرام سنة احدى و تسعين و ثمانمائه بدارالسلطنة تبریز.<sup>۱</sup>

بطور کلی، از عهد مغول و تیموریان به بعد، فقط در دوران قدرت زمامداران عاقل و مال اندیش، مردم از امنیت نسبی برخوردار بودند. تیمور در کتابی که به او منسوب است می نویسد: «یک روز کاروانی متشکل از ۲۵۰ شتردار، از یزد وارد «باداشک» شد. از قافله سالار پرسیدم از اینجا تا یزد چقدر راه است؟ او گفت: ما ۱۳ شبانه روز راه پیمودیم. در طول شصت فرسنگ، در راه ماحتی خار هم یافت نمی شد. ما از یزد با خود پنجه خشک آوردیم و در راه به شتران دادیم و به این ترتیب این راه طولانی را طی کردیم.»<sup>۲</sup>

پس از حمله مغول، مخصوصاً در اواخر دولت ایلخانان، بعلت ضعف حکومت مرکزی، امنیت راهها بیش از پیش مختل گردید. محمد نخجوانی در جلد دوم دستورالکتاب، مکرر، به وضع اسفناگیز راههای ارتباطی و خطراتی که متوجه قوافل و کاروانهای تجاری بود اشاره می کند و از جمله می نویسد: «چون جمعی از مخالفان ما روی به انهزام نهاده اند... و جمعیتی ساخته و سر بدزدی و حرامیگری برآورده اند و بر تجار و قوافل می زنند و صاست و ناطق غارت می کنند، واجب آمد، به تدارک ایشان قیام نمودن. بدرالدین حسن برسر ایشان فرستاده شد تا به هر جا که یکی را از ایشان یا جمعی را دریابد، به هر نوع که تواند — اما بالاسروالتیید و اما بالقطع والقتل — دفع واجب شناسند و به هیچ حال، بر جمعی که دعاء فوج مسلمانان را بر خود حلال و مباح دانند ایفا نکند. اسرا و صحرائشینان و لشکریان سمد و معاون او باشند.»<sup>۳</sup>

نخجوانی در نامه دیگری، از ماهیت یک جامعه فتووالی و غیر متمرکز، پرده بر می گیرد و به منظالمی که بطور مستمر، در چنین جوامعی رخ می دهد اشاره می کند: «در این وقت، چون عرضه داشتند که پنجاه سوار از متعدیان در نواحی ارومیه مجتمع شده؛ به هر چند روز، به دیهها و سزارع رعایا می روند و هر چه می خواهند، می کنند و به ظلم و عدوان، از مردم ضعیف، گندم و جو و سایر حیوانات و حواجی می ستانند و به چوب و شکنجه خطاب می کنند، بدین سبب، بهاءالدین ایبک فرستاده شد تا مجموع آن جماعت را گرفته و بند کرده اینجا آورد تا بعد از استرداد حقوق مظلومان، هر یک را بسزا و جزایی که درخور آن باشند برسانند و موجب اعتبار سایر ظلمه و مفسدان گردد.»<sup>۴</sup> در نامه دیگری، می نویسد: «چون جمعی از قطاع و سراق در صحاری مرند به حرامیگری و دزدی و مفسدی مشغولند و صادر و وارد را تردد بدان راه منقطع شده و تجار و قوافل راه، راه به اجانب «دزمار» انداخته سه روزه راه به دیک هفته می آیند، حاجی نجم الدین فرستاده شد تا دمار از روزگار ایشان برآرد، صحرائشینان با او موافق و متفق بوده قمع و قهر و قلع و استیصال ایشان واجب دانند.»<sup>۵</sup>

۱. مجله راهنمای کتاب، خرداد و تیرماه ۱۳۵۱، ص ۳۱۲، پیوست.

۲. هم تیمور جهانگشا. کردآوردسه ماسل بریون. اقتباس ذبیح المنمودی، ص ۸۷.

۳. دستورالکتاب، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۱.

۴. همان، ص ۳۲۷ (به اختصار).

۵. همان، ص ۳۳۲ (به اختصار).

پس از پایان حکومت تیموریان، تنها در عهد شهریاران عاقل آق‌قویونلو و قره‌قویونلو، امنیت نسبی در کشور برقرار بود. در دوره صفویه، مخصوصاً در عصر شاه‌عباس که تجار و بازرگانان خارجی بقصد سودجویی و کسب اطلاعات از خصوصیات زندگی اجتماعی و اقتصادی ایرانیان به ایران روی آوردند، شاه که شخصاً به مسائل اقتصادی دلبستگی داشت، حکمرانان را بر آن داشت که در حفظ امنیت راهها کمال مراقبت را مرعی دارند و در صورتی که کالای بازرگانان را بسرقت می‌بردند، خود حکام غرامت بازرگانان را می‌پرداختند. این سیاست اقتصادی، کم و بیش، تا عهد شاه سلیمان اجرا می‌شد، و اکثر سیاحان و بازرگانان اروپایی از این سیاست شهریاران صفوی به نیکویی یاد کرده‌اند؛ ولی از عهد شاه سلطان‌حسین تا استقرار حکومت نادری، امنیت و آراش از ایران رخت بر بست.

در آیین شاه طهماسب صفوی در قانون سلطنت، دریند پنجاه و سوم، در مورد راهها می‌نویسد: «و در امنیت طرق و شوارع... چه در شوارع و چه در معورها، از کیسه بر و شب دزد و رباینده اثر نگذاشته، براندازند.» بند پنجاه و چهارم: و هرچه گم شود یا به تاراج رود یا دزدان برند، پیدا سازند والا خود از عهده برآیند. بند پنجاه و پنجم نیز چون ارزش اقتصادی دارد نقل. می‌کنیم: و اسوال غایب و متوفی از هر دین و مذهب باشد «تحقیق نمایند؛ اگر وارث داشته باشد به آنها گذارند؛ و اگر وارث نباشد به امین معتمد سپارند. هرگاه صاحب حق پیدا شود، به او وصول یابد... مبدا سیر چشمی از میان برخیزد،»

شمس‌الرحمان بنای حقوق راهداری: «شاه‌عباس چون با همراهان خود در نزدیکی شهر تبریز به کاروانسرای شبلی رسید، با گروهی از راهداران ترک، که در آنجا دره‌ای را نگهداری می‌کردند و از کاروانها حق راهداری می‌گرفتند، نزدیک شد. پس خود با چندتن از سران سپاه، که لباس عادی به تن داشتند، بجانب ایشان رفت، و چون از جواز عبود و پول داهداری خواستند به ذوالفقارخان اشاره کرد که پیش آید و به مسأله ترک حق العبور دهد. اما هنگامی که راهداران ترک به کار گرفتن پول سرگرم بودند، سرداران ایران شمشیرها کشیدند و جملگی را هلاک کردند.»

لورنس چاپمن، عضو چهارمین هیأت کمپانی مسکوی که در سال ۹۴۷ هجری در دوره سلطنت شاه طهماسب اول، به ایران آمده است، راجع به وضع راهها و احوال مردم، چنین می‌نویسد: «من به گیلان هم رفتم. باید می‌دیدم که چه بندری در آنجا برای کشتیهای ما وجود دارد و بفهمم چه نوع کالاهایی و تا چه مقدار در آنجا خوب بفروش می‌رسد. برای رسیدن به آنجا راه را آنچنان دشوار و برای مسافرت خطرناک دیدم که قلم از شرح آن عاجز است... شهر لاهیجان را که سهمترین محل همه این نواحی باشد دیدم. لنگرود و رودس که اخیراً شاه طهماسب اول تسخیر کرده چنان ویران گردیده و مردم آن چنان غارت شده‌اند که کسی قدرت

۱. در: «آیین شاه طهماسب صفوی» (رساله). با مقدمه‌ای از: محمد تقی دانش پزده؛ مجله پردیسهای تاریخی سال‌هفتم، شماره ۱، ص ۱۳۶.

۲. زندگانی شاه‌عباس اول، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۱.



خرید یک «کرسی»<sup>۱</sup> را ندارد. مهم‌ترین کالاهایی که می‌توان خریداری کرد ابریشم خام است که در تابستان، هر من لاهیجان آن ۳۸ شاهی به فروش می‌رسد که کمی بیش از ۴ لیور است.

### وضع راهها در عهد صفویه

«فخرالدین نای، پسر خواجه شمس‌الدین سرایی، گفت که در تجارت به‌نواحی کرمان بودیم. نوکران اسیر زاده مبارزالدین محمد یزدی در پیش کاروان آمدند و کاروان را باز داشتند و سبالی و جوجه طلب کردند. ما طبقی از شکر راست کردیم و ده طاقه صوف بر آن نهادیم و در نظر میرزاده بردیم؛ باشد که با ما مساهله کند. و راضی بودیم که پنجه‌زاد دیناد زد بدهیم و از نوکران او خلاص باییم. میرزاده چون به ما نظر فرمود، پرسید که شما از کجایید؟ گفتیم: ما سراویانیم (یعنی اهل سراب هستیم). گفت: شیخ صفی‌الدین را دیده باشید؟ گفتیم: همه سرید شیخیم و توبه و تلقین از او بگرفته‌ایم. چون این بشنید، ما را از سر پا بعزت در حضور خویش بنشانند. بعد از آن، فرمود آنچه آورده‌اند در محل قبول ما آمد لیک آن را خرج راه کنید. آنگاه جوازنامه بنویشت و بداد که نوکران و غیر هم زحمت اینها ندهند.»<sup>۲</sup>

شتر جمازه: در سفرنامه کاترینوزنو، در عهد اوزون‌حسن، ضمن بحث از مناسبات سلطان قاهره با سلطان عثمانی، می‌نویسد که در ناحیه ارزنجان «سفیر سلطان قاهره با یازده جمازه نزد سلطان عثمانی آمد و تیری که بر نوک آن نامه‌ای بسته بودند به‌وی تسلیم کرد. بزودی پاسخ نامه را نوشتند و به‌او دادند و سفیر و همراهان بر جمازه سوار شدند و رفتند و در یک روز مسافتی عظیم پیمودند؛ زیرا جمازه چنان تندرو است که بیش از هر چهارپای بی‌هیچ درنگ راه می‌نوردد.» در کتاب انجیلی، جمازه تیزتک‌ترین چارپایان در سفرهای طولانی خوانده شده است.»<sup>۳</sup>

پیتر و دل‌واله هنگامی که در بغداد بود و می‌خواست مقدمات سفر خود را به ایران فراهم کند، با یک قاطرچی ایرانی وارد گفتگو و مذاکره می‌شود. وی در مکتوب اول خود، می‌نویسد: «این قاطرچی می‌خواست از پاشا دستخطی بگیرد تا به‌استناد آن، بتواند باتفاق همراهان و با بار و متاع و کالاهای خود، آزادانه عبور کند و بعلاوه یکی از چاوشهای پاشا نیز او را تا سرحد همراهی، و در مقابل هرگونه حمله و یورش که ممکن بود از جانب سربازان بطور انفرادی یا دسته جمعی به کاروان صورت گیرد، حفاظت کند.»<sup>۴</sup>

«تمام شب را بسرعت و بدون توقف راه پیمودیم. قاطرها و اسبهایی که در اختیار داشتیم بسیار راهوار و چالاک بودند. پس از شش روز در هارونیه، بار افکندیم و توقف کردیم؛ ولی در مدت شب، بکرات، دزدانی که با استفاده از تاریکی برای سرقت اشیاء

۱. Kersey، منظوره پارچه پشمی است.

۲. توکل بن اسماعیل (ابن بزرج)، صفوة الصفا، ص ۲۰۸.

۳. سفرنامه‌های ولیزیان در ایران، بهشتین، ص ۲۲۵-۲۲۴ (به اختصار).

۴. سفرنامه پیتر و دل‌واله، بهشتین، ص ۲۰.

این و آن، سینه خیز بسراغ ما می آمدند آسایش قافله را مختل می کردند. اشیاء زیادی - بسرقت رفت و به چادر ما نیز دستبرد زدند، ولی وقتی نقاش متوجه امر شد، با تپانچه بطرف یکی از آنها که از زیر چادر می خواست مجدداً داخل شود شلیک کرد تا او و دیگر یارانش خیال هرگونه دستبرد تازه ای را از سر به در کنند. صبح روز هفتم، پس از پرداخت باج محلی، آماده حرکت شدیم. در طی راه، از کوههای خشک و بدون سبزه گذشتیم.<sup>۱</sup>

پیترو در صفحات بعد، از مشکلات مسافرت در ایران، در فصل زمستان، سخن می گوید: «در مدت مسافرت، لازم بود همیشه لباس و حتی چکمه خود را که آسترپوستی داشت به تن داشته باشیم؛ و اتفاق افتاد که حتی برای مدت هشت روز لباسی را از تن بدد نیاددم. و علاوه بر آن، دائماً پتوی سنگینی که اگر سرمای چنین طاققرسا حکمروایی نمی کرد حمل آن بسیار مشکل بنظر می رسید، بدور خود پیچیده بودم؛ زیرا شدت سرما طوری نبود که بگذارد انسان لذت لباس عوض کردن را بچشد. و از این گذشته، واقعاً فرصت این کار نبود، چون مجبور بودیم صبحهای زود از خواب برخیزیم تا بتوانیم بموقع خود را به جان پناهی برسانیم و ضمناً غذایی نیز تهیه کنیم. زیرا بعد از اینهمه راه پیمایی روزانه و خوردن غذایی مختصر و سرد بر روی اسب، احتیاج زیادی به صرف غذای گرم داشتیم.»<sup>۲</sup>

پیترو با تمام مشکلاتی که در جریان مسافرت خود تحمل کرده است، می نویسد: «بمحض رسیدن به ایران، هرکس متوجه برتری شایانی که این سرزمین از لحاظ خوبی و صفای مردم و تمدن و فرهنگ دهرگونه کیفیات دیگر به ترکها داد، می شود و من بجزرات می توانم بگویم این خطه به هیچ وجه، کمتر از سرزمینهای سیحی نیست و یا اگر باشد، فقط از لحاظ خانه سازی و غذاهای لذیذ است. دیگر به چادرها احتیاجی نبود، زیرا در تمام طول راه، کاروانسراهای بزرگ و مناسبی که از طرف پادشاهان با شخصیتهای دیگر ساخته شده و در اختیار مردم قرار گرفته، وجود داشت که برای پیتوته در آن وجهی پرداخت نمی شد. اتاقهای این کاروانسراها خالی بود، و در بعضی از آنها اتاقی وجود نداشت و فقط برای حفاظت از بادویاران، سقف بزرگی زده بودند؛ و مردم توقع بیشتری ندارند. اما من که انتظار وضع راحت تر و جای تمیزتری را داشتم و البته این نظر در کاروانسرا که دائم در معرض رفت و آمد است تأمین نمی شد، تا سرحد امکان، به خانه های خصوصی می رفتم... با پرداخت مختصر وجهی، انسان می توانست آسایش بیشتری داشته باشد. در کنگاور، خانه قشنگ و تمیزی یافتیم و در آنجا موفق به خوردن اغذیه لذیذ و میوه هایی از قبیل انار و سیب و انگور تازه شدیم.»<sup>۳</sup>

پیترو در پایان توصیف دوران اقامت خود در همدان، می نویسد: امروز شهرهای ایران «همه جا آباد و پر جمعیت و برای مسافرت مطمئن است، و از دستبردها و حمله دزدان که در ترکیه انسان دائماً گرفتار آن است، خبری نیست. برعکس اگر از فردی چیزی ربوده

۱. همان. ص ۵-۴ (به اختصار).

۲. همان. ص ۱۸.

۳. همان. ص ۲۰-۱۹.

شود، در سرزمینی که دزدی واقع شده حاکم باید عین مال یا قیمت آن را تأدیه کند؛ و ارزش کالا از طرف شخصی که خسارت به او وارد آمده با قید قسم، تعیین می‌شود.<sup>۱</sup>

پیترو در سفرنامه خود، از بازارهای اصفهان تعجید می‌کند و می‌نویسد: «همه آنها بزرگ و عالی و مساوی و منظم و دارای معماری فوق‌العاده خوبی هستند. و بعلاوه، در آن، امتعه و کالا از هر نوع بحد وفور وجود دارد، و دالانها را طوری تقسیم‌بندی کرده‌اند که هر قسمتی به‌ستاعی تخصیص یافته، و این امر موجب تسهیل امر داد و ستد را فراهم آورده است. کاروانسرا نیز بحد لزوم برای خارجیان وجود دارد و همه آنها بزرگ و دارای ساختمان نسبتاً خوب و تزئینات مناسب هستند؛ و چنین بنظر می‌رسد که علاوه بر شاه اشخاص دیگر نیز مساعی خود را در راه بهبود وضع آنها صرف می‌کنند.»<sup>۲</sup> پیترو ضمن توصیف شگفتیهای میدان شاه، از دو جایگاهی که هر روز هنگام غروب آفتاب در آنجا تقاره می‌زدند، سخن می‌گوید و می‌نویسد، در آنجا دو آهنک جنگی ایرانی و ترك می‌خواندند که به گوش خوش می‌آمد و با وجود بزرگی میدان در همه جا طنین می‌افکند.<sup>۳</sup>

پیترو در مکتوب چهارم خود، بار دیگر، از کاروانسراهای ایران سخن می‌گوید. به‌نظر او، کاروانسراهای ایران شبیه صومعه‌های اروپاییان است، «یعنی در وسط آن حیاطی است که دور تا دورش را اتاقهای متعددی فراگرفته و بدون پرداختن هیچگونه کرایه بهایی، می‌توان در آن سکنی‌گریزید. حتی اگر کسی یک سال هم در آنجا بماند، لازم نیست وجهی از این بابت بپردازد؛ منتهی در کاروانسراهای داخل شهر که دارای اتاقهای مجهز به قفل دکلید است و بیشتر برای نگهداری نال‌التجاره مورد استفاده قرار می‌گیرد، فقط مبلغ مختصری بابت حق حفاظت مطالبه می‌کنند، ولی در عین حال، باید بگویم بکلی خالی است و هر کس زودتر از راه رسید آنها را اشغال می‌کند و هر چقدر بخواهد آنجا می‌ماند و کسی نمی‌تواند متعرض او شود.»<sup>۴</sup>

سازویرمگ سفر: پیترو دلاواله پس از چندی اقامت در اصفهان، تصمیم می‌گیرد در رکاب شاه حرکت کند. وی سازویرمگ سفر خود را چنین بیان می‌کند: «باید نه‌تنها چادر بلکه تمام لوازم و وسایل زندگی و چارپایان کافی برای سواری و حمل کجاوه داشته باشم؛ چون شاه هر لحظه ممکن است فرمان حرکت بدهد و در این صورت نه‌وقتیی برای خرید کالسکه خواهد بود نه‌فرستی برای کرایه کردن آن، و—بعلاوه، این اشیاء و حیوانات پس از خرید، همیشه به‌سن تعلق خواهند داشت. برای این مقصود، هفت شتر بارکش خریداری کرده‌ام که نمی‌دانم با توجه به کثرت باروینده، برای سن کافی خواهند بود یا خیر. شترهای ایرانی از شترهای مصر و عربستان و ترکیه قوی‌تر هستند. تعداد اسبهای خریداری شده چهار رأس است. بعداً اسبان سواری و جنگی خوب را از اردوگاه تهیه خواهم کرد. منتظرم لباس و پتو و زین و برگهایی را که دستور داده‌ام به‌سن تحویل دهند.»<sup>۵</sup>

۱. همان، ص ۲۸. ۲. همان، ص ۳۷.

۳. همان، ص ۳۹.

۴. همان، ص ۱۲۴-۱۲۳.

۵. همان، ص ۹۱ (به اختصار).

وضع راهها: «شاهعباس برای اجرای نقشه‌های نظامی و اقتصادی خود، به تعمیر راههای قدیم و احداث راههای جدید همت گماشت و سراز و نقاط مناسبی برای توقف چابهارها تعیین نمود و بموازات این اقدامات، بسختی باراهزنان و دزدان بمبارزه برخاست؛ و به این ترتیب، در دوران حکومت او، سوداگران و جهانگردان و مسافران و زوار با خیالی آسوده سفر می‌کردند و نامه‌ها و کالاهای مقصد می‌رسید.» در اواسط دوران سلطنت شاهعباس، نامه‌ای که یکی از رهبانان فرقه برهنه پای کربلی در اصفهان می‌نوشت، فقط بعد از ۲۰ روز، به دست رهبان دیگری که در جزیره هرمز اقامت داشت می‌رسید؛ به این معنی که چابهار مسافت ششصد میل یا متجاوز از ۹۰۰ کیلومتر را با سرعت تقریباً ۴۰ کیلومتر در روز می‌پیمود؛ و این به مراتب، سریعتر از سرویس پستی ایران در همین راه، در اثنای ۲۰ ساله اول سده بیستم بود. کار ساختمان کاروانسراها با سرعت شگفت‌انگیزی آغاز گردید، و شبکه منظمی جمیع سراز فعالیت بازرگانان را به یکدیگر متصل ساخت. این کاروانسراها بقدری مفید و مغتنم بود که در اندک مدتی، طرف توجه سوداگران و مسافران قرار گرفت، و با احداث آنها تردد کاروانها و کار تجارت بطرز محسوسی، افزایش یافت. اصولاً کاروانسرای شاهعباس، به مراتب، وسیعتر و مجللتر از کاروانسراهایی بود که آن موقع در ایران ساخته می‌شد. از آنجمله است کاروانسرای گز در هیجده کیلومتری اصفهان، در کاروانسرای مادر شاه، مشهور به سرای فتحیه، در خود اصفهان، پایتخت کاروانسراسازی، احداث آب انبارها و مساجد لازم آمد.»<sup>۱</sup>

در یکی از نامه‌هایی که شاهعباس به عبداللهخان اوزبک نوشته، وی را به عدل و احسان و اقدام به فعالیت‌های عمرانی دعوت می‌کند، و مخصوصاً پیشنهاد می‌کند که در راه حفظ جان و مال حجاج که قصد زیارت بیت‌الله‌الحرام را دارند، توجه مخصوص مبذول دارد. «سردم آن دیار را امر فرمایند که هر کس از وضع و شریف و رعیت و سپاهی، اراده طواف مکه معظمه و مدینه مشرفه داشته باشند، بلاذغدغه احرام بسته متوجه شوند که در ممالک محروسه آزار و مضرتی بدیشان نمی‌رسد. تجار و مترددین نیز بفرغت خاطر، آمد شد نمایند که بجهت عداوت و کدورت طرفین، احدی را یارای آن نیست که حجاج بیت‌الله‌الحرام و زوار مدینه و تجار و مترددین را مانع گشته آزار نمایند. بدینجهت، رفعت پناه، محمدقلی بیگ ایشک آقاسی خاصه شریفه را رواته خدمت فرموده به اعلام این مقدمات که باعث ثواب دارین است، مبادرت نمودیم. اگر کلفت و کدودت را منظور نفرموده مضمون «گه صلح صلح و گه جنگ جنگ» ملحوظ خاطر انور بوده باشد، ثواب آن به روزگار فرخنده آثار ایشان و ما عاید خواهد گشت.»<sup>۲</sup>

به طوری که از سفرنامه سیاحان خارجی برمی‌آید، در دوره شاهعباس، بیش از پیش، در راه تعمیر راهها و تأسیس کاروانسراها و تأمین آذوقه مسافرین سعی و تلاش شده است. «بعضی فواصل را که در آن روزگار، سیاحان خارجی طی کرده‌اند بدین شرح می‌توان دید: از تبریز تا اصفهان را کادو، ۲۴ دوزه می‌آمد؛ از گرگان تا اصفهان ۱۲ دوزه؛ و از بندر ریگ تا

۱. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، پیشین، ص ۲۱۶-۲۱۵ (به اختصار).

۲. اسناد و نامه‌های تاریخی اجتماعی دوزه صفویه، پیشین، ص ۲۶۲ (به اختصار).

کازرون ۶ روزه؛ و از کازرون تا شیراز ۵ روزه. علیقلی خان، حاکم شیراز، اغلب این راهها را ساخته، کوه را تراشیده و بعضی جاها بواسطه یک پل، دوکوه را بهم اتصال داده است [تاورنیه، ص ۲۷۵].

از شیراز تا اصفهان ۹ روز راه است؛ از کرمان به اصفهان با اسب، کمتر از ۲۵ روز راه نیست. چیزی که در این راه خشک بی آب و علف مایه تسلی خاطر هست فقط این است که هر شب برای سکونت، مسافر به یک کاداناسرا و آب انباد می رسد. اغلب این منازل و راحتگاهها زمان قلیلی است که به همت محمد علی بیگ، ناظر رئیس دربار شاه و خزانه، آباد شده اند [تاورنیه، ص ۲۸۹].

از هرمز تا کرمان ۲۲ روز راه است، و بعضی جاها پیچ و خمها دارد که راه نیمساعتی پیاده را باید در ۴ ساعت، سواره پیمود. از بندرعباس تا لار ۷ تا ۸ روز راه است؛ از سفندج تا همدان ۳ روز، و از همدان تا اصفهان ۹ روزه با اسب و ۱۸ روزه با کاروان باید آمد. خود شاهعباس راه اصفهان تا مشهد را ۲۸ روزه پیاده رفت. و البته این راه راه تجارته نبوده ولی بالاخره، شاه هر روزی حدود ۶ فرسنگ پیاده می رفت.<sup>۱</sup>

«بعضی جادهها را به دستور شاهعباس، سنگفرش کردند. می گویند، شاهعباس ۹۹۹ کاروانسرا ساخت.» تاورنیه در باب کاروانسرای شاه صفی در تبریز، می نویسد: «کاروانسرای شاه صفی در منزل اول تبریز بسیار وسیع و راحت است، و یک صد مسافر با اسبها و مراکب می توانند در آنجا منزل نمایند. در تمام خاک ایران، خصوصاً از تبریز تا اصفهان و از آنجا تا هرمز، در مسافتهای معین، کاروانسراهای عالی دیده می شود. [ص ۱۲۲].»<sup>۲</sup> این کاروانسراها گاهی موقوفات عمده نیز داشته است. شاردن گوید: کاداناسرای شاهی قدیم ۲۵۰ حجره و یک حوض بزرگ و درختان عظیم دارد.<sup>۳</sup>

جاسترین توصیف از کاروانسراهای عهد صفویه بوسیله تاورنیه بعمل آمده است. او می گوید: «کاروانسراها تقریباً مثل محوطه دیرها و معمولاً یک طبقه هستند؛ بنای دو طبقه خیلی بندرت دیده می شود. یک در بزرگ مدخل آن است، و در سه ضلع دیگر، وسط، یک تالار یا یک اتاق بزرگ ساخته شده که مخصوص است برای سکونت محترمین. در دو طرف تالار وسط، حجرات و اتاقهای کوچک قرار دارد که هرکس یکی از آنها را اختیار می کند. این حجرات، دوسه پا از زمین حیاط مرتفعتر و در یک خط بنا شده اند؛ و طویله ها در عقب و پشت اتاقها هستند. گاهی طویله ها هم مثل اتاقها برای سکونت مناسب است. اغلب مسافرین در زمستان، بیشتر مایلند در طویله ها اقامت کنند؛ چه از حجرات معمولی گرمتر است. از حجرات کاروانسرا یک پنجره بسوی آخر باز می شود. حجرات کاروانسرا بدون فرش، و تهیه لوازم زندگی، رختخواب و لوازم طبخی به عهده مسافر است. مسافرین می توانند مایحتاج زندگی را، به قیمت مناسب، از کاروانسرا دارها خریداری نمایند. در بیابانها بابت کرایه حجره،

۱. دك: سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۹۹.

۲. به نقل از همان، ص ۱۰۳.

۳. سیاحتنامه شاردن، پیشین، ص ۳۳، ص ۳۶.

چیزی از مسافر نمی‌گیرند؛ ولی در شهرها از هر مسافر وجه مختصری دریافت می‌کنند.

در کاروانسرا پیش از یکصد سوار نمی‌توانند سکنی گزینند. احدی نمی‌تواند بزور حجره‌ای را که دیگری برای خود انتخاب کرده از او بگیرد. در کاروانسراها بین غنی و فقیر امتیازی نیست. شب، در کاروانسرا را می‌بندند و کاروانسرادار مسؤول همه‌چیز است، وعده‌ای را برای مراقبت و پاسبانی می‌گمارد.

وضع کاروانسراها در ایران بهتر از عثمانی است. کسانی که با کاروان مسافرت می‌کنند، از امنیت بیشتری برخوردارند. ولی این نوع مسافرت بکندی انجام می‌شود. راهی که یک دسته زبده سوار در یک روز طی می‌کنند، قافله قاطر در دو روز و شتر در ۴ روز طی می‌نماید. تجار از میان خود یک رئیس اختیار می‌کنند که او را کاروان‌باشی می‌نامند. تعیین ساعت حرکت و اتراق و رفع اختلافات میان مسافران و تقریباً حکومت کاروان به عهده کاروان‌باشی است. [ص ۹۰۳].<sup>۱</sup>

بطوریکه تاورنیه و دیگر سیاحان نوشته‌اند، دولت در راه تأمین امنیت راهها سعی فراوان می‌کرد. حکام مسؤول سرعت کالاها بودند، و از روی ثبت دفتر تاجر و قسمی که یاد می‌کرد، ناگزیر بودند غرامت او را بپردازند. در عالم‌آرای عباسی، صفحه ۶۰۶ آمده است: «مال هر کس از تاجر و مترددین سکنه هر بلاد که دزد و حرامی ببرد، بی‌روی نموده پیدا کرده به صاحب رسانند، والا خود از عهده برون آیند؛ و این قاعده را در کل ممالک مستمر ساختند.»<sup>۲</sup>

برای حفظ راهها مبلغی بعنوان راهداری می‌پرداختند. تاورنیه می‌نویسد: «در سرند، ۱۳ عباسی برای هر بار شتری به نام راهداری می‌گرفتند که معادل چهارراکو بود [ص ۱۱۰].» در چنین موقعیت معنای بود که «توافق تجارت ابریشم که گاهی به هشتصد نهصد شتر می‌رسید، از اردبیل می‌گشت [ص ۱۲۸].»<sup>۳</sup>

— در زمان قدرت شاه عباسی کبیر، چنانکه اشاره شد، وضع راهها رضایت بخش بود، ولی بعد از مرگ این پادشاه، اندک‌اندک، آثار ناامنی و بی‌ثباتی در سراسر کشور آشکار شد. لاکهارت می‌نویسد: «یکی از علائم ضعیف شدن قدرت پادشاه، ناامنی راههای کاروانی بود (زیرا به معنی جدید راهی وجود نداشت). اگر چه جهانگرد فرانسوی به نام آندره دولیه‌دلاند<sup>۴</sup> که در اواخر سلطنت شاه‌عباس ثانی در ایران بود، نوشته است که امنیت کامل در آن راهها حکمفرما بود؛ ولی سایر جهانگردان اروپایی چنین عقیده‌ای نداشتند. درست است که در آن ایام، اشخاصی به نام داهداد وجود داشت، ولی این اشخاص مأموران گستاخ و بی‌ثربیتی بودند، و اگر عده آنها از مسافران بیشتر بود، اسوال کسانی را که می‌بایستی محافظت کنند به باد غارت می‌دادند.

وضع راهها  
در اواخر  
عهد صفویه

۱. به نقل از سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ۱۰۸-۱۰۶.

۲. همان، ص ۱۰۹.

۳. همان، ص ۱۱۰-۱۰۹.

پهل لوكا که در سالهای ۱۷۰۰ و ۱۷۰۱ در ایران بود، از بدرفتاری آنها شکایت می‌کند و می‌گوید: «برای آنکه به‌شما هتاکي نشود، باید همیشه فحش و ناسزا بگویند و اسلحه در دست داشته باشید. جهانگرد مذکور می‌نویسد، شاه عده‌ای را در خدمت خود نگاه می‌داشت که به قلع و قمع دزدان پرداختند. این اشخاص بعد از آنکه دزدان را بقتل می‌رسانیدند، سرهای آنان را به‌حضور شاه می‌بردند تا پادشاه خود را دریافت دارند. همچنین برای بدست آوردن انعام، مردگانی را که بتازگی مدفون شده بودند از گور بیرون می‌آوردند و سر آنان را بعنوان سر دزدان به‌دربار می‌بردند.»<sup>۲</sup>

نقاش هلندی، کرنلیوس دوبروین<sup>۳</sup>، هنگامی که در اواخر ۱۷۰۳، به اصفهان رسید، فوراً با اوضاع آشنا شد و درباره شاه نوشت: «پادشاه شیفته و فریفته زنان و پابند شهوت و هرزگی شده است، و توجهی به امور مملکت ندارد. در نتیجه رفتار ناپسند او، عدل و داد از کشور رخت بر بسته و هرج و مرج و شرارت و فساد رایج شده است. بهمین علت، در راهایی که سابقاً امن بود اکنون دزد و داهزن می‌بینیم.»<sup>۴</sup> این گزارشها بخوبی نتایج شوم حکومت فردی را آشکار می‌کند و نشان می‌دهد که در ایران سازمان و تشکیلات ثابتی برای تأمین آسایش عمومی وجود نداشت. با حکومت افراد لایق، آسایش نسبی برقرار می‌شد و با سرگ آنها آشفته‌گی آشکار می‌گردید فریزر<sup>۵</sup> درباره راههای مازندران، چنین می‌نویسد: «هیچ ناحیه‌ای ندیده‌ام که از نظر نظامی مثل این ایالات غیر قابل عبور باشد. در این نواحی، راه ساخته شده بجز راهی که سابقاً شاه‌عباس ساخته است وجود ندارد، و آن هم چنان از بین رفته است که باید راهنمایی برای پیدا کردن آن با خود برد.»<sup>۶</sup>

تاورنیه، بتفصیل، از خصوصیات راههای ایران سخن می‌گوید: در راهها، دزدان غالباً بطور دسته جمعی، هجوم می‌کنند؛ بنابراین باید کاروانباشی یعنی رئیس کاروان کاملاً مراقب باشد. انتخاب کاروانباشی با مسافری است؛ اگر اکثر مسافری ترک باشند، کاروانباشی از بین ترکها، و اگر اکثریت مسافری کاروان را ارامنه یا ایرانیان تشکیل دهند، رئیس قافله ارمنی یا ایرانی خواهد بود (انتخابات آزاد و دموکراتیک!).

کاروان بر دو قسم است: یکی شتری است که زیاده‌تر معمول است بجهت آنکه ارزانتر است؛ چه شتر کمخرج و بارکش است و بعضی از شترها بار سه اسب، بعضی بار چهار پنج اسب را می‌برند. در میان کاروان شتری، اسب و قاطر هم هست، زیرا سواری شتر ناراحت است برخلاف یرتمه. یک قسم دیگر کاروان، فقط اسبی است. اگر بخواهد اسب بگیرد، در میان کاروان اسب و یابوی کرایه هم یافت می‌شود. در مشرق زمین، منازل بین راه را باید یکفنس پیمود؛ خواه با کاروان، خواه زنده سوار یا تنها؛ اما منازل بین راه مختلف است: یک

1. P. Lucas

۲. تاریخ صفویه، پیشین، ص ۴۹ به بعد.

3. C. de Bruyn

۳. تاریخ صفویه، پیشین، ص ۵۴.

5. Fraser

۶. تاریخ صفویه، پیشین، ص ۲۸۴.

روز ده ساعت و یکروز ۱۲ ساعت. و علت این اختلاف پیدانشدن آب است. در تابستان، برای فرار از حرارت سوزان آفتاب، کاروانها در شب حرکت می کنند و عدهای نیز برای آنکه روز به منزل برسند و فرصت انجام کارهای لازم را—داشته باشند، حرکت کاروان را در شب ترجیح می دهند. اگر کاروانی غروب به منزل برسد، فرصت کافی برای چادر زدن تهیه آذوقه و طبخ غذا نخواهد بود.

در کاروانهای شتری، گاه دزدان زبردست یک یا چند شتر را از قافله می ربایند و دنباله طناب را وصل می کنند. و چون به پای شتر نمی توان نعل کوبید، سروصدایی براه نمی افتد. در مسافرتهای شبانه، مسافری برای اینکه مغلوب خواب نشوند، به کشیدن توتون، خواندن آواز و نواختن نی می پردازند. با این حال، گاهی نزدیک صبح، چنان خواب غلبه می کند که از اسب بزیر می افتند و از شدت خواب، سلفت نمی شوند. تک سوارها گاهی جلو می روند و در جای مناسبی می خوابند و عنان اسب را در بازوی خود می گذارند تا کاروان برسد و آنها را بیدار کنند. کاروان در جایی اردو می زند که به آب نزدیک باشد. وقتی که آفتاب غروب می کند، چاووشها که مردمی فقیر هستند به پاسبانی و حراست مشغول می شوند و به مردم اعلام خطر می کنند. هر وقت کاروانباشی بگوید، چاووشها فریاد می کنند که مردم اسبها را زین کرده آماده حرکت باشند. مردم نیز فوراً آماده می شوند. در منازلی که دزدگاہ و خطرناک است، به چاووشها مبلغی بابت حفظ و حراست کالاها اجرت می دهند. مسافری هنگام حرکت، باید خود را بسبک آن مسلکتی که بطرف آن می روند، سلبس نمایند؛ اگر در خاک عثمانی است، بسبک عثمانی، و اگر در خاک ایران است، بطرز ایران؛ والا اسباب خنده و تمسخر می شوند و ممکن است حکام ولایات آنان را ستمم به جاسوسی کنند.

اگر کسی بخواهد عمامه بگذارد، باید سر خود را بتراشد؛ زیرا روی مو عمامه بند نمی شود و لیز می خورد. اما در خصوص ریش، هرکس ریشش بلندتر باشد، در خاک عثمانی محترمتراست ولی در ایران، ریش را می تراشند، و سبیل هرچه بلندتر و کلفتتر باشد، قشنگتر و گرامیتراست. سن یک قاپوچی شاه ایران را دیدم، سبیلش بقدری بلند بود که می توانست در پشت گردن گره نماید. به این مناسبت، مواجیش دو مقابل شده بود. برای مسافرتهای طولانی، بردن مشک آب و حمل مقداری بیسکویت و برنج، ضروری است؛ زیرا در غالب منازل، تخم سرخ، جوچه و نان تازه و علیق چهارپایان بدست می آید. علاوه بر این، یک چادر با لوازم آن و لحاف و تشک برای خود و جل و بند برای اسبها نیز از واجبات است. وقتی که کاروان به نزدیک منزل می رسد، بازرگانان زودتر می روند تا جای مرتفع و مناسبی برای انداختن بارها پیدا کنند تا اگر باران بیارد آسیبی به مال التجاره نرسد. برای حفاظت از باران، روی کالاهای خود نمد یا فرشی می گسترانند. پس از استقرار کاروان، معمولاً گودالی در زمین می کنند و روی آتش، پلو یا غذای دیگری درست می کنند.

تاورنیه می گوید که در مسافرتهای عدیده خود به آسیا و ایران، همواره از کمی آب رنج برده است و گاه چند ساعت برای تهیه آب، معطل می شده، زیرا چاروادارها تا تمام شترها و قاطرها و خرهای خود را سیراب نمی کردند به کسی اجازه نمی دادند که به آب یعنی به چشمه یا چاه یا آب انبار نزدیک شود.



همینکه کاروان متوقف شد، هر کس به کاری مشغول می‌شود؛ یکی به زدن چادر می‌پردازد؛ یکی به کندن زمین برای اجاق، و دیگران برای تهیهٔ هیزم، آب، آذوقه و غلیق و دیگر ضروریات، به سعی و تلاش می‌پردازند. تاورنیه می‌نویسد: یک بار، برای تهیهٔ آب در جنوب ایران، نزاعی شدید درگرفت و یک نفر کشته شد. وی شرح مفصلی از سودمندی قناعت و کمخوراکی شتر می‌نویسد و می‌گوید این حیوان همینکه از زیر بار آزاد شد، به‌چرا می‌پردازد و مقداری تیغ و خوار می‌خورد و به محل کاروان مراجعت می‌کند. در آنجا دوگلوله نواله که از آرد جو به‌بزرگی دو مشت تهیه شده به حیوان می‌دهند. در مورد قناعت شتر در آب، می‌نویسد: که یک بار شترهای ما ۹ روز آب نخوردند. زخم و جراحت شتران را با بول و ادرار معالجه می‌کنند.<sup>۱</sup>

یک کاروان‌رای جالب: شاردن در سفرنامهٔ خود، ضمن گفتگو از بازار «مقصود بیگ»، از زیباترین کاروانسراهای اصفهان یعنی «کاروانسرای مقصود عصار» نام می‌برد که به‌شکل مربع مستطیل بوده و دو طبقه ساختمان داشته است. هر سمت کاروانسرا دارای ۲۴ اتاق در طبقهٔ فوقانی بود. اتاق وسطی هر ضلع از بقیهٔ اتاقها بزرگتر، و طاق آن مانند مدخل کاروانسرا ضربی و مزین به کاشیهای معرق بوده است. حیاط کاروانسرا سنگفرش بود... و حوض بزرگ نواره‌داری در وسط داشته است. بطوری که شاردن نقل می‌کند، در کتیبه‌های این کاروانسرا کلمات قصاری با کاشی، به‌شرح زیر، نوشته شده بوده است: «برای مسافر دو چیز لازم است: یکی پول کافی برای رفع نیازمندیهای او و دیگری شمشیر برای حفظ و حراستش. اگر خواهی به مقصود برسی، شب هنگام حرکت کن؛ روز فاش‌کنندهٔ راز و شب راهنمای باوفایی است. تمام روزها پسران یک پدر هستند و همهٔ شبها خواهران یکدیگر. از این روز و شب غیر از آنچه پیشینیان توقع داشتند نخواه.»<sup>۲</sup>

تاورنیه در سفرنامهٔ خود، می‌نویسد: «از کرمان به اصفهان با اسب در حدود ۲۵ روز راه است. هر جا که آب پیدا شود، زمینها حاصلخیز و خوب است؛ اما چون آب کمتر پیدا می‌شود، مسافت دراز در صحرای خشک و بی‌آب و گیاه للال‌انگیز است. چیزی که مسافر را تسلی می‌دهد این است که هر شب به یک کاروانسرا و دو آب انبار می‌رسد و می‌تواند در آنجا رفع خستگی کند.»<sup>۳</sup>

### راههای ارتباطی کرمان

کندی حرکت و وسایل نقلیه: تاورنیه سیاح فرانسوی، که در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم و شاه سلیمان در ایران بود، می‌نویسد: در سنهٔ ۱۰۶۴ میلادی که از هندوستان برمی‌گشتم، از طریق هرمز به کرمان حرکت کردم و با اسب ۲۷ روزه به آنجا رسیدم. در این فاصله، آب یافت نمی‌شود. به‌نظر تاورنیه، در ایران، قاطر از سایر چهارپایان برای سواری

۱. رک، سفرنامهٔ تاورنیه، پیشین، ص ۱۹۹ به بعد.

۲. رک، سفرنامهٔ شاردن در قسمت اصفهان. ترجمهٔ سید ابوالقاسم عریضی؛ به نقل از، گنجینهٔ آثار

تاریخی اصفهان، ص ۳۹۴.

۳. زندگی شاه‌عباس اول، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۲.

مناسبت است و بزرگان و اعیان و فنی‌نشان بالا می‌رود، قاطر را بر اسب ترجیح می‌دهند.<sup>۱</sup> کاری در سفرنامه خود، می‌نویسد که در سال ۱۶۹۴، پس از تحمل رنج فراوان، از راه عثمانی به ایران رسیدیم. «در سرحد ایران، تشریفات گمرکی و باز کردن و تفتیش بار و بنه مسافران مرسوم است، ولی هر مسافری در خورشان خود، هدیه‌ای به مأموران می‌دهد.»<sup>۲</sup> وی ضمن توصیف یکی از دهات، می‌نویسد: «وسیلۀ نقلیۀ اهالی دهکده غالباً گاوهای پالانداری است که برای حمل و نقل بارها، بخصوص حمل نمک سفید»<sup>۳</sup> بکار می‌رود. وی، مانند تاورنیه، می‌نویسد: «خطر راههای ایران براتب، کمتر از عثمانی بود.»<sup>۴</sup> ولی کاری از طمع ورزی راهدارها شکایت می‌کند و می‌نویسد: «اینان می‌خواستند از من و پردومینیک برای کاتولیک بودنمان، پول بیشتری بگیرند. ولی من در مقابل این بیحسابی و زورگویی، مجبور شدم که تپانچه خود را از کمر بیرون کشم و تهدیدشان کنم. آخر، دست از گریبان من برداشتند و بهریش پردومینیک چسبیدند، تا اینکه تپانچه دیگرم را به او دادم، و مخصوصاً توصیه کردم در صورت ضرورت، شلیک کند. در مقابل این مقاومت، مجبور شدند بهمان مقرری تفری یک عباسی، قناعت کنند.»<sup>۵</sup>

کاری، مکرر، از بیرحمی و زورگویی محافظان راهها شکایت می‌کند و می‌نویسد: برای عزیمت از نخجوان به اصفهان، «دو رأس اسب خوب، رأسی ده عباسی برای یک‌ماه؛ یکی برای خود و دیگری برای نوکرم، کرایه کردم. پس از طی ۲۹ میل راه در عرض نه ساعت متوالی، روز چهارشنبه، به جلفا رسیدیم. در این قسمت، مسافران مجبور بودند با قایقی از رود بگذرند. کرایه عبور از رود ارس برای هر مسافر با اسب نیم عباسی است که توسط راهدار-های نخجوان اخذ و در مقابل آن قبضی داده می‌شود که در ساحل مقابل باید ارائه نمود، والا کرایه عبور را دوباره مطالبه می‌کنند. در این محل، ویرانه‌هایی از پل قدیمی مشهود است که گویا در یکی از جنگها بوسیله یکی از سلاطین ایران، ویران گردیده است.»<sup>۶</sup>

کاری ضمن توصیف مسافرت خود، بار دیگر، از مظالم راهدارها شکایت می‌کند و می‌نویسد: «چهار میل به‌مرند مانده، ما باز هم به یک دسته راهدار بیرحمت‌تر از دزدگردنه گرفتار شدیم (مخصوصاً به فرنگیها خیلی کم‌اعتنایی، بیرحمتی و حتی هتاک می‌کنند). بدون حساب، هرچه ایشان بخواهند می‌گیرند. هر کدام نیز چماق درازی مثل نجبا بدست دارند. برای تفتیش و گمرک بار و بنه، هیچ قانون و حسابی در میان نیست، مثلاً برای لوازم ضروری یک مسافر با اسباب و مال التجاره بسیار قیمتی، کمترین فرقی در میان نیست. علیهذا مبلغ ۵ عباسی که وجه گرانی است، برای هر رأس اسب و مسافر دریافت می‌شود. تازه اگر این راهدارها بتوانند تمام دارایی مسافر بیچاره را از دستش بگیرند و لخت و برهنه راه بیندازند،

۱. سفرنامه تاورنیه، پیشین. ص ۱۱۳-۱۱۲.

۲. سفرنامه جملی کاردی، ترجمه عباس عبدالملکی کاردک، ص ۴.

۳. همان. ص ۱۰. تصحیح.

۴. همان. ص ۱۲.

۵. همان. ص ۱۹ (به اختصار).

نه تنها مضایقه ندارند، ممنون هم نیستند.»<sup>۱</sup>

کارری در جای دیگر می‌نویسد: «مسیونرهای فرانسوی که با نهایت مهربانی از من پذیرایی می‌کردند، همیشه سرا از جیب‌برهای زبردستی که در کوچه‌ها و بازار تبریز هستند برحذر می‌داشتند و می‌گفتند که با احتیاط تمام، از اسوا و جیبهای خود حفاظت کنم. و همچنین توصیه می‌کردند کاری نکنم که به‌گیر راهدارها و مأمورینی بیفتم که حقوقی از دولت دریافت نمی‌دارند، و برای مردم و مسافران خارجی، دردسر و اشکال می‌تراشند و به بهانه‌ای آنها را جریمه می‌کنند؛ چنانکه روزی از من بیچاره بدون دلیل و مجوزی پنج عباسی گرفتند.»<sup>۲</sup>

کارری در سفرنامه خود، مجموعاً از وضع راهها و جاده‌های ایران رضایت دارد و می‌نویسد: «در سراسر جاده‌های ایران، کاروانسراهای مجهز و خوبی بنا شده که تقریباً چهار میل از هم فاصله دارند.»<sup>۳</sup> در جای دیگر، چنین اظهارنظر می‌کند: «کاروانسراها تا حدی راحت و بعضی دو طبقه هستند.»<sup>۴</sup>

کارری ضمن مسافرت به شیراز، از ایژد خواست می‌گذرد و در عرض ۱۲ ساعت، ۳۲ میل طی طریق می‌کند و در مورد این خط سیر، می‌نویسد: «راهی مخوف و پر از راهزن بود. هنگام طلوع فجر، به کاروانسرای دهکده رسیدیم، اما چون پر از مسافر بود ناچار به خانه ویرانه‌ای پناه بردیم، در واقع طویله بود؛ بین چهارپایان، به‌استراحت پرداختیم. بزرگترین رنج سفر این بود که شب راه می‌رفتم و روز با مگسها دست بگریبان می‌شدم. غم دیگری نداشتیم؛ وسایل زندگی از هر لحاظ فراوان بود.»<sup>۵</sup>

کارری در عرض چندساعتی که ناچار به توقف گردید، با تعجب ناظر آمد و رفت قافله‌ها و کاروانهایی بود که با قریب پانصد اسب و قاطر از جاده می‌گذشتند. وی می‌نویسد: «راهی دایر و پرمسافر بود. مسافری همه از این جاده می‌گذرند.»<sup>۶</sup> کارری می‌نویسد: ضمن حرکت بسوی شیراز، «سرا سه دزد را دیدم که راه زده آدم کشته و به‌دست سربازان خان دستگیر و به‌چوب بسته شده بودند. تعذیبی می‌دیدند که نظیر آن را در شرح حال بردگان گناهکار روم قدیم می‌توان دید.»<sup>۷</sup>

کارری در آخرین روزهای مسافرت خود، برای حمل بیماری، کجاوه‌ای از لار کرایه می‌کند. وی می‌نویسد: «کجاوه را بر روی شتر یا قاطر می‌بندند و زن و بچه یا پیرو بیمار را در آن می‌نشانند.»<sup>۸</sup>

کارری در جای دیگری از سفرنامه خود، از سوء سیاست شاه یاد می‌کند و می‌نویسد: «اهالی میانه از کثرت مالیاتی که شاه بر آنها بسته، به‌ستوه آمده و از روی ناچاری، میانه را

۱. همان، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۳۶.

۳. همان، ص ۳۹.

۴. همان، ص ۵۴.

۵. همان، ص ۱۷۴.

۶. همان، ص ۱۹.

۸. همان، ص ۱۹۳.

ترك کرده و در راهها به راهزنی پرداخته‌اند.»<sup>۱</sup>

اسبهای سلطنتی: بهترین و زیباترین وسیله نقلیه قدیم اسب بود. کاروری در سفرنامه خود، مختصات اسبهای سلطنتی را چنین توصیف می‌کند: «اسبهای بسیار خوب با میخ طویله و آخورهای زرین، همه‌جا به چشم می‌خورد. در پای پاره‌ای از اسبان، حلقه‌های زرینی نیز وجود داشت. دیروقت بود از تماشای همه اسبها منصرف شدم، گفتند در حدود ۱۰۰ اسب اصیل در این طویله‌ها وجود دارد، و همیشه دو رأس از آنها زین کرده و آماده در مقابل کاخ شاه بنویت، نگهداری می‌شود. علاوه بر شاه، زنان حرم و خواجه سرایان و درباریان نیز برای سواری از آنها استفاده می‌کنند.»<sup>۲</sup>

در دوران قدرت شاه‌عباس کبیر، چنانکه در جلد دوم یادآور شدیم، امنیت کم‌نظیر در سراسر ایران وجود داشت، و آثار سیاست داهیانۀ این مرد، کمابیش تا اواخر سلطنت شاه‌عباس دوم مشهود بود. از عهد شاه سلیمان به بعد، بنیان امنیت و آرامشی که از برکت مراقبت و دلسوزی مداوم شاه‌عباس پدید آمده بود متزلزل گردید. بی‌حالی و میکساری شاه سلیمان و فساد و عیاشی شاه سلطان‌حسین، زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم ایران زمین را یه‌تباهی و انحطاط سوق داد.

«در دوره نادر، مادام که جنون مال‌اندوزی و آدمکشی بر او چیره نشده بود، مردم از امنیت نسبی برخوردار بودند. با قتل نادر، بار دیگر، آشفتگیها و جنگهای فتوادی برای کسب قدرت تا روی کار آمدن کریم‌خان زند، ادامه یافت و فعالیتهای بازرگانی تا حدی تعطیل شد. در دوره کریم‌خان، بار دیگر، جنبشهای تجاری آغاز شد ولی این دوره نیز کوتاه بود و تنها پس از استقرار حکومت آغا محمدخان قاجار و جانشینان او، امنیت نسبی راهها در ایران استقرار یافت. و این امنیت ناقص تا روی کار آمدن حکومت پهلوی و سرکوبی قطعی اشرار و ایلات و عشایر، دوام یافت. از دوره رضاشاه در اثر مبارزه با قدرت فتوادلها، امنیت و تمرکزی بیسابقه، توأم با استبداد مطلق در ایران پدید آمد و زمینه تا حدی برای فعالیتهای اقتصادی فراهم گردید.»<sup>۳</sup>

از اواخر عهد صفویه تا روی کار آمدن نادر، راهها ناامن بود. در عهد نادر، راهها تا حدی امن گردید ولی با سرک او، بار دیگر ناامنی آغاز شد. طیب نادر شاه می‌نویسد: در عهد نادر، بسیار نادر اتفاق می‌افتاد که انسان، با امنیت و بی‌مزاحمت، سفر کند. اگر مسافر در راه با مسورین سلطان یا بزرگان دولت روبرو می‌شد و اسب ایشان خسته و رنجور بود، اسب مسافر را بزور می‌گرفتند و اسب علیل خود را به او می‌داند، و از این رو بود که تجار فرودمند نیز عموماً در کادوان مولا خر می‌شدند.<sup>۴</sup>

در سال ۱۱۴۷ هجری قمری که نادر می‌خواست از راه سیستان به افغانستان برود،

۱. همان، ص ۳۱.

۲. همان، ص ۱۱۴.

۳. رك، مجله پرسپه‌های نادپخی، سال هفتم، شماره [مسلل] ۳۸، ص ۱۶۱ به بعد.

۴. رك، نامه‌های طیب نادرشاه. ترجمه علی اسفهرری، به اهتمام حبیب پنهانی، ص ۲۲.

هنگامی که از صحراهای جنوب خراسان عبور می‌کرد، او و همراهانش در صحرا بر اثر طوفان ماسه، گم شدند و ذخیرهٔ ایشان به‌اتمام رسید. امیرحسین، حکمران طَبَس، خود به اتفاق چند هیئت که سوارشتران جمازه بودند، با آذوقه و آب، به‌جستجوی نادر پرداختند و سرانجام، به‌وی و همراهانش درحالی که از فرط گرما و تشنگی از حال رفته بودند، رسیدند. امیرحسین به‌هر یک از آنها یک جرعه آب داد وگفت با این حال که شما دارید، اگر زیاد آب بنوشید تلف خواهید شد و حرکت هم برای شما خوب نیست و باید لااقل یک روز استراحت نمایید. امیرحسین هرربع ساعت، یک مرتبه، دو جرعه آب به‌نادر می‌داد تا اینکه پس از چند ساعت، تشنگی نادر تسکین پیدا کرد. سپس برای همه غذای گرم آماده کردند.<sup>۱</sup>

از مرگ نادر تا روی کار آمدن کریم‌خان زند، امنیت و آراش حقیقی در ایران وجود نداشت فقط در دوران کوتاه قدرت او، مردم نفس راحتی کشیدند.

با مرگ کریم‌خان زند، بار دیگر، اغتشاش و ناامنی در ایران سایه افکند. سران عشایر و ایلات که به‌عصیان و غارت خوگرفته بودند، به‌آراش و امنیت نسبی که در دوران زمامداری کریم‌خان حاصل شده بود پایان دادند. آغا محمدخان پس از آنکه زمام اسور را در دست گرفت، درصدد ایجاد امنیت در سراسر ایران برآمد و چون سردی سختگیر و شقی بود، در دوران قدرت او نظم و آراش در سراسر کشور پدید آمد. سرجان ملکم در تاریخ خود، به‌امنیت نسبی دوران او اشاره می‌کند. در زمان سلطنت جانشینانش، امنیت راهها از چیزهایی بود که مردم بسیار آرزو می‌کردند. ابن کار به‌عهدهٔ مأسورانی بود که (اهداد خوانده می‌شدند و به‌قول سوریه<sup>۲</sup> (همان کسی که کتاب حاجی بابا را به او نسبت می‌دهند) بطور کلی، راهداران مأسوریت خود را چنان با خشونت انجام می‌دهند و چنان از مردم اخاذی می‌کنند که همهٔ مسافران به آنان لعنت و نفرین می‌فرستند... آنها کمتر می‌توانند راهها را حفظ و حراست کنند، زیرا پاسگاههای آنان چندان از هم دور است که نمی‌توانند بسرعت باهم ارتباط پیدا کنند، اما عموماً با وضع سلطنت کاملاً آشنا هستند و شاید خود با دزدان هم‌دستند و اگر بخواهند، می‌توانند لانهٔ آنان را کشف کنند.»<sup>۳</sup>

از طرف دیگر، نان‌کفی<sup>۴</sup> چیزی در مذمت راهداران اوایل قرن نوزدهم نمی‌گوید و می‌نویسد: «در ایران، راهزن بسیار کمیاب است و امنیت راهها به‌عهدهٔ سپاهیان است که آنان را راهدار می‌خوانند؛ درغین راهداری، عوارض گمرکی و شهری را وصول می‌کنند و دسته‌هایی از این راهداران، در فواصل معین دیده می‌شوند که آنان را به‌پاسپانی گماشته‌اند تا بتوانند در مواقع خطر به‌هم یاری کنند. مسافرانی را که مظنون باشند، بدقت تفتیش می‌کنند و بسیار مایلند که وظایف خود را بخوبی انجام دهند؛ زیرا در محلی که امنیت آنجا به‌آنان سپرده شده اگر دزدی و راهزنی روی دهد، هر یک از راهداران شخصاً مسؤول

۱. رک: خواجهٔ تاجدار، پیشین، ص ۱۲۲.

2. Morier

۳. داستان درمین سفر به ایران ص ۶۹ بهمد.

4. Tancogne

است.»<sup>۱</sup>

ژویر که در زمان فتحعلی شاه به ایران مسافرت کرده، طرز مسافرت در ایران را چنین توصیف می‌کند: ... مسافرت در مشرق زمین، معمولاً با اسب انجام می‌گیرد و شتر را فقط برای حمل مال التجاره و سایر محمولات به کار می‌برند. تخت روان که نوعی ارابه است، در عین حال که خطرناک است و ناراحت، برای حمل بیماران مورد استفاده قرار می‌گیرد. بهترین طرز مسافرت رفتن با کاروانیان است. در این کاروانها، افراد از هر سنخ و به هر سال وجود دارد. اطفال خردسال دیده می‌شوند که آنها را در کجاوه‌ای بسته به پشت شتر حمل می‌کنند و زنانی دُک به دست، در حالی که به رسیدن پشم اشتغال دارند، افسار شتر را گرفته راه می‌برند. تجار با اسب حرکت می‌کنند، ولی آبی از مال التجاره و کالای خود منفک نمی‌شوند. در اویش و فترا و دیگر مسافران پیاده راه می‌سپزند. پس از رسیدن به محل توقف، مسافران برای به دست آوردن آب، هیمه، علوفه و دیگر ضروریات، به این سو و آن سو می‌شتابند. بارها را بر زمین می‌گذارند و چادرها برپا می‌شود. بدون گذاشتن دیده بان و مراقب، به خواب می‌روند، و گاه در اثر غوغا و ازدحام و سوء تفاهمی، اسلحه بکار می‌برند و افراد کاروان مجروح می‌شوند.

کاروانیان روزانه، پنج الی شش فرسخ، راه طی می‌کنند. فترا در عقب کاروان حرکت می‌کنند و اغلب با صدقه و احسان دیگران، اعاشه می‌کنند. ژویر ضمن بیان مسافرت در ایران به اردوی سلطانی، می‌نویسد: «در میان این جمعیت مختلف‌الشکل و گوناگون، زنانی دیده می‌شدند که یا در تخت روان سر بسته نشسته و یا در پالکیه‌هایی که به طرفین شتری بسته بود جای گرفته بودند. عده‌ای از زنان هم، مانند مردان، سوار بر اسب حرکت می‌کردند. دسته اخیر چادر سفید بزرگی بر سر کشیده بودند بطوریکه از دور مانند اشباح جلوه می‌کردند.»<sup>۲</sup>

سرنگ دروویل، درباره راههای ایران در عهد فتحعلی‌شاه، چنین می‌نویسد: «ایران فاقد راههای شوسه می‌باشد، و ایرانیان برای حمل بار وین، فقط از شتر و استر استفاده می‌کنند. اما در چند سال اخیر، توپخانه واقعی منظمی که با اسب کشیده می‌شود، جانشین توپهای کم قدرت سابق یا زنبورکها شده و به سرعت و توسعه شاهراهها پرداخته‌اند. جاده‌های وسیع غالباً به جبهه‌های جنگ ختم می‌شود.»<sup>۳</sup>

مطالعه سفرنامه سولتیکف، که در عهد محمدشاه قاجار از روسیه به ایران آمده است، مشکلات مسافرت را تا قبل از تعمیر وسایل جدید موتوری بخوبی نشان می‌دهد. او با اینکه مأموریت رسمی داشت، در طول مسافرت، بیداری، گرسنگی و ناراحتیهای گوناگونی تحمل کرده است. وی ضمن توصیف مسافرت خود در حدود قفقاز، می‌نویسد: «در حالت نامیدی، بیجان افتاده بودم؛ و در حالتی که خود را در روی تختخواب یا بهتر بگویم بستری پاره انداختم، بیهوش، تا پاسی

### وضع راهها در عهد قاجاریه

۱. دك، مالك و زادع در ایران، پیشین. (متن و حاشیه) ص ۲۵۹-۲۵۸.

۲. دك، ژویر، مسافرت به اذمستان و ایران. ترجمه محمود هدایت، ص ۲۷۴ و ۲۶۶ (به اختصار).

۳. سفرنامه دروویل، پیشین. ص ۱۱ (به اختصار).

از روز گذشته، روی آن ماندیم. اسبها را یراق کرده بودند، مرا بجانب تفلیس آوردند.

در ایستگاه بعدی، همان داستان تکرار شد؛ اسبی نبود، مجبور شدم پنج ساعت در اتاقی خالی بمانم. بالاخره وسایل ادامه راه را بدست آوردم و بزودی تفلیس را از دور مشاهده نمودم، ولی افسوس! چقدر به تفلیسی که در عالم خیال می‌پروراندم شباهت کمی داشت! این تنها اثرگرستگی، گرما و تمام ناراحتیهایی که از آن رنج برده بودم نبود.<sup>۱</sup>

سولتیکف ضمن توصیف مسافرت خود از تفلیس به ارس، در وصف اتاق خواب خود، می‌نویسد: «من با اضطراب کامل متوجه شده بودم که سقف اتاق پر از تار عنکبوت است و در این باره قبل از آنکه به رختخواب بروم، با نوکر باوفای خود مشورت کردم. فکر کردم که نخستین ضربه جارو آنها را در سراسر خانه پراکنده خواهد ساخت. از ترس آنکه مبادا آنها بیدار شوند بدون صدا خوابیدم. اما با وجود بجا آوردن این احتیاط، در میان خواب، یک قطره مایع سردی روی دستم چکید! آیا زهر رتیل است؟»<sup>۲</sup>

سولتیکف و همراهان پس از فرسنگها طی طریق، قبل از رسیدن به ایروان، به خانه‌ای می‌رسند که از لحاظ آرایش و تزیینات جالب بود، ولی آسایش و راحتی مسافر را تأمین نمی‌کرد: «اتاقی که مرا بدان راهنمایی کردند، باعث تعجب مطبوعی شد. دیوارهای پوشیده از رنگ و روغن به سبک ایران، از طلاکاری و گل‌بوته برق می‌زد. بخاری در یک هلال زیباروی رفت و یک پنجره بزرگ و منقش از جامهای شیشه رنگی، تقریباً تمام وسعت یک دیوار این مسکن زیبا را می‌گرفت. با این حال، باستثنای این تجمل زیبا که تنها برای چشم بود، این عمارت ابداً راحت نبود.»<sup>۳</sup>

سولتیکف در آغاز زمستان از تهران بجانب روسیه حرکت می‌کند. در برگشت نیز، وی با مشکلات فراوانی روبرو می‌شود. در خرم دره، بزودت هوا زیاد می‌شود. در خانه‌ای که مسکن گزیده بود «درهای اتاقها بزحمت جفت می‌شد و سوراخهایی که در دیوارها کرده بودند بجای پنجره بود، بطوریکه با وجود آتش زیادی که در بخاری شعله می‌زد، و نمدهایی که بوسیله آنها کوشش کرده بودند سوراخها را ببندند، و با وجود پوستین عالی خود، نتوانستم خود را نه از باد و نه از سرما حفظ کنم. شمعه‌ها خاموش می‌شد و دود اتاق را پر می‌کرد.

فردا صبح این خبر ناگوار به من رسید که باد غفلتاً بعدی شدید شده و برف بقدری فراوان است که تمام آثار راه از بین رفته. مصمم شدم که همراهان خود و اسبها و اثاثه را رها کنم و بقیه راه را بهمراهی یک مہتر ارمنی، با اسبهای پست بروم. باین ترتیب، چهار دوز می‌توانستم به تبریز برسم. چنانکه می‌خواستم با وسایل مسافرت معمولی این راه را بروم می‌بایست این راه را پانزده دوز یا بیشتر طی کنم. راههایی که در تابستان یک ساعته می‌توان رفت، غالباً در زمستان یک روز تمام لازم است. در قفقاز هر آن بیم آن بود کالسکه سفری می‌ر که با ده یا ۱۲ اسب و چند جفت گاو کشیده می‌شد و سی تا چهل سرد آن را نگهداری

۱. مسافرت به ایران، پیشین. ص ۳۵-۳۴ (به اختصار).

۲. همان. ص ۴۳.

۳. همان. ص ۵۰.

می کردند، در ته پرتگاه بیفتند. خود من در یک سورتمه که با پوست درخت ساخته شده بود و شش اسب آن را می کشیدند، می رقصم.»<sup>۱</sup>

وضعی از یک کاروانسرا در عهد محمدشاه قاجار: سولتیکف پس از ورود به ناحیه عراق (اراک)، به کاروانسرای قدم می گذارد که از سنگ تراش ساخته شده ولی در حال خرابی است.

«در آنجا از دری هلالی شکل که به حیاطی باز می شد، وارد شدیم. در انتهای یک پلکان تاریک و مارپیچ، ایوانی بود که چند در که پرده های منقش رنگارنگ داشت، بر آن باز می شد. پس از مشاهده منزل موقتی که برای من تهیه کرده بودند، نتوانستم از اظهار عدم رضایت به مهماندار خویش خودداری کنم. رئیس کاروانسرا که پیرمردی با چهره مکروه بود، اظهار داشت که برای جا دادن به ما، تمام دخترهای جوان پنج خانواده مختلف را در یک انبار مجاور این اتاقها جمع کرده است.

در آن زمان که تصور می کردم مالک آن منزل هستم، برای آنکه قبل از خوابیدن چیزی بخوانم شعری روشن کرده بودم. ناگهان با تعجب بسیار مشاهده کردم دیوار سرطوبی که در مجاور آن نشسته ام، حرکت می کند. خطای باصره نبود؛ تعداد بیشماری حشرات ترسناک بودند. وحشتزده مدتی سیخکوب در سر جای خود ماندم ولی بزودی بر ترس غلبه کردم. بکمک دستها از پلکان تاریک پرتگاه مانند گذشتم. پای من به اشخاصی که آنجا خوابیده بودند می خورد و سگهایی که همسایگان را نگاهداری می کردند با عوعو خود مرا تعقیب می کردند.

## ۱

سپیده دم مهماندار و صاحب کاروانسرا با عجله پسوی ما آمدند تا ثابت کنند اتافی که از آن شکایت داشتیم بسیار عالی است و گفتند خود شاه عباس چندین بار آنجا خوابیده است. این امر را قانع نکرد. وضع من در دهکده های کوچک و فقیری، که دو شب بعد به آنجا رسیدم، تا حدی بهتر بود. بالاخره پس از تحمل انواع خستگی به زنجان رسیدیم»<sup>۲</sup>

حاجی بابا اصفهانی، طرز مسافرت و وضع کاروانها را در حدود ۱۰۰ سال قبل، چنین توصیف می کند: «کاروان در اوایل بهار حرکت می کرد. ما هم بتدارک سفر پرداختیم. عثمان آغا برای خود قاطری خرید تفومند و یورغه و برای بنده یابویی که علاوه بر سن، قبل منقل و آبداری و خرت و پرت من هم در ترکیبندش بود. غلامی هم داشت که هم تراش بود و هم آشپز و هم مأمور بار کردن و پایین آوردن بنه. استری هم برای او کرایه کرد که علاوه بر او، مفرش، لحاف و دوشک و قالی و آشپزخانه را هم بر او حمل کردیم. بر استر دیگری نیز یک جفت یخدان بار کردیم که هست و نیست ارباب همه در آن بود.

همینکه کاروان حاضر شد، سرشماری کردند و معلوم گردید که عبارت است از دویست نفر شتر و پانصد رأس اسب و استر که همه حامل امتعه گرانبهای عراق بودند. اعضای کاروان از بازرگانان و نوکرها و گماشتگان و چارپاداران و یتیم و چاروادار، کم و بیش،

۱. همان، ص ۱۰۹-۱۰۸ (به اختصار).

۲. همان، ص ۶۳-۶۲ (به اختصار).



به ۱۵۰ نفر می‌رسید. در حدود پنجاه نفر هم زوار امام رضا همراه قافله بودند.

در این قبیل مواقع، براق و اسلحه از واجبات است. حتی عثمان آغا براق کرد؛ تفنگی بلند از چپ براست به‌شانه، بغلطاقی ساغری در زیر بغل، کیسه کمری با دبه‌های ساچمه و باروت و کیفهای چرمین و شاخ دهنه و وزنه و گلوله‌دان همه در میان، دو پیشتو با شمشیری سرکج در کمر، غرق سلاح شد. غلام سیاه نیز شمشیر نیم‌شکسته‌ای و تفنگ بی‌چخماق دست و پا کرده میاهی لشکر گردید.

بدون هیچ چشم زخمی، به‌تهران رسیدیم. برای استراحت خود و چارپایان و هم بمنظور اینکه بر همراهان بیفزاییم، ده روز در آنجا لنگ کردیم. می‌دانستیم که منازل خطرناک پر دور نیست و قبیله‌ای از ترکمانان یاغی راه مشهد را بریده‌اند. اول، بیابانی نمکزار و از آب‌و گیاه بی‌آثار نمودار گردید. چنین بیابان خشک و سوزانی را با منازل کوتاه پیمودیم. هر وقت به آبادی نزدیک می‌شدیم یا به قافله‌ای برسی‌خوردیم، چاوشان پیشاپیش می‌تاختند و با گلپانگهای جانگزا، دوالها را به نقارهایی که از قریوسهای زین اسبان آویخته بودند می‌نواختند و غنغله برپا می‌ساختند. در میان کاروانیان، روز همه روز، صحبتی که در میان بود همان حدیث ترکمانان بود.

به دل‌گرمی عدت یاران و کثرت کاروانیان و با امیدی که به مبارکی و میمنت نیت‌زوار رضا داشتیم، مدام، دم از سردی و لاف سردانگی می‌زدیم و به‌زبان حال، می‌گفتیم: بگذار تا ببیند. بخدا اگر هزاران هزار باشند، بیاری امام رضا، یکی از آنها سرزنده به‌گور نخواهند برد... افسوس که عاقبت آنچه‌آنهمه از آن‌سی‌ترسیدیم برسرمان آمد؛ اولاً صدای تفنگی چند بلند شد و بلافاصله بعد از آن، گردوغبار زمین و زمان را تیره و تار ساخت. پاره‌ای گریختند و جمعی از پا در آمدند. گروهی بی‌صدا گریه می‌کردند و دسته‌ای فغان و فریاد بلند ساختند که یا امام غریب به‌فریاد غریبان برس. چاروادارها تنگ حیوانات را پاره کردند و بارها را به‌زمین ریختند و سوار حیوانات شده پا بفرار گذاشتند. ما نیز صیغه تسلیم را جاری ساختیم. بنای تاراج را گذاشتند و چند دقیقه بعد، خود را مالک اسوال و نفوس بسیار دیدند.<sup>۱</sup>

کاروانسرا: حاجی بابا اصفهانی وضع عمومی یک کاروانسرا را چنین توصیف می‌کند: «لنگه‌های بار جنس بازرگانان در این سوی و آن سوی به‌زمین افتاده بود. درهر گوشه، استرو شتر و چاروادارها و مسافرین و اشخاص بسیار دیگری با لباسهای رنگارنگ، های‌وهوی کنان، سرگرم صحبت و اختلاط بودند. پاره‌ای چون سردگان روی زمین دراز کشیده و مشغول تماشای رفت و آمد مردم بودند و گروه دیگر، بیخیال، با کفشهای پاشنه تخته‌ای بروی سنگ فرش‌تند تند در حرکت و گفت و شنود بودند. صورتها همه غمناک و درهم، سرها همه پر از سودا و معامله و حساب بنظر می‌آمد.»<sup>۲</sup>

در این غزل طیب اصفهانی، به مختصات راهها و مشکلات مسافرین اشاره شده است: منزل بسی دور و به‌پا، ما را شکسته‌خارها و اماندگان را مهلتی، ای کاروانسالارها

۱. حاجی بابای اصفهانی. پیشین. ص ۱۳-۲ (به اختصار).

۲. همان.

آگه ز رنج بادیه باشند واپس مانندگان  
 هر کس که در این کاروان، فهمد زبان عشق را  
 راهها: در شرح حال امیر نظام گروسی، سی خوانیم که وی «در سنه ۱۳۸۹، مراجعت  
 به دارالخلافه نمود. به مرتبه امیر تومانی نایل، به وزارت فواید عامه منصوب. و از لوازم این  
 مشغل، به تسطیح راه صعب المسلك لاریجان تا بلده آمل مأمور شدند، و در مدت دو سال، در  
 تسویه و تسطیح این راه اهتمامات لازمه بعمل آورده و راهی بدان سختی و صعوبت که عبور  
 پیاده نیز در آنجا بدشواری بود، بطوری که کالسکه و عراده با کمال سهولت حرکت نماید،  
 ساخته و آراسته گردانیدند؛ و بعد از فراغت از این امر، معززاً محترماً مقیم دربار همایون، و  
 همه وقت حاضر شورای دولتی بودند.»<sup>۲</sup>

مرکوب ناساز: امیر نظام در وصف مرکوبی ناسرغوب، چنین داد سخن سی دهد:  
 «به هر نهری که می رسید به احتمال این که صاحبش حاجت به غسل از تماسی دارد، یکمرتبه  
 در آب می خوابید و بمحض این که چشمش به یک سر پالایی می افتاد، بملاحظه این که  
 راکبش را خستگی و رنجی برسد، مثل میخ بر زمین دوخته می شد و قدم از قدم بر نداشتند  
 به زبان حال، می گفت:

گر به مغزم زنی و گردنیم

حیوانات اهلی و وحشی در ایران: به نظر ملکم، نیکوترین و پر فایده ترین حیوانات  
 اهلی ایران شتر، اسب و اسب است. گاو فقط برای زراعت در ایران بکار می رود و بسیار نیست.  
 در مملکت خشک و کم محصول ایران، شتر بر همه جانوران دیگر ترجیح دارد. این حیوان  
 در عهد ملکم (دوران سلطنت قتلعلی شاه) در مناطق جنوبی مخصوصاً در خراسان و سواحل  
 خلیج فارس بهترین وسیله حمل و نقل بوده. در خراسان غالباً شتر سرمایه اشخاص دولتمند  
 است. در سایر نقاط ایران، از قاطر که حیوانی پر قدرت و متحمل است، استفاده فراوان  
 می کنند؛ مخصوصاً در مناطق صعب و کوهستانی از این حیوان بیشتر استفاده می شود.

انواع اسب نیز در ایران مورد استفاده قرار می گیرد. در ۱۸۰۰ میلادی که  
 ملکم در ایران بود، مردی پاکت کاغذ را با یک اسب ترکمانی شش روزه از شیراز به تهران  
 آورد. قیمت اسب، بر حسب نوع آن، از سی تومان تا دویست تومان تغییر می کند. با اینکه  
 تأمین غذا و بعضی از البسه مردم ایران فقط از گوشت و پشم گوسفند میسور است، کشاورزان  
 ایران دقت کافی در راه اصلاح نژاد و تربیت این حیوان نشان نمی دهند.

سگ اگرچه در مذهب اسلام ناپاک و نجس است، لکن بسبب صفات حسنه که در  
 این جانور با وفاست، در ایران مانند سایر بلاد، به رفاقت بنی نوع انسان اختصاص یافته است.  
 سگان، شبان رسه، پاسبان خیمه، رفیق شکار و یار غار ایشانند. در ایران که بیشتر آن بیابان  
 فقر است، جانوران وحشی چون شیر، گرگ، شغال، روباه، خرگوش، گورخر، گوسفند وحشی و

۱. مهدی-هیلی (کرد آورده)، گنج غزل.

۲. منشآت امیر نظام حسنعلی خان گروسی، ص ۸.

۳. همان، ص ۶۰.

بزرگوهی و آهو و انواع طیور در آن دیده می‌شود.<sup>۱</sup>

مکتوبی از اعتمادالدوله به عضدالملک: مخدوما، از قراری که می‌شنوم، حالت و

اوضاع مشهد و رفتار مباشرین خیلی بد شده است، و اکثر حرکات

مردم را شما مطلع نمی‌شوید، و بعضی را که مخبر می‌شوید از

کثرت حجب و حیایی که دارید معانت نمی‌نماید. حاجی شهباز،

### وضع راهها در عهد ناصرالدین شاه

مکاری نویسرکانی که از مشهد آمده بود، تفصیلی از رفتار میرزا رضاقلی خان گمرکچی، که

مال کرایه کردن برای حمل تورخانه را به او محول داشته‌اید، حکایت می‌کرد که مال

مکاری و مترددین را می‌گیرد. اگر ضرور ندارد، تعارفی از صاحب مال می‌گیرد و مالش

را می‌دهد. مثل اینکه خود حاجی شهباز، ۲۴ سال داشته است، میرزا رضاقلی گرفته است و

سه روز نگاه داشته، بعد ۲ تومان از حاجی شهباز گرفته و مالهای او را داده است. و هر کدام

را برای حمل تورخانه لازم دارند، مالی هفت هزار و پانصد کرایه قرار می‌دهند. هر اشرفی

هزار دینار کسر دارد، و هر تومان هزار دینار صرف دارد. هر مالی پنج هزار و پانصد عاید

مکاری بیچاره می‌شود، و باز ده روز باید راه برود و در آن راهها هم که آذوقه نیست، گاه وجو

سال خودشان را باید از مشهد بردارند و به این زحمت و سرارت بروند و برگشتن آنها هم

تفصیلی دارد که خدمت نواب و الاحسام السلطنه نوشته‌ام.

این یک راه مداخل و اسباب تاخت و تاز میرزا رضاقلی است، و شما از روی عدم

اطلاع برمی‌دارید و می‌نویسید که امسال گمرک عمل نکرده است، و ضرر دارد؛ و همچنین

کلاتر هم با میرزا رضاقلی شریک و رفیق است، و اینگونه حرکات و تعدیات در شهر

می‌کنند و الواط و اشرار و مفسدین که از شهر رفته بودند، همی‌فکه حلم و حوصله شما را

شنیدند و حجب و شرم حضور شما را دیدند، باز در شهر جمع شدند و بنای هرزگی و

شرابخوری را گذاشته‌اند، و شما بهیچوجه در مقام تنبیه و سیاست اشرار بر نمی‌آید. اغتشاش

راهها و حول وحوش شهرها هم، که خودتان تفصیلی نوشته بودید که بطرزی مغشوش

است که محمد صالح خان سرکرده را با سواره‌اش یکمرتبه اسیر کرده‌اند، به این جهات، لازم

دانستم یک نفر آدمی را که جنبه نوکری داشته باشد و بتواند اشرار و مفسدین را تنبیه کند، آنجا

بفرستم که در خدمت شما باشد و به دستورالعمل شما رفتار کند. فکر کردم اگر آدم بزرگی

بفرستم شاید بطوری که باید، تمکین از شما نکند و اسیب بستی کار شما شود؛ لهذا

عالیجاه حاجی شکرالله خان سرهنگ توپخانه را که آدم خودم است و معروف شما هم هست،

فرستادم که در پهلوی شما باشد و در معنی، آقا چماقلوی شما باشد و به فرمایش و دستورالعمل

شماره برود و اشرار را تنبیه کند، و راهها را نظم بدهد و نگذارد در راهها و شهر اغتشاش و

بینظمی روی بدهد. انشاءالله تعالی می‌باید کمال اهتمام نمایید و رفع این اغتشاش شهر و

راهها را بکنید و هر کس را مستحق تنبیه و سیاست می‌دانید، به عالیجاه مشارالیه دستورالعمل

بدهید تنبیه کند، و تا هنگام سراجعت نواب والا مواظب باشید بینظمی و اغتشاش در شهر

و اطراف زوری ندهد.<sup>۱</sup> - فی شهر ذی‌حجه ۱۲۷۲ (مهر بیضی اعتمادالدوله پشت‌صفحه).

### وضع راههای ارتباطی در غرب

راههای اروپا، نه تنها در دوران قرون وسطی بلکه در آغاز قرون جدید نیز، هموار و رضایت‌بخش نبود. در سراسر اروپا، بعضی از راههای رومی که یادگار دوران قدرت امپراتوری رومیان است، از عهد کهن تا روزگار ما، همچنان باقی است. برای ساختن این راهها بردگان و زحمتکشان آنقدر خاک را می‌کنند تا به زمین سخت برسند و سپس با استفاده از آهنک و قطعاتی از سنگهای مکعب‌شکل و ساروج، جاده‌هایی محکم و بادوام بوجود می‌آوردند. عرض این جاده‌ها از ۱۰ الی ۲۰ پا تجاوز نمی‌کرد. اولین راه در ۳۱۱ قبل از میلاد بین روم و کاپو<sup>۲</sup> درست شد، و بعدها این فعالیت دنبال‌گردید و از شهر تاریخی روم، به کلیه مسالک دست‌نشانده، ۲۹ راه بزرگ ساخته شد و از برکت کار مداوم بردگان، نه تنها شهرهای مهم ایتالیا بهم مرتبط گردید بلکه روم با شهرهای مهم کشورگلی، انگلستان، آلمان، اسپانیا، آسیای صغیر، عربستان و افریقای شمالی مرتبط گردید و به این ترتیب در عهد کهن، حکومت روم موفق گردید ۹ هزار کیلومتر راه بسازد و برای نخستین بار، در اروپا شبکه مرتبی برای حمل‌ونقل بار و مسافر ایجاد نماید که به‌قول پیروموس<sup>۳</sup> از هر حیث با آنچه در ابتدای قرن گذشته در اروپا معمول بود برابری می‌کرد. هرکس گذرناسه‌ای در دست داشت، می‌توانست در کالسکه‌های پستی بنشیند. و عیناً مانند سرویسهای دلجان اروپایی در قرن نوزدهم، این کالسکه‌ها، منزل‌بمنزل، پستی و اسبهای خود را عوض می‌کردند. ولی جاده‌های اروپایی حتی تا قرن هیجدهم، صورت خوبی نداشت. «اگر لویی چهاردهم تصمیم به مسافرت می‌گرفت، بلافاصله کولبر دستور می‌داد، با تعجیل بسیار، جاده‌هایی را که سوکب پادشاهی می‌بایست از آن عبور کند آماده حرکت کالسکه‌ها سازند. باید هر چه زودتر مواضع فرو رفته و گودالها را با ریگ و سنگ پر کنند و اگر ریگ و سنگ در محل نایاب است به این منظور، چوب‌و خالک‌بکار برند. یگانه وسیله حمل‌ونقل که بکمک آن می‌توانستند از این نوع موانع و ناراحتیها اجتراز کنند، این بود که بر پشت اسب سوار شوند. لیکن مسلماً در سواردی که مردم مجبور بودند با خانواده خود مسافرت کنند، می‌بایست رضا به‌قضا دهند و با کالسکه مسافرت کنند... و در سال ۱۵۵۱، روزی ۲۵ کیلومتر مسافت طی کنند.»

اما کالسکه هم نایاب بود، و در سال ۱۶۵۸ رویه‌برفته ۱۰ کالسکه در پاریس وجود داشت. با وجود آنکه در ساختمان کالسکه‌ها اصلاحات بعمل آورده بودند، باز هم استحکام آنها باز یچیه دست‌اندازهای عمیق جاده‌ها یا فی‌المثل سنگهایی بود که از وسط راه سر در می‌آوردند. گذشته از آن، امنیت و سلامت مسافران این کالسکه‌ها همواره در معرض تهدید راهزنانی بود که در گوشه جنگلها، تپانچه در دست، کمین می‌کردند و منتظر فرصت بودند.»<sup>۴</sup>

۱. دك: مجلة بردسيه‌ای تاريخی. سال پنجم، شماره ۱۲، ص ۲۹۱، پیوست.

2. Capou

۳. تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین. ص ۲۱۶-۲۱۵ (با اختصار).

برای مردم عادی، یعنی طبقه متوسط و محروم، استفاده از کالسکه‌ها که تجملیت‌ترین وسایل حمل و نقل بود، امکان‌پذیر نبود؛ لذا ناگزیر بودند که از وسایل حمل و نقل عمومی یعنی دلیجانها استفاده کنند. دلیجان عبارت از دستگاه عظیم و وزینی بود که بوسیله چندین اسب کشیده می‌شد و بعلت هموار نبودن جاده‌ها و نداشتن فنر و نشمنگاه نرم و مجهز، مسافرت با این وسیله سخت دشوار بود.

ادموند فارال، ضمن توصیف زندگی روزمره فرانسویان در عصر سن‌لویی، از زبان یک شاعر فرانسوی قرن سیزدهم میلادی، مشکلات و خطرات گوناگونی را که مسافری با آن مواجه می‌شدند توصیف می‌کند: «همینکه مسافری به کاروانسرا یا مهمانخانه نزدیک می‌شد، فوراً دلالتها به سراغ او می‌آمدند و از شهر و دیار او می‌پرسیدند. برای فریب دادن او، خود را همشهری او معرفی می‌کردند، و چند تن از سنیورها و شخصیت‌های محلی را نام می‌بردند. وقتی که مسافر تازه وارد را کاملاً فریب دادند او را به محل مورد نظر می‌بردند.

همانندار برخلاف مواعید قبلی، نه محل مناسبی در اختیار مسافر می‌گذاشت و نه خوراک و مشروبات خوبی به او می‌داد، و غالباً همینکه مسافر خسته و کوفته به خواب راحت می‌رفت، تمام اثاثه و دارایی او را بسرقت می‌برد؛ بطوریکه مسافر بیچاره صبح که برمی‌خاست خود را بدبخت و پاکبخته احساس می‌کرد. این، وضع مسافرینی بود که پیاده می‌رفتند. آنها که با اسب سفر می‌کردند با دشواریهای بیشتری مواجه می‌شدند؛ زیرا از مسافر اسب دار در مهمانخانه‌ها پول بیشتری مطالبه می‌کردند؛ علوفه و جو اسب او را می‌زدیدند و گاه حیوان را معیوب می‌کردند تا صاحب آن مجبور شود آن را بفروشد و حیوان دیگری خریداری نماید.»<sup>۱</sup>

این بود شرح مختصری از وضع عمومی راهها و وسایل حمل و نقل در اروپا. اکنون بیمناسبت نیست وضع بحر پیمایی و سیر تکاملی کشتیرانی را در غرب نیز مورد مطالعه قرار دهیم. بعقیده پیروسو، احتمال دارد که کشتی مدتها قبل از ارایه اختراع شده باشد؛ زیرا تهیه قایق بوسیله ایجاد حفره‌ای در داخل تنه درخت، بمراتب سهلتر از ساختن ارایه است که ایجاد محور چرخ و خود چرخهای آن خالی از اشکال نیست. علاوه بر این، راههای دریایی غالباً خیلی کوتاهتر و عملیتر از راههای زمینی است. استفاده از کشتی را نمی‌توان به قوم یا ملت مخصوصی منسوب کرد. سدارک تاریخی نشان می‌دهد که مصریان قایق‌هایی می‌ساختند که بوسیله عده‌ای پاروژن حرکت می‌کرد. مزدم فنیقی قایق گوشه‌دار مصری را اصلاح کردند؛ طول کشتی به بیست متر بالغ شد. فنیقیها که هم صنعتگر هم بازرگان، هم دریانورد و هم راهزن دریایی بودند، بوسیله این کشتیهای تکامل یافته، در سراسر مدیترانه بحرکت درآمدند و بالاخره پس از عبور از اقیانوس اطلس، با مردم جنوب غربی انگلستان، روابط تجاری برقرار کردند. فنیقیها با استفاده از جهت اصلی وزش باد، با اینکه قطبنا و نقشه دریایی نداشتند، بکمک ستارگان آسمان، سمت حرکت خود را تشخیص می‌دادند. پس از چند قرن، یونانیها در دوران عظمت خود، با استفاده از تجارب فنیقیها،

۱. محسن فروری، زندگی (دوره ددعصر سن‌لویی)، پیشون، (قبل از انتشار).

کشتیهای بزرگتری ساختند که گاهی طول آنها از چهل متر تجاوز می کرد. بالاخره عظیمترین کشتیهای عهد عتیق، به فرمان هیرون دوم پادشاه اسکندریه، به دریا انداخته شد. این کشتی حجمی برابر پنج هزار بشکه داشت و غیر از مسافران خود ۳۹۰ تن بار اضافی حمل می کرد و غیر از ۶۰۰ نفر کارگری که همراه داشت، همواره سیصدتن از جنگجویان از آن مراقبت می کردند. این کشتی با این قدرت و تجهیزات، فاصله بین اسکندریه و سیراکوز را در ۶ تا ۷ روز می پیمود.

اکنون که از سیر تکاملی کشتیرانی در دنیای قدیم اجمالاً آگاه شدیم، وضع دریا - نوردی را در دوره قرون وسطی، مطالعه می کنیم.

سیادت بر دریا: پیرروسو می گوید: «خوب است که در ابتدای قرن چهاردهم میلادی، یک نظر اجمالی و کلی بر فعالیت تجارتنی بیندازیم که رواج فلزات با شدت بسیار در پیشرفت آن مؤثر واقع شده بود.

### نیروی دریایی اروپاییان در قرون وسطی

در این هنگام، اروپا مطلقاً صورت مجموعه ساکنی را نداشت و بعکس همچون لانه مورچه ای بود که در هر سوی آن حرکات و جریانات فراوان برقرار بود. حتی می توان مدعی شد که همه کس به «درد حرکت» مبتلا شده بود: در تمام طول جاده های اروپا رهبانان، شوالیه ها، جوانانی که از خانواده های بزرگ بودند، ماجراجویان و تجار دریایی زیارت یا رسیدن به فلان بازار مکاره یا اجتماع سردان جنگی حرکت می کردند. همراه با حرکت افراد، انتقال مال التجاره نیز انجام می گرفت. بر روی جاده هایی که هنوز کاملاً شکل راه به خود نگرفته بود، کاروانهای حیوانات که مواد غذایی حمل می کردند دیده می شدند. مصنوعات سنگین تر و دست و پاگیر، غالباً از روی آب، اعم از طریق دریایی یا رودخانه ای حمل می شد. بجای حالت رکود و توقیفی که قبل از سال هزار میلادی در جامعه اروپایی غربی دیده می شد، اکنون در تمام این قاره، حالت هیجان و حرکات شدیدی بوجود آمده بود که ضمن آن، مکرر، سردان جنگی و سوداگران با یکدیگر برخورد می کردند.

در میان اینها، فن تجارت صورت تشکیلاتی به خود گرفت. در نزد لمبارها انواع سفته و برات برای دادوستد معمول گردید و هندیها و بلژیکیها در زمان جنگهای صد ساله راهها و قواعد تجارت بین المللی را بنیان گذارند. اینطرف و آنطرف، اولین تجار ثروتمند مؤسسات صنعتی را تحت اداره خود درآوردند و پیشقدم تشکیلات سرمایه داری شدند. از رفت و آمد مداوم کشتیها، فن تجارت نتیجه شد و این فن بنوبه خود، ثروت و سرمایه داری را ایجاد کرد.

اما هنوز از این لحاظ اروپا بمراتب از مشرق زمین عقب تر بود؛ زیرا در تمام طول امپراتوری وسیع سلطان مغول، قویلی، دستگاه اداری و تجاری سهمی مشغول بکار بود که از حیث اهمیت و عظمت، قابل مقایسه با دستگاه اروپایی نبود: در طول تمام جاده های، این امپراتوری، به فواصل معین و منظم، مراکزی تأسیس شده بود که مسافران می توانستند در آنها اسب و راننده و سرنل و غذا به دست آورند. می گویند که در بعضی از این مراکز، در آن

واحد، تا حدود چهارصد حیوان سواری یا بارکش موجود بود. پیغامهای فوری بوسیله سواران بادها انتقال می یافت.

اروپا می بایست زحمات بسیار بکشد تا عقب ماندگی خود را نسبت به آسیا جبران سازد و برخلاف آنچه که ممکن است به تصور بسیاری از اشخاص درآید، راه دریایی برای امر تجارت، بعراتب، مطمئنتر و کم خرجتر از راه زمینی بوده است.

با وجود اینکه دزدان دریایی فراوان بودند، باز هم مال التجاره و راههای دریایی کمتر در خطر هجوم راهزنان قرار می گرفت.

قوه محرک کشتیها، یعنی باد، قیمتی نداشت و به ممت حاصل می شد و مال التجاره ای که ممکن بود حمل کرد بعراتب بیش از آن بود که می توانستند بر دوش کاروانی از استران قرار دهند. قسمت اعظم جنگجویان صلیبی از راه دریا عازم شدند و نیز حمل و نقل دریایی بود که ثروت بیکرانی نصیب شهرهای ژن<sup>۱</sup> و ونیز کرد.

در حدود سال هزار میلادی، وایکینگها (ساکسین بومی شبه جزیره اسکاندایناوی) در حالی که بر کشتیهای سریع السیر خود سوار بودند، ناگهان در یکی از نقاط اروپا ظاهر می شدند و با سرعت بیمانندی، هجوم می آوردند و حتی تا قلب فرانسه را غارت می کردند و ناپدید می شدند؛ و چون در فن دریانوردی بیهمتا بودند، بی آنکه صدمه ای ببینند باز می گشتند.

نیروی دریایی جنگی، بخصوص، از کشتیهای تشکیل می شد که با کمک پارو حرکت می کردند و بنابراین، اهمیت چندانی به ورزش باد نمی دادند. بعکس، ناوگان تجارتهی که می بایست فضای وسیعی را به حمل مال التجاره اختصاص دهد، از بادبان استفاده می کرد. طول این کشتیها هیچوقت از ۳۶ متر تجاوز نمی کرد و بر آنها بادبانهای کار گذاشته شده بود که به بادبان لاتن معروف بودند و شکل مثلث داشتند. کم کم، طی قرن چهاردهم میلادی جرأت کردند و دکل دومی بر کشتی افزودند و در حدود سال ۱۵۰۰، دکل سومی نیز نصب نمودند و در همین اوقات بود که روشهای بحر پیمایی اقوام نورمان را از نزدیک مورد مطالعه قرار دادند. طبق قانون کشتیرانی، برای هر دو نفر، فضایی معادل یک متر و هشتاد و دو سانتیمتر در ۶۰ سانتیمتر در نظر گرفته می شد و هنگام شب، برای استراحت، می بایست در خلاف جهت یکدیگر بخوابند؛ بطوریکه سر یکی محاذی پای دیگری قرار گیرد. هنگام روز، مجبور بودند بار ویسته و پتوهای خود را به دیواره های کشتی بیاویزند که مانع عبور و مرور نگردد. فقط مقدار کمی گوشت بی چربی با خود حمل می کردند و میزان غذا بسیار کم بود، و ماهی نمکسود و حبوبات و سبزیهای خشک اساس آن را تشکیل می داد. حشرات بیشمار همه جا می لولیدند، و رفع بدبوییترین و لازسترین احتیاجات، مسأله بزرگ و غم انگیزی بود. وقتی که هوا بد بود و مجبور می شدند که تمام منفذها را مسدود کنند، هوای داخل کشتی متعفن و خفه کننده می گردید.<sup>۲</sup>

## دریانوردی در قرون وسطی و قطب‌نما

«وقتی که ساحل دریا از نظر محو می‌شود، مسلماً دیگر دریانوردی با وسایل تجربی حرکت در امتداد ساحل امکان‌پذیر نیست و باید از روشهای علمی استفاده کرد. اگر ملاحان برای مسافرت‌های دور دست خود راهنمای بزرگی همچون قطب‌نما در دست نداشتند، هرگز جرأت دور شدن از سواحل دریاها را نمی‌کردند.

با ذکر نام قطب‌نما بار دیگر با اختراعی مواجه می‌شویم که تا پیدایش مدارک مخالفی، کشور چین می‌تواند اولویت در اختراع آن را به خود منسوب سازد.

چنانکه مشهور است حتی در زمان سلطنت «چین»<sup>۱</sup> (۴۱۹-۲۶۵ میلادی) در این مملکت، برای یافتن سمت جنوب از عقربه مغناطیسی در «ارابه‌های مغناطیسی» استفاده کرده بودند؛ و آن عبارت از ارابه‌ای بود که مجسمه کوچکی بر آن قرار داشت که می‌توانست در حول محور قائمی حرکت کند و در داخل آن آهنربایی تعبیه کرده بودند بطوریکه آدمک مزبور تحت تأثیر آن بطور خودکار همواره متوجه سمت جنوب می‌شد.

اولین بار که در مدارک موجود اروپایی از قطب‌نما گفتگویی می‌شود مربوط به سال ۱۲۰۰ میلادی برای کشور فرانسه، ۱۲۰۷ برای انگلستان، و ۱۲۱۳ برای ایسلند است. این قطب‌نما کاملاً بدوی بود و از پرکاهی تشکیل می‌شد. عقربه مغناطیسی بر آن قرار داشت و مجموعه آنها را روی تشتک آبی می‌گذاشتند.

در سال ۱۲۶۹، اصلاح عمده‌ای، بوسیله پی‌پردوماریکورا<sup>۲</sup> در آن بعمل آمد، عقربه مغناطیسی را بر محوری قرار داد و مجموعه آنها را در جعبه‌ای گذاشت و روی آن سرپوش شفافی قرار داد. این سرپوش دارای درجات و تقسیم بندی‌هایی بود. در واقع، اکتشاف قطب‌نما دوران مسافرت‌های بزرگ دریایی را افتتاح کرد.<sup>۳</sup>

در فرانسه، از آغاز قرن هیجدهم، در مقام بازرسی و ترمیم راهها و ساختن جاده‌های عریض برآمدند. جاده‌های مهم ۶۰ قدم و راههای دیگر از ۳۶ تا ۴۸ قدم عرض داشت. در سال ۱۷۱۶، دالیل ترودن<sup>۴</sup> مددسه مشهور پلها و جاده‌ها را تأسیس کرد، و مهندسی که بتدریج از این مدرسه بیرون آمدند، در راه اصلاح جاده‌ها تلاش کردند. در سال ۱۷۳۷، نگاهداری جاده‌های مملکت به دهقانان تحویل می‌گردید، و هر دهقان موظف بود که در ظرف سال، ۳۰ دوز بیگاری کند.

در سال ۱۷۷۶، تورگو بیگاری دهقانان را لغو کرد و مهندسی مجبور شدند که به ابداع روشهای تازه پردازند. برای بهتر شدن وضع راهها پس از پی‌کنی، آنها را با قطعات سنگ مفروش می‌کردند و بعداً با پتک و غلتکهای سنگین، حتی المقدور، آنها را صاف و هموار می‌ساختند. با این حال، این جاده‌ها با راههای کنونی قابل قیاس نبود.

طبق توصیف یونک، یک‌ثلث از عرض این جاده‌ها قابل کالسکه‌رانی بود؛ ثلث دوم

1. Tsin 2. Pierre de Maricourt

۳. تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص ۱۵۶-۱۵۲ (۴۱۴۰۸۰۰۰).

4. D. Trudaine



آن عموماً ناصاف و ناهموار و بالاخره ثلث آخری از علف پوشیده بود. در بدو سلطنت ناپلئون، سی هزار کیلومتر جاده در فرانسه وجود داشت، و حال آنکه مثلاً در کشور اسپانیا فقط شش هزار کیلومتر جاده داشتند.

یونگ که از جاده‌های فرانسه به نیکی یاد می‌کند، از خرابی وضع راههای انگلستان شکایت می‌کند و معتقد است که مسافری آن سرزمین ممکن است در اثر ناهمواری راهها سرگردن یا دست و پای خود را از دست بدهند. در این ایام که هنوز دستگاههای حمل و نقل موتوری بوجود نیامده بود، بنابه حکایت یونگ، چندسال قبل از انقلاب فرانسه، در جریان طی ۶ کیلومتر مسافت بر روی جاده‌های فرانسه، وی یک درشکه یک‌اسبه و یک دوچرخه‌سوار و ارباب‌های مختلف و چند زن پیر که سوار الاغ بوده‌اند دید و بس.

در این ایام، بهترین وسایل حمل و نقل در اروپا دلیجان بود. دلیجان ارباب سنگینی بود که وزن آن به تن می‌رسید و معمولاً آن را به رنگهای درخشان و مخصوصاً رنگ زرد منقوش می‌کردند. در داخل این دستگاه، چندین نیمکت یا اتاقک کوچک نصب می‌شد که رویهم پانزده نفر در آن جا می‌گرفتند. کشتش دلیجان بوسیله اسب بعمل می‌آمد، و راننده آن که کلاه آبی رنگ بر سر داشت، سعی می‌کرد که با حداکثر سرعت حرکت کند. هنگامی که دلیجان وارد دهکده‌ای می‌شد، غریب‌نشینان اسبها و سروصدای زنگوله‌ها و آهن‌آلات ارباب و فحش و نامزایی که راننده نثار اسبها می‌کرد، انقلابی در دهکده بوجود می‌آورد. مردم بیکاره و کودکان بسوی آن می‌آمدند، پنجره‌خانه‌ها باز می‌شد، و بپوشه‌نشینان زنان خاله‌دار به تماشا می‌آمدند، و دختران جوانی که حدیث سبک‌ها را انجام می‌دادند و گونه‌های قرمز داشتند، خندان و خوشحال، به استقبال مسافران می‌رفتند.

در زمان لویی فیلیپ (۱۸۵۰-۱۷۷۳) بازربری و مسافربری با دلیجان رونق داشت. در آن زمان، در کشور فرانسه ۹۴۰۰ کادواستر برای توقف و مال عوض کردن پستها و پذیرایی مسافران وجود داشت، و دلیجانهای پستی در هر سال ۶ میلیون فرسنگ مسافت طی می‌کردند. از شهرهای بزرگ، مانند پاریس و بوردو و لیون، هر روز کالسکه‌ای به شهرهای مجاور می‌رفت.

در انگلستان، هر روز بطور متوسط، سیصد ارباب پست و مسافربری ب حرکت درمی‌آمد، و مسافتی معادل ۱ هزار کیلومتر راه را طی می‌کرد.

در روسیه، مؤسسات حمل و نقل تحت نظر دولت اداره می‌شد و وضع سرتبی داشت. مسافری می‌توانستند در سحلهای تعیین شده کالسکه‌ها یا ارباب‌هایی که روی برف می‌لغزیدند اجاره کنند. این ایستگاهها از هر جهت منظم بود.

در پایان نیمه اول قرن نوزدهم، یعنی زمانی که اولین راه آهنها در سمالک اروپایی و امریکایی گسترده می‌شدند، سرعت انواع دلیجان در اثر اصلاحات اساسی، پیشرفت شایانی کرده بود؛ بطوری که در سال ۱۸۴۸ به ۹/۵ کیلومتر در هر ساعت رسید. سرعت سیر دلیجانهای پستی ۶ کیلومتر در ساعت می‌رسید. اختراع لکوموتیو اساس حمل و نقل و بطور کلی

وضع اجتماعات بشری را دگرگون ساخت. حمل و نقل برخلاف گذشته منظم شد و مسافری می توانستند ساعات ورود و خروج خود را دقیقاً معین کنند. حمل اشیاء سنگین بوسیله راه آهن میسر گردید. دهات دور افتاده در جریان عمومی مدنیت جدید قرار گرفتند. گسترش راه آهن، اهل فن را وادار کرد که در ساختمان طبیعی زمین تغییراتی بدهند و برای عبور ترن از اقصا فاصله، در جسم زمین اعمال جراحی انجام بدهند، و دره و سیلها را با پلهای عظیم نادیده بگیرند. راه آهن نه تنها محصولات مادی بلکه نتایج فکر بشر یعنی کتاب را به دورترین نقاط جهان رسانید. به این ترتیب، می بینیم که در اروپا تا اواسط قرن نوزدهم، وضع راهها اختلاف زیادی با شرق نداشت؛ تنها پس از کشف قوه بخار و استفاده از لکوموتیو، وضع حمل و نقل و مسافرت در خشکی و دریا دگرگون شد.

**وضع راهها در عهد ناصرالدین شاه**  
 رضاقلی میرزا در سفرنامه خود، وضع دلخراش راهها را در اواخر عهد قاجاریه، توصیف می کند: «سلاعلی محمد حراسزاده که دندان خود را چون گرگ گرسنه بجهت آن زوار بیچاره تیز کرده بود... جمعیت الوار را دور کاروانسرا نگاه داشته زوار را گرفته و آن بیچارگان را عریان نمود. هر قدر که ایشان عجز و الحاح بظهور رسانیدند، فایده نبخشید. جمیع اساس و لباس آن جماعت را تمام و کمال، ضبط و تاراج نمود. بیچاره زوار، برهنه و زار، روی به شیراز روان گشتند.»<sup>۱</sup>

**سفر مکه:** رضاقلی میرزا در سفرنامه خود، ضمن توصیف کاروان حاج در راه شام، از ناامنی و بی آبی و دیگر مشکلات این سفر مذهبی سخن می گوید و می نویسد که در طی راه، پس از تجسس بسیار، چند گودال آبی به نظر رسید. «چگونه آبی که انسان از شدت تعفن آن آب، از پنجاه قدمی آن عبور نتوانستی کرد. خود اعراب بادیه نشین قوه آشامیدن آن آب را نداشتند. آن شب، الی صبح، احدی آب ننوشید. کار به سرتبه ای رسید که خلق نزدیک به هلاکت رسیدند؛ لابد شده از آن آب آشامیدند — پناه بر خدا که چگونه آبی بود چهار منزل راه آمدم. تمامی از شترها فرود آمده در تفحص آب برآمدند. پس از تفحص بسیار، قلیل آب بارشی در زمین پستی جمع شده بود و دو شغال در آب افتاده و مردار گشته بودند. چون این حال را خلق مشاهده نمودند، آب را نخورده و مراتب را به عرض جناب آقای سید نظر الله مازندرانی رسانیدند. جناب ایشان حکم بر خوردن آن آب نجس فرمودند.»<sup>۲</sup>

وی در جای دیگر، می نویسد در راه رسیدن به شط فرات، بار دیگر مواجه با بی آبی شدیم. هفت تن با اسبهای خود، در جستجوی آب به این طرف و آن طرف رفتند، و هیچیک مراجعت نکردند. سپس می نویسد: حال تحریر که صبح بیست و نهم است، هنوز آب نرسیده؛ قیامتی در بیچارگان حاج برپاست که نهایت ندارد. تیمور میرزا از تشنگی قریب به هلاکت است. به در هر چادری که بجهت شربت آبی می رود جواب یأس می شنود باری:

زین تشنگان هنوز به عیوق می رسد فریاد العطش ز بیابان کربلا<sup>۳</sup>

۱. سفرنامه رضاقلی میرزا نوه فتحعلی شاه. به کوشش اسفر فرمانفرمای قاجار، ص ۱۴۲-۱۴۱.

۲. همان، ص ۱۹۰-۱۸۹ (به اختصار).

۳. رک: همان، ص ۱۹۳.

رضاقلی میرزا در راه بیروت، از بازندگی فراوان گل و باطلاق و باد و سرما رنج فراوان می برد.»<sup>۱</sup>  
 در دوره ناصرالدین شاه، سفارت انگلیس در ۱۶ ربیع الاول ۱۳۰۳ ناسه مفصلی درباره لزوم احداث جاده جنوب و تأثیر آن در توسعه تجارت از سمره تا تهران و کشتیرانی در رود کارون، به وزارت امور خارجه نوشت و چنین توضیح داد: «اول چیزی که لازم است این است که در همین طرق حالیه طوری ساخته شود که بارکش و عرابه بسهولة بتواند از آن عبور نماید و بدینجهت حمل و نقل متاع زودتر و ارزاتر از حالیه شود... الان باری را که منتهی به پنجاه من به وزن تبریز باشد، بمدت پنجاه روز کرایه خرواری دوازده الی هیجده تومان، از بندر بوشهر به دارالخلافه می توان حمل نمود. اگرچه دور نیست، آن جناب اعتقاد نفرمایند لکن بدبخانه چنین است که از لندن به بوشهر که مسافت راه چند هزار میل است زودتر متاع می رسد تا از بوشهر به تهران که چندصد میل است؛ در صورتی که کرایه این مسافت قلیل سه برابر آن مسافت کثیر است. با این احوال محل تعجب نیست که تجارت رو به تنزل و عمل مائیات این قسم مغشوش و درهم باشد.»

نیکلسن شارژ، دافرا انگلیس در تهران، ضمن ناسه مزبور، در تقویت استدلال خود، می گوید: «پول در ایران بی نهایت کم و تجارت رو به نقصان و انحطاط است. بنابراین خیلی لازم است که نزدیکتر و سهلترین راه در جایی که حاصلخیزترین اقطاع مملکتی است، باز کرد و جای شبهه نیست که بهترین طرق راه سمره به تهران است که از شوشتر و دزفول و خرم آباد و بروجرد و سلطان آباد و قم می گذرد؛ و در هیچ راه دیگر، فواید این راه متصور نیست؛ و از بروجرد، شعبات دیگر از این راه می توان منشعب کرد و به کرمانشاهان و همدان برد.»<sup>۲</sup>  
 نیکلسن در دنباله این ناسه از لزوم کشتیرانی در روی کارون نیز سخن گفته است: «چرا راضی نمی شوند بعضی این منازل دور و دراز، استعه ب توسط کشتی حمل به اهواز و شوشتر شود؟»<sup>۳</sup>

طرز مسافرت: برای آنکه خوانندگان بهتر و بیشتر به نحوه های مسافرت در ایران (قبل از رواج وسایل نقلیه موتوری) واقف گردند، سطری چند از کتاب مخزن الوقایع تألیف سرابی را عیناً نقل می کنیم: «روز دوشنبه یازدهم شهر ذی قعدة الحرام سنه یک هزار و دو بیست و هفتاد و دو هجری، جناب ایلیچی کبیر (سفیر کبیر) معظم الیه، هنگام عصر در نیاوران شمیران، از حضور مهر ظهور حضرت اقدس نلل اللهی روحانفاده، برجیسی حاصل نموده منزل اول را قریه کن نمودند و تا روز جمعه نیز بجهت ناتمامی بعضی کارهای خود و اجزای سفارت در قریه مزبوره متوقف شدند. مقرب الخاقان آقا اسماعیل، پیشخدمت خاصه سلام، از حضور مبارک همایون ماسور به احوالپرسی جناب ایلیچی کبیر بوده به کن آمد و بعضی از صاحبمنصبان سفارت کبری نیز همراه مسیو نیکلا، مترجم اول سفارت فرانسه، از شهر آمده ملحق گردیدند.  
 یوم شنبه ۱۶ شهر مزبور، از قریه مذکور حرکت نموده بواسطه ناخوشی و بای

۱. رك: همان، ص ۲۵۲.

۲. فرهدون آدمیت، فكر آزادى و مقدمه نهضت مشروطيت ايران، ص ۱۶۵-۱۶۴.

۳. رك: همان، ص ۱۶۶.

قزوین، از راه علی‌شاه عوض که مشهور بدعلی‌شهباز است روانه شدند. در قریه مزبور، حاج آقا محمد سلک‌التجار قزوین وارد شده و کاغذی نیز از مقرب‌الخاقان حسنعلی‌خان خوبی که وزیر قزوین بود، رسانید که ناخوشی قزوین بالمره رفع شده و راه خارج ابهر شوره‌زار و هوای غیرسالمی دارد؛ جناب ایلیچی از راه قزوین، تشریف بیاورند.

جناب معظم‌الیه نیز دعوت او را قبول نموده، بملاحظه شوره‌زار بودن آن راه، و ضایع گردیدن پاهای اسبان شاهی — که برسم ارمنان به اعلیحضرت امپراتور فرانسه می‌بردند — بنا گذاشتند که از راه قزوین روانه شوند. بعضی از تجار و معتبرین قزوین به استقبال آمده و بعضی تعارفات از قبیل قند و چایی و حلویات همراه خود آورده بودند؛ حسب‌الفرمایش جناب ایلیچی، تقسیم برصاحب‌منصبان سفارت و بدعالیجه مسیونیکلا و مسیوفکتی<sup>۱</sup> گردید، و از آنجا فردا سوار شده وارد شهر شدند. چادرهای سفارت را در مقابل دروازه رشت زده بودند. تا چهار ساعت از شب گذشته، حضرات معروضه در خدمت جناب ایلیچی کبیر بودند. فردا نیز جمعی از اعیان و اشراف و علما و سادات ذوی‌العز و الاحترام به دیدن آمدند و تعارفات معقولی از شهر آورده بودند؛ تقسیم به اجزای سفارت گردید.<sup>۲</sup>

درباره انعام و مجازات چپار: «چپار که وارد شد باید انشاءالله تعالی، از امروز که ۲۱ ربیع‌الثانی است تا ۱۶ روز برحسب قراری که داده شد، به اسلامبول نزد شما بیاید و معطل نشود و در اینجا هشتاد تومان عوض خرج و کرایه عرض راه تا آنجا داده شد. اگر در ۱۶ روز به آنجا آمد و پاکتهای مسولی را بی‌عیب و صحیح و سالم، بعون‌الله تعالی رسانید، ده تومان شما به او انعام می‌دهید و پنج روز هم او را در آنجا نگه می‌دارید؛ زیاده اذن ندارد بماند. جواب کاغذها را زود به او داده روانه خواهید کرد و همین نوشته را هم به او خواهید داد و خواهید نوشت که در سرهمان وعده به آنجا وارد شده است. همین که انشاءالله تعالی به اینجا وارد شد، هم به او ده تومان انعام خواهیم داد، والا شانزده روزه به آنجا وارد نشود، صدتا چوب به او باید بزنید. بعد از آمدن اینجا سن هم به او صد تاجوب خواهیم زد. اینها در صورتی است که بی‌سبب و بی‌جهت معطل شود. اگر خودش اهتمام در زود رسیدن به آنجا نماید لکن بجهت واپور (کشتی) در طرابوزان معطل شود و از حافظ آقا کاغذ داشته باشد، معذور است. لکن باز باید هرچه ممکن است در زود رسیدن نزد شما سعی باشد پس فی ۲۱ شهر ربیع‌الثانی ۱۲۷۳.»<sup>۳</sup>

و سائل نقلینا سریع: ضمن مجموعه اسناد مدارک فرخ‌خان امین‌الدوله، نامه‌ای است حاکی از این که موسیویوره وزیر مختار دولت فرانسه، بجای آنکه ۱۰ تا ۱۶ روزه از تهران به تبریز برود، با یک کالسکه از کالسکه‌های دیوانی، این مسافت را ۸ روزه طی می‌کند.<sup>۴</sup> فکر راه‌آهن سرتا سری: در نامه‌ای که میرزا ملکم‌خان به سعین‌الملک، سفیر ایران

### ۱. Fochetti

۲. مخزن الوقایع، پیشین. ص ۷-۶ (به اختصار).

۳. مجموعه اسناد و مدارک فرخ‌خان امین‌الدوله (مریوطیه سالهای ۱۲۴۹ تا ۱۲۷۳). قسمت اول، به

کوشش کریم اسفندیان قدرت‌الدروشنی (زعفرانلو)، ص ۱۹۵-۱۹۴.

۴. دک، همان. ص ۱۲۲.

در اسلامبول، نوشته، از لزوم انشای راه آهن بین آناتولی و ایران و هند، سخن می گوید و می نویسد: «جنابعالی خوب مطلع هستید که در این اوقات بجهت راه آناتولی از جانب دولت انگلیسی، اهتمامات و اقدامات کلی بعمل می آید میان طرحهای متعدد که محل گفتگو شده، طرح سرولند ماکدونالد استیفانسون مسلماً از همه بهتر و سهلتر و به حال شرق، مناسبتر است... در معنی، مرکز این مذاکرات در خدمت جنابعالی خواهد بود. هیچ نوع تقویت و راهنمایی را از او دریغ نفرمایید... در راه آهنی که باید از آناتولی و از ایران تا هند برود، مداخله و شراکت جنابعالی از جمله وظایف دولتی خواهد بود... ساهاست که هم جنابعالی و هم بنده، مشغول این مسأله راه آهن هستیم. چنانکه تصدیق خواهید فرمود، مسلماً بیعیب تر از طرح این شخص طرحی بمیان نخواهد آمد. دقایق مطلب را بطورهای پخته که شیوه معروف جنابعالی است به حضرات باعالی درست حالی بفرمایید... نکته ای باید در آنجا درست حالی کرد، این است که سرولند ماکدونالد استیفانسون انگلیسی صرف است، یعنی آدم درست و حرفش حرف ولی ساده و قطعی. از طول و تفصیل و از آن معظلیهایی که شیوه اولیای دول مشرق است خیلی ببری است؛ لهذا باید مواظبت و التفات مخصوصی کرد که وکیل او را در آنجا زیاد معطل نکنند... ۱۶ شهر ذی القعدة الحرام ۱۲۹۵ — سلکم.»<sup>۱</sup> از تهران تا تبریز: کنت دوگوبینو هنگام مراجعت به فرانسه، می نویسد: از تهران تا تبریز را با پست، در ظرف هفت روز می توان طی کرد، ولی در بهار و تابستان که هوا مساعد و خوب است، با عوض کردن اسب، این راه را در ظرف چهار روز ممکن است طی کرد. ولی چون اکنون زمستان است، تصور نمی کنم زودتر از هفت روز بتوان این راه را طی کرد.<sup>۲</sup>

فرانسوی دیگری به نام فوریه، ضمن توصیف مسافرت خود از رشت به بندر ماسی، از بدی راه بین اسماعیل آباد و خزران سخن می گوید: «تاکنون چقدر قافله ها که بین اسماعیل آباد و خزران از میان رفته اند و دره ها از استخوان آنها پر شده. طوفان و بوران که در زمستان در این قسمت زیاد است راه را کور می کند و حیوانات و عابرینی که راه را گم کنند، به تده دره های پراز برف فرو می افتند.»<sup>۳</sup> فوریه از وضع چاپارخانه پانچار به بدی یاد می کند، و می نویسد، آنقدر خراب و کثیف بود که من ترجیح دادم شب را در بالای بام یخوابم، و درباره چاپارخانه منجیل می نویسد: اتاقی که من در آن سکنی گزیدم، پر بود از یادگارهای مختلفی که بعضی شعف انگیز و برخی حزن آور بود. مسافری که از بیرون رفتن از ایران چندان متأثر نبوده، مضمون ابیات ذیل را یادداشت کرده است: «خوشا به حال کسانی که از اینجا می روند. خدا رحم کند به احوال آنها که به اینجا می آیند و روزگار به داد آنها برسد که در اینجا می مانند.» دیگری چنین نوشته: «ایران حکم بهشت را دارد اما برای بی شعوران.» این یادگارها بعضی به یونانی است بعضی به ایتالیایی؛ عده ای هم به اسلامبولی و بیش از همه به انگلیسی.<sup>۴</sup>

۱. یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلایریان تا چهلوی (دوره قاجار)، پیشین، ص ۲۴۳-۲۴۲ (به اختصار).

۲. ذک: سه سال در دبار ایران، پیشین، ص ۱۱۵.

۳. سه سال در دبار ایران، پیشین، ص ۳۰۴.

۴. رک همان، ص ۳۰۶-۳۰۵.

## مسافرت در ایران

برای آنکه خوانندگان به مشکلات سفر در ایران در حدود صد سال پیش واقف گردند، کافی است که سفرنامه حاج پیرزاده را مورد مطالعه قرار دهند. حاجی ضمن «ذکر وقایع اتفاقیه، از حضرت عبدالعظیم الی معصومه قم» از رنجها و مشقاتی که در این سفر کوتاه تحمل کرده است، سخن می گوید و از جمله می نویسد: «سیرزاعبدالوهاب در روی یابوی مفرش حقیر نشسته بود، چند قدم که داخل آب رودخانه شد، پای یابو در گل فرو رفته، در میان آب خوابید بطوری که گوشهای یابو از آب بیرون بود. مکاریها سیرزاعبدالوهاب را از آب بیرون آورده و بکنار بردند، و بعد از آن رفتند که یابو را از آب بیرون بیاورند، ممکن نمی شد. چون آب زیاد در جوف مفرش رفته بود و مفرش سنگین شده بود، نمی شد یابو را حرکت داد. عاقبت ریسمان مفرش را در توی آب پاره کرده مفرش را بیرون آورده و بعد، بزمحت زیاد، چند نفر از مکاریها در آب رفته یابو را از آب بیرون آوردند. ولی اسباب و مخلفات ورخوت و کتاب و پوستین کلا خراب شده بود.»<sup>۱</sup>

وصفی از یک «مکاری» پرکار: در سفرنامه حاجی پیرزاده چنین می خوانیم: «مکاری که از طهران از او سال و قاطر کرایه شده، شهدی علی اکبر قمی بود که صاحب دوازده قاطر بود، و یک چشم او نابینا بود، و یک پسری به همراه داشت که سن او هشت سال بود و نام او باباحسن، و از طهران تا به قم، و اصفهان تا به شیراز، پیاده دامن قبا و پاچه زیر جامه خود به کمر زده، به همراه قافله، از همه بهتر و خوبتر و زیادتر حرکت می کرد و در راه، او را خواب نمی برد و ترس و واهمه از راه نداشت و اگر بارکج می شد راست می کرد و خنده رو، و خوش صحبت و شیرین بود. هر قدر پدر او اصرار می کرد که او را سوار کند، می گفت: خسته نشده ام که سوار شوم و با پدرش بطور رفاقت حرکت می کرد و وقتی که به منزل می رسید و بارها را بجای خود می گذاشتند، قاطرها را برداشته در صحرا و جای زراعت و چمن می چرانید و نهار را نان خالی و بی خورش صرف می نمود و ابدأ اظهار انزجار و ترسروی نمی کرد و همیشه شاد و متبسم بود و کمربند زنجیری در کمر داشت و صورت او از آفتاب سوخته و برشته شده بود.»<sup>۲</sup>

وضع «شاطرها» در کشور مصر: حاجی پیرزاده در سفرنامه خود، از کار دشوار شاطرها در مصر سخن می گوید؛ از جمله می نویسد: «اعیان و اشراف خارجه و داخله در کالسکه خود باید یک نفر یا دو نفر شاطر نگهدارند که با پای برهنه، بهمان تندی که اسبهای کالسکه راه می روند، آن شاطرها نیز بدون لباس آنها یک پیراهن سفید بلند است.»<sup>۳</sup>

مهم کردن راه: یکی از مشکلات سفر در دوره قرون وسطی و قرون جدید، در مسالک شرق نزدیک، نبودن جاده های هموار و منظم و فقدان وسایل زندگی بود. رضاقلی میرزا در سفرنامه خود، مناظر گوناگونی از بدبختیها و محرومیت های مسافری بیان می کند؛ از جمله ضمن توصیف کاروان حاج در راه شام، چنین می نویسد: «در آن شدت سرما و کثرت باران و بیابان ناپلند

۱. سفرنامه حاجی پیرزاده، پیشین، ۱۱۳، ص ۶۰.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. سفرنامه حاجی پیرزاده، پیشین، ۱۲۳، ص ۱۸۲.

و غربت و گرسنگی و لباسهای آسیخته درگل، و خوف از اعراب و اسبهای مانده و خستگی چهل منزل راه و بیخوابی سه شبانه روز و ناامید بودن از آبادی، سبحان الله، حالی دست داد که تقریری نیست. باری قرار بر آن دادیم که هریک قریب یک میدان از یکدیگر دور شده و متصل به یکدیگر آواز نموده که گم نشویم. از آن سمت که تیموربیرزا روان شد، قریب یک میدان که رفت، آواز زنگی به گوشش آمد. اندکی به صدای زنگ پیش رفت، دید گله گوسفندی می باشد. فریاد نمود، از چوپان آن گله تحقیق نمودیم. راهنمایی کرد. باز مجدداً گم شدیم نمی دانستیم کجا می رویم. اسب ها مانده؛ در این شب، پیاده شده هر ساعتی نیم فرسنگ راه طی نمودیم تا شش ساعت از شب گذشته به اول چادر اعراب رسیدیم.»<sup>۱</sup>

هدایت، هنگام مراجعت از آلمان، چنین می نویسد: «حرکت با اسب چاپارخانه پس از عادت به راه آهن و کالسکه، طاقتفرماست. راست گفته اند:

از سختی پالان چه دم شرح که ساتحت مجروح چنان گشته که مافوق ندارد  
سکندری رفتن اسبهای چاپارخانه اسری عادی است. فقط در منزل اول موحش بود، بعد اسری مسلم، و تسلیم شدیم. این امر کلی که اسب هم راه می رود در اسبهای چاپارخانه مسلم نیست؛ بعضی راه نمی روند باید آنها را کشید.

ورود به تبریز ابداً بدان نمی ماند که شخص به شهر بزرگی ورود کرده است؛ کوچه ها تنگ، پیچاییچ؛ مدتی باید بین دو دیوارگی عبور کرد تا شخص به مرکز برسد. از تبریز تا تهران جز کوه و دره خشک و بدی راه و نبودن آذوقه چیزی در یادداشتهای من نیست.

کاروانسراهای عباسی، خبر از سراقبتی می دهد که شایسته دولت پیدار است، و همه خراب که لازمه دولت غافل است. گرما در نهایت است. اسب از سر جای خودش حرکت نمی کند. نوکری که همراه بود جلو اسب را می کشید و شاگرد چاپار از عقب شلاق می زد. بالاخره اسب را رها کرده پیاده نیم فرسخی طی شد تا به چاپارخانه رسیدیم.»<sup>۲</sup>

سرجان ملکم و لرد کرزن و ژنرال سرپرسی سایکس هریک در کتاب خود، از وضع نامطلوب و ناامنی راههای ایران در عهد قاجاریه، مطالبی نوشته اند، و زبانه های اقتصادی این وضع را به دولت متبوع خود، و به دولت ایران یادآور شده اند. آرترنیکلسن، کاردار بریتانیا، در نامه ای که به سال ۱۲۶۴ خورشیدی به ناصرالملک نوشته، می گوید: بار از لندن به بوشهر زودتر می رسد تا از بوشهر به دارالخلافه؛ و کرایه باد از بوشهر به تهران سه برابر از لندن به بوشهر است.

بار خرواری ۱۲ تا ۱۸ تومان در مدت پنجاه روزه، از بوشهر به تهران می رسد. اما اگر راه شومسه دایر شود، بار را می توان خروادی ۶ تومان در ۱۵ روز از جنوب به دارالخلافه رسانید. سپس چنین اضافه می کند: «با این حال، تعجب نیست که تجارت رو به تنزل و کار مالیات این قسم درهم و آشفته است. پول در ایران بینهایت کم و تجارت رویه انحطاط است. بهترین راهها راه صحره به تهران است که از شوشتر و دزفول و خرم آباد و بروجرد و سلطان آباد

۱. سفرنامه رضاقلی میرزا نوه فتحعلی شاه، پیشین، ص ۲۱۲-۲۱۱ (به اختصار).

۲. خاطرات و خطرات، پیشین، ص ۳۱-۳۰ (به اختصار).

و تم می‌گذرد.

سپس کاردار توضیح داده که هزینه احداث راه از خرسشهر (محمره) به تهران در حدود پنجاه هزار تومان است و در سال نخست، بیست درصد درآمد بهره‌برداری خواهد شد. و در سالهای بعد، سود از این هم افزون خواهد گشت.<sup>۱</sup>

لرد کرزن، پس از ستایش بسیار از راه و راهسازی آشکارا می‌گوید: «از جهات سیاسی بعضی از این راهها مساعد به حال مصالح بریتانیاست و بعضی دیگر مناسب قصد و خیال دولت روس.»<sup>۲</sup>

پس از گفتگوها و فشار بسیار، سرانجام در سال ۱۲۶۸ خورشیدی، امتیاز احداث این راه و بهره‌برداری از آن برای ۶۰ سال به میرزایحیی‌خان مشیرالدوله اعطا گشت. سهم ابران ۲ درصد از سود ویژه تعیین شد.

این امتیاز از مشیرالدوله با چند واسطه، سرانجام به کمپانی انگلیسی «لینچ و برادران» منتقل گشت و در ۱۱ عقرب ۱۳۰۰ لغو شد.

دوشادوش انگلیسها، روسهای تزاری در راه کسب امتیازات تلاش می‌کردند و در ذیحجه ۱۳۱۰، امتیاز ساختن راه عراده‌رو از قزوین تا ساحل خلیج انزلی را بدست آوردند. مدت امتیاز ۹۹ سال بود. شرکت در این مدت، می‌توانست از بار و مسافران باج راه بگیرد و اگر سود ویژه‌اش از ۱۲ درصد افزون شود، نیمی را به ایران بدهد. این راه ساخته شد.<sup>۳</sup>

در رجب ۱۳۱۳، دولت ساختن راه قزوین الی تهران را مطابق شرایط امتیاز نامچنه قزوین و انزلی، به کمپانی راه انزلی و قزوین داد.

کمپانی متعهد شد که از سهام شرکت ۷۵٪ سهم به امین‌السلطان صدراعظم و ۳۰٪ سهم به سعدالسلطنه بدهد.

بموجب امتیاز دیگری، امتیاز ساختن راه قزوین به همدان، به کمپانی سابق‌الذکر داده شد. راه قزوین، انزلی با همان شرطها به کمپانی تفویض گشت. درآمد کمپانی از باج راهها در سال ۱۲۸۹ هجری شمسی (۱۹۱۰ میلادی) به ۴۶۶۷۱ مانات، تقریباً معادل ۲۶۰۰۰ تومان رسید.<sup>۴</sup>

«در آوریل ۱۹۰۲ که ایران برای دومین بار از روسیه وام‌گرفت روسها امتیاز ساختن راه قزوین به تبریز را برای بانک استقراضی روس به ایران تحویل کردند.»<sup>۵</sup>

در ماده نهم امتیاز نامه راه شوسه تبریز، چنین آمده است: امتیاز مخصوص به بانک داده می‌شود که معدن ذغال‌سنگ و نفت که در ده فرسخ از دوطرف راه واقع باشد، متعلق به

۱. رک: عصر بیخبری (با تاریخ امتیازات در ایران)، پیشین، ص ۲۲۹-۲۲۸.

۲. جرج. ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، ج ۱، ص ۶۲۲.

۳. ب. لیکنین، ایرانی‌هایی که من شناختم. ام. ترجمه علی‌محمد فروزش، ص ۱۱۲.

۴. رک: گنج شایگان، پیشین، ص ۱۰۱.

۵. رک: عصر بیخبری، (با تاریخ امتیازات در ایران)، پیشین، ص ۲۵۵.



بانک باشد. اگر در املاک خالصه است، مجاناً به بانک واگذار می‌شود؛ و اگر از املاک اربابی است، اعم از دایر و بایر، قرار آن را بانک می‌دهد.

مدت امتیاز ۹۹ سال بود و توافق شد که اگر سود ویژه کمپانی از صدی پانزده بگذرد، نصف سازد را به ایران بپردازد.<sup>۱</sup>

امتیاز راه آهن از جلفا به تبریز و مضافات آن، با راهی از تبریز بکنار دریاچه ارومیه با تفویض معادن طرفین راه تا ده فرسنگ حریم: این امتیاز در سال ۱۳۳۱ قمری در موقع تعطیل مجلس، به بانک استقراضی روس داده شد. ناگفته نماند که «راههای شوسه از انزلی به تهران و از قزوین به همدان، با تمام اراضی و ابنیه، واثان متعلق به راههای مذکوره، طبق بند الف فصل ده عهدنامه سوت هشتم اسفند ۱۲۹۹ شمسی ایران و اتحاد جماهیر شوروی، به مالکیت قطعی ایران درآمد.»<sup>۲</sup>

ادوارد براون که از سال ۱۸۸۷ تا ۱۸۸۸ یعنی تقریباً در پایان قرن نوزدهم، در یکی از تاریکترین دورانهای تاریخی، از طریق ترکیه به ایران مسافرت کرده و مدت یک سال در مملکت ما بسر برده است، بخوبی مختصات راهها، اخلاق مکاریها، وضع سمانسراها

### وضع راهها و وسایل ارتباطی در پایان قرن نوزدهم

و جنبه‌های خوب و بد مسافرت را با امکانات آن دوران توصیف می‌کند. وی ضمن گفتگو از مسافرت خود در ترکیه، می‌نویسد: «... یک چارپادار ارمنی موسوم به وارطان، چون مسیحی بود، بیش از دیگران انتظار داشت که پیشنهاد او مورد قبول واقع شود. ولی ما نمی‌توانستیم پیشنهاد او را بپذیریم، زیرا برای هر یک اسب و قاطر قا تبریز پنج لیره عثمانی کرایه می‌خواست. یک گاریچی ایرانی می‌گفت که مسافرت با اسب و قاطر خیلی تولید زحمت می‌کند و اگر موافقت کنید من حاضرم، باگاری خود شما را به ایران ببرم.

من بی‌میل نبودم که باگاری مسافرت کنم؛ اما مدیر، مرا منصرف کرد و گفت شما نمی‌دانید که تکان‌گاری چقدر زحمت‌آور است، و از آن گذشته، در هر لحظه ممکن است چرخ‌گاری بشکند و یا بجهتی دیگر، از حرکت بازماند و اگر من بجای شما باشم، هرگز باگاری مسافرت نمی‌کنم؛ زیرا خود من بک مرتبه باگاری مسافرت کردم و بعد توبه نمودم که هرگز باگاری سفر نکنم.

مدیر راست می‌گفت و چند روز بعد که ما بطرف ایران می‌رفتیم، دیدیم که چگونه یک گاری وسط رودخانه‌ای، از حرکت بازمانده و گاریچی و مسافرتین، آن را رها کرده و رفته بودند. بالاخره برای اینکه به گفتگو خاتمه بدهیم و از شر چارپادارها راحت شویم، بایک چارپادار ایرانی موسوم به «فرش» اینطور قرار گذاشتیم که پنج اسب از قرار اسبی دو لیره عثمانی تا تبریز از او کرایه کنیم، و نیز برای هر مسافر دو سبیدیه بپردازیم و او در عرض ۱۲ روز ما را به تبریز برساند و ما نیز حق داشته باشیم که در هر نقطه از راه که مایل بودیم، دو روز توقف نماییم. قول قرار داده شد و ما هم پیش کرایه معمولی را به فرش پرداختیم و به تصور خود

۱. ذکا، همان ص ۳۵۸.

۲. مجموعه قراردادها، جزوه شماره ۲ وزارت خارجه، ص ۸۸.

از شر جزو بحث خلاص شدیم، غافل از اینکه تازه اول گفتگوست؛ زیرا چارپادارهای ترک و ایرانی به اتاق ما ریختند و شروع به بدگویی از فراش کردند. و متفق العقیده بودند که فراش آدمی است دروغگو و دزد. اسواال ما را بسرقت خواهد برد، و فرار خواهد کرد و ما را در بیابان سرگردان خواهد گذاشت.

بالاخره، با مداخله و توصیه کنسول ایران «فراش» رهسپار تبریز شد و رفتار او در طول مسافرت، بقدری رضایت بخش بود که وقتی به تبریز رسیدیم، تصمیم گرفتیم که دوباره، مالهای او را برای مسافرت به تهران کرایه کنیم... در مشرق زمین، اولین روز مسافرت، همواره روز مهی است؛ زیرا نه فقط باید با دوستان وداع کرد بلکه عده‌ای از آنها مسافر را بدرقه می‌کنند و مسافر، در حالی که گرفتار تهیه وسایل حرکت است، باید متوجه پذیرایی دوستان و آشنایان هم باشد.<sup>۱</sup>

براون در سطور بعد، می‌نویسد: «وقتی که از قصبه کردنشین حرکت کردیم، وارد فلات مسطحی شدیم که صدها شتر در آن مشغول چرا بودند و کاروانیان عدلهای سال التجاره را در کنار هم گذاشته و یک دایره بزرگ تشکیل داده بودند و خود در وسط آن استراحت می‌کردند. زیرا رسم کاروانهایی که شتردار هستند این است که روزها مسافرت نمی‌کنند، و همین که خورشید غروب کرد و حرارت تخفیف یافت، شروع به حرکت می‌نمایند. راه‌پیمایی در شب، طوری برای اینگونه کاروانیان عادت شده که حتی در فصل پاییز و زمستان که هوا سرد است شبها راه‌پیمایی می‌نمایند.»<sup>۲</sup>

براون در دوازدهم نوامبر، پس از عبور از قزل‌اوزن، به سه کاروان برسی خورد «که هر یک به ترتیب ۱۰۲ و ۷۲ و ۳۹ شتر داشت، و کاروانیان به تبریز سال التجاره حمل می‌کردند. من در آن روز، هنگام تماشای شترها متوجه شدم که این جانور، حیوانی ستین و زیبا و باوقار است، و وقتی که به آهستگی سر کوچک خود را به طرف راست و چپ متوجه می‌نماید، انسان نمی‌تواند از تحسین خودداری نماید.»<sup>۳</sup>

براون در صفحات بعد، از مساجرای سفر خود از تهران به اصفهان یاد می‌کند و از اخلاق و عادات نیک و بد چارپاداران ایران سخن می‌گوید: «...بالاخره جوانی از قریه «گزه» نزدیک اصفهان که سدرأس سال داشت و جوانی خوش‌بینیه و خنده‌رو بود موافقت کرد که دوازده یا سیزده روزه، ما را به اصفهان ببرد و در عوض، ده تومان از ما بگیرد؛ و نیز موافقت شد که در بین راه، یک روز در قم و یک روز در کاشان بمانیم.»<sup>۴</sup> ولی قبل از حرکت، براون دید که نوکرهای سیزبان او مشغول یک کار غیرعادی هستند «...یکی از آنها آینه‌ای در دست دارد و دیگری ظرفی پر از آب در دست گرفته و چندگل نرگس روی آن شناور است. دیگری ظرفی پر از آرد و دیگری پر از شکر پنیر در دست دارد. یک جلد قرآن هم آوردند و اول به سن گفتند جلد قرآن را ببوسم و بعد دست مرا به آب و آرد زدند... و مرا از زیر قرآن عبور دادند. من نمی‌دانم منشأ

۱. دکا اداورد براون، یک سال در میان ایرانیان، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، ص ۵۱ به بعد.

۲. همان، ص ۵۶ (به اختصار).

۳. همان، ص ۸۵ (به اختصار).

۴. همان، ص ۱۵۳.

این رسم از کجاست. کاروان ما سبکبار بود و لذا با سرعت راه پیمایی می کردیم.

براون در صفحات بعد، از یکی از کاروانسراهای دوره صفویه، یاد می کند و در وصف آن می نویسد: «تا امروز سمرت نشده و درها و پنجره های اولیه آن، مدت مدیدی است که از بین رفته؛ معذک انسان سجدوب استحکام بنا و زیبایی نقشه و وسعت فکر و مال اندیشی زمامداران دوره صفویه می شود. بعضی از این کاروانسراها بقدری بزرگ است که می تواند حتی هزارها مسافر را در خود جا دهد. تا انسان در بیابانهای ایران مسافرت نکند، نمی تواند به ارزش این ابنیه که در عین حال مانند یک قلعه جنگی می تواند در قبال دزدان احتمالی پایداری کند، پی ببرد. به همان اندازه که برای اتاقها و آب انبار دقت بکار رفته برای اصطبل هم دقت کرده اند که وسیع و هوادار باشد. من برای دیدن سقف کاروانسرا بالای آن رفتم و دیدم که با آجرهای بزرگ و خیلی محکم ساخته شده و دیگر اینگونه آجرهای بزرگ را در ایران نمی سازند.»<sup>۱</sup>

براون، که از ۱۸۸۷ تا ۱۸۸۸ میلادی یعنی مدت یک سال در ایران مسافرت کرده است، راجع به دروازه های تهران می نویسد: «دروازه های واقع در شمال و مشرق عبارت است از دروازه بهجت آباد و دروازه دولت و دروازه شمیران؛ و در بین مشرق و جنوب دروازه های ذیل واقع شده است: دروازه دوشان تپه، دروازه دولاب، دروازه مشهد؛ و بین جنوب و مغرب دروازه های زیر می باشد: دروازه شاه عبدالعظیم، دروازه غار دروازه نو؛ و بین مغرب و شمال این دروازه ها قرار دارد: دروازه گمرگ، دروازه قزوین دروازه اسب دوانی. باید متوجه بود که نام این دروازه ها متناسب با شهرها و اماکنی است که جاده دروازه به آنها وصل می شود.»<sup>۲</sup>

براون در ایامی که عازم تهران بود، در یک فرسخی تهران، در قهوه خانه ای کنار جاده برای چای توقف می کند. در این موقع «حاجی صفرگت»، که اگر تأخیر کنیم، دروازه های تهران بسته می شود. با وجود عجله ای که بخرج دادیم، باز هنگامی به شهر رسیدیم که دروازه بسته بود؛ و من هرچه اصرار کردم دروازه بان، دروازه را باز نکرد و لذا به خشم درآمد، و آنچه را که در کرمان از شیخ ابراهیم یاد گرفته بودم به دروازه بان گفتم.

البته این بدگویی من در خور سرزنش بود ولی کسانی که نهصد کیلومتر با اسب چاپاری در جاده های ایران حرکت کرده اند، می دانند که مسافر وقتی به مقصد رسید چقدر خسته است و چگونه احتیاج به استراحت و خواب دارد و ما هم نمی توانستیم تا صبح عقب دروازه بمانیم. خوشبختانه، دروازه شاه عبدالعظیم برای بازگشت زائرین از قصبه مزبور باز بود و ما ساعت ۸/۵ بعد از ظهر، هفتم سپتامبر وارد تهران شدیم، و بعد از عبور از بازار، در مهمانخانه منزل کردیم، و حاجی صفر رفت که به خانه و خویشاوندان خود سر بزند.»<sup>۳</sup>

## راه آهن

از آغاز رفت و آمد ایرانیان به اروپا، وسایل موتوری و راه آهن، توجه آنان را بخود جلب می کرد؛ زیرا آسایش و تندی سفر با راه آهن هیچ قابل مقایسه با سفر بوسیله اسب و قاطر و کجاوه نبود. از این رو انشاء راه آهن، در شمار

۱. همان، ص ۱۶۳.

۲. همان، ص ۹۷.

۳. همان، ص ۴۸۳.

نخستین آرزوهای همه ایرانیان پیشرو درآمد. اما رقابت روس و انگلیس و نگرانی شدید آنان از توسعه اقتصادی و رشد فرهنگی و آشنا شدن ایرانیان به مظاهر گوناگون تمدن غرب، راه را بر این آرزوی دیرین می‌بست. لرد کرزن گناه را نخست به گردن روسان انداخته و می‌گوید: «تنگ برسیاستمداران ایران»<sup>۱</sup>. اما این جز تلاش برای تیرنه امپریالیسم بریتانیا نیست. سرمایه‌داران ایران و روس و انگلیس و دیگر کشورها برای تأمین منافع خود و حمل و نقل کالاها، در این راه بسیار کوشیدند؛ اما سوء نیت دو کشور استعماری و غفلت و فساد زمامداران ایران، پیوسته مانع کار بود. لرد کرزن می‌گوید: «اگر نامه‌های بسیاری که میان سفارتخانه‌ها در تهران و پایتختهای اروپا بویژه لندن و پترسبورگ مبادله شده یک‌جا گردآورند، چنان انبوه و سنگین است که تنها برای سوزاندن آنها یک هفته وقت لازم است.»<sup>۲</sup>

اکنون برخی از بهترین امتیازهایی را که در این راه، شاهان قاجار داده‌اند، فهرست‌وار نام می‌بریم.

نخستین بار در ۱۲۵۱ خورشیدی، امتیاز ساختن راه‌آهن در سراسر کشور به رویتز داده شد. این امتیاز پس از ۱۰ ماه לנוگشت در سال ۱۲۵۲ خورشیدی امتیاز راه‌آهن جلفا به تبریز به یک افسر روس داده شد؛ اما چون در ۶ سال نخست قدمی در این راه، برنداشت، امتیازش از درجه اعتبار افتاد.<sup>۳</sup>

در سال ۱۲۵۸ خورشیدی، به شرکت پارسی الئون<sup>۴</sup> امتیاز راه‌آهن تهران- رشت داده شد؛ اما چون قرار بود، هفت درصد سرمایه را ایران بپردازد و نپرداخت، این امتیاز هم بی‌اثر گشت.

بطور اجمال، از سال ۱۲۶۳ تا سال ۱۳۰۴ که راه‌آهن سرتاسری ایران به همت و سرمایه‌سردم و مراقبت رضاشاه صورت عمل گرفت به ترتیب بوآتال فرانسوی، دولت روسیه، و بانک روس و تنی چند از سرمایه‌داران روس و یک شرکت آلمانی و دولتین آلمان و روس، بموجب قراردادهایی، به گرفتن امتیاز راه‌آهن توفیق یافتند؛ ولی در نتیجه سوء نیت دو همسایه شمالی و جنوبی، و بی‌کفایتی زمامداران، این قرارداد عملی و اجرا نشد.

سرپرسی سایکس، برای صیانت هندوستان از دست‌اندازی روسها، می‌گفت بیابانهای ایران نباید آباد گردد و هرگز نباید روسها با راه‌آهن به آبهای جنوب پیوندند؛ درحالیکه کرزن با انشاء راه‌آهن موافق بود.

الکساندر خودزکو، ضمن توصیف راههای بازرگانی رشت در قرن نوزدهم، می‌نویسد: «چارپاداران، ۶۳ فرسنگ فاصله بیان رشت تا سازی را دست‌کم در ۱۳ روز طی می‌کنند. راه شنی ساحلی البته گاهی بموجب بروز کوفتگی در حیوانات باربر می‌شود ولی این کوفتگی هرگز با صدمه‌ای که راههای پرگل ولای بخش پست گیلان به حیوانات وارد می‌سازد قابل مقایسه

۱. ایران و قضیه ایران، بیخون، ۱۳، ص ۲۸۰.

۲. دلا، گنج شایگان، بیخون، ص ۸۸.

4. Alléon

۵. دلا، گنج شایگان، بیخون، ص ۸۸.

نیست. بهر تقدیر، کمتر اتفاق می افتد که کاروان جز بنظور بیتوته کردن در یکی از آبادیهای همسایه، راه ساحلی را ترک گوید.

کالاهایی که به مقصد تبریز فرستاده می شود، بنویه خود، فاصله میان انزلی تا دهانه گرگانرود از همین حاشیه ساحلی عبور می کنند و از این بعد است که کاروان خط ساحلی را ترک می گوید و از آن فاصله می گیرد تا از سلسله کوههای سجاور خزر عبور کند و از طریق آقاولر، اردبیل، خود را به تبریز برساند.

عبور از کوههای سجاور خزر هم‌جا با دشواری صورت می گیرد. بهترین گذرگاه در این کوهها راهی است که از رشت به قزوین می رسد، و هم اکنون محل تردد کاروانهاست. این راه بطول ۲۸ فرسنگ از رشت، پس از عبور از دوشنبه بازار، شاقچی، کاروانسرای لات، نقایر، رودبار زیتون، پل سنجیل، کاروانسرای خزران و مزرعه به قزوین می رسد و بی تردید یک راه بزرگ کاروانرو است. قاطر هنگام عبور از کوره راهها می گذرد. در هر قدم، بیم آن می رود که سوار و مرکب و ساز و برگش بیکباره در گل ولای فرو روند.»

نویسنده از هوای ناسعادگیلان سخن می گوید و می نویسد که در این سرزمین، انواع تب، چشم درد و استسقا وجود دارد. بهمین علت، کمتر کسی عمرش به هفتاد می رسد. نویسنده راجع به جمعیت گیلان در سال ۱۸۴۰، می نویسد: «ولایت رشت ۷۵ هزار نفر، لاهیجان ۶۶ هزار نفر، فومن ۵۸ هزار نفر، لنگرود و لشته نشا جمعاً ۶ هزار نفر، را نکوه ۱۴ هزار نفر، گسنگر ۱۲ هزار نفر، تولم ۶ هزار نفر، دیلمان ۳ هزار نفر... شاندرمن ۴ هزار نفر، انزلی ۸۰۰ نفر.» جمعیت دارد.

در دوره تاجاریه، اکثر پلها و کاروانسراهایی که در مسیر راهها در طی قرون ایجاد شده بود، در قرن ۱۸ و ۱۹ بعثت اعمال اولیای امور ایران رو به ویرانی رفته بود. مسافران اغلب با اسبهای پستی و چابار، از یک ایستگاه پستی تا ایستگاه دیگر می رفتند و در آنجا با تعویض اسب، به راه خود ادامه می دادند. مال التجاره نیز توسط کاروان و چهارپایان به مراکز دوردست فرستاده می شد و خطر حمله دزدان و راهزنان مسافران و کاروانهای تجاری را تهدید می کرد.

از آغاز حکومت پهلوی، اقدام به احداث راههای شوسه گردید و بابکار افتادن ماشین واتومبیل، تغییرات سهمی در اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران پدید آمد. دولت با استفاده از جاده‌ها و وسایل جدید، قدرت مرکزی را به دورترین نقاط بسط داد، و امنیت و آرامشی که نظیر بر سراسر ایران سایه افکند، و جنبش شهریگری (بورژوازی) در ایران زمین آغاز گردید.

وضع جاده‌ها و راههای اروپا تا قرن دوازدهم و سیزدهم، بسیار ناراحت و اسف انگیز بود. پیروسو می نویسد: «اولین اقدام برای سنگفرش پاریس در سال ۱۱۸۵، به امر فیلیپ آگوست انجام گرفت که در نتیجه وضع رقت انگیز و تنفر آور کوچه‌ها، اجرای آن برنامه را لازم دیده بود. در واقع، همه مردم زیاده و

۱. سرزمین گیلان، پهلوی، ص ۵۷-۵۶ (باعتقاد).

۲. همان، ص ۸۰ (باعتقاد).

خاکروبه‌های خود را آزادانه در کوجه‌ها خالی می‌کردند و شاه حتی از قصر خود (محل فعلی کاخ دادگستری پاریس) از بوی عفونت آن خفه می‌شد.

اولین کالسکه واقعی که برای اسپراتور فردریک سوم ساخته شده بود فقط در سال ۱۴۷۴ برای افتاد. و این «ارابه لرزان» در واقع صندوق بزرگی بود که بوسیله تسمه‌هایی، آن را به چهارچوبی که برچرخها قرار داشت آویخته بودند؛ و سرعت چندانی نداشت. مخصوصاً این ارابه‌ها موقع پیچیدن و تغییر جهت، ناچار بود حرکات پیچیده‌ی انجام دهد. بهترین وسایل نقلیه در آن روزگار، روزی ۴ تا ۶ کیلومتر بیشتر نمی‌پیمود.<sup>۱</sup>

انقلاب صنعتی اروپا و افزایش تولید و لزوم توزیع آنها، احتیاج به داشتن راه را ظاهر ساخت، و از اوایل قرن نوزدهم، راهسازی بطرز «ساکادام» که پوشانیدن جاده‌ها با سنگ و کوبیدن آنها و سپس تسطیح و هموار کردن باشد، تا حدی رواج یافت؛ ولی چون مهمترین وسیله نقلیه قرن ۱۹ میلادی راه آهن بود، در امر راهسازی پیشرفتی حاصل نشد. پس از اختراع اتومبیل، انقلابی در راهسازی ظهور کرد. امروز راههای اسفالت شده در اغلب کشورهای جهان فراوان است.<sup>۲</sup>

آزادی کشتیرانی در رود کارون از دیرباز، مورد علاقه انگلیسیان بود  
تلاش اجانب در راه تا بالاخره ناصرالدین شاه و امین السلطان در آبانماه ۱۲۶۷ فرمان تسخیر راههای آبی آزادی کشتیرانی در رود کارون را صادر کردند.

این کار بر روسها گران آمد. پرنس دالگوروکی، شتابزده، از مرخصی برگشت و براین عمل شاه اعتراض کرد. شاه چون ناگزیر بود از خاک روسیه به اروپا برود، ناچار در ۱۲۶۷ خورشیدی، محرمانه تعهدنامه‌ای در ۶ ماده امضا کرد:

۱) سرداب‌انزلی و رودهایی که بدان روان است برای کشتیرانی تجارتي روسها آزاد است.

۲) همان آزادی برای همه رودهایی که از ایران به دریای خزر می‌ریزد، تأمین می‌شود.  
۳) دولت ایران اسکله‌ها و انبارهای لازم را در کنار سرداب خواهد ساخت که به روسها کرایه دهد. اگر دولت یا بازرگانان ایران آنها را نساختند، بازرگانان روس آزادند که خود اقدام کنند.

۴) ایران اجازه ساختن راه شومس از پیر بازار تا تهران را خواهد داد.  
۵) به کمپانی راه آذربایجان اجازه داده خواهد شد که راه جلفا به تبریز و تبریز به اوجق را به پایان رسانیده و راه آستارا به اردبیل را بسازد.

۶) ایران به روسها اجازه می‌دهد که راههای آهن «به هر جا» که بخواهند، طبق قرارنامه دیگری، بسازند. تا پنج سال، ایران امتیاز احداث راه آهن را به کشور دیگری نخواهد داد.<sup>۳</sup>

۱. تاریخ صنایع و اختراعات، هشتین، ص ۱۲۲.

۲. دائرةالمعارف فادسی، هشتین، ماده «راه با جاده».

۳. عصر بیخبری یا تاریخ امتیازات در ایران، هشتین، ص ۳۲۲.

شاه، که سراسر ایران را ملوک طلق خود و نوکران خویش می‌پنداشت، بدون کمترین شرم و آزرسی، در برابر دو قدرت بزرگ سر تسلیم فرود می‌آورد و برای عیاشی و خوشگذرالی خود، از آنان قرض می‌کرد. شاه قاجار برای سوسین سفر فرنگ، چهل هزار لیره برای مدت ۱۰ سال باریج صدی شش، از بانک شاهنشاهی وام گرفت و در ۱۲ شعبان ۱۳۰۶ راهی اروپا گشت.

اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود، دربارهٔ ولخرجیهای این سفر، چنین نوشته است: دوشنبه ۱۴ ذیحجه ۱۳۰۶ - در ایالت باد آلمان، «وقت ناهار، خدمت شاه بودم. امین‌السلطان جمع و خرج این سفر را عرض می‌کرد. ۱۷۰ هزار تومان از روتر و لیانازوف اجاره شیل گرفته شده. تمام خرج شده مگر ده هزار تومان که باقی است... تعجب در این است که این پول معلوم نیست چه شده. تنها ۲ هزار تومان انعامات باشد و ۳ هزار تومان ابتیاعات. همه جا که مهمان بودیم، نه اسلحه خریده شد و نه هیچ چیز»<sup>۱</sup>

لرد کرزن می‌نویسد: «نمایندگان سرمایه‌داران اروپا برای گرفتن امتیازات، مانند سورولخ، به تهران هجوم آورده‌اند. معروف است که عده زیادی در تهران می‌خواستند امتیازاتی از قبیل کارخانه قند، شیشه، تلفون، چراغ برق، ایجاد تاکستان و غیره بدست آورند. شاه نیز حاضر است موافقت نماید؛ چون که مبلغ کلی، به حساب شخص شاه داده می‌شود.»<sup>۲</sup>

اعتمادالسلطنه ضمن وقایع ۲۷ شوال ۱۳۰۵ قمری، می‌نویسد: «حسین شیرازی معروف که دزد راهزن قهاری است، ما بین تهران و قم و ساوه، راهزنی و آدمکشی می‌کند. اعتضادالسلطنه، حاکم قم، او را با سه چهار نفر از دستیارانش گرفته تهران فرستاده بود، حضور شاه آوردند. بندگان همایون به او فرمودند از قتل تو می‌گذرم، مشروط بر این که تفصیل دزدی و آدمکشی چندین ساله خودت را مفصل بنویسی او هم متعهد شد.»<sup>۳</sup>

### امنیت راهها

ناصرالدین شاه پس از مراجعت از سفر دوم اروپا (۱۸۷۷ میلادی / ۱۲۹۴ قمری) بر آن شد که برای ایران، راه شوسه ایجاد کند. اول، راه تهران به قزوین و تهران به قم کمابیش اصلاح شد. در سال ۱۸۸۳ (۱۳۰۰ قمری) که انگلیسیها امتیاز کشتیرانی در روی رود کارون را بدست آوردند، به فکر افتادند از راه خرم - آباد - بروجرد - سلطان آباد - قم به تهران، یک راه شوسه داشته باشند؛ و چون خودشان نمی‌توانستند مستقیماً اقدام کنند، یحیی‌خان مشیرالدوله را وادار نمودند امتیاز شوسه نمودن این راه را بدست ۶ سال، از ناصرالدین شاه بگیرد. لرد کرزن می‌نویسد: حال بانک شاهنشاهی در صدد است که راه محمره به تهران را بصورت یک راه شوسه درست و حسابی درآورد.<sup>۴</sup>

### راههای ارتباطی

۱. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، پیشین. ص ۶۵۷ (به اعتماد).

۲. تاریخ امتیازات، پیشین. ص ۲۲۷.

۳. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، پیشین. ص ۵۷۰.

۴. رک: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، پیشین. ج ۴، ص ۱۵۲۵-۱۵۲۴.

وضع راههای بین تهران و اصفهان: «روز پنجشنبه ۲۹ شعبان، پست تهران که به اصفهان می‌آمده، در خالدآباد پنج نفر سوار از طرف نایب حسین می‌رسند، گاری را توقیف می‌نمایند؛ صبح جمعه نایب حسین و پسرهایش با پنجاه سوار آمده مرادبیک، غلام پست، را کتک زیاد می‌زنند. تذکره پست را از او می‌گیرند... هر چه درگاری بوده تحویل می‌گیرند؛ شش صندوق مال التجاره که سه صندوق آن محمل، و سه صندوق اسباب خرازی از قبیل ساعت طلا و نقره و پوتین و غیره، و یک لنگه ابریشم و هشت هزار و پانصد تومان پول نقد اسانت، و یک بسته لیره... و شش نفر زوار سرنشین آن را لخت می‌نمایند و کاغذهای پست را می‌سوزانند و سیزده اسب‌گاری را که در خالدآباد بوده می‌برند.»<sup>۱</sup> این گزارش در صفحه ۶ شماره ۳۰ سال پنجم روزنامه انجمن اصفهان در رمضان ۱۳۲۹ قمری درج شده است.

«در ۱۶ اکتبر ۱۹۱۰ (۱۱ شوال ۱۳۲۸) دولت انگلیس اولتیماتومی به دولت ایران فرستاد که بموجب آن، اگر در ظرف مدت سه ماه، امنیت راههای جنوب ایران که بزعیم دولت انگلیس بواسطه قبایل غارتگر سلب شده بود دوباره برقرار نگردد، خود دولت انگلیس برای محافظت راههای مذکور، قشونی در تحت فرماندهی صاحب‌منصبان انگلیسی بکار خواهد گماشت.»<sup>۲</sup>

وسایل مسافرت در عهد فاصالدین شاه: یحیی دولت‌آبادی، ضمن شرح مسافرت خود از تهران به اصفهان، می‌نویسد: «باید دانست که سفر کردن محترمانه در مملکت ما، در این وقت، سه صورت دارد: یکی سفر با شتاب است که در راههای دور بر اسبهای پست دولتی سوار می‌شوند و روزی چند فرسخ راه می‌روند و در هر چهار فرسخ، اسب را عوض می‌نمایند؛ و گاهی در این اواخر، بزرگان در راههای شوسه و همواره در کالسکه و درشکه خویش می‌نشینند و اسب پست آنها را به منزل می‌رساند و یا از خود، اسب به‌منزله فرستاده عوض می‌نمایند. این قسم مسافرت گرچه سریعترین مسافرتهاست، ولی خرجش زیاد است و برای اینکه بر اسب سوار می‌شوند، زحمت بسیار دارد.

دوم، سفر با مکاریان است که بر اسب و استر سوار می‌شوند و یا در کجاوه و محمل می‌نشینند. و گاهی در راههای دور کم آب و صحراهای وسیع، کجاوه و محملها را بر شتر می‌بندند. اینگونه مسافرت بیشتر اختصاص دارد به کسانی که با اهل و عیال سفر می‌نمایند؛ خرج و زحمتش کمتر و طول مدتش از همه بیشتر است.

سیم، مسافرتهاى خصوصى است که یک شخص برای خود و بستگانش ترتیب می‌دهد، یا چند کس با هم همسفر می‌شوند. هر یک، مرکوب مخصوص و اسباب سفر مختصری همراه دارند. در فصلهای خوش، تفنن کنان روزی چند ساعت، صبح و عصر و گاهی شبهای مهتاب، را حرکت می‌کنند و هر کجا بخواهند اتراق می‌نمایند. این بهترین اقسام سفر است، و مسافری می‌تواند در ضمن، خوشگذرانی هم داشته باشند.»<sup>۳</sup>

۱. تاریخ اجتماعی کاشان، پیشین (حاشیه). ص ۲۷۶.

۲. کشف تلبیس یاد (ویبی) د نیرنگ انگلیس. ص ۶۴.

۳. حیات یحیی، پیشین. ج ۱، ص ۶۸-۶۹.



وضع راهها در عصر وثوق الدوله: یحیی دولت‌آبادی ظاهراً در کابینه وثوق الدوله در حدود سال (۱۳۳۷ قمری) بعد از سی سال دوری از اصفهان، بار دیگر عازم اصفهان می‌شود. وی خصوصیات راه تهران به اصفهان را چنین توصیف می‌کند: «راه تهران - اصفهان از راه رود شده است، و من با ازابه یکی از دوستان، مسافرت می‌کنم. اوضاع راه از این قرار است: از تهران تا چنبد فرسخی کاشان، راهبانان دولتی در کارند اما مثل این است که نباشند...

از آنجا تا نزدیک مورچه‌خورت، یا ده دوازده فرسخی اصفهان، حکومت و راهداری و همه چیز در دست مأمورین سردار جنگ، ماشاءالله‌خان پسر نایب‌حسین کاشانی است که به دولت یاغی است؛ مالیات می‌گیرد، باج راه دریافت می‌کند، حکومت مستقل دارد. نظم و امنیت هم، بظاهر، برقرار است و این حدود از حدودی که به دست دولتیان اداره می‌شود بهتر اداره می‌شود...

یک حکومت کوچک دیگر، همعهد و پیمان با حکومت کاشان، باز در میان هست، و آن حکومت یکی از خوانین مورچه‌خورتی است که راه را اداره می‌کند و باج راه مخصوص می‌گیرد و اعتنایی به حکومت اصفهان ندارد.

خلاصه وارد کاشان می‌شویم. در سرحد حکومت کاشان، مأمورین کاشانی، ما را متوقف و تحقیقات می‌کنند، هویت ما را می‌پرسند و این که از کجا آمده و کجا می‌رویم و برای چه کار مسافرت کرده‌ایم و کجا منزل خواهیم کرد. بدیهی است که این برای گزارش دادن به سردار جنگ است که بدانند کی به کاشان وارد شده و کی خارج گشته است، و هم از عایدات راه آگاه بوده باشد.

خلاصه به اصفهان می‌رسیم. اصفهان تا زمان کمی پیش از این، با وجود یک حاکم بی‌حال از طرف دولت، اختیاراتش در دست یاغیان جوزانی بود که هنوز هم جنوب این شهر در تحت قدرت آنهاست. رضاخان و جعفرقلی‌خان که از مردم آنجا هستند، به دولت یاغی شده‌اند و از مسافرین باج راه می‌گیرند و قتنه‌جویان شهری هم با آنها بی‌رابطه نمی‌باشند.»<sup>۱</sup>

**راههای ارتباطی** آمده، می‌نویسد: «در ایران، جاده شوسه‌ای وجود ندارد که شایسته ازابه‌رانی باشد. یکی از جاده‌ها جاده انزلی و رشت، و تهران است که با دست سهندسین روسی ایجاد شده، و هر کس در آن رفت و آمد کند مجبور است باج سنگینی به روسها بپردازد. پس از آن، جاده قم به تهران است که چند سال قبل، یک کمپانی انگلیسی آن را ایجاد کرد و چاپارخانه‌ها و کاروانسراهایی هم در طول راه ساخت. اکنون این راه در دست دولت ایران است و نگاهداری و مواظبت آن کاملاً متروک شده است.

دولت ایران چند سالی است که به فکر شوسه کردن راه تهران به مشهد افتاده است. قطعات مختلفی از این راه را به خیال خود، درست کرده‌اند ولی قابل استفاده نیست.»<sup>۲</sup>

۱. حیات یحیی، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۱۱-۱۱۰.

۲. سفرنامه از خراسان تا بختیاری، پیشین، ص ۱۶-۱۷.

مسافرت زنان: هانری رنه دالمانی می‌نویسد: «با اینکه در ایران، مسافرت دشوار و جاده‌ها هم خراب است، زنان زیاد مسافرت می‌کنند. بهترین و راحت‌ترین وسیله مسافرت زنان، کجاوه است که بر پشت قاطر می‌بندند، و زنان در آن می‌نشینند. یک نوع وسیله دیگری هم هست که آن را تخت‌دان می‌گویند، و شاهزاده خانمها با آن مسافرت می‌نمایند. تخت روان یک واگن کوچک چوبی است که از جلو و عقب به قاطر بسته می‌شود.»<sup>۱</sup>

مؤلف در جای دیگر از کتاب خود، از مسافرت زنان متوسط‌الحال و فقیر سخن می‌گوید و می‌نویسد: «عده زنان زائر هم کمتر از مردان نیست. زنان بر روی پالان‌الاعها نشسته و اغلب بچه‌ای هم در جلو خود نشانده‌اند، و کودک شیرخواری هم در بغل دارند و در زیرپای آنها خورجینی است که لوازم سفر در آن جا دارد.»<sup>۲</sup>

در شرح حال ناظم‌الاسلام، نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان، می‌خوانیم که وی پس از استقرار مشروطیت در حدود سال ۱۳۳۰ قمری، بکلی از مرکز قطع علاقه کرد و راه کرمان پیش‌گرفت در آن ایام «طرق و شوارع مغشوش، و هیچ راهی از دزدان و راهزنان در امان نبود و علاوه، برای مسافرت، وسیله و مرکوبی جز همان وسایل و سراكب قدیم نبود و طی سرحالی سیار و راهی دور و دراز، از تهران تا کرمان، با چنان وسایل و بیم دزد، بسیار متعسر بود و حقیقت «السفر قطعة من السقر» را هر آن، مجسم می‌نمود. در اول خاك کرمان و آخر خاك یزد، نزدیک قلعه شمش، گرفتار دزدان فارسی‌گردیدند و مختصر اسوال ایشان را راهزنان بردند.

در این وقت، تمام هم ناظم‌الاسلام مصروف به حفظ اوراقی بود که در پیرامون تاریخ مشروطیت نوشته بود. دزدان خیال می‌کردند که آن اوراق دسته اسکناس است ولی چون اوراق را دیدند به‌وی تسلیم کردند.»<sup>۳</sup>

کرایه مسافرت: هانری رنه دالمانی ضمن گفتگو از حق‌العبور از رشت به تهران، می‌نویسد: «مقدار باری که هر مسافر می‌تواند با خود ببرد، ۵/۵ من شاه است که تقریباً ۱۶/۴ کیلوگرم می‌شود، و برای اضافه بار از هر یک من شاه، پنجقران علاوه می‌گیرند. وزن بارگاری ۵ من شاه تعیین شده است.»

۱. همان، ص ۳۲۲.

۲. همان، ص ۶۳۸.

۳. تاریخ بیداری ایرانیان، بهمن ج ۱ (ده‌پاچه)، ص «ج» (۹ اختصار).

در سال ۱۹۰۷ مخارج راهداری و کرایه مسافرت مطابق جدول زیر بود:

راهداری	کرایه درشکه	تعداد		وسایل نقلیه
		مسافر	اسب	
قران ۵۹/۵	۶۳۲ قران و ۶ شاهی	۳ یا ۴	۴	کالسکه
» ۵۹/۵	» » » ۵۸۲	۲	۴	کالسکه کوچک
» ۵۹/۵	» » » ۵۴۲	۲ تا ۳	۴	درشکه بزرگ
» ۵۹/۵	» » » ۴۲۷	۱	۳	درشکه کوچک
» ۷۰	» » » ۵۲۲	۴	۴	گاری
» ۱۰	» » » ۱۰۱	۲ تا ۳	۳	تارانتاس

مهمانخانه‌ها: «ایران، از لحاظ نداشتن وسایل آسایش و مهمانخانه‌های قابل سکونت، مشهور است. دو یا سه مهمانخانه در پایتخت این کشور وجود دارد ولی مسافر اروپایی مردد است که آنها را برای اقامت به دوستانش توصیه کند. یکی از این مهمانخانه‌ها در قزوین، یکی در اصفهان، و دیگری در همدان می‌باشد. غیر از این، در سراسر ایران، محل دیگری که بتوان نام مهمانخانه یا مسافرخانه بر آن اطلاق کرد، یافت نمی‌شود. — چون مسافر رختخواب و غالباً غذای خود را نیز با خود حمل می‌کند، برای تعیین موقع صرف غذا آزادی کامل دارد.»<sup>۲</sup>

وضع راهها در عهد صدارت عین‌الدوله (سلطان عبدالحمید): از دوران صدارت عین‌الدوله، اسنادی در دست است که از مظالم مأمورین دیوانی و راهزنی و غارت اشرار حکایت می‌کند. در این نامه‌ها که عموماً بدون تاریخ و خطاب به «جناب مستطاب اجل اکرم انجم، آقای وزیر مخصوص دام اقباله» نوشته شده است از جمله چنین می‌خوانیم: «...یک نفر مازیاری را در یک فرسخی برازجان مقتول ساخته‌اند و از قرار معلوم، قاتل آقاخان پسر میرزا علی‌خان ضابط سابق برازجان بوده است. همچنین علی‌یار نام که از طایفه بابری برازجان و سالهاست که در کوه کیکان مشغول راهزنی و شہارت است، دو بیست رأس گوسفند اهالی برازجان را به غارت برده است، و نیز در این راه سببین شیراز و بوشهر، تفنگچیان کنار تخته، نهایت بیعدالتی را نسبت به قوافل و عابریین نموده و از خود تلگرافچی که از آنجا عبور می‌کرده است، وجهی مطالبه کرده‌اند، و بزور یک پتو که هفت تومان قیمت داشته، از او گرفته‌اند. همچنین ۱۰ رأس قاطر مکاریان دوانی که بار برلیج و انار داشته و جو حمل می‌کرده، تفنگچیان ملا منصور در کنار تخته، گرفته بسرقت برده‌اند. حسب الامر، مقرر گردید که تفصیل این فقره چیست و چرا باید تفنگچیان اینطور با مردم سلوک نمایند.

۱. سفرنامه از خراسان تا بختیاری، پیشین، ص ۱۱۳۶-۱۱۳۵.

۲. سفرنامه فرد (چهارده)، پیشین، ص ۹۴.

البته قاتل مازیاری حتماً دستگیر کرده علی باز را هم هر جا هست حتماً گرفتار کرده آنچه را از مردم برده است مسترد و عاید داشته و از تنگچی‌یان کنار تخته هم مؤاخذه شدید نموده، آنچه را هم که از قوافل و غیره گرفته‌اند استرداد نموده، سرتکبین قتل و سرقت را هم محبوس داشته مراتب را اطلاع دهید، به‌عرض برسد و حکم لازم در سیاست و تنبیه آنها صادر شود — سلطان عبدالحمید.<sup>۱</sup>

در نامه بدون تاریخ دیگری، عین‌الدوله برحسب امر شاهنشاه، بوسیله تلگراف، به عموم حکام ولایات دستور می‌دهد که کارها را تفکیک کنند: «کلیه امورات مرجوعه به دفترخانه مبارکه را از تظلمات ارباب حقوق و صورت حقوق متوفیات و استعدای برقراری در حق ورثه، بلااستثنا، آنچه راجع به کشوری است مستقیماً به وزارت جلیله مالیه و آنچه راجع به لشکری است مستقیماً به وزارت جلیله جنگ، اظهار و جواب را از وزارت مزبوره بخواهند.»<sup>۲</sup>

در نامه بدون تاریخ دیگری، چنین می‌خوانیم: «... شب نوزدهم محرم، کریم‌خان بوبر احمدی و اسلخان یا وی، با جمعیت زیادی، به محل رستم که جزومسنی است، ریخته چهل نفر از اهالی رستم را کشته و جمعی را زخم‌دار کرده و عبدالرضاخان مباشر آنجا را گرفته برده، مقدار کلی اموال آنها را غارت کرده، قلعه و برجهایی که محل مستحفظ بوده است تصرف کرده‌اند. وقوع این قضیه در خاکپای جواهرآسای مبارک، محل تعجب گردید؛ مقرر فرمودند، چندی قبل هم کریم‌خان سرتکب این حرکات شد؛ «محل رستم» را غارت کرده و چند نفر را هم بقتل رسانیده بود، که مقرر گردید حتماً او را دستگیر کرده به‌سزا برسانند؛ حالا هم این راپورت و تلگراف رسیده است. چه اقدامی در این باب کرده‌اید؟ البته سریعاً مأمورین مخصوص فرستاده، اقدامات سریع، بعمل آورده حتماً و بلاعذر، کریم‌خان را دستگیر کرده آنچه را که از محل رستم بغارت برده است تمام و کمال، گرفته رد کرده در خصوص مقتولین هم، خون بست نموده دیه خراجات را گرفته رد کرده، طایفه بوبر احمد را از خاک رستم و محل مستحفظین خارج نموده، عبدالرضاخان مباشر را که گرفته برده‌اند، مستخلص ساخته تقویت لازم را در حفظ نظم مسنی یا سارالیه فرموده، مستحفظی که برای آنجا رسوم و معمول است معین کرده، در دستگیری کریم‌خان سعی و جهاد بلیغ نموده نتیجه اقدامات را زود اطلاع دهید به‌عرض برسد — سلطان عبدالحمید.»<sup>۳</sup>

در نامه دیگر که بدون تاریخ است، عین‌الدوله به وزیر مخصوص، می‌نویسد که به‌قرار اطلاع واصله، «... سارقین و اشرار فارس، بازنای شرارت و تاخت و تاز به‌حدود یزد گذاشته متعرض عابرین و قوافل می‌شوند و از جمله دو قافله را در حدود یزد زده و غارت کرده‌اند. تنگچی‌های مستحفظین خالك یزد، آنها را تعاقب کرده اموال مسروقه را گرفته رد، و یک نفر از تنگچیها را هم سارقین، به‌ضرب گلوله، مقتول کرده‌اند. زود اقدام کنید که اعاده نظم آن حدود بروجه اکمل فراهم آید — سلطان عبدالحمید (عین‌الدوله).»<sup>۴</sup>

۱. دك. مجله پرسشهای تاریخی. سال پنجم. شماره ۶، ص ۱۵۶.

۲. همان، ص ۱۵۸.

۳. همان، ص ۱۵۸.

۴. دك. همان، ص ۱۶۱.

قهوه‌خانه: در مسیر بعضی از جاده‌های کاروان‌رو در ایران، قهوه‌خانه‌های کوچکی واقع شده که بعضی از مسافران آنها را بهتر از بناهای بینظیر و آثار مهم تاریخی بخاطر می‌سپارند. در این مؤسسات که مسافر را به گرمی می‌پذیرند، پیوسته، سایه‌بان و سماوری جوشان برای تهیه یک فنجان چای و معمولاً مقداری تخم‌مرغ آماده است تا آنها را بمیل مسافر، هرگاه مشکل پسند باشد، آب پز یا نیمرو کنند و توأم با نان محلی در دسترس او قرار دهند. پهلوی پهلوی این قهوه‌خانه‌ها، درخت وجوی آبی است که معلوم نیست از کجا سرچشمه گرفته است. آب این جویهای کوچک با همان وضع اسرارآمیزی که نمایان می‌شوند در فضا ناپدید می‌گردند. قهوه‌خانه ممکن است یک کلبه محقر باشد یا درون یک درخت جای داشته باشد یا در آستانه یک کاروانسرای بزرگ واقع شده باشد. فاصله این قهوه‌خانه‌ها معمولاً یک مزل راه بوسیله اسب و قاطر یا الاغ از مقصد است. تا چند سال قبل، زوار در آغاز مسافت طولانی و خطرناک خود، صحنه‌های وداع را در این قهوه‌خانه‌ها ترتیب می‌دادند، و در همین اماکن بود که حاجیها پس از اینکه از سفر شهد و کریلا و مکه سلامت باز می‌گشتند، سیلی از درودهای فراوان به آنان نثار می‌شد.<sup>۱</sup>

چناره‌ای، راهزن معروف: کاساکوفسکی در دفتر خاطرات خود، عباس‌خان چناره‌ای را مستهورترین راهزن ایرانی می‌خواند و می‌نویسد: وی یکی از سران ایل افشار همدان بود. در ابتدا صادقانه خدمت می‌نمود. کامران میرزا وزیر جنگ، او را به تهران فرا خواند که دهات تیول او را ضبط کند. او نیز مقاومت کرد و دستجات قشون را تارومار کرد. بالاخره امیر نظام حاکم همدان با او کنار آمد و قرار شد چناره‌ای از راهزنی دست بکشد و دولت هم او را به ریاست قمرسوارانهای همدان منصوب کرد. ولی فقط سه ماه به او حقوق دادند. در این موقع، چناره‌ای اطلاع حاصل نمود که امیر نظام تصمیم دارد به نام یاغی او را دستگیر و مقید به زنجیر، به تهران گسیل دارد. ناچار به سفارت انگلیس پناه برد و گفت، اگر امان دارد همانند والا برگردد. سفیر انگلیس محلی در اختیار او گذاشت و جریان را به اطلاع شاه رسانید، و شاه سواقت کرد او در تهران بماند و اسلک او به‌خالصه منتقل گردد؛ در عوض، دو پارچه ده در اطراف تهران، به وی بدهند.<sup>۲</sup>

رابینودر کتابی که بنام «مبانی و استرآباد» در حدود نیم قرن پیش نوشته، از راههای دشوار و مشکلات مسافرت در این قسمت از ایران سخن می‌گوید؛ از جمله می‌نویسد: از کوره راههای این منطقه جز اهالی محل کسی اطلاع ندارد. درختان خاردار و گیاههای خرنده و راههای تنگ و پرپیچ و خم و باتلاقها و جنگلهای فراوان به هیچکس جز اهالی محل، اجازه نمی‌دهد که از این مناطق سرسبز و خطرناک عبور نمایند «ولی افراد بلد بومی شکافی را که مانند سوراخ خرگوش است، از میان حصار یافته و از آنجا راهی نشان می‌دهند که ابتدا چندان آشکار نیست و مثل ماری در میان بیشه‌ها پیش رفته و رفته رفته،

۱. سفرنامه فرد (چهاردهم پیشین، ص ۱۱۴) (به اختصار).

۲. فرمودان مبارک از دست‌های سواد بود که برای حراست جاده‌ها گماشته می‌شدند.

۳. رک: خاطرات کلنل کاساکوفسکی، پیشین، ص ۲۳-۲۱.

پهنای آن زیاد می‌شود. در هر صورت، عبور از آنها خالی از اشکال نخواهد بود. مسافر باید از میان گل و آب لغزان که در آن اسب او ممکن است درغلند، ترسان عبور کند. مسافر ناگزیر است در میان گل و آب که تا زیر تنگ اسبش را گرفته است، مسافت طولانی را طی کند و با این تفصیل، اگر جان سلامت برده باشد، پس از سیر خطرناکی، به محله یا قریه‌ای وارد می‌شود.<sup>۱</sup>

محمدعلی جمالزاده، در سال ۱۳۳۵ قمری، دربارهٔ مشخصات راههای ایران، چنین می‌نویسد: در شمال ایران سه راه است:

## راههای ایران

(۱) خط آهنی که از قلیس می‌آید تا جلفا که سرحد مابین ایران و روسیه است، و از اواخر سال ۱۳۳۴ قمری، این خط تا تبریز امتداد داده شده و از مغرب تا بنادر بحر احمر و از مشرق تا باکو پیش می‌رود، و از طریق راه‌آهنهای روسیه، به اروپا مرتبط می‌شود.

(۲) راههای دریایی که بوسیلهٔ کشتیهای روسی از باکو منقماً به انزلی و بنادر دیگر جنوبی دریای خزر می‌آیند.

(۳) خط آهنی است که از کراسنودسک<sup>۲</sup>، واقع در ساحل شرقی بحر خزر، شروع می‌شود و به عشق‌آباد می‌رسد. از آن پس، ممکن است با کاروان از راه قوچان و مشهد، به نقاط مختلف ایران مسافرت کرد.

از طرف جنوب، راههایی که ایران را با خارج مربوط می‌کند، تماماً یحری است و همواره کشتیهای انگلیسی، آلمانی و روسی با بنادر جنوبی ایران از راه دریای عمان رفت و آمد دارند.

از طرف مغرب، دو راه مهم هست: یکی راهی که از بندر طبریزون (ترابوزان) در ساحل دریای سیاه، و ارز روم به بایزید (سرحد ایران و عثمانی) می‌آید و از راه خوی به تبریز و از آنجا به دیگر راههای ایران مرتبط می‌شود. دیگری راهی است که از بصره به بغداد و از بغداد به خانتین و از آنجا از راه قصر شیرین و کرمانشاه، داخل ایران می‌گردد.

از طرف مشرق، مهم‌ترین راه راهی است که از هرات به باجگیران (سرحد ایران و افغانستان) آمده و از آنجا از راه تربت حیدریه، بداخل ایران می‌رود.<sup>۳</sup>

(۱) راه ترابوزان - تبریز - تهران: فاصلهٔ ترابوزان - تبریز تقریباً ۱۸۳ فرسنگ (۱۱۰ کیلومتر) و از بایزید به تهران قریب ۱۳۶ فرسنگ است. و این فاصله را در تابستان ۵ روزه و در زمستان

## راههای داخلی ایران

۶ روزه می‌توان پیمود.

قیمت: برای واردات اگر عدل باشد ۲/۸ تومان هر قنطار ۷۶ منی؛ و اگر صندوق باشد ۵ تا ۶ تومان بیشتر از قیمت عدل برای قنطار. برای صادرات، از ۸ تا ۱۰ تومان هر بار شتر ۸۰ منی.

۱. ل. دابینو، هازنددان و استرآباد. ترجمهٔ غلامعلی وحید مازندرانی، ص ۲۳-۳۱ (به اختصار).

2. Kraasnowodsk

۳. رشک گنج شایگان، پیشین، ص ۴۶-۴۵.

در خاک ایران، راه از خوی تا تبریز و از تبریز تا تهران، درشکه‌رو است. از ترابوزان تا تبریز را مسافر می‌تواند ۲۰ روزه با اسب طی نماید و قیمت کرایه اسب ۲۰ تومان است.

راه تبریز به تهران: فاصله این راه تقریباً ۱۰ فرسنگ است و با اسب این فاصله را ۲۰ تا ۳۰ روزه، با شتر ۴ روزه، می‌توان طی کرد. قیمت بار با قاطر و اسب ۵ قران برای هر من (۱۲۸۰ مثقال)، و با شتر ۳ قران برای هر من است. و باگاری ۳/۵ قران برای هر من باید پرداخت.

رویه‌رفته، مال‌التجاره می‌تواند در مدت ۳/۵ ماه تا سه ماه، از ترابوزان به تهران برسد و قیمت کرایه صد من تبریز آن از ۷/۵ تا ۸ تومان می‌شود.

از تبریز به تهران، پستی که مسافر بگیرد و در هر منزل اسب حاضر داشته باشد نیست، ولی درشکه‌های شخصی هست که ۱۰ روزه مسافر را از تبریز به تهران می‌رساند و وجه کرایه آنها عموماً ۱۰ تومان است. ولی اگر مسافر بخواهد زودتر به تهران برسد، راه تبریز به جلفا و قلیس و بادکوبه و انزلی و رشت و تهران ترجیح دارد. خرج این راه زیادتر از راه مستقیم تبریز به تهران نیست و مسافر را چهار پنج روزه به مقصد می‌رساند.<sup>۱</sup>

سپس آقای جمالزاده مختصات راههای دیگر ایران را از جلفا به تبریز و از جلفا به اورمیه (رضائیه) و راه آستارا به تبریز و راه انزلی (پهلوی) به تهران و از مشهد سر به تهران و راه بندر جز به تهران و راه عشق‌آباد به مشهد و راه دوشک به مشهد و راه قوچان به سبزوار و راه نصرت‌آباد (سیستان) به مشهد و راه بندرعباس - کرمان - یزد و راه بوشهر به تهران و دیگر راههای ایران را بتفصیل، توصیف می‌کند<sup>۲</sup> و در پایان می‌گوید: «راههای مزبور فقط از نقطه نظر تجارت و حمل و نقل مال‌التجاره نوشته شده، والا برای مسافر و سیاح اکنون تقریباً در تمام راههایی که ذکر شد، دلیجان و درشکه و کالسکه‌های پستی و غیره هست که رویه‌رفته سه بار تندتر از کاروان مسافر را به نقطه مقصود می‌رساند. و بعلاوه، چند رشته راه شوسه هم از چند سال به این طرف، ساخته شده؛ از جمله: (۱) راه انزلی به تهران از راه رشت و قزوین، و از قزوین به همدان (۲) راه تهران به قم و سلطان‌آباد (۳) راه بختیاری (محدره و شوشتر و اصفهان»<sup>۳</sup>

راجع به وسایل حمل و نقل مال‌التجاره از اروپا به ایران و برعکس، در سال ۱۳۳۵ قمری، مؤلف گنج شایگان، چنین می‌نویسد: «بهترین راه حمل مال‌التجاره از اروپا به ایران (به استثنای نقاط جنوبی ایران) روسیه است، و تا حوالی سال ۱۳۰۰ قمری هم، مال‌التجاره از همین راه به ایران می‌آمد و یا از ایران به اروپا می‌رفت؛ ولی در آن تاریخ، دولت روسیه عبور مال‌التجاره (ترانزیت) را از خاک خود منع کرد؛ و اگر مال‌التجاره‌ای می‌خواست به ایران بیاید، مجبور بود یک دفعه در روسیه گمرک بدهد و یک دفعه هم در ایران؛ و وجه این دوگمرک تقریباً ۱۰ درصد مال‌التجاره بود، و قیمت مال‌التجاره‌ای که به ایران می‌رسید، از این بابت، بسیار گران می‌شد و مشتری پیدا نمی‌نمود. ناچار بازرگانان کالای خود را از ترابوزان

۱. دك. همان، ص ۴۶.

۲. دك. همان، ص ۴۶-۵۲.

۳. همان، ص ۵۸.

به آذربایجان و از آنجا با قاطر و کاروان به نقاط مختلف، حمل می کردند.

دولت ایران پستهای اسانتی را که وزنشان بیشتر از ۵ کیلوگرم باشد یا قیمتشان بنا به اظهار فرستنده، بیشتر از ۵۰۰ فرانک باشد، قبول نمی نماید. بمناسبت مشکلات حمل و نقل در داخل ایران و بمناسبت نرخ گران تعرفه های ایران، بعضی راهها برای ارسال پستهای اسانتی اقرب به صواب و نفع است چنانکه در ذیل دیده می شود:

۱) از راه روسیه پستهایی که راجع به نقاط مرکزی و شمالی است.

۲) از راه هند (انگلیس) پستهایی که راجع به نقاط جنوبی و جنوب شرقی است.

۳) از راه آلمان و جهازات آلمانی، پستهایی که راجع به نقاط اطراف خلیج فارس است:

بندرعباس، لنکه، بوشهر و محمره.»

«در خلیج فارس، در زیر بیرق ایران، فقط یک کشتی مال التجاره هست

ولی قایقهای بزرگ (بقله) که از ۱۵۰ تا ۹۰۰ خروار بارگیر دارند

متعدد هستند، و مال التجاره را از بمبئی به ایران و از ایران به بمبئی و جزایر مالابار و سواحل زنگبار حمل می کنند. قایقهای کوچکتر هست (بقره) که اغلب کمتر از ۶۰ خروار گنجایش بارگیری دارد، و برای حمل و نقل و صید سروراید در سواحل خلیج فارس و بحر عمان بکار می رود؛ و از روی تخمین، می توان گفت که بنادر کوچک، مانند: هندیان، زیدین، دیلم، ریگ، کنگان، طاهری، قشم، هرمز و غیره از صد تا چندین صد بقره دارند.

عمده حمل و نقل مال التجاره در خلیج فارس، با کشتیهای انگلیسی است و تا پیش از

۱۳۲۴ در خلیج فارس کشتی آلمانی نبود ولی از آن تاریخ ببعده، کشتیهای دولت سزور بنای آمد و رفت را گذاشت و بتدریج، از مجموع کشتیهای دول دیگر (عثمانی، روس، عرب و فرانسه) باستانای انگلیسی، زیادتر گردید.

در بحر خزر، بموجب عهدنامه گلستان و ترکمنچای، هیچ دولتی غیر از روسیه حق

داشتن کشتی جنگی نداشت. دولت روسیه از سال ۱۲۸۶ قمری، تأسیس شرکتیهای کشتیرانی در بحر خزر و حتی فروختن سهام کمپانیهای بحر خزر را به خارجیهای غیر روسی قدغن کرد.

بطوریکه از آمار اداره گمرک ایران که از سال ۱۳۳۴ قمری به بعد منتشر شده برمی آید، کشتیهای بخاری و شرعی ایران، انگلیس، روس، آلمان، عرب، عثمانی و فرانسه با ظرفیتهای مختلف از سه تن تا یک میلیون تن در خلیج فارس فعالیت می کردند که از آن میان ۲۷ کشتی بخاری و ۲۱۶۴ کشتی شرعی به ایران تعلق داشته.

در سال ۱۳۳۲ - ۱۳۳۱ قمری، مجموع کشتیهای بخاری و شرعی که به بنادر

خلیج فارس وارد شده است، ۴۰۵۱ بوده که از آن عده، ۱۲۱۱ عدد آن بخاری بوده در حالی که مجموع کشتیهایی که به بنادر بحر خزر وارد شده اند ۳۶۵۸ است و از این عده، ۱۹۰۷ عدد آن بخاری و بقیه شرعی بوده است.

علاوه بر خلیج فارس و بحر خزر و دریای اوریسه، شطالعرب هم تا محمره قابل

کشتیرانی است و کشتیهای بزرگ هم در آنجا می توانند تردد نمایند...»



در کارون، فقط کشتیهایی که صفحه تختانی آنها مسطح باشد، می‌توانند از محرمه تا ناصری و از اهواز تا شلیبیه (دو فرسخی شوشتر) رفت و آمد کنند. رودخانه‌های دیگر ایران، از لحاظ کشتیرانی، اهمیت چندانی ندارند.

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

# فصل نهم

نظریات اقتصادی در شرق

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

در سرزمین ایران، برخلاف کشورهای غربی، مسائل اقتصادی، بطور مجزا و بعنوان یک علم مستقل و قابل تحقیق و بررسی، مورد توجه و مطالعه صاحب نظران قرار نگرفته است، بلکه در محیط فرهنگی ایران، پیشوایان مذهبی، دانشمندان امور اجتماعی و فلسفی، اهل ادب، نویسندگان کتب اخلاقی و سیاست مدن، ضمن گفتگو از مسائل گوناگون، گه گاه، به اسواق اقتصادی نیز توجه کرده اند.

در دوران قبل از اسلام، تعالیم زرتشت، بیش از دیگر پیشوایان دینی، رنگ و بوی اقتصادی دارد. در این مذهب، انسان موجودی فاقد شخصیت، بی اثر و بی اراده و محکوم قوای ماوراء الطبیعه معرفی نشده بلکه برعکس در آیین مزدیسنا، انسان یا نوع بشر مکلف است در مقابل قوای منفی اهریمنی، به جنگ و مبارزه برخیزد، و عوامل مضر و نامساعد را از پیش پای خود بردارد، و با کار و کوشش و فعالیت های گوناگون کشاورزی و تربیت چهارپایان سودمند، به پیروزی اهورامزدا یاری کند. استند، محقق اسریکایی، در کتاب شاهنشاهی هخامنشی، به مسائل اقتصادی ایران عهد کهن توجه می کند. به نظر او، با توجه به مندرجات «وندیداد» (دادخدا دیوان)، زندگی فعال و پر تلاشی، در آیین مزدیسنا تصویر شده است: در این جهان دلپذیر، مهتر یا بزرگ خانمان را می بینیم که دارای گاو، گوسفند، علوفه، نازی (سگ)، زن و فرزند، آتش، شیر و همه چیز خوب است، بادانه، علف و درختانی که همه گونه میوه ای بار می دهند، زمین های خشک باقناتهای زیر زمینی، آبیاری می شود، گله و ربه افزونی می یابد، کود طبیعی فراوان است. ولی بدست آوردن این نعمتها کار سخت و تلاش فراوان می خواست: تخم افشاندن و نهال کاشتن و ساختن راههای آب زیرزمینی (کاریز). جهانی بود که در آن جایی برای سرد تن پرور نبود. از چرم و پارچه های بافته، برای پوشاک و از چادرهای نم دین (مانند آنهايي که هنوز در آسیای مرکزی یافت می شود) و از خانه های چوبین برای سکونت، بهره می گرفتند. از سگ، چون یک عضو گرامی خانواده، نگهداری می کردند.<sup>۱</sup>

در آیین مجوسی، انسان بموازات سعی و تلاش در راه بهبود بخشیدن به شرایط زندگی، باید با دشمنان خود، یعنی دیوان، بمبارزه برخیزد. دیو و دروج بصورت بیماری های گوناگون،

تب، خشم، مستی و جانوران زیانبخش خودنمایی می‌کند.

«سرکرده همه دیوان، انگره سینو (اهریمن) یا سینوی بد است که آفریننده همه چیز بد و جانوران زهرآگین و گزند رساننده است. به این جهت، مجوسان کشتن نمایندگان زمینی این روانهای بد، چون سورچه، سار، خزندگان، وزغ و پرندگان زیانبخش را یا گرفتن سوراخشان یا ویران کردن لانه‌شان را ثواب بزرگی می‌دانستند. [وندیداد].<sup>۱</sup>

بهترین وسیله آبادانی «آب» بود «برای آنکه مبادا آب گرالبها بخار شود و از دست برود، آنرا از زیر زمین و با حفر قنات به مزارع می‌بردند. اینسان، با صرف وقت و کار دشوار، مقداری دیگر از بیابان خشک را به زیر کشت می‌آوردند. این جستجوی جاویدان برای آب، اثر همیشگی روی مغز ایرانیان گذاشت. در اوستای مقدس در سرود ستایش بانوانا هید، که ایزد هزار نهر آب است، و در شعرهای بعد که در شادی آب روان و باغ سروده شده، این موضوع پیوسته تکرار می‌شود. به چشم کسانی که از سرزمینهای خوشتر می‌آیند، شاید رودخانه‌ها ناچیز... جلوه کند. برای دریافت زیبایی آب و رودخانه، باید بیابان خشک، جلگه‌های برهنه و قله‌های پربرف را در پیش چشم داشت.»<sup>۲</sup>

تمام قوای یزدانی، سعی می‌کردند که انسان را با سعادت و نیکبختی قرین سازند. میترا (مهر) که با قدرت و خصوصیات گوناگون از او یاد شده است، بر همه سرزمینهای نیرومند آریایی نظارت می‌کرد. او خداوند چراگاههای پهناور بود «و از خانه‌ای که خشنود بود، به آن، رسته گاو و گوسفند و فرزندان پسر، زنان زیبا و گردوله و بالشهای خوب گسترده می‌بخشید. برای مردم خود، او ایزد دادگری بود»<sup>۳</sup> او دشمن سرسخت مردم پیمان شکن بود و با هزار گوش و دو هزار چشم نگران اعمال و کارهای مردم بود. او صدای بیچاره‌ای که حقش را ربه‌ده بودند بخوبی می‌شنید و بزهکار را به سزایی که در خور بود می‌رسانید.

آریایی، که با زور فلات را به دست آورده، باید با زور و قدرت، و بکمک تیرهای پیران و لیزه‌های بلند و فلاخن و کارد و گرز و دیگر وسایل، حیطة قدرت خود را حفظ و حراست کند و دشمنان «سهر» را به زانو در آورد.<sup>۴</sup>

دیاکونوف در قادیخ هاد می‌نویسد: در قرنهای هفتم و ششم قبل از میلاد، سرزمین ماد، مرکز اشاعه فعالیت‌های فرهنگی و دینی بوده است. ولی نباید از این جمله چنین نتیجه گرفت که ماد مرکز آفرینش تعلیمات اوستا بوده. به گفته هرتل، سخنان کاهنان کیش قدیمی پرستش خدایان طبیعی، یعنی «دیوان» بوده‌اند— که زرتشت آن دین را رد و نفی کرده بود— ولی چون موفقیت زرتشتیگری را دیداند، بظاهر، به آن دین در آمدند که از درون متلاشیش کنند و عملاً معتقدات خویشان را جایگزین آن سازند. فرضیه مشکوک هرتل در بعضی از دانشمندان غرب، از جمله هرتسفلد، تأیید داشته است. گاناها، دعاها و موعظه‌هایی است که از زبان زرتشت، زرتشتی که واقعیت وجودی دارد، جاری می‌گردد. راجع به مفهوم گاناها، هر معبری از

۱. همان. ص ۲۵.

۲. همان. ص ۲۸.

۳. همان. ص ۳۴.

۴. همان. ص ۳۵.

علمای دین عهد ساسانیان گرفته تا دانشمندان فقه‌اللغه معاصرما، گائاها را به میل خود ترجمه می‌کند. پادشاه، که یکی از بزرگترین دانشمندان غربی آشنا به فقه‌اللغه ایرانی می‌باشد، چنین می‌نویسد: «بدون عراق، می‌توان گفت که گائاها دشوارترین بخش فقه‌اللغه هندو و اروپایی را تشکیل می‌دهد.»

بدین سبب، می‌کوشیم درباره گائاها با احتیاط سخن‌گوییم. تعلیمات مثبت دین زرتشت بیشتر در فصل سی‌ام منقول است و عبارت است از این که جهان میدان مبارزه دو نیروی متساوی است: یکی نیکی که آفریننده و رهبر آن اهورامزداست، و دیگری بدی که آفریننده آن روح خبیث است. وظیفه آدمی است که به روح نیک در مبارزه وی باروخ خبیث یاری کند تا براجتی از پل چینیود بگذرد.

تعالیم زرتشت نیز، مانند دیگر معتقدات، با اینکه تا حدی آرزوهای مردم را منعکس می‌کرد، (و نیز ضامن موفقیت آن هم همین بود) ماهواً ضد پیشرفت بشمار می‌رفت. دین مزبور فقط مزدیسنايي مؤمن و زرتشتی را به‌دین می‌داند. زرتشتیگری کینه و نفرت نسبت به اقوام غیر آریایی را به پیروان خود تلقین می‌کند. بیگانگان از نظرگاه این کیش «غیر آریایی»، «دوپاهاه»، «آدمهای حشره صفت» نامیده می‌شوند که اهورامزدا از نابود کردن آنان خشنود می‌شود.

علت عقب مانده بودن تعلیمات مزبور، بیشتر از آن جهت است که بجای مبارزه واقعی به‌خاطر بهبود وضع مردم، پیروان خود را به عدالت و اخلاق تشریفاتی و ظاهری دعوت می‌کند. و این خود، سرانجام، به استواری نظامات موجود و کندی فعالیت اجتماعی مردم منجر می‌گردیده است.

با این حال، تعلیمات زرتشت ممکن است در آغاز، تا حدی تمایلات عامه مردم را منعکس می‌نموده است.<sup>۱</sup>

به عقیده بعضی دیگر از صاحب‌نظران، تعالیم زرتشت یک عامل ترقی و پیشرفت برای مردم آن دوران بوده و مردم را به زندگی دهقانی و شهرنشینی و محبت به حیوانات اهلی و گوسفند و سگ و گاو، و احترام به آب و درخت و زراعت دعوت می‌کرده است. احترام به سگ برای پاسبانی گله، و احترام به گاو برای زراعت، صرفاً برای رفع احتیاج و بهبود زندگی مادی است. در مذهب زرتشت و آیین مزدیسنا، بر خلاف ادیان سامی (مخصوصاً دین مسیح)، به زندگی مجلل و مرفه توجه زیاد شده است.

در اوستا، مکرر و به عبارات مختلف، مردم به کارهای زراعتی ترغیب شده‌اند: «کسی که تخم زراعت می‌پاشد، آشویی می‌کارد و در ترویج آیین مردم می‌کوشد. پاداش چنین کسی با صد دعا و عبادت یکسان، و از هزار بار «سراسم‌مذهبی و صد هزار قربانی نیکوتر خواهد بود.»<sup>۲</sup> در آیین مزدیسنا آنکس که در پرتوکار و کوشش خود مایه خوشی و آسایش دیگران را فراهم آورد، خود نیز از کار و کوشش دیگران بهره‌مندگشته، در خوشی و آسایش خواهد بود. «نظر به همین اصول است که غالباً در کتب دانشمندان و مستشرقین می‌خوانیم که

۱. رک: تادایخ هاد، پیشین. ص ۴۷۷-۴۶۰ (به تناوب و اختصار).

۲. دندیداد، لرگرد، فقره ۳۱.

مزد یسنا دینی است موافق زندگی.»<sup>۱</sup>

در اوستا مکرر، به فقراتی یرمی خوریم که ثروت و خانواده بزرگ و خانه آباد و فرزندان فراوان و اسب و گردونه و گله و ربه و مزارع حاصلخیز، حتی غذاهای گوناگون تشویق و تأیید شده است. آنچه مورخین قدیم یونان، مانند هردوت، گزنفون، کتزیاس و کورتیوس و غیره راجع به زندگی مجلل ایرانیها (مقصود طبقات ممتاز است) نوشته اند، بخوبی از یسناها هم پیداست؛ چه در این عصر، در مدارک تاریخی، مکرر، از قصرهای صد ستونی و شیرهای معطر و چرخهای درخشان گردونه خروشنده و اسبهای شیهه زننده و تیغ و تبر و گرز و جوشن و لباسهای فاخر و زربفت و دستبند گوه نشان سخن رفته است. طبیعی است در مذهب که خوشی آینده را مشروط به بدبختی امروز نمی داند، باید از تمام لذایذ زندگی استقبال نمود.<sup>۲</sup>

«آیین مزدیسنا، برای کار و کارگر، احترام فراوان قائل است. در زامیادشت، کرد ۲ تا کرد ۱۰، همواره کارگر را برتر از سایر آفریدگان می شمارد، و بر عناصر و افراد بیعلاقه به کار، به چشم نفرت می نگرد. زمین به کسی که با دست چپ و راست در روی آن کشت و کار نکند، می گوید: «تو ای کسی که با دست چپ و راست و با دست راست و چپ، در روی من کار نکردی، تو باید در آتیه پشت به دیگران... و روزی خود را از آنان گدایی کنی؛ آری خوراک پس مانده و ریزه هایی که از دهان دیگران افتاده نصیب تو خواهد بود. اهوراسزدا می گوید: کسی که گندم می کارد به این می ماند که راستی می افشاند و دین مزدیسنا را از پیش می برد.»<sup>۳</sup>

در این آیین، تنها با بزه کاران و زیانکاران و راهزنان و دروغگویان مبارزه نشده بلکه مردم به مبارزه عملی با جانوران موزی نظیر موش، وزغ، مار، کژدم، سگس و مورچه نیز تشویق شده اند. این دستور نیز چنانکه می بینیم، ریشه مادی و اقتصادی دارد؛ چه این جانوران برخلاف اغنام و احشام، به حال زندگی مادی انسان زیان بخشند؛ بهمین جهت مورد نفرت قرار گرفته اند: «چه بدحال است زمینی که زمان درازی بدون بذر و بذر افشان متروک و در انتظار کشاورز ماهری مانده است؛ مانند دوشیزه زیبایی که زمانی طولانی بی فرزند مانده و اشتیاق شوهر خوبی را دارد.»<sup>۴</sup>

در جایی دیگر نوشته شده است: «ای آفریننده جهان مادی، ای یگانه پاک، چهارمین کسی که زمین را بکمال نشاط آورد، کیست؟ اهوراسزدا جواب می دهد: آنکس که بیشترین مقدار گندم کشت نماید، بیشترین سبزیها بکارد و بیشترین درختها غرس نماید؛ کسی که زمین خشک را آب دهد و زمین پر رطوبت (باتلاق) را خشک و قابل کشت نماید.»<sup>۵</sup>

غیر از کشاورزی، تربیت حیوانات اهلی و استفاده از آنها از دیرباز در ایران مورد توجه بود. به گفته هردوت و پولیپ، در سرزمین ماد، اسبهای پر خون، ظریف و خوش اندام و پر جست و خیز تربیت می شدند، و قرنهای ایران، یگانه مرکز نشو و نمای اسبان و سوارکاران بوده است.

### دامداری و تربیت حیوانات اهلی

۱. یسناها: (ادبیات مزدیسنا). ج ۱، ص ۲۲.

۲. دك همان، ص ۲۲-۲۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۰۶.

۴. دغدیداد، فرکرد ۳، قسمت ۱۳، فقره ۲۲.

۵. همان، فرکرد ۳، فقره ۲۳.



علاوه بر این، در منابع زرتشتی، حفظ و نگهداری حیوانات اهلی و مبارزه با حیوانات زایندهش تأکید شده است. در بهمن یشت، باب ۲۲، فقره ۱، به ارزش اقتصادی گاو، اشاره شده است: «نیروی ما از گاو، اطمینان دل به گاو است؛ شیار که در نتیجه آن غذا از زمین بیرون می آید بوسیله گاو انجام می گیرد.»

چنانکه دیدیم، در اوستا به دامپروری و گله داری اهمیت خاص داده شده و همه جا مردم را به نگاهداری و پرورش دام تشویق می کند. در فروردین یشت، چنین آمده است: «روانهای چهارپایان اهلی را می ستاییم... پرندگان را می ستاییم، جانوران را می ستاییم...» در وندیداد، فرگرد سوم، قسمت ۱، فقره ۲، چنین می خوانیم: «ای آفریننده جهان مادی، پنجمین جایی که زمین به حداکثر شادمان است کجاست؟... آنجا که گله و دامه بیشتر باشد و بیشترین مقدار کود ریخته شود...»

همچنین در اردیبهشت یشت، فقره هفتم، می خوانیم: ناخوشیها فرار کنید، سرگ بگریز، دیوها بگریزید، پتیارها (نکبتها و زشتیها) فرار کنید، آموزگار دروغین کینه ور از آیین پاک بگریز، مرد ستمکار بگریز...»

در جلد دوم کتاب یشتها، ص ۳۰۵، چنین آمده است: «... در کجا زمین بیش از همه جا شاد است؟— در آنجا که سرد پاکدینی خانه برپا کند و آن خانه از آتش و شتر و زن و فرزند و گله برخوردار باشد... و گاو و راستی و علوفه و سگ و آنچه از برای زندگی خوش باید، در آنجا فراوان باشد.»

فقره چهارم در کجا زمین بیش از همه جا شاد است؟— در آنجایی که بیش از همه جا گندم و گیاه و درختهای میوه بکارند؛ در آنجایی که زمین خشک است، آب برسانند و در آنجایی که آبگیر است خشک کنند. زمین ناشاد است، اگر مدت زمانی شیار نشسته بایر بماند.» علاوه بر این، چنانکه گفتیم در وندیشیت، کشتن حشرات موذی ثواب شمرده شده است نظیر «وزغ، سار، کژدم، مگس، مورچه، سوس. دشمنی ایرانیان نسبت به حشرات موذی، در قدیم، در همه جا شهرت داشته است. هردوت نیز، می نویسد: مغها کشتن مورچه و سار را ثواب بزرگ می دانند.»<sup>۲</sup>

در جای دیگر، مردم به کار و کوشش تبلیغ شده اند: «کوشا و هبادز باش و از نانی که خود از راه نیک و با کار و کوشش به دست کرده باشی بهره ای از آن برای خدا و نیکوکاران کنار نه. به خواسته دیگران چشم مدوز تا نان خود را از دست ندهی. هر که از دسترنج دیگری خورد، چنان باشد که سر او را در کف گرفته مغز او را می خورد.»<sup>۳</sup>

در یشتها که قسمتی از کتاب مقدس اوستاست، در فقرات ۶ تا ۱۴، به مردم ایران تأکید شده است که در پناه کار و کوشش، از انواع نعمتهای مادی و زندگی با شکوه و آرامش و غذای فراوان و گوناگون و بوهای خوش و بسترها و بالشهای آراسته و خانه های خوب و زنان

۱. دشنه، بهمن، ج ۱، ص ۱۴۲.

۲. دك، همان، ص ۲۵۷.

۳. مینوی خود (افل به معنی، از دینش).

نیکو و الواع زینتها و اسبهای تندرو و گردونه های خروشنده و زر و سیم و لباسهای فاخر و جز اینها برخوردار شوند.<sup>۱</sup>

«در همین کتاب، در بخش زامیادیش، ضمن ستایش از فرکیانی، گیتی را پیر نشدنی، لمردلی، نکندیدنی، نیوشیدنی، جاودان زنده و جاودان بالنده» می خواند.

استاد پورداود، در بخش نخست از «گاتها» یعنی سرودهای زرتشت، می نویسد: «پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک مایه رستگاری است؛ چنانکه پندار بدگفتار بد و کردار بدمایه تباهی است. دروغ سهمگین ترین دشمن مردمی است، باید از آن دوری جست و به راستی روی نمود. مزدا امورا نیازمند قربانی و خون گاو و گوسفند نیست... هر آنکه زمین آبادان کند و به کشت و زرع پردازد و از چهارپایان سودمند نگاهداری کند، خداوند را از خود خشنود سازد... در این جهان، بد در برابر نیک و زشت در برابر زیباست؛ زندگی جنگی است میان این دو...»

چنانکه گفتیم، اسقند، محقق آسریکایی، با توجه به سندرجات کتاب وندیداد (داد ضد دیوان) می نویسد: مردم آن روزگار از چرم و پارچه های بافته برای پوشاک، و از چادرهای نم دین و خانه های چوبین و زاغه ها و خانه های خشتی برای مسکن استفاده می کردند. سگ مورد علاقه عمومی بود، و چون یک عضو خانواده بشری نگاهداری می شد، و مراقبت از خانه و کله را به عهده داشت.<sup>۲</sup> حفر قنات، ایجاد ترعه و سد بندی و آبیاری با اصول صحیح، در ایران که از دیرباز بعلت کمی آب، کشاورزان رنج می بردند، سابقه ای کهن دارد. سد و بند بزرگی توسط مهندسین و کارشناسان عهد باستان در حوالی سغد و خوارزم ایجاد کردند رود بزرگ آن که به نام «اکس» معروف بود می گویند: «این شط در گذشته به پنج شعبه تقسیم می شد... اما از زمان تسلط پارتها... به امر پادشاه بزرگ، در هر یک از گذرگاهها سدی بنا کرده اند و چون دیگر آب مخرجی ندارد، دشتی که بین این مرتفعات واقع شده به صورت برکه آبی در آمده است؛ زیرا آب شط پیوسته جاری است اما نمی تواند به خارج راه یابد...»<sup>۳</sup>

بطوری که از گفته هردودت بر می آید، پس از ایجاد سد، آب جیره بندی شد و مأمورین دیوان در مقابل اخذ پول، آب را بسوی دهات مورد نظر روان می ساختند. در میان صاحب نظران عهد باستان، چنانکه دیدیم، زرتشت به زندگی اقتصادی و مادی مردم توجه فراوان داشت، ولی پس از حمله اسکندر و استقرار حکومت سلوکیان، در طول مدت یک قرن، تمدن ایرانی و هلنی درهم آمیخت، و با روی کار آمدن پارتیان، رشته ارتباط فرهنگی ایران و یونان قطع نشد؛ ولی در طی این مدت طولانی که حدود شش قرن بطول انجامید، ما از سیر علوم و افکار و اندیشه های فلسفی و اجتماعی و اقتصادی ایرانیان بکلی بیخبریم. آنچه مسلم است ایران در طی پنج قرن حکومت اشکانیان، با روم و چین و یونان و دیگر کشورها مناسبات اقتصادی داشته است. «در کتاب «شی جی» نخستین سفیر چین به سلطنت اشکانیان، درباره وضع عمومی مردم این منطقه، چنین آمده است: «اکثر مردم دهقانند و به کار کشاورزی اشتغال دارند؛ برنج و جو

۱. رک: یشتها، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۴.

۲. رک: تادیک شاهنشاهی هخامنشی، پیشین، ص ۲۲.

۳. تادیک هردودت، ج ۳.

می‌کارند، شراب درست می‌کنند. این مملکت دارای صدها شهر قلعه‌دار بزرگ و کوچک است. از همهٔ سالک بزرگتر است. سوداگران از ارابه و کشتی استفاده می‌کنند و به کشورهای مجاور، حتی تا چندین هزار فرسنگ، می‌روند و در کار بازرگانی مهارت بسیار دارند. از نقره سکه می‌زنند و از چینیها طرز قالبگیری سلاح را آموخته‌اند.» باز، در متن دیگری، در پیرامون ایران اشکانی، می‌خوانیم: «این مملکت جمعیت بسیار و ارتش قوی دارد و از سایر ممالک پررونق‌تر است.» این سفیر شاید در عهد مهرداد دوم به ایران آمده باشد.<sup>۱</sup> در جلد اول تاریخ اجتماعی ایران از صفحه ۹۴ به بعد، از وضع اقتصادی ایران در عهد اشکانیان مطالبی آمده است. ولی از اندیشه‌های اقتصادی و اجتماعی آن دوران اطلاعی در دست نیست.

در دوران قدرت ساسانیان، که چهارقرن بطول انجامید، جامعه ایران بصورت یک جامعه طبقاتی در آمد، و سوقیت اجتماعی و اقتصادی هر یک از طبقات مشخص و معین گردید و به این ترتیب، طبقات متوسط و محروم در زیر فشار شدید طبقات ممتاز قرار گرفتند. شاید گرایش توده‌های کثیر خلق، در سراسر آسیای میانه، به مذهب مانی و تعالیم او، برای این بود که مانی و پیروان او با نابرابری و اختلاف عظیم طبقاتی و ستمگری و استثمار شدید فئودالها و دیگر طبقات ممتاز مخالف بودند، و اصولاً هوادار نوعی اخوت و همکاری و معاضدت اجتماعی بودند. به احتمال قوی، مخالفت شدید روحانیان زرتشتی با مذهب جدید، برای آن بود که مانی اصولاً با پیدادگری فرمانروایان و استثمار شدید اکثریت مخالف بود. ولی برخلاف مذهب زرتشت و آیین مزدک (که بعدها ظهور کرد)، مذهبی مثبت و مبارز و پیشرو نبود؛ جامعه بشری را به کار و کوشش تبلیغ نمی‌کرد و برای رهایی بشر از مظالم گوناگون، راهی عملی و ثمربخش نشان نمی‌داد.

در حکمت عملی، مانویه به هفت مهر (بهضم میم) معتقد بودند، و سعی می‌کردند از گفتار بد و اعمال زشت و شهوت پرستی و امثال این امور خودداری کنند. برگزیدگان این مذهب نباید پیشه‌ای اختیار کنند که موجب زیان عناصر باشد یا دزدی تحصیل آسایش مادی باشند. خوردن گوشت حیوانات و آزار رسانیدن به ذرات نور و خوردن شراب بر آنها ممنوع بود. بیش از غذای یک روز و لباس یک سال، از مال دنیا نباید چیزی داشته باشند. باید بدون زن و هرگونه تعلقی، برای نشری‌اکی به اقطار جهان سفر کنند. ولی عاشره مؤمنان یعنی نیوشگان، از این قواعد سخت معاف بودند و می‌توانستند به مشاغل عادی خود ادامه دهند؛ گوشت بخورند بدون اینکه به دست خود حیوان را بیجان کرده باشند. می‌توانستند زن بگیرند و به زندگی ساده‌ای بدون دلبستگی زیاد به دنیا، ادامه دهند. بر طبقه نیوشگان، فرض بود که نذر کنند غذای برگزیدگان را فراهم آورند و به آنان تقدیم کنند.

دادن زکوة و روزه گرفتن و نماز گذاشتن، تکلیف عمومی بود. هر ماه هفت روز روزه می‌گرفتند. در ۴ ساعت، چهار دفعه نماز می‌خواندند. پیش از شروع نماز با آب، وضو می‌گرفتند و در صورت فقدان آب با خاک و چیزهای دیگر تیمم می‌کردند و در نماز ۱۴ دفعه به سجده

۱. شیرین بیانی، «نظری به روابط فرهنگی ایران باستان» (مقاله)، مجله پرسشهای تاریخی، سال ششم، ص ۱۳۶

می‌افتادند. و صدقه دادن واجب بود

چنانکه می‌بینیم، مذهب و تعالیم مانی دست و پاگیر و انتظارات و توقعات او از پیروان خود گوناگون و بر روی هم کمرشکن و از نظر اقتصادی زیانبخش بود. بطورکلی، اجرای چنان تعالیمی از نیروی خلاق و شمر جامعه بشری می‌کاست، و حتی در برابر سعی و تلاش طبیعی بشر، موانع مذهبی و عقیدتی ایجاد می‌کرد. به این ترتیب، مذهب مانی از لحاظ اقتصادی، مذهبی منفی و زیانبخش بود، در حالی که مذهب زرتشت مردم را تشویق می‌کرد که وجودشان مفید باشد؛ زمین را بارور سازند؛ اراضی حاصلخیز را توسعه دهند؛ دانه بیفشانند و محصول آن را درو کنند، و در این راه از رنج و کار روگردان نباشند.

به عقیده ادوارد براون: «مذهب زرتشت، مذهبی بود سلی و مبارز و مادی و جهانگشا. مالویت، برعکس، بر همه عالم ناظر بود، یک‌نوع تفکر عارفانه را برای اعتلاء روح و نفس لازم می‌شمرد، و به زهد و ریاضت و انزوا و انقطاع از امور دنیا توجه داشت.»<sup>۱</sup>

به این ترتیب، اگر آیین مانی از طرف شهریاران ساسانی تقویت و تأیید می‌شد، موقعیت اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران متزلزل می‌گردید، و طبقات ممتاز بیش از پیش تقویت و تثبیت می‌شدند. ولی طبقه روحانیان از ضعف بهرام استفاده کردند و مذهب مانی را، که با قدرت نامحدود روحانیان و طبقات ممتاز مخالف بود و عملاً به رقابت با مذهب زرتشت برخاسته بود، سطرود و غیر قانونی شمردند و از این راه، امتیازات طبقاتی و موقعیت ممتاز خود را حفظ کردند.

## نقش مالکیت و خون در نظام اقتصادی و اجتماعی عهد ساسانی

آنچه مسلم است جامعه ایرانی، از عهد اردشیر به بعد، بر اصل مالکیت و خون و حفظ حدود و حقوق طبقاتی استوار بود. در نامه قنسر، که بوسیله ابن مقفع در قرن سوم هجری از زبان پهلوی به عربی ترجمه شده است، موقعیت و ارزش اجتماعی هر یک از طبقات معین و مشخص شده است. بنابراین قنسر، حدودی بسیار محکم نجبا و اشراف را از عوام الناس یعنی توده مردم، جدا می‌کرد. امتیاز آنان، «به مرکب و لباس و سرای و بستان و وزن و خدستکار»<sup>۲</sup> بود.

در جای دیگر از اختلاف شرایط اقتصادی طبقات زحمتکش با طبقات ممتاز، سخن می‌گوید: «اشراف به لباس و مراکب و آلات تجمل از محترفه و مهنه ممتاز گردیدند، و زنان

۱. ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران (جلد اول، از قدیمترین روزگاران تا زمان فردوسی). ترجمه علی‌اشا صالح، ص ۲۳۸.

۲. نامه قنسر به گشنسب. به تصحیح مجتبی مینوی، ص ۶۵.

ایشان همچنین، به جامه‌های ابریشمین و قصرهای منیف ورائین و کلاه و صید و آنچه آیین اشراف است، و مردمان لشکری... به آسایش و رفاهیت آمن و مطمئن به‌خانه‌ها به معاش، بر سرزن و فرزند فارغ نشسته.<sup>۱</sup>

در شاهنامه فردوسی نیز از خسروانی کلاه و زرینه کفش، که مخصوص طبقه ممتاز است، زیاد سخن رفته است. یکی از جنبه‌های ارتجاعی حکومت ساسانیان، این بود که می‌گفتند هیچکس نباید خواهان درجه‌ای باشد فوق آنچه به مقتضای نسب به او تعلق می‌گیرد، و قوانین مملکت حافظ پاکی خون خاندانها و حفظ اموال غیر منقول آنان بود.

به این ترتیب، از نظر اقتصادی، حکومت ساسانیان و صاحب نظران آن دوران، مانند تنسیر که بیشتر از روحانیان بودند، سعی می‌کردند که نظام اقتصادی موجود و مزایای مالی طبقات ممتاز را با قوانین و نظامات ثابتی حفظ کنند. ابن مقفع، از قول شاهنشاه ساسانی، می‌نویسد: «ومن بازداشتم از آن که هیچ مردم زاده، زن عامه نخواهد تا نسب محصور ماند، و هر که خواهد، می‌راث بر آن حرام کردم و حکم کردم تا عامه، سستعل و اسلاک بزرگ‌زادگان، نخرند... تا هر یک را درجه و مرتبه بعین مانند... و به کتابها و دیوانها بدون گردانند... و حکم فرسود که هر یک از این سنت بگذرد، مستحق وضع درجه باشد.»<sup>۲</sup>

ابن مقفع در جای دیگر به طبقات و اعضای اربعه جامعه اشاره می‌کند: «سر آن اعضا پادشاه است. عضواول اصحاب دین، و این عضو دیگر باره بر اصناف است: حکام و عباد و زهاد و سندنه (برده داران) و معلمان، عضو دوم، مقاتله یعنی سردان کارزار؛ و ایشان برد و قسمنده: سوار و پیاده، بعد از آن به مراتب و اعمال متفاوت. عضو سوم کتاب، و ایشان نیز بر طبقات و انواع: کتاب رسایل، کتاب محاسبات، کتاب قضیه و سجلات و شروط و کتاب سیر، و اطبا و شعرا و منجمان داخل طبقات ایشان. عضو چهارم را مهنه (خادمان) خوانند، و ایشان برزیگران (بازرگانان) و راعیان و تجار و سایر محترفه‌اند، و آدمی زاده بر این چهار عضو در روزگار صلاح باشد مدام.»<sup>۳</sup>

وضع طبقاتی و حدود و قیود اجتماعی در عهد ساسانیان قابل دوام نبود؛ بخصوص که وضع شاهنشاهی از عهد پیروز به بعد، بیش از پیش وخیم گردید. غیر از مشاجرات مذهبی با عیسویان، عوامل اقتصادی یعنی تحطی و کم آبی به آشفتگی اوضاع اجتماعی ایران کمک کرد. در چنین وضعی، پیروز مجبور بود که از اخذ مالیات صرف نظر کند، و برای جلوگیری از سرگ و سیر، به توزیع گندم بین مردم تحطی زده همت گمارد.

قباد که پس از پیروز، به زمامداری رسید، وارث وضعی آشفته بود. چند سال تحطی و جنگهای بی‌مورد پیروز با هیاطله، حملات دائمی بدویان و عصبیان ملل تابع، وضع شاهنشاهی را سخت آشفته کرده بود. خزانه مملکت بکلی خالی بود، و کوشش سفرای قباد برای گرفتن

۱. همان، ص ۷۰-۶۹ (بخش اختصار).

۲. همان، ص ۶۵.

۳. همان، ص ۵۷.

پول از دربار قسطنطنیه، به نتیجه نرسید. در چنین اوضاع و احوالی، مزدک و همفکرانش بپا خاستند و بسرعت به تبلیغ نظریات اجتماعی و مذهبی خود در بین مردم بینوا مشغول شدند. نجبا نیز به تحدید قدرت سلطنت و بهره‌کشی از اکثریت مردم مشغول بودند. در این موقعیت بحرانی، شاه که از حمایت طبقات ممتاز مایوس شده بود، به تقویت مزدک و یاران او پرداخت. مزدک ضمن تبلیغ مردم به صلحجویی، از نظر اقتصادی، خواهان مساوات بین افراد بشر بود. این نظریات در جامعه عصر ساسانی که اختلاف طبقاتی شدیدی در بین مردم حکومت می‌کرد، بسرعت منتشر شد و طرفداران بسیاری پیدا کرد.

فردوسی اصول عقاید مزدکیان را چنین توصیف می‌کند:

زن و خواسته باید اندر میان	چو دین بیهی را نخواهی زیان
بدین دو بود رشک و آز و نیاز	که با خشم و کین اندر آید به راز
همی دیو پیچد سر بخردان	بباید نهاد این دو اندر میان

در جای دیگر، فردوسی، با صراحت بیشتر، اصول نظریات مزدک را بیان می‌کند:

همی گفت هر کو توانگر بود	تهیدست با او بسرا بر بود
نباید که باشد همی بر فرود	توانگر بود تارو درویش بود
زن و خانه و چیز بخشیدنست	تهیدست کس با توانگر یکی است

«این بطریق» درباره آیین مزدک، مطالبی می‌نویسد که تقریباً با گفته‌های فردوسی یکسان است:

«خداوند ارزاق را در روی زمین آفرید که مردم آنها را میان خود بطور برابری قسمت کنند و کسی از دیگری بیشتر نداشته باشد. ولی مردم بین خود ظلم می‌کنند و هر کسی نفس خودش را به برادرش ترجیح می‌دهد. ما می‌خواهیم در این کار نظارت و واری کنیم و مال فقرا را از دولتمندان گرفته و از توانگران به تهیدستان بدهیم و از هر کس که مال و خدم و امتعه زیادی داشته باشد، گرفته و بین او، و غیر او مساوات برقرار کنیم تا آنکه احدی را بر دیگری امتیاز نماند.

نظام الملک که با اندیشه‌های مساوات طلبانه بسختی مخالف است درباره اومی گوید: «مزدک گفت که مال بخشیدنی است میان مردمان، که همه بندگان خدای تعالی و فرزندان آدمند... باید مال یکدیگر را خرج کنند تا هیچکس را بیبرگی نباشد و درماندگی، و مساوی- الحال باشند. و به اباحت مال راضی شد. آنگاه گفت: زنان شما چون مال شماست، باید که زنان را چون مال یکدیگر شناسید تا هیچکس از لذات و شهوات دنیا بی‌تصیب نماند و در سراد بر همه خلق گشاده بود.»<sup>۱</sup>

کریستنن، درباره این نهضت اجتماعی، می‌نویسد: «پیشوایان مزدکیه در عمل مشاهده کردند که مردمان عادی نمی‌توانند از میل و رغبت به لذات و تمتعات مادی، از قبیل داشتن ثروت و تملک زنان و یا دست یافتن به زن مخصوصی که مورد علاقه است رهایی

یابنده مگر اینکه بتوانند این امیال خود را با آزادی و بلا مانع اقماع کنند؛ پس این قبیل افکار را مبنای عقاید و نظریات اجتماعی خود قرار دادند و گفتند که خداوند کلیه وسایل سعیش را در روی زمین در دسترس مردمان قرار داده است تا افراد بشر آن را بتساوی بین خود قسمت کنند، به قسمی که کسی بیش از دیگر هموعان خود چیزی نداشته باشد. نابرابری و عدم مساوات در دنیا به جبر و قهر، از آن بوجود آمده است که هر کس می خواسته تمایل و رغبتهای خود را از کیسه برادر خود اقماع کند. اما در حقیقت، هیچکس حق داشتن خواسته و مال و زن، بیش از سایر هموعان خود ندارد. پس باید از توانگران گرفت و به تهیدستان داد تا بدینوسیله، مساوات دوباره در جهان برقرار شود. زن و خواسته باید، مانند آب و آتش و سراج، در دسترس همگان بالاشترک قرار گیرد. این عمل خیری است که خداوند فرموده و نزد او اجر و پاداشی عظیم دارد. گذشته از تمام اینها دستگیری مردمان عملی است قابل توصیه و باعث خشنودی خداوند است... انسان مکلف به عمل خیر است «اهل شریعت آنان (زردشت و مزدک) نه تنها قتل بلکه اضداد بنیر هم ممنوع بود. در سهمان نوازی، می گفتند که، هیچ چیز را نباید از سهمان دریغ داشت، از هر طایفه و هر ملت می خواهد، باشد؛ حتی نسبت به دشمنان هم بایستی به مهربانی و عطف رفتار کرد.»<sup>۱</sup>

راجع به چگونگی و علل نزدیکی قباد با مزدک، مدارک موثقی در دست نیست. بعضی می گویند که قباد از روی اعتقاد، از مزدک پیروی می کرد. برخی، مانند ابوریحان بیرونی، می گویند: «گرویدن قباد به آیین مزدک، از راه اضطرار بود؛ چه قدرت سلطنت در مقابل نفوذ پیروان این آیین، اثری نداشت.»

نلد که، خاور شناس آلمانی، می گوید: «گرویدن قباد که پادشاهی نیرومند و با اراده بود به آیین مزدک نتیجه ضعف و اضطرار او نبود بلکه گرویدن او به مذهب جدید، برای درهم شکستن قدرت اشراف و روحانیان زردشتی بود.»

کمونیسم مزدکی بعات آماده نبودن محیط و فقدان نقشه اقتصادی و اجتماعی صحیح، چندان نپایید. انوشیروان در پی یک توطئه محیلا نه و سبانه، بسیاری از سران این نهضت را زنده بگور کرد، و از فعالیت علنی آنان که جان به سلامت برده بودند بسختی جلوگیری نمود. در نتیجه سختگیری دولت، مزدکیان به فعالیتهای مخفی دست زدند. پیروان مزدک تا قرنها پس از نهضت اسلامی، بطور سختی، به تبلیغ آراء و نظریات خود مشغول بودند.

پس از نهضت مزدکی، انوشیروان و دیگر زورمندان آن دوران، در راه تعدیل اقتصادی و اجتماعی جامعه عهد ساسانی قدمی بر نداشتند. در نتیجه، روز بروز، عدم رضایت عمومی فزونی گرفت. وضع کلی مردم را از زبان برزویه طبیب در کتاب کلیله و دمنه، چنین می خوانیم: «در این روزگار تیره... عدل، ناپیدا و جور ظاهر، ولوم و دناست مستولی و کرم و سروت ستواری، و درستیها ضعیف و عداوتها قوی، و نیکمردان زنجور و مستذل، و شیریان فارغ و محترم، و مکرو خدیعت بیدار و وفا و حریت، در خواب.» در نتیجه ظلم و بیدادگری و عدم توجه به منافع اکثریت، حکومت ساسانیان، بسرعت، در سرایشی سقوط افتاد و با حمله اعراب، مقدمات شکست قطعی

آنان فراهم گردید.

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)



## تعالیم اقتصادی قرآن

درقران غیراز تعالیم و آموزشهای مذهبی به مسائل

اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی نیز توجه شده است، ما در اینجا نمونه‌بی چند از تعالیم اقتصادی قران را نقل می‌کنیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينِ الْإِلَهِ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمْلِكَ لَهُ فليَمْلِكْ لِيهِ بِالْعَدْلِ...»

— اینک ترجمه کامل آیه ۲۸۱ (سوره بقره)

ای اهل ایمان چون به قرض و نسیه معامله کنید، سند نوشته‌ای تا زمانی معین بین شما مبادله شود. باید نویسنده درستکاری معامله بین شما را بنویسد و از نوشتن ابا نکند، که خدا بوی نوشتن آموخته، پس باید بنویسد و مدیون، امضاء کند و از خدا بترسد و از آنچه مقرر شده چیزی نکاهد (و نیفزاید) و اگر مدیون سفیه یا صغیر است و صلاحیت امضاء ندارد ولی او بعدل و درستی امضاء کند، یا نتواند اقرار کند دوتن از مردان گواه آرید و اگر دوسرد نباشد، یکتن مرد و دوزن، هر که را طرفین راضی شوند گواه گیرند که اگر یکی از آنها فراموش کند دیگری را در خاطر باشد و هرگاه شهود را (به مجلس یا به محکمه بخوانند) از رفتن امتناع نکنند و در نوشتن آن با تاریخ معین مسامحه نکنید، چه معامله کوچک و چه بزرگ باشد. این درست تر است نزد خدا. تا شک و ریبی در معامله پیش نیاید که موجب نزاع شود مگر آنکه معامله نقد و حاضر باشد که دست به دست میان شما رد و بدل شود در این صورت باکی نیست که ننویسند و هرگاه معامله کنید در آن گواه گیرید...»

و در آیه ۲۸۲ سوره بقره آمده است:—

«و اگر درسفر باشید و نویسنده‌یی برای تنظیم سند قرض و معامله نیاید برای وثیقه دین گروی گرفته شود و اگر برخی، برخی را امین داند به آن کسی که امین شناخته امانت بسپارد، پس امین باید امانت را ادا کند و از خدا بترسد و به امانت خیانت نکند و کتمان شهادت نکند...»  
همچنین در سوره مطففین آیه ۱ تا ۳ به کم فروشان هشدار و تذکر داده شده است که از تقلب در کسب خودداری کنند و از راه راست منحرف نشوند:

وَبَلٍ لِّلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ.

وای به حال کمفروشان، آنانکه چون به کیل چیزی از مردم بستانند. تمام بستانند و چون چیزی بدهند در کیل و وزن به مردم کم دهند. همچنین در سوره بقره آیه ۱۸۸ می فرماید:

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتَدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لْتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

« مال یکدیگر را به باطل و به ناحق مخورید و کار را به داوری مکشایید که بوسیله رشوه و زور قسمتی از مال را بخورید با اینکه بطلان دعوی خود را میدانید. و در سوره توبه آیه ۳۴ چنین آمده است :

وَالَّذِينَ يُكْتَنُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

«آنانکه طلا و نقره ذخیره می کنند و در راه خدا انفاق نمی کنند، آنان را به عذاب دردناک بشارت ده. — و در زمینه اعتدال و بیانه روی در سوره اسری چنین تعلیم می دهد :

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا

«نه زیاد اسساک و سختگیری نما و نه زیاده روی کن. که از هر دو پشیمان خواهی شد (مگوره اسری، آیه ۲۹)

و در سوره آل عمران آیه ۸۶ در مورد احسان و نیکوکاری می فرماید:

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ.

«اگر از آنچه دوست دارید انفاق کنید صواب کرده اید. همچنین در سوره اسری آیه ۲۹ تأکید شده است که از تبذیر و زیاده روی خودداری شود و ولخرجمان و سبذرین برادران شیطان خوانده شده اند:

«إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ»

وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا وَإِمَّا تَعْرِضِينَ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا  
فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مِيسُورًا»

مبذران و کسانی که در زندگی زیاده‌روی می‌کنند و اعتدال و میانه‌روی را مراعات نمی‌کنند، برادر شیطانند و شیطانست که نخست کفران نعمت پروردگار خود کرد. و چنانکه ارحام و بستگان و نزدیکان و فقیران ذوی‌الحقوق از شما انتظار کمک دارند، اگر فعلاً نادار هستی، در آتیه به لطف خداوند امیدوار باش و اگر اکنون به علت نداشتن، از کمک به آنان اعراض می‌کنی و توجه به حقوقشان نتوانی کرد، باری به گفتار خوش و با زبانی شیرین آنها را از خود دلشاد کن. بطور کلی در اسلام و قرآن کریم به مسأله انفاق و کمک به بینویان و فقیران عنایت و توجه بسیار شده‌است.

## آراء و نظریات اقتصادی در ایران بعد از اسلام

محققان و صاحب‌نظران ایران بعد از اسلام، متأسفانه، به مسأله اقتصادی که ضروری‌ترین امور زندگی است، با دیدی علمی و مشکل‌گشا توجه و عنایت نکرده‌اند، و در پیرامون این مسأله، کتب و رسائل مستقلی که راهنمای دولت و مردم در امور اقتصادی نظیر کشاورزی، صنعت و بازرگانی باشد، به رشته تحریر در نیاورده‌اند. با این حال، اگر کلیه آثار گذشتگان را، از نظم و نثر، مورد مطالعه قرار دهیم، بطور جسته و گریخته، با تعالیم و نظریات اقتصادی گذشتگان آشنا می‌شویم. از جمله، در کتاب قابوسنامه، اثر عنصرالمعالی-اسیر کیکاوس که در حدود سال ۴۷۵ نوشته شده است، در باب چهل و سوم، «در آیین و رسم دهقانی و هرپیشه که دانی» خطاب به فرزند خود، می‌گوید: «که اگر دهقان باشی، شناسنده وقت باشی، و هر چیزی که خواهی کشت، مگذاد که از وقت خویش بگذرد. اگر ده روز پیش از وقت کاری بهتر که یک روز پس از وقت کاری. و آلت و جفت‌گاو ساخته داری، و گاوان نیک خور و به علف نیکو دار؛ و باید که چفتی گاو خوب همیشه زیادتی در گله تو باشد، تا اگر گاو را علتی رسد، تو در وقت، از کار فروتmani و کشت تو از وقت در نگذرد (یعنی دیر نشود). چون وقت درودن (یعنی درو کردن) و کشتن باشد، پیوسته از زمین شکافتن غافل مباش و تدبیر کشت سال دیگر اسال

می کن؛ و همیشه کشت در زمینی کن که خویشتن پوش باشد، تورا نیز بپوشد (یعنی به تو نیز سود برساند)؛ و هر زمینی که خویشتن را نپوشد ترا نیز نپوشد. و چنان کن که دایم به عمارت کردن مشغول باشی تا از دهقانی برخورداری.

و اگر پیشه‌ور باشی، از جمله پیشه‌وران بازار، در هر پیشه که باشی، زودکاد و ستوده کاد باشی، تا خریدار بسیار باشد و کار به از آن کن که همشینان تو کنند، و به کم مایه (یعنی اندک) سود قناعت کن تا به یک بار، ده، یازده کنی (یعنی از ده جزء یک جزء سودبری)... پس خریدار مگریزان به سگاس (یعنی چاله زدن) و لجاج بسیار، تا در پیشه‌وری مرزوق باشی و بیشتر مردم سد و داد با تو کنند. تا چیزی همی فروشی، با خریدار، به جان و دوست و برادر و بار خدای، سخن گوی (یعنی فروتنی کن)؛ و در تواضع کردن، مقصر مباشی، که به لطف و لطیفی از تو چیزی بخرند و به نحسی و ترشرویی و سفیاهی، مقصود بحاصل نشود. و چون چنین کنی، بسیار خریدار باشی، ناچار محسود (یعنی مورد رشک) دیگر پیشه‌وران گردی، و در بازار معروفتر و مشهورتر از جمله پیشه‌وران باشی.

اما دست‌گفتن عادت کن، خاصه بر خرید و از بخل بپرهیز ولیکن تصرف نگاه‌دار (یعنی اصول بازرگانی را از دست مده) و بر فرودست تر ببخشای... و زبونگیر (عاجز کش) مباشی، و با زنان و کودکان در معامله فزونی مجوی و از غریبان بیشی مخواه و با شرمگین بسیار مکاس مکن و مستحق را نیکو دار و با پادشاه راستی کن، و به خدمت پادشاه حریص مباش و با لشکریان مخالطت مکن و با صوفیان، صافی باش و سنگ و ترازو راست دار و با عیال خود، دودل و دوکیسه مباشی و با همبازان (شرکاء) خود خیانت مکن و صنعتی که کنی از بهر کارشناس و ناکارشناس، کار یکسان کن و متقی باش. اگر دستگاہ بود، قرض دادن بغنیمت دار و سوگند بدروغ مخور و نه بر است؛ و از ربا خوردن دور باش، و سخت معامله مباش. و اگر به درویشی و اسی دادی، چون دانی که بیطاعت است، پیوسته تقاضا مکن و پیوسته تقاضا مباش.

نیکدل باش تا نیکبین باشی. تا حق تعالی بر کسب و کار تو برکت ببخشد... آنچه شرط این قوم است گفته آمد.»<sup>۱</sup>

همچنین در باب سی و دوم قاپوسنامه، تحت عنوان «اندر تجارت کردن، مطالب جالبی از طرز تجارت و بازرگانی در قرون وسطی و خصوصیات آن، می‌خوانیم: بدان ای پسر «هر چند بازرگانی پیشه‌ای نیست رسوم این چون رسوم پیشه‌وران است وزیرکان گویند: «اصل بازرگانی بر جهل نهاده‌اند، و فرع آن بر عقل». و می‌نویسد: «هر که او به طمع فزونی یک درم، از شوق به غریب شود و از غریب به شرق به کوه و دریا، و تن و خواسته را بر مخاطره نهد، از دزد و صعلوک و حیوان مردم خوار و ناایمنی راه پاک ندارد، از بهر مردمان غرب، نعمت شرق رساند و به مردمان شرق، نعمت غرب رساند، ناچار که آبادانی جهان بدو باشد... و بازرگانی دو گونه است: یکی معامله، یکی مسافره و معامله مستقیم را بود که متاع کاسد را بر طمع فزونیتر بخرند و این مخاطره

## راه تجارت و بازرگانی

بر مال بود. و دلیر مردی باید که او را دل دهد که چیز کاسد بخرد بر امید فزونی... بادلیزی، باید که راستی و امانت دارد و طریق دیانت سپرد و از بهر سود خویش، زیان دیگران نخواهد... با مردمی که در ستاع بصارت ندارند معامله نکنند...

بزرگترین زیان بازرگانی را از سرمایه خوددن است... از غله خریدن بر امید سود بپرهیزد... بر خرید دروغ نگوید. کافر و مسلمان را بر خرید دروغ گفتن ناپسندیده بود... در معامله شرم ندارد... بی همراه، به راهی نرود و همراه تقه جوید و در کاروان، میان انبوه فرو آید و قماشه بجای انبوه نهد و میان سلاحداران نشیند. اگر پیاده باشد، با سوار همراهی نکند... با رصدا بانان خیانت نکند... بی زاد، به راه نرود و تابستان بی جامه زمستان و در تابستان بی جامه زمستان نرود... مکاری را خشنود دارد... جهد کند تا خود را به گرما و سرما و تشنگی و گرسنگی خوکند و اسراف نکند...

اما سرمایه بازرگانی راستی و دیانت بود... بسیار خرد و بسیار فروش باش... بنسبه، ستد و داد مکن. تا در سفر خشک ده نیمی یابی، به طمع ده یازده، در دریا مستشین... راستی پیشه کن و خوش ستد و داد باش.»<sup>۱</sup>

در فصل دیگر، مؤلف قاجوسنامه، به بسیاری از خصوصیات زندگی اجتماعی مردم، در عصر میانگین (قرون وسطی) اشاره می کند و در مورد ناامنی راهها، تأکید می کند که «از مردم بیگانه راه پیرس که بسیاری مردم ناپاک باشد، که راه غلط نماید و از پس آید و کالا بستاند.» در همین فصل، مؤلف، مردم مزاحم و انگل صفتان آن روزگار را معرفی می کند، و به فرزند خود، تأکید می کند که با آنان، معامله نقد کند و اگر مال خود را به مردم «کم چیز و نوکسه و دانشمند و علوی و کودک و یا و کیلان خاص قاضی و یا مفتیان شهر و یا خادمان بنسبه فروشد، هنگام اخذ بها با درد سر بزرگی روبرو خواهد شد.

در همین بحث، مؤلف به فرزند خود، تأکید می کند که از کارشناسان و مردم آزموده و معتمد استفاده کند و آزموده را به نآزموده ندهد. و مردم را به کردار بشناسد، فه به گفتار. هر کرا آزمایی، به کردار آزمای نه به گفتار، و گنجشکی نقد به که طلامی بنسبه. و تادر سفر خشک ده نیم سودیابی، به ده یازده در دریا مستشین که سفر دریا را سود تا کعب (قوزک پا) بود و زیان تا گردن. و باید به طمع اندک، سرمایه بسیار به یاد ندهی. و اگر بر خشکی واقعه ای افتد که سال بشود، مگر جان بماند؛ و در دنیا هر دو را بیم بود. مال را عوض بود و جان را نباشد... کار خویش، جمله، به دست کسان مده... سود و زیانهای خویش، جمله شمار کرده دارو به دستخط خویش بر خویشتن واجب مکن، تا اگر وقتی که خواهی که بنکر شوی، بتوانی... با غلامان خویش، همیشه شمار کرده دارو معامله خود باز می پرس (یعنی به کارهای اقتصادی خود رسیدگی کن) تا از آگاه بودن سود و زیان خویش فرومانی. و از مردم با خیانت بپرهیز، و با مردمان خیانت مکن، که هر که با مردمان خیانت کند و پندارد که آن خیانت با مردمان کردست، غلط سوی اوست؛ کان خیانت با خود کردست... تا بتوانی، از خیانت بپرهیز که هر که به یک بار خانن گشت، هرگز کسی برو اعتماد نکند. و راستی پیشه کن که

بزرگترین طراری (یعنی بزرگترین زرنگیها) راستیست. نیک معامله و خوش ستد و داد باش و کس را وعده مکن. چون کردی، خلاف مکن و خریده (قیمت خرید) مگویی و چون گویی راست گویی... و در معاملات، در حجت ستدن و دادن، هشیار باش. چون حجتی (سندی) بخواهی داد، تا نخست حق بدست نگیری، حجت از دست نده.

و هر کجا روی، آشنایی طلب کن. و اگر بازرگان باشی و هیچ بار به شهری نرفته باشی، با نامه محتشمی رو (یعنی با نامه مرد محترمی برو تا تو را بشناسند). و با مردم ناسازنده (ناسازگار) و جاهل و احمق و کاهل... سفر مکن، که گفته اند: «الرفیق ثم الطريق». و هر که ترا امین دارد، گمان او در حق خویش دروغ مکن. و هر چه خواهی خرید، نادیده و ناموده (نشان نداده) مخر. و هر که ترا امین دارد، امین خود و او باش. و به شرط و پیمان مفروش، تا آخر از داوری و گفت و گوی رسته باشی. و طریق کدخدائی نگاه دار که بزرگترین بازرگانی کدخداییست از آن خانه (یعنی عقل معاش داشتن) و باید که کدخدایی پراکنده مکنی و حیوانچ خانه در سالی بیکبار... بخری. از هر چه ترا بکار آید، دو چندان که در سال بکار شود، بخر. پس از نرخ آگاه باش و چون نرخ گران شود، از هر چیزی نیمی بفروش از آنچه خریده باشی تا آن یک سال رایگان خورده باشی. در این نه بزه (گناه) بود و نه بدنامی؛ و هیچکس ترا بدین معنی به بیخل منسوب نکند... اگر چنانچه زیادت کردن دخل فدائی، از خرج کمتر کن.»<sup>۱</sup>

توجه به پس انداز و سود مشروع: صاحب نظران ما، در قرون بعد از اسلام، در مسائل اقتصادی نظریاتی اظهار کرده اند که بکار بستن آنها در روزگار ما نیز کاملاً ضروری است. ابوالفضل بیهقی می گوید: «عایه نگاه می باید داشت و سود طلب کرد.» قرن ها بعد، سعدی در تأیید نظر او، می گوید:

به مایه، توان ای پسر سود کرد  
ولی عنصر المعالی، قرن ها قبل از سعدی، با بیانی علمی، می گوید: «... خرج به اندازه دخل کن تا نیاز در تو راه نیابد که نیاز همه، نه در خانه درویشان باشد بلکه نیاز اندر خانه ای بود که دخل دمی بود و خرج دمی و جهای، هرگز آن خانه بی نیاز نبود. و بی نیازی دل آن خانه بود که دمی دخل بود، و دمی و جهای کم خرج. هر که را خرج از دخل کمتر بود، هرگز خلل در خانه او راه نیابد... اسراف را شوم دان... هر آفتی را سببی هست؛ سبب درویشی اسراف دان. و نه همه اسراف خرج نفقات بود... در جمله کالها اسراف مذموم است. از آنچه، اسراف تن را بکاهد و نفس را برنجاند و عقل را برماند، و زنده را بمیراند... زندگی بر خویشتن تلخ مدار... بر خویشتن هزینه کن که چیز اگر چه عزیزتر است آخر از جان عزیزتر نیست... از هر درمی دو دانگ، به نفقات خویش و آن عیال خویش بکار بر... دو دانگ کخییره بنه از بهر روز ضرورت راه، و پشت بروی کن و به هر خلی از وی یاد سیار؛ یا بگذار از بهر وارثان خود را یا روز ضعیفی و پیری را تا فریاد دس تو باشد. و آن دو دانگ دیگر که باقی بماند به تجمل خویش کن، و تجمل آن کن که نمیرد و کهن نشود چون جواهر و سیمینه و زرینه و برنجینه و

سینه و روینه و آنچه بدین ماند، پس اگر بیشتر چیزی بود، به خاک بده (زراعت کن) که هرچه به خاک بدهی هم از خاک بازبایی و مایه دایم برجای بود، و سود حلال روان... به هر ضرورتی که ترا بود، وام مکن و چیز خویش به گرومنه... سودنا کرده خرج مکن... از سودی که عاقبت آن زیان باشد، بپرهیز و اگر خواهی با خواسته بسیار درویش نباشی، حسود و آزمند نباش. «عصرالمعالی، طبقه پیشه‌وران را از طبقه ممتاز و «محتشمان» جدا می‌کند، و دریاب بیست و هفتم کتاب خود، بر آن است که «فرزندان سردان خاص را میراثی به از ادب و فرهنگ نیست، و فرزندان عامه را میراثی به از پیشه نیست، هرچند که پیشه نه کار محتشمان بود، هنر دیگرست و پیشه دیگر. اما از «دی حقیقت، نزدیک من پیشه بزرگترین هنری است.»

سعدی نیز، به مقام ارجمند پیشه‌وران و نقش تولیدی آنان و نیازی که جامعه بشری به آنان دارد در باب هفتم بوستان، چنین اشاره می‌کند:

یاسوز پرورده را دسترنج  
به پایان رسد کیسه سیم و زر  
چو بر پیشه‌ای باشدش دسترس  
سنانی در زسره کسانی است که علم را با کار، سودمند می‌داند:

علم با کار، سودمند بود  
در پیرایون کار، و ارزش اقتصادی و اجتماعی آن، سخن بسیار گفته‌اند:

کار عار نیست.

کار به کاردان بسپارید — منسوب به نوشیروان.

کار امروز به فردا مفکن.

بکن کاری که کار از کار خیزد — ناصر خسرو.

کار اسباب می‌خواهد.

کار استاد را نشان دگر است. (از مجموعه امثال، چاپ هند.)

کار امروز به فردا افکندن از کاهلی تن است — ابوالفضل بیهقی.

کار امروز تو، چو ساخته نیست

— ادیب صابر

کار با عمل است.

کار با خرقة نیست با حرفه است

— کشف المحجوب

ننگ است ننگ، باخرد از کارخر، مرا

ناصر خسرو

کار خراست سوی خردمند خواب و خور

تخم بی‌مغز بس ثمر ندهد

کار، بی‌علم بارو بر ندهد

کار بی‌استاد خواهی ساختن

جاهلانه جان بخواهی باختن

— مولوی

در عمل کوش و ترک قول بگیر— ابن یمن.

کار جوهر مرد را زیاد کند.

کار بصبر و بروزگار برآید— جمال‌الدین عبدالرزاق

کار چو از روی عقل باشد ودانش

نرم شود همچو موم آهن و فولاد

کار، کرده نمی‌شود بسخن.

کاری که نه کار تست زنه‌ار مکن — از مجموعه امثال طبع هند<sup>۱</sup>

متأسفانه از خصوصیات زندگی اقتصادی پیشه‌وران و بازرگانان در قرون وسطی، اطلاع کافی نداریم. سنائی در کتاب حقیقه‌المعقبه، کما بیش، خصوصیات یک دکان بقالی را توصیف می‌کند:

بود در شهر بلخ بقالی

زاهل حرقت فراشته گردن

هم شکر داشت هم گل خوردن

ابلهی رفت تا شکر بخورد

سرد بقال را بداد درم

سرد بقال دست زی میزان

در ترازو ندید صدگان سنگ

سرد بقال در ترازوی خویش

کرد از گل ترازو را پاسنگ

بی‌کران داشت در دکان سالی

چا یک اندر معاشرت کردن

عسل و خردل و خسل اندردن

چونکس بخرد، سوی خسانه برد

گفت شکسر مرا بده بکرم

تا دهد شکر و بسرد فرمان

گشت دلتنگ از آن و کسرد آهنگ

سنگ صدگان نهاد از کم و بیش

تا شکر بدهدش مقابل سنگ<sup>۲</sup>

در تمام دوره قرون وسطی، بعلت فقدان امنیت پایدار، سردان ترسو و محافظه‌کار تن به فعالیت‌های بازرگانی نمی‌دادند، با این حال، سلاطین و رجال عاقل و مال‌اندیش برای سعادت و آسایش مردم و آباداتی خزانه خویش به‌نقش اقتصادی و سیاسی بازرگانان توجه کرده‌اند. شعرا، جهانگردان و صاحب‌نظران، جسته جسته، بموقعیت اجتماعی طبقه پیشه‌وران و بازرگانان اشاره کرده‌اند:

شهنشه که بازارگان را بخت

نکسودار، بازارگان و رسول<sup>۳</sup>

در خیر بر شهر و برزن بیست

که نامت برآید به صدر قبول

— سعدی

برنبدد گر بترسد، از خطر بازارگان

از خطر خیزد خطر ز آنر که سود ده‌چهل

۱. ركه: لغت‌نامه، [دعندا] شماره مسلسل ۵۱، ماده «کاد».

۲. برای کسب اطلاع بیشتر از احوال پیشه‌وران و بازرگانان، ركه: مرتضی‌داودی، تاریخ اجتماعی ایران ج ۳، ص ۳۲۷-۳۲۸.

۳. نمایندة سیاسی یا اقتصادی.



تاجر ترسنده طبع شیشه جان

در طلب نه سود بیند نه زیان

— مولوی

ابن حوقل، ضمن گفتگو از شهر هرمز، می‌نویسد: «و در آنجا گروهی از بازرگانان توانگر بودند که از جمله آنان، سردی بود موسوم به حسن بن عباس که شترهایی داشت و آنها را به اقصی بلاد هند و چین، به تجارت می‌فرستاد؛ و او را غلامان زنگی بود که بر در مسجد او پنج نوبت می‌زدند. وقتی پادشاه کمرمان، محمد بن ارسلان شاه، از وضع این مرد آگاه شد، گفت: اگرچه بر در او پنج نوبت بزنند، من مانع او نمی‌شوم؛ زیرا وی سردی است که هر سال مبلغ صد هزار دینار از شترهایش به خزانه من می‌دمد، و من آنها را به باد هوا می‌دهم.»<sup>۱</sup>

### آراء و نظریات اقتصادی غزالی

غزالی، در کیمیای سعادت، می‌نویسد: «مال دنیا برای تأمین غذا، جامه و مسکن است تا از این راه ضروریات زندگی فراهم گردد. و مال باید از طریق حلال بدست آید نه از طریق حرام و شبهه و

دشوت و گدایی.

ذخیره و جمع‌آوری مال برای رفع نیازمندی و حاجت اشکالی ندارد، ولی آنچه زیادتر از حاجت است باید به محتاجان داده شود. غزالی معتقد است که هر کسی باید که «خرج نگاه داد، تا جز با اقتصاد بکاد نبرد، و به اندک قناعت کند و بحق خرج کند، که خرج کردن نه بحق، همچون کسب کردن نه از حق است.»

غزالی در زمره صاحب نظرانی است که به رعایت اقتصاد و قناعت سخت پایبند است، و به خواخواهان عدالت اجتماعی می‌گوید: عدل بی قناعت صودت نهند.»<sup>۲</sup>

هرگاه نظریات غزالی را با آراء اقتصادی «سن توماسداکن»، کشیش و اقتصاددان غرب، مقایسه کنیم، به وجوه مشترک فراوانی بر می‌خوریم. داکن، مانند غزالی، ضمن احترام به مالکیت فردی، معتقد بود که هر کس باید هر چه مازاد بر احتیاج دارد بین نیازمندان تقسیم کند تا عدالت نسبی برقرار شود. و غزالی نیز هشت قرن پیش، می‌گفت: استقرار عدالت اجتماعی بدون «قناعت» امکان پذیر نیست. یعنی هر کس باید به اندازه احتیاج، از نعم این جهان برخوردار باشد و مازاد را در اختیار نیازمندان قرار دهد. نظامی گنجوی نیز سعادت را در سایه عقل معاش و اعتدال اسکان پذیر می‌داند:

ز بهر کستان نیز چیزی بته  
که گردی ز کم خوردگی دردمند  
به پیرانه سر، بد بود نیستی  
که آبی زبیهوده خواری به رنج  
که باشد میان، نه اندک نه بیش.»<sup>۳</sup>

بخور چیزی از مال و چیزی بده  
در خرج بر خود چنان در مبد  
مخور جمله ترسم که دیوایستی  
چنان نیز یکسر میرد از گنج  
به اندازه ای کن بر انداز خویش

خرید و فروش و معاملات: غزالی در کیمیای سعادت، در مورد معاملات، می‌نویسد

۱. صودة الارض، پیشین، ص ۸.

۲. رک: کیمیای سعادت، پیشین، ص ۵۵۶-۵۵۵.

۳. دیوان نظامی گنجوی، (ترجمه)، ص ۱۰۸۲.

که هر تاجر یا کاسبی «باید هر چه رواندارد که با وی کنند با هیچ مسلمانی نکند؛ که هر که مسلمانی را چیزی پسندد که خود را نپسندد، ایمان وی تمام نبود.» همچنین غزالی تعریف بیمورد از کالا کردن و سوگند خوردن را عملی ناصواب می‌داند و می‌نویسد اگر تاجر یا کاسبی عیب کالا را از خریدار پنهان دارد، خیانت کرده است. باید «بداند که روزی، از تلبیس زیادت نشود بلکه برکت از مال بشود و بر خورداری از مال نباشد، و هر چه از طراری (یعنی دزدی و نادرستی) بدست آید، بیکراه واقعه‌ای افتد که... از کف برود و مظلمت بماند؛ و چون آن مرد باشد که آب در شیر می‌کشد، گله در کوه شد، بیکراه، سیل آمد و گله ببرد. آن کودک گفت که: آن آب پراکنده که در شیر کردی، بیکبار جمع شد و گاوآن را ببرد.»

و در مذمت کم فروشان می‌گوید: «وای بر کسانی که چون بدهند کم فروشنده، و چون بستانند زیادت بستانند.»<sup>۱</sup>

**احتکار:** غزالی با توجه به موازین شرعی، در مورد احتکار و محتکر، چنین می‌نویسد: محتکر ملعونست، و محتکر آن بود که طعام بخرد و بنهد تا گران شود، آنگاه بفروشد... علی می‌گوید: «رضی الله عنه»: «هر که چهل روز طعامی بنهد، دل وی سیاه گردد.» و وی را خبر دادند از طعام محتکری، بفروشد تا آتش اندر زدند اندر آن طعام... و بدان که سبب این تحریم، ضرر خلق است که قوت، قوام آدمی است... چون یکی بخرد و در بند کند، دست همه از آن کوتاه باشد؛ چنان باشد که آب مباح در بند کند تا خلق تشنه شوند و به زیادت بخزند.»<sup>۲</sup>

غزالی در جای دیگر این کتاب، تحت عنوان «منکرات بازارها» می‌نویسد منکرات بازارها آن است که: «به‌خرنده دروغ گویند، و عیب کالا پنهان دارند، و ترازو و سنگ و چوب‌گز راست ندارند و در کالا غش درکنند (یعنی چیز خارجی داخل جنس کنند) و چنگ و چغانه (نوعی ساز) فروشند، و صورت حیوانات فروشند برای کودکان در عید، و شمشیر و سپر چوبین فروشند برای نورو، و بوق سفالین برای سده (مقصود جشن سده است در دهم بهمن) و کلاه و قبای ابریشمین فروشند برای جامه سردان، و جامه رفو کرده و گازر شسته فروشند و فرا نمایند که نو است؛ و همچنین هر چه در آن تلبیسی باشد، و مجمره و کوزه و دوات و اوانی (ظرف) سیم و زر فروشند و امثال این. و از این چیزها بعضی حرام است و بعضی مکروه. اما صورت حیوان حرام است، و آنچه برای سده و نورو فروشند، چون سپر و شمشیر چوبین و بوق سفالین، در نفس خود حرام نیست ولیکن اظهار شعار گبران است.»<sup>۳</sup>

حجة الاسلام غزالی، چون قسمتی از عمر خود را در دستگاه سلجوقیان و دربار خلفای عباسی سپری کرده و غیر از تعلیم و تربیت نسل جوان در بغداد و نیشابور، همواره مورد مشورت سلاطین سلجوقی و خلفای عباسی و سیاستمدارانی چون نظام الملک و فرزندانش قرار گرفته است، نه تنها به امور سیاسی عصر خود (قرن پنجم هجری) کاملاً آشنا بوده بلکه نسبت به مسائل اقتصادی دوران خود سوه استفاده‌های قدرتمندان نیز بیگانه نبوده است.

۱. کیمیای سعادت، پیشین، ص ۲۷۷-۲۷۸. (به تناوب و اختصار).

۲. همان، ص ۲۷۲-۲۷۳. (به اختصار).

۳. همان، ص ۴۰۷.

خوشبختانه، در سالهای اخیر، آثار و افکار این نابغه بزرگ شرق مورد پژوهش و تحقیق بسیاری از دانشمندان از جمله هانری لائوس، دانشمند و محقق نامدار فرانسوی (استاد کلژ دو فرانس) قرار گرفته و مخصوصاً آندیشه‌های اقتصادی این مرد، در زمینه انواع معاملات، غبن، ربا، احتکار، پول‌بد و انواع کسب، با توجه به اوضاع اقتصادی و سیاسی زمان و تأثیر تعالیم اسلام بر اندیشه‌های او، مورد مطالعه و تحلیل علمی واقع و در کتاب غزالی و سیاست، با بیانی ساده و روشن، منعکس گردیده است.

به عقیده غزالی، چهارگونه شغل و فن برای زندگی دنیوی آدمی ضروری است: «اول فلاح و کشاورزی و فنون وابسته به آن، که اسباب تغذیه آدمی را فراهم می‌آورد؛ دوم نساجی است و شعبات آن که پوشاک انسان را تهیه می‌کند؛ سوم هنر معماری است که مسکن آدمی را تأمین می‌نماید. در رأس این سه رشته، سیاست قرار گرفته است. سیاست است که وسایل حیات انسان را در جامعه در دسترس او قرار می‌دهد؛ زیرا تنها در نوع زندگی گروهی است که آدمیان می‌توانند با یکدیگر کمک و معاونت کنند و بدینوسیله وسایل معیشتشان را تأمین نمایند و بهبود بخشند— علمی که زیست مسالمت‌آمیز و سودآور را، چه از لحاظ مادی و چه از نظر معنوی، به آدمی می‌آموزد سیاست است. سیاست در رأس حوایج انسانی و نیز در صدر کتاب عظیم غزالی قرار گرفته است. سیاست از آنجهت ضروری است که بدون آن، یعنی بدون نظم و سازمان، جامعه در بی‌نظمی و هرج و مرج فرو می‌رود (احیاء، یکم، ص ۱۲).<sup>۱</sup>

انسان، حیوان سیاسی: «سیاست از آنجهت برای انسان ضروری است که انسان حیوانی است سیاسی که برای زندگی در جامعه منظم و مرتب خلق شده است. نظم و ترتیب جامعه باید به‌سبک، نظم و ترتیبی باشد که در عالم، و نیز در وجود خود انسان، حکم فرم است. دلایلی که غزالی برای اثبات این امر به کار می‌برد، همان دلایلی هستند که فیلسوفان و باطنیان، یعنی حریفان فکری او اقامه کرده‌اند. اهم آنها بدینقرار است: انسان وقتی می‌تواند حوایج اولیه خود را از قبیل تغذیه، پوشاک، و مسکن ارضا کند که در جامعه‌ای زندگی کند که در آن هنرها و حرفه‌های گوناگون قدرت وجود پیدا کرده‌اند. برای تغذیه، هنر فلاح لازم است؛ برای پوشاک، باید دوزندگی دانست؛ و برای مسکن و بنای ساختمان، به وجود بنا و معمار احتیاج است. بعلاوه، انسان در چهار چوب حیات اجتماعی سازمان داده شده می‌تواند به شکوفایی کامل برسد. و با درگوشه خلوت می‌تواند در جست و جوی خدا، به غور و تعمق فرو رود. در میان آشوب و بینظمی چنین اسری میسر نیست.»<sup>۲</sup>

با این بیان، غزالی از ارتباط نزدیک اقتصاد با سیاست سخن می‌گوید و نشان می‌دهد که پیشرفت و شکفتگی اقتصادی فقط در پناه امنیت سیاسی و قضایی امکان پذیر است. غزالی کار و کسب را نوعی عبادت می‌داند، و کار و کسب مثبت و سازنده را برورد و دعا ترجیح می‌دهد و با صراحت می‌گوید: «پیشهور مجبور است برای تأمین معاش خود و خانواده‌اش، کسب و کار کند و حق ندارد که به عوض تأمین معاش خانواده، وقت خود

۱. هانری لائوس، سیاست و غزالی، ترجمه مهدی مظفری، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲. همان، ص ۲۲۴.

را صرف عبادات مستحب نمايد. غزالی بر روی این نکته انگشت می‌گذارد که «و در پیشه و در همان کادو کسب دقا مین معاش است.» سپس غزالی می‌گوید: «کسب معاش و تأدیبه زکاة از مازاد آن، از جمیع وردهایی که تاکنون شرح دادیم، شریفتر و برتر است.» زیرا عبادات متعددی که خیر آن به دیگری بود بر عبادات لازم که خیر آن منحصر به عابد است، فضیلت دارد. کسب و کار مثل زکوة، اگر با نیت مساعدت به دیگران و همکاری اجتماعی صورت بگیرد، عبادتی است مستقل» (احیاء، یکم، ص ۳۱۸).<sup>۱</sup>

در مورد کارمندان دولت: نیز، غزالی می‌نویسد که متولیان و مأموران دولتی اگر وظیفه خود را بدرستی انجام دهند، بهتر است از این که وقت خود را صرف عبادات مستحب کنند. بنا به گفته عمر: «تکلیف شرعی مأموران دولت، انجام نمازهای یوسیه است. در شب، می‌توانند بمنظور تحکیم اعتقاد دینی... به هر نوع عبادت مستحب که خود بر می‌گزینند، بپردازند.»<sup>۲</sup> ظاهراً منظور عمر این است که خدمت صادقانه به مردم، از ادای مستحبات بهتر است.

به نظر غزالی، در بین کلیه واجباتی که مسلمین مکلف به ادای آنها هستند، کسب معاش از راه حلال و اجتناب از حرام، یکی از مشکلترین آنهاست. غزالی برای کار و کسب و فعالیت‌های شمر بشری، ارجح و احترام فراوان قایل است. با این حال، می‌نویسد: چهار گروه از کسب و تلاش معافند: عباد که حیات خود را وقف عبادات جسمانی می‌کنند؛ عرفا که زندگی‌شان را به مطالعه امور باطنی دین اختصاص می‌دهند؛ علما (فقها، مفتیها و محدثین) که عمر خود را بر سر مطالعه امور ظاهری دین می‌گذرانند؛ و بالاخره گروه چهارم، امام، سلطان، قاضی و شهود شرعی یعنی کسانی که وظایف عمومی مسلمین و تأمین احتیاجات آنان را برعهده دارند. (احیاء، دوم، ص ۵۸).

معاش این چهار گروه، از بیت‌المال و یا از اوقافی که درآمدشان به فقرا و علما اختصاص دارد تأمین می‌گردد. ابوبکر وقتی به خلافت رسید، بنا به درخواست صحابه، از تجارت دست کشید، زیرا این امکان وجود داشت که اشتغال او به کسب و کاد، موجب اختلال اداة عمومی مسلمین گردد.<sup>۳</sup>

بموجب قرآن، بیع حلال و ربا حرام است، برای فهم نظریه غزالی در باب اقتصاد، دو مسأله بیع و ربا حکم دو کلید را دارند. انسان در راه کسب معاش، باید بدو شرط حلیت و حرمت بیع (یعنی شروط حلال و حرام بودن معامله) را بشناسد، و از ارکان ثلاثه آن که عبارتند از عاقدین، سبب و عقد بیع آگاهی داشته باشد... معامله اشخاص نابالغ، مجنون، برده و ناپینا باطل است. معامله‌ای که با اشخاص نابالغ و مجنون انجام گرفته باشد، از درجه اعتبار ساقط است، و با بیع یا مشتری مسؤول ضرر و زبانی خواهد بود که به مورد معامله وارد آید. برده در صورت اجازه صاحبش، اهلیت معامله دارد... و شخص کور، از طریق توکیل شخص بینا، اهلیت معامله دارد؛ ولی معامله سستقیم با شخص کور نافذ نیست.

۱. همان، ص ۴۴۴.

۲. همان، ص ۴۴۵.

۳. همان، ص ۴۴۹.

به نظر غزالی، معامله با عناصر متجاوز و ستمگر، نظیر سپاهیان ترک (ترکمانان و کردان) و اعراب قطاع الطريق و کلیه کسانی که به حیانت و ظلم و رباخواری شهرت دارند، جایز نیست مگر آنکه ثابت شود که مورد معامله از طریق ناسشروع بدست نیامده است.

سبب باید مال مفیدی باشد؛ سبب باید ملک بایع باشد و بایع قدرت بر تسلیم شرعی و عملی آن را داشته باشد (احیاء، دوم، ص ۶۰ و ۶۱).<sup>۱</sup>  
ربا و حرمت آن در قرآن و حدیث، تصریح شده است.

«در مورد ربا، غزالی نظر خاصی دارد و تعیین حکم نمی کند بنابراین غزالی، ربا گرچه حرمت شرعی دارد ولی دبا خود با رضایت طرف خود، این عمل را انجام می دهد. بعلاوه علماء شرع در مورد غضب مال که لازمه اش توسل به جبر است، نظر قطعی ابراز نداشته و آن را بطور قاطع، گناه کبیره نپنداشته اند. بنابراین، اگر غضب را گناه کبیره ندانیم، چگونه می توانیم دبا را که در آن جبر به کار نرفته، بلکه به اختیاد و رضای طرف بوده است، گناه کبیره بدانیم؟ غزالی که در دیگر مسائل سخت گیر و دقیق النظر است، در مورد ربا، احتکار و پول نریش و العطف خاصی از خود نشان می دهد (احیاء، چهارم، ص ۱۹).<sup>۲</sup>

احتکار و پول بد: احتکار یعنی انباشتن مال بمنظور بالا بردن قیمت، در قرآن و سنت، بعلمت آن که موجب فساد و اختلال نظم عمومی می شود، حرام اعلام شده است. غزالی این سؤال را طرح می کند: آیا حکم حرمت احتکار نسبت به کلیه مواد خوراکی در جمیع اوقات جاریست یا اینکه انباشتن بعضی از مواد جایز است و بستگی به موقعیت دارد. غزالی به سؤال خود، چنین جواب می دهد که چون احتکار به صورت اطلاق و ناسعین حرام شده است، از این جهت، می توان در حکم حرمت، به نوع مورد احتکار و وقت احتکار توجه نمود.

بهر تقدیر، احتکار در مورد مواد خوراکی اولیه ضروری، سوکداً حرام است. در این مورد، قاطبه علماء متفقند، اختلافشان بر سر مواد دیگری است، نظیر دارو، زعفران و گوشت... در «وقت» احتکار نیز علماء آراء مختلف دارند.. بعضی احتکار را فقط در زمان قحطی حرام شمرده اند. به نظر غزالی، در تشخیص حرمت احتکار، باید ضرر و خساراتی که از این بابت به جامعه وارد می آید در نظر گرفته شود (احیاء، دوم، ص ۶۷).

بدین ترتیب، غزالی نتیجه می گیرد که در زمان عادی، انباشتن مواد غذایی که ضرورت اولیه ندارند زیانی به جامعه وارد نمی آورد و احتکار محسوب نمی شود.

به جریان انداختن پول بد نیز، جزو محرمات اقتصادی محسوب می شود. در درجه اول گناه آن متوجه کسی است که پول بد را رایج می سازد. چنین تصور می رود که در اینجا لبه تیز التقاد غزالی متوجه دولت است؛ زیرا زیف یا پول بد، پولی است که دولت با نرخ تقلبی به جریان می گذارد. غزالی رواج پول بد را از سرقت نکوهیده تر و خطرناکتر می داند؛ چون خسارت وارده از سرقت، خسارت محدودی است و حال آن که پول بد باعث خسارت و ضررهای نامحدودی می باشد. برای جلوگیری از رواج پول بد، غزالی در احیاء قواعدی را متذکر می شود؛ من جمله آن که کسی که پول بد دستش می افتد، باید آن را در چاه بیندازد. تاجر

بايد بتواند پول بد را از پول خوب تميز دهد، و منحصرآ پول خوب قبول کند. در غير اين- صورت، تاجر يا هر کس که پول بد پذيرد، گناهکار شناخته مي شود. البته مي توان پول بد را گرفت، به شرط آنکه قصد از گرفتن، به دور انداختن آن باشد.

بر سر مسأله اخير نيز، بين علما اختلاف است. عده کثيري معتقدند که اگر پول بد در کشور رواج داشته باشد، قبول آن حرام نيست. اگر فقط در منطقه خاصی رايج باشد، مي توان آن را گرفت مشروط بر آنکه گيرنده از ميزان و درجه تقبلي بودن آن با خبر باشد. غزالي نتيجه مي گيرد که در مسأله پول بد، پيمودن راه راست، کار مشکلي است. غزالي که بدو پول بد را مثل احتکار بشدت محکوم مي کند، در نتيجه گيري به راه حل ميانه و معتدلي تن درمي دهد.

در زمينه معاملات، غزالي به دو حرمت شرعي، يعني ربا و غرر (غبن)، توجه مي کند. از بين اين دو حرام، غزالي غرر (غبن) و ايهام را خطرناکتر مي داند، تا آنجا که براي جادادن ربا در صف گناهان کبيره، ترديد مي کند. چون در ربا تراضي طرفين تحقق پيدا کرده ولي درباره غرر چنين نيست.

غزالي قبول مي کند که غبن در جميع معاملات وجود دارد؛ زيرا پايه معاملات بر سودجويي قرار گرفته و لازمه سودجويي کم و بيش تغاير است... برخلاف ساير متکلمان، نظير ماوردي که احتکار و پول بد را بشدت محکوم مي کند، غزالي در محکوم کردن اين دو شدتي بخرج نمي دهد. شايد دليل اين نرشي، آن باشد که در عصر او، دولت عامل احتکار و رواج دادن پول بد بود. يا اينکه اشخاصي با همکاري دولت، اين کار را مي کرده اند. « در حدود دو قرن بعد عبيد زاکاني، با عبارتي طنزآميز، محتکرين و انبارداران عصر خود را طي حکايتي، مورد انتقاد قرار مي دهد: «در اين روزها، بزرگزاده اي خرقة اي به درويشي داد. مگر طاعنان خبر اين واقعه به سمع پدرش رسانيدند. با پسر، در اين باب، عتاب مي کرد؛ پسر گفت: در کتابي خواندم که هر که بزرگي خواهد، بايد هرچه دارد ايتار کند. من بدان هوس، اين خرقة ايتار کردم. پدر گفت: اي ابله، غلط در لفظ ايتار کرده اي که به تصحيف (يعني خطا) خوانده اي. بزرگان گفته اند که هر که بزرگي خواهد بايد هر چه دارد ايتار کند تا بدان عزيز باشد. نبيتي که اکنون همه بزرگان انباده اي مي کنند.»<sup>۱</sup>

اخلاق اقتصادي: غزالي مي گويد: هر مسلماني، از نظر عدالت و بقا بر اصل «آنچه را بر خود نمي پسندی بر ديگري نپسند»، مکلف است که از هرگونه ايراد ضرر به برادر مسلمان خودداری کند، و در کليه معاملات صادق و يکرنگ باشد. فروشنده نبايد از کالاي خود به دروغ تعريف کند. اصولاً نفس تعريف کردن از کالا نكوهيده است. تبليغات فرينده و کاذب به دليل اقوي، ممنوع است. بعکس، فروشنده بايد معايب و نواقص مبيع را نشان دهد. مبيع را بر حسب مورد، بدقت، وزن و اندازه گيري کند. در گفتار خود، منتهای صداقت و امانت را به کار برد. پيغمبر رفتن به استقبال کاروان را به قصد گول زدن فروشنده و دادن

۱. دلا همان ص ۵۴۷.

۲. عبيد زاکاني. کلیات (اخلاق الاشراف). به تصحيح عباس اقبال آشتياني، ص ۲۳.

قیمتهایی که با قیمت‌های شهر متفاوت باشند، ممنوع ساخته است. همچنین فروشی که با کمک عامل تردست انجام گیرد، ممنوع شده است.

عامل تردست کسی است که برای گرم کردن بازار، خود را به صورت مشتری در می‌آورد تا بدین وسیله، مشتری واقعی را به خرید کالا ترغیب و تحریض نماید. این کار نظیر فروش حیوانی است که برای پرشیر نمایاندن، عمداً از دوشیدنش خودداری می‌کنند.<sup>۱</sup> بنظر غزالی، این قبیل اعمال در حکم سرقت است. بنابراین، اقدام به هر عملی که چنانچه خریدار از آن آگاه شود از خرید کالا خودداری می‌کند حرام است (احیاء، دوم، ص ۷۱ و ۷۲).

تکلیف احسان عبارت است از این که متعاملین رأساً منفعت و خیر متقابل یکدیگر را رعایت کنند. و اول از همه از گول زدن یکدیگر (مغابنه) خودداری کنند... بعضی از علما معتقدند که سود اگر از یکسوم ارزش مبیع زیادتر باشد، مشتری مغبون است و خيارغبین دارد. ... قیمت متوسط و سود کم از لحاظ اقتصادی نیز منفعت بیشتری در بردارد؛ زیرا فروشنده‌ای که بدین طریق عمل می‌کند، کالای بیشتری می‌فروشد، و بالتبقیجه در جمع، سود بیشتری به دست می‌آورد. با توجه به اصل «احسان»، وقتی از بی‌بضاعتی چیزی خریده می‌شود نباید نگران غبن بود. در عوض، وقتی فروشنده آدم متمولی است، باید متوقع و سختگیر بود.

طلبکار باید حوصله و نرمش به خرج بدهد. در مقابل، بدهکار باید دقیقاً از عهده تمامی بدهی‌اش برآید، و بدهی خود را به نزد طلبکار برد نه آن که طلبکار را نزد خویش بخواند. ... به نظر غزالی، داد و ستد سنگ محک آدمی است؛ زیرا در وقت دادوستد است که میزان تدین و ورع افراد روشن می‌شود (احیاء، دوم، ص ۷۵).<sup>۲</sup>

به نظر غزالی، جامعه به تاجر و کاسب نیازمند است، و شخص باید به کار و کسبی بپردازد که برای جامعه مفید و ضرور باشد، و از مشاغل عبث و بیهوده، نظیر حکاکی، جواهر-فروشی، گچکاری تزئینی، ساختن و فروش آلات موسیقی ... خودداری کند. کفن فروشی و تجارت مواد غذایی اولیه مذموم است. علاوه بر این، قصابی، حجامت، جارو کشی، دباغی، دلالی و صرافی کارهای مناسبی نیستند.

غزالی، با توجه به تعالیم مذهبی، می‌نویسد: ملک ملک خداست و برسمیل مجاز، انسان مالک شناخته می‌شود. در واقع، انسان دارای حق انتفاع است و نه بیش... خدا به بندگان اجازه داده است که برحسب احتیاجشان از سفره او ارتزاق کنند. دست دراز کردن به حصه دیگران، ظلم حساب می‌شود. کسی که بیش از احتیاج خود برود، مال اندوزی کند، و اموال را به خویشتن اختصاص دهد، درحالی که دیگران به آن نیاز دارند، چنین شخصی آدم ظالم و ستمگری است. (احیاء دوم، ص ۸۲). با این بیان، غزالی علاقه فراوان خود را به عدالت و اخوت و برابری و برادری مسلمانان آشکار می‌کند.

۱. میامت و غزالی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۸.

۲. همان، ص ۲۶۱.

۳. همان، ص ۴۶۵.

توکل و پس انداز: باینکه ظاهراً توکل به خدا با «پس انداز» مغایرت دارد به نظر غزالی، اهل پس انداز با اصل توکل کاملاً قابل تلفیق و همزیستی است؛ مشروط بر آنکه پس انداز محدود به زمان باشد. داشتن یک سال تأمین مالی، برای خود و خانواده حدی است که باید کسانی که به خدا توکل دارند، آن را رعایت کنند... به نظر غزالی، کسی که برای بیش از یک سال خود و خانواده اش، پس انداز داشته باشد عمل حرامی انجام نداده است؛ زیرا پس انداز کردن جزو طبیعت انسان است، و انسان مثل موش و مورچه موجودی است پس اندازگر. برای جلوگیری از ضرر و زیان مالی و جانی، انجام اقدامات احتیاطی، مغایر با اصل توکل نیست. شرع خفتن بی حفاظ را در منطقه ای که حیوانات درنده وجود دارد، توقف در وادی را و ایستادن در پای دیوار و محلی که در شرف فرو ریختن است، حرام کرده است.

می توان به خدا توکل داشت و در عین حال، در هنگام خروج از خانه، در منزل را بست و برای جلوگیری از فرار شتر، و ایراد خسارت به دیگران، این حیوان را بنقید ساخت. پیغمبر به بادیه نشینی که پوزش می طلبید که شترش را از روی توکل به خدا رها کرده و شتر خسارتی به اراضی دیگران وارد آورده است، گفت: «با توکل زانوی اشتر بیند»... همچنین استعمال دارو برای رهایی از مرض، مغایر با توکل نیست... نتیجه آنکه، توکل نه تنها آدمی را از کوشش و کار دور نمی سازد بلکه او را به کار و کوشش برمی انگیزد.

نجم رازی، که در اواخر عهد خوارزمشاهیان (مقارن حمله مغول)، سی زیست، در کتاب مرصاد العباد، دسته دسته، به مسائل اقتصادی توجه کرده است: «گندم تا نان شود، بر دست چندین استاد صاحب صنعت گذر کند تا هر کسی بر او صنعت خویش می نماید؛ یکی گندم پاک کند، یکی آرد کند، یکی خمیر کند، یکی نواله کند، یکی پهن کند، یکی در تنور بندد؛ نان تمام بر دست او شود، اما آن همه بر کاری بایستند...»<sup>۱</sup>

#### تقسیم کار و تقسیم مسئولیت

به نظر نجم رازی، برای آنکه تخم به ثمر رسد، غیر از تخم، آب، آفتاب و هوا، و اسباب و آلات دیگری چون آهن، چوب و ریسمان ضروری است، و برای به ثمر رسیدن این مواد، سردانی چون درودگر، آهنگر، رسن تاب باید هنر خود آشکار کنند، و برای همکاری این گروه، باید نانوا، قصاب، بقال، مطبخی و ریسندگان و بسافندگان و شویندگان و دوزندگان، هر یک وظیفه خود را انجام دهند. و اگر آسیابان و جلاب یعنی برده فروش و راعی یعنی چوپان و نجار و ستوران و ستوربانان و دیگر صنوف بکار نپردازند، گردش کارها صورت نخواهد گرفت. به نظر رازی، پس از فراهم شدن تمام این مقدمات، (شاهی عادل لازم است تا برابری و عدالت را رعایت کند، و از تجاوز اغنیا بر ضعیف جلوگیری کند تا هر کس «با امن و فراغت، بکار خود پردازد»)<sup>۲</sup> نظریات اقتصادی خواجه نصیرالدین طوسی: خواجه نصیرالدین در فسیل دوم از مقاله دوم اخلاق ناصری، می نویسد: «نظر در حال و مهال، بر سه وجه تواند بود: اول، به اعتبار دخل؛

۱. رک: همان. ص ۴۸۲.

۲. شیخ نجم الدین ابوبکر عبدالله بن داود رازی، مرصاد العباد من المبدء الی المعاد. به اهتمام بهاسی، ص



دوم، به اعتبار حفظ؛ سوم، به اعتبار خرج. «سپس می‌گوید: یا مال از طریق «صناعات و تجارت» بدست می‌آید، و در این صورت، شخص باید کفاف و تدبیر و سعی پیشه خود کند، و یا مال از راه «سواریت و عطایا» بدست می‌آید.

اگر کسی از مایه مصرف کند، دادایی او در معرض زوال خواهد بود، و اگر کسی از طریق قناعت و حرفت زندگی کند، بیم زوال مال نخواهد بود. به نظر خواجه، کسی که از طریق کسب زندگی می‌کند، باید در وزن و کیل ثقل نلکند، و به مشاغل پست و ناروا، تن در ندهد. به نظر خواجه نصیرالدین، کارهای سیاسی و کار ارباب ادب و فضل (مانند کتابت و بلاغت و نجوم و طب و استیفاء و مساحت) و کارهای سپاهگیری جزو «کارهای شریف» بشمار می‌آیند. کارهای پست یا «صناعات خسیسه» که منافی مصلحت عمومی است، عبارتند از: احتکار «و سحر و جادو و مسخرگی و مطربی و سقاری و امثال اینها. به نظر خواجه، کارهایی چون حجامی، دباغی و کناسی، «صناعت فرومایگان» است. انواع کسب و کارهایی چون کشاورزی، درودگری آهنگری و جز اینها جزو «صناعات متوسط» بشمار آمده است.

از اندرزه‌های اقتصادی خواجه نصیرالدین این که: «هر که به صنعتی موسوم شود، باید که در آن صنعت تقدم و کمال طلب کند و بمنزله نازل قناعت ننماید و به دنائت همت راضی نشود. و ببايد دانست که مردم را هیچ زینت نیکوتر از دوزی فراخ نبود، و بهترین اسباب روزی صنعتی بود که بعد از اشتغال بر عدالت به عفت و سروت نزدیک باشد. هر مال که به مبالغه و سکايره و عار و نام بد بدست آید، احتراز از آن واجب بود. و اما حفظ مال بی تشمیر (بپیره برداری) میسر نشود؛ چه خرج ضروریست و در آن سه شرط نگاه باید داشت: اول، آنکه اختلالی به معیشت اهل منزل راه نیابد. دوم، اختلالی به دیانت و عرض راه نیابد؛ چه اگر اهل حاجت را با وجود ثروت محروم گذارد، در دیانت لایق نبود. سوم، آنکه سر تکب و رذیلتی، مانند بخل و حرص، نگردد. چون این شرایط رعایت کند، حفظ (یعنی حفظ مال) به سه شرط صورت بندد: اول آنکه خرج با دخل مقابل نبود بلکه کمتر بود. دوم آنکه در چیزی که تشمیر آن متعذر بود، مانند ملکی که به عمارت آن قیام نتوان کرد، صرف نکند. سوم آنکه رواج کار طلبد؛ و سود متواتر اگر چه اندک بود، بر منافع بسیار که بر وجه اتفاق افتد اختیار کند؛ و عاقل باید که از ذخیره نهادن اقوات و اموال غافل نباشد تا در اوقات ضرورت و تعذر، مانند قحط سالها و نکبات و ایام اسراض، صرف نکند.»

به نظر خواجه نصیرالدین، بازرگان عاقل کسی است که تمام دارایی خود را در یک راه مصرف نکند بلکه قسمتی از ثروت خود را در راه اجناس و امتعه و قسمت دیگر را در ضیاع و مواشی، و قسمتی را در صناعات بکار اندازد تا اگر بحکم اتفاق، در رشته‌ای از فعالیت‌های اقتصادی زیان دید، در رشته‌های دیگر، منتفع گردد.

دیگر از اندرزه‌های اقتصادی خواجه این است که نفقه را بر اهل و عیال سخت نگیرد، و از انفاق و کار خیر خودداری نکند. دوم، از اسراف و تبذیر بر حذر باشد. سوم این که از ریاء کاری و تناخر و تظاهر خودداری کند، و اگر به کسی مال بخشید، آبروی او بر باد ندهد و

به این و آن نگوید و خود نمایی نکنند.<sup>۱</sup>

آقای دکتر محسن صبا، استاد دانشکده اقتصاد، در پیرایون عقاید اقتصادی خواجه نصیرالدین طوسی، چنین می نویسد: «کتاب اخلاق ناصری در حکمت عملی و اصول اخلاق است، و این کتاب را خواجه نصیرالدین طوسی در حدود سال ۶۳۳ هجری قمری (۱۲۳۵ میلادی) بنا به خواهش ناصرالدین عبدالرحیم ابن منصور، حاکم اسمعیلیه در قهستان، تألیف کرده و بهمین مناسبت، آن را اخلاق ناصری نامیده است.»<sup>۲</sup>

کتاب اخلاق ناصری مورد استفاده نویسندگان و متفکران بسیار قرار گرفته. خود خواجه نیز برای تألیف این کتاب، مباحث آن را از کتب دیگر اقتباس کرده؛ چنانکه مقاله اول را از کتاب اخلاق ابن مسکویه، به نام الطهارة، مقاله دوم را از قدابیرالجنائل ابن سینا و مقاله سوم را از هدینة فاضلة فارابی گرفته است.

کتاب، دارای سه مقاله است: مقاله اول کتاب، در حکمت عملی و مقاله دوم، در تدبیر منزل و مقاله سوم، در سیاست مدن.

در مقدمه، خواجه چنین می نویسد: «چون مطلوب درین کتاب جزو است از اجزای حکمت، تقدیم شرح معنی حکمت و تقسیم آن به اقسام، از لوازم باشد تا مفهوم از آنچه بحث مقصود بر آنست معلوم شود. پس گوئیم که حکمت در عرف اهل معرفت، عبارت است از دانستن چیزها چنانکه باشد و قیام نمودن بکارها چنانکه باید»<sup>۳</sup> و چون حکمت مربوط می شود به زندگی مادی بشر و صنعت و آنچه مربوط می شود به معاش انسان، در این قسمت کتاب، به بسیاری از مسائل مربوط به اقتصاد اجتماعی اشاره شده، و آنچه در کتاب آمده است تقریباً بصورت دستور ذکر گردیده، و خواجه کتاب را بر حسب تقسیم حکمت عملی، بر سه قسم کرده است: اول تهذیب اخلاق، دوم تدبیر منزل و سوم سیاست مدن.»

در تهذیب اخلاق، کلیه مباحث مربوط به حکمت عملی، مورد بحث قرار گرفته. در تدبیر منزل، علاوه بر مباحث تربیتی، آنچه امروز اقتصاد خانواده نامیده می شود، گنجانده شده و قسمت سیاست مدن کلیه مسائل اجتماعی را در بر می گیرد. پس جای تعجب نیست که در همین مجموعه‌ای، به بسیاری از مسائل که بعدها در علم اقتصاد، اعم از خرد و کلان، قرار گرفته بر خورد می کنیم.

... خواجه از برای انسان در میان موجودات زنده مقامی والا قائل شده، می گوید: از برای حیوانات طبیعت بر وفق مصلحت و مسائل، رفع احتیاجات آنها را فراهم ساخته و غذای

۱. دك. همان. ص ۱۸۶-۱۸۲.

۲. چند سال پیش که در کنایه دانشکده اقتصاد مشغول مطالعه بودم، دوست فاضل دهرین من، آقای دکتر محمد حسین تمدن استاد دانشکده اقتصاد، اینجانب را از تنبغات کرابهای استاد فرزانه، دکتر محسن صبا، در پیرایون نظریات اقتصادی بنی از صاحب نظران ایرانی، آگاه ساختند. اینجانب با مراجعه به مجله تحقیقات اقتصادی، خود را از تحقیق در زمینه‌هایی که مورد بررسی ایشان قرار گرفته، بی نیاز دیدم و با کسب اجازه از استاد صبا، به نقل تنبغات ایشان پرداختم.

۳. دك. اخلاق ناصری، پیشین. ص ۲۲۴.

۴. همان. ص ۶.

۵. دك. همان. ص ۱۰.

آنها که بدل مایتحلل وجودشان می‌باشد، آماده و حاضر است و بوسیله سوی و پشم بدن دفع سرما و گرما می‌کنند و آلات مدافعه دارند که بوسیله آنها از دشمنان خود احتراز می‌توانند جست و بوسیله آنها از خود دفاع خواهند کرد، ولیکن انسان برای رفع احتیاجات و نیازهای خویش، احتیاج به تفکر و تدبیر و ملاحظه و دیدن و تصرف در اشیاء دارد. غذای انسان بدون زراعت و درو کردن و آسیا کردن گندم و خمیر کردن آرد و پختن نان، بدست نمی‌آید و لباس او نیز بدون رشتن و تابیدن و بافتن و دوختن و آماده ساختن چرم امکان‌پذیر نیست و برای دفاع از خویش، احتیاج به صنعت دقیق و بسیار پیشرفته دارد. و البته این پیشرفت و تفکر و تدبیر در رفع نیازمندیهای انسانی اعم از غذا و لباس و دفاع، روز بروز محسوستر می‌شود. لذا خواجه نصیرالدین آنچه را که از برای پیشرفت انسان در مرحله علوم و مخصوصاً صنعت لازم می‌شورد، تفکر است و به این معنی در سه مقاله کتاب اخلاق ناصری، هر کجا که مورد یافته است اشاره کرده و مبنای هر جهش بشری را بجاناب کمال، تفکر دانسته است.

در فصل هفتم، مقاله اول «بیان خیر و سعادت که مطلوب از رسیدن به کمال آنست» به تفکر در پیشرفت صنعت اشاره کرده و مراحل ایجاد یک شیء را که منظور از آن بهبود بخشودن به وضع زندگی است بیان می‌کند و می‌گوید: «هر فعلی را غایتی و غرضی است»<sup>۱</sup> و غرض چنانکه گفته شد، سعادت انسان است و سعادت انسان، در آن است که بطرف کمال گام بردارد، و چنانچه طالب کمال به مقصود خویش نزدیکتر شود، برای او فرح و خوشوقتی حاصل می‌شود و برای بدست آوردن کمال مطلوب خود کوشش بیشتر می‌کند. خواجه برای ایضاح مطلب خود، به ذکر مثالی متوسل می‌گردد و می‌گوید: نجار، ابتدا تصور فایده تخت را در ذهن خود تصور می‌کند، و سپس کیفیت عمل ساختن را در خیال خود می‌پرورد «تا کیفیت عمل را بتمام در خیال نیارد»<sup>۲</sup> ابتدا به عمل نمی‌کند و تا عمل تمام نشود، فایده تخت، که فکر اول آن بود، صورت نیندد. و در دنباله همین مطلب، می‌گوید: اصل مسلمی است که کوشش انسان باید بسوی غرض و مقصود معین باشد، و در مقابل زحمت کمتر، درآمد و نتیجه بیشتر حاصل کند. و این معنی را با عباراتی روشن در همان فصلی که ذکر آن شد، چنین بیان می‌کند: «اما سبب آنکه گفتیم خیر مطلق یک معنی است که همه اشخاص در آن اشتراک دارند، آن است که هر حرکتی از جهت رسیدن به مقصدی بود، و همچنین هر فعلی از جهت حصول غرضی باشد و در عقل جایز نیست که کسی حرکت و سعی بی‌نهایتی همی‌کند نه از برای ادراک مطلوبی و آنچه غرض بود در هر فعلی باید که فاعل را در آن چیزی متصور باشد، و الا عبث افتد و عقل آن را قبیح شمرد.»<sup>۳</sup> چنانکه ملاحظه می‌شود کوشش بی‌فایده، در راههای غیر معقول منطقی نیست و سعی مردمی باید در راهی باشد که با کوشش کم نتیجه بسیار حاصل شود و از درآمدهایی که مطابق کوشش نتیجه نبخشد صرفنظر کند.

این مطلب نیز مورد نظر است که نتیجه کوشش باید بمنظور نهایی معقول باشد و

۱. همان، ص ۳۰.

۲. همان، ص ۳۷.

۳. همان، ص ۴۸.

۴. همان، ص ۴۹.

وسایل باید «نافع در طریق خیر» باشد، یعنی در حقیقت، مکننت و ثروت بخودی خود، مورد نظر نیست که شخص فقط به جمع‌آوری مال همت گمارد، بلکه باید مکننت و ثروت همانطور که گفته شد «نافع در طریق خیر باشد» و اشخاص که سعی و کوشش برای تولید و جمع‌آوری مال می‌کنند، بمنظور آن باشد که خود آن ثروت حاصل شده در راه بهبود اوضاع اجتماع صرف شود و شاید سرمایه تولید دیگری که در راه پیشرفت وضع مردم باشد، قرار گیرد.<sup>۱</sup>

در مشاغل و حرف، مانند کلیه حکمای سلف، خواجه معتقد به درجات در خست و شرافت است؛ اما اصولاً در کسب فضیلت و برتری کسانی که برای بست آوردن «سعادت» به کار و کوشش و کسب علوم می‌پردازند، خواجه معتقد است که کسب «کمال» از دو راه حاصل می‌شود: یکی طبیعت که خود مبدأ تحریک انواع اشیاء بسوی کمال است، و دیگری صنعت.

اما صنعت در تحت اراده و تفکر انسان قرار دارد، و انسان با استمداد از امور طبیعی، بطرف کمال صنعت پیش می‌رود و باید پیش برود.

ولی این تحول صنعتی باید بنحوی باشد که انسان قادر شود به همان کمال طبیعت برسد و قدرت و توانایی صنعت باید بحدی باشد که با قوای طبیعی برابری و همسری نماید و پس از آن بالاتر رود و انسان در مقام صنعت به درجه‌ای نایل شود که همان قوای طبیعی را ایجاد کرده و به مدد قوه تمیز و تدبیر و هوش، آن را چندین برابر کند.

برای روشن ساختن این مطلب، دستگاه جوجه کشی را مثال می‌زنم و می‌گویم؛ انسان اگر تخم مرغ را در حرارتی مطابق حرارت بدن مرغ نگاه دارد، همان کمالی را که طبیعت ایجاد می‌کند و انتظار آن را دارد، حاصل می‌شود و جوجه مرغ سر از تخم بر می‌آورد؛ اما این سر و تدبیری که انسان بکار برده است یک نتیجه فوق‌العاده خواهد داشت و آن بدست آوردن جوجه و مرغ بمقدار زیاد است؛ بمقداری که بدست آوردن آن از راه خواباندن مرغ امکان‌پذیر نیست.

لذا انسان باید به اسرار طبیعت واقف شود و پس از وقوف به آنها کوشش کند با کمک همان طبیعت و بوسیله صنعت، کاری کند که نتیجه آن چند برابر باشد.<sup>۲</sup>

و همین صنعت است، یعنی صنعتی که رو به کمال پیش می‌رود، که انسانیت را که توسط طبیعت وجود تمام یافته، توسط صنعت، بقای حقیقی می‌بخشد.<sup>۳</sup> ولی برای رسیدن به کمال صنعت، دو مسأله اهمیت خاص دارد: یکی سنجیدن استعداد اشخاص؛ چه برای بعضی از روی خلقت قبول فضیلت آسانتر است و شرایط استعداد در آنها بیشتر؛ دیگر آنکه باید استعدادها بکار افتاده شود و ایجاد مهارت شود تا اینکه کارگران در کار خود ماهر شوند.

خواجه پیشرفت هر کس را در رشته خود بنحوی خواستار است که او در آن فن کمال مهارت را پیدا کند تا بتواند آن عمل را بنحو کمال و بسهولت انجام دهد تا بحدی که «به سمت

۱. دك. همان. ص ۵۰.

۲. دك. همان. ص ۱۲۰.

۳. دك. همان. ص ۱۲۶.

آن فضیلت موسوم باشد.»<sup>۱</sup> چنین شخصی وقتی به درجه کمال رسید، او «سعادت مدنی» را یافته و «به اجتماع و تمدن متعلق» است.<sup>۲</sup>

مسئله جمعیت: دربارهٔ تکثیر جمعیت و بالا رفتن آن بتناسب هندسی، خواجه نصیرالدین هم عقیده با مکتبی است که تزاید جمعیت بشری را مضر می‌دانند؛ زیرا باعث آن خواهد شد که جا و سحلی برای ساکنین دنیا باقی نماند و بدون تردید، قبل از این وضع، قحطی و گرسنگی مقدار زیادی از جمعیت بشری را از بین خواهد برد. و در کتاب خود، مرگ و میر را برای نظام کلی، لازم می‌شمرد و از این حیث، خود را یکی از طرفداران بدبینان قلمداد می‌کند.

البته خواجه نصیر مدعی ابتکار در این اندیشه نیست و آن را از اندیشه‌های قدیم می‌شمرد و صراحتاً آن را از قول استاد ابوعلی مسکویه نقل می‌کند و به بیانی بسیار روشن، وضع دنیایی که جمعیت آن باقی بماند، وصف می‌کند که دیگر حتی جای ایستادن برای کسی باقی نخواهد ماند. و چون کلام خود او در این زمینه بسیار روشن و فصیح است، عین آن را نقل می‌کنیم:

«و اگر اسلاف و آباء ما وفات نکردندی، نوبت وجود به ما نرسیدی. چه اگر بقاء ممکن بودی، بقای متقدمان ممکن بودی؛ و اگر همهٔ مردمانی که بوده‌اند با وجود تناسل و تولد باقی بودندندی، در زمین نگنجیدندی.

و استاد ابوعلی، رحمت‌الله علیه، در بیان این معنی، تقریری روشن کرده است؛ می‌گوید که تقدیر کنیم که مردی از مشاهیر گذشتگان که اولاد و عقب او معرف و معین باشند، چون امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، با هر که از ذریه و نسل او در عهد او و بعد از وفات او در این مدت چهار صد سال که بوده‌اند، همه زنده بودندندی، همانا عدد ایشان از ده بار هزار هزار زیاده‌تر شدی. چه، بقیتی از ایشان که امروز در بلاد ربع مسکون پراکنده‌اند، با قتل‌های عظیم و انواع استیصال که به اهل این خاندان راه یافته است، دویست هزار نفر نزدیک بود. و چون اهل قرون گذشته و کودکان که از شکم مادر بیفتاده باشند باجمعهم به این جمع در شمار آرند، بنگر که عدد ایشان چند هزار باشند و به هر شخصی که در عهد سبارک او بوده است در این مدت چهار صد سال، همین مقدار با آن مضاف باید کرد تا روشن شود که اگر مدت چهار صد سال مرگ از میان خلق مرتفع شود و تولد و تناسل برقرار بود، عدد اشخاص به چه غایت رسد. و اگر این چهار صد سال مضاعف شده قضایف خلق، بر مثال تضاعیف بیوت شطرنج، از حد ضبط و حیز احصاء متجاوز شود و بسیط ربع مسکون که نزدیک اهل علم مساحت مسوح و مقدر است، چون بر این جماعت قسمت کرده آید، نصیب هر یک آنقدر نرسد که قدم بر آن نهاده بر پا بایستند. تا اگر همه خلق دست برداشته و راست ایستاده و به هم باز رسیده خواهند که بایستند، بر روی زمین نگنجد تا به خفتن و نشستن و حرکت و اختلاف کردن چه رسد، و هیچ موضع از جهت عمارت و زراعت و دفع فضلات خالی نماند. و این حالت در الدک مدتی واقع شود.

کفیف که اگر به استداد روزگار و تضعیفات لاصحور هم بر این نسبت بر یکدیگر

۱. همان، ص ۱۲۲.

۲. دک، همان، ص ۱۲۲.

می‌نشینند. و از اینجا معلوم شد که ثمنای حیات باقی در دنیا و کراهت سرگ و وفات و تصور آنکه طمع را خود بدین آرزو تعلق می‌تواند بود، از خیالات جهال و محالات ابلهان بود. و عقلا و ارباب کیاست خواطر و ضمائر از امثال این فکرها منزّه دارند و دانند که حکمت کامل و عدل شامل الهی آنچه اقتضاء کند، مستزیدی را بر آن مزیدی صورت نیندد و وجود آدمی بر این وضع و هیئت وجودی است که از برای آن هیچ غایت متصور نشود. پس ظاهر شد که موت مذموم نیست چنانکه عوام تصور کنند بلکه مذموم خوبی است که از جهل لازم آمده است. ۱

با نقل قولی که ما در اینجا از کتاب اخلاق ناصری کردیم، با نظریهٔ دو تن از دانشمندان ایران، که جمعیت دنیا رویتزاید است و باید بشریت از این ازدیاد اندیشناک باشد، آشنا شدیم: اول، خواجه نصیرالدین طوسی که چنانکه ذکر شد اصول نظرهای خود را از کتاب الطهاره گرفته است. دوم، ابن سکویه که کتاب او بتوسط خواجه طوسی ترجمه شده است.

لذا این نظریهٔ ازدیاد جمعیت تا زمان خواجه نصیرالدین مدت سه قرن ستمدادی مورد بحث و فحص طبقهٔ متفکر و دانشمند ایران که با کتب سابق الذکر سر و کار داشته‌اند، بوده است.

قبلاً دیدیم خواجه نصیرالدین طوسی برای رفع نیازمندیهای انسانی، لزوم تفکر و اندیشه و پیدا کردن راه عملی یعنی صنعت را واجب می‌شمرد، ولی در ابتدای مقالهٔ دوم کتاب خود، که در تدبیر منازل است، تکمله‌ای بر این مطلب آورده و انسان را در انجام رفع نیازها، محتاج به معاضدت می‌داند و مسألهٔ تعاون را در اسور طرح می‌کند. تفاوت انسان و دیگر حیوانات در این است که وقتی حیوانات رفع نیازشان از عطش و گرسنگی و تهیهٔ منزل شد، دیگر حرکتی نمی‌کنند و سعی و کوششی از خود نشان نمی‌دهند؛ اما انسان چون نیازمند به غذا و لباس و منزل است و غذا و لباس و منزل او فوراً آماده نمی‌گردد و باید روزهای ستمدادی برای بدست آوردن آنها صرف کرد، و حفظ و حراست آنچه آماده شده، و یا باید آماده گردد از دست یک نفر بر نمی‌آید، لذا واجب است که انسان هموعان خود را به کمک بطلبد.

لزوم همکاری ارباب حرف و صنایع: برای تهیهٔ نان، که پس از اندیشه و تفکر، انسان راه پختن آن را یافته، باید گندم در دسترس داشت و این گندم را باید ذخیره کرد. اما ذخیره کردن گندم باید در محلی باشد که فاسد نشود و یا به دست این و آن نیفتد. پس باید خاله‌ای ساخت، و ساختن و پرداختن این خانه برای آنکس که به کار زراعت پرداخته امکان پذیر نیست و یا بسیار مشکل است. بهر حال، برای نگاهداری این خانه و آنچه از قوت و غذا و لباس و وسایل، از آلات و ادوات، در آن است احتیاج به یک نفر است که در آن خانه مقیم باشد و آنچه در آن است نگاهداری کند. از همین جا مسألهٔ تعاون شروع می‌شود. و اما تا این گندم به خانه بیاید و ذخیره گردد، آیا تنها یک تن می‌تواند تمام وسایل را، از آماده کردن زمین برای بذر کاشتن و درو کردن و پاک کردن و انبار کردن فراهم سازد؟ برای درو کردن به داس احتیاج است و داس از آهن است؛ آهن آن از میان زمین بدست می‌آید؛ باید به کوره

برود و تصفیه شود و به دست آهنگر سپرده شود که آن را با وسایل و ادواتی بصورت داس در آورد. دسته داس از چوب است که کار نجار می باشد، و اغلب وسایل نجار را آهنگر ساخته است. پس هیچیک از طبقات مردم بی نیاز از تعاون نیستند و باید به کمک یکدیگر برخیزند تا کار همه راست آید و نیازها مرتفع گردد.<sup>۱</sup>

این مطلب باز در فصل اول مقاله سوم تأیید شده و در آن باب نیز از لزوم تعاون بحث شده و خواهی متذکر گردیده که هر شخصی بترتیب، به غذا و لباس و مسکن و سلاح احتیاج دارد، و اگر لازم باشد که به تهیه ادوات درودگری و آهنگری بپردازد و از آنها آلات درو کردن و آسیاب کردن و رشتن و تابیدن و دیگر صنعتها را فراهم سازد زمان بدو اجازه نمی دهد که یکی از این آلات و ادوات را چنانکه لازم است فراهم کند.<sup>۲</sup>

ولی چنانچه معاونت پیش آید، همه این اشکالات بر طرف می شود و برای اینکه اصول تعاون دوام یابد، در انجام این معاونت باید دعایت «قانون عدالت» بشود. اما این عدالت به چه وسیله برقرار می شود؟

برای رعایت این عدالت، احتیاج به معامله پیش می آید. این معامله باید پایه آن بر روی عدل و انصاف باشد.

از این رو مردم به صنایع مختلف روی می آورند، و همین امر نظمی در دنیا بوجود می آورد؛ هر کس به شغلی خاص رغبت می کند و بهمات همه مردم باینصورت تکافی می شود و بوسیله معامله مساوات برقرار می گردد. این مساوات بوسیله پول (دینار) حاصل می گردد. اما اول شرط برقراری این عدالت چیست؟

چنانکه گذشت، مردم به هم محتاج می باشند و کمال مطلوب و یا حتی نزدیک شدن به کمال، برای کسی حاصل نشود مگر اینکه از دیگران استعانت جوید. پس نوع بشر احتیاج دارد که گرد هم آید و هر کس به دیگری در مورد لزوم و بموجب درخواست او کمک و مساعدت کند، و گذشته از این که این روابط برای آنکه برقرار بماند، باید بر پایه عدالت استوار باشد، همین روابط ایجاد محبت در بین افراد می کند. این محبت از نظر علم اخلاق بر عدالت رجحان و برتری دارد.<sup>۳</sup>

هنگامی که این محبت و الفت در بین مردم ایجاد شد، برای بقا و دوام آن، احتیاج به معامله پیش می آید؛ معامله که پایه آن نیز بر عدالت است:

لزوم پول برای انجام معاملات: مسأله لزوم پول را برای معاوضه و معامله، خواهی در فصل هفتم مقاله اول کتاب خود طرح می کند و پول را برای برقراری عدالت در معاملات، و این که هیچیک از طرفین دچار ضرر و زیان نگردند و سلاکی برای معاوضه در بین باشد، لازم می شمرد، و این امر را نتیجه برقراری نسبت بین دو چیز می داند و برای نظام زندگی، آنچه را در بین مردم رد و بدل می شود، مانند خدمات و کالاهای، به سه نوع تشخیص می دهد:

۱. رك همان، ص ۱۷۶ و ۱۸۱.

۲. رك: همان، ص ۲۲۲.

۳. رك همان، ص ۲۳۱.

۴. همان، ص ۱۰۱.

«اول: آنچه تعلق به قسمت اسوال و کرامات دارد،  
دوم: آنچه تعلق به قسمت معاملات و معاوضت دارد،  
سوم: آنچه تعلق به قسمت اسوری دارد که تعدی را در آن مدخلی بود؛ چون تادیبات  
و سیاست.»

سپس به توضیح این سه قسم می‌پردازد، و برای معاملات مثالی می‌زند و می‌نویسد:  
«می‌گوییم نسبت این جامه با این زر چون نسبت این زر با این کرسی است؛ پس در  
معاوضه جامه و کرسی حیفی نیست»<sup>۱</sup> و برای خدمات نیز مثالی ذکر می‌کند و لذا پول را که  
به نظر او باید طلا باشد و آن را به نام دینار (در مقابل درهم) می‌نامد، لازم می‌شود، و آن را  
یکی از نوامیس سه‌گانه می‌داند. خواه از حفظ ناموس در این بحث، تدبیر و سیاست را اراده  
کرده است. پس دینار، مساوات دهنده اختلافات از هر حیث می‌تواند باشد و لذا می‌توان هر  
جنس و کالایی را با دینار سنجید و نسیتی قائل شد و در حقیقت آن را تقویم کرد و پس از این،  
قیمت گذاری کالاها و خدمات، مشارکت و معامله از هر حیث امکان‌پذیر می‌گردد.<sup>۲</sup>

اما برای پول چرا فلز طلا را باید برگزید؟  
در کتب اقتصاد جدید، متذکر می‌گردند که دیرزمانی است بشر خواص طبیعی زر و  
سیم را دریافته و این دو فلز را بجای کالایی که در ابتدای امر واسطه معاملات بوده برگزیده؛  
و این خاصیتها از اینقرار است:

۱) طلا و نقره را می‌توان به قطعات کوچک تقسیم کرد، و این تقسیم کردن از بهای  
آنها نمی‌کاهد و ارزش هر قطعه متناسب با وزن آن است.

۲) قابلیت تورق این دو فلز بسیار است و می‌توان این دو فلز را بصورت ورقهای  
بسیار نازک درآورد.

۳) طلا و نقره‌ای که به قطعات کوچک تقسیم شده است، دو باره می‌توان به هم متصل  
کرد و یک قطعه واحد ساخت و جمع قطعات باز بهای مجموع آنها را خواهد داشت.

۴) کمیاب بودن این دو فلز سبب شده است که آنها را برای مبادله کالاها انتخاب  
کنند.

۵) بعلت کمیابی، ارزش آنها زیاد است و حمل و نقلشان بمقدار کم آسان.

۶) زر و سیم با سرور زمان ضایع و فاسد نمی‌گردد.

۷) خواص طبیعی این دو فلز در همه جا یکسان است و این دو فلز قابل تشخیص  
می‌باشد.

۸) بعلم فوق، طلا و نقره مورد علاقه همه مردم جهان قرار گرفته و از اینجهت از نظر  
داخلی و بین‌المللی، توانسته‌اند وسیله پرداخت معاملات قرار گیرند.

۹) این دو فلز به مصارف صنعتی دیگر نیز می‌رسد و در ساختن جواهرات بکار می‌رود.

۱۰) میزان استخراج این دو فلز مخصوصاً طلا در هر سال تقریباً یکسان است و از  
این جهت بهای آنها دستخوش تغییرات ناگهانی نمی‌شود و موجودی این دو فلز در دنیا نسبتاً

۱. همان، ص ۱۰۲.

۲. رك: همان، ص ۱۰۴.



ثابت است و افزایش آن زیاد محسوس نیست.

اینکک ببینیم خواجه به چه صفاتی از این دو فلز توجه کرده است.

خواجه در فصل دوم از مقاله کتاب خود، که در تدبیر منزل است، دینار را که ناموس اصغر نام نهاده، دارای صفات ذیل می‌داند:

۱) بهای بسیار طلا که به وزن بسیار کم با مقدار زیاد اجناس دیگر قابل تعویض است.

۲) مقامی که مردم از برای آن، بعلت کمی، قائل شده‌اند.

۳) قابل نقل بودن آن.

۴) استحکام ساده آن.

۵) کمال ترکیب طلا.

۶) قابل دوام بودن و فاسد نشدن آن.

۷) ماده‌ایست که کلیه اجناس را می‌توان با آن سنجید.

۸) بهای زیاد آن در وزن بسیار کم.

۹) قبول طلا در پیش تمام مردم.

۱۰) استعمال طلا در سایر امور صنعتی.

اینکک عین گفتار خواجه را در اینجا نقل می‌کنیم:

« و بسبب ضرورت معاملات و وجود اخذ و اعطاء، چنانکه در مقاله گذشته گفته‌ایم،

به دینار که حافظ عدالت و مقوم کلی و ناموس اصغر است، حاجت بود و به عزت وجود او و

معادلت اندکی از جنس او با بسیاری از دیگر چیزها مؤثرت نقل اقوات از ساکن به ساکن

دورتر مگفی شد، بدان وجه که چون نقل اندک او که قیمت اقوات بسیار بود قائم مقام نقل

اقوات بسیار باشد و از کلفت و مشقت حمل آن استغناء افتد.

همچنین برزانت جوهر و استحکام مزاج و کمال ترکیب او که مستدعی بقا بود ثبات

و قوام فواید مکتسب صورت بست. چه استحاله و فنای او مقتضی احتیاط مشقتی بود که در

طریق کسب ارزاق و جمع مقتضیات افتاده باشد، و به قبول او نزدیک اصناف اسم، شمول

منفعت او همگنان را منظم شد. و بدین دتایق حکمت کمالی که در امور معیشت تعلق به

طبیعت داشت، لطف الهی و عنایت بی‌زوالی از حد قوت به حیز فعل رسانید، و آنچه تعلق به

صناعت دارد، مانند دیگر امور صناعی، با نظر و تدبیر نوع انسانی حواله افتاد.»<sup>۱</sup>

ولی طرح کلیه این مسائل اقتصادی و بحث در آنها برای چیست؟ به نظر خواجه،

برای آن است که مردم در نهایت آسایش از نظر مادی زندگی کنند و صراحتاً می‌گوید: «مردم

را هیچ زینت نیکوتر از روزی فراخ نبود.»<sup>۲</sup> اما بدست آوردن این گشایش در امر زندگانی،

باید از راه صنعتی باشد «که بعد از اشتهالت بر عدالت، به عفت و سروت نزدیک باشد.»<sup>۳</sup>

لذا باید انسان از راه صنعت برای بدست آوردن روزی، به «مال» نظر داشته باشد. اما

این نظر انسانی به مال، از سه وجه است: یا به اعتبار دخل، یا به اعتبار حفظ، یا به اعتبار خرج.

۱. همان. ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۲. همان. ص ۱۸۴.

۳. همان. ص ۱۸۴.

برای بدست آوردن مال، که خواجه آن را دخل نامیده، دو راه در پیش است: یا بدست آوردن مال منوط به داشتن کفایت و درایت و تدبیر و اندیشه است یا منوط به این مسائل نیست. صورت اول کسب مال که به فکر و اندیشه و کفایت و درایت احتیاج دارد، راهش صنعت و تجارت است، و صورت دوم اسوایی است که اتفاقی بدست می‌آید؛ مانند ارث و بخششها.

ضمناً خواجه از آنچه که در علم اخلاق سخن می‌راند، شرایط بدست آوردن ثروت را از نظر اخلاقی ذکر می‌کند، و می‌گوید در اکتساب ثروت، باید از جور و عار و دناوت احتراز جست.<sup>۱</sup> و منظور از جور آن است که در کار بدست آوردن ثروت از قلب و کمفروشی و نیرنگ و خدعه در اسر بازارگانی و دزدی کاملاً احتراز کرد، و از عار یعنی از مسخرگی و کارهای ناپسندیده در کسب ثروت باید دوری جست. اما دناوت آن است که انسان به صنایع پست و خسیس اشتغال ورزد؛ و باید از آن اجتناب کرد.

فلاسفه قدیم صنعت را به سه نوع شریف و خسیس و متوسط تقسیم می‌کردند و برای هر یک توضیحی می‌دادند.

صناعت شریف صنایعی بوده است که از خیر نفس سرچشمه می‌گیرد و آن بر سه قسم است: اول، آنچه به جوهر عقل تعلق دارد؛ مانند صحت رأی و حسن تدبیر. دوم، آنچه به ادب و فضل تعلق دارد؛ مانند کتابت و بلاغت و طب و غیره. سوم، آنچه به قوت و شجاعت تعلق دارد؛ چون سپاهگیری و مانند آن. لذا خواجه بنحو کامل، خدمات (۱) جزو صنایع محسوب داشته و از این نظر آنها را مولد ثروت می‌داند.

صنایع خسیسه اعمالی است که یا بضرر عامه تمام می‌شود و یا برای اجراکننده آن صنعت، منفعت زیادی ندارد و یا اینکه به بهداشت او صدمه می‌زند. این نوع صنایع را خواجه نیز به سه قسم تقسیم کرده: اول، آنچه منافی مصلحت عموم مردم است؛ مثل احتکار. دوم، آنچه منافی فضایل است؛ مثل مسخرگی و مطربی. و سوم، آنچه مقتضی نفرت طبع است؛ مثل دباغی و کناسی. اما صنایع متوسط انواع مکاسب دیگر است که یا ضروری است مثل زراعت و یا غیر ضروری، مثل صباغت.<sup>۲</sup>

اما خواجه به تمام ارباب صنایع گوشزد می‌کند که هر کس به صنعتی موسوم شد، باید کوشش کند که آن صنعت (۱) به کمال برساند و به مرتبه پایین آن صنعت راضی نشود.

توجه به پس‌انداز و سود کم؛ اما موضوع حفظ مال؛ در این مورد، خواجه معتقد است که برای حفظ مال، باید کوشید که مال موجود را بوسیله بشر رساندن آن، مورد استفاده قرار داد و به اصطلاح او به «تثمیر» آن کوشید. چه خرج کردن اسوال برای امور زندگانی ضروریست، لذا باید به تکثیر اسوال کوشید تا آنچه بدست می‌آید جایگزین اسوایی شود که بمصرف رسیده است. و در این مورد، نیز متذکر می‌گردد که باید مقداری پس‌انداز کرد، یعنی «خرج» باید همیشه کمتر از «دخل» باشد تا به این وسیله، اسکان سرمایه‌گذاری و ازدیاد اسوال برای بهتر کردن زندگی میسر گردد، و گذشته از این، در موقع سختیها و مخصوصاً گرفتاریها و اسراض، بتوان از

۱. دك: همان. ص ۱۸۲.

۲. دك: همان. ص ۱۸۴.

آنچه ذخیره شده استفاده کرد. و در ازدیاد ثروت، دستورهای اقتصادی خاص می‌دهد و نظرهایی اظهار می‌دارد؛ مانند آنکه باید در تسمیر ثروت از برای این کوشید که رواج داشته باشد و یا اینکه قابل رواج باشد و در این راه به سودم و مفاوت نظر داشت نه اینکه به یک سود بسیار ولی اتفاقی. و شرط احتیاط را در ازدیاد ثروت، این می‌داند که اشخاص سرمایه‌های خود را در راههای مختلف بکار اندازند؛ مثلاً هم در زراعت و هم در صنعت و هم در بازرگانی، تا اگر در یکی خللی وارد آمد، جبران آن از راههای دیگر اسکان‌پذیر باشد.<sup>۱</sup>

ولی این توجه خواجه به ازدیاد ثروت و تکثیر مکتت، بجدی است که به اصول اخلاقی صدها وارد نیاید، و انسان در غرور ثروت بسیار نیفتد. و در فصل اخلاقی تربیت اولاد، می‌گوید که زر و سیم را باید در چشم اطفال نکوهیده جلوه‌داد؛ چه «آفت زدوسیم از آفت سموم اطعمی بیشتر است.»<sup>۲</sup>

اینک بمناسبت ذکر فصل تربیت اولاد، از کتاب خواجه این نکته را متذکر شویم که خواجه در باب تربیت، به یافتن استعداد اطفال و راهنمایی آنها در کسب و بدست آوردن آنچه بدان استعداد دارند اشاره کرده و معتقد است که از همه کس هر کاری ساخته نیست و هر کس بنوع خاصی، از صنعت استعداد دارد، و در صورت داشتن و یافتن این استعداد، بکار گماردن آن، ثمره این نوع فعالیتها خیلی زود ظاهر می‌گردد، و هنرمندان در هر رشته پیدا می‌شوند و اگر به خلاف این رفتار شود و استعدادها به راههای خلاف بکار افتند، جز اتلاف وقت و صرف نیروها و فعالیت بیبوده، نتیجه دیگری بیاد نخواهد آورد.

ضمناً خواجه به تخصص معتقد است، و مردمان را از شاخی به شاخی پریدن و استعداد و نیرو را به اشتغالهای مختلف بکار انداختن بر حذر می‌دارد.<sup>۳</sup>

در موضوع تخصص خواجه طوسی معتقد بانست که حرفه برای کارگر بصورت ملکه درآید لذا باید در کار خودش بقدری مهارت حاصل کند که هیچگاه «خبط» پیش نیاید و «یقین» بکار خود حاصل کند و منفعت هر یک از صنایع بر حسب منزلت آنهاست.

در این مورد، باید این مطلب را توضیح داد که با توجهی که خواجه به تفکر و صنعت داشته است، و تذکر به این که بعضی از صنایع در سرتبّه پادین قرار دارد،<sup>۴</sup> لذا باید کاری کرد که این حرف از صورت خست خارج شود و از راه تفکر بوسیله صنعت به پایه‌ای برسد که کلیه نیازهای انسانی بصورتی مطبوع و غیر مسکروه استرضاً پذیرد. اگر فرض کنیم که میرابی در حرف، در درجه پادین قرار گیرد، باید بوسیله تفکر راهی اندیشید که این عمل از این درجه خارج شود. کاری کرد که عمل بصورت یک صنعت عظیم و علمی درآید؛ چنانکه امروز مهندسیین عالیرتبه با راههای عملی، آب را از منابع به خانه‌ها می‌آورند و عمل آب رساندن به منازل، مانند کلیه کارهای علمی، در درجه عالی قرار گرفته است.

اینک بطور خلاصه، ببینیم خواجه به چه مطالبی در کتاب اخلاق ناهری اشاره کرده

۱. دك: همان، ص ۱۸۵.

۲. همان، ص ۲۰۰.

۳. دك: همان، ص ۲۰۲-۲۰۱.

۴. دك: همان، ص ۲۲۳.

و کدامیک از مسائل اقتصادی را طرح نموده است.

- ۱) طرح مسأله تعاون در مسائل اقتصادی مخصوصاً در صنعت.
- ۲) تولید ثروت برای بهبود بخشیدن به وضع اجتماع.
- ۳) انسان باید بوسیله تفکر و اراده، با استمداد از طبیعت، بطرف کمال صنعت پیش برود.
- ۴) کمال صنعت ایجاد نیروهایی مافوق نیروهای طبیعت است.
- ۵) با سنجش استعدادها باید، بوسیله مهارت، کارگران ماهر تربیت کرد.
- ۶) مخالفت با ازدیاد جمعیت؛ و از این حیث، خواجه در بین «بدبینان» قرار می‌گیرد.
- ۷) لزوم پول برای تسهیل معاملات.
- ۸) طلا باید بعلت خواص آن وسیله معاملات باشد.
- ۹) توجه به صفات طلا برای اینکه نماینده واحد پول قرار گیرد.
- ۱۰) توجه به بهبود وضع اجتماع، از نظر وسایل زندگی.
- ۱۱) توجه به تخصص در صنعت.
- ۱۲) توجه به پس انداز و صرفه‌جویی برای اینکه از این صرفه‌جوییها بتوان سرمایه فراهم نمود.
- ۱۳) خدمات مولد ثروت می‌باشند.

یک تفاوت بارز بین طرز اندیشه متفکرین و راهبران ایرانی بعد از اسلام و متفکرین اروپایی، در باره مسائل اقتصادی، موجود می‌باشد، و آن این است که متفکرین ایرانی عموماً مسلمان بوده‌اند؛ و چون در اسلام کلیه روابط اجتماعی و اقتصادی تحت قواعد و قوانین معین در آمده است و اجباراً باید کلیه روابط روی همان پایه قرار گیرد، لذا اندیشه متفکر اروپایی درباره مسائل اقتصادی اجباراً در حدود دغدغه قواعد اسلامی قرار می‌گرفت؛ و چنانچه فکر او، او را راهبری به پیدایش یک معیار جدید می‌کرد، الزاماً برای رعایت مذهب از آن صرف‌نظر می‌کرد و یا اینکه آن اندیشه را باندازه‌ای در ذهن خود زیر و رو می‌نمود تا اینکه آن را با قواعد و قوانین اسلامی از راهی، و لو غیر مستقیم، تطبیق دهد. و همین جلوگیری از گسترش اندیشه، سبب می‌شد که بسیاری از افکار عقیم بماند و بر روی کاغذ نیاید، و حتی گفته نشود؛ و چنانچه نوشته می‌شد، چنان با احتیاط و سر بسته ادا می‌شد که درک مطلب و اندیشه صریح نویسنده، بسیار مشکل بود.

اما دانشمند اروپایی که این تقید را نداشت، می‌توانست سمند خود را آزادانه به جولان در آورد و در نتیجه، راههای نوینی برای حل مشکلات اجتماعی و مسائل اقتصادی بیابد. به این مطلب، نویسندگان و متفکرین اسلامی توجه داشته‌اند؛ چنانکه جلال‌الدین محمد اسعد دوانی در کتاب قواعد خود چنین می‌نویسد: «... حکمای متأخرین چون بر دقائق شریعت حقه محمدیه مطلع شدند و احاطه آن را بر تمام تفصیل حکمت عملی مشاهده نمودند،

بکلی، از تتبع فوائد اقوال حکما و کتب ایشان درین باب دست بازکشیدند»<sup>۱</sup> و

## آراء اقتصادی ابن خلدون اندلسی

در میان محققین جهان اسلامی عبدالرحمن بن خلدون، بعزت جهان-بینی علمی، مقام و موقعیت ممتازی دارد. هاسرا، دانشمند و محقق آلمانی، وی را «منتسکیوی»ی عرب می‌شناسد. وی طی مقاله‌ای در مجله آسیایی (سال ۱۸۲۲) می‌نویسد: «در مقدمه ابن خلدون، دو خصوصیت بارز، یعنی داوری درست و انتقاد صحیح، نظر هر خواننده‌ای را به خود معطوف می‌دارد... در میان تألیفات شرقی، کمتر کتابی نظیر این تألیف می‌توان یافت که شایسته ترجمه کامل باشد.»

استفانو کولوزیو<sup>۲</sup> در سال ۱۹۱۴، طی مقاله‌ای در مجله عالم اسلامی، نوشت: «هیچکس نمی‌تواند انکار کند که ابن خلدون، مناطق مجهولی را در عالم اجتماع کشف کرده است. وی بر ماکیاولی و منتسکیو و ویکو، در ایجاد و وضع دانش نوینی که عبارت از نقد تاریخی است، پیشی جسته است... این مورخ مغربی، اصول نظریات عدالت اجتماعی، و اقتصاد سیاسی را پنج قرن پیش از کونسیدران و مارکس و باکونین، کشف کرده است... همچنانکه نظریات ابن خلدون درباره اجتماع متشکل، او را در نخستین صف فلاسفه تاریخ قرار می‌دهد، افکار و عقاید او درباره نقش کار و مالکیت و مزد نیز او را پیشوا و پیشقدم دانشمندان اقتصاد این عصر جلوه‌گر می‌سازد.»<sup>۳</sup>

با اینکه ابن خلدون ایرانی نیست، چون افکار و اندیشه‌های بدیع و بیسابقه‌ای ابراز داشته، و در موارد مختلف، به فرهنگ و تمدن ایران استناد جسته است، به زبده‌ای از عقاید و اندیشه‌های اقتصادی او اشاره می‌کنیم. جالبترین نظریات اقتصادی ابن خلدون، توجه او به ارزش کار است. به نظر او، ارزش هر کس با اندازه کار و میزان اهمیت و نیاز مردم به آن کار است.<sup>۴</sup>

نظریه ابن خلدون در پیرامون بازرگانی و بازرگانان: ابن خلدون در توصیف بازرگانی می‌نویسد، باید دانست که بازرگانی کوشیدن در راه بدست آوردن سود است که سبب افزایش ثروت می‌شود، از راه خریدن کالا به بهای ارزان و فروختن آن به بهای گران. به نظر ابن خلدون، سودجویی به دو طریق ممکن است: ۱) انبار کردن کالا و منتظر گردش بازار شدن، چنانکه نرخ بازار از ارزانی به گرانی تغییر یابد؛ آنوقت سود کالا افزون می‌شود. ۲) حمل کالا به شهر دیگری که رواج کالا در آن بیش از شهری باشد که در آن شهر آن را خریده است.

به نظر ابن خلدون، هرچه محل صدور کالا دورتر و راه آن خطرناکتر باشد، قیمت آن بیشتر است. هرگاه ارزانی کالایی، خواه خوردنی یا پوشیدنی، مدتی ادامه یابد، ایجادکنندگان

۱. اخلاق جلالی، (لوامع الاشراف فی علم الاخلاق). ص ۱۲۴.

۲. دکتر محسن سبأ، «نظریه‌های اقتصادی خواجه نصیرالدین طوسی» (مقاله در مجله تحقیقات اقتصادی، ص ۱۸-۵).

3. J. F. Hammer      4. S. Colosio

۵. در مقدمه ابن خلدون، پیشین (مقدمه مترجم)، ج ۱، ص ۳۵-۳۰ (به تاناب و اختصار).

۶. در همان، ج ۲، ص ۲۷۸.

آن کالاها زیان خواهند دید. سعادت مردم موقعی تأمین می‌شود که بین عرضه و تقاضا تعادل و توازن وجود داشته باشد تا هم تولیدکنندگان بهره‌مند شوند و هم خریداران راضی باشند. این خلدون، با توجه به خصوصیات اجتماعی جهان اسلامی، در پنج قرن پیش، به کسانی که کار بر سود و بر خطر بازرگانی را برگزیده‌اند، اعلام خطر می‌کند: «کسی که بازرگانی را پیشه خود می‌کند، باید دارای یکی از این دو شرط باشد: یا اینکه در اختلافات و ستیزه‌جوییها گستاخ و در امور محاسبات بصیر باشد و با سرسختی و پشتکار، نزد حکام از حقوق خویش دفاع کند و در این صورت، گستاخی وی در معاملات و اختلافاتی که روی می‌دهد، بهترین وسیله خواهد بود که حکام و سوداگران را وادار به انصاف و عدالت کند؛ و گرنه ناچار باید دارای نفوذ و جاه باشد که بتواند در پناه آن، حقوق خویش را حفظ کند و... حکام را به رعایت انصاف و دادگری وادار سازد، تا حقوق وی را از کسانی که به او می‌یونند بازستانند.»

کسانی که فاقد این خصوصیاتند، نباید که تن به تجارت و بازرگانی بدهند. این خلدون، با این بیان مختصر، جامعه قرون وسطایی یعنی محیطی را تصویر می‌کند که در آن، قوانین و ضوابط مسلم و تغییر ناپذیری برای حفظ حقوق مردم وجود ندارد و تنها با زور و اعمال قدرت، می‌توان به حقوق مشروع خود دست یافت.

زیان بازرگانی سلطان: این خلدون در جای دیگر، می‌نویسد، رعایا و کسبه معمولاً از لحاظ میزان ثروت و مکنت در یک سطح هستند، و هنگام رقابت، نمی‌توانند چندان مزاحم و معارض یکدیگر شوند. ولی وقتی که پای سلطان در میان آید، دیگر موضوع عرضه و تقاضا و بحران مطرح نیست بلکه قدرت نامحدود سلطان، حکومت می‌کند. چه بسا رعایا و بازرگانان که در اثر رقابت صاحبان قدرت و سلاطین، تمام یا قسمتی از هستی خود را از دست داده‌اند. این خلدون می‌نویسد، گاهی سلطان وقتی کالاها و وسایل بازرگانی را در معرض فروش می‌بیند، بسیاری از آنها را غاصبانه، از چنگ مردم می‌رباید یا آنها را به کمترین بها می‌خرد؛ زیرا در برابر خود هیچگونه رقیب و حریفی نمی‌یابد... گذشته از اینها، هنگامی که سلطان کلیه عواید و محصولات کشاورزی، از قبیل غلات و حبوبات یا حریر یا عسل یا شکر یا جز اینها را بدست آورد... برای فروش آنها هیچگاه منتظر بحرانی شدن بازار بازرگانی یا رواج بازار پیشه‌وران و کسبه نمی‌شود؛ زیرا سران دولت برای فروش آنها به مقررات و نیروی دولت توسل می‌شوند و کلیه اصناف را، از بازرگانان گرفته تا کشاورزان بخریدن محصولات و کالاهای مزبور مکلف و مجبور می‌سازند، و در بهای آنها هم به نرخ معمول قناعت نمی‌کنند بلکه آنها را به قیمتی فروتر از نرخ عادی، بر آنها تحمیل می‌کنند؛ چنانکه کلیه ثروت نقدی یعنی درهم و دینارشان را از کفشان بیرون می‌آورند.

و چون بازرگانان سرمایه خود را از دست می‌دهند، روزگاری را به بیکاری می‌گذرانند و چه بسا که از روی ناچاری، قسمتی از آن کالاها را در موقع کساد بازار به کمترین قیمت می‌فروشند... یا بکلی سرمایه خود را از دست می‌دهند... و این وضع به تباهی و نقصان شدید خراج منجر می‌گردد؛ زیرا قسمت عمده خراج، از کشاورزان و بازرگانان عاید خزانه دولت

می‌شود. در حالی که سلطانی که بازرگانی را پیشه خود می‌سازد، دیناری، بعنوان خراج، به خزانه دولت نمی‌پردازد.

سپس ابن خلدون می‌نویسد، ایرانیان [باستان] هیچکس را به پایگاه فرمانروایی بر مردم نمی‌گماشتند مگر آنکه از خاندانهای آزاده آن کشور باشد. سپس از میان آنان کسی را بر می‌گزیدند که دیندار و دانا و فضیلتمند و تربیت یافته و سخاوتمند و دلاور و نیکوکار باشد، و آنگاه فرمانروایی او را بدان مشروط می‌کردند که به داد و دهش گراید و برای خود دیه و زمین و آب بدست نیادد تا مبادا، مایه زبان همسایگان آن دیده‌ها و سرزمینها شود؛ و بازرگانی پیشه نکند تا مبادا، دوستدار گرانی نرخ کالاها گردد؛ و بندگان به کارها نگمارد، چه آنان در رایزنی به نیکوی و شایستگی مردم دلبسته نیستند.

در جای دیگر، می‌نویسد: «گاهی برخی از اصناف، یعنی بازرگانان و کشاورزان که پیشه دائمی آنان بازرگانی است، چند سهم به سلطان اختصاص می‌دهند و او را شریک خود می‌سازند. در نتیجه این مشارکت، از پرداخت خراج و باج هم معاف می‌شوند. ولی «سلطان» نمی‌فهمد که از این راه زیان به خراج او راه می‌یابد. پس سزاست که سلطان از اینگونه شرکتها بر حذر باشد، و از بداندیشی زیانبخش چنین کسانی که به خراج و توانایی او آسیب می‌زنند، بپرهیزد.»<sup>۱</sup> خطر مال اندوزی امرا و اطرافیان آنها: ابن خلدون، در کتاب خود، از لزوم جریان پول و سرمایه بین دولت و مردم سخن می‌گوید، و مخصوصاً متذکر می‌شود که «ثروت میان رعیت و سلطان، دست بدست، مبادله می‌شود؛ از مردم به سلطان می‌رسد و از سلطان به مردم باز می‌گردد. و اگر سلطان آن را در نزد خود نگهدارد و بکار نیندازد، رعیت فاقد ثروت می‌شود.»<sup>۲</sup> وقتی که شاه و اطرافیان او از راه زراندوزی مانع فعالیت اقتصادی شوند، بازارها کساد می‌شود، ربحها در کارهای تجاری دو برابر می‌شود، و در اثر فقدان فعالیت، از میزان خراج کاسته می‌شود؛ و در موقعی که بازار از جریان باز ایستد، آبادانها از میان می‌رود.

بطور کلی، ابن خلدون معتقد است که رشد اقتصادی فقط در محیطی امکان پذیر است که امنیت اجتماعی و اقتصادی وجود داشته باشد. در غیر اینصورت، هیچکس تن به کار و فعالیت نمی‌دهد. وی در فصل چهل و سوم کتاب خود، تحت عنوان «متمم، اجتماع و آبادانی در سرنگون و ویران می‌کند» می‌نویسد: «تجاوز به اسوار مردم، آنان را از بدست آوردن و بارور کردن ثروت نومید می‌سازد؛ چه می‌بینند در چنین شرایطی، سرانجام، هستی‌شان را بغارت می‌برند و آنچه را بدست آورده‌اند، از ایشان می‌ربایند. و هر گاه مردم از بدست آوردن و تولید ثروت نومید شوند، از کوشش و تلاش در راه آن دست بر می‌دارند.

تجاوز، بهر اندازه باشد، بهمان نسبت، رعایا از کوشش در راه بدست آوردن ثروت باز می‌ایستند؛ چنانکه اگر تجاوز بسیار و عمومی باشد و به همه راههای کسب معاش سرایت کند، آنوقت مردم، بعزت نومیدی، از پیشه کردن انواع حرفه‌ها و وسایل کسب روزی دست بر می‌دارند.

۱. دك. همان، ج ۱، ص ۵۲۴-۵۲۱.

۲. همان، ص ۵۵۱.

اجتماع فراوانی و آبادانی و رواج بازارهای آن، تنها در پرتو کار و کوشش مردم، برای مصالح زندگی و پیشه‌هاست. اگر مردم در راه معاش خود کوشش نکنند و دست از پیشه‌ها بردارند، بازارهای اجتماع و آبادانی بی‌رونق و کساد می‌شود، و به ورشکستگی و افلاس گرفتار می‌شوند؛ و مردم در جستجوی روزی، از آن سرزمین رخت بر می‌بندند و در نواحی دیگر که بیرون از قلمرو و فرمانروایی آن ناحیه است، پراکنده می‌شوند، و در نتیجه، جمعیت آن ناحیه تقلیل می‌یابد و شهرهای آن از سکنه خالی می‌شود و شهرستانهای آن ویران می‌گردد، و پریشانی و نابسامانی آن دیار به دولت و سلطان هم سرایت می‌کند؛ زیرا دولت برای اجتماع بمنزله صورت است که وقتی ماده آن تباهی پذیرد، صورت هم تباه می‌شود.<sup>۱</sup>

سپس ابن‌خلدون، که توجه خاصی به فرهنگ و تمدن و سازمان سیاسی و اقتصادی ایران دارد، با استناد به کتاب مروج‌المذهب مسعودی، و گفتگری موبدان (پیشوایان مذهبی) با بهرام (پادشاه ایران) بخوبی، نشان می‌دهد که گرفتن زمین از آبادکنندگان و دادن آن بلاستی مفتخور و بیکاره، چه عواقب شومی در بردارد:

موبد می‌گوید: «توای پادشاه، به دهها و املاک مردم آهنگ کردی و آنها را از دست خداوندان و آبادکنندگان آن بازستی که خراجگزاران تو اند و ثروت خود را از آنان بست می‌آوری. و سپس آن دیهها و املاک را تیول درگاه‌نشینان و خدستگزاران مردم بیکاره ساختی. از این رو، این گروه آبادانی و دوراندیشی را فرو گذاشتند و در اصلاح آنها نکوشیدند و بسبب نزدیکی به پادشاه، در پرداخت مالیات مزروعی مسامحه کردند، و به دیگر خراجگزاران و آبادکنندگان دیهها و املاک از این شیوه ستم رسید و ناچار، آنها هم املاک خود را فرو گذاشتند و از شهرها و مزارع خود رخت بر بستند و به‌جاهای دور پناه بردند، از این رو آبادانی اندک شد و دیهها و املاک مزروعی ویران گردید و بسبب آن، ثروت و دارایی از میان رفت و سپاهیان و رعیت تو هلاک شدند. و پادشاهان همسایه کشور تو چون آگاه شدند، موادی که پایه‌های کشور جزیب آنها است و از کشور دخت بر بسته است، در کشور تو طمع بستند.»<sup>۲</sup>

پادشاه پس از شنیدن این سخنان، متنبه شد و بکلی تغییر سیاست داد تا بتدریج، آبهای رفته به‌جوی بازآید، و مملکت سر و سامان گرفت. ابن‌خلدون، نتیجه می‌گیرد که ستمگری ویران‌کننده آبادانی است، و نتایج ویرانی اجتماع و آبادانی، که عبارت از تباهی و تزلزل و سقوط است، به دولت بازمی‌گردد.<sup>۳</sup>

سپس ابن‌خلدون به نکته ظریفی اشاره می‌کند و به مردم نزدیکین می‌گوید: «نبایک از این که گاهی دیده می‌شود در برخی از شهرستانهای بزرگ متعلق به یک دولت، تجاوز وجود دارد ولی در عین حال ویرانی هم بدان راه نیافته، تردید به‌خود راه داد و گمان کرد اصلی که ما آن را یاد کردیم منطقی نیست.»

سپس ابن‌خلدون نشان می‌دهد که خرابی و نقصان ناشی از تجاوز، مثل سوربانده، بتدریج، بنیان حکومتها را متزلزل می‌کند. گاه ممکن است دولتهای متجاوز قبل از آنکه آثار

۱. همان، ص ۵۵۲.

۲. همان، ص ۵۵۲-۵۵۳.

۳. همان، ص ۵۵۲.



ظلم آنها کاملاً آشکار گردد، در اثر قیام مردم، سرنگون گردند و «دولت دیگری روی کار آید و به ترمیم خرابکاریها پردازد و در صدد اصلاح بر آید و نقصانهای نهان و نامرئی را از میان ببرد؛ چنانکه بهیچرو، خرابی و نقصان احساس نشود.»<sup>۱</sup>

از آنچه گذشت، ابن خلدون نتیجه می‌گیرد: «خراج‌ستانی، که بفالح، خراج می‌گیرند و آنان که بعنوان خراج، به غارت رعیت می‌پردازند، و کسانی که مردم را از حقوقشان باز می‌دارند و کلیه غاصبان املاک... همه اینها ستمگرانند و فرجام بد کارهای آنها بدولت بازمی‌گردد؛ زیرا اجتماع و عمران که بمنزله ماده دولت بشمار می‌رود، ویران می‌گردد و ثروت مردمی را که در آن اجتماع بسر می‌برند، از کفشان می‌ربایند... ستمگری چنانکه دیدی، نابودی نوع بشر را اعلام می‌کند؛ زیرا سرانجام آن ویرانی اجتماع است.»<sup>۲</sup>

خطر بیبگاری و کار اجباری: ابن خلدون بانظر تیزبین خود، کلیه خصوصیات اقتصادی یک اجتماع بیمار و ناسالم را، که در زیر پنجه اقلیتی ستمگر و متجاوز اسپرند، مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار می‌دهد؛ از جمله درباره کار بی‌مزد می‌گوید: «از سخت‌ترین ستمگریها و بزرگترین آنها، از لحاظ فساد اجتماع، این است که مردم را، بفالح، به کار اجباری وادار کنند... زیرا کار انسان از قبیل تمول و ثروت است... البته روزی و کسب عبارت از بهای کارهای کسانی است که در یک اجتماع بسر می‌برند و بفایزین، کلیه تلاشها و کارهای ایشان بمنزله وسیله تمول و پیشه آنان است، و آنها بجز کار خود وسیله دوزی و پیشه‌ای ندارند. رعایایی که در آبادانی کار می‌کنند، معاش و پیشه آنها همان کارکرد آنهاست؛ از اینرو اگر آنها را به کاری جز وسیله معاششان مجبور سازند، مزد آنها را غصب کرده‌اند که عبارت از تمول و ثروت آنهاست... اگر این ستم تکرار شود، امید از آبادانی برمی‌دارند و در ورطه نومیدی گرفتار می‌شوند و بکلی، از کوشش و تلاش در راه آبادانی دست می‌کشند. و این وضع به‌واژگون شدن و ویرانی اجتماع منتهی می‌شود.»<sup>۳</sup>

به‌نظر ابن خلدون، ستمگری دیگری که از ستمگری یاد شده در فصل پیش بزرگتر است، و اجتماع و دولت را سریعتر، به سراشیب سقوط و تباهی نزدیک می‌سازد، این است که از تسلط بر مردم سوء استفاده کنند و محصولات و کالاهای ایشان را به ارزانترین بها از آنان بخرند، سپس همان کالاهای (با بهر گرانترین قیمتها، بطور غصب و اکراه) بخرید و فروش، به آنان تحمیل کنند. و «چه بسا که آنها را مکلف می‌سازند بهای کالاهای مزبور را، بطور نسبی، در موعد معین پردازند، و آنگاه برای جبران این خسارت، به آنچه آرسانده، در نوسانهای نرخ بازار احداث می‌کنند، دست می‌پازند تا کالاهایی را که با کراهت و به اجبار، به‌گرانی خریده‌اند به‌پست‌ترین بها بفروشند... گاهی این شیوه را فرمانروایان دولت درباره همه اصناف و بازرگانان مقیم شهر بکار می‌برند، و با بیگانگانی که از کشورهای دیگر کالا وارد می‌کنند، و همه بازاریان و کلیه دکانداران از قبیل کسانی که مواد غذایی و انواع میوه‌ها می‌فروشند و صنعتگرانی که

۱. همان، ص ۵۵۵.

۲. همان، ص ۵۵۶-۵۵۵ (به اختصار).

۳. همان، ص ۵۵۷ (به اختصار).

ابزار و اثاث خانه می‌سازند، بهمین طریق، رفتار می‌کنند.»<sup>۱</sup> در نتیجه، پیشه‌وران و کسبه «هیچ راه‌گریزی نمی‌بینند جز این که دست از داد و ستد و پیشه‌وری بردارند زیرا سرمایه‌های آنان فدای جبران سودهای فراوان دولت می‌شود، و کسانی که از نواحی و کشورهای دیگر برای خرید و فروش کالاها بدان شهر آمده بودند، بدین سبب، از معامله خودداری می‌کنند، و در نتیجه، بازارها کاسد و کسب معاش برای رعایا دشوار می‌شود... و خراج‌ستانی سلطان نیز نقصان می‌پذیرد یا بکلی از بین می‌رود.»<sup>۲</sup>

این‌خلدون ریشه و اساس و علت تمام این نابسامانیها و مظالم را آزمندی و علاقه شدید دولت و سلطان به ازدیاد ثروت می‌داند، و معتقد است تجمل‌خواهی، مخارج فرمانروایان را افزایش می‌دهد. چون عوارض معمولی با مخارج دولت متعادل نیست، دولت ناچار به تجاوز و گرفتن ثروت مردم می‌شود. در نتیجه این اقدامات، دولت فاسد و آزمند، در اثراقیم مردم سرتکون می‌شود و فرمانروایان دیگری زمام امور را در دست می‌گیرند. صحت نظریات علمی و اقتصادی این‌خلدون را، انقلاب صنعتی غرب به ثبوت رسانید. در اروپا، در طی هزارسال، در نتیجه فقدان امنیت اقتصادی و اجتماعی، جنگهای فئودالی و غارتگری مستمر، و فقدان قوانین و نظامات عادلانه، پیشرفت محسوسی در حیات اقتصادی و اجتماعی اروپاییان آشکار نشد؛ ولی از قرن پانزدهم و شانزدهم بعد، که بورژوازی در صحنه اقتصاد و سیاست قدم گذاشت و کاخهای فئودالها و سنیورها، در اثر فرمانروایی اقتصادی بورژواها آرام آرام فرو ریخت، جنبش شهرگیری و بورژوازی غرب رو به وسعت و گسترش نهاد، و تخم آزادی و برابری در سزرع دلها کاشته شد و بتدریج، نهال آزادی در انگلستان، فرانسه و دیگر کشورها بارور گردید، و اصول سرمایه‌داری و بورژوازی جانشین اصول منحن فئودالیسم گردید، و جامعه بشری قدمی چند به ترقی و تکامل نزدیک شد.

از این دوره بعد، در پناه تأمین اقتصادی و سیاسی، در انگلستان و فرانسه و دیگر کشورهای غرب صنعت و تجارت و بازرگانی رو بوسعت نهاد. و بتدریج، غرب بر شرق در زمینه‌های مختلف پیشی گرفت در حالی که در همان دوران، ایرانیان و دیگر ملل شرق همچنان اسیر استبداد و فئودالیسم بودند، و اثری از امنیت اقتصادی و سیاسی شهود نبود.

نظریات این‌خلدون در پیرامون مسائل اقتصادی و اجتماعی جهان اسلامی، در قرن چهاردهم میلادی (نیمه دوم قرن هشتم هجری) ابراز شده است. اکنون ما نظریات او را در پیرامون علل گرانی و بالا رفتن سزد سازندگان نقل می‌کنیم:

« و اما درباره گرانی صنایع و سزد سازندگان آنها در شهرهای پر جمعیت، سه علت وجود

دارد:

۱) فزونی نیاز به آنها بسبب آنکه شهر، در نتیجه وفور عمران، به مرحله توانگری و تجمل خواهی می‌رسد.

۲) عزیز شمردن پیشه‌وران و صنعتگران کار خویش را و خوار نساختن خود بعلت

۱. همان، ص ۵۵۸.

۲. همان، ص ۵۵۹-۵۵۸.

سهولت معاش در شهر و ارزانی و فراوانی ارزاق.

۳) فزونی توانگران... و نیاز فراوان آنها به این که دیگران را به خدمت خود بگمارند، و از صنعتگران در کارها و نیازمندیهای خود استفاده کنند. در نتیجه، کارگران و هنرمدان و پیشه‌وران ارجمند می‌شوند، سزدهای آنان فزونی می‌یابد، و ساخته‌های آنان گران می‌شود. از این رو مخارج مردم شهر، بیش از پیش افزایش می‌یابد.

گاهی بهای باج و خراجی را که به نام سلطان در بازارها و در دروازه‌های شهر، بر ارزاق عمومی وضع می‌کنند، و هم منافعی را که گردآورندگان خراج برای خودشان از فروشندگان می‌گیرند، نیز بر قیمت مواد غذایی می‌افزایند، و آن را، روی جنس می‌کشند و به همین سبب، قیمت مواد غذایی، در شهرها گرانتر از نواحی بادیه نشینان است.<sup>۱</sup>

این خلدون در پیرامون ارزش و تنوع کارها، می‌نویسد: «گونه نخستین ضروری است؛ مانند کشاورزی و بنائی و خیاطی و درودگری و بافندگی. و گونه دوم شریف و ارزشمند است؛ چون قابلمگی (تولید) و نویسندگی و وراقه (صحافی) و غنا (سویقی) و پزشکی.»<sup>۲</sup>

این خلدون، برای حسن جریان امور اقتصادی، به گردش پول سخت معتقد است و می‌گوید: «هرگاه دولت ثروتها و خراجها را گردآورد و ببندد، یا آنها را چنان از دست بدهد که در مصرفهای حقیقی بکار نرود، آنوقت پولی که در دست حاشیه نشینان و نگهبانان اوست، تقلیل می‌یابد و آنچه از ایشان به اطرافیان و وابستگان می‌رسد نیز قطع می‌شود، و بطور کلی، به مخارجشان لطمه می‌رسد. و این گروه قسمت اعظم اهالی شهر را تشکیل می‌دهند... در چنین شرایطی بازارها کساد می‌شود و سودهای بازرگانی، بسبب کمی ثروت و پول، کم می‌شود و ربح پول دو برابر می‌شود در نتیجه، میزان خراج هم تقلیل می‌یابد؛ زیرا انواع خراجها و سالیانه‌های ارضی از آبادانی و داد و ستد و مخارج بازار و کوشش مردم در راه بدست آوردن سودها و ربحها حاصل می‌شود. اگر بازار جریان نداشته باشد و آبادانی از میان برود، فرجام ناسازگار آن عاید دولت می‌شود.»<sup>۳</sup>

در پایان این بحث، بار دیگر این خلدون به لزوم گردش پول در دست طبقات مختلف، مردم اشاره می‌کند و می‌گوید: «ثروت میان رعیت و سلطان دست بدست مبادله می‌شود؛ از مردم به سلطان می‌رسد و از سلطان به مردم باز می‌گردد؛ و اگر سلطان آن را در نزد خود نگه دارد و بکار نیندازد، رعیت فاقد ثروت می‌شود.»<sup>۴</sup>

فعالیتهای گوناگون اقتصادی: این خلدون در جلد دوم کتاب خود نیز، که گاه، به مسائل اقتصادی توجه می‌کند، و ضمن بحث در پیرامون فعالیت‌های گوناگون افراد بشر، می‌گوید:

«یا کسب روزی بوسیله بهره‌برداری از حیوانات اهلی است، بدانسان که محصولات آنها را که مایه نیاز مردم است استخراج می‌کنند و مثلاً از چارپایان، شیر و از کرم ابریشم، دیبا و از زنبور، عسل به دست می‌آورند؛ و یا از گیاهان بهره‌برداری می‌کنند و به کار کشت و

۱. همان، ج ۲، ص ۷۲۰-۷۱۹ (به اختصار).

۲. همان، ص ۸۰۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۵۱ (به اختصار).

۴. همان، ص ۵۵۱.

درختکاری می‌پردازند و از ثمرات آن بهره‌مند می‌شوند؛ و کلیه این اعمال را کشاورزی می‌نامند. و یا این که کسب و پیشه، در نتیجه اعمال انسانی است و آن هم به چند صورت انجام می‌یابد؛ یا در مواد معینی تصرفاتی می‌کند و آن را صنایع می‌گویند؛ مانند ریسندگی، نجاری، خیاطی، پارچه‌بافی و آهنگری. و یا در مواد نامعینی کار می‌کنند، که عبارت از کلیه پیشه‌ها و تصرفات انسان است. و یا کسب بوسیله کالا و آماده کردن آنها برای معاوضه است، که از راه‌گردش دادن آنها در کشورها یا احکام آنها، و منتظر بخران بازار شدن، انجام می‌یابد؛ و این نوع پیشه را بازرگانی می‌نامند. اینهاست راهها و اقسام گوناگون معاش.<sup>۱</sup>

سپس این خلدون، با استناد به اقوال حکما، به انواع گوناگون تلاشهای بشری اشاره می‌کند و می‌گوید: معاش عبارت است از فرمانروایی، بازرگانی، کشاورزی، و صنعت. اما فرمانروایی (حکومت) شیوه‌ای طبیعی برای معاش نیست... لیکن کشاورزی و صنعت و بازرگانی از انواع طبیعی معاش بشمار می‌روند.

کشاورزی قدیمترین راههای معاش و شایسته‌ترین وسایل طبیعی آن می‌باشد. اما صنایع، نسبت به کشاورزی، در مرتبه دوم است. صنعت از امور ترکیبی و علمی است که در آن اندیشه و نظر را بکار می‌برند... اما بازرگانی، هر چند از لحاظ کسب، اسری طبیعی است ولی بیشتر راهها و شیوه‌های آن جز داد و ستد نیست که آنها را برای بدست آوردن ارزشی میان دو بهای خرید و فروش بکار می‌برند تا از این تفاوت قیمت، در کسب سود ببرند، و به همین سبب، شرع در معاملات چانه زدن را مباح شمرده است.<sup>۲</sup>

به نظر این خلدون، خدمتگزاران دولت نیز از طریق طبیعی، معاش خود را تأمین نمی‌کنند؛ معهذا به نظر وی، خدمتگزاری که شایستگی خدمتگزاری داشته باشد و بتوان به توانایی و بی‌نیازی وی اعتماد کرد، در حکم کیمیاست.

ارزش کار به نظر این خلدون: این خلدون ۴ قرن پیش، در باب پنجم از کتاب خود، به «ارزش کار» توجه می‌کند و می‌نویسد: ارزش صنایع و محصولات دست انسان به میزان و ارزش کادی که برای تهیه آن به کار رفته بستگی دارد.

سپس می‌گوید: «دو یک کالای صنعتی بجز کار، هیچ ارزشی وجود ندارد». در جای دیگر، می‌گوید: در فعالیتهای کشاورزی، ارزش کار پنهان است و جز گروه قلیلی از کشاورزان آن را احساس نمی‌کنند.

به نظر این خلدون، بعضی از صنایع ابتدایی که مورد احتیاج عمومی است، در تمام شهرها وجود دارد «نظیر خیاطی، آهنگری، و نجاری و جز اینها. ولی بعضی از صنایع و پیشه‌ها که جنبه تجملی و تفریحی دارد، مانند شیشه‌گری، زرگری، روغنگری، آشپزی، رویگری، دیبا-فروشی و ابریشم بافی و سایر صنایع ظریفه، مخصوص شهرهایی است که از نظر تجمل و تمدن جلو افتاده‌اند...»

این خلدون در جوامع و شهرهای سترقی عصر خود، از معلمین (قص و آداذ و موسیقی نام

۱. همان، ج ۲، ص ۸-۷۵.

۲. همان، ص ۷۵۹-۷۵۸.

می‌پرد، و مخصوصاً می‌نویسد: در مصر کسانی هستند که حیوانات را تعلیم می‌دهند، و به کارهای خارق‌العاده، نظیر راه رفتن روی طناب و حمل بارهای سنگین و اسی دارند. ابن‌خلدون بدرباطهٔ بین «کار» و «ارزش»، اشاره می‌کند و می‌گوید: «درآمد و دارایی عبارت از ارزش کارهای انسانی است؛ و از این رو، هرگاه کارهای انسانی فزونی یابد، بر ارزش آنها هم افزوده می‌شود... و این امر موجب رفاه و توانگری آنان می‌شود و بدان منتهی می‌گردد که به تجمل‌پرستی و عادات و نیامزندیهای آن روی آورند و در زیبایی و ظرافت مساکن و پوشیدنیهای خود بکوشند، و ظروف و اثاث عالی و نیکو فراهم آورند و خدم و حشم و مرکوبهای بهتر آماده سازند؛ و اینها همه کارهایی است که دارای ارزش هستند... هنگامی که عمران و اجتماع ترقی کند، بیمان نسبت، تنوع کارها فزونی می‌یابد و سپس تجمل‌خواهی و آسایش طلبی بدنبال پیشه‌ها توسعه می‌پذیرد.»<sup>۱</sup>

ابن‌خلدون در قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) به علل و عواملی که موجب افزایش میزان توقعات و بالا رفتن سطح زندگی می‌شود، توجه می‌کند و می‌نویسد: «هر وقت درآمد فزونی یابد، هزینه هم به همان نسبت افزون می‌شود؛ و درست، هنگامی که سطح درآمد و هزینه ترقی کند، وضع زندگی مردم هم بهبود می‌یابد و شهر رو به توسعه می‌رود.»<sup>۲</sup>

ابن‌خلدون که در قرون وسطی، یعنی در قرن چهاردهم میلادی، می‌زیست، سلاطین مقتدر و توانا را عامل ترقی و پیشرفت می‌شمرد و از شهریاران نالایق و ناتوانی که آلت دست اشراف و فئودالها بودند اظهار ملال می‌کرد. به نظر او، فقط پادشاهان مقتدر و توانا توانسته‌اند نظم و صلح را در شمال افریقا مستقر سازند. در ایران نیز، در تمام دورهٔ قرون وسطی فقط پادشاهان مقتدر و مصمم می‌توانستند از نیروی تخریبی فئودالها بکاهند، و طبقهٔ وسیع کشاورزان و پیشه‌وران را در پناه حمایت خویش گیرند.

سلاطین عاقل کاملاً متوجه بودند که اخذ باج و خراج فقط موقعی امکان‌پذیر است که کشاورزان و پیشه‌وران در محیطی امن و آرام، بکارهای تولیدی بپردازند. «در اروپای غربی و بویژه در فرانسه، پادشاه فقط با تکیه به نیروی سیاسی جدید یعنی بورژوازی، توانست بر فئودالیت غلبه کند. در عصر فئودالیت، قدرت پادشاه بیشتر جنبهٔ رسمی و تشریفاتی داشت؛ به این معنی که در میان او و انبوه مردم، یک طبقهٔ واسطه [اربابان و مالکان بزرگ (فئودال‌ها)] حایل شده بودند. از این رو تماس مستقیم پادشاه با مردم امکان‌پذیر نبود. و اگر طبقهٔ جدید (بورژوا) به لحاظ منافع اقتصادی خود با نظام فئودالی به مخالفت بر نمی‌خاست و بدین نحو به پادشاه کمک نمی‌کرد، وی هیچگاه نمی‌توانست فئودالها را سرکوب کند و سیر تحولی اروپا در همین جا متوقف می‌شد.»<sup>۳</sup>

«سیر فکری ابن‌خلدون را می‌توان چنین ترسیم کرد که وی ابتدا به شیوهٔ عقلی و عینی، به عینیت بورژوازی پی برده است، ولی بسبب همان عینیت، (یعنی شرایط مادی آن روز)،

۱. همان، ص ۲۱۳ (به اختصار).

۲. همان، ص ۲۱۶.

۳. جهان‌بینی ابن‌خلدون، بهمن، ۱۵۲-۱۵۳.

نتوانسته بیشتر برود، و قضیه را تشریح کند. این است که بر اثر عدم توانایی در تحلیل مسأله، به استدلالات غیر عینی و محکهای اخلاقی متوسل شده است.<sup>۱</sup>

در کتاب انیس‌الناسی، اثر شجاع، از آثار نیمه اول قرن نهم هجری، در باب تجارت و آداب آن، مطالبی است که مندرجات قابوسنامه را به خاطر می آورد: «بدان که اصل تجارت پرسخاظره است، زیرا که طریق آن منحصر در دو چیز است: اول معاملات و دیگر مسافرت.»<sup>۲</sup> به نظر شجاع، تاجر متاع کاسدی را می‌خرد به این امید که هنگام فروش، از آن سود جوید و حال آنکه ممکن است بازار آن کاسدتر گردد. و کسانی که از راه مسافرت به تجارت می‌پردازند، با خطر نفس و مال روبرو هستند. با تمام این مخاطرات، بهترین حرفت بازرگانی است «و به همه حال، شرف داد و برد است؛ چه عمل پادشاه را دو طرف است: امید و بیم؛ یعنی امید نان و بیم جان! و خلاف خرد باشد به این امید، مرتکب آن بیم شدن.»<sup>۳</sup>

در جای دیگر می‌نویسد: «اصل بازرگانی بر جهل است و فرع آن بر عقل؛ و بیان بودن آن بر جهل، آن که از برای سودی نامعلوم که شاید که به زیان واگردد، سفر کنند و زحمت ایوار و شیکیر کشند و به مشقت عبور بر کوه و بیابان و دریا گرفتار گردند، و از دزد و سباع سردمخوار و راه‌گم کردن باک ندارند؛ و بیان بودن فرع آن بر عقل، آنکه نادیده بینند و ناخورده خورند و نایاب یابند و فارغ البال باشند و محکوم کسشان نباید بود... حکما گفته‌اند: مال بی تجارت و علم بی بحث و ملک بی سیاست، زود فانی و ضایع گردد. و تماثر اسانتهی آن که بر خریده دروغ نکوید؛ چه کافر و مسلمان را بر خریده دروغ و غیر واقع گفتن مذموم و نامحمود است... در معاملات شرم ندارد و مکاس (چانه زدن) را فرابوش نکنند...»

بی همراه، بهره مرو و با کاروان مخلوط باش و میان سلاحداران فرود میا و نزول منما؛ چه قطاع طریق، اول قصد سلاحداران می‌کند. و مکاری را خشنود دار... از مردم بیگانه راه می‌رس و آوازه میندازد که به کدام راه می‌روم و چه مقدار مال همراه دارم؛ کما قیل «استرذهبک و ذهابک»... با دو قوم، در اول تجارت، مصاحبت مکن: اول، با مردم جوانمرد و دیگر با مردم توانگر؛ زیرا که با مردم جوانمرد سروت باید کرد و با توانگران به طریقی توانگری باید زیست؛ و این هر دو سبب خلل در مال، و مایه را موجب اختلال. و جهد کن تا در سرما گرما و گرسنگی و تشنگی خو کنی و عادت نمایی. و در تن آسانی و آسایش اسراف مکن تا اگر وقتی ضرورتی پیش آید و حادثه‌ای روی نماید به تنگ نیایی...»

در تحصیل مال، مجد و ساعی باش بی ارتکاب حرص؛ چه جد دیگر است و حرص دیگر؛ و مجد همیشه مدرک مقصود و حریص پیوسته محروم...»

اما سرمایه تجارت و بازرگانی راستی دان، و در خرید و فروخت، جلد و امین و راستگوی باش... با مردم علوی و مفتی و وکلای قاضی و خادمان معامله نسبیه مکن و نوکیسه را نه وام‌ده و نه قرض گیر... در سفر خشک چون ده نیم حاصل گردد، بده دوازده سفر دریا راضی مشو؛ چه در سفر دریا سود تا کعب بود و زیان تا گردن. و اگر در سفر خشک حادثه‌ای واقع گردد... اگر

۱. همان، ص ۱۵۵-۱۵۴.

۲ و ۳. انیس‌الناسی، به‌خبر، ص ۱۱۸.

مال برود سر سلامت باشد؛ چه مال را عوض باشد و جان را نه...

کار خویش به دست کس رها مکن، و از خیانت نمودن با مردم احتراز نما؛ چه هر خیالت که با مردم کنی، با خود کرده‌ای. پس راستی را پیشه ساز؛ چه بزرگترین مایه راستی است. خوش داد و ستد و فصال باش. کس را وعده مده و چون داده باشی خلاف مکن. خریده مگویی، و چون گویی راست گویی...

ز نهار ضمان مال کس نشو... از جمله سهوها و غلطهای آدمی ضمان است... بدان که تاجر صاحب خرد، هرگز مفلس نشود... بیخرد بدگوهر چون افتاد، برخاستن او مشکل و بی تدبیر چون خر در گل...

در تجارت و بازرگانی، طریق عقل معاش و کدخدایی و طرز انتعاش کسب و خانه داری و ترتیب حوائج نیکو به جای آر... چون در مال خویش و مایه تجارت خللی و تزلزلی بینی، دخل خویش را زیادت گردان، و اگر زیادتی دخل میسر نگردد، خرج را کم ساز. و باید که هرچه اشترانمایی در ایام کاسدی بود، و هرچه بیع کنی در زمان روایی... اگر مایه تجارتت بسبب حادثه‌ای ضایع گردد، اظهار عجز و مسکنت منما و به جبرالحال آن فایت مشغول شو؛ چه این اظهار را غیر از ملالت دوستان و شماتت دشمنان حاصل نباشد... هر آینه اضطراب و عجز سبب دفع شقاوت [شقی] و موجب رفع حادثه او نتواند بود، و سعید نیز چون به زیور هنر آراسته و خردمند باشد، متحمل و صبور بود... بیخرد را چون حادثه برسد، بسبب بیصبری خود را متالم و فضیحت بسازد و دوستان را در معرض دلسوزی و شفقت و دشمنان را در مقام خوشدلی و شماتت در آرد.»<sup>۱</sup>

در جای دیگر از کتاب انیس الناس، به بعضی تعالیم اقتصادی برمی‌خوریم. از جمله در فصل چهارم، می‌نویسد: «از جمع آوردن اسوا غافل مباش و جهد کن تا هرچه فرا آوری و جمع کنی از نیکوترین محل بر وجه حلال باشد... و بهر باطل از دست مده و ضایع مگردان؛ چه گفته اند: نگاه داشتن مال مشکلت از جمع آوردن است. پس بهنگام ضرورت، خرج کن و آنچه خرج کنی سعی کن عوض آن باز جای نهی؛ چه چون برگیری و بدل آن حاصل نیاید، اگر گنج قارون بود سر آید... محبت مال چندان درد راه مده... تا اگر حادثه‌ای روی دهد و ضایع گردد، محزون نگردی.

هر که اندک نگاه نتواند داشت، حافظ بسیار نیز نتواند بود. زیانکار مباش چه ثمره آن نیازمندی است و ثمره نیازمندی خواری. و کار خویش بر کار غیر مقدم دان، لیکن در اتمام مهام دوستان و سردمان، تقصیر مکن... از کاهل ننگ دار؛ چه کاهل برادر بدبخت است... کوشا باش تا آبادان گردی. و چیز از سزاوار دریغ مدار؛ چه مقصود از جمع مال رعایت خواطر مردم نمودن و آوازه خوش بلند گردانیدن است. راحت خلق بر راحت خویش مقدم دان... حکیمی را پرسیدند: نیک بخت کیست و بدبخت چیست؟ گفت: نیک بخت آن که خورد و کشت، و بدبخت آن که سرد و هشت.»<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۱۴۰-۱۴۲ (به تناوب و اختصار).

۲. همان، ص ۸۵-۸۲.

## افکار اقتصادی دوانی

آقای دکتر محسن صبا، با مطالعه کتاب *لوامع الاشراف* فی مکادم الاخلاق<sup>۱</sup> و مقایسه آن با اندیشه های اقتصادی خواجه نصیرالدین طوسی، چنین می نویسد: «تقریباً دو بیست و پنج سال بعد از تحریر اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی، جلال الدین محمد اسعد دوانی (متوفی به سال ۹۰۸ هجری قمری/ ۱۵۰۲ میلادی) کتابی به نام *لوامع الاشراف* فی مکادم الاخلاق پرداخته که به اسم اخلاق جلالی در ادبیات فارسی از آن یاد می شود. این کتاب به خواهش سلطان خلیل سلطان، پسر اوزون حسن آق قویونلو، در نیمه دوم قرن نهم برشته تحریر در آمده. نام *لوامع* از آن نظر به کتاب داده شده که فصول مختلف آن بعنوان لامع نوشته شد. هر لامع دارای چند لمعه است؛ مانند: «لامع اول در تهذیب اخلاق و دروده لمعه است» و غیره.

مانند کتاب اخلاق ناصری، اخلاق جلالی نیز به سه قسمت تقسیم شده است: «در تهذیب اخلاق»، «تدبیر منزل» و «تدبیر مدن». و نظر دوانی، مانند خواجه طوسی، به سه کتاب *تدابیر المنازل* ابن سینا، *مدینه فاضله* خدادایی و مخصوصاً *تهذیب الاخلاق* و *تطهیر الاعراق* ابن مسکویه بوده است.

دوانی امید داشته است کتاب او مورد نظر همگان قرار گیرد. وی بصراحت، این انتظار خود را در مقدمه چنین بیان می کند: «اینکه... کتابی شود که هم طالبان حقایق علمیه را و هم سالکان مناهج حکمت عملیه را از آن حظی وافق و نصیبی کافی باشد.»<sup>۲</sup> در کلیه «لوامع» کتاب دوانی، قدم به قدم، افکار خواجه نصیرالدین طوسی را پیروی کرده و اگر فکر تازه ای بر آن افزوده در همان زمینه افکار خواجه می باشد. حتی در بعضی موارد، چنانکه خواهیم دید، گفته های اخلاق ناصری تکرار شده است و مطالب بعدی بهم نزدیک است که چنانچه کسی قسمتی از *لوامع* را جداگانه بخواند و نداند که از اخلاق جلالی است، تصور می کند اخلاق ناصری را می خواند؛ گویانکه سبک تحریر دوانی قدری متکلف و پیچیده است.

چون در زمان دوانی مسائل مربوط به معیشت، مربوط به حکمت عملی می شده است، و علم اخلاق سرفصل حکمت عملی است، لذا کلیه مسائل مالی و اقتصادی بصورت دستورات اخلاقی مطرح می شود؛ چنانکه درباره طرز معیشت دوانی چنین اظهار نظر می کند: «هفتم، قناعت، و آن استخفاف نفس است به مآکل و مشارب و ملباس و غیرها و آکتفا بقدر ضرورت از جهت استهانت (حقیر شمردن) به آن نه از جهت حرص جمع مال که آن تقییر (خست در نفقه عیال) است و شرعاً و عقلاً مذموم.»<sup>۳</sup>

پس در طرز زندگی، دوانی قناعت را توصیه می کند، و از خوردن و نوشیدن بسیار و پوشیدن لباسهای فاخر و غیر آن اشخاص را بر حذر می دارد. ضمناً از صرفه جویی بیش از حد

۱. این کتاب هشت بار در هندوستان بچاپ رسیده. نسخه ای که مورد مطالعه قرار گرفته چاپ سال ۱۲۸۳ هجری قمری لکهنو است.

۲. اخلاق جلالی، پیشین. ص ۱۲.

۳. همان. ص ۶۵.



و تنگ گرفتن برون و فرزند از حیث معیشت نیز مردمان را منع می‌کند؛ و این عمل را شرعاً و عقلاً مذموم می‌داند.

ولی برای گذراندن زندگانی و رفع حوائج، چگونه باید کسب درآمدی کرد؟ دستور این امر به عقیده او چنین است: «یازدهم، حریت، و آن مکتب اکتساب مال است از مکاسب جمیله لائقه، و صرف آن در مصارف نائقه و استناع از مزاولت (اشتغال داشتن به) مکاسب ذمیمه و صرف در مصارف قبیحه.»<sup>۱</sup>

بدست آوردن مال از کسبهای نیکو و سزاوار، و صرف کردن مالی که از راه صحیح بدست آمده است در مصارف درست و معقول. البته شخص باید از بدست آوردن مال از کسبهای پست و صرف آن مال در راههای زشت و ناپسند خودداری کند.

بدست آوردن مال از راه «مکاسب جمیله لائقه» نیز شرایطی دارد و در تمام موارد کسی که در راه کسب معیشت قدم می‌گذارد، باید رعایت قانون عدالت را بکند و مخصوصاً با شرکاء خود در کار درست کردار و صمیمی باشد.

«و اما حسن شرکت آن است که معاملات بر وجهی کند که موجب انحراف خاطر شرکاء نباشد بحسب امکان و به شرط محافظت بر قانون عدالت.»<sup>۲</sup>

دوانی خوب متوجه است که بدست آوردن مال بسیار مشکل است، و کسی که در راه کسب معیشت قدم می‌گذارد، دچار زحمات می‌شود و بدست آوردن مال را به بالا بردن سنگی بزرگ بر کوه تشبیه می‌کند. اما خرج کردن آسان است:

«چه مال را بدخل دشوار است و مخرج آسان؛ و حکما گفته‌اند که جمع مال همچنان است که سنگی بزرگ بر سر کوهی برند، و خرج کردن همچنانکه آن سنگ را فروگذارند.»<sup>۳</sup>

دوانی پس از تذکر مسائل اخلاقی درباره بدست آوردن مال و خرج کردن آن به بیان معاملات بین مردم می‌پردازد و مانند خواجه نصیرالدین طوسی اساس و نظام زندگی را منوط به سه امر می‌داند:

۱) آنچه تعلق به اسوا و کرامات دارد،  
 ۲) آنچه متعلق به معاملات و معاوضات است،  
 ۳) آنچه تعلق به تأدیبات و سیاسات دارد.  
 و در کتاب خود، عین گفته‌های خواجه نصیر را تکرار می‌کند و تنها در یک مثال، به او ایرادی وارد می‌سازد و می‌گوید:

«از مطاویء مباحث سابقه معلوم شد که مدار عدالت بر حفظ مناسبت است که راجع با وحدت می‌شود. پس چون اعتبار عدالت در اموری که ملاک انتظام معاش است، نمایند، سه نحو از اعتبار ظاهر شود. چه امور مذکوره سه نوع است: یکی، آنچه تعلق به قسمت اسوا و کرامات دارد؛ دوم، آنچه متعلق به معاملات و معاوضات است؛ سوم، آنچه تعلق به تأدیبات

۱. همان، ص ۶۶.

۲. همان، ص ۷۳.

۳. همان، ص ۸۰.

۴. مطاویء، حلقه و بیچیدگه‌های اموری مانند بیچیدگی در همان، مفردش: مطوی.

و سیاست دارد. و تناسب در هر سه صورت بکار دارند. اما در قسم اول، گویند: چون نسبت این شخص به این مال یا به این کرامت، مانند نسبت کسی است که در مرتبه، مثل رتبه او بود با کرامتی یا مالی که مثل آن کرامت یا آن مال باشد، پس این کرامت حق او باشد و اگر زیادتی یا نقصانی باشد تلاقی و تدارک باید نمود.<sup>۱</sup>

دوانی لزوم معاونت و احتیاج طبقات مردم و کارگران را به یکدیگر، لزوم معاوضه کالاها و خدمات، لزوم پول در معاملات، و همچنین لزوم رعایت عدالت را در معاملات، بنحوی بسیار مختصر، در چند سطر که گذشت بیان داشته و اینها همان مطالبی است که با تفصیل بیشتر، خواجه نصیرطوسی در اخلاق ناصری ذکر کرده است. فقط در گفته‌های فوق، نسبت به گفته خواجه طوسی، این ایراد را وارد ساخته:

«که چنانچه بگوئیم نسبت این جامه به آن زر چون نسبت این زر است به این کرسی، پس در معاوضه جامه به کرسی حیثی نیست. این مثال برین وجه در اخلاق ناصری مذکور است و ظاهر آنکه این مثال مختل است. بلی، اگر نسبت جامه به زر همچون نسبت کرسی به زر باشد در معاوضه حیث نباشد ولیکن این نسبت متصله نیست کما علم من تعریف‌المتصله.»

ولی مطلب این است که چه نسبت متصله باشد چه غیر آن، چون نسبت دوشیء مورد معامله با «دینار» مورد نظر یکسان است پس طرفین معامله، در صورت داشتن احتیاج صاحب کرسی به جامه و صاحب جامه به کرسی، معامله انجام می‌پذیرد. در خصوص لزوم پول در مبادلات و معاملات، دوانی پول را شرط سوم حفظ عدالت می‌داند.

«پس حفظ عدالت به چیز صورت بندد: ... سوم دینار و حکما گفته‌اند... ناسوس سوم، دینار است؛ و ناسوس در لغت ایشان تدبیر و سیاست است.»<sup>۲</sup> لذا بدون دینار تدبیر ملک و سیاست امکان پذیر نمی‌باشد.

مانند سایر مسائل طرح شده در کتاب، همه جا دوانی به اصول اخلاقی نظر دارد. در دنباله مسائل راجع به معاملات نیز، از ذکر اصول اخلاقی خودداری نمی‌کند و در معامله انصاف را شرط می‌داند و توصیه می‌کند که هر کس در معاملات، باید رعایت انصاف را کرده از حد انصاف گام فراتر نگذارد.<sup>۳</sup>

در همان باب اول کتاب که در تهذیب اخلاق است (لمعه هشتم) و به ترتیب اکتساب فضایل اختصاص دارد، دوانی مانند سایر حکمای همعصر خود، مبدأ حرکت بطرف کمال را با طبیعت می‌داند و یا صناعت.

اما، طبیعت بر صنعت مقدم است. و از این جهت، طبیعت را بر صنعت مقدم می‌داند که طبیعت بدون مداخله و ارادهٔ انسانی پدید آورنده آثار شگفت است، و حال آنکه صنعت بوسیله

۱. اخلاق جلالی، ۱۱۰، ص ۱۱۰.

۲. همان، ص ۱۱۴.

۳. همان، ص ۱۲۴.

السان و تحت اراده اوست.

طبیعت راهنما و استاد انسانی در ایجاد صنایع است و آدمی در ابتدای امر، باید طبیعت را نمونه و سرمشق خود قرار دهد؛ ولی کم کم، با تدبیر و اندیشه «به تقدیر الهی» از صنعت، وسایلی حاصل کند که بدان وسایل بتواند به طرف کمال گام بردارد و از طبیعت فراتر رود. و در اینجا دوانی همان مثال مشهور تولید جوجه های بسیار، بوسیله ایجاد حرارت مناسب راه، ذکر می کند...

اما مالی که در نتیجه پیشرفت صنعت حاصل شود، چگونه باید مورد استفاده قرار گیرد؟ بدین مطلب نیز دوانی توجه کرده و جمع آوری سال را بیش از حد، نکوهش کرده و از گذشتگان چنین نقل قول می کند که: ارسطاطالیس گفته: «کسی که بر کفاف معیشت قادر باشد نشاید که زیادتى طلبد.»<sup>۱</sup>

در لمعه دهم کتاب خود، که آخرین لمعات تهذیب اخلاق می باشد، دوانی نیز خود را در ردیف بدبینان قرار می دهد و از پیدایش کثرت جمعیت هراسناک است و بیم آن دارد که جمعیت بشری، که با افزایش هنسی زیاد می شود، سبب آن شود که نظام اجتماع بر هم بخورد و بشر توانایی رفع نیازمندیهای خویش را نداشته باشد...

در لامع دوم از کتاب اخلاق جلالی که، در تدبیر منزل است، محمداسعد دوانی همان مطالبی را که در اخلاق ناهری خواجه نصیرالدین طوسی درباره احتیاجات بشر برای زیستن شرح داده است تشریح کرده و تفاوت انسان و حیوان را در رفع احتیاجات شرح داده و در لمعه دوم «در سیاست اقوات و اموال» می گوید: «اصول مکاسب سه چیز است: زراعت و تجارت و صناعت...»<sup>۲</sup> در این باره، خود دوانی اظهار نظر نمی کند و تنها اضافه می کند که حکما گفته اند: «به تجارت اعتماد نباید کرد؛ چه شرط آن مایه است و آن در معرض زوال است.»<sup>۳</sup> و درباره صنعت، مانند سایر حکمایی که آثار آنها را دیده، آن را به سه نوع تقسیم می کند: «شریف، خسیس و متوسط.»<sup>۴</sup>

سپس انواع هر یک را تشریح کرده و معتقد است که: «هر کسی که به صناعت موسوم است باید که در آن صناعت تقدم و کمال طلبد و به دنائت همت راجی نشود و بداند که هیچ زیئت در دنیا نیکوتر از روزی فراخ نیست و بهترین اسباب آن صنعتی است که بعد از اشتمال به عدالت، به عفت و سروت نزدیک باشد.»<sup>۵</sup>

سپس، به استعداد اشخاص در کسب صنعت و کمال اشاره کرده و آن را شرط اساسی پیشرفت می داند و صرف وقت را در بست آوردن تخصص در کاری که شخص استعداد آن را

۱. همان، ص ۱۳۹.

۲. همان، ص ۱۹۵.

۳. همان، ص ۱۹۵.

۴. همان، ص ۱۹۶.

۵. همان، ص ۱۹۷.

نداشته باشد تضييع عمر می‌شمرد و می‌گوید: «چه، هر کس مستعد صناعتی باشد به‌اندک سعی تکمیل آن تواند کرد؛ و چون غیر مستعد باشد سعی او در آن تعطیل روزگار و تضييع اعمار باشد.»<sup>۱</sup>

برای اعتدال تمدن، دوانی اعتدال چهار صنف را خواستارست:

اول، اهل علم،

دوم، اهل شمشیر،

سوم، اهل معامله،

«چون تجار و اصحاب بضاعت و ارباب حرف و صناعات که بوسیله ایشان مبادی اسباب اقتیات و سایر مصالح مرتب شود.

چهارم. اهل زراعت،

چون برزگران و دهاقین و اهل فلاح که مدبر نباتات و مرتب اقوات اند... چه دیگر طوایف در وجود چیزی زیاد نمی‌کنند.»<sup>۲</sup>

لذا دوانی نظام اجتماع را در «اعتدال» چهار صنف مذکور در فوق می‌داند، و در پایان، تنها برزگران و دهاقین و مولد واقعی می‌شمرد و معتقد است که سایر طبقات اجتماع مولد نیستند.

اینک اگر بخواهیم معتقدات ابوسعید دوانی را از نظر مسائل اقتصادی خلاصه کنیم مطالب ذیل را می‌توان شمرد؛ و ضمناً باید متذکر این مطلب بود که اصول افکار او همان افکار خواجه نصیرالدین است:

۱) لزوم تعاون در مسائل اقتصادی،

۲) ایجاد نیروهایی مافوق طبیعت بوسیله کمال صنعت،

۳) توجه به استعداد اشخاص و تکمیل استعدادها،

۴) مخالفت با ازدیاد جمعیت،

۵) لزوم پول در معاملات،<sup>۱</sup>

۶) زراعت سرچشمه تولید واقعی است.

در کتاب لوامع، دوانی به یک نکته بسیار مهم اشاره کرده است؛ و آن این است که در تاریخ تفکر، فلاسفه ایرانی که مسلمان بوده‌اند، در مسائل اقتصادی هیچگونه فکر نوینی اظهار نکرده‌اند. و آن به این دلیل است که مسلمانان غایت و نهایت کلیه مسائل اجتماعی را همان می‌دانستند که در شریعت اسلام اظهار شده است؛ و لهذا خود را از اظهار نظر مستغنی دیده و معاف می‌دانستند و این مطلب را صریحاً دوانی چنین بیان داشته: «حکمای متأخرین چون بردقایق شریعت حقه محمدیه مطلع شدند و احاطه آن بر تمام تفصیل حکمت عملی مشاهده نمودند، بکلی از تتبع فوائد اقوال حکما و کتب ایشان در این باب دست کشیدند.»<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۲۱۲.

۲. همان، ص ۲۷۹-۲۷۸.

۳. همان، ص ۱۲۴.

و پیداست در اینجا دوانی بیشتر به کتب و اقوال فلاسفه و حکما در مسائل اجتماعی و اقتصادی، یعنی همان «حکمت عملی»، اشاره کرده است.<sup>۱</sup>

«میرابوالقاسم فندرسکی یکی از نویسندگان و متفکران دوره صفوی است. وی از ساکنین فندرسک، از اعمال استرآباد است و به سال ۱۰۵۰ هجری قمری (۱۶۴۰ میلادی) در شهر اصفهان بدرود حیات گفته است.

**اندیشه‌های اقتصادی**  
**میرفندرسکی**

میرفندرسکی، در دوره زندگی خود، مدتی از ایران خارج شده و به هندوستان مسافرت کرده است و این مسافرت در آثار و گفته‌های او تأثیر داشته است.

فندرسکی آثار بسیار دارد، و آنچه مورد بحث ماست رساله‌ای است که او به نام «صنایع» به رشته تحریر در آورده.

میرفندرسکی مقصود خود را از تحریر رساله صنایع چنین شرح می‌دهد: «غرض از این رساله بیان حد صناعت است و منفعت صناعت و اختلاف صنایع در منافع، که موجب اختلاف مراتب صناعات است و تحریص براقبت<sup>۲</sup> صنایع هر کس را لایق به استعداد، و تحذیر صنایع کم نفع کم شرف؛ و بیان آن که صنایع متناهی اند بالفعل و غیرمتناهی اند بالقوه؛ و بیان آن که موضوع بعضی از صنایع غایت صناعت دیگر می‌شود تا منتهی شود به صناعتی که غایتی و رای او نیست.»<sup>۳</sup>

در اینجا در حقیقت، میرفندرسکی یک دوره اقتصاد صنعتی را در چند سطر خلاصه کرده است، و مقصود و منظور و پیشه‌های مختلف را بیان داشته، و سپس خود به توضیح این چند سطر می‌پردازد؛ چنانکه در باب اول کتاب خود، که در بیان حد صنعت است، می‌گوید: «و باید که بیشتر حد صناعت گفته شود که معرفت صناعت بوجه، همه کس را حاصل است که بفارسی دری، پیشه گویند.»<sup>۴</sup>

و سپس صنعت را چنین تعریف می‌کند: «الصناعة قوة فاعلة باساعان فی موضوع مع فکر صحیح نحو غرض من الاغراض محدود الذات»<sup>۵</sup> یعنی صنعت قوه فاعله ایست به اساعان و رسوخ در موضوعی با فکر صحیح بسوی غرضی از اغراض محدود و معین. قوه فاعله یعنی اثر عمل در موضوع، مثل اثر تاجر در چوب برای ساختن در و پنجره. فکر صحیح یعنی از روی شعور است و منافی با غرض اصلی نیست؛ به عبارت امروزه، یعنی تخصص در کاری با روش صحیح برای نیل به مقصود معین و سفید.

در باب دوم کتاب خود، میرفندرسکی، برای «نظام کل» صنعت را لازم می‌شمرد و می‌گوید: «غرض اول از کار عقل، نظام کل است و دوم، نظام نوع و سوم، نظام شخص.... و چون،

۱. محسن سبزوآبادی، «انکار اقتصادی دوانی در لوامع الاشراف فی مکام الاخلاق (اخلاق جلالی)»؛ مجلة تحقیقات اقتصادی، س. ۱۲۸-۱۱۹ (به اختصار).

۲. حقایق الصنایع یا صنایع الحقایق یا صنایع، میرزا ابوالقاسم بن میرزا بزرگ موسوی میرفندرسکی، متوفی ۱۰۵۰ قمری (با اخلاق ناصری در یک جلد) ۱۳۱۷ قمری، سنکی، آجبهه ددان مقابل نقل می‌شود، از چاپ تهران، به اهتمام علی اکبر دهایی، می‌باشد که به سال ۱۳۱۷ هجری شمسی، به طبع رسیده است.

۳. اقتناء فراهم آوردن و ذخیره کردن مال؛ سرمایه گرفتن.

۴. صنایع، س. ۱۰۵. همان، س. ۱۰۵. همان، س. ۱۰۵.

شخص انسان بی معاونت ابناء نوع و جنس خود محال الوجود باشد، زیرا که هر یک از اشخاص انسان محتاجند به طعام و شراب و لباس و غذا و خانه‌ای که تحصیل هر یک ناچاری است و تحصیل هر یک را یاوران باید... مثلا در نان خوردن محتاجیم به نان‌پز و نان‌پز محتاج است به هیزم کش و آردکن و هر یک محتاجند به معاونان؛ مثلا آردکن محتاج است به مزارع و مزارع محتاج است به آلت حرث، مانند بیل و محراث و غیر آن، که آهنگر سازد. و غرض از این کتاب، این نیست که چه صناعت به چه محتاج است و صنایع چند است. پس درست شد که هر شخص محتاج به معاون بسیار است که بی معاونت اینها نظام حال آن شخص صورت نیندد؛ و چون هیچ شخص از انسان نباشد، نوع انسان نباشد؛ و چون انسان نباشد، نظام کل مختل باشد. ' سپس لزوم کارگران را در صنایع مختلف تشریح می‌کند و اشاره به تخصص آنان لیز می‌نماید و می‌گوید: کار هر یک از این کارکنان موضوع خاصی دارد؛ مثلا تهیه‌کننده آرد، آسیابان، و یا «نان‌پز» که در آرد صورتی احداث می‌کنند که صورت نان است و آشنایی به کار، که آن معرفت نان‌پز» می‌باشد و از این راه، صنایع را نافع و ضروری می‌داند؛ هم از راه عقل و هم از راه حس.

میرفردرسکی، چون کلیه فعالیت‌های انسانی را صنعت می‌داند، در تقسیم صنایع، تنها به مسائل اقتصادی نظر ندارد؛ او مسائل اجتماعی را نیز مورد توجه قرار داده و فصلی در «حث<sup>۱</sup> تحصیل صنایع» و «ذم‌اهل بطالت» دارد.

توجه میرفردرسکی، در این زمینه، بیشتر بطرف مذهب است؛ و در حقیقت، بیان او تفسیر لیس<sup>۲</sup> لانسان<sup>۳</sup> الاماسعی است. او کوشش و سعی را چنان برای انسان لازم می‌شمرد که بطور صریح می‌گوید: «پس واجب است بر کافه، که هر کس بقدر استعداد، در صناعتی کوشد که نظام کل و نوع و شخص در آن است؛ و هر که نه‌چنین کند، مستحق سخط و عقوبت ایزد تعالی باشد.»<sup>۴</sup>

میرفردرسکی سابقه این فکر را در اساطیر یونانی جستجو کرده و می‌گوید که حکمای قدیم یونانی، در مساجد خود، در آن زمان که صور و تمائیل را نقل می‌کردند و پرستش آنها معمول بوده، صورت عطارد را که صاحب صناعات و اعمال می‌باشد، و صورت بخت و اتفاق را، که صاحب بطالت و تعطیل می‌باشد، می‌کشیدند. بخت و اقبال و اتفاق بصورت یک زن کور بوده است که برگویی غلتان نشسته بوده و سکان یک کشتی در دست داشته؛ و عطارد بصورت جوانی خوشرو و تیزبین ترسیم می‌شده که بر روی سنگی مکعب جای داشته.

بخت و اتفاق را، از این جهت بصورت کوری نمایش می‌دادند که نادانی و سناخت و اختلال افعال او معلوم گردد و برای اینکه بی‌ثباتی کار او واضح باشد، سکان کشتی را به دست او داده‌اند؛ و پیداست زنی کور، که برگویی غلتان جای داشته باشد و سکان کشتی در دست اوست، چگونه او و همراهان او در معرض هول و هلاک قرار می‌گیرند. و برعکس، عطارد که صاحب صناعات مفید است، بصورت جوانی خوشرو می‌باشد و خوشرویی او دلیل خوشی زندگی

۱. همان، ص ۴ و ۵.

۲. حث<sup>۱</sup> برانکهنن و بحریرص.

۳. صناعه: ص ۷.

و امید صاحبان صنایع است، و بصیرت او را به تیزبینی نشان داده‌اند؛ و سنگ چهارگوش که در زیر پای اوست، علامت ثبات و استحکام او در عمل است.

از آنجایی که میرفندرسکی، در رسالهٔ صنایع، به اختصار کوشیده است، مطلب خود را بسیار به ایجاز بیان کرده و همینکه به مطلبی اشاره کرده، فوراً به مطلب دیگر پرداخته. و اغلب اوقات، ذکر کرده است که این کتاب جای تطویل در این مطلب نیست و در همین باب بصراحت، می‌گوید: «و همین قدر بیان کافیت در حق بر صنایع و مذمت بطلت.»<sup>۱</sup>

در بابی دیگر، اختلاف صنایع را در شرف و خست چنین بیان می‌کند: «بعضی از صنایع نافع ضروری‌اند و بعضی نافع غیر ضروری‌اند و بعضی خیر بالذات و بعضی خیر بالعرض؛ و مراد به نافع آن است که مؤدی باشد به خیر؛ و به ضروری آن که سلوک راه خیر بی آن میسر نشود؛ و مراد در این به خیر مطلق، آن است که غایت او بیواسطه نوع انسان باشد، و به خیر بالعرض، آن که غایت صنعتی باشد، و نافع آن که خادم صنعتی دیگر بود.»<sup>۲</sup>

فندرسکی صنایع را از نظر دیگر نیز تقسیم می‌کند و می‌گوید: «بعضی کثیر النفع‌اند و بعضی قلیل النفع و بعضی متمم فعل طبیعت‌اند و بعضی مزین؛ و این اقسام متداخل‌اند.»<sup>۳</sup> و سپس فوراً به سبک خاص این کتاب، یعنی به رعایت اختصار، اظهار می‌دارد: «که غرض این کتاب تعداد صنایع نیست.»<sup>۴</sup> در اینجا بخوبی واضح است که فندرسکی متوجه رابطهٔ صنایع با یکدیگر و صنعت پایه بوده است و مثال خیاط و زرگر را می‌زند که آهنگر خادم ایشان است. سپس، فندرسکی فصلی مشیع، دربارهٔ آهن دارد و حماسه‌سرایی او دربارهٔ آهن، گذشته از جنبهٔ مذهبی و ذکر آیه و لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شدید و منافع للناس،<sup>۵</sup> جنبهٔ صنعتی خاص می‌گیرد و آهن را «خادم کل» و «نافع بالذات» می‌شناسد و صنایع را وابسته به آهن می‌داند.

فندرسکی پس از این باب تقسیمی، صنایع را به شش قسم تقسیم می‌کند، و در این اقسام، کلیهٔ فعالیت‌های بشری را صنعت می‌داند؛ از مقام پیغمبری گرفته تا آنکه «موضوع آن جزئی بود و غرض نه صلاح بود و نه فساد چون سنت‌هایی که صاحبان ریاست جزوی نهند بواسطهٔ صلاح خود.»<sup>۶</sup> و «اشرف» بنی نوع انسان، صاحبان صنعت اول را می‌داند و «اخص» صاحبان صنایع، مخالفین آنها را قلمداد می‌کند.

فندرسکی برای پیشرفت کار، جسم انسان را محتاج به استراحت و فکر بشری را نیازمند تفریح می‌داند و وجود «بازیگران و حقه‌بازان و اصحاب اساطیر و اهل محرقة و مضحکه و سلعه»<sup>۷</sup> را لازم می‌شمرد. او معتقد به نظمی خاص در زندگی است و کاملاً متوجه است که کار

۱. همان، ص ۸.

۲. همان، ص ۸.

۳. همان، ص ۸.

۴. همان، ص ۹.

۵. قرآن، سوره الحديد (۵۷)، آیه ۲۵؛ بتفحیح، فرستادم رسولان را پاینده‌ها و خود فرستادم با ایشان کتاب و جزا را تا قیام نمایند مردمان به عدل، و فرستادم آهن را؛ در آن است آسبی سخت و منتهما برای مردمان.

۶. صنایع، پیشین، ص ۱۱.

۷. همان، ص ۱۲.

دائم انسان را خسته و فرسوده می‌کند؛ و توانایی جسم و فکر را در آن می‌داند که پس از کار و کوشش برای رفع احتیاجات عموم، کسانی که مشغول بوده‌اند احتیاج به استراحت دارند و گذشته از استراحت لازم است که به تفریح بپردازند؛ و این لزوم را اینطور تصریح می‌کند: برای اینکه «اهل مدن را نفع رسد، و این وقتی باشد که شرایط ضروری اهل مدن جمع آمده باشد و از کار خود ایشان را ملالت پیدا شده باشد و وقت عظمت اهل مدن باشد مثل عیدها، روزها که در آن کار عادت نباشد، در مدن بقایر عاداتها و شریعتهای اهل مدن، تا اواخر روزها که به کار مشغول نباشند و موضعی تقاضا کنند که در آن وقت، عمل این صنایع نفع دهد که نشاطی در اهل مدن از دیدن و شنیدن سلعبه و مضحکه و افسانه پیدا شود و رفع ملالتشان گردد و قوای عاقله در ایشان قوی شود؛ و این بمنزله تیز کردن ادوات است و اگر این شرایط مفقود باشد، ضرر رسانند و این سخن بر ظاهر عقل است.»<sup>۱</sup>

فندرسکی تن آسانی و تنبلی و بیکاری و عدم معاونت افراد بشر را تحریم می‌کند. او معتقد به فعالیت و کار و ایجاد و تولید ثروت و معاونت و معاضدت و داشتن زندگانی سرفه و پیشرفته است، و شیوه تن پروران را مذبوم می‌شمرد و این افراد را خسرال دنیا والآخره می‌داند؛ و هر مذهبی که برخلاف معاش انسانی باشد و انسان را به ترک پیشه و هنر و کار تحریص و تشویق نماید، تکفیر می‌کند و متأسف است که در میان اسلامیان «جماعتی خود را بر صوفیان بندند و به توکل گویند و معنی توکل این دانند که نظام کل معطل باید بود تا آنچه خورند و پوشند همه حرام باشد که معاونت نکنند و معاونت یابند.»<sup>۲</sup>

او نظری وسیعتر می‌افکند و مذهب کشور همجوار ایران، یعنی مذهب براهمه هند، را محکوم می‌کند که اینان گویند: «چون عاقبت دنیا فناست و عمل برای غرض فانی نباید کرد و به باقی مشغول باید شدن.»<sup>۳</sup>

آنگاه فندرسکی، عقیده آنان را مورد انتقاد قرار می‌دهد و بصراحت، می‌گوید، کسی دنیای خویش را دائم ندانسته، ولی باید این مرحله را گذراند و در گذراندن این مرحله، از داشتن «توشه داخله» ناچاریم.

فندرسکی بحدی به زندگانی و تجمل آن معتقد است که وسایل و زیبایی بخشیدن به دوران حیات را از لوازم می‌شمرد؛ او قسم نهم از کتاب خود را به موسیقی تخصیص داده است و می‌گوید، درک موسیقی نظری، برای همه کس واجب است.

فندرسکی، پس از انواع تقسیم‌بندی صنایع و توضیح آنها، در پایان رساله خود، چند باب در کلیات مسائل اقتصادی دارد. چنانکه یکی از ابواب کتاب خود را اختصاص به این مطلب

۱. همان، ص ۱۲- در این خصوص، داستانی نیز از زندگانی فندرسکی نقل می‌کنند: روزی شاه عباس، بمنظور سرزنی از حضور در مجالس تفریح ولهو ولعب، به او می‌گوید: «می‌شنوم بعضی از علماء با اجامر و اوپاش مباشرت و به بازیهای فاعاقت آنها تماشا می‌کنند...» و فندرسکی در جواب می‌گوید: «من همیشه در جمع آنان بودم و هیچیک از علما را آنها ندیدم».

۲. همانجا، پیشین، ص ۴۳.

۳. همان، ص ۴۳.



می‌دهد «که صنایع غیرمتناهند بالقوه و متناهند بالفعل»<sup>۱</sup> و این مطلب را، که یکی از مسائل مورد بحث فلاسفه بوده است که «آنچه از امور فعلیت یافته باشد، ستناهی است، چه اگر ما عملی را انجام دهیم یا مصنوعی ایجاد کنیم آن عمل از قوه به فعل آمده و ستناهی محسوب می‌شود، و آنچه به فعل در نیامده بالقوه باقی می‌ماند و چون در اطلاع ما نیست غیر-ستناهی می‌شود» توضیح داده و تشریح می‌کند. سپس بابتی در ترتیب صنایع دارد.

و در این باب،<sup>۲</sup> ارتباط صنایع را به یکدیگر، از نظر صنعت پایه و صنایعی که از عمق و عرض باهم ارتباط حاصل می‌کنند، تشریح می‌کند. چنانکه صنایع پایین، جسم را که طبیعت از عمل او فارغ شده باشد بردارد و موضوع عمل خود کند و چون عمل او تمام بوده صانع دیگر که به رتبه<sup>۳</sup> شریفتر از اوست او را بردارد و موضوع عمل خود کند... و مثال گندم را آوریم که جسمی است طبیعی که طبیعت صورت‌گندسی را پیدا کرده و فارغ شده او را طحان (آسیابان) بردارد و موضوع عمل خود کند که گندم آرد به قوت است و کمال او آن باشد که آرد به فعل شود. و چون آرد به فعل شود، موضوع شود صورت خمیری را که آرد، خمیر به قوت است، و کمال او آن باشد که خمیر به فعل شود. و چون خمیر به فعل شود، موضوع شود صورت نانی را که کمال خمیر آن باشد که نان شود...<sup>۴</sup> و در همین باب است که فندرسکی بالاترین نظریه خویش را در مورد امور اقتصادی و وضع اجتماعی جوامع بشری اظهار می‌دارد و می‌گوید: «و هر که در سلسله‌ای از صنایع نباشد، در سلسله وجود معطل باشند...»<sup>۵</sup>

در پایان کتاب صنایع، بابتی موجود است که فندرسکی بر آن نامی نهاده و در آن باب، به اصطلاح خود «حد طاقت صناعات» را معین نموده بدین منظور که «تا اینکه به آنچه در طاقت صناعات نیست از اصحاب صناعات طلبیده نشود»<sup>۶</sup> در پایان همین فصل، فندرسکی توانایی بشر را محدود می‌بیند و می‌گوید: «که در طاقت هیچیک از اصحاب صناعات نیست که به همه مسائل آن صناعت دانا باشد.»<sup>۷</sup>

میرفندرسکی مطالب اقتصادی را در کتاب خود، بشرح و تفصیل، بیان نداشته و آنچه از زیر کلک او در آمده بسیار مختصر و به ایجاز است؛ و در بابتی که به قسم پنجم ارباب صنایع، یعنی فقها و اصحاب حکمت عملی، اختصاص داده است بصراحت می‌گوید: «که اهل فهم را لفظ سوجز به حقیقت معنی رساند، و اطناب از معنی باز دارد؛ و کم فهمان را سوجز در حیرت اندازد و اطناب حیرت ایشان زیاد کند.»<sup>۸</sup>

این روش باعث آن شده است که به اغلب مطالب اشاره‌ای بیش نشده و این سبک را اگر «ایجازمخل» ندانیم باید بگوییم که اکتفا به رئوس مطالب است و همانطور که برای

۱. همان. ص ۵۴.

۲. همان. ص ۶۲.

۳. همان. ص ۶۲ و ۶۳.

۴. همان. ص ۶۴.

۵. همان. ص ۶۵.

۶. همان. ص ۶۹.

۷. همان. ص ۴۱.

اغلب کتب موجز مفسرین مشروعی نوشته‌اند سزاوار است بر این کتاب نیز شرح نوشته شود.

از مطالعه رساله صنایع به بسیاری از مطالب اقتصادی که در ذهن فئدرسکی روشن بوده و خواسته است به آنها اشاره‌ای کند، پی می‌بریم و چنانکه بخواهیم خصوصیات رساله صنایع را ذکر کنیم مطالب ذیل از آن بدست می‌آید:

۱) منفعت صنعت، ۲) اختلاف صنایع از حیث منفعت، ۳) در نظر داشتن استعداد اشخاص برای تحصیل صنایع، ۴) لزوم اجتناب از تحصیل صنایع کم‌نفع، ۵) ارتباط صنایع به هم از جهت عمق و عرض، ۶) لزوم تعاون در تولید و در اجتماع، ۷) اشاره به تخصص در فرا-گرفتن صنایع و نفع تخصص، ۸) لزوم تشویق مردم به تحصیل صنعت، ۹) مذمت تقلبی و تن‌آسانی، ۱۰) تقسیم صنایع به نافع ضروری و نافع غیر ضروری، ۱۱) توجه به فلزات مخصوصاً آهن و در این که آهن می‌تواند پایه صنایع دیگر و صنایع مهم قرار گیرد، ۱۲) لزوم تفریح برای کارگران و کسانی که زحمت می‌کشند، ۱۳) ستفاهای بودن صنایع بالفعل، ۱۴) غیر-ستفاهی بودن صنایع بالقوه، ۱۵) لزوم این که افراد دارای شغل و صنعتی باشند، ۱۶) لزوم تشویق صنعتگران و طلب نکردن بیش از قوه و استعداد از آنها، ۱۷) ناتوانی بشر از این که کلیه صنایع را فراگیرد، ۱۸) لزوم آن که اشخاص صنایع مربوط به کار خود را فراگیرند.

اینکه میرفئدرسکی در قرن یازدهم هجری (قرن هفدهم میلادی) تقسیم صنعت را بنحوی که در صنایع مذکور است، آورده بسیار مایه تعجب است؛ چه قرن‌ها قبل در ایران، در باب صنعت، کتابی<sup>۱</sup> نوشته شده که در آن تصور دیگری از لفظ پیشه و صنعت کرده‌اند.<sup>۲</sup>

نمود استعمار: بنظریکی از پژوهندگان «ایران در پنجاه اول سده نوزدهم که سلطنت فتحعلیشاه و محمدشاه و اوایل ناصرالدین‌شاه را در برمی‌گیرد ناگهان با آنچنان حوادثی در عرصه جهان و در ایران دوبرو شد که برای مقابله با آنها، آمادگی و بسیج معنوی و سازمانی نداشت. انقلاب بورژوازی در فرانسه، عروج و سقوط ناپلئون بناپارت و رقابت حاد و تقریباً حادثه جویانه او با کشورهای اروپایی بویژه انگلستان، توسعه فعالیت کمپانی هند شرقی و فرمانفرمایی انگلیس در هند، بسط فعالیت مستعمراتی اروپاییان، مداخله نظامی استعمارطلبان انگلیسی و امپراتوری روسیه و شکستهای پی در پی ارتش شاه، ایران را.. به عرصه پرجنجال رقابت تحریک آمیز استعماریون و به کشور وابسته به آنان مبدل ساخت.

بدینسان جامعه سنتی، از عزلت قرون وسطایی آسیایی خارج شد و در معرض طوفان تاریخ جهان، قرار گرفت... و گام به گام به سوی تجزیه و تلاشی رفت... در اثر یک سلسله شکستها و ناکامیها در سیاست خارجی و داخلی، همراه با یکرشته حوادث مهم و مؤثر در عرصه جهان، نوعی بحران سیاسی هیأت حاکمه عنود و تیره‌اندیش و خود خواه را فرا می‌گیرد و آنرا پشیدت ضعیف می‌کند، در اثر این ضعف، مخالفت‌هایی در قشرهای مختلف بروز می‌کند، ولی

۱. از کتاب بیان‌الصناعات، یک نسخه خطی در کتابخانه شهر اصفویه موجود است که این نسخه متن اصلی نسخه‌های چاپی قرار گرفته که به اهتمام و تصحیح آقای ابرج افشار در جلد پنجم فرهنگ ایران (زمین‌سال) ۱۳۳۶ هجری انتشار یافته است.

۲. محسن سبأ، «رساله صنایع میرفئدرسکی» (مقاله)، مجله تحقیقات اقتصادی، ص ۲۰۹-۲۰۲ (به اعتماد).

هیأت حاکمه هر بار بیاری حامیان استعماری خود، با استفاده از اشتباهات و خامیها و نارساییهای جنبش، موفق می‌شود آنرا سرکوب کند، با اینحال... فعالیت انتقادکنندگان دوران فتحعلیشاه و محمد شاه و سپس جنبش بابی که یک جنبش انحرافی در زیر پرچم مذهبی بود به فرمهای قائم مقام و اسیر کبیر منجر می‌گردد، فعالیتهای «شنگران»، سید جمال‌الدین اسدآبادی و ملکم‌خان و دیگران به دمسازگریهای دوران ناصرالدینشاه با تمدن اروپایی می‌انجامد، جنبش تنباکو و جنبش بزرگ مشروطیت، هیأت حاکمه را به عقب‌نشینی و قبول تحول در رژیم سیاسی وادار می‌سازد. جنبش رهایی بخش پس از جنگ اول به فرمهای دوران رضاشاه و جنبش توده‌ای و ملی، پس از جنگ دوم بارفرمهای دوران رضاشاه و جنبش ملی و توده‌ای پس از جنگ دوم، به فرمهای سطحی دوران اخیر منجر می‌شود، در این تقلابهای پُر زور و بالا و در این تلاشهای نومیدانه و خون آلود مردم... سرانجام نسج کهن اجتماعی تا آخر می‌باشد و الگوی جامعه نوین سرمایه‌داری همه‌گیر می‌شود... مداخله استعمارطلبان از دست یازبهای استعمارطلبان پرتغالی به ایران آغاز می‌گردد، این جریان در اواخر سلطنت ۴۲ ساله شاه عباس صفوی، سرانجام به تصادم نظامی میان ایران و پرتغال و اخراج آنان از تنگه هرمز منجر می‌گردد، در زمان شاه سلطان‌نحسین صفوی استعمارطلبان فرانسوی قرار داد بازرگانی اسارت‌بازی را که ضمن آن حقوق کنسولی (کاپیتولاسیون) برای اتباع این کشور تأمین شده بود به ایران تحمیل کردند، در دوران قدرت نادر و بویژه قبل از آنکه وی شاه ایران شود در سالهای ۱۷۳۲ و ۱۷۳۵ در رشت و گنجه بدنبال لشکرکشی پتر به داغستان و در بند، قراردادهایی با روسیه امضا شد، کریمخان زند در آغاز نیمه دوم قرن هجدهم یک قرار داد بازرگانی با انگلیسها منعقد نمود و موافق این قرار داد، امتیازات و تسهیلات متعددی را در اختیار آنان نهاد، ولی همه این حوادث گسسته و تدارکی، هنوز بمعنای ورود مستمر قدرتهای استعماری اروپا در صحنه سیاست و اقتصاد ایران نبود... در آغاز قرن نوزدهم هنگامیکه بورژوازی در اروپای باختری به قدرت سیاسی عمده اجتماعی مبدل می‌شود، هنگامیکه بورژوازی صنعتی جای بورژوازی بازرگانی را در صف مقدم اشغال می‌کند، هنگامیکه تکامل نیروهای مولده این اسکان را پدید می‌آورد که حرص بازاریابی بورژوازی اروپا در مقیاس جهانی میدان و اسکان تحقق یابد، وضع نسبت به سده‌های پیشین از هر باره تغییر می‌کند... بناپارت در ظاهر خود را حامل یک رسالت انقلابی معرفی می‌کرد، ولی اندیشه او از ناسیونالیسم بورژوازی نوزاد فرانسه فراتر نمی‌رفت... ولی انگلستان در هند مواضع خود را محکم کرده بود... و روسیه پس از یک تلاش طولانی و پرفراز و نشیب از زمان پتر اول، سرانجام لااقل از جهت سیاست و اقتصاد و ارتش بیک کشور بزرگ بورژوایی اروپا بدل شده و پشتوانه اقتصادی و کادریسی و ارتش نیرومندی را که نیرومندترین ارتش آن روز اروپا بود بوجود آورد. و پتر بزرگ را بیک از سرازورق و برق تمدن اشرافی اروپایی بدل ساخته بود، حتی امریکا که تازه بصورت یک دولت مستقل بورژوایی وارد صحنه می‌شد، نخستین دست‌اندرزیهای خود را بسوی آسیا آغاز کرده بود، در چنین شرایطی ایران به محل برخورد نیروهای رقیب اروپایی بدل شده بود» و از جمله دولت

فرانسه چنانکه در جلد دوم متذکر شدیم به عقد قرار دادهایی با نماینده فتحعلیشاه توفیق یافت ولی ناپلئون در نتیجه پیمانهای سیاسی با دیگران به هیچیک از تعهدات خود بطور کامل، عمل نکرد و زمامداران بی‌خبر و خیال‌باف ایران در میدان عمل دریاقتند که در مبارزه علیه انگلستان و روسیه تزاری به کشور توسعه طلب و ستجاوزی چون فرانسه نمی‌توان اعتماد کرد.

انگلستان نیز از سال ۱۸۰۰ ایران را بمیدان پرجوش و خروش فعالیت‌های سیاسی خود بدل نمود و با اعزام هیأت‌های سیاسی از جمله سرجان‌سلکم و سرهاتفورجنس بوسیله عمال سیاست خود در ایران که بعضی از آنها حقوق بگیران دولت انگلستان بودند می‌کوشیدند تا «شاه، ولیعهد عباس میرزا نایب‌السلطنه، صدر اعظم، روحانیان، و اشراف را تحت تأثیر گیرند و آنها را گاه علیه روسیه، گاه علیه فرانسه تحریک کنند و بجان هم بیندازند و گاه مانع دست‌یابی ایران به هرات و قلعه غوریان و قراه و سبزوار در افغانستان شوند و گاه ایران را در مقابل مطالبات تاراج‌گرانه باصطلاح «بازرگانی» تسلیم کنند و حقوق گمرکی و کنسولی بسود اتباع خویش تأمین نمایند...» چیرول درباره سیاست انگلستان در این عصر می‌گوید: «انگلیسها در این دوران روسیه را تنها رقیب مقتدر خود در منطقه آسیا می‌دانستند و چون خود را قادر بچنگ با روسیه نمی‌دیدند لذا مجبور بودند به شیوه‌های دیپلماتی و تحریک و انتریک متوسل شوند.»<sup>۱</sup>

... از قرن سیزدهم بتدریج کشور ما از صف کشورهای طلایه دار و پیشرو تمدن خارج و به سرایشی سقوط نزدیک می‌شد در دوره قاجاریه در اثر بی‌خبری و بی‌خردی زمامداران نه تنها با عقد قرار داد صلح گلستان (۱۸۱۳ میلادی) و ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ قسمتی از خاک ایران از کف رفت، بلکه از این دوره به بعد بندهای اسارت اقتصادی و سیاسی یکی پس از دیگری محکم‌تر گردید.

در این دوران با ورود روز افزون کالاهای خارجی مانند ساعت و چاقو و ماهوت و کبریت و چای و ظروف چینی و شیشه‌ای و غیره و پیدایش نمایندگیهای بازرگانی روسیه در شهرهای شمالی ایران، و انگلیس در شهرهای جنوبی و نیز در تهران قشر نوینی در بورژوازی بازرگانی ایران پدید می‌شود که آنها را قشر واسطه یا دلال (کومپرادر) می‌خوانند، این قشر پایه اجتماعی آن سیاست سیهن‌فروشان‌های قرار گرفت که بیش از پیش بوسیله دولت‌های دست‌نشانده در قرن نوزدهم و بیستم دنبال شد، این تطور مهمی در قشر بندی داخلی بورژوازی ایران بود، صادرات ایران نیز مانند پنبه، برنج، ابریشم، خشکبار، پوست، ماهی، خاویار، گیاهان طبی، قالی، منسوجاتی از قبیل شال کرمان و زری و مخمل و تافته کاشی و قلمکار اصفهان و غیره بویژه در روسیه بازار بزرگی داشت— ورود کالاهای خارجی به ایران دو نتیجه مهم ببار آورد: نخست رقابت خردکننده با تولید کارگاهی، پیشه‌وری و خانگی در شهر و روستا و عشیره که پی‌آمدهای آن بتدریج ظاهر شد.— دوم ایجاد یکنواختی در کالاهای مصرفی و تسریع روند پیدایش بازار ایران‌شمول، بدینسان رخنه دولت‌های استعماری اروپا در کشور ما نقش متناقضی ایفا کرد، در کنار اسارت سیاسی و تاراج اقتصادی، موجب تندتر شدن زوال و از همپاشی مناسبات جامعه سنتی و بسط مناسبات جامعه نوین سرمایه سالاری شد...»<sup>۲</sup>

۱. همان کتاب. ص ۵۰ به بعد (به اختصار).

۲. همان کتاب. از ص ۵۴ به بعد (به اختصار).

حوادثی که گذشت یعنی شکست ایران در جنگهای با روسیه، اجبار وی بقبول مطالبات اسارت آور استعمارطلبان روس و انگلیس، ناکامی وی در هرات، باخت وی در بازیهای خام سیاسی تکانهایی بودسخت و عبرت انگیز که خفته دیرینه را سخت بخود آورد.

دولت ایران که به علت وجود دیوار سنگین امپراتوری عثمانی دیری بود از اروپا و تحولاتش جدا افتاده بود چنانکه آوازه بزرگترین و مهمترین حوادث بگوشش نمی رسید، در صدد برآمد با این تمدن مغرور و مجهز... آشنا شود! ولی این تلاش که با کندی و بدون برنامه صحیح اقتصادی و اجتماعی صورت می گرفت در پیشرفت سریع ایران بسوی تمدن جدید مؤثر نیفتاد.

**وضع اقتصادی ایران** به نظریکی از پژوهندگان ایران، در آغاز قرن نوزدهم در قیاس با جوامع اروپای از قرن نوزدهم بعد غربی که در آنها سرمایه داری صنعتی، دیگر سلطه اقتصادی خویش را استوار کرده و بتدریج سیطره خود را محکم می نمود، یک کشور عقب مانده فلاحی قرون وسطایی آسیایی بود، دارای یک نظام اجتماعی دیرینه که اینک بطور قطعی و نهایی بسوی فروپاشی، تلاشی و انحطاط می رفت.

در ایران و کشورهای مجاور ایران مانند عربستان، ترکستان روس و چین، افغانستان و عثمانی، با تفاوت و شدت و ضعف، نظام عشیرتی... جان سختی نشان می داد... عشایر را می توان به عشایر چادرنشین و کوچنده و نیمه کوچنده و عشایر ده نشین و اسکان یافته (تخت قاپو شده) تقسیم کرد، عشایر کوچنده که در «قره چادرها»ی خود بسر می بردند، در طلب چراگاه و برای تأمین شرایط طبیعی مساعد زندگی دام داری به بیلاقی و قشلاق دائمی مشغول بودند، تمایل تجزیه طلبی و جداگرایی در این نوع عشایر که نقش دولت مرکزی در ایجاد امنیت نه فقط به سود آنها نبود بلکه علیه آنها نیز بود قوت داشت آنها به سبب شیوه زندگی خویش، کسانی سوار کار و چالاک، جنگی و بی باک بیار می آمدند... به تمدن بی اعتنا و نسبت بدان دیوانگر بوده اند... یورشها و مناسبات خونین آنها بین خود، آن سیستم ظریف و شکننده آبیاری کاریزی را که رگ جان تولید کشاورزی ایران بود دائم می گسست و لذا آبادیهای را که کار مشقت بار و پرآرزوی رعیت پدید آورده بود در کساد و خرابی غم انگیزی فرو می برد... خانهای عشایر از طریق غارتها و راهزنیها به غنایم گوناگون دست می یافتند و لذا ابدآ به اسکان و پذیرش مدنیت روستایی و شهری روی خوش نشان نمی دادند... تا قبل از تشکیل ارتش منظم، اصولاً ساخت آرتشهای ایران بطور عمدتاً بوسیله عشایر تأمین می شد، عشایر به علل گفته شده و نیز بدان سبب که گروه دائماً مسلح بودند، علیرغم قبول تبعیت از مرکز و شاه، عامل مهم تجزیه قدرت سیاسی مرکزی بشمار می آمدند در دوران مورد بررسی دیدیم که چگونه رؤسای عشایر افشار، زند، قاجار، بختیاری، افغان در اثر مناقشه خونین خود بیش از ۶۰ سال بزرگترین بی ثباتی ها، ویرانی ها، خونریزیها و تیره روزیها را برای شهرنشینان و ده نشینان پدید آوردند و تنها زمانی کارها قرار گرفت که یکی از آن ایلخانان، یعنی آقا محمدخان قاجار سرانجام توانست سیطره خود را بر دیگران تحمیل کند... عامل دیگر که به رکود مدنی در ایران از دیرباز کمک می کرد واحدهای دهقانی خورده مالکی بود. این واحدها، طی سده های دیرینه تاریخ کشور ما با اسلوب کار یکنواخت و بی تغییر بر روی زمینهای کوچک ملکی خود، تنها یا

بهمراه چند برزگر مزدور، اقتصاد طبیعی (یا خود مصرفی) و صنایع خانگی خود را اداره می‌کردند و با قبول در بست سلطه کدخدایان و تسلیم سرعویانه به پادشاه و والیان، حکام و نسقچیان و ارباب و خانهای مجاور که از آنها چشم حمایت و تأمین امنیت داشتند. و با پرداخت انواع مالیاتها، سیورساتها و پیشکشها و تحمل اقسام خفتها و رنجها به یک موجود استخوانی شده و بی تحرک که تعدادشان در دوران مورد بررسی بسیار بود... علاوه بر مالکیت دهقانان خرده مالک، دیگر اشکال مالکیت بر زمین در جامعه سنتی ایران بقرار زفرین بود: ۱) املاک سلطنتی که از مرغویترین املاک بود (۲) املاک خالصه و تیول، که آنهم در اختیار شاه بود و می‌توانست بنام «تیول» به کسی که مایل است واگذار کند (۳) املاک اربابی که در مالکیت اشراف و روحانیان بزرگ بود و در مواردی از راه غصب، تصرف عدوانی و خریداری به ثمن بخش و غیره بچنگ آورده بود... ۴) املاک مشاع غیر مفروز عمومی متعلق به عشایر و خرده مالکان که اغلب مرتع و چراگاه و احیاناً باغ بود و به همه جمع معین تعلق داشت و در پایان باید از املاک موقوفه نام برد که بنویه خود، اراضی مزروعی و باغها و مراتع فراوانی را در اطراف و اکناف ایران در بر می‌گرفت و وقف مساجد و مشاهد ائمه و تکایا و مدارس دینی و حسینیه‌ها و ایتم و سادات و غیره بود و تحت نظارت روحانیان قرار داشت، موقوفه خواری و تبدیل مال موقوفه به رقبه شخصی اگر چه با احتیاط انجام می‌گرفت ولی سخت متداول بود... روشن است که موقوفه علاوه بر املاک روستایی، مستغلات شهری، خانه‌ها، دکانها، گرمابه‌ها، آب‌انبارها، کاروانسراها، قهوه‌خانه‌ها، زوارخانه‌ها، تیمچه‌ها و غیره را نیز در بر می‌گرفت و قطاع معتبری از مالکیت را در جامعه سنتی ما بوجود می‌آورد.

اربابان فتودال بدست کدخدایان، مباشران، ضابطان، نسقچیان دولتی، دهقانان را که اگر چه شرعاً و عرفاً آزاد شمرده می‌شدند ولی در واقع و نفس‌الامر افرادی زمین بسته بودند... دهقانان خود را به پرداخت مالیاتهای دینی مانند خمس و زکوة به روحانیت موظف می‌دیدند. روزگار دهقانان ایرانی که علاوه بر قبول این تاراج وحشیانه می‌بایست تحقیر و کتک و شکنجه و دشنام را هر لحظه و هر ساعت تحمل کند و بر باد رفتن ناموس و امنیت خود را بچشم ببیند، بتمام معنی سیاه بود این سرنوشت سراپا حزن‌آلود و خونبار قرنها و قرنها بطول انجامید... دهقان ایرانی بناچار با قبول این خرافه که همه اینها مقدر است، خموشانه بار سنگین عذابی، زندگی‌نام را بردوش می‌کشید.

جنگها و کشمکشهای دائمی و غارتها و کشتارها همراه تحطی، هر چندگاهی، و شیوع اسراض همه‌گیر و با طاعون و حصبه و مطبقه، خرمن هستی این دهقانان را با داس بیرحم مرگ درومی‌کرد و این منظره‌ای دائمی، تغییرناپذیر و بی‌مفر بود هنوز با پیداییات واقع‌گرایانه‌ای در زبان فارسی پدید آید که این سرنوشتهای برباد رفته و گمنام را در چهره‌ها، زنده و گیرا، احیاء کند تا از آنهمه اشکها و خونها یادی روشن در ضمیر فراموشکار زمانه باقی بماند.

اگر تولید کشاورزی، اعم از زراعت و دامداری در عرصه عشیره و ده انجام می‌گرفت، تولید صنعتی که رشته مهم دیگر تولید نعمات مادی در کشور ما بود، در کارخانه‌ها و کارگاههای صنایع دستی، دکانهای پیشه‌واری، خانه‌های شهری و روستایی بوسیله کدبانوان چیره‌دست پرکار انجام می‌یافت و انواع و اقسام محصولات که نمودار یک تکامل بسیار

طولانی مدنیت بود، بسویژه منسوجات و فرشها نه تنها در بازارهای داخلی بلکه در بازارهای خارج از ایران خریداران بسیار و شهرت سزاوار داشت.

پیشه‌وران اعم از استادان پیشه‌ور و شاگردان در اصناف و دسته‌های گوناگون پیشه‌وری که بر رأس آنان تقییان و استادباشی‌ها و کدخدایان، اصناف و ریش‌سفیدان قرار داشتند و بر داشتند ولی خود را از جهت معنوی در پناه علی مولای متقیان می‌دانستند که در دوران نهضت جوانمردان و عیاران و درویشان، در میان قشرهای فقیر مردم نفوذی خاص داشت سهم پیشه‌وران در نفوس شهرها موافق برخی محاسبات موجود، مربوط به نیمه اول قرن ۱۹ بین ۱۸ تا ۲۰ درصد بود و اگر به این گروه انبوه پیشه‌وران روستایی (مانند آهنگران و چلنگران) را نیز بیفزاییم، آنگاه به این نتیجه می‌رسیم که پیشه‌وران از طبقات معتبر و پرعده جامعه سنتی ما بوده‌اند.

بازارها و بازارچه‌های سرپوشیده و گذرها و راسته‌ها، مرکز این اصناف پیشه‌ور و کاسب و بازرگان و عرصهٔ پرچوش فعالیت تولیدی و توزیعی بود... علاوه بر بازارهای «اثنی یاتیم‌ها و تیمچه‌ها و کاروانسراها و حجرات تاجرنشین آن، بازارهای موسمی، یعنی جمعه بازارها و چهارشنبه بازارها تشکیل می‌گردید.

عوامل نامساعد فتودالی، مانع تبدیل بازارهای محلی به یک بازار ایرانشمول و رشد سرمایهٔ صنعتی می‌شد. با وجود ظاهری «قبلهٔ عالم» و با آنهمه تملقات، خانهای خودسر، اشراف قدر، ملاکان زورگو، فتودالهای مستبد و خودرأی جایی برای سمرات قوانین شرعی و مقررات عرفی و حصول امنیت و مرکزیت باقی نمی‌گذاشتند، راهزنی و ناسب‌ی جاده‌ها، امری عادی بود... هیأت حاکمه از شاه گرفته تا فرانشان چه بسا با راهزنان همدست بودند و در این میان تنها آفتابه‌دزدها بودند که برای اندک خطای ناشی از فقر بچنگ میرغضببان قبله‌عالم می‌افتادند. وجود سدها و بندهای گمرکی داخلی و ستاندن انواع عوارض راهداری حرکت آزادانه کالا را دشوار می‌ساخت... ولایه و حکام هرگاه کیسهٔ خود را به اندازهٔ کافی پر نمی‌دیدند بازاریان را بزیر چوب‌سی کشیدند و گنجینه‌ها و دقینه‌ها بدینسان برباد می‌رفت، رباخواران، راهزنان سدهای گمرکی و وجود وزن‌ها و کیلهای مختلف در هر ولایت و حتی سکه‌های گوناگون سالیانه استقرار اقتصادی واحد و یکنواخت می‌شد و از رشد تدریجی اقتصاد نوین سرمایه‌داری جلوگیری می‌گردید. غیر از طبقات ممتاز که از خصوصیات اجتماعی و اقتصادی آنان سخن گفتیم، در داخل شهرها عده‌ای ستمکش... مانند شاگردان دکانها و کارگاههای پیشه‌وری، عمله و قعله، دستفروشان، دوره‌گردان یا طوافان، حملان، سقاییان و غیره و یا آنها که زندگی انگل‌واری داشتند مانند رمالان، معرکه‌گیران، درویشان، مرشدان، گدایان، یکه‌بزنهای محلات، دزدان، روسپیان و امثال آنها، مردمی خانه بدوش، یکتاقبا، بی‌سروسامان، گرسنه و نیم‌گرسنه بودند که بلایای طبیعی و اجتماعی بدون مانع آنها را گروه‌گروه نابود می‌کرد و خود در ژرفای بی‌خبری و سرکوفتگی برده وار بسر می‌پردند...»<sup>۲</sup>

۱. همان کتاب، از ص ۲۲ به بعد (به اختصار).

۲. همان کتاب، از ص ۳۸ به بعد.

## نخستین تلاشها در راه صنعتی کردن ایران

«فریدون آدمیت در جلد دوم امپریکبیر و ایران (صفحات ۲۴۵ تا ۲۵۱) یادآوری می‌کند که در سالهای ۱۸۵۱ - ۱۸۴۸، که قدرت در دست امپریکبیر متمرکز بود، در تهران، اصفهان و قم به ساختن کارخانه‌های بلور و چینی اقدام شد، در تهران و اصفهان کارخانه‌های نساجی و چیت‌سازی تأسیس گردید، درساری و بارفروش دو کارخانه قند بوجود آمد، درساری کارخانه چدن ریزی و کارگاههای نجاری و آهنگری ایجاد گردید، این جریان را می‌توان موج اول ایجاد صنایع فابریکی در ایران دانست که دنباله آن گرفته نشد و خود این مؤسسات دوام نیاورد و از میان رفتند - محمدعلی جمال‌زاده درگنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران (صفحات ۹۹ - ۹۸) صورتی از مؤسسات صنعتی که در نیمه دوم سلطنت ناصرالدین‌شاه در ایران ایجاد شد بدست می‌دهد، در این مرحله رجالی از قبیل سپهسالار، صنایع‌الدوله، اسین‌الدوله و نیز برخی از ثروتمندان معروف از قبیل حاجی اسین‌الضرب و حاجی معین‌التجار بوشهری، کوزه‌کنانی، کازرونی و غیره در تهران، اصفهان، تبریز، رشت، مشهد، کارخانه‌های نساجی، کبریت‌سازی، کاغذسازی، شمع‌ریزی و غیره ایجاد کردند. مثلاً در سالهای ۱۸۵۹ - ۱۸۵۸ در قصر قاجار یک کارخانه ریسنده‌گی که به‌بهایی ۹۰ هزار تومان از سسکو وارد شده بود، دایر گردید، اسین‌الضرب یک کارخانه حریربافی که در آن ۱۵۰ نفر کارگر به کار مشغول بودند دایر ساخت و نیز در سالهای ۸۰ و ۹۰ قرن نوزدهم یک سلسله شرکتهای سرمایه‌داری بوجود آمد مانند شرکت «اسینه»، شرکت عمومی، شرکت اتحادیه تبریز (متعلق به برادران کوزه‌کنانی، شرکت اسلامی و مسعودیه اصفهان) (کازرونی)، شرکت منصوریه در یزد، شرکت کشتی‌رانی ناصری در بوشهر و غیره.

ولی رقابت استعمارطلبان و تحریرکات آنان، ضعف انباشت و فقدان سیاست اقتصادی ملی و خرابکاری عناصر مترجع که هرگونه تحول صنعتی و شرکتهای سرمایه‌داری را به سوی تعطیل و ورشکست برده موج دوم نیز عقیم سازد، زایش بورژوازی ملی صنعتی در ایران با آنکه نخستین نمایندگان آن نه تنها از میان بازرگانان بلکه از میان اشرافیت نیز بیرون آمده بودند، در محیط ناساعدت نتوانست آغاز امید بخشی باشد، لستعمار و استبداد عملاً از تراکم سرمایه داخلی و از انتقبال آن به مجرای صنعت جلوگیری بعمل آوردند و این سرمایه را واداشتند که یا در عرصه‌های سنتی مانند رباخواری و بازرگانی باقی بماند، یا به عرصه سلکداری و سفته‌بازی با زمین و مستغلات منتقل شود.

با اینحال پیدایش طبقه کارگر یا پرولتاریای صنعتی را نیز باید به همین دوران ازسلطنت ناصرالدین‌شاه مربوط دانست، موافق یک محاسبه که البته می‌تواند قابل بحث باشد، مجموع کارگران فابریکی حریر بافی گیلان و قند کهریزک و قالی تبریز و دو کارخانه پنبه پاک کنی و گاز و برق تهران و تبریز و مشهد و کبریت و نساجی تهران و چند مؤسسه صنعتی دیگر به قریب ۱۷۰۰ نفر تخمین زده شده‌است، اینها غیر از کارگران غیر فابریکی، شاگردان پیشه‌وری و کارگاهی، کارگران راه و ساختمان و معدن و کارگران نفت و شیلات و گمرک و راه‌آهن و کارگران کشاورزی، مزارع چای و پنبه و کارگران ساختمانی و باربران هستند، که برخی از آنها مانند شاگردان پیشه‌وری، خصلت سابق پرولتری و صنفی داشتند و برخی از آنها را که



از جهت وضع اجتماعی خود و فروش نیروی کار خویش در مقابل مزد، بزرگترین شباهت را به پرولتاریای صنعتی داشتند، می‌توان بحساب این نوع پرولتاریا در آورد، اگر این گروه انبوه در نظر گرفته شود، آنگاه تخمین می‌زنند که هم در این دوران می‌توان تعداد کارگران را به صدهزار بالغ دانست... بورژوازی صنعتی و پرولتاریای صنعتی در نتیجه نابهنجاری رشد سرمایه‌داری در ایران، نتوانست طی صدسال اخیر چنانکه باید رشد کند، حتی موج سوم صنعتی کردن ایران در دوران رضاشاه نیز بعدها با رکود روبرو شد، تنها در دوران ماست که زمانه مدها را فرو شکست و در کشور رشد جوشان این دو قشر مهم بورژوازی و پرولتاریا که شاخص عمده جامعه نوین سرمایه داری است مشاهده می‌شود...»<sup>۱</sup>

یکی دیگر از نتایج رخنه سرمایه‌داری استعماری، در بازار ایران و دست یازی آن بر اقتصاد کشورها، بروز تحولات جدی در دهه کشاورزی و قشر بندی دهقانان و مالکان است، جنبه کالایی تولید کشاورزی، طی دوران ناصرالدین‌شاه بزیان اقتصاد خود مصرفی و طبیعی فتودال (با تریار کال) در روستا و عشیره قرون وسطایی ما شدت یافت و بویژه محصولات جدیدی مانند پنبه، توتون، چای، خشخاش، نیشکر و چغندر قند، در کنار تولید غلات که به نوبه خود جنبه کالایی زیادی داشت، وارد عرصه شد و برخی از رشته‌های زراعت سنتی را از میدان بدر کرد در کنار ملاکان اشراف فتودال، مالکان قوی از سناش بازرگانان و کسبه و روحانیان و ماسوران دولتی دست بخريد و اجاره زمین زدند... این مالکان با آنکه نوحاسته و دارای خصصت کاسلا فتودالی نبودند ولی این اسر مانع از تجاوزات آزمندانۀ آنها و تشدید وحشیانۀ استثمار دهقانان نبود، غصب اسلاک خالصه و سوقوفه و تصرف عدوانی اسلاک خرده مالکان، مراتع شناع برای این دوران و نیز دورانهای بعدی اسری شاخص است، گزقتن انواع بهره مالکانه، نقدی و جنسی و بیگاری و سیورسات گوناگون نسبت به گذشته تشدید می‌شود حتی در برخی نقاط ایران سیورسات تازه‌ای به میان می‌آید و «تعلیق هائی» صادر می‌شود که خرید آن لازمه انتقال دهقان از دهی به دهی دیگرست، چیزی که در سراسر قرون وسطای ما سابقه نداشته و شرع و عرف نیز آن را بطور رسمی نپذیرفته بود، پیدایش محصولات تازه، کالایی شدن بیشتر محصولات کشاورزی، پیدایش قشر نوین مالکان، تشدید استثمار و غصب اسلاک دهقانی و مراتع شناع عشیرتی و رعیتی، همه و همه به فقر و بی‌باشدن دهقانان فقیر و مهاجرت آنها از ده به شهر و یا حتی به خارج از کشور منجر شد.»<sup>۲</sup>

چنانکه در جلد دوم، ضمن مطالعه در سیاست خارجی ایران در عهد صفویه دیدیم، روابط سیاسی ایران با اروپا، از عهد شاه طهماسب، رو به افزایش نهاد و نمایندگان بازرگانی و مذهبی از سالک مختلف اروپا برای آشنایی با وضع اقتصادی، منابع طبیعی و درجه رشد اقتصادی و درآمد ملی و پایه فرهنگ و معتقدات مذهبی مردم، به ایران روی آوردند؛ و غالب آنها پس از سالها اقامت در ایران، حاصل مطالعات و تحقیقات خود را در زمینه زندگی اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی و مذهبی ایرانیان بصورت کتابی، منتشر کرده‌اند؛ و امروز ما با مطالعه آن آثار، می‌توانیم به بسیاری از خصوصیات زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم در آن ایام، آشنا

۱. همان کتاب از ص ۹۸ به بعد.

۲. همان کتاب ص ۱۰۰ به بعد.

شویم.

روابط اقتصادی و سیاسی ایران با اروپا، از سقوط حکومت صفویه تا استقرار حکومت فتحعلیشاه، در اثر عدم ثبات اوضاع سیاسی و جنگهای مداوم قدرت طلبان، تا حدی متزلزل و ناپایدار بود؛ ولی از دوره قاجاریه به بعد، از برکت امنیت و ثبات نسبی، مطامع سیاسی و اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری و رقابت انگلستان و روسیه تزاری و فرانسه با یکدیگر، سبب گردید که هیأت‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی یکی بعد از دیگری، به ایران روی آوردند؛ و نمایندگان ایران نیز برای مذاکره و رهایی از مظالم کشورهای روسیه تزاری و انگلستان، راه اروپا پیش گیرند.

از این دوره به بعد، در نتیجه شکستهای پیاپی ایران از روسیه تزاری و علل و عوامل دیگر، بسیاری از زمامداران و ترقیخواهان ایران متوجه شدند که یگانه راه نجات از تسلط سیاسی و اقتصادی غرب، آشنا شدن و فراگرفتن فرهنگ و تمدن اروپایی و مسلح شدن به سلاح علم و دانش و تکنولوژی غرب است. مطالعه رساله‌های میرزا ملکم خان، فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و سیاحتنامه ابراهیم بیگ و دیگران، بخوبی، نشان می‌دهد که از دوره ناصرالدین شاه به بعد، روشنفکران ایران با مکاتب و عقاید سیاسی و اقتصادی اروپاییان، کم و بیش، آشنا شده و سعی و تلاش می‌کردند جامعه ایرانی را از رکود و جمود اقتصادی و اجتماعی و فکری رهایی بخشند.

میرزا آقاخان کرمانی، دانشمند و متفکر انقلابی ایران، جسته‌جسته، در آثار پراکنده خود، به مسائل اقتصادی نیز توجه کرده و معتقد است که ملت ایران و بخصوص روشنفکران و دانشمندان این سرزمین، باید از خیالبافی و اندیشه‌های غیرعلمی درگذرند و به مسائل اساسی زندگی توجه نمایند. وی ضمن بحث در پیرامون مختصات تمدن غرب، می‌نویسد: اروپا در «حرکت و صعود و ترقی» است، و در هیچ موقفی واقف نمی‌گردد، (توقف نمی‌کند) و هر حقیقتی را کشف نموده در تلاش دست یافتن به حقیقت دیگری است. براین منوال، دانشوران مغرب، انتظار «کمال و بلوغ طفل نوزاد علم» را می‌برند که گیتی را «گلستان» کنند و «کمال انسانیت... و مدنیت و قانون عدالت حقیقی» را برقرار ساخته و «دیشه فقر و تعدی» را بپایان آورند... [سه‌مکتوب]؛ اما حد معرفت دانشمندان خودمان را از اینجا می‌توان دانست که «تا حال، یک نفر از آنان دو کلمه مفید به حال ملت ایران، نگفته و ننوشته» است، و گفتار هیچکدام نه بر ثروت ملت و نه بر دولت و راحت و کامیابی آنان افزود و نه «دفع مضررت دولت روس و انگلیس را از ایشان کرد. یوماً فیوماً فقر و فاقه آنان بیشتر و نکبت و ذلتشان زیادتر است.»

میرزا آقاخان از این که نویسندگان و علمای ایران در پیرامون حقوق ملت و حقوق دولت و حقوق معیشت، حقوق تجارت و علوم اقتصادی و طبیعی و علم تشریح و دیگر رشته‌های مفید علمی چیزی ننوشته و مردم را در بیخبری نگهداشته‌اند، اظهار تأسف می‌کند و می‌گوید: نتیجه جهل و بیخبری این است که «با وجود اینکه منابع طبیعی، باید تمام لوازم حیات ایران از خادج بیاید؛ حتی آهن که خروارها در کوه‌هایش موجود است. اگر یکسال آهن از خارج به ایران نیاورند، دیگر امعایش زیستن نتوانند.» آخر این هم کار شد که به التماس،

پشم و پنبه خودمان را مفت از قمراد یک‌ممن پنج‌هزار و دو هزار بفروشیم و بعد بجزاری و خواری، چلوار و ماهوت فرنگی را با چندین برابر قیمت بخریم؟ «من از آن می‌ترسم که عملاً قریب، جهالت و نادانی، کار ایران را به‌جایی برساند که آب هم از فرنگستان آورده به‌قیمت شراب، به‌ایشان بفروشند. [صد خطابه: خطابه‌چهارم].» فرق تمدن و وحشیگری در همین است که ملت تمدن لوازم و نیازمندیهای زندگی را آماده می‌کنند، و هرگاه در ملک خود استعداد طبیعی نباشد، به‌قوت علم و قدرت عمل، لوازم معاش را فراهم می‌کنند... اما ملل عقب‌مانده، با وجود دسترسی به‌هزارگرم خزینة ثروت و هزاران نوع دنیانة نعمت، باز در کمال فقر و پریشانی و ضرورت و درماندگی زندگی می‌کنند.

درجه تنزل ملت ما، زمانی محسوس می‌شود که «به‌بازارهای ایران نگاه کنند و اجناس و امتعة خارجه را ببینند» میرزا آقاخان، علم و صنعت را از ضروریات زندگی می‌داند، و از تاریخ نتیجه‌گیریهای واقع‌بینانه می‌کند؛ می‌گوید: هرآینه اوضاع ایران به روال کنونی پیش رود، مرز و بوم آن، بین دول همجوار، برادروار، تقسیم می‌شود و آنجا را از مستعمرات جدید خویش قرار می‌دهند. [آینه اسکندری]، «وگرنه چرا باید سرزمین قفقاز تقدیم «روس منحوس» شده باشد و چندین میلیون هندی اسپرینچ هزار انگلیسی‌گردند... چکیده عقایدش این است که همه علم و صنعت قدیم را در طاق نسیان نهیم و در هر باب اساسی نو برپا سازیم... باید هوشیار گردیم که ما رعیت ایران امروز لگدکوب ظالمان... داخله و سرزنش و ملامت و توبیخ دول خارج و ملل تمدن شده‌ایم.

همسانی خاصی میان سیرزا آقاخان و برخی از متفکران ناسیونالیست خاور دور بچشم می‌خورد. اندیشه‌گر ژاپنی «یوکی‌چی» اعتقاد داشت که اقتباس دانش و فن و اصول حکومت اروپایی شرط مطلق حیات ملی ژاپن است و الا باید به‌سرنوشت هندوستان گرفتار گردیم. همیشه تأکید می‌کرد که تمدن ژاپن با روح زمان سازگار نیست و در برابر علم و معرفت و بینانهای اجتماعی جدید، به پیشیزی نیرزد. متفکر چینی لوهسون<sup>۱</sup> بیان خاصی دارد: فرهنگ کلاسیک چین پیکر بیجان و مرده‌ای است؛ نباید با آن کاری داشت؛ باید درسوزه بگذاریم بآرامی بخشید. بجای آن، باید به‌فرهنگی روی آوریم که میراث جهان نواست و مشترک همه اقلیم.

ناگفته نگذاریم که میرزا آقاخان شیفته فرنگستان و همه مظاهر تمدن غربی نیست؛ بهمان اندازه که جنبه‌های ارزنده آن را تحسین می‌کند و فیلسوفان و هنرمندان مغرب را احترام می‌گذارد؛ استعمارچیان و ستیزه‌جویان اروپایی را اهریمنان پلید می‌شمارد. روحش از آنان بیزار است و خامه تیزش را به‌روی آنان می‌کشد.

میرزا آقاخان تحت تأثیر فلسفه مادی تاریخی است؛ نظام مدنی و قوانین و اخلاق و آداب هرملتی را زاده «مادیات» و نحوه زندگانی و راه معیشت آن می‌داند. درک او از جوهر تاریخ این است: قومی که زندگیش شتر چرانی و پیشه‌اش پلاس باقی باشد، نه روی «اتحاد ملت و یکانگی» بخود می‌بندد و نه علم و صنعت و فلسفه و هنر عالی می‌آفریند. حکومتش عشیره‌ای خواهد بود و شیوه‌اش یغماگری و اخلاقی سنگدلی و ستیزه‌جویی. انارشیزم و

نهیلیسم، دو طغیان افراطی علیه حکومت استبدادی مغرط و نظام مدنی کهنه فاسد بودند. هر دو حاکمیت مطلق آدمی و مساوات حقوق خود را می‌خواستند و مرام هر دو ویرانگری همه بیباد-های اجتماعی چون دولت و قانون و اخلاقیات و اعتبارات و ارزشهای زاده آن نظام موجود بود. نظریات انقلابی آنان مبنای علمی نداشت و صورت عمل نگرفت؛ خاصه این که تصور انقلاب سوسیالیستی در جامعه غیر صنعتی بدون وجود طبقه پرولتاریا، از متفکران فلسفه آنارشیسم است (مشاجره قلمی «پرودن» با «مارکس» بر سر همین قضیه بود.)

میرزا آقاخان پس از تفسیر و تبیین نظریات نامبرده، می‌نویسد: «مختصراین که همه آنان برای «مسأله مقدسه مساوات و مساوات کار می‌کنند و اول وظیفه انسانیت را همین می‌دانند» [تاریخ شانزدهمان ایران]. تعبیر دیگر میرزا آقاخان گفته پرودن، متفکر آنارشیست را بیاد می‌آورد که می‌گفت: «ثروت چیست؟ دزدی محض». میرزا آقا خان می‌نویسد: «بزرگان و توانگران ایران غالباً از راه دزدی و تقلب صاحب دولت و ثروت شده‌اند. چنانکه بعضی از قدرتمندان از خدا بی‌خبر در این ایام راضی میگردند که هزارتن از همشهریانشان برای لقمه نانی جان دهند و او هزار خوراک‌کنند در انبار احتکار داشته باشد.» سپس از نظریات اقتصادی جدید سخن می‌گوید و می‌نویسد: نتیجه افکار و فداکاریهای فرقه‌های مزبور این بود که در انگلستان، هواخواهان ملت و طرفداران اصلاح به این رأی نهادند که زمین در خلقت مثل هواست، تصاحب برداد نیست، باید بین مردم شاع باشد و هر کس حق دارد اجرت زحمتی را که در آبادی آن برده، بگیرد؛ و دیگر آنکه عمده‌های کارخانه‌ها را محرک شدند و دولت ناگزیر دو ساعت از مدت زحمت آنان کاست و دو برابر بر اجرت شبانه دوزی آنها افزود و تا یک درجه مقصود را پیش بردند؛ و حال آنکه ایران ما ترقی معکوس کرده است. در وصف اوضاع اجتماعی زمان، سخنش بر از طنز است: زمامداران ایران مسائل مشکلی را که فیلسوفان اروپا اکنون می‌خواهند از میان بردارند، سالهاست که بسادگی حل فرموده‌اند؛ یعنی آنان که مال دارند باید مالشان را گرفت و آنان که جان دارند باید جانشان را گرفت تا «همه مساوی شوند و اختلاف نباشد.» [تاریخ شانزدهمان ایران]. «بزرگان ما چون بیماران مستحکم... هرچه از حقوق ملت را صرف کاسرانی خود می‌کنند عطش شوره و آزشان را کفایت نمی‌کند.»

یکی از کتابهایی که نمودار رسوخ افکار جدید اقتصادی و اجتماعی در ایران است، کتاب یا رساله اصول ترقی است که ظاهراً فکر و اندیشه ملکم است، و بوسیله میرزا محمدعلی خان فریدالملک همدانی (۱۳۳۵-۱۲۶۷ قمری) به رشته تحریر درآمده است. فریدالملک از آزادخواهان و همفکران ملکم بود، و پس از عزل ملکم، مدت ۲ ماه در زندان قزوین درکند و زنجیر ماند. در رساله اصول ترقی، ملکم سعی کرده است که مسائل اقتصادی را با زبانی ساده که قابل فهم و درک همه کس باشد، توصیف و بیان کند. «آثار دیگر ملکم، در رشته اقتصاد و امور مالی، عبارت است از: رساله تأسیس بانک، کتابچه مداخل و مخارج و قانون تأسیس کمپانی (قواعد و شرایط و تکالیف آن). بعلاوه صورت مذاکرات کمیسیون مطالعه

تأسیس بانک (که در زمان صادرات میرزا حسین خان مشیرالدوله، تشکیل یافت و ملکم در آن شرکت داشت.) و نامه‌های رسمی او به دولت بسیار مهم است.<sup>۱</sup>

زمانداران ایران از شاه تا سایر افراد هیأت حاکمه، برای ملکم، مقام سیاسی و علمی ممتازی قائل بودند تا جایی که فریدالملک پس از آنکه در محرم ۱۳۰۶ به حضور شاه بار یافت، شاه پس از ابراز محبت به او می‌گوید «در مدت شش سال اقامت در لندن در زیر تربیت ملکم خان، باید ملکم فانی شده باشی ملکم ثانی هستی.»<sup>۲</sup>

اینکه صفحه‌های چند از تعالیم اقتصادی ملکم را که در رساله اصول ترقی مندرج است [از دوره شانزدهم مجله سخن، شماره‌های ۶-۱] ذیلاً نقل می‌کنیم تا خوانندگان با نفوذ تدریجی افکار شهرگیری (بورژوازی) در ایران آشنا شوند. ملکم می‌نویسد: آبادی یک ملک بسته به مقدار استعته‌ای است که در آن ملک به عمل می‌آورند. آهن، گندم، زغال، و الماس جزو استعته هستند... هرملکی که بیشتر متاع به عمل آورد، خواه طلا، خواه گندم، غنی‌تر از دیگران است. این فقره را اهل ایران هنوز نفهمیده‌اند.

از برای تحقیق آبادی یک ملک لازم نیست بدانیم در ملک چه نوع استعته است، باید پرسید در آن ملک چقدر استعته به عمل می‌آوردند. یکملک از معادن خودسالی صد کرور تومان طلا حاصل می‌کند؛ یک ملک دیگر سالی دویست کرور تومان گندم به خارج می‌فروشد. بدیهی است که این ملک آخر دو مقابل غنی‌تر از ملک اول خواهد بود... در یک ملک، هر قدر بیشتر متاع بعمل بیاورند، آسایش و قدرت خلق آن ملک بیشتر خواهد شد. خلق سویس از خلق افغانستان خیلی غنی‌تر هستند، زیرا که اهل سویس خیلی بیشتر از افغانستان متاع به عمل می‌آورند... چرا اهل سیستان فقیرند؟ برای اینکه متاع کم عمل می‌آورند. چرا دولت انگلیس غنی‌تر از سایر دول است؟ بجهت اینکه بیشتر از سایر دول استعته عمل می‌آورد... در ایام سابق، برای تحصیل مال، به قانون جنگ [توسل می‌جستند] یا از راه دزدی هم‌دیگر را می‌چاپیدند؛ چنانکه نادرشاه هندوستان را و پروس، فرانسه را به قانون جنگ چاپیدند، و ترکمانها، به قانون دزدی، خراسان را غارت می‌کردند. این قسم تحصیل مال، رفته‌رفته، در دنیا کم می‌شود و بجز یکساعت سوغتی هیچ فایده ندارد. راه تمول یک ملت نه در جنگ است نه در غصب اموال دیگران، راه تمول یک ملت منحصر به این است که زیاد کار بکند، زیاد استعته به عمل بیاورد، زیاد داد و ستد نماید. اولیای آسیا از معانی این اصول ساده همیشه غافل بوده‌اند... تکثیر استعته و تجارت لازم و ملزوم یکدیگرند...

معنی تجارت در زبان علمی فرنگستان، خیلی وسعت پیدا کرده است. مقصود از لفظ تجارت فقط حمل و نقل و فروش استعته نیست؛ زراعت، معادن صنایع، طب و نقاشی و هر چیز و هر عملی که از آن پول حاصل می‌شود، جز و عالم تجارت می‌دانند. وقتی می‌گویند، فلان ملک زیاد تجارت دارد یعنی آن ملک زیاد علم و صنایع دارد، زیاد کار می‌کند، زیاد استعته بعمل می‌آورد، و با سمالک خارجه زیاد دادوستد می‌کند... حرکات و خیالات و جنگ و صلح دول،

۱. فریدون آدمیت، «مقدمه بر اصول ترقی میرزا ملک‌خان» (مقاله) مجله سخن، دوره شانزدهم، شماره ۱۴.

۲. همان.

عموماً راجع به فواید تجارتي است... مدار آبادی دلیا بر رولق تجارت است... اگر ایران هر سال بیست کرورتومان مال به روسیه ببرد و بیست کرورتومان مال از روسیه بیاورد، در این معامله هم ایران و هم روس منفعت خواهند کرد... در انگلیس، زغال زیاد هست، در روس گندم زیاد؛ در چین چای زیاد عمل می‌آوردند، در ایران تریاک زیاد است؛ روس گندم می‌دهد زغال می‌گیرد؛ ایران تریاک می‌دهد، چای می‌گیرد؛ هر چهار دولت از معاوضه این امتعه منفعت می‌برند.

در ایران پول کم است، بعلت این که در ایران داد و ستد کم است... مقدار داد و ستد یک ملک بسته به مقدار امتعه آن ملک است... بجهت آبادی یک ملک، بجز تکثیر امتعه آن ملک راه دیگر نیست... یک شرط زیادی امتعه زیادی هشتوی است... قلت فروش یک متاع موجب قلت تولید آن متاع است... یکی از تکالیف اصلی دول این است که از برای امتعه ممالک خود، در هر جای دنیا، مشتری زیاد پیدا بکنند... اگر مشتری امتعه انگلیس در دنیا کمتر شود، آبادی و قدرت انگلیس هم، بهمان درجه، در دنیا کمتر خواهد شد. این که دول فرنگستان در آسیا و آفریقا و در جمیع اکناف دنیا با آنها هم‌حرص و شدت، ممالک تازه پیدا و ضبط می‌کنند، هیچ مقصود و فایده‌ای در نظر ندارند مگر این که بواسطه استقرار اسلیت و باز کردن بنادر و مزید آبادی آن ممالک، از برای امتعه خود مشتری تازه پیدا نمایند. دول آسیا این مقصود دول فرنگستان را هیچ نمی‌توانند بفهمند، بعلت این که هنوز نفهینه‌اند که تکثیر مشتری از برای تکثیر امتعه از برای شوکت و قدرت یک دولت، چه اساس معظم است... راه زیاد شدن مشتری یک متاع، ارزانی آن متاع است... روسها سالی چندین کرور تومان گندم به انگلیس می‌فرستادند. ینگی دنیا (آسیکا) همان گندم را ارزاتر از روس به خاک انگلیس رسانید؛ گندم روس، باینجهت، شکست خورد...

سپس ملکم، بتفصیل، از اهمیت اقتصادی راههای ارتباطی در فعالیتهای اقتصادی سخن می‌گوید و می‌نویسد: ایران می‌تواند سالی سی کرور تومان فقط پشم به خارج بفروشد. چون راه ندارد، این سی کرور تومان متاع، هم از برای ایران هم از برای دنیا، مفقود می‌ماند... اگر اولیای دول آسیا معانی این مسأله راه را به قدر اطفال مدارس فرنگستان شکافته و فهمیده بودند، حالا صد بار راههای آسیا ساخته شده بود.

سپس از مقررات اقتصادی گمرکهای داخلی در ایران و آشننگی عیار مسکوکات و ضررها و زیانهای آن بحث می‌کند و می‌نویسد: برای تولید کالا (متاع) سه شرط لازم است: اول، اسباب طبیعی: اگر آفتاب و خاک و آب نباشد گندم عمل نمی‌آید. دوم، کاد: تا کار نکنند نه گندم عمل می‌آید و نه ساعت ساخته می‌شود. سوم، سرمایه: کسی که گندم می‌کارد و ساعت می‌سازد، تا منزل و خوراک و لباس و آلتهای کار و یک مقدار علم و یک مقدار پول نداشته باشد، گندم و ساعت بعمل نخواهد آمد. منزل و خوراک و لباس و آلتهای کار، و علم و پول جزو سرمایه هستند. شرط اولی، یعنی آفتاب و خاک ایران، بیشتر و بهتر از اغلب ممالک دیگر، محصولات به عمل می‌آورد. شرط دوم در ایران خیلی هست، به این معنی که مردم ایران بسیار کاد کن و بسیار با هوش هستند. شرط سوم، یعنی آلتهای کار و لوازم زندگی و

پول و علم، در ایران زیاده اذ حد کم است... سایر طوایف (ملل) کوهها را سوراخ و دریاها را با هم متصل می‌کنند، زیرا که سرمایه زیاد دارند. ما خلق ایران قنوت و دهات و اینهمه خزاین خود را خراب گذاشته‌ایم؛ زیرا که سرمایه نداریم... در فرنگستان، در هیچ ده، از پول احدی يك دینار بی‌کاد و بی‌منفعت نمی‌ماند. پولهای سردم، قطره قطره، در جاهای مخصوص جمع می‌شود و بی‌آنکه صاحبان پول زحمتی داشته باشند پول ایشان در اکناف عالم منبدر کار و منشا منافع می‌شود... یکی از اسباب آوردن سرمایه بانک است. بانک از اختراعات بزرگ دنیاست... راه نجات ما منحصر به همان راهی است که علم دنیا برای ما صاف و آشکار ساخته است؛ خواه مشکل، خواه آسان، خواه تلخ، خواه شیرین... از برای رفع فقر در ایران، از برای آبادی ایران... از برای بقای ایران، راه د چاره، منحصر به این است که خلق ایران زیاد کار بکنند، زیاد سرمایه علمی داشته باشند، زیاد امتعه به‌عمل بیاورند، زیاد امتعه به خارج بفروشند و زیاد پول و مال جمع نمایند.

گفتیم تولید متاع سه شرط دارد: قوای طبیعت، سرمایه و کار. در این سه شرط، از همه دقیقتر خود کار است. همه طوایف روی زمین مثل هم و بقدر هم کار نمی‌کنند؛ خلق اصفهان خیلی زیادتر از خلق بلوچستان، و خلق انگلیس بمراتب از خلق اصفهان بیشتر کار می‌کنند. سپس ملکم، بتفصیل، از اهمیت امنیت جانی و مالی در پیشرفت فعالیت‌های اقتصادی سخن می‌گوید و می‌نویسد: برای پیشرفت فعالیت‌های اقتصادی باید فقر و تنگدستی از سراسر گیتی برافتد، و قدرت خرید عمومی فزونی یابد. از برای اینکه انگلیس بتواند به‌خارجی زیاد چیز بفروشد، باید خارجی هم آنقدر آباد [و ثروتمند] باشد که بتواند از انگلیس زیاد چیز بخرد... بحکم این مذهب علمی، ملل فرنگستان از صمیم قلب و با نهایت حرص، طالب و مقوی آبادی کل ممالک دنیا هستند...

راه‌های آهنی، و کارخانجات معتبر و تجارت‌های عمده و بناهای عمومی و جمیع کارخانه‌های بزرگ بتوسط کمپانی‌ها ساخته می‌شود. آنچه کمپانی‌ها می‌کنند، یعنی آنچه به شراکت و اتفاق مردم ساخته می‌شود، ممکن نیست که آحاد ناس بتوانند بتنهایی صورت بدهند. بدون کمپانی‌های معتبر، آبادی ایران هرگز میسر نخواهد بود... با اوضاع حالیه ایران، ترتیب کمپانی در ایران محال است. ترتیب کمپانی، قوانین و دیوانخانه‌های مخصوص لازم دارد. هیچیک از این قوانین و دیوانخانه‌ها در ایران نیست. اگر پنج نفر آدم معقول در پاریس، یک کمپانی بسازند، ممکن است که خلق فرنگستان، بی‌آنکه آن پنج نفر را بشناسند، پنجاه‌گرو به‌آنها پول بدهند... با قوانین و رسوم حالیه ایران، ترتیب کمپانی‌های بومی از جمله خیالات واهی است... کمپانی‌ها در ایران هر قدر مداخل بکنند و مداخل خود را هر قدر به‌خارج بفرستند، ممکن نیست که یک قسمت کلی آن از برای خلق و دولت ایران نماند.

ملکم، پس از وصف مزایای کمپانی‌ها، برای نجات ایران از فقر و بدبختی و عقب‌ماندگی، خطاب به‌اولیای امور ایران، می‌گوید: آبادی ایران حاصل نخواهد شد مگر اینکه خلق ایران زیاد کار کنند، زیاد امتعه به‌عمل بیاورند، و زیاد داد و ستد نمایند. از برای اینکه خلق ایران بتوانند مثل سایر ملل کار بکنند، باید از جهان مال خود مطمئن باشند؛ باید سرمایه علمی و مادی داشته باشند. از برای استقرار امنیت جانی و مالی، باید در جمیع ولایات ایران، دیوانخانه‌های

منظم برقرار گردد. باید از برای کل ایران یک پلیس قوی و قشون کافی ترتیب داد. باید در مرکز دولت، یک مجلس قوانین برپا کرد، و به ملت ایران سزده داد که بعد از این، امنیت مالی و جانی، اولین اساس دولت و اولین قانون ایران خواهد بود. باید زراعت و تجارت را بواسطه قوانین، حمایت و تقویت کرد. باید راه آهن ساخت. باید معادن و جنگلها را به کار انداخت. باید امتعه ایران را ارزان کرد. باید گمرکها و راهداریهای داخله را بکلی منسوخ کرد. باید مسکوکات ایران را، مثل مسکوکات فرانسه و بلژیک و ایتالیا، قرار داد.

برای استفاده از سرمایه‌های خارجه، باید در ایران اقسام بانکها ترتیب داد. باید کمپانیهای خارجه را به ایران دعوت کرد. از برای اینکه سرمایه علمی ایران زیاد شود، باید مدارس حالیه ایران را موافق اصول تازه مبتنظم ساخت. باید، بقدر قوه، مدارس تازه ساخت. باید اقلاناً دو بیست نفر شاگرد به فرنگستان فرستاد به آنطوری که فرستادیم... باید جمیع بنادر را باز کرد. باید از تجارت خارجه ترسید. باید به عموم خلق دنیا اذن داد و تشویق کرد که، هر قدر می‌توانند، از خارج مال بیاورند و از ایران مال ببرند.

اگر امروز شروع به اجرای این اصول نمایند، بعد از سه سال، در ایران، نه یک قنات کهنه خواهد ماند، نه یک ده خراب و نه یک آدم بی‌کار. مردم آنچه سرمایه دارند، بدون ترس، به میدان خواهند آورد. آنچه استعداد هنرذاتی دارند، بدون مانع، بکار خواهند انداخت. زراعت و تجارت ما صد مرتبه وسیع، آسایش و زندگی ما صد مقابل بهتر، پول و قدرت و استقلال و شوکت دولت، صد درجه زیادتر خواهد شد.

عدم علم رؤسای سابق ایران، از برای ایشان، تقصیر نمی‌شود. بدبختی ایشان این بود که نتوانستند تصور بکنند که خارج از عقل ناقص ایشان، از برای حسن اداره دول، صد نوع علوم و فنون مخصوص در دنیا پیدا شده... بیست و هفت سال قبل از این، یکی از وزرای بزرگ ایران می‌گفت: راه‌گیلان را نباید ساخت که مبدا لشکر روس از آن راه داخل ایران شود. عقلای ما مدتها تدبیر کردند که در آشوراده، مریضخانه نسازند. این تدابیر کدام پولتیک روس را توانست یک دقیقه به تأخیر بیندازد... ما باید چقدر، از حقیقت اوضاع دنیا بیخبر باشیم که این نوع تدابیر را صد تسخیرات فرنگستان بدانیم... خطر استیلای خارجه صد مرتبه بیشتر و نزدیکتر از آن است که عقلای ما تصور می‌کنند؛ ولیکن ما نباید از ترقی دنیا اینقدر غافل باشیم که در مقابل استیلای فرنگستان، امید بقای خود را بر کهنه رسوم جهالت آسیا قرار بدهیم... روس به اقتضای پولتیک ملی خود، حکماً به هرات خواهد رفت، مگر اینکه به زور توپ او را منع نمایند... اگر آذربایجان چنانکه باید، آباد شود، علاوه بر اینکه آذوقه گرجستان را خواهد داد، بواسطه آبادی و تجارت خود، به آبادی عموم ممالک قفقاز یک پرده خواهد افزود... ولیکن اگر ما آذربایجان را خراب و اسباب خرابی ممالک قفقاز بسازیم، دولت روس مجبور خواهد بود که آن مملکت را هر طور هست از دست ما بیرون بیاورد. اگر از روی یک ذره شعور، طالب بقای دولت ایران هستیم، باید به‌لتردید و بدون یک دقیقه معطلی، استقلال دولت ایران را بر آبادی ملک، و آبادی ملک را بر اصول علم قرار بدهیم.

در پایان این بحث، ملکم می‌نویسد: اصلاح امور مملکت از عهده یک پادشاه بر نمی‌آید؛ باید یک دولت دلسوز و آگاهی بر سر کار آید و حدود و حقوق و وظائف هر وزارتخانه‌ای



باید مشخص و معین گردد. عموم کارگزاران دولت باید بلااستثنا محکوم قانون باشند... وزرا باید شریک مسؤلیت همدیگر باشند... علت آبادی سوئیس و خرابی افغانستان، این است که کارگزاران افغان علم ندارند ولی کارگزاران سوئیس علم دارند... دولت ما، استقلال ما، زندگی ما، بسته به اجرای این اصول است... بدون اجرای این اصول، خلق و دولت ایران از این دریای فقر و از این طوفان بلیه هرگز خلاصی نخواهد یافت... بدون اجرای این اصول، مجتهدین ما سربار دیگران، شاهزادگان ما غلام دیگران، ملک و خزانه تمام دولت ما مزد ترقی دیگران خواهد بود. اگر هنوز در وجود اولیای دولت ما، یک رگ سردی باقی مانده و اگر هنوز در سرخود ذره‌ای شعور داریم، باید از امروز خواب و زندگی را بر خود حرام نماییم و از همین دقیقه، بلا تأمل، با تمام قدرت خود، بجان و دل، و شب و روز، در اجرای این اصول بکوشیم.

«یکی از کتبی که در افکار ایرانیان تأثیر بسیار نموده، و از نظر سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ و نظریات اقتصادی زین العابدین مراغه‌ای ایجاد نموده، سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ است.

این کتاب به قلم نویسنده‌ای به نام زین العابدین سراغه‌ای است که در سال ۱۳۲۱ هجری قمری (۱۹۰۳ میلادی) منتشر شده است. این کتاب بمناسبت تأثیری که در جامعه ایران نهاد و شهرتی که از این لحاظ یافت، به زبان آلمانی ترجمه گردید.

جوانی ایرانی، پرورش یافته در مصر و مقیم آن مملکت، آرزوی سفر به ایران می‌کند. این شخص ابراهیم بیگ، فرزند یکی از بازرگانان بزرگ آذربایجان، است که پدرش پنجاه سال پیش از تحریر کتاب، به عزم تجارت به مصر رفته و در آنجا اقامت گزیده. این پسر در مدت طولانی اقامت خود در مصر، «در هیچ یک از عادات مستحسنه ملی و اطوار پسندیده ایرانی خود تغییر نداده، در وضع معاشرت با مردم و خورد و خواب و پوشاک، به همان شیوه که از نیاکان خود دیده بود رفتار می‌نمود و در تعصب ملی چندان سخت بود که در ظرف چندین سال، یک کلمه عربی با کسی حرف نزد بلکه نخواست یاد بگیرد؛ گفتگوش همه از ایران بود».

ابراهیم، بعد از وفات پدر و بنا بر وصیت وی، در سن بیست سالگی، با شخصی به نام یوسف عموکه معلم و سربی او بوده است به مسافرت ایران پرداخت و به عزم زیارت مشهد مقدس از مصر حرکت کرده و شهرهای ایران، مانند تهران و مشهد و قزوین و تبریز و اردبیل و مراغه و غیره را می‌بیند و اوضاع ایران را در آن زمان وصف می‌کند و مورد انتقاد قرار می‌دهد.

۱. حاج زین العابدین مراغه‌ای، سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ با بلای تعصب او، این کتاب دارای چاپهای مختلفی است از این قرار،

- (الف) چاپ قاهره، ۱۲۹۵ شمسی، سرین، مصور، ۲۸۰ صفحه.  
 (ب) ۲ جلد، به تصحیح محمد باقر، لاهور، ۱۳۲۳ قمری، ۲۴۸ صفحه.  
 (ج) جلد سوم چاپ قسطنطنیه، ۱۳۲۷ قمری، سرین، مصور ۳۰۴ صفحه.  
 (د) چاپ جبل‌المنین (۲ جلد). کلکته ۱۳۳۳/۲۵ قمری (۱۹۰۹/۱۰ میلادی)، ۲۴۸+۳۲۲+۲۸۰ صفحه.  
 (ه) جلد اول، تهران، ۱۳۲۳ قمری، سرین، ۲۲۶ صفحه [به نقل از: خابا پامشاد، فهرست کتابهای چاپی فادسی].

یکی از ایرانیان که به مصر مسافرت می‌کند و در خانه ابراهیم بیک اقامت می‌گزیند، «روزنامه سیاحت» او را می‌بیند و به شرح آن می‌پردازد.

سیاحت ناعه ابراهیم بیک یا بلای تعصب او با نثری بسیار ساده نوشته شده، و در زمان انتشار خود، از کتبی بوده است که دست به دست می‌گشته و چون جنبه انتقادی آن از حکومت وقت و استبداد و بی‌عدالتیها و بینظمیها فوق‌العاده بوده است، شهرت بسیار یافته و از نظر افکار انتقادی، سوجد نظرهای نوین در میان مردم گشته است.

ابراهیم بیک در هر شهری که می‌رفته آنچه را بر خلاف پیشرفت مردم بوده و مردم را در نکبت و سختی نگاه می‌داشته متذکر می‌شده است. مثلاً در مشهد، می‌گوید: «در مملکتی مثل مشهد مقدس که استعداد هرگونه تجارت را دارد، ابدأ یک کومپانی و شرکت دیده نمی‌شود. حال آنکه مردمان صاحب ثروت هم هستند و مال‌التجاره از امتعه و محصولات ارضیه، مانند قالی و تریاک و پنبه و غیره نیز الی ماشاءالله زیاد است، و این معنی هم دلیل نفاق ایشان است ولی در ثقل و تضییع امتعه و محصولات مملکت نیز تسلط غریبی دارند.»<sup>۱</sup>

در همان شهر، از شاه‌عباس کبیر یاد می‌کند و می‌گوید: «این پادشاه دل‌آگاه در آبادی مملکت و رفاه حال رعیت تا چه پایه مجد و ساعی بوده است! خصوصاً در امر تزئین تجارت مملکت و ثروت عمومی که مهم‌ترین وسایل ترقی و تمدن است هیچ نکته عمده از نظر باریک‌بینش پنهان نمانده. همین راههای شوسه که در نقاط بسیاری از ممالک ایران دیده می‌شود، خود برای اثبات مدعا دلیلیست واضح که محض تسهیل نقلیات ساخته و پرداخته است، و می‌توان گفت که آن روز از دول خارجه هیچیک چون آن پادشاه به نکات باریک توسیع دایره تجارت مملکت موجب مزید سطوت دولت است، ملتفت نشده بود.»<sup>۲</sup>

ابراهیم بیک به کلیه وسایل تزئین ثروت و ایجاد آسایش عمومی اشاره می‌کند. هنگامی که از مشهد به جانب تهران حرکت می‌کند، از نبودن وسیله نقلیه سریع در مملکت شکایت دارد: «پس از طی منازل، به «خاتون‌آباد» که در دو فرسخی تهران است، رسیده حساب کردم سی و شش روز تمام است که از مشهد مقدس حرکت نموده‌ایم. اینهمه مسافت را ماشین راه آهن در ظرف سه شبانه روز، در نهایت راحتی و کم‌خرجی، طی می‌تواند نمود؛ حیف که از این نعمت عظمای ایرانیان محرومند.»<sup>۳</sup>

در حین مسافرت به تهران، به زیارت حضرت عبدالعظیم می‌رود و از راه آهن تهران تا حضرت عبدالعظیم چنین یاد می‌کند: «از منزل تا موقوف راه آهن پیاده رفتیم. طول این راه آهن کمتر از هفت میل و در تمام ممالک ایران راه آهن عبارت از این است، که آن را هم یک کومپانی بلژیک ساخته. هر چند خیلی بی‌نظم است، اما خانه‌اش آباد، باز از خرسواری هزار مرتبه بهتر است.»<sup>۴</sup> «... طرف عصری، باز با راه آهن به شهر برگشتیم. در میان شهر، در بازار و کاروانسراها مشغول تماشا و گردش شدیم. بازارها و چارسو، بد نیست. کاروانسراها خوش طرح

۱. سیاحت ناعه. ص ۲۶.

۲. همان. ص ۴۰.

۳. همان. ص ۴۷.

۴. همان. ص ۵۶.

و آباد است. ولی در هیچ جا از کومیانی و شراکتهای بزرگ و بانک، و کانتور که اسباب جمعیت و شکوه تجارت اینگونه شهرهای بزرگ است، نشانی دیده نمی‌شود؛ گویی شهر از حیث تجارت ماتمزه است. بعضی دکان صرافانی دیده شد. دور نیست که میانشان چندتوانگر نیز باشد. ولی آنچه وفور داشت و به چشم خود دیدیم، کیسه کیسه و خرمن خرمن پول سیاه بود که جهان را فرا گرفته. اما پول طلا مانند کیمیاست، که در تمام شهر نشانی از آن دیده نمی‌شود؛ یا هیچ نیست و یا اینکه در میان صندوقها و یا زیر خاک است.<sup>۱</sup>

ابراهیم بیگ، برای اظهار عقاید و بیان نظریات خود، تمام وسایل را برمی‌انگیزد و به هر وسیله‌ای متشبث می‌شود و به دیدار دوستان و آشنایان و کسبه و بازرگانان می‌رود و حتی خود را به خانه وزرای وقت می‌رساند و با آنها دربارهٔ اوضاع کشور بحث می‌کند و تا پای جان می‌ایستد و برای توضیح افکار خود، خود را به مخاطره می‌اندازد. در خانهٔ «وزیر داخلیه» چنین اظهار نظر می‌کند: «... برای تربیت، اطفال بیگس ملت، دارالصنایعی پرداخته‌اید؟ و در کدامین قصبه از قصبیات وطن، برای تسهیل نقلیات راههای شوسه درست کرده و اسباب ترقی و تسهیل زراعت و فلاحت را که مایهٔ حیات ملک و ملت است فراهم آورده‌اید؟ در باب ترقی تجارت مملکت، که دولتهای بزرگ دقیقه‌ای از آن غفلت نکرده بلکه میلیونها پول در راه توسیع آن خرج نموده‌اند و در موقع اقتضا برای حصول آن مقصود خونریزیها کرده‌اند، چه اقدامات مجدانه از شما سرزده است؟ آیا هیچ خبر دارید که سالیانه از استعنه ایران چقدر به خارج حمل و نقل می‌شود؟ یا چه قدر مال التجاره، از خارج داخل این ملک می‌شود؟ عجب، هیچ به خاطر مبارک عالی خطور کرده است تدبیری به کار برده باشید که مقدار استعنه و محصولات داخلیه که به خارج می‌رود پیش از آن باشد که از خارج به مملکت داخل می‌شود، تا دخل وطن را بر خرج آن غلبه روی داده، رعیت را بدانوسیله توانایی حاصل آید و خزانهٔ دولت آباد گردد. چرا باید رعیت ایران تا جزئیات لوازم زندگانی محتاج خارجه باشند؟ آیا شمع کافوری را خدای به صنعت خاصهٔ خود اختصاص داده یا کار بشر است؟ مگر قند از آسمان می‌بارد؟ عجب، خاک ممالک ایران استعداد رویانیدن چغندر و یا نیشکر را ندارد؟ مگر پیه‌گاو و گوسفندان ایران مانند پیه مویشی و دواب ملل خارجه قابل تصفیه نیست؟ یا للعجب، مگر اینهمه پنبهٔ ایران که به کرورها بیخارج می‌برند، کفایت ملبوس اهالی آن را نمی‌کند؟ جناب وزیر، شما از مقدار نفوس و جمعیت ایران هیچ خبر دارید؟ از مقدار توالد و تناسل که مایهٔ بقا و دوام قومیت و ملیت منست آگاه هستید؟ آیا تاکنون اسباب مهاجرت اینهمه ایرانی را که به ممالک روس و عثمانی و هند پراکنده می‌شوند، تحقیق فرموده تدبیری برای منع آن بکار برده‌اید؟ چرا اقدامات بکار نمی‌برید که برای رفع احتیاج ملت اقلاً در بعض ولایتهای مناسب فابریکهای مختصر به نام سرکار ساخته و پرداخته گردد؟ خواهید فرمود که ساختن فابریک و وظیفه و تکلیف وزیر نیست. مسلماً؛ لکن تدبیر احداث آن و تشویق نبودن ملت و ضامن شدن به حفظ حقوق رعیت، کار وزیر با کفایت و خردمند با انصاف است. در ممالک خارجه، اینها را که یکان یکان شمردم، همه از تکالیف وزیر داخلیه است. باید رشتهٔ اینگونه

نیکبختیها را او از هرجا پیدا کرده، بدست رعیت بسپارد؛ هرگاه نکند، معاقب و مسؤول است.»<sup>۱</sup> وزیر، با عتاب و سرزنش، او را از خانه خود بیرون می‌کند. ولی ابراهیم بیک با زبانی خشن و صراحت کامل، از عدم اطلاع وزراء از امور اقتصادی، سخن می‌راند و می‌گوید: «هرگاه بگویم که واردات مطبوعه روزنامه «تایمس» منطبقه لندن بیش از مالیات یکساله ایران است، وزرای بی‌علم ما البته قبول نخواهند کرد، حال آنکه این معنی از آفتاب روشنتر است. هنوز وزرای مملکت ما بلکه صدراعظم ما نیز نمی‌دانند که راه رواج دادن «پول کاغذی» و تشکیل «بانک» و معنی مجلس مبعوثان (پارلمنت) چطور و چگونه است. تاکنون ما بیاد نداریم که یکی از وزرای ایران تدبیر صوابی در امر تصفیه مالیات مملکت بکار برده کتابچه در آن باب ترتیب داده باشد. زیرا که بسیاری از وزرای مملکت ما در مراتب فضل و دانش و علم حقوق دول و ملل و معاهدات دولتی سمت رجحان و امتیازی به‌مهر و آبدار و پیشخدمت خودشان ندارند.»<sup>۲</sup>

در تهران با حاجی محمد امین‌ضرب، که یکی از بازرگانان و رجال اقتصادی زمان بوده است، ملاقات می‌کند و در این ملاقات، به او می‌گوید: «در این شهر، باوجود مردان توانگری مانند شما، بایستی تاکنون برای ترویج تجارت‌وطن و تزئید امتعه و محصولات آن، کوبپانیها و «بانک ملی» تشکیل یافته از اینجا تا «تبریز» یک راه آهن درست بکنند که برای شما موجب مزید منفعت و برای وطن اسباب آبادی و بجهت هموطنان مایه تزئید روابط تجارت و راحتی باشد. گذشته از آن، در این شهر بزرگ که پایتخت است، چند نفر از توانگران و بزرگان یکجا جمع نشده‌اید که باتفاق، بیمارخانه برای اطفال یتیم و بی‌کس ملت برپا دارید که در دنیا برای شما موجب سربلندی و افتخار و در آخرت وسیله رحمت شود.»<sup>۳</sup>

در قزوین، ابراهیم بیک نیز همان بیعلاقگی مردم را به کار ایجاد ثروت می‌بیند. با تأثر زیادی، می‌نویسد: «... در سالک ایران، هرجا که می‌نگری، مردمان تنبل و بی‌کارند که در هر گوشه جوق جوق نشسته‌اند. شهرها همه خراب و چون گورستان است. اگر شخص به‌دیده بصیرت بنگرد، از در و دیوار شهر توان شنید که به آواز بلند، می‌گوید: من صاحب ندارم و برای آبادی من هیچ اقدامات به‌کار نمی‌برند.»<sup>۴</sup>

همه‌جا ابراهیم بیک از بدی راهها، که باعث رکود بازار تجارت است، شکایت می‌کند و مخصوصاً به‌لوزوم و وجود راه‌آهن اشاره می‌نماید: «هرگاه در میان ازدبیل و سراغه راه‌آهن باشد، زیاده برشش هفت ساعت این مسافت طول نخواهد کشید؛ آنهم در نهایت راحتی. افسوس که نیست و نخواهد شد.»<sup>۵</sup>

راه‌آهن برای ابراهیم بیک وسیله آسایش خلق در مسافت است. از راههای ایران شکایت می‌کند «و زحمتی» که به او روی می‌آورد «به‌تقریر نمی‌آید» ولی چه‌فایده «ایرانیان بیچاره

۱. همان، ص ۶۷-۶۶.

۲. همان، ص ۱۰۱.

۳. همان، ص ۱۱۵.

۴. همان، ص ۱۲۵.

۵. همان، ص ۱۲۹.

بدین شدید سفر عادت کرده‌اند. از ملل خارجه هر کس را گذر بدان راهها افتد، هر آینه بر سختی جان ایرانیان و غفلت دولت و بزرگان مملکت تعجب خواهند نمود. چنانکه معلوم است امروز در کره زمین همه جا راههای آهن ساخته و پرداخته، زنگبار و حبش و سودان و وحشیان آفریک از منافع آن بهره می‌برند، تنها ایرانیان بدیخت از این نعمت محروم مانده‌اند.<sup>۱</sup>

او چاره این کار را می‌اندیشد و توصیه می‌کند کار ایجاد راه آهن را به کمپانیهای بی‌غرض واگذار کنند و سردم را از مشقت برهانند.

ابراهیم بیگ در پیدایش یک اقتصاد سالم، متوجه امور کشاورزی نیز هست و مملکتی را آباد می‌داند که مردمش به اصول فنی کشاورزی آشنا باشند، وسایل جدید را در راه بهبود آن به کار بندند و اصول قدیمی و کهن کشاورزی را به کنار بگذارند و خود را مجهز به وسایل نوین کنند. در استان آذربایجان و شهر مراغه که به نظر او «شهر حاصلخیزی» است، چنین می‌نویسد: «اطراف این مملکت، از چهار جانب تا دوسه فرسنگ مسافت، باغ است؛ انواع انگور و میوه‌های سردرختی دارد؛ همساله مبالغ گزاف خشکبار از آنجا به خارج می‌رود. تجارت عمده مملکت منحصر بر آن است، ولی افسوس که اهالی تاکنون در پرورش باغات و گرفتن محصول و تزئید حاصلات قدیمی راه ترقی نیپیموده‌اند؛ بهر نحو که از تیاکان خودشان دیده‌اند همان است. از فن زراعت و حراثت بکلی بیخبرند. در این اواخر چند نفر از ارامنه بومی و روس بدین معنی، یعنی به غفلت اهالی این ملک، پی برده هر کدام با اندک سرمایه بدانجا آمدند و در ظرف اندک مدتی، از معاملات خشکبار، صاحب‌کروار شده‌اند و صاحبان اسلاک مملکت مزدورشان.»<sup>۲</sup>

در دریاچه ارومیه جزیره‌ای است کوچک که در آن جزیره عمارتی ساخته شده است. به نظر ابراهیم بیگ، ممکن است در آن جزیره معدنی وجود داشته باشد. همین موضوع فکر او را بطرف وجود معادن در ایران می‌کشانند و از عدم توجه عموم به کار استخراج معادن شکایت می‌کند: «دور نیست که در آن جزیره بعضی معادن هم پیدا شود، اما یقین است که تاکنون هیچکس بدان خیال نیفتاده و در پی جستجوی آنچنان چیزی برنیامده است. حکومت ایران ابتدا به امثال این کارها، که سبب احیای ملک و ملت است، اعتنا ندارد. کیست که اوقات عزیز خود را به امید یافتن معدن صرف کاوش زمین کند. جنگل مازندران را که در عالم نظیرش کمتر یافت می‌شود در مقابل اندک وجهی به دست غولان خارجه سپرده‌اند که به تیشه بیداد زیروزبر کنند. احدی نیست که در پی استخلاص آن گنج خداداد برآید؛ تا چه رسد به معادن که در دل زمین نهفته است.»<sup>۳</sup>

در تبریز، یعنی «حاکم نشینی» آذربایجان، ابراهیم بیگ بمناسبت آنکه آن شهر در آن زمان اهمیت خاص بازرگانی داشته بیشتر توقف می‌کند، و در این توقف طولانی، فرصت مباحثه بیشتر دارد و در آنجاست که عمده مطالب و نظرهای خود را اظهار می‌دارد. دوستی راهنمای اوست. با آن دوست، به دیدن بازارها و کاروانسراها می‌رود و با اوست که به مذاکره می‌پردازد

۱. همان. ص ۱۳۹.

۲. همان. ص ۱۳۷.

۳. همان. ص ۱۵۵.

و نظرهای اقتصادی خود را اظهار می‌دارد، چه: «باندکی ملاحظه معلوم شد که در این شهر تجارت عمده هست و مردم هم به تجارت مایلند. ولی چه سود که همه استعنه خارجه است از استعنه داخلی نشانی دیده نمی‌شد مگر در بعضی جاهای گوشه و کنار که آنهم عیارت از تنباکو، و حنا و چیت همدان و چادر شب یزد و کرباس نایب بود. آنوقت فکر کردم که شیاطین فرنگستان به قوت علم و صنعت، همه ساله، چقدر پول از این مملکت بیرون می‌کشند.

پرسیدم، برادر اگر چه مملکت شما را چنانکه شاید و باید هنوز ندیده‌ام اما از ازدحام بازار و جمعیت مترددین معلوم می‌شود شهر بزرگی است. حال بگوئید بینم، در این شهر هیچ کوبپانی و شرکتهای بزرگ هست یا نه؟ گفت: ابدآ کوبپانی و فلان نیست. گفتم: عجب عالمی است؛ در شهری بدین پایه بزرگی چگونه می‌شود کوبپانی نباشد. امروز معاملات بزازی و خرازی و بقالی با دست تنها از پیش نمی‌رود تا چه رسد به تجارت. آیا این مردمان باوجود اینهمه روابط تجارتنی با خارجه، به چه سبب به منافع شرکتهای بزرگ و کوبپانیها، پی نبرده‌اند. گفت: تبریزیان را شما نمی‌شناسید. اینان همه تمام «یک من» هستند در میانشان هرگز «نیم من» پیدا نمی‌شود که پنج نفری یکجا جمع شده یکی را برای خودشان رئیس قرار داده بدستکاری همدیگر کار بزرگی را از پیش ببرند.»<sup>۱</sup>

مذاکرات ابراهیم بیک با دوست او در تبریز، طولانی است و بسیاری مسایل گوناگون مورد بحث قرار می‌گیرد و همه جا ابراهیم بیک از بدی اوضاع اظهار تأثر می‌کند. درباره معاملات در بازار سؤال می‌کند، دوست او جواب می‌دهد: «بسیار بد و پریشان. گفتم: چرا؟ گفت: هزار سبب دارد، اما بدتر از همه این پول سیاه و تفاوت همه روزه آن است که کسبه و فقرای ملت را بالمره از پای در انداخته همه را خراب نمود. گذشته از آن، پول نقره را هم امروز می‌بینی چهارتومان و نیمش یک لیر است، و فردا پنج تومانش. معرکه است ضرر و خسارتی را که از این روی بیچاره تجار می‌کشند.»<sup>۲</sup>

آنگاه ابراهیم بیک موضوع ایجاد صنعت و حمایت از مصنوعات داخلی را به میان می‌کشد و در اینجا بازرگانان شهر تبریز را که عموماً به کار ورود کالای بیگانه و فروش آن اشتغال دارند مورد انتقاد و سرزنش قرار می‌دهد: «گفتم: خیلی خوب، در صورتیکه ثروت هم دارند چرا با همدیگر شراکت کرده یک فابریک کرباس بافی در وطن خودشان احداث نمی‌کنند که مردگانشان را بدان کفن کنند. یا فابریک چیت سازی بیاورند یا شمع کافوری و یا ماشین قندسازی درست نمایند که بیشتر از ده قریه و امثال آن فایده ببرند. چرا اینهمه رشته‌های منافع را گذاشته، به رقابت همدیگر، مشق احتکاری می‌کنند که خون فقرای ملت را به شیشه گرفته از آن راه، به کسب ثروت و سامان پردازند. اینان که شما به نام تاجر یاد می‌کنید و من هم معاملات تجارتنی ایشان را تا یک درجه دیدم، تاجر نیستند؛ سردوران فرنگانند و بلکه دشمنان خودشان هستند. زیرا که همه ساله، به دامن، نفوذ مملکت را باد کرده به همالک خارجه می‌دیزند و در مقابل، استعنه قلب و ناپایداری فرنگستان را به هزارگونه زحمت و مشقت بر خودشان حمل کرده

۱. همان، ص ۱۲۵-۱۶۹.

۲. همان، ص ۱۲۰.

به وطن نقل می‌دهند. اگر حسابی در میان باشد، در پایان سال، معلوم می‌شود که کروورها پول وطن را که مایه تعیش دائمی هموطنان است این بی سروشان بدستهای خودشان برده در خارجه، به هزار مدهاته و چالوسی، به دامن اجانب می‌ریزند و در عوض، گیاه یابانها را بجای مسوجات حریری، خریده به خورد هموطنان بی‌علم و بیخبر می‌دهند.<sup>۱</sup>

ابراهیم بیک از تجملی که در خانه‌های بازرگانان تبریز دیده است، ستحیر می‌شود و فکر می‌کند چگونه این تجمل معمول شده و برای چه؟ آنگاه چشم و همچشمی و رقابت را اساس آن می‌یابد و از عاقبت بیفرجام آن اندیشیده و این حال را چنین وصف می‌کند: «باری، ما را به احترام صاحب‌خانه، چند جای معتبر دعوت کرده به نام ما مجالس مهمانی آراستند. بر حسب وعده، هر شب، به‌جایی می‌رویم. خانه‌های بسیار عالی، اطاقهای خیلی مزین و با شکوه. همه‌جا اسباب بلورین است که چیده‌اند. آدمی به هر اطاق که داخل شد، از کثرت چراغها و تابش اسباب بلورین چشمش خیره می‌شود. از سقف هر اطاقی چلچراغهای بزرگ گرانهای شاه‌نشان و شیرو خورشید نشان و دیوار کوبیهای رنگارنگ آویزان است. در خانه‌های تجار تبریز از تجملات آنچه به‌خیال آید دیده می‌شود. از ظروف چینی و سرقلیانه‌های طلا و نقره و اسباب سفره چندان هست که مافوق ندارد. راستی، عقل حیران و خیال سرگشته احاطه این تجملات است. سبب این هم رقابتی است که از چند سال به این طرف، در میان تجار این مملکت افتاده است. واضح است که این وضع متجملانه با تجارت منافات کلی دارد. این سرمشق، هرکس که باشد، مزاداد ملامت و نفرین است؛ زیرا که از آن روز، می‌بینیم در تبریز چراغ هیچ خانواده تجارتنی تا صبح افروخته نیست و در نیمه‌شب افسرده است.»<sup>۲</sup>

نتیجه‌ای که ابراهیم بیک از سیاحت خود در ایران می‌گیرد، این است که: «در هیچ بلادی، آثار ترقیات و تمایل به تمدن» به‌نظر او نیامده، و می‌گوید: «یکی از این انبوه مردم، که علی‌الاکثر صاحبان اسلک هم هستند، هیچگاهی بدین خیال نیفتاده‌اند که از مملکت همسایه، یک ماشین خرمکوبی یا یک داس ماشیندار برای درو کردن غله یا اینکه یک ماشین گندم پاک‌کن برای نمونه خریده بیاورند، در مزارع و دهات خودشان بکار وادارند تا محسنات آنها را به‌رأی‌العین ملاحظه کنند. در تمامی این مملکت، از شهرهای بزرگ گرفته تا قصبات و قریه‌ها، دودکش یک ماشین فابریکی دیده نمی‌شود... در هیچ نقطه، کومپانی و بانک که نمونه ترقی و تمدن است، مشهود نیست.»<sup>۳</sup>

سیاحتنامه ابراهیم بیک از کتبی است که، در زمان انتشار خود، بسیار در اذهان عامه تأثیر داشته است. صرف نظر از جنبه سیاسی کتاب و توجه دادن مردم به اصول آزادی و متوجه ساختن دولت و حکومت به‌وظایف خود، از نظر اقتصادی، اثر کتاب زین‌العابدین مراغه‌ای در آماده ساختن فکر مردم ایران و توجه آنها به کارهای صنعتی و امور اقتصادی مربوط به پیشرفت صنعت، فوق‌العاده بوده است. مراغه‌ای در سرتاسر کتاب خود، از تشکیل «کمپانیها و ایجاد

۱. همان، ص ۱۶۱.

۲. همان، ص ۱۶۳.

۳. همان، ص ۱۹۲-۱۹۳.

شرکت» برای گردآوری سرمایه و «تزیید تجارت مملکت» و بالنتیجه «ثروت عمومی» و «ایجاد راههای شوسه» برای «توسیع دایرة تجارت» و مخصوصاً «ایجاد راه آهن» بحث می کند و لزوم تأسیس «دارالصنایع» را متذکر می گردد.

در خصوص وسیله مبادلات و پول، ایجاد بانکها و حفظ موازنه پرداختها را بعنوان «دخل و خرج وطن» لازم می شمرد و در لزوم انتشار اسکناس بعنوان «پول کاغذی» بحث می کند.

بحث اساسی زین العابدین مراغه ای مربوط است به ایجاد و لزوم تأسیس همه نوع کارخانه از پارچه بافی و قندسازی و غیره و مخصوصاً ماشینی کردن زراعت.

بطور کلی، نظر اصلی زین العابدین مراغه ای ایجاد یک سازمان صحیح صنعتی و لوازم آن، در کشور می باشد.<sup>۱</sup>

«سیدجمال الدین واعظ، به سال ۱۲۷۹ هجری قمری (۱۸۶۲ میلادی) متولد شد. وی از آزادیخواهان بنام ایران است و در دوره انقلاب مشروطیت، با خطابه هایی که در مساجد ایراد می نمود، مردم را در راه بدست آوردن اصول آزادی، تشویق و ترغیب می کرد.

سیدجمال الدین به سال ۱۳۲۶ هجری قمری (۱۹۰۸ میلادی)، توسط عمال استبداد، قتل رسید.

سید جمال الدین، از وعاظ بسیار مشهور است، و خطابه های او، در اذهان مردم تأثیر بسیار داشته.<sup>۲</sup> او البته از آگاهان علم اقتصاد نبوده است، ولی از آنجایی که آگاه ساختن مردم را وظیفه خود می دانسته، در هر مورد مطالبعاتی می کرده، و در رساله ای به نام لباس التقوی نوشته که اصول نظرهای او، درباره راهنمایی مردم، بسوی یک اقتصاد سالم در آن تشریح شده است. این رساله به سال ۱۳۱۸ هجری قمری (۱۹۰۰ میلادی) یعنی شش سال قبل از طلوع مشروطیت در ایران، برشته تحریر درآمده.

رساله لباس التقوی برای اعلام و تبلیغ و ترویج تشکیل دو شرکت بزرگ، یکی کمپانی مسعودیه و دیگری شرکت اسلامی، در اصفهان، نوشته شده و در این رساله، علاوه بر لزوم حمایت و مشارکت در تشکیل آن دو شرکت، سید جمال الدین اظهار امیدواری می نماید که در سایر شهرهای ایران نیز شرکتهایی تشکیل شود و امور اقتصادی مانند خط آهن و غیره، توسط این شرکتها عملی گردد.

از آنجایی که سید جمال الدین جنبه روحانیت داشته است، انتشار رساله لباس التقوی

۱. حسن سبا، «دو یادداشت کوتاه درباره دو کتاب (میاحتناهاة ابراهیم بیك)» (مقاله) مجلة تحقیقات اقتصادی، ص ۲۹۹-۲۹۱ (به اختصار).

۲. لباس التقوی، رقی، چاپ سنگی، شیراز، ۱۳۱۸ قمری به اهتمام اعتمادالسلطان، خط لطفاله انجوی شیرازی (داش).

۳. مواظف سیدجمال الدین در روزنامه الجمال که در تهران به سال ۱۳۲۵ هجری قمری تأسیس شده بود، منتشر می شد؛ برای توضیح بیشتر، رجوع شود به محمد صدر هاشم، قادیخ چراپید و مجلات ایران.



در بین مردم، تأثیر فراوان نموده و در حقیقت از نوشته‌هایی است که در ایجاد فکر صنعتی شدن ایران دخالت داشته است.

سیدجمال‌الدین در رسالهٔ لہاس التقری مطالبی را که بیان کرده است کاملاً بسبک اهل منبر است. مطالب او پیوستگی منطقی ندارد ولی آنچه را که برای بیان مقصود خویش لازم می‌داند، اظهار می‌کند. سید معتقد است که اجتماع باید دانا باشد و بر پایه و اساس آیهٔ شریفهٔ «هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون»<sup>۱</sup> اجتماعی را کاسکار می‌داند که به جنبهٔ علم و دانایی آراسته باشد؛ و صراحتاً اظهار می‌دارد که «در اینگونه سریان و جریان که در فیض بیداری و بینایی و موهبت هشیاری و دانایی از مردم وطن و افراد ملت ما مشاهده می‌شود، چه بشارت‌هاست بر این که عاقبت سعید است و پایان شب سیاه، سفید»<sup>۲</sup>

لذا ملت از نتیجهٔ علم و دانایی، به فلاح و رستگاری، راهنمایی می‌شود. جای تردید نیست که باید راهنمایی مردم را بطرف سعادت سوق دهند و راه پیشرفت و ترقی اقتصادی را به آنها بنمایانند. و او معتقد است که در خمیرهٔ مردم هم‌زمان خود این خصیصه وجود دارد؛ و می‌گوید: «می‌توانیم از هم اکنون، خبر دهیم و باکمال اطمینان قلب، ادعا کنیم که یک روزی خواهد آمد که نهال شرافت مال که امروزه تازه تازه و جسته‌جسته مقلان و خیرخواهان وطن می‌نشانند، قد یفرزد و ریشه محکم نماید و شاخ و برگ بهم زند و به همه جا سایه بيفکند و رفته رفته درختی برومند و تنومند و همایون‌گردد تا بعد از ما فرزندان ما در سایهٔ آن درخت، رخت برند و از شاخهٔ آن برخوردارند. و اگر چنانچه در این دوره ابنای وطن عزیز ما به خیال ترقی و پیشرفت کار و بازار خویش افتاده‌اند یک‌عمر دوام‌کنند؛ ایران به حال اول خود برگردد، از دول متمدنهٔ مسمولهٔ عالم محسوب شود»<sup>۳</sup> و از آنجایی که به نظر او، تمام ملت متحد می‌باشند و همهٔ مردم اجزاء یک خانه، یک انجمن، یک حوزه می‌باشند لذا بدون تردید، چنانچه افراد یک ملت «بواسطهٔ بیکاری و بی‌صنعتی، همه پریشان روزگار و آشفته بازار و از شدت احتیاج قدرت تدارک ما محتاج نداشته باشند»<sup>۴</sup> وضع چنین ملتی بسیار ناگوار است، و شیرازهٔ امور آنها از هم گسیخته می‌باشد و این بیکاری و بی‌صنعتی برای آن جامعه بسیار خطرناک است؛ و چنین ملتی باید انتظار هرگونه بلا و ناراحتی را داشته باشد.

«برای رفع احتیاجات مردم و رهانیدن آنها از چنگال فقر و نادانی و ایجاد یک زندگانی سرفه، عواملی باید ایجاد نمود که مردم را از چنگال فقر و تهیدستی نجات خواهد داد و از آن بالاتر، ننگ احتیاج به‌خادج و خادجی را، احساس نخواهد کرد؛ و آنچه بلا برسر انسان می‌آید از احتیاج است و آنچه راحت می‌بیند از استغناست»<sup>۵</sup>

اینک بینیم منظور اساسی از تقویت بنیهٔ اقتصاد ملی چیست؟ این تقویت چنانچه بنحو صحیح انجام پذیرد و در نتیجهٔ آن مردم از ننگ احتیاج نجات یابند، دولت نیز مقتدر می‌شود، و

۱. لہاس التقری، ص ۱۳۷ قرآن. سورة الزمر (۳۹) آیه ۱۲.

۲. لہاس التقری، پیشین. ص ۱۳.

۳. همان. ص ۱۴.

۴. همان. ص ۲۵.

۵. همان. ص ۳۹.

حاصل این اقتدار آن خواهد بود که آمال ملی انجام پذیرد و به این نحو، رسوخ اجانب در امور ملی مسدود می‌گردد. چه، منظور اجانب، استعمار اقتصادی و سیاسی کشورهای ضعیف و ناتوان از طرف کشورهای قویست می‌باشد.

اما راه بدست آوردن ثروت و ازدیاد قدرت و توانایی ملک و ملت چیست؟

در نوشته خود، سید جمال‌الدین واعظ، راه از دیاد ثروت را از نویسنده روزنامه ثریا<sup>۱</sup> اقتباس می‌کند و می‌نویسد: «الحق، برتر و بالاتر از این سخن نمی‌شود»<sup>۲</sup> و این راه به عقیده این دو نویسنده، اول زراعت، دوم صناعت و سوم تجارت است، و اگر این سه امر در مملکتی ترقی کند، ملت و دولت قرین سعادت و اقبال می‌شود؛ و در خلال همین سطور است که لزوم دخالت دولت را متذکر شده. به عقیده آنها برای ایجاد ثروت ملی، دولت باید عنوان رهبر اقتصادی به خود بگیرد.

اما بهترین عامل پیشرفت اقتصاد، تجارت است و رعایت صنف بازرگانان بر دولت فرض است؛ چه زراعت و صناعت بدون عامل بازرگانی ترقی نمی‌کند و صنف تاجر است که باعث رواج این دو می‌گردد. صنعتگر ممکن است چیزی را اختراع کند ولی اختراع او بدون واسطه تاجر بدون مصرف می‌ماند. تاجر آنچه را صنعتگر بزحمت ایجاد و اختراع کرد، می‌خرد و او را بدین وسیله تشویق و کمک می‌نماید. صنعتگر چون دید مصتوع او خریدار یافته است، تشویق می‌شود و کوشش می‌کند، و باز اختراع و تولید می‌کند و ساخته و پرداخته خود را مهتر و کاملتر از پیش می‌سازد و به این ترتیب، صنعت بوسیله تاجر که واسطه فروش صنعت است ترقی می‌کند. لذا هرچه دانسته تجارت وسیعتر باشد، اعتبار دولت، ازدیاد ثروت ملی بیشتر و افتخار ملت والاتر است.

البته منظور از اعتبار دولت این نیست که دولت در خزانه خود همیشه پول نقد آماده و حاضر برای به کار انداختن قروض خود داشته باشد بلکه منظور تمول ملت است. در این مورد، دولت انگلستان را مثال می‌آورد که دولت مقروض است ولی ملت «هر یک بقدر خویش، دارای ثروت کامله هستند»<sup>۳</sup>

«دولت انگلستان سیاست استعماری خود را نیز بوسیله تجارت اعمال کرده؛ نه تنها

۱. روزنامه ثریا در قاهره (مصر) تأسیس و انتشار یافته و بند در تهران و سپس در کاشان منتشر شده است. مدیریت روزنامه در مصر با میرزا علی‌محمدخان کاشانی بوده و نخستین شماره این روزنامه در روز شنبه ۱۴ جمادی‌الآخر ۱۳۱۶ قمری (۲۹ اکتبر ۱۸۹۸ میلادی) انتشار یافته است. این روزنامه مرام خویش را چنین شرح می‌دهد: «ثریا روزنامه‌ایست که از هر گونه رقاب و یوآبیکگی و سیاسی و صنایع و ادبیات و تجارت و غیره بحث می‌کند و نیز مقالاتی که نافع به حال دولت باشد، طبع و نشر می‌نماید».

از شماره ۲۷ سال دوم، امور روزنامه ثریا بعهده سید فرج‌الله تاجر کاشانی مقیم مصر واگذار شد و همین شخص روزنامه را در تهران و کاشان برای دفعه دوم و سوم منتشر نمود. سید فرج‌الله در ابتدای امر، با علی‌محمد کاشانی همکاری می‌نمود و از سال دوم، امور روزنامه کاملاً به او واگذار شد. روزنامه ثریا از سال ۱۳۲۱ تا سال ۱۳۲۷ قمری در تهران منتشر شد، و از آن تاریخ به بعد، دوشهر کاشان انتشار یافته (برای توضیح بیشتر درباره روزنامه ثریا رجوع شود به: محمد صدق‌اشمی، تاریخ‌چوایید و مجلات ایران.

۲. لباس‌التقوی، پیشین، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۴۶.

ثروت مردم انگلیس از راه تجارت بدست آمده بلکه غالب کشورهای را که انگلستان به تصرف در آورده از راه تجارت متصرف شده. کشور وسیع هندوستان به اعانت کمپانی هند شرقی، به دست انگلستان افتاده، لذا اتباع ملت ایران نیز باید در راه توسعه تجارت بکوشند و دولت مروج و مشوق آنها قرار گیرد.

و اما تجارتی مضر ثمر خواهد بود و برآورده شدن نیات خیر را تضمین خواهد کرد که بطریق شرکت باشد و شرکت فواید بسیار دارد.

اول، این که اگر ضرری به شرکت وارد آید شرکت ورشکست نمی شود و حتی به صاحبان سهام نیز ضرر هنگفتی وارد نمی آید و مثالی می آورد که چنانچه شرکتی باشد صاحب یک میلیون سرمایه باشد، با صد هزار سهم، چنانچه صد هزار تومان به او ضرر وارد آید، به هر صاحب سهم فقط یک تومان ضرر خواهد خورد و تمام صاحبان سهم فوراً می توانند یک تومان از مال خود به شرکت مساعده بپردازند؛ ولی چنانچه چنین ضرری به یک شخص بخورد، لطمه بزرگی به او وارد آمده و چنانچه چنین ضرری مکرر شود، دیگر تحمل برای او ممکن نیست و بالمآل ورشکست خواهد شد.

دوم، آن که در شرکت چنانچه چند نفر از صاحبان سهام و یا رئیس و سرگوس فوت نمایند، البته شرکت بافوت آنها منحل نمی شود، و آنچه زحمت کشیده شده از بین نمی رود و چون مخصوصاً امر تجارت به دوام وابستگی دارد، شرکت پایدار می ماند و آن امر تجارت باز برقرار خواهد بود.

سوم، آن که در شرکت، منافع خاص یک نفر نمی باشد و سود شرکت به نسبت سهام، بین صاحبان سهام تقسیم می شود و همه از آن برخوردار می شوند؛ لذا باین ترتیب، از سرمایه های بسیار کوچک می توان استفاده های بسیار بزرگ کرد گذشته از این، بواسطه سودهایی که شرکت خواهد برد، ممکن است قیمت سهام بالا رود و آنکس که صاحب سبلی جزئی بوده دارای ثروتی قابل ملاحظه گردد.<sup>۱</sup>

و اما شرکت برای چه سوزی باید تشکیل گردد؟

نخست ایجاد کارخانه—زیرا شیوع کارخانه ها باعث رفع احتیاج از اجانب است، و چون صنوعات در داخل کشور تهیه گردد، تمام عوایدی که از انسداد راه اجانب به کشور حاصل می شود فراهم خواهد شد و مردم از فقر و تنگسستی و گدایی رهایی می یابند.<sup>۲</sup> و فقرای وطن که بواسطه بیکاری، همه از شدت پریشانی به تنگدی و سؤال، زندگانی می کنند و برای بدست آوردن نان، مرتکب زشت ترین معاصی می گردند، بآبودن کارخانه های فراوان، از راه و ممر مشروع و کسب حلال، روزگار بسر خواهند برد و هست و نیست مملکت که برای بدست آوردن کالاها از خارج به کشورهای بیگانه سرازیر می گردد، در مملکت خواهد ماند و بواسطه تولید بیشتر، کلیه احتیاجات در خود کشور مرتفع می گردد و مردم روی آسایش و فراوانی را خواهند دید.<sup>۳</sup>

۱. همان. ص ۴۳.

۲ و ۳. دك. همان. ص ۵۰.

دیگر ایجاد راه آهن— سید جمال الدین اغلب خرابیها را بواسطه نبودن «خط شمندرف» (راه آهن) می دانند. او می گوید، اگر راه آهن موجود بود، خیلی اصلاحات در کارها می شد و هرگز اهالی کشور دچار گرانی و قحطی نمی شدند و کلیه مایحتاج به این گرانی نبود.<sup>۱</sup>

سید جمال الدین لزوم حمایت دولت را از صنایع متذکر می گردد و واجب می داند که دولت اسباب ترقی را به هر وسیله، اعم از تشویق و مساعدت، عملی کند و برای آنکه این راهها عملی گردد، حمایت از صنایع را یک نوع وظیفه مذهبی و مساعدت تلقی نماید.<sup>۲</sup> و چون احتیاج به اجانب یک نوع اسارت واقعی است، باید از راه درست و ایجاد اقتصاد سالم و رفع نیازمندیهای کشور، بوسیله ایجاد صنایع و به کارگماردن اشخاص بیکار به کارهای مولد، وابستگی اقتصادی به اجانب را که برای هرملتی خطرناک می باشد از بین ببرد.<sup>۳</sup>

اجانب در کشورهای عقب مانده، هر روز در صدد بدست آوردن امتیازی هستند و مجموع همین امتیازات است که بنیه اقتصاد کشور را تشکیل می دهد، و زمانی که کلیه این منابع حیاتی در دست اجانب افتاد، دیگر خونی در رگهای یک ملت جاری نخواهد بود. زیرا آنها یک روز تشکیل یک بانک می دهند، روز دیگر امتیاز راه شومس می گیرند، یک وقت احداث مریضخانه می کنند «یکوقت، بنای معلم خانه گذارده معلم مشفق می شوند»<sup>۴</sup> و به این ترتیب، کلیه امور فکری و اقتصادی را تحت تسلط خویش در آورده یک کشور را مستعمره واقعی می سازند.

البته یک سملکت از نظر احتیاجات خود، چنانچه این احتیاجات در داخل کشور مرتفع نشود، محتاج خواهد بود و این احتیاج انسان را مجبور می سازد که از هر راه باشد رفع آن را بنماید و ساده ترین راه، رو آوردن به بازارهای خارجی است. پس، شرط اول دوام و بقای آزادی اقتصادی و بالنتیجه آزادی سیاسی و فکری هر ملت، «رفع احتیاج ظاهری و باطنی و صوری و معنوی از ملت دیگر است.»<sup>۵</sup> اغلب احتیاجات صوری است و تصویری رود بدون داشتن مصنوعات، احتیاجات زندگانی نخست دشوار می شود؛ و حال آن که این تصویری بسیار باطل است؛ چنانچه راه ورود استعماری به کشور بسته شود، چنانچه در سالهای قبل نیز همین بوده است، مردم مایحتاج خود را تهیه کرده و ننگ احتیاج به اجانب را تحمل نخواهند نمود. یک اقتصاد خاص، بخودی خود، برای کشور حاصل خواهد شد و مصنوعات خارج ولو آنکه به ظاهر زیباتر و یا مرغوبتر باشد ولی آنچه در داخل و به دست خود مردم فراهم گردد، شایسته تر برای مردمی آزاد و توانا خواهد بود.

چنانچه یک کشور خود احتیاجات خود را مرتفع نماید، ثروت مملکت به خارج از مملکت انتقال نخواهد یافت و بوسیله همین سرمایه می توان ایجاد کارخانه های داخلی کرد. لذا باید اول قناعت کرد و به آنچه پزداخته صنعت ناقص است اکتفا نمود و چون در نتیجه این صرفه جوییها و پس اندازها، سرمایه ها در داخل گرد می آید، می توان انواع کارخانه ها و صنایع داخلی

۱. رک: همان، ص ۱۹.

۲. رک: همان، ص ۲۲.

۳. همان، ص ۲۷.

۴. همان، ص ۳۰-۳۹.

کامل ایجاد کرد و در نتیجه نه تنها ترویج صنعت داخلی خواهد شد بلکه فقر و تنگدستی و ناتوانی اقتصادی از بین برداشته می‌شود و چرخهای اقتصاد سلطنت برآه می‌افتد و کلیه صنایع در راه پیشرفت قدم برمی‌دارند. خلاصه آن که قناعت فعلی موجب مزید ثروت می‌شود و زیادی ثروت باعث پیشرفت. تا مردم فقیرند، بهیچ قسم، نمی‌توانند از ننگ احتیاج نجات یابند؛ و چون صاحب ثروت شدند، با کمال اقتدار، افکار صحیح خود را به موقع اجرا می‌گذارند، و هیچ سدی محکمتر از سد ثروت برای انسداد راه اجانب و دخالت آنها در امور یک کشور نیست.<sup>۱</sup>

چنانچه مردم کشور کلیه شرایط را بجا آورند و بوسیله قناعت و صرفه‌جویی و گردآوردن پس‌انداز، سرمایه‌های جزئی را بوسیله تجمع آنها در بانکها به کار اندازند، تردیدی نیست که صنایع داخلی کشور ترقی خواهد نمود و روز بروز، ساخته‌ها و پرداخته‌ها رو به ازدیاد خواهد گذارد. اما در این صورت، مسکن است بیگانگان که منافع خویش را در خطری ببینند و ملاحظه کنند که دیگر نمی‌توانند کالاهای خود را در چنین کشوری به فروش برسانند، در این اندیشه می‌افتند که صنایع کشوری را به وسایل مسکن از بین ببرند. ساده‌ترین راه، فروش اجناس مشابه، به بهای نازل، در چنین کشوری است.

البته مثال این قبیل موارد، در تاریخ اقتصاد دنیا بسیار است، و مکرر شاهد این واقعه بوده‌ایم که یکی از کشورها برای تخریب صنایع کشوری، دست به فروش ارزان کالاهای مشابه زده و پس از آنکه کارخانه‌های کشور مورد نظر را ورشکست ساخته و آنها را از پای در آورد بعداً بهای کالاهای خود را اضافه نموده و جبران مافات کرده است.

در این قبیل موارد، وظیفه دولت است که به حمایت صنایع داخلی برخیزد و «رجال دولت بر تشیید این بنا و استحکام این بنیه»<sup>۲</sup> همت بگمارند.

سیدجمال‌الدین انیدوار بوده است و حتی از عموم هموطنان استدعا نموده است «که رساله لباس‌التقوی را به کودکان و اطفال کوچک بدهند تا در مکاتب بجای کتب مرسومه، این رساله را فراگیرند.»<sup>۳</sup> و به این ترتیب، افکار آن‌ها آماده درک واقعیات اقتصادی گردد.

سیدجمال‌الدین اصفهانی در رساله لباس‌التقوی به دو کتاب اساسی در تاریخ مباحث اقتصادی ایران نظر داشته است: یکی، حقایق‌الصنایع میرفردرسانی، و دیگری اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی.

در ذیل رساله لباس‌التقوی، سیدجمال‌الدین مقاله‌ای را که در روز اجتماع شرکت اسلامی در حضور علماء و رؤسای روحانی و ارکان رجال و اعیان تجار و عموم اصناف قرائت کرده است درج نموده و در ذیل آن، اظهار داشته، این «مجملی از فضیلت حرفت و صناعت و تجارت و مذمت بیکاری است.»<sup>۴</sup> مطالب حقایق‌الصنایع و همچنین اخلاق ناصری را نقل نموده و عقاید اظهار شده در این دو کتاب را ستوده و مردم را به قبول و تبعیت از آن آراء و عقاید تشویق و تحریص کرده است.<sup>۵</sup>

۱. همان، ص ۴۲. ۲. همان، ص ۱۱. ۳. همان، ص ۱۶. ۴. همان، ص ۵۲.

۵. محسن صبا، دو یادداشت کوتاه درباره دو کتاب لباس‌التقوی، (مقاله) مجله تحقیقات اقتصادی،

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

# فصل دهم

افکار و اندیشه‌های اقتصادی در غرب

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد



برای آنکه به علل انحطاط و عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی ایران و دیگر ملل شرق در یکی دو قرن اخیر واقف گردیم، ناچار باید نگاهی به غرب افکنیم و سیر تکاملی جوامع غربی را اجمالاً مورد مطالعه قرار دهیم:

تقریباً در همان دورانی که زرتشت اندیشه‌های اقتصادی و اجتماعی خود را در ایران تبلیغ می‌کرد (حدود قرن ششم قبل از میلاد)، در یونان، از برکت کار بردگان و رشد نسبی فعالیت‌های کشاورزی و تولیدی و بازرگانی، بسط و شکفتگی بیسابقه‌ای در حیات اقتصادی و فکری یونانیان پدید آمد. در این دوره، دریانوردان یونان با کشتیهایی که با پارو و بادبان و با بکمک هردو حرکت می‌کردند، به فعالیت‌های تجاری می‌پرداختند. بازرگانان یونان روغن زیتون، شراب و سایر کالاهای یونان و آسیای صغیر را به مناطق دیگر حمل می‌کردند و با غلات، برده، فلزات و سایر مواد مورد احتیاج مبادله و معاوضه می‌کردند.

بدین ترتیب، از قرن‌ها پیش از میلاد مسیح، در یونان، تجارت مانند یک واسطه ضروری بین دو تولیدکننده بوجود آمد. بازرگانان این منطقه، پس از چندی، بجای معاملات تهاتری و مبادله جنس به جنس، پول مسکوک را وسیله معامله قرار دادند و تولیدکننده محصولش را بیش از پیش در اختیار خود درآورد.

پس از آنکه پول، فرمانروای بازار شد، کم‌کم موضوع قرض، تفریل و ربا بوجود آمد. عده‌ای به حکم احتیاج، زمین خود را فروختند. رشد فعالیت‌های بازرگانی و تکامل مالکیت و رواج رباخواری، سبب پیدایی معاملات شرطی و رهنی گردید. بتدریج، طبقه ناچیزی از مردم، در پناه تجارت و معامله، ثروت کلانی کسب کردند، و عده زیادی، در نتیجه استثمار شدید مالکین و ارباب صنایع و فروش اراضی خود، به خیل بینوایان پیوستند.

تجار، از برکت پول سرشاری که بدست آورده بودند کشتیهای بزرگی ساختند. کالاهای گوناگون از قبیل پارچه‌های پشمی ظریف، زینت‌آلات و اسلحه و غیره به مصر، فنیقیه و سایر مناطق صادر کردند. از این دوره، در اثر بهره‌کشی و استثمار شدید غلامان، و محروم کردن عده‌ای از مردم آزاد از حقوق اجتماعی، اختلاف و کشمکش طبقاتی در محیط یونان آشکار شد. در یونان آن روز، کار کردن ننگی عظیم بود. نه تنها طبقه اشراف بلکه طبقه آزاد فقیر، به حکم سنن اجتماعی، تن بکار نمی‌دادند، و از دولت حقوق می‌گرفتند. در نتیجه، لفظ غلامان بودند که وسایل معیشت

همه را فراهم می‌کردند. چون این طبقه و طبقه آزاد فقیر، که اکثریت مردم یونان را تشکیل می‌دادند، از زندگی اقتصادی و روش حکومت ناراضی بودند، در هرفرصتی، به‌جنگ با اقلیت می‌پرداختند. بهمین علت، همیشه محیط اجتماعی یونان متشنج و آماده انقلاب بود.

«تئوریسین مشهور آلمانی، موسوم به انگلس<sup>۱</sup> (۱۸۹۵-۱۸۲۰ میلادی)، در کتاب خود بنام مبدأ خانواده، مالکیت شخصی و دولت، سیر تکاملی مالکیت را، در این دوره، در چند جمله خلاصه می‌کند:

تجارت مانند یک واسطه لازم الوجود بین دو تولیدکننده بوجود آمد و به‌دوشیدن هر دو طرف مشغول شد. از آن وقت بعد، یک طبقه «پارازیت» یعنی انگل جامعه بنام «تاجر» بوجود آمد و مقدار زیادی از ثروت عمومی را به‌خود منحصر کرد.

تجارت برای راه انداختن چرخهای خود، به پول مسکوک احتیاج دارد. پول برای بازرگانان بهترین وسیله‌ای است که بتواند تولیدکننده و محصولش را همیشه در دست خود داشته باشند. پول، ارباب و صاحب تمام مال التجاره‌ها، آن‌چیزی که با قدرت‌سحار خود در هر لحظه قابل تبدیل به محبوبترین و مطلوبترین سواهب و خواستنیهای دنیا است بوجود آمده بود. هر کس پول داشت، آقای دنیا و ارباب تولیدکنندگان بود. این پول در دست کی بود؟ در دست قاجار.

انگلس اضافه می‌کند: پس از تعویض جنس و مال التجاره در مقابل پول، کم‌کم موضوع قرض و تنزیل و ربا نیز بوجود آمد و از آن زمان، زمین، علاوه برداشتن قابلیت فروش، مانند تضمینی در مقابل پول بکار رفت. همینکه مالکیت افراد بر زمینها محرز گردید، موضوع رهن و بیع شرطی نیز فوراً اختراع شد.

انگلس همچنین می‌گوید: تکامل مالکیت، در جامعه‌های آن دوره، تغییرات فوری و شگفتی را باعث شد. توسعه تجارت و رواج پول و رباخواری، مالکیت زمین و رهن و معاملات شرطی، سبب شد که تمول و پول در میان طبقه معدودی از مردم تمرکز یابد؛ و این تمرکز پول بسرعت عجیبی، باعث فقر توده مردم و ازدیاد عده بیچارگان شد (صفحه ۲۶۶-۲۶۷).<sup>۲</sup>

در همین دوره، جمعی از متفکرین و صاحب‌نظران، نظیر افلاطون و شاگرد وی ارسطو، آراء و نظریاتی برای حل مشکلات اجتماعی و اقتصادی ابراز کردند؛ ولی این نظریات هرگز دسکراتیک و مبتنی بر منافع تمام یا اکثریت مردم نبود، بلکه نظریات اقتصادی افلاطون و ارسطو بیشتر برای حفظ موقعیت «مردمان آزاد» بود. با اینکه افلاطون در کتاب جمهوری و قوانین، از زندگی اشتراکی سخن گفته و برای اصلاح زندگی اجتماعی پیشنهاد کرده است که شعرا تبعید شوند، و عموم مردم تحت تربیت سخت قرار گیرند، و ثروت و زنان از انحصار عده‌ای معدود خارج شوند؛ معذک وی طرفدار جدی حفظ موقعیت طبقات است. چه او می‌گوید: هدف دولت باید این باشد که مناسبات بین اصناف و طبقات را حفظ کند و نگذارد غلامی در صف پیشه‌وری وارد شود، و یا پیشه‌وری در صف تجار درآید.

فیلسین شاله جامعه خیالی افلاطون را چنین توصیف می‌کند: «حکومت برای برآوردن

1. Engels

۲. فیلسین شاه، ناربخ مالکیت، ترجمه نوری طاهری، ص ۱۹-۱۸.

نیازمندیهای مردم بوجود می‌آید. فرد برای ادامه زندگی خود، به دیگران نیاز دارد تا، به یاری آنان، منزل داشته باشد؛ غذا بخورد؛ لباس داشته باشد؛ حمایت و حفاظت شود. تمام مردم، از روز تولد، با خصایص و استعدادهای مختلف بوجود می‌آیند. دولت باید بادر نظرگرفتن وضع طبقات، کارها را میان اهالی شهر تقسیم کند. مردم باید به سه طبقه تقسیم شوند: کشاورزان و صنعتگران، چنگجویان، و کارمندان دولت. طبقه اول باید تابع طبقه دوم و طبقه دوم باید زیر نظر طبقه سوم باشند.

در این اجتماع، که از نظر سیاسی، هر طبقه زیر نظر و تسلط طبقه دیگر است، نباید تسلط اداری به تسلط اقتصادی تبدیل گردد، بلکه منافع مادی باید میان مردم بطور تساوی تقسیم شود. همانطور که ثروت باید بین مردم مشترک باشد، زنان و بچه‌ها نیز مال همه است. بمنظور تولید نسل و تکثیر افراد مملکت، دولت به مردان و زنان اجازه آمیزش می‌دهد. بچه‌هایی که بوجود می‌آیند به شیرخوارگاههای عمومی سپرده می‌شوند و بوسیله دایگانی غیر از مادران خود بزرگ شده، در دبستانهای همگانی پرورش می‌یابند. زمانی که ثروت و زن و فرزند عمومی و مال همه باشد، غم و شادی نیز میان مردم به تساوی تقسیم می‌شود.<sup>۱</sup>

به نظر آندره پیتز «موضوع خانواده بحقیقت، همیشه مزاحم کار سوسیالیستها، از افلاطون گرفته تا لنین و وارثان و اخلاف آنان، بوده است. بدین دلیل که هرکس از خانواده سخن گوید، از وراثت سخن گفته و آنکس که از وراثت سخن به میان آورد، بیش و کم از ارث سخن رانده است. خانواده واسطه و میانجی بین فرد و اجتماع و شهر است.

... افلاطون در «گفتگوی» دوم سیاسی خود، تحت عنوان قوانین، که قریب بیست سال بعد نگاشته، آن نظرها و عقاید ایده‌آلیستی و خیالپورانه خود را سخت تعدیل کرده است.

وی خانواده و تا حدودی مالکیت فردی را استقرار مجدد می‌بخشد. معذکک، همین نظرات نیز بهمان اندازه نظریات پیشین وی، ضد سرمایه‌داری است و طرفدار مداخله دولت؛ و ازدولت‌شهر می‌خواهد که زمین را بصورت قطعات یکسان بخش کند و اسواول منقول افراد را نیز محدود نماید و وام دادن با ربح را منع و تحریم کند و غیره.<sup>۲</sup>

بعد از افلاطون، نظریات اقتصادی شاگرد او، ارسطو، نیز شایان توجه است. او برخلاف استاد خود، مردی واقع‌گرا و حقیقت‌بین بود. بهمین جهت، با جامعه سوسیالیستی افلاطون روی موافق نشان نداد. به نظر او «بشر در زندگی به مال و ثروت بهنجیاج است و ابتدا آن را بطور ساده و طبیعی از آب و خاک تحصیل می‌کرده. کم کم، مال فراوان شد و معاوضه پیش آمد. و چون دامنه مبادلات وسعت گرفت، به زندگی اجتماعی فساد راه یافت. مشکلات معاوضه منتهی به اختراع نقود شد، و مسأله ارزش و بهای اجناس و بازرگانی و صرافانی و مریحه و ربا و کارگری و کارفرمایی و مزدوری پیش آمد، و مردم از زندگی ساده خود دور شدند و به تمییش و تنفن افتادند. بهترین اشکال اجتماع، به نظر ارسطو، این است که دول، کم وسعت و کم جمعیت و

۱. همان. ص ۲۲-۲۱ (به اختصار).

۲. آندره پیتز، *تاریخ اقتصادی* (بررسی در روابط نهادهای اقتصادی و تعولات تمدن بشری). ترجمه سید

مرکب از ملاکان و فلاحان باشند، و از این جمع، آزادگان صاحب زندگی و زن و فرزند بوده بفرات، به کسب معرفت پردازند و، زیر دست خود، بندگانی داشته باشند که حوائج زندگی را فراهم سازند. ارسطو بندگان را همسطح بهائم و بمنزله آلات و ادوات، بشمار می آورد.<sup>۱</sup>

قطع نظر از اندیشه های ارتجاعی ارسطو در حق بردگان، از لحاظ اقتصادی، افکار ارسطو قابل توجه است. او اقتصاد پولی و ربح را در ۲۴ قرن پیش محکوم می کند و می گوید: «هدف اقتصاد طبیعی این است که به انسان غذا بدهد و زندگی بمقتضای طبیعت را برای او مقدور سازد. عکس اقتصاد طبیعی، «اقتصاد پولی» است که مقصودش انباشتن پول است... همین اقتصاد پولی آدمی را برده و اسیر می سازد؛ مسخ و مشوش می کند و بصورت چیزی که دیگر آدمی نیست، درمی آورد و او را مطیع امر و متقاد ماده می گرداند.

ارسطو نخستین کسی است که ارزش استعمال (ذهنی) و ارزش مبادله (تجاری) را تشخیص می دهد؛ چیزی که بعنوان فردی و شخصی به من هدیه شود، در نظر من، ارزش بسیار دارد (ذهنی) ولی، در بازار دادوستد، بیش از شیء مشابه ارزش ندارد.

بقول ارسطو، بازرگان هیچ تولید نمی کند؛ بنابراین، فعالیت او صرفاً «سوداگرانه» است، و سودی که می برد نا مشروع و برخلاف حق و عدالت. این نظر همان عقیده و مشرب «بیخاصلی مبادله» است که در سده های میانه نیز ادامه می یابد تا به فیزیوکراتها و مارکس می رسد.

از جانب دیگر، محکومیت وام یا بهره است که مخالف طبیعت تلقی شده است. پول، به خودی خود، فرزندانی نمی زاید. این عبارت عین اصطلاح خود ارسطوست... به این ترتیب، ارسطو کمونیسم اموال و اشخاص را مردود می شمارد و خانواده و تا حدودی مالکیت فردی را احیاء می کند. به نظر ارسطو، دولت باید حدود عدالت را رعایت کند و مالکیت را محدود سازد. کوتاه سخن: آیین اقتصادی او نیز بگردار مذهب اقتصادی افلاطون، مشرب است اقتصادی

سبئی بر بنیاد اصول اخلاقی و دولتخواهانه.<sup>۲</sup>

در میان مکاتب فلسفی یونان قدیم، رواقیون با دیدی وسیع و انسانی، به افراد بشر می لگریستند. پیروان این مکتب می کوشیدند تا دوابی برای دردهای اجتماعی پیدا کنند. زنون (در حدود ۳۱۰ پیش از میلاد از یک جمهوریست جهانی، بر پایه برابری مساوات، سخن می گوید. به نظر عده ای از افراد این مکتب، رژیم بردگی باید از بین برود. نباید بین غلام و آزاد اختلافی وجود داشته باشد. باید کاری کرد که کلیه اقوام و سلسله عالم، از هر طبقه و نژاد، از حقوق و مزایای اجتماعی، بطور یکساں برخوردار شوند. به این ترتیب، رواقیون بجای دموکراسی برای طبقات ممتاز، حمایت خود را بر دموکراسی و آزادی عموم افراد بشر اعلام کردند.

سبازرات طبقاتی در روم، سبازرات یونان، جریان داشت. «بطوریکه پل ژیرو، از روی یکی از خطابه های سیسرون نقل می کند، املاک دم فقط میان دو هزار مالک عمده تقسیم شده بود؛ در صورتی که در آن که نسبت به روم جمعیتش خیلی کمتر است، در آن زمان پانزده هزار مالک عمده وجود داشت.

۱. محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اقطاب، ص ۴۹.

۲. تاریخ اقتصادی (بررسی در راس نهادها...)، پیشین، ص ۸-۲ (به اختصار).

یک شکل دیگر ثروت، که بخلاف یونان در روم، عمومیت داشت، جمع‌آوری اموال منقول بخصوص پول نقد بود. پس از آنکه شکل اولیه تجارت یعنی تعویض جنس به جنس منسوخ شد، تعویض جنس در مقابل وزن معینی از فلزات معمول گردید؛ مثلاً در مقابل فلانقدر جنس، فلان مقدار مس می‌دادند که این مس باز قابل تعویض به جنس دیگری بود. چون این طریق معامله اشکالاتی ایجاد می‌کرد، کم‌کم، دولت دخالت کرد و بعضی فلزات مثل مس را بصورت مسکوک درآورد. از این دوره، هرافسان نقشی بانک (۱۱ انجمام می‌دادند. کار عمده آنان قرض دادن، تنزیل گرفتن، سفته پذیرفتن و برات دادن بود. سیاست استعماری و توسعه‌طلبی روم بسیار خشن بود. بیگاری و استثمار بطرز وحشیانه صورت می‌گرفت. در نتیجه توسعه مستعمرات، جیب فرمانداران و حکام و صندوق صرافان و بانکداران از پول پر می‌شد. به قول پل ژیریو، حکام و مأمورین مستعمرات، حتی شرافتمندترین و نجیب‌ترین آنها، درآمدهای هنگفتی داشتند. مثلاً «سیسرون» خطیب مشهور، فقط یک سال به فرمانداری سیسیل منصوب شد. در حالی که مردم سیسیل چندان ثروتمند نبودند و خود سیسرون مرد ظالمی نبود، با این حال، پس از یکسال، ۴۸۰ هزار فرانک طلا درآمد پیدا کرد. پس از آن، پل ژیریو اضافه می‌کند که فرماندار نجیب و دادگر فقط به دریافت هدایا قناعت می‌کند؛ ولی عده‌ای دیگر از حکام خونخوار، از این فرصت، که تنها یک مرتبه در زندگی برایشان دست می‌دهد، بی‌نهایت سوءاستفاده می‌کردند.

به‌گفته توتین<sup>۱</sup> در کتاب اقتصاد کهن، منشاء سرمایه‌داری رومی را باید در مکیدن شیره جان ملت‌های زبردست و لخت کردن دسته جمعی آنان جستجو کرد. با این حال، توده مردم ایتالیا بهیچوجه، در دوشیدن مستعمرات و استثمار ملت‌های مغلوب شرکتی نداشتند. بین دارایی اغنیاء فقیران تفاوت از زمین تا آسمان بود. در روم قدیم، مانند یونان، فقیران تلاش می‌کردند بلکه وضع مشقت‌بار خود را اندکی بهتر کنند.»<sup>۲</sup>

برای آنکه به‌اوضاع اجتماعی و اقتصادی مردم آن دوران واقف گردیم، باید سطح زندگی و اسکانات مادی طبقات مختلف را در ایتالیا مورد مطالعه قرار دهیم. در زمان امپراتوری آگوست، طبقات ممتاز در میدان سربخ و دیگر مناطق اعیان‌نشین در شرایط مساعدی زندگی می‌کردند. کاخ‌های شهری و ویلاهای آنان مجهز به وسایل آسایش بود «خانه‌های ایشان خصوصاً در شهرستان‌های سرد شمالی، غالباً پنجره شیشه‌ای و لوله آب و یک طرز بدوی دستگاه حرارت مرکزی داشت که هوای گرم را از میان لوله‌های سفالی به داخل اتاقها می‌داد. بعضی از این شهرنشینان دولت‌مند چنان حریص و خشن بودند که در مجالس ضیافت کارشان به حرکات جنون‌آمیز می‌رسید، و در مجالس مهمانی، پس از صرف یک غذا، عمداً شکم خود را خالی می‌کردند تا غذای دوم را بیشتر بخورند.

اما دهقانان امپراتوری وسایل آسایش محدودی داشتند و توده مردم در شهرها، در خانه‌های سست که از چوب ساخته شده بود، زندگی می‌کردند که اکثر شش یا هفت طبقه بود.

1. Toutin

۲. تادریخ مالکیت، پیشین، ص ۲۲-۲۰ (به‌اختصار).

گزارشی، دربارهٔ وضع املاک روم چنین می‌گوید: «ساختمان خانه‌ها، در نتیجهٔ حریق و فروش متوالی، لاینقطع ادامه دارد... خریداران مدام خانه‌ها را خراب می‌کنند و خانه تازه را به سلیقهٔ خود می‌سازند...» با وجود ادارهٔ آتش‌نشانی و قانون ساختمان که اوگوست وضع کرد، خانه‌های سست و لرزان باز هم در روم زیاد ساخته می‌شد و خیلی زیاد آتش می‌گرفت و می‌سوخت.

بینوایان که مسکن مناسبی نداشتند، بیشتر اوقات، از کار مرتب و ثابت نیز بی‌نصیب بودند. وقتی صلح رومی به اوج اقتدار خود رسیده بود، آنطوری که حدس زده می‌شد، نیمی از جمعیت پایتخت، نان رایگان می‌گرفتند. در سایر شهرهای امپراتوری، وضع به این سختی نبود. باین وصف، شک نیست که امپراتوری روم هیچوقت نتوانست مسألهٔ بیکاری را حل کند، و عدهٔ زیادی از مردم، همواره از خیریهٔ دولت استفاده می‌کردند. «امپراتوری روم نیز، مانند دولت‌های هلنی، فاصلهٔ زیادی بین سطح زندگی دولتمندان و بینوایان موجود بود؛ اما امپراتوری، حمام رایگان و «سیرک» رایگان را بصورت مسابقات فراوان ارا به‌رانان و نبردهای گلاادیاتورها، در اختیار تمام اتباع از فقیر و غنی می‌گذاشت، اما شرط‌بندی در مسابقات، آن اندک پولی را هم که فقرا داشتند از چنگشان بیرون می‌کشید. مسابقات زورآزمایی در «کولوسوم» که در آن بسیاری از گلاادیاتورها می‌مردند، جنبهٔ خشونت زمامداران رومی را آشکار می‌ساخت.»<sup>۱</sup>

راجع به‌علل انحطاط امپراتوری روم از (۲۸۴-۱۸۰ میلادی) صاحب‌نظران غربی، نظریات مختلفی ابراز کرده‌اند ولی کمتر به‌علل اقتصادی و استعماری شدید طبقات محروم و ابتدایی بودن طرز تولید توجه کرده‌اند: «بحران اجتماعی و اقتصادی امپراتوری تاحدی در نتیجهٔ هرج و مرج نظامی و در نتیجهٔ تقلیل متولدان که تعداد جمعیت و شماره مالیات‌دهندگان را کاهش می‌داد؛ و شاید در نتیجهٔ خشکسالی طولانی در شمال آفریقا بود که اراضی حاصلخیز غلات را خشکانید. اضافه‌برآن، روم بواسطهٔ عقب ماندگی کشاورزی خود، صدمه دید، طرق جدید برای کشت و زرع، گاه‌به‌گاه، کشف می‌شد اما کشاورزان در بکاربردن آنها مسامحه می‌کردند. بالاخره قوهٔ خرید غیرکافی توده‌های مردم و سطح نازل زندگی ایشان، از ترقی روم جلوگیری کرد و موجبات فقر امپراتوری را فراهم آورد.

در اواخر قرن هیجدهم، ادوارد گیبون، مورخ تعلقی انگلیسی، در کتاب مشهور خود، انحطاط و سقوط امپراتوری روم، در پیرامون علل انحطاط نوشت: «در تراژدی سقوط روم، شخص بدکار، همانا مسیحیت بوده است.» از آن زمان تاکنون، پیروان گیبون مدعی شده‌اند، که هرچه اشاعهٔ مسیحیت در قلمرو امپراتوری افزون‌تر شد، روح مدنی رومیان بیشتر کشته شد. ابن کیش توجه مردم را به زندگی پس از مرگ جلب کرد و از مالیات و خدمت نظام و سایر تکالیفی که نسبت به دولت زمینی داشتند غافل ماندند.»<sup>۲</sup>

در این که مسیحیت توجه مردم را به زندگی آن جهانی جلب کرده است تردیدی نیست؛

۱. کریه بریتون و دیگران، تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق. ترجمهٔ پرویز داریوش، ج ۱، ص ۱۰۲-۱۰۳ (به‌اختصار).

۲. همان، ص ۱۰۶-۱۰۵ (به‌اختصار).

زیرا در انجیل سعی و تلاش و مبارزه در راه تأمین وسایل زندگی مادی و جنگ با ستمگران و متجاوزان مطلقاً منع شده است: «در تورات گفته شده است چشم را به عوض چشم، دندان را در عوض دندان تصاص کنید اما من (یعنی عیسی) به شما می‌گویم، در مقابل آدم فاسد و شریر «مقاومت نودید» ... اندیشه مدارید که چه خوردید و چه آشامید و یا چه پوشید، سرغان نه‌سی کارند و نه‌سی دوزند و نه ذخیره می‌کنند...»<sup>۱</sup>

باین حال، نباید این تعالیم را علت اصلی سقوط امپراتوری انگاشت؛ زیرا مردم دنبال منافع مادی خود می‌روند و هیچ دستور مذهبی و اخلاقی قادر نیست بشر را بکلی از توجه به امور مادی بازدارد. اکنون قرن‌هاست که اروپاییان و امریکاییان، ظاهراً به مسیحیت گرویده‌اند، ولی عملاً به هیچیک از تعالیم عرفانی انجیل عمل نمی‌کنند. بنابراین، برخلاف نظریه گیبون، باید علل سقوط امپراتوری روم را، در غلط بودن نظام اقتصادی و اجتماعی و استثمار وحشیانه اکثریت مردم جستجو کرد، نه در اشاعه مسیحیت.

از روم قدیم، فکر و اندیشه اقتصادی جالبی بیادگار نمانده است آنچه مسلم است در روم قدیم مانند یونان، بین پاتریسین‌ها و ویلین‌ها که زمینهای خود را از کف داده بودند و از جهات مختلف مورد تجاوز قرار می‌گرفتند همیشه اختلاف و مبارزه طبقاتی برقرار بود. تیرپوس که نماینده طبقات محروم بود، برای حفظ منافع اقتصادی عامه، پیشنهاد کرد که:

۱. حدود املاک یک خانواده ب میزان معینی، محدود گردد، و هیچکس زائد بر هزار جریب رومی نداشته باشد.

۲. به کشاورزانی که زمین خود را از کف داده‌اند، بار دیگر زمین داده شود.

۳. به بینوایان رومی به قیمتی نازل، همراه ۳-۴ لیتر گندم داده شود.

۴. به کلیه طوایف لاتین و بعضی از ایتالیایی‌های دیگر، حق شهروندی داده شود.

تیرپوس در پاسخ اعتراضات اغنیاء، در پشت تریبون، چنین گفت: حتی حیواناتی که در سرزمین ایتالیا وجود دارند، پناهگاهی برای خود دارند و در غار یا شکاف کوه مسکن می‌کنند؛ و حال آنکه مردم محروم ایتالیا که برای این سرزمین جان خود را فدا می‌کنند، فقط از هوا و روشنائی استفاده می‌کنند. این مردم با زن و اطفال خود حیران و سرگردان از این سوبه‌آن سو می‌روند. این که فرماندهان پسر بازان، در سیدانهای جنگ می‌گویند که برای خود آب و خاک و مقابر و معابد خانواده خود بکوشید و از جان خود نهراسید، سخنی دروغ است. بلی، این بیچارگان که به سیدان جنگ می‌روند و کشته می‌شوند، بخاطر حفظ ثروت و مال و لذت دیگران است. آنها صاحب یک وجب زمین در قلمرو مملکت نیستند.<sup>۲</sup>

با اینکه در روم از لحاظ اقتصادی، صاحب نظری ظهور نکرده است ولی سازمان حکومتی و اداری و نظم و نسق باستانی روم قابل توجه است. دیوکلسین<sup>۳</sup>، امپراتور روم در ۳۰۱ قبل از میلاد، بموجب فرمانی چند، سعی کرد با تورم مالی و افزایش روزافزون قیمتها مبارزه کند ولی

۱. عهد جدید، (انجیل متی) ص ۶.

۲. دیک، هارتارد، حیات مردان نامی، ترجمه رضا مشایخ، ج ۴، ص ۸۷-۷۴.

سیاست اقتصادی او چون مبنای علمی نداشت بی نتیجه ماند.

### تضاد طبقاتی بین یهودیان

در میان ملل باستانی، مطالعه در حیات اقتصادی قوم بنی اسرائیل نیز جالب است. بین این قوم، مالکیت زمین میان همه مشترک بود ولی گله حیوانات، ملک خصوصی افراد یا خانواده‌ها بشمار می‌رفت. «گوسفند ثروت اصلی بدویان است؛ زیرا، آنها را بوسیله کره و لبنیات خود غذا می‌دهد؛ با پشم و کرک، لباس آنان را تأمین می‌کند؛ حتی چادری که در آن مسکن می‌کنند، از مو پشم بز و گوسفند بافته می‌شود. در انجیل، وقتی از ثروت شخصی صحبت می‌شود فقط به‌عده گوسفندان او اشاره می‌رود. با اینکه بین این قوم عده‌ای گوسفند فراوان داشتند، این اسر مانع نمی‌شد که بین افراد، برابری و تساوی برقرار باشد.» لود<sup>۱</sup> اظهار می‌دارد که بین این چادرنشینان، فقیرترین افراد باغی‌ترین آنان برابر است. همه یک نوع غذا می‌خوردند، همه زندگی ساده‌ای دارند، همه همان لباس خشن دامی پوشند و چادرو اثاثشان کاملاً نظیر یکدیگر است. ثروت یک فرد برای او نفوذی ایجاد نمی‌کند؛ فقط آنکه متمول‌تر است می‌تواند از عده زیادتری مهمان، پذیرایی کند. در میان آنان، ثروت نقطه اتکاء شخصیت نیست؛ زیرا بسی ممکن است که تمام گوسفندان دولت‌مندی مانند ایوب، بوسیله قبیله دشمن بغارت رود، و شخصی که در هفت آسمان یک ستاره ندارد، با چپاول گله دشمن، صاحب مال و مکت شود.

پس از آنکه موسی، خدای واحد، یعنی «یهوه» را معبود و حامی تمام قوم بنی اسرائیل قرار داد، یهوه اندک‌اندک، اختیارات خدایان محلی را به‌خود اختصاص داد و زمینی را که ملک طلق خود می‌شمرد، میان ملت موسی تقسیم کرد و گفت: «هر کس آنچه را نصیب و قسمت برایش تعیین کرده مالک می‌شود [تورات، سفر اعداد].»

به‌نظر لود، به‌نسبت آرامش و امنیت قابل ملاحظه‌ای که در سراسر کشور حکمفرما بود، کشاورزان زرنگ‌تر و قابل‌تر توانستند کم‌کم ثروتی بیندوزند و قلمرو خود را وسعت بخشند. پس از آنکه رژیم سلطنت برقرار شد یک‌نوع اشراف منشی میان نظامیان و اطرافیان شاه پیدا شد؛ و این عده بسبب نزدیکی به‌مقام سلطنت و دریافت حقوق و انعام و همچنین چپاول و غارت در جنگها، ثروت و مکتی بهم زدند. مناصب و مأموریت‌های دولتی برای مأمورین پادشاه ممرعایدی و درآمد خوبی بود؛ زیرا رسم مشرق‌زمینیان این است که هیچ مرئوسی با دست خالی و بدون پرداخت (شوه) نمی‌تواند از رئیس خود انتظار مرهمتی داشته باشد.<sup>۲</sup>

به‌خصوص از عهد سلیمان (قرن دهم قبل از میلاد)، زندگی آن وضع بدوی و ساده خود را از دست داد. بزرگان برای خود قصرهای زمستانی و کاخهای یتلاقی ترتیب دادند، روی سخته‌ها لمیدند و با آهنگ دف و چنگ مطربان، همه روزه به‌تناول غذاهای گوستی و شراب شغول شدند. زنهای خود را با انواع لباس و زینتهای مجلل و گرانبها می‌آراستند...

برای آنکه اغنیا بتوانند محل این مخارج گزاف را تأمین کنند، روزبروز، برفشار خود به‌فقراسی افزودند. چون مأمورین و قضات از میان گروه متمولین انتخاب می‌شدند، با داشتن قدرت، تا



می‌توانستند، حق ضعفا و بیوه زنان و یتیمان و کودکان صغیر بی‌دفاع را، به نفع خود، پایمال می‌کردند. باربجهای سنگین و زیاد، به افراد طبقه پایین قرض می‌دادند و چون شخص مقروض سرموعد قادر به پرداخت قرض خود نبود، زمین مالک و اسوا و مصادره می‌گردید و او را با فرزندانش به غلامی می‌فروختند.

بدین ترتیب پندریج، خرده مالکین از بین رفتند و تمام کشور تبدیل به اسلاک وسیع و بزرگی شد که فقط به‌عده معدودی تعلق داشت.<sup>۱</sup>

در نتیجه اعتراض شدید طبقات محروم در قرن نهم، تعدیلی نسبی در حیات مردم پدید آمد و مقرر گردید «غلامان اگر یهودی باشند، می‌توانند پس از ۶ سال خدمتگزاری، آزاد شوند. طلبکار نباید برای وصول طلب خود به بدهکار فقیر فشار بیاورد. اگر کسی پالتوی خود را نزد کسی برهن بگذارد و شب چیزی نداشته باشد که او را از سرما محفوظ دارد، طلبکار باید پالتوی گروهی را در اختیار بدهکار بگذارد، و هر هفت سال یک مرتبه، مالک باید از کاشت و عواید زمین خود صرف‌نظر کند و اجازه دهد برداشت آن سال به «عیت تعلق داشته باشد»<sup>۲</sup> عده‌ای پیشنهاد کردند، طبق دستور یهوه، زمینها تقسیم شوند ولی این نظریه رد شد. در چنین شرایط دشواری، جمعی از متفکرین و خیرخواهان که به نام «پیاسبران شهرت یافته‌اند، بسختی، به روش ظالمانه مالکان بزرگ اعتراض کردند. عاموس، که نخست چوپانی ساده بود، گفت:

«عدالت باید مانند چشمه زاینده و خشک نشدنی، همیشه جریان داشته باشد».

عاموس طبقه متمولین را که بر تخت عاج تکیه می‌زنند و با بهترین عطریات بدن خود را می‌شویند و از بره و گوساله‌ای که از گله بینوایان ربوده‌اند خوراک می‌خورند، نکوهش می‌کند و با وضوح تمام، اظهار می‌دارد که زندگی مجلل یک طبقه حتماً در نتیجه فقر و بینوایی طبقه دیگر تأمین می‌شود: «بوسیله باج و خراجی که شما از گندم بیچارگان دریافت می‌دارید، عمارات قشنگی برپا می‌کنید... فقرا خود را اغنیا هستند و اغنیا بینوایان را چون گاد می‌دهند. به عقیده «ندان»، این اولین ندایی بود که بمنظور حمایت از عوام، برخاست و به گوش دنیا رسید.

سایر نیک‌اندیشان، به عبارات دیگر، به‌ستمگران زمان اعتراض کردند. از جمله ازائی<sup>۳</sup> با صراحت گفت: «خدایان کسانی را که پیوسته بهلوی خانه خود خانه دیگری می‌سازند و به‌مزرعه خود مزرعه دیگری می‌افزایند و خود را ارباب دیگران می‌نامند و برای فقیران جایی باقی نمی‌گذارند، به لعنت ابدی گرفتار می‌کنند... ازائی دوم، منتظر روزی است که صلح و عدالت در جهان مستقر گردد... دیگر کسی رنج نبرد برای آنکه خوشی دیگری را تأمین کند، و کسی زراعت نکند. برای آنکه دیگری محصولش را برگیرد»<sup>۴</sup>

این مظالم و بی‌عدالتیها، کمابیش پس از اشاعه مسیحیت و استقرار اصول سلوک الطوایفی

دوام یافت.

در دوره قرون وسطی، هر تیولدار و مالک بزرگی در قلمرو خود پادشاه کوچکی محسوب

۱. همان، ص ۴.

۲. رك، همان، ص ۲۷.

۱. Esai [Esau?]

۳. رك، همان، ص ۲۷.

می‌شود.» به قول گیزو، مورخ قرن نوزدهم (۱۸۷۴-۱۷۸۷)، ملوک الطوائفی یک نوع حکومتی است که در آن حکومت مالک و ارباب جای حکومت پادشاه را می‌گیرد.

نجباء و تیولداران، سالار و خدایگان خوانده می‌شوند. بینظمی و آشفتگی اوضاع اجتماعی و اقتصادی از مختصات این رژیم است. آنها که ثروتمندتر و با نفوذترند، به مالکان کوچک ریاست و حکومت می‌کنند. معمولاً از یک صاحب زمین ساده تا صاحب کاخ پادشاه، یک خط زنجیر و سلسله مراتب مشاهده می‌شود. اصول ظالمانه بردگی در دوره قرون وسطی، همچنان باقی ماند، و چنانکه دیدیم، مسیحیت قلم نسخ بر این اصول ظالمانه نکشید و بلکه در کتاب مقدس، به غلامان توصیه شده است که برای همیشه بنده بمانند و با صدق و وفاداری، به ارباب خود خدمت کنند و در ضمن به اربابان توصیه می‌شود که با بردگان خوشرفتاری کنند.

در دوره قرون وسطی، برخلاف عصر بردگی، صاحب برده برجان و مال برده تسلط ندارد بلکه غلام در این دوره به نام «سرف»، فردی است وابسته به زمین؛ در حقیقت جزئی از ملک محسوب می‌شود. اگر برده فرار کند، اربابش حق دارد او را مانند گوسفندی که از گله فرار کرده است دنبال کند و با زور دوباره به کارش بگمارد. ارباب در این دوره، حق کشتن غلام را ندارد ولی در استثمار او مختار است.

مذهب مسیح، بطور کلی، اختلاف طبقاتی را امری طبیعی می‌شمارد و می‌گوید: خدا خود خواسته است که بعضی از بندگانش آقا و برخی بنده باشند. با گذشت زمان و تکامل وسایل تولیدی، اندک اندک، وضع بردگان بهتر شد. کشف طریقه جدید شخم بوسیله اسب و سایر حیوانات قوی، کاملاً وضع و شرایط زندگی مادی بشر را تغییر داد.

در زمان قدیم، برای شخم زمین، یک چشم بند به چشم اسب می‌بستند، بعد آن را دور گردنش می‌پیچیدند و آهن شخم‌زنی را بدنباله این بند اتصال می‌دادند بطوریکه حیوان بیچاره، هرچه قوت زیادتری برای کشیدن خیش مصرف می‌کرد، آن بند محکمتر به گردنش می‌پیچید و غالباً او را خفه می‌کرد. بعلت همین نقص فنی، کار خیش و اسب و گاو را «انسانها یعنی برده‌ها» انجام می‌دادند. ولی از قرن دهم، گاو آهن و خیشها از نظر فنی کامل‌تر شدند، در نتیجه از کار توان‌فرسا و شاق انسانها کاسته شد و کارهای سنگین کشاورزی بوسیله چهارپایان قوی انجام می‌گرفت.<sup>۱</sup>

در تمام دوره قرون وسطی، کلیسای کاتولیک عملاً سنگر ظلم و استبداد بود؛ یعنی کشیشان و قسیسان خود از اربابان و تیولداران و تابع مقام سلطنت بشمار می‌رفتند و صاحب املاک و بنده و مباشر بودند. در قرن چهارم، آمبرواز (۳۹۷-۳۴۰) به روش ستمگران اعتراض می‌کند و اعلام می‌دارد که طبیعت حق مالکیت را برای همه بطور مشترک قرار داده ولی زور و قدرت این حق را اختصاصی کرده است.

اندکی پس از اوسنت آگوستن (۴۳۰-۳۵۴) اظهار می‌کند: «خداوند مالک مطلق عالم آفرینش است و فقط او می‌تواند هرچه را که مایل است به مخلوق خود ارزانی دارد. مالکیت بندگان خدا، نسبی و بسته به میل خداوند است. خدا به مردم اجازه می‌دهد که از

نعمتهای او حسن استفاده کنند نه سوءاستفاده... بعضی از کافر کیشان، مانند سانی مذهبیان، بطور کلی از طلا و نقره بیزاری جسته‌اند. مسلماً این گروه خطا می‌کنند؛ زیرا طلا و نقره بنفسه بد نیستند، فقط نباید بداستعمال شوند. خداوند به مردم ثروت و مال بخشیده تا آن را برای درک عوالم روحانی به‌صرف برسانند. کسانی که بکمک بخت و اقبال، به دولت و مالی رسیده‌اند، اگر اراده خداوندی را بشناسند و بدانند او زمین را برای استفاده تمام مردم آفریده و آفتاب تابنده و باران رحمت بیدریغ را بتساوی، به غنی و فقیر می‌افشانند، هنگامی که ستمگری افراد انسانی، یا شرایط مخصوص زندگی، سبب شود همه افراد به یک اندازه از نعمتهای رایگان خداوند برخوردار نشوند، توانگران باید از ذخیره خود، به آنان ببخشند و ثروت‌گذران را صرف بدست آوردن دل آنان کنند؛ و اگر این فریضه را بجای آورند، دولت و سعادت دنیا و آخرت نصیب آنان خواهد شد، و در زمره ارواح جاویدان قرار خواهند گرفت. در این جمله‌ها آثاری از روح تساوی طلبی دیده می‌شود—همچنین در جمله‌های زیر: ثروت خصوصی همیشه بیان مردم مایه نزاعها و تحقیرها و مخالفتها، جنگها، گناها و بیمدالتیها و قتل و کشتارها بوده است. آیا برسر دارائیهای همگانی هیچوقت موردی برای جدال و منازعه پیدا می‌شود؟ مثلاً خورشید از آن همگان است و نور آفتاب نیز بتساوی بر همه می‌تابد و همه بیک اندازه از آن بهره برمی‌گیرند.

در میان صاحبنظران، این دوره، سن توماس داکن (۱۲۷۴-۱۲۲۶) به نام دین و کلیسا، رسمیت مالکیت خصوصی را اعلام می‌کند، به نظر وی، مالک واقعی جهان، خداست و بندگان مانند یک تیولدار، تنها حق انتفاع و بهره‌برداری از آن اموال را دارند. بنابراین، انسان اصولاً حق دارد از نعمتهایی که برایش خلق شده استفاده کند، و اگر بدان پشت‌پا زند موجودیتی بخطر خواهد افتاد؛ اما انسان باید مقداری از این نعمتها را برای صدقه به بیچارگان تخصیص دهد. وی برای توجیه مالکیت فردی، چنین استدلال می‌کند که چون هر فردی از اموال شخصی خود بیش از اموال عمومی حفاظت می‌کند، مالکیت فردی سبب می‌شود که از ثروت سود بیشتری حاصل شود؛ لیکن نباید فراموش کرد که نعمتهای روی زمین مال همگان است. پس وظیفه او این است که از احسان به دیگران خودداری نکند. اساس زندگی اجتماعی بر تقسیم وظایف و احسان دیاری به یکدیگر گذاشته شده. چون هر کس از نتیجه کار دیگران برخوردار می‌شود، بنابراین، باید از کوششهای جسمانی و روحانی خود به‌پر شدن خزانه عمومی یاری کند، سود و صلاح همگان را از نظر دور ندارد و بر نصیب و قسمت مقدور خود راضی باشد.

بدین ترتیب، سن توماس داکن نابرابری در توزیع ثروت را تأیید می‌کند. در بین افراد بشر، عده‌ای قوی‌ترند، جمعی با هوش‌ترند و عده‌ای بیشتر به درد دیگران می‌رسند. هر طبقه و گروهی، متناسب خدماتش، ارزش دارد.

طبقه کشیشان مأمور حمایت مردم و روابط بین آنها و خداوندند. طبقه نجیب زادگان با سلاح خود، شهرها را حفاظت می‌کنند و بعد، طبقه کاسب و تاجرو صنعتگران و کشاورزان قرار دارند. مسلماً تمام این طبقات در نظر خداوند مساویند؛ لیکن هر فرد باید در همان طبقه‌ای که خداوند برایش مقدر کرده باقی بماند و به خدمت خود ادامه دهد.

نظریات سن توماس داکن، در زمینه طبیعی بودن اختلاف طبقاتی و لزوم حفظ حریم طبقاتی و شروع بودن نابرابری اقتصادی مردم، در قرون بعد، مورد تأیید و استفادهٔ محافظه‌کاران قرار گرفت. داکن مانند ارسطو با رباخواری موافقت نداشت ولی اخذ اجاره بها را تأیید می‌کرد و معتقد بود که یاگذشت زمان «مورد اجاره» در معرض کاهش و خرابی قرار می‌گیرد. بنابراین، برای جبران این وضع مستأجر باید پولی به‌سوجر بپردازد. دورهٔ قرون وسطی که از قرن پنجم پس از میلاد آغاز می‌شود، عصر رکود و انحطاط بشمار می‌رود. صاحبانظران این دوره طولانی هزارساله را به دو بخش تقسیم می‌کنند: بخش نخست، که از قرن پنجم تا دهم پس از میلاد ادامه یافته، با حملهٔ اقوام بربر که از سرزمین ژرمنها و نواحی شمالی هم مرز آسیا به سوی امپراتوری روم روی آوردند، آغاز گشت. هنوز مردم ایتالیا از لطامت این حملهٔ وحشیانه کمر راست نکرده بودند که با حمله‌ای از طرف دیگر، یعنی حملهٔ اعراب از جنوب، مواجه گردیدند. اعراب در حدود سال ۷۳۲ در ناحیهٔ پواتیه<sup>۲</sup> مستقر شدند.

شک نیست که اگر اعراب با مقاومتی روبرو نمی‌شدند، ممکن بود اروپا نیز مسلمان شود، و تازیان، سکنهٔ این قاره را نیز بتدریج، در زیر پرچم اسلام گرد آوردند، و بدنبال آن، مقررات مذهب اسلام نظیر حجاب، نماز، روزه، حج و جهاد و دیگر اصول و سوازی این آیین در اروپا راه یابد. به نظر عمده‌ای از محققان غرب، اگر اعراب پیروز می‌شدند و اروپا مسلمان می‌شد، ملل غرب، در مسیر تاریخی جدیدی قرار می‌گرفتند. ولی مقاومت «شارل مارتل» در ناحیهٔ پواتیه، به این جریان پایان داد. با این حال، حملهٔ اعراب محدودیتهای اقتصادی جدیدی برای کشورهای جنوبی و شرقی اروپا بوجود آورد. مناسبات تجارتمندی بین شرق و غرب با حملهٔ اعراب، متوقف گردید، و آمد و رفت کشتیهای بازرگانان برای مدتی دراز غیرممکن شد. در نتیجه، فعالیتهای اقتصادی که در شهرها جریان داشت، رونق خود را از دست داد و اقتصاد شهری به اقتصاد بسته و محدود روستایی تبدیل گردید. و این سیر فقیرایی تا ظهور جنگهای صلیبی و تجدید مناسبات شرق و غرب ادامه یافت. در فاصلهٔ این دو جریان تاریخی، تحولات اقتصادی و اجتماعی عصر شارلمانی قابل توجه است. در این دوره، بار دیگر، شکفتگی نسبی در اوضاع عمومی پدید آمد. وضع اقتصادی، سیاسی و اداری روبه تحول و تغییر نهاد. تجارت و داد و ستد، نسبت به دوران گذشته، بهتر شد. پول جدیدی به نام لیره (۱/۵ کیلوقره) به جریان افتاد. بین شارلمانی و هارون الرشید با اعزام سفرا و نمایندگان، روابط دوستی برقرار شد.

جنبش شهریگری و نخستین نطفه‌های بورژوازی، که از برکت امنیت و ثبات نسبی در عهد شارلمانی بوجود آمده بود، با حملهٔ نورمانها، بار دیگر، در هم ریخت. و این تهاجم وحشیانه، فنودالیت را جانی نو بخشید. قدرتهای محلی جای حکومت مرکزی را گرفتند. در نتیجه حملهٔ نورمانها، بار دیگر اقتصاد، محدود و بسته شد و تحت تسلط صاحبان اراضی و حوزه‌های حکمروایی (حوزهٔ فرمانروایی ارباب بزرگ و یا کلیسا) قرار گرفت و تابع سلسله مراتب گردید.<sup>۳</sup>

۱. دك همان. ص ۵۲.

2. Poitiers

۳. دك تاریخ اقتصادی (بررسی در روابط اهدای...)، پیشین. ص ۱۸-۱۹.

در زیر سیطرهٔ اربابان، دهقانان بیچیز و بردگان به‌زمین وابسته بودند که با زمین خرید و فروش می‌شدند. با وجود حملهٔ بربرها، اعراب و نورمانها سیر تکاملی تاریخ در غرب متوقف نشد. اقتصاد بسته و محدود، اندک‌اندک، به اقتصاد باز تبدیل شد. وسایل و افزارهای کشاورزی رویه کمال رفت، شرق به یاری غرب آمد و فرهنگ و اندوخته‌های هنری و صنعتی خود را به اروپای در حال رشد آموخت. اروپاییان از اوایل قرن یازدهم ببعده، به‌آماده کردن زمین پرداختند. علفهای هرزه و نباتات بی‌حاصل را کندند و اراضی سوات را احیا کردند. رودخانه‌های لجام گسیخته را، که زمینهای وسیع را تبدیل به باتلاق کرده بود، با سد و بند در اختیار خود درآوردند. در مزارع، کشت‌گندم و جو و ارزن و چاودار و غله شروع شد.

بقول پیر روسو «سایین سالهای ۱۱۰۰ و ۱۳۰۰، تعداد گیاهانی که اهلی شدند و کشت آنها از طرف انسان بطور مداوم انجام می‌گرفت، مرتباً در حال ازدیاد بود.

بازرگانان و سربازانی که به جنگهای صلیبی رفته بودند، با خود، برنج و جو سیاه و پنبه و درخت توت و درخت زردآلو و درخت لیمو و موسیر و بادنجان و آرتیشو همراه می‌آوردند.»

چون کشاورزان کود کافی در اختیار نداشتند، غالباً مدت آیش و استراحت زمین طولانی بود. اندک‌اندک، کشاورزان پیوند درختان میوه‌دار را آموختند و متوجه شدند که اگر شاخه‌های زیادی درختان را از بیخ بکنند، میوه درخت افزایش خواهد یافت. روستاییان در نتیجهٔ سمارت و تجربه، «گاواهن چوبی قدیمی را از نو اصلاح کردند و تیغه فلزی به آن متصل ساختند که زمین را از عمق شکاف می‌داد و نیز خاک برگردانی به‌خیش فلزی متصل ساختند که کلوخ را خرد می‌کرد و کود و علف را با خاک مخلوط می‌ساخت. گاواهن معمولاً بوسیلهٔ یک و یا دو خر به حرکت درمی‌آمد مگر در مواردی که چند کشاورز همسایه متحد می‌شدند و مشترکاً گاو یا اسبی را به این منظور می‌خریدند. بستن گاو به گاواهن بوسیلهٔ یوغی بعمل می‌آمد که بریشانی گاو قرار می‌دادند. در مورد اسب و خر، گردنبندی بکار می‌بردند که دور تا دور گلوئی حیوان را می‌پوشانید.

دو ناحیه از نواحی کرهٔ زمین، بزرگترین نقش را در تاریخ تحول وسایط کشتش و نقلیهٔ زمینی انجام داده‌اند: اول، آسیای جنوب غربی و مخصوصاً ایران؛ دوم، آسیای شمال شرقی. بطور کلی، اهلی کردن اسب و اختراع لگام و مهمیز و گاواهن و ارابه و یوغ گاو و بسیاری چیزهای دیگر را سرهون مردم همین دو ناحیه می‌باشیم.

در حدود قرن دهم میلادی، اروپای لاتین تمام این وسایل تکمیل‌شده را در اختیار داشت. سهم اروپاییان این بود که برخلاف روش مردم عهد عتیق، که اسبها را همراه هم در یک جبهه به‌ارابه می‌بستند، روش بستن دویدو در ردیفهای متوالی را جانشین کردند و برای آنکه بستن اسب را با ارابه‌های اروپایی تطبیق دهند، سابلند را اختراع کردند. به این طریق، قدرت کشتش چندین برابر شد و در نتیجهٔ آن، استعمال گاواهنهایی که خیش آهنی و خاک برگردان داشتند ممکن گردید و ترقی بسیار نصیب فن زراعت شد. از قرن یازدهم، ساختن پلها و

راههای هموار مورد توجه قرار گرفت.<sup>۱</sup>

به نظر آندره پینر، در سده‌های یازدهم و دوازدهم، در نتیجه پیشرفتهای فنی و استیلا نسبی، بار دیگر اقتصاد مبادله ظهور کرد و بازرگانی و پیشه‌وری رونق گرفت و زندگی شهری رو به وسعت نهاد. نخستین مبارزه کشاورزان غارت شده برضد ارباب و اسقف برای کسب آزادی آغاز شد که کمون نامیده می‌شد (کمون عبارت است از اتحاد دهقانان برضد ارباب ستمگر). در این دوره، بورژواها یعنی سوداگران و بازرگانان و صنعتگران، برخلاف فئودالها، روز بروز، موقعیت اقتصادی مناسبتری کسب می‌کردند. تجدید حیات تجارت بزرگ اساساً سرهون جنگهای صلیبی و استقرار مجدد روابط بین شرق و غرب بود. علاوه بر این، رونق و اعتدالی کار بنداری نظیر ونیز، ژن، پیزو و بعدها بندر ماری و غیره به پیشرفت فعالیت‌های اقتصادی و رشد روزافزون بازرگانی بری و بحری افزود.

در نتیجه آمد و رفت بازرگانان بین شرق و غرب، پارچه‌بافی، طلا و نقره‌کاری بر روی آهن و فولاد، کفش‌سازی و قیطان‌بافی از شرق نزدیک به اروپا منتقل شد<sup>۲</sup> و به رونق بازار بورژوازی جوان اروپا کمک کرد. اروپاییان نه تنها مصنوعات و اکتشافات فنی و هنری شرقیان را آموختند بلکه کتب علمی شرقیان و فلاسفه یونانی را به اروپا منتقل کردند، و از ملل اسلامی در زمینه خوراک و پوشاک و اسلحه‌سازی و دیگر امور اجتماعی، نکته‌ها آموختند؛ و این جمله به پیشرفت کار پیشه‌وران و بازرگانان کمک شایان کرد. «سردم شهرها اکنون قدری به حقوق خود پی برده با یکدیگر جمعیت‌های اخوت و نیکوکاری تشکیل دادند یا اصناف و اتحادیه‌ها و شرکت‌هایی تأسیس کردند، و در مقابل قدرت مطلق خوانین سلوک، الطوائف، قدرتهایی بوجود آوردند. اکنون ورق برگشته بود و خوانین و اربابان که احتیاج به پول داشتند. برای آنکه بتوانند چیزی از رعایای خود تحصیل کنند، مجبور بودندگاهی به ایجاد قوانین و موازین جدید رضایت بدهند و برای تجارت معمول امتیازاتی قائل شوند.

کشورهای چین و هند و روسیه و ممالک اطراف دریای بالتیک موجب ازدیاد ثروت سوداگران شدند. اینان از ممالک مزبور ابریشم و انواع ادویه معطر و سنگهای قیمتی و عطریات و مواد رنگین و عاج و صمغ و لاک وارد می‌کردند. اسلحه دسقی و چرم روسیه و عنبر پروس بازار فروش داشت. بازارهای سکاره بزرگی در ناحیه شامپانی<sup>۳</sup> در فرانسه و دره رودخانه رون ایجاد شده بود که ثروتهای مزبور را با شرابیهای فرانسه و پارچه‌های پشمی انگلستان و پارچه‌های نخی هلند و ماهوت فلاندر<sup>۴</sup> معاوضه می‌کردند.<sup>۵</sup>

در این دوره، فکر تأمین آسایش اجتماعی در مغزها راه یافت؛ فن خانه‌سازی ترقی کرد، روشن کردن خانه‌ها بوسیله نوری دود معمول گردید؛ زیرا شمعدانهای پیسوز با شمع مومی جای روغن‌دانهای قدیم و شعله‌های صمغی را گرفت.

۱. همان، ص ۱۲۱-۱۱۷ (به تناوب و اختصار).

۲. دیکه تاریخ اقتصادی (بررسی در روابط اهدای...)، پیشین، ص ۲۱-۲۰.

3. Chompagne

4. Flandres

۵. تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص ۱۲۵-۱۲۴ (به اختصار).

تهیه پوشاک مناسب، مانند تهیه خوراک، بیش از پیش، مورد توجه قرار گرفت. پشم در پارچه‌بافی رقیب کتان گردید و بموازات پیشرفت‌ها و موفقیت‌هایی که در زندگی مادی نصیب مردم می‌شد، جمعیت در اروپا رو به افزایش می‌نهاد.

در عین تلاش‌های مادی، مسیحیت با تعالیم اخلاقی و عرفانی خود، مردم را متوجه جهانی دیگر می‌نمود و قسمتی از فکر و وقت مردم را اشغال می‌کرد. مراسم و تشریفات مذهبی اعیاد و جشنها، هنر، تعزیه‌ها و شبیه‌خوانی‌های مذهبی، نعمات و ساز و سرود، نمازها و ادعیه توبه، اعیاد مذهبی و غیره همه زندگی، کار و اوقات فراغت را موزون می‌کرد و هم آهنگی می‌بخشید (در سال ۱۷۷۰ میلادی، کلیسای فرانسه علاوه بر روزهای یکشنبه، ۳۶ جشن الزامی مقرر کرده بود) و درکار اخذ صدقات نیز کلیسا نقش مهم داشت و از اغنیا می‌خواست که با بخش‌های مذهبی، به یاری نیازمندان بشنابند.

در آن روزگاران، بعضی از مردم غرب (مانند گروهی از عرفای شرق) معتقد بودند که اگر آدمی از طریق صرفه‌جویی و یا بیمه، سرنوشت خود را بسازد، به‌مثبت الهی اهانت و اسائه ادب روا داشته است.

در این دوران، دانش و فرهنگ در انحصار کلیسا بود. بهمین مناسبت، نخستین اندیشه‌های اقتصادی پس از یونان قدیم در قرن هشتم میلادی، توسط سن‌توماداکن، عالم الهی، بیان شده است. سن‌توماداکن، از مالکیت فردی دفاع می‌کند، و مالکیت فردی را مؤید نظم می‌داند. او کار را مورد حمایت و پشتیبانی قرار می‌دهد و به‌صلح و صفا یاری می‌کند. به‌نظر داکن، اشتراک ثروت‌ها بالعکس، موجب اغتشاش، تن‌پروری و ستیزه‌ها می‌شود و آدمی را به‌دیگران متکی می‌سازد. ولی، از جانب دیگر، شدت، مالکیت را محدود می‌سازد و آن را در مرحله عمل، تابع مقصدی عام می‌گرداند. مالکیت که در طرز اداره، فردی است باید در طرز استفاده، عام و همگانی باشد. شخص ثروتمند و توانگر باید مازاد خود را بین برادران خود بخش کند. در اینجا منظور تعلیم درس احسان و ایثار نیست بلکه پرداخت قرض‌الحسنه است به‌جامعه.

وانگهی، زندگی آن دوران، خیلی بیش از زندگی عصر ما طرفدار هیأت اجتماع و اکثریت بود. و بویژه، زمین‌هایی که در پیرامون دهکده‌ها قرار داشت، «املاک عام و مشاع» یعنی ثروت‌هایی را تشکیل می‌داد که ساکنان آن حوزه‌ها را برآن حقوق مشاع و مشترک بود، نظیر حق چرانیدن اغنام و احشام و حق جمع‌آوری هیزم و چوب و حق خوشه‌چینی و غیره. به‌رحال، این حقوق برای زندگی دهقانان حائز کمال اهمیت بود (این حقوق، اندک‌اندک، در پایان نظام کهن، از بین رفت و لغوگردید و همین‌الغاء، یکی از علل و موجبات عصیان اهل کشتزارها علیه نجباگردید).

رهبران کلیسا، مانند ارسطو، به‌اصل نازا بودن مبادله و بی‌حاصل و نازا بودن پول معتقد بودند. ولی کلیسا از این دواصل، که بذاته در عالم اقتصاد نادرست است، نتایج جالبی از نظر اجتماعی استنباط می‌کرد. از اصل اول که بنا برآن بازرگانان تولیدکنندگان نیستند، حکمای الهی

قاعده و قانون «تعادل» مبادلات و «بهای عادلانه» را استخراج کردند. تاجر نباید از اوضاع و احوال و کمی کالا استفاده کند، و بر قیمت آن چیزی بیفزاید.

علاوه بر این، کلیسا وام دادن پول را برای مصرف، تحریم کرد، و مانع برداشت منفعت از سرمایه گردید. با اینکه کلیسا می‌گفت: «پول بوجود آورنده پول نیست» و با رباخواری مبارزه می‌کرد ولی، در عمل، سیر تاریخ به سوی بورژوازی، بطلان این فکر را نشان داد. نه تنها بازرگانان بلکه اصحاب کلیسا بر اثر فشار نجبا و بازرگانان و ضروریات اقتصادی، قبول کردند که (در رژیم سرمایه‌داری) پول بوجود آورنده پول است، و اصل نهی و تحریم ربح را به دست فراموشی سپردند.

با رشد تدریجی بورژوازی، طبقه نجبا و اشراف قدیم، بتدریج، موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود را از کف می‌دادند. نجبا و اشراف غرب، مانند نجیب‌زادگان و اعیان شرق، اشتغال به فعالیت‌های تجاری و بازرگانی را دون شأن و مقام خود می‌شمردند، و اگر کسی به داد و ستد می‌پرداخت، از سلک نجبا خارج می‌شد. در حقیقت اقتصاد فئودالی و از پایی اقتصاد مصرف و خروج اشراف و تقبیر بود؛ برخلاف اقتصاد بورژوازی که مبتنی بر محاسبه و پس انداز بود.

نجبا و اشراف با اعمال ماجراجویانه و تظاهرات و خودنماییها و با علاقه‌ای که به جوانمردی و خرید آثار ذوقی و هنری نشان می‌دادند، همواره محتاج کار و پول دیگران بودند، و از راه تحمیل بیگاری و بردگی به رعایا و اخذ قروض فئودالی مانند دیگر طبقات انگل باستانی بردوش جامعه محسوب می‌شدند؛ در حالی که طبقه وسیع کشاورزان و پیشه‌وران فعالیت‌های ثمربخش اقتصادی و اجتماعی را بعهده داشتند.<sup>۱</sup>

«در بین اصناف و پیشه‌وران آن روزگار، مقررات و نظامات خاصی حکومت می‌کرد. اتحادیه‌های صنفی گروه‌بندی‌هایی بود بسته و محدود؛ به این معنی که افراد غیر مسیحی، نظیر یهودیان، را در اتحادیه نمی‌پذیرفتند.

از طرفی بین ارباب حرفه‌ها، حایلها و موانعی وجود داشت، و سلسله مراتب ظریفی بین استادکاران و همکاران و شاگردان، حکومت می‌کرد و برای رسیدن به مرحله استادی، گذراندن امتحان ضروری بود. بین استادان حرفه‌ها مساوات برقرار و فعالیت‌های تبلیغاتی ممنوع شده بود. بین اعضای صنف، معاضدت و همکاری وجود داشت. به کیفیت کالا بیش از کمیت اهمیت می‌دادند و استادکاران بر روی مصنوعات و محصولات خود، مهر و نشان خاصی می‌گذاشتند که معرف لیاقت و استادی کارگر بود؛ و صنعتگر نوعی هنرمند محسوب می‌شد. ولی این مقررات و نظامات، با تغییر اوضاع اقتصادی و رشد بورژوازی و استقرار حکومت و فرمانروایی پول، راه فساد و انحطاط سپرد و در نتیجه، عصیانها و شورشهای متعددی بوقوع پیوست. و علاوه بر این مصائب، و بلاهای غیرمنتظره‌ای سیر تکاملی جوامع غرب را برای مدتی دستخوش رکود ساخت. تحطی (۱۳۱۷-۱۳۱۵ میلادی) طاعون سیاه که جمعیت اروپا را به دو نلث تقلیل داد، و جنگ صدساله (۱۴۵۳-۱۳۲۸ میلادی) که با اغتشاشات اجتماعی همراه بود و به فقر و فلاکت مردم روستائین منتهی گردید. ولی اروپای در حال رشد، از این



موانع، پیروزمندانه گذشت. عهد رنسانس و تجدید حیات مادی و معنوی، نخست در ایتالیا و سپس در فرانسه و سراسر ممالک اروپای غربی آغاز گردید. «در این عصر، رفع موانع زندگی و بهبود بخشیدن به آن، همواره در اندیشه بورژواها و هنرمندان بود.

### نظام پیشه‌وری در غرب

«این نظام هنگامی بوجود آمد که بر اثر پیدایش تدریجی امنیت در اروپای باختری، اندک‌اندک، جریان آزاد ثروت و نقل و انتقال انسانها، لااقل در فواصل نزدیک، میسر گردید. اساس این نظام، وجود کارگران مستقل و آزادی است که مالک ابزار و وسایل کار خود باشند. ممکن است این پیشه‌وران آزاد، چند مزد بگیر بعنوان کاریار یا کارآموز داشته باشند. کار آنان جنبه تخصصی دارد. محصول خود را در مقابل دریافت پول می‌فروشند و مواد اولیه و وسایل کار مورد نیاز خود را خریداری می‌کنند. بعبارت دیگر، مبادلات پولی در نظام پیشه‌وری وجود دارد.

مرکز کار این پیشه‌وران معمولاً در شهرهاست که دسترسی به بازار را میسر می‌سازد و برای آنان، شتری فراهم می‌آورد. معمولاً پیشه‌وران متعلق به یک حرفه دور هم جمع می‌شوند و یک نوع تمرکز در فعالیت خود بوجود می‌آورند. به این ترتیب، روستاییان باستانی می‌توانند به آنان دسترسی پیدا کنند و نیازمندیهای خود را برآورند.

اساس کار این پیشه‌وران برهنر و تجربه نهاده شده که معمولاً، نسل به نسل، از اسلاف خود آموخته‌اند. آنها چندان «دجستجوی ابداع نیستند. به ماشین و وسایل پیچیده نیاز ندارند. معمولاً طبق سفارشهای قبلی کار می‌کنند و سلیقه و خواست مشتریان را خوب می‌دانند. این پیشه‌وران که کار فنی خود را برشتهای دیرین بنیان نهاده‌اند، و در زندگی اجتماعی نیز چندان هوادار تحول و تغییر نیستند. بیشتر به کیفیت کار و محصول خود اهمیت می‌دهند تا به کسب منفعت.

این نوع زندگی اقتصادی، در تمدنهای مدیترانه‌ای عهد عتیق از جمله یونان، و طی قرون وسطی و عصر جدید، تقریباً در همه کشورهای اروپای باختری وجود داشت، و اکنون نیز با اندکی تغییر، در بعضی از جوامع شرقی بچشم می‌خورد.»

«سرمایه‌داری، بقایای نظامهای گذشته را بکلی از میان نبرده اما آنها را دچار تغییر و تحول ساخته است. هنوز بسیاری از روستاییان، قسمت مهمی از محصولات کشاورزی مورد نیاز خود را تولید می‌کنند. هنوز بسیاری از زنان، مخصوصاً در روستاها و شهرهای کوچک، لباسهای خود را می‌دوزند. هنوز خیلی از خانواده‌ها تعمیرات کوچک خانگی را انجام می‌دهند، و حتی قسمتی از وسایل مورد نیاز منازل خود را می‌سازند. این شیوه «خودداری» حتی در کشوری چون ایالات متحده آمریکا، که دارای پیشرفته‌ترین سازمانهای سرمایه‌داری است، وجود دارد.»<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۲۸-۲۷.

۲. اصول علم اقتصاد، پیشین، ص ۶۱-۶۰.

۳. همان، ص ۶۷.

### سیر تکاملی صنعت در غرب

صنعت شیشه‌سازی در روم، سیر تکاملی خود را آغاز کرد. نخستین مصنوعات شیشه‌ای بسیار خشن و خیلی کم حاکی ماوراء بود؛ ولی بقول پیروسو، این عدم شفافیت، مانع از آن نگردید که انقلابی در منازل ایجاد کند. بجای پارچه‌های روغن‌آلود، که سابقاً در پنجره‌ها قرار می‌دادند، اکنون می‌توانستند شیشه را بکار برند. و اولین بار بود که آدمی از پس آن، جهان را بروشنی می‌دید. ظاهراً در اواخر قرن سیزدهم، برای علاج چشمهای نزدیکبین، عینکی اختراع کردند. استادان شیشه‌ساز ونیزی اسرار مصنوعات خود را هرگز بروز نمی‌دادند. با این حال، رموز این هنر مکتوم نماند. فرانسویان در رشته شیشه‌سازی، پیشرفت فراوان کردند و آثار هنری آنان در کلیساهایی که بسبک گوتیک ساخته شده‌اند، بچشم می‌خورد. در همین دوران، مینیاتور سازان و تذهیب‌کاران و صحافان قرون وسطی، با کمی از این نداشتند که باهاها حتی سالها وقت خود را صرف تزیین و تجلید کتاب واحدی کنند.

در همه این زمینه‌ها، صنعت، راهنما و کمک هنرگردید. سهمی که از مشرق زمین به اروپا رسید، اصلی و اساسی است. فی‌المثل، در زمینه ساختمان ظروف و فخاری، اهل مغرب فقط خاک رس معمولی را می‌شناختند و آن را در حرارت ۱۲۰۰ درجه می‌پختند و با ورقه‌ای از لعاب، سطح آن را می‌پوشانیدند و انواع بدل چینی را بدست می‌آوردند. ولی این صنعت بدست فخاران اسپانیولی و فلورانس، رویه تکامل رفت.<sup>۱</sup>

از سال هزار بیصد، همه مردم، مخصوصاً هنرمندان غرب، در راه برافراشتن کلیساهای بزرگ و باشکوه، سعی و تلاش کردند و همانطور که در ایران و دیگر ممالک اسلامی هنرمندان و پیشه‌وران نبوغ و ظرایف هنری خود را در مساجد و مقابر و یادگارهای مذهبی منعکس می‌کردند، در غرب نیز چنین علاقه و صمیمیتی در ایجاد کلیساها بوجود آمد.

### تأثیر رنسانس در رشد نهضت سرمایه‌داری

#### مقدمات نهضت‌های اقتصادی و اجتماعی

چنانکه در صفحات پیش یادآور شدیم، از قرن دهم و یازدهم میلادی بیصد، بتدریج، زیربنای اقتصادی جوامع پیشرفته غرب رویه تغییر نهاد. صنایع دستی محدودی که در حوزه قدرت فئودالها معمول بود، جای خود را به صنایع وسیع «سانوفاکتوری» سپرد و در نتیجه بسط امنیت نسبی، راهها تعمیر و اصلاح شد. از چهاربایان، مخصوصاً از آسب و گاو، با ابداع ماشینها و وسایل جدید، در کار زراعت و حمل و نقل کالاها بهره‌برداری بیشتری کردند.

«از سال هزار میلادی، این مسأله غم‌انگیز همه‌جا مطرح بود که چگونه آسیابها را بحرکت درآوریم و چرخ چاه معدن‌ها را بگردانیم و بمنظور آبیاری اراضی، آب رودخانه‌ها یا چاهها را بالا بیاوریم.»<sup>۲</sup> با اینکه استفاده از آسیابهای آبی و بادی در روم و ایران معمول

۱. رک: تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین. ص ۱۳۲-۱۳۸

۲. همان. ص ۱۳۸.

بود، ولی استفاده وسیع از این وسایل در قرنهای سیزدهم و چهاردهم در اروپا نیز معمول گردید.

بقول پیروسو، اگر آدمی نمی‌آموخت که چگونه باید از قوای طبیعی یعنی قدرت آب و باد استفاده کند، انرژی حاصل از نیروی حیوانی، تکافوی احتیاجات را نمی‌کرد، و میزان تقاضا همواره بیش از عرضه بود. تجهیز قوای محرک طبیعی، یعنی نیروی آب و باد، ترقی قاطعی بود و دوران جدیدی را در تاریخ بشریت افتتاح کرد؛ زیرا اولاً مقام آدمی را ترقی داد و نوع بشر را که تا آن هنگام همچون موقود ساده‌ای بکام می‌رفت، به‌آداوه‌کننده و بازس ماشین تبدیل ساخت. طولی نکشید که از نیروی آب، برای موارد دیگر، غیر از آرد کردن گندم، یعنی برای دوغن‌کشی از گردو و ذیتون نیز استفاده کردند. این ماشینها یا آسیاها در کنار مجاری آب رودخانه‌های سریع‌السیر قرار داشتند.<sup>۱</sup>

غیر از انواع آسیا، که بکمک کشاورزی آمد، استفاده از قطب‌نما سبب گردید که ملّاحان با اطمینان خاطر، به مسافرت‌های دریایی اقدام کنند و با قاره‌ها و تمدن‌های جدید آشنا شوند.

پس از آنکه بورژواها رشد کردند و پول وسیله مبادله گردید، لطمه بزرگی به موقعیت و حیثیت دیرین نجبا و فنودال‌های بزرگ وارد آمد.

در نتیجه این پیروزیها و موفقیت‌های نسبی، که در کشاورزی و صنعت و تجارت نصیب مردم شده بود، اروپاییان توانستند، بیش از پیش، به مسائل اجتماعی و مذهبی بیندیشند. علاوه بر این، شکست اروپاییان از مسلمین در جنگ‌های صلیبی و آمد و رفت ملل مختلف اروپایی به مصر و شام، و خلطه و آمیزش اروپاییان با مسلمانانی که از لحاظ تمدن و سطح فرهنگ در مراحل عالیتری سیر می‌کردند، به باز شدن چشم و گوشها و بیداری ملل غرب کمک کرد؛ و چنانکه گفتیم، در زمینه فلاح و صنعت، غریبان مطالب گوناگون و متنوعی از شرقیان آموختند و در زندگی اقتصادی بکار بستند.

علاوه بر این، از قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی، افکار الهام‌بخش فلاسفه و متفکرین یونانی و جهان اسلام به جوامع فرهنگی غرب راه یافت. صنعت تهیه کاغذ را غریبان از شرقیان آموختند و با اختراع فن چاپ در آلمان، انتشار کتب اسکان پذیر شد، و بتدریج، محافل علمی و دانشمندان به انتشار آثار فکری یونانیها و مسلمانان و ترجمه آثار افلاطون و ارسطو و زکریای رازی، ابن‌سینا و ابن‌رشد همت گماشتند، و به انقلاب فکری، اجتماعی و اقتصادی ملل غرب کمک کردند.

«در دوره قرون وسطی، طرز فکر مردم با اسروز فرق فراوان داشت. کار کردن بمنظور پیشرفت دادن کارگر، در نردبان اجتماعی نبود. کسی برای تهیه پول و مال اندوختی، کار نمی‌کرد. مقدار کار یک کارگر برای دوختن یک جفت کفش، به‌اوجازه نمی‌داد که کالا، یعنی حاصل دسترنج خود را طبق قانون عرضه و تقاضا به‌بشتری عرضه کند، بلکه قیمت کفش

افکار و اندیشه‌های  
اقتصادی و اجتماعی  
در قرون وسطی

ثابت بود، یعنی ارزش سوادخام و آن مبلغ پولی را که برای زندگی کارگر (در حد زندگی معمولی او) در سدت دوختن کفش لازم بود و مقدار جزئی که بابت سزد فروشنده به او می دادند، به حساب می آوردند و قیمت کفش را معین می کردند. برای تضمین این سیاست اقتصادی، بازرگانان و پیشه‌وران متشکل می شدند، و در این مجامع، قیمتها و سوازین را معین می کردند و به کارگران و استادکاران جدید، اجازه ورود به حرفه را می دادند. براساس رسم و سنت، سهمیه کار را تعیین می کردند. در آن دوره، هیچ پول و اعتباری وجود نداشت که کسی کار خود را توسعه دهد، و از آن استفاده کند. چنانکه اشاره کردیم، طبق فرضیه و نظریه «آگویاس»، بهره گرفتن بابت پولی که به قرض داده شده بود، در حکم گرفتن چیزی «بابت هیچ» تلقی می گردید.<sup>۱</sup>

در جامعه طبقاتی قرون وسطی، مردم فکر می کردند که هر فرد کاری را که خداوند وی را بر آن گماشته است، انجام می دهد. قیمت کالا ثابت بود و بر اصل عرضه و تقاضا مبتنی نبود. مردم آن دوران به تحول و پیشرفت و دگرگونی معتقد نبودند بلکه چنین می انگاشتند که عالم در اساس تغییرناپذیر است و سرنوشت انسان را خدا در آسمان برای همیشه تعیین کرده است. براساس این توهمات، مردم آن دوران روحی آرام و قانع داشتند. مردم قرون وسطی مانند مردم زمان ما، به اسکان فهم و تسلط بردنیای مادی معتقد نبودند. مفهوم پیشرفت در ذهن آنان نبود. مردم آن روزگار توقع آسایش و تجمل نداشتند. و در این اندیشه نبودند که بوسیله «تلقیح» از گرفتاری آبله برهند. توقع جاده‌های خوب و بطور خلاصه انتظار هزارها چیز دیگر که ماضور می دانیم، نداشتند. به مفهوم و معیار زمان ما، مردم به زندگی دشوار و تحمل سختی و عدم اطمینان خو گرفته بودند. با این حال نباید تصور کرد که مردم قرون وسطی، هیچگونه توقعی نداشتند یا هیچوقت از زندگی ناراضی نبودند؛ مثلاً زندگی با زن بد زبان همانقدر که در قرن بیستم دشوار است، در قرن سیزدهم نیز جانکاه بود، اما در هیچیک از طبقات جامعه، شوهر به فکر آن نمی افتاد که زن یا عذاب روحی خود را طلاق دهد. به نظر مردم آن دوران، عقد ایشان در آسمان بسته شده بود؛ چنین عقدی قابل تغییر و انحلال به نظر نمی رسید.

«مسیحیت به مردم قرون وسطی، فقط وعده زندگی بهتر را در دنیای دیگر نمی داد بلکه به زندگی عاری از اطمینان و تأمین آنان معنا و مفهوم روحانی می بخشید. آنان از احساس ضعف، ناراحت نمی شدند، خدا را مسؤول نمی شمردند به نظام ظالمانه عصر خویش کمتر اعتراض می کردند، بلکه هرچه بر سر آنان می آمد، چون مسلمانان، مشیت الهی می شمردند.»<sup>۲</sup>

از نظر سیاسی نیز سعی بر این بود که نظام اجتماعی و طبقاتی همچنان پایدار بماند. با وجود این، عقریک تکامل اقتصادی جامعه بشری متوقف نگردید و چنانکه در صفحات پیش گفتیم، «در اواخر قرون وسطی، کارگران ابزارهای خود را بهتر کردند و در کار کشف و اختراع جدید شرکت جستند. برخی از بازرگانان پول فراوان انباشتند و آثار رقابت، تجاوز و فساد آشکار شد. در علوم و صنایع و هنرها، پیشرفتهای واقعی آشکار گردید. در کشاورزی

۱. قاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۷-۲۴۸ (به اختصار).

۲. همان، ص ۲۴۷-۲۴۸ (به اختصار).

و معدن کاوی و فلز کاری و دیگر صنایع، گام‌هایی به جلو برداشته شد؛ ساعت‌های دقیق و آلات دید، و قطب‌نما از دوران اخیر قرون وسطی بیرون آمده‌اند. مطالعه در نجوم و کیمیاگری و ریاضیات زمینه را برای پیشرفت علوم جدید فراهم کرد.<sup>۱</sup>

مبارزه با حکومت فردی و استبدادی، هرچند از قرون وسطی تا کنون تغییرات فراوان کرده است ولی اصل و بنیان آن از قرون وسطی است، و نجیبا و اشراف انگلستان در قرن سیزدهم یعنی هفت قرن پیش، شاه خود را مجبور به امضای فرمان کبیر یا «ساگنا کارتا» کردند و عملاً به حکومت فردی و استبدادی پایان بخشیدند. این پیروزی سیاسی موجب امنیت سیاسی و اقتصادی در سرزمین انگلستان شد و در پناه آن، اقتصادیات انگلستان قبل از دیگر کشورها در راه ترقی و پیشرفت گام نهاد. به نظر متفکرین قرون وسطی، تساوی کامل در روی زمین امکان پذیر نیست، یک نفر رهبان انگلیسی به نام ژان سالیس بری در کتاب سیاستمدار که در حدود ۱۱۱۵-۱۱۱۸ تألیف کرده است، راجع به طبقات مختلف مردم چنین اظهار نظری می‌کند: «... پادشاه در رأس هیأت جامعه قرار دارد، سنا (هیأت مقننه) در حکم قلب است؛ قضات و ولات در حکم چشم و گوش و زیانند؛ مأموران و سربازان دستها هستند؛ مأموران مالی اسماء و احشاء؛ و دهقانان چون پاها هستند که همواره به زمین می‌سایند.» این فرضیه اجتماعی سخت مورد علاقه کسانی است که مخالف تغییراتند، زیرا که مسلم است که هیچگاه پا سعی نمی‌کند جای مغز را بگیرد و دست نسبت به چشم حسادت نمی‌ورزد. کشاورز، آهنگر، بازرگان، و کیل و کشیش و خود شاه هر یک به کاری از کارهای خدا گماشته شده‌اند.<sup>۲</sup>

با وجود این اندیشه‌های غیر علمی و ارتجاعی جنبش بورژوازی در غرب در حال پیشرفت بود. امپراتوری بیزانس از برکت موقعیت اقتصادی و ترانزیتی که داشت بسوی تکامل و ترقی قدم می‌گذاشت «و از چهار جهت جغرافیایی، کشتیها به آن سرزمین کالا می‌آوردند. از کشورهای اطراف ساحل دریای سیاه، خز و پوست، و از قفقاز غلات و نمک و شراب و برده، می‌آوردند. از هندوستان و سیلان و شام و عربستان، ادویه و سنگهای قیمتی و ابریشم، و از افریقا برده و عاج و از مغرب زمین و بخصوص ایتالیا، بازرگانانی که به خریدن اجناسی که در قسطنطنیه بفروش می‌رسید، مشتاق بودند، غالباً فرآورده‌های صنایع امپراتوری را به قسطنطنیه وارد می‌کردند.

خود امپراتوران بیزانس، تاملتی که می‌توانستند ساختن و فروش پارچه‌های ابریشمی و رنگ ارغوانی و زردوزی را در انحصار خود درآوردند، زیرا که در آن موقع، هیچیک از این اجناس تجمل صرف نبود، بلکه برای مقامات روحانی، دولتی، چه در غرب و چه در شرق، از لوازم حتمی بشمار می‌رفت. عمل آوردن ابریشم که مدت‌ها مکتوم و مخصوص ایرانیان بود اسرار آن به همت دو رهبان، یه امپراتوری بیزانس منتقل گردید. آنها ظاهراً تخم کرم ابریشم را که در عصای مجوفی پنهان کرده بودند. برای امپراتور آوردند و به کشاورزان آموختند که این کرم‌ها باید از برگ تود (توت) تغذیه کنند. پس از سالی چند، صنعت ابریشم سازی رونق گرفت و عایدی کلانی نصیب امپراتوری بیزانس گردید. ثروتمندان توانستند

۱. همان، ص ۲۵۰-۲۴۹ (به اختصار).

۲. رک، همان، ص ۲۴۶.

شخص خود و خانه‌های خود را تزیین کنند. بسیاری از بازرگانان و پیشه‌وران متوسط، راهی برای اسرار معاشی بدست آوردند و سیل درآمد ابریشم به امپراتور اسکان داد که مالیات طبقات پایین را کمتر کنند. امپراتور غیر از نظارت به ابریشم، صدور طلا را نهی کرده بود و این اقدام مسلماً بمنظور جلوگیری از کاهش ذخیره طلای امپراتوری بعمل آمده بود؛ و یکی از علل دوام و پیشرفت امپراتوری در فاصله بین قرن چهارم تا یازدهم میلادی، این بود که هیچگاه عیار سکه کوک کم یا زیاد نشد، و سکه‌های طلای بیزانس در سراسر کشورهای مدیترانه و حتی در مشرق زمین، اعتبار و ارزش خود را از دست نداد، و در مدت ۸۰۰ سال این پول وضع ثابتی داشت.

ثروت بیزانس مورد توجه و حسد تمامی مسافران و بخصوص مسافران غربی قرار گرفت؛ زیرا زندگی روستایی و فقر آمیز آنان، در نقطه مقابل فروزندگی و درخشش بورژوازی در پایتخت امپراتوری قرار داشت، غیر از لباسهای ابریشمین و زردوزی که مخصوص طبقات ممتاز بود، کاخها و کلیساهایی که با سوزائیک و ستونهای کنده کاری شده و جواهر نشان آراسته بودند، جلب نظر بینندگان را می‌کرد. نکته‌ای که توجه به آن ضروری است این که در پس آن شکوه ظاهری حقایق اقتصادی استوار قرار داشتند. این حقایق عبارت بودند از: بازرگانی و صنعت رویه ترقی، که عواید آن به مالیه سلطنت می‌رسید و از محل این درآمدها دولت برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی و حوائج نظامی و سیاست جهانی خود را تنظیم می‌کرد و در پناه این سیاست بود که امپراتوری ۸۰۰ سال به حیات خود ادامه داد.<sup>۱</sup>

در سراسر تاریخ بیزانس، منابع درآمد دولت بطور کلی تغییر نکرد اموال امپراتوری و دولتی فقط از سزارع بزرگ و دهکده‌های مخصوص و گاو داری تأمین نمی‌شد، بلکه معادن طلا و نقره و رگه‌های سرس و کانه‌های مایع که قبلاً متعلق به افراد ثروتمند بوده و پس از مغضوب شدن ایشان، مصادره می‌شد، یا از سلاطین مغلوب می‌گرفتند، نیز قسمتی از اموال را تشکیل می‌دادند. از مالیاتهای گوناگون نیز درآمدی حاصل می‌شد؛ از قبیل مالیات بر اراضی و افراد، و فروش و منافع و واردات و صادرات و ارث.

تا قرن هفتم میلادی، طرز معمول مالیات بر اراضی و افراد همان بود که دیوکلیتین مقرر کرده بود و بموجب این روش، اراضی امپراتوری به واحدهایی به نام «یوغ» تقسیم شده بود؛ و هر یوغ عبارت بود از آن مقدار زمینی که آذوقه یک کشاورز زحمتکش را بدهد. هر یوغ برای آنکه بعنوان واحد زمین مالیات بدهد، بایست کشاورزی در آن کار می‌کرد؛ و هر کشاورز برای آنکه بتواند مالیات پردازد، بایست یوغی می‌داشت که در آن کار کند. در دوره کمی کارگر، دولت مجبور می‌شد برای کشت و زرع هر یوغ، کسی را پیدا کند و گرنه درآمد به دست نمی‌آمد.

همین مفهوم بود که به بسته کردن کشاورزان به خاک و به انحطاط تدریجی کشاورزان و تبدیل آنها به سرف منجر گردید. طبعاً مالکان عمده از این دستگاه استفاده می‌کردند؛ چون برای دولت آسانتر آن بود که قطعات عظیم زمین را به ایشان اجاره دهد و تهیه کارگر را به خود ایشان

واگذارده...»<sup>۱</sup>

سیاست دولت در اخذ مالیات چندان مقرون به عدل و انصاف نبود؛ مخصوصاً پس از پیشروی اعراب و از دست رفتن مصر و شام، تحمیلات مالیاتی بر کشاورزان فقیر فزونی گرفت. از لحاظ مالیاتی، هر جامعه دهقانی یک واحد تلقی می‌شد. پس از آنکه بازرسان مالیاتی مالیات منطقه را معین می‌کردند، جامعه کشاورزان مسؤول پرداخت مالیات بود و براساس این سنت ظالمانه، اگر کشاورزی فقیر بود یا سزرعه خود را ترک گفته بود، همسایه او مجبور بود مالیات او را نیز بپردازد. غالب اوقات مالیات گردآوری نمی‌شد و دولت ملوک را ضبط می‌کرد و به دیگری می‌فروخت یا اجاره می‌داد.

در حدود قرن دهم و یازدهم میلادی، قدرت مالکان بزرگ فزونی گرفت و این گروه، روز بروز، با خرید یا تصرف اراضی کشاورزان زیر دست، بر حوزه نفوذ خود می‌افزودند. و در زمان امپراتوری بازیل دوم (۱۰۲۵-۹۷۶ میلادی) بیش از هر وقت، برای واژگون کردن این روش تلاشهایی بعمل آمد. وی در پناه قانونی که خود تدوین کرده بود: «قانون جدید امپراتور پرهیزکار بازیل جوان، در لعن آنان که خود را از جیب فقرا غنی می‌سازند» دست به یک رشته اقدامات عملی زد و در طی مسافرت‌های خود، به شکایات کشاورزانی که زمینهای آنها را زبردستان تصرف کرده بودند رسیدگی کرد و زمینها را به مالکان اصلی بازگردانید. چند سال پس از مرگ «بازیل»، بار دیگر قدرت مالکان بزرگ تجدید گردید.<sup>۲</sup>

با رشد فئودالیسم، از قدرت دولت مرکزی کاسته شد و در بیزانس در مورد واگذاری زمین به فئودالها همان جریاناتی بوقوع پیوست که کمابیش در اروپا و خاورمیانه نیز رخ داد. «در همان اوایل قرن یازدهم، می‌بینیم که امپراتور، زمینی را به یکی از امیران می‌سپارد تا آن را در ازاء خدمات نظامی اداره کند. همچنین در قرن یازدهم و دوازدهم، در سرزمین بیزانس، امپراتوران به عمال خود سزایی می‌دادند، یعنی ملک معینی را از مالیات معاف می‌کردند و ورود سأسورین امپراتوری را به خاک آن ملک نهي می‌نمودند و به صاحب آن ملک اجازه می‌دادند که خود مجری عدالت باشد. در شهرها سأسوران انتظامی امپراتور یا فرماندهان پادگانها بیشتر اوقات، سلسله‌های کوچکی تشکیل می‌دادند و عملاً بطور مستقل حکومت می‌کردند. تباهی اقتصادی و بینوایی اجتماعی، دوشادوش فئودالیسم سیاسی، پیش می‌رفت و هرچه قرن دوازدهم به قرن سیزدهم نزدیکتر می‌شد، بر این بی‌توانی و تباهی افزوده می‌گردید.

تجدید ارزیابی برای تعیین مالیات، فرصت نامحدودی برای گرفتن (شوه) در اختیار ارزیابان می‌گذاشت. این عده خوراک و مسکن و هدیه و رشوه نقدی می‌پذیرفتند و موافقت می‌کردند که مبلغ معینی را به خزانه تحویل دهند؛ و آن وقت تفاوت بین این مبلغ و آنچه را از مالیات پرداز می‌گرفتند به نفع خود، ضبط می‌کردند. گله‌های گاو را به این بهانه که برای کار کردن در خالصه‌های دولت لازمند ضبط می‌کردند، و بعد همان گاوها را به مالکان گاو

۱. همان، ص ۲۹۱.

۲. رک: همان، ص ۲۹۳-۲۹۱.

می‌فروختند، و پول آن را برای خود نگاه می‌داشتند. مالیاتهای دیگری که به نام دفاع از کشور، می‌گرفتند، فرصت دیگری برای ایراد فشار به مردم بود. در چنین شرایطی دزدان دریایی از ضعف حکومت استفاده می‌کردند و نه تنها کشتیهای تجاری بلکه مردم ساکن سواحل را نیز غارت می‌کردند. بسیاری از ساکنان روستاها و دهقانان آزاد در نتیجه فشار مستمر مأمورین مالیاتی، مزارع خود را ترک گفته راهی شهرها می‌شدند و این وضع به تباهی اقتصاد مملکت و ضعف عمومی دولت منتهی گردید.<sup>۱</sup>

در جریان وقایع تاریخی قرن سیزدهم بعد، روز بروز، امپراتوری بیزانس به شکست قطعی نزدیک می‌شد و ترکان عثمانی که مردمی جنگجو و سرزنده بودند با غارت و تجاوز به مناطق مختلف امپراتوری بیزانس، موقعیت خود را محکم می‌کردند؛ ولی چنانکه در جلد دوم یادآور شدیم، حمله تیمورلنگ و شکستی که از این رهگذر به ترکان وارد آمد، پیشرفت سربازان عثمانی را مدت نیم قرن به عقب انداخت. با جلوس سلطان محمد دوم در سال ۱۴۵۱، براریکه سلطنت، مقدمات سقوط قسطنطنیه و زوال قطعی امپراتوری بیزانس فراهم گردید.<sup>۲</sup> دولت عثمانی از ۱۴۵۳ تا ۱۶۹۹ دوام یافت و مانند دیگر کشورهای متجاوز، از راه جنگ و خونریزی، شبه جزیره بالکان و قسمتی از اروپای مرکزی را به حیطه نفوذ خود افزود؛ ولی ترکان عثمانی بعزت جمود مذهبی و فکری و دوام حکومتهای استبدادی، هیچ قدمی در راه سعادت خود و ملل تابع امپراتوری برنداشتند. زندگی مردم در زیر سیطره نامحدود سلطان و وزراء و عمال آنها اداره می‌شد. اخلاق سلطان و طرز فکر او برحسب اینکه تحت نظر چه کسانی تربیت شده باشد فرق می‌کرد. وزیران بر شورای دولت ریاست داشتند، و اگر مورد اعتماد سلطان قرار می‌گرفتند می‌توانستند در مسائل سیاسی تصمیمات مهمی اتخاذ کنند. مأموران مالی از نظر تماسی که با مردم داشتند در دستگاه دیوانی موقعیت ممتازی کسب کرده بودند. اخذ جزیه از مسیحیان و دریافت یک عشر تمامی محصول و کلیه مالیاتهایی که در حکومت بیزانس از تجار و دیگر طبقات اجتماعی می‌گرفتند به عهده آنان بود.

غیر از دیوانخانه یا دارالانشاء که زیر نظر مستقیم سلطان اداره می‌شد، حکام شرع که مسائل قضائی و شرعی را حل و تصفیه می‌کردند، موقعیت ممتازی داشتند. یک ثلث اراضی دولتی بعنوان خالصه دیا موقوفه، زیر نظر آنان، و حمایت از مساجد و مؤسسات خیریه یا تربیتی و حتی کاروانسراها و حمامهای عمومی با آنان بود. به این ترتیب، علما و مفتیان موقعیت اجتماعی و سیاسی ممتازی داشتند و مفتی اسلابول بعد از وزیر اعظم از مهمترین سزایای سیاسی و اجتماعی برخوردار بود. و شیخ الاسلامها و مفتیان متنفذ بر قدرت مطلقه سلطان نیز نظارت می‌کردند و می‌توانستند سلطان را به نام تخطی از قوانین شرع، محکوم کنند.

قدرت نامحدود مفتیان سبب گردید که عناصر ترقیخواه عثمانی در قرن شانزدهم و هفدهم، نتوانند دوشادوش ملل غرب، در راه تغییر قوانین و نظامات اجتماعی و اقتصادی

۱ همان، ص ۳۳۵-۳۳۴ (به اختصار).

۲ ر. ک. تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۰.



قدسی بجلو بردارند مفتیان مسلمان‌نما با هرگونه تحول و تغییری مخالف بودند و بهمین علت، ترکان عثمانی تا قرن هیجدهم، با قوانین جامد و منحن قرون وسطایی، به حیات خود ادامه می‌دادند و بعلت عدم تحرک و انعطاف‌ناپذیری، از جوامع غرب عقب ماندند. عثمانیها با آنکه منطقه وسیعی را از راه جنگ به‌حیطه قدرت خود افزوده بودند، کلیه ناسلمانان را یونانی و اجنبی تلقی می‌کردند و به‌آنان امکان همکاری و شرکت در خدمات اجتماعی نمی‌دادند. همین عامل یعنی تعصب و جمود زمامداران و مداخله روجانیان در امور سیاسی، به شکست دولت عثمانی کمک کرد. انحطاط و عقب‌نشینی سیاسی و نظامی عثمانی از سال ۱۵۶۶ آغاز گردید. لشکریان گاه و بیگاه سر به‌شورش برمی‌داشتند و سلاطین و شهریان خود را خلع می‌کردند. ایرانیان از آشنگی اوضاع استفاده کردند و بار دیگر بغداد را پس گرفتند. در سال ۱۶۲۲ سفیر انگلیس به دولت خود نوشت: «امپراتوری، مانند موجودات پیر، بر اثر چندین گرفتاری، بیمار شده است. تمامی قلمرو سلطان بر اثر فقدان عدالت و ظلم وجود، عاری از سکنه شده است. این وضع چنان شدت یافته است که در بهترین نقاط امپراتوری یعنی یونان و آناتولی ممکن است روزها سواری برود و یک‌دهکده پیدا نکند که اسب خود را در آن غذا دهد. درآمد چنان تقلیل یافته است که وسیله‌ای برای پرداخت مواجب سربازان و باز نگاهداشتن دیوان نیست.» بعلت همین ناپسانیه‌ها، حتی در قرن نوزدهم نیز عثمانی را مرد بیمار ادوپا، می‌خواندند.

تلاشهای سلطان مراد چهارم (۱۶۴۰-۱۶۲۳ میلادی) و وزیران خاندان «کوپرولو» و سیاست خشن و وحشیانه آنان، چندی «سرد بیمار اروپا» را از سرگ قطعی رهایی بخشید. نخستین وزیر کوپرولو، ظرف ۵ سال، ۳۶ هزار نفر را اعدام کرد؛ بطریق یونانی را به این گناه که در نامه خصوصی خود پیش‌بینی کرده بود که مسیحیت اسلام را مغلوب خواهد ساخت، به‌دار آویخت. ارتش، نیروی دریایی را تقویت کرد و طفیانها را موقتاً سرکوب کرد. کوپرولوی دوم، بعضی از مناطق از دست رفته را بار دیگر تصرف کرد. حتی در سال ۱۸۶۳ ترکان بار دیگر به قلب اروپا رخنه و وین را محاصره کردند. ولی این بار، ترکها که دچار ضعف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بودند به‌سختی شکست خوردند و اروپا که در راه رشد اقتصادی و اجتماعی بود، دست به‌حمله متقابل شدیدی برضد ترکان زد و ترکها را بزانو درآورد. در سال ۱۶۹۹، عثمانیها رسماً به فتوحات اتریشیها، لهستانیها، و ونیزیها و روسها گردن نهادند. از این پس، دول اروپای غربی از ترکها بی‌نی نداشتند.

از نیمه دوم قرن نوزدهم بعد ترکها موقعیت نظامی خود را از کف دادند و مانند ایرانیان زیر نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی غرب قرار گرفتند. در همان دورانی که ترکان عثمانی، بدون توجه به وضع ملل تابع، در فکر کشورگشایی، نامجویی و غارتگری بودند، در غرب، بیشتر به مسائل اقتصادی و اجتماعی و سعادت و بهروزی مردم توجه می‌کردند؛ در راه بهبود وسایل فنی و افزایش محصولات و فراورده‌های صنعتی سعی و تلاش می‌کردند. هریک از کشورهای صنعتی میکوشید از واردات بکاهد و بریزان صادرات خود بیفزاید و

طلا و ذخایر ارزی خود را بیهوده از کف ندهد و از نیروی خلاق مردم در راه بهبود وضع صنعت و کشاورزی استفاده نماید.

در حالی که در غرب به مسائل ملی و اجتماعی و اقتصادی می‌اندیشیدند، در ایران از دیرباز مخصوصاً از قرن دوازدهم هجری (قرن ۱۸ میلادی) بعد تمام فکر زمامداران متوجه دوشیدن ملت بود. انحطاط اقتصادی ایران از آغاز قرن دوازدهم، یعنی از دوران زمامداری آخرین شهریاران صفوی، آغاز گردید و در دوران قدرت نادر و بازماندگان او فشار اقتصادی به اکثریت فزونی گرفت. فقط در دوره کریم‌خان زند ۱۰ سالگی مردم نفس راحتی کشیدند؛ ولی با مرگ این شهریار مردم دوست، بار دیگر، دوران تعدی و تجاوز آغاز گردید. آقا محمدخان و بازماندگان او نیز کمترین توجهی به وضع ملت ایران نداشتند و از بیداری و رستخیز سبب اروپایی و جریاناتی که در جوامع غربی در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی روی می‌داد بکلی بیخبر بودند چنانکه قبلاً اشاره کردیم، در اروپا از قرن پانزدهم بعد، مسائل گوناگون اقتصادی مورد توجه مردم، و زمامداران کشورها قرار گرفته بود. «در نیمه اول قرن پانزدهم، یک‌تن انگلیسی‌گنم در رساله منظوم، از این‌که انگلستان کالاهای مورد نیاز را از اسپانیا و ونیز و فلورانس وارد می‌کند اظهار تأسف می‌کند و با صراحت می‌نویسد: انگلیسها بهتر است کالاهای انگلیسی را خریداری کنند و نگذارند بازرگانان ایتالیایی چشمان ایشان را با کالاهای قلب خود خیره سازند.» کشورهای غربی برای نگاهداری غذا مدت‌ها بود از اسپانیا و ایتالیا و آلمان نمک وارد می‌کردند و برای سزهدار کردن غذاها، خریدار ادویه شرقی بودند. خزهای اروپای شرقی و پشم انگلیس و اسپانیا و پارچه‌های پشمی فلاندر و ایتالیا بازار خوبی داشت. در اواخر قرون وسطی، ذخیره‌غذاهای گوارا و لباسهای راحت، روز بروز زیادتر می‌شد؛ مثلاً ماهی نمک‌سودغذای ارزانی بود که از گندیدن نیز در امان بود. در قرن چهاردهم در شیلات سواحل بالتیک، بین دانمارک و سوئد، در این رشته ترقی فاحشی روی داد. طبق گزارش یک مسافر، شیلات بالتیک در فصل کوتاه عبور ماهیهای کوچک مخصوص آن ناحیه، سیصد هزار نفر را برای صید و نمک‌سود کردن و ساختن بشکه‌های مخصوص حمل آن ماهیها استخدام می‌کرد.

در قرن چهاردهم و قرن پانزدهم، بازرگانان غربی، ترتیبات و تشکیلات منظمتر، و بهترین سازمان تجاری خود را پدید آوردند. بهترین معرف این دوران تاریخی، شهرهای «هانسه» آنتیک و شهرهای بازرگانی ایتالیا هستند. در اتحادیه هانسه آنتیک، می‌توان از شهرهای لوبک، هامبورگ، برلین و آنتزیک نام برد. ولی دوران شکفتگی اقتصادی شهرهای آلمان، چندان نپایید و در میدان رقابت، بازرگانان هلند، انگلستان و پرتغال بر اتحادیه هانسه آنتیک پیشی گرفتند. در اطراف مدیترانه از شهرهای ونیز، ژن، لوکا، پیزا، فلورانس، میلان و در جنوب فرانسه شهرهای ناربن، مونپلیه و ماری، و در اسپانیا بارسلن، از موقعیت اقتصادی و بازرگانی مهمی برخوردار بودند. در میان شهرهای تجاری سابق الذکر، شهر ونیز چون ستاره درخشانی خودنمایی می‌کرد. جمهوری ونیز با ساختمانهای بسیار عالی و سازمان حکومتی ستازی که داشت، می‌توانست به تجارت، نظم و نسق بخشد. کشتیهای باریکی که بوسیله شراع و پارو حرکت می‌کردند، بتدریج از نظر فنی تکامل یافتند. در قرن پانزدهم، این کشتیها، ۲۵ تن

محموله را جا می‌دادند. البته امروز ظرفیت کشتیهای باری را به‌واحد هزار تن می‌سنجند ولی باید در نظر داشت که کشتیهای ونیزی حامل کالاهای کم‌وزن و پربها بود. از دفاتر مربوط به اوایل قرن پانزدهم، چنین استنباط می‌گردد که تقریباً سالی ۴۵ کشتی به‌حمل و نقل مشغول بودند که از آن میان، چهار کشتی به‌فلاندر، چهار کشتی به‌شهر بیروت، سه کشتی به دریای سیاه، سه کشتی به اسکندریه، دو کشتی به فرانسه و دو یاسه کشتی حامل زائران به حیفای می‌رفته‌اند.<sup>۱</sup>

گرمی بازار تجارت به‌رواج صنعت کمک می‌کرد. در شهرهای صنعتی ایتالیا و فلاندر، صنعت پارچه‌بافی اهمیت فراوان کسب کرده بود. در کارخانه‌ها کارگران زیادی کار می‌کردند و محصول فراوانی به بازار عرضه می‌کردند، و از این راه سرمایه‌داران سود کلانی بدست می‌آوردند. در اوایل قرن چهاردهم، دوستان تن از سرمایه‌داران، پشم فلورانس را در انحصار خود داشتند، و در حدود صد هزار قطعه پارچه محصول سالانه آن بود که بوسیله سی هزار کارگر آماده بازار می‌شد. در این ایام، کار بادست انجام می‌گرفت و هنوز ماشینهایی که با قوه بخار یا فشار آب کار کنند کشف نشده بود. صنعت و تجارت بدون مؤسسات بانکی نمی‌توانست به‌فعالیت خود ادامه دهد. فعالیت اقتصادی بانکها در این دوره، شایان دقت است. منفعت وام بسیار زیاد بود. گاه قدرتمندان و پادشاهان ممکن بود قرضی بگیرند ولی باسوءاستفاده از قدرت، قرض خود را منکر شوند. میزان بهره در سواری، به ۲۶۶ درصد در سال می‌رسید. در سال ۱۴۲۰، دولت فلورانس کوشش بیهوده‌ای بکار برد تا حد اکثر نرخ بهره را به‌یست در صد محدود کند. مصرف قرض‌گوناگون بود: پادشاهان پاپها و حکمرانان پول را برای جنگ و اداره دستگاه خود لازم داشتند، در حالی که بازرگانان پول را برای فعالیتهای بازرگانی، مسافرت و دیگر امور مربوط به‌شغل خود لازم و ضروری می‌شمردند، بانکداران، مثل صرافها، پول قرض می‌دادند، و از همه مهمتر ارسال پول را به‌تقاطع دور دست تسهیل می‌کردند، و این اقدام از خطرات احتمالی که پول را در طول راه تهدید می‌کرد، جلوگیری می‌نمود.

نفوذ بانکداران بزرگ در قرن شانزدهم، فزونی گرفت؛ بطوریکه گاه سلاطین و پاپها دست نیاز بسوی آنان دراز می‌کردند. یاکوب فوگر در سال ۱۵۲۳ به‌شارل پنجم چنین می‌نویسد: «این نکته از روز روشنتر است که اعلیحضرت بدون کمک من نمی‌توانستند تاج امپراتوری را بر سر نهند، و من می‌توانم برای اثبات آن، اسنادی ارائه دهم که به‌امضای تمامی کارگزاران اعلیحضرت رسیده است. در این کار، من از منافع شخصی پیروی نکرده‌ام. اگر من از پشتیبانی خاندان سلطنتی اتریش ابا کرده و به‌فرانسه کمک نموده بودم، املاک وسیع و طلای فراوان را که به‌من تقدیم شده بود تحصیل می‌کردم. این که این کار چقدر به‌ضرر اعلیحضرت و خاندان سلطنتی اتریش تمام می‌شد، خود اعلیحضرت با تعقل صحیح می‌توانید دریابید.

بنابراین، در نهایت فروتنی، از اعلیحضرت تقاضا دارم، خدمات ناچیز و صمیمانه مرا

که به نفع اعلیحضرت انجام شده بخاطر آورد و دستور فرمایید مبلغ هنگفت پول من باضافه سود آن، بدون تأخیر بیشتری در وجه من پرداخته شود...<sup>۱</sup>

در نتیجه رشد روزافزون بورژوازی و استقرار حکومت پول، سرمایه داران موقعیت اجتماعی و اقتصادی سهمی کسب کردند. روابط اجتماعی و اقتصادی طبقات، دستخوش تغییر گردید. دیگر حفظ اصول دیرین، و بقاء سرواژه نفع دنیای جدید نبود. سرمایه داران، کارگرانی می-خواستند که بتوانند، به میل خود به کاری وادارند، یا اخراجشان کنند یا به کار جدیدی بگمارند به این ترتیب، محدودیتهای کهنه طبقاتی رویه فراسوشی رفت و کسانی که به راه و رسم مال اندوزی و کسب و تجارت آشنا بودند، می توانستند در اندک مدتی، پولدار شوند و در صف بورژواها قرار گیرند.

چنانکه قبلاً اشاره کردیم، اختراع فن چاپ و استفاده بیشتر از کاغذ، به روشن شدن افکار عمومی کمک کرد. انتشار و تعمیم صنعت چاپ، در سراسر اروپا، به مردم اصلاح طلب و ترقیخواه اسکان داد که انجیلی و تورات و کتب علمی و فلسفی را به همان زبانی که مردم کوچه و بازار تکلم می کنند ترجمه کنند و در اختیار عموم قرار دهند. در نتیجه فراهم شدن این مقدمات، مردم به عواطفی و ریاکاری و دروغگویی پاپها، پی بردند — ویکلیف<sup>۲</sup> در انگلستان، و ژان هوس، در پراگ، دسایس پیشوایان مذهبی را بر ملا کردند. بالاخره در سال ۱۵۱۷ سارتین لوتر آلمانی بر بدعتها و سنن ناروایی که به دست کشیشها در عالم مسیحیت راه یافته بود، خرده گرفت و مردم را به مبارزه با آن بدعتها فراخواند. مذهب جدید به نام پروتستانی، بزودی گسترش یافت و تلاش پاپها در اثر بیداری افکار عمومی به جایی نرسید.

پس از لوتر، یک نفر فرانسوی به نام کالون، علمدار طریقت جدیدی در عالم مسیحیت شد. او نیز مانند لوتر، تنها کتاب مقدس را معتبر می شمرد و با این اقدام قدمی به جلو برمی داشت؛ در عین حال وی مانند اشاعره (در جهان اسلامی) اندیشه های ارتجاعی و زیان بخشی را تبلیغ می کرد و از جمله می گفت، تلاش و کوشش آدمی بی حاصل است. خداوند پیش از آفرینش گیتی عده ای را خوشبخت و جماعتی را بدبخت آفریده و هیچ عملی مشیت الهی را تغییر نمی دهد. کالون بدون آنکه خود متوجه باشد، راه مبارزه با شتمگران را می بست و مردم را چشم و گوش بسته در اختیار سرمایه داری نوپیان اروپا قرار می داد.

« کالون در نامه مورخ ۱۵۴۰، وام با بهره را سباح و حلال شمرد. یکی از مورخان بریتانیا، بنام تاونی<sup>۳</sup>، بموجب همین دلایل، گفت: « کالون برای بودو دازی قرن شانزدهم همان کاری را کرد، که مادکس برای پروتستانیای سده نوزدهم انجام داد. »<sup>۴</sup>

در نتیجه انتشار کتب و رسالات، زمینه برای اصلاحات مذهبی فراهم شد. در انگلستان، آلمان و کشورهای اسکاندیناوی، در پناه حمایت سلاطین، ثروتهای کلیسا که

۱. همان. ص ۳۷۱-۳۶۸.

2. Wyclif

3. Tawney

۴. تاریخ اقتصادی (بررسی در روابط نهادی...), پیشین. ص ۳۳.

از راه‌های نامشروع و با استفاده از جهل و بیخبری مردم فراهم شده بود، بصورت اسوال غیرمذهبی درآمد و بیش از پیش در اختیار مردم قرار گرفت.

غیراز عواملی که نام بردیم، کشف آمریکا توسط کریستف کلمب (۱۴۹۲) کشف راه هندوستان از طریق دماغه امیدنیک، بتوسط واسکوداگاما (۱۴۹۸) کشف مشرق زمین و سیبری که کم کم به کاوش و جستجوی آن می پرداختند، سبب پیروزیها و موفقیت‌های بزرگی در حیات اقتصادی غرب گردید. از این تاریخ، اندک اندک؛ شرق در مقابل غرب شروع به عقب نشینی می کند و سیادت و قدرت دیرین خود را از دست می دهد.

در اواخر قرون وسطی، در نتیجه تکامل فن دریانوردی و استفاده از قطب نما، سفرهای دور و دراز بدون بیم و هراس امکان پذیر گردید. سفینه سازان در نتیجه تجربه و ممارست، به ساختن کشتیهای بادبانی سریع و سبک توفیق یافتند. این سفینه ها که به قطب نما مجهز بودند «کاراول» نامیده می شدند. حداکثر طول کاراول ۳ متر بود، اما سهولت رانده می شد، و سرعتش در آن عصر، رضایت بخش بود. در یک ساعت ۱ کیلومتر را طی می کرد. و با داشتن کناره‌های بلند می توانست، با امواج بلند اقیانوس مقابله نماید. سیاحان پرتغالی و کریستف کلمب سفرهای تاریخی خود را با این کشتی آغاز کردند.

ناگفته نگذاریم که صنعت کشتی‌سازی با رشد جنبش بورژوازی، روز بروز، در انگلستان و فرانسه، ارزش و اهمیت بیشتری کسب می‌کرد. در زمان وفات کلبه، عده سفاین فرانسه به ۲۷۶ می‌رسید که اکثر آنها تجاری و بعضی جنگی بودند این کشتی‌ها بوسیله محرومترین طبقات اجتماعی، یعنی غلامان یا محکومان قضائی که به کار پاروزدن محکوم بودند، حرکت می‌کرد. کلبه تا کید کرده بود مجرمها را بیشتر به خدمت در کشتی محکوم کنند و آن تیره‌بختان مجبور بودند شب و روز باتی عربان و غذایی ناچیز بر سر کار باشند.

در قرون وسطی، مناسبات بازرگانی اروپا با شرق بدشواری صورت می‌گرفت. راههای بزرگ کاروانرو در اختیار اعراب بود. و آنان با گرفتن حق راه‌داری کلان، کالاهای گوناگون را از سواحل مدیترانه به هندوستان و سایر کشورها می‌رسانیدند، و محصولات مختلف را هشت تا ده برابر، گرانتر از آنچه می‌خریدند بفروش می‌رسانیدند. ترکهای عثمانی نیز در دوران قدرت خود، از هیچ برنامه اقتصادی عاقلانه‌ای پیروی نمی‌کردند و به همین علت، به تجارت بین دو قاره، لطمه‌ای بزرگ وارد می‌ساختند. در نتیجه این سخت‌گیریها، بازرگانان اروپایی همواره در صدد بودند راه تازه‌ای به هند پیدا کنند. پرتغالیان در این راه، دشوار پیشقدم شدند و دیاز پس از عبور از سواحل افریقای جنوبی، به دماغه امید نیک رسید (۱۴۸۴)، و پس از او واسکو دوگاما، پرتغالی دیگر، افریقا را از طریق اقیانوس هند، دور زد و به کرانه‌های هندوستان راه یافت (۱۴۹۸)، پرتغالیان از این زمان، به غارت هندوستان پرداختند و از آنجا کالاهای گوناگون چون ادویه، خاک طلا، عاج و سنگهای گرانبها و نسوجات ابریشمی با خود می‌بردند.

در این میدان رقابت بازرگانان غرب باطرزی وحشیانه از هندوستان بیرون رانده شدند. واسکو دوگاما که فرمانده بیست کشتی بود، در سال ۱۵۰۳، در مقابل کالیکوت، به سفاین اعراب که بار برونج داشت، برخورد، و فرمان داد تا دست و گوش و بینی عمله و کارکنان کشتی را که هشتصد نفر بودند قطع کنند. آنگاه آسیب‌یافتگان را به کشتیها باز گردانیدند و آنها را آتش زدند. چند سال قبل از این کشف بزرگ، کریستف کلمب در سال ۱۴۹۳، امریکا را کشف کرده بود. تمام اراضی کشف شده توسط کلمب مستملکه پادشاه اسپانیا خوانده شد. کلمب به کشف نوین خود واقف نبود. مسافر دیگری از اهالی فلورانس به نام «امریک وِسپوس» معلوم داشت که کلمب جهان تازه‌ای کشف کرده است.\*

در سال ۱۵۱۹ ماژلان از مردم پرتغال به دستور پادشاه اسپانیا، به اولین سفر دور زمین پرداخت و درسامبر ۱۵۲۲ به اسپانیا بازگشت. با کشف امریکا، سیاست مستعمراتی اروپاییان وسعت بیشتری گرفت. مکزیک و پرو و دیگر مناطق مورد تجاوز اروپاییان قرار گرفت.

تصرف و غارت اراضی جدید، شروع ایجاد مستعمرات اروپایی و استثمار وحشیانه سلسله مستعمره بوسیله اروپاییان بشمار می‌رود. ثروت عظیمی که اینک بطور مدام از مستعمرات به اروپا سرازیر می‌شد، تکامل اقتصاد سرمایه‌داری اروپا را تسریع کرد.<sup>۱</sup>

اکتشافات جغرافیایی، و کشف قاره‌ها و تمدنها و فرهنگهای گوناگون و آشنایی با

1. Dias

۲. دک، تاریخ قرون وسطی، پیشین، ص ۱۸۴-۱۸۵؛ سرالله فلسفی، تاریخ قرون جدید، ص ۱۱ به بعد.

حیوانات و نباتات و محصولات و مصنوعات تازه، حس کنجکاوی بشر را تحریک کرد. کرویّت زمین که بنابه عقیده روحانیان مسیحی امری محال، نامعقول و مخالف علم و مذهب بود، در اثر اکتشافات جدید جغرافیایی و مطالعات دانشمندان به حقیقت پیوست. در نتیجه این پیروزیهای سیاسی و اقتصادی، جنبش نوینیان بورژوازی غرب، روزبروز، وسعت و اهمیت بیشتری کسب کرد.

از قرن پانزدهم به بعد، به قول آندره پینتر: «مشرق زمین محور تجارت را بدست مغرب زمین سپرد. در نتیجه ایتالیا به انحطاط و تنزل روی نهاد، و برعکس، کشورهای شبه جزیره ایبری (اسپانیا و پرتغال) و کشورهای باختری به پیشرفت و عمران نایل آمدند؛ نظیر اسپانیا، پرتغال، فرانسه و انگلستان. تمدن به همراه تجارت بزرگ، از جنوب بسوی شمال و از مشرق به مغرب، انتقال پذیرفت.

این دگرگونیها منجر به تحول کامل جهان بینی و به دگرگونی روحیات گردید. مشرق زمین، کشور آفتاب، کشور رؤیا و احلام، کشور هزارویک شب و کشور تجمل و طنطنه و جلال بود؛ تجارت بزرگ ترون میانه، بیشتر مبتنی بر ماکولات تجملی یعنی ادویه و جزاینها بود، ولی در غرب، فکر سعی و عمل با زندگی اقتصادی در آمیخت، تجارت سواد غیر ضروری و تجملی، جای خود را به تجارت بزرگ، و دادوستد فلزات قیمتی، ماکولات و مصنوعات کارخانه ها سپرد.

همراه با انقلاب تجاری و بازرگانی، انقلاب پولی نیز بوقوع پیوست. پس از کشف جهان نو، بتوسط کلمب، و غارت وحشیانه کشورهای جهان نو، نظیر «پرو»، کشتیهای اسپانیایی از این نواحی گنجهای گرانبهایی با خود آوردند.

نتیجه این غارتگری در کشورهای ذینفع، پیدایش تورم فلزی بود، به این معنی که میزان پول خیلی بیشتر از آنچه تولید ثروتها و خدمات بتواند افزایش یابد، کثرت می یابد. نتیجه آن، افزایش قیمتهای این ثروتها و این خدمات بود. برخی برآنند که قیمتها بطور متوسط، در ظرف نیم قرن، پنج مرتبه افزایش یافت. و این تورم به نفع بدهکاران تمام شد یعنی به نفع مقاطعه کاران و کارفرمایان (بورژواها): زیرا برای پرداختن به ایجاد کارگاه، همیشه باید نخست به وام گرفتن پرداخت؛ و تورم برای بدهکار موجب می شود که پولی به طلبکار خود باز دهد که ارزش آن تقلیل پذیرفته است. ولی بالعکس؛ تورم به زیان بستانکاران، نظیر نجیبان صاحبان اسلک و بستانکاران دارای بهره سالکانه بانرخ معین و میزان ثابت، تمام می گردد. از جانب دیگر، بالا رفتن قیمتها به طبقات مزدور و مزد بگیر که عوایدشان قبلاً تعیین و تثبیت گشته بود، گزند رسانید. این تنزل دستمزدها به سود صاحبان کارگاهها تمام شد. در جریان تورم زروسیم، انقلاب فنی بوقوع پیوست. برای انقلاب فنی، ماشین و ماشین و سرمایه ضرورت اساسی دارد. بر اثر بسط و توسعه کار ماشینی و مکانیکی، کارگاههای خصوصی پدید آمد که در آن، کار مدیریت از کار دستی جدا بود.»<sup>۱</sup>

۱. تاریخ اقتصادی (بررسی در روابط نهادها...)، پیشین، ص ۲۶-۲۵ (به اختصار).

اداری به نفع سرمایه‌داری دگرگون گردید. سرمایه‌داری برای تثبیت موقعیت خود، قدمهایی در راه ترقی و پیشرفت ملل برداشت؛ به تقویت ملیتها و احیاء زبان و ادبیات محلی همت گماشت. دولتهای جدید و متمرکز این دوران در پناه قدرت سلاطین، با بقایای فئودالیسم بمبارزه پرداختند، و فرمانروایی پول را بانفو قانون منع وام با بهره، استحکام بخشیدند. در این دوره، سلاطین و فرمانروایان زیر نفوذ سرمایه‌داران بودند؛ چنانکه شارل کن در پرتو حمایت صرافان اتریشی، تاج شاهی بر سر نهاد.

درحالی که سرمایه‌داری قدم بقدم پیشروی می‌کرد، فئودالیسم سنگرهای خود را در دهات از دست می‌داد. احتیاج به پول، مالک فئودال را مجبور می‌کند که اسلاک خود را به بورژواهای ثروتمند بفروشد و از حقوق و امتیازات دیرین صرفنظر کند. از قرن شانزدهم بعید، اروپا گامهایی بسوی اقتصاد تنظیم شده برمی‌دارد. بنظر آندره پینتر: اقتصاد عصر رنسانس و قرن هفدهم شاید بتوان گفت که اقتصادی است در آن واحد، هم ملی و هم هنری.<sup>۱</sup>

فیلیسین شاله، ضمن توصیف عصر رنسانس، می‌نویسد: «در این دوره، زمین مانند سابق، مرکز عالم نیست بلکه، سیاره کوچکی است که پیمودن دور آن با کمک قطبنا امکان پذیر است. ارتباط بین ملل بیشتر شده است و بر اثر کشف قاره جدید، اطلاعات بشر توسعه یافته است. فرهنگ عمومی، روز بروز، دامنه دازتر می‌شود. دانشمندان به آسختن زبان یونانی و زبانهای شرقی همت می‌گمارند. آثار تمدنهای قدیم مورد مطالعه قرار می‌گیرد. حسن انتقاد و تشخیص آثار و نوشته‌های خوب از بد، در مردم تقویت می‌شود و در نتیجه توسعه این فکر و تفسیر صحیح آیات کتاب مقدس، مقداری از رسوم ستادوله کلیسای کاتولیک به دور انداخته می‌شود.

اکتشاف سرزمینهای جدید، کمک بزرگی به توسعه بازرگانی دریایی کرد. اسپانیولیا، پرتغالیا و پس از آنها هلندیها، انگلیسیها و فرانسویها، پنبه و ابریشم و ادویه و قند را که جزو مواد حیاتی روزانه است و مواد دیگر را از نقاط دوردست، بمنظور معامله، حمل می‌کردند. بومیهای مستعمرات از حقوق مالکیت و تمول خانوادگی خود محروم و به بیگاری و اعمال شاقه گماشته می‌شدند. دانشمند اقتصاد آلمانی، به نام و. سومبارت (متولد ۱۸۶۳) می‌نویسد: «اولایی ما به بهای معدوم شدن نژادهای بشری تأمین شده و نهال سرسبز زندگی ما، با خون ملت‌های دیگر آبیاری شده و فقط بخاطر ماست که سرزمینهای وسیع از جمعیت خالی گشته است.»

در نتیجه غارت و تصرف گنجهای بومیان و استخراج معادن مکزیک و پرو، سیل طلا و نقره بسوی اروپا سرازیر شد. در نتیجه، مقدار اسکناس در جریان، بطرز شگفت‌آوری، افزایش یافت؛ قیمت‌ها بالا رفت و زندگی برای طبقه فقیر، غیر قابل تحمل شد. بسیاری از کشاورزان، صنعتگران و شهر نشینان در مقابل پول کمی، تنها منزل خود را، به رهن می‌گذاشتند و چون سر موعد قادر به پرداخت وام خود نبودند، اسلاک روستایی و منازل شهری، کم کم،

۱. دک. همان. ص ۳۸-۳۷.

۲. [Werner] Sombart؛ تلفظ صحیح آلمانی، زومبارت.



به دست صاحبان سرمایه می افتاد. در این دوره، هر شخصی گمنامی با قدرت پول، می توانست در عالیترین طبقات اجتماعی قواد گیرد. در این دوره، کلیسای به خدمت سرمایه داری درآمد. رنسانس بیکاری و عدم فعالیت صومعه نشینان را نکوهش کرد و برخلاف گذشتگان، وام با منفعت را یکی از درآمدهای مشروع بشمار آورد.<sup>۱</sup>

در قرن شانزدهم، مکتب مرکانتیلیسم<sup>۲</sup> ظهور کرد. پیروان این مکتب معتقد بودند که فلزات گرانبها ثروت اساسی کشورها را تشکیل می دهد. این اصطلاح از واژه ایتالیایی Mercante به معنی سوداگر، گرفته شده است.

در فرانسه، ژان بودن و عدهای دیگر، و در انگلستان، توماس گرشام<sup>۳</sup> نماینده این مکتب بودند. گرشام، در باب پول، قانونی دارد که بر اساس آن، در یک کشور، زمانی که دو نوع پول در جریان باشد؛ یکی خوب و دیگری بد، پول بد پول خوب را از جریان خارج و طرد می کند؛ به این دلیل که افراد مردم پول خوب را ذخیره می کنند (مثلاً پول طلا را) و با شتاب پول بد را به جریان و گردش می اندازند (مثلاً نقره یا در عصر ما اسکناس را).

این سیاست در فرانسه به همت سولی، وزیر هائری چهارم، و کلبِر، وزیر لوئی چهاردهم، و در انگلستان بتوسط الیزابت بزرگ و کرامول و دیگران، مرحله اجرا درآمد.

هدف این سیاست اقتصادی، کمک به پیشرفت صنعت و تجارت و افزایش نیروی ملی بود. شارل دهم از مالستروا<sup>۴</sup> علت تورم و بالا رفتن قیمتها را سؤال کرد. وی گفت: گرانی قیمتها، که در آن دوران سخت بیداد می کرد، نتیجه سیاست غلط دستگاه سلطنت است (یعنی مخارج پادشاه و اعیان و اشراف و بذل و بخششها و اسراف کاریها و غیره). (۱۵۶۴).

دو سال بعد، ژان بودن در این باره، نوشت: «بالا رفتن قیمتها اصولاً منوط به سیاست نادرست مالی نیست بلکه علتی خارجی دارد که عبارت است از هجوم طلا و نقره از جهان نو. همین نظریه منشاء نظریه به اصطلاح کمی<sup>۵</sup> است که برطبق آن، سطح عمومی قیمتها به مقتضیات کمیت پول در گردش تغییر می کند.

آیین سوداگران، که محصول جنبش جدید سرمایه داری در غرب بود، می گفت که پول، ثروت حقیقی یا ثروت اساسی و عمده را تشکیل می دهد؛ زیرا طلا و نقره ثروت های پاینده اند؛ ولی اموال که ما با آنها اسرار معاش می کنیم، دیرپا زود، راه زوال می سپرند. پیروان این سیاست، در دولتها، سعی می کردند وسایلی برانگیزند تا صادرات بر واردات فزونی گیرد. و بعضی کشورها، چون اسپانیا، سعی می کردند از خروج فلزات گرانبها از مرزها جلوگیری کنند. ولی این تلاش نتوانست جلو قاچاق را بگیرد، و انبوه ثروت نازا و بی حاصل، که از جهان نو دریافت می کرد، به رشد تولید ملی آن کشور کمک نکرد.

انعطاف پذیرترین وسایل و طرق، راههای مبتنی بر سیاست حمایتی دولت: یعنی حقوق گمرکی، تحدید واردات مختلف کالاهای خارجی، اعطای کمکهای مالی به صادر کنندگان و

۱. تاریخ مالکیت، پیشین. ص ۵۷-۵۴ (با اختصار).

2. Mercantilisme      3. Thomas Gresham

4. Maletroit      5. Quantitative

غیره بود. در انگلستان، این سیاست در راه تقویت نیروی دریایی ملی مورد توجه قرار گرفت، و نتایج مثبتی ببار آورد. در سال ۱۶۰۵، کراسول قانون دریانوردی را برقرار کرد و در پناه آن، نیروی دریایی انگلستان احتیاجی به بحریه هلند نداشت بلکه حمل و نقل کلیه کالا-های وارداتی و صادراتی با ناوگان انگلیس صورت می‌گرفت.

در فرانسه، همین سیاست، با روشی سلایمتر، توسط ریشلیو دنبال شد و بحریه فرانسه تقویت گردید. در زمینه داخلی، پیروان این سیاست از تولیدات ملی حمایت می‌کردند و با اعطای کمکهای مالی، صنایع نوزاد و صنایع اساسی کشور، نظیر پارچه‌بافی، را تقویت می‌کردند.

کلیبر، وزیر لوئی چهاردهم، در راه صنعتی کردن فرانسه، تلاش بسیار کرد. در آغاز قرن هفدهم، دولت فرانسه مانند دولت انگلیس، با تقویت ناوگان و ایجاد شرکتهای بزرگ کشتیرانی، به سیاست توسعه طلبی و استعماری خود وسعت بخشید و سعی کرد کشورهایی را زیر سلطه استعماری خود درآورد تا بتواند مواد خام مورد نیاز را از آنها به قیمت ارزان خریداری نماید، و کالا و مصنوعات فرانسه را در بازارهای مستعمرات بفروشد.<sup>۱</sup>

پیرروسو سیر تکاملی علم و صنعت را، در غرب، چنین توصیف می‌کند: «قرون وسطی، افتان و خیزان، بد یا خوب، در فواصل بادها و طوفانها، و در بین هجوسها و قحطیها و حمله امراض و آگیردار و انواع تاخت و تازها و قتل و غارتها، با سرعتی که هرآن در حال افزایش بود، ترقیات بزرگی نصیب معماری و فن فلزکاری کرد؛ قوای محرک طبیعی را تحت اراده و مورد استفاده بشر قرار داد؛ با نهایت دقت و فعالیت، در آزادی مادی غلامان و رعایا کوشید. رواج کار چاپ و فن کاغذسازی پیشقدم آزادی فکری دوهی برای این طبقه شد، در حالی که اختراع ساعت مکانیکی چنین نوید می‌داد که با پیدایش سردانی از قبیل فرانسیس بیکن، گالیله و دکارت و نیوتون بزودی آزادی فرهنگی، نیز برای همه تأمین خواهد شد.»<sup>۲</sup>

سپس در صفحات بعد، پیرروسو سیر تدریجی و تکاملی فنون را در غرب بیان می‌کند، و اعلام می‌دارد که «بعد از دوران درخشان اسکندریه، دکارت، آن نابغه واقعی و انقلابی، پیشنهاد کرد که مدارس فنی و مهندسی بوجود آید؛ یعنی مدارسی که در آنها فنون و صنایع را نه فقط بصورت دستورالعملهای ساده و تجربی بلکه همچون رشته مفصلی از مواد استعمال علوم، به شاگردان بیاموزند.

یکی از دلایل اساسی ما براین که از ابتدای قرن پانزدهم، پیشرفت فنون و صنایع موجب پیشرفت تمدن اروپایی گردید، این است که در آن اوقات، برای اهل صنعت احترام بسیار قابل بودند و ایشان را معزز می‌داشتند. بهترین صنعتگران مورد توجه بودند و پادشاهان اروپایی کوشش می‌کردند که ایشان را از یکدیگر برابند. کارگران متخصص شیشه سازی، توپریزان، استادان ضرب مسکوکات و سازندگان بنادر، از کشوری به کشور دیگر، می‌رفتند و معلومات خود را در معرض استفاده قرار می‌دادند.

۱. دک: تاریخ اقتصادی (بررسی در روابط اهدای...)، پیشین، ص ۳۸-۴۲.

۲. تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص ۱۶۸-۱۶۷.

کتابهای مهمی که دربارهٔ مسائل فنی نوشته می‌شد نیز، بهمین اندازه، شهرت داشت. در اواسط قرن پانزدهم میلادی، در شهر نورمبرگ، کارخانه‌های تولید آهن سفید وجود داشت و مخصوصاً در سال ۱۵۰۲ که در این شهر، ماشین ورقه کردن فلزات را اختراع کردند، این صنعت توسعهٔ بسیار یافت. در حدود همین اوقات، دستگاه ضرب مسکوکات مورد بهره‌برداری قرارگرفت (سال ۱۵۳۰)، و چندی بعد، ماشین حدیده برای ساختن سیمهای فلزی پیدا شد (سال ۱۵۷۸). بر همهٔ این اختراعات باید دستگاه انتقال حرکت ماشینها را، که برای تبدیل حرکت مستقیم به حرکت دورانی و بالعکس بکار می‌رود، افزود. این اختراع مهم را، در ابتدا فقط در چرخ نساجی و ماشین حدیده و انواع تلمبه بکار بردند، اما بعدها وقتی که موتور بطور قطع اختراع شد و مورد بهره‌برداری قرارگرفت، نقش بسیار اساسی را در پیشرفت صنعت به عهده گرفت. در همین اوقات، کار پشم‌ریسی در انگلستان توسعه یافت و بتدریج رواج آن بیشتر شد. اعیان و خوانین زمینهای زراعتی خود را به سراع تبدیل کردند تا تربیت احشام و مخصوصاً گوسفند را ترقی دهند.

اگر قول لوئیس همفورد را باور کنیم، باید بر این فهرست، اختراع تلمبه آتش نشانی (سال ۱۵۱۸)، اختراع ماشین برش علوفه (۱۵۲۴) اختراع کشتیهای پرده دار (۱۵۳۴)، اختراع پل معلق (۱۵۵۰)، اختراع مدادهای باسنزسربی (۱۵۶۵) و بالاخره اختراع تلمبه‌هایی که با نیروی جذر و مد دریا کار می‌کرده‌اند (۱۵۹۸) و غیره را نیز افزود.

و فوق‌العادهٔ این نوع اختراعات، که بیش و کم خالی از اهمیت بوده و فقط زاده الهامات و احتیاجات زمان هستند، وقتی بیشتر به نظر ما متفرق و ناهماهنگ می‌آیند که در نظر بگیریم که صرفنظر از کارهای مفیدسزبور، یک سلسله فعالیت‌های نامعقول نظیر جستجوهای مربوط به حرکت ابدی و تهیهٔ کیمیا و آب زندگی و غیره انجام می‌گرفت.

در انتهای قرن پانزدهم، پیشرفت سرمایه‌داری، بنحؤ مقاومت ناپذیری، ادامه یافت. مؤسسات بسیار قوی بهره‌برداری صنعتی تشکیل شد. در انگلستان، همچون فرانسه و هلند، سرمایه‌دار که شخصیت اصلی و مرکزی همهٔ این بنگاهها محسوب می‌شد، سردی بود سرد و خشک و حسابگر که در تهیهٔ قراردادها نهایت دقت ممکن را بکار می‌برد، و هوش و فراست عملی او درست در قطب مخالف افکار عرفانی زمان و مجادلات ماوراءالطبیعه قرار داشت، و ثابت می‌کرد که فقط صنعت دادای فایده و تأثیر در زندگی آدمی می‌باشد.

دکارت، همچون گالیله، بر این عقیده بود که اگر مایل به شناسایی کامل قوانین هستیم، باید بتوانیم همهٔ آنها را بصورت ریاضی بیان کنیم. تنها وسیلهٔ ممکن برای اکتشاف، آن است که به طبیعت نزدیک شویم؛ مشاهده کنیم، اندازه بگیریم، یادداشت کنیم و مقایسه نماییم. و این همان است که سردانی از قبیل ژیلبر، گالیله، هاروی و هوک خوب فهمیدند و به مرحلهٔ اجرا درآوردند، و همان است که بالاخره، به دست توانای نیوتون، به صورت قطعی ریاضی درآمد و از عهد وی ببعد، می‌توانیم بعثت دانش تجربی را در جهان قطعی و مسلم بدانیم.<sup>۱</sup>

از جمله علومی که پس از پایان فنودالیزم و در دوران رشد بورژوازی، مورد توجه

قرار گرفت، علم اقتصاد است. به قول ادسوند برک، با استقرار اصول سرمایه داری، «عصر سلحشوران گذشته است؛ عصر سفسطه گران، اقتصاد دانان و حسابگران، جانشین آن شده است.»

اکنون ببینیم، صاحب نظران در تعریف علم اقتصاد، چه می گویند.

«علم اقتصاد عبارت از بررسی روشهایی است که بشر با وسیله یا بدون وسیله پول، برای بکار بردن منابع کمیاب تولید، بمنظور تولید کالا و خدمات در طی زمان، و همچنین برای توزیع کالاها و خدمات بین افراد و گروهها در جامعه، بمنظور مصرف در حال و آینده، انتخاب می کند.»<sup>۱</sup>

۱. مسائل اساسی اقتصاد جامعه را می توان، چنین تشریح کرد: «بین انواع کالاها و خدماتی که جامعه بدان نیازمند است، چه کالاها و خدماتی و از هر یک چه مقدار باید تولید شود؟»

۲. چگونه جامعه عوامل تولید ثروت (زمین، کار، سرمایه و غیره) را برای تولید هر یک از کالاها ترکیب کند؟ چه روشی برای تولید بکار برد؟ مثلاً در تولید گندم، آیا روش کشت عمقی را اختیار کند، یعنی تعداد بیشتری کارگر در سطح محدود زمین بکار وادارد یا ترتیب کشت سطحی را؛ یعنی بروست زمینی که هر کارگر بطور نسبی کشت می کند، بپیراید؟

۳. کالاها و خدمات برای چه کسانی تولید شود؛ به عبارت دیگر، محصول ملی چگونه بین افراد جامعه، متناسب کار و استعداد آنان، مالکیت آنان، توزیع شود؟<sup>۲</sup> در جریان فعالیتهای گوناگون اقتصادی، مصرف کننده نقش مهمی دارد. مصرف کننده با توجهی که به کالاهای مختلف می کند، در بازار قیمتها، انواع کالاها و عوامل دیگر اثر می گذارد.

«مصرف کننده حاکم است و تصمیم او از راه بازار و قیمتها، انواع کالاهایی که باید تولید شود و روش تولید آنها و طرز توزیع ثروت بین افراد جامعه را مشخص می سازد. اگر درآمد مردم در منطقه ای از کشور بالا رود و تصمیم بگیرند گوشت بیشتر و سیب زمینی کمتر مصرف کنند، باید زمینهای زیر کشت سیب زمینی کاهش یابد، و زمین برای تولید علوفه و دامداری افزایش پیدا کند، و قسمتی از زمین و کار و سرمایه از تولید سیب زمینی به تولید گوشت منتقل شود. آیا این تغییر به امر و دستور دولت آن منطقه صورت می گیرد؟ هرگز. طرز عملی شدن این تغییر چنین است: مصرف کنندگان شروع می کنند گوشت بیشتر و سیب زمینی کمتر می خورند. این امر باعث می شود که قیمت گوشت در بازار بالا رود و قیمت سیب زمینی پایین آید. منفعت سیب زمینی کار، کم می شود، و منفعت گاودار و حشم دار ترقی می کند، مزد کارگران در حشم داری بالا می رود و در کشت سیب زمینی تنزل می کند و بدین ترتیب، زمین و کار و سرمایه از فعالیت تولید سیب زمینی به فعالیت تولید گوشت منتقل می شود.»<sup>۳</sup>

۱. هل سامولسن، اقتصاد. ترجمه حسین پیرنیا، ج ۱، ص ۶.

۲. همان، ص ۱۰۱-۱۰۰.

۳. همان: ۱۰۲-۱۰۱ (به اختصار).

## جمعیت

از نظر اقتصادی، جمعیت هر جامعه به دو گروه عمده فعال و غیرفعال تقسیم می‌شود: جمعیت فعال، شامل کلیه افراد متشکل از زنان و مردان دارای سن فعالیت یا بطور کلی جمعیت آماده فعالیت و تولید محصول و درآمد ثروت است؛ اعم از این که به کار اشتغال داشته و در تولید شرکت کنند یا بعلل اقتصادی، وقتی بطور موقت یادانم، بیکار بمانند.

جمعیت دارای سن فعالیت، همان بزرگسالان دارای سن بین ۱۵ تا ۶۵ سال است، اما در کشورهای پیشرفته که تعلیمات اجباری تا ۱۶ یا حتی گاهی تا ۱۸ سالگی ادامه دارد، سن آغاز فعالیت از ۱۶ یا ۱۸ سالگی آغاز می‌شود. و از جانب دیگر در این کشورها، بتدریج، سن بازنشستگی یا پایان فعالیت، به ۶۰ سالگی تقلیل می‌یابد. جمعیت فعال شاغل، شامل آن عده از جمعیت فعال می‌شود که به کار و فعالیت اقتصادی اشتغال دارند. از این عده، بعضی در چارچوب مؤسسات مختلف، بحساب کارفرمایان، کار می‌کنند و بعضی دیگر از قبیل پیشه‌وران و صاحبان مشاغل آزاد (مثل وکلای دادگستری، و پزشکان و غیر آن) مستقل و بحساب خود، فعالیت می‌کنند.

گروه اول، مزد و حقوق بگیران و گروه دوم، کارکنان مستقل یا صاحبان مشاغل آزاد را در جمعیت فعال شاغل تشکیل می‌دهند، و یا در مؤسسات بعنوان کارآموز بدون مزد، به کار اشتغال دارند. کارکنان به دو گروه کلی دیگر یعنی کارکنان ساده و کارکنان حرفه‌ای تقسیم می‌شوند.

در ایران، ماده ۲۲ قانون کار (مصوب ۲۶ اسفند ۱۳۳۷) کارکنان را از نظر شغلی و مهارت و تخصص، به شش طبقه کارگر ساده، کارگر درجه سه، کارگر درجه دو، کارگر درجه یک، استادکار، و سراستادکار تقسیم نموده است. سازمان بین‌المللی کار بجای گروه‌های بالا کارگران را به کارگران ساده، نیمه‌ماهر، ماهر، استادکار، صنعتگران، تکنیسینها و متخصصان تقسیم کرده است.

رونق اقتصادی: بطور کلی، وقتی کمیته‌های اقتصادی اعم از کمیته‌های «حقیقی» از قبیل سطح اشتغال، عوامل تولید یعنی سرمایه، زمین، نیروی انسانی و میزان معاملات سطح تولید، مصرف و سرمایه‌گذاریها، همچنین کمیته‌های «پولی» مثل بهای عوامل تولید و بنابراین درآمدها، قیمت محصولات، مقدار و سرعت گردش پول، سطح اعتبارات و میزان معاملات روی محصولات و اوراق و اسناد بهادار، روی به افزایش گذاشته و جهت صعودی پیداکنند، می‌گویند اقتصاد جامعه سیر رونق را می‌گذراند.

اگر در جامعه‌ای، عوامل تولید، یعنی سرمایه، زمین و نیروی انسانی، استعمال نشده و به مقدار قابل ملاحظه‌ای وجود داشته باشد، چون کلیه منابع و امکانات جامعه بکار گرفته نشده و بین کل منابع جامعه و استعمال آنها اختلاف و عدم تعادلی وجود دارد، می‌توان گفت که رونق اقتصادی وجود ندارد.

در جریان رونق اقتصادی، تمام نیروهای فعال و بیکار جامعه، بویژه نیروی انسانی، در شرایط مطلوبی بکار گرفته می‌شوند. همانطور که قبلاً دیدیم، در هر جامعه، همیشه قسمتی از نیروی انسانی موجود یا صحیحتر بگوییم، عده‌ای از جمعیت فعال، مثل جوانان علی و

مريض یا کارگران در حال تغییر شغل و محل کار و غیر آن، نمی‌توانند به کار مشغول شوند، از این جهت، در صورت اشتغال نیروی انسانی به نسبت ۹۷٪، می‌گویند اشتغال کامل برقرار است.

ارزش اقتصادی جمعیت: در تمام ادوار تاریخی، جمعیت یکی از عوامل اساسی تولید و فعالیتهای گوناگون اقتصادی و اجتماعی است: «هر فرد ساکن کشوری مصرف کننده است و چون به سن کار کردن رسید، در شمار تولیدکنندگان بالفعل یا بالقوه درمی‌آید. برای بررسی تأثیرات جمعیت در اقتصاد یک کشور، کافی نیست که تنها تعداد نفوس را در نظر بگیریم؛ افزایش یا کاهش جمعیت و آهنگ آن، ساختمان جمعیت، یعنی درصد کودکان، جمعیت فعال و سالخوردهگان در کل تعداد نفوس و همچنین مقایسه جمعیت با فضائی که در آن زندگی می‌کنند (یعنی مساحت هر کشور) واجد اهمیت بسیار است. البته نباید فراموش کرد که تعداد نفوس نیز در هر کشور، یکی از عوامل اصلی ثروت و قدرت ملی بشمار می‌رود.»<sup>۱</sup>

در دوره قرون وسطی، در سالهایی که امنیت و آرامش در سراسر کشور حکومت می‌کرد و وضع اقتصادی و طبیعی رضایتبخش بود، جمعیت یکنندی، روبه فزونی می‌نهاد. عدم توجه عمومی به مسائل بهداشتی، سبب می‌شد که تعداد زیادی از نوزادان و کودکان بعلت نبودن پزشک و دارو، در اثر ابتلا به آبله، اسهال و دیگر بیماریها درگذرند، و فقط افراد قوی و سالم قادر بودند که از حمله میکروبیهای گوناگون، جان به سلامت برند. ولی از قرن نوزدهم پیچیدگی، در نتیجه کشفیات طبی، و آشنایی مردم به مسائل بهداشتی، روز بروز، از سرگ و میر کاسته شد و جمعیت، مخصوصاً در کشورهای پیشرفته، روبه افزایش نهاد. «از ۱۸۴۶ تا ۱۹۴۶، جمعیت بریتانیا، آلمان و ایتالیا دو برابر شد، و جمعیت ایالات متحده آمریکا شش برابر افزایش یافت. در همین مدت، تعداد نفوس کره زمین، کمی بیشتر از دو برابر شد.»<sup>۲</sup>

«اگر جمعیت کشوری در حال سکون باشد، خانه‌هایی که پدران در آن زندگی می‌کنند، برای سکونت فرزندان کافی است. صنایع و وسایل تولیدی که یک نسل را بکار مشغول می‌کند، برای اشتغال نسل دیگر کفایت دارد. فقط در صورت بروز و پیدایش سلیقه‌ها و تمایلات جدید و یا شیوه‌های نوین تولید، ممکن است تغییراتی در اقتصاد بوقوع پیوندد و سرمایه‌گذاری تازه تحقق یابد. صرفنظر از این نوع تقاضا که بستگی به ابتکارات اقتصادی دارد، مرمت و نگاهداری ساختمانها و وسایل تولیدی موجود، برای ادامه زندگی و فعالیت کافی است. بناچار، صنعت ساختمان و سایر واحدهایی که سواد کالاهای مداوم هستند فعالیت محدود خواهند داشت.»

در صورت افزایش نفوس، برای آنکه سطح زندگی کاهش نیابد، باید بموازات ازدیاد جمعیت، تولید را نیز افزایش داد. برای ۱۱۰ میلیون نفوس بجای صد میلیون (در صورتی که سطح زندگی را ثابت فرض کنیم) باید تولید کالاهای مصرفی، چون خوراک و پوشاک،

۱. اصول علم اقتصاد، پیشین، ص ۳۲-۳۶.

۲. همان، ص ۲۲.

معادل ۱۰٪ افزایش یابد. اما باید خانه‌هایی که مردم در آن زندگی می‌کنند و محل‌های کسب و کار و فعالیت آنان نیز ۱۰٪ افزایش یابد. بناچار، باید برای مدتی، فعالیت‌های ساختمانی و تولید ابزار و ماشین‌های صنعتی، به نسبت آنچه برای سرت و تجدید دستگاه‌های موجود کفایت داشت بیش از ۱۰٪ اضافه شود.

نتیجه آنکه بهنگام افزایش نفوس، آهنگ ازدیاد تقاضای کالاها و خدمات سریعتر خواهد بود. در این شرایط، اگر افزایش نفوس ناشی از فزونی شمارهٔ زاد و ولد باشد، عرضهٔ کار با آهنگی کندتر از افزایش نفوس ازدیاد خواهد یافت؛ چرا که کودکان و کهنسالان کار نمی‌کنند. در نتیجه، افزایش نفوس نه تنها به ایجاد بیکاری منتهی نخواهد شد بلکه امکانات اشتغال را گسترش خواهد داد. اگر در این میان، کاهش در آهنگ افزایش نفوس پدیدار شود، یعنی ازدیاد جمعیت ادامه یابد ولی با سرعتی کمتر، فعالیت صنایع مولد کالاهای مداوم به کندی خواهد گرایید بدون اینکه متوقف شود.<sup>۱</sup>

### پیشی گرفتن غرب بر شرق

از آنچه گذشت، بخوبی پیداست که اروپا از قرن دهم و یازدهم میلادی بعد، بتدریج، در راه شهرنشینی و تمدن و فرهنگ جدید پیش می‌رفت؛ در حالی که در همین ایام، در آسیا و از جمله در ایران، تمدنی آمیخته از بورژوازی و فئودالیسم (بورژوا فئودال) وجود داشت. در عهد سامانیان (۳۸۹-۲۷۹ هجری)، یعنی در قرن دهم میلادی، ایران و ساوراءالنهر دوران شکفتگی فرهنگی علمی و صنعتی و تجارتی را می‌گذرانید. در طی یک قرن، از برکت امنیت و آراش نسبی، در زمینهٔ انواع پارچه بافی، فلزکاری، صنایع ساختمان و جز اینها موفقیت‌های بزرگی نصیب مردم این منطقه گردید.

در عهد غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان، با وجود حمله‌های مکرر اقوام وحشی و زد و خورد های فئودالی، فعالیت‌های صنعتی، تجاری و فرهنگی کمابیش ادامه یافت. تا اواخر دورهٔ خوارزمشاهیان (۶۲۸-۴۹۰ هجری)، یعنی تا قرن سیزدهم میلادی، ایران و دیگر سلسله اسلامی، از جهات مختلف اقتصادی و اجتماعی، وضع مناسب و متعادلی داشتند. ولی از حملهٔ مغول بعد، در نتیجهٔ جنگ‌های پی‌درپی متجاوزان و خونریزی‌ها و قتل و غارت‌هایی که تا استقرار سلسلهٔ صفویه کمابیش ادامه یافت، مردم روی امنیت و آراش ندیدند و در نتیجه، صنعت و پیشرفت‌های فنی و فرهنگی که پیش از هر چیز به ثبات و داغنی فکر و خیال نیازمند است، از این دوره بعد، متوقف گردید. و در بسیاری از رشته‌ها روبه انحطاط نهاد. بنا به نوشته‌های مقدسی، اصطخری، ابن حوقل، ناصر خسرو و عده‌ای دیگر از جهانگردان و جغرافیدانان اسلامی، از قرن چهارم تا هفتم هجری (قرن دهم تا سیزدهم میلادی)، در طبرستان، فارس و خوزستان، دستگاه‌های پارچه بافی، قالیبافی، گلیم بافی، پرده بافی، بمقدار زیاد، وجود داشته؛ و در این کتابها، بتفصیل، از وسعت دامنهٔ صنایع دستی در ایران سخن رفته و احتیاج به تکرار نیست.

شهرهای جهان اسلامی نیز، در فاصله قرن سوم و چهارم تا هفتم هجری، یعنی در طی قرن دهم تا سیزدهم میلادی، بسیار پر جمعیت و فعال بود، و دارای مساجد و مدارس کاروانسراها و رباطها، حصارها و دروازه‌های گوناگون بود که از آنجمله می‌توان از شهرهای نیشابور، هرات، ری، بخارا و سمرقند و بغداد نام برد. برای آنکه شهرهای شرقی با بلاد نوبنیان و کم‌جمعیت و عاری از فعالیت اروپایی در قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی، مورد مقایسه قرارگیرد، خصوصیات بعضی از بلاد شرقی، از جمله شهر هرات را از قول اصطخری می‌نویسیم: هرات بزرگترین شهر خراسان و انبار امتعه و کالاهای تجارتنی است. المقدسی، درباره هرات، می‌گوید: هرات بوستان این نقاط است، جمعیت انبوه دارد، عمارات آن بهم چسبیده است، ده‌های بزرگ دارد، مردمش زیرک و شوخ و باذوقند. از اینجا انواع و اقسام شیرینیها و پارچه‌های اعلا، به کشورهای مختلف فرستاده می‌شود.

یاقوت می‌گوید: در ۶۰۷ هجری (برابر با ۱۲۱۰ میلادی) که در خراسان بودم، هیچ شهری را چون هرات نیافتم. مردمش ثروتمند و گروه دانشمندان، اعیان و متمولین در این شهر بسیارند.

در سال ۶۱۸، که هرات مورد حمله مغول قرارگرفت، بنا به اظهار مؤلف *تادیک نامه هرات*، ۱۹۰ هزار مرد جنگی برای مقابله با مغول آماده نبرد شدند. و این خود از وسعت و عظمت و جمعیت فراوان این شهر حکایت می‌کند.<sup>۱</sup>

**بازارهای نیشابور**  
**در قرن چهارم هجری**  
 «بازارهای نیشابور خارج شهرستان و در ریش شهر بوده است، و دو بازار آن از دیگر بازارها بزرگتر بوده به نام «ریعه بزرگ» و «ریعه کوچک». در این بازارها، کاروانسراها و مهمانسراهایی نهاده بودند که تجار در درون آنها به داد و ستد تجارت مشغول بوده‌اند، و دکاکین زیادی در این بازارها بوده‌است که مرکز خرید و فروش اقسام امتعه و اجناس بوده است. در این مهمانسراها، تجار طراز اول مسکن داشتند و غالب کاروانسراها مملو بود از اجناسی که به این شهر آورده بودند. در سراهای این بازارها، کارگران و ارباب صنایع نیز دکانه‌ها داشتند که سخت معمور و آبادان بوده است، و نیز بسیاری از این بازارها و سراها، به دسته‌های مختلف پیشه‌وران تعلق داشت و به نام آنان نامیده می‌شد؛ مثل رسته کلاه‌دوزان، رسته کفشگران، رسته خزرفروشان، رسته ریستندگان و رسته و بازاری که در آن طناب درست می‌کردند و بازار بزرها. این بازارها و سراها پر بوده از ادبای صنایع که هر کس در آن به شغل خویش مشغول بوده است.»<sup>۲</sup>

نرشخی (۳۴۸-۲۸۶ هجری قمری)، در کتاب *تادیک بخارا*، شرحی در پیرامون بیت الطراز بخارا آورده است: «در بخارا کارگاهی بوده است میان حصار و شهرستان، نزدیک مسجد جامع، و در وی بساط و شادروانها بافتندی، و یزدیها و بالشها [مصلیها] و بردیهای فندقی از جهت خلیفه بافتندی، که به یکی شادروان، خراج بخارا خرج شدی... اندر شهر بخارا

۱. *تادیک نامه هرات*، پیشین. [مقدمه]، ص ۳.

۲. *حجة الحق ابوعلی سینا*، پیشین. ص ۶۲.



استادان بودندی که معین بودندسراین شغل را، و از ولایتها بازرگانان بیامدندی چنانکه مردم زندینجی [سی بردند]. از آن جامه‌ها بردندی تا به‌شام و مصر و درشهرهای [روم] و به هیچ شهر خراسان نیافتندی. و عجب آن بود که اهل این صنعت به خراسان رفتند بعضی، و آنچه آلت این شغل بود بساختند، و از آن جامه بافتند، به این آب و قاب نیامد.»<sup>۱</sup> (یعنی به آن خوبی نمیشد).

ابزارکار و وسایل فنی: نه تنها در منابع تاریخی بلکه در سفرنامه‌های جهانگردان ایرانی و عرب نیز، چنانکه باید، از ابزارکار کشاورزان و پیشه‌وران و صنعتگران قرون وسطی، سخنی در میان نیست. در قادیخ سیستان، مربوط به قرن پنجم هجری (۱۱ میلادی)، ضمن توصیف خصوصیات سیستان، از آسیاها و وسایلی که در آن دوره برای آرد کردن گندم در سیستان وجود داشته گفتگو می‌شود، و از جمله از آسیای بادی و آسیای آبی و آسیاهایی که به‌مدد دست یا چهارپایان مورد استفاده قرار می‌گرفته است، یاد می‌شود: ... و دیگر آسیاه چرخ کنند تا باد بگرداند و آرد کند، و به دیگر شهرها ستور یابد یا آسیاه آب یا بدمست آسیاه کنند؛ و هم از این چرخها بساخته اند تا آب کشد از چاه.<sup>۲</sup>

گاه در آثار شعرا از وسایل کار پیشه‌وران سخن بیان آمده است:

بفرمود آهنگران آورند	مس و روی و پتک‌گران آورند
چو پولاد با پتک آهنگران	به پیش آوریدند آهنگران

فردوسی

شیخ احمد جام به بعضی از ادوات نجاری اشاره می‌کند:

چون تیشه میاش جمله بر خود تراش	چون رنده ز کار خویش بیبهره میباش
تعلیم زاره گیر در عقل معاش	چیزی سوی خود می‌کش و چیزی می‌باش

در همان ایامی که در ایران و ماوراءالنهر و دیگر مناطق شرق نزدیک، از برکت امنیت و آرامش نسبی، کشاورزی، صنایع دستی و بازرگانی روبه پیشرفت و ترقی بود، علوم و معارف تجربی نیز در حال توسعه و شکوفایی بود.

محمد زکریای رازی (متولد ۲۵۱ هجری/ ۸۶۵ میلادی)، در اواخر قرن نهم میلادی، دست به مطالعات تجربی زد. رازی پزشکی، فیزیکی دان، کیمیدان (شیمیست) و فیلسوف عالیقدر مادی بود. الکل را از تقطیر مواد قندی و نشاسته‌ای پیدا کرد و، با این اکتشافات، فصل جدیدی در تاریخ طب و داروسازی گشوده شد. جوهر گوگرد را نیز از تجزیه سولفات دوفور (زاج سبز) پیدا کرد. رازی برای آنکه بتواند تحقیقات علمی را ادامه دهد، ناچار آلات و ادواتی اختراع کرد که از آنجمله قرع و انبیهایی که او برای فعل و انفعالات شیمیایی تهیه کرده قابل ذکر است.

رازی، قرن‌ها پیش از یکن، گفت که تجربه بهتر و بیشتر از علم انسان را به حقایق آشنا می‌کند. از شاهکارهای رازی کتاب الحاوی است که در حقیقت، دایرةالمعارف طبی

۱. قادیخ بغداد، پیشین، ص ۲۸.

۲. قادیخ سیستان، پیشین، ص ۱۲.

است. در جلد چهارم و پنجم این کتاب از امراض معده، اسهال، صفرا، اسهال اطفال، قولنج، ضامدها و دیگر داروها سخن به میان آمده است. رازی رئیس بیمارستان بغداد بود. عده کتابهای منسوب به او را از ۱۹۸ تا ۲۳۷ رساله و کتاب برشمرده‌اند.<sup>۱</sup>

مطالعات علمی و فلسفی، که بهمت رازی در قرن سوم و چهارم هجری آغاز شده بود، بعزت آشفته‌گی اوضاع سیاسی و اجتماعی و مخالفت محافل مذهبی، بطور منظم، دنبال نشد. پس از گذشت یک قرن، در سال ۳۶۲ هجری، ابوریحان بیرونی در حوالی خوارزم، قدم به عرصه وجود گذاشت. او نیز، مانند زکریای رازی، شیفته تحقیق و تتبع بود و در ریاضیات، نجوم، حکمت، تاریخ و جغرافیا و طب و الهیات آثاری از خود به یادگار گذاشت؛ و مجموعاً ۱۱۳ کتاب و رساله به او نسبت می‌دهند که از آنها جز معدودی باقی نیست. در کتاب *الجواهر فی معرفة الجواهر*؛ بیرونی تحقیقات جالبی درباره اجزاء و خواص آن بعمل آورده است. علاوه بر این، در مسائل طبیعی و حیوانی و نباتات و جمادات نیز مطالب مهمی نوشته است.

بوعلی سینا در سال ۳۷۰ هجری (۹۸۰ میلادی) در حوالی بخارا متولد شد. وی در قرن پنجم هجری، اعلام کرد: «تعصب در علم و فلسفه مانند هر تعصبی نشانه خامی و بیماری است، همیشه به ضرر حقیقت تمام می‌شود و شأن خردمندان نیست. به عقیده بعضی از صاحب نظران، وی قبل از دکارت، به سبازره با فلسفه ارسطو و منطق اسکولاستیک برخاسته و برخلاف کسانی که علت هر حادثه را اراده خدا می‌دانند، وی با وجود تقص علم در آن دوره، نظریات مادی جالبی در پیرامون علت پیدایش کوهها ابراز کرده است.

پاولفسکی عضو آکادمی علوم شوروی، طی مقاله‌ای نوشت که بوعلی، قرن‌ها قبل از ظهور علم طب جدید و میکروب‌شناسی، اعلام کرد که بیماریها ممکن است بوسیله حیوانات کوچک ناسرئی که در آب وجود دارند، به اشخاص سرایت کنند. وی منکر تأثیر حرکت ستارگان در احوال انسانها بود، و به سعد و نحس کواکب عقیده نداشت. بوعلی، بدون آنکه خدا را انکار کند، «قدرت مطلق» او را محدود می‌نمود. تحولات و انقلابات طبیعی را نمود بالله محمول اراده الهی نمی‌دانست بلکه نتیجه قوانین معینی می‌شمرد.

از وی بیش از صد اثر باقی‌مانده که بسیاری از آنها مانند *الکیمیاء*، *معدنشناسی*، *جغرافیا*، *تشریح* و *وظایف الاعضاء*، در پیرامون علوم طبیعی و طب نوشته شده است. وی درباره زکریای رازی، می‌گوید: او فیلسوفی دانشمند بود. آثار بسیاری در فلسفه و شیمی بوجود آورد. او حقیقت را بدون آنکه به آن جنبه اسرار آمیز بدهد، تشریح کرد.

این اظهارات این‌سینا، بطور مقتضی، بر میزان علاقه وی به شناخت علمی دقیق و به توضیح ماتریالیستی و آشکار جهان، تاحدی که عصر وی اجازه می‌داد، گواهی می‌دهد. آثار وی متضمن حقایق و دستورالعملهای بسیار است. این‌سینا درباره سس و اشکال گوناگون آن مطالبی می‌نویسد؛ ذوب آن را توصیف می‌کند، درباره سرب و قلع و برنج و آهن و فلزات دیگر سخن می‌گوید. فصل کاملی از اثر خود را برای توصیف تقره، اکسیدها و اسیدهای فلزی و همچنین اسلح فلزی، برنرها و ترکیبات دیگر فلزی وقف کرده است. سپس طرق عمومی

۱. برای آگاهی بیشتر، نگاه دایرةالمعادف فلاسفی، پیشین، ماده «رازی، ابوبکر محمد بن زکریا»، ص ۱۰۵۶.

استخراج فلزات را شرح می‌دهد. این سینا توجه خاصی به جیوه معطوف می‌دارد. طبق کشفیات جدید دانشمندان باستان‌شناسی شوروی، جیوه مانند فلزات دیگر، آهن تقره و طلا در قرن سوم در آسیای میانه خصوصاً در حوالی بخارا استخراج می‌شده است.

این سینا در کتاب قانون مسائل پزشکی مهمی را مطرح می‌کند و از برهیز (رژیم غذایی)، پیشگیری، علل تندرستی و بیماری، اسراض اطفال، اثر ورزش، تأثیر آب و هوا و مسافرت در سلامت، و انواع داروها سخن می‌گوید. وی از ۸۰۰ دارو و خواص آنها گفتگو می‌کند. این سینا نزدیک هزار سال پیش، از تأثیر هوا، غذا و آب، محل سکنی، خواب و حفظ‌الصحه در سلامت انسان سخن می‌گوید. به این ترتیب، می‌بینیم مطالعات علمی و تجربی که در شرق از قرن چهارم و پنجم هجری (نهم و دهم میلادی) بهمت رازی، بیرونی و ابن‌سینا آغاز شده بود، برخلاف اروپا، بطور منظم، دنبال نشد. رژیم خان‌خانی، عدم تمرکز و ثبات سیاسی حمله مداوم چادرنشینها و اقوام وحشی و بیابانگرد، ستمگری اسرا و زورسندان و فشار روح‌کش مقامات روحانی و مذهبی به‌علم، مجال و اسکان پیشرفت نمی‌داد. و دانشمندان نسیوانستند آنچه را که درک می‌کنند بی‌پرده با صراحت بیان کنند، بلکه ناگزیر بودند حقایق علمی را به‌نحوی دوپهلوی و نامفهوم بیان کنند تا زندگی و آثار فکری آنان مورد تعرض مقامات مذهبی و قدرتهای استبدادی قرار نگیرد. در حالی که از عهد رنسانس بیعد، در اروپا محیط مساعدی برای مطالعات علمی و تجربی بوجود آمده بود. قدرت مذهب و کلیسا محدود گردید؛ بورژواها و سرمایه‌داران که حاسی مطالعات علمی و تجربی بودند، روز بروز، قدرتمندتر می‌شدند، و نجبا و فئودالها و اشراف و پیشوایان مذهب کاتولیک، که با انقلاب فکری و علمی عصر خود، مخالف بودند، بتدریج، سنگرهای خود را از کف می‌دادند.

با این حال، در اروپا، از قرن چهاردهم تا قرن شانزدهم و هفدهم، کتابهای رازی، ابن‌سینا و ابن‌رشد در محافل و دانشگاهها تدریس می‌شد. ولی از قرن هفدهم بیعد، بطور قطعی، غرب بر شرق پیشی گرفت و نتایج مثبت علوم تجربی به اروپاییان امید فراوان بخشید؛ بطوری که از قرن هفدهم و هیجدهم، بسرعت، جوامع غربی از ایده‌آلیسم و اندیشه‌های غیر علمی دست کشیدند و مشاهده و تجربه را بهترین راه دسترسی به حقایق شمردند.

با اینکه در شرق، و از جمله در ایران، با حمله ترکان غز و چنگیز و تیمور، اصول و مبانی کشاورزی و صنعت و هنرهای دستی (که از عهد سامانیان سیر صعودی خود را آغاز کرده بود) متوقف گردید، با این حال وبا تمام شکستها و قتل و غارتها، در بعضی از بلاد، نظیر تبریز، حتی بعد از حمله مغول نیز فعالیتهایی بچشم می‌خورد. مارکوپولو، سیاح معروف ونیزی که در قرن چهاردهم میلادی از چین و ایران و چند کشور دیگر آسیای دیدن کرده است، در مورد شهر تبریز، می‌نویسد: «شهر پرجمعیت و آبادی است. شغل عمده ساکنان آن بازرگانی و کارخانه‌داری است. در این کارخانه‌ها پارچه‌های ابریشمی، زربهای قیمتی می‌بافند. موقعیت تجاری این شهر بقدری خوب است که بازرگانان از همه طرف، از هندوستان، بغداد، موصل و هرسز برای خرید و فروش به آنجا می‌آیند. بهترین سنگهای قیمتی و مرواریدهای اعلا را می‌توان در این شهر بدست آورد. بازرگانانی که با خارجه دادوستد می‌نمایند، زود

متمول می‌شوند، ولی مردم شهر فقیرند.»<sup>۱</sup>

کلا ویخو، در قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی)، می‌نویسد که جمعیت شهر تبریز ۲۰ هزار خانواده یا بیشتر است. اگر هر خانواری را چهار نفر فرض کنیم، تبریز در قرن پانزدهم میلادی، یعنی در عصر رنسانس اروپا، هشتصد هزار نفر جمعیت داشته است. وی از ساختمانهای خوب، بازارها، کاروانسراها و سهامسراها و وفور نعمت در این شهر تجاری سخن می‌گوید.<sup>۲</sup> و بالاخره تاورنیه سیاح فرانسوی، که در قرن هفدهم در بسیاری از شهرهای ایران متوقف شده و به تعالیتهای بازرگانی پرداخته است، در مورد تبریز، می‌نویسد: «شهر بزرگ و پرجمعیتی است که در میانه عثمانی و دولت مسکوی و هند واقع شده است. عده کثیری تجار و مقدار وافری کالا در آنجاست. وی از ایریسم فراوانی که از گیلان به آنجا می‌آورند و از تلاش اقتصادی و بازرگانی ارامنه یاد می‌کند و می‌نویسد: در تبریز بازارها و کاروانسراهای عالی برای مال‌البنجاره بنا کرده‌اند که اغلب دو طبقه است. به نظر او، تبریز یکی از معروفترین شهرهای آسیاست.»<sup>۳</sup>

با این حال، آنچه مسلم است این که از قرن شانزدهم و هفدهم بعد، اروپاییان، از جهت فرهنگ و هنر و صنعت، برشقیان و از جمله بر ایرانیان پیشی گرفتند. آمدن برادران شرلی به ایران و استمداد شاه عباس از آنان، برای تجهیز و تعلیم ارتش ایران، و نیز آمدن عده‌ای متخصص و کارشناس فنی از فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی به ایران، در دوره صفویه، نمودار تفوق صنعتی غرب بر ایران است. برای آنکه خوانندگان بهتر به این حقیقت واقف گردند، قسمتی از نامه شاه‌صفی را به شارل اول، پادشاه انگلیس، نقل می‌کنیم:

در این نامه، پس از مقدمه‌ای، پادشاه صفویه از پادشاه انگلستان تقاضا کرده است که چون در کشور انگلستان «از ارباب صناعت و استادکاران ماهر در هر فن جمعی هستند و، در این اوقات، چند نفر استاد صاحب وقوف و یک نفر مینا کار و یک نفر وقت و ساعت ساز و یک نفر الماس تراش و یک نفر زرگر اعلی و یک نفر تفنگ ساز و یک نفر نقاش بالا دست و یک نفر نوچی آتشبار بوده باشد در سرکار خاصه شریفه ضرور شده... طریقه محبت و یگانگی آنکه به و کلاه عالی امر نمایند که استادان مذکور را با یشاگردان و مصانح افزار... خود ارسال گردانند که در سرکار خاصه شریفه همایون به خدمت مذکور قیام نمایند.»<sup>۴</sup>

همچنین در نامه‌ای که شاه‌قلی اعتمادالدوله به لوئی چهاردهم، پادشاه فرانسه، نوشته، از نیروی دریایی و قوای نظامی فرانسه برای طرد دزدان دریایی عمان و مسقط، استمداد شده است. در قسمتی از آن نامه، چنین آمده است: «آن پادشاه و الاجاه خورشید کلاه، مقرر دارند که سپاه مستعدی... به دفع و رفع از آن پرداخته، در مقام انتقام در آیند، و اموال منهویه تجار و رعایای مذکور از این طرف را، هرگاه توانند، استرداد نمایند... این معنی

۱. سفرنامه هارکوپولو، پیشین، ص ۴۲-۳۱.

۲. رکن سفرنامه کلاویخو، پیشین، ص ۱۶۱.

۳. رکن سفرنامه تاورنیه، پیشین، ص ۱۱۲.

۴. یکصد و پنجاه سند تاریخی (از جلایران تا بهلولی)، پیشین، ص ۲۴.

هم باعث رفع ضرر آن جماعت از قاطبه مترددین و تجاره، و هم باعث ازدیاد تردد تجار خیرمدار از ولایت فرانسه به این دیار خواهد شد.»<sup>۱</sup>

چگونه ادوفا با استفاده از فنون آسیائی بر شوق پیشی گرفت:  
به نظر بیروسو: «آسیا توده‌ای از ابداعات فنی را به ادوفا منتقل ساخت. اما برخلاف آسیا، اروپا توانست این ابداعات را به‌ثمر برساند و از آنها بهره‌برداری کند. بکمک این اکتشافات، صنعت اروپا نیروی شکست‌ناپذیری بوجود آورد و از آسیا پیشی گرفت و بانی علم گردید و تمدن جدید را بوجود آورد.

تا این تاریخ، صرفنظر از دوران یونانی و رومی، اروپا چیزی نداشت جز توده‌ای تاریک و گمنام از سردمی که به‌حالت دوران حجر صیقلی می‌زیستند، و حال آنکه در مقابل آن، آسیای لورانی وجود داشت که نحیث امپراتوریهای چندین هزار ساله و شهرهای افسانه‌آمیز و ثروتهای بیکران و دانش بسیار آن، وزنی عظیم به‌این قطعه از جهان می‌داد.

یک‌بار، اروپا کوشش کرد که برای خود تمدنی مستقل از آسیا بوجود آورد، و این همان «معجزه یونانی» و دوران «صلح رومی» است. اما طولی نکشید که، از نو، تاریکیها بر این قسمت از جهان چیره شدند و سایه غول آسای آسیا بار دیگر، ویش از پیش، اروپا را تحت‌الشعاع خود قرار داد.

اما ناگهان، صنعت آسیایی وارد ادوفا شد و آن را سرزمینی هم‌انوازتر و مساعدتر برای پیشرفت خود تشغیص داد. طولی نکشید که اکتشافات کوچک در این سرزمین تبدیل به اختراعات گردیدند. روشهای علمی و دستورالعملهای آسیایی به اکتشافات بزرگ مبدل شدند؛ چاپ بوسیله حکاکی روی چوب، تبدیل به چاپخانه‌های منظم و عملی گردید؛ عقربه مغناطیسی ساده به قطب‌نمای ساده ملاحان تبدیل شد، و آتش یونانی جای خود را به اختراع باروت داد.

اما آسیای پیر، که سنن قدیم غل و زنجیری به‌گردنش آویخته و دچار نوعی عدم‌تحرك شده بود، که مبدأ آن را باید در طول قرون و اعصار جستجو کرد، دیگر نمی‌توانست پیش برود و، بنابراین، فقط در جا می‌زد و یا بدور خود می‌چرخید.

اروپا در این وقت، پی‌به‌شخصیت خویش برد؛ از ارزش خود آگاه شد و دانست که نبوغی مستقل از آسیا داراست و خویشان را از قید فکری آسیا رها ساخت و تبدیل به قدرت متفاوتی گردید.

اگر چه وحدت سیاسی اروپا از بین رفت و امپراتوری مقدس رومی نژاد ژرمن که یک چندخوش درخشیده بود، تبدیل به شبکه‌ای از کشورهای مستقل گردید، اما باز هم اروپا صورت جامعه‌ای با تمدن متجانس و هماهنگ را داشت که دانش و صنعت آن بعد از این، تفوق بر جهان را برای وی تأمین کرد. این تبدیل‌وضع، یعنی برتری ویشی گرفتن اروپا، در واقع نتیجه فراستی بود که اروپاییان در بهره‌برداری از اکتشافات فنی دیگران از خود بروز دادند.<sup>۲</sup> به این ترتیب، نتیجه‌می‌گیریم که آسیا و از جمله ایران، از قرن سوم تا قرن هفتم و هشتم

۱. همان، ص ۷۳-۷۲ (به اختصار).

۲. تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص ۱۹۸-۱۹۶.

هجری (یعنی از قرن نهم تا چهاردهم میلادی) از جهت فرهنگ و تمدن براروپا تفوق و برتری داشت، ولی از سده‌های چهاردهم و پانزدهم، مظاهر سرمایه‌داری در شهرهای ایتالیا (نظیر ژن و ونیز) آشکار گردید، و دگرگونیها و تحولات فکری و ایدئولوژیکی تازه‌ای، به نام رنسانس، به اروپای درحال رشد عرضه کرد.

صاحب‌نظران این دوره می‌کوشیدند که مبانی فرهنگ کهن یونانی-رومی را از نو زنده کنند؛ ولی در عمل، از این حد و سرگذشتند یعنی، بجای آنکه مانند متفکرین کهن در دریای اندیشه‌ها و افکار و تئوریه‌ها غوطه‌ور شوند، به‌کندوکاو و مطالعه و تحقیق در پیرامون پدیده‌های گوناگون طبیعی پرداختند، بطوریکه در قرن شانزدهم و هفدهم، تغییرات اساسی در تفکر عمومی پدید آمد. پژوهندگان، برغم جزم اندیشان مذهبی، دست به مطالعات تجربی زدند، و ما به قسمتی از پیروزیها و کشفیات علمی و فنی اروپاییان در این دوران، در صفحات پیش، اشاره کردیم.

چون این فرهنگ جدید به انسان و شخصیت و فردیت او نظر داشت. سعی می‌کرد که علم را از قیود مذهبی و فئودالی رهایی بخشد، به نام «اومانیزم» جلوه‌گر شده است؛ ولی باید توجه داشت که مراد از این «اومانیزم» بشر دوستی به معنی واقعی و احترام به آزادی فردی تمام مردم نبود بلکه بشر دوستان این دوره بیشتر در اندیشه تأمین منافع بورژواها و سوداگران بودند.

برای آنکه خوانندگان بیشتر و بهتر با طرز فکر صاحب‌نظران این دوران آشنا شوند، جمله‌ای چند از عقاید فلسفی و سیاسی ماکیاولی (۱۵۲۷-۱۴۹۹ میلادی)، متفکر ایتالیایی، را که خود سولود نهضت نوین بورژوازی است یادآور می‌شویم. او در کتاب شهریار، آشکارا، می‌نویسد که هر فرد برای رسیدن به هدفهای خود، می‌تواند از تمام شیوه‌ها و وسایل ممکن چون زور، حیله‌گری، دروغ‌گویی، پیمان‌شکنی و جزاینها سود جوید، درحالی که بشر دوستان واقعی از دست‌زدن به چنین کارها مطلقاً امتناع می‌ورزند. از این رویشردوستی و سوداگری دوره رنسانس در نقطه مقابل بشردوستی راستین است.<sup>۱</sup>

چنانکه اشاره کردیم، یکی دیگر از عواملی که به رشد سریع سرمایه‌داری در غرب کمک کرد کشفیات بزرگ جغرافیایی بود که انگیزه واقعی آن، طمع و سودپرستی بود. باگسترش روابط پوئی-کالایی، اربابان فئودال اروپا، برای دست‌یافتن به ثروت‌های هنگفت، بر سرزمینهای دور دست روی آوردند. اربابان فئودال و بازرگانان اسپانیا و پرتغال، نخستین ماجراجویانی بودند که در جستجوی طلا به کرانه‌های آفریقا کشیده شدند، و سرانجام بادورزدن آفریقا، از راه دریا به هندوستان رسیدند و از پایان سده پانزدهم، چپاول آن ساسان را آغاز کردند و خاک طلا، ادویه، عاج و چیزهای دیگر آن جا را تاراج کردند و با کشتی به پرتغال بردند.

کریستف کلمب، در سال ۱۴۹۲ میلادی، آمریکا را کشف کرد ولی خود به این راز پی نبرد. بعداً یکی از اهالی فلورانس، به نام امریکو و سپوچی این مطلب را دریافت و به پاس

۱. د. ک. میتروبولسکی و دیگران، زمینه تکامل اجتماعی، ترجمه م. مینوخرودیج. کامران، ص

این کشف، قاره جدید به نام او، «اسریکا» نامیده شد.

در آغاز سده شانزدهم، ماژلان یک راه آبی در جنوب باختری اروپا کشف کرد که به قاره دور می‌رسید؛ و بدین ترتیب، ثابت کرد که اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام می‌پیوندد. و این نخستین سفر دریایی به دور جهان در تاریخ بود. در نتیجه اکتشافات جدید جغرافیایی، چپاول بیرحمانه مستعمرات آغاز گردید. پس از اسپانیا و پرتغال، هلندیها، فرانسویها و انگلیسیها در غارت و بهره‌کشی از مستعمرات شرکت جستند. در نتیجه این وضع، و انتقال طلا به اروپا، قیمت ضروریات اولیه زندگی بالا رفت و در نتیجه، کارگران و کشاورزان که عایدی ثابتی داشتند و با بازار پیوندی نداشتند، زیان فراوان دیدند.<sup>۱</sup>

با اینکه استثمار و بهره‌کشی انسانی از انسانهای دیگر، در نظام اجتماعی بردگی، فئودالیت و سرمایه‌داری، هر سه، وجود دارد ولی وضع حقوقی و اجتماعی طبقه بهره‌دهنده در هر نظامی فرق می‌کند. مثلاً یک کارگر، برخلاف برده یا سرف، از آزادی شخصی برخوردار است و از نظر قانونی مجبور نیست برای سرمایه‌دار کار کند؛ ولی از طرفی، کارگر هیچ راه معاشی ندارد جز اینکه حاصل کار خود را به سرمایه‌دار بفروشد. به این ترتیب، در رژیم سرمایه‌داری، ابزار کار، زمین و وسایل تولید در اختیار اقلیت سرمایه‌داران است و اکثریت زحمتکشان هیچ سرمایه‌ای جز نیروی کار ندارند.

### مختصات نظام سرمایه‌داری

روابط تولید سرمایه‌داری بر اساس مالکیت خصوصی وسایل تولید استوار است، که با دیگر اشکال مالکیت خصوصی فرق دارد. مالکیت تولیدکنندگان کوچک بر اساس کار شخصی آنها استوار است در حالی که مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر پایه بهره‌کشی از کارگران مزدور قرار دارد. در جامعه سرمایه‌داری، کارگر تحت نظارت سرمایه‌دار کار می‌کند، که هم مالک کارگر است و هم مالک محصول کار او. سودی که سرمایه‌دار می‌برد، نه تنها برای مصرف شخصی او کافی است بلکه با آن می‌تواند تولید را گسترش دهد؛ در حالی که یک کارگر مزدبگیر، در بهترین وضعیت ممکن، فقط می‌تواند برای خود و خانواده‌اش یک زندگی عادی فراهم کند.

باید دانست که هر «ثروتمندی» سرمایه‌دار نیست. تنها ثروتمندانی که با ثروت خود از دیگران بهره‌کشی می‌کنند، و از ثمره کار کارگران بهره‌مند می‌شوند، سرمایه‌دار بحساب می‌آیند. همیشه سرمایه‌داران از «راه ارزش اضافی»، که محصول نیروی کارگراست، بر سرمایه خود می‌افزایند.

برای روشن شدن موضوع، یادآور می‌شویم که کارگر با نیروی کار خود و استفاده از ماشین، ماده خام را به شکل محصول درمی‌آورد که در بازار به نام «کالا» خوانده می‌شود. ارزش کالا شامل ارزش مواد خام، سوخت، بخشی از ارزش ساختمان، ماشینها و ابزار است؛ زیرا همگی در ساختن محصول سهیمند. علاوه بر این، ارزش کالا شامل ارزش تازه‌ای است که از طریق کار کارگر ایجاد می‌شود. این ارزش تازه، از ارزش نیروی کاری که سرمایه‌دار، در ازای آن مزد می‌پردازد، بیشتر است. به عبارت دیگر، کارگری که مجبور است روزی ۸ ساعت

کارکنند، در چهار ساعت اول، ارزشی معادل نیروی کارش تولید می‌کند و مزدی می‌گیرد که برای گذران زندگی ضروری است. در چهار ساعت بعد، او فقط ارزش اضافی، برای کادرفرا بوجود می‌آورد که مستقیماً به جیب او می‌رود.

«در جامعه سرمایه‌داری، ارزش اضافی، سرچشمه تمام درآمدهایی است که از داهایی‌سواي کاد به دست می‌آیند. این ارزش اضافی، که شامل منافع صاحبان تولید و بازرگانان، سودسهمداران، بهره‌ای که نزول‌خواران و بانکداران می‌خورند و اجاره زمین و جز اینها می‌شود. روند تولید سرمایه‌داری، توسط کارگران ایجاد می‌شود. سرمایه‌دار بدان جهت می‌تواند ارزش اضافی به‌چنگ آورد که کارگران بیش از ساعت لازم برای ایجاد ارزشی معادل ارزش نیروی کار، به کار گرفته می‌شوند. سرمایه‌دار ارزش اضافی را، آزادانه، به جیب می‌زند، در حالی که کارگران برای ایجاد آن چیزی دریافت نمی‌کنند.

در انگلستان و فرانسه، با رشد روز افزون بورژوازی، ناسازگاری آشکاری بین نیروهای تولیدی جدید که از بطن جامعه فئودالی سر برآورده بودند و روابط فئودالی که از قرن‌ها پیش وجود داشت، پدید آمده بود؛ و لازم بود دیر بازود، نظام کهنه واژگون شود و سازمان انقلابی بورژوازی جای آن را بگیرد.

برای روشن شدن موضوع، باید بگوییم که از نیمه دوم قرن شانزدهم، انگلستان در راه صنعتی شدن پیش می‌رفت. کارگاههای کوچک جای خود را به مانیفاکتورهای سرمایه‌دارن می‌داد؛ تولید سرمایه‌داری، با استخراج معادن و رشد فلزکاری و ساختن شیشه و ابریشم و جنگ‌افزار، روزبروز، وسعت بیشتری کسب می‌کرد بطوری که از سال ۱۵۶۰ تا ۱۶۸۰، استخراج زغال‌سنگ چهارده برابر گردید، و تولید سالیانه آن به ۳۰ میلیون تن رسید. در طول صدسال، یعنی از ۱۵۴۰ تا ۱۶۴۰، استخراج سرب، قلع و مس شش تا هشت برابر و سنگ‌آهن سه برابر گردید. در انگلستان، سرمایه‌داری و کشاورزی حتی سریعتر از سرمایه‌داری در صنعت گسترش یافت. پاره‌ای از اشراف دریافتند که فعالیت در آن مؤسسات سرمایه‌داری که به پرورش گوسفند و فروش پشم می‌پردازند، سود آور است.

پیشرفت مانیفاکتورها در فرانسه در سده شانزدهم آغاز، و قبل از پایان قرن هجدهم ترقی فراوانی کرد.

انقلابیهای بورژوازی اروپا اصول فئودالیسم را در کشورهای اروپایی، مقدمات انقلاب صنعتی یکی بعد از دیگری، برانداخت. و روابط تولید سرمایه‌داری، نخست در انگلستان و فرانسه و بعداً در آلمان و روسیه و دیگر کشورها، گسترش یافت.

با اختراع ماشین، کار یدی که در مانیفاکتورهای سرمایه‌داران رواج داشت، جای خود را به کار ماشینی داد. این تحول، یعنی تبدیل صنایع دستی به صنایع ماشینی، را انقلاب صنعتی می‌خوانند. انقلاب صنعتی در انگلستان در اواسط قرن هجدهم، آغاز شد و بسرعت پیشرفت نمود؛ زیرا در این کشور، قبل از سایر کشورها، نظام سرف‌داری برافاده بود و زمینهای دهقانان کوچک از طرف فئودالها و بورژوازی انگلستان تصرف شده بود، در نتیجه یک توده عظیم کارگر آزاد در اختیار بورژوازی انگلستان بود. صنعت پارچه‌بافی انگلستان، مخصوصاً پس از استعمار هندوستان و به‌چنگ آوردن پنبه فراوان این قاره رویه وسعت نهاد.



در سال ۱۷۶۵، یک چرخ مکانیکی ریسندگی که همان دستگاه ریسندگی بود اختراع شد. در سال ۱۷۶۷، چارچوب ریسندگی و در سال ۱۷۷۹ ماشین نخریسی اختراع گردید. و با پیدایش این ماشینها، صنعت نخریسی دگرگون گردید. انگلستان در سال ۱۷۸۰ بیست کارخانه ریسندگی داشت و ده سال بعد، شماره آنها به ۱۵ رسید. نخستین ماشینها با چرخهای آبی به حرکت می‌آمدند و در نتیجه، فقط در کنار رودخانه‌ها کار می‌کردند. و در این ایام، نیاز به موتورهایی که در هر جا قابل استفاده باشد بخوبی احساس می‌شد.

پیرروسو، در قادیخ صنایع و اختراعات، می‌نویسد: در آغاز نهضت بورژوازی «دستگاه نساجی و کوره‌های مرتفع و ماشین چاپ، در مالکیت صنعتگر کوچکی بود که خود بتهنایی یا همراه با خانواده‌اش و یا حداکثر بکمک چند تن از رفیقا و همکاران، آن را مورد استفاده قرار می‌داد. اما طولی نکشید که پیشه‌وران دیگری پیدا شدند که چندین دستگاه نساجی خریدند و توده‌ای از مواد اولیه گردآوردند و آنها را بین کارگران متعدد توزیع کردند، و تناوب پارچه‌های حاصل را جمع‌آوری می‌کردند و سپس وارد در بازار فروش می‌نمودند.

بهین ترتیب، کسان دیگری پیدا شدند که، در عین حال، چندین کوره آهنگری یا چندین ماشین چاپ را در یک کارگاه گردآوردند و جمعی از اهل فن را دور خود جمع کردند. که هیچک از آنها صنعتگر مستقل و آزاد نبود بلکه به‌عنوان کارگر مزدور در خدمت وی فعالیت می‌کرد» و این کارگران را در حداکثر مدت ممکن در هر شبانه‌روز به کار واحدی مشغول می‌داشتند، و همین پیدادگری سرمایه‌داران، منشاء سبازات اجتماعی و اقتصادی وسیعی گردید.

مسأله لباس: «اختراعات فنی فرزند احتیاجات هستند؛ و برای آدمی مهمترین احتیاجات بعد از غذا خوردن، مسأله لباس پوشیدن است و بهین دلیل، در همه ادوار، موضوع پوشش یکی از مهمترین اشتغالات آدمی بوده است. ابتدا کشف کتان، در این راه، پشتیبان انسان شد و مدتهای مدیدی، پارچه کتان مهمترین وسیله رقابت ناپذیر برای تهیه پوشاک بود.

پشم نیز تقریباً همانقدر قدیمی است که کتان. با این حال، پارچه‌های پشمی که از کرک گوسفند مریوس درست می‌شوند، فقط از اواخر قرن هیجدهم، ابتدا در فرانسه و سپس در انگلستان متداول گردید. در این اوقات، استعمال پارچه‌های پنبه‌ای در تمام اروپا عمومیت داشت و از ابتدای قرن هفدهم، کشت پنبه در آمریکای شمالی ستداول گشته بود و حتی باید تعمیم بهره‌برداری از غلامان سیاه پوست را نیز یکی از نتایج فراوانی کشت پنبه بدانیم.

علاوه بر کتان و پنبه و پشم، باید ابریشم را نیز در این فهرست وارد کنیم. مسلماً پارچه‌های ابریشمی برای مصارف عمومی مورد استعمال نداشت، و هرکس نمی‌توانست از آن استفاده کند. اما وقتی که سطح زندگی پیشه‌وران و سایر طبقات در اروپا بالا رفت، اهمیت ابریشم، روزبروز، رو بتزاید گذاشت و بزودی، همچون نماینده تجمل و تفاخر محسوب

گشت. شهر لیون، در فرانسه، مرکز ایریشم بود و هیچکس برتری این شهر را در این صنعت انکار نمی کرد، تاروژی که الغاء فرمان «نانت» تهیه کنندگان پارچه های ایریشمی را، که غالب ایشان مذهب پرستان داشتند، وادار کرد که کشور فرانسه را ترک کنند و کارگاههای خویش را به خارجه و مخصوصاً به ممالک سوئیس و انگلستان منتقل سازند.

در فرانسه، کارخانه وان روه<sup>۱</sup> که در سال ۱۶۸۵ هزار و پانصد کارگر داشت، در سال ۱۷۲۰، تعداد کارگران خود را به ۱۸۰۰ رسانید؛ بدون اینکه هزاران کارگر و پیشه وری را که در منازل خود به این کار اشتغال داشتند بحساب آوریم.

در انگلستان، اهمیت این صنعت از فرانسه نیز بیشتر بود و کار تهیه پارچه های پشمی با حیات مملکت بستگی داشت. با این حال، روش عمل، قرون وسطایی بود؛ یعنی نخ ریزی به کمک دوک یا چرخهای ساده انجام می گرفت. وقتی نخ را بدست می آوردند، پارچه بافی، بمدد دستگاه نساجی دوران ماقبل تاریخ انجام می گرفت.

تنها اصلاحی که از عهد حجر صیقلی در این دستگاه انجام گرفت، استعمال ماکو بود که اختراع آن در حدود سال ۱۴۹۰ بوسیله نئوناردو داوینچی انجام گرفت. معمولاً نخ پود را بر ماسوره ای می پیچیدند و این ماسوره را در داخل ماکوئی جامی ذاندند. وقتی که نخهای تار از هم جدا می شدند، نساج ماکورا در داخل شیاری که به این طریق ایجاد می شد می راند و از طرف دیگر، آن را می گرفت؛ و آنکه نخهای تار باز هم از یکدیگر جدا می شدند و بار دیگر نساج ماکورا به داخل شیار جدید وارد می کرد، و این کار ستوالیاً تکرار می شد. باید پذیرفت که کارگران در این کار، تردستی و مهارت خارق العاده ای می یافتند؛ زیرا هر کارگر با چرخ نساجی بدوی خود، در هر سال، هفت توپ پارچه می بافت و حال آنکه کارخانه های وان روه، در همین مدت، ۱۲۰۰ توپ پارچه تهیه می کردند که مسلماً نوع آن ممتازتر بوده است.

برای آنکه کار سرعت بیشتری پیدا کند، جان کی<sup>۲</sup> (۱۷۶۴-۱۷۰۴) به حرکت ماکو سرعت بیشتر بخشید. به همین مناسبت، ماکوی او را «ماکوی پرند» می خواندند. در نتیجه این اختراع، کارگاههای نساجی با سرعت بیشتر، محصول فراوانتری را به بازار عرضه کردند و در عمل، نخ کمیاب شد و لازم آمد، بهر وسیله که ممکن است، ماشین را جانشین دوک و چرخ نخ ریزی کنند.<sup>۳</sup>

جان ویات انگلیسی و عده زیادی از مخترعین در این راه تلاش کردند تا، سرانجام، مردی چون کاروایت<sup>۴</sup> موفق شد وسیله ای بسازد که با آن پارچه های رنگارنگ بافته می شد. غیر از صنعت پارچه بافی، صنعت چاپ و صنعت توپ ریزی و اسلحه سازی در این ایام (قرن هجدهم) سخت مورد توجه بود؛ و بیشتر هنرمندان و صنعتگران در این زمینه ها مشغول کار بودند. برای تهیه آهن، ناچار بودند که سنگ معدن را با مقدار عظیمی چوب در کوره های

1. Van Rubais

2. John Kay

۳. تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین. ص ۲۴۴-۲۴۱ (به اختصار).

4. Cartwright

۵. رک، همان. ص ۱۲۴ و ۲۴۸.

مرتفع بسوزانند تا آهن مطلوب بدست آید، و این وضع برای جنگلها و منابع طبیعی زیان-بخش بود.

از ابتدای قرن دوازدهم، که رستخیز اروپا بسوی تمدن جدید آغاز شد، افراط در استعمال چوب، در مردم ایجاد نگرانی کرد؛ زیرا «سوخت هیزم در اجاقها، در بخاریها، ساختمان خانه‌ها، تهیه کشتیها و ماشینها دست بدست هم داده و با بیداد حیرت‌انگیزی جنگلها را غارت می‌کردند» تا سرانجام، از قرن سیزدهم و چهاردهم بعد، تمام مراکز صنعتی متوجه اعجاز زغال‌سنگ شدند؛ بطوریکه نه تنها در خدمات خانگی بلکه در شیشه‌سازی، آبجوسازی، کوره‌های آهنکی، آجرپزی و بالاخره در کوره‌های آهنگری از این سنگ سیاه، برای ایجاد انرژی و حرارت، استفاده کردند.

در بریان قرون هجدهم و نوزدهم، آهن و چدن و فولاد ارزش صنعتی فراوانی کسب کردند. در سال ۱۷۸۳، اولین کشتی آهنی ساخته شد و در سال ۱۷۹۶ اولین پل معلق بوجود آمد. کم‌کم معماران به فکر افتادند که از این فلز بعنوان یکی از مواد اصلی ساختمان استفاده کنند. با این حال، آهن تا پایان قرن هجدهم، بیشتر در فنون جنگی مخصوصاً در توپخانه بکار می‌رفت.

یکی از عوامل اساسی انقلاب صنعتی اروپا ماشین بخار است که جیمزوات ایجاد کننده آن بود. «بخار یکی از منابع پر قدرت تهیه نیروست، که هم منظم است و هم بستگی به شرایط جغرافیایی و جوی ندارد (و حال آنکه آسیای بادی و چرخهایی که با نیروی آب کار می‌کنند، برخلاف، با آن عوامل بستگی دارند). برای این که معلوم شود که فوران نیروی جدید چگونه اساس صنعت را تغییر داد، فقط کافی است بخاطر آوریم که تا این هنگام، تنها منابع انرژی که مورد استفاده آدمی قرار داشت، عبارت بود از آب جاری و قدرت باد و نیروی حیوانی؛ و غیر از این سه باید نیروی خود انسان را نیز بحساب آوریم.

اندازه نیروی محرک (یا انرژی) که در اختیار یکی از جوامع انسانی است، مستقیماً نمودار وضع مدنیت آن جامعه می‌باشد. در واقع، هر قدر اطلاعات علمی جامعه‌ای بیشتر باشد، بهمان نسبت، این جامعه بهتر می‌تواند از منابع انرژی، که طبیعت در اختیار او گذاشته است، فایده بردارد و آن را در خدمت خود بکار گیرد. جامعه‌ای که کفایت آن را دارد که در ماشینهای خود سنگهای سیاهی را که از سینه زمین خارج شده است بسوزاند، مسلماً در راه ترقی پیشرفته‌تر از جامعه دیگری است که اکتفا به نیروی غلامان یا قدرت حیوانات می‌کند.

کیلووات ساعت، واحدی برای انرژی است که استعمال آن در آینده، کار ما را آسان می‌سازد. فی‌المثل، در کشور فرانسه، در زمان ما، برای تهیه انرژی، از زغال، نفت، زغال سفید (نیروی الکتریکی حاصل از سبندی و غیره) و از نیروی حیوانات استفاده می‌کنند، و رویهمرفته، در سال ۱۹۵۲، میزان انرژی حاصل معادل ۱۱۱ میلیارد کیلووات ساعت بوده است. اگر این میزان را بر تعداد جمعیت این کشور تقسیم کنیم، ۲۶۲ کیلووات ساعت نتیجه می‌شود؛ یعنی در سال مزبور، هر فرانسوی بطور متوسط و اصولاً ۲۶۲ کیلووات ساعت انرژی

در اختیار یادر خدمت خود داشته است، و در همین سال، هریک از ساکنان ممالک متحده آمریکای شمالی ۷۷۹ کیلووات ساعت، هر انگلیسی ۴۷۳ کیلووات ساعت و هر سوئدی ۴۰۸ کیلووات ساعت انرژی در اختیار داشت. از این اعداد می‌توان در واقع، نظری قطعی راجع به سطح فنی هریک از ممالک مزبور، در سال ۱۹۵۲، بدست آورد.

لیکن در سال ۱۷۹۰، یعنی زمانی که ماشین بخار عازم پیروزی برمدنیتها بود، هریک از ساکنان تمدنترین ممالک، بطور متوسط و بحد اکثر، بیش از ۳ کیلووات ساعت انرژی در اختیار نداشته‌اند. گذشته از این، میزان انرژی را تقریباً منحصرأ از نیروی حیوانات کشتی بدست می‌آوردند. فقط کارخانه‌ها بودند که از چرخهای متحرک با نیروی آب استفاده می‌کردند و می‌توان گفت که از این راه، قسمت اعظم انرژی صنعتی بدست می‌آمد. اما چرخ دوار آسیاها، نه فقط برای خرد کردن گندم و یا روغن کشی از گردو و زیتون بکار می‌رفت بلکه دستگاههای دم‌کوره‌های ذوب‌فلزات و غلتکهای بزرگ نساجی و پتکهای آهنگری و خود دستگاه پارچه‌بافی و حتی ماشینهای چاپ را با آن بحرکت درمی‌آوردند. بهمین دلیل بود که تمام تأسیساتی که ما امروز کارخانه می‌نامیم در آن عهد «آسیا» می‌نامیدند.»<sup>۱</sup>

با برقراری ماشین بخار، توسعه صنایع بزرگ آغاز گردید و فواید و نتایج تمرکز اقتصادی آشکار شد. به این ترتیب، کارهای فردی که سابقاً پیشه‌وران در خانه خود، انجام می‌دادند روبه‌فراموشی رفت.

ماشین بخار، دستگاهی بود گر اقیامت و بنا بر این، شایسته بود آن را با حداکثر بازده بکار اندازند. کارگاههای سابق تبدیل به کارخانه‌هایی شدند که روز بروز وسعت می‌یافتند و تعداد کارگران از این کارخانه‌ها هر روز روبه‌افزایش می‌رفت. ماحصل عمل این بود که سرعت بازده تولید بر مراتب بیشتر می‌شد و در نتیجه، قیمت محصول نقصان می‌یافت و فروش آن افزایش پیدا می‌کرد و به این طریق، صاحبکار ثروتمند می‌شد. یکی از علل پیروزی آن بود که مقامات رسمی از این سرمایه‌داران پشتیبانی می‌کردند. شاه از سرمایه‌داران پول می‌گرفت و آنان را مورد حمایت خود قرار می‌داد. به این طریق، حکومت‌های سلطنتی با قدرت مطلق بوجود آمد که سرمایه‌داری جدید پشتیبان آن بود. این سیاست و این وضع خاص، نخست، در انگلستان و سپس، در هلند و بعد در قرن هفدهم، در فرانسه مشهود گردید. کلبر که خود فرزند یک پارچه‌باف بود، به رشد بورژوازی فرانسه کمکی شایان کرد. او متوجه شد که بجای آنکه حسب‌المعمول دستگاه نساجی و مواد اولیه را بین دهقانانی که در منزل خود کار می‌کردند توزیع نماید، خیلی پرفرصه‌تر است که همه دستگاههای نساجی را در یکجا گردآورند و هر روز دهقانان بافنده را به این محل گسیل دارند؛ و نیز تشخیص داد که به عوض اینکه هریک از کارگران پشم‌بافی همه اعمال را که برای بافتن پشم لازم است انجام دهد بر مراتب بهتر است که هر کارگر را وادارند فقط به یکی از اعمال لازم بپردازد؛ زیرا به این طریق، در کار خود متخصص می‌شود و سرعت تولید بیشتر خواهد شد.

به قول آندره پتر، کلبر، که خود مولود و محصول نهضت نوین بورژوازی بود، سخت

بکار و کوشش دل‌بستگی داشت. «وی می‌کوشید که با اشخاص بیکار و تن‌آسان عصر خویش مبارزه کند، و از جمله بانجا و عموم کسانی که شیفته و مجذوب عناوین والقباب یهوده و باطل بودند. بعلاوه، وی مانند بورژواها، معتقد به پس‌انداز و استقرار نظم بود، و سر آن داشت که عموم افراد ملت را در راه وظایف اقتصادی، بسیج کند، و صنعت فرانسه را واجد همان کیفیتی گرداند که دیرزمانی موجب تقدم و اولویت «محصولات و مصنوعات» این کشور در خارجه بود؛ یعنی ذوق، ظرافت، خوبی و کیفیت عالی.»<sup>۱</sup>

دوران شکفتگی این اقتصادچندان نپایید. مایه و پول مملکت فرانسه با دشواریهای روزافزون دست بگریبان‌گردید. دولت از جان‌لاوی یکی از صرافان شهر آکس، استمدادجست. او با پیروی از عقاید مرکانتیلیستها (سوداگران) سعی کرد، از راه بسط و توسعه پول‌کاغذی (از طریق نشر اسکناس توسط بانک کل) به توسعه اعتبارات و معاملات یاری رساند، ولی تلاش او در این راه در اثر سودجویی سفته‌بازان به جایی نرسید. بموازات شکستهای مالی و اقتصادی، در زمینه سیاست نیز دولت لوئی پانزدهم و سپس لوئی شانزدهم با ناکامیهای مختلف روبرو شدند. جنگ هفت‌ساله (۱۷۶۳-۱۷۵۶) و از دست رفتن مستعمراتی چون هند و کانادا (معاهده پاریس، ۱۷۶۴) به‌آشفته‌گی اوضاع کمک کرد. اشراف فئودال بار دیگر در راه تجدید قدرت و اختیارات فئودالی قدیم تلاشهایی کردند و همین مظالم و تجاوزات، منتهی به انقلاب ۱۷۸۹ و فروریختن کاخ فئودالیسم‌گردید.<sup>۲</sup>

روحانیان مسیحی که در فساد و تجاوز به حقوق عمومی، دست کمی از اشراف نداشتند، پیش‌ازپیش در سراسیمبی فساد، اختلاس و ارتشاء افتادند. در عین حال، با انتشار چاپ و بالارفتن سطح فرهنگ عمومی، اعتقادات مذهبی مردم مست شده بود، و بنیادها و موازین اخلاقی جدیدی استقرار می‌یافت. بورژواها و سرمایه‌داران، روزبروز، موقعیت اقتصادی و سیاسی بهتری کسب می‌کردند، در حالی که کشاورزان و کادگران یعنی سرچشمه‌های اصلی کار و فعالیت، در شرایط نامساعدی زندگی می‌کردند.

اروپای قرن هجدهم و نوزدهم، در اثر تغییر زیربنای اقتصادی و فروریختن مبانی کهن فئودالیسم، با جهش و تغییری ناگهانی روبرو، و بر آن شد که خود را از چنگ قیود و هنجارهای قدیم آزاد سازد.

این انقلاب آزادیخواهانه عام و همگانی نبود بلکه کلیه تحولات و تغییرات باید در عرصه اقتصادی و با توجه به منافع طبقه نازه بدوران رسیده، یعنی «بورژواها»، اجرا و عملی‌گردد. به عبارت دیگر، «آزادی به معنی و مفهوم برابری نبود. برعکس، این «آزادی» عدم مساوات و نابرابری را تأیید می‌کرد. از همین‌جا، اقتصاد مستقل که اصولاً به بعضی طبقات و در بعضی کشورها فایده می‌رسانید، اکثراً بصورت اقتصاد مسلط و سلطه جو تحول می‌پذیرد:

— سلطه جویی اخلاقی و معنوی

— سلطه جویی سرمایه در برابر کار

— سلطه جویی سیاسی کشورهای ثروتمند در قبال کشورهای کمتر پیشرفته.»<sup>۳</sup>

۱. تاریخ اقتصادی، پیشین، ۴۴-۴۳ (به اختصار).

۲. دک: همان، ص ۴۷-۴۵.

۳. تاریخ اقتصادی، پیشین، ص ۴۹.

انقلاب اقتصادی، انقلاب فکری و اخلاقی را نیز به‌مراه داشت. اندیشهٔ آدمی در جوامع غرب، تا قبل از نهضت بورژوازی، سخت جامد و قشری بود و رنگ و بوی خرافاتی داشت. ولی از آن پس، طرز فکر دگرگون گردید و آدمی بر آن شد که هیچ مطلب و موضوعی را به تقلید و تبعید نپذیرد بلکه در پیرامون پدیده‌های گوناگون زندگی شخصاً به مطالعه و تحقیق پردازد و برای حل مشکلات گوناگون، بجای استمداد از ماوراءالطبیعه، از علم، منطقی و استدلال‌یاری طلبد. دکلاوت با بنیان نهادن روش جدید خود، که شک دستوری<sup>۱</sup> بود، «ذهن خود را از اندیشه‌ها و افکار پیش ساخته تهی کرد و برای درک حقیقت، نخست در وجود خویش تردید کرد و پس از تأمل، گفت: «من هستم، چون فکر می‌کنم.» به این ترتیب اعتماد و اعتقاد به خود، به «فلسفهٔ اصحاب اصالت عقل»<sup>۲</sup> و استدلال منتهی می‌شود.

منتسکیو در سال ۱۷۴۸، در کتاب روح‌القوانین، که از شرایط اقتصادی و اجتماعی زمان الهام گرفته، سعی می‌کند ثابت کند که «برای هر جامعه‌ای قوانینی وجود دارد که منوط و مشروط به محیط جغرافیایی، اجتماعی و برتر از ارادهٔ حکومتها و افراد انسانی است... و هیچ سلطان و شه‌ریار خودکامه‌ای نمی‌تواند برضد آنها کاری بکند؛ بر همان منوال که کس را توان دگرگون ساختن قوانین و نوامیس اختران نیست.»<sup>۳</sup>

«اگر منتسکیو بوسیلهٔ آزادبخواهی و آزاداندیشی و در پرتو روحیهٔ انتقادی خود، به جریان آن عصر مرتبط می‌گردد، فلسفهٔ اصحاب اصالت عقل و استدلال، معاصران خود را بر پایهٔ ارجاعهای خود به تاریخ و یاری نوعی فلسفهٔ اصحاب تجربه، تعدیل می‌کند.

بالعکس، دیگر فلاسفهٔ قرن هجدهم، چون ولتر، دالامبر، اصحاب دایرة‌المعارف و بعدها کوندورسه، فلسفهٔ اصحاب اصالت عقل و استدلال را در اذهان و افکار شدت وحدت می‌بخشند. تحولی مشابه در بریتانیای کبیر، در زمینه‌ای تجربی‌تر، به دنبال بیکن و با ظهور لاک و دیگران، و در هلند با ظهور اسپینوزا و بیل<sup>۴</sup>، به وقوع می‌پیوندد. تأثیر و نفوذ اسپینوزا در فلاسفهٔ قرن هجده و در ولتر عظیم و شایان توجه است.

با ظهور روسو، عصیان‌اندیشه، با عصیان احساسات، توأم می‌گردد؛ بدان‌سان که انسان متجدد به قدرت مطلقهٔ خود مؤمن است. وی هم، به‌صفا و نیکی مطلقهٔ طبیعت ایمان دارد و می‌گوید: آدمی نیک و مهربان است و اگر به بدی می‌گراید، این جامعه است که وی را تباہ می‌کند.

این پیام که جمیع سنتهای فلسفهٔ باختر زمین عصر باستان و دوران سسیجیت را، در باب عدم کمال جبلی آدمی، باژگونه می‌سازد، تا اندازه‌ای بر پایهٔ عصر خود توجیه و توضیح می‌پذیرد. اگر روسو می‌تواند بگوید که این جامعه است که افراد بشر را به تباہی می‌اندازد، سبب، آن است که اجتماعی که در برابر دیدگان وی بود، واقع، تا حد کفایت، تباہ شده و تباہ‌کننده، فاسد و مفسد بود. روسو وجود شر و بدی را انکار نمی‌کند؛ ولی وی را عقیده

1. doute méthodique

2. rationalisme

۳. تاریخ اقتصادی (بررسی در روابط نهادی...)، پیشین، ص ۵۲.

4. Bayle

براین است (بویژه در کتابش، امیل، در باب تعلیم و تربیت) که تجربه باید آدمی را مهنب کند و پاک سازد: «کودک را آزاد بگذارید تا هرچه خواهد بکند.» در اینصورت، اگر بد کرد، از آن رنج خواهد برد و خود خطای خود را اصلاح خواهد کرد.<sup>۱</sup> اندرهمین، با این بیان، بخوبی نشان می‌دهد که اندیشه‌های مردانی چون روسو چگونه راه را برای بورژوازی آزادیخواه هموار کرد: «افراد آدمی را در کار خود آزاد بگذارید. بگذارید کالاهای آزادانه دست به دست بگردند. اگر آدمیان تولیدکنندگان، معاملات خود را خوب اداره نکنند، از آن رنج و زیان خواهند دید و ورشکست خواهند شد؛ و از همین رهگذر تأدیب خواهند شد، و از جهان و زندگی اقتصادی طرد خواهند گشت. در انگلستان نیز مردانی چون برنارد و مانده‌ویل<sup>۲</sup> و هوچسون (که آدام اسمیت، یکی از شاگردان آنان است) به اقتصاد آزادیخواهانه جانی نو بخشیدند.

دیدرو، پس از ولتر و روسو، در راه به کرسی نشاندن اعتقاد به «اصالت فرد» قدمهایی برداشت و گفت: «فرد خود برای خود کافی است.» با این بیان، هر فرد چون سیزان و مقیاس حقیقت نمایان گردید. و این فکر، اندک اندک، در اذهان و افکار مردم راه یافت که: «آدمی را بگذارید که آزادانه سخن گوید و آزاد بیندیشد.»

آزادیخواهانی که در قلمرو سیاست کار می‌کردند، در حالی که ارزش عموم آراء و عقاید را برابری اعلام می‌کردند، در پی آن بودند که دموکراسی و رأی‌گیری آزاد را در جامعه برقرار سازند، و از همین طریق، قدرت اکثریت، یعنی همان اقتداد «عدد» را بی‌افکنند؛ درحالیکه آزادیخواهی اقتصادی برعکس، با اینکه زمام هدایت تولید اقتصادی را به کف اکثریت ارباب تقاضا می‌سپرد، در فکر امکانات مالی و قدرت پرداخت و قدرت خرید اکثریت مردم نبود بلکه دموکراسی ثروتمندان و قدرت و حکمرانی پول را پایه می‌گذارد و در عمل، نابرابری، عدم تساوی ثروتها و عواید را تأیید و تقدیس می‌کرد.

همین سیاست ارتجاعی به زیان اکثریت و به نفع اقلیت سرمایه‌داران پایان گرفت. به این ترتیب، از قرن هجدهم بعد، در حالی که دستگاه سلطنت مطلقه و قدرت اشرافیت و کلیسا راه تزلزل و انحطاط می‌سپرد، کار بورژوازی (دوره‌ی دگرگونی و پیشرفت بود. بورژوازی که از قرن یازدهم و دوازدهم ناظر رشد و تکامل آن بودیم، در قرن هجدهم قدرت قابل توجهی است؛ زیرا که وسیله‌ی مادی آزادی، یعنی پول را در اختیار دارد. داستایوسکی گفته است که پول «آزادی است که مسکوک شده است.» آنکه را که سکه‌ای می‌میزد و زر در دست است، بواقع، قدرت آزادی بصورت مسکوک در کف دارد که مهر شهریار بر آن نقش بسته است. صاحب ثروت بودن یعنی داشتن قدرت خرید.<sup>۳</sup>

از آنچه گذشت، نتیجه می‌گیریم که با رشد تدریجی بورژوازی، اصول فنودالیسم و سبانی اشرافیت قدیم متزلزل می‌شود. سکه‌های پول هر روز، بر استحکام کاخ بورژوازی می‌افزاید.

۱. تاریخ اقتصادی (بررسی در روابط نهادی...)، پیشین، ص ۵۴-۵۳ (به اختصار).

2. Bernard de Mandeville

3. individualisme

۴. رک: تاریخ اقتصادی (بررسی در روابط نهادی...)، پیشین، ص ۵۶-۵۴.

تجارت داخلی، از برکت امنیت راهها و اصلاح معابر، بهبود نسبی وسایل حمل و نقل، و بسط و توسعه اعتبار، رشد و گسترش می‌یابد. ارباب امور مالی، مقاطعه‌کاران مالیاتها به ثروتهای هنگفت می‌رسند.

در کتاب *ذمینه تکامل اجتماعی* (ج ۲) ضمن توصیف تکامل فنی ابزارهای گوناگون تولیدی، در قرن هجدهم، به تضاد شدیدی که بین منافع بورژواها و کارگران و فئودالها وجود داشت نیز اشاره می‌شود:

«در سال ۱۸۳۹، انگلستان چهار برابر مجموع کشورهای فرانسه، بلژیک و پروس زغال‌سنگ استخراج می‌کرد.

تولید ابریشم در لیون و شهرهای دیگر رواج یافت. در آغاز دهه سال ۱۷۸۰، ذوب آهن کرسو<sup>۱</sup> نخستین محصول فلز خود را بیرون داد. موتورهای بخاری و معادن زغال‌سنگ و دیگر مؤسسات بکار افتاد. در کشاورزی نیز سرمایه‌داری نفوذ کرد. بهره‌کشی روزافزون سرمایه‌داران باعث تیره روزی کشاورزان و کارگران گردید. قوه خرید آنان نقصان یافت و بازار داخلی با بحران روبرو گردید.

در فرانسه طبقه تازه بدوران رسیده بورژوازی و پرولتاریا به طبقه بی‌امتیاز، یعنی طبقه سوم، وابسته بودند.

پیش از پایان سده هجدهم، شماره بورژوازی فرانسه ۲۵۰ هزار نفر بود. این رقم، صاحبان مانوفاکتورها، بازرگانان، بانک‌داران و سایر معامله‌گران را در برمی‌گرفت. پرولتاریای فرانسه از پیشه‌وران و شاگردان کارگاهها پدید آمد.

پرولتاریا به کارگرانی اطلاق می‌شود که جز نیروی کار و قدرت بازو، سرمایه‌ای ندارند و در صورتی که تن بکار ندهند، در نتیجه نداشتن هیچگونه ذخیره تأسینی، از گرسنگی خواهند مرد. در آستانه انقلاب فرانسه، در حدود ۶۰۰ هزار کارگر مانوفاکتور وجود داشت. بورژوازی فرانسه در این هنگام، نیرویی بود کم و بیش سازمان‌یافته، در حالی که طبقه کارگر این کشور فاقد تشکیلات صحیح، و ضعیف و ناآگاه از منافع طبقاتی خویش بود.<sup>۲</sup>

### تضاد سرمایه‌داری با فئودالیسم

فئودالهای انگلستان و فرانسه حاضر نبودند موقعیت اجتماعی خود را به طبقه بورژوازی واگذار کنند. با وجود این حقیقت که گسترش مانوفاکتورها سود فراوانی داشت، دولت فئودالی از اصناف قرون

وسطایی حمایت می‌کرد. اصناف می‌کوشیدند تا از نوآریدیهای فنی جلوگیری کنند، ولی در این راه توفیقی نیافتند. نظام صنفی و قوانین مربوط به آن، چون سدی، از پیشرفت سرمایه‌داری در انگلستان و فرانسه جلوگیری می‌کرد. موانع گمرکی مالیاتهای بیشمار داخلی، قدرت مستبدانه فئودالها، تفاوت در مقیاسها و وزنهای و وجود مقررات قانونی محلی، همه و همه، از پیشرفت تجارت و رشد بورژوازی جلوگیری می‌کردند. برای درهم‌شکستن این موانع، آمادگی فکری و «ایدئولوژیکی» ضرورت داشت.



سالها پیش از انقلاب، نمایندگان پیشرو طبقه سوم، یعنی روشنفکران، از سازمان و نظامات غلط و زیانبخش فئودالی بسختی انتقاد می‌کردند. ولتر، (۱۷۷۸-۱۶۹۴) بیرحمانه، مفاسد حکومت استبدادی و امتیازات طبقاتی اشراف و روحانیان را برملا ساخت. او کلیسا را دیو خرافات و مار نه پوزه تعصب نامید. او آوازه آزادی و برابری انسان را سر داد؛ منتها مراد او از برابری، مساوات عموم افراد بشر نبود بلکه بیشتر برابری اشراف یا سرمایه‌داران مورد نظر ولتر بود.

ستسکیو نیز در نامه‌های ایرانی و دوح القوانین به نظام پریپچ و خم فئودالی و رژیم استبدادی حمله کرد، و بهترین حکومت را حکومت مشروطه سلطنتی دانست، و چون ولتر، از آزادی و برابری سخن گفت و بردگی سیاهان را سورد انتقاد قرار داد. روشنفکران جوانتر، یعنی اصحاب دایرة المعارف یا انسیکلوپدیه‌یست‌ها، با تألیف یک فرهنگ سی جلدی از علوم هنرها و حرفه‌ها، به تمجید افکار کمک کردند و ماده‌گرایی را به‌نسل جدید آموختند.

روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲) در کتاب قرارداد اجتماعی، از جامعه‌ای خالی از جور و ستم سخن می‌گفت. به نظر او، مردم حق دارند از راه انقلاب، حکومت استبدادی را واژگون، و کسانی را که می‌خواهند، به‌زامداری انتخاب کنند.

سایر اصحاب دایرة المعارف، مانند دیدرو، دالامبر، هلسیوس و دیگران، مانند ژان‌بسیه افکار سوسیالیستی داشتند و از ضرورت استقرار جامعه‌ای بدون بهره‌کشی سخن می‌گفتند و آرزو داشتند جامعه‌ای بوجود آورند که در آن مالکیت خصوصی جای خود را به مالکیت اشتراکی زحمتکش‌شان بدهد.

تلاش روشنفکران جناح‌های مختلف، اعتبار و قدرت سلطنت و نظام فئودالی و کلیسا را در نزد توده‌های وسیع مردم متزلزل کرد. مقارن انقلاب، عوامل عینی همراه با عوامل ذهنی، زمینه را برای دگرگونی اوضاع فراهم کردند.

در نیمه دوم سده هجدهم، سلطنت استبدادی فرانسه در فسادکاری غوطه‌ور بود. اشراف و فئودالها از شاه پیروی می‌کردند؛ در حالی که فقر و تنگسستی اکثریت، رویفزونی بود و مردم، شجاعانه، تقاضاهای مشروع خود را بر زبان می‌راندند و حاضر نبودند بیش از این، وضع نامطلوب موجود را تحمل کنند. قیام بافندگان لیون که در سال ۱۷۸۹ با همکاری کشاورزان صورت گرفت، نمونه‌ای است از طغیان عمومی علیه حکومت ظالم و فاسد لوئی شانزدهم.

طبقه سوم خواستار مجلسی بود که نمایندگان طبقات در آن شرکت جویند تا مشکلات آنی کشور را حل کنند. لوئی شانزدهم ناگزیر، این تقاضا را پذیرفت و «اتازنرو» (مجلس عمومی طبقاتی) در پنجم مه ۱۷۸۹، تشکیل گردید، ولی نمایندگان دو طبقه دیگر از نشستن با نمایندگان طبقه سوم خودداری کردند.

در نتیجه این امتناع، طبقه سوم به یک عمل انقلابی دیگری دست زد؛ اکثریت،

علی‌رغم تهدید شاه، دور هم جمع شدند و مجلس ملی را تشکیل دادند و همچون یک مجلس مؤسسان، تنظیم قانون اساسی را وجهه همت خویش ساختند. لویی شانزدهم به مبارزه برخاست. زحمتکشان پاریس نیز با اسلحه، به جنگ مخالفان آمدند، و در ۱۴ ژوئیه، زحمتکشان به زندان باستیل حمله ور شدند. با سقوط باستیل، انقلاب کبیر بورژوازی فرانسه آغاز گردید.

همینکه انقلاب واقعی آغاز گردید، هریک از طبقات، در مقام حفظ منافع خود برآمدند. بورژوازی بزرگ با فنودالها علیه زحمتکشان صفا‌آرایی کردند. مجلس ملی برای اینکه دامنه انقلاب بالا نگیرد، قید و بندهای فنودالی را منسوخ کرد. قسمتی از تعهدات شخصی کشاورزان ازین رفت؛ و مطالبات روحانیان از مردم لغو شد؛ قلمرو قضایی و اختیارات قانونی فنودالها برسرفها برای همیشه منفی گردید؛ امتیازات شهرها و استانها از میان رفت و دو طبقه ممتاز نیز مجبور به پرداخت مالیات شدند.

مجلس ملی، برای اینکه به برابری میان بورژواها و فنودالها چهره‌ای قانونی بدهد، در ۲۶ اوت ۱۷۸۹ «اعلامیه حقوق بشر» را تصویب کرد، و بموجب آن، برابری انسانها، آزادی، امنیت مالی و ایستادگی در برابر ستمگران (از حقوق مسلم و بی‌چون و چرای آدم‌شمار، مجلس ملی دارایی و مالکیت را نیز حقی مقدس دانست. از الغاء بردگی در مستعمرات سرباز زد و با امتیازاتی که برای بورژواها در مقابل اکثریت در نظر گرفت، انقلاب فرانسه ماهیت طبقاتی خود را آشکار ساخت.

در نتیجه پافشاری شاه و مبارزه مردم، سرانجام، پیروزی نصیب بورژوازی گردید و بموجب احکام و مقررات جدید، اصناف برچیده شد؛ اسواک کلیسا مصادره گردید؛ کلیسا تابع دولت شد و موانع گمرکی داخلی برداشته شد.

پس از واژگون شدن رژیم سلطنت در فرانسه و پیروزی ژاکوبینها، قانون اساسی جدید (در ۲۴ ژوئن ۱۷۹۳) به کرسی نشست. این قانون که دموکراتیک‌ترین قانون بود که در یک کشور سرمایه‌داری پذیرفته شده بود، برای نخستین بار، اعلام داشت که آزادی اندیشه، مطبوعات، انجمنها، عبادت و شکایت، حق‌کار و تحصیل از حقوق مسلم انسان، و براه‌انداختن قیام از حقوق مسلم اوست. به تمام مردان از ۲۱ سال بالا، حق انتخاب کردن داده شد.

در جریان انقلاب فرانسه، ژاکوبینها سی‌کوشیدند که دموکراسی اقتصادی را هم‌عنان با دموکراسی سیاسی به پیش ببرند. ولی در آن زمان، شرایط اقتصادی و اجتماعی برای پیشرفت چنین برنامه‌ای آماده نبود. در فرانسه، سرمایه‌داری رشد کافی نکرده بود و طبقه کارگر نمی‌توانست نقش رهبری انقلاب را در دست بگیرد. با این حال، انقلاب کبیر فرانسه، نظام فنودالی را برافکنند و راه را برای پیشرفت روابط تولیدی تازه هموار کرد.

پس از انقلاب بورژوازی انگلیس در سال ۱۶۴۹، انقلاب فرانسه دوره نوینی را در پیشرفت جامعه بشری گشود؛ یعنی دوره استقرار و گسترش نظام سرمایه‌داری. این انقلاب بهره‌کشی از زحمتکشان را یکسره بر نینداخت بلکه شکل بهره‌کشی را تغییر داد.

صاحب‌نظران، انقلاب فرانسه را از این جهت که پایین‌ترین قشرهای اجتماعی در آن شرکت داشته‌اند، انقلاب بورژوا دموکراتیک می‌دانند؛ در حالی که انقلاب «مشرطیت

ایران» و انقلاب «ترک‌های جوان» انقلابی است بورژوازی و هدف آن تحصیل آزادیهای سیاسی بود.

طبقه کارگر فرانسه، که در جریان پیکار علیه استبداد، تجاربی اندوخته بود، به مبارزه علیه نظام ظالمانه موجود ادامه داد و در مجالس و محافل که ترتیب می‌دادند از کمی دستمزد، زیادی ساعات کار، و لزوم بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی اکثریت سخن می‌گفتند و در سواری برای اعلام مراتب نارضایتی خود، دست به طغیان می‌زدند، چنانکه در سال ۱۸۳۱ در شهر لیون و در سال ۱۸۳۲ در پاریس، کارگران پنا خاستند و با اسلحه در مقابل آرتش دولتی از حق خود دفاع کردند. نظیر این مبارزات از طرف کارگران و دیگر طبقات محروم آلمان نیز دیده می‌شد.

بطور کلی، در سده نوزدهم، طبقه کارگر، برای تحصیل حقوق اقتصادی و سیاسی خودش، از تظاهرات، میتینگها، اعتصابات و قیامهای مسلحانه روگردان نبودند. کارگران از لحاظ اقتصادی، خواهان بالا بردن دستمزدها، کاستن ساعات کار و بهبود وضع مسکن و اسوری از این قبیل بودند و، از نظر سیاسی، می‌خواستند مانند بورژواها در اداره کشور دخیل باشند. در این دوره، هنوز طبقه کارگر به نقش اساسی خود در جامعه، و راه نجات خویش با بکار بستن سوسیالیسم علمی، پی نبرده بود. سوسیالیستهای خیالباف، سرسخنانه، با اصول سرمایه‌داری و روش ظالمانه آن مخالفت می‌کردند و عقیده داشتند که در جامعه نوین باید برابری سیاسی، اقتصادی و معنوی همه افراد را تأمین کرد؛ ولی از راه علمی پدید آوردن چنین جامعه‌ای غافل بودند.

مردانی چون سن‌سیمون (۱۷۶۰-۱۸۲۵) فوریه و رابرت اوان<sup>۱</sup> متوجه تناقضات جامعه سرمایه‌داری بودند و بخوبی می‌دانستند که انقلاب بورژوازی برای کارگران نه آزادی به ارشمان آورد، نه برابری و نه برادری؛ با اینکه پرچم انقلاب بورژوازی فرانسه برای تأمین همین خواستها برافراشته شده بود.

در نیمه سده نوزدهم، علوم طبیعی و اجتماعی پیشرفت شایانی کرد. علوم طبیعی نشان داد که جهان قدیم، و سوافق قوانین معینی بوجود آمده است، علم فیزیک، قانون جاذبه عمومی را کشف کرد، و علم شیمی به کشف قانون بقای ماده توفیق یافت. ترقی علوم طبیعی، سبب گردید که بسیاری از دانشمندان یکسره از اینده‌آلیسم روی برگیرند و به ماده و دیالکتیک توجه کنند. هگل برای نخستین بار نشان داد که همه چیز در حال تغییر و تکامل دائمی است. و سرانجام، پایه‌گذاران سوسیالیسم علمی در قرن نوزدهم، پس از عمری مطالعه و تحقیق در فرهنگ و تمدن و تاریخ بشری، به این نتیجه رسیدند که طبیعت همیشه وجود داشته و تا ابد وجود خواهد داشت. شعور و فکر بشری، محصول تکامل طبیعت و یکی از نتایج بسیار سازمان یافته ماده است.

فلسفه علمی ثابت کرد قوانینی که بر تکامل تولید حاکمند، شالوده تکامل اجتماعی نیز می‌باشند؛ به عبارت دیگر همه عقاید حقوقی، دینی، اخلاقی، زیباشناسی، مذهب و

سازمانهای دولتی با تکامل پیشرفت تولید، تغییر می‌یابد.»<sup>۱</sup>

عقاید و نظریات متفکرین عصر بورژوازی، مخصوصاً در قرن هجده و نوزده، راجع به «کار و مالکیت» قابل توجه و شایان ذکر است.

«به نظر جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲) برای آنکه فردی بتواند از محصول زمینی برخوردار شود، باید مالک قطعه زمینی باشد؛ و این مالکیت فقط در نتیجه کار روی آن قطعه زمین محرز می‌گردد. فعالیت هرکس، و نتیجه دسترنج هرکس به خودش تعلق دارد. بنابراین، محصول کشت زمین مال کسی است که برکاشت و زراعت آن همت گماشته است. اگر شخصی قطعه زمینی را محصور کند لیکن بادست خود در آن زراعت نکند، زمین ملک او نیست و ممکن است به مالکیت دیگران درآید.

منتسکیو (۱۷۵۵-۱۶۸۹) در کتاب «روح القوانین» (فصل ۱۵) می‌نویسد: چون بشر با شرکت در زندگی اجتماعی، مقررات و قیودی را گردن نهاد و برای بسربردن تحت حمایت قانون، از حق طبیعی خود در مورد اشتراک ثروت چشم پوشید، در درجه اول، آزادی و در وهله دوم، حق مالکیت را از خود سلب کرد. اصولاً اجتماع برای این است که حافظ منافع مردم باشد، نفع جمع هیچوقت اقتضا نمی‌کند که حق مالکیت را از اشخاص سلب کنند؛ ولی دولت در مقابل حمایت حق مالکیت، ممکن است مقداری از اسوا ل اشخاص را ب نفع عمومی ضبط کند.

ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲) ضمن بحث در پیرامون نابرابری، می‌گوید: «اولین شخصی که از سادگی مردم استفاده کرد، و دور زمینی را میخ کوید و گفت: این زمین مال من است، بنیان‌گذار واقعی اجتماعات کنونی است. چه، حق بزرگی به گردن بشریت داشت آن کسی که میخهای چوبی را ازین کنده و به فریاد بلند می‌گفت: حرفهای این دروغگو را باور نکنید. اگر زمین و محصول آن مال همه شما نباشد، هیچکدام روی سعادت نخواهید دید مسؤول تمام جنگها، جنایتها، کشت و کشتارها و ناسردمیاها همان مالک اولی است. مالکیت فردی سبب تمام ستمها و نارواییهاست. باید بوضع طبیعی برگشت.

بموجب قرارداد اجتماعی روسو، فرد کلیه حقوق خود را به هیأت اجتماع وامی‌گذارد؛ در مقابل از هیأت اجتماع انتظاراتی دارد. به نظر روسو، برابری مطلق در جامعه محال است. پس باید رژیم معتدلی اتخاذ کرد که در آن نه فقر زیاد وجود داشته باشد نه توانگری بسیار؛ نباید یکی آنقدر توانگر باشد که بتواند دیگری را بخرد و یکی آنقدر بیچیز که از روی اضطرار خود را بفروشد. حکومت باید حتی الامکان از تعدی و تجاوز احتراز کند. قدرت مادی همیشه مایل است برابری را از بین ببرد، در صورتی که قدرت قانون باید آن را نگاه دارد (قرارداد اجتماعی کتاب دوم، فصل ۱۱).

در جریان انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، روسپیتر در سال ۱۷۹۱، در مجلس نمایندگان مبارزه شدیدی را برضد موضوع ارث و وصیت نامه آغاز کرد. به نظر او، آزادی حقیقی و سعادت عمومی مبتنی بر اصل برابری و تساوی افراد است. تساوی مطلق محال است، لیکن قانون

۱. زمینه تکامل اجتماعی، پیشین، ج ۲ (قبل از انتشار).

باید با ازین بردن اختلاف شدید ثروت طبقات، یک نوع تساوی نسبی پدید آورد. مالکیت باید منقطع و فقط برای مدت عمر باشد و پس از سرگ، اسوال ستوفی به نفع خزانه عمومی ضبط شود. روبسپیر، روسو را معلم نوع انسانی می‌نامد و مانند او معتقد است که مالکیت حق مطلق نیست بلکه حقی است نسبی و بستگی به تمایل جامعه دارد. و در تفویض آن تمام افراد باید نظر داشته باشند.

در سال ۱۷۹۲، جمعیت کارگران انقلابی علم شورش برافراشتند و گفتند، بهمان اندازه که حق مالکیت محترم است باید حق حیات و حق کار کردن برای افراد نیز محترم و مسلم باشد. جمعیت انقلابی «برابران»<sup>۱</sup> از جمله گراکوس بابوف (۱۷۹۷-۱۷۶۰) می‌گفتند: «تا موقعی که منظور اجتماعی از انقلاب تأمین نشده است، باید وضع انقلاب به حال خود باقی باشد و پس از آن، جامعه‌ای بر اساس برابری و حفظ حقوق طبیعی تشکیل شود. زمین باید مال همه باشد و کار و وسایل تولید بطور مشترک برای سعادت عموم بکار رود.» لیکن این جنبش بعلت آساده نبودن محیط اجتماعی و اقتصادی، به جایی نرسید، و گراکوس بابوف مانند، روبسپیر، گردنش باگیوتین آشنا شد.

کسانی که مایل بودند هرچه زودتر ثمره انقلاب را بچشند و حقوق و اسوالی را که بدست آورده‌اند حفظ کنند، برای احتراز از دسیسه جمعیت برابران، دنبال یک قدرت خارق‌العاده یا یک دیکتاتور می‌گشتند؛ و همین نیاز به یک نقطه اتکاء قوی، ناپلئون بناپارت را بوجود آورد.<sup>۲</sup>

مسأله مالکیت و نحوه توزیع نعمات مادی، همچنان در قرن نوزدهم، مورد توجه صاحب نظران قرار گرفت. «پرودن در کتاب مالکیت چیست (چاپ ۱۸۴۰) به سنن موجود، پشت پا می‌زند و با صراحت می‌نویسد: همانطور که صندلی تئاتر فقط برای نشستن است و به تملک شخصی در نمی‌آید، مالکیت نیز امری نیست که با تصرف محل، معرزه شود و هیچکس در عین حال نمی‌تواند دو محل را اشغال نماید. اگر قرار باشد عده معدودی، زمینها را بین خود تقسیم نمایند، پس آنها که سرشان بی‌کلاه مانده است، چطور زندگی کنند؟

پایه‌های مالکیت را روی کار نیز نمی‌توان گذاشت. کار به انسان فقط حق تصاحب محصول را می‌دهد نه حق مالکیت زمین را، ماهیگیر فقط مالک ماهیهای است که صید کرده ولی مالک دریا نیست. کارگر فقط می‌تواند از بهای اجناسی که تولید کرده استفاده نماید. ابزار تولید و سرمایه کارگاهها باید در اختیار همگان باشد. هیچکس نمی‌تواند و نباید بشخصه، مالک لوازم تولید باشد.

آیا مالکیت یکی از شرایط آزادی است؟ اگر هست، عدالت چنین حکم می‌کند که تمام مردم مالک باشند؛ همانطور که بحکم عدالت، آزادی حق همه است، بهر حال، مالکیت بصورتی که فعلاً وجود دارد، چیزی جز زورگویی و استثمار نیست.»

پرودن قانون مالکیت کنونی را به نفع اکثریت نمی‌داند؛ و چون در حال حاضر عدای از راه وراثت یا از طریق استثمار و تجاوز به حقوق عمومی، اسلاک فراوانی را به حیظه

تصرف خود درآورده‌اند، بنابراین به‌نظر پرودن، می‌توان گفت: «مالکیت یعنی دزدی». فردیناند لاسال<sup>۱</sup> (۱۸۶۴-۱۸۲۵) یکی از متفکرین آلمانی در قرن نوزدهم است این مرد می‌گفت: باید «این اندیشه را که قوانین در تمام جوامع و در تمام مواقع بیک صورت باشد، بدور انداخت. حقوق مالکیت و قوانین وراثت را باید در هر موردی با شیوه‌ای خاص، مطالعه و تدوین کرد.

علم حقوق عبارت از تمایلی همگانی مردم است که در قالب قوانین کشوری ریخته می‌شود.»

لاسال از قول عالم اقتصاد ردبرتوس<sup>۲</sup> (۱۸۷۵-۱۸۰۵) می‌گوید: «جریان کارهای اجتماعی همیشه به‌نفع مالکین می‌گردد. از این رو سرمایه‌داران بیش از کارگران که خود جنس را ساخته‌اند «مالک کالا» شناخته می‌شوند. بعضی از دانشمندان چنین تصور کرده‌اند که سرمایه در نتیجه صرفه‌جویی اشخاص از مصارف، جمع می‌شود؛ خیر، سرمایه از صرفه‌جویی در پرداخت مزد کارگر حاصل می‌شود. درست است که سرمایه بوسیله کار بدست بی‌آید، ولی بوسیله کار دیگران، نه کار صاحب سرمایه.»

کارل مارکس دانشمند سوسیالیست آلمانی (۱۸۸۳-۱۸۱۸) معتقد است که «تمام تاریخ جامعه‌های انسانی تا امروز، تاریخ مبارزه‌های طبقاتی است.» منظور از طبقه، گروه اشخاصی است که یک نوع فعالیت اقتصادی دارند و در تولید محصول نیز دارای نقشی مشابه بیکدیگر و عموماً بنوعی نظیر و شبیه هم زندگی می‌کنند. این طبقات، اغلب برای تغییر دادن اوضاع سازمانهای تولیدی و تغییر رژیم مالکیت، مبارزات دامنه‌داری می‌کنند. در عهد ما، جامعه به دو طبقه بزرگ که مستقیماً مخالف و دشمن یکدیگرند تقسیم می‌شوند؛ یعنی سرمایه‌دار و زحمتکش (پرولتر) طبقات محروم منکوب‌کردن و انهدام جامعه، سرمایه‌داری و ایجاد اجتماعی نوین را شعار خود قرار می‌دهند. مارکس در کتاب مشهور خود مانیفست (۱۸۴۸) موضوع این که «کمونیسم با مالکیت مخالف است» را رد می‌کند و می‌گوید: آنچه مشخص مرام کمونیسم است بتسوخ کردن مالکیت نیست بلکه چیزی که کمونیسم با آن مخالف است، مالکیت بورژوازی است. کمونیسم حق تصاحب محصولات تولیدی و منافع اجتماعی را از هیچکس سلب نمی‌کند، بلکه فقط با تصاحب معمولی، و نتیجه کار دیگران به نفع یک نفر، مخالف است.

در کتاب کاپیتال (سرمایه)، مارکس می‌گوید: وجود جامعه سرمایه‌داری، خود سبب نفی مالکیتی است که روی کوشش شخصی بنا شده باشد. کمونیسم نیز جامعه سرمایه‌داری را نفی می‌کند و چون نفی اندر نفی علامت اثبات است، بنابراین کمونیسم با مالکیتی که پایه آن کار و فعالیت شخصی باشد، کاملاً موافقت دارد.

به‌نظر مارکس، کمون پاریس با سلب مالکیت از مالکان قدیمی می‌خواست، حقیقت مالکیت شخصی را آشکار کند.

1. Ferdinand Lassale

2. Rode Bertus

بعضی چنین ادعا می‌کنند که کمونیسم با منسوخ کردن مالکیت خصوصی حس فعالیت و کوشش برای ازدیاد محصول و بانیقیجه کسب ثروت را از بین می‌برد؛ ولی باید این نکته را در نظر داشت که در اجتماعات سرمایه‌داری، آنها که کاری کنند ثروتمند نمی‌شوند و آنان که مال و دولتی بهم می‌زنند کسانی هستند که کمتر کاری کنند.

مارکس می‌گوید: بوسیلهٔ انقلاب، می‌توان وسایل تولید را در اختیار عموم قرار داد. زمانی که طبقهٔ زحمتکش، خود رهبری و ادارهٔ جامعه را برعهده می‌گیرد، و با اعمال نفوذ و قدرت سیاسی خویش، کم‌کم سرمایه‌ها و وسایل تولید را از چنگ طبقهٔ بورژوا بیرون می‌کشد و در دست دولت تمرکز می‌دهد، و قدرت تولید و نیروی کار را بسود همگان، بکار می‌اندازد.

حکومت کارگران بتدریج، با بسط نفوذ خود اصلاحاتی را به‌انجام می‌رساند. بدیهی است که شیوه و نوع این اصلاحات، نسبت به کشورهای مختلف، فرق می‌کند. مارکس بعضی از آنها را از قبیل پس گرفتن خالصه‌ها، وضع مالیاتهای سنگین بر درآمدهای ارضی، سلب حقوق وراثت، ملی کردن بانکها و صنایع و کارخانه‌ها و سازمانهای باربری، کار اجباری برای همهٔ افراد سالم و جز اینها را ذکر می‌کند.

این تحول و تکامل اجتماعی، کم‌کم، جامعه‌ای ایجاد می‌کند که در آن، وسایل تولید، بطور مشترک، مورد استفاده قرار می‌گیرد و محصولات، مؤسسات متعلق به همه است، و ثروت و سرمایه هم بطور مشترک، به تمام اعضای جامعه تعلق می‌گیرد. با گذشت زمان و برگشت اوضاع به حال عادی، دیکتاتوری حکومت کارگری، پایان می‌رسد؛ دیگر نه از طبقهٔ اثری خواهد ماند و نه از مبارزات طبقاتی خبری.»<sup>۱</sup>

کارل مارکس و فردریش انگلس در اثر معروف خود «مانیفست» می‌نویسند:

«تاریخ کلیهٔ جامعه‌هایی که تاکنون وجود داشته تاریخ مبارزهٔ طبقاتی است: مرد آزاد و بنده پاتریسین و پلبدین، مالک و سرف، استاد کار و شاگرد، خلاصه ستمگر و ستمکش با یکدیگر در تضاد دائمی بود. و به مبارزه‌ای بلاانقطاع، گاه‌نهیان و گاه آشکار مبارزه‌ی که هر بار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فتنای مشترک طبقات متخاصم، ختم می‌گردید دست زده‌اند.»<sup>۲</sup>

«... صنایع بزرگ، بازار جهانی را که کشف آمریکا آنها زمینه چینی کرده بود بوجود آورد، بازار جهانی به تجارت و دربانوردی و ارتباط از راه خشکی بسط فوق‌العاده داد، این امر بنوبهٔ خود در توسعهٔ صنایع تأثیر کرد و بهمان نسبتی که صنایع، تجارت و کشتی‌رانی و راه‌آهن بسط می‌یافت، بورژوازی نیز رشد و تکامل می‌پذیرفت و بر سرمایه‌های خود می‌افزود و همهٔ طبقاتی را که بازماندگان قرون وسطی بودند به عقب می‌راند.

بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که بورژوازی نوین، خود محصول یک جریان تکامل طولانی و یک رشته تحولات در شیوهٔ تولید و مبادله است. هر یک از این مراحل تکامل بورژوازی، کامیابی سیاسی مربوطه ایزا از پی داشت، بورژوازی که هنگام تسلط اربابان فنودال صنفی

۱. تاریخ مالکیت، پیشین، ص ۸۹-۸۴ (به اختصار).

۲. مانیفست اثر کارل مارکس - فردریش انگلس، انتشارات هم‌راد ص ۲۴.

ستمکش بود، در کمون (شهرهایی که در فرانسه بوجود می‌آمد) بصورت جمعیتی مسلح و حاکم برخویش درآمد... بورژوازی هر جا که بقدرت رسید، کلیه مناسبات فئودالی پدشاهی و احساساتی را برهم زد، پیوندهای رنگارنگ فئودالی را که انسان را «بمحرورین طبیعی» خویش وابسته می‌ساخت بیرحمانه از هم گسست و بین آدسیان پیوند دیگری جز پیوند نفع حرف و تقدینه بی‌عاطفه باقی نگذاشت... بورژوازی انواع فعالیت‌هایی را که تا این هنگام حرمتی داشتند و بدانها با خوفی زاهدانه می‌نگریستند از محاله مقدس خویش محروم کرد، پزشک، دادرس، کشیش و شاعر و دانشمند را بمزدوران جیره خوار مبدل ساخت.»<sup>۱</sup>

«... نیاز به یک بازار دائم‌التوسعه برای فروش کالاهای خود، بورژوازی را بیهجهای کره زمین می‌کشاند، همه جا باید رسوخ کند، همه جاساکن شود با همه‌جا رابطه برقرار سازد. بورژوازی از طریق بهره‌کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورهای جنبه جهان وطنی داد، و علی‌رغم آه و تأسف فراوان مرتجعین، صنایع را از قالب سلی بیرون کشید رشته‌های صنایع نوین که رواجشان برای کلیه ملل متمدن اسری حیاتی است، مواد خاشش دیگر در درون کشور نیست، بلکه از دورترین مناطق کره زمین فراهم می‌شود... بجای نیازسنجیهای سابق که بسا محصولات صنعتی محلی ارضاء می‌گردید، اینک حواجج نوین بروز می‌کند، که برای ارضای آنها محصول سمالک دوردست و اقالیم گوناگون لازم است... بورژوازی، از طریق تکمیل سریع کلیه ابزارهای تولید و از طریق تسهیل بی‌حد و اندازه وسایل ارتباط، همه و حتی وحشی‌ترین سلل را به سوی تمدن می‌کشاند، بهای اذنان کالاهای بورژوازی همان توپخانه سنگینی است که با آن هرگونه دیوارهای چین را درهم می‌کوبد... و جهانی همشکل و همانند خویش می‌آفریند.

بورژوازی ده را تابع سیادت شهر ساخت.. بر تعداد نفوس شهر نسبت به نفوس ده بمیزان شگرفی افزود و بدینسان، بخش سهمی از اهالی را از بلاهت زندگی ده بیرون کشید بهمان شیوه که ده را تابع سیادت شهر ساخت، کشورهای وحشی و نیمه‌وحشی را نیز وابسته کشورهای متمدن، و ملت‌های فلاحت پیشه را وابسته ملل بورژوا، و خاور را وابسته باختر نمود.»<sup>۲</sup>

«... بورژوازی بیش از پیش پراکندگی وسایل تولید و مالکیت و نفوس را سرتفع می‌سازد وی نفوس را مجتمع ساخته است وسایل تولید را متمرکز نموده و مالکیت را در دست عده کمی متمرکز بخشید است، نتیجه قهری این وضع متمرکز سیاسی است، شهرستانهای مستقل که تنها بین خود روابط اتحادی داشتند و دارای منافع وقوانین و حکومتها و مقررات گمرکی مختلف بودند، بصورت یکک هلت واحد یا حکومت واحد درآمدند.

بورژوازی در مدت کمتر از صدسال سیادت طبقاتی خود، آنچنان نیروهای تولیدی پدید آورد که از لحاظ کمیت و عظمت بالاتر از آن چیزی است که همه نسل‌های گذشته جمعاً بوجود آورده‌اند، رام ساختن قوای طبیعت، تولید ماشینی، بکاربردن شیمی در صنایع و کشاورزی، کشتی‌رانی، راه‌آهن، تلگراف برقی، سزروع ساختن یک سلسله از بخش‌های جهان، قابل

۱. همان ص ۲۸ به بعد.

۲. همان ص ۴۰ به بعد.



کشتی‌رانی کردن رودها، پیدایش توده‌هایی از جمعیت که گوئی از اعماق زمین می‌جوشند - کدام یک از اعصار گذشته می‌توانستند حدس بزنند که در بطن کار اجتماعی یک چنین نیروی تولیدی مکنون است!»

جامعه نوین بورژوازی در عین حال با بحران‌هایی روبرو می‌شود که «هستی تمام جامعه بورژوازی را در معرض فنا قرار می‌دهد، و در سواق بحران تجارتی هربار نه تنها بخش مهمی از کالاهای ساخته شده بلکه حتی نیروهای سولده‌ایکه وجود آمده‌اند نابود می‌گردد، هنگام بحرانها، یک بیماری همگانی اجتماعی پدید می‌شود که تصور آن برای مردم اعصار گذشته نامعقول بنظر می‌رسد و آن بیماری همگانی اضافه‌تولید است... سلاخی که بورژوازی با آن فتودالیسم را واژگون ساخت اکنون برضد خود بورژوازی متوجه است.

ولی بورژوازی نه تنها سلاحی را حدادی می‌کرد که هلاکش خواهد ساخت، بلکه مردمی که این سلاح را بسوی او متوجه خواهند نمود، یعنی کارگران نوین یا پرولتارها را بوجود آورد... این کارگران که مجبورند فرد فرد خود را بفروش رسانند، کالائی هستند مانند هر کالای دیگر و بهمین جهت نیز دستخوش کلیه حوادث رقابت و نوسانات بازارند. بر اثر توسعه استعمال ماشین و تقسیم کار... کارگر به زائده ساده ماشین مبدل می‌گردد و از وی فقط ساده‌ترین و یکتواخت‌ترین شیوه‌هایی را می‌خواهند که آسانتر از همه فراگرفته می‌شود... در ابتدا کارگران فرد فرد مبارزه می‌کنند، بعدها کارگران یکه کارخانه، و آنگاه کارگران یک رشته از صنایع در یک ناحیه برضد فلان بورژوازی که آنانرا مستقیماً استثمار می‌نماید، آغاز بمبارزه می‌کنند، حمله کارگران تنها برضد مناسبات تولیدی بورژوازی نیست، بلکه برضد خود افزارهای تولید نیز هست بدین معنی که کالای بیگانه‌یی را که با آنان رقابت می‌کنند نابود می‌سازند، ماشینها را درهم می‌شکنند، کارخانه را طعمه حریق می‌سازند و می‌کوشند تا با اعمال زور مقام از دست‌رفته کارگر قرون وسطی را باز یابند... بورژوازی در حال مبارزه بلاانقطاع است در آغاز برضد اشراف، سپس علیه آن قسمتهایی از بورژوازی که منافع آنها با پیشرفت صنایع متضاد است... صنوف متوسط، یعنی صاحبان صنایع کوچک، سوداگران خرده‌پا، پیشه‌وران و دهقانان، همگی برای آنکه هستی خود را، بعنوان صنف متوسط از زوال برهاند با بورژوازی نبرد می‌کنند، یعنی آنها انقلابی نیستند بلکه محافظه‌کارند حتی از این هم بالاتر آنها مرتجعند، زیرا می‌کوشند تا چرخ تاریخ را به عقب بازگردانند و اگر آنها انقلابی هم باشند تنها از این جهت است که در معرض این خطرند که بصفوف پرولتاریا رانده‌شوند لذا از منافع آبی خود دفاع نمی‌کنند بلکه از مصالح آبی خویش مدافعه می‌نمایند.. اما پرولتارها تنها زمانی می‌توانند نیروهای سولده جامعه را بدست‌آورند که بتوانند شیوه کنونی تملک خود را و در عین حال همه شیوه‌های مالکیتی را که تاکنون وجود داشته است از میان ببرند. پرولتارها از خود چیزی ندارند که حفظش کنند، آنها باید آنچه را که تاکنون مالکیت خصوصی را حفاظت می‌نمود، نابود گردانند کلیه جنبشهایی که تاکنون وجود داشته یا جنبش اقلیتها بود و یا خود بسود اقلیتها انجام می‌گرفته است جنبش پرولتاریا جنبش مستقل اکثریتی

عظیم است که بسود اکثریت عظیم انجام می پذیرد...»<sup>۱</sup>

در طی قرن ۱۸ و ۱۹، تجارت خارجی نیز در پناه کشورهای مستعمره که لوازم اساسی تجارت، یعنی قند و نیشکر، عرق، قهوه و جز اینها را فراهم می آوردند، به پیشرفتهای شایانی نایل می شود. کشف منابع جدید زیرزمینی نقره در آمریکای جنوبی، به بالا رفتن بطنی، به قیمتها کمک می کند و از مجموع این تحولات اقتصادی، طبقه بازرگانان، صاحبان صنایع و ماسوران مالی سود کلانی بدست می آورند، و چون شاهزادگان، از قدرت سیاسی و اقتصادی برخوردارند. اگر طبقه اشراف قدیم، در خارج از خانه یعنی در هنگامه ها و ساجراجویها، در بازیها و مسابقات، در جنگهای صلیبی، در جنگها و شکارها و نمایشها روزگار خود را می گذرانید، بورژواها برعکس، در خانه و قلمرو خود یعنی در تجارتخانه بصورت طبقه ای بسته، برای خود، قواعد و قوانینی می آفرینند که از لحاظ اقتصادی، منافع او را تأمین می کنند. بورژوازی تنها در مقابل اشرافیت قدیم که از خصایص آن سخن گفتیم، قرار نگرفته بلکه در مقابل توده مردم و طبقه ذمتمکش نیز قرار گرفته و به مکیدن خون و استثمار آنان نیز مشغول است. تئوریسینها و صاحب نظران این دوران، بطور آگاهانه یا ناخودآگاه آب در آسیای بورژوازی می ریختند. سابقاً گفتیم که کالون بفتح بورژوازی، تلاشها کرد و برخلاف پیشوایان مذهب کاتولیک، کار و کوشش و سعی و تلاش را مورد ستایش قرار داد. ولتر گاسی فراتر نهاد و گفت: آدمیان را به کار و کوشش ناگزیر کنید تا آنان را شریف و اسپین گردانید.

در دایرة المعارف فرانسوی، ذیل واژه «کار» چنین می خوانیم: «آدمی کاد را چون دد و دنج می نگرد، و دد نتیجه، آن را دشمن آسایش خویش می پندارد. کاد دست برعکس، سرچشمه جمیع لذات و کامرانیها وطمینان بخش ترین داد در برابر (نچ و ملال است. کاربردنی که آدمی را از چنگ رنجهای روحی می رهاوند، همان است که بینوایان را سعادتمند و بهروز می سازد.

در این دوران، «فضیلت اندوختن» بر اعتقاد به کار افزوده می شود. اندوختن و پس انداز کردن، اقتصاد بورژوازی یا اقتصاد صرفه جوئی را در مقابل اقتصاد ادبایی یا اقتصاد خرج قرار می دهد.

با رشد بورژوازی، از ارزش ذوق و سلیقه و کیفیت آثار هنری کاسته می شود و مسأله کمیت و مقدار، مورد توجه جهان سرمایه داری قرار می گیرد؛ و همین فکر، سرانجام، به انقلاب فکری منتهی می گردد.

هدف انقلاب فنی آن بود که روش تجربی «بیکن» و طریقه استدلالی «دکارت» را با هم تلفیق کند و از این راه، ماشین را جانشین مانوفاکتور کند و بجای انرژی انسانی و حیوانی، از انرژی طبیعی (رغال سنگ و غیره) بهره برداری نماید و با این تدابیر، به افزایش تولید که هدف اساسی سرمایه داری است، دست یابد. در قرن هجدهم، توجه به مسائل اقتصادی، در تمام مجالس انس و محافل ادبی نیز راه یافته؛ حتی ولتر می نویسد: «ملت

۱. همان، از ص ۲۵ به بعد.

۲. نک: تاریخ اقتصادی (بررسی در روابط نهادهای...)، پیشین، ص ۵۹-۵۷.

که از شعر، تراژدی، کمدی، رمان، اپرا، تاریخ... سیر شد... روزی متوجه گردید که می‌توان در باب انواع گندم، به استدلال پرداخت.»<sup>۱</sup>  
 اندره پیتز با ارائه فهرستی از آثار و کتابهای ارزنده اجتماعی و اقتصادی قرن ۱۸ و ۱۹، بخوبی نشان می‌دهد که پیوندهای بسیار نزدیکی بین مسائل اقتصادی با امور سیاسی و اجتماعی آن عصر، وجود داشته است:

۱۷۴۸ مونتسکیو: «روح القوانين»

۱۷۵۰ کانتیون<sup>۲</sup>: تحقیق در باب تجارت

۱۷۵۱ آغاز دایرة المعارف

۱۷۵۶-۵۸ کنت: «۱» مقالاتی در دایرة المعارف [«اجاره داران»، «حبوبات»]

### جدولهای اقتصادی

۱۷۷۲ ژان ژاک روسو: میثاق اجتماعی

۱۷۷۶ آدام اسمیت: ثروت ملل

۱۷۹۷ کندورسه: قابلوی پیشرفت بشر

۱۷۹۸ مالتوس: مقاله در باب تولید

۱۸۰۴ ژان باتیست سه<sup>۴</sup>: رساله اقتصاد سیاسی (۱۸۳۰-۱۸۲۸)

۱۸۱۷ ریکادو: اصول اقتصاد و مالیات

۱۸۳۰-۳۲ آگوست کنت: دوره فلسفه تحقیقی

۱۸۴۸ استوارت میل: اصول و غیره

۱۸۴۸ رنان: آینده علم

۱۸۵۰ باستیا: هماهنگی اقتصادی

بعد، نویسنده از کلاسیکها سپس از سوسیالیستها سخن می‌گوید، و از آثار سن سیمون (هنعت: ۱۸۱۷)، سیموندی (اصول جدید اقتصاد سیاسی: ۱۸۱۸)، فوریه (نظریه وحدت جهانی: ۱۸۳۶-۱۸۲۲)، و کارل مارکس و فردریش انگلس (بیانیه کمونیستی: ۱۸۴۸) و دیگر نحلتهای اقتصادی یاد می‌کند.<sup>۵</sup>

سیمون که سخت پایبند معتقدات خود بود، می‌گفت: «یک آرمان عالی در تمام زندگی بشوق و محرک من بوده است: تأمین موجبات تجلی و توسعه آزاد استعدادهای افراد انسانی.» مکتب سن سیمون را نباید جزو مکتهای سوسیالیستی بشمار آورد؛ چرا که او هوادار لغو مالکیت خصوصی نبود و نابرابریهای اجتماعی را اسری طبیعی می‌شمرد.<sup>۶</sup> در میان مکتب آزادیخواهان، فردریک باستیا «بهتر از همه اقتصاددانان، وضع جامعه‌ای را که زندگی اقتصادی آن براساس آزادی فعالیت‌های فردی استوار باشد، تجزیه و تحلیل کرده است. درپادی امر، انسان که در جستجوی تأمین نفع شخصی خویش است، می‌کوشد برای نیل به این منظور،

۱. همان، ص ۶۰.

2. Cantillon      3. Quesnay      4. J.B. Say

۵. دک، تاریخ اقتصادی (بررسی در روابط نهادی...)، پیشین، ص ۶۲-۶۱.

۶. دک، تاریخ مختصر عقاید اقتصادی، ترجمه و تألیف هاروی، ص ۱۴-۱۴۸.

هرچه بهتر و بیشتر، تمایلات و نیازمندیهای دیگران را دریابد و آنها را ارضا کند؛ زیرا تنها به این طریق خواهد توانست حداکثر منفعت را بدست آورد. تولیدکننده می‌کوشد وضعی انحصاری به نفع خود بوجود آورد، اما تحقق این آرزو میسر نخواهد بود و خواه‌ناخواه، رقاباتی برایش بوجود خواهند آمد؛ در نتیجه، میزان عرضه کالا روبه‌افزایش و سطح عمومی قیمت‌ها روبه‌کاهش خواهد نهاد و مصرف‌کنندگان از این وضع بهره‌مند خواهند شد. به این ترتیب به نظر باستیا، آزادی فردی بهترین وسیله تأمین هماهنگی منافع در زندگی اقتصادی است.<sup>۱</sup>

باستیا می‌گوید: «سیاری دولت را سرچشمه فناناپذیر ثروت و درایت، طیب همه دردها، خزانه بی‌پایان، مشاور و راهنمای درستکار و خطاناپذیر تصور می‌کنند. تمام این افکار توهمات بی‌پیش نیست و همه می‌خواهند دولت را وسیله‌ای برای اسبشار ناحق دیگران قرار دهند... وظیفه اساسی دولت اختناق عمومی یا هدایت همگان نیست بلکه تأمین آزادی و عدالت و امنیت است.»<sup>۲</sup>

یکی از ثمرات آزادیخواهی اقتصادی، پایان دادن به محدود و قیودی است که سد راه پیشرفت اقتصادی بود «یکی از اولین اقدامات انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ اعلام آزادی نرخهای بهره بود، که مقرراتی را که منشاء مذهبی کهن و هزارساله داشت، لغو کرد. به این ترتیب، نظر ارسطو که می‌گفت: «پول نمی‌زاید» و ژگون‌گردید، بورژوازی عملاً نشان داد که پول می‌تواند بزاید و با کودکانی که زاده است کودکان دیگری بسهولت توان آفرید... آنکس که ماده خوک باردار را بکشد، همه فرزندان و اخلاف، و حتی فرزند هزارم او را نابود می‌کند. آنکس که یک سکه را مخفی می‌کند، هرآنچه را که ممکن بود آن سکه تولید کند و حتی صدها فرانک را از بین برده است.»<sup>۳</sup>

اگر تاریخ دوهزاروپانصد ساله ایران را از عصر داریوش تا اواخر دوره قاجاریه، مورد مطالعه قرار دهیم، می‌بینیم که در ایران نیز بعلمت فقدان اسنیت اجتماعی و اقتصادی، پادشاهان دولتها و فنودالهای بزرگ، غالباً پول را درگنجینه‌ها و دفینه‌ها ذخیره می‌کردند و در راه فعالیت‌های عمرانی و کشاورزی و صنعتی و تجاری بکار نمی‌انداختند. ربح و بهره پول، با اینکه شرعاً ممنوع بود، به تدریج ظالمانه دریافت می‌شد و در دوره‌های بحرانی قرون وسطی، گاه نرخ بهره صد درصد بود.

پس از استقرار حکومت پهلوی و افتتاح بانک ملی، نظام پولی ایران، مانند اروپا، تحت ضوابط تازه‌ای قرار گرفت. مردم بجای پنهان کردن پول در زیر زمین، وجوه نقد خود را به بانک ملی به امانت می‌سپردند. ثانیه دوم قرن هجدهم، مردم اروپا ارزش پول را با مهر پادشاه هم‌معنا می‌شمردند، ولی انقلاب کبیر فرانسه که زائیده جنبش بورژوازی بود، نظام پول - کالا را برقرار کرد «سال یازدهم انقلاب، که پول جدیدی بوجود آورد، یعنی «فرانک»، آن را چنین تعریف کرد: «وزنه‌ای پنج گرمی از نقره». بنابراین، پادشاه نمی‌تواند وزنه را عوض کند همانطور که نمی‌تواند در مقیاس طول تغییری ایجاد کند. پول از قیمت

۱. همان. ص ۱۹۸-۱۹۷ (به اختصار).

۲. همان. ص ۲۰۰.

۳. تاریخ اقتصادی، (بررسی در روابط نهادی...)، پیشین. ص ۸۲.

حکومت آزاد گردید. همین حادثه را می‌توان آزادیخواهی پولی خواند. بدین منوال، تغییرات سریع وجهش مانند دربنیانهای اجتماعی رخ داد که موجب تشکیل نظام سرمایه‌داری گردید.<sup>۱</sup> در این نظام، بازار نقش اقتصادی مهمی داد. «از این پس، قوانین و مقررات صنفی و یا آیین‌نامه‌های دولتی نیست که کیفیت کالاها و اموالی را که باید تولید گردد و یا «کنیت» یا «قیمت» آنها را تعیین می‌کند بلکه منحصرأ روابط و مناسبات عرضه‌ها و تقاضاها در بازار آزاد تعیین‌کننده آنهاست.

در این اقتصاد بازار، این تقاضاست که بر عرضه حکمروایی می‌کند؛ و مصرف است که به تولید جهت می‌دهد. و آن را هدایت می‌کند.

باید کاملاً این نکته را درک کرد که اقتصاد آزادیخواهانه نیز، از یک نظر، اقتصادی است هدایت شده؛ هدایت شده از طرف مصرف‌کنندگان با مصرف‌کنندگانی واجد قدرت خرید و دارای پول... بموازات این امر، در این نظام، همه چیز بصورت کالا در می‌آید. نه فقط محصولات و مصنوعات مادی بلکه خدمات انسانی (کار) چون کالایی تلقی می‌شود؛ و نظریه: «کار-کالا» نظریه‌ای است که با خدمات مانند «کالا» معامله می‌کند بدون در نظر گرفتن شخص کارگر و این که متأهل است یا مجرد.<sup>۲</sup>

به این ترتیب می‌بینیم انقلاب بورژوازی که در زمینه سیاسی کم و بیش طرفدار مساوات بود، در زمینه اقتصادی برعکس بمنافع مادی اکثریت توجهی نداشت «بلکه حقوق قویترین افراد را تأیید و تقدیس می‌کرد.»<sup>۳</sup>

پیشرفتهای فنی سبب گردید که میزان تولید در رشته‌های مختلف فزونی گیرد. «این ترقیات اقتصادی، بر اثر کشف معادن طلای (کالیفرنیا در سال ۱۸۴۱ و معادن ترانسوال در سال ۱۸۸۹ و نقره، تأیید و تحکیم گردید، و سیلی عظیم از فلزات گرانبها به بازارها روی آورد. ولی این بار، برخلاف قرن شانزدهم، هجوم فلزات گرانبها موجب بالارفتن شدید قیمتها نگردید. زیرا در همان زمان، تولید کالاها و خدمات، بموازات آن دوش به‌دوش یکدیگر، افزایش یافت.

علاوه بر این، در قرن نوزدهم، «اعتبار» توسعه فراوان یافت. بانکها و بورس‌ها به فعالتهای اقتصادی کمک فراوان کردند. در نتیجه بهبود نسبی وضع اقتصادی و اجتماعی، میزان جمعیت، مخصوصاً در اروپا، رو به افزایش نهاد:

سال	اروپا	امریکای شمالی	آسیا
۱۸۰۰	۱۸۰	۳/۵	۵۰
۱۹۰۰	۴۰۰	۱۹۶/۰	۵۶۰

افزایش جمعیت در اروپا و آمریکا، بطلان پیشگوییهای مالتوس را به ثبوت رسانید؛ مواد غذایی بیشتر شد و سطح زندگی بهبود کلی یافت. بعنوان نمونه، در فرانسه، طبق آمار ژوراستیه<sup>۴</sup> میزان مصرف مردم، بدین ترتیب تحول یافته:

۱. همان. ص ۸۴.

۲. همان. ص ۸۵-۸۴.

۳. همان. ص ۸۱.

در مورد قند، مصرف از  $\frac{2}{3}$  به  $\frac{2}{3}$  کیلو  
 در مورد غلات، از  $\frac{1}{4}$  به  $\frac{2}{2}$  کنتال  
 در مورد سیب زمینی، از ۱ به  $\frac{4}{1}$   
 قهوه از  $\frac{2}{5}$  به  $\frac{4}{4}$  هکتو رسیده  
 و میزان مصرف پشم سه برابر شده  
 و میزان مصرف پنبه هفت برابر شده است.<sup>۱</sup>

یکی از مختصات اقتصادی قرن نوزدهم این است که پول در همه جا بر ارزشهای انسانی تفوق و تقدم یافته، و ارزشهای مبتنی بر کمابیل و مطلوبیت بر ارزشهای مبتنی بر کیفیات رجحان و اولویت گرفته و تجمل بر هنر غالب آمده است. و در بین توانگران، جنون گردآوری اشیاء پر ادنی و کم فایده قوت گرفته است (حدود سال ۱۹۰۰) در چنین شرایطی، بحران و ناهماهنگی اقتصادی در اروپا مشهود است.

«طبق بررسی ویلرمه<sup>۲</sup> کارگران کارخانه‌های فرانسه در سال ۱۸۴۰، بیش و کم، هشتصد هزار نفر بودند، یعنی طبقه کارگر در آن هنگام، اقلیت پس ناچیزی بود. کارگران کشاورزی، نوکران، صنعتگران، بازرگانان درجه دوم توده اصلی ملت را تشکیل می‌دادند. در آن دوران، که عصر فرمانروایی پول است، در وجود «کار» فقط نوعی «کالا» و در کارگر و زحمتکش، نوعی «ایجاد» دیده می‌شد. نه تنها مزدها کفاف قوت لایموت را نمی‌کرد بلکه ساعات کار نیز کم‌رشدن بود.»<sup>۳</sup>

نخستین قانون اجتماعی فرانسه، یعنی قانون مصوبه ۱۸۴۱، به کارگماشتن کودکان کوچکتر از ۸ سال را در کارخانه‌ها منع کرد. و در سال ۱۸۹۲، کار شبانه در کارخانه‌ها برای زنان تحریم گردید. ساعات کار از ۱۲ تا ۱۴ ساعت بود. هیچگونه مقررات بهداشتی و قوانین بیمه، زندگی کارگران را تأمین نمی‌کرد. منازل کارگران در زاغه‌ها بود. زیرزمینهای نساجان شهر «لیل» بنحوی وحشتناک، مشهور خاص و عام بود. بین منافع کارفرمایان و کارگران هیچگونه نسبت و هم‌آهنگی وجود نداشت.

در فرانسه از ۱۸۵۰ تا ۱۹۱۳، قیمت‌ها نسبتاً ثابت ماند. در این مدت، تولید زغال ۹ برابر، آهن و فولاد، ۱۴ برابر؛ تولید شکر ۱۳ برابر؛ درآمد اسوال مقول ۱۱ برابر و عواید تماشاخانه‌های پاریس ۸ برابر شده بود، ولی دستمزدهای حقیقی، بطور کلی، حتی دو برابر هم نشده بود.<sup>۴</sup>

آشفته‌گی وضع اقتصادی، و تضاد شدیدی که بین منافع سرمایه‌داران و طبقه وسیع کارگران وجود داشت، سبب گردید که در قرن هجدهم و نوزدهم، مکتب گوناگون اقتصادی و صاحب‌نظران، هریک، به نفع یکی از دو طبقه، عقاید و نظریاتی اظهار کنند.

۱. همان، ص ۹۲-۹۱.

2. Villerme

۳. تاریخ اقتصادی (بررسی در روابط نهادی...)، پیشین، ص ۹۸.

۴. همان، ص ۹۹-۹۸ (به اختصار).

## مکتب کلاسیک اصالت فرد<sup>۱</sup>

مکتب کلاسیک، نخست، در انگلستان بنیان نهاده شد. در قرن هجدهم، در اثر بسط و رونق دادوستد و بازرگانی، صنایع این کشور روبه توسعه رفت. ولی این وضع، یعنی صنعتی شدن انگلستان، به سعادت عمومی کمک نکرد.

«قوم طبقات متوسط و خرده‌سالکان که همواره استوارترین ارکان جامعه انگلستان را تشکیل می‌دادند، روبه‌تزلزل‌نهاد. روستاییان از زمینهای خود رانده شدند و به شهرها روی آوردند. قوه خرید دستمزد، بر اثر افزایش قیمتها، تقلیل یافت. فقر و تهیدستی در همه جا پدیدار و آشکار گردید و طبقات زحمتکش و محروم جامعه را به مخالفت با ماشین، و مدیران صنایع جدید برانگیخت و جنگهای طبقاتی بوجود آمد. بر رویهم نتیجه و اثر بارز انقلاب صنعتی، در انگلستان، توسعه اقتصادی بود، نه ترقی اجتماعی و بهزیستی افراد مردم.»<sup>۱</sup>

در میان پیروان مکتب اصالت فرد و فیزیوکراتها آدم اسمیت از همه واقع‌بین‌تر بود. به نظر او، محرک فعالیت اقتصادی هر فرد، منفعت شخصی اوست. هر کس می‌کوشد سرمایه خود را، به بهترین و مفیدترین راه، برای خودش (ونه برای جامعه) بکاراندازد. ولی جستجوی منفعت شخصی طبیعتاً با ملاحظه و احتساب نفع جامعه ملازمت دارد. در حقیقت، فعالیت اقتصادی انسان، بدون آنکه خود او بخواهد یا بداند، مطابق مصلحت و نفع جامعه است. اسمیت برای کار و فعالیت انسان ارزش فراوان قایل است. به نظر او، بدون پس‌انداز، سرمایه بوجود نمی‌آید.

شخص مسرف و ولخرج دشمن آسایش عمومی است، به نظر او: «هرچه حاصل کار ملتی، در مقایسه با تعداد افراد آن ملت، بیشتر باشد، جامعه سزبور ثروتمندتر محسوب می‌شود. میزان کالاهای قابل‌مصرف در هر جامعه بستگی به حجم کار افراد آن، تعداد جمعیت فعال به نسبت کل نفوس، و بهره‌وری کار و فعالیت افراد مختلف دارد. مردم جوامع ابتدایی، با آنکه همگی بکار مشغولند، فقیر و تهی‌دستند. ولی در جوامع متمدن، با وجودی که بسیاری از افراد کاری انجام نمی‌دهند، میزان ثروت عمومی، بر مراتب، بیشتر است.

آدم اسمیت «تقسیم کار» را عامل اصلی افزایش بهره‌وری می‌داند و برای اثبات مدعای خود، می‌گوید: در اثر تقسیم کار، کارگران در کار خود تخصص پیدا می‌کنند و در نتیجه بازده کار بالا می‌رود. علاوه بر این، تقسیم کار از اتلاف وقت می‌کاهد و در اثر تمرکز قوا، استمرار، و تخصص، کارگر بهتر می‌تواند در مقام تکمیل روش کار خود برآید. به نظر اسمیت، تحقق این اندیشه‌ها فقط در سایه یک حکومت قانونی معتدل که حافظ جان و مال افراد باشد ممکن است.»<sup>۲</sup>

اسمیت معتقد است که هر کشوری باید کالاهایی را که در خارج ارزانتر تمام می‌شود وارد کند؛ و برعکس، کالاهایی را که هزینه تولید آن در داخل کمتر است به ممالک دیگر صادر کند. برای برقراری تعادل و رقابت آزاد، وضع حقوق و تحمیلات مالیاتی کفایت دارد.

۱. تاریخ مختصر عقاید اقتصادی، پیشین، ص ۸۱-۸۰.

۲. همان، ص ۸۷-۸۴ (به اختصار).

«بدون تردید، آدام اسمیت خدمتی بزرگ به علم اقتصاد انجام داده است. در آثار او، توجه خاصی به مسائل فکری، معنوی و اجتماعی و استفاده از مشاهدات و بررسیهای آماری معطوف شده است. گذشته از این، برخلاف اقتصاددانان معاصر خود، اسمیت نتایج تحولات اقتصادی و تغییرات اجتماعی را مورد بررسی قرار داده است.»<sup>۱</sup> به همین مناسبت، صاحب نظران او را «پدر علم اقتصاد» نامیده‌اند.

در میان پیروان مکتب «اسمیت»، ژان باتیست سه<sup>۲</sup> مقام ممتازی دارد. به نظر او که اقتصاددانی خوش بین است، «سود هر کس در گرمی بازار و رونق کار دیگران است. نفع هر دسته از صنایع در دواج بازار دشته‌های دیگر است. آبادانی شهرها، بدون آبادی و رونق روستاها، و رفاه روستاییان، در صورت تهیدستی و دشواری کار شهرنشینان، میسر نخواهد بود. سود هر ملتی در آن است که ملتهای دیگر ثروتمند و سعادتمند باشند. این نظر، بخصوص در مورد هماهنگی منافع ملتها، درست برخلاف رأی «سوداگران» است که منافع ملل عالم را متنازع، بایکدیگر می‌انگاشتند و تصویری کردند که افزایش صادرات، در عین تحدید واردات، میسر و مقدور است. «سه» معتقد بود که رونق تجارت و داد و ستد سبب توسعه اقتصاد هر کشور است ولی نیل به این هدف، از طریق ایجاد قوه خرید مصنوعی، میسر نیست، بلکه باید به تولیدات افزوده شود تا عوامل مصرف نیز بنحوی طبیعی و اقتصادی فراهم آید.»<sup>۳</sup>

کلاسیکها به دو مکتب خوش بینان و بدبینان تقسیم می‌شوند. ژن باتیست سه در شمار خوش بینان بود ولی «مالتوس» یکی از بدبینان و از افزایش روزافزون جمعیت سخت نگران بود. به نظر او، اگر جمعیت را به حال خود واگذاریم، هر ۲۵ سال یکبار، دوپای می‌شود و بایک قصاد هندسی (۱، ۲، ۴، ۸، ۱۶، ۳۲، ...) فزونی می‌گیرد درحالی که ارزاق و مواد غذایی، در همین مدت، بر طبق قصاد حسابی (۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ...) افزایش می‌یابد.<sup>۴</sup>

به نظر مالتوس، اگر ما با وسایل علمی به جنگ بیماری، قحطی و آفات گوناگون می‌رویم و از مرگ و میر جلوگیری می‌کنیم، متقابلاً باید با وسایل اخلاقی و طبیی از تکثیر نفوس نیز جلوگیری کنیم تا با قحطی روبرو نشویم.

ریکاردو، دانشمند انگلیسی از بدبینان بود. وی برای نخستین بار، نشان داد که «کار انسان» به اشیاء و اسوا و ثروتها ارزش می‌بخشد. ظاهراً این نظریه بعداً مورد تأیید مارکس قرار گرفت، و نظریه معروف «ارزش اضافی» مارکس شهرت جهانی یافت.

از نیمه اول قرن نوزدهم به بعد، بر اثر بسط و توسعه و تمرکز صنایع، دشواریهای اجتماعی و اقتصادی جدیدی پدید آمد. کارفرمایان، بدون رعایت اصول اخلاقی، به رقابتهای بیرحمانه با یکدیگر پرداختند بدون آنکه به حال زار کارگران بیندیشند. به نظر دکتر ویلر، دستمزد اسمی کارگران چندان کم نبود، ولی افزایش قیمتها، قوه خرید ایشان را تقلیل می‌داد.

۱. همان. ص ۱۰۲.

2. Jean Baptiste Say

۳. تاریخ مختصر عقاید اقتصادی، بیخین. ص ۱۱۵-۱۱۴.

۴. همان. ص ۱۱۸.



در این زمان، دستمزد روزانه متوسط یک کارگر در فرانک بود درحالی که مقرری معلمین، روزانه بطور متوسط، ۰ فرانک، و حداقل حقوق یومیه قضات، ۴ فرانک بود. ولی مزدبافتگان اهل لیون، که در سال ۱۸۲۰ بین ۴ تا ۶ فرانک بود، در سال ۱۸۳۱ به ۱/۲۵ فرانک رسید، درحالی که سطح عمومی قیمت‌ها همواره افزایش می‌یافت کارگاه‌ها، حتی از حداقل شرایط بهداشتی نیز برخوردار نبودند و کار روزانه به‌سزده ساعت می‌رسید. حکایت می‌کنند که در این زمان، کودکان ۴ ساله را برای تخلیه بار بکار می‌گماشتند. در چنین شرایطی، کارگران گاه و بیگاه سر به‌شورش برمی‌داشتند.

نخستین نهضت عمومی کارگران در سال ۱۸۳۱ بوقوع پیوست. در این سال، بافتندگان شهر لیون که بر اثر رقابت خارجی در شرایطی بس دشوار پسر می‌بردند سر به‌شورش نهادند. این کارگران تقاضایی جز جلوگیری از تقلیل دستمزد خود نداشتند. همین وضع دلخراش به‌ظهور سوسیالیسم تخیلی و پیداشدن مردانی چون سن‌سیمون (۱۸۲۵-۱۷۶۰) و فوریه منتهی گردید.

رشد سریع بورژوازی، و استثمار شدید کارگران به‌پیدایش اندیشه‌های سوسیالیستی کمک کرد. پرودن که از علمداران عدالت اجتماعی بود، قبل از همه، اعلام کرد که مالکیت دزدی است. «پرودن می‌خواست اصل نوین همبستگی و معاضدت اجتماعی را، که آن را تلفیقی از مالکیت خصوصی و اشتراکی و حد وسط میان آن دو تلقی می‌کرد، رایج‌سازد و در تمام جنبه‌های فعالیت ملی، از قبیل تولید، حمل‌ونقل، تعلیم و تربیت و غیره به‌مرحله عمل درآورد. حتی وجود حکومت و قوای سیاسی در جامعه، ناشی از اصل همبستگی و مالیات، قیمت و پاداش خدمات دولت به‌مردم است که برای جلوگیری از تعدی و سوءاستفاده مقامات حاکمه، نباید از دهیک محصول ناخالص ملی بیشتر باشد.

اصل همبستگی، اساس تحقق حکومت اتحاد و اتحادیه‌ها در جامعه خواهد بود. پرودن می‌گوید: اگر افراد بشر فقط تابع نفع شخصی خود هستند، ناشی از نادانی ایشان است. اگر مردم به‌کم‌وکیف زندگی اقتصادی آشنایی و آگاهی یابند، در خواهند یافت که نفع حقیقی ایشان در پیروی از اصول عدالت است. پس، آزادانه به‌همکاری با یکدیگر پرداخته «میثاق» را جانشین قانون خواهند ساخت.

بهره پول و مال‌الاجاره و در نتیجه بزرگ مالکی از میان خواهد رفت. انجمنهای کارگری، اداره صنایع را به‌دست خواهند گرفت، و این انجمنها در اتحادیه گردآمده و هدایت اقتصادیات مسلک‌تی را بعهد خواهند داشت. ولی این اصل نباید تنها در زمینه اقتصادیات به‌مرحله عمل درآید.<sup>۲</sup>

بین هواداران پرودن و پیروان مارکس، در زمینه‌های مختلف، اختلاف نظرهای شدید وجود داشت.

بعضی از کسانی که انقلاب پاریس (کمون پاریس) را بوجود آوردند، از پرودن و

برخی از مارکس پیروی می کردند. انقلابیون می گفتند: «اتحادی که تا بحال از طرف حکومت امپراتوری، حکومت سلطنتی و مجالس مقننه به ما تحمیل شده، جلوه‌ای از زور و ستم و بیعدالتی بیش نیست. خواسته مردم پاریس اتحاد آزاد و آزادانه همه افراد و نیروهای اجتماع است.»<sup>۱</sup>

در میان متفکرین و صاحب نظران نیمه اول قرن نوزدهم، «استوارت میل» مقام و موقعیت ممتازی دارد. او در پیرامون آزادی اقتصادی و آزادی سیاسی چنین می نویسد: «در گذشته، معنای آزادی، حمایت و حراست افراد در برابر جور و ستم حکومتها و قوای سیاسی جامعه، اعم از فردی، عشیره‌ای و یا طبقاتی بود که اختیارات و امتیازات مختلفی را بنحوی از انحاء برای خود تحصیل کرده بودند. این حمایت و حراست از طریق حرمت و پاسداری بعضی از حقوق و مصونیت‌های سیاسی افراد و قبول مشارکت عامه مردم در اتخاذ تصمیمات اساسی سیاسی که با سرنوشت جملگی ایشان بستگی داشت، تأمین گردید و سپس حکومت بصورت جلوه‌ای از اراده مردم و نماینده و برگزیده ایشان تلقی شد که طبیعتاً در این مرحله، وحدت ملت و دولت بیم هرگونه تجاوز و تعدی به حقوق افراد جامعه را زایل می ساخت. این همان نظری بود که آزادیخواهان انقلاب کبیر فرانسه، درباره حقوق بشر و حکومت عامه داشتند.

این نظر اشتباهی بیش نیست؛ اشتباهی پر مخاطره. به گمان میل، معنای اراده ملت چیزی نیست جز خواسته و میل اکثریت افراد آن و یا گروه فعال و کاردانی که بتوانند خود را بجای اکثریت و یا نماینده آن قلمداد کنند. این اکثریت ممکن است بخواهند در مقام ستم و یبداگری، نسبت به اقلیت و یا حتی نابودی ایشان برآیند. در نتیجه، خطر بزرگ دیگری پیدا می شود، و آن حکومت استبدادی بمراتب مهیب تر و وسیع تر گروه انبوهی از افراد جامعه، برگروه دیگر است (یعنی اکثریت براقلیت) روش این نوع استبداد، نافذتر است؛ در جزئیات زندگی افراد مداخله می کند. پس باید یک اصل و قاعده و روش اساسی و تفسیرناپذیر در مورد چگونگی رفتار جامعه با افراد و افراد با یکدیگر وضع کرد و به مرحله عمل درآورد — به گمان «میل»، فقط هنگامی افراد انسانی بتنهایی و یا به هیأت اجتماع می توانند مانع آزادی افراد دیگر شوند که امنیت و آسایش و آزادی خود آنها در مخاطره باشد. هیچکس را نمی توان، حتی به بهانه و عنوان مصلحت و سعادت خود او، به انجام عملی و یا استناع از آن ملزم ساخت. هرکس در حیطه زندگی خود دارای استقلال و حاکمیت مطلق و بی چون و چراست. هرکس بهترین نگاهبان و داور مصالح و رفتار خویش است، و باید از خود دفاع کند.

آزادی فردی بهترین حافظ و ضامن تجلی و انبساط استعدادهای نهفته انسان و مؤثرترین عامل پیشرفت جامعه بشری است؛ وگرنه میان اجتماع انسانها و یک ماشین پیچیده و غامض چه تفاوتی وجود خواهد داشت؟ انسان باید اختیار کامل و مطلق روح و جسم خود را داشته باشد، و در برابر هراجباری، پاسداری و صیانت شود.

در زمینه سیاست اقتصادی، جان استوارت میل با احتیاط فراوان، بیشتر به مکتب اصالت

۱. همان، ص ۲۲۲.

۲. همان، ص ۲۲۰-۲۲۹.

فرد متمایل است تا به آزادیخواهان. او هوادار جدی احترام اصل رقابت آزاد و اجتناب از برقراری انحصار است که باعث سوءاستفاده انحصارگران می‌شود. انحصار، به عقیده او، مالیاتی است بر کسانی که کار می‌کنند به سود تنبلان و بیکاران.»<sup>۱</sup>

بطور کلی، «میل» مردی آزادیخواه و اصلاح‌طلب بود. به نظر او، مالکیت یک نهاد و تأسیس اجتماعی است نه ناشی از حقوق طبیعی در مورد «حق ادث» او از تحدید آن به میزان و مقدار ضروری جهت تأمین یک زندگی آسوده و مرفه برای وارث متوفی، جانبداری می‌کرد و تجاوز از این حد را باعث پیدایش نابرابریهای زیان‌آور اجتماعی می‌پنداشت.

«میل» توصیه می‌کرد که دولت، از طریق وصول مالیات، بهره مالکانه را صادره کند. این عقیده، که تحت تأثیر نظریات ریکاردو ابراز شده، ناشی از آن است که وی بهره مالکانه را مهمترین و مداومترین عواید تلقی می‌کرد.

به گمان میل، شیوه مزدگیری مانع انبساط و اعتدالی شخصیت کارگران است. بهمین سبب، باید هرچه بیشتر، از تشکیل شرکتهای تعاونی تشویق بعمل آید و موجبات تسهیل و توسعه فعالیت آنان فراهم شود.

با این توضیحات، می‌توان گفت که گرچه میل از معایب و نواقص نحوه توزیع درآمدها متأثر و در مقام بهبود و اصلاح آن بود، ولی از هدف اصلی خود، یعنی حفاظت و صیانت آزادی و شخصیت فردی، دور نشد.<sup>۲</sup>

در میان متفکران و صاحب‌نظران نیمه قرن نوزدهم، مارکس و انگلس مقام و موقعیت ممتازی دارند.

مارکس تنها یک تفورسین و صاحب نظر اقتصادی و اجتماعی نبود بلکه در فعالیتهای سیاسی و گفتگوهای اقتصادی عصر خویش نیز شرکت جسته است. «در نیمه قرن نوزدهم، شهر لندن مرکز تجمع تبعیدشدگان سیاسی، همه کشورهای اروپایی بود. نویسنده کتاب سرمایه، در این شهر، با اغلب ایشان آشنایی یافت. بعضی از این تبعیدشدگان صرفاً تمایلات سیاسی داشتند؛ از قبیل جمهوریخواهان فرانسوی، هواداران وحدت ایتالیا و استقلال‌طلبان لهستان. بعضی دیگر دارای عقاید و افکار فلسفی و اجتماعی بودند. توجه مارکس و انگلس طبیعتاً بیشتر به این گروه معطوف شد و در بعضی از انجمنهای ایشان شرکت جست.»<sup>۳</sup>

مارکس، که مردی پرکار و اهل مطالعه و تحقیق بود، پس از بررسی در آراء و نظریات کلاسیکها و آزادیخواهان و پیروان مکتب اصالت فرد، افکار و عقاید تورگو، سن‌سیمون و کنسیدران و ریکاردو و هگل و دیگران را نیز مورد مطالعه و بررسی قرار داد، و با طرداندیشه‌های ایدالیستی، فلسفه مادی تاریخ و مبارزه طبقاتی را توصیف و تشریح نمود.

به نظر مارکس، جهان سراپا حرکت و تحول است. «هر وجودی که در حال تکوین

۱. همان، ص ۲۴۲.

۲. همان، ص ۲۷۰-۲۶۹.

باشد، عامل نفی خود را نیز در همین حال می‌پروراند. هر اندیشه‌ای که بوجود آید، اندیشه مخالف خود را نیز بوجود می‌آورد. از جمع اضداد، فکری نوین پیدا می‌شود که خود تابع حکم اصلی است؛ یعنی سبب پیدایش فکر مخالف می‌شود.<sup>۱</sup>

به نظر مارکس: «آنچه جهان هستی را زیر تسلط خود دارد، ماده است که منبج همه افکار بشری بشمار می‌رود. از ماده اندیشه‌ها سرچشمه می‌گیرد و بموازات تغییرش، دگرگون می‌شود. چگونگی این دگرگونیها تابع جریان تحول است. هر شکل از اشکال مختلف جامعه عامل نفی خود را بوجود می‌آورد و از تنازع این دو، شکل نوینی بوجود می‌آید که خود تابع همین جریان است.»<sup>۲</sup>

## فلسفه مادی تاریخ

این نظریه در بیانیه حزب کمونیست، مورد بحث قرار گرفته و در عبارت زیر خلاصه می‌شود: «تاریخ همه جوامع از ابتدا تا زمان ما، تاریخ مبارزات طبقاتی بوده که بتدریج باعث تقلیل شماره طبقات پدوگروه متخاصم سرمایه‌داران و زحمتکشان گردیده است.»

مارکس، برخلاف کندرسه<sup>۳</sup> و اوگوست کنت، ترقی بشر را ناشی از توسعه دانشهای او نمی‌داند، بلکه (شداقتصادی) را پایه و اساس کلیه تحولات اجتماعی می‌شمارد. به نظر مارکس، هر یک از اشکال تولید، بوجود آورنده نوعی خاص از مقررات و قوانین و حتی اعتقادات مذهبی است. اقتصاد، زیربنای، و سایر جنبه‌های زندگی، روینای اجتماع بشری است. منافع مادی، انحصاراً هادی و محرک فعالیت انسانی است بدون آنکه احساسات، امیدها و آرزوهای در این امر، اندک تأثیر و دخالتی داشته باشد؛ چراکه اینها جلوه آن منافعند.

سازمان اقتصادی بشر، در حال تغییر و تحول دائمی است؛ پس از کشتیهای بادبانی و کارگاههای دستی، عهد کشتیهای بخاری و صنایع ماشینی می‌رسد. تمدن آسیای بادی با تمدن راه‌آهن یکی نیست، زیرا زیربنای اساسی تمدن و جامعه دگرگون شده است.

طبقات حاکم، باوجود تحولات اقتصادی، و دگرگونی زیربنای، می‌کوشند تا حقوق و امتیازات پیشین خود را حفظ کنند و برای حراست خود، دولت را بصورت عامل اختناق و تسلط بدفع یک طبقه، درمی‌آورند که همان دولت طبقاتی<sup>۴</sup> باشد. ولی این وضع دیری نخواهد پایید و با تغییر شکل زیربنای، اساس ساختمان اجتماعی کهن درهم فروخواهد ریخت و با تغییر زیربنای، تغییر روینا ضروری است. ولی طبقاتی که از نهادهای موجود اجتماعی بهره‌مند می‌شوند به مقاومت می‌پردازند و مبارزه طبقاتی آشکار می‌شود.

بروز انقلاب باعث هم‌آهنگی نهادهای اجتماعی، یعنی روینا و زیربنای، خواهد شد. در مبارزه طبقاتی، کسانی که از روینای اجتماعی بهره‌مند می‌شوند با کسانی که محرومند، مقابله و مبارزه می‌کنند و سرانجام، پیروزی نصیب طبقات محروم خواهد شد. این انقلاب

۱. همان. ص ۲۷۲.

۲. همان. ص ۲۷۳.

3. Condorcet

4. Etat de Clusse

مانند انقلاب‌های گذشته نیست، و برای همیشه، بر عدم تعادلها و نابسامانیها پایان خواهد داد، و صلح و صفای دائمی برقرار خواهد شد.

به نظر مارکس، استثمارکننده و استثمارشونده، کارفرما و کارگر، سرمایه‌دار و زحمتکش، محکوم جبر تاریخند و جز آنچه می‌کنند و باید بکنند، کار دیگری نمی‌توانند کرد. به نظر مارکس، ارزش هر کالا به مقدار کاری است که برای تولید آن مصرف شده است.

کاری که برای تولید کالایی مصرف شده جنبه کمی و مقداری دارد و واحد سنجش آن «تعداد ساعات» است. اساس سبالات کالاها بر تعادل و توازن میزان کاری نهاده شده که برای ساختن آنها اختصاص یافته است و نه بر فایده آنها.<sup>۱</sup>

عصاره سخنان مارکس این است که «باید در وجود «کار» دو عامل و عنصر را از هم تشخیص داد:

— نیروی کار، که کارگر به کارفرما می‌فروشد.

— محصول کار، که ارباب و صاحب کار در بازار می‌فروشد.

مارکس می‌گوید: ارزش این دو عامل برابر نیست: «دژن اضافی، بطور نامحسوس، در میان این دو عامل جای دارد. تفاوت بین ارزش کاری که او می‌پردازد و ارزش محصول کاری که می‌فروشد، «دژن اضافی» است و نفع سرمایه‌دار است. انسان دوست‌ترین کارفرمایان نمی‌تواند کارگر زحمتکش را استثمار نکند؛ زیرا نمی‌تواند نفع نبرد و گرنه ورشکست می‌شود. سرمایه‌دار شخصاً خطا کار نیست، بلکه نظام سرمایه‌داری گناهکار می‌باشد: ارزش اضافی از سرمایه‌داری تراوش می‌کند؛ همچنانکه «محصول خالص»، در نظر فیزیوکراتها، از زمین تراوش می‌کرده است.»<sup>۲</sup>

به نظر مارکس، «هرچه میزان تولید افزایش یابد و تعداد واحدهای تولیدی بیشتر شود به شماره کارگران افزوده می‌شود. سرمایه‌داری در اثر وجود رقابت، تولیدکنندگان کوچک و متوسط را، یکی پس از دیگری، نابود می‌کند. خرده‌مالکی روستایی از بین می‌رود و بزرگ‌مالکی توسعه می‌یابد.

ارباب حرف و صنایع کوچک بصورت مردم تهیدست درمی‌آیند. کار روستا نیز جنبه صنعتی به خود می‌گیرد و کشاورزی صنعتی پدیدار می‌شود. فروشگاه‌های بزرگ جای مغازه‌های کوچک را می‌گیرند؛ و چون مقارن همین تحول اثرات قانونی ارزش اضافی نیز بظهور می‌رسد، گروه ناچیزی از مردم که شماره ایشان همواره کمتر می‌شود، روز بروز ثروتمندتر و اکثریت نزدیک به اتفاق عامه مردم هر دم تهیدست‌تر می‌گردند. نتیجه این که سرمایه‌داری خود عامل تخریب خود را می‌پرورد.»<sup>۳</sup>

«عقاید فیزیوکراتها را در مورد قوانین اقتصادی و نظام جامعه، می‌توان در دو اصل

بیان داشت:

۱. رک: تاریخ مختصر عقاید اقتصادی، پیشین. ص ۲۷۹-۲۷۳.

۲. تاریخ اقتصادی (بررسی در روابط نهادهای...) پیشین. ص ۱۳۳-۱۳۲.

۳. تاریخ مختصر عقاید اقتصادی، پیشین. ص ۲۸۳.

— نخست آنکه، در اجتماع بشری یک نظام طبیعی وجود دارد.

— دوم آنکه، این نظام بهترین نظامات ممکن است.

از نظر فیزیوکراتها، نظام طبیعت یک نظام جهانی و بین‌المللی است، و هر سلکت، ولایتی از کشور بزرگ طبیعت است. نتیجه آنکه فیزیوکراتها برخلاف سوداگران، که رزمخواه و جنگجو بودند، آسانی صلحجویانه و بشردوستانه داشتند و این فکر را به علم اقتصاد نیز تعمیم دادند. مرسیه دولاریور، این فکر را بخوبی پروراند و نشان داد که چگونه تلاش دائمی برای برقراری توازن مثبت بازرگانی خارج ممکن است به اختلاف بزرگ مسالک منتهی شود. به عقیده او، حالت صلح میان ملتها حال طبیعی روابط بین آنهاست.

به عقیده فیزیوکراتها از جمله دکترکنه، قوانین طبیعت مقدم بر وجود جامعه بشری و برتر از اراده انسانی و تغییرناپذیر و غیر قابل اجتناب است و نظام طبیعی در زمان و مکان تغییر نمی‌پذیرد.

اگر این صفت را برای قوانین طبیعی قبول کنیم، باید بگوییم که فیزیوکراتها درباره تاریخ عقیده‌ای بس شکفت‌انگیز داشتند و اصولاً به ترقی و تحول قائل نبودند. به این ترتیب، می‌توان گفت که فیزیوکراتها در مقام ستایش حالت بدوی زندگی انسان و خوشبختی تصویری آدسیان، در حالت توحش اولیه برآمدند و آن عهد را مانند یک عصر طلایی جلوه دادند، و از این بیان نتیجه گرفتند که زندگی ملتها عقب‌افتاده عصر آنها مانند زندگی جوامع ابتدایی بوده و درخور تحسین و تقلید است.

ولی باید دانست که میان اراده فیزیوکراتها و افکار ژان ژاک روسو در این زمینه، تفاوت‌های بسیار وجود دارد. فیزیوکراتها معتقد بودند که اگر هم جوامع بشری از اجرای قوانین طبیعی سر باز زده و در نتیجه دچار آشوب و نابسامانی می‌شوند، امکان بهبود قطعی اوضاع آنها از طریق ادراک و مراعات قوانین مزبور کاملاً وجود دارد. انحطاط جوامع بشری ناشی از عدم رعایت قوانین طبیعی است؛ و اگر بشر با وسایل اقتصادی مهمی که در دست دارد در مقام اصلاح خود و پیروی از قواعد طبیعی برآید بدون شبهه، به سراتبی عالیتر از حالت طبیعی جوامع اولیه نایل خواهد آمد.

انسان آزاد، طبیعتاً از نفع شخصی خود پیروی می‌کند. هر کس، به نفع خود که خواهد، می‌تواند از دارایی، کار یا هنر خود، به اقتضای نفع شخصی خویش، بهره‌برداری کند ولی آزادی همگانی و وجود رقابت، یک نظم طبیعی و ساده در اجتماع برقرار می‌کند و افراد مختلف را متقابلاً به رعایت حال یکدیگر وامی‌دارد. به نظر یکی از فیزیوکراتها، ارزش اشیاء ناشی از وفور یا ندرت آنهاست که خود بستگی به چگونگی رقابت در اقتصاد دارد. از آنجا که وفور یا کمبود کالاها در تغییر دائمی است؛ نمی‌توان ارزش واقعی کالاها را بدرستی تعیین کرد. ولی اگر بخواهیم، در حد امکان، به حقیقت واقع در این مورد نزدیک شویم، باید سوچیات آزادی و دادوستد و مبادلات را فراهم آوریم و رقابت اقتصادی را آسان کنیم.

باتوجه به اهمیت مقاسمی که فیزیوکراتها برای نفع شخصی و رقابت آزاد قائل بودند، می‌توان باسانی آنها را پیشقدمان مکتب اصالت فرد در اقتصاد دانست.<sup>۱</sup>

## قوانین مورد توجه فیزیوکراتها:

مهمترین قوانینی که مورد توجه آنان قرار گرفته است بدین قرار است:  
... انسان باید از محصولات زمین برای زندگی خود استفاده کند  
(قانون مصرف).

- برای بدست آوردن این محصولات باید به کار و کوشش بپردازد (قانون کار).
- ولی کار و فعالیت انسانی بدون آزادی فردی میسر نیست (حق مالکیت شخصی).
- و آزادی فردی همستلزم این است که انسان بتواند از ثمرات کار و فعالیت خود بهره‌مند شود (حق مالکیت اموال منقول).
- و احیاناً مالکیت اموال غیر منقول و اراضی محل کار و فعالیت خود را نیز بدست آورد (حق مالکیت اموال غیر منقول). و باید امنیت کامل حق مالکیت، در هر جامعه تضمین شود.<sup>۱</sup>

فیزیوکراتها، «کشاورزی» را منشاء بیدایش محصول خالص و سرچشمه همه ثروتها می‌دانستند، و سایر طبقات فعال جامعه را «عقیم» می‌شمردند، و می‌گفتند کشاورزان محصول خالص را بدست می‌آورند و قسمتی از آن را برای مصارف گوناگون بکار می‌برند و قسمت دیگر را به صاحبان اراضی مزروعی می‌دهند که آنها نیز برای تأمین دیگر احتیاجات خود بین گروههای مختلف اجتماعی تقسیم می‌کنند.

در نظر فیزیوکراتها، پول یک وسیلهٔ معاوضه و مبادله و همچون رودخانه‌ای است که همه کالاها را قابل دادوستد بر روی آن در حرکت و رفت‌وآمد می‌باشند، و تمام سرزمینهایی را که تجارت به آنها دست‌یافت سیراب می‌کند. پول بخودی خود دارای فایده نیست بلکه تنها معرف و وسیلهٔ بدست آوردن مقدار معینی کالا است. فیزیوکراتها برای سرمایه‌های خاص قایل بودند. به نظر ایشان، سرمایه عبارت است از آنچه بهره‌برداری و استحصال زمین را برای کشاورزان مقدور و میسر می‌گرداند.

دکتر کنته کمبود سرمایه را علت اصلی انحطاط کشاورزی فرانسه و قلت بازده کار، بخصوص در مورد کشت غلات، می‌دانست، و عقیده داشت که با استفاده از سرمایه زیاد، باید کار کشت و زرع را در اراضی وسیع انجام داد. یکی از انتقادات اصلی فیزیوکراتها بر عقاید سوداگران و بخصوص کلبر و هواداران او، این بود که کشاورزی را فدای توسعه صنایع کرده‌اند؛ در صورتی که بسط و توسعه صنایع و کشاورزی لازم و ملزوم یکدیگرند.<sup>۲</sup>

با وجود نقایصی که در آراء فیزیوکراتها بچشم می‌خورد، می‌توان آنان را بنیانگذار واقعی علم اقتصاد و مکتب اصالت فرد شمرد.<sup>۳</sup>

اندره پیتز، ضمن بحث در پیرامون انواع سوسیالیسم غیر مارکسیستی، می‌گوید با اینکه انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) بهیچوجه خصلت سوسیالیستی نداشت و ذاتاً آزادخواهانه و بورژوا بود و با بخش کردن اراضی مخالفت می‌کرد، و حتی برای کسانی که «قانون ارضی» را توصیه می‌کردند مجازات اعدام مقرر کرد، با این وصف، انقلاب—درست همچنان که

۱. همان، ص ۶۵.

۲. دك: همان، ص ۶۸-۷۱.

۳. دك: همان، ص ۷۷.

ژان ژاک روسو گفته بود - برخی از اندیشه‌ها را عرضه کرد که بعداً، ناگزیر به‌عالیترین صورت به خدمت و بسط و توسعه سوسیالیسم درآمد.

انقلاب، اندیشه مساوات را بمیان آورد که از سیاست به اجتماع سرایت کرد. یکی از شبنامه‌نویسان آن عصر چنین نوشت: «ملت بار دیگر به حقوق خود رسیده است. اگر یک گام بیشتر بردارد، به «اسوال» خود نیز خواهد رسید.»

علاوه بر این، انقلاب اصل «قدرت مطلقه قانون» را بر ضد اعتبار جاویدان سنت‌ها اشاعه داد. از همان هنگام، هرکاری را که یک قانون کرد، قانون دیگری می‌تواند برهم بزند (از جمله قانون نظام اجتماعی را).

در میان سوسیالیستهای خیالپرور، سن سیمون معتقد به اقتصاد هدایت شده بود، و می‌خواست بجای دولتی که ذاتاً سیاسی است، حکومت تولیدکنندگان را برقرار نماید. در این حکومت، که سازمانی اقتصادی و هدایت‌شده دارد، باید مالکیت موروثی ملغی گردد بنحوی که لیاقتها را جایگزین امتیاز اصل و نسب سازند. اگر دولت وارث باشد، چه بسا ثروت‌ها را میان بهترین افراد تقسیم کند. او آرزو می‌کرد اجتماعی پدید آورد که در آن «به هر کس به اندازه کارهایش اجر و مزد داده شود.»

در میان سوسیالیستهای خیالپرور - نظیر شارل فوریه و سن سیمون - پرودن (۱۸۰۹ - ۱۸۶۵) که از میان مردم برخاسته بود، نویسنده‌ای عالیقدر نابغه پرشور و ضد و نقیض گو بود. شور و عشق به عدالت را تا به سرحد مساوات، و شوق به آزادی را تا مرز هرج و مرج طلبی و مخالفت با هرگونه حکومت کشانید.

پرودن در برابر این سؤال که «مالکیت چیست؟» می‌گوید: «مالکیت دزدی است»، یعنی مالکیت سرمایه‌داری به صاحب آن اجازه می‌دهد که از عواید بدون کار، نظیر اجاره‌بها و استفاده از کارگاهها و استعمار کارگران و تقسیم کار بین آنها و بهره‌برداری از قدرت تولید روزافزون کارگران، سود فراوانی بدست آورد. علاوه بر این، پرودن مخالف هرگونه دولت و خصم کلیسا و محافل مذهبی بود. وی نخست، در شمار دوستان کارل مارکس بود ولی بعدها در صف مخالف او قرار گرفت.<sup>۱</sup>

اندیشه‌ها و افکار علمی جدید، بتدریج، در بین طبقات زحمتکش نیز انقلابهای سال ۱۸۴۸-۴۹ راه یافت. در انقلابات اجتماعی که در قرن هجدهم در کشورهای اروپایی بوقوع پیوست، هدف اساسی، نابودی نظام فئودالی و

حکومت مطلقه بود که از رشد طبیعی بورژوازی جلوگیری می‌کرد. در انقلابات ۱۸۴۸، هر یک از کشورها هدف معینی داشتند. در فرانسه که قبلاً فئودالیسم شکست خورده بود، هدف از این انقلاب، برانداختن سلطه اشراف مالدار و گستردن کامل حاکمیت طبقه بورژوا بود.

منظور اصلی انقلابیون آلمان و ایتالیا از جنبش ۱۸۴۸، این بود که از جدایی و پراکندگی استانهای مختلف جلوگیری کنند و دولتی ملی و متحد بوجود آورند. در اتریش، سران این انقلاب می‌کوشیدند که پادشاهی هابسبورگ را برچینند و مردم ستم کشیده را از بردگی ملی



رها سازند.

در فرانسه، در جریان انقلاب ۱۸۴۸، کارگران، و طبقات محروم بار دیگر وارد میدان شدند و از حکومت خواستند که برای آنها حق انتخاب کردن قایل شوند، و ضمناً خواهان استقرار یک جمهوری اجتماعی گردیدند.

در حکومت موقت، نمایندگان کارگران نیز شرکت داشتند، ولی برای مرتجعین، شرکت این گروه سخت دشوار بود. بهمین مناسبت، علیه کارگران و آرمانهای سیاسی و اجتماعی آنان به تبلیغات وسیعی دست زدند و آشکارا گفتند، کارگران می‌خواهند که همه چیز حتی زنان را اشتراکی کنند؛ و با این تحریکات سبب گردیدند که از ۸۸۰ کرسی مجمع قانونگزاری کارگران فقط ۱۸ کرسی بدست آورند.

در فرانسه، پس از انقلاب بورژوازی، راه برای پیشرفت صنعت هموارگردید. در این کشور، مانند انگلستان، نخست انقلاب صنعتی در رشته نقریسی روی داد. در سال ۱۸۱۲ در فرانسه نزدیک به ۲۰۰ کارخانه نقریسی مکانیکی وجود داشت. با این حال انقلاب صنعتی فرانسه، که پس از انگلستان آغاز شد، با آهنگ کندتری پیش می‌رفت. در آلمان، بقایای فئودالیسم و پراکندگی سیاسی و نفوذ سنتها، مانع رشد سریع انقلاب صنعتی گردید. پس از آنکه در سالهای ۱۸۵۰-۶۰ آلمان در راه صنعت جدید قدم نهاد، از حاصل تجربیات و پیشرفتهای فنی انگلستان و فرانسه سود جست.

در آمریکا، انقلاب صنعتی در پایان قرن هجدهم، یعنی پس از پایان جنگهای انقلابی، آغاز گردید. وجود اقتصاد کشاورزی و برده‌داری در جنوب و مداخلات استعماری انگلستان، سالها از رشد صنعت در آمریکا جلوگیری کرد. نخستین دستگاه بافندگی این کشور در سال ۱۸۱۴ به کار افتاد. در دهه ۱۸۳۰، ایالات متحده از انگلستان و فرانسه هم کمتر دوک داشت و مصرف پنبه‌اش کمتر از آنها بود. ولی از این دوره ببعده، در نتیجه استخراج ذغال‌سنگ و پیشرفت فلزکاری و مهندسی مکانیک، آمریکا نیز در خط صنعت جدید پیش رفت.

در نتیجه رشد ماشینیسیم، اوضاع روز بروز، به نفع سرمایه‌داران پیش می‌رفت. در نتیجه بهره‌زایی کار، و کاهش روزافزون هزینه تولید، تغییراتی در روابط اجتماعی پدید آمد. صنایع ماشینی سبب پیدایش کارگران صنعتی و پروتورها و کاهش تعداد طبقه دهقانان گردید. کارگران به‌زائدهای از ماشین بدل شدند. ادزش‌کارهای ظریف و دقیق فنی از بین رفت و نیاز به کارگران ماهر کم شد. سرمایه‌داران، بقصد سودجویی، از کار ارزان زنان و کودکان بهره‌مند می‌شدند؛ در نتیجه، دستمزدها پایین آمد و بیکاران فزونی یافتند. در آغاز سده نوزدهم، تنها ۲۷ درصد از کارگران کارخانه‌ها مردانی بودند که سنشان از ۱۸ سال بی‌الا بود.

کشورهای سرمایه‌داری، نخست، با چپاول مستعمرات، در خط صنعتی شدن گام نهادند، بعداً با گرفتن وامهای خارجی و شکست دادن و غرامت گرفتن از کشورهای مغلوب، به سرمایه‌گذاری در صنعت پرداختند و به این هم قناعت نکردند و با افزایش مالیاتها، تصاحب زمینهای کشاورزان خرده‌پا و استثمار شدید کارگران، روز بروز، بر سرمایه خود افزودند. با رشد صنعت و سرمایه‌داری در آمریکا، مداخلات استعماری انگلستان در این کشور فزونی گرفت.

انگلستان نه تنها از مواد خام آمریکا بهره می‌جست بلکه مصنوعات خود را نیز در بازار آمریکا می‌فروخت. در سال ۱۷۶۵، انگلستان تصمیم گرفت از مردم آمریکا مالیات بگیرد، ولی مردم و کنگره نمایندگان مقاومت کردند و نه تنها از دادن مالیات سر باز زدند بلکه کالاهای انگلیسی را تحریم کردند. و در نتیجه یک رشته مبارزات اقتصادی - سیاسی و شرکت در جنگ استقلال (۱۷۷۵-۱۷۸۳)، ممالک متحده آزادی و استقلال خود را بدست آورد. این پیروزی در نهضت‌های استقلال طلبانه کشورهای مستعمره مؤثر افتاد.

دولت آمریکا پس از بیرون راندن انگلیسیها، در راه صنعتی کردن کشور و رشد سریع سرمایه‌داری، تلاش کرد ولی در راه حل مشکلات اجتماعی، توفیقی نیافت. سرخپوستان از حقوق شهروندی بی بهره ماندند؛ بردگی سیاهان ملنی نگردید و مصادره زمینهای سرخپوستان از جانب انقلابیون امری مقدس شمرده شد.

سیاهپوستان از همان ابتدای جنگهای داخلی، بیکار بی‌امانی را برای آزادی خویش آغاز کردند. آنان دسته‌های پارتیزانی «سیاهان جنگل» را تشکیل دادند و با دزدان برده‌دار و شورش به‌سستی‌برخواستند. در جنگهای داخلی، مهمترین و خطرناکترین عملیات را به‌واحدهای سیاهپوست واگذار می‌کردند. تلفات سیاهان بسیار بیش از تلفات داوطلبان سفیدپوست بود؛ در حدود ۷۰ هزار تن از سیاهپوستان، در مبارزه بر ضد بردگی و برای تمامیت ایالات متحده آمریکا، جان خود را از دست دادند. لینکلن در سال ۱۸۶۴ اعلام کرد که اگر یاری سیاهان نبود ایالت‌های شمالی در جنگ شکست خورده بودند.

در نتیجه عملیات شجاعانه توده‌های مردم، جنگ داخلی به‌گسیختگی سیاسی و اقتصادی کشور آمریکا پایان داد و با از میان برداشتن موانعی که بر سر راه تبدیل ایالات متحده از یک کشور فلاحتی به کشور فلاحتی - صنعتی وجود داشت، اسکانات رشد سریع سرمایه‌داری را در کشاورزی فراهم ساخت.

جنگهای داخلی تأثیری بر تکامل اقتصادی آمریکا برجای نهاد. در واپسین سالهای قرن نوزدهم، سرمایه‌داری با سرعتی کم‌مانند، در این کشور گسترش یافت. در سال ۱۸۴۰، بازده صنعتی آمریکا در جهان مقام پنجم را داشت؛ در سال ۱۸۶۰ به‌مقام چهارم رسید. تا پایان جنگهای داخلی، آمریکا از نظر اقتصادی یک مستعمره اروپایی بود؛ در سال ۱۸۷۰ تولید صنعتی کشور پس از انگلستان مقام دوم را داشت، و در سال ۱۸۹۴، آمریکا و انگلیس با تولید نیمی از مجموع تولید صنعتی تمام کشورهای سرمایه‌داری، بزرگترین قدرت صنعتی جهان گردیدند. از سال ۱۸۶۰ تا ۱۸۹۵، تولید صنعتی در آمریکا هفت برابر شد.

پیروزیهای آمریکا محصول عوامل زیر بود: ۱) وجود یک جمهوری بورژوا - دموکراتیک نبودن فئودالیسم، ثروتمند شدن در نتیجه جنگهای داخلی در اروپا، استفاده از سرمایه و تکنولوژی اروپا. داشتن منابع طبیعی غنی، پیشرفت سریع در امور مهندسی، مهاجرت میلیونها اروپایی، آسیایی و مردم آمریکای لاتین (از سال ۱۸۶۰ تا ۱۹۰۰ بیش از ۱۴ میلیون نفر به آمریکا کوچ کردند). علاوه بر این جمله، بهره‌کشی شدید از مهاجران، سیاهپوستان و سرخپوستان و تاراج ایالتها و مناطق همجوار در رشد سرمایه‌داری در آمریکا مؤثر افتاد. در کشور پهناور روسیه، بقایای سرف‌داری در روستاها، از پیشرفت سرمایه‌داری

جلوگیری می‌کرد؛ بخصوص که استبداد تزار و نظام اشرافی نیز سد بزرگی در راه پیشرفت کشور بود. اعتراض و قیام کشاورزان، سرانجام، به الغای سرواژ منتهی گردید. اقتصاد کالایی روستایی، جریان تجزیه اجتماعی را در روستاها تندتر ساخت. در یک قطب، دهقانان روسیه، روستاییانی بودند که تکه زمینی داشتند ولی ناگزیر بودند نیروی کار خود را بفروشند. (در آغاز دهه ۱۸۸۰ تقریباً نیمی از تمام خانواده‌های دهقانی یا اسب نداشتند یا در هر خانواده‌ای بیش از یک اسب نبود) در قطب دیگر، کولاکها یا بورژوازی روستایی جای داشتند که تقریباً ۲۰ درصد دهقانان را تشکیل می‌دادند. آنها رنجبران روستایی را اجیر می‌کردند. دهقانان میان‌حال در بین این دو قطب وجود داشتند. کولاکهای ۳۰ تا ۵۰ درصد زمینهای قابل کشت را بدست آوردند و با استفاده از ماشینهای جدید بهره‌برداری می‌کردند. در نتیجه اصلاحاتی که در سال ۱۸۶۱ بوقوع پیوست، ورود روسیه در صف کشورهای سرمایه‌داری صنعتی تسریع گردید. صنایع دستی از کشاورزی جدا شد، و در نتیجه رشد شهرها و ایجاد راه‌آهن، بازار داخلی رونق گرفت. بافندگی و صنایع سنگین، فازکاری، سوخت و جز اینها توسعه یافتند و به این ترتیب، در روسیه نیز بورژوازی و پرولتاریا تکامل یافتند.

در میان کشورهای اروپایی، انگلستان در نتیجه تفوق نیروی دریایی و از بین رفتن دزدان دریایی، در تجارت بین‌المللی، موقعیت ممتازی کسب کرد. ترقی بانک‌داری، افزایش سوارد استعمال پول و اعتبار به‌نمو بازرگانی کمک کرد.

بطور کلی، تجارت داخلی با تجارت بین‌المللی اختلاف فراوان دارد؛ زیرا در تجارت داخلی، هر کشور مستقل و آزادی تحت تأثیر هدهدهای ملی قرار می‌گیرد و از اقتصاد داخلی حمایت می‌کند و مانع فرار طلا و ارزهای مملکت به کشورهای واردکننده می‌شود. برای آنکه صنعت و تجارت روبه‌توسعه گذارد، باید سطح زندگی بالا برود. در یک جامعه عقب‌مانده بیسواد و فقیر، قوه خرید مردم بسیار ناچیز است. برای دگرگون ساختن این وضع، باید اصول و مبانی اقتصادی کشور را دگرگون کرد؛ زمین و منابع اساسی تولید را ملی کرد و با بیسواد، جهل، تعصبات عقیدتی و تنبلی و تن‌آسائی بطور جدی مبارزه نمود و مردم را بکار و کوشش تبلیغ کرد؛ تربیت فنی آنها را بالا برد؛ به مردم غذای کافی داد و معنی زندگی صحیح را به آنها آموخت. وقتی که چرخهای اقتصادی به حرکت درآید و تولید زیاد شد، درآمد افراد فزونی می‌گیرد و همینکه درآمد افزایش یافت، قوه خرید و بالتیجه مصرف‌کالاها بیشتر می‌شود.

### جنبشهای اجتماعی در قرن نوزدهم

در نتیجه انقلاب صنعتی در جوامع غرب، دو طبقه مشخص یعنی بورژواها و کارگران روزمزد (پرولترها) موقعیت خاصی پیدا کردند. طبقه کارگر که در آغاز نهضت بورژوازی برای درهم ریختن نظام فئودالی با بورژواها همراهی می‌کرد، سرانجام، برای نجات از بهره‌کشی ظالمانه سرمایه‌داران، صفوف خود را در برابر بورژوازی محکم ساخت.

در انگلستان، که از پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی اروپا بود، در اثر نظام غلط انتخاباتی، به طبقه کارگر و دیگر عناصر محروم، ستم می‌شد؛ زیرا که شهرکهای کوچک و بلاد بزرگ بدون توجه به تعداد جمعیت، به تعداد مساوی، نماینده انتخاب می‌کردند. در حقیقت پارلمان مظهر افکار و تمایلات اکثریت مردم نبود بلکه بیشتر بیانگر منافع اربابان فئودال بود.

و آنان در تدوین قوانین، مصالح و منافع اکثریت را زیرپا می‌گذاشتند. چنانکه با تصویب «قوانین غله»، در حقیقت، قیمت غله را به نفع مالکین (و به زیان کارگران و طبقات کم‌درآمد) بالا بردند. با تصویب این قانون، بورژواهای پول‌پرست ناگزیر شدند برای اینکه کارگران از گرسنگی نمیرند مزد بیشتری به آنان بدهند. در سال ۱۸۱۹، بموجب قانون، عوارض سنگینی برای پشمهایی که به مملکت وارد می‌شد وضع کردند. و این قانون نیز به منافع بورژوازی انگلستان لطمه زد. به این ترتیب، نه تنها طبقه کارگر بلکه بورژوازی انگلستان نیز خواهان حق رأی همگان شدند.

از سده هجدهم بعد، روز بروز، بر مظلوم بورژوازی نسبت به کارگران افزوده می‌شد. کار روزانه از ۱۴ تا ۱۶ ساعت طول می‌کشید. برای آنکه مزد کمتری بدهند، زنان و کودکان را به کار وامی‌داشتند. کارگران را به بهانه‌های مختلف جریمه می‌کردند.

تا پایان نیمه اول قرن نوزدهم، وضع طبقات زحمتکش در انگلستان در حدود سال ۱۸۳۰ سخت دشوار بود. کودکان و بزرگسالان، مرد وزن، در کارخانه‌ها استخدام می‌شدند. معمولاً از سن ۶ تا ۷ سالگی، کودکان شروع

به کار می‌کردند ولی خانواده‌های فقیر در اثر نیازمندی و فشار اقتصادی، گاه کودکان سه یا چهار ساله را نیز بکار می‌گماشتند. این امر بحدی طبیعی بود که حتی کلیسا به خانواده‌های فقیری که بچه‌های صغیر و خردسال خود را برای چندشیلینگ در هفته، به کارخانه می‌فرستادند کمک‌مالی و صدقه نمی‌داد؛ مگر اینکه کودکان خود را همراه بیاورند.

ساعات کار از ۱۲ تا ۱۹ ساعت در روز بود. ناظران سنگدلی بر کار کارگران نظارت می‌کردند تا وظایف محوله را بنحو کامل انجام دهند. در صورت تعلل، از شلاق و کتک برای بیدارنگاه داشتن و استمار شدید کودکان استفاده می‌کردند. خستگی و بی‌حالی کارگران بحدی بود که گاه در اثر فشار خواب، روی ماشین‌آلاتی که در حال حرکت بود می‌افتادند و این واقعه به مرگ یا نقص عضو آنان منتهی می‌شد. گاه والدینی که با فرزندان خود در کارخانه مشغول کار بودند خودشان کودکان دلبندشان را کتک می‌زدند تا آنان را از ضربات شدید ناظر، رهایی بخشند.

کودکان غالباً مجبور بودند در حین غذا خوردن ماشین‌آلات را پاک کنند و این کار را موقعی انجام می‌دادند که ماشین در حرکت بود. در نتیجه، نه تنها ریه‌های آنها پر از خاک و دود می‌شد بلکه گاه خطر نقص عضو آنان را تهدید می‌کرد.

وضع رقت‌بار معدنکاران: زندگی معدنکاران نیز بسیار طاقت‌فرسا و همراه با تحقیر فراوان بود. داستانهای زیادی درباره فسق و فجورها و آسیرشهای غیرقانونی که در این گالریهای زیرزمینی صورت می‌گرفتند (هم در داخل راهروهای زیرزمینی و هم در خارج معدن) در منابع تاریخی آن ایام بچشم می‌خورد.

گزارش رسمی دولتی که در سال ۱۸۴۲ منتشر شده، حاکی از استمار شدید کودکان و زنان است. باینکه سن معمولی شروع بکار از هشت، نه سالگی بود، ولی گاه کودکان چهار ساله را نیز در معادن و کانهای تاریک زیرزمینی بکار می‌گماشتند.

ساعات کار ۱۲، ۱۳، ۱۴ و گاه بیشتر بود. کار کودکان چهار و پنج ساله این بود که

بندی در دست داشتند؛ وقتی که ماشین زغال حرکت می‌کرد، آن بند را می‌کشیدند تا در پیچ باز شود و هوای کافی برای استنشاق معدنکاران وارد دخمه‌های زیرزمینی شود. کارگران، در تاریکی کاسل، چرخهای حامل زغال سنگ را، مانند محکومین به اعمال شاقه، به جلو می‌کشیدند. بسیاری از آنها در طول ماه، حتی یک پادام دوز (۱۶ نمی‌دیدند. یعنی وقتی وارد معدن می‌شدند تاریک بود و وقتی هم که خارج می‌شدند باز تاریک بود.

کیفرهای شدید هم در مورد بزرگسالان و هم در مورد کودکان اجرا می‌شد. کتک خوردن و از دست دادن مزد، مجازات کسانی بود، که دیر سرکار خود حاضر می‌شدند. اگر کسی پنجره را باز می‌کرد، جریمه آن یک شیلینگ بود. جریمه سوزاندن برق تا صبح، دو شیلینگ بود. اگر کسی خود را می‌شست یا سوت می‌زد، یک شیلینگ کیفر آن را می‌پرداخت.

حتی در یک کارخانه، نزدیک سنجستر، به کارگران اجازه آشامیدن آب داده نمی‌شد. در سال ۱۸۳۲، از کسی که دو دخترش به کارخانه می‌رفتند، از طرف کمیته کار کودکان در کارخانه‌ها، سؤال کردند که: «بچه‌های شما چه ساعتی بکار می‌روند؟» او جواب می‌دهد: «ساعت سه بعد از نصف شب می‌روند تا ساعت ۱ شب روز بعد، یعنی ۱۷ ساعت، کلا می‌کنند؛ و در این ۱۷ ساعت، فقط یک ربع ساعت صبحانه، نیم ساعت ناهار و برای آشامیدن نیز ربع ساعت وقت دارند.» این مدت هم معمولاً به پاک کردن ماشین آلات کارخانه صرف می‌شد و گاه تمام وقت تغذیه آنها را می‌گرفتند بطوریکه ناچار بودند صبحانه را ببرند خانه. به این ترتیب، کارگران مجبور بودند ساعت دو بعد از نصف شب، برای لباس پوشیدن و خوردن غذا بیدار شوند. در نتیجه، مجموعاً ساعت بیشتر نمی‌خوابیدند. این دوران فقط ۶ هفته طول می‌کشید. در سایر ایام سال، فشار کار کمتر بود؛ یعنی از ۶ صبح تا ۸/۵ شب یعنی ۱۴/۵ ساعت در شبانه روز کار می‌کردند که وقت کمی نبود.

وقتی که از شخص سابق الذکر، از میزان خستگی فرزندانش سؤال می‌کنند، می‌گوید: چنان خسته و بیحالند که وقتی غذا را به دهان آنها می‌گذاشتم، به خواب می‌رفتند و ناچار بودم آنها را تکان بدهم که غذا را بخورند و بخواب بروند و در اثر این وضع طاقتفرسا، گاه دچار سانحه می‌شدند؛ چنانکه دختر من انگشتش بریده شد و ۵ هفته در درمانگاه بستری شد. و چون این حادثه رخ داد، مزد او را کاملاً قطع کردند. مزد این کارگران، با این شرایط دلخراش، هفته‌ای سه شیلینگ بود.

سؤال شد که: «آیا بچه‌ها فرصت نشستن داشتند؟» جواب داد: «ابدأ.» سؤال شد که: «آیا ممکن بود کمتر کار کنند و کمتر پول بگیرند.» گفته بود: «بهیچوجه، یا باید بهمین مقدار کار کنند یا اخراج شوند.»<sup>۱</sup>

«در نتیجه اعتراضات شدیدی که از طرف محافل مختلف صورت گرفت، در سال ۱۸۴۴، یک نفر از نمایندگان پیشنهاد کرد: کادگران دوزی ده ساعت کار کنند. ولی پیشنهاد او

۱. بولین‌گرگ، تاریخ اجتماعی و اقتصادی انگلستان از سال ۱۷۶۰ تا ۱۹۵۰. ترجمه دکتر محمدحسین تمدن (قبل از انتشار).

تصویب نشد و قرار شد، دوزی ۱۲ ساعت کاد کنند، و دوساعت هم برای صرف غذا گذاشتند. بموجب این قانون، کار بچه‌ها به‌روزی ۶/۵ ساعت تقلیل یافت، و مقرر گردید حصارى اطراف ماشین‌آلات بکشند تا از تصادمات و برخوردهای احتمالی جلوگیری شود. همچنین، قرار شد که هیچ زنی یا کودکی ماشینی را که در حال حرکت بود پاک نکند. «  
 بالاخره در سال ۱۸۴۷، قانون ده ساعت کاد دوز به تصویب رسید. تا این تاریخ، قوانین به نفع کودکان و زنان و جوانان تصویب شده بود و از تقلیل ساعت کار مردان عادی سخنی در میان نبود.

بعضی از کارگران که از علت حقیقی بدبختیهای خود و راه علاج آن بیخبر بودند، به تخریب ماشینها همت گماشتند؛ غافل از اینکه راه علاج این نیست.  
 در آغاز سده نوزدهم، کارگران و بورژواها، برای اصلاح قانون انتخابات، همدستان شدند ولی در این مبارزه فغی به طبقه کارگر نرسید؛ زیرا در قانون سال ۱۸۳۲، کسانی حق انتخاب نمایندند داشتند که از درآمد کلانی بهره‌مند شوند. در نتیجه، طبقه کارگر ناگزیر شد که از بورژوازی کناره‌گیرد و با ایجاد سازمانهای کارگری، مستقل در راه تأمین منافع خود مبارزه کند. جامعه کارگران لندن در سال ۱۸۳۶، برنامه‌ای را به نام «نشور ملت برای اصلاح انتخابات» عرضه داشت. این نهضت که بعدها به نام چارترسم خوانده شد، در شهرهای مختلف صنعتی، مجامعی تشکیل می‌داد. و سرانجام، با گردآوری بیش از یک میلیون و دویست هزار امضاء از پارلمان خواستند که حق رأی همگانی باشد و باشیوه‌ای مخفی در تمام حوزه‌های انتخاباتی بدون هیچ قید و شرطی، انجام، پذیرد. ولی پارلمان از قبول این تقاضا سرباز زد.  
 کارگران دست از مبارزه نکشیدند و سازمان خود را وسعت بخشیدند. بموجب منشوری، زندگی اندوهبار کارگران و روش سیاسی زمامداران را بیاد انتقاد گرفتند. و با گردآوری بیش از ۳ میلیون امضاء، تقاضای دیرین خود را تکرار کردند. پارلمان باز هم به افکار عمومی توجه نکرد. موج اعتراض و اعتصاب کشور را فرا گرفت و پارلمان ناگزیر شد، بموجب قانونی، کاد دوزانه (۱۰ ساعت کاهش دهد.

در فرانسه، چنانکه اشاره شد، در نتیجه انقلاب بورژوایی، اصول فنودالیسم درهم ریخت. حکومت سلطنتی پس از شکست ناپلئون، بار دیگر روی کار آمد. قدرت شاه توسط پارلمان محدود گردید. پارلمان دارای دو مجلس بود: مجلس اعیان که اعضای آن را شاه منصوب می‌کرد؛ و مجلس نمایندگان که اعضای آن را کسانی برمی‌گزیدند که درآمد سالانه آنان دست کم هزار فرانک باشد. طبیعی است که چنین پارلمانی فقط به‌ساز مرتجعین می‌رقصید و در اندیشه اصلاح زندگی اکثریت نبود.

چون بورژواها و مرتجعین اکثریت داشتند، هیچیک از آرمانهای دیرین کارگران، یعنی مالیات گرفتن از سرمایه‌داران، تشکیل کمیته‌ای برای نظارت بر کارهای دولت، بازپس کشیدن سپاهیان از پاریس و کمک به بیکاران و تهیدستان، صورت عمل نگرفت. دولت و مرتجعین کلویهای کارگران را بستند، و کارگاههای ملی را تعطیل کردند.

قیام مسلحانه کارگران، در مقابل ارتش فراوان و مجهز دولت، منتهی به شکست گردید، و حبس و تبعید کارگران آغاز شد.

در قانون اساسی جدید، تضمینات بیشتری علیه اکثریت تدوین کردند. آزادی بیان، مطبوعات و انجمنها، رسماً وجود داشت ولی، در عمل، دولت از حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی جلوگیری می‌کرد. برای رئیس‌جمهور حقوق و اختیارات فراوانی در نظر گرفتند؛ از جمله او در برابر پارلمان مسؤلیتی نداشت. علاوه بر این، برای اینکه توده مردم در انتخابات دخالت مؤثری نداشته باشند، قیود و مقرراتی به زیان آنها تدوین کردند.

با اینکه انقلابهای ۴۹-۱۸۴۸ در دیگر کشورهای اروپایی نظیر آلمان، اتریش، ایتالیا و لهستان با شکست روبرو شد، و مردم از این قیامها طرفی نیستند. با اینهمه، این نیروها بنیان روابط فئودالی را درهم ریخت. اساس حکومت سرمایه‌داری را استحکام بخشید و به آگاهی و تشکیل طبقه کارگر و پرولتاریا کمک فراوان کرد و در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴، نخستین مجمع بین‌المللی کارگران تشکیل گردید و متفکرین بزرگی چون مارکس و انگلس در آن شرکت جستند و خط مشی طبقه کارگر را در جهان سرمایه‌داری مشخص نمودند.

شرکت کنندگان این مجمع دریافته‌اند که در سایه مبارزات سیاسی و اقتصادی ممکن است که موفقیت‌های نسبی نصیب طبقه کارگر شود. ولی توفیق واقعی و حقیقی موقعی نصیب کارگران و دیگر زحمتکشان خواهد شد که حکومت به دست طبقه کارگر بیفتد و بهره‌کشی و استثمار انسانی از انسانهای دیگر بکلی برافتد. با این حال، انترناسیونال به پیروان خود تأکید می‌کرد که در حفظ آزادیهای دموکراتیک بکوشند؛ زیرا در این راه نیز ممکن است طبقه کارگر، بدون جنگ و خونریزی، قدرت را بدست گیرد.

در همین ایام، در اثر سوء سیاست دولت، و مبارزات زحمتکشان، طبقه کارگر، برای نخستین بار، به حکومت رسید. کمون پاریس پس از پایان انتخابات زمامداران جدید، که مظهر تمایلات و خواسته‌های طبقات محروم بودند، سازمان دولتی بورژوازی و دستگاه پلیس را برانداختند. کمیته‌ها جای وزارتخانه‌ها را گرفت و گاردهای ملی، بجای ارتش عهددار حفظ نظم عمومی شدند. کمون در دوران کوتاه قدرت خود، به نفع طبقات محروم، قدمهایی برداشت. ولی ارتجاع فرانسه، که از زمامداری طبقه کارگر بیم داشت، دروسای به تجهیز قوا پرداخت و به سرکردگی «تی‌یر» حمله را آغاز کرد، و سرانجام در ۲۸ مه ۱۸۷۱، کمون سقوط کرد، اشتباهات فراوان و گوناگون رهبران کمون درس عبرتی برای انقلابیون سراسر جهان بود که بحث در جزئیات آن از حوصله این کتاب خارج است.<sup>۱</sup>

قلاش سوسیالیسم در دهه کسب قدرت: سوسیالیستها از سال ۱۸۴۰ بعد، برای بدست

۱. دک:

الف) تاریخ اقتصادی و اجتماعی انگلستان پیشین. ص ۱۲۳-۱۲۰.

ب) مینر وواسکی و دیگران، زمینه تکامل اجتماعی، ج ۲. ترجمه کامزانی/مینورخورد (قبل از انتشار).

ج) جغرافیای اقتصادی جهان، پیشین. ص ۱۸۸. بهمه.

گرفتن حکومت و اجرای نقشه‌های سوسیالیستی خود، برحسب شرایط و مقتضیات، راههای مختلفی انتخاب می‌کردند: یکی بدست‌گرفتن قدرت از راه انقلاب، مانند انقلاب سال ۱۸۴۸ و جریان کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ — باینکه در این دو جریان پیروزی نصیب طبقه کارگر نشد ولی از لحاظ تاریخی، درسهای گرانقدری به زمامداران نهضت‌های کارگری آموخت. راه معتدل و غیرانقلابی دیگری که طبقه کارگر برای نیل به آرزوهای خود برگزید، کسب قدرت از راه تشکیل اتحادیه‌های کارگری و اقدام دسته‌جمعی (اعتصاب) در مقابل کارفرمایان بود. در نیمه اول قرن نوزدهم، کارگران انگلستان در نتیجه مبارزات پیاپی، به حق اعتصاب و حق تشکیل اتحادیه‌های کار، بمنظور بیان تقاضای خود دست‌یافتند. ولی فرانسه تنها در سال ۱۸۶۴، حق اعتصاب را به دست آورد، و در سال ۱۸۸۴ موفق به تشکیل سندیکا، برای کارگران گردید.

باینکه نهضت‌های سندیکایی در آغاز امر سعی می‌کردند که از سیاست برکنار بمانند ولی، در عمل، غالباً به نفع نهضت‌های چپ (سوسیالیسم یا کمونیسم) وارد میدان سیاست می‌شدند.

پس از آنکه از پایان قرن نوزدهم دموکراسی پارلمانی بسط و توسعه یافت، سوسیالیستها برآن شدند که از راه بسیج و آماده کردن مردم، نمایندگان خود را به مجلس بفرستند و در آنجا از طریق نطقها و خطابه‌های هیجان انگیز و از راه گذرانیدن قوانین به نفع، سوسیالیسم، قدمهایی بردارند. در جریان این مبارزات، اختلاف نظرسوسیالیستها و کمونیستها در راه وصول به مقصود غالباً به نفع اجتماع پایان می‌یافت.

«ژان ژورس که تربیت دانشگاهی داشت و خطیبی معتبر و عالی‌مقام بود، موفق شد که این جریانهای مختلف را متحد و یگانه سازد و «حزب سوسیالیست متحد» را ایجاد کند — حزبی که نام: «بخش فرانسوی انترناسیونال کارگری»، اس.ف.ای — در سال ۱۹۰۰، یافت.

ژان ژورس، که لئون بلوم او را نابغه تالیف آهنگها خوانده است، در پی آن بود که عقاید و جریانهای مختلف، یعنی سوسیالیسم فرانسوی را، که زاده اندیشه‌های روسو و انقلاب بود، با سوسیالیسم تخیلی و عقاید پرودن در قرن نوزدهم، و سوسیالیسم علمی کارل مارکس هم‌آهنگ سازد.

در مساوات سیاسی حقوق، به عقیده ژان ژورس، اگر عدم مساوات سرآغاز زندگی افراد باقی بماند و افراد بخاطر مالکیت فردی سورتی، در آغاز امر با هم یکسان نباشند، نوعی فریب و اغماض خواهد بود.

یکی دیگر از سخنان ژان ژورس بسیار پر معنی است؛ آنجا که (ژ. فری در پاسخ ژورس که از جهان بینی او پرسش کرده بود، جواب داد: «مقصد من آن است که انسانی بدون وجود زورگویان وبدون وجود شاهان ترتیب و سازمان بدهم». ژان ژورس بصراحت می‌گوید که اگر فری به پاسخ خود عبارت «بدون کارفرما» را افزوده بود، پاسخ او کامل و تعبیر تمام عبار سوسیالیسم بود.»<sup>(۱)</sup>



یکی از نتایج نخستین جنگ جهانی، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه تزاری بود. پس از استقرار حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، عده‌ای از سوسیالیست‌ها این انقلاب را پذیرفتند و در مقابل راهنمایی‌های سیاسی شوروی، سر تمکین فرود آوردند. «در واقع سه بین‌الملل کارگری وجود داشت: اول، بین‌الملل ۱۸۶۴، که کارل مارکس در لندن بنیان نهاد. دوم، بین‌الملل ۱۹۰۴، که در آستردام، توسط ببل<sup>۱</sup> و کائوتسکی آلمانی تأسیس شده بود. سوم، بین‌الملل ۱۹۲۰، که بوسیلهٔ لنین در مسکو ایجاد شده بود.»<sup>۲</sup>

پدیدهٔ استعمار: «در اواخر قرن پانزدهم میلادی بود که آفت **تلاش‌های کشورهای سرمایه‌داری** استعمار بدنبال واسکودوگاما از راه دریایی هند به جهان ما آمد. مطالعهٔ این نمود تاریخی به‌ما نشان خواهد داد که چگونه استعمار در کشورهای آسیا و آفریقا استقرار و توسعه یافت و چگونه در ظرف چهار قرن اخیر، اقوام و ملل این دو قاره را بطور مستقیم یا غیرمستقیم، آشکار یا در زیر نقاب استقلال‌های ظاهری، در قید بندگی کشورهای صنعتی درآورد. کشورهای آسیا و آفریقا، باستانی یکی دوتای آنها، همه در ردیف کشورهای باصطلاح عقب‌افتاده، یا در راه رشد قرار دارند و درآمد سرانهٔ آنان، اغلب سوار، حدود صد الی صد و پنجاه دلار است. رشد اقتصادی آنان بغایت کند است و غالباً استخوانبندی اقتصادی و اجتماعی موجود این کشورها طوری است که قسمت اعظم منابع انسانی و اقتصادی آنان بلااستفاده می‌ماند و خارج از گردش تولیدی قرار می‌گیرد. در نتیجه، در حالی که ترقیات عظیم علمی و اقتصادی، سطح زندگی مردم کشورهای پیشرفته بسرعت بالا رفته است، در کشورهای عقب‌افتاده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، این جریان در جهت معکوس رخ داده است؛ بطوری که سطح زندگی این کشورها، در حال حاضر، پایین‌تر از سی سال پیش و شاید هم پایین‌تر از اواخر قرن گذشته است.»<sup>۳</sup>

در این کشورها، اصولاً در گذشته، هیچگاه حکومت بر اساس ارادهٔ آزاد مردم استوار نبوده است غالباً عدهٔ محدودی ادارهٔ مملکت را به‌عهده داشته‌اند. اینک، در اثر تحول افکار سیاسی و واقعیات زمان حاضر، بر همه روشن است که تنها حکومت واقعی مردم بر مردم می‌تواند یگانه ضامن ترقی و ثبات واقعی باشد و نیروهای خفتهٔ عظیم انسانی و اقتصادی را بنحو احسن، رها و آنان را در راه اعتلای جامعهٔ مؤثر سازد.

نیروهای استعماری در کشورهای زیر نفوذ خود، همواره کوشیده‌اند از پیدایش و رشد حکومت ملی جلوگیری کنند. «فرحت‌عباس، نخستین رئیس مجلس الجزایر، در یکی از نطق‌های خود در برابر مجلس مؤسسان فرانسه پس از جنگ، استعمار را بدین‌تحو تعریف کرد: «اشغال سرزمین یک قوم معین از طرف قومی دیگر، بدون رضای او و بهره‌کشی از آن سرزمین به‌نفع خود.»

با توجه به‌واسل‌گوناگون که مفهوم استعمار را تشکیل می‌دهد، به‌نظر ما تعریف ذیل می‌تواند بنحو جامع‌تری، معنای استعمار را بیان کند: «استعمار را می‌توان رژیم سیاسی و اقتصادی

1. Bebel

۲. تالیخ اقتصادی (بررسی در روابط نهادها)، پیشین، ص ۱۳۱ (حاشیه).

۳. مجید رحمان، مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی، ص ۴-۶ (به‌اختصار).

دانست که در سرزمین ملی یک کشور، از طرف یک (یا چند) دولت خارجی برقرار می‌شود و از این رهگذر، دولت یا دولت‌های خارجی، نظامی را در آن سرزمین مستقر می‌سازند که بدون رضایت مردم از خارج بر آنان تحمیل شده و هدف اصلی آن نظام، تأمین منافع خارجیان و عمال آنان است.<sup>۱</sup>

«استعمار اساساً دو جنبه سیاسی و اقتصادی دارد: در ادوار باستانی، آنچه بدان نام استعمار می‌دادند، بیشتر جنبه تجاری داشت؛ اقوام دریانورد و بازرگانان، مانند فنیقیها و یونانیها، مستعمراتی در سواحل مدیترانه بوجود آورده بودند که مراکز تجارتی آنان بود و روابطشان را با مرکز تأمین می‌کرد. با توسعه روابط بازرگانی، شرکت‌های خصوصی کشتیرانی و بازرگانی به استفاده بیشتر پرداختند و رفته‌رفته، به مناطق اطراف مراکز نیز علاقه پیدا کردند. سفید پوستان پرتغالی و اسپانیولی، بخصوص، بتدریج، از قدرت خود استفاده کردند و اهالی بومی را در مناطق آمریکای لاتین و آفریقا، برای استخراج معادن و سنگهای قیمتی، بکار گماشتند و سپس در مرحله بعدی، به کشت و استفاده از زمین پرداختند.

در این جریان، ابتدا دولتهایی مانند انگلیس و فرانسه، در هند و آمریکای شمالی، از شرکت‌های خصوصی تابع خود پشتیبانی کردند و سپس، خود جایگزین شرکتها شدند و مستقیماً به استفاده از مناطق اشغال شده پرداختند.

از قرن پانزدهم بعد، استعمار با ایجاد راه‌دریایی هند و امپراتوریهای استعماری پرتغال و اسپانیا و هلند و انگلیس و فرانسه، وارد مرحله کنونی خود می‌شود و از آن تاریخ، رابطه ناگسستگی بین دو عامل سیاسی و اقتصادی آن، روزبروز روشن‌تر می‌شود. اقتصاد و سیاست دو عامل جدایی ناپذیر استعمار بوده و همواره با یکدیگر عمل کرده‌اند. باید توضیح داد که هدف اساسی و محرک توسعه استعماری، اساساً تأمین منافع اقتصادی بوده است.<sup>۲</sup>

در حال حاضر، کشورهای متجاوز امپریالیستی، بیشتر از راه استعمار غیر مستقیم مقاصد اقتصادی خود را عملی می‌کنند، یعنی بکمک عمال داخلی، همان برنامه‌های استعماری را (برای دست‌یافتن به منابع مواد خام و فروش مصنوعات خود) به مرحله عمل و اجرا می‌گذارند و برای اعمال قدرت مستقیم، متحمل خرجی نمی‌شوند.

در روزگار ماکشورهای متجاوز «شبکه بزرگی در پهنه بین‌المللی بوجود آورده‌اند که منافع مشترک آنها را به هم پیوند می‌دهد. استعمار که در ابتدا با اشغال کشورها بزور سرنیزه عملی می‌شد، رفته‌رفته، به یک سیستم غامض تسلط سیاسی و اقتصادی مستقیم و غیرمستقیم تبدیل شده است که شبکه آن در سراسر جهان، همه کشورهای عقب‌انداخته را دربر گرفته است.»<sup>۳</sup>

و از سیر تحول تاریخی و طبیعی آنها جلوگیری می‌کند.

استعمار در کشورهای زیر نفوذ خود، با ارسال سلاحهای جنگی و تقسیم پول بین محافل ذی نفوذ، از رشد نهضت‌های دموکراتیک و انتخابات آزاد جلوگیری می‌کند و با تمام قوا می‌کوشد هیأت‌های حاکمه تحمیلی را در مسند خود نگهداری کند. در حقیقت، پس از

۱. همان، ص ۱۶.

۲. همان، ص ۱۸-۱۲ (۴ اختصار).

۳. همان، ص ۲۱.

انقلاب صنعتی، کشورهای نوظهور صنعتی در صدد کشف مناطق جدید برآمدند و سعی کردند حداکثر سود را در کمترین زمان بدست آورند و برای وصول به این هدف، با عناصر ملی و ضد استعمار بمبارزه برخاستند. از اواخر قرن نوزدهم، کشورهای جوان و نیرومند سرمایه‌داری به فکر افتادند که رقبای اقتصادی خود را از میان بردارند و «بازارهای اشغال شده را، پنجوی که منافع آنها را تأمین کند، از دست صاحبان قبلی بیرون آورند و به تقسیم مجدد آن بازارها پردازند. جنگهای استعماری اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، غالباً مربوط به این توزیع مجدد بازارهای اقتصادی و مالی است.

تقسیم جهان به دو گروه مجزا، یعنی گروه کشورهای سرمایه‌داری صنعتی توسعه طلب و گروه کشورهای کشاورزی عقب افتاده، مرحله آخر توسعه رژیم استعماری است، و در این دوران است، که ورطه موجود بین این دو گروه، روز بروز، بضرر گروه دوم، وسیعتر و خطرناکتر شده است.<sup>۱</sup>

پس از آنکه کشوری زیر نفوذ اقتصادی یک کشور امپریالیستی قرار گرفت، دولت متجاوز سعی می‌کند منطقه عمل خود را وسعت بخشد و از مداخلات اقتصادی و سیاسی دیگر کشورهای رقیب، به انواع وسایل، جلوگیری نماید. و با روی کار آوردن یک دولت دست‌نشانده و مطیع، راه را برای مداخلات اقتصادی و سیاسی از هر جهت هموار کند. یکی از مشخصات کشورهای عقب‌افتاده و استعمار زده، وجود اختلاف شدید طبقاتی در بین مردم است. کارگر و کشاورز، هیچگاه از لحاظ حقوق اقتصادی و سیاسی، خود را هم‌ردیف مالک و سرمایه‌دار قرار نمی‌دهند و طبقات ممتاز با استفاده از بیخبری مردم، چرخهای اقتصادی و سیاسی کشور را، بسود خود و بزیان اکثریت، بحرکت درمی‌آورند.

رمن بار، اقتصاددان فرانسوی، در پیرامون عدم تعادل اجتماعی، چنین می‌گوید: «این اجتماعات از آن جهت ناستعادلند که در آن، گروههای میانه غالباً وجود ندارند؛ در یک طرف آن، اکثریت مردم فقیر و زحمتکش و جاهل و ناتوان قرار دارند و در طرف دیگر، طبقات بسیار محدودی از ملاکین و صاحبان ثروت و خانواده‌های بزرگ؛ و اینان نه تنها وسایل قدرت و ثروت بلکه در عمل، دولت را نیز در دست دارند؛ ولی طبقات متوسط، بمعنایی که در کشورهای پیشرفته مشاهده می‌شود و اصولاً کادریهای سیاسی و متخصصین فنی و اداری و مدیران صنایع آن کشورها را بوجود می‌آورد، در کشورهای توسعه نیافته اساساً وجود خارجی ندارد و یا اگر دارد، در حاشیه اجتماع قرار گرفته است و نقش مؤثری ایفا نمی‌کند. در این کشورها تصمیمات اداری همواره از بالا و غالباً بدون تبادل نظر واقعی با کادریان مسؤول و بدون مقدمات لازم و کافی، اتخاذ می‌گردد. واحدهای مطالعاتی و تحقیقاتی مستقلی وجود ندارد که مطالب مهم و اساسی را بطور علمی و بدون توجه به نظریات و تمایلات سیاسی مقامات بالاتر، مورد علاقه و بررسی قرار دهد. منطق مأمورین این است که دستوراتی را که از بالا می‌رسد کودکانه اجرا کنند. جای تعجب نیست که در این شرایط، تصمیمات مهم که غالباً با سرنوشت مردم و زندگی آنان بستگی دارد و مقدمات و طرح و اجرای آن را متخصصین امر باید با توجه کامل به جوانب و اثرات گوناگون آن

تصمیمات، منجمله جنبه‌های علمی و فنی امر تهیه کنند، در کشورهای عقب افتاده غالباً سرسری و عجولانه و بدون مطالعه اتخاذ می‌گردد.<sup>۱</sup>

یکی از عواملی که به رشد اقتصادی کمک شایان می‌کند برنامه‌ریزی است؛ و امروز برنامه‌ریزی در کشورهای کم‌رشد به دو صورت انجام می‌گیرد: یا کشورهای کم‌رشد با رژیمهای دموکراتیک اداره می‌شوند و یا به‌وسیلهٔ دیکتاتورها. در کشورهای نوع اول معمولاً برنامه‌ریزی زیر نظر کارشناسان و افراد متخصص و کاردان اداره می‌شوند و صاحب نظران و مسؤولان امور اقتصادی و سیاسی، با رعایت کامل اولویتها و با توجه به اصل الا هم فالاهم، برنامه‌ریزی اقتصادی را با کمال دقت و با رعایت صرفه و صلاح، اکثریت به مرحلهٔ اجرا می‌گذارند؛ چنانکه کشور هندوستان پس از مشورت با کارشناسان داخلی و خارجی، اکنون در آغاز سومین برنامهٔ پنجسالهٔ خود می‌باشد.

در کشورهای نوع دوم، معمولاً مصلحت کشور چندان مورد نظر نیست بلکه فرمان و ارادهٔ اشخاص را، بدون رعایت اصل اولویتها بموقع اجرا می‌گذارند. در کشورهای نوع اول که با اصول و ضوابط دموکراتیک اداره می‌شوند و جریان رشد اقتصادی؛ بخودی‌خود، ترقی می‌کند. پیدایش کارخانه‌های تازه و شروع فعالیتهای اقتصادی دیگر، به بازار گسترش می‌بخشد و بدینسان، اسکان می‌دهد صایع بیش از پیش به بوجود آید تا احتیاجات هرچه بیشتری را برآورده سازد. رشد یک نوع فعالیت‌های اقتصادی، صرفه‌جوییهای خارجی بیشتری فراهم می‌سازد؛ یعنی خدمات و محصولات را بوجود می‌آورد که مورد احتیاج فعالیتهای اقتصادی دیگر هم خواهد بود. در این شرایط، گروه انبوهی از مردم، بیشتر از پیش به این نوع مشاغل کشیده می‌شوند و درآمد پولی پیدا می‌کنند و بازار را بیش از پیش، گسترش می‌دهند. حتی افزایش جمعیت، که در نبودن رشد اقتصادی مصیبتی است، بعنوان محرکی در جهت رشد بیشتر، و برآوردن احتیاجات گروه انبوهتری از مردم عمل می‌کند. چون گامهای فعالیت اقتصادی تندتر می‌شود، بار مالیاتها را بردوش گروه وسیعتری از مردم می‌توان انداخت. موقعیت سیاسی گروههای کهن اشرافی، که آنها را از پرداخت مالیات (با آنکه بیشترین درآمدها را داشتند) حفظ می‌کرد، ضعیف‌تر می‌شود و بیش از پیش، می‌توان آنها را مجبور ساخت که سهم مالیات خود را بپردازند. درآمد دولت بالا می‌رود. و اسکان می‌دهد که وجوه بیشتری بصورت سرمایهٔ اجتماعی برای ساختن مدارس، بیمارستانها، شاهراهها که از احتیاجات یک اجتماع سالم است، خرج شود.<sup>۲</sup>

«هدف اساسی برنامه‌ریزی در بسیاری از این کشورها هماهنگ کردن تصمیمات جداگانه و مستقل اقتصادی است که برای رشد سریع اتخاذ می‌شود. کوشش برنامه‌ریزان متوجه حصول اطمینان از این اصل است که قسمت اعظم درآمد ملی، بطور تصاعدی، برای خرید دستگاههای تولیدی صنعتی اختصاص یابد و اقتصاد جامعتری ساخته شود تا بتواند سطح زندگی مادی

۱. مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی، پیشین، ص ۱۰۸-۱۰۱ (به تناوب و اختصار).

۲. دابرت ج. الکماندر، الفبای رشد اقتصادی. ترجمهٔ خرد اصدی، ص ۶۵-۶۴.

بالاتری برای اهالی کشور فراهم سازد.»<sup>۱</sup>

«در بسیاری از کشورها رشد اقتصادی، مترادف با صنعتی شدن شناخته می‌شود؛ ولی کشاورزی باید بخش اصلی هر برنامه رشد اقتصادی موفقی باشد. بدون گسترش و تکامل سوازی و همزمان کشاورزی، رشد صنعتی یکطرفه، فوق‌العاده گران تمام خواهد شد و به هدفهایی که طرح ریزان برنامه تعیین کرده‌اند، نخواهد رسید.»<sup>۲</sup>

«اگر خوراک و مواد خام مورد احتیاج کشورهایی که در راه صنعتی شدن گام گذاشته است از داخل همان کشور تأمین گردد، برای تهیه آن مواد، دیگر لازم نخواهد بود از خارجی کشور که از راه صادرات بدست می‌آید خرج گردد. بجای آن می‌توان با ارز خارجی خود، ماشین-آلات صنعتی و آن کالاهای مصرفی مورد احتیاج را که هنوز خود نمی‌تواند تولید کند از خارج وارد سازد.

کشاورزی اگر بتواند بر حجم صادرات کشور بیفزاید، سهم اضافی دیگری در جریان رشد شهری، بعهد گرفته است. اگر کشاورزی بتواند قهوه، گندم، گوشت، کاکائو و روغن نارگیل، کف و سایر کالاهای کشاورزی را برای صدور به خارج تولید کند. نقش بازرشی در ازدیاد منابع ارزی کشور ایفا کرده است. هدف رشد اقتصادی باید این باشد که رشد دیگر بخشهای اقتصادی را برانگیزد. نه آنکه بخشهایی را که پیش از آن وجود داشته‌اند، محدود کند و یا ویران سازد، در زمینه کشاورزی، باید به کشاورزان روشهای جدید زراعت را آموخت و کودهای تازه را به آنان معرفی کرد و با یکایک کشاورزان در زمینه مسایل کشاورزی بحث و گفتگو کرد. باید در مزارع نمونه، روشهای تازه، آزمایش شود تا کشاورزان بتوانند با چشم خود نتیجه کار را ببینند.

یکی از مشکلات اصلی کشاورزان نداشتن راههای کافی برای رسانیدن محصول به بازار است. توسعه شبکه راههای ارتباطی از نظر اقتصادی مهم نیست بلکه از نظر فرهنگی و بهداشتی و بالا بردن سطح اطلاعات عمومی کشاورزان نیز شایان اهمیت است.»<sup>۳</sup>

به نظر رابرت الکساندر، در ممالک سرمایه‌داری و در بسیاری از کشورهای کم‌رشد، چهارگروه اصلی هستند که منطقی می‌توانند پس انداز کنند، و آنها عبارتند از: طبقه ملاک، بازرگان، مردم وابسته به مقامات عالی دولتی، و بالاخره دارندگان شغل‌های تخصصی آزاد مانند وکلای دادگستری، پزشکان و غیره؛ ولی این گروههای برقه اغلب میل و رغبتی به سرمایه‌گذاری در برنامه‌های مختلف اقتصادی ندارند.<sup>۴</sup> بیشتر در میان مردم کاسب، صرفه‌جو، و منظم کسانی پیدا می‌شوند که مرحله به مرحله، پیش می‌آیند و سرانجام سرمایه‌دار می‌شوند و روزی در مهمترین رشته‌های صنعتی کشور سرمایه‌گذاری می‌کنند.

امروز اکثر کشورهای کم‌رشد سعی می‌کنند، تحت شرایطی، از سرمایه‌گذاران خارجی برای صنعتی کردن کشور استمداد جویند، این شرایط بطور کلی از این قرار است:

۱. همان، ص ۶۹.

۲. همان، ص ۸۳.

۳. همان، ص ۹۵-۹۷ (به اختصار و تناوب).

۴. همان، ص ۱۰۵-۱۰۴.

۱. بنگاههای خارجی باید از قوانین کشوری که می‌خواهند در آن کار کنند، اطاعت کنند؛ بخصوص از قوانین کار، قوانین اجتماعی و قوانین مالیاتی.
  ۲. شرکتهای خارجی باید براساس برابری با بنگاههای محلی کار کنند و انتظار بهره‌بری از امتیازات مخصوص را نداشته باشند و هدف هیچگونه تبعیضی هم قرار نگیرند، و تاهنگامی که با آنها و شرکتهای محلی رفتار یکسانی می‌شود، حق ندارند به دولتهای خود متوسل گردند.
  ۳. شرکتهای خارجی باید هرچه زودتر، با شرکت سرمایه‌گذاران محلی و با بکار گماشتن هرچه بیشتر کارمندان محلی در پستهای ریاست و پرسوولیت و با بکار بردن حداکثر مواد خام محلی، خود را «ملی» سازند.
  ۴. سرمایه‌گذاران خارجی باید در مناطقی عمل کنند که از طرف کشور کم رشد اجازه داده می‌شود؛ و هدف اصلی، باید خدمت به منافع کشوری باشد که در آن کار می‌کند نه کشوری که از آن آمده است.
  ۵. شرکتهای خارجی باید خود را از امور سیاسی محلی دور نگاه بدارند.
  ۶. شرکتهای خارجی باید در تقاضاهای خود برای ارز خارجی، رعایت اعتدال را بکنند. بدینسان هرچه که از درصد سود معینی که توافق شده است به ارز خارجی از کشور خارج کنند، زیاد آمد، باید مازاد صرف سرمایه‌گذاری مجدد در کشور کم‌رشد گردد؛ و نباید سرمایه خود را خیلی زود به سپهن خود بازگشت دهند.
- بطور کلی، کشورهای توسعه یافته برای کمک به هماهنگی جهانی، باید برنامه کمک اقتصادی را بصورت وام و کمکهای بلاعوض گسترش دهند و بموازات آن، برای جلوگیری از بحران و تورم، داده تثبیت قیمتهای مواد خام و مواد غذایی در مقیاس جهانی همت گمازند تا کشورهای ضعیف و کم‌رشد با مشکل اقتصادی جدیدی روبرو نشوند.
- مدتها پیش از این که جریان فعلی رشد اقتصادی در کشورهای کم‌رشد آغاز گردد، بسیاری از جوامع سنتی بی‌بازار، بر اثر تضادم بازرگانی جوامع صنعتی اروپای غربی و ایالات متحده بشدت دچار بحران و ورشکستگی گردیدند.
- در جوامع سنتی، تولید کالا تابع ارضای احتیاجات خانواده و دهکده است. گاه کالایی را که گروه محلی نمی‌تواند تولید کند، بوسیله معاملات پایاپای، از دهکده همسایه بدست می‌آورد. مبادله کالا با خدمت در مقابل پول، فقط در موارد خاص صورت می‌گیرد که نمی‌توان در خود جامعه محلی آنها را تأمین کرد.

در دهه اول قرن نوزدهم، جیمس میل، اقتصاددان انگلیسی، اثر مصیبت بار ورود منسوجات ماشینی انگلستان را به هندوستان بر روی صنایع دستی نساجی روستایی هند، خاطر نشان ساخت. جستجوی کشورهای صنعتی برای بدست آوردن مواد خام جهت کارخانه‌ها، و مواد غذایی برای تغذیه جمعیت رو به ازدیادشان، سهم زیادی در بهم ریختن اقتصادها و جوامع سنتی کشورهای کم‌رشد داشته است.

علی‌رغم کوششهای فعالانه دول کشورهای در حال رشد، در زمینه رشد اقتصادی، فاصله میان این دو دسته بجای اینکه باریکتر و کمتر بشود، روبه‌افزایش گذاشته است و این مفاک پر نخواهد شد مگر با گذشت‌های فراوان کشورهای توسعه یافته و سعی و تلاش مستمر ممالک در حال رشد. کشورهای عقب‌مانده باید در پناه تعلیم و تربیت، به‌جنگ یسوادى برخیزند و زیر نظر کارشناسان، به کارآموزی بپردازند و با نظم و دقت و ظرافتی که در جهان صنعتی حاکم است آشنا و مانوس گردند «یک کارگر یسواد حتی نمی‌تواند ساده‌ترین علامتها و دستورها را که مثلاً راجع به نکشیدن سیگار و یا چگونگی توجه از ماشینش به او داده شده است، بخواند. برای او حتی فهم حقوق و وظایفش در کار، نیز دشوار است. از این رو، سواد، یکی از سنگهای بزرگ پی‌ساختمان یک جامعه جدید و با انضباط است. بنابر این، رشد اقتصادی و صنعتی باید با رشد سریع دستگاههای تعلیمات ابتدایی همراه باشد. غیر از خواندن و نوشتن و حساب کردن، تازه واردان و کارگران جدید صنعتی، باید با مهارتهایی که بدان احتیاج دارند تا بتوانند ماشینها و دستگاهها را براه اندازند. آشنا و مجهز گردند.

در ممالک صنعتی، کودکان کشاورز، از همان آغاز کار، با ماشین‌آلاتی که در مزرعه پدرشان هست آشنا و مانوس می‌شوند و طرز کار با آن و تعمیر کردن آن را فرا می‌گیرند. دوران جوانی این کودکان با کار با ماشین‌آلات و مسائل بفرنج تکنولوژیک جامعه‌ی که در آن باری می‌آیند سپری می‌شود.

برخلاف آنها، کارگران تازه‌کاری که از دهکده‌های امریکای لاتین، و خاورمیانه و روستاهای هندوستان و بته‌زارهای افریقا بیرون می‌آیند، عملاً چنین اطلاعاتی را ندارند و هنگامی که به‌استخدام صنعت جدید در می‌آیند، از هرگونه دانش عملی بی‌بهره‌اند. مجهز کردن کارگران تازه صنعتی با مهارتهای یک جامعه فنی جدید، باری است که هم کارفرما باید بدوش بکشد و هم مقامات فرهنگی.<sup>۱</sup>

پاندیت نهر و نخست‌وزیر اسبق هندوستان، در سخنرانی خود، در دانشگاه تهران، گفت: «... در اوایل قرن هجدهم، سطح تمدن و سطح زندگی در تمام کشورهای جهان تقریباً یکسان بوده است و از اوایل این قرن، ملل اروپای غربی با سرعت روزافزونی، راه ترقی را پیموده به مدارج عالی اسروزی رسیده‌اند؛ درحالی که ملل آسیایی خیلی بکندی پیشرفت کرده‌اند. و اکنون هم جز در بعضی مراکز مهم، وضع تمدن و وضع زندگی و طرز تفکر نسبت به قرون گذشته تفاوتی نکرده و فاصله بزرگی بین کشورهای پیش افتاده و کشورهای عقب‌مانده بوجود آمده‌است، فاصله‌ای که با سرعت روزافزونی، بیشتر می‌شود.»<sup>۲</sup>

در امریکا جمعی از کارشناسان بسرپرستی جیمز بونر، عضو انستیتوی تکنولوژی کالیفرنیا، با بررسی و محاسبه دقیق، ثابت کرده‌اند که اگر تمام منابع بکار افتد، پانصد برابر جمعیت کنونی تغذیه خواهد شد. حفظ زمین در برابر باد و باران و سیل و آبرفت و نگهداری و گسترش جنگلها و اصلاح بذر و تهیه نهالهای مرغوب و بیکار با آفتهای گیاهی و بکار بردن انواع

۱. همان. ص ۱۷۵-۱۷۳.

۲. حسین پوریان، تفکر علمی و توسعه اقتصادی و اجتماعی. ص ۵۳.

کود و ماشینهای کشاورزی، بیگمان در افزایش تولید فراورده‌های کشاورزی بسیار سودمند خواهد بود.

امکان افزایش خوردنیهای حیوانی بیش از خوردنیهای گیاهی است. یکی از عوامل مهم در این راه، پیکار با آفتها و بیماریهای داسی است. تلاشی که برای برگزیدن نژاد بهتر و بهبود تغذیه داسها می‌شود، وقتی سودمند است که بتوان دام را از بیماریها مصون داشت.

در کشورهای رو به توسعه، هر سال، داسهای زیادی بر اثر بیماریهای شناخته شده تلف می‌گردد؛ و حال آنکه در کشورهای صنعتی داسها از همان بیماریها بکلی در امانند.

طاعون گاوی هر سال دومیلیون گاو را می‌کشد. بیماری نیوکاسل هر سال مرغ زیادی را تلف می‌کند. در خاور دور، این بیماری ۷۰ تا صد درصد مرغان را نابود می‌کرد؛ اما اکنون با واکسنی کم‌بها مرغان را از این بلا می‌توان در امان داشت.

«در پرتو ترقی و تکامل دانش، محصول متوسط شیر هر گاو در هلند به ۴۱۰۰ لیتر، و

در اسرائیل به ۴۳۰۰ لیتر رسیده است؛ اما همین میانگین در هندوستان از ۲۲۰ لیتر نمی‌گذرد.»<sup>۱</sup>

محقق امریکایی، رابرت الکساندر، نشان می‌دهد که حمایت از صنایع داخلی در کشور-

های کم‌رشد به زیان کشورهای بزرگ سرمایه‌داری نیست. به نظر او: «هنگامی که کشورهای

رشد نیافته، مثلاً، صنایع نساجی، تهیه مواد غذایی و سیمان‌سازی خود را زیر حمایت می‌گیرند،

می‌توان انتظار داشت با ارزهای خارجی که در گذشته برای وارد کردن این کالاها مصرف

می‌شد، به‌وارد کردن دستگاههای تولیدی و یا مواد مصرفی دیگری که در گذشته اصلاً وارد

نمی‌شد خواهند پرداخت. ارزش کلی کالاها و وارداتی تغییری نخواهد کرد. بلکه نوع این

کالاها عوض خواهد شد.

در واقع، حمایت از صنایع در کشورهای رشد نیافته را، اگر بطور کلی مورد مطالعه قرار

بدهیم، نه تنها حجم بازرگانی جهانی را کاهش نخواهد داد بلکه آن را بالا هم می‌برد؛ زیرا

هنگامی که صنایع ماشینی در کشورهای رشد نیافته ساخته شد، هر روز، گروه وسیعتری از

کارگران از کار کم‌بازده کشاورزی دست کشیده به کار صنعتی که بازده نسبتاً بیشتری دارد

خواهند پرداخت. هنگامی که بازده کارشان بالا رفت، تقاضای آنها برای کالاها مصرفی،

و از آنجمله کالاهاهایی که هنوز از خارج وارد می‌شوند فزونی خواهد یافت.»<sup>۲</sup>

«البته بیم کشورهای صنعتی از اثرات اقتصادی صنعتی شدن و رشد اقتصادی کشورهای

کم‌رشد، پر بی‌بنا نیست. بی‌گفتگو با پیشرفت امر صنعتی شدن این ملتها، بسیاری از

کالاها مورد احتیاج خود را خودشان تولید خواهند کرد، ولی این فقط یک سوی قضیه

است. و آن هم سوی کم‌اهمیت‌تر آن.

رشد اقتصادی در کشورهایی که فعلاً کم‌رشد هستند، نتیجه‌اش این است که

قدرد خرید مردم آن کشورها را بشدت بالا می‌برد. اکنون تنها درصد کوچکی از اهالی بسیاری از

کشورهای آسیا و آفریقا و امریکای لاتین، آقدر در آمد پولی دارند که بتوانند چند دلاری کالا از

۱. روزنامه دوکاسترو، ژنودلیتیکیک گرسنگی، انسان گرسنه. ترجمه منیر جزوی (مهران)، ص ۴۲۷.

۲. الفبای رشد اقتصادی، پیشین، ص ۵۴.



بازار خریداری کنند، در حالی که رشد اقتصادی این وضع را تغییر خواهد داد. توسعه کشاورزی، رشد صنعت و پیشرفت خدمات بازرگانی، در کشورهایی که اکنون کم رشد هستند، سبب خواهد شد که مردم دستمزدهای بزرگ و حقوق بزرگ و بهره‌ور بسرعت زیاد شوند. و آنها هم این درآمدها را صرف خرید کالاهای مصرفی خواهند کرد. هر قدر درآمد این مردم بالاتر برود، خریدهای آنها هم گوناگونتر خواهد شد.<sup>۱</sup>

در نتیجه این جریان، صدها میلیون مردمی که اکنون یا اصلاً از بازار خرید نمی‌کنند و با خریدشان بسیار ناچیز است، شروع به خرید کالاهایی هرچه گوناگونتر می‌کنند. بسیاری از این کالاهای مصرفی خواهند بخرند، باید از خارج وارد شود. از این رو، با توسعه اقتصادی، تمایل کشورهای کم رشد کنونی، برای خرید کالاهای مصرفی از خارج، بیشتر خواهد شد. اتومبیل، رادیو، تلویزیون، یخچال و وسایل دیگری که نشان تمدن تازه صنعتی است؛ مورد تقاضای مردمی قرار خواهد گرفت که پیش از صنعتی شدن کشورشان، هرگز تصور بدست آوردن آنها را هم نمی‌کردند.

هنگامی که چهارصد میلیون هندی و تقریباً صد میلیون سکنه آندونزی و دویست میلیون مردم آمریکای لاتین و صد میلیون آفریقایی وارد بازار شوند. این مسأله ممکن نیست اثرات مفیدی روی تقاضای کالاهای ساخته شده و محصولات دیگری که در کشورهای پیشرو صنعتی تولید و یا روییده می‌شوند نداشته باشد.

البته بالا رفتن تقاضا برای خرید کالاهای مصرفی و بخصوص کالاهای سنگین مصرفی، تنها در نتیجه رشد اقتصادی کشورهای کم رشد کنونی، امکان پذیر است. به این ترتیب، رشد اقتصادی کشورهای کم رشد، از نظر اقتصادی به سود کشورهای پیشرو صنعتی تمام خواهد شد. گرچه ممکن است در کشورهای پیشرو صنعتی، پاره‌ای از صنایع که کالاهای مصرفی سبک تولید می‌کنند زیان ببینند، ولی صنایع دیگر، فرصت پیدای می‌کنند تا فروش خود را بالا ببرند و ازدیاد کلی که در قوه خرید ملت‌های کم رشد پیدای می‌شود، منتج به ازدیاد وسیع میزان کل خرید کشور، از خارج خواهد گردید.<sup>۱</sup>

در کشورهای عقب‌مانده، اکثریت مردم بحساب نمی‌آیند و به منافع اقتصادی و اجتماعی آنها توجه نمی‌شود، و زنجیری از مقررات زمینی و اندیشه خرافی بگرد آنان میکشند از قبیل زندان و محدودیت‌های گوناگون اقتصادی و سیاسی، برای کشتن روح اکثریت و مرعوب ساختن آنها استفاده می‌کنند. «اربابان غدار» هر همه حال، خودسرانه با زندگی او (انسان عقب‌افتاده) و نزدیکانش بازی کرده‌اند. ترس از قحطی، ترس از بیماری، ترس از بیکاری و گرسنگی، ترس از ظلم و تعدی، ترس از فردای تاریک و نامعلوم، ترس از قرضی که موقع پرداخت آن فرا رسیده و ترس از طلبکار و رباخواری که در انتظار نشسته است، ترس از زندان و ترس از ژاندارم و پلیس و هزاران ترس کوچک و بزرگ، روح این انسان عقب‌افتاده را مانند خوره، سالیان دراز، خورده و او را به صورت موجود ترسزده‌ای درآورده است که جز تسلیم و رضا و تحمل بی‌ثمر درد، راهی در برابر خویش نمی‌بیند.<sup>۲</sup>

۱. همان. ص ۲۱۱-۲۰۸ (بخش اختصار).

۲. مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی، پشبن. ص ۱۱۴.

جهل و بیخبری و بیسوادی یکی از عواملی است که بفع ارتجاع و بزبان اکثریت در کشورهای عقب مانده وجود دارد. «در بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی، شماره بیسوادان به ۷۰ الی ۹۰ درصد جمعیت می رسد. متأسفانه، در این ممالک، طبقه روشنفکران و باسوادان نیز دارای روحیه ای ارتجاعی و قرون وسطایی هستند؛ به این معنی که اینها نیز برای اکثریت زحمتکش و فعال مملکت، ارزش و احترامی قایل هستند. هر نوع کار بدنی و دستی را مادون شأن خود می دانند و انتظار دارند کارگران و کشاورزان، چشم گوش بسته، به فرمان آنها گردن نهند.»<sup>۱</sup> رونه دومین<sup>۲</sup> شرح می دهد که چگونه جوانان آفریقایی در اروپا همه سخن از سوسیالیزم و برنامه های مهم انقلابی می گویند ولی اکثرآ حاضر نیستند که در فعالیتهای اجتماعی و فداکاریهایی که خود آنرا شرط نجات کشورشان می دانند، شرکت جویند یا خود را در این زمینه سرمشق دیگران قرار دهند.<sup>۳</sup>

عامل دیگری که در کشورهای عقب مانده از نیروی مبارزه و مقاومت اکثریت می کاهد، کم غذایی و گرسنگی است. «کم غذایی و گرسنگی از مهلکترین دردهای کشورهای عقب افتاده بشمار می رود. در دنیایی که آمریکا بتنهایی بیش از یک میلیون دلار در روز خرج نگهداری انبارها و سیلوهای سبزه خود می کند، کلیه کشورهای عقب مانده — شاید بلااستثناء — با کم غذایی و گرسنگی دست بگریانند؛ و تنها ۲۸٪ مردم جهان غذای کافی دارند (معادل ۲۷۰۰ کالری در روز) می خورند. از این رو، هارولد ویلسون، نخست وزیر فعلی انگلیس، در کتاب خود موسوم به جنگ علیه فقر جهانی می نویسد: «برای قسمت اعظم بشریت، فورترین مسأله نه جنگ، نه کمونیزم، نه هزینه زندگی و نه مالیاتهاست؛ فورترین مسأله، مسأله گرسنگی است؛ زیرا گرسنگی در عین حال، علت و عاقبت آن فقر و تیره بختی است که هزار و پانصد میلیون فرد بشر بدان محکوم شده اند.»

ارقام رسمی سازمان ملل متحد، حاکی است که در حال حاضر، لااقل ۶۰٪ جمعیت جهان، که همه آنها ساکن کشورهای عقب افتاده هستند، در حال گرسنگی بسر می برند. به گفته ژوزوئه دوکاسترو، رئیس سابق خواربار و کشاورزی، در سراسر خاور دور، تعداد افرادی که دچار کمبود غذایی هستند بیش از ۹۰ درصد سکته آنهاست. در آمریکای جنوبی، بیش از دو سوم جمعیت را افرادی تشکیل می دهند که نه غذا دارند و نه لباس و نه منزل. [انسان گرسنه].

باتوجه به این که طبق مطالعات سازمان خواربار و کشاورزی، بطور متوسط ۲۷۰۰ کالری در روز برای سلامت بدن لازم است، ۱۲ درصد جمعیت دنیایی ۲۲۰۰ و ۲۷۰۰ کالری، و ۶۰ درصد از ۲۲۰۰ کالری نیز کمتر مصرف می کنند. آخرین ارقام موجود در این زمینه، نشان می دهد که در کشورهای پیشرفته، مصرف متوسط مردان و زنان در روز سه هزار کالری و ۸۰ الی ۹۰ گرم مواد پروتئین دار است؛ حال آنکه در آسیا، این رقم، بزحمت به ۲۱۰۰ کالری و ۵۰ گرم مواد پروتئین دار می رسد. نکته مهم دیگری که باید به آن توجه کرد این است که از

۱. رک: همان، ص ۱۱۶.

2. René Dumont

۳. مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی، پیشین، ص ۱۲۰.

۶. میلیون نفری که سالانه در جهان می‌میرند، مرگ ۳. الی ۴. میلیون آنها ناشی از اثرات کم غذایی و تغذیه ناقص است.

غیر از گرسنگی، وضع نامطلوب بهداشتی، آثار نامطلوبی در کشورهای توسعه نیافته باقی می‌گذارد و میزان کارایی افراد را بطور متوسط، در حدود ۳. الی ۶. درصد پایین می‌آورد.<sup>۱</sup> درمان این دردها محتاج به اجرای برنامه‌های وسیع اقتصادی و اجتماعی است و تا زمانی که علل اصلی بروز بیماریها و قهروگرسنگی ریشه کن نشده، مشکلات اجتماعی بشر حل نخواهد شد.

غیر از عوامل سابق الذکر، ازدیاد بی‌تناسب جمعیت در کشورهای در حال رشد، بر مشکلات عمومی آنان می‌افزاید «بر پایه آمار ملل متحد، تعداد نوزادان در آمریکای شمالی، سالانه بطور متوسط، به نسبت ۲۵ در هزار و در اروپا ۲۴ در هزار افزایش می‌یابد؛ حال آن که در آمریکای جنوبی، این رقم به چهل در هزار و در آسیا و آفریقا به ۴۵ در هزار می‌رسد. در گذشته، مرگ و میر بیشتر و تحطیهای بزرگ بطور مؤثری ازدیاد نوزادان را خنثی می‌کرد، ولی در حال حاضر، توجه به مسائل بهداشتی به مرحله‌ای رسیده که ممکن است در ظرف سی سال آینده، جمعیت جهان دو برابر شود و به ۶ الی ۷ میلیارد بالغ گردد».<sup>۲</sup>

اگر شالوده اجتماع بشری درست بود و از نیروی تولیدی انسانها بهره‌برداری می‌شد، ازدیاد جمعیت نگران کننده نبود؛ ولی در حال حاضر، ازدیاد جمعیت مشکلی بر مشکلات امروز می‌افزاید؛ زیرا از جمعیت آماده بکار در ممالک عقب مانده، چنانکه باید، بهره‌برداری نمی‌شود بلکه کم کاری و بیکاری پنهان، که از دیرباز در جوامع بشری وجود داشته، در حال حاضر، با رشد ماشینیسیم، نتایجش بیشتر در جوامع منحنط به چشم می‌خورد.<sup>۳</sup>

**وابستگی اقتصادی:** کشورهای جهان سوم بعلم سیاسی و اقتصادی، بعلم ضعف نیروهای تولیدی، به کشورهای بزرگ صنعتی وابسته‌اند و همین وابستگی شدید به استقلال اقتصادی و سیاسی آنان لطمه می‌زند.

«در بسیاری از کشورهای نوحاسته، تعداد زیادی از تأسیسات صنعتی و معدنی و پنگاههای کشاورزی و تجاری مهم، یا متعلق به اشخاص یا شرکتهای خارجی است و یا از طرف کسانی اداره می‌شود که محصول مؤسسات را در اختیار خارجیان قرار می‌دهند و قسمت عمده‌ای از منافع آن را به کشورهای سرمایه‌دار صادر می‌کنند. جهان سوم هنوز منبع اساسی تهیه و صدور مواد خام معدنی و کشاورزی و غذایی به خارج است. صادرات مواد خام در حال حاضر، اساس درآمد کشورهای جهان سوم را تشکیل می‌دهد، و تنها از این راه است که آنها می‌توانند ارز لازم را برای خرید کالاهای ساخته شده و تهیه سازویرگ و تجهیزات صنعتی مورد نیاز را بدست آورند.

بطور کلی، ۸۲٪ جمع کل صادرات کشورهای آفریقا، ۷۱٪ صادرات خاورمیانه ۵۸٪ صادرات جنوب و جنوب شرقی آسیا متوجه کشورهای سرمایه‌داری است؛ و این وضع، آنها

۱. همان، س ۱۲۰-۱۲۲ (به‌تأویب و اختصار).

۲. همان، س ۱۲۲.

۳. همان، س ۱۲۶-۱۲۵.

را در یک حال وابستگی قرار می‌دهد. در حال حاضر، نه تنها کشورهای جهان سوم از لحاظ صدور مواد خام، وابسته به کشورهای سرمایه‌داری هستند بلکه از لحاظ وارداتی نیز وابسته به آنها هستند.

بطور متوسط، کشورهای در حال توسعه ۶۰٪ کالاهای ساخته شده مورد نیاز خود را از کشورهای صنعتی وارد می‌کنند. ارقام رسمی سازمان متحد حاکی از آن است که آمریکا و اروپا و ژاپن در حدود ۹۰٪ صنایع سنگین دنیا را در دست دارند در حالی که سهم آسیا و آفریقا (باستثنای ژاپن) در این مورد از ۳۶٪ تجاوز نمی‌کند.<sup>۱</sup>

در کشورهای جهان سوم، «کمبود درآمد کلی، مشکلات مالی و اقتصادی گوناگون، فشار مصرف بر عواید موجود، استفاده غیر تولیدی از پس‌انداز ضعیف ملی، هرج و مرج در مصرف درآمد ملی، ضعف دستگاههای دولتی در طرح و اجرای یک سیاست جدی اقتصادی، و بالاخره مخارج ناشی از نگهداری قوای انتظامی و تأمیناتی و نظامی سنگین، بسیاری از این کشورها را وادار می‌کند که برای رفع مشکلات خود، بدنبال کمکهای مالی و قرضه‌های گوناگون بروند.»<sup>۲</sup> همین جریانات، بیش از پیش، کشورهای عقب‌مانده را به قدرتهای بزرگ استعماری وابسته می‌کند.

غیر از آنچه گفتیم، عامل مهم دیگری که به انحطاط کشورهای جهان سوم کمک می‌کند، عدم استفاده و یا استفاده کم و ناچیز از منابع طبیعی است؛ به این معنی که در کشورهای عقب‌مانده، بعلت ضعف فرهنگی و فنی و آشنانبودن به تکنولوژی جدید، از منابع طبیعی موجود، چنانکه باید، بهره‌برداری نمی‌کنند «برای نمونه، تخمین زده شده است که در هندوستان، در حدود ۹ میلیون جریب زمین حاصلخیز استفاده نشده وجود دارد، و تنها برنامه‌های وسیع آبیاری، در پنجاه-شصت سال اخیر، نشان داده است که می‌توان میلیون جریب بر میزان زمینهای حاصلخیز افزود. در برمه نیز تخمین زده شده است که ۱۹ میلیون جریب هنوز مورد استفاده قرار نگرفته؛ و در عراق، می‌توان از ۶ تا ۲۰ میلیون جریب دیگر اضافه کرد. همچنین در سوریه و ترکیه، دهها میلیون جریب زمین را می‌توان برای محصول مفید آماده کرد. همین واقعیت عیناً در مورد معادن کشورهای کم‌رشد صادق است. در این معالک، استفاده از منابع معدنی، بنحوی ناقص و ابتدایی، صورت می‌گیرد و چه بسا معادن گرانبهایی که بعلت بیخبری مردم و زمامداران در دل خاک نهفته است. می‌توان گفت که در کشورهای فقیر، اکثر آنان به کارهای کشاورزی و استخراج معادن می‌پردازند. بخش صنایع باصطلاح، تبدیلی (Industries de transformation) تسخت بسیار جزئی و محدودی از نیروی کار را بخود مشغول می‌دارد؛ و در مورد «بخش سوم»، یعنی بخش خدمات عمومی و خصوصی و تجارت و حمل و نقل، همان تورم غیرطبیعی و ناسالم که در سایر بخشها مشاهده می‌شود، چشم می‌خورد.

مجله بین‌المللی کاد، در شماره ماه ژانویه - نوریه ۱۹۶۷، درباره فعالیت اقتصادی

۱. همان. ص ۱۴۹-۱۴۳ (به تادب و اختصار).

۲. همان. ص ۱۵۲.

نواحی مهم جهان در سال ۱۹۶۰ بدین شرح است:

از مطالعه ارقام فوق و اطلاعات موجود دیگر، می‌توان نتایج زیر را گرفت:

(الف) نیروی کار، در کشورهای متعلق بیک منطقه واحد، به یک نحو توزیع و تقسیم نمی‌شود؛ مثلاً وضع آمریکای شمالی با آمریکای مرکزی یا وضع اروپای غربی با اروپای جنوبی، از این حیث، اصلاً با یکدیگر قابل مقایسه نیست.

(ب) در سال ۱۹۶۰، از یک میلیارد و سیصد میلیون بازوی کار، ۷۵۰ میلیون به کار کشاورزی می‌پرداختند که اکثر آنها در کشورهای فقیر بوده‌اند.

(پ) تنها ۱۳٪ جمعیت فعال جهان، بتهنهایی، ۳۰٪ نیروی کار صنعتی دنیا را بوجود می‌آورد، و بقیه که قسمت عظیم جمعیت فعال دنیا را تشکیل می‌دهند، در کشورهای فقیر هستند و ثروت بسیار کمتری بوجود می‌آورند.

(ت) در کشورهای توسعه نیافته، بخش خدمات بیش از بخش صنعتی، نیروی کار را بخود جلب می‌کند.<sup>۱</sup>

منطقه	کل نیروی کار (به میلیون نفر)	کشاورزی (درصد)	صنعت (درصد)	خدمات (درصد)
افریقا	۱۱۲	۷۷	۹	۱۴
آمریکای شمالی	۷۷	۸	۳۹	۵۳
آمریکای لاتین	۷۱	۴۸	۲۵	۳۲
آسیا	۷۲۸	۷۱	۱۲	۱۷
اروپای غربی و شمالی	۹۴	۱۲	۲۵	۴۳
اروپای جنوبی و شرقی	۹۶	۲۳	۳۱/۵	۲۵/۵
اقیانوسیه	۶	۲۳	۳۴	۴۳
اتحاد جماهیر شوروی	۱۱۱	۴۵	۲۸	۲۷
دنیا	۱۳۱۵	۵۸	۱۹	۲۳

«یکی از مشخصات اصلی کشورهای فقیر، اهمیت کشاورزان در اقتصاد ملی و در عین حال وضع ناسالم کشاورزی است. در آسیا و آفریقا، در حدود سه چهارم جمعیت به کار کشاورزی می‌پردازند؛ حال آن که این رقم در اروپای غربی از بیست درصد در آمریکای شمالی از سیزده

درصد تجاوز نمی‌کند. رویهمرفته می‌توان گفت که کشاورزی اساس فعالیت این کشورها را تشکیل می‌دهد.

در عین حال، در این کشورها، به علت وجود مظاهر قنودالی یا نیمه قنودالی و استثمار اربابان، از زمینها و منابع طبیعی، چنانکه باید بهره‌برداری نمی‌شود و کشاورزان با علاقه کار نمی‌کنند و زمینهای مستعد مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، وسایل فنی جدید، کود و مواد شیمیایی در اختیار کشاورزان نیست. بهمین علت، رویهمرفته، تولید سرانه جمعیت کشاورز در کشورهای آسیا و آمریکای جنوبی با مقایسه با کشورهای آمریکای شمالی و اروپای غربی، ده الی بیست برابر کمتر است. بطور کلی، تولید سرانه کشاورزان در آمریکای شمالی در حدود ۳ تن و نیم در سال است در حالی که این رقم برای آسیا به یک ربع تن و در آفریقا به یک هفتم تن نیز نمی‌رسد.<sup>۱</sup>

«اطلاعاتی که از طرف سازمان ملل متحد منتشر شده است پخوبی نشان می‌دهد، اختلاف ثروتی که در داخل کشورهای توسعه نیافته پچشم می‌خورد، در صحنه بین‌المللی نیز مشاهده می‌شود؛ زیرا هفتاد درصد عواید جهانی، در واقع به ۱۶ درصد مردم جهان می‌رسد و دیگران، یعنی در حدود دویسیلیارد و پانصد میلیون مردم دیگر، ناچار، به سی درصد باقی اکتفا می‌کنند. یک رقم دیگر نشان می‌دهد که تنها ۹٪ عواید کلی جهان به ۴۵٪ درصد مردم دنیا می‌رسد یا به عبارت دیگر، یک میلیارد و پانصد میلیون نفر از جمعیت جهانی فقط با یک دهم آنچه در دنیا بوجود می‌آید زندگی می‌کنند. از این رو، کشورهای جهان سوم را به یک نوع پرولتاریای جهانی قیاس کرده و آنها را کشورهای پرولتر نامیده‌اند. ارقام زیر که از آمار رسمی سال ۱۹۶۷ سازمان ملل متحد نقل شده است، شایان مطالعه می‌باشد:

برآورد تقریبی تولید ناخالص ملی و سرانه ممالک و نواحی مختلف جهان  
در سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۶۵\*

تولید ناخالص سرانه (به دلار)		تولید ناخالص ملی (به میلیون دلار)		ناحیه و کشور
۱۹۶۵	۱۹۵۸	۱۹۶۵	۱۹۵۸	
۵۹۰ <sup>(۴)</sup>	۴۸۰	۱۲۴۶۵۰۰ <sup>(۳)</sup>	۹۰۹۸۰۰	جهان**
۱۵۳۲ <sup>(۴)</sup>	۱۱۷۳ <sup>(۴)</sup>	۱۰۴۲۲۰۱ <sup>(۳)</sup>	۷۵۰۷۱۵ <sup>(۴)</sup>	ممالک توسعه یافته
۲۱۱۰	۲۳۲۰	۶۶۶۸۰۰	۴۴۴۷۰۰	امریکای شمالی
۳۲۱۰	۲۳۷۰	۶۲۴۵۸۲	۴۱۴۴۲۵	ایالات متحده آمریکا
۲۱۵۵	۱۷۷۶	۴۲۲۴۱	۳۰۲۳۱	کانادا
۱۲۶۰	۷۸۰	۲۲۵۵۰۰	۲۵۵۶۰۰	اروپای غربی
۱۴۳۰	۸۶۰	۲۵۹۰۰۰	۱۲۴۶۰۰	ممالک عضو بازار مشترک
۱۶۵۱	۹۳۱	۹۷۴۸۸	۵۰۵۵۶	آلمان فدرال
۹۷۱	۵۲۸	۵۰۱۰۲	۲۵۹۱۷	ایتالیا
۱۵۶۵	۱۰۳۱	۱۴۸۱۰	۹۳۳۶	بلژیک
۱۶۱۴	۱۱۱۳	۷۸۹۴۶	۴۹۸۲۳	فرانسه
۱۷۷۳	۱۳۳۲	۵۸۷	۴۱۳	لوکزامبورگ
۱۳۸۶	۷۶۷	۱۷۰۳۹	۸۵۷۶	هلند
۱۵۳۰	۱۰۰۰	۱۴۲۵۰۰	۸۷۹۰۰	ممالک اروپای غربی
۱۱۱۰	۶۶۲	۸۰۵۳	۴۶۲۲	خارج از بازار مشترک
۱۵۶۱	۱۰۸۶	۸۵۲۴۱	۵۶۲۷۷	اتریش
۳۷۰	۲۲۹	۳۴۰۰	۱۹۹۵	انگلستان
۲۰۴۵	۱۰۹۰	۹۷۳۲	۴۹۲۰	پرتغال
۲۲۰۱	۱۳۱۷	۱۷۰۲۱	۹۷۶۰	دانمارک
۲۱۲۷	۱۲۹۳	۱۲۶۴۳	۶۷۲۱	سوئد
۱۷۱۰	۱۰۳۵	۶۳۶۸	۳۶۴۵	سوئیس
				نروژ

تولید ناخالص سرانه (به دلار)		تولید ناخالص ملی (به میلیون دلار)		ناحیه و کشور
۱۹۶۵	۱۹۵۸	۱۹۶۵	۱۹۵۸	
				اروپای شمالی
۸۱۹	۲۷۷	۲۳۵۳	۱/۳۶۱	ایرلند
۲۱۲۶	۱۱۱۰	۲۱۲	۱۸۵	ایسلند
۱۵۷۶	۸۲۴	۷۲۶۷	۳۵۹۲	فنلاند
				اروپای جنوبی
۶۳۶	۳۲۲	۲۰۱۱۰	۹۶۰۴	اسپانیا
۲۵۷	۱۸۷	۸۰۰۳	۲۸۹۹	ترکیه
۶۲۳	۴۶۸	۳۷۰	۲۶۱	قبرس
۴۱۴	۳۳۹	۱۳۲	۱۰۹	مالت
۵۹۱	۳۳۸	۵۰۵۶	۲۷۶۵	یونان
(۶)۱۸۲۳	(۶)۱۲۷۰	(۶)۲۵۵۲۴	(۶)۱۵۴۰۲	اقیانوسیه
۱۸۱۱	۱۲۶۸	۲۰۵۶۸	۱۲۴۳۶	استرالیا
۱۸۷۷	۱۳۰۰	۴۹۵۶	۲۹۶۶	زلاند جدید
				سایر کشورها
۵۵۷	۴۰۱	۹۹۵۴	۶۰۸۴	افریقای جنوبی
۸۱۳	۳۲۰	۷۹۶۰۵	۲۹۳۰۵	ژاپن
(۶)(۵)۱۴۳	(۶)۱۲۷	(۶)(۵)۲۰۴۲۹۹	(۶)۱۵۹۰۸۵	ممالک در حال توسعه
۳۸۰	۳۳۰	۹۰۶۰۰	۶۴۲۰۰	امریکای لاتین
۷۸۳	۶۴۳	۱۷۴۹۹	۱۲۸۵۷	آرژانتین
۲۵۲	۲۲۰	۷۳۷	۵۱۱	السالوادور
۲۰۰	۱۷۸	۱۰۳۰	۷۲۹	اکوادور
(۱)۳۷۷	۲۵۰	(۱)۹۲	۵۷	باربادوس
۲۳۲	۲۶۴	۱۹۱۰۲	۱۷۶۴۹	برزیل
۱۵۳	۱۱۰	۵۶۷	۳۶۸	بولیوی
(۱)۲۰۰	۱۳۵	(۱)۴۰۷	۲۲۸	پاراگوئه
(۱)۲۷۲	۳۵۵	(۱)۵۹۱	۳۵۶	پاناما



تولیدخالص سرانه (به دلار)		تولید ناخالص ملی (به میلیون دلار)		ناحیه و کشور
۱۹۶۵	۱۹۵۸	۱۹۶۵	۱۹۵۸	
۱۰۸۹	۵۸۰	۲۸۶۸	۱۳۳۰	پرتوریکو
۲۳۸	۱۸۷	۲۷۷۷	۱۷۷۰	پرو
۶۶۱	۵۳۱	۶۴۴	۴۱۹	ترمینیداد و توباگو
۴۵۳	۳۵۶	۸۱۰	۵۵۷	جامائیکا
۱۰۴۳	۱۱۴۴	۲۱۷	۲۱۵	جزایر آنتیل
۲۳۱	۲۱۷	۸۳۶	۶۱۲	دومینکن
معلوم نیست	۳۰۶	معلوم نیست	۷۶	سورنیام
۵۷۹	۳۸۵	۴۹۷۳	۲۸۱۷	شیلی
۲۶۷	۲۲۱	۴۸۱۹	۳۱۹۷	کلمبیا
معلوم نیست	معلوم نیست	معلوم نیست	معلوم نیست	کوبا
۳۸۲	۳۶۵	۵۴۸	۳۹۳	کوستاریکا
۲۹۸	۲۵۱	۱۳۲۴	۹۰۱	گواتمالا
۲۹۶	۲۱۱	۱۹۱	۱۱۲	گویان
معلوم نیست	معلوم نیست	معلوم نیست	معلوم نیست	گینه انگلیس
۴۴۳	۲۹۲	۱۷۹۰۴	۹۸۳۲	مکزیک
۳۲۵	۲۵۸	۵۳۸	۳۴۳	نیکاراگوا
۸۶	۸۵	۳۷۷	۳۲۷	هاییتی
۲۰۷	۱۸۲	۴۷۲	۳۲۲	هندوراس
(۹)۹۱۶	۹۸۵	(۱)۷۹۸۶	۶۷۲۶	ونزوئلا
معلوم نیست	(۵)۱۱۰	معلوم نیست	(۵)۲۸۲۰۰	افریقا
" "	۴۰	معلوم نیست	۲۷۱	آنگولا
۴۷	۴۰	۱۰۰۴	۸۰۰	اتیوپی (حبشه)
(۲)۲۰۶	۲۵۲	(۲)۲۴۰۴	۲۶۱۹	الجزایر
۸۳	۶۴	۶۲۷	۴۰۹	اوگاندا
معلوم نیست	۲۰	معلوم نیست	۱۱۲	بوروندی
(۱)۶۹	۵۶	(۱)۷۰۶	۴۹۶	تانزانیا

تولیدخالص سرانه (به دلار)		تولیدخالص ملی (به میلیون دلار)		ناحیه و کشور
۱۹۶۵	۱۹۵۸	۱۹۶۵	۱۹۵۸	
( <sup>۱</sup> )۶۶	۵۲	( <sup>۱</sup> )۶۶۹	۴۶۸	تانگانیکا
۱۰۷	۹۴	۳۶	۲۸	زنبار و همپا
۸۹	۷۱	۱۴۶	۹۶	توگو
۱۸۸	۱۴۲	۸۳۲	۵۸۶	تونس
معلوم نیست	۵۲	معلوم نیست	۱۵۲	چاد
« «	۷۱	« «	۱۳	جزایر کومورو
۱۲۹	۹۰	۱۷۲	۱۰۵	جمهوری افریقای مرکزی
۲۷	۴۰	۱۰۵۲	۱۱۷	داهومی
معلوم نیست	۴۵	معلوم نیست	۱۰۰	رواندا
( <sup>۱</sup> )۲۳۳	۲۰۴	( <sup>۱</sup> )۹۹۲	۶۹۷	رودزیای جنوبی
معلوم نیست	۲۲۲	معلوم نیست	۷۰	رونیون
۲۰۶	۱۳۰	۷۶۵	۳۹۵	زمبی
( <sup>۱</sup> )۲۰۶	۱۷۴	( <sup>۱</sup> )۲۷۳	۴۵۴	ساحل عاج
( <sup>۱</sup> )۱۳۶	۷۱	( <sup>۱</sup> )۳۲۲	۱۴۰	سیرلئون
۹۶	۸۲	۱۲۹۹	۹۱۲	سودان
معلوم نیست	۵۱	معلوم نیست	۱۰۱	سومالی
۱۶۳	۱۶۰	۵۶۹	۴۱۵	سنکال
۲۶۵	۱۵۷	۲۰۴۸	۱۰۰۵	غنا
معلوم نیست	۹۲	معلوم نیست	۴۷۳	کامرون
( <sup>۱</sup> )۷۲	۸۷	( <sup>۱</sup> )۱۱۰۰	۱۱۶۸	کنگو
معلوم نیست	۱۵۷	معلوم نیست	۱۱۸	کنگو (برازاویل)
۸۶	۷۶	۸۰۷	۵۸۳	کینیا
۳۶۹	۲۴۷	۱۷۱	۱۰۰	گابن
۸۵	۶۹	۲۸	۲۰	گابیا
معلوم نیست	۸۶	معلوم نیست	۲۲۹	گینه
« «	۳۹	« «	۲۰	گینه پرتغال

تولید ناخالص سرانه (به دلار)		تولید ناخالص ملی (به میلیون دلار)		ناحیه و کشور
۱۹۶۵	۱۹۵۸	۱۹۶۵	۱۹۵۸	
۲۵۱	۱۶۲	(۲)۲۶۱	۱۵۶	لیبریا
۷۰۷	۱۱۶	۱۱۲۳	۱۴۶	لیبی
معلوم نیست	۸۷	معلوم نیست	۲۴۶	ماداگاسکار
۱۴۱	۵۹	۱۲۰	۵۵	ماریتانا
۲۲۸	۲۱۶	۱۶۹	۱۳۲	ماریتوس
۴۱	۳۲	۱۶۰	۱۰۶	مالاوی
معلوم نیست	۶۰	معلوم نیست	۲۳۵	مالی
۱۸۰	۱۵۹	۲۴۰۳	۱۷۵۲	مراکش (مغرب)
معلوم نیست	۱۱۰	معلوم نیست	۲۷۲۴	مصر
« «	۴۲	« «	۲۸۱	موزامبیک
۸۲	۶۹	۲۷۳	۱۸۳	نیجر
۶۲	۴۸	۳۸۸۲	۲۴۲۳	نیجریه
معلوم نیست	۳۷	معلوم نیست	۱۵۳	ولتای شمالی
				آسیا
۱۰۰	۸۰	(۴)۸۷۳۰۰	۱۵۲۰۰	آسیای شرقی و جنوب شرقی
معلوم نیست	۴۹	معلوم نیست	۶۸۴	افغانستان
(۳)۸۵	۸۳	(۲)۸۹۰۹	۷۴۶۸	اندونزی
۲۴۰	معلوم نیست	۵۹۵۰	معلوم نیست	ایران
معلوم نیست	۵۱	معلوم نیست	۳۶	ایرین غربی
(۲)۶۰	۵۷	۱۴۶۳	۱۲۲۰	برمه
معلوم نیست	۱۶۲۶	معلوم نیست	۱۱۶	برنثو
« «	۵۱	« «	۳۳	بوتان
۹۵	۶۶	۹۶۱۷	۵۸۸۹	پاکستان

تولید ناخالص ملی (به میلیون دلار)		تولید ناخالص سرانه (به دلار)		ناحیه و کشور
۱۹۶۵	۱۹۵۸	۱۹۶۵	۱۹۵۸	
۱۱۳	۸۰	۳۲۴۸	۱۹۸۹	تایلند
معلوم نیست	۴۸	معلوم نیست	۲۴	تی موربرتغال
« «	۱۸۰	« «	۱۵۲	جزایر ریکو
۹۳	۱۲۱	۲۶۲۹	۲۳۱۶	جمهوری کره
۲۰۰	۱۳۳	۲۴۸۰	۱۳۱۰	چین
۵۲۹	۴۳۵	۹۸۶	۶۵۸	سنگاپور
۱۳۷	۱۲۵	۱۵۳۴	۱۱۷۷	سیلان
۲۳۷	۱۹۸	۷۶۶۰	۵۱۱۸	فیلیپین
۱۲۰	۷۵	۷۳۳	۳۸۷	کامبوج
معلوم نیست	۶۲	معلوم نیست	۱۳۷	لاتوس
۲۷۲	۲۱۴	۲۵۶۰	۱۶۲۹	مالزی
۲۰۵	۱۷۵	۱۷۲	۱۲۴	ساراواک
۲۵۹	۲۲۶	۱۳۶	۹۵	صباح
۲۸۰	۲۱۷	۲۲۵۱	۱۴۱۰	مالایا
۶۹	۵۰	۷۰۱	۴۴۶	بنال
۱۱۹	۹۷	۱۹۱۸	۱۲۵۰	ویتنام جنوبی
۹۲	۶۸	۲۴۹۹۷	۲۸۲۲۴	هندوستان
معلوم نیست	۲۵۷	معلوم نیست	۷۳۳	هنگ کنگ
« «	۲۳۰	« «	۶۶۰۰	خاورمیانه
( <sup>۲</sup> ) ۱۹۸	۱۳۷	( <sup>۲</sup> ) ۳۷۵	۲۱۶	اردن
۱/۲۰۴	۵۷۱	۳/۰۸۷	۱۰۱۴۱	(قدس اشغالی)
معلوم نیست	۱۴۴	معلوم نیست	۶۱۹	سوریه
( <sup>۲</sup> )( <sup>۲</sup> ) ۱۹۳	۲۰۹	( <sup>۲</sup> )( <sup>۲</sup> ) ۱۵۲۹	۱۳۵۹	عراق

تولید ناخالص سرانه (به دلار)		تولید ناخالص ملی (به میلیون دلار)		ناحیه و کشور
۱۹۶۵	۱۹۵۸	۱۹۶۵	۱۹۵۸	
معلوم نیست	معلوم نیست	معلوم نیست	۱۱۸۷	عربستان سعودی
۴/۵۱۰	۲/۶۱۱	۲۰۱۰۶	۵۷۷	کویت
معلوم نیست	۲۱۸	معلوم نیست	۴۳۷	لبنان
« «	۵۰	« «	۲۲۰	مسقط و عمان
« «	۶۰	« «	۲۳	یمن

\* مأخذ: *Handbook of International Trade and Development Statistics, UNCTAD: United Nations, Doc. TD/STAT, I, 1967.*

\*\* به استثنای ممالک سوسیالیست.

۱. کاملاً قابل مقایسه با ارقام سالهای دیگر نیست.

۲. برآورد سال ۱۹۶۴ است.

۳. درآمد ملی منظور شده است.

۴. برآورد سال ۱۹۶۳ است.

۵. بانضمام افریقای جنوبی.

۶. محاسبه وسیله UNCTAD و بر سبنای برآورد های مملکتی و ناحیه ای صورت گرفته است.<sup>۱</sup>

رشد و توسعه: «هدف نهایی یک اجتماع انسانی، بعنوان واحدی زنده و متشکل،

چینست؟ رشد و توسعه به معنای فلسفی و اعم آن، کلیه تلاشهایی است که هدف آن

شکوفاندن و حرکت درآوردن جمیع نیروهای خلاق مردم در جهت ایجاد و تقویت یک

اجتماع آزاد و مرفه و عادل باشد؛ به عبارت دیگر، میزان رشد و توسعه در یک کشور بخصوص،

بستگی بدان دارد که آن کشور تا چه اندازه توانسته است یا می تواند از امکانات انسانی

و طبیعی خود استفاده کند و آن را در راه تأمین سعادت و رفاه و آزادی مردم و خواسته های

معنوی و مادی آنان، بکار اندازد.»<sup>۲</sup>

لک. کلارک<sup>۳</sup> با توجه به مفهوم اقتصادی رشد، می گوید: «ترقی اقتصادی را می توان

بطور ساده، بعنوان افزایش رفاه اقتصادی تعریف کرد؛ و به نظر پل باران،<sup>۴</sup> رشد (یا توسعه)

اقتصادی را می توان افزایش محصول سرانه کالا های مادی در طول مدت زمان، تعریف کرد».

۱. نقل از: همان. ص ۱۸۸-۱۸۲.

۲. همان. ص ۱۹۴-۱۹۳.

3. Colin Clark

4. Paul A. Baran

۵. در مسائل کشورهای آسیایی و آفریقای، پیشون. ص ۱۹۹-۱۹۸.

## توسعه اقتصادی از نظر تاریخی

به نظر جامعه‌شناسان، «تا زمانی که مازاد غذایی منظمی در یک اجتماع معین بوجود نیاید، افراد فعال مجبورند تمام وقت خود را تماماً صرف بدست آوردن خوراک کنند و در نتیجه به کارهای دیگری که لازمه تشکیل یک اجتماع واقعی است نمی‌رسند؛ ولی با پیدایش مازاد کشاورزی، تقسیم کار بوجود می‌آید و از آن راه، اجتماع شکل می‌گیرد و حرفه‌های گوناگون و طبقات اجتماعی و سرازشهری و عوامل دیگر تشکیل دهنده تمدن منجمله تشکیلات مملکتی و دولتی، پدیدار می‌شود.

تاریخ نشان می‌دهد که اساس اقتصادی تمدنهای بزرگ جهان را پیدایش و توسعه مازاد کشاورزی تشکیل داده است، و این مازاد در بیشتر موارد تقریباً بیست درصد محصول کل کشاورزی بوده است. برای نمونه، در امپراتوری بیزانس، مصر مجبور بود  $1/5$  درصد محصول کشاورزی خود را به بیزانس واگذار کند و در حدود ده درصد بقیه را برای توسعه اقتصادی و اجتماعی خود در محل بکاربرد.

وقتی که صنایع و پیشرفتهای مختلف فنی توسعه می‌یابد، مازاد اقتصادی دیگر بالطبع منحصر به مازاد غذایی یا کشاورزی نمی‌شود و بصورت یک تراکم تولیدی درمی‌آید؛ و هرچند بر میزان این تراکم تولیدی و تنوع این مازاد افزوده می‌شود، آهنگ توسعه اقتصادی نیز با سرعت بیشتر بالا می‌رود.

هرچند مازاد اقتصادی در شرایط فعلی جهان، مفهومی وسیع و متنوع دارد و پهنه آن از هرجهت از حدود مازاد کشاورزی تجاوز می‌کند، معهداً در کشورهای در راه رشد، مازاد اقتصادی، هنوز بستگی نزدیکی به میزان توسعه مازاد کشاورزی دارد. مطالعه این کشورها نشان می‌دهد که رشد کند مازاد کشاورزی، در اغلب موارد، مانع جدی در راه تسریع رشد اقتصادی است. بطور نمونه، همین مانع باعث شد که برنامه پنجساله هندوستان با اشکالات جدی، از جمله کسر توازن تجارتي و افزایش بهای کشاورزی، مواجه گردید و بالنتیجه خود مانعی در راه اجرای برنامه‌های صنعتی آن کشور شد. همچنین، در ابتدای سیاست صنعتی کردن اتحاد جماهیر شوروی، تا موقعی که مازاد کشاورزی به حد کفایت نرسیده بود و وسایل باصطلاح بنیادی برای وادار کردن رروستاییان به تحویل مازاد خود بکار نرفته بود، اجرای برنامه‌های پنجساله با مشکلات اساسی روبرو می‌شد. از این رو، براحتی می‌توان گفت که بین رشد مازاد کشاورزی و توسعه صنعتی رابطه‌ای مسلم موجود است، ولی پیدایش مازاد کشاورزی شرط کافی برای توسعه صنعتی نیست. برای اینکه توسعه صنعتی بوجود آید، باید شرایط گوناگون دیگری از قبیل تغییرات معین اجتماعی و فنی و غیره فراهم گردد. بعنوان مثال، در کشوری که قدرت طبقات حاکم اساساً بر پایه‌های مازاد کشاورزی استوار است، این طبقات اصولاً در زمینه‌های غیر کشاورزی سرمایه‌گذاری نمی‌کنند و حتی با این قبیل سرمایه‌گذاریها مخالفت می‌ورزند. بهمین مناسبت، ساختمان اهرام و قصرهای باستانی و کلیساها و مساجد و کاتدرالها و سرمایه‌گذاریهای تجملی دیگر سبب شد که بسیاری از تمدنها، طی قرون متمادی، بر پایه‌های کشاورزی و با سرعتی ناچیز رشد کردند و پا به مرحله صنعتی نگذاشتند.

از طرف دیگر، ممکن است موانع مختلف دیگری پیدا شود که مانع از تبدیل مازاد

کشاورزی به یک نیروی محرک توسعه اقتصادی و صنعتی گردد. بسیاری از کشورهای فقیر که مجبورند مازاد کشاورزی خود را برای بدست آوردن مواد مورد احتیاج به قیمت ارزان به کشورهای صنعتی پیشرفته بفروشند، خواه ناخواه، در موقعی قرار می‌گیرند که صنعتی شدن اقتصاد آنان میسر نمی‌گردد.

در کشورهای در راه رشد، از یک سو قسمت اعظم قوای طبیعی و انسانی، بعلل بی‌شمار، خارج از قلمرو تولیدی قرار گرفته است و از سوی دیگر، فقدان تشکیلات سیاسی و اداری و اجتماعی مناسب، مانع از آن می‌شود که حتی از آن نیروهایی هم که در گردش جاری تولیدی قرار دارند استفاده و بهره‌برداری صحیح شود. در نتیجه، در حالی که مازاد اقتصادی بالقوه این اجتماعات می‌تواند با سرعتی بی‌سابقه راه را برای ترقی برق‌آسای آنان فراهم سازد و حمله همه‌جانبه علیه عقب‌افتادگی را در جبهه‌های گوناگون بسامان برساند، مازاد اقتصادی بالفعل این اجتماعات، بالنسبه، بسیار ناچیز است و حتی بجزمت، جوابگوی ازدیاد نفوس آنان می‌شود.

علل و فاصله بین مازاد اقتصادی بالقوه و مازاد اقتصادی بالفعل را می‌توان در چهار قسمت طبقه‌بندی کرد:

الف) مصرف اضافی و بیهوده: در بسیاری از اجتماعات جهان معاصر، مقادیر معتدایی از دسترنج اجتماعی از راه مصرفهای اضافی و بیهوده و تجملی تلف می‌شود و بهدر می‌رود. در شهر نیویورک، تنها با آنچه مردم روزانه در صندوقهای زیاده می‌ریزند، می‌توان تمامی اهالی یک شهر دومیلونی را در یک کشور فقیر سیر کرد. در کشورهای در راه رشد نیز مصرف اضافی نظیر اتومبیلهای لوکس کالاهای ساخت خارج، اسباب و اثاثه مجلل، ضربه‌ای جدی به تشکیل مازاد اقتصادی بیشتر وارد می‌آورد.

ب) وجود کارگران و کارمندان غیرتولیدی: غرض از کار غیرتولیدی، هرنوع کاری است که بخاطر محصول، کالاها و خدماتی انجام می‌شود که تولیدشان منحصراً بستگی به شرایط و روابط مستقر موجود در یک اجتماع ناسالم دارد و یک اجتماع بارور و مترقی را نیازی بدان نیست. برای نمونه؛ در حال حاضر، میلیونها کارگر در کشورهای جهان به کار تولید اسلحه و مهمات نظامی تخریبی می‌پردازند یا محصولات تجملی گرانیقیمت و یا کالاهایی می‌سازند که صرفاً جنبه تفریحی دارد. علاوه بر این، در بسیاری از کشورها، در اثر غیرمنطقی بودن یا هرج‌وسرج تولید، مقادیر معتدایی از نیروهای انسانی و طبیعی که می‌تواند در ایجاد ثروت و نعمت نقش مؤثری داشته باشد بهدر می‌رود.

ج) خسارت ناشی از بیکاری علنی و بیکاری پنهانی: بیکاری و کم کاری، چه علنی و چه پنهانی، در شمار موانع جدی است که در راه استفاده صحیح از اسکانات تولیدی اجتماعات آسیایی و آفریقایی قرار می‌گیرد. تا موقعی که تشکیلات صحیح و پایداری برای رفع آن و استفاده کامل از قوای انسانی موجود، پیدا نشود، توسعه اقتصادی چنانکه باید عملی نخواهد شد.<sup>۱</sup>

حل مشکلات سابق الذکر تنها از یک حکومت ملی دلسوز ساخته است «حکومتی که خود مظهر احتیاجات واقعی مردم باشد؛ از میان مردم برخاسته باشد و در میان مردم زندگی کند و رابطه دائمی و ناگسستی و زنده‌ای با طبقات فعال جامعه داشته باشد. تنها چنین دستگاه یا حکومتی ملی است که می‌تواند یک شالوده جدید و انقلابی برای تأمین هدفهای رشد و توسعه بوجود آورد.»<sup>۱</sup>

متأسفانه در حالی که سرمایه‌داری اروپای غربی از یک طرف در ایجاد نظام مترقی در ممالک در حال رشد مؤثر واقع شده است «از طرف دیگر، با نیرویی بیشتر، از بارور شدن بسیاری از عوامل مؤثر آن جلوگیری نمود؛ در این زمینه، مهمترین ضربه‌ای که خارجیان به اقتصاد کشورهای ضعیف وارد آوردند، همان بود که قسمت سعتنهایی از مازاد اقتصادی ضعیف آنان را بغارت بردند و بدین ترتیب، رشد اقتصادی آنان را در نطفه عظیم ساختند. در عین حال، صنایع متزلزل و بیجان جدید آنان را در معرض رقابت شدید قرار دادند و بدین شکل مانع صنعتی شدن کشورهای جهان سوم شدند و بیشتر از همه، بخاطر حفظ نظام موجود و تأمین ثبات لازم برای موفقیت برنامه‌های خود، با تمام قوا از حکومت‌های پوشالی که دیگر بهیچوجه مدافع منافع واقعی مردم نبودند دفاع کردند و در هر جا که منافعشان اقتضا نمود دست‌نشانندگان خود را بنحوی بر مردم بومی تحمیل ساختند و بکمک آنان، صنایع قدیمی و طرق معیشت کهن آنان را منهدم ساخته مانع از تشکیل صنایع جدید شدند.»<sup>۲</sup>

یکی دیگر از عواملی که مانع از رشد اقتصادی و اجتماعی در جهان سوم است، عدم استفاده کافی از منابع انسانی است. در این کشورها عده‌ای که می‌توانند منشاء فعالیتهای تولیدی باشند، در عمل، هیچ عمل مفیدی انجام نمی‌دهند و سربار جامعه‌اند.

«هرز رفتن منابع انسانی، خود غالباً معلول شالوده‌های اجتماعی عقب‌افتاده و اوضاع کشاورزی و حکومت‌های فاسد و فاضله طبقاتی شدید و جهل و بیسوادی و وضع نامطلوب بهداشتی و غیره است.»<sup>۳</sup>

علاوه بر این، کم‌کاری و بیکاری آشکار یا پنهان، سد بزرگی در راه رشد اقتصادی و اجتماعی است. ل. لوکین در مقاله‌ای، آماری را ذکر می‌کند که طبق آن، در کشورهای در حال رشد، سالیانه معادل ۷ الی ۱۰ میلیارد دلار از نیروی تولید بالقوه این کشورها در اثر بیکاری و کم‌کاری و در نتیجه عدم استفاده از نیروهای انسانی و طبیعی، از بین می‌رود؛ و این مبلغ معادل ۶ الی ۸ درصد درآمد فعلی کلیه آنها و در عین حال ۱۲ الی ۱۴ برابر جمع کل کمک‌های مالی است که در حال حاضر، از طرف کشورهای پیشرفته، به جهان سوم می‌شود.<sup>۴</sup>

آرتور لوئیس\* رشد را نتیجه سعی و تلاش انسان می‌داند و می‌گوید: «طبیعت، لطف خاصی به بشر ندارد و اگر به حال خودش گذاشته شود، همه‌جا را پر از علفهای هرز و سیل و

۱. همان، ص ۲۲۵.

۲. همان، ص ۲۳۶.

۳. همان، ص ۲۵۴-۲۵۳.

۴. همان، ص ۲۵۵.



بیماری و مصیبت‌های دیگر خواهد کرد؛ و تنها انسان است که می‌تواند بکمک فکر و عمل خود، کاد آن را خنثی کند.<sup>۱</sup>

به این ترتیب می‌توان گفت که غیر از عوامل سابق الذکر، «جهل و بیسوادی، عدم تحرک اجتماعی، وضع نامطلوب بهداشتی، فستار فقر و گرسنگی، فاصله‌ای که مردم را از حکومتها جدا می‌کند و آنان را تماشاگران صحنه‌ای می‌سازد که در آن هیچگونه نقشی برای آنان پیش‌بینی نشده است، همه سهم خود، ایمان انسان عقب‌افتاده را به نیروی خود ضعیف می‌کند، و اراده او را در مبارزه بخاطر نظامی متحرکتر و عادلانه مخدوش می‌سازد.»<sup>۲</sup>

در کشورهای جهان سوم، «نه تنها میزان بهره‌برداری کشاورز از زمین بسیار محدود است بلکه همین محصول نیز در بیشتر موارد، بین مالک و خوش‌نشین و مباشر و بازرگانان و دولت و مأموران تقسیم می‌شود، بدین شکل، محصول کار اکثریت مردم نه کوچکترین اثری در بهبود وضع زندگی آنان دارد و نه به سرمایه تولیدی یا مازاد اقتصادی تبدیل می‌شود.»<sup>۳</sup>

«گرفتاری واقعی کشورهای در راه رشد، حقیقتاً کمبود سرمایه نیست بلکه آن است که قسمت سهمی از مازاد اقتصادی فعلی آنان حیف و میل می‌شود و در فعالیتهای تولیدی بکار نمی‌رود. دولت‌ها و دستگاه‌های حکومتی بجای این که بیت‌المال مردم را حفظ کنند، متأسفانه بعناوین مختلف و بدون توجه به منافع واقعی آنان، از مازاد اقتصادی برداشتهایی می‌کنند که گاه جنبه غارت محصول ملی را به خود می‌گیرد. تشکیلات اداری سنگین و بی‌تناسب که غالباً بیهوده یا مزاحم مردمند، مصارف تجملی و خاصه خرجیهای دستجات و طبقاتی که ادارات و تشکیلات دولتی را وسیله تأمین منافع شخصی خود قرار می‌دهند، فساد مأمورین دولتی و انواع مخارج بیهوده‌ای که از طرف حکومت‌های ناصالح می‌شود، به وخامت این وضع می‌افزاید و خونی را که یگانه وسیله رشد و نمو این اجتماعات است زالووار می‌مکد و از میان می‌برد.»<sup>۴</sup>

معمولاً در کشورهای جهان سوم، زبانداران، ملی و محصول اراده و انتخاب مردم نیستند بلکه زیر نفوذ قدرتهای بزرگ جهانی قرار دارند «متلاشی شدن سیستم استعماری، متأسفانه نه تنها به مداخله علنی کشورهای بزرگ در امور داخلی مالک ضعیف‌خاتمه نداد بلکه بدان اشکال ظریفتری بخشید. در محافل حاکمه کشورهای بزرگ، این تصور هنوز به قوت خود باقی است که آنان دنیا را بعنوان صحنه شطرنج متعلق به خود تلقی می‌کنند که در آن دیگران مهره‌هایی بیش نیستند و کشورهای ضعیف و فقیر هم‌الا پیاده‌های این صحنه شطرنجند.»<sup>۵</sup>

براساس این اندیشه استعماری، قدرتهای بزرگ جهانی به خود اجازه می‌دهند که طبقات حاکمه کشورهای در حال رشد را در مدار فعالیتهای سیاسی خود قرار دهند، و

۱. مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی، پیشین، ص ۲۵۶.

۲. همان، ص ۲۵۷.

۳. همان، ص ۲۵۸.

۴. همان، ص ۲۶۲-۲۶۰ (با اختصار).

۵. همان، ص ۲۷۲.

در صورتی که آنان را مطیع و فرمانبردار دیدند، از آنها حمایت کنند، و در غیاب صورت، مبارزه با آنان برخیزند. مبارزه با حکومت‌های ملی جهان سوم یا از راه سیاسی و بکمک پول و زور و اسلحه صورت می‌گیرد و یا از راه اقتصادی و نرسانیدن مواد غذایی و دیگر ضروریات زندگی روزمره انجام می‌گیرد. «هر باز که ممالک جهان سوم دست به اقدامات تند اصلاحی از قبیل ملی کردن صنایع، محدود ساختن منافع خارجی، جلوگیری از صدور سرمایه‌های خارجی و غیره زده‌اند، با فشارهای اقتصادی روبرو شده‌اند. شدت فشارهای خارجی غالباً رابطه مستقیمی با نوع و میزان خطری دارد که آن اقدامات برای منافع خارجی بوجود آورده است.»<sup>۱</sup>

### نتایج انحطاط اقتصادی

«وقتی کشوری در شرایط عقب‌افتادگی و فقر زندگی می‌کند، بعلا گوناگون، سطح تولیدی آن پایین و قدرت بهره‌وری اش محدود است. در نتیجه، درآمد واقعی مردم کم می‌شود؛ و چون درآمد مردم محدود است، طبعاً قوه خرید آنان نقصان می‌یابد و اسکانات پس‌اندازشان نیز محدود می‌شود و سرمایه‌ای برای سرمایه‌گذاری باقی نمی‌ماند؛ در نتیجه، محصول اجتماعی کم است و تراکم سرمایه امکان پذیر نیست؛ و چون محصول اجتماعی محدود است و آنچه هم که بدست می‌آید از راه حیف و میل و مصرف‌های تجملی و بیهوده از بین می‌رود، وضع عقب‌افتادگی ادامه می‌یابد و بازار در حالتی می‌ماند که بهیچوجه مشوق رشد و توسعه اقتصادی نیست. به این ترتیب، فقر سولد فقر می‌شود.»<sup>۲</sup>

برای پایان دادن به این وضع، باید مبانی و شالوده‌های اجتماعی و اقتصادی پوسیده و موروثی، جای خود را به شالوده‌های نو و متناسب با مقتضیات رشد و توسعه بدهد. مبارزه با موانع خارجی و بین‌المللی از راه استفاده صحیح از کلیه اسکاناتی که جهان چند قطبی کنونی و روابط بین‌المللی بوجود آورده است آسانتر می‌شود. راه سریع و عملی برای توسعه صنایع و بهبود وضع کشاورزی و افزایش و استفاده صحیح از مازاد اقتصادی هموار می‌گردد و از حیف و میل محصول ملی و منابع انسانی بنحوی مؤثر کاسته می‌شود. نباید فراموش کرد که شکاف موجود بین کشورهای پیشرفته و ممالک در حال توسعه، روز بروز عمیقتر می‌شود؛ در نتیجه، مردم جهان سوم تنها روزی می‌توانند امید جبران کردن عقب‌افتادگی خود را در سر ببروراندند که آهنگ توسعه آنان بمراتب سریعتر از کشورهای صنعتی فعلی باشد. اگر درجه رشد سرانه این کشورها بطور نمونه یکی باشد، آنان باید لااقل در ابتدا ۷ الی ۱۳ و ۱۶ درصد پیش بروند و گرنه همواره عقب‌می‌مانند. و تجربه نشان داده است که تا استخوانبندیهای اقتصادی و اجتماعی کهنه در هم نشکند و شالوده‌های مناسبی جایگزین آن نگردد که بتواند حداکثر استفاده‌را از منابع انسانی و اسکانات تشکیلاتی و اقتصادی امکان پذیر سازد، رسیدن به چنین آهنگهای سریع رشد عملی نیست. مبارزه با موانع موجود در رقابت شالوده‌های موجود، می‌تواند احياناً اندکی به درجه سرعت رشد بیفزاید؛ ولی تا آن شالوده‌ها باقی است این

۱. همان، ص ۲۷۳.

۲. همان، ص ۲۸۲.

سرعت در هیچ موردی، نمی‌تواند (در طول مدت) جویگویی احتیاجات فوق‌العاده زیاد رشد سریع اقتصادی گردد.

۱.۱. پاپانیکولاو<sup>۱</sup>، اقتصاددان یونانی، حساب کرده است که اگر درآمد متوسط سرانه افراد کشوری که در حال حاضر ۲۵۰ دلار در سال است، به آهنگ  $\frac{۲}{۷۳}$  درصد در سال افزایش یابد و درآمد متوسط سرانه فعلی آمریکا هم در ظرف همان مدت بطور متوسط دو درصد در سال اضافه شود، لاقلاً ۲۵۲ سال لازم است تا درآمد سرانه آنان بایکدیگر مساوی شود.<sup>۲</sup>

در سی‌ونهمین اجلاس شورای اقتصادی و اجتماعی جهان، مجیدرهنما به مشکلات داخلی و بین‌المللی کشورهای در حال رشد اشاره می‌کند و یادآوری می‌کند که اینگونه کشورها در سطح ملی ناگزیرند که شالوده‌های ملوک‌الطوایفی و نیمه ملوک‌الطوایفی مستقر را دگرگون سازند و آنها را با مقتضیات رشد و توسعه آزاد و سریع هماهنگ نمایند؛ اما در سطح بین‌المللی، این اقوام با سوانح شالوده‌ای گوناگون روبرو هستند. در پایان قرن نوزدهم، رومن رولان می‌گفت: «تنها عمل قهرمانی آن است که دنیا را چنانکه هست ببینیم و دوست بداریم.» بجای این عمل قهرمانی، بجای این واقع‌بینی سیاسی که اقوام جهان سوم حقاً از کشورهای کامروا انتظار دارند، ما تاکنون از این کشورها چه مددی دیده‌ایم و ارمغانی که همواره به ما ارزانی داشته‌اند چیست؟ پاسخ چنین است: سیلی از اندرز و انبوهی از مشاوران گوناگون، تا راه و رسم جلب کمک خارجی و بکار بردن آن «در جهت تأمین منافع ملی» را به ما بیاموزند. نتیجه چنین وضعی، این است که دبیرکل ناگزیر چنین اعتراف می‌کند: میزان رشد اقتصادی فقیرترین کشورها همواره از همه کندتر بوده است. یا بگوید که درآمدسرانه مردم کشورهای درحال توسعه، حتی در شرایط بسیار مساعد، حداکثر ۰ دلار در سال افزایش خواهد یافت؛ و یا این که در فاصله سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۲، تنها سود وامهای خارجی این کشورها به چهاربرابر افزایش یافته است؛ و سرانجام بگوید: همچنانکه دهه توسعه را پشتسر می‌گذاریم، می‌بینیم که اثرات برخورد همه این نیروهای متحرک که در جهت تغییرات انفجارآمیز براه افتاده، آن بوده است که مشکلات آنان را پیچیده‌تر و دورنمای زندگیشان را باز هم ترسناکتر سازد.<sup>۳</sup>

عوامل و شرایط رشد: «افزایش محصول ملی به عوامل و شرایط مختلف بستگی دارد: نخست شرایط اقلیمی و حاصلخیزی زمینهاست، و نیز وجود منابع ثروت زیرزمینی و منابع نیرو و امکان ایجاد خطوط مواصلاتی. پس از آن، کفایت و لیاقت مردمی است که در یک سرزمین زندگی می‌کنند. به مدد علوم و فنون جدید، می‌توان از طبیعت با کامیابی بهره‌برداری کرد و به نتایج شگفت‌انگیز رسید. اما کاربرد علوم و فنون جدید آسان نیست؛ نیاز به دانشمندان کارآمد دارد که به‌رسموز علوم آشنا باشند؛ مهندسان قابل می‌خواهد که وسایل و

1. E. E. Papanicolaov.

۲. مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی، پیشین. ص ۲۶۴.

۳. دکه همان. ص ۲۹۷-۲۹۳ (به متناوب و اختصار).

تجهیزات فنی را بسازند و بکارگیرند؛ کارگران لایق لازم است که عملیات اجرایی را بنحو شایسته به انجام رسانند؛ دستگاههای اداری صالح و مدیر ضروری است تا همه این امور را تحت نظم مدیریتی مطلوب درآورند و به حد متعادل کارآیی برسانند.

در زمان طولانی، رشد محصول ملی منوط بردانش و کارآئی انسانهاست که باید آموزش لازم را در سطوح و مراحل مختلف و در حین خدمت فراگیرند. بالاخره، باید گفت که رشد محصول ملی بستگی به اهمیت و میزان سرمایه گذاریها دارد. هرچه محصول ملی بیشتر باشد، به امکانات سرمایه گذاری افزوده می شود؛ چرا که به نسبت، پس انداز آسانتر است.

پس می توان، ثروتهای طبیعی، کفایت انسانها و امکانات مالی را عوامل و شرایط رشد دانست. اگر یکی از این عوامل نباشد یا کم باشد، تأثیر عوامل دیگر با دشواری رویرو می شود.

معمولاً هنگامیکه محصول ملی در حال افزایش باشد، جمعیت فعال شاغل در بخش کشاورزی تقلیل می یابد، حال آنکه جمعیت فعال شاغل در صنایع و مخصوصاً خدمات روبفزونی می نهد. در این وضع، سهم کالاهای سرمایه داری، در مجموع محصولات ملی، بیشتر و نحوه تولید کالاهای مصرفی پیچیده تر می شود.<sup>۱</sup>

توسعه کشورهای تهری دست: «تحقق رشد سریع محصول سرانه در کشورهای تهری دست، غالباً خالی از اشکال نیست. در بیشتر این کشورها تعداد نفوس با سرعت افزایش می یابد؛ چرا که در شرایط درمان و مبارزه با مرگ و میر بهبود حاصل شده است بدون آنکه قعداد مولد تحت نظم دآ آمده باشد. در غالب این کشورها، کفایت فنی و صلاحیت اداری باندازی کافی نیست که جوابگوی مسائل عظیم ناشی از بسط و توسعه و قادر به حل و فصل رضایت بخش آنها باشد. اتخاذ و اجرای یک سیاست توسعه اقتصادی آسان نیست. چرا که نمی توان و نباید بی چون و چرا از روشهای بکار رفته در کشورهای ثروتمند و صنعتی استفاده و تقلید کرد و باید راهلهای خاص واصل یافت.»<sup>۲</sup>

نیازمندیهای یک انسان: «من معتقد به زندگی مادی هستم و تمام مزایای زندگی مادی سالم را خواهانم؛ غذای خوب، خانه های سالم، کفش، آب لوله کشی، فاضل آب، آب گرم، حمام، روشنایی برق، اتومبیل، راه خوب، خیابانهای روشن، تعطیلات طولانی دور از محل کار، فکرهای جدید، اسبهای تندرو، صحبت هوشمندانه، تئاتر، اپرا، ارکستر و نوازندگان. من معتقد به تأمین چنین چیزهایی برای همه کس هستم. کسی که بدون شناختن آنها بمیرد. ممکن است مانند انسان مقدس دوست داشتنی یا مانند یک شاعر سستغنی باشد... —فرانسیس هاکت، ایرلند.»<sup>۳</sup>

«یکی از مهم ترین مسائل جهانی در ربع قرن آینده، مسأله کشورهای توسعه نیافته است. در حال حاضر در روی کره زمین ۳ بیلیون نفر زندگی می کنند که دوسوم آن گرسنه

۱. اصول علم اقتصاد، پیشین. ص ۲۶۴-۲۶۲ (به اختصار).

۲. همان. ص ۲۶۶-۲۶۴ (به اختصار).

۳. Francis Hackett, Ireland, به نقل از: اقتصاد، پیشین. ص ۱۲، ص ۴۸۹.

هستند. وجدان به ما حکم می‌کند که در این راه به آنها کمک کنیم. بعلاوه، تاریخ می‌آموزد که بشر حاضر نیست با آراش، گرسنگی بکشد. کمتر از یک‌ششم جمعیت جهان در کشورهای پیشرفته، دوسوم دیگر در کشورهای توسعه نیافته بسر می‌برند.

«برای روشن ساختن فرق میان اقتصادهای پیشرفته و توسعه نیافته، فرض کنیم که شما مردی ۲۱ ساله در یکی از کشورهای توسعه نیافته هستید. شما فقیرید؛ حتی با در نظر گرفتن کالاهایی که برای مصرف شخصی تولید می‌کنید با حساب سخاوتمندانه، معدل درآمد سالانه شما کمتر از صد دلار است؛ حال آنکه درآمد سالانه سرانه فردی نظیر شما در آمریکا ۲۵۰۰ دلار می‌باشد. احتمال طول عمر برای شما نصف افراد ممالک پیشرفته است. دوتا سه نفر از برادران و یا خواهران شما قبل از سن بلوغ مرده‌اند. شما باید بایک بیستم قدرت مکانیکی اسب‌بخار، که مردم کشورهای ثروتمند در اختیار دارند، کار کنید. مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین ۷۰ درصد جمعیت دنیا هستند ولی فقط ۲۰ درصد درآمد جهانی را بین خود توزیع می‌کنند، در حالی که کشورهای متحد آمریکا ۶ درصد جمعیت جهان را دارد و از ۳۸ درصد درآمد جهان متمتع می‌شود، و اروپا ۲۳ درصد جمعیت جهان را دارد و از ۳۶ درصد درآمد جهان متمتع می‌شود. اختلاف درآمد بین کشورهای پیشرفته روز بروز کمتر می‌شود، ولی تفاوت بین کشورهای پیشرفته و توسعه نیافته افزایش می‌یابد. از سال ۱۹۳۸ تا کنون، کانادا، آمریکا و اروپای غربی تولید سرانه خود را ۷۰ درصد بالا برده‌اند. بسیاری از متخصصان عقیده دارند که سطح زندگی در هند و اندونزی و غیره در همین مدت تنزل نشان می‌دهد.»<sup>۱</sup>

«ویلیام، داگلاس، قاضی دیوان کشور آمریکا، در کتاب سرزمینهای بیگانه و مردم دوست، گزارش می‌دهد که از مدیران نا اقیانوس کبیر، این صدا شنیده می‌شود: «ما بهداشت بهتر، اصلاحات ارضی، تجزیه مالکیت‌های زراعی و روشهای بهتر زراعت می‌خواهیم. ما خواهان صنعتی شدن هستیم، و حقوق سیاسی فردی خود را مطالبه می‌کنیم.» مردم می‌خواهند که کشورشان قوی و محترم باشد. یک نفر پاکستانی هدف کشور خود را آزادی از تحقیر توصیف کرده است.

صرف نظر از نوع پروری و دلایل سیاسی، کشورهای پیشرفته از توسعه اقتصادی کشورهای عقب افتاده، بمناسبت ایجاد بازارهایی برای تجارت بین‌المللی، نفع مادی می‌برند. وقتی درآمد ملی کشورها زیاد شود، کالاهای بیشتری را از کشورهای پیشرفته وارد می‌کنند. کشورهای سرمایه‌داری ثروتمند همیشه در داخل دچار بحران ذخیره بیش از اندازه هستند. برای بالا نگاه داشتن منفعت و جلوگیری از بحران و رکود که شدت آن روز بروز بیشتر می‌شود، باید کالای زیاد، در بازارهای خارج بفروشند به این ترتیب، فقط به دلیل خودخواهی است که با توسعه اقتصادی کشورهای عقب مانده با نظر مساعد می‌نگرند.»<sup>۲</sup>

به قول شادروان دکتر سوسی عمید: «.. در جهانی که بسر می‌بریم کشور ما، با وجود فصولی درخشان در تمدن گذشته‌اش، در گروه کشورهای کم‌رشد قرار دارد. باید بر این عقب-

۱. همان، ص ۴۹۳-۴۸۹ (به متناوب و اختصار).

۲. همان، ص ۴۹۷-۴۹۵ (به اختصار).

ماندگي اقتصادي، و فني و اجتماعي چيره شده، و براي چيرگي، بايد راه كوشش را شناخت. تنها پرتو آگاهي و معرفت مي تواند اين راه را بنمايد. به گفته فلاسفه رواقي، آگاهي و دانائي خود، سرچشمه رنج است و آنكه بردانش خود مي افزايد رنج خود را افزون مي كند؛ براسني هم همين است. آگاهي براي حقيقت كه در عصر پيشرفت حيرت انگيز فنون، بيش از نيمي از جمعيت كره خاكي ما، دستخوش مصائب بيكاري، گرسنگي و عدم تأمين و عدم اطمينان برآينده است رنج آور است. شناختن اين، واقعيت كه از ميان برداشتي موانع راه پيشرفت اقتصادي و معاش اجتماعي مردم سرزمين ما صعب است و دشوار، رنج آور است؛ اما همين دانش رنج افزا، مي تواند راههاي عليه مصائب دوران و جامعه ما بنمايد و سرانجام از رنجه و آلام بكاهد.<sup>۱</sup>

به نظر دكتر حسين پيرنيا، نظام اقتصادي بهترين مابين هويت اجتماعي يك جامعه است. وضع كار و كسب، دارايي و درآمد، رفاه و آسايش، اسكانات تربيت اولاد، شكل كشاورزي و صنعت و تجارت و بانكداري، وضع بازار، روابط بازرگاني و داد و ستد، حقوق خصوصي، روابط افراد با حكومت، سازمان حكومت، حدود اختيارات و اقتدار حكومت، تأمين اقتصادي و اجتماعي انسان، قدرت اقتصادي جامعه و موقعيت بين المللي كشور، نتيجه نظام اقتصادي و ناشي از آن است.<sup>۲</sup>

حمام ~ ۳۶۸

آقا محمدخان قاجار ۱۸۷، ۲۳۸، ۳۵۱، ۳۵۵

۴۳۴، ۴۸۹، ۵۴۲، ۷۴۸

آق قویونلو ۱۰، ۴۶۹، ۵۷۸

آگاهی، عباس ۳۴۲، ۵۱۹

آل بویه ۸۷، ۹۴، ۲۹۱، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۹۴

۵۴۷، ۴۶۷، ۵۴۹

عصر درخشان ~ ۹۴

آل سامان ۲۶۶

اسرای ~ ۲۶۶

آل مرزبان ۵۷۲

خاندان ~ ۵۷۲

آل مظفر ۱۳۶، ۳۴۲، ۴۲۶

آسد [شهر] ۲۹۸

آسل ۲۸۵، ۳۸۷، ۵۵۳

نظر بقوسی درباره ~ ۳۸۸

وصفی از ~ ۲۸۵

اوکتای ۳۲۱

آیتی، محمد ابراهیم ۲۵۳

آینده علم ۷۸۹

آییک، بهاءالدین ۵۷۷

آیین شاه طهماسب صفوی ۵۷۸

آیین شهرداری ۲۷۹، ۳۱۵، ۴۶۱، ۴۹۶

آب انبارهای حاشیه کویر ۴۰۶

آتلانتید ۶

آدم ~ ۶

آثار البلاد ۲۶۷، ۲۹۳، ۴۹۱

آثار المعجم ۵۰۶

آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز ۱۶۸،

۲۷۳، ۳۳۹، ۳۴۰، ۴۰۷، ۴۳۳

آخرین روزهای لطفعلی خان زند ۲۹۱

آدمیت، فریدون ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۵

۷۰۳، ۷۰۲

آذربایجان ۹۰، ۱۷۴، ۲۶۵، ۲۷۴، ۴۳۹

۶۴۴

گرانی و تحطی در ~ ۴۳۹

آذرشاسلو ۴۳۲

آذری، علی ۳۷۱

آرام، احمد ۴

آرژانتین ۳۳۵، ۸۳۶

آرنووا، م. ۱۷۳

آرین پور، یحیی ۸۶

آزوف ۱۴۸

آستین، م. ۱۱۲

آسیای هفت سنگ ۶۴، ۴۳۴

آشنایی با علم اقتصاد ۴۵۰

آغاز عصر خرد ۳۴۴، ۵۶۷

آققلیخان ۳۶۸

ابن خلدون، عبدالرحمن ۸۳، ۲۵۷، ۲۵۸  
 ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۴۲۴، ۶۴۲، ۶۷۱  
 ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۷۸  
 آراء اقتصادی ~ ۶۷۱  
 روش تاریخ نگاری ~ ۴۲۴  
 سیر فکری ~ ۶۷۹  
 فعالیت‌های گوناگون اقتصادی به نظر ~ ۶۷۷  
 نظر ~ دربارهٔ جامعه ۲۵۸  
 نظر ~ در پیرامون بازرگانی ۶۷۱  
 ابن خلف تبریزی، محمدحسین ۵۱۶  
 ابن رسته ۲۵۳، ۲۷۱، ۵۳۰، ۵۵۲  
 ابن سینا ۶۶۰، ۷۶۵  
 ابن شبروط یهودی ۴۵۹  
 ابن فضلان ۱۱۰  
 ابن فقیه همدانی ۱۱۲، ۲۵۳، ۳۹۴، ۵۳۰  
 ابن کهلان ۹۴  
 ابن مسکویه ۶۶۰  
 ابن مقلد ۳۲۳  
 ابن مهدی ۵۷۲  
 ابن هشام ۵۱۴  
 ابن یعین ۵۷۶، ۵۷۰، ۶۵۰  
 ابوالحسن محمد بن حسن ماه ۵۷۳  
 ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفاذقانی ۴۱۹، ۴۲۰  
 ابوالعلاء معری ۵۰۰  
 ابوالفداء ۳۸۶  
 نظر ~ دربارهٔ لاهیجان ۳۸۶  
 ابوالفرج فرجد ۴۲۲  
 ابوالفرج یعقوب ابن یوسف بن کلس ۴۵۹  
 ابوبکر ۶۷، ۶۹  
 ابوتراب نوری (نظم الدوله) ۲۹۵  
 ابوجعفر منصور ۲۵۲  
 ابوحنیفه ۵۹  
 ابودلف ۳۸۸، ۳۸۹  
 ابودلف عباسی ۲۹۴

آیین و سرگذشت آن ۵۱۷  
 اباذرغفاری ۶۴، ۶۷  
 اباقاخان ۱۴۱  
 مرگ ~ ۱۴۱  
 اباهریره ۶۶  
 ابراهیم خان ظهیرالدوله ۵۰۰  
 حمام ~ ۵۰۰  
 ابراهیم میرزا ۴۳۸  
 مرگ ~ ۴۳۸  
 ابروکس ۶  
 قبیله ~ ۶  
 ابن آبان ۹۴  
 ابن ابراهیم ۲۶۴  
 ابن اثیر ۱۱۴، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۹۶  
 ابن اخوه ۲۷۹، ۴۹۶  
 ابن الفقیه ~ ابن فقیه همدانی  
 ابن بزاز ۵۷۹  
 ابن بطریق ۶۴۰  
 ابن بطوطه ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۹۱، ۳۲۱، ۵۰۰  
 ۵۰۱، ۵۲۴، ۵۳۸، ۵۴۵، ۵۶۵  
 ابن بی بی ۵۷۰  
 ابن جبیر ۳۰۱  
 ابن جوزی ۴۱۷، ۴۲۱  
 ابن حوقل ۸۷، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۲۵۱  
 ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۹  
 ۲۷۸، ۳۰۰، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶  
 ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۹، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۵۲  
 ۵۵۳، ۵۷۳، ۶۵۱، ۷۶۱  
 نظر ~ دربارهٔ خاندان آل سرزبان ۵۷۲  
 نظر ~ دربارهٔ سعدن فارس ۳۸۵  
 نظر ~ دربارهٔ یزد ۳۸۴  
 ابن خردادبه ۱۱۲، ۲۵۳، ۵۰۳، ۵۵۴  
 نظر ~ دربارهٔ هرات ۲۷۱



اخبار سلاجقہ (دوم ۵۷۰، ۵۷۱)

اخسیکتی، اثیرالدین ۱۳۴

اخلاط [شہر] ۲۹۷

اخلاق ۶۶۰

اخلاق جلالی (۴۷۱، ۶۸۲، ۶۸۷)

اخلاق ناہری (۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱)

۶۶۴، ۶۶۶، ۶۸۲، ۷۱۹

ادریسی ۹۷

ادوریک ۱۳۸

ادیب تهرانی ۲۹۳

ادیب شیبانی ۴۳۳

ادیب صابر ۵۶۷

اردبیل ۱۷۷

اردشیر دوم ۳۶

ارزنجان ۲۹۸

ارسطو ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۳۴

ارغون ۱۳۳، ۱۴۱

مرگ ~ ۱۴۲

ارنستان ۱۷۴، ۶۴۴

از سعدی تا جامی ۵۴۲

از کوچہ دندان ۲۹۱

اسپرنگر ۵۳۲

اسپینوزا ۷۷۶

استادسیس ۸۲

استخر ۸۷، ۳۸۴

ولایات ~ ۳۸۴

استخری، ابواسحاق ابراہیم ۸۹، ۹۱، ۱۱۲

۱۱۰، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۶۸

۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۸، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳

۳۸۴، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۰۰

۴۶۷، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۷۶۱

استرآباد ۱۴۸، ۲۲۰

استفانسون، رولندساکدونالد ۲۰۴، ۶۰۷

استویک ۴۴۱

ابوزید ۹۷

ابوسعبد خرگوشی ۴۱۹

ابوسعید ابوالخیر ۱۰۵، ۱۱۸، ۴۹۹

ابوسعید بہادرخان ۱۳۶

ابوسفیان ۵۸

ابوشکور بلخی ۴۶۴

ابوطاہر خسروانی ۵۱۴

ابوعبدالله محمد بن احمد القمی ۳۸۸

ابوعمر سہاج الدین عثمان بن سراج الدین محمد

۱۳۸

ابولؤلؤ ۶۳، ۶۴

ابومسلم خراسانی ۶۳، ۸۲، ۲۶۰

اختلاف ~ با عباسیان ۸۲

ابومنصور شہمردان ۴۹۷

ابوہارون کاتب ۲۷۱

ابویوسف ۷۳، ۸۱، ۱۱۴

ابیورد ۲۶۳، ۳۹۴

اتابک ~ علی اصغر خان امین السلطان

اتابکان سلغری ۱۲۳

اترار ۵۶، ۱۳۸

محاصرہ ~ ۱۳۸

اجی بی ۴۸۳

بانک ~ ۴۸۳

احسن التقاسیم فی معرفۃ الافالیم ۲۵۲، ۲۶۸

۲۷۳، ۲۷۹، ۳۸۸، ۳۹۴، ۴۵۳، ۴۵۴

احسن التواریخ ۴۲۷، ۴۲۹

احمد بن ابی یعقوب ۲۵۲، ۲۵۳

احمد بن خالد ۲۵۹

احمد بن سہل ۴۹۵

فرار ~ از حمام ۴۹۵

احمد بن ماجد ۹۴

احمدی پور، حسین ۵۷۵

احیاء الملوک ۴۷۵

اخبار الدولۃ السلجوقیہ ۱۲۲

اسناد نویافته ۲۴۵

اسناد و نامه‌های تاریخی و اجتماعی دوره

صفویه ۱۵۷، ۵۸۲

اسوانسکروب ۶

آدم ~ ۶

اشپولر، برتولد ۱۳۷، ۴۲۸

اشرافی، احسان ۴۲۸

اشرفیان، ک. ک. ۱۳۷

اشکانیان - پارتیان

اصطخری - استخری

اصفهان ۸۵، ۸۹، ۱۱۹، ۱۵۳، ۱۹۳

۲۱۷، ۲۲۰، ۲۵۵، ۳۵۳، ۴۲۸، ۴۳۳

۴۸۹، ۵۸۲، ۵۸۵، ۶۱۲، ۶۱۹

~ در دوره صفویه ۳۳۰

بازارهای ~ ۵۸۱

جمعیت ~ ۳۳۱

حمایه‌ای ~ ۵۰۰

خصوصیات شهر ~ ۲۷۹

شهر ~ از نظر شاردن ۳۳۱، ۳۳۹-۳۳۷

تحتی در ~ ۴۲۷

قیام مردم ~ علیه سلطان حسین ۴۳۲-

۴۳۱

کوچه‌های ~ ۳۳۸-۳۳۴

محاصره ~ ۴۳۱

نظر ناصر خسرو درباره ~ ۳۳۹

نظر یحیی دولت‌آبادی درباره ~ ۳۶۰

وصفی از ~ ۲۷۴

وصفی از بازار ~ ۳۶۰

وضع اقتصادی ~ ۲۷۴

اصفهانیان، کریم ۲۱۳

اصول اساسی اقتصاد ۴۵۰

اصول اقتصاد و مالیات ۷۸۹

اصول جدید اقتصاد سیاسی ۷۸۹

اصول ترقی ۷۰۲

استیل، ریچارد ۵۹

اسدآبادی، سیدجمال‌الدین ۵۱۱

انتقاد - از وضع عمومی حمایه ۵۱۳-۵۱۱

اسدالبحر ۹۴

اسدی ۵۶۸، ۵۷۰

اسدی، خسرو ۸۱۴

اسرارالتوحید ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۴۹۹، ۵۰۰

اسروشنه ۳۹۱

اسفراین ۲۶۳

اسفزاری، معین‌الدین محمد زمچی ۲۷۱، ۴۲۵

اسفندیارکاتب، بهاء‌الدین محمد بن حسن

۱۲۵، ۷۸

اسکافی، ابوحنیفه ۲۰۸، ۵۶۰

اسکندر ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۵۵، ۳۷۳، ۴۵۴

اسکندنامه ۲۷۳

اسکندریه ۳۷، ۳۰۳، ۶۰۰

اسلام

آراء و نظریات اقتصادی در ایران بعد از

~ ۶۴۵

بورژوازی در ~ ۵۸، ۵۹

شهرهای ایران بعد از ~ ۲۵۸

نظری کلی به راههای ایران بعد از ~

۵۵۲-۵۵۹

وضع اقتصادی سران عالم ~ ۶۶-۶۳

وضع گرمابه‌ها بعد از ~ ۴۹۱

اسلام در ایران ۵۷

اسماعیل ۵۱۳

مقام ~ ۵۱۳

اسماعیلیان ۲۶۴، ۴۵۹، ۴۶۱، ۶۴۴

حکومت ~ ۴۵۹

دولت شیعی ~ ۴۵۹

یت، آدام ۷۹۳، ۷۹۴

تقسیم کار از نظر ~ ۷۹۳

مکتب ~ ۷۹۴

- التبئية والاشراف ٥٧٢، ٥٣١  
التوسل الى التوسل ٨٦٠، ٥٥٢  
التون، جان ١٨٠، ١٧٩، ١٧٥  
التهمذيب ٥٧١  
الجواهر فى معرفة الجواهر ٧٦٤  
الجوزى، جمال الدين ٣٠١  
مسجله ٣٠١  
الحادى ٧٦٣  
الخراج ١١٤  
الطهاره ٦٦٠  
الخ بيك و زمان وى ٥٧٥  
الغباى (شد اقتصادى ٨١٤، ٨١٨)  
الكافى ٢٧٠  
الكامل ٤١٦، ٤٠٣  
الكساندر، رابرت، ج ٨١٤  
الكندى ٥٣٠  
المآثر والآثار ٣٥٦، ٥٢٠  
المالغ ٥٦  
الممالك و الممالك ١١٢، ٢٥٣، ٢٧٣  
٢٨٣، ٢٧٤  
المستعصم ٦٢  
المطيع الله ٧٦  
دوران خلافت ~ ٧٦  
المقتدر ٥٣٠  
المنكدر، محمد ٦١  
المهتدى [خليفه عباسى] ٦٤٣  
المنقض ٢٧٢، ٤٠٠  
النيلى، محمد ٣٢٢  
الوردى، على ٦٣  
الهروى، على ٣١٠  
اليزابت اول ٤٤٣  
اليس [مستر] ٢٠٠  
اليون ٦١٤  
شركت ~ ٦١٤
- اصول علم اقتصاد ٢٢٧، ٢٣٣، ٤٥٠، ٧٣٩  
٨٣٨، ٧٦٠  
اصول و غيره ٧٨٩  
اعتماد الدوله ٥٩٨، ٥٩٧  
اعتماد السلطنه ٢٣٠، ٢٣١، ٣٥٥، ٣٥٤  
٣٥٧، ٣٦٠، ٤٣٩، ٤٨١، ٥٠٩، ٥٢٠  
٦١٧  
ريش تراشيدن ~ ٥٢١  
اعراب ٢٤٨  
وضع شهرها بعد از حمله ~ ٢٤٨  
اغاني ٧٩  
افريقا ٧٨، ٨٢٣  
افسانه زندگى ٣٧٣  
افشار، ايرج ١٩١، ٢٧٣، ٣٧١، ٤٠١، ٤٠٤  
٤٧١، ٥٥٩، ٦٩٢  
افضل التواريخ ٢٢٩  
افضل الملك، غلامحسين ٢٢٩، ٢٣٠  
افغانستان ٩٩  
افلاطون ٧٢٤، ٧٢٥  
جامعه خيالى ~ ٧٢٤  
نظريات اقتصادى ~ ٧٢٤  
اقبال آشتياني، عباس ١٣١، ٣٥٢، ٣٩٨  
٤٩١، ٥٠٩، ٦٤٣، ٦٥٦، ٧١٨  
اقتصاد (اقتصاد خرد، اقتصاد كلان) ٤٨٦  
اقتصادكهن ٧٢٧  
اقطاع ٨٥، ١٤٠، ١٤٦  
پديد آمدن ~ ١١٦  
رسم ~ ١٠٢  
شيوه ~ ١١٣  
اكو [واحد پول] ٤٧١، ٤٧٨  
اگوست، فيليب ٦١٥  
الانصاب ٢٦٧  
البارسلان ٢٦١  
البلدان ٢٥٣، ٣٠١، ٤٩٤، ٥٣١

۶۱۷، ۶۱۶  
 امین ضرب، حاج محمدحسین ۴۸۰، ۴۸۲  
 سویان ۶۶، ۱۱۴  
 اناطولی ۶۰۷  
 انجوی شیرازی، لطف‌الله ۷۱۴  
 انجیل ۵۷۹  
 انحطاط و سقوط امپراتوری (م. ۳۴۰، ۷۲۸)  
 اندرزنامه ← تاریخ غفاری  
 اندلس ۳۸۱، ۴۵۹، ۵۳۰، ۵۳۱  
 خلفای اموی ~ ۴۵۹  
 اندونزی ۱۳۸  
 اندیشه ترقی و حکومت در عصر سپهسالار (۲۰۰، ۲۰۱)  
 اندیشه‌های سوبیالیستی ۷۹۵  
 اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ۷۰۲  
 انزلی ۶۱۰، ۶۱۶، ۶۱۹  
 سرداب ~ ۶۱۶  
 اتسولند ۱۳۸  
 جزایر ~ ۱۳۸  
 انصاری، صادق ۱۵، ۴۰۹  
 انقراض سلسله صفویه ۳۳۳، ۴۳۰  
 انقلاب ایران (۴۸۱، ۴۸۲)  
 انقلاب کبیر فرانسه (۴۸۸، ۷۸۰)  
 انقلاب مشروطیت ایران ۲۴۳  
 انگلس، فردریش ۷۲۴، ۷۸۵، ۷۸۹، ۸۰۹  
 انوری ۲۸۹، (۵۶۱، ۵۶۷)  
 انوشته‌ای نطنزی، محمودین هدایت‌الله ۴۲۸  
 انوشیروان (۶۴۱، ۶۴۳، ۸۱۰)  
 انیس‌الناس ۵۵۹، ۶۸۰، ۶۸۱  
 اوحدالدین کرمانی ۲۰۹، ۴۹۹  
 اورشلیم ۵۸، ۶۲  
 اوزبک، عبدالله خان ۵۸۲  
 اوزون‌حسن (۱۴۸، ۱۴۹، ۲۹۲، ۳۳۲، ۴۶۸، ۴۶۹، ۵۷۹)

امام شوشتری، محمدعلی ۲۷۱، ۴۵۴  
 امپراتوری صفراوردان ۱۳۸  
 امثال حکم ۴۰۰، ۴۶۵، ۵۲۳، ۵۵۹، ۵۶۸  
 امستد ۲۹، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۵۱، ۶۳۰  
 ۶۳۶  
 امیدنیک ۷۵۲  
 دماغه ~ ۷۵۲  
 امیرابوالمؤید ۴۹۱  
 امیر جلال‌الدین (۴۰۱، ۵۳۵)  
 کاروانسرای ~ ۴۰۱  
 امیر چوپان ۱۳۶  
 امیر خسرو دهلوی ۲۰۷، ۵۲۳  
 امیرزاده محمد درویش ۵۳۵  
 امیرسید زین‌العابدین ۵۷۴  
 امیر شمس‌الدین محمد ۵۰۵  
 امیر غیاث‌الدین علی ۵۰۳  
 حمام ~ ۵۰۳  
 امیر قطب‌الدین خضر شاه ۵۰۲  
 امیر کبیر (۱۹۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۵۷)  
 سیاست اقتصادی ~ ۱۹۷-۱۹۵  
 مقایسه افکار اقتصادی ~ باناصردین شاه  
 ۲۰۶  
 امیرکبیر و ایران (۱۹۵، ۳۵۳، ۳۵۴، ۶۹۸)  
 امیر محمد حسن خان خوش ۵۰۵  
 امیر مسعود ← سلطان مسعود غزنوی  
 امیر منصورین نوح ۲۷۷  
 امیر نظام گروسی ۵۹۶  
 امیر نوروز ۱۴۱  
 امیری، منوچهر ۳۳۵  
 امیل ۷۷۷  
 امین، احمد (۳۶۷، ۵۱۱، ۵۱۳)  
 امین‌الدوله ۲۴۴  
 صدارت ~ در عهد مظفرالدین ۲۴۴  
 امین‌السلطان، علی‌اصغر خان (۴۸۱، ۴۸۲)

ایلدگر، اتابک محمد ۱۲۰

اینجو ۱۴۲

اراضی ~ ۱۴۲

ایوانف ۲۴۳

ایوان مدائن ۲۹۰

بابک خرم دین ۸۲

بابل (تیسفون) ۹۴

بابوف، گراکوس ۷۸۳

بابی، ژان ۴۵۰

باتوم ۲۴۲

باجگیران ۶۲۴

بادگیر و خیشطان ۳۴۳

باران، پل ۸۳۱

نظر ~ درباره توسعه ۸۳۱

باربادوس ۸۲۶

باربارو، جوزا ۱۹۰

بارتولد، و ۸۱، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲

۲۷، ۳۸، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶

۵۷۵

بارتولومه ۶۳۳

بارسلینوس، آسیانوس ۴۹

بازار دوستایی در ایران ۴۵۳

بازکیاگوراب ۴۳۸

بازیل ۷۴۵

مرگ ~ ۷۴۵

باستان [دکتر] ۳۷۳

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم ۱۵۵، ۲۸۱

۴۰۷، ۴۱۶، ۴۲۴، ۴۲۸

باستیا ۷۸۹

باستیل ۷۸۰

سقوط ~ ۷۸۰

باطنیان ۶۴۴

جنبش ~ ۶۴۴

نظر کاترینوزنو درباره ~ ۵۷۹

وضع اقتصادی ایران در عهد ~ ۱۴۹-

۱۴۸

اوستا ۶۳۳، ۶۳۲

اوگدی (اوگتای) ۱۳۱

اولوخاتون (خانم بزرگ) ۵۶۵

اولیاءالله آسلی ۸۲، ۸۳

اولثاریوس، آدام ۱۶۷، ۱۶۱

اومانیسیم ۷۶۸

اوبن، رابرت ۷۸۱

ایاصوفیه ۶۹۲

کتابخانه ~ ۶۹۲

ایتالیا ۴۲، ۱۰۷، ۲۳۵، ۷۲۳، ۸۰۲

جنبش ۱۸۴۸ ~ ۸۰۲

ایدج [پل] ۱۰۰، ۳۸۸

ایران از آغاز تا اسلام ۲۹، ۲۹۲، ۳۲، ۳۳

۳۶، ۴۶، ۵۱

ایران در زمان ساسانیان ۶۴۱

ایران در سال ۱۳۱۱ هجری قمری ۳۶۷

۳۶۸، ۵۱۱

ایران و قضیه ایران ۶۱۰، ۶۲۴

ایرانی که من شناختم ۶۱۰

ایروان ۴۷۴، ۵۹۳

ایزدخواست ۵۸۹

ایل ارسلان ۱۲۱

ایلخانان ۳۲۳، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۷۰، ۵۷۷

اقراض حکومت ~ ۱۳۶

بحران اقتصادی در حکومت ~ ۱۴۲

روابط ~ با اروپای غربی ۱۴۱

صنعت بافندگی در دوره ~ ۳۹۷

عصر ~ ۵۰۰

وضع راهها در اواخر عهد ~ ۵۴۷-۵۴۶

وضع شهرها پس از حکومت ~ ۳۲۶-

۳۲۳

برتلس، ای ۸۴، ۸۶، ۱۰۲  
 برتوس، رد ۷۸۴  
 برجیس ۲۰۰  
 انبار ~ ۲۰۰  
 بردسیر ۳۹۲  
 بزویه طبیب ۶۴۱  
 برکیارق ۱۱۹  
 برمکیان ۷۷  
 برمکی، یحیی ۶۱، ۷۷، ۱۰۷  
 برنثو ۸۲۹  
 بروجرد ۳۲۳، ۳۵۹، ۶۰۹  
 دارالسرور ~ ۳۲۳  
 نظر دکتر فوریه درباره ~ ۳۵۹  
 برون، سرتاس ۴۴۳  
 برهان ← این خلف تبریزی  
 برهان قاطع ۲۷۲، ۵۱۶، ۵۲۲، ۵۶۳  
 بریون، مارس ۵۷۷  
 بسطام ۲۶۳، ۵۵۳  
 بصره ۳۰۲  
 بطحانی، احمد ۴۴۳  
 بغداد ۲۸۲، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۱۷، ۳۲۳  
 ۴۰۰، ۵۷۹  
 بازسازی شهر ~ در دوران اباقا ۳۲۱  
 ~ در عهد خلفای عباسی ۳۰۱  
 بغدادی، بهاءالدین محمدین مؤید ۸۶  
 بکر ۸۱  
 بلاذری ۸۱  
 بل، جان ۸۱، ۳۵  
 بلخ ۹۰، ۱۱۱، ۲۶۴، ۲۷۱، ۳۳۸  
 ~ در زمان طاهریان ۲۷۱  
 بلدروف، الکساندر ۵۰۰  
 بلوم، لئون ۸۱۰  
 بندرعباس ۱۸۰، ۲۱۹  
 بازار ~ ۲۱۹

بافندگی و بافته‌های ایرانی از دوران کهن  
 ۳۹۶  
 باقر، محمد ۷۷  
 باکالیجار دیلمی ۴۹۷  
 باکتریه ← بلخ  
 باکونین ۱۷۴  
 بالتیمور ۵۲۶  
 بالین ۵۶  
 بایندریها ۴۲۵  
 ببل ۸۱۱  
 بتلیس ۲۹۸  
 بهراحر ۵۵  
 بهرام‌الغواند ۴۲۷  
 بهارا ۵۶، ۹۷، ۹۳، ۱۷۹، ۱۸۹، ۲۵۱  
 ۲۵۶، ۲۷۶، ۲۹۸، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۹۰  
 آتش‌سوزی در ~ ۴۱۸  
 آتش‌سوزی در بازار ~ ۲۷۸  
 ~ در دوره ساسانیان ۲۷۷  
 مسجد جامع ~ ۲۹۸  
 نظر فرای درباره ~ ۲۷۵  
 وصفی از شهر ~ ۲۶۷-۲۶۵  
 وضع اقتصادی و محصول ~ ۳۸۹  
 وضع عمومی شهر ~ ۲۶۷  
 بغدادا ۴۶۳  
 بدایع الزمان فی وقایع کرمان ۱۲۲  
 بدایع الوقایع ۵۰۰، ۵۰۴  
 بدخشان ۹۰  
 بدرالدین حسن ۵۴۷  
 برابران ۷۸۳  
 جمعیت انقلابی ~ ۷۸۳  
 براتیشف ۱۷۴، ۱۷۸  
 براج ← وروکش  
 براون، ادوارد گرانویل ۴۸۱، ۵۴۲، ۶۱۱  
 ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۳۸

بہرام میرزا ۵۰۷  
 بہمنش، احمد ۱۱  
 بہمنیار، حسن ۸۶

پاپیروس ۱۱۲  
 پاراگوئے ۸۲۶  
 پارٹیہا — پارٹیان  
 پادتیان ۴۴  
 پارٹیان ۴۴  
 اقتصاد ~ ۴۴

پاکستان ۸۲۹  
 پائولینٹک ۶۰۵  
 ~ سفلی ۶  
 ~ علیا ۶  
 ~ وسطی ۶  
 دوران ~ ۶  
 پالمبانک ۹۶  
 بالمستروخ ۴۸۶  
 پالمیر ۴۴  
 تعرفہ ~ ۴۴  
 گنبد ~ ۴۴

پاناما ۸۲۶  
 پاولفسکی ۷۶۴  
 پابندہ، ابوالقاسم ۱۰۸، ۲۸۹، ۵۴۷، ۵۷۲  
 پتروشفسکی، ای۔ پی ۵۷، ۸۱، ۸۲، ۱۰۲  
 ۱۲۹، ۱۷۳  
 پتنبورگ ۱۷۴  
 پوتو اسلام ۵۱۳  
 پرتوریکو ۸۲۷  
 پرسپولیس ۲۷  
 پرو ۸۲۷  
 پروڈن ۷۰۲، ۷۸۳، ۷۹۵  
 نظر ~ درباره مالکیت ۷۸۴، ۸۰۲

بنی امیہ ۷۳، ۸۱، ۴۵۵، ۷۶۰  
 خلفای ~ ۸۱  
 مسکوکات ایران در عہد ~ ۴۵۷-۴۵۵  
 بنی عباس ۷۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۲۵۲  
 شکست اقتصادی ~ ۷۵

بنی ہاشم ۵۱  
 بوتال ۱۱۹، ۶۱۴  
 بوتان ۸۲۹  
 بودن، ژان ۷۵۵  
 بوردو ۶۰۳  
 برونڈی ۸۲۷  
 بوستان ۴۹۵، ۶۴۹  
 بوشہر ۱۹۱  
 بوعلی سینا — ابن سینا  
 بونر، جیمز ۸۱۷  
 بیان الصناعات ۶۹۲  
 بیان النجوم ۴۲۸  
 بیانی، شیرین ۴۸، ۶۳۱  
 بیت الطراز (کارگاہ) ۱۰۴  
 بیت المقدس ۲۹۹  
 بیرونی، ابوریحان ۶۴۱، ۴۶۵، ۷۶۴  
 نظر ~ درباره مزدک ۶۴۱  
 بیزانس ۵۷، ۷۴۳، ۷۴۵  
 بیکن ۷۷۶  
 بیل ۷۷۶  
 بیلقانی، مجیرالدین ۱۲۳  
 بین النہرین ۴۸، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۶، ۲۷۵  
 ۳۱۳، ۶۴۴  
 بیہقی ۱۱۵، ۱۲۰  
 بیہقی، ابوالفضل ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۶  
 ۲۸۴، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۶۶، ۴۹۵  
 ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۶۰، ۵۶۴  
 بہاء الدین ولد ۴۶۵  
 بہار، محمدتقی ۱۱۶، ۲۵۰

۰۹۷، ۰۶۱، ۰۵۰، ۰۸، ۰۵۰، ۰۷

تاریخ ایران از آغاز تا اسلام ۱۷، ۲۸۲،

۴۷۹

تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم

۱۶۸، ۱۶۶، ۱۵۸، ۱۵۰، ۸۹، ۸۲،

۱۷۱، ۱۸۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۴۶۹، ۴۷۹،

تاریخ ایران در دوره قاجاریه ۲۱۴

تاریخ بخارا ۵۱، ۸۴، ۲۷۸، ۲۹۸، ۲۹۹،

۳۹۰، ۴۱۸، ۴۱۵، ۴۶۵، ۵۶۴، ۷۶۲، ۷۶۳،

تاریخ بیوق ۱۱۸، ۱۰۲،

تاریخ بیغی ۷۸، ۱۱۵، ۲۵۷، ۲۸۵، ۲۸۴،

۴۱۸، ۴۲۱، ۴۶۶، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۵۰،

۵۶۰،

تاریخ بیداری ایرانیان ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۲،

۴۰۸، ۶۲۰،

تاریخ پانصد ساله خوزستان ۴۴،

تاریخ قاجیکستان ۱۰۸، ۱۱۱،

تاریخ ترکستان - ترکستان نامه

تاریخ تمدن اسلام ۶۴، ۶۶، ۷۸، ۶۴۲،

تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق ۷۲۸،

۷۴۲، ۷۴۷،

تاریخ جدید یزد ۴۰۱، ۴۲۹، ۵۰۳،

تاریخ جراید و مجلات ایران ۷۱۴،

تاریخ جهان باستان ۱۳، ۱۵، ۴۴۸،

تاریخ خاندان طاهری ۲۷۲، ۴۵۷،

تاریخ خطیب بغدادی ۲۸۹،

تاریخ خوارزم ۲۷۰،

تاریخ دولت آل سلجوق ۱۱۷، ۱۱۹،

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ۱۹۲،

۴۴۱، ۶۱۷،

تاریخ روضه الصفا ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۳۹،

تاریخ سلاجقه ۴۲، ۴۲۶،

تاریخ سلاجقه آسیای صغیر ۲۵۰، ۵۳۵،

تاریخ سلاجقه کرمان ۵۵۶،

پروین گنابادی، محمد ۸۳،

پژوه شیرازی، احمد ۴۸۱،

پشان ۴۸۲،

پل الله وردی خان ۳۳۲،

پل خواجو ۳۳۱،

پلوتارک ۷۲۹،

پوپ، آرثر ایهام ۳۳۲،

پورصفوی، یوسف ۴۲۸،

پیام پایتخت ۴۱۱،

پیتر، آندره ۷۲۵، ۷۳۶، ۷۷۴، ۷۷۷، ۷۸۹،

نظریه درباره انواع سوسیالیسم غیر-

مارکسیستی ۸۰۱،

پیرنیا، حسین ۸۴، ۷۵۸، ۸۱۷،

پیرنیا، کریم ۳۴۳،

پیشاور ۵۳۸،

پیکات ۵۳۸،

تاج المآثر ۵۶۸،

تاجرکاشانی، سید فرج الله ۷۱۶،

تاریخ آل مظفر ۴۲۷،

تاریخ اجتماعی ایران ۴۴۸،

تاریخ اجتماعی دوره مملوک ۱۳۵،

تاریخ اجتماعی کاشان ۴۳۴، ۴۳۹، ۶۱۸،

تاریخ اجتماعی و اقتصادی انگلستان از سال

۱۷۶۰-۱۹۵۰ ۸۰۷، ۸۰۹،

تاریخ ادبیات ایران ۶۵، ۱۲۵، ۱۲۷، ۴۵۶،

تاریخ ادبی ایران ۶۳۸، ۶۴۴،

تاریخ اقتصادی ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۳۴، ۷۳۶،

۷۳۸، ۷۵۰، ۷۵۳، ۷۵۶، ۷۷۵، ۷۷۶،

۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۲، ۸۰۲، ۸۱۱،

تاریخ الرسل والملوک ۴۱۵،

تاریخ الفی ۴۲۰، ۲۹۹، ۴۲۲،

تاریخ ایران ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۷، ۲۱۱،



تاریخ سلجوقیان ۲۶۴  
 تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ۱۴۹، ۳۹۹، ۵۸۲.  
 تاریخ سیستان ۸۵، ۱۱۶، ۱۳۴، ۲۴۸، ۲۶۹، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۶۶، ۵۶۲، ۷۶۳  
 تاریخ شاہنویان ایران ۷۰۲  
 تاریخ شاہنشاہی ہخامنشی ۲۹، ۳۵، ۳۹، ۴۵۲، ۶۳۶، ۶۳۰  
 تاریخ صفویہ ۵۸۵  
 تاریخ صنایع و اختراعات ۶، ۱۱، ۱۲، ۳۹۹  
 تاریخ طبرستان ۷۸، ۱۲۵، ۲۶۸، ۲۸۰، ۵۷۶، ۵۵۹، ۵۵۷، ۴۱۶، ۴۱۵، ۲۹۰  
 تاریخ طبری ۴۱۶  
 تاریخ عباس ۵۱۹  
 تاریخ غزنویان ۵۴۹  
 تاریخ غفاری ۴۳۹  
 تاریخ قم ۸۱، ۲۷۲  
 تاریخ قاجاریہ ۴۴۲  
 تاریخ قرون وسطی ۴۰۹، ۴۱۱، ۷۵۲  
 تاریخ کاشان ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۰۷  
 تاریخ کرمان (سالاریہ) ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۴  
 تاریخ گلشن مراد ۴۳۲  
 تاریخ ماد ۱۲، ۳۵، ۶۳۲، ۶۳۳  
 تاریخ مالکیت ۷۲۴، ۷۲۷، ۷۳۰، ۷۵۵  
 تاریخ مبارک غازانی ۳۲۵، ۵۴۰  
 تاریخ مختصر اصفہان ۳۳۷  
 تاریخ مشروطہ ایران ۲۴۴  
 تاریخ مغول ۱۳۱، ۳۹۸، ۵۳۹  
 تاریخ مغول در ایران ۱۳۷، ۳۲۱  
 تاریخ نامہ ہرات ۲۷۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۷۶۲  
 تاریخ نیشاپور ۲۶۱، ۲۸۱

تاریخ و صاف ۹۶  
 تاریخ ہرودوت ۲۳۶  
 تاریخ یزد ۴۰۱، ۴۰۳، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴  
 ۵۳۵، ۵۳۶  
 تاریخ یحییٰ ۴۱۹، ۴۲۰  
 تانزانیہ ۸۲۷  
 تان کنی ۵۹۱  
 تانگک ۴۱۱  
 امپراتور ~ ۴۱۱  
 تانگانیکا ۸۲۸  
 تاورنیہ ۱۶۳، ۱۶۸، ۲۹۴، ۳۳۳، ۳۳۵  
 ۴۰۶، ۴۵۷، ۵۴۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵  
 ۵۸۶، ۵۸۷  
 انتقاد ~ ۴۰۶  
 تاہیتی [جزیرہ] ۹۶  
 تایلند ۸۳۰  
 تدریز ۱۳۸، ۱۴۸، ۳۳۶، ۳۴۷، ۴۰۲  
 ۴۸۹، ۵۰۴، ۶۲۵، ۷۱۱  
 دارالسلطنہ ~ ۳۲۳  
 زلزلہ ~ ۴۱۸، ۴۳۱  
 شہر جمعیت ~ ۳۳۰  
 نظر کلاویخو درباره ~ ۳۹۹  
 نظر مقدسی درباره ~ ۳۲۷-۳۲۶  
 تیبیریوس ۷۲۹  
 تجارت السلف ۶۴۳  
 تجلی پور، بھلی ۳۴۶  
 تحفۃ الفقرا ۴۰۴  
 تحقیق در باب تجارت ۷۸۹  
 تخت جمشید ۳۱  
 الواح ~ ۳۱، ۳۶  
 قدا بیر المنازل ۶۶۰  
 تذکرۃ الاولیاء ۵۱۴، ۵۶۳  
 تذکرۃ الملوک ۱۵۹، ۱۶۰، ۴۷۳، ۴۷۴  
 تذکرۃ دولشاہ سمرقندی ۵۰۱

تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ۱۴۹، ۳۹۹، ۵۸۲.  
 تاریخ سیستان ۸۵، ۱۱۶، ۱۳۴، ۲۴۸، ۲۶۹، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۶۶، ۵۶۲، ۷۶۳  
 تاریخ شاہنویان ایران ۷۰۲  
 تاریخ شاہنشاہی ہخامنشی ۲۹، ۳۵، ۳۹، ۴۵۲، ۶۳۶، ۶۳۰  
 تاریخ صفویہ ۵۸۵  
 تاریخ صنایع و اختراعات ۶، ۱۱، ۱۲، ۳۹۹  
 تاریخ طبرستان ۷۸، ۱۲۵، ۲۶۸، ۲۸۰، ۵۷۶، ۵۵۹، ۵۵۷، ۴۱۶، ۴۱۵، ۲۹۰  
 تاریخ طبری ۴۱۶  
 تاریخ عباس ۵۱۹  
 تاریخ غزنویان ۵۴۹  
 تاریخ غفاری ۴۳۹  
 تاریخ قم ۸۱، ۲۷۲  
 تاریخ قاجاریہ ۴۴۲  
 تاریخ قرون وسطی ۴۰۹، ۴۱۱، ۷۵۲  
 تاریخ کاشان ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۰۷  
 تاریخ کرمان (سالاریہ) ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۴  
 تاریخ گلشن مراد ۴۳۲  
 تاریخ ماد ۱۲، ۳۵، ۶۳۲، ۶۳۳  
 تاریخ مالکیت ۷۲۴، ۷۲۷، ۷۳۰، ۷۵۵  
 تاریخ مبارک غازانی ۳۲۵، ۵۴۰  
 تاریخ مختصر اصفہان ۳۳۷  
 تاریخ مشروطہ ایران ۲۴۴  
 تاریخ مغول ۱۳۱، ۳۹۸، ۵۳۹  
 تاریخ مغول در ایران ۱۳۷، ۳۲۱  
 تاریخ نامہ ہرات ۲۷۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۷۶۲  
 تاریخ نیشاپور ۲۶۱، ۲۸۱

~ در اواخر عهد ناصری ۳۶۷-۳۷۴  
 ~ در دوره قاجاریه ۲۷۹  
 ~ در عهد صفویه ۳۳۹  
 ~ در قرون اخیر ۳۵۵-۳۵۸  
 دارالخلافت ~ ۳۲۳ (۳۶۱)  
 سابقه تاریخی ~ ۲۶۷-۲۶۸  
 شهر ~ ۳۷۳  
 مشکل کم آبی ~ ۳۶۷  
 نظر دکتر فوریه درباره ~ ۳۵۸  
 نظر کلاویخو درباره ~ ۲۶۸  
 وضع ~ در آذر ۱۲۷۵، ۳۷۱  
 وضع راههای بین ~ و اصفهان ۶۱۸  
 وضع شهر ~ ۳۵۴-۳۵۵  
 وضع نان در ~ ۲۳۱  
 تهرانی، سید جلال‌الدین ۲۷۲  
 تیمور ۱۳۶، ۱۴۷، ۲۶۸، ۳۲۱، ۳۴۰  
 ۴۰۲، ۴۲۹، ۵۴۷، ۵۵۹، ۵۶۶  
 ~ در مازندران ۵۵۸  
 چاپارخانه‌های عصر ~ ۵۷۶  
 شهرسازی ~ ۳۲۵-۳۲۹  
 سرگ ~ ۴۲۶  
 تیمورسیرزا ۶۰۹  
 تیموری، ابراهیم ۲۴۰  
 تیموریان ۲۷۶، ۴۲۶، ۵۰۴، ۵۷۷  
 روی کار آمدن ~ ۲۹۱  
 تیورین، و.ا ۳۵  
 ثابتیان، ذ ۱۵۷  
 ثعالبی ۳۷۹  
 ثوری، سفیان ۶۱، ۸۰  
 جاجرم ۵۵۳  
 جاحظ ۵۱۵

تراپوزان ۶۲۴  
 ترجمه تادریخ یمنی ۴۲۰  
 ترشیز ۱۳۷  
 ترکستان ۳۰۳  
 ترکستان نامه ۱۱۰، ۱۱۳، ۲۷۱، ۴۶۳  
 ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶  
 ترکمانچای ۲۰۰، ۲۳۸  
 شکست ~ ۲۳۹  
 عهدنامه ~ ۱۹۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳  
 ترمذ ۱۰۹، ۳۲۱  
 تسبیحی، محمدحسین ۲۸۱  
 تسوآن چو ۱۹۶، ۱۰۱  
 تفضلی، محمود ۴۳۶، ۴۷۱  
 تفکر علمی و توسعه اقتصادی و اجتماعی ۸۱۷  
 تغلیس ۱۹۳، ۲۴۲، ۵۹۳  
 تلاش سوسیالیسم در راه کسب قدرت ۸۹۰  
 تلاش کشورهای سرمایه‌داری ۸۱۱  
 تمدن، محمدحسین ۶۲، ۶۶، ۸۰۷  
 تمغا [مالیات] ۱۴۴، ۱۴۷، ۴۶۸، ۵۴۱  
 تمیم بن معز ۶۶  
 تنک‌پنده ۹  
 شار ~ ۹  
 توان‌هوانک ۵۶، ۱۳۸، ۵۳۸  
 توتن ۷۲۷  
 قودات ۴۴۹  
 نورانشاه ۲۸۱  
 تورگو ۶۰۲  
 توکل بن اسماعیل - ابن بزاز  
 تومانیاس ۳۶۰  
 توپسرکانی، قاسم ۵۵۱  
 تهران ۱۹۳، ۲۴۰، ۲۴۲، ۳۳۲، ۵۹۳  
 ۶۰۵، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰  
 امنیت در شهر ~ ۳۶۰  
 بناهای ~ ۳۵۸

جهان بینی ابن خلدون ۲۵۸، ۲۷۹  
جهانشاه قره توینلو ۱۴۸  
جهانکشای جوینی ۱۲۸، ۵۷۱

چاپمن، لورنس ۵۷۸

چاچ ۱۱۱

چارلاقی، علی اصغر ۵، ۱۱۱، ۲۵۰

چالوس ۵۵۳

چایلد، گوردن ۱۱، ۱۵

چمبا ۹۶

چناره‌ای، عباس ۲۲۳

نظر کاساکوفسکی دربارهٔ ۲۲۳

چندانامه از حکیم الممالک ۲۳۱

چنگیز ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۲۶۱

۲۶۳، ۳۲۱

یاسای ~ ۱۴۰

چهار مقاله عروضی ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۲۶

چین ۵۶، ۹۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۲۷۶

۶۰۲

حاج سیاح ۴۴۱، ۴۸۱

حاجی امین الضرب ← امین ضرب

حاجی بابای اصفهانی ۲۰۹، ۳۵۰، ۵۰۷

۵۰۸، ۵۲۰، ۵۹۱، ۵۹۴، ۵۹۵

حاجی پیرزاده ۳۹۰، ۵۰۷

ملاقات ~ با ناصرالدین شاه ۴۸۱

حاجی طرخان ۱۴۸، ۲۳۹

حاجی محمدحسن ← کمپانی

حاجی معین التجار بوشهری ۲۹۸

حاجی میرزا آقاسی ۲۴۰

حاجی نجم‌الدین ۵۷۷

حافظ، شمس‌الدین محمد ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۸۰

۵۱۷

جام جم ۳۲۳

جامع مفیدی ۴۷۱

جامعه نوین بورژوازی ۷۸۷

جبلی، عبدالواسع ۵۶۷

جزئی، منیر ۸۱۸

جزیره العرب ۵۳۱

جزیه ۶۸، ۷۲، ۷۵، ۷۹

~ در زمان پیغمبر ۷۲

~ وخراج ۷۲

جعفری، جعفر بن محمد بن حسن ۴۰۴

جغرافیای اصفهان ۳۷۷

جغرافیای اقتصادی جهان ۸۰۹

جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی

۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۹۳

۳۴۶، ۳۴۷، ۳۸۰، ۳۸۷-۳۸۱، ۳۹۹

۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴

جغرافیای کرمان ۴۰۷، ۵۰۵

جلال‌الدین منکبرنی ۱۲۸

جلد، محمد ۳۲۶

جلفا ۳۳۳

جلی، عباسقلی ۲۴۶

جمال‌الدین اصفهانی ۱۲۳

جمال‌زاده، محمدعلی ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۹۲

۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۴۴

۴۷۹، ۵۱۲، ۶۲۴، ۶۲۵

جمهوریت ۷۲۴

جنابه (گناوه) ۹۰

جنت‌مور ۱۳۲

جنید ۵۱۴

جنید بن عبدالرحمن ۴۰۳

جوامع‌الحکایات ولوامع‌الروایات ۵۱۰، ۵۱۶

جونز، هارفورد ۲۹۱

نظر ~ دربارهٔ لطفعلی خان ۲۹۱

جهانبگلو، امیرحسین ۱۳۵

خاقانی ۴۸۵، ۵۱۵، ۵۵۹، ۵۶۷  
 خالد بن برمک ۸۲  
 خانبالیغ (بکن) ۹۷، ۵۷۵  
 خاندان طاهری ۲۵۸، ۲۵۹  
 خاتقو ۱۰۰  
 مسلمانان ~ ۱۰۱  
 خبیص ۳۲۲  
 ختا ۲۶۵  
 ختن ۹۷  
 خجند ۱۰۹  
 خراج ۷۵، ۷۲، ۷۹، ۸۳  
 ~ در زمان بنی عباس ۷۲  
 سیستم ~ ۸۴  
 خراج-شمار [مالیات] ۴۶۷  
 خراسان ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۳  
 ۱۱۹، ۱۶۳، ۱۶۸، ۲۲۰، ۲۶۴، ۲۶۵  
 ۲۷۰، ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۱۶  
 توصیف این حوقل از ~ ۵۷۳  
 دادن اقطاع در ~ ۱۰۲  
 راههای ~ ۵۵۲  
 خرم آباد ۶۰۹  
 خرمه [قلعه] ۴۶۶  
 خسرو اول ۴۸  
 خسرو پرویز ۵۰  
 قتل ~ ۵۰  
 خسروی، خسرو ۴۵۳  
 خشایارشا ۳۱، ۳۶  
 خطیب تبریزی، ابوزکریا یحیی بن علی ۵۷۱  
 خلاصه مثنوی ۵۱۸  
 خلفای راشدین ۷۵، ۴۵۵  
 مسکوکات ایران در عهد ~ ۴۵۷-۴۵۵  
 خلیج فارس ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۷  
 ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۴۲  
 ۳۵۱، ۳۵۱

حافظ ابو ۳۲۳، ۴۲۶  
 حبشه ۲۶۵، ۵۷  
 حبیب السیر ۴۱۸  
 حبیبش تفلیس، ابوالفضل ۴۲۸  
 حجاج ۸۱  
 حجاز ۸۱  
 منطقه ~ ۵۶  
 حجة الحق ابوعلی سینا ۲۵۰، ۲۷۸، ۷۶۲  
 حدود العالم من المشرق الى المغرب ۱۰۹  
 ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۸۰، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۸۷  
 ۴۹۵  
 حدیقه الحقیقه ۶۵۰  
 حریری، علی اصغر ۵۹۰  
 حزین ۳۳۳  
 حسام السلطنه ۵۹۷  
 حسن بن سهل ۷۹  
 حسین بن علی ۶۷، ۶۸  
 میدان ~ ۲۷۲  
 حقایق الصنایع (سأله صنایعیه  
 حلاج، حسن بن منصور ۱۰۰  
 حکمت، علی اصغر ۵۴۲  
 حکیمی، فتح الله ۳۴۶  
 حمدالله مستوفی ← مستوفی  
 حمزه سکاک ۱۰۰  
 حمزه میرزا ۳۴۷  
 حیات مردان نامی ۷۲۹  
 حیات یحیی ۳۶۰، ۴۴۰، ۶۱۸، ۶۱۹  
 خاطرات حاج سیاح ۳۵۳، ۴۴۱، ۴۸۱  
 خاطرات کنل کاساکوفسکی ۲۴۶، ۳۷۲  
 ۴۸۲، ۶۲۳  
 خاطرات و خطرات ۲۲۵، ۲۲۹، ۴۳۹، ۶۰۹  
 خاطرات وزیر مختار ۲۴۰

خیوه ۱۷۹

دارالفنون ۱۹۶

داریوش (۳۱، ۳۷، ۳۷۳)

جنبش اقتصادی و عمرانی در عهد ~ ۳۸

داریوش، پرویز ۷۲۸

داستان دومین سفر به ایران ۵۹۱

داستانها و قصه‌ها ۵۶۵

داستانهای ایرانی ۵۱۹

داکن، سن توماس ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۷

داگلاس، ویلیام ۸۳۹

دالاسبر ۷۷۶، ۷۷۹

دالساندری، وینچنتو ۱۹۰، ۳۳۵

دالماتی، هانری رنه ۲۲۳، ۲۲۴، ۳۷۰

۴۸۳، ۵۱۰، ۶۱۹، ۶۲۰

دامغان ۴۱۹

دانش بشر ۳۴۶

دانش پژوه، محمدتقی ۵۱۵، ۵۷۸

دانمارک (۱۱۱) ۸۲۵

داوینچی، لئونارد ۷۷۲

دایرةالمعارف فادسی ۴۰۴، ۵۲۲، ۵۲۴

۶۱۶، ۵۶۳

دایرةالمعارف فرانسوی ۷۸۸

دایرةالمعارف نوجوانان و جوانان ۵، ۱۰

۲، ۲۱، ۲۲

دبیق ۱۱۲

در پیرامون تاریخ بیبقی ۲۹۳، ۲۷۱، ۴۱۹

۴۲۰، ۵۴۹، ۴۹۴، ۵۴۹

در پیرامون حمامها ۵۰۴

دروازه بنی‌اسد ۲۶۶

دروازه کهنندز ۲۶۶

درسهای تاریخ ۴۴۳

دروویل، گاسپار ۳۴۷، ۳۴۸، ۵۱۰، ۵۹۲

دریای بالتیک ۵۳

خلیج فادس ۹۷

خلیل، محمد ۶۳، ۴۳۰

خایلی، عباس ۵۱۳

خماریه طولونی ۹۹

خماسی زاده، جعفر ۳۵۲، ۴۳۷

خنوخ ۵۱۳

خواجه بونصر - فارابی

خواجه تاجداد ۱۷۸، ۲۲۸، ۳۴۳، ۴۳۴

۵۹۱

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۳۲۱

۳۲۴، ۳۸۹، ۵۴۶

خواجه سعدالدین [حاکم قنسترین] ۳۲۱

خواجه صدرالدین احمد ابیوردی ۵۰۳

خواجه علاءالدین هندو ۳۲۲

خواجه علی خطیب ۱۲۲

خواجه میبیدی ۴۲۷

خواجه نصیرالدین طوسی ۶۶۳، ۶۸۲، ۶۸۵

۷۱۹

نظر - درباره مسئله جمعیت ۶۶۳

نظریات اقتصادی ~ ۶۷۱-۶۵۸

خواجه نظام‌الملک ۲۶۱

خواجه همام ۵۰۱

خوارزم ۵۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۲، ۲۵۵

۲۷۰، ۴۶۳، ۴۹۴، ۵۳۸

خوارزمشاهیان ۹۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۵۴۲

۵۵۱، ۶۵۸، ۷۶۱

متصرفات ~ ۱۳۰

خواندسیر - میرمحمدین سید برهان‌الدین

خودزکو، الکساندر ۲۳۹، ۳۵۹، ۶۱۴

خوراذ (خرراذ) ۳۸۸

پل ~ ۳۸۸

خورشیدی که در تاریکی تبعید درخشید ۳۷۱

خوزستان ۸۹، ۲۵۳، ۲۷۵

نظر این حوقل درباره ~ ۲۷۵

- دخدا، علی اکبر ۲۰۶، ۲۴۳، ۴۰۰، ۴۹۶  
 دهشیری، سید ضیاءالدین ۷۲۵  
 دیارگل ۱۰۷  
 دیاکونوف ۱۲، ۲۷، ۳۵، ۶۳۲  
 عقیده ~ درباره استقرار حکومت هخامنشی ۳۵  
 نظر ~ درباره نخستین فعالیت‌های اقتصادی در ایران ۲۷-۲۸  
 دیدرو ۷۷۷  
 دیلم ۶۴۴  
 دیواستیج ۱۰۴  
 خاندان ~ ۱۰۴  
 دیوان عثمانی مختاری ۱۱۴، ۵۴۱  
 دیوان کامل جامی ۴۰۲  
 دیوان شمس تبریزی ۲۹۳  
 دیوان نظامی گنجوی ۶۵۱  
 دیوکلیدیان ۷۴۴  
 دیولانوا ۵۰۸  
 ذخیره خوادزمشاهی ۴۹۵، ۵۱۶  
 ذکاء، یحیی ۲۹۰  
 رابینو، ه. ل. ۲۲، ۳۵۲، ۴۳۷، ۶۲۳  
 ۶۲۴  
 راحة الصدور ۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲  
 ۲۶۷  
 رازی، ابوالقاسم ۵۶۴  
 رازی، ابوبکر محمدبن زکریا ۷۶۴  
 رازی، عبدالجلیل ۲۷۲، ۴۰۰  
 راوندی، نجم‌الدین ابوبکر محمدبن علی ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۶۷  
 راه ابریشم ۵۶  
 راهنمای کتاب ← مجله راهنمای کتاب
- دزباد (قصرالریح) ۵۵۳  
 دزفول ۵۰۸  
 وصفی از حمام حاکم ~ در صد سال پیش ۵۰۸  
 دستورالکاتب فی تعیین المراتب ۴۶۷، ۴۷۰، ۵۷۷، ۵۴۷  
 دستورالملوک ۴۷۵  
 دقیقی ۵۶۹  
 دکتر فوریه ۴۴۱  
 دلاک ۵۰۷  
 ~ دندان کش ۵۲۰  
 کارهای مختلف یک ~ ۵۰۸-۵۰۷  
 دلواله، پیتر ۱۶۴، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۵  
 ۵۸۰، ۵۲۴  
 دلف‌آباد ۲۹۴  
 دمشق ۱۰۶، ۳۰۲  
 دنت، دانیل سی ۸۱  
 دوانی، جلال‌الدین محمداسعد ۶۷۰، ۶۸۲  
 ۶۸۵، ۶۸۴  
 افکار اقتصادی ~ ۶۸۲  
 دوپروین، کرنلیوس ۵۸۵  
 دورانت، ویلیام جیمز ۱۰، ۱۵، ۲۰، ۲۱  
 ۱۰۵، ۱۰۸، ۲۸۸، ۳۴۴، ۴۴۲، ۴۴۳  
 دوره فلسفه تحقیقی ۷۸۹  
 دوگاما، واسکو ۷۵۲  
 دوگامل ۲۴۰  
 دولت‌آبادی، یحیی ۳۶۰، ۶۱۸، ۶۱۹  
 دولتشاهن علاءالدوله بختیشاه غازی سمرقندی  
 ← دولتشاه سمرقندی  
 دولتشاه سمرقندی ۵۰۱  
 دولتشاهی، اسماعیل ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۴  
 ۴۳۰  
 دولت نادرشاه افشار ۱۷۳  
 دومینیکن ۸۲۷

زنه، هانری ۴۴۲  
 روتر ۶۱۷  
 روچیان ۴۵۹  
 (روح القوانین ۷۷۶، ۷۸۲)  
 رودکی، ابو عبد الله جعفر بن محمد ۴۹۴، ۵۱۵  
 ۴۴۴، ۵۲۲  
 رودنکو ۳۷۹  
 دوزنامه الجمال ۷۱۴  
 دوزنامه انجمن اصفهان ۲۱۸  
 دوزنامه ایرانشهر ۱۹۲  
 دوزنامه ثریا ۷۱۶  
 دوزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ۲۰۶، ۲۳۱  
 ۳۵۴، ۳۶۰، ۴۴۰، ۴۸۲، ۵۰۹، ۵۲۱  
 ۶۱۷  
 دوزنامه سیاحت ۷۰۸  
 دوزنامه وقایع اتفاقیه ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷  
 ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۲  
 روز بهان خنجی، فضل الله ۵۵۸  
 روزن، و. ر. ۱۱۵  
 روسو، بی پر ۶، ۸، ۱۲، ۵۹۹، ۶۰۰، ۷۳۵  
 ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۵۶، ۷۷۱، ۷۷۶، ۷۸۹  
 ۸۰۲  
 روسو، ژان ژاک ۷۸۲  
 روسیه ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۹۷، ۲۱۹، ۶۰۳  
 مؤسسات حمل و نقل در ~ ۶۰۳  
 روشنی، قدرت الله ۲۱۳  
 (روضات الجنات فی اوصاف مدینة البهات ۲۷۱)  
 (روضه الصفا ۳۵۶، ۳۵۷، ۴۱۹، ۴۲۷، ۴۲۹)  
 روم ۷۲۸، ۷  
 امپراتوری ~ ۷۲۸  
 سقوط ~ ۷۲۸  
 علل سقوط امپراتوری ~ ۷۲۹  
 روملو، حسن بیگ ۴۲۷، ۴۲۹  
 رومیو [ژنرال] ۱۸۹

رئیسیر ۷۸۳  
 ربع رشیدی ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳  
 ساختمان ~ ۳۲۱-۳۲۳  
 نظر حافظ ابرو درباره ~ ۳۲۳  
 رجب نیا، مسعود ۵، ۴۴، ۳۲۶، ۵۶۳  
 رحیم زاده صفوی ۴۲۸  
 رساله اصول ترقی ۷۰۳  
 رساله اقتصاد سیاسی ۷۸۹  
 رساله در جمعیت ۴۴۲  
 رساله صنایع ۶۸۴، ۶۸۹، ۶۹۱، ۶۹۲  
 رساله مقامات عرفای بم ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۷  
 رساله مقدادیه ۴۰۶  
 (ستم القوادیح ۱۸۳، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۵)  
 ۵۰۵، ۴۳۵  
 رشت ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۸۶، ۶۱۹، ۶۲۰  
 ارزش اقتصادی ~ ۳۵۹  
 بازارهای ~ ۳۵۲  
 ~ در زمان شاه عباس دوم ۳۵۱  
 زمین لرزه و حریق در ~ ۴۳۶  
 نظر جان پل درباره ~ ۳۵۰  
 نظر خودزکو درباره ~ ۳۵۹  
 رشید یاسمی، غلامرضا ۶۴۱  
 رضازاده شفق، صادق ۳۲۸، ۴۰۳  
 رضا، عنایت الله ۴۹  
 رضاقلی خان هدایت ۳۵۷، ۴۲۷، ۴۳۵  
 ۴۳۹  
 رضاقلی میرزا ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۴۳۶  
 ۶۰۴، ۶۰۵  
 رضوانی، محمد اسماعیل ۴۴۰  
 رضی الدین قزوینی ۳۰۱  
 رضی، هاشم ۴۰۲  
 رنسانس ۷۵۴  
 اقتصاد عصر ~ ۷۵۴  
 عصر ~ ۷۶۶

زندگی مسلمانان در قرون وسطا ۹۵، ۹۸،  
 ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۱، ۴۰۴، ۴۶۱،  
 ۴۹۷، ۵۲۴، ۵۳۴، ۵۴۶، ۶۴۵  
 زندگی نادرشاه ۳۳۷  
 زنگبار ۱۰۰، ۸۲۸  
 زیدان، چرجی ۶۴، ۶۸، ۷۵، ۷۶، ۷۷  
 زین الاخبار ۸۳

ژاکوبین ۷۸۰  
 ژان باتیست ۷۸۹، ۷۹۴  
 مکتب ~ ۷۹۴  
 ژان ساری ۳۶۹  
 ژانده، ژان مارسل ۲۲۷  
 ژنوپلیتیک گرسنگی ۸۱۸  
 ژرنه، ژاک ۴۱۰  
 ژوبر ۲۳۳، ۵۹۲  
 ژورس، ژان ۸۱۰  
 ژيرو، پل ۷۲۷

سابق الدین زوارهای ۱۲۲  
 ساحل عاج ۸۲۸  
 ساراواک ۸۳۰  
 سازمان اداری حکومت صفوی ۱۰۳، ۱۰۵

۴۷۲، ۴۷۳  
 ساسانیان ۵۰، ۱۰۰، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۹  
 ۴۳۰، ۴۴۳  
 دوران قدرت ~ ۶۳۷  
 سکه‌های ~ ۴۵۶  
 شکست حکومت ~ ۵۵  
 نظامات اجتماعی در عهد ~ ۵۱  
 نقش مالکیت و خون در نظام اقتصادی  
 عهد ~ ۶۳۹-۶۳۸  
 سالیس، ژان ۷۴۳

رونان، ارنست ۷۳۱، ۷۸۹  
 رونیون ۸۲۸  
 رویتز، بارون ۱۹۱، ۴۸۷  
 ری ۸۹، ۹۰، ۲۹۳، ۴۱۶، ۴۱۹  
 بازارهای ~ ۲۶۸  
 قهر طبیعت در ~ ۴۱۶  
 وضع خانه‌ها در ~ ۲۹۴-۲۹۳  
 دی باستان ۲۶۸، ۲۶۹، ۴۱۶، ۴۱۷  
 ریچاردز، فرد ۵۹، ۳۷۲  
 ریشلیو ۷۵۶  
 ریکاردو ۷۸۹  
 رهنما، مجید ۸۱۱

زاوش ۳۷  
 زاینده رود ۳۳۲  
 ذبده التوادیح ۱۵۳، ۴۳۱  
 زبیرین عوام ۶۸  
 زرتشت ۶۳۲، ۶۳۳  
 زرنج ۲۶۹  
 ویرانی ~ به دست امیر تیمور ۲۶۹

زریاب خوبی، عباس ۴۴۳  
 زرین کوب، عبدالحسین ۱۷۱، ۲۸۲، ۲۹۱  
 زکریای قزوینی ۱۱۲، ۲۶۷  
 زکی خان زند ۳۵۵  
 زلاند جدید ۸۲۶  
 زمیند تکامل اجتماعی ۷۶۸، ۷۷۸، ۷۸۲  
 ۸۰۹

زنجان ۳۲۳  
 دارالسعاده ~ ۳۲۳  
 زندگانی شاه عباس اول ۱۶۳، ۱۶۵، ۳۴۰  
 ۳۴۷، ۴۲۸، ۴۷۱، ۵۱۹، ۵۲۵، ۵۸۷  
 ۵۸۸  
 زندگی دوزمه در چین ۴۱۰  
 زندگی دوزمه در عصر من لویی ۴۰۹، ۵۹۹



سعدالدوله ۱۴۱  
 سعدی، مصباح‌الدین ۲۰۶، ۲۰۱، ۲۰۱۷  
 ۲۰۲، ۲۰۰۲، ۲۰۰۰، ۲۰۶۱، ۲۰۶۳، ۲۰۶۸  
 ۲۶۴۸، ۲۶۴۹  
 سعیدآباد [قلعه] - خرمه  
 سعیدی، محمد ۹۷  
 سغدیها ۳۹  
 سفاح، ابوالعباس ۷۴، ۸۲  
 سفادت کلایخوبه (داد تیمور) ۴۰۳  
 سفرنامه ابن بطوطه ۳۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲۴  
 ۲۰۳۷، ۲۰۴۰، ۲۰۶۰  
 سفرنامه ابن فضلان ۲۰۳، ۲۰۳۲  
 سفرنامه ابودلف در ایران ۳۸۸  
 سفرنامه از خراسان تا بختیاری ۲۲۴، ۳۷  
 ۴۴۲، ۴۸۳، ۵۱۱، ۵۲۰، ۶۱۹، ۶۲۱  
 سفرنامه پیترودلاواله ۳۴۰، ۴۷۷، ۲۰۲۴  
 ۵۷۹  
 سفرنامه تادرنیه ۱۶۸، ۲۹۰، ۳۳۴، ۳۳۶  
 ۴۰۶، ۴۷۸، ۵۱۹، ۵۸۷، ۵۸۸  
 سفرنامه حاجی پیرزاده ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۱  
 ۵۰۷، ۶۰۸  
 سفرنامه (خاطرات کاشغای باستانشناسی)  
 ۵۰۸  
 سفرنامه دودویل ۳۴۸، ۵۱۰، ۵۹۲  
 سفرنامه دیولافوآ ۲۱۹، ۵۰۸  
 سفرنامه (ضاقلی میرزا نوه فتحعلی شاه ۴۳۶)  
 ۶۰۴، ۶۰۹  
 سفرنامه سانسون ۴۷۱، ۴۷۸  
 سفرنامه سرتامس هربرت ۱۶۳  
 سفرنامه سلیمان ۹۷  
 سفرنامه سولتیکف ۵۹۲  
 سفرنامه فرد (چچادد) ۳۷۲، ۶۲۱، ۶۲۳  
 سفرنامه کاترینوزنو ۵۷۹  
 سفرنامه کاردی ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۴۵

سامانیان ۸۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۶  
 ۲۱۰، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۹۱، ۴۹۰، ۴۴۴  
 اسنیت راهها در عهد ~ ۵۶۶  
 تجارت در دوره ~ ۱۱۱  
 توسعه فعالیت‌های اقتصادی در دوره ~  
 ۱۰۸-۱۰۹  
 رسم اقطاع در زمان ~ ۱۰۲  
 روابط تجاری ایران و روس در عهد ~ ۱۱۱  
 سکه در دوره ~ ۱۱۱  
 سکه‌های کم عیار در عهد ~ ۴۶۳  
 سکه‌های عصر ~ ۴۶۳  
 عوارض در عهد ~ ۴۶۶  
 سام، جمال‌الدین محمد ۴۲۴  
 ساموئلسن، پل ادوارد ۷۵۸  
 ساسی، علی ۳۷۹، ۳۹۶  
 سانسون ۴۷۸  
 ساوجبلاغ ۲۲۳  
 ساوجی، سلمان ۵۶۲  
 سایکس، سرارسی ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۰۸، ۶۰۹  
 سبک‌شناسی ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۶۸  
 سپهر، عبدالحسین ۱۹۱  
 ستوده، منوچهر ۲۶۲، ۲۸۳، ۵۵۸  
 سنجستان - سیستان  
 سچلماسه ۴۵۹  
 سرابی، شمس‌الدین ۵۷۹  
 سرابی، عبدالله ۲۱۳  
 سرداران ۱۳۹  
 حکومت ~ ۱۳۶  
 سرخ جامگان ۶۴۴  
 سردادورطالبزاده، حمزه ۳۸۰  
 سرزمین گیلان ۲۳۹، ۳۵۹، ۶۱۵  
 سرزمین‌های بیگانه و مردم دوست ۸۳۹  
 سرنندیب ۱۰۷  
 سروش اصفهانی ۵۰۸

- ۱۱۶، ۱۲۵، ۴۲۱، ۵۱۳، ۵۴۴، ۵۴۹  
 سلطان مراد چهارم ۷۴۷  
 سلطان مسعود غزنوی ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴  
 ۲۳۸، ۴۶۶، ۵۴۹، ۵۵۰  
 دزدان و راهزنان در عهد ~ ۵۵۰  
 سلطان یعقوب ۱۴۹  
 سلطانیه ۳۲۷  
 اهمیت شهر ~ ۳۲۷-۳۲۸  
 سلمان فارسی ۶۷  
 سلوکیان ۴۲، ۶۳۶  
 حکومت ~ ۶۳۶  
 سمرقند ۵۶، ۱۱۱، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۶  
 ۳۲۶، ۳۹۱، ۴۱۸، ۴۲۸  
 وضع اقتصادی ~ ۳۹۱  
 سمرقندی، عبدالرزاق ۵۴۲  
 سمسار، محمدحسن ۵۱۷  
 سمعانی ۱۰۲، ۳۲۴  
 خاندان ~ ۳۲۴  
 سمینو [کنل] ۵۰۹  
 سنایی، ابوالمجد مجدالدین آدم ۱۲۳، ۵۶۸  
 سنت آگوستین ۷۳۲  
 سندباد بحری ۸۲، ۱۰۰  
 سن‌سیمون ۷۸۱، ۸۰۲  
 سنگال ۸۲۸  
 سوئد ۱۱۱، ۱۵۵، ۱۹۰، ۴۶۲، ۸۲۵  
 سوچو ۹۷  
 سورینام ۸۲۷  
 سوریه ۵۷، ۱۳۸، ۳۱۶  
 سوگون ۱۹۲  
 سولتیکف، الکسیس ۳۴۸، ۳۵۰، ۵۰۷  
 ۵۹۳، ۵۹۴  
 سولی [وزیر هانری] ۷۵۵  
 سوماترا ۹۶  
 سومبارا و ۷۵۴
- ۳۷۸، ۵۸۸  
 سفرنامه کلادویخو ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۵۳۸  
 ۵۴۵، ۵۷۶، ۷۶۶  
 سفرنامه مادکوپولو ۳۳۰، ۴۰۰، ۵۶۴  
 ۵۷۵، ۵۷۶، ۷۶۶  
 سفرنامه ناصرخسرد ۲۷۴، ۲۷۹، ۴۸۴، ۴۹۴  
 ۴۹۸، ۵۲۲  
 سفرنامه و نیزبایان در ایران ۳۳۵، ۵۷۹  
 سفیران پاپ به دربار خاندان مغول ۵۶۳  
 سقوط اصفهان ۴۳۲  
 سقوطه [جزیره] ۹۶  
 سکاها ۳۹  
 سگستان ← سیستان  
 سلاجقه ← ساجوقیان  
 سلجوقنامه ۵۷۰  
 سلجوقیان ۷۱، ۸۵، ۱۳۶، ۲۶۰، ۲۹۱  
 ۲۹۷، ۶۵۲، ۷۶۱  
 عیاران در دوره ~ ۱۰۴  
 واگذاری اقطاع در دوران ~ ۱۰۲  
 سلطان آباد ۶۰۹  
 سلطان ابوسعید ۵۰۳  
 سلطان اویس ۴۲۴  
 لشکر کشیهای ~ ۴۲۴  
 سلطان اویس جلایز ۳۲۷  
 سلطان حسین ۴۳۲  
 گرانی شدید در عهد ~ ۴۳۲  
 سلطان حسین بایقرا ۱۳۶  
 سلطان رضی ابراهیم ۴۲۲  
 سلطان سنجر ۱۱۷  
 سلطان عبدالحمید ← عین الدوله  
 سلطان علاءالدین تکش ۱۲۱  
 سلطان محمد خوارزمشاه ۱۲۷، ۱۲۸  
 سلطان محمد دوم ۷۴۶  
 سلطان محمود غزنوی ۹۶، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳

سیلان ۳۹۸  
تنگه ~ ۱۰۷  
یاقوت ~ ۳۹۸  
سیلک ۵۱۶  
تپه ~ ۵۱۶  
سیدجوری ۱۰۲  
خاندان ~ ۱۰۲  
سیمون ۷۸۹  
سیمونیچ، ای. او. ۲۴۰  
سیواس ۵۳۵  
سیورغال ۴۶۹  
تقسیم ~ ۴۶۹  
سیوطی ۵۹  
شاپور اول ۵۴۲  
شاردن، ژنرال ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۶۶  
۳۳۷، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵  
۴۷۶، ۵۰۴، ۵۸۵  
سفرنامه ~ ۱۰۶  
نظر ~ درباره ابریشم ایران ۲۲۱  
نظر ~ درباره ارزش پول عصر صفوی ۴۷۵  
شارل اول ۷۶۶  
شارل پنجم ۷۴۹  
شارل دهم ۷۵۵  
شارلمانی ۱۰۶  
شاله، فیلیسین ۷۲۴، ۷۵۴  
شاه اسماعیل اول ۱۰۱، ۴۷۰  
شاهرخ تیموری ۱۳۶، ۴۲۹، ۴۶۷  
شاه سلطان حسین ۱۶۹، ۴۳۰، ۵۷۸  
حمام ویژه ~ ۵۰۵  
شاه سلیمان ۱۶۸، ۵۹۰  
شاه صفی ۱۶۳، ۱۶۸، ۵۱۹، ۷۶۶  
شاه طهماسب ۱۰۱-۳۵۵-۵۷۸  
شاه عباس اول ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۷۱، ۲۷۹

سهاسی، سیروس ۲۳۹  
سهروردی، احمد ۳۲۳  
سه سال در دربار ایران ۲۲۹، ۳۵۲، ۳۵۸  
۳۶۰، ۴۰۷، ۴۴۲، ۴۸۳، ۵۰۹، ۶۰۷  
سهیل کاشانی - عبدالرحیم کلانتر  
سهیلی، مهدی ۵۹۶  
سیاح، حمید ۴۴۱  
سیاحتنامه ابراهیم بیگ ۷۱۴، ۷۰۷  
سیاحتنامه شاردن ۱۰۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۴۷۱  
۴۷۶، ۵۸۳  
سیاستمداد ۷۴۳  
سیاستنامه ۱۰۲، ۶۴۰  
سیاست و اقتصاد عصر صفوی ۱۰۵، ۴۲۸  
۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۵۸۳  
۵۸۴  
سید جمال الدین واعظ - واعظ اصفهانی  
سید عزالدین مسعود ۵۷۶  
سید کمال الدین محمود ۵۷۶  
سیراف ۹۱، ۹۴، ۹۷، ۳۰۳، ۳۸۵، ۵۳۹  
۵۵۳  
بندر ~ ۹۳، ۱۰۱  
نظر استخری درباره ~ ۲۷۳  
سیر تاریخ ۱۲، ۱۵  
سیرت جلال الدین منکبرنی ۵۵۸  
سیر حکمت در ادبها ۷۲۶  
سیر لئون ۸۲۸  
سیستان ۲۷۰-۲۶۸، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۱  
۴۹۶، ۵۵۴  
راههای ~ ۵۵۴  
تخطی ~ ۴۱۶  
مختصات ~ ۲۷۰-۲۶۹  
سیسرون ۷۲۷  
سیسموندی ۷۸۹  
سیف بن محمد یعقوب الهروی ۲۷۱

- شهریادان گننام ۴۱۹  
 شهردان بن ابی‌الخیر ۲۹۰  
 شیبانی، خلیل‌خان ۲۳۱  
 شیبانی، میرزا ابراهیم‌خان ۲۳۱  
 شیخ الاسلام صفی‌الدین ۲۷۱  
 شیخ حزین ۱۷۴  
 شیراز ۸۹، ۹۰، ۱۴۸، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۴۷، ۳۸۳، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۳۳، ۴۳۵، ۵۰۷، ۵۳۹، ۵۸۹  
 دارالعلم ~ ۳۲۳  
 نظراین بطوطه درباره‌ی ~ ۲۹۱  
 شیرازی، حسین ۶۱۷  
 نظر اعتماد السلطنه درباره‌ی ~ ۶۱۷  
 شیرانی، حمید ۲۹۵  
 شیروان ۳۹۵  
 شیروانی، جمال‌الدین خلیل ۵۱۵  
 شیل ۲۰۴  
 شیلی ۸۲۷  
 شیندلر ۲۰۲  
 ظل‌السلطان ۳۳۲  
 ظهیرالاسلام ۲۳۰  
 ظهیرالدین ۱۲۲  
 ظهیرالدین باهر ۱۵۰  
 صابر، ادیب ۶۴۹  
 صاحب‌الطراز ۱۰۴  
 صالح، علی پاشا ۶۳۸، ۶۴۴  
 صباحی بیدگلی ۴۳۲  
 صبا، محسن ۳۴۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۸۲  
 ۶۸۲، ۶۸۷، ۶۹۳، ۷۱۴، ۷۱۹  
 صبا، بهین‌دخت ۳۷۲  
 صحیحی، حبیب‌الله ۳۳۰
- ۴۷۲، ۴۷۰، ۴۳۸، ۳۷۲، ۳۳۸، ۳۳۳  
 ۵۷۸، ۵۴۲، ۵۱۹، ۵۱۸، ۵۰۴، ۴۷۵  
 ۶۹۳، ۵۹۰، ۵۸۵، ۵۸۴  
 اصلاحات در عصر ~ ۱۵۸  
 توجه ~ به مسائل اقتصادی ۱۶۸-۱۶۳  
 حمام ~ ۵۰۴  
 روابط اقتصادی ~ با مال غرب ۱۶۳-۱۵۷  
 ریش تراشیدن ~ ۵۱۸  
 سیاست اقتصادی ~ و جانشینان او ۱۵۷-  
 ۱۵۶  
 صنایع دستی در عهد ~ ۱۷۲  
 فعالیتهای هنری در عصر ~ ۱۵۸  
 وضع راهها در عصر ~ ۵۸۲  
 وضع کشاورزی در عهد ~ ۱۷۲  
 شاه‌عباس دوم ۱۶۸، ۳۳۱، ۳۹۵، ۵۸۴  
 شاهنامه ۴۹۵، ۶۳۹  
 شاهنشاهی عضدالدوله ۱۱۴، ۲۷۹، ۴۰۶  
 شجاع ۵۵۹، ۶۸۰  
 شرف‌الدین انوشیروان خالد ۴۰۱  
 شرف‌کوبتانی ۱۲۲  
 شروان ۱۶۳  
 شعار، جعفر ۲۷۰، ۲۷۹، ۴۲۰  
 شفا، شعاع‌الدین ۳۳۹  
 شفیع، محمد ۳۲۲  
 شکل ۳۷  
 ~ در دوره‌ی هخامنشیان ۳۷  
 نظر مورخان درباره‌ی ارزش ~ ۳۷  
 شلیلیه ۶۲۷  
 شماخی ۱۷۷  
 شمس‌الدین محمد ۱۴۱  
 شوشتر ۳۹۸، ۴۵۹، ۶۰۹  
 شواسندل (جولی‌بندر) ۱۰۱  
 شهاب‌الملک ۲۳۲  
 شهریاد ۷۶۸

مصمصام الدوله ۳۸۳، ۳۴۲  
 صنعا ۵۶  
 بازار ~ ۵۶  
 صنیع الدوله ۶۹۸  
 صودةالارض ۲۷۰، ۲۷۵، ۳۸۱، ۳۸۲  
 ۳۸۶، ۳۹۹، ۵۳۱، ۵۷۲، ۶۵۱  
 ضرابی، مهدی ۵۰۶  
 طاهر بن حسین ۵۴۷  
 طاهریان ۱۳۶، ۲۷۱، ۵۵۶  
 اسنیت راهها در عهد ~ ۵۵۶  
 طباطبائی، ابوالفضل ۳۳۸، ۵۳۰  
 طبرستان ۱۷۷، ۸۳، ۱۲۵، ۱۹۰، ۲۶۵-  
 ۲۶۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۱۷  
 طبرستان و دیوان ۵۱۸  
 طبری، محمد بن جریر ۶۳، ۴۱۵، ۴۶۴، ۴۸۵  
 طبقات ناصری ۱۲۸  
 طرابوزان ۵۶، ۱۳۸، ۳۲۸  
 طغرل ارسلان ۱۲۱  
 طغرل بیگ ۸۵، ۱۱۹، ۲۷۴  
 طغرل ماعون ~ طغرل بیگ  
 طلحه ۶۸  
 طوس ۲۶۳  
 عادات الملوک ۲۰۱  
 عارف قزوینی ۵۱۲  
 ~ در حمام ۵۱۲  
 عالم آرای عباسی ۳۴۷، ۴۲۷  
 عالی قاپو ۳۳۱  
 عاموس ۷۳۱

صد خطابه ۷۰۱  
 صدالتواریخ ۱۹۸، ۱۹۶  
 صدرالدین ۱۴۲  
 صدر هاشمی، محمد ۷۱۴  
 صدیق المعالک ~ سیرزا ابراهیم خان شیبانی  
 صعلوکی ۲۹۲  
 صفا، ذبیح الله ۱۱۷، ۱۲۵  
 صفاریان ۲۷۰  
 صفاری، حسن ۶  
 صفایی، ابراهیم ۲۴۵  
 صفوةالصفا ۵۷۹  
 صفویه ۱۵۱، ۲۹۵، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۶۸  
 ۳۷۷، ۴۶۰، ۴۶۹، ۴۷۸، ۵۲۴  
 ابریشم در دوره ~ ۱۶۳  
 استقرار حکومت ~ ۱۳۶، ۲۷۹  
 اوزان در عهد ~ ۴۷۸  
 بازار در دوره ~ ۱۵۶  
 بازرگانی در دوره ~ ۱۶۲-۱۵۳، ۲۴۱  
 پایان دوره ~ ۳۴۷  
 پول رایج ایران در عهد ~ ۴۷۲  
 جمعیت در دوره ~ ۲۲۸  
 جنگهای فتووالی در عهد ~ ۴۲۹  
 چراغهای عهد ~ ۵۲۴  
 حقوق کارسندان در عهد ~ ۴۷۱  
 سقوط حکومت ~ ۱۷۳  
 سیاست اقتصادی سلاطین ~ ۱۵۳-۱۵۲  
 سیاست سلاطین ~ ۱۵۱  
 شهر اصفهان در دوره ~ ۳۳۰  
 طبقات میانه در عهد ~ ۱۵۵-۱۵۳  
 کاروانسراهای عهد ~ ۵۸۳، ۶۱۳  
 مسکوکات در عهد ~ ۴۷۰  
 منازل در عهد ~ ۲۹۵  
 وضع راهها در اواخر عهد ~ ۵۷۹، ۵۸۴  
 صلاح الدین ایوبی ۳۱۸

عرفان، محمود ۲۶۳  
 عریضی، ابوالقاسم ۵۸۷  
 عزیزالدین ابوبکر عتیق زنجانی ۳۲۴  
 عصر بیخبری یا تداویخ امتیازات در ایران  
 ۲۴، ۲۴۴، ۶۱۰، ۶۱۶، ۶۱۷  
 عضدالدوله دیلمی ۸۳، ۸۷، ۲۷۵، ۳۸۳  
 ۴۲، ۴۵۴، ۵۴۸  
 درآمد سالانه ~ ۱۱۴  
 سیاست اقتصادی ~ ۱۱۴  
 عضدالملک ۵۹۷  
 مکتوبی از ~ ۵۹۷  
 عقبه ۹۹  
 عقدالعلی ۵۷۱  
 عقدالفرید ۶۵  
 عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین ۴۹۹، ۵۱۴  
 عطاسلک جوینی ۱۴۱، ۳۹۸  
 علاءالدوله ۲۳۲  
 علویان ۱۰۳  
 علی اوغلی علیزاده، عبدالکریم ۴۷۰  
 علی بن محمد ۶۴۵  
 علی خان حاجب الدوله ۳۵۷  
 علیشیرنوازی ۱۳۶  
 علی قلی خان [حاکم شیراز] ۵۸۳  
 عمادالدین محمد بن حامد اصفهانی ۱۱۹  
 عمان ۵۶، ۸۳۱  
 عمر بن الخطاب ۶۴، ۶۷  
 سیاست توسعه طلبانه ~ ۶۹  
 عمر بن عبدالعزیز ۵۱۳  
 عمر بن ولید ۶۶  
 عمر بن یوسف ۷۳  
 عمر، محمد بن زفر ۵۱  
 عمرولیت صفاری ۲۶، ۲۶۳، ۴۲۲، ۵۶۴  
 عمیدلویکی ۵۱۷  
 عمید، موسی ۸۳۹

عایشه ۵۶۶  
 عباس میرزا ۱۹۵، ۲۰۰، ۴۳۰  
 عباسیان ۵۱، ۶۶، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۸۲  
 ۱۰۴، ۴۵۵، ۵۱۳، ۶۴۳، ۶۴۴  
 افول قدرت ~ ۷۷  
 حکومت ~ ۶۴۳  
 درخشانترین ایام حکومت ~ ۷۷  
 عال شکست اقتصادی ~ ۷۷  
 قلمرو حکومت ~ ۶۴۴  
 کنیزان در دوره ~ ۵۱۳  
 وضع اقتصادی در عهد ~ ۷۴  
 عبدالرحمن بن حکم ۶۶  
 عبدالرحمن بن عوف ۶۸  
 عبدالرحیم کلانتر ضرابی ۳۷۱  
 عبدالرزاق، جمال الدین ۴۲۵، ۶۵۰  
 عبدالرزاق خان کاشی ۳۵۵، ۴۳۳  
 عبدالعزیز ۸۱  
 عبدالله بن سعد ۶۴  
 عبدالله بن طاهر ۸۳، ۲۶۰، ۲۶۱  
 عبدالله بن عامر ۶۵  
 عبدالله بن عمر ۷۰  
 عبدالملک بن مروان ۴۴۳، ۴۵۵  
 عبیدزاکانی ۶۵۶  
 عتبه الکاتبه ۵۵۱  
 عتی، محمد عبدالعبار ۴۲۰  
 عتیق بن ابی بکر - عزیزالدین ابوبکر عتیق  
 عثمان بن عفان ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۸۰  
 روشهای غلط ~ ۶۹  
 مرگ ~ ۶۵  
 عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات ۱۱۲  
 عدن ۱۰۶  
 عدنی کویان (ماهوت باغان) ۱۰۵  
 عربستان ۵۶، ۱۰۱، ۸۳۱  
 وضع اقتصادی ~ در ظهور اسلام ۵۸-۵۶

حملة ~ ۱۱۸  
 حملة ~ به کرمان ۴۲۰  
 غزنویان ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۳۶،  
 ۵۵۶، ۲۶۰  
 امنیت راهها در عهد ~ ۵۵۶  
 رسم اقطاع در زمان ~ ۱۰۲  
 عیاران در دوره ~ ۱۰۴  
 عهد ~ ۷۶۱  
 غزنین ۱۱۶، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۲  
 سیل شدید در ~ ۴۱۸  
 قحطی ~ در سال ۵۰۴ ۴۲۳-۴۲۴  
 غطریفین عطا ۴۶۳  
 غفاری - اباذر غفاری  
 غفوراف ۱۰۸، ۱۱۱  
 غنا ۸۲۸  
 غوجان ۵۵۸  
 قلعه ~ ۵۵۸  
 غیاث الدین ۳۲۳  
 غیاث الدین نقاش ۵۴۲  
 غیاث اللغات ۵۶۱، ۵۶۲  
 غیث بن الحسام ۲۶۰  
 فتوداليسم ۷۵۴، ۷۵۷، ۷۷۰، ۷۷۷، ۸۰۴  
 اصول ~ ۷۷۷  
 تضاد سرمایه داری با ~ ۷۷۸  
 فارابی، ابونصر ۵۵۵  
 فارال، ادسوند ۴۰۹، ۵۹۹  
 فارس ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۰۱، ۱۳۷،  
 ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۷  
 ارزش اقتصادی ~ ۳۸۱  
 بازرگانان ~ ۳۸۲  
 تجارت و صنایع ~ ۳۸۴  
 راههای ~ ۵۵۳

عنصر المعالی، امیر کیکاوس ۴۹۴، ۵۵۱  
 ۶۴۸، ۶۴۵  
 عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد ۵۱۳  
 عودلاجان ۳۶۱  
 محله ~ ۳۶۴  
 عور ۱۲  
 تپه ~ ۱۲  
 عوفی، محمد ۵۱۵، ۵۱۶  
 عهد جدید ۷۲۹  
 عهدنامه ترکمنچای ۶۲۶  
 عهدنامه گاستان ۶۲۶  
 عین الدوله ۶۳۱، ۶۳۲  
 وضع راهها در عهد صدارت ~ ۶۲۲-۶۲۱  
 غازان خان ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۸، ۳۲۴، ۳۲۵  
 ۴۶۸، ۴۶۹، ۵۰۱، ۵۷۴  
 اصلاحات اقتصادی واجتماعی ~ ۱۴۸-۱۴۵  
 اصلاحات ~ ۴۶۸  
 عصر ~ ۵۰۰  
 غردالسير ۳۷۹  
 غروی، محسن ۴۰۹، ۵۹۹  
 غروی، محمود ۵۱۱  
 غز - غزان  
 غزالی، محمد ۲۷۹، ۴۹۹، ۵۵۰، ۵۵۲  
 ۵۶۵، ۵۶۶، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵  
 ۶۵۸  
 آیین گرمابه رفتن به نظر ~ ۴۹۹  
 ~ در برابر دزدان و عیاران ۵۰۰  
 نظر ~ درباره احتکار ۶۵۲، ۶۵۵  
 نظر ~ درباره تعالیم مذهبی ۶۵۷  
 نظر ~ درباره ~ ۶۵۵  
 غزالی و سیاست ۶۵۳، ۶۵۷  
 غزان ۱۱۸، ۴۲۰

- قلابدوزی ~ ۳۸۱  
 معادن ~ ۳۸۵  
 نظراین حوقل درباره ~ ۳۸۲  
 نظر لسترنج درباره ~ ۳۸۴  
 وضع پول و پیمانانه درسزمین ~ ۳۸۲  
 وضع عمومی ~ ۳۸۳  
 فارسی، ابواسحق ۵۳۱  
 فاطمیان ۴۵۹، ۶۴۴  
 فاکتورویچ ۲۶۷  
 فتحعلی شاه ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۵، ۳۵۲، ۳۵۶  
 ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۳۷، ۵۰۷، ۵۹۲، ۶۹۴  
 ۷۰۰  
 وضع اقتصادی و صنعتی کاشان در عهد ~  
 ۱۹۰-۱۹۱  
 فخرالاسلام ۱۲۲  
 فخرداعی گیلانی، محمدتقی ۱۷۹  
 فرات ۲۹  
 فرانسه ۱۹۹، ۶۰۲، ۶۹۴  
 فرای، ریچارد. ن ۹۳، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۷۵  
 ۲۷۷، ۴۶۲  
 فرخ خان امین الملک ۲۱۳  
 فرخی ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۷  
 فردریک سوم ۶۱۶  
 فردوسی، ابوالقاسم ۱۱۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹  
 ۲۸۰، ۴۸۵، ۴۹۵، ۵۲۹، ۵۵۵، ۵۵۹  
 ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۷۰، ۶۴۰  
 ۷۶۳  
 فرصت شیرازی ۵۰۶  
 نظر ~ درباره حمام و کیل ۵۰۶  
 فرغانه ۳۹۱  
 فرقان ۱۰۹  
 فرماندهان کرمان ۴۳۴  
 فرمانفرمایان، اصغر ۶۰۴  
 فرمانفرمایان، حافظ ۳۶۰
- فروزانفر، بدیع الزمان ۵۱۸  
 فروغی، محمدعلی ۷۲۶  
 فرهنگ ایران (زمین ۱۹۱، ۳۳۷، ۳۵۹)  
 ۴۰۴، ۶۹۲  
 فرهنگ فارسی ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۲۳، ۵۶۳  
 فرهنگ معین ۴۹۴  
 فره‌وشی، علی محمد ۶۱۰  
 فره‌وشی (مترجم همایون) ۲۲۴  
 فریار، عبدالله ۳۹۹  
 فریدالملک همدانی، سیرزا محمدعلی خان ۷۰۲  
 فریرز ۵۸۵  
 فریومد [قریه] ۱۱۸  
 فسا ۳۸۱  
 فسطاط ۲۹۶، ۲۹۹  
 فضل ۷۷، ۷۸  
 پایان حکومت ~ ۷۷  
 ققیهی، علی اصغر ۲۷۹  
 فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران  
 ۶۰۵  
 فلاندر ۴۰۹  
 فلسفی، نصرالله ۴۷۰، ۷۵۲  
 فلورانس ۷۴۰، ۷۴۸  
 فنلاند ۱۰۷  
 فوراستیه، ژ ۷۹۱  
 فوریه [دکتر] ۳۵۲، ۵۰۹، ۶۰۷، ۷۸۱  
 ۷۸۹  
 فوریه، شارل ۸۰۲  
 فومن ۳۸۶  
 فون تشواد ۶  
 آدم ~ ۶  
 فهرست کتابهای چاپی فارسی ۷۰۷  
 فیاض، علی اکبر ۷۸



فیروز - ابولؤلؤ  
 فیروزآباد ۳۸۴  
 فین ۴۲۹  
 زلزله ~ ۴۲۹  
 فیلیپ، لویی ۶۰۳  
 فیلیپین ۱۳۸

قائم‌مقامی، جهانگیر ۱۹۰  
 قابوسنامه (۹۱، ۲۰۷، ۲۸۰، ۳۴۳، ۴۹۴،  
 ۵۱۴، ۵۵۱، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۹  
 قاجاریه ۳۹۹، ۵۲۰، ۶۰۹، ۶۱۴  
 اواخر عهد ~ ۳۷۰  
 بازرگانی ایرانیان در عهد ~ ۲۴۱-۲۴۲  
 تجارت و بازرگانی در دوره ~ ۱۹۹-۲۰۱  
 روابط اقتصادی در دوره ~ ۲۱۱-۲۱۳  
 نظر سایکس درباره ~ ۶۰۹  
 نظر لرد کرزن درباره ~ ۶۰۹  
 نظر سلکم درباره ~ ۶۰۹  
 وسایل کار سلمانی در عهد ~ ۵۱۹-۵۲۰  
 وصفی از حمامها و سلمانیه‌های ایران در  
 عهد ~ ۵۲۰  
 وضع راهها در عهد ~ ۵۹۲  
 وضع مسکوکات در عهد ~ ۴۸۲-۴۷۹  
 قادیسیه ۵۹  
 جنگ ~ ۵۹  
 قاسان - کاشان  
 قاضی، ابوالفضل ۵۱۹  
 قاضی سیف‌الدین عیسی ۱۴۹، ۱۵۰  
 قانون ۷۶۵  
 قاهره ۳۰۲  
 قباد ۶۳۹، ۶۴۱، ۶۴۳  
 قباوی، احمد بن محمد بن نصر ۵۱  
 قبیاق ۱۳۸، ۵۳۸  
 دشت ~ ۵۳۸

قیچور [مالیات سرانه] ۱۴۲، ۱۴۶  
 قداسة ابن جعفر ۵۳، ۵۵۲  
 قدیمترین (روابط ایران در) ۱۱۲  
 قرانگین ۲۷۱  
 بازار ~ ۲۷۱  
 رباط ~ ۲۷۱  
 تراچه داغ ۱۹۵  
 آهن ~ ۱۹۵  
 قرارداد اجتماعی ۷۷۹، ۷۸۲  
 قرارداد ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس (اجمع به  
 ایران ۲۴۲  
 قراقویونلو ۴۶۹، ۵۷۸  
 قراقرلو، محمدحسین خان ۲۰۱  
 قرامطه ۱۹۴، ۶۴۴  
 تمایلات دموکراتیک ~ ۹۴  
 جنبش ~ ۶۴۴، ۶۴۵  
 سازمانهای پیشه‌وری در دوره ~ ۱۰۵  
 ~ بحرین ۶۴۴  
 نظر لویی ماسینیون درباره ~ ۱۰۵  
 نهضت ~ ۱۰۵  
 قره‌العیون ۵۱۶  
 قرطبه ۲۹۹، ۳۱۷  
 قرلقیان ۱۱۷  
 قرمطیان - قرامطه  
 قرون وسطی ۷۵۱-۷۴۱  
 اندیشه‌های اقتصادی و اجتماعی در ~  
 ۷۴۱-۷۵۱  
 دریانوردی در ~ ۶۰۲  
 نیروی دریایی اروپاییان در ~ ۶۰۲-۶۰۰  
 قزل‌اوزن ۶۱۲  
 قزوین ۳۳۹، ۴۳۸، ۵۰۷، ۶۰۶  
 سیل شدید در ~ ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۸  
 قزوینی، محمد ۳۸۷، ۳۹۴، ۵۱۴، ۶۴۰  
 قسطنطنیه ۵۶، ۳۴۰، ۶۴۰، ۷۰۷، ۷۴۶

قائم‌مقامی، جهانگیر ۱۹۰  
 قابوسنامه (۹۱، ۲۰۷، ۲۸۰، ۳۴۳، ۴۹۴،  
 ۵۱۴، ۵۵۱، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۹  
 قاجاریه ۳۹۹، ۵۲۰، ۶۰۹، ۶۱۴  
 اواخر عهد ~ ۳۷۰  
 بازرگانی ایرانیان در عهد ~ ۲۴۱-۲۴۲  
 تجارت و بازرگانی در دوره ~ ۱۹۹-۲۰۱  
 روابط اقتصادی در دوره ~ ۲۱۱-۲۱۳  
 نظر سایکس درباره ~ ۶۰۹  
 نظر لرد کرزن درباره ~ ۶۰۹  
 نظر سلکم درباره ~ ۶۰۹  
 وسایل کار سلمانی در عهد ~ ۵۱۹-۵۲۰  
 وصفی از حمامها و سلمانیه‌های ایران در  
 عهد ~ ۵۲۰  
 وضع راهها در عهد ~ ۵۹۲  
 وضع مسکوکات در عهد ~ ۴۸۲-۴۷۹  
 قادیسیه ۵۹  
 جنگ ~ ۵۹  
 قاسان - کاشان  
 قاضی، ابوالفضل ۵۱۹  
 قاضی سیف‌الدین عیسی ۱۴۹، ۱۵۰  
 قانون ۷۶۵  
 قاهره ۳۰۲  
 قباد ۶۳۹، ۶۴۱، ۶۴۳  
 قباوی، احمد بن محمد بن نصر ۵۱  
 قبیاق ۱۳۸، ۵۳۸  
 دشت ~ ۵۳۸

کاسا کوفسکی، کلنل ۳۷۱، ۴۸۲، ۶۲۳  
 کاسترو، ژوزوئه دو ۸۱۸، ۸۲۰  
 کاسپیان ۳۹  
 کامیونسکی ۴۰۹  
 کاشان ۱۴۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۷۲، ۲۷۳  
 ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۹۵، ۴۰۰  
 آب انبارهای ۴۰۷  
 بازار ۴۳۳  
 دارالمؤمنین ۳۲۳  
 زلزله ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳  
 مدارس ۲۷۲  
 نظر کارری درباره ۳۳۸  
 وصفی از زلزله ۴۳۰  
 کاشانی، مجدالدین ۲۷۲  
 کاشغر ۹۷  
 کاشغر دریا ۱۰۸  
 کاشفی، مولانا فخرالدین علی ۵۴۱  
 کاظم، محمد ۴۷۹  
 کافرک غرنین ← ناصر شمس  
 کالج، مالکوم ۴۴، ۴۵  
 کالوشکین ۱۷۷  
 کالون ۷۵۰  
 کالیکوت ۷۵۲  
 کاسران میرزا نایب السلطنه ۲۴۱  
 کاسرانی، حشمت ۷۶۸  
 کاسرون ۳۵، ۸۲۸  
 کامل التوادیح ۱۱۸، ۱۱۷  
 کانتون ۱۰۷، ۷۸۹  
 کان سو ۵۶، ۵۳۸  
 کتاب احمد ۵۲  
 کتاب الفراج ۷۳، ۸۱  
 کتاب الکسب ۵۹  
 کتابچه قانون ۱۹۸  
 کراسنوودسک ۲۴۲، ۲۴۴

سقوط ۷۴۶  
 قصص الانبیاء ۵۱۳  
 قطب الدین لاهیجی ۴۳۸  
 قتلوان ۱۱۷، ۴۱۸، ۵۴۹  
 جنک ۱۱۷  
 قلاع اسماعیلیه ۲۸۳  
 قم ۲۷۲  
 مشخصات شهر ۲۷۲  
 نظر حسن قمی درباره میدانهای ۲۷۲  
 قنادین ۲۶۴، ۲۶۵  
 قمی، حاج ملا محمد صادق ۵۲۰  
 قمی، حسن بن محمد بن حسن ۸۱، ۲۷۲  
 قمی، علی اکبر ۶۰۸  
 قوانین ۷۲۵  
 قویبیلای ۵۷۵  
 قهستان ۱۰۲، ۱۳۷  
 قیام مسلحانه کارگران ۸۰۹  
 کائوتسکی ۸۱۱  
 کابل ۹۰، ۵۳۸  
 کاپیتال ۷۸۴  
 کاپیتولاسیون ۲۳۸  
 استقرار ۲۳۸  
 کاتب، احمد بن حسین بن علی ۴۰۱  
 کاتبی ترشیزی ۴۲۹  
 کارترایت، جان ۱۹۰  
 کارری، جملی ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۳، ۴۷۸  
 ۵۸۸، ۵۸۹  
 نظر درباره لار ۳۴۳  
 کادنا ماک ادشیر با بکان ۴۵۴  
 کارنگ، عبدالعلی ۳۳۷، ۵۵۸  
 کاروانسرا ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۷  
 در عصر اسلامی ۷۶۲  
 عباسی ۶۰۹

۴۶۷، ۱۳۴، ۱۲۹  
 کشف المحجوب، ۶۴۹، ۵۷۰  
 کشف تلبیس یا دودویی و نیرنگ انگلیس ۶۱۸  
 ککجه، نورالدین ۱۲۱  
 کلارک، ک ۸۳۱  
 کلاویخو ۲۶۸، ۲۷۸، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰  
 ۵۳۷، ۵۰۴  
 نظر ~ درباره تبریز ۷۶۶  
 نظر ~ درباره حمامهای تبریز ۵۰۴  
 کلژدوفرانس ۶۵۳  
 کلمب، کریستف ۷۶۸، ۷۵۱  
 کلیات تادیخ ۴۸۷، ۴۸۹  
 کلیات دیوان عادل قزوینی ۵۱۳  
 کلیات عبیدزاکانی ۶۵۶  
 کلیله و دمنه ۱۱۴، ۴۹۴، ۵۱۴، ۵۱۶، ۶۴۱  
 کمادی - قما دین  
 کمپانی، حاجی محمدحسن ۲۲۹  
 کمپفر ۴۷۲، ۴۷۴  
 کسفا ۱۶۱  
 کمون پاریس ۷۸۴، ۷۹۵  
 کننارینی ۱۴۹  
 کنت، آگوست ۷۸۹  
 کزجانفو ۹۷  
 کندور ~ ۷۷۶، ۷۸۹  
 کنز العمال ۵۹  
 کنگو ۸۲۸  
 کوآر ۳۸۱  
 کوآیا ۸۲۷  
 کوتزبو، سوریس ۳۴۸  
 کوپرولو ۷۴۷  
 کورپوس، هایباس ۴۴۳  
 کورتش (کارگر) ۳۵  
 کورش ۳۷  
 جنبش اقتصادی و عمرانی در عهد ~ ۳۸

کراسول، البویه ۷۵۶  
 کرایا کلا ۹۶  
 کردستان ۳۹۷  
 کوزن، جرج. ن ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۰۹، ۲۱۰  
 ۶۱۷، ۶۱۴  
 کرزوس ۳۱  
 کرمان ۵۸۳، ۳۲۳، ۲۲۰، ۱۰۲۳، ۴۸۹  
 حمله غزها به ~ ۳۹۱  
 دارالامان ~ ۳۲۳  
 راههای ارتباطی ~ ۵۸۷  
 قحطی شدید در ~ ۴۲۰  
 ~ در دوره سلاجقه ۳۹۱  
 وضع اقتصادی ~ ۳۹۱  
 کروستکی، بابا ۳۹۵  
 کرومانیون ۵  
 آدم ~ ۶  
 انسانهای ~ ۵  
 غار ~ ۵  
 کریستنسن، آرتور ۴۵۴، ۶۴۰، ۶۴۱  
 نظر ~ درباره نهضت اجتماعی ایران ۶۴۰  
 کریمان، حسین ۲۶۸  
 کریم خان یویر احمدی ۶۲۲  
 کریم خان زند ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۲۸، ۳۴۲  
 ۳۴۷، ۴۳۳، ۵۰۷  
 حمام ~ ۵۰۷  
 قیمت مایحتاج زندگی در عهد ~ ۱۸۷-  
 ۱۸۳  
 مبارزه ~ با گرانی و قحطی ۴۳۳  
 مرگ ~ ۱۸۷، ۵۹۱  
 کریم خان زند ۳۴۲  
 کریمی، بهمن ۲۶۱  
 کسروی، احمد ۲۴۴، ۲۹۰، ۴۱۹، ۴۴۰  
 کشاورز، کریم ۱۲، ۵۷، ۸۲، ۱۱۰، ۱۲۹  
 کشاورزی و مناسبات ادنی در ایران عهد مغول

گلستان ۵۰۰، ۵۰۲

کمبرون ۱۰۴

کملین ۳۰۱

گنج شایگان ۲۴۱، ۲۲۱، ۲۱۱، ۱۹۰، ۱۹۰، ۲۴۴

گنجعلی خان: ۵۰۰، ۵۰۴

حمام ~ ۵۰۰، ۵۰۴

گنج غزل ۵۹۶

گنجه ۳۲۱

گنجینه آثار تاریخی اصفهان ۵۸۷

گواتمالا ۸۲۷

گوینو، کنت دو ۶۰۷

گوتیک ۷۴۰

سبک ~ ۷۴۰

گورا ۱۲

تپه ~ ۱۲

گوره، ژان ۳۴۲، ۱۷۸

گوهرین، صادق ۲۵۰

گیبون، ادوارد ۷۲۹، ۷۲۸

گیرشمن، ریان ۳۱، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۳، ۲۲

گیزو ۷۳۲

گیلان ۳۴۱، ۲۷۴، ۱۷۶، ۱۷۳، ۱۶۳

گرددلسکی ۲۵۰

گردیزی ۱۱۳

گوشاسب نامه ۵۱۷

گرشام، توماس ۷۵۵

گرک، پولین ۸۰۷

گرکان ۷۷، ۸۸، ۴۰۳، ۵۰۳

گرکانی، فخرالدین ۸۵

گروسه، زنه ۵۴۲، ۱۳۸

گروهان ۸۱

گزارشهای باستانشناسی ۳۶

گزنفون ۳۷۹

گسز، آ ۵۲۴

گلچین معانی، احمد ۵۰۱

گلدزهر، ایکناس ۸۱

کوزه کنانی ۶۹۸

کوستاریکا ۸۲۷

کولبر ۷۷۴، ۷۵۶، ۵۹۸

کولخیها ۳۹

کولم ۱۰۰، ۹۶

کولوزید، استفانو ۶۷۱

کولوسوم ۷۲۸

کویت ۸۳۱

کیا محمد، شهاب الدین ۱۲۲

کیخاتو ۱۳۵، ۱۴۲

کیشن (قیس) ۵۰۳، ۹۷، ۹۳، ۹۰

کیهای سعادت ۵۴۲، ۴۹۹، ۲۷۹، ۶۰

کابن ۸۲۸

گاگا ۶۳۳، ۶۳۲

گافها - گاگا ۶۳۲

گرجستان ۱۷۴، ۱۶۶، ۱۳۳

گرددلسکی ۲۵۰

گردیزی ۱۱۳

گوشاسب نامه ۵۱۷

گرشام، توماس ۷۵۵

گرک، پولین ۸۰۷

گرکان ۷۷، ۸۸، ۴۰۳، ۵۰۳

گرکانی، فخرالدین ۸۵

گروسه، زنه ۵۴۲، ۱۳۸

گروهان ۸۱

گزارشهای باستانشناسی ۳۶

گزنفون ۳۷۹

گسز، آ ۵۲۴

گلچین معانی، احمد ۵۰۱

گلدزهر، ایکناس ۸۱

لمتون، ا.ک.س ۸۳  
 لندن ۶۰۹، ۵۲۶  
 لندن، هنری سویج ۱۹۲  
 لوامع ۶۷۰، ۶۸۲، ۶۸۶  
 لوامع الاشراف فی علم الاخلاق - اخلاق -  
 جلالی  
 لوئی شانزدہم ۷۷۵، ۷۷۹، ۷۸۰  
 لوتر ۷۵۰  
 لودیا (لیدی) ۳۱  
 لوکا، پل ۵۸۵  
 لوکزامبورگ ۸۲۵  
 لوئیس، آرتود ۸۳۴  
 لہستان ۸۰۹  
 لیانا زوف ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۱۷  
 لیدیا ۴۵۱  
 لیون ۲۰۱  
 حریر ~ ۲۰۱  
 ماداگاسکار ۱۰  
 مارٹل، شارل ۷۳۴  
 مارسل ۳۶۹  
 مارکس، کارل ۷، ۷۰۲، ۷۵۰، ۷۸۴  
 ۷۸۵، ۷۹۶، ۷۹۹، ۸۰۹، ۸۱۱  
 فلسفہ مادی تاریخ از دیدگاہ ~ ۷۹۷  
 ۷۹۸  
 مناظرہ ~ یا پروڈن ۷۰۲  
 نظر ~ درباره ارزش اضافی ۷۹۴، ۷۹۹  
 نظر ~ درباره جهان هستی ۷۹۸  
 مارکوپولو ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۶۵، ۳۹۷، ۴۰۰  
 ۴۰۲، ۵۷۴، ۵۷۵  
 ماوراءالنہر ۷۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲  
 ۱۳۱، ۱۳۷، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۱  
 ۲۹۶، ۴۶۲، ۴۶۴، ۵۷۳  
 نظر ابن حوقل درباره ~ ۵۷۳

سوختن ~ در عہد محمدشاہ قاجار ۴۳۵،  
 ۴۳۶  
 صادرات ابریشم ~ ۱۵۵  
 طاعون در ~ ۴۳۷  
 فراوانی ابریشم ~ ۷۶۶  
 منافع تجاری ~ ۲۳۹  
 نظرشاردن درباره ~ ۱۶۶  
 نظریورنس چاپمن درباره ~ ۵۷۸  
 نظر مقدسی درباره ~ ۳۸۶  
 نظرہانوی درباره ~ ۱۷۰  
 گیلانستز، پطرس دی سرکیس: ۴۳۲  
 گینہ پرتغال ۸۲۸  
 لائوس، ہانری ۶۵۳  
 لاسال، فردیناند ۷۸۴  
 لاک، جان ۷۷۶، ۷۸۲  
 نظر ~ درباره مالکیت ۷۸۲  
 لاکوست، ایو ۲۵۸  
 لاکھارت، لارنس ۳۳۰، ۳۳۳، ۴۳۰  
 لاهیجان ۳۸۶، ۴۳۷، ۵۷۸، ۶۱۵  
 لباب الالباب ۱۲۳  
 لباس التقوی ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۹  
 لب التواریخ ۴۲۴  
 لبنان ۳۱۶  
 لیبی ۴۶۵، ۵۵۵، ۵۷۱  
 لحساء ۶۴۵  
 لذات فلسفہ ۴۴۳  
 لرخ، یوهان ۱۷۴  
 لرستان ۱۷۴  
 لسترئج، گی ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۹۳، ۳۸۱  
 ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۲، ۵۵۲، ۵۵۴  
 نظائف المظرائف ۵۰۱، ۵۱۴، ۵۴۱  
 لغت نامہ دہخدا ۴۸۴، ۵۱۶، ۵۵۶، ۵۶۴  
 ۶۵۰



- مرادبیک ۶۱۸  
 مراغدهای، زین العابدین ۷۰۷  
 نظریات اقتصادی ~ ۷۱۴-۷۰۷  
 مراکش ۸۲۹  
 مرتضی قلیخان وکیل الملک ۵۰۰  
 حمام ~ ۵۰۰  
 مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد ۴۹۹، ۲۵۸  
 مرعشی، سید ظهیرالدین ۲۸۰، ۵۱۸  
 مرکانتیلیسم ۷۷۵، ۷۵۵  
 مکتب ~ ۷۵۵  
 مرگان ۶، ۷، ۸  
 مروان بن حکم ۶۴  
 مروان، عبدالملک ۱۰۷  
 مروج الذهب ۲۱۹، ۵۳۱، ۵۴۷، ۶۷۴  
 مزدک ۶۳۹  
 آیین ~ ۶۴۴  
 افکار ~ ۸۲  
 جنبش ~ ۴۸، ۵۰، ۶۴۳  
 راه و رسم ~ ۶۴۳  
 زینت اجتماعی، مقارن ظهور ~ ۶۳۹  
 علل نزدیکی قبادبا ~ ۶۴۱  
 کمونیسیم ~ ۶۴۱  
 نظر ابوریحان بیرونی درباره ~ ۶۴۱  
 نظر نلدکه درباره ~ ۶۴۱  
 مزدکی ← مزدک  
 مزدیستا ۶۳۴  
 آیین ~ ۶۳۴  
 مسائل کشورهای آسیایی و افریقایی ۸۱۱  
 ۸۱۴، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۳۱، ۸۳۵، ۸۳۷  
 مسافرت از هند به شیراز ۳۴۲  
 مسافرت به ازمستان و ایران ۲۳۳، ۳۴۹  
 ۵۹۳، ۵۹۲، ۵۰۷  
 مسافرت به ایران در سال ۱۸۱۷ ۳۴۸  
 مسالک و ممالک ۱۹۰، ۲۷۱، ۲۹۶، ۳۹۲
- محمد بن مسافر ۳۸۸  
 محمد بن منوره مهشی ۴۹۹  
 محمد بن واصل ۴۶۶  
 محمد حسن خان صنیع الدوله ۳۵۷  
 محمد حسن خان قاجار ۱۷۹، ۴۳۵، ۴۳۶  
 محمد حسین [حاکم استرآباد] ۱۷۶  
 محمد زبیر الصدیقی ۲۷۱  
 محمد شاه قاجار ۲۰۰، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۵۷  
 ۳۷۷، ۳۷۷، ۵۹۲  
 محمد علی بیگ بیلدارباشی خاج ۵۰۰، ۵۰۶  
 محوره ۶۱۷، ۶۲۶  
 راه ~ به تهران ۶۱۷  
 محمد کاظم ← کاظم  
 محمد ولی بیگ ۲۴۱  
 محمد هاشم آصف ۱۸۳  
 محمود افغان ۴۳۲، ۴۷۴  
 محمود شاه ایتجو ۳۴۲  
 محمود محمود ۱۹۲  
 محمودی، محمود ۱۹۳، ۲۵۱  
 محیط زندگی و احوال و اشعار و دکنی ۱۱۱  
 ۲۶۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۶۳، ۴۹۶  
 محیی، جواد ۳۴۸  
 مخیر السلطنه هدایت ۲۲۹  
 مختاری شرنوبی ۱۱۴  
 مختصر جغرافیای کاشان ۱۹۱  
 مختصر سلجوقنامه ابن بی بی ۵۷۰، ۵۷۱  
 مخزن الوقایع ۲۱۳، ۶۰۵، ۶۰۶  
 مدرسه رضوی ۵۱  
 مدرسه جلالیه ۳۳۲  
 مدرسه شمس آباد ۳۳۲  
 مدرسه بیسو (مصری) ۳۳۲  
 مدینه ۶۳  
 مدینه فاضله ۶۶  
 مرآت البلدان ۲۹۴

- معتمد [خلیفه] ۷۹  
 معجم الادب ۱۵۷۱، ۵۷۲  
 معجم البلدان ۲۶۷  
 معزالدوله ۸۳  
 معزی ۱۵۶۹، ۵۷۰  
 معیر الممالک ۴۷۳  
 معین، محمد ۹، ۵۶۳  
 مغول ۱۴۶۱، ۱۵۷۵، ۵۷۷  
 استقرار ~ ۴۵۸  
 بازرگانی در عهد ~ ۱۳۷  
 حمله ~ (۲۹۱، ۴۶۷، ۵۰۰، ۵۷۳)  
 ۷۶۲  
 دزدان و راهزنان در عصر ~ ۵۴۱-۵۴۰  
 شهرسازی ~ ۳۲۳-۳۲۱  
 طرق تجارتی عمده در عهد ~ ۵۳۹-  
 ۵۳۸  
 فعالیتهای اقتصادی پس از حمله ~  
 ۱۳۷-۱۳۶  
 وضع اجتماعی و اقتصادی ایران پس از حمله  
 ~ ۱۳۶-۱۲۷  
 وضع اقتصادی طبقات اجتماعی عهد ~  
 ۱۴۲-۱۳۹  
 وضع راهها بعد از حمله ~ ۵۷۵  
 ویرانی شبکه های آبیاری پس از حمله ~  
 ۱۳۳  
 مغولان ← مغول  
 مغیره بن شعبه: ۶۳، ۶۶  
 مفیدستوفی باقی، محمد: ۴۷۱  
 مقاسمه [مالیات]: ۷۳  
 مقالات کسروی ۲۹۰  
 مقاله در باب تولید ۷۸۹  
 مقامات حمیدی ۵۶۷  
 مقدسی، شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد  
 ۸۷، ۱۱۲، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶
- ۴۵۷، ۳۹۴  
 مسبار (شاغول) ۹۶  
 مستشارالدوله ۲۰۴  
 مستوفی الممالک ۲۰۳  
 مستوفی غفاری، ابوالحسن ۴۳۲  
 مستوفی قزوینی، حمدالله ۱۳۷، ۱۴۰، (۲۲۱)  
 ۳۸۳، ۳۸۰، ۳۲۹، ۲۹۱، ۲۶۸، ۲۶۴  
 ۱۵۵۴، ۱۵۵۲  
 مسجد جامع ۳۰۰  
 نظر ابن حوقل درباره ~ ۳۰۰  
 مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین ۸۶، ۹۷  
 ۲۱۹، ۲۵۳، ۵۳۱، ۵۴۷، ۵۷۲، ۶۷۴  
 مسقط ۹۶، ۸۳۱  
 مشایخی، رضا ۷۲۹  
 مشرف الدین انوشیروان خالد ۲۷۲  
 مشرق زمین گاهواره تمدن ۱۰، ۱۵، ۲۰، ۲۱  
 مشکور، محمدجواد ۲۸۱، ۵۷۰، ۵۷۱  
 مشیرالدوله، سیرزاحسین خان ۷۰۳  
 مشیرالدوله، میرزایحیی خان ۶۱۰، ۶۱۷  
 مشیری، محمد ۱۸۳  
 مصاحب، غلامحسین ۴۰۴  
 مصاحب، محمود ۲۳۳  
 مصر ۳۱۳  
 وضع شاطر در ~ ۶۰۸  
 مصطفوی، سیدمحمدتقی ۳۸۰  
 مطلع المحدثین ۴۲۵، ۴۴۲  
 مقال بورژوازی ۸۰۶  
 مقاله‌ری، علی ۱۹۵، ۶۴۴  
 مظفرالدین شاه ۲۲۴، ۲۴۱، ۴۴۲، ۴۸۳  
 ۶۱۹  
 قیمت اجناس در عهد ~ ۲۳۲  
 مظفری، مهدی ۲۵۸، ۲۵۳  
 معالم القریه ← آیین شهرداری  
 معاویه بن ابوسفیان ۶۴، ۶۵، ۷۰



- سچسٹر ۲۰۱  
 منشآت امیر نظام حسعلی خان گروسی ۲۱۰  
 ۵۹۶، ۵۷۴  
 منشأ خانوادہ و دولت و مالکیت خصوصی  
 ۷۲۴، ۷  
 منصور عباسی ۷۴، ۲۸۲، ۴۵۶  
 منصور، ذبیح اللہ ۱۷۸، ۵۷۷، ۶۱۲  
 منطق الطیر ۴۹۹  
 منم قیود جہا نگشا ۵۷۷  
 منوچہری ۵۶، ۵۶۱  
 سورجہ خورت ۶۱۹  
 سوریہ، جیمز ۵۹۱  
 موزامبیک ۸۴۹  
 موصل ۱۰۶  
 مولوی، جلال الدین محمد ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۰۹  
 ۶۵۰، ۶۵۱  
 مؤمنی، باقر ۱۵، ۴۰۹، ۵۲۰  
 مؤمنی، حمید ۱۷۳  
 مہادی قلی ہدایت مخبر السلطنہ ۲۰۶  
 مہربار، محمد ۴۳۲  
 مہاب ۶۶  
 مہمان نامہ بخارا ۵۵۸  
 میاجق ۱۲۱  
 میٹروبولسکی، د. ک ۷۶۸  
 سیناق اجتماعی — قرارداد اجتماعی  
 میر آفتاب، محمود ۱۳۷، ۳۲۱  
 میرخواند ۹۲  
 میرزا آقاخان کرمانی ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲  
 نظریات اقتصادی ~ ۷۰۲-۷۰۰  
 میرزا آقاخان نوری ۲۴۱  
 میرزا اسماعیل خان ۲۴۱  
 میرزاتقی خان — اسیر کبیر  
 میرزا حبیب اصفہانی ۲۰۹  
 میرزا حسین خان سپہسالار: ۱۹۱، ۲۰۱
- ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱  
 ۲۷۳، ۲۷۵، ۳۰۰، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵  
 ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۹، ۴۶۳، ۵۳۱، ۵۳۲  
 ۵۵۲، ۵۵۳، ۷۶۱  
 نظر ~ درباره شیراز ۲۷۹  
 مقدم، محمد ۲۹  
 مقدم سراغہ ای، رحمت اللہ: ۲۲۸  
 مقدمہ ابن خلدون ۸۳، ۲۸۶، ۲۸۹، ۵۴۷  
 ۶۴۲، ۶۷۱  
 مقدمہ بر اصول ترقی میرزا ملک خان ۷۰۳  
 مقریزی، تقی الدین احمد بن علی ۸۱  
 مقصود بیگ ۵۸۷  
 بازار ~ ۵۸۷  
 مقنع ۸۲  
 مقیاسات و نقود در حکومت اسلامی ۴۵۴  
 مکاتبات (شدیدی ۳۲۲، ۴۶۷، ۵۰۰  
 مکاس [چاندزدن] ۲۰۶  
 مکران ۲۶۵  
 مکزیگ ۷۵۴  
 مکہ ۵۸، ۵۷  
 ملاک [جزیرہ] ۱۰۰  
 ملا یوماکرا ۱۰۱  
 جزیرہ ~ ۱۰۱  
 سلغان ۵۵۴  
 گنبد ~ ۵۵۴  
 ملک الشعرا ی بہار — بہار  
 ملکشاہ، جلال الدین ۱۱۷، ۱۲۲، ۲۶۱  
 ۵۴۲  
 جانشینان ~ ۱۱۹  
 ملکم — میرزا ملک خان  
 ملک محمود سیستانی ۴۳۱  
 مناقب ۴۹۹  
 منتسکیو ۶۷۱، ۷۷۶، ۷۸۲، ۷۸۹  
 منتظر ظہور، محمود ۴۸۶

۲۴۱، ۲۴۴، ۲۲۸، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۴۱، ۴۸۷، ۴۸۹، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۲۰، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۱۶

تجارت و بازرگانی در عهد ~ ۲۱۴-۲۱۳  
تهران در دوره ~ ۴۸۸  
مساکن مردم در عهد ~ ۳۷۰  
مساله گوشت در عصر ~ ۲۳۰  
وسایل مسافرت در عهد ~ ۶۱۹-۶۱۸  
وضع راهها در عهد ~ ۶۰۴  
وضع ضرابخانه در عهد ~ ۴۸۱-۴۸۰  
وضع مالی و اقتصادی در عهد ~ ۲۴۵  
ناصر خسرو ۱۲۴، ۲۶۴، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۱۳، ۳۵۳، ۴۰۲، ۴۱۸، ۴۸۴، ۴۹۱، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۱۷، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۹، ۶۴۹، ۷۶۱

ناصر خسرو و اسماعیلیان ۸۶، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۴۵۹

ناصر شمس ۱۲۳  
ناطق، هما ۲۹۱  
ناظم الاسلام کرمانی ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۰  
ناظم الاطباء کرمانی ۲۳۲  
ناظم، محمد ۸۳  
نامه تنسر ۶۳۸  
نامه‌های ایرانی ۷۷۹  
نامه‌های رشیدالدین وطواط ۵۰۱  
نامه‌های طیب نادرشاه ۵۹  
نامه‌های کنت دوگوبینووالکسی دو توکویل ۲۲۸  
نانت ۷۷۲  
الغای ~ ۷۷۲  
فرمان ~ ۷۷۲  
نایب حسین کاشانی ۳۵۵، ۶۱۸، ۶۱۹  
نای، فخرالدین ۵۷۹

اصلاح مالییه در دوره ~ ۲۰۶-۲۰۱  
میرزا رضاقلی ۵۹۷  
میرزا علی اصغر خان اتابک ۲۲۹  
میرزا علی صفاء السلطنه ۴۰۴  
میرزا سلیم خان ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶  
افکار جدید اقتصادی ~ ۷۰۷-۷۰۳  
نظریات ~ دربارهٔ مملکت داری ۷۰۶  
میرزا مهدی خان افشار ۲۱۰  
میرفندرسکی، میرزا ابوالقاسم بن میرزا بزرگ  
موسوی ۶۸۷، ۷۱۹  
اندیشه‌های اقتصادی ~ ۶۹۵-۶۸۷  
میرمحمد بن سید برهان‌الدین خواوندشاه ۴۱۹  
میروپ، وان ۱۷۶  
میکنده، عبدالحسین ۱۳۸  
میل، استوارت ۷۸۹، ۷۹۶، ۷۹۷  
میل، جیمس ۸۱۶  
میناسیان، کارو ۴۳۲  
مینورسکی، ولادیمیر ۱۵۲، ۱۵۳، ۳۸۸، ۴۷۴  
مینوی نبرد ۶۳۵، ۷۶۸، ۸۰۹  
مینوی، مجتبی ۱۱۴، ۵۵۱، ۵۵۸، ۵۶۵، ۶۳۸  
میهنه ۱۱۸

مئاندرتال ۵  
آدم ~ ۶  
انسانهای ~ ۵  
ناپلئون ۱۸۹، ۶۰۳  
سلطنت ~ ۶۰۳  
نادرشاه ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱  
جنگهای ~ ۱۸۱  
سیاست اقتصادی ~ ۱۸۳-۱۷۸  
قتل ~ ۱۸۱  
وضع تجارت در دوره ~ ۱۷۸-۱۷۵  
ناصرالدین شاه ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۳۰

نظری به روابط فرهنگی ایران باستان ۶۳۷  
 نظریه وحدت جهانی ۷۸۹  
 نظریه های اقتصادی خواجه نصیرالدین طوسی  
 ۶۷۱  
 نفیسی، سعید ۱۰۸، ۱۱۱، ۲۵۸، ۲۵۹  
 ۲۷۰، ۳۹۰، ۴۵۶، ۴۶۳، ۴۹۴، ۵۱۴  
 ۶۴۶  
 نقاوة الآثار فی ذکرا لآخیا ۴۲۸، ۴۲۹  
 نقد حال ۵۵۱  
 نقش و عاظ در اسلام ۶۳  
 تقطویان ۴۲۸  
 نوایی، عبدالحسین ۳۴۲  
 نوشین، عبدالحسین ۴۵۰  
 نلدکه ۸۱، ۶۴۱  
 نوح بن منصور ۲۶۷، ۵۳۶  
 نوربان، بارون دو ۲۰۴  
 نوزیلژیکی ۲۴۴  
 نوگرود ۱۰۷  
 نهاوندی، هوشنگ ۲۲۷، ۷۸۹  
 نهره، جواهر لعل ۸۱۷  
 نهضت اسلام ۶۸  
 آغاز ~ ۴۵۴  
 اریستو کراسی در ~ ۶۱  
 نهضت بورژوازی ۷۶۸، ۷۷۱، ۸۰۵  
 آغاز ~ ۷۷۱  
 نهضت جوانمردان ۶۹۷  
 نهضت چارتیسم ۸۰۸  
 نهضت سرمایه داری ۵۸، ۷۴۱-۷۴۰  
 تأثیر رنسانس در رشد ~ ۷۴۰  
 نهضت سندیکایی ۸۱۰  
 نهضت عمومی کارگران ۷۹۵  
 نهضت مشروطیت ۴۸۲، ۵۱۲  
 جریان ~ ۵۱۲

نجم الدوله، میرزا عبدالغفار ۳۶۱  
 نجم الدین ابوبکر عبدالله بن دایه رازی ۶۵۸  
 نجم رازی - نجم الدین ابوبکر عبدالله بن دایه  
 رازی  
 نخجوان ۴۷۴  
 نخجوانی، عباس ۳۳۷  
 نخجوانی، محمد بن هندوشاه ۴۷۰، ۵۴۶  
 ۵۷۷، ۶۴۳  
 نذیم الملک اصفهانی ۳۳۷  
 نراقی، حسن ۵۰۴  
 نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر ۸۴، ۲۷۸  
 ۴۶۵، ۵۶۴، ۶۴۳، ۶۶۲  
 نرماشیر ۵۵۴  
 نرماندی ۴۰۹  
 نرمانها ۷۳۴  
 حمله ~ ۷۳۴  
 نروژ ۱۱۱، ۸۲۵  
 نزهة القلوب ۲۶۸، ۳۳۰، ۴۰۶  
 نزهة المجالس ۵۱۵  
 نزهت نامه علایی ۲۹۰  
 نسا ۲۶۳، ۳۹۴  
 نسوی، شهاب الدین محمد ۵۵۸  
 نشأت، صادق ۴۱۵  
 نصر السلطنه ۴۸۱  
 نصر الله منشی ۱۱۴  
 نصرین احمد سامانی ۲۷۸، ۴۱۸، ۴۹۵، ۶۴۴  
 نصیر الدین ابوالقاسم ۱۲۲  
 نظام الملک، ابوعلی حسن علی ۷۱، ۸۵  
 ۱۰۲، ۱۱۳، ۶۴۰، ۶۵۲  
 نظام پیشه وردی در غرب ۷۳۹  
 نظامی عروضی ۵۱۳، ۵۳۶  
 نظامی گنجوی ۱۲۳، ۲۰۷، ۲۸۰، ۴۲۰  
 ۴۹۶، ۴۹۵  
 نظامی، محمد بن حسن ۵۶۸

- نهضت‌نویں بورژوازی ۷۷۴  
 نهضت‌های چپ ۸۱۰  
 نیرنوری، حمید ۵۳۴  
 نیکاراگوا ۸۲۷  
 نیکتین، ب ۶۱۰  
 نیشابور ۵۳، ۸۹، ۹۰، ۱۲۸، ۲۶۲، ۲۶۳  
 ۳۲۱، ۳۷۲، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۲۱، ۵۵۳، ۷۶۲  
 بازارهای ~ ۷۶۲  
 قحطی ~ در ۴۳۱، ۴۲۲-۴۲۰  
 مختصات شهر ~ ۲۶۰  
 وصف ~ ۳۷۲  
 نیشابوری، ابو عبدالله محمد بن عبدالله ۲۶۱  
 نیکلسن، رینولد ۶۰۹، ۶۰۵، ۵۱۸  
 نیل ۲۹  
 رود ~ ۲۹  
 وات، جیمز ۷۷۲  
 واتسن، گرت ۴۴۲، ۳۵۰، ۲۱۴  
 واردان ۱۳۳  
 وارنیک، اسکات ۳۴۲  
 واسع، محمد ۴۲۷  
 واقع بینی ~ ۴۲۷  
 واصفی، زین‌الدین محمود ۵۰۰  
 واعظ اصفهانی، سید جمال‌الدین ۷۱۴، ۷۱۸  
 ۷۱۹  
 وال استریت ۴۶۱  
 وان رویه ۷۷۲  
 کارخانه ~ ۷۷۲  
 واوبلوف، ن. ای ۱۱  
 وثوق الدوله ۶۱۹  
 وضع راهها در عصر ~ ۶۱۹  
 وحید مازندرانی، غلامعلی ۲۴۲، ۶۲۴  
 ورمز ۴۳۰  
 وروکش [بندر] ۱۰۰  
 وزیر کرمانی، احمد علی خان ۴۰۷، ۴۲۴  
 وزین پور، نادر ۲۷۴  
 وپیوچی، آمریکو ۷۵۲، ۷۶۸  
 وپیوس ← وپیوچی  
 وضع ایران در زمان شاه عباس ثانی ۳۴۲، ۵۱۹  
 وطواط، رشیدالدین ۵۰۱  
 وقایع اتفاقیه ← «روزنامه وقایع اتفاقیه»  
 وقایع نامه پطروس ۱۷۱  
 ولایات دارالموزگیلان ۳۵۲، ۴۳۷، ۴۳۸  
 ولتر ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۹  
 ولز، ه. ج ۵، ۴۸۷  
 ولگا ۱۰۷  
 رود ~ ۱۰۷  
 ولهاوزن ۸۱  
 وندهداد ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۳۶  
 ویات، جان ۷۷۲  
 ویتنام جنوبی ۸۳۰  
 ویس (دامین ۸۵)، ۵۶۱، ۵۶۲  
 ویکو ۶۷۱  
 ویلتس، دوراکه ۵۶۳  
 ویلسن، کریستی ۳۹۹  
 ویلسون، آرنولد ۹۷  
 ویلسون، هارولد ۸۲۰  
 هایسبورگ ۸۰۲  
 هاتفاصفهانی ۴۳۲  
 هارون الرشید ۶۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۱۰۲  
 ۱۰۶، ۴۸۴، ۷۳۴  
 هارون بن عمران ۴۵۹  
 هاشم بن حکیم ← مقنع

مرگ ~ ۱۴۱  
 هلوسیوس ۷۷۹  
 همایی، جلال (۱۰۴۱، ۶۵)  
 هماهنگی اقتصادی ۷۸۹  
 همدان ۹  
 همفورد، لوئیس ۷۵۷  
 هندوراس ۸۲۷  
 هندوستان ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۲۵، ۲۶۵  
 ۲۷۶، ۴۰۰، ۴۶۱، ۵۳۷، ۵۴۳، ۷۴۳  
 غارت ~ ۷۵۲  
 هولستر ۲۱۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹  
 هولشتن ۱۶۷  
 هویدا، رحیم ۵۴۲  
 هیاطله ۶۳۹

یادداشتها و اندیشه‌ها ۱۷۱  
 یادداشت‌های سپهسالار تنکا بنی ۴۳۶  
 یاسای چنگیزی ۵۳۸  
 یاسمی ← رشید یاسمی  
 یاقوت حموی، شهاب‌الدین ۲۶۷، ۲۹۳  
 ۳۲۴، ۳۸۴، ۳۹۱، ۳۹۹، ۵۷۱، ۵۷۲  
 ۷۶۲  
 یاکوبوفسکی، آ. یو ۸۴  
 یان، کارل ۳۲۵  
 یحیی بن خالد بریمکی ۷۸  
 یرلیغ غازی ۴۶۸  
 یزد ۳۲۳، ۳۵۰، ۴۰۰، ۴۰۱  
 وضع بازار ~ ۴۰۱  
 ~ در عهد فتحعلیشاه ۳۵۰  
 یزدی، جلال‌الدین محمد ۵۱۸  
 یزدی، شرف‌الدین علی ۵۷۴  
 یزدی، مبارز‌الدین محمد ۵۷۹  
 یزید ۶۷

هاکت، فرانسیس ۸۳۸  
 هانسه آتیک ۷۴۸  
 هانگ، چئو ۴۱۰  
 هانوی، جونس: ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹  
 ۳۳۷  
 هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان ۵۷۰  
 هخامنشیان ۵۴۲  
 داد وستد در زمان ~ ۴۵۱  
 مشخصات پولی ایران در عهد ~ ۴۵۵  
 هدایت ← رضاقلی‌خان  
 هدایت، محمود ۳۴۸، ۵۹۲، ۶۰۹  
 هدایتی، علی اصغر ۴۵۰  
 هرات ۹، ۱۳۶، ۶۲۴  
 طاعون در ~ ۴۲۵  
 نظراین حوقل درباره ~ ۳۷۱  
 نظراین خرداذبه درباره ~ ۳۷۱  
 نظراین رسته درباره ~ ۳۷۱  
 نظر استخری درباره ~ ۳۷۰  
 نظر یاقوت حموی درباره ~ ۳۷۱  
 هربرت، توماس ۳۳۸، ۵۰۴  
 هر تسفلد، ارنست ۳۷۰  
 هر تل ۶۳۲  
 فرضیه ~ ۶۳۲  
 هرمز ۵۵۳، ۵۷۴، ۵۸۳  
 جزیره ~ ۵۷۴  
 کشتی‌سازی در ~ ۵۷۵-۵۷۴  
 نظر مارکوپولو درباره ~ ۵۷۴  
 هرمزدنامه ۴۵۱، ۴۵۵  
 هریویها ۳۹۹  
 هسون، لو ۷۰۱  
 مشترخان ۱۰۷، ۵۶  
 هشت مقاله در زمینه تاریخ ۴۸  
 هلاکو ۱۳۳، ۱۳۸  
 خانواده جوینی در عهد ~ ۱۴۱

۷۶۶، ۶۰۷	یسع بن عبدالله ۲۷۲
یلواج، محمود ۱۳۰	میدان ~ ۲۷۲
ینا یسع الاسلام ۵۱۳	یشتها ۶۳۶، ۶۳۵
یوحنا ایلتون ← التون	یعقوب لیث صفاری ۴۱۶، ۱۱۳، ۸۳
یوسف بن بنحاس ۴۵۹	یعقوبی، ابن واضح ۵۳۰، ۳۰۱، ۲۵۳
یوسفی، غلامحسین ۳۴۳	یغمایی، حبیب ۵۹۰
یونان ۱۰۷، ۳۷	یکصد و پنجاه مند ژادیفی ۶۱۲
یونگ ۶۰۳، ۶۰۲	یک سال در میان ایرانیان ۲۳۱، ۲۳۰، ۱۹۰